قال الله تبارك وتعالى والنبيون من ربهم

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا محمد المصطفى وآله ... [illegible]

حديث مدينة العلم وهو المجلد الحادي عشر من المنهج الثاني

من كتاب عبقات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار

... الإسلام ... الخضارم الفخام الواصل من العلوم إلى ذروة تقصر عنها
... من المعارف حظوة لا تفي بوصفها الألسن والأقلام الشاهد بطول باعه نحارير العلماء الأعلام المعترف بعلو كعبه
... بسبقه أفراد الدهر بالإطباق والاتفاق المذعن بكماله كبار أصحاب الشقاق فضلاً عن أرباب
... مرضاة الإله المجاهد حق الجهاد في سبيل الله الحامي عن حقائق الشرع والدين الذاب عن
... المصطفى معالم الملة البيضاء بكلامه الأنور الأزهر المبرم قواعد الشرعة الغراء ببيانه الأسفر الأبهر المجتث
... بشوارق حججه البالغة والمستأصل عروق الزيغ والشنآن ببوارق براهينه الدامغة هادم أطام الشبهات
... الناصعة وطمّام أكام الترهات بتدقيقاته الداثرة الرائعة المهزم جيوش الأباطيل ...
... جنود الأضاليل بسطعات شواجره الفاتكة المخيس جوامح المعاندين بذوابل ...
... شواهده البالغة ... المتقفة المسلحة آية الله في العالمين وحجته على الجاحدين

تصنيف ... المحدث ... جناب مولانا السيد حامد حسين

... الله ... في جنان الفردوس ... مقامه

... بعون الله ... [illegible]

... في المطبعة ... سنة ... عشر وثلثمائة ... من الهجرة

له وقال البخاری انه منکر ولیس له وجه صحیح وقال الترمذی انه منکر غریب وذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات وقال الشیخ تقی الدین بن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه وقال الشیخ محیی الدین
النواوی والحافظ شمس الدین الذهبی والشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع پس تمسک باین احادیث
موضوعه که اهل سنت آنرا از دائره تمسک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان دلیل صریح است بر دانشمندی
علمای شیعه و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با نوکر شخصی که او را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و
خیانت او را معلوم نموده از خانه خود برآورده منادی در شهر گردانید که فلان نوکر را با من سروکاری نیست من ذمه دار او
نیستم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح اینهمه مراتب دانسته با آن نوکر معامله دین نمود و زر معامله از آن شخص
درخواستن آغاز نهاد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود و همچنین مدعا هم نیست زیرا که اگر شخصی باب
مدینة العلم شد چه لازم است که صاحب ریاست عام هم باشد بلا فصل بعد از پیغمبر غایة ما فی الباب آنکه یک شرط از شرائط امامت در وی
بوجه اتم متحقق گشت و از وجدان یک شرط وجود مشروط لازم نمی آید با وصف آنکه این شرط با زیاده از این شرط در دیگران هم بروایات
اهلسنت ثابت شده باشد مثل ما صب الله شیئا فی صدری الا و قد صببته فی صدر ابی بکر و مثل
لو کان بعدی نبی لکان عمر اگر روایات اهلسنت را اعتباری است در همه جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان
نباید نمود که بیک روایت الزام نمیخورند **اقول مستعینا بلطف الخبیر البصیر** از غرائب بوقلمون
روزگار و عجائب گوناگون اعصار اینست که با وصفیکه جناب شاه صاحب نزد اتباع خود حاوی العلوم و رئیس القروم و سند المحدثین
و امام المحققین وقت خویش اند و عوام و خواص سنیه را بافادات حضرتشان کمال نازش و افتخار و ریاستشان بر نحفرات
فن شریف حدیث در غایت اشتهار است بمزید اتصاف بانصاف و کمال بعد و مجانبت از اعتساف و منتهای حرص بر ولا و ایمان و اقتضای
حسن صفا و اذعان فضائل جلیه و مناقب علیه امام البریه علیه آلاف السلام والتحیه را که بسبب نهایت تواتر و شهرت معاندین و متعصبین
هم انکار آن نتوانستند ساخت بزعم فاسد [illegible]د باطل وانموده بتوهین و تهجین آن بزبان عبث خلاف ترجمان را بخرافات غریبه و هفوات عجیبه آلوده اند
تا آنکه در مجال ابطال حدیث انا مدینة العلم و علی بابها باب جرح و قدح بر خود کشاده داد کمال جرأت و جسارت
بجالب خیبت و خسارت داده بکلمات شنیعه مستهجنه و تفوهات بارده ممتهنه تشنیع و تفظیع آن آغاز نهاده بتقریرات فاسده و
تزویرات کاسده در راه تحقیر استدلال اهل حق بخار بر آن افتاده حالانکه بر ادنی ممارس فن احادیث و آثار واضح و آشکار است که این
حدیث شریف از جلائل فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام میباشد و بسبب نهایت شهرت کمتر کتابی از کتب مناقب آنجناب است که
در آن مذکور نیست بسیاری از محدثین مختبرین و ائمه معتبرین بروایت و اثبات آن شرف اندوز گردیده و جمعی از ناقدین حذاق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل النبی مدینة العلم وعلیّا بابها ثم ابان
طریقة الشریعة وصوابها ومیّز بهم عن العلوم قشورها ولبابها ور
وسرابها ونضا بهم عن وجوه حقائق الاسرار نقابها وکشف بایضاح
الآثار حجابها فهم حفظة احکام الدین من کل فتن نابها واولی من رأی ثلمة الد
ورابها وصلی الله علی محمد المختار المسدد من الشرعة الغراء اصلها و
الحافظین من الملة البیضاء سنتها وکتابها صلوة تحمد الاولون والآخرون
المصلون والسابقون متابها ومثابها وبعد فیقول العبد القاصر حا
بن العلامة السید محمد قلی کان الله له فی الدنیا والآخرة واماطم
الظاهرة هذا هو المجلد الخامس من المنهج الثانی من کتاب عبقات
الائمة الاطهار اتیت فیه علی کلام عبد العزیز بن ولی الله
جواب حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها وقد جعله الحدیث الخامس من الاحا
امامة علی بن ابی طالب علیه السلام ثم اجاب عنه بما یحیر الافهام ولا ی
ممن شم رائحة الاسلام والله ولی التوفیق والانعام فی المبدء والختام قا
الفاضل النحریر حدیث پنجم روایت جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال انا مدینة العلم وعلی بابها واین خبر نیز مطعون ست قال یحیی بن معین لا اصل

وخطیب بغدادی وابو محمد غندجانی وابن المغازلی وشیرویه دیلمی وشهردار دیلمی وابن عساکر وابو عبد الله کنجی وعلی همدانی و
شمس الدین جزری وابن حجر عسقلانی وجلال الدین سیوطی ونور الدین سمهودی وعبد الوهاب بخاری وابن حجر مکی وعلی متقی وعیدروس
یمنی وجمال الدین محدث شیرازی وعبد الرؤف مناوی وعلی عزیزی وابراهیم کردی ومیرزا محمد بدخشانی وشاه ولی الله دهلوی وفاضل
صبان مصری ومحمد مبین لکهنوی وثناء الله پانی پتی وحسن علی محدث لکهنوی روایت واثبات نموده‌اند **واز انجمله** است
عبد الله بن مسعود وحدیث شانرا سید علی همدانی وسلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات ونقل نموده‌اند **واز انجمله** هستند
حذیفة بن الیمان وحدیث شانرا سلیمان بن ابراهیم بلخی نقلا عن ابن المغازلی آورده **واز انجمله** است عبد الله بن عمرو
حدیثش ابو القسم طبرانی وحاکم نیسابوری وابن حجر مکی وعیدروس یمنی ومیرزا محمد بدخشانی وفاضل صبان مصری ومحمد مبین
لکهنوی وثناء الله پانی پتی وولی الله لکهنوی وسلیمان بن ابراهیم بلخی روایت ونقل کرده‌اند **واز انجمله** است
انس بن مالک وحدیثش را سید علی همدانی وسلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات ونقل کرده‌اند **واز انجمله** است عمرو بن العاص
که حدیثش را ابو المؤید اخطب خوارزم اثبات نموده الی غیرهم من الاصحاب کما لا یخفی علی اولی الالباب ممن
تتبع شواهد هذا الباب وچون در عصر اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیاب اختلافی در تحقیق این حدیث
شریف نبود بلکه جملة الشان سواء کانوا من الموالین او المعاندین برین فضیلت جلیله الشان عزیزه المثار اطباق و
اتفاق داشتند بهمین جهت علامه جمال الدین زرندی در کتاب نظم درر السمطین کما سیاتی انشاء الله تعالی در عنوان این حدیث
شریف فرموده فضیلة اخری اعترف بها الاصحاب وابتهجوا وسلکوا طریق الوفاق وانتهجوا وسید شهاب الدین
احمد در توضیح الدلائل کما ستعرف بعون الله تعالی فیما بعد بعد نقل این حدیث شریف بروایت ابن عباس گفته رواه
الزرندی وقال هذه فضیلة اعترف بها الاصحاب وابتهجوا وسلکوا طریق الوفاق وانتهجوا انتهی
واذا کان هذا الحدیث الوثیق النصاب الطیب المستطاب مما اعترف به الاصحاب وابتهجوا به بلا امتراء
ولا ارتیاب ⁂ وسلکوا فیه طریق الوفاق بلا اختلاف ولا اضطراب ⁂ وانتهجوا فیه مسلک الاتفاق ⁂
بلا اختلاج ولا اختلاب ⁂ کیف یسوغ الطعن فیه ممن ینتسب الیهم کل الانتساب ⁂ وینتصب
للذب عنهم غایة الانتصاب ⁂ هل هذا الا صنیع اهل الخدع والخلاب ⁂ ودأب ذوی الزیغ والانقلاب
والله العاصم عن الوقوع فی مهاوی التبار والتباب ⁂ وهو الواقی عن الانخداع بخدع اهل الباطل والکذاب

فائدهٔ ثانیه در بیان تابعین بالاحسان نزد ایحضرات والاشان که روایت این حدیث شریف سید الانس والجان علیه وآله
الآف السلام من الملک المنان نموده‌اند پس از ایشان جناب امام زین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین بن

بتعیین وجماعاتی از جهابذهٔ سُبّاق بتصحیح آن گرویده وشطری از افاخم اعلام از بحتم وجزم ذکر نموده وبرخی از اعاظم
فخام از اشتهرت موصوف فرموده قلوب معاندین وجاحدین خسته وابواب عدول وانحراف ونکول وانصراف جاحدین
ماندین بسته اند وقبل از آنکه بتحقیق وجوه مفصله وادله مکمله صحت استدلال واحتجاج اهل حق باینحدیث بمعرض بیان آرم وهمت
بتسدید وتعییر وتخجیل وتشویر مخاطب عظیم التعزیر بگمارم تحریر وتحبیر بعض فوائد معجبة العوائد تثبیت وتبصیر ناظر نحریر بتمامیم
وبرسم وتسطیر آن خبرت وبصیرت بمعین خبیر بعون الملک القدیر می افزایم **فائده اولی** در ذکر صحابهٔ عظام نزد سنیه اعلام
که اینحدیث شریف جناب اشرف الانام علیه وآله آلاف التحیة والسلام را روایت کرده اند پس **از انجمله** هستند خود جناب
امیر المومنین علیه السلام که اینحدیث شریف را از جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم روایت فرموده اند وحدیث
آنجناب را سوید بن سعید واحمد بن حنبل وعباد بن یعقوب وترمذی وابوبکر باغندی ومحمد بن المظفر البغدادی وابن شاذان ذا
حزلی وابو عبد الله الحاکم وابن مردویه وابو نعیم وابن بشران وابن المغازلی واحمد بن محمد عاصمی ومجد الدین بن الاثیر الجزری
وابن النجار وسبط ابن الجوزی ومحمد بن یوسف کنجی ومحب الدین طبری وشهاب الدین احمد وجلال الدین سیوطی ونور الدین سمهودی
وابن حجر مکی وعلی متقی وابراهیم وصابی وشیخ بن عبد الله العیدروس واحمد مکی وشیخانی قادری وعبد الحق دهلوی و
ابراهیم کردی ومرزا محمد بدخشانی وشیخ صبان مصری وعبد القادر عجیلی ومحمد مبین لکهنوی وثناء الله پانی پتی وولی الله
لکهنوی وحسن علی محدث لکهنوی ونور الدین سلیمانی وسلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده اند **واز انجمله** جناب امام
حسن علیه السلام هستند وحدیث آنجناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی نقلا عن ابی سعید البختری آورده **واز انجمله** جناب امام
حسین علیه السلام هستند وحدیث آنجناب را ابن مردویه وابن بشران وابن المغازلی وعاصمی وابن النجار وسلیمان بن
ابراهیم بلخی آورده **واز انجمله** عبد الله بن عباس هستند وحدیث شانرا یحیی بن معین وابن فهم بغدادی وابو العباس اصم وابن تمیم
قنطری وابن جریر طبری وابو القاسم طبرانی وابو الشیخ اصبهانی وحاکم نیسابوری وابن مردویه وابوبکر بیهقی وخطیب
بغدادی وابن عبد البر قرطبی وابن المغازلی وابو علی بیهقی وعاصمی واخطب خوارزم و[illegible]دین ابن الاثیر الجزری ومحمد بن
یوسف کنجی وصدر الدین حموی وابو الحجاج مزی وجمال الدین زرندی وصلاح الدین علائی ومجد الدین فیروزآبادی و
شمس الدین جزری وابن حجر عسقلانی وجلال الدین سیوطی ونور الدین سمهودی وعلی متقی وابراهیم وصابی وجمال الدین محدث
شیرازی وعبد الرؤف مناوی وعلی عزیزی ومرزا محمد بدخشانی ومحمد صدر عالم وشاه ولی الله ومحمد مبین لکهنوی وثناء الله پانی پتی
وولی الله لکهنوی ونور الدین سلیمانی وسلیمان بلخی ثبوت واثبات آن کرده اند **واز انجمله** هستند جابر بن عبد الله انصاری وحدیث
شانرا عبد الرزاق صنعانی وابوبکر بزار وابو القاسم طبرانی وقفال شاشی وابن السقا وحاکم نیسابوری وابو الحسن العطار الشافعی

والحمد لله الملک المنعام * **فائده ثالثه** در ذکر اکابر محدثین حفاظ واجله مسندین ایقاظ ومشاهیر محققین جلیل الفخار ونحاریر منقدین عظیم الآثار واعاظم علمای والا مرتبت وافاخم کملای عالی منزلت واماثل نبهای منیع الشان وافاضل نبلای رفیع المکان حضرات اهل سنت که بروایت واخراج واثبات وادراج وذکر واشاعت ونشر واذاعت وتحقیق وتسدید وتثبیت وتشیید وتازیر وتایید وتقریر وتاکید این حدیث شریف اشتغال فرموده قصب السبق از یکدگر درین مضمار مبهر الاعتبار ربوده اند

مائه ثالثه

پس از جمله ایشانست ابوبکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی وابو زکریا یحیی بن معین المری - وابو محمد سوید بن سعید الهروی الحدثانی الانباری - واحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی - وعباد بن یعقوب الرواجنی الاسدی - وابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی - وابو علی

مائه رابعه

الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی - وابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق المعروف بالبزار - وابو جعفر محمد بن جریر الطبری وابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان بن الحارث الباغندی الواسطی البغدادی - وابو العباس محمد بن یعقوب الاموی الاصم - وابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخیاط القنطری البغدادی - وابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن سلیم التمیمی البغدادی المعروف بالجعابی - وابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی وابو بکر محمد بن علی بن اسمعیل الشاشی المعروف بالقفال - وابو محمد عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی الحیانی المعروف بابی الشیخ وابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المعروف بابن السقا الواسطی - وابو اللیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی - وابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی - وابو حفص عمر بن احمد بن عثمان المعروف بابن شاهین البغدادی - وابو الحسن علی بن عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق السکری الحربی - وابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری المعروف بابن بطة -

مائه خامسه

وابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد الضبی النیسابوری المعروف بالحاکم - وابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی وابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی - وابو الحسن احمد بن مظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی - وابو الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الشافعی المعروف بالماوردی - وابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی - وابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی المعروف بابن بشران - وابو بکر احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی - وابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی - وابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الغندجانی - وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی -

مائه سادسه

وابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانی - وابو علی اسمعیل بن احمد بن الحسین البیهقی - وابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی - واحمد بن محمد بن علی العاصمی وشهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی - وعبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی - وابو المؤید موفق بن احمد بن اسحق المعروف باخطب خوارزم - وابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن الحسین الدمشقی المعروف بابن عساکر - وابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشیخ - وابو السعادات مبارک بن محمد

علی بن ابیطالب علیهم السلام میباشند و تعدید آنحضرت در تابعین صرف بنا بر اصطلاح اهلسنت ست کما لا یخفی علی اولی الاحلام و روایت کردن آنجناب را ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابرهیم بلخی آورده اند **دوم** جناب امام باقر علوم الاولین و الآخرین محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و ذکر آنجناب نیز در ین مره بنا بر مصطلح سنیه است کما اشرنا الیه آنفا و روایت آنجناب را نیز ابن شیران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابرهیم بلخی ذکر نموده اند **سوم** اصبغ بن نباتة الحنظلی الکوفی و روایت کردنش را ابن شاذان حربی و جلال الدین سیوطی ذکر کرده **چهارم** جریر ضبی و روایت کردنش را ابو بکر باغندی و ابن المظفر البغدادی و ابن المغازلی مذکور داشته اند **پنجم** حارث بن عبد الله الهمدانی الکوفی و روایتش را عباد بن یعقوب رواجنی و خطیب بغدادی و محمد بن یوسف کنجی اثبات کرده اند **ششم** سعد بن طریف الحنظلی الکوفی و روایتش را ابن شاذان حربی و جلال الدین سیوطی آورده اند **هفتم** سعید بن جبیر الاسدی الکوفی و روایت کردنش از تصریح سلیمان بن ابراهیم بلخی نقلا عن الحموی واضحست **هشتم** سلمه بن کهیل الحضرمی الکوفی و روایت او را سوید بن سعید حدثانی و احمد بن حنبل و سبط ابن الجوزی بیان کرده اند **نهم** سلیمان بن مهران الاسدی الکوفی المعروف بالاعمش روایت او را یحیی بن معین و ابن فهم بغدادی و اصم نیسابوری و ابن جریر طبری و حاکم و طبرانی و ابو بکر بیهقی و خطیب بغدادی و ابن المغازلی و ابو علی بیهقی و عاصمی و اخطب خوارزم و شمس الدین بن الجزری و ابو عبد الله الکنجی و صدر الدین حموی و صلاح الدین علائی و مجد الدین فیروزابادی و شمس الدین جزری و جلال الدین سیوطی و غیر ایشان نقل کرده اند **دهم** عاصم بن ضمرة السلولی الکوفی و روایت کردنش از افادهٔ عباد بن یعقوب الرواجنی و خطیب بغدادی و ابو عبد الله الکنجی ثابت و متحقق میشود **یازدهم** عبد الله بن عثمان بن خثیم القاری المکی و روایتش را عبد الرزاق صنعانی و قفال شاشی و ابن السقا و حاکم نیسابوری و ابو الحسن العطار الشافعی و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و ابن عساکر و ابو عبد الله کنجی و ابن حجر عسقلانی بیان نموده اند **دوازدهم** عبد الرحمان بن عثمان و یقال بهمان التیمی المدنی و روایت کردن او را نیز همین حضرات ذکر کرده اند **سیزدهم** عبد الله بن عسیلة المرادی ابو عبد الله الصنابحی و روایتش از تصریح سوید بن سعید حدثانی و احمد بن حنبل و سبط ابن الجوزی ظاهر و باهرست **چهاردهم** مجاهد بن جبر ابو الحجاج المخزومی المکی و روایت کردنش از افادهٔ حضراتیکه روایت اعمش را ذکر کرده اند واضح و لائحست

فهذه عصابة من التابعين الاعلام ؛ المعروفين عندهم بالقدم الثابت في الاسلام ؛ قد رووا هذا الحديث الداري لغياهب الظلام ؛ فثبت صدوره من مشكوة النبوة على صاحبها و آله آلاف السلام ؛ وطاحت هفوات الطاعنين الطغام ؛ وباحت سقطات القادحين الاغثام ؛ وانزاحت نزغات المنكرين اللئام ؛

مائه حادیه عشر

والو العصمت محمد معصوم بابا السمرقندی - وعلی بن سلطان محمد الهروی المعروف بالقاری - ومحمد عبد الرؤف بن تاج العارفین
المناوی - و ملا یعقوب البنبانی اللاهوری - وابو العباس احمد بن محمد المقری الاندلسی - وشیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر المکی
الشافعی - ومحمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری - وعبد الحق بن سیف الدین البخاری الدهلوی - وسید محمد بن سید جلال الدین
ماه عالم بن سید حسن البخاری - والله دیه بن عبد الرحیم بن بینا حکیم الچشتی العثمانی - وعبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الچشتی - وشیخ بن
علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجعفری - وعلی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی -

مائه ثانیه عشر

وابو الضیا نور الدین علی بن علی الشبراملسی القاهری الشافعی - وتاج الدین السنبهلی النقشبندی - وابراهیم بن حسن الکردی الکورانی
الشهرزوری الشافعی - واسمعیل بن سلیمان الکردی البصری - ومحمد بن عبد الباقی بن یوسف الازهری الزرقانی المالکی - وسالم بن عبد الله
بن سالم البصری الشافعی - وسید محمد بن عبد الرسول البرزنجی الکردی نزیل طیبة - ومرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشانی - ومحمد صدر عالم
وشاه ولی الله احمد بن عبد الرحیم الدهلوی - ومحمد معین بن محمد امین السندی - وشیخ محمد بن سالم بن احمد الشافعی المصری الشهیر بالحفنی -
ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی - ومحمد بن علی الصبان المصری - وشیخ سلیمان جمل - وقمر الدین حسینی اورنگابادی

مائه ثالثه عشر

وشهاب الدین احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی الشافعی - ومحمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن
قطب الدین السهالوی اللکهنوی وثناء الله الپانی پتی وعبد العزیز بن ولی الله الدهلوی خود مخاطب - وشیخ جواد ساباط بن ابراهیم
ساباط الساباطی الحنفی - ومحمد بن احمد الخزرونی - ومحمد بن علی الشوکانی الصنعانی - ومحمد رشید الدین خان الدهلوی تلمیذ رشید
مخاطب - وجمال الدین ابو عبد الله محمد بن عبد العلی القرشی المعروف بمرزا حسن علی محدث تلمیذ فرید مخاطب - ونور الدین بن اسمعیل
السلیمانی - وولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی اللکهنوی - وشهاب الدین
محمود بن عبد الله البغدادی الشهیر بالوسی زاده - وسلیمان بن ابراهیم بن محمد البلخی القندوزی - وسلامة الله البدایونی - ومولوی حسن الزمان
محمد بن قاسم الترکمانی التبریزی ثم الحیدرابادی المعاصر - وعلی بن سلیمان الدمنتی البجمعوی المغربی المالکی الشاذلی المعاصر - وعبد الغنی
افندی النینی المعاصر - **فهؤلاء** اعلام جمع من علماء السنیة واعلامهم ولسماحة من ارکانهم وعظامهم و
بعد سماع روایاتهم * وعثور علی افاداتهم لا یسترتب من وفقه الله لرشده وبصره لقصده وکشف الرین
عن قلبه بتاییده وازاح الحرج عن صدره بتسدیده فی التصدیق والاذعان والایمان والایقان بهذا الحدیث
الشریف الباهر البرهان الجلی الشان * المقبول عند المهرة الاعیان * المروی لاساطین العارفین بغوامض السنة
والقران * والله الصائن عن التقحم فی مهاوی الزیغ والعدوان * والتهجم علی مغاوی البغی والشنان *
فائده رابعه در افراد اسمای علمای عظام سنیه که از تصریحات و افادات شان صحت این حدیث شریف واضح ولائح است

بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر۔ و ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر
و محیی الدین محمد بن علی بن محمد بن عربی الطائی الاندلسی۔ و محب الدین محمد بن محمود البغدادی المعروف بابن النجار
و کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی الشافعی۔ و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن
الجوزی۔ و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی۔ و عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم السلمی۔ و ابو زکریا
یحیی بن شرف بن مری النووی۔ و محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی۔ و سعید الدین محمد بن احمد

مائه ثامنه

الفرغانی۔ و احمد بن منصور الکازرونی۔ و حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الفوزی۔ و سید محمد بن سید محمود الکرمانی۔ و ابو المجامع
ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبد الله بن علی بن محمد بن حمویه الحموینی۔ و نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المشهور علی
السنتهم بنظام اولیا۔ و جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی۔ و محمد بن یوسف الزرندی۔ و صلاح الدین
ابو سعید خلیل بن کیکلدی العلائی الدمشقی الشافعی۔ و علی بن شهاب الدین الهمدانی۔ و نور الدین جعفر بن سالار البدخشانی

مائه تاسعه

المعروف بامیر ملا۔ و شیخ بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی الشافعی۔ و کمال الدین محمد بن عیسی الدمیری
و محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی اللغوی الشهیر بالفیروزآبادی۔ و امام الدین محمد الهروی الایجی الواسطی۔
و شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری۔ و زین الدین ابو بکر محمد بن محمد بن علی الخوافی۔ و شهاب الدین بن شمس الدین
الزاولی الدولتآبادی۔ و شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمود بن احمد بن حجر الکنانی العسقلانی۔
و السید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل۔ و نور الدین علی بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالکی المکی۔ و علی بن عبد الرحمن

مائه عاشره

بن محمد بن علی بن احمد البسطامی۔ و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی۔ و شمس الدین ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن
بن محمد السخاوی۔ و حسین بن علی الکاشفی المعروف بالواعظ۔ و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی۔ و نور الدین علی
بن عبد الله السمهودی۔ و فضل الله بن روزبهان الخنجی الشیرازی۔ و عز الدین عبد العزیز بن عمر المعروف بابن فهد الهاشمی المکی
و شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن محمد بن الحسین القسطلانی المصری الشافعی۔ و جلال الدین محمد بن
اسعد الصدیقی الدوانی۔ و کمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی۔ و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر
و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری۔ و شمس الدین محمد بن یوسف الشامی الدمشقی الصالحی۔ و شیخ ابو الحسن
علی بن محمد بن عراق الکنانی۔ و احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی۔ و علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی۔ و ابراهیم بن عبد الله
الوصابی الیمنی الشافعی۔ و محمد طاهر الفتنی۔ و عباس بن معین الدین الجرجانی الشیرازی الشهیر بمیرزا مخدوم۔ و کمال الدین
بن فخر الدین جهرمی۔ و شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی۔ و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی

لسامق العالی وکونه ثابتا مسلما عند جهابذة الصناعة من ائمة السنة والجماعة الحائزین للقدح المعلی
والرقیب فی الرفعة والمناعة المصیبین خصل السبق فی التقدم والبراعة والله ولی التوفیق لمن ابصر لقمم
الحق فاراد اتباعه وهو الموضح سبیل الرشد لمن انقاد له فاطاعه **فائده خامسه** در ذکر علمای کبار اهلسنت
که از تصریحات وافادات شان حسن بودن این حدیث شریف مطلقا یا بخصوصیت بعض طرق واضح وآشکار است
ودرین زمره بعضی از حضرات که آنفا در فائده سابقه مذکور شدند نیز داخل می باشند وسببش یا اینست که ایشان اولا قائل
بحسن این حدیث بودند من بعد برایشان صحت آن منکشف شد کما صرح به السیوطی فی حق نفسه ویا حکم بحسن از ایشان مختص ببعض
طرق حدیث است مثل الحافظ الکنجی وکیفما کان پس باید دانست که از جمله علمای مشار الیهم محمد بن عیسی الترمذی است
که بنابر تصریح عبدالحق دهلوی در لمعات شرح مشکوة تحسین این حدیث فرموده **واز انجمله** است حافظ ابوعبدالله محمد بن
یوسف الکنجی الشافعی که در کفایة الطالب نسبت بحدیث ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال **واز انجمله**
است صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی که بصراحت اعتراف ببودن این حدیث شریف حسن محتج به نموده **واز انجمله** است
بدرالدین محمد بن بهادر زرکشی که در کتاب لآلی منثوره قول حافظ علائی مصرح بحسن این حدیث نقل کرده وبنابر افاده مناوی
در فیض القدیر خود زرکشی تصریح کرده که این حدیث منتهی میشود بدرجه حسن محتج به ومولوی حسن زمان نیز در قول مستحسن افاده فرموده که زرکشی تحسین این حدیث
فرموده **واز انجمله** است مجدالدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی که در کتاب نقد الصحیح تصریح کرده که این حدیث منتهی میشود بدرجه حسن محتج به **واز انجمله** است
شهاب الدین احمد بن علی العسقلانی المعروف بابن حجر که در فتوای خود در اجوبه احادیث مستقبه سراج قزوینی تصریح
بحسن این حدیث شریف نموده **واز انجمله** است شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی که در مقاصد حسنه حدیث ابن عباس را حسن
گفته **واز انجمله** است جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی که در تاریخ الخلفا حکم بحسن بودن این حدیث شریف نموده
ودر لآلی مصنوعه وکتاب التعقبات علی الموضوعات وتلخیص آن مسمی بالنکت البدیعات کلام علائی وابن حجر متعلق به حسن
بودن این حدیث نقل کرده **واز انجمله** است نورالدین علی بن عبدالله السمهودی که در مقام اثبات این حدیث شریف تصحیح حاکم وتحسین
علائی وابن حجر ذکر نموده پس کم از کم خود سمهودی قائل بحسن این حدیث خواهد بود **واز انجمله** است محمد بن یوسف شامی که در سبل الهدی
والرشاد حسن بودن این حدیث شریف را صواب نموده واستشهاد بقول علائی وابن حجر کرده **واز انجمله** است ابوالحسن علی
بن محمد بن عراق الکنانی که در تنزیه الشریعه در مقام تعقب قدح اخراج حاکم وترمذی این حدیث شریف را ذکر کرده وبعد از آن
قول ابن حجر مشتمل بر ذکر تصحیح حاکم واختیار بودن حدیث از قسم حسن نقل کرده وتحسین علائی را نیز بعد از آن ذکر نموده پس
اقل احوال ابن عراق اینست که قائل بحسن این حدیث شریف باشد **واز انجمله** است احمد بن محمد الهیتمی المکی المعروف بابن حجر که در صواعق

پس از انجمله است ابوزکریا یحیی بن معین المری که تصریح صریح بصحت این حدیث شریف نموده و از انجمله است ابوجعفر
محمد بن جریر الطبری که باختیار اتحاد این حدیث بحدیث انا دار الحکمة حکم بصحت آن فرموده و از انجمله است ابوعبد الله
محمد بن عبد الله بن حاکم النیسابوری که باهتمام تمام صحت این حدیث شریف ثابت فرموده و از انجمله است علامه ابوسالم محمد بن
طلحة القرشی که این حدیث شریف را از جامع ترمذی واصفا ایاه بالصحیح مرة بعد اخری نقل کرده و علاوه بر استدلال و استشهاد
بان تصریح تمام از از جمله احادیث صحیحه صحة و معتقدا شمرده و از انجمله است علامه ابوالمظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن
الجوزی که بطرح این حدیث را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنت ظاهره که در آن شک و ارتیاب نیست وانموده باهتمام تمام اثبات آن فرموده و از انجمله است ابوعبد الله
محمد بن یوسف الکنجی که این حدیث شریف را در کفایة الطالب روایت نموده و در صدر آن تصریح کرده که این کتاب مشتمل است بر احادیث صحیحه
از کتب ائمه و حفاظ و از انجمله است صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی که بحسب تصریح سخاوی بیانی نموده که شاهد بصحت این حدیث شریف
است و ابن حجر مکی در منح مکیه افاده نموده که قول حافظ علائی موافقت بصحیح بودن این حدیث شریف دارد و از انجمله
است شمس الدین محمد بن محمد الجزری که در اسنی المطالب حکم حاکم بصحت این حدیث در مقام تایید نقل کرده و در اول
کتاب تصریح نموده که احادیث این کتاب از متواترات و صحاح و حسان است و از انجمله است شمس الدین محمد بن
عبد الرحمن السخاوی که در مقاصد حسنه بعد نقل بیان علامه علائی که آن را شاهد بصحت حدیث وانموده گفته وهذا صنیع معتمد
و از انجمله است علامه جلال الدین السیوطی که در جمع الجوامع جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و از انجمله است
فضل الله بن روزبهان الخنجی الشیرازی که در کتاب الباطل خود تصریح صریح بصحت این خبر منیف نموده و از انجمله است علی بن
حسام الدین الشهیر بالمتقی که در کنز العمال کلام سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلا رد و نکیر نقل نموده و از انجمله است سید محمد بخاری که او نیز
بودن این خبر بحد صحیح تصریح صریح فرموده و از انجمله است میرزا محمد بدخشانی که این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار که در آن
التزام ایراد احادیث صحیحه نموده بطرق عدیده وارد کرده و در مفتاح النجا تصحیح حاکم این حدیث را ذکر نموده و از انجمله است محمد صدر عالم که در معارج العلی عبارت جمع الجوامع
سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلا رد و نکیر نقل نموده و از انجمله است علامه محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی که باهتمام تمام در روضه ندیه
صحت این حدیث باثبات اسانید و از انجمله است ثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول افاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف
نموده و از انجمله است مولوی حسن زمان معاصر که صحت این حدیث شریف و تصحیح جماعات ائمه سنیه آن را ببیان انیق واضح فرموده فمن اشرق
قلبه بنور الیقین * وربط فؤاده بعزیمة الدین * ولم یفتله فاتلات الغرور * ولم تعم علیه مشتبهات الامور *
ولا اشرب فی قلبه حب الزور * ولم یزرع الغی فی حصد الثبور * ولم یسر فی طخیة عمیاء من الوسواس ولم
یرم بالخبط والعمه والشماس * ولم ینتکث علیه الفتل ولم یکب به هوی الخطل لا یمتری بجیس اللیالی فی صحة هذا الحدیث

الاندلسی و محیی الدین محمد بن علی بن محمد بن عربی الطائی الاندلسی و ابو سالم محمد بن طلحة القرشی النصیبی الشافعی و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی و عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام السلمی الشافعی و محب الدین احمد بن عبد الله الطبری الشافعی و سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی و حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الغوری و نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المعروف بنظام الاولیا و جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و علی بن شهاب الدین الهمدانی و کمال الدین محمد بن عیسی الدمیری و زین الدین محمد بن محمد بن علی الخوافی و شهاب الدین بن شمس الدین الدولتآبادی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و نور الدین علی بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المکی المالکی و عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البسطامی و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی و حسین بن علی المعروف بالواعظ الکاشفی و جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی و کمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواندامیر و احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی الشافعی و عطاء الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث و ابو العصمة محمد معصوم السمرقندی و ملا علی بن سلطان محمد القاری و الهدایة بن عبد الرحیم الجشتی و شیخ بن علی بن محمد الجفری و ابراهیم بن الحسن الکردی الشافعی و اسمعیل بن سلیمان الکردی البصری و ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی و شیخ سلیمان جمل و قمر الدین الحسینی الاورنگابادی و محمد مبین بن محب الله اللکهنوی و ثناء الله الپانی پتی و جواد بن ابراهیم الساباطی الحنفی و ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی فهل یستریب بعد ذلک من تمکنت من سویداء قلبه و شیجه الانصاف و الولاء و ما اطلقت عنه العصبیة ربق الترمز و الجفاء و لا استصبته مصارف العسف و الجور و لا هتفت به هواتف الحور بعد الکور فهو لطواعیته اسیر ایمان و لنصاحیته رهین اذعان لم ینفک من ربقه زیغ و لا عدول و لا طوح به عنه نکوص و لا نکول فی ان هذا الحدیث من صحیحة الاخبار و صادقة الآثار لم یمسه غائلة الوهن و الضعف و لا تطرق الیه شائبة مما یرمیه به ذوو المجون و السخف و ان المبطل له معاند حاقد و المکذب ایاه کاشح حاسد و الراد علیه متواقح جلع و الطاعن فیه متکائس ضلع **فائده** سابعه در افراد اسمای علمای افاخم و کبرای اعاظم سنیه که اصلا یا نقلا عن غیرهم من العلماء جناب امیر المومنین علیه السلام را بوصف باب مدینة العلم و ما یماثله یا جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بمدینه علم ستوده یا آنکه این دو وصف جلیل را در اسماء و القاب این دو جناب ذکر فرموده تحتم این حدیث شریف بر اهل نقد و بصیرت و صاحبان تو قد و خبرت واضح نموده اند پس **از انجمله** است ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و احمد بن محمد بن علی العاصمی و عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی و ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق الخوارزمی المکی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الکنجی و احمد بن منصور الکازرونی و جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و علی بن شهاب الدین الهمدانی و نور الدین جعفر بن سالار البدخشانی

در مقام اثبات اینحدیث تصویب حسن بودن ان از بعض محققین نقل کرده و در منح مکیه حسن بودن از تحقیق کرده است
و در تطهیر الجنان نیز از بسبب کثرت طرق حسن وا نموده و در فتوای خود نیز از احادیث حسن گفته وازانجمله است
محمد طاهر فتنی که در تذکرة الموضوعات در مقام تعقب قدح اینحدیث افاده علائی و ابن حجر را ذکر کرده وازانجمله است ملا علی بن
سلطان محمد القاری که در مرقاة بعد نقل بعض اقوال متعنتین در مقام استدراک افاده علائی و ابن حجر عسقلانی متعلق بحسن بودن
اینحدیث شریف ذکر نموده وازانجمله است عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی که در فیض القدیر بعد نقل بعض اقوال متجاوزین
افاده حافظ علائی و زرکشی و ابن حجر و سخاوی متعلق بحسن بودن اینحدیث شریف آورده وازانجمله است محمد حجازی بن محمد بن
عبد الله الشعرانی که در فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر قائل بحسن بودن اینحدیث شریف شده کما نقله العزیزی فی السراج المنیر
وازانجمله است عبد الحق بن سیف الدین البخاری الدهلوی که در اسماء الرجال مشکوة بعد وارد کردن اینحدیث شریف افاده
ابن حجر مشتمله بر حکم بحسن بودن آن ذکر نموده و در لمعات شرح مشکوة گفته که ترمذی اینحدیث را تحسین کرده است نیز در ان کلام
مبسوط مجد الدین فیروزآبادی که مشتمل بر تصریح بودن اینحدیث حسن محتج به میباشد نقل نموده وازانجمله است علی بن احمد العزیزی
که در سراج منیر حسن لغیره بودن اینحدیث از شیخ خود محمد حجازی شعرانی نقل کرده وازانجمله است علی بن علی الشبراملسی که در تیسیر المطالب السنیه حسن بودن
اینحدیث را اصوب وانموده و در آن استناد بقول علائی و ابن حجر کرده وازانجمله است محمد بن عبد الباقی الزرقانی که در شرح مواهب لدنیه
تصویب حسن بودن اینحدیث کرده و استناد بقول علائی و ابن حجر نموده وازانجمله است محمد بن علی الصبان المصری که در
اسعاف الراغبین از بعض محققین تصویب حسن بودن اینحدیث نقل کرده وازانجمله است محمد بن علی الشوکانی
که در فوائد مجموعه حسن بودن اینحدیث اختیار کرده وازانجمله است حسن علی محدث لکهنوی که در تفریح الاحباب حسن بودن
اینحدیث را اصوب ظاهر نموده فمن من الله علیه بصفاء السریرة ❊ وحسن البصیرة ❊ والتمییز بین الحق والباطل
وتبیین الحالی من العاطل ❊ وتزییل الغث من الثمین ❊ وتفریق الواهی عن المتین ❊ لا یتعتع عن
قبول هذا الحدیث المنیف ❊ ولا یحجم عن الانقیاد لهذا الخبر الشریف ❊ بعد رکون هؤلاء القوم الی تحسینه
والجنوح الی تثبیته وترصینه لان الحدیث الحسن یصلح بلا ریب للاحتجاج ❊ بل هو داخل
فی الصحیح عند جمع من سالکی هذا المنهاج **فائده سادسه** در افراد اسمای
علمای عالیشان و نبهای رفیع المکان نزد سنیه که اینحدیث شریف را بعبارات مفیده حتم و عنوانات مثبته
جزم آورده بنهایت ثبوت و تحقق ان برار باب احلام و ایضا و اضحا فکرت و اعتبار واضح و لائح کرده اند پس ازانجمله است ابو اللیث
نصر بن محمد السمرقندی و ابو محمد احمد بن محمد بن العاصمی و ابو المجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی و ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی

على قلبه بالاسهاب * فهذا على وجهه فى سباسب البوار والتباب * وجاب مجاهل الزيغ والجهالة
وقطع مفاوز الخبط والضلالة واوضع وخبّ فى مهامه الردى والعطب * واوغل ونصّ فى مصارع
الهلاك والشجب * فلم يزل متحيرا ناسيا لوا الخيبة والشقاء واسلمته الى نفسه خذلانا ايدى القدر
والقضاء **فائده تاسعه** در اثبات شهرت وتواتر اين حديث شريف حسب افادات اكابر محققين واعاظم منقدين سنيه
وبيانش بچند وجه است **اول** آنكه علامه سبط ابن الجوزى در تذكره خواص الامه بودن اين حديث از فضائل ثابته مشتهره افاده نموده
كما ستعرفه فيما بعد ان شاء الله تعالى وعلامه قسطلانى در مقدمه ارشاد السارى تصريح فرموده كه حديث مشهور
نزد علماى درايت ملحق بمتواتر است **دوم** آنكه شيخ عبد الحق دهلوى در لمعات كما ستسمع ان شاء الله تعالى در لمعات
شرح مشكوة تصريح بمشهور بودن حديث مدينة العلم نموده **سوم** آنكه نيز عبد الحق دهلوى در شرح فارسى مشكوة اين حديث
شريف را مشهور گفته كما ستعلم ان شاء الله تعالى **چهارم** آنكه علامه محمد بن اسمعيل الامير اليمانى الصنعانى در روضه نديه
كما ستقف ان شاء الله تعالى اين حديث شريف را بشهرت وصف فرموده **پنجم** آنكه خود مخاطب در جواب سوال سائل
كما ستدرى ان شاء الله تعالى اعتراف بشهرت اين حديث شريف فرموده **ششم** آنكه مولوى حسن الزمان معاصر در
قول مستحسن كما سياتى ان شاء الله تعالى بتصريح افاده فرموده كه اين حديث مشهور است **هفتم** آنكه سابقا در مجلد
حديث طير دانستى كه ابن حجر مكى در صواعق خبر موضوع مروا ابابكر فليصل بالناس را بسبب زعم ورود آن بروايت
هشت صحابى متواتر دانسته وآنفا در فائده اولى دانستى كه حديث مدينة العلم را بحمد الله تعالى بحسب روايات اساطين اعلام واركان
فخام سنيه ده نفس از صحابه روايت كرده اند پس بنا بر افاده مجريه بالاولى تواترش ثابت خواهد بود **هشتم** آنكه نيز در مجلد
مذكور دانستى كه ابن حزم در محلى حكم منع بيع را كه از چهار صحابه منقول است نقل تواتر دانسته پس بنا برين باولويت هرچه تمامتر
حديث مدينة العلم متواتر خواهد بود زيرا كه مروى بودن آن از صحابه عشره سابقا دانستى **نهم** آنكه ابن تيميه در منهاج
حديث موضوع لو كنت متخذا من اهل الارض خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا را بزعم بودن آن از حديث
ابن مسعود وابى سعيد وابن عباس وابن الزبير كه صرف چار نفر مى باشند نزد اهل علم بالحديث متواتر دانسته چنانچه
بعد ذكر خبر مذكور گفته وهذا الحديث مستفيض بل متواتر عند اهل العلم بالحديث فانه قد اخرج
فى الصحاح من وجوه متعددة من حديث ابن مسعود وابى سعيد وابن عباس وابن الزبير پس حديث مدينة العلم كه
مروى بودن آن از جناب امير المومنين عليه السلام وامام حسن وامام حسين عليه السلام وابن عباس وجابر بن عبد الله
وعبد الله بن مسعود وحذيفة بن اليمان وعبد الله بن عمر وانس بن مالك وعمرو بن العاص حسب افادات اعلام سنيه

وامام الدین محمد الهجروی الایجی الواسطی وشهاب الدین شمس الدین الدولتابادی وشهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل وشهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی وجلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی ومحمد بن یوسف الشامی الدمشقی الصالحی واحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی وعطاء الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث وملا علی بن سلطان محمد القاری وعبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی وعبد الحق بن سیف الدین البخاری الدهلوی وسید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری وعبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الچشتی وتاج الدین ابی العباس النقشبندی السنبهلی وابراهیم بن حسن الکردی وسالم بن عبد الله بن سالم البصری ومحمد بن عبد الرسول البرزنجی ومحمد معین بن محمد امین السندی ومحمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی وشهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی ورشید الدین خان الدهلوی وسلامة الله البدایونی وحسن الزمان المعاصر وعبد الغنی افندی الغنیمی المعاصر فاذ یرمی الحدیث الشریف بعد ذلک بالکذب والوضع الا من انحمت له عن انشراح العصبیة الزنیة وتجرع علی اذلال الحمیة المخزیة ووردعه شغف الباطل عن رؤیة سبحات نور الحق وقدعه ولوله بالخطاء عن جلاء لمعات ضوء الصدق فوقف خاسئا علی نهایته وحده ومر سادرا علی اشاحته وصده وضل خابطا فی طامته وعشوته وهجر لاغطا فی سکرته ونشوته واما من لم ترم الشکوک بنوازغها عن رمیة ایمانه ولم تعترا الاوهام المضلة علی معاقد ایقانه ولا قدحت قادحة النصب والبغض فی صلده ولم تطمح فیه الوساوس فتقترع برینها علی فکره فهو بحمد الله ثلج الصدر ببرد یقینه مربوط الفؤاد بتثبیته وترصینه مستنیر البصیرة بتتابع وعیه طیب السریرة بفوح اریجه

فائده ثامنه در ذکر کملای محمدین سنیه ونبهای معروفین شان بترتیب سنین که این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار خود نظم نموده مسلک اذعان وایقان پیموده اند پس از انجمله است ابو القاسم اسمعیل بن عباد الطالقانی المعروف بالصاحب وابو القاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه الطوسی المعروف بالفردوسی وابو المجد مجدود بن آدم الشهیر بالحکیم السنائی وابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المکی المعروف بخطیب خوارزم وافضل الدین ابراهیم بن علی الشروانی الشهیر بالخاقانی وفرید الدین محمد بن ابراهیم الهمدانی المعروف بالعطار وجلال الدین محمد بن محمد البلخی الرومی المعروف بمولوی الروم ومحیی الدین یحیی بن شرف بن مری النووی وشرف الدین مصلح بن عبد الله الشیرازی الشهیر بالسعدی وشمس الدین محمد بن احمد بن جابر الاندلسی الهواری المالکی المعروف بابن جابر وفخر الدین عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهیم بن مکانس القبطی المصری وعز الدین عبد العزیز بن عمر الهاشمی المکی المعروف بابن فهد ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی وشهاب الدین احمد بن عبد القادر بن بکر العجیلی وغیر ایشان ولعمری لا یجحد الحق بعد وضوح سبیله وقیام دلیله واضاءة مناره ولمعان انواره ومضاء اسفاره وتشقق انواره وافتقاق ازهاره وسطوع انتشاره وتبلج ازدهاره الا من ماج فی غمرة وطفح فی سکرة قد

فرموده اند کما دریت وعصمت آنجناب نیز ببراهین مبرمه مرصوصه وحجج عظیمه محشومه محقق ست ان شاء الله نیز بحمد الله
تعالی در ثبوت قطعیت اینحدیث شریف کافیست **پنجم** آنکه جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز اینحدیث شریف را
روایت فرموده اند وعصمت آنجناب نیز بدلائل خاصه وعامه وشواهد کامله تامه مستبین ست پس قطعیت اینحدیث شریف
ازین جهت نیز متحقق باشد **ششم** آنکه امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت اینحدیث شریف فرموده اند کما سیأتی
انشاء الله تعالی وعصمت آنجناب نیز بحجج متینه وبراهین مبینه محتوم ست پس روایت آنجناب نیز نزد اهل دین مفید قطع
ویقین خواهد بود **هفتم** آنکه جناب امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت اینحدیث شریف فرموده اند کما ستدل لک
انشاء الله تعالی وروایت آنجناب نیز مفید قطعیت ست لتحقق عصمته علیه السلام بقواطع الحجج المبرمة کل الابرام
هشتم آنکه اینحدیث شریف را جناب امام رضا علیه السلام هم روایت فرموده اند کما ستعلم عن قریب بعون المنعم
المثیب وروایت آنجناب نیز بسبب تحقق عصمت آنجناب مثل آبای اطیاب علیهم آلاف السلام من الملک الوهاب مثبت حقیت
وقطعیت اینحدیث ست نزد هر ناظر بصیر ولا ینبئک مثل خبیر **نهم** آنکه شاهصاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه خبر
موضوع نفی توریث را بزعم روایت کردن جناب امیر المومنین علیه السلام آنرا برابر آیت قرآنی دانسته ومفید یقین گمان نموده
وانفا دانستی که روایت فرمودن آنجناب حدیث مدینة العلم را حسب افاده بسیاری از اعاظم وارکان سنیه ثابت ست
وستقف علیه فیما سیأتی انشاء الله تعالی بالتفصیل پس بحمد الله تعالی بحسب افاده خود شاهصاحب
واضح شد که اینحدیث شریف مفید قطع ویقین ودر قطعیت برابر آیه قرآن مبین می باشد **دهم** آنکه شاهصاحب خبر موضوع
مذکور را بسبب زعم روایت کردن حذیفه آنرا نیز برابر آیت قرآنی ومفید یقین ظاهر کرده وروایت کردن حذیفه حدیث
مدینة العلم را بنابر اخراج ابن المغازلی در کتاب المناقب علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع المودة ثابت ومحقق ست پس
باین وجه نیز قطعیت ومساوات آن با آیه قرآنی ثابت ومحقق خواهد بود **یازدهم** آنکه شاهصاحب خبر موضوع مذکور را بزعم
روایت هر واحد از زبیر بن العوام وابو الدرداء وابو هریره وعثمان وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص نیز مساوی
آیه قرآنی ومفید یقین دانسته بهر وجهی که خبر این صحابه مفید یقین وموجب مساوات آن با آیه قرآنیه خواهد بود بهمان وجه بالاولی از ان
خبر دیگر صحابه که روایت حدیث مدینة العلم کرده اند نیز مفید حتم ویقین ومساوی آیه قران مبین خواهد شد پس باینوجه که گویا مشتمل بر
وجوه عدیده ست نیز بحمد الله تعالی قطعیت حدیث مدینة العلم حسب افاده شاهصاحب بدرجه تحقق محتوم رسید ولله الحمد
کما هو اهله **دوازدهم** آنکه سابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که قاضی عیاض در کتاب شفا افاده نموده که قصه نبع ماء و
تکثیر طعام چون آنرا ثقات عدد کثیر از جماء غفیر از عدد کثیر صحابه روایت کرده اند لهذا قطعیت حاصل نموده ست او ظاهر ست ولا

ثابت است باولویت قطعیه نزد اهل علم بالحدیث متواتر خواهد بود بلکه اگر کسی انکار تواتر آن کند حسب افاده ابن تیمیه
او را از اهل علم بالحدیث خارج و در زمره اهل جهل بآن و الجمع توان دانست **دهم** آنکه شاهصاحب در همین کتاب تحفه بجواب
طعن دوم از مطاعن عثمان بعد ذکر قصه موضوعه فرمودن جناب امیر المومنین علیه السلام بعد قتل عثمان انما مثلی و مثل
عثمان کمثل اثوار ثلثة گفته واین قصه در شهرت و تواتر بحدی رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطور است جای انکار نیست
انتهی ازین عبارت کاذبه بکمال وضوح ظاهر است که مذکور و مسطور شدن چیزی در کتب فریقین مرتبه رفیعه شهرت و تواتر است و بعد آن
جای انکار باقی نمیماند و پر ظاهر است که حدیث مدینة العلم بلا شبهه در کتب فریقین بحدی مذکور و مسطور و مثبت و مزبور است که احصای
آن متعسر بلکه متعذر پس حسب افاده شاهصاحب وصولش بمرتبه عالیه شهرت و تواتر ثابت و محقق باشد و لا یحیق المکر
السیئ الا باهله بالجمله در تواتر این حدیث ارتیاب ورزیدن هرگز کار صاحب بصیرت نیست و ناظر متامل را برای تحصیل ثلج فواد و برد
یقین باید که رجوع بفائده تاسعه مجلد حدیث طیر لازم است و اذا ثبت تواتر هذا الخبر الشریف حسب ما افاده اعاظم
الاکابر لم یبق بحمد الله مساغ لتعنت مجادل متهم و لا مکابر و ظهر علی ارباب الانصاف ان الراد علیه مشوه
الظلماء و الجاحد له خابط العشواء قد تنکب عن وضح السبیل جورا و اعتسافا و اعرض عن نهج
القصد میلا و انحرافا و اوغل فی مسالک العمی اسراعا و ایجافا و اخلد الی مخالج الردی ایضاعا و اسفافا
لا یهتدی لعمهه الی النحو النصیح و لا یصیب لعتهه الصواب الصریح فهو من الهلاک علی شفا جرف هار
و من التباب علی طرف بناء منهار لا یفارقه الغی حیثما سار و دار و لا یباینه الضلال حتی یورده خسر
المآب و سوء الدار **فائده عاشره** در بیان مزید وضوح و ظهور قطعیت صدور این حدیث متواتر مشهور
حسب افادات اعاظم صدور نزد اهلسنت و آن بچند وجه است **اول** آنکه این حدیث شریف را جناب امیر المومنین علیه السلام
روایت فرموده کما علمت و عصمت آنجناب بادله قاهره و براهین ظاهره زاهر و باهر است بلکه والد ماجد مخاطب
و خود مخاطب نیز طوعا و کرها بآن اعتراف دارند و صادق بودن آنجناب باجماع اهلسنت ثابت است کما صرح به المخاطب
نفسه پس نزد ارباب ایمان و ایقان قطعیت این حدیث متحتم باشد بلا ادعان والحمد لله المنان **دوم** آنکه این حدیث
شریف را جناب امام حسن علیه السلام نیز روایت فرموده و عصمت آنجناب بادله عصمت اهلبیت علیهم السلام عموما و باحادیث
کثیره مختصه خصوصا محقق است پس این حدیث بلا ریب نزد اهل دین مقطوع الصدور خواهد بود **سوم** آنکه جناب امام حسین
علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت آنجناب نیز بدلائل عامه و خاصه مبرهن است پس از این حیثیت
نیز حجیت این حدیث محل ارتیاب نخواهد بود **چهارم** آنکه این حدیث شریف را جناب امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت

از اعظم آیات باهره وافخم شواهد زاهره حقیت ابلج وبوار باطل لجلج می باشد وبعد حال آنکه بما ذکر گذشته در قطعیت صدور اینحدیث منیف نزد ارباب ادراک باقی نمیماند **چهاردهم** آنکه نیز قاضی عیاض در شفا در مقام اثبات قطعیت اخبار معاجز جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم کما سبق فی مجلد حدیث الطیر افاده فرموده که اخباری که بی اصل مبنی بر باطل ست لابد بمرور زمان وتداول ناس واهل بحث ضعف آن اخبار منکشف وذکر آن خامل میشود چنانچه اینمعنی در بسیاری از اخبار کاذبه واراجیف طاریه بمشاهده میرسد واین معجزات وکرامات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که نقل آن بطور آحاد وارد شده بامرور زمان ظهور آن زائد میشود وباوصف تداول فرق بکثرت طعن دشمن وحرص او بر توهین آن وتضعیف اصل آن وجهد ملحدین بر خاموش کردن نور آن قوت وقبول آن ازدیاد میگیرد پس قاطعی اثر از حسرت وشورش قلب چیزی حاصل نمیشود پس بهمین تقریر قاضی عیاض تحریر میتوان فهمید که چون مناقب جلیلة الآثار ومناقب عظیمة المقدار ومعالی عزیزة المنار ومفاخر مشرقة المنار جناب امیر الائمة الاطهار علیه وعلی اخیه وآلهما آلاف السلام من الملک الغفار باوصف حرص موفور جاحدین اغمار وطمع نامحصور معاندین اشرار وجهد غیر مبرور متخذلقین سراپا انکار وسعی نا مشکور متشدقین عظیم الانکار در اطفای این انوار واخفای این آثار در منتهای شیوع وانتشار واقصای استفاضه واشتهار میباشد قلوب ارباب زیغ وعدوان واغنیۀ اصحاب بغی وشنآن بوجه کافی میخراشد لذلک بلا شبهه نزد اهل نقد واعتبار [illegible] اختبار قطع وحتم ویقین وجزم آن ثابت ومحقق خواهد بود وشائبه هر ریب وتردد از مناظر ضمائرشان خواهد زدود بالخصوص حدیث مدینة العلم که باوصف تعنت وتعمق بعض اهل عصبیت ولداد در تضعیف اسنادش نهایت شائع ومشتهر وذائع ومتواتر است وروات ومخرجین وذاکرین ومثبتین آن جمع وافر وجم غفیر سکاثر خارج از حصر حاصر میباشد لا محاله نزد ناظرین تقریر قاضی عیاض سائرین این آجام وغیاض قطعی وحتمی ویقینی وجزمی بودن آن بتحقیق خواهد رسید **پانزدهم** آنکه علمای جانبین وکملای فریقین از صدر اول تا بحال باثبات روایت وتحقیق ودرایت اینحدیث شریف اشتغال نموده ومسالک ومناهج استدراک استعداد پیموده اند وبعد تحقیق [illegible] شان بر کرشه در تحقیق قطعیت آن پیرامون خاطر اهل انصاف نمیرسد وخلاف بعضی از شذاذ ارباب زیغ واعتساف که سراسر خذلان وسفسافست کما ستبین انشاء الله تعالی لائق اعتنا وقابل اصغا نیست **شانزدهم** آنکه اگر بالفرض خلاف اهل خلاف در اینباب شاذ مضمحل هم نمیبود وعلمای سنیه در اثبات ونفی اینحدیث متناصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تماما بر ثبوت وتحقیق اینحدیث اتفاق واطباق وارتفاق واصفاق دارند لهذا اینحدیث متفق علیه فریقین میشد بوجوه عدیده خاصه بحسب افاده مخاطب ما در همین باب امامت تحفه بجواب دلیل چهارم از ادله عقلیه کما مر تقریر ذلک بالتفصیل فی مجلد حدیث الطیر

کظهور النار علی العلم والنور فی الظلم که بحمد الله تعالی حدیث مدینة العلم را نیز ثقات و عدد کثیر از جم غفیر از عدد کثیر صحابه روایت کرده اند و شطری از اسمای صحابهٔ عظام و تابعین کرام و علمای اعلام و نبهای فخام سنیه که بر روایت و اثبات اینحدیث شریف شتافته اند شنیدی پس بعد ازین نزد ارباب انصاف هرگز قطعیت اینحدیث شریف محل اختلاج و اضطراب و تردد و ارتیاب نخواهد بود **سیزدهم** آنکه نیز قاضی عیاض در شفا کما علمت فی مجلد حدیث الطیر بعد افادهٔ سابقه افاده نموده که چون صحابه اخبار نموده اند که این وقائع معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در مواطن اجتماع بسیاری از ایشان که جنگ خندق و غزوه بواط و غزوه حدیبیه و غزوه تبوک و امثال آن از محافل مسلمین و مجمع عساکر میباشد واقع شده و منقول نشده از احدی از ایشان مخالفت راوی درانچه حکایت آن کرده و نه انکار آنچه که راوی از ایشان ذکر کرده بود که ایشان هم دیده اند چنانچه او روایت کرده پس سکوت کسیکه از جمله ایشان ساکت مانده مثل نطق ناطق ست زیرا که صحابه از سکوت بر امر باطل و مداهنت در کذب منزه اند و هیچ رغبت و رهبتی نبود که ایشان را مانع باشد پس اگر آنچه شنیده بودند نزد شان منکر و ناشناخته میبود هر آئینه انکار میکرد بعض ایشان بر بعض چنانچه بعض ایشان بر بعض انکار کرد اشیائی را که روایت آن کرده بودند از سنن و سیر و حروف قران و تخطیه و توهیم نمود بعض ایشان بعض را درین امر و تمامی این نوع ملتحق بمعجزات قطعیه ثابت ست و بحمد الله تعالی همین تقریر معه زیادة ما یوجب کمال التأیید المتأبد در اکثر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالخصوص بر حدیث مدینة العلم جاری میشود انشاء الله تعالی از روایات علمای اعلام سنیه خواهی دانست که جابر بن عبد الله انصاری که از اجلهٔ صحابهٔ عظام است اخبار نموده که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث شریف را در غزوه حدیبیه بعد گرفتن بازوی امیر المؤمنین علیه السلام بصوت مبارک خود ارشاد فرموده و هرگز منقول نشده که کسی از صحابه بر جابر یا دیگر صحابه که روایت اینحدیث شریف نموده اند انکار کرده باشد بلکه بحمد الله تعالی از قول علامه زرندی در نظم درر السمطین بعد نقل اینحدیث شریف فضیلة اخری اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا که مشتمل بر لفظ اصحاب که جمع محلی باللام و مفید عموم ست و شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل آنرا بهمین الفاظ نقل کرده ظاهر ست که حدیث مدینة العلم فضیلتی ست که تمام اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بآن معترف و مبتهج و در باب آن طریق وفاق را سالک و منتهج می شدند پس بحمد الله بجای آنکه سکوت ساکت از ایشان مثل نطق ناطق فرض کرده آید اینجا اعتراف و ابتهاج صریح جمله اصحاب حسب تصریح علامه زرندی والانصاف متحقق ست و این هم بکمال وضوح ظاهر ست که صحابه را هیچ رغبت و رهبتی مانع از انکار اینحدیث شریف نبود بلکه در بسیاری از اصحاب دواعی کثیره ستر و اخفا و رد و انکار آن متحقق و موجود بود پس با وصف این همه اعتراف شان باین فضیلت جلیله مع الابتهاج و سلوک مسلک وفاق و انتهاج

آن بسوی جناب امام رضا علیه ازکی السلام والتحیة و لیشنا از افادات اکابر اعلام و اجلهٔ عظام سنیه ظاهر و واضح ست

ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی در صدر کتاب الفردوس گفته اما بعد فانی رأیت اهل زماننا هذا خاصة اهل بلدنا

اعرضوا عن الحدیث ولسانیده وجهلوا معرفة الصحیح والسقیم وترکوا الکتب التی صنفها ائمة الدین قدیما

وحدیثا والمسانید التی جمعوها فی الفرائض والسنن والحلال والحرام والآداب والوصایا والامثال والمواعظ

وفضائل الاعمال واشتغلوا بالقصص والاحادیث المحذوفة منها اسانیدها التی لم یعرفها نقلة

الحدیث ولم تقرأ علی احد من اصحاب الحدیث وطلبوا الموضوعات التی وضعها القصاص لینالوا بها المقطعات

فی المجالس علی الطرقات ثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیث ونیفا من الاحادیث الصغار علی سبیل الاختصار

من الصحاح والغرائب والافراد والصحف المرویه عن النبی لعلی بن موسی الرضا وعمر بن شعیب الخ وجار الله

ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری در کتاب ربیع الابرار گفته کان یقول یحیی بن الحسین الحسینی فی اسناد صحیفة الرضا

لو قرئ هذا الاسناد علی اذن مجنون لافاق و عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب گفته الرضوی بفتح الراء والضاد

وفی آخرها الواو هذه النسبة الی الرضا وهو لقب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی

ابن ابی طالب ابی الحسن المعروف بالرضا المدفون بطوس یروی صحیفة عن آبائه وجماعة من اولاده ینسبون الیه

یقال لکل واحد منهم الرضوی و محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله الطبری الشافعی صحیفة الرضا را از مآخذ کتاب خود

ریاض نضره قرار داده و جابجا در ریاض نضره و ذخائر العقبی احادیث از ان نقل کرده لیکن در هر دو کتاب این صحیفه شریفه

را بمسند الرضا علیه السلام تعبیر نموده چنانچه در صدر ریاض نضره در بیان اصول و مآخذ کتاب خود بعد ذکر الصحیحین گفته

جزء مترجم بکتاب السنة تألیف ابی الحسین محمد بن حامد بن السری جزء مترجم بکتاب العلل لابی زرعة

عبد الرحمن بن عمرو الضبی جزء مترجم بکتاب التحفة لابی عقیل محمد بن محمد بن علی بن محمد الصابونی المحمودی

محاسبة النفس مجابی الدعاء کتاب الیقین من عاش بعد الموت الاربعة لابی بکر بن ابی الدنیا جزء یتضمن مسند

الامام علی بن موسی الرضا فی فضل اهل البیت رضی الله تعالی عنهم الذریة الطاهرة للدولابی فضائل

الصحابة رضی الله تعالی عنهم للبغوی جزء الحسن بن عرفة العبدی جزء من حدیث ابی بکر عبد الله بن ابی داود

السجستانی و نیز در ریاض نضره در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفته ذکر انه اول من یقرع باب الجنة بعد النبی صلی

الله علیه وسلم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انک اول من

یقرع باب الجنة فیدخلها بغیر حساب بعدی خرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و نیز در ان گفته ذکر اخبار

بعون الله المنعم المنيل ❊ فالعجب كل العجب ❊ من الجاحد المخلد الى الردى والشجب ❊ كيف يطعن في هذا الحديث الثابت بالقطع والجزم ❊ المتحقق باليقين والحتم ❊ أليس هذا منه عناداً للحق الباهر الزاهر ❊ والطاطاً للصدق السافر الظاهر ❊ واقداماً على ما يسخط الغالب القاهر ❊ وتقحماً فيما يؤذي النبي الطيب الطاهر عليه وآله الآف السلام ما بقي الفلك الدائر ❊ والسقف السائر ❊ بلى والذي انزل احسن الحديث ومميز بلطفه بين الطيب والخبيث ❊ لقد وطأ الجاحد هذا الخرط حضيض المزالق ❊ والقى نفسه في ضلع صعاب العوائق ❊ وقد سلك مسلكاً يضل فيه الاحلام ❊ وتطمس فيه الاعلام ❊ وتعظم فيه البوائق والجوائح ❊ وتكثر فيه الصواعق والصوائح ❊ يضيع فيه العيان والوجدان ❊ ويهلك في قتامه الركبان ❊ فتورد السوق رايه على مناهل الخسار ❊ وتتبوأ لزيغه وضيعه منازل الخذلان ❊ ونبئك الناصح عن امتطاء مراكب العدوان ❊ واقتفاء آثار الشنآن ❊ واتباع خطوات الشيطان ❊ والتقول بما لم ينزل الله به من سلطان ❊ وبعد

این همه دانستی پس باید دانست که ترهات معجبه شاهصاحب که در ابطال این حدیث شریف سرائیده و هفوات مستطره که در رد و توهین این خبر منیف درآئیده اند مخدوش و مردود و مغشوش و مطعون ست بچند وجه **وجه اول** آنکه این حدیث شریف را جناب امام رضا علیه وعلی آبائه الآف التحیة والثناء در صحیفه شریفه خود بسند سلسلة الذهب از آبای کرام خویش علیهم الصلوة والسلام که روایت هر یکی ازین طیبین طاهرین معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین برای ارباب ایمان و دین مفید اقصای جزم و حتم متین و مثمر منتهای قطع و یقین ست روایت فرموده و فقیر درینجا عبارت آنرا که مشتمل بر حدیث مدینة العلم مع یک حدیث قبل و بعد ست نقل مینمایم تا ناظر را مزید اطمینان و اعتماد و سکون و کمال بصیرت و ثلج صدر و رکون حاصل شود **وهي هذه** باسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان قاتل الحسين في تابوت من نار وعليه نصف عذاب اهل الدنيا وقد شد يداه ورجلاه بسلاسل من النار فنكس في النار حتى يقع في قعر جهنم وله ريح يتعوذ اهل النار الى ربهم من شدة نتنه وهو فيها خالد ذائق العذاب الاليم كلما نضجت جلودهم بدل الله عليهم الجلود حتى يذوقوا العذاب لا يفتر عنهم ساعة ويسقون من حميم جهنم فالويل لهم من عذاب الله عز وجل **وباسناده** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب **وباسناده** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش نعم الاب ابوك ابراهيم ونعم الاخ اخوك علي بن ابيطالب ومخفی نماند که کتاب صحیفة الرضا از کتب معروفه معتمده و اصول مشهوره مستنده است و صحت انتسا

صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل فقال یا محمد ان اللہ یقرئک السلام ویقول لک انی قد زوجت فاطمۃ ابنتک
من علی بن ابیطالب فی الملاء الاعلی فزوجہا منہ فی الارض اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا فی مسندہ (۱) ونیز محب
طبری در ذخائر العقبی گفتہ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی ملک فقال یا محمد
ان اللہ تعالی یقول لک انی قد امرت شجرۃ طوبی ان تحمل الدر والیاقوت والمرجان وان تنثرہ علی من حضر عقد
فاطمۃ من الملائکۃ والحور العین وقد سر بذلک سائر اہل السموات وانہ سیولد بینہما ولدان سیدان فی الدنیا
وسیسودان علی کہول الجنۃ وشبابہا وقد تزین لذلک الجنۃ فاقر عینا یا محمد فانک سید الاولین والآخرین
اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا ونیز محب طبری در ذخائر العقبی گفتہ ذکر ان اللہ یغضب لغضبہا ویرضی لرضاہا عن
علی رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یا فاطمۃ ان اللہ یغضب لغضبک ویرضی لرضاک
اخرجہ ابو سعید فی شرف النبوۃ واخرجہ الامام علی بن موسی فی مسندہ وابن المثنی فی معجمہ وعن علی رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشتد غضب اللہ وغضب رسولہ وغضب ملائکتہ علی من اہرق دم
نبی او اذاہ فی عترتہ اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا ونیز دران گفتہ ذکر طہارتہا من حیض الآدمیات تقدم
فی اول الباب فی سبب تسمیتہا فاطمۃ طرف من ذلک وعن اسماء قالت ولدت فاطمۃ بالحسن فلم
ارلہا دما فقلت یا رسول اللہ انی لم ارلہا دما فی حیض ولا نفاس فقال صلی اللہ علیہ وسلم اما علمت
ان ابنتی فاطمۃ طاہرۃ مطہرۃ لا یری لہا دم فی طمث ولا ولادۃ اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا ونیز دران
گفتہ ذکر برہا بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم عن علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ قال کنا مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی حفر الخندق اذ جاءتہ فاطمۃ بکسرۃ من خبز فدفعتہا الیہ فقال ما ہذہ یا فاطمۃ قالت من
قرص اختبزتہ لابنی جئتک منہ بہذہ الکسرۃ فقال یا بنیۃ اما انہا لاول طعام دخل فی فم ابیک منذ ثلث
اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا ونیز دران گفتہ ذکر زفاف فاطمۃ الی الجنۃ کالعروس عن علی رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحشر ابنتی فاطمۃ یوم القیمۃ وعلیہا حلۃ الکرامۃ قد عجنت
بماء الحیوان فتنظر الیہا الخلائق ویتعجبون منہا ثم تکسی حلۃ من حلل الجنۃ تشتمل علی الف حلۃ مکتوب
علیہا بخط اخضر ادخلوا ابنۃ محمد الجنۃ علی احسن صورۃ واکمل ہیئۃ واتم کرامۃ واوفر حظ فتزف
الی الجنۃ کالعروس وحولہا سبعون الف جاریۃ اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا فی مسندہ ونیز دران گفتہ وعن
اسماء بنت عمیس انہا کانت عند فاطمۃ اذ دخل علیہا النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفی عنقہا قلادۃ من ذہب

(۱) در اصل صحیفہ امام رضا ... بعد ... اصل الفاظ حدیث ... قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتانی ملک فقال یا محمد ان اللہ عزوجل یقرء علیک السلام ویقول لک قد زوجت فاطمۃ من علی فزوجہا منہ وقد امرت شجرۃ طوبی ان تحمل الدر والیاقوت والمرجان وان اہل السماء قد فرحوا بذلک وسیولد منہما ولدان سیدا شباب اہل الجنۃ وبہما یتزین اہل الجنۃ فابشر یا محمد فانک خیر الاولین والآخرین ... [illegible] ۱۲

جبرائیل عن اللہ تعالی ان علیا من النبی صلی اللہ علیہ وسلم بمنزلۃ ہرون من موسی عن اسماء بنت
عمیس قالت ہبط جبرئیل علیہ السلام علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا محمد ان ربک یقرئک
السلام ویقول لک علی منک بمنزلۃ ہرون من موسی لکن لا نبی بعدک خرجہ الامام علی بن موسی
الرضا ونیز دران گفتہ عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انک سید
المسلمین وقائد الغر المحجلین ویعسوب الدین خرجہ علی بن موسی الرضا ونیز محب طبری در ریاض نضرہ بعد نقل
حدیثی ارکان شرف النبوۃ گفتہ واخرج معناہ الامام علی بن موسی الرضا فی مسندہ بزیادۃ ولفظہ یا علی
اعطیت ثلاثا لم یجتمعن لغیری مصاہرتی وزوجک وولدیک والرابعۃ لولاک ما عرف المومنون
ونیز دران گفتہ ذکر وصف حوریتہ فی الجنۃ عن علی فال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی واقعدنی علی درنوک من درانیک الجنۃ وناولنی سفرجلۃ فکنت اقلبہا اذا
انفلقت وخرجت منہا حوراء لم ار احسن منہا فقالت السلام علیک یا محمد قلت وعلیک السلام من انت
قالت انا الراضیۃ المرضیۃ خلقنی الجبار من ثلثۃ اصناف اعلای من عنبر ووسطی من کافور واسفلی من
مسک عجنی بماء الحیوان ثم قال کونی فکنت خلقنی لاخیک وابن عمک علی ابن ابیطالب اخرجہ الامام
علی بن موسی الرضا فی مسندہ ونیز محب طبری در ذخائر العقبی گفتہ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربعۃ انا لہم شفیع یوم القیامۃ المکرم لذریتی والقاضی لہم حوائجہم
والساعی فی امورہم عند اضطرارہم الیہ والمحب لہم بقلبہ ولسانہ اخرجہ علی بن موسی الرضا و
نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفتہ ذکر تحریم الجنۃ علی من ظلمہم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ حرم الجنۃ علی من ظلم اہلبیتی وقاتلہم او اغار علیہم وسبہم
اخرجہ الامام علی بن موسی الرضا ونیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی گفتہ ذکر سبب تسمیتہا فاطمۃ
عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لفاطمۃ یا فاطمۃ تدرین لم سمیت فاطمۃ
قال علی رضی اللہ عنہ یا رسول اللہ لم سمیت فاطمۃ قال ان اللہ تعالی قد فطمہا وذریتہا عن النار یوم القیمۃ اخرجہ
الحافظ الدمشقی وقد رواہ الامام علی بن موسی الرضا فی مسندہ ولفظہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ
تعالی فطم ابنتی فاطمۃ وولدہا ومن احبہم من النار ولذلک سمیت فاطمۃ ونیز محب طبری در ذخائر العقبی گفتہ
ذکر تزویج اللہ عز وجل علیا فی الملاء الاعلی بحضر من الملائکۃ عن علی رضی اللہ عنہ قال قال لی رسول اللہ

الباغية من امتی لا انالهم شفاعتی یا اسماء لا تخبری فاطمة فانها قریبة عهد بالولادة اخرجه
علی بن موسی الرضا و نیز دران گفته وعن اسماء بنت عمیس قالت قبلت فاطمة بالحسن فجاء النبی صلی الله
علیه وسلم وقال یا اسماء هلمی ابنی فدفعته الیه فی خرقة صفراء فالقاها عنه قائلا الم اعهد الیکن
ان لا تلفوا مولودا فی خرقة صفراء فلففته فی خرقة بیضاء فاخذه واذن فی اذنه الیمنی واقام فی الیسری
ثم قال لعلی ما سمیت ابنی قال ما کنت لاسبقک بذلک فقال ولا انا سابق به ربی فهبط جبرئیل
وقال ان الله یقرئک السلام یا محمد ویقول علی منک بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدک
فسم ابنک هذا باسم ولد هارون فقال وما کان اسم ولد هارون یا جبرئیل قال شبر قال ان لسانی
عربی فقال سمه الحسن ففعل فلما کان بعد حول ولد الحسین فجاء نبی الله صلی الله علیه وسلم وذکرت
مثل الاول وساقت قصة التسمیة کالاول وان جبرئیل امره ان یسمیه باسم ولد هارون شبیر
فقال له صلی الله علیه وسلم مثل الاول فقال سمه حسینا اخرجه الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران
گفته ذکر انهم علی خیل موصوفات بالصفات عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کان یوم القیامة کنت انت وولدک علی خیل بلق متوجة بالدر والیاقوت فیامر الله بکم الی الجنة
والناس ینظرون اخرجه الامام علی بن موسی الرضا و نیز دران گفته اذکار تتضمن فضائل واخبار تختص
بالحسین بن علی ذکر فضیلة له رضی الله عنه روی الامام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه ان الحسین
بن علی دخل الخلاء فوجد لقمة ملقاة علی الارض فدفعها الی غلام له فقال یا غلام ذکرنیها اذا خرجت
فاکلها الغلام فلما ساله عنها قال اکلتها یا مولای قال اذهب انت حر لوجه الله ثم قال سمعت جدی
رسول الله یقول من وجد لقمة ملقاة فمسح او غسل ثم اکلها اعتقه الله من النار فلم اکن لا ستعبد
رجلا اعتقه الله من النار و ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی نیز از صحیفة الرضا احادیث عدیده آورده
مثل محب طبری تعبیر ازان بمسند الرضا کرده چنانچه در کتاب الاکتفا فی فضل الاربعة الخلفاء در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
بعد نقل حدیثی از کتاب شرف النبوة گفته وخرج معناه علی بن موسی الرضا فی مسنده بزیادة ولفظه یا علی اعطیت
ثلاثا لم یجتمعن لغیرک مصاهرتی وزوجک وولدیک ولولاک ما عرف المومنون و نیز در کتاب الاکتفا گفته
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی
واقعدنی علی درنوک من درانیک الجنة وناولنی سفرجلة فکنت اقلبها اذا انفلقت وخرجت منها حوراء

اتاها بها علی ابن ابیطالب رضی الله عنہ من سهم فی صار الیه فقال لها یا بنیة لا تعتری یقول للناس فاطمة بنت محمد وعلیک لباس الجبابرة غنیمة فقطعتها الساعة وباعتها الیوم واشترت بالثمن رقبة مومنة فاعتقتها فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فسر بعتقها وبارک علیها اخرجه الامام علی بن موسی الرضا ونیز دران گفته ذکر انه رضی الله عنه اول من یقرع باب الجنة بعد النبی صلی الله علیه وسلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انک اول من یقرع باب الجنة ویدخلها بغیر حساب بعدی اخرجه الامام علی بن موسی الرضا ونیز دران گفته عنها رضی الله عنها قالت هبط جبرئیل علی النبی صلی الله علیه وسلم وقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویقول لک علی منک بمنزلة هارون من موسی لکن لا نبی بعدک اخرجه الامام علی بن موسی الرضا ونیز دران گفته ذکر اختصاصه بسیادة المسلمین وولایة المتقین عن عبد الله بن اسعد بن زرارة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسری بی انتهیت الی ربی عز وجل فاوحی الله الی او امرنی شک الراوی فی علی ثلثا انه سید المسلمین وولی المتقین وقائد الغر المحجلین اخرجه المحاملی واخرجه الامام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه من حدیث علی رض وزاد یعسوب الدین ونیز دران گفته ذکر وصف حوریته فی الجنة عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الی السماء اخذ جبرئیل بیدی واقعدنی علی درنوک من درانیک الجنة وناولنی سفرجلة فکنت اقلبها اذ انفلقت وخرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام علیک یا محمد فقلت وعلیک السلام من انت قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة اصناف اعلای من عنبر ووسطی من کافور واسفلی من مسک عجننی بماء الحیوان ثم قال کونی فکنت خلقنی لاخیک وابن عمک علی بن ابیطالب اخرجه الامام علی بن موسی الرضا ونیز دران گفته وقد روی عن فاطمة انها عقت عنهما واعطت القابلة فخذ شاة ودینارا واحدا اخرجه الامام علی بن موسی الرضا ولعل فاطمة باشرت الاعطاء وکان مما عق به النبی صلی الله علیه وسلم عنهما او سند الی فاطمة لتحمله صلی الله علیه وسلم ذلک عنهما ویدل علی ذلک ما روته اسماء بنت عمیس قالت عق رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الحسن یوم سابعه بکبشین املحین واعطی القابلة الفخذ وحلق راسه وتصدق بزنة الشعر ثم طلی راسه بیده المبارکة بالخلوق ثم قال یا اسماء الدم من فعل الجاهلیة فلما کان بعد حول ولد الحسین فجاء نبی الله صلی الله علیه وسلم وفعل مثل الاول قالت وجعله فی حجره وبکی صلی الله علیه وسلم قلت فداک ابی وامی ما ابکاک قال ابنی هذا یا اسماء انه تقتله الفئة

السند مما یلی بلدة بوبك هاجر جده الملقب بشیخ الاسلام الی ارض العرب وکان من اهل العلم والصلاح
واقام الشیخ محمد عابد بزبید دارة علم بالیمن معروفة واستفاد من علمائها واقتبس من اشعة عظمائها حتی
عد من اهلها ودخل صنعاء الیمن یتطبب لامامهم وتزوج ابنة وزیره وذهب مرة سفیرا من امام صنعاء
الی مصر وکان شدید التحنان الی ربوع طابة وعاود مرة ارض قومه فدخل نواری بلدة بارض السند مما
یلی بندر کراجی واقام بها لیالی معدودات ثم عاد الی المدینة الطیبة وولی رئاسة علمائها من قبل
والی مصر وخلف من مصنفاته کتبا مبسوطة ومختصرة منها کتاب المواهب اللطیفة علی مسند الامام
ابی حنیفة وکتاب طوالع الانوار علی الدر المختار وکتاب شرح تیسیر الوصول الی احادیث الرسول بلغ منه
الی کتاب الحدود ویقال له شرح علی بلوغ المرام للحافظ ابن حجر وکان ذا عصبیة للمذهب الحنفی و
لذلك تعقبه فی بعض الرسائل له السید العلامة اخونا احمد بن حسن الحسینی القنوجی البخاری العرشی رح
توفی محمد عابد یوم الاثنین من ربیع الاول سنة ۱۲۵۷ ودفن بالبقیع ولم یخلف عقبا رحمه الله وستر نما
کاین نحیف از صحیفة الرضا علیه السلام دو نسخه موجود است که یکی از آن مروی ابو الفتح عبید الله بن عبد الکریم بن هوازن
القشیری النیسابوری الشافعی است ودیگری مروی صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی الجوینی است واین هر دو از
علمای اعلام ومحدثین فخام سنیه می باشند اما ابو الفتح القشیری پس تاج الدین سبکی در طبقات شافعیه گفته عبید الله
بن عبد الکریم بن هوازن ابو الفتح بن الاستاذ ابی القاسم القشیری الصوفی النیسابوری وکان فاضلا کثیر العبادة
له مصنفات فی الطریقة وسکن اسفراین الی حین وفاته وسمع الحدیث من والده وعبد الغافر الفارسی
وابی عثمان سعید بن محمد الحیری وابی حفص بن مسرور وغیرهم توفی سنة احدی وعشرین وخمسمائة
واما صدر الدین حموئی پس مفاخر عالیه ومآثر غالیه وعظمت وجلالت ورفعت ونبالت او بر ناظر معجم مختص وتذکرة الحفاظ و
عبر ذهبی ومرآة الجنان یافعی وطبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی ونظم درر السمطین محمد بن یوسف زرندی وتوضیح الدلائل
شهاب الدین احمد وجواهر العقدین نور الدین سمهودی وغیر آن واضح ولائح است وقد مر اکثر عبارات هذه
الکتب فی مجلد حدیث الطیر وروایت فرمودن جناب امام رضا علیه السلام این حدیث شریف را بلفظیکه در
صحیفة الرضا مذکور است در ما بعد ان شاء الله تعالی از روایت عاصمی وابن المغازلی واضح ولائح خواهد شد ولا ریب ان روایة

لم ار احسن منها فقالت السّلام علیك یا محمّد فقلت وعلیك السّلام من انت قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبّار من ثلثة اصناف اعالی من عنبر ووسطی من کافور واسفلی من مسك عجننی بماء الحیوة ثم قال لی کونی فکنت خلقنی لاخیك وابن عمك علی بن ابیطالب رضی الله عنه اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده ونقل المحب الطبری فی ریاضه ونیز در کتاب الاکتفا گفته وعن اسماء بنت عمیس رضی الله عنها قالت هبط جبرئیل علیه السّلام علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمّد ان ربك یقرئك السّلام ویقول لك علی منك بمنزلة هارون من موسی لکن لا نبی بعدك اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی نیز بعض احادیث صحیفة الرضا را در وسیلة المآل آورده ونسبت اخراج آن بجناب امام رضا علیه السلام نموده چنانچه در وسیلة المآل گفته عن سیدنا علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الی السّماء اخذ جبرئیل بیدی واقعدنی علی درنوك من درانیك الجنة وناولنی سفرجلة فکنت اقلبها اذا انفلقت وخرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السّلام علیك یا محمّد فقلت وعلیك السّلام من انت قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة اصناف اعلای من عنبر ووسطی من کافور واسفلی من مسك عجننی بماء الحیوان ثم قال لی کونی فکنت خلقنی لاخیك وابن عمك علی بن ابیطالب اخرجه الامام علی بن موسی الرضا وعلاوه برین همه آنکه شیخ محمد عابد بن احمد علی سندی در حصر الشارد که در ان اسانید کتب معتبره جمع نموده گفته واما الاربعون من نسخة علی بن موسی الرضا عن ابائه فاروها بالسند المتقدم الی الحافظ ابن حجر عن احمد بن ابی بکر المقدسی عن سلیمان بن حمزة انا محمود بن ابراهیم انا الحسن بن محمّد بن عباس الرّاسی انا ابوبکر احمد بن علی بن خلف انا ابوالقاسم الحسن بن محمد بن حبیب انا ابوبکر محمد بن عبد الله حفید العباس بن حمزة انا ابوالقاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائی ازین عبارت ظاهرست که محمد عابد سندی اربعینی که ماخوذ از صحیفة الرضا علیه السلام است بسند متصل خود روایت مینماید و سند خود را که مشتمل بر علمای اعلام اهلسنت مثل حافظ ابن حجر عسقلانی وغیر اوست تا ابوالقاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائی که بواسطه پدر خود احمد بن عامر الطائی روایت این صحیفه مقدسه از جناب امام رضا علیه السلام میکند میرساند وکفی بذلك بینة ظاهرة علی وثوق هذه الصحیفة المبارکة الطاهرة وحجة قاهرة علی اعتماد تلك النسخة المیمونة الباهرة ومحمد عابد سندی از اکابر علمای مشهورین واجلهٔ نبلای معروفین سنیه است مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشیخ محمد عابد السندی بن احمد علی بن یعقوب الحافظ من بنی ابی ایوب الانصاری ولد ببلدة سیون وهی علی شاطئ النهر شمالی حیدراباد

فصول مهمه گفته وروی المولی السعید امام الدنیا عماد الدین محمد بن ابی سعید بن عبد الکریم الوزان فی محرم سنة ست وتسعین وخمسمائة قال اورد صاحب کتاب تاریخ نیسابور فی کتابه ان علی بن موسی الرضا لما دخل الی نیسابور فی السفرة التی خص فیها بفضیلة الشهادة کان فی قبة مستورة بالسقلاط علی بغلة شهباء وقد شق سوق نیسابور فعرض له الامامان الحافظان للاحادیث النبویة والمثابران علی السنة المحمدیة ابو زرعة الرازی ومحمد بن اسلم الطوسی ومعهما خلائق لا یحصون من طلبة العلم والحدیث واهل الروایة والدرایة فقالا له ایها السید الجلیل ابن السادة الائمة بحق ابائک الطاهرین واسلافک الاکرمین الا ما اریتنا وجهک المبارک المیمون ورویت لنا حدیثا عن ابائک عن جدک محمد صلی الله علیه وسلم نذکرک به فاستوقف البغلة وامر غلمانه بکشف المظلة عن القبة واقر عیون تلک الخلائق برؤیة طلعته المبارکة فکانت له ذوابتان مدلیتان علی عاتقه والناس کلهم قیام علی طبقاتهم ینظرون الیه وهم ما بین صارخ وباک ومتمرغ فی التراب ومقبل لحافر بغلته وعلا الضجیج فصاحت الائمة والفقهاء والعلماء معاشر الناس اسمعوا وعوا وانصتوا لسماع ما ینفعکم ولا تؤذونا بکثرة صراخکم وبکائکم وکان المستملی ابو زرعة الرازی ومحمد بن اسلم الطوسی فقال علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه الحسین الشهید بکربلا عن ابیه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه انه قال حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی ثم ارخی الستر علی القبة وسار فعد اهل المحابر والدوی الذین کانوا یکتبون فانافوا علی عشرین الفا قال الاستاذ ابو القاسم القشیری اتصل هذا الحدیث ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فی قبره فرئی فی النوم بعد موته فقیل له ما فعل الله بک قال غفر لی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی بان محمدا رسول الله ونور الدین علی بن عبد الله سمهودی در جواهر العقدین این روایت را از تاریخ نیسابور بواسطه فصول مهمه نقل نموده وقول ابو القاسم قشیری نیز آورده وبعد از آن گفته وذکر الجمال الزرندی فی کتابه معراج الوصول ان الحافظ ابا نعیم روی هذا الحدیث بسنده عن اهل البیت یعنی المذکورین الی علی بن ابی طالب سید الاولیاء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الانبیاء قال حدثنی جبرئیل سید الملائکة قال قال الله تعالی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی فمن جاء نی منکم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی قال وفی روایة غیر ابی نعیم قال الله تعالی کلمة لا اله الا الله حصنی الحدیث ثم

هذا الامام المعصوم اعنی علی بن موسی الرضا علیه من السلام ما لا یدرکه نفاد ولا انقضا * کافیة
لمن رام الحق بالتماس والاقتضاء * ووافیة لمن تلقے الصدق بالقبول والارتضا * لا ینکرها الا
من الف النصب فاظلم علیه الفضا * ولا یجحدها الا من اضمر البغض فبات علی جمر الغضا * ولا یطعن
فیهما الا من سبقت فیه بالشقاء سوابق القدر والقضا * ولا یقدح فیهما الا من مرق فهو لحینه تورد فی لظی الغضا

وجه دوم آنکه جناب امام رضا علیه وعلی آبائه وابنائه المعصومین الاف التحیة والثنا حدیث مدینة العلم بلفظ دیگر نیز از
آباء اطهار خود علیهم آلاف السلام من الملک الغفار روایت فرموده چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب در سیاق طرق این حدیث
شریف گفته اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله تعالی فیما اذن لی فی روایته عنه ان ابا طاهر
ابراهیم بن عمر بن یحیی یحدثهم نا محمد بن عبید الله بن محمد بن عبید الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن علی سنة عشر وثلثمائة
نا محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقی الصفار بالبصرة سنة اربع واربعین ومائتین نا ابو الحسن علی
بن موسی الرضا قال حدثنی ابی عن ابیه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن الحسین عن ابیه الحسین
عن ابیه علی بن ابیطالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انا مدینة العلم وانت الباب
کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من قبل الباب **ومختفی نماند** که سند این روایت امام رضا علیه السلام سندیست
که بیان جلالت مرتبت وعظمت منزلت آن خارج از نطاق طوق بشری ست لیکن عبدے از آثار و برکات آن بنا بر افادات
اکابر اعلام واماثل فخام سنیه علاوه بر ما سبق باید شنید ابو سعد منصور بن الحسین الآبی الوزیر در کتاب نثر الدرر علی ما نقل عنه گفته
حدث ابو الصلت قال کنت مع علی بن موسی وقد دخل نیسابور وهو راکب بغلة شهباء
فغدا الی طلبه علماء البلد احمد بن حرب ویاسین بن النضر ویحیی بن یحیی وعدة من اهل العلم فتعلقوا
بلجامه فی المربعة فقالوا بحق آبائک الطاهرین حدثنا بحدیث سمعته من ابیک قال حدثنی ابی العبد الصالح
موسی بن جعفر قال حدثنی ابی الصادق جعفر بن محمد قال حدثنی ابی باقر علم الانبیاء محمد بن علی
قال حدثنی ابی سید العابدین علی بن الحسین قال حدثنی ابی سید شباب اهل الجنة الحسین بن علی
قال سمعت ابی سید العرب علی بن ابیطالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الایمان
معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان قال قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون
لبرء من جنونه وروی عن عبد الرحمن بن ابی حاتم مثل ذلک یحکیه
عن ابیه وانه قرأه علی مصروع فافاق وعلامه نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی المکی در

ومحمد بن اسلم الطوسی فقالا ایها السید ابن السادة ایها الامام ابن الائمة ایها السلالة الطاهرة الرضیة ایها الخلاصة الزاکیة النبویة بحق ابائك الاطهرین واسلافك الاکرمین الا اریتنا وجهك المبارك المیمون ورویت لنا حدیثا عن ابائك عن جدك نذکرك به فاستوقف البغلة ورفع المظلة واقر عیون المسلمین بطلعته المبارکة المیمونة فکانت ذوابتاه کذوابتی رسول الله ص والناس علی طبقاتهم قیام کلهم وکانوا بین صارخ وباك وممزق ثوبه ومتمرغ فی التراب ومقبل حزام بغلته ومطول عنقه الی مظلة المهد الی ان انتصف النهار وجرت الدموع کالانهار وسکنت الاصوات وصاحت الائمة والقضاة معاشر الناس اسمعوا ولا تؤذوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عترته وانصتوا واملی رض وعد من المحابر اربع وعشرون الفا سوی الدوی والمستملی ابو زرعة الرازی ومحمد بن اسلم الطوسی فقال رض حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین قال حدثنی ابی الحسین بن علی شهید کربلا قال حدثنی ابی امیر المومنین علی بن ابی طالب شهید ارض الکوفة قال حدثنی اخی وابن عمی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی صدق الله سبحانه وتعالی وصدق جبرئیل وصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم والائمة اقول ذکر ابی زرعة ومحمد بن اسلم فی هذه الروایة وهم من بعض الرواة والثابت اسحاق بن راهویه ویحیی بن یحیی وانما کان لابی زرعة فی تلك السنة عشر سنین واما محمد بن اسلم فایضا کان ابتداء طلبه للحدیث ولم یکن من المشهورین والله اعلم قال الشیخ الکامل الاستاذ ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن القشیری ان هذا الحدیث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فلما مات رای فی المنام فقیل ما فعل الله بك فقال غفر لی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی محمد رسول الله ص مخلصا فانی کتبت هذا الحدیث بالذهب تعظیما واحتراما وحدث ابو الصلت قال کنت مع علی بن موسی الرضا رض وقد دخل نیسابور وهو راکب بغلة شهباء فغدا لطلبه علماء البلد احمد بن حرب ویاسین بن نصر ویحیی بن یحیی وعدة من اهل العلم فتعلقوا بلجامه فقالوا بحق ابائك الطاهرین حدثنا بحدیث سمعته من ابیك قال حدثنی ابی العبد الصالح موسی بن جعفر قال حدثنی ابی الصادق جعفر بن محمد قال حدثنی ابی باقر علم الانبیاء محمد بن علی قال حدثنی ابی سید العابدین

نقل ما قاله القشيري وزاد عقب قوله وبتصديقي بأن محمداً رسول الله وكتابتي هذا الحديث بالذهب
تعظيماً له واحتراماً وقال الحافظ جمال الدين المذكور وقال ابو الليث عبد السلام بن صالح الهروي كنت مع
علي بن موسى الرضا وقد دخل نيسابور وهو على بغلة له شهباء فغدا في طلبه العلماء من اهل البلد وهم
احمد بن حرب وابن النضر ويحيى بن يحيى وعدة من اهل العلم فتعلقوا بلجامه في المربعة وقالوا له بحق
آبائك الطاهرين حدثنا بحديث سمعته من ابيك فقال حدثني ابي العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثني
ابي جعفر الصادق ابن محمد قال حدثني ابي باقر علم الانبياء محمد بن علي قال حدثني ابي سيد العابدين علي بن الحسين
قال حدثني ابي سيد شباب اهل الجنة الحسين بن علي قال سمعت ابي سيد العرب علي بن ابي طالب يقول
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان قال
الامام احمد بن حنبل رحمه الله لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرء من جنته وروى بعضهم ان المستملي
لهذا الحديث ابو زرعة الرازي ومحمد بن اسلم الطوسي انتهى وشهاب الدين احمد بن حجر الهيتمي المكي در صواعق محرقه در ذکر جناب امام رضا علیه السلام
گفته ولما دخل نيسابور كما في تاريخها وشق سوقها وعليه مظلة لا يرى من ورائها تعرض له الحافظان ابو زرعة
الرازي ومحمد بن اسلم الطوسي ومعهما من طلبة العلم والحديث من لا يحصى فتضرعا اليه ان يريهم وجهه
ويروي لهم حديثاً عن آبائه فاستوقف البغلة وامر غلمانه بكشف المظلة واقر عيون تلك الخلائق برؤية
طلعته المباركة فكانت له ذؤابتان مدليتان على عاتقه والناس بين صارخ وباك ومتمرغ في التراب
ومقبل لحافر بغلته فصاحت العلماء معاشر الناس انصتوا فانصتوا واستملى منه الحافظان المذكوران
فقال حدثني ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين عن ابيه
الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب رضي الله عنهم قال حدثني حبيبي وقرة عيني رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال حدثني جبرئيل قال سمعت رب العزة يقول لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني و
من دخل حصني امن من عذابي ثم ارخى الستر وسار فعد اهل المحابر والدوى الذين كانوا يكتبون فانوا
على عشرين الفاً وفي رواية ان الحديث المروي الايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان
ولعلهما واقعتان قال احمد لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جنته و مرزا محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشاني
در مفتاح النجا گفته قال صاحب تاريخ نيسابور في كتابه ان علي بن موسى الرضا لما دخل نيسابور كان في مهد
على بغلة شهباء عليها مركب من فضة خالصة فعرض له بالسوق الامامان الحافظان للاحاديث النبوية ابو زرعة

واوصی ان یدفن معه فلما مات رئی فی المنام فقیل ما فعل الله بك فقال غفر لی بتلفظی بلا اله الا
الله وتصدیقی بمحمد رسول الله مخلصاً فانی کتبت هذا الحدیث بالذهب تعظیماً واحتراماً انتهی کلام الفاضل
الرشید فی الحق المبین وفاضل رشید در ایضاح نیز این حکایت را بهمین عنوان مع قول احمد ونقل ابو القاسم قشیری ذکر کرده
ونیز در ایضاح عبارت صواعق ابن حجر را که مشتمل بر این حکایت و قول احمد است بالفاظها نقل کرده ومولوی ولی الله لکهنوی
نیز در مرآة المؤمنین عبارت مذکوره صواعق را ذکر نموده بالجمله بعد [illegible] فرمودن جناب امام رضا علیه السلام حدیث
سلسلة الذهب را [illegible] این حدیث شریف هرگز اهل ایمان را جای باقی نماند و سر رشته دلائل خاصه وعامه عصمت
[illegible] از کتب عامه باید شنید محمد بن محمود البخاری
[illegible] عن موسی الکاظم رضی الله عنه انه قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام وامیر المؤمنین رضی الله عنه معه فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی ابنك ینظر بنور الله عز وجل وینطق بحکمته یصیب ولا یخطی ویعلم ولا یجهل قد ملی حکما
وعلما وفی هذه الرویا العمامة سلطان الله عز وجل والعصا قوة الله سبحانه وملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة
در ذکر آنجناب گفته وعن موسی الکاظم رضی الله عنه انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام
وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه معه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنك ینظر بنور الله عز وجل
وینطق بحکمته یصیب ولا یخطی یعلم ولا یجهل قد ملی حکما وعلما وشیخ عبد الحق دهلوی در رساله فضائل واحوال ائمه اطهار
که مترجم از فصل الخطاب است گفته روایت است از موسی کاظم رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه با وی بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی پسر تو می بیند بنور خدا عز وجل وگویا میکرد بحکمت وی
سبحانه و وی در اجتهاد صواب کند و براه خطا نرود و بدانچه [illegible] تا دانسته نماند پر کرده شده است بحکمت وعلم و
در میان خواب این دو کلمه نیز آمده که العمامة سلطان الله والعصا قوة الله سبحانه یعنی دستار علما محل ظهور
سلطنت الهی است وعصای ایشان مظهر قوت وی تعالی انتهی ومولوی [illegible] در وسیلة النجاة گفته [illegible] فصل الخطاب
عن موسی الکاظم انه قال رایت رسول الله فی المنام وامیر المؤمنین علی معه فقال رسول الله علی
ابنك ینظر بنور الله عز وجل وینطق بحکمته ولا یخطی ویعلم ولا یجهل قد ملی حکما وعلما یعنی رسول خدا
وعلی مرتضی بحضرت امام موسی کاظم در رویا فرمودند که فرزند تو علی الرضا می بیند بنور خدا ومیگوید بحکمت خدا که همه صواب است
واحتمال خطا ندارد وعالم است که در ان جهل را دخلی نیست وپر کرده شده سینه پاکیزه او از علم وحکمت انتهی ومولوی ولی الله

علی بن الحسین قال حدثنی ابی سید شباب اهل الجنة الحسین بن علی قال سمعت ابی سید العرب علی بن ابیطالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان قال قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لبرء من جنونه اقول الواقعة واحدة واما الحدیث الذی رواه رضی الله عنه ففی الروایة الاولی انه لا اله الا الله حصنی الی آخره وفی الروایة الثانیة انه الایمان معرفة بالقلب الی آخره ویمکن التوفیق بان یقال کان حدث بکلا الحدیثین والله اعلم و مولوی رشید الدین خان در رسالهٔ حق مبین گفته و از انجمله است روایت مشهوره که صاحب تحفه مد ظله العالی در تحفه اثنا عشریه از کامل ابن اثیر و صاحب الفصول من الامامیه شیخ ابن حجر در صواعق و مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا از تاریخ نیشاپور و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادة از دیلمی و دیگر علمای کرام در تالیفات خود آورده اند و روایت پر کرامتیست که چون حضرت امام علی رضا در نیشاپور داخل شدند بر استری سوار بودند شقیق بلخی که از اعاظم صوفیه اهل سنت است پیش پیش امام میرفت و جلوداری میکرد و جماعت دیگر از صوفیه اهلسنت بچادرهای خود بر امام سایه کرده بودند و حافظ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی که از جمله اکابر علماء و محدثین آن شهر بودند با جمیع طلبه علم و کتب حدیث از مدارس و رباطات خود برای زیارت امام برآمدند و غوغای عظیم در شهر برخواست و مردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند و عرض داشتند که روی مبارک بایشان نماید و محدثین اهلسنت التماس نمودند که حدیثی از آبا و اجداد امجاد خود جهت ایشان روایت کنند بعد از تضرع بسیار امام قبول این معنی نموده استری را که بران سوار بودند باز داشتند و غلامانرا امر فرمودند که پرده از روی مبارکش برداشتند و چشم خلائق را بر رویت طلعت پر کرامت خود روشن ساختند و نظر مردم چون بدو گیسوی مبارک وی که بدوشهای خود انداخته بودند افتاد بتضرع و زاری درآمدند بعضی گریه و فریاد نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استر را بوسه میدادند آنگاه علما فریاد برآوردند و گفتند ای معاشر ناس ملتفت ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه و محمد بن اسلم باز اعاده التماس نمودند و گفتند اگر یک حدیث بسند آبای خود که سلسلة الذهب است اینوقت که مجمع خلق الله است روایت فرمائی کمال منت خواهی نهاد امام بسند آبای خود روایت این حدیث فرمود لا اله الا الله حصنی ومن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی امر وایست که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند قریب بیست هزار می شد و امام احمد رحمه الله چون این سند را ذکر میکرد میگفت لو قرئ علی مجنون لافاق وعلی مریض لبرئ انتهت الروایة و صاحب مفتاح النجا بعد نقل این روایت فرموده قال الشیخ الکامل الاستاذ ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن القشیری ان هذا الحدیث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب

موسی کاظم علیه السلام پیوسته فرزند پسندیدهٔ خود را رضای نامید و میفرمود که بخوانید فرزندم را رضا و چون با آن حضرت
خطاب میکرد آن حضرت را ابو الحسن میخواند - و مولوی ولی الله لکهنوی در مرآة المؤمنین گفته قیل لابی جعفر بن
علی الرضا علیهما السلام ان قوما یزعمون ان اباک سماه المامون بالرضا و رضیه لولایة عهده فقال بل الله سبحانه
سماه الرضا لانه کان رضا لله عز وجل فی سمائه و رضا رسوله صلعم فی ارضه و خص من بین آبائه
الماضین بذلک لانه رضی به المخالفون کما رضی الموافقون انتهی و غیر خفی ان روایة هذا المعصوم المسموم
الشهید المظلوم لهذا الخبر الفائح کالمسک المشموم بهذا السند المزری بالدر المنظوم عن جده
مدینة العلوم علیه و آله آلاف السلام من الحی القیوم کاف لاذعان ارباب الحلوم و واف بایقاظ
[illegible] من اهل الضلال [illegible] الرسوم و مرسل علی نواجذ اصحاب الشمال
و بقیة السموم فلا یطعن فیه الا من قلبه مختوم و شقاؤه محتوم و لا یرتاب فیه الا من دینه
مشوم و بمرضه مکلوم **وجه سوم** آنکه ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی این حدیث شریف را بسند
[illegible] روایت کرده چنانچه ابو عبد الله حاکم در کتاب المستدرک علی الصحیحین بعد تصحیح و تحقیق
حدیث [illegible] گفته و لهذا الحدیث شاهد من حدیث سفیان الثوری باسناد
صحیح حدثنی ابو بکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال ببخاری و انا سألته حدثنی النعمان بن
هرون البلدی ببلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان
الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله
یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب و روایت کردن عبد الرزاق این حدیث شریف را بسند مذکور از تاریخ بغداد خطیب بغدادی نیز علی ما نقل عنه بثبوت
میرسد و بملاحظه کتاب المناقب علامه ابن المغازلی و تاریخ دمشق علامه ابن عساکر و کفایة الطالب حافظ گنجی نیز بمعنی متضح و
متحقق است کما ستقف علیه فیما بعد ان شاء الله تعالی هرچند بعد حکم حاکم بصحت سند این روایت احتیاجی بتوثیق
رجال سند عبد الرزاق نیست [illegible] از جلالت شان و سمو مکان [illegible]
اعیان سند مذکور میشود اما سفیان ثوری پس اصحاب صحاح سته جمیعا اخراج حدیث او کرده اند و عظمت مرتبت
و علو منزلت او نزد سنیه بیشتر از آنست که محتاج بیان بوده باشد ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته
سفیان بن سعید بن مسروق بن حمزة بن رافع بن موهبة بن ابی عبد الله بن نصر بن ثعلبة بن ملکان

لکهنوی در مرآة المومنین در ذکر امام رضا علیه السلام گفته عن ابیه موسی الکاظم علیه السلام انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام وامیر المومنین علی رضی الله عنه معه فقال رسول الله صلعم علی ابنك ینظر بنور الله عز وجل وینطق بحکمه یصیب ولا یخطی ویعلم ولا یجهل قد ملی حکما وعلما و فاضل رشید در ایضاح این حدیث را از فصل الخطاب نقل کرده از شواهد النبوة نیز نقل نموده و عبارت رساله شیخ عبد الحق که مشتمل بر ترجمه این حدیث شریف است نیز در آن درده و محمد بن محمود الحافظی البخاری النقشبندی المعروف بخواجه پارسا در فصل الخطاب گفته وقیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی الله عنهما ان اباك سماه المامون الرضا ورضیه لولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله عز وجل فی سمائه ورضا رسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه وخصه من بین ابائه الماضین بذلك لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون وکان ابوه موسی الکاظم رضی الله عنه یقول ادعوا لی ولدی الرضا واذا خاطبه قال یا ابا الحسن ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة در حال امام رضا علیه السلام گفته لقب وی رضاست قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی الله عنهما ان اباك سماه المامون الرضا ورضیه لولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله عز وجل فی سمائه ورضا رسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه وخصه من بین ابائه الماضین بذلك لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون وکان ابوه موسی الکاظم رضی الله عنه یقول ادعوا الی ولدی الرضا واذا خاطبه قال یا ابا الحسن و شیخ عبد الحق دهلوی در رساله فضائل و احوال ائمه که مترجم از فصل الخطاب است گفته ابو جعفر محمد بن علی رضا رضی الله عنهما گفتند پدر ترا مامون رضا نام نهاد که بولایت عهد وی راضی شد گفت بلکه حق جل و علا او را رضا نام کرد زیرا که وی مرضی خدا تعالی بود در آسمان و مرضی رسول وی در زمین و وی مخصوص شد از میان پدرانش که گذشته اند باین نام زیرا که راضی شدند بوی مخالفان همچنانکه راضی شدند بوی موافقان و پدر وی موسی کاظم رضی الله عنه چون او را نزد خود می طلبید میگفت بخوانید ولدم را که رضاست و چون باوی خطاب میکرد میگفت یا ابا الحسن انتهی و مولوی محمد مبین لکهنوی در وسیلة النجاة گفته روایت است که بخدمت امام محمد تقی عرض کردند که گروهی گمان میبرند که والد بزرگوار شما را مامون ملقب برضا گردانید در وقتیکه آنحضرت را برای ولایت عهد خود اختیار کرد حضرت فرمود حق سبحانه او را برضا مسمی گردانید برای آنکه پسندیده خدا بود در آسمان و رسول خدا و ائمه هدی در زمین از او خوشنود بودند و آنحضرت را باین لقب گرامی مخصوص گردانید برای آنکه مخالفان و دشمنان او را پسندیده و راضی بودند چنانکه موافقان و دوستان از او خوشنود بودند و باتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی مخصوص آنحضرت بود لهذا باین لقب مخصوص شد و حضرت امام

بحکمته

ولد فی ایام سلیمان بن عبد الملك سنة تسع وتسعین وقیل غیر ذلك سمع ابا اسحق السبیعی وعمرو بن مرة ومنصور بن المظفر وسلمة بن كهیل وحبیب بن ابی ثابت وعبد الملك بن عمیر والاعمش واسمعیل بن ابی خالد وایوب السختیانی وسلیمن السلمی وخلقا كثیرا روی عنه معمر بن راشد والاوزاعی وابن جریج ومحمد بن اسحق ومالك وشعبة وابن عیینة وابراهیم بن سعد وسلیمان بن بلال وحماد بن سلمة وفضیل بن عیاض ویحیی بن سعید القطان وابن مهدی ووكیع وابن المبارك ومات بالبصرة سنة احدی وستین ومائة فی خلافة المهدی موهبة بفتح المیم وبالهاء والباء الموحدة ومنقذ بسكون النون وكسر القاف وبالذال المعجمة واد بضم الهمزة وتشدید الدال المهملة وطابخة بالباء الموحدة والخاء المعجمة وشمس الدین ذهبی در كاشف گفته سفیان بن سعید ابو عبد الله الكوفی الثوری احد الاعلام وعالم العصر وزاهده عن حبیب بن ابی ثابت وسلمة بن كهیل وابن المنكدر وعنه القطان والفریابی وعلی بن الجعد قال ابن المبارك ما كتبت عن افضل منه وقال ورقاء لم یر سفیان مثل نفسه توفی فی شعبان ۱۶۱ وعمره اربع وستون سنة وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته سفیان بن سعید بن مسروق الثوری ابو عبد الله الكوفی من ثور بن عبد مناة بن اد بن طابخة وقیل من ثور همدان والصحیح الاول روی عن ابیه وابی اسحاق السبیعی وابی اسحاق الشیبانی وعبد الملك بن عمیر وعبد الرحمن بن عابس بن ربیعة واسمعیل بن ابی خالد وسلمة بن كهیل وطارق بن عبد الرحمن والاسود بن قیس وبیان بن بشر وجامع بن ابی راشد وحبیب بن ابی ثابت وحصین بن عبد الرحمن والاعمش ومنصور ومغیرة وحماد بن سلمة وزبید الیامی وصالح بن صالح بن حی وابی حصین وعمرو بن مرة وعون بن ابی جحیفة وفراس بن یحیی وفطر بن خلیفة ومحارب بن دثار وابی مالك الاشجعی وخلق من اهل الكوفة وعن زیاد بن علاقة وعاصم الاحول وسلیمان التیمی وحمید الطویل وایوب ویونس بن عبید وعبد العزیز بن رفیع والمختار بن فلفل واسرائیل بن ابی موسی وابراهیم بن میسرة وحبیب بن الشهید وعمرو بن دینار وخالد الحذاء وداود بن ابی هند وابن عون وجماعة من اهل البصرة وعن زید بن اسلم وعبد الله بن دینار واسمعیل بن امیة وایوب بن موسی وجبلة بن سحیم وربیعة وسعد بن ابراهیم وسمی مولی ابی بكر وسهیل بن ابی صالح وابی الزناد وعبد الله بن محمد بن عقیل وابن عجلان وابن المنكدر وابن الزبیر ومحمد وموسی بنی عقبة وهشام بن عروة ویحیی بن سعید الانصاری وطوائف من اهل الحجاز وغیرهم

بن ثور بن عبد مناۃ بن اد بن طابخۃ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ابو عبد اللہ الثوری
یروی عن عبد اللہ بن دینار روی عنہ شعبۃ وابن المبارک والناس وہم اخوۃ اربعۃ سفین
والمبارک وحبیب وعمر بنو سعید بن مسروق وکان سفیان من سادات زمانہ فقہا وورعا و
حفظا واتقانا کان مولدہ سنۃ خمس وتسعین فی امارۃ سلیمان بن عبد الملک فلما قعد بنو العباس
راودہ المنصور علی ان یلی الحکم فابی وخرج ہاربا للنصف من ذی القعدۃ سنۃ خمس وخمسین
ومائۃ ثم لم یرجع الیہا حتی مات وکان مولدہ بالبصرۃ فی دار عبد الرحمن بن مہدی فی شعبان سنۃ
احدی وستین ومائۃ وہو ابن ست وستین سنۃ وقبر فی مقبرۃ بنی کلیب بالبصرۃ واوصی الی
عمار بن یوسف وکان ابن اخت یکتب عنہ ولیس لسفیان عقب کان لہ ابن فمات قبلہ وعبد الکریم
بن محمد سمعانی در انساب در نسبت ثوری گفتہ واما نسب ثور بن عبد مناۃ فالامام ابو عبد اللہ سفین
بن سعید بن مسروق بن حمزۃ بن حبیب بن رافع بن موہبۃ بن ابی عبد اللہ بن نصر بن ثعلبۃ بن
ملکان بن ثور بن عبد مناۃ بن اد بن طابخۃ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
الثوری الکوفی یروی عن عبد اللہ بن دینار روی عنہ سعید وابن المبارک وہم اربعۃ
اخوۃ سفین والمبارک وحبیب وعمر بنو سعید وکان من سادات اہل زمانہ فقہا وورعا وحفظا
واتقانا شمائلہ فی الصلاح والورع اشہر من ان یحتاج الی الاغراق فی ذکرہا کان مولدہ سنۃ ۹۴ فی امارۃ سلیمان
بن عبد الملک فلما قعد بنو العباس راودہ المنصور علی ان یلی الحکم فابی وخرج من الکوفۃ ہاربا للنصف
من ذی القعدۃ سنۃ ۱۵۵ ثم لم یرجع الیہا حتی مات بالبصرۃ فی دار عبد الرحمن بن مہدی فی شعبان سنۃ ۱۶۱ وہو
ابن ست وستین وقبرہ فی مقبرۃ بنی کلب بالبصرۃ قال ابو حاتم وقد زرتہ ومجد الدین مبارک بن محمد المعروف
بابن الاثیر الجزری در جامع الاصول گفتہ سفین الثوری ہو ابو عبد اللہ سفیان بن سعید بن مسروق بن حبیب
بن رافع بن عبد اللہ بن موہبۃ بن منقذ بن نصر بن الحکم بن الحارث بن مالک بن ملکان بن ثور
بن عبد مناۃ بن اد بن طابخۃ بن الیاس بن مضر الثوری الکوفی امام المسلمین وحجۃ اللہ علی خلقہ
یفوت فضائلہ الاحصا وتعجز العادین جمع فی زمنہ بین الفقہ والاجتہاد فیہ والحدیث والزہد و
العبادۃ والورع والثقۃ والیہ المنتہی فی علم الحدیث وغیرہ من العلوم اجمع الناس علی دینہ وزہدہ
وورعہ وثقتہ ولم یختلفوا فی ذلک وہو احد الائمۃ المجتہدین واحد اقطاب الاسلام وارکان الدین

فاخذها ثم قال برئت منه ان دخلها ابو جعفر قال فمات قبل ان يدخل مكة وفضائله كثيرة
جدا قال الخطيب كان اماما من ائمة المسلمين وعلما من اعلام الدين مجمعا على امانته بحيث يستغنى
عن تزكيته مع الاتقان والحفظ والمعرفة والضبط والورع والزهد قال ابو نعيم خرج سفين من
الكوفة سنة ١٥٥ ولم يرجع اليها وقال العجلي وغيره مولده سنة ٩٧ وقال ابن سعد اجتمعوا على انه توفي بالبصرة
سنة ١٦١ وفي بعض ذلك خلاف والصحيح ما هنا قلت وبقية كلام ابن سعد ولد سنة ٩٧ وكان ثقة مامونا
وكان عابدا ثبتا [illegible] وقال النسائي هو اجل من ان يقال فيه ثقة وهو احد الائمة الذين ارجو ان يكون
الله ممن جعله للمتقين اماما وقال [illegible] ما رايت اشبه بالتابعين من سفين وقال زائدة كان
اعلم الناس في انفسنا وقال ابن معين مرسلات سفين شبه الريح وكذا قال ابو داود قال ولو كان عنده
شيء لصاح وقال ابن حبان كان من سادات الناس فقها وورعا واتقانا وقال الوليد بن مسلم رايته
بمكة يستفتى ولما يخط وجهه بعد وقال ابو حاتم وابو زرعة وابن معين هو احفظ من شعبة وقال
ابن المديني قلت ليحيى بن سعيد ايما احب اليك راي سفين او راي مالك قال سفين لا اشك في هذا
سفين فوق مالك في كل شيء ع و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته سفیان بن سعید بن مسروق
الثوری ابو عبد الله الکوفی ثقة حافظ فقیه عابد امام حجة الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج المکلل
گفته ابو عبد الله سفیان بن سعید بن مسروق بن حبیب بن رافع الثوری الکوفی کان اماما فی علم
الحديث وغيره من العلوم واجمع الناس على دينه وورعه وزهده وثقته وهو احد الائمة المجتهدين
ويقال ان الشيخ ابا القاسم الجنيد كان على مذهبه على الاختلاف فيه قال سفيان بن عيينة
ما رايت رجلا اعلم بالحلال والحرام من سفيان الثوري سمع الحديث من ابي اسحق السبيعي والاعمش ومن في
طبقتهما وسمع منه الاوزاعي وابن جريج ومحمد بن اسحاق ومالك وتلك الطبقة قال المسعودي في مروج
الذهب قال المهدي اكتبوا عهده على قضاء الكوفة على ان لا يعترض عليه في حكم فكتب عهده ودفع اليه
فاخذه وخرج فرمى به في دجلة وهرب فطلب في كل بلد فلم يوجد ولما امتنع من قضاء الكوفة وتولاه
شريك بن عبد الله النخعي قال الشاعر ؎ تحرز سفيان وفر بدينه ؛ وامسى شريك مرصدا للدراهم
وحكي عن ابي صالح شعيب بن حرب المدائني وكان احد السادة الائمة الاكابر في الحفظ والدين انه قال اني
لاحسب يجاء بسفيان الثوري في القيامة حجة من الله على الخلق يقال لهم لم تدركوا نبيكم عليه افضل

روی عنه خلق لا یحصون منهم جعفر بن برقان وحصیف بن عبد الرحمن وابن اسحق وغیرهم من شیوخه وابان بن تغلب وشعبة وزائدة والاوزاعی ومالك وزهیر بن معویة ومسعر وغیرهم من اقرانه و عبد الرحمن بن مهدی ویحیی بن سعید القطان وابن المبارك وجریر وحفص بن غیاث وابو اسامة واسحق الازرق وروح بن عبادة وزائدة بن الحباب ابو زید عثیر بن القسم وعبد الله بن وهب و عبد الرزاق وعبید الله الاشجعی وعیسی بن یونس والفضل بن موسی الشیبانی وعبد الله بن نمیر و عبد الله بن داود الخریبی وفضیل بن عیاض وابو اسحق الفزاری ومخلد بن یزید ومصعب بن المقدام والولید بن مسلم ومعاذ بن معاذ ویحیی بن ادم ویحیی بن یمان ووکیع ویزید بن زریع ویزید بن هارون وابو عامر العقدی وابو احمد الزبیری وابو نعیم و عبید الله بن موسی وابو حذیفة النهدی وابو عاصم وخلاد بن یحیی وقبیصة والفریابی واحمد بن عبد الله بن یونس وعلی بن الجعد وغیر من حدث عنه من الثقات قال شعبة وابن عیینة وابو عاصم وابن معین وغیر واحد من العلماء سفین امیر المومنین فی الحدیث وقال ابن المبارك کتبت عن الف ومائة شیخ ما کتبت عن افضل من سفین فقال له رجل یا ابا عبد الله رایت سعید بن جبیر وغیره تقول هذا قال هو ما اقول مارایت افضل من سفین وقال وکیع عن شعبة سفیان احفظ منی وقال ابن مهدی کان وهب یقدم سفین فی الحفظ علی مالك وقال یحیی القطان لیس احد احب الی من شعبة ولا یعدله احد عندی اذا خالفه سفین اخذت بقول سفین وقال الدوری رایت یحیی بن معین لا یقدم علی سفیان فی زمانه احدا فی الفقه والحدیث والزهد وکل شئ وقال الآجری عن ابی داود لیس یختلف سفیان وشعبة فی شیء الا یظفر سفیان وقال ابو داود بلغنی عن ابن معین قال ما خالف احد سفین فی شیء الا کان القول قول سفین وقال العجلی احسن اسناد الکوفة سفین عن منصور عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله وقال ابن المدینی لا اعلم سفین صحف فی شیء قط الا اسم امراة ابی عبیدة کان یقول حفینة وقال المروزی عن احمد لا یتقدم فی قلبی احد وقال عبد الله بن داود ما رایت افقه من سفین وقال ابو قطن قال لی شعبة ان سفین ساد الناس بالورع والعلم وقال محمد بن سهل بن عسکر عن عبد الرزاق بعث ابو جعفر الخشابین حین خرج الی مکة فقال ان رایتم سفین فاصلبوه قال فجاء النجارون ونصبوا الخشب ونودی سفین واذا راسه فی حجر الفضیل ورجلاه فی حجر ابن عیینة فقالوا له یا ابا عبد الله اتق الله ولا تشمت بنا الاعداء فتقدم الی الاستار

فی الثقات له حدیث یأتی فی ابن حسان قلت وثقه العجلی و نیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن بهمان مدنی مقبول من

الرابعة انتهی فهذا امامهم الکبیر عبد الرزاق، الذی سارت عندهم بمآثره الرکبان فی الآفاق، وارتحلت الیه نبلاء

عصابة الرفاق، ووقع علی الاخذ عنه من اصحاب الصحاح وغیرهم الاطباق والاتفاق، قد روی هذا الحدیث المبهر المشرق

واثر ذلک الخبر المسفر الاشراق، بسند صحیح لکالم واحد الائمة السباق، وطریق عدل رواته النقدة الحذاق، فیا لله وللتعصب

المفضی الی الشقاق، المبدع الاختراق، کیف یرمی هذا الحدیث الصحیح بالوضع والاختلاق، فاصبح ولیس له فی الیقین من

خلاق، **وجه چهارم** آنکه عبد الرزاق این حدیث شریف را بسند صحیح دیگر نیز روایت کرده چنانچه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا

ابو [illegible] احمد بن [illegible] انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت المقرئ نا [illegible] بن محمد المقرئ نا محمد بن عیسی بن شیبة البزاز نا [illegible] عبد الله

بن [illegible] نا عبد الرزاق نا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله

یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم الحدیبیة وهو آخذ بضبع علی بن ابی طالب هذا

امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد

العلم فلیأت الباب ورجال این سند عبد الرزاق نیز همه موثق و معتمد اند اما معمر که از روات صحاح سته هست جمیعا پس نهایت اعتماد و

غایت استناد او بر ناظر کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان بستی و کتاب الانساب سمعانی و تهذیب الاسماء محیی الدین نووی و تذکرة الحفاظ و

تذهیب التهذیب و عبر و دول الاسلام و کاشف ذهبی و رجال مشکوة ولی الدین خطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات الحفاظ سیوطی

و رجال مشکوة شیخ عبد الحق دهلوی واضح و لائح است اما عبد الله بن عثمان و عبد الرحمان بن

بهمان پس حال جلالت و نبالت شان در وجه سابق بتفصیل دانستی اما مآثر جلیله و مفاخر جمیله و معالی شامخه و مناقب باذخه

خود عبد الرزاق پس نبذی از ان در مجلد حدیث ثقلین ان شاء الله تعالی از کتاب اسماء رجال الصحیحین محمد بن طاهر مقدسی و

کتاب الانساب عبد الکریم محمد السمعانی و کتاب الکمال فی معرفة الرجال عبد الغنی بن عبد الواحد مقدسی و جامع مسانید ابی حنیفه

محمد بن محمود الخوارزمی و وفیات الاعیان علامه ابن خلکان برمکی و مرآة الجنان عفیف الدین عبد الله بن اسعد یافعی

و غیر ان خواهی شنید **فهذا** عبد الرزاق بن نافع، علامهم الکامل للعلماء الصناعة والرائع، قد روی هذا

الحدیث الشائع الذائع، بطریق آخر صحیح رائع، فالممتری فیه ذاهب عن الحق الواضح، والمرتاب

نازح عن الیقین الساطع، والجاحد له ناکب عن الصواب الناصع، والطاعن فیه حاطم لدینه وقادح،

وجه پنجم آنکه ابو زکریا یحیی بن معین المری بصراحت تمام تصحیح این حدیث شریف فرموده و بتشریح ما لا کلام ارغام جاحد

عنید نموده چنانچه علامه ابو الحجاج مزی در تهذیب الکمال در ترجمه ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی گفته

الصلوٰۃ والسلام فلقد رایتم سفیان الثوری الا اقتدیتم بہ مولدہ فی سنۃ ۹۷ وقیل ست وقیل سبع و
تسعین للہجرۃ وتوفی بالبصرۃ سنۃ ۱۶۱ متواریا من السلطان ودفن عشاء رح ولہ یعقب والثوری نسبۃ الی
ثور بن عبد مناۃ وثم ثور آخر من بنی تمیم وثوری آخر بطن من ھمدان **اما عبد اللہ بن عثمان**
بن خثیم القاری پس ابو حاتم در کتاب الثقات گفتہ عبد اللہ بن عثمان بن خثیم المکی یروی عن
سعید بن جبیر روی عنہ ابن جریج روی عنہ اھل الحجاز مات سنۃ ثنتین وثلاثین ومائۃ و عبد الکریم بن
محمد سمعانی در انساب در نسبت قاری گفتہ ابو عثمان عبد اللہ بن عثمان بن خثیم من القارۃ یروی عن
ابی الطفیل عدادہ فی اھل مکۃ روی عنہ معمر مات قبل سنۃ اربع واربعین ومائۃ وقد قیل سنۃ
خمس وثلاثین ومائۃ و ذہبی در کاشف گفتہ عبد اللہ بن عثمان بن خثیم المکی حلیف الزھریین
عن صفیۃ بنت شیبۃ وابی الطفیل وعنہ بشر بن المفضل ویحیی بن سلیم قال ابو حاتم صالح الحدیث
توفی سنۃ ۱۳۲ و ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب گفتہ عبد اللہ بن عثمان بن خثیم القاری المکی ابو عثمان حلیف
بنی زھرۃ روی عن ابی الطفیل وصفیۃ بنت شیبۃ [illegible] ولہما صحبۃ وعطاء وسعید
بن جبیر وابی الزبیر وشہر بن حوشب ومجاھد ونافع مولی ابن عمر واسمعیل بن عبید بن رفاعۃ وسعید
بن راشد وعثمان بن جبیر وحفص بن غیاث ومقبل بن سلیمان ووھب ویحیی بن سلیم وبشر بن
المفضل وعبد الوھاب الثقفی وعبد الرحیم بن سلیمان وابو عوانۃ وعلی بن عاصم وغیرھم قال
ابن ابی مریم عن ابن معین ثقۃ حجۃ وقال العجلی ثقۃ وقال ابو حاتم ما بہ باس صالح الحدیث وقال
النسائی ثقۃ وقال مرۃ لیس بالقوی وذکرہ ابن حبان فی الثقات الی ان قال ابن حجر وقال ابن سعد توفی
فی آخر خلافۃ ابی العباس واول خلافۃ ابی جعفر کان ثقۃ [illegible] ابن حجر در تقریب
گفتہ عبد اللہ بن عثمان بن خثیم بالمعجمۃ والمثلثۃ مصغر القاری المکی ابو عثمان من الخامسۃ مات سنۃ
اثنتین وثلثین **اما عبد الرحمن بن بھمان المدنی** کہ ذکر او در سند [illegible] بعبد الرحمن بن عثمان التیمی پس ابو حاتم محمد
بن حبان بستی در کتاب الثقات گفتہ عبد الرحمن بن بھمان یروی عن عبد اللہ بن حسان بن ثابت روی عنہ
عبد اللہ بن عثمان بن خثیم و محمد بن احمد ذہبی در کاشف گفتہ عبد الرحمن بن بھمان عن جابر وعنہ عبد اللہ
بن عثمان بن خثیم وثق و ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب گفتہ عبد الرحمن بن بھمان حجازی روی عن جابر
وعبد الرحمن بن حسان بن ثابت وعنہ عبد اللہ بن عثمان بن خثیم قال ابن المدینی لا نعرفہ وذکرہ ابن حبان

وجماعۃ عنہ السفیانان وابن جریج ومعمر وحماد وسلمۃ

کلام ثبت فضلا عن غیرہم وسیاتی لذلک مزید تایید وتحقیق فی کلام الحافظ العلائی والعلامۃ الفیروزآبادی الشیرازی ان شاء اللہ تعالی و در ما بعد بعون اللہ تعالی بجواب نقض فقرات کلام مخاطب بتفصیل جمیل خواہی دانست کہ یحیی بن معین بعبارت عدیدہ وافادات سدیدہ اثبات این حدیث شریف فرمودہ شبہات ارباب ارتیاب واختلاج وہفوات اصحاب زیغ واعوجاج را کما ینبغی باطل ومضمحل نمودہ فالحمد للہ الموفق المعین * لتشیید مبانی الدین المبین باحصاء معاقد الحق والیقین * حیث ثبت من نص یحیی بن معین * صحۃ ھذا الحدیث المزری بکاس معین من رونق ثبوتہ علی رغم اناف المعاندین * وجدع معاطس المنکرین الجاحدین * وبار سوق الباطل المہین وتسریف المبطلین المدلسین * وقطع من ارباب الزور الوتین * بتحقق ھذا الخبر الوثیق المتین * والحمد للہ حمد الشاکرین و در تفخیم شان مرتبہ یحیی بن معین از محامد عظیمۃ المقدار ومدائح غالیۃ الاسعار یحیی بن معین از السنہ اعلام متسننین آنچہ بپایہ عظمت مرتبت ورفعت منزلت او نزد این حضرات باید رسید - ابو علی یحیی بن عیسی بن جزلہ بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد گفتہ یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام بن عبد الرحمن ابو زکریا المری مرۃ غطفان کان اماما حافظا متقنا قیل انہ من قریۃ بنحو الانبار تسمی نقیا ای مولدہ سنۃ ثمان وخمسین ومائۃ وکان ابوہ کاتبا لعبد اللہ بن مالک وقیل ان معین کان علی خراج الری فمات فخلف لابنہ یحیی الف الف درہم وخمسین الف درہم فانفق المال کلہ علی الحدیث حتی لم یبق لہ نعل یلبسہ وقال علی بن المدینی انتہی العلم بالبصرۃ الی یحیی بن ابی کثیر وقتادۃ وعلم الکوفۃ الی اسحاق والاعمش وانتہی علم الحجاز الی ابن شہاب وعمرو بن دینار وصار علم ہولاء الستۃ بالبصرۃ الی سعید بن ابی عروبۃ وشعبۃ ومعمر وحماد بن سلمۃ وابن عوانۃ ومن اہل الکوفۃ الی سفیان الثوری وسفیان بن عیینۃ ومن اہل الحجاز الی مالک بن انس ومن اہل الشام الی الاوزاعی فانتہی علم ہولاء الی محمد بن اسحاق وہشیم ویحیی بن سعید وابن ابی زائدۃ ووکیع وابن المبارک وھو اوسع ہولاء علما وابن مہدی وابن آدم وصار علم ہولاء جمیعا الی یحیی بن معین وقال احمد کل حدیث لا یعرفہ یحیی بن معین فلیس ھو بحدیث وسئل یحیی بن معین کم کتبت من الحدیث فقال کتبت بیدی ھذہ ستمائۃ الف حدیث وقال راوی الخبر احمد بن عقبۃ وانی اظن ان المحدثین قد کتبوا لہ بایدیہم ستمائۃ الف وستمائۃ الف وخلف من الکتب مائۃ قمطر وثلثین قمطرا واربع حباب شرابیۃ مملوۃ کتبا وطلب یحیی بن اکثم کتبہ بمائتی دینار فلم یدع ابو حنیفۃ ان تباع وقال ابن الرومی ما سمعت احدا قط یقول الحق فی المشایخ غیر یحیی بن معین وغیرہ کان یتحامل بالقول وقال یحیی ما رایت علی رجل قط خطاء الا سترتہ واحببت

قال القاسم بن عبد الرحمان الانباری حدثنا ابو الصلت الهروی قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات بابه قال القاسم سالت یحیی بن معین عن هذا الحدیث فقال صحیح قال ابو بکر بن ثابت الحافظ اراد انه صحیح من حدیث ابی معویة ولیس بباطل اذ قد رواه غیر واحد عنه و علامه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه ابو الصلت گفته وقال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سالت یحیی بن معین عن حدیث حدثنا به ابو الصلت عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً انا مدینة العلم و علی بابها الحدیث فقال هو صحیح قال الخطیب اراد به صحیح عن ابی معویة اذ قد رواه غیر واحد عنه و سیوطی در جمع الجوامع در ذکر اینحدیث شریف گفته و روی خط (ای الخطیب ۱۲ م) فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر در ذکر اینحدیث شریف گفته ورواه الخطیب فی التاریخ باللفظ المذکور من حدیث ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال قال القسم سالت ابن معین عنه فقال هو صحیح قال الخطیب قلت اراد انه صحیح من حدیث ابی معویة ولیس بباطل اذ رواه غیر واحد عنه و علامه محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی در روضه ندیه در ذکر اینحدیث شریف گفته و روی الخطیب فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در فوائد مجموعه در مقام جواب از قدح اینحدیث شریف گفته واجیب عن ذلک بان محمد بن جعفر البغدادی العبدی (شیخ العبدی) قد وثقه یحیی بن معین وان ابا الصلت الهروی قد وثقه ابن معین والحاکم وقد سئل یحیی عن هذا الحدیث فقال صحیح ازین عبارات بکمال ظهور ثابت و متحقق میشود که عمدة النقاد المتقنین یحیی بن معین بجواب سوال سائل مستبین تصریح نموده که اینحدیث شریف صحیح ست و پر ظاهرست که بعد تصحیح این جهبذ جلیل مجالی برای قال و قیل ارباب اعالیل و اضالیل باقی نمی ماند و تصریح چنین ناقد عدیم المثیل بنای جحد جاحدین و عناد معاندین و غمز شانحین و طعن طاعنین را باب میرساند اما ادعای خطیب که مراد یحیی بن معین از صحت اینحدیث صحت آن از حدیث ابو معویه است پس اولاً دعوی بی دلیل و تقول غیر قابل التعویل ست و از همین جاست که علامه سیوطی و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی و محمد بن علی الشوکانی تصحیح یحیی بن معین این حدیث شریف را علی الاطلاق نقل فرموده اند و اعتنای بدعوی خطیب درینباب نموده و ثانیاً بر تقدیر تسلیم نفعی بحال ارباب بغی و عدوان و بغض و شنان نمیرساند چه هرگاه اینحدیث تا ابو معویه صحیح شد صحت سندش از ابو معویه تا ابن عباس هم ثابت و متحقق خواهد شد زیرا که در وثوق ابو معویه و اعمش و مجاهد متعنتین و متشددین را هم محل

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وغسل علی السریر الذی غسل علیہ رسول اللہ صلعم وحمل علی السریر الذی
حمل علیہ رسول اللہ صلعم ونودی علیہ ہذہ جنازۃ یحیی بن معین ذاب الکذب عن رسول اللہ صلعم
والناس یبکون واجتمع فی جنازتہ خلائق لا یحصون ودفن بالبقیع قال ابراہیم بن المنذر رأی رجل فی
المنام النبی صلعم واصحابہ مجتمعین فقال ما لکم مجتمعین فقال صلی اللہ علیہ وسلم جئت لہذا الرجل
اصلی علیہ فانہ کان یذب الکذب عن حدیثی وقال بشر بن مبشر رأیت یحیی بن معین فی المنام فقال زوجنی
ربی عز وجل اربع مائۃ حوراء بذبی الکذب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ورثاہ الشعراء واحسنوا
المراثی ومن احسنہا ما ذکرہ ابن ابی حاتم قال قال سلیمان رثیت بہا یحیی بن معین رحمہ اللہ وذکر صاحب
القصیدۃ ثم قال ؏ فقد عظمت فی المسلمین رزیۃ ❊ غداۃ نعی الناعون یحیی فاسمعوا ❊ فقالوا ایا نا قد دفناہ فی
الثری ❊ فکاد فوادی حسرۃ یتصدع ❊ فقدت ولم املک لعینی عبرۃ ❊ ولا جزعا انا الی اللہ نرجع ❊ الا فی سبیل اللہ
عظم رزیتی ❊ بیحیی الی من نستریح ونفزع ❊ ومن ذا الذی یوثق فیسئل بعدہ ❊ اذا لم یکن الناس فی العلم مقنع
لقد کان یحیی فی الحدیث بقیۃ ❊ من السلف الماضین حتی تقشعوا ❊ فلما مضی مات الحدیث بموتہ ❊ وادرج فی اکفانہ
العلم اجمع ❊ وصرنا حیاری بعد یحیی کاننا ❊ رعیۃ راع بینہم فتصدعوا ❊ ولیس بمغن عنک دمع سفحتہ ❊ ولکن
الیہ یستریح المفجع ❊ لعمرک ما للناس فی الموت حیلۃ ❊ ولا لقضاء اللہ فی الخلق مدفع ❊ ولو ان مخلوقا نجا
من حمامہ ❊ اذا لنجا منہ النبی المشفع ❊ تعزیہ عن کل میت رزیۃ ❊ فرزء رسول اللہ اشجی واوجع ❊ ولکننا
ابکی علی العلم اذ مضی ❊ فما بعد یحیی فیہ للناس مفزع ❊ سقی اللہ قبرا بالبقیع مجاورا ❊ نبی الہدی غیثا یجود
ویمرع ❊ فقد ترک الدنیا وقرب دینہ ❊ الی اللہ حتی مات وہو ممنع ❊ وخار لہ ربی جوار نبیہ ❊ وذو العرش یعطی من یشاء
ویمنع ❊ وانی لارجو ان یکون محمد ❊ لہ شافعا یوم القیامۃ یشفع ❊ قال البخاری توفی یحیی بن معین بالمدینۃ
سنۃ ثلاث وثلاثین ومائتین ولہ سبع وسبعون سنۃ الا نحو عشرۃ ایام رحمہ اللہ وابن خلکان
در وفیات الاعیان گفتہ ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام بن عبد الرحمن المری البغدادی
الحافظ المشہور کان اماما عالما حافظا متقنا قیل انہ من قریۃ نحو الانبار تسمی نقیای وکان ابوہ کاتبا
لعبد اللہ بن مالک وقیل انہ کان علی خراج الری فمات فخلف لابنہ یحیی المذکور الف الف درہم وخمسین الف درہم
فانفق المال جمیعہ علی الحدیث حتی لم یبق لہ نعل یلبسہ وسئل یحیی المذکور کم کتبت من الحدیث فقال کتبت
بیدی ہذہ ستمائۃ الف حدیث وقال راوی ہذا الخبر وہو احمد بن عقبۃ وانی اظن ان المحدثین قد کتبوا لہ

وحجاج بن محمد وابا حفص عمر بن عبد الرحمن الابار وقراد الاصمعي وحكام بن سلم وعبد الرزاق وعلي بن
عياش وعبد الله بن صالح وسوار بن عمارة الرملي ويحيى بن صالح وعبد الله بن يوسف التنيسي وسعيد بن
ابي مريم وابا اليمان وعمرو بن الربيع والحسن بن واقع بالقاف واسمعيل بن علية وجرير بن عبد الحميد وعبد الله
بن نمير وابا عبيدة الحداد ومعن بن عيسى واسمعيل بن مجالد وعلي بن هاشم وعثمان بن عبيد وابا اسامة وعباد
بن عباد ومحمد بن عبد الله الانصاري وخلائق روى عنه احمد بن حنبل وزهير بن حرب واحمد ويعقوب
ابنا ابراهيم الدورقيان ومحمد بن يحيى الذهلي ومحمد بن اسحاق الصاغاني ومحمد بن سعد كاتب الواقدي ومحمد بن
هارون وابو زرعة الرازي والدمشقي وابو حاتم والبخاري ومسلم وابو داود واحمد بن منصور الرمادي و
احمد بن الحسن بن عبد الجبار واحمد بن ابي الحواري وعباس بن محمد الدوري وعبد الله بن احمد بن حنبل ويعقوب
بن شيبة وابو يعلى الموصلي والحسين بن محمد وخلائق لا يحصون واجمعوا على امامته وتوثيقه وحفظه وجلالته
وتقدمه في هذا الشان واضطلاعه منه قال الخطيب كان اماما ربانيا عالما حافظا ثبتا متقنا وقال احمد بن حنبل السماع
مع يحيى بن معين شفاء لما في الصدور وقال علي بن المديني ما رايت في الناس مثله وقال احمد بن حنبل يحيى بن معين
رجل خلقه الله لهذا الشان يظهر كذب الكذابين وكل حديث لا يعرفه يحيى فليس بحديث وقال عباس الدوري
رايت احمد بن حنبل في مجلس روح بن عبادة يسال يحيى بن معين عن اشياء يقول له يا ابا زكريا كيف حديث كذا
وكذا كيف حديث كذا وكذا يستثبته في احاديث سمعوها فكلما قال يحيى كتبه احمد وقال هارون بن
بشير الرازي رايت يحيى بن معين استقبل القبلة رافعا يديه يقول اللهم ان كنت تكلمت في رجل ليس هو
عندي كذابا فلا تغفر لي وقال يحيى لو لم نكتب الحديث من ثلاثين وجها ما عقلناه وروينا عن احمد بن عقبة
قال سمعت يحيى بن معين يقول كتبت بيدي هذه ستمائة الف حديث قال ابن عقبة واظن المحدثين كتبوا
له بايديهم ستمائة الف وستمائة الف وقال محمد بن عبد الله خلف يحيى من الكتب مائة قمطر واربعة عشر قمطرا واربعة حباب
مملوءة كتبا وقال علي بن المديني ما اعلم احدا كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وخلف والده معين ليحيى
الف الف درهم وخمسين الف درهم فانفقها كلها في الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسها وذكر ابن ابي حاتم
في كتاب الجرح والتعديل باسناده عن ابي عبيد القسم بن سلام قال انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل ويحيى
بن معين وهو اكتبهم له وعلي بن المديني وابي بكر بن ابي شيبة وقال ابو حاتم كتب يحيى بن معين عن موسى بن
اسمعيل قريبا من ثلاثين الف حديث واحواله وفضائله رضي الله عنه غير منحصرة واتفقوا على انه توفي بمدينة

فی تاریخ بغداد وهو غلط قطعا لما تقدم ذکره وهو انه خرج الی مکة ثم رجع الی المدینة ومات بها و
من یکون قد حج کیف یتصور ان یموت فی ذی القعدة من تلك السنة فلو ذکر انه توفی فی ذی الحجة لامکن و
کان یحتمل ان یکون هذا اغلاطا من الناسخ ولکنی وجدته فی نسختین علی هذه الصورة فیبعد ان یکون من
الناسخ والله اعلم ثم ذکر بعد ذلك ان الصحیح انه مات قبل ان یحج وعلی هذا یستقیم ما قاله من
تاریخ الوفاة ثم نظرت فی کتاب الارشاد فی معرفة علماء الحدیث تالیف ابی یعلی الخلیل بن عبد الله بن
احمد بن ابراهیم بن الخلیل الخلیلی الحافظ ان یحیی بن معین توفی لسبع لیال بقین من ذی الحجة من السنة
فعلی هذا یکون قد حج وذکر الخطیب ایضا ان مولده اخر سنة ثمان وخمسین ومائة ثم قال بعد ذکر وفاته انه
قد بلغ سبعا وسبعین سنة الا عشرة ایام وهذا لا یصح ایضا من جهة الحساب فتامله ورایت فی بعض
التواریخ انه عاش خمسا وسبعین سنة والله اعلم بالصواب وصلی علیه والی المدینة ثم صلی علیه مرارا ودفن
بالبقیع کان بین یدی جنازته رجل ینادی هذا الذی کان ینفی الکذب عن حدیث رسول الله صلی الله علیه
وسلم ورثاه بعض المحدثین فقال ع ذهب العلیم بعیب کل محدث ٭ وبکل مختلف من الاسناد ٭ وبکل وهم
فی الحدیث ومشکل ٭ یعنی به علماء کل بلاد ٭ رضی الله عنه ومعین بفتح المیم وکسر العین المهملة وسکون
الیاء المثناة من تحتها وبعدها نون وبسطام بکسر الباء الموحدة وسکون السین المهملة وفتح الطاء وبعد الالف
میم والباقی معروف فلا حاجة الی ضبطه ورایت فی بعض التواریخ انه یحیی بن معین بن غیاث بن زیاد بن عون
بن بسطام مولی الجنید بن عبد الرحمن الغطفانی المری امیر خراسان من قبل هشام بن عبد الملك الاموی و
الاول اشهر واصح اعنی النسب والمری بضم المیم وتشدید الراء هذه النسبة الی مرة غطفان وهو مرة بن عوف
بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان وهی قبیلة کبیرة مشهورة فی العرب علی قبائل تنسب الیها
یقال لکل واحد منها مرة واما نقیای فقال ابن السمعانی فی کتاب الانساب انها بفتح النون وکسر القاف وفتحها وبعدها
یاء مفتوحة تحتها نقطتان وبعد الالف یاء ثانیة وهی من قری الانبار منها یحیی بن معین النقیائی قال الخطیب
ویقال ان فرعون کان من اهل هذه القریة والله اعلم و ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در مختصر فی اخبار البشر در وقایع
ثلث و ثلثین و مأتین گفته وفیها توفی ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام المری البغدادی المشهور
وکان اماما حافظا قیل انه من قریة نحو الانبار تسمی نقیا وهو صاحب الجرح والتعدیل وکان الامام احمد بن
حنبل شدید الصحبة له وکانا مشترکین فی الاشتغال بعلوم الحدیث وذکر الدارقطنی یحیی بن معین الکوفی

ستمائة الف وستمائة الف وخلف من الكتب مائة قمطر وثلثين قمطرا واربع حباب شرابية مملوة كتبا
وهو صاحب الجرح والتعديل وروى عنه الحديث كبار الائمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري
وابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري وابو داود السجستاني وغيرهم من الحفاظ وكان بينه وبين
الامام احمد بن حنبل رضي الله عنه من الصحبة والالفة والاشتراك في الاشتغال بعلوم الحديث ماهو
مشهور لاحاجة الى الاطالة فيه وروى عنه هو وابو خيثمة وكانا من اقرانه وقال علي بن المديني
انتهى علم الناس بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقتادة وعلم الكوفة الى ابي اسحاق والاعمش وانتهى علم الحجاز الى
ابن شهاب وعمرو بن دينار وصار علم هؤلاء الستة بالبصرة الى سعيد بن ابي عروبة وشعبة ومعمر وحماد
بن سلمة وابي عوانة ومن اهل الكوفة الى سفيان الثوري وسفيان بن عيينة ومن اهل الحجاز الى مالك
بن انس ومن اهل الشام الى الاوزاعي وانتهى علم هؤلاء الى محمد بن اسحاق وهشيم ويحيى بن سعيد
ابن ابي زائدة ووكيع وابن المبارك وهو اوسع هؤلاء علما وابن مهدي وابن آدم وصار علم هؤلاء
جميعا الى يحيى بن معين وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث
كان يقول لصاحبنا رجل خلقه الله لهذا الشان يظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين قال ابن الرومي ما سمعت
احدا قط يقول الحق غير ابن معين وغيره كان يتحامل بالقول وقال يحيى بن معين ما رايت على رجل قط خطأ الا سترته عليه و
احببت ان ازين امره وما استقبلت رجلا في وجهه بامر يكرهه ولكن ابين له خطاه فيما بيني وبينه فان قبل ذلك والا تركته
وكان يقول كتبنا عن الكذابين وسجرنا به التنور واخرجنا به خبزا نضيجا وكان ينشد في المال يذهب حله وحرامه طرا ويبقى في
غد آثامه ليس التقي بمتق لالهه حتى يطيب شرابه وطعامه ويطيب ما يحوي ويكسب كفه ويكون في حسن الحديث
كلامه نطق النبي لنا به عن ربه فعلى النبي صلوته وسلامه وذكره الدارقطني فيمن روى
عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمة الشافعي خبره معه وماجرى بينه وبين الامام احمد بن حنبل
في ذلك وسمع ايضا من عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة وامثالهما وكان يحج فيذهب الى مكة على المدينة
ويرجع على المدينة فلما كان آخر حجة حجها خرج على المدينة ورجع على المدينة واقام بها ثلثة ايام ثم خرج
حتى نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فراى في النوم هاتفا يهتف به يا ابا زكريا اترغب عن جواري فلما اصبح قال
لرفقائه امضوا فاني راجع الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلاثا ثم مات فحمل على اعواد النبي صلى الله
عليه وسلم وكانت وفاته لسبع ليال بقين من ذي القعدة سنة ثلث وثلثين ومائتين هكذا قاله الخطيب

انا ابوبکر الحرشی وابوسعید الصیرفی قالا انا ابوالعباس الاصم سمعت العباس بن محمد سمعت یحیی بن معین وساله عباس العنبری یا ابازکریا من ای العرب انت قال انا مولی العرب قیل اصل ابن معین من الانبار ونشأ ببغداد وهو اسن الجماعة الکبار الذین هم علی بن المدینی واحمد بن حنبل واسحق بن راهویه وابوبکر بن ابی شیبة وابوخیثمة فکانوا یتادمون معه ویعترفون له وکان له هیبة وجلالة یرکب البغلة ویتجمل فی لباسه رحمه الله تعالی وقال احمد بن زهیر سمعت یحیی یقول انا مولی للجنید بن عبد الرحمن المری قال احمد بن یحیی الجارود قال ابن المدینی انتهی العلم بالبصرة الی یحیی بن ابی کثیر وقتادة وعلم الکوفة الی ابی اسحق والاعمش وعلم الحجاز الی ابن شهاب وعمرو بن دینار وصار علم هولاء الستة الی اثنی عشر رجلا ابن ابی عروبة ومعمر وشعبة وحماد بن سلمة والسفیانین ومالک والاوزاعی وابن اسحاق وهشیم وابی عوانة ویحیی بن سعید ویحیی بن ابی زائدة الی ان ذکر ابن المبارک وابن مهدی ویحیی بن آدم فصار علم هولاء جمیعهم الی یحیی بن معین قلت نعم والی احمد بن حنبل والی بکر بن ابی شیبة وعلی وعدة ثم صار بعد هولاء الی ابی عبد الله البخاری وابی زرعة وابی حاتم وابی داؤد وطائفة ثم الی ابی عبد الرحمن النسائی ومحمد بن نصر المروزی وابن خزیمة وابن جریر ثم شرع العلم ینقص قلیلا قلیلا فلا قوة الا بالله وباسنادی الی الخطیب انا محمد بن علی المقری انا ابومسلم بن مهران انا عبد المومن بن خلف سمعت صالح بن محمد یقول انتهی علم الحجاز الی الزهری وعمرو الی ان قال فانتهی علم هولاء الی یحیی بن معین علی بن احمد بن النضر قال ابن المدینی انتهی العلم الی یحیی بن آدم وبعده الی یحیی بن معین رحمه الله تعالی عبد الخالق بن منصور قلت لابن الرومی سمعت اباسعید الحداد یقول لولا یحیی بن معین ماکتبت الحدیث قال وما العجب فوالله لقد نفعنا الله به ولقد کان المحدث یحدثنا لکرامته ولقد کنت عند احمد فجاء رجل فقال یا اباعبد الله انظر فی هذه الاحادیث فان فیها خطأ قال علیک بابی زکریا فانه یعرف الخطاء قال عبد الخالق فقلت لابن الرومی حدثنی ابوعمرو انه سمع احمد بن حنبل یقول السماع مع یحیی بن معین شفاء لما فی الصدور علی بن سهل سمعت احمد وذکر هلال عفان یقول لعبد الله بن الرومی لیت ان ابازکریا قدم فقال ما تصنع به قال احمد اسکت هو یعرف خطاء الحدیث وبه الی الخطیب انا الصیرفی نا الاصم سمعت الدوری یقول رایت احمد بن حنبل فی مجلس روح سنة خمس ومائتین یسئل یحیی بن معین عن اشیاء یقول یا ابازکریا ماتقول فی حدیث کذا وکیف حدیث کذا یستثبته احادیث قد سمعوها فما قال یحیی کتبه احمد وقل ما سمعته

فی جملة من روی عن الامام الشافعی و ولد یحیی بن معین المذکور فی سنة ثمان و خمسین و مائة و توفی فی هذه السنة اعنی ثلث و ثلثین و مائتین فی ذی القعدة و قیل فی ذی الحجة و محمد بن احمد ذهبی رحمه الله تعالی در سیر النبلا گفته یحیی بن معین هو الامام الحافظ الجهبذ شیخ المحدثین ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام و قیل اسم جده غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام الغطفانی ثم المری مولاهم البغدادی احد الاعلام ولد سنة ثمان و خمسین و مائة و سمع من ابن المبارک و هشیم و اسمعیل بن عیاش و عباد بن عباد و اسمعیل بن مجالد بن سعید و یحیی بن زکریا بن ابی زائدة و معتمر بن سلیمان و سفیان بن عیینة و غندر و ابی معاویة و حاتم بن اسمعیل و حفص بن غیاث و جریر بن عبد الحمید و عبد الرزاق و مروان بن معویة و هشام بن یوسف و عیسی بن یونس و وکیع و معن و ابی حفص الابار و عمرو بن عبید و علی بن هاشم و یحیی القطان و ابن مهدی و عفان و خلائق بالعراق والحجاز والجزیرة والشام و مصر روی عنه احمد بن حنبل و محمد بن سعد و ابو خیثمة و هناد بن السری و عدة من اقرانه والبخاری و مسلم و ابو داؤد و عباس الدوری و ابو بکر الصاغانی و عبد الخالق بن منصور و عثمن بن سعید الدارمی و ابو زرعة و ابو حاتم و اسحق الکوسج و ابراهیم بن عبد الله بن الجنید و معویة بن صالح الاشعری و حنبل بن اسحق و صالح بن محمد جزرة و احمد بن ابی خیثمة و ابو بکر احمد بن علی المروزی و ابو معین الحسین بن الحسن الرازی و محمد بن عثمان بن ابی شیبة و مطین بن مضر بن محمد الاسدی والمفضل بن غسان العلابی و ابو زرعة البصری و احمد بن محمد بن عبید الله التمار و عبد الله بن احمد و محمد بن صالح کیلجة و علی بن الحسن ماغمة و عبید العجلی حسین بن محمد و محمد بن وضاح و جعفر الفریابی و موسی بن هرون و ابو یعلی الموصلی و احمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفی و خلائق و نیز در آن گفته قال احمد بن زهیر ولد یحیی فی سنة ثمان و خمسین و مائة قلت و کتب العلم و هو ابن عشرین سنة قال عبد الرحمن بن ابی حاتم سئل ابی عن یحیی فقال امام و قال النسأی ابو زکریا احد الائمة فی الحدیث ثقة مامون قال الکلاباذی روی عنه البخاری روی عن عبد الله بن محمد عن یحیی فی تفسیر براءة و روی عن عبد الله غیر منسوب عنه فی ذکر ایام الجاهلیة و قال ابن المرزبان انا ابو العباس المروزی سمعت داؤد بن بشید یذکران والد ابن معین کان من سعید من قریة نحو الانبار یقال لها انقیا و یقال ان فرعون کان من اهل انقیا قال العجلی کان ابو یحیی معین کاتبا لعبد الله بن مالک و قال ابن عدی حدثنی شیخ کاتب ذکر انه قرابة یحیی بن معین قال کان معین علی خراج الری فمات فخلف لیحیی ابنه الف الف درهم فانفقه کله علی الحدیث حتی لم یبق له نعل یلبسه اخبرنا ابو الغنائم القیسی اجازة انا ابو الیمن الکندی انا ابو منصور القزاز انا ابو بکر الخطیب

عملا بالاية وهذا هو الحق وقد كان يحيى رحمه الله من ائمة السنة فخاف من سطوة الدولة واجاب تقية
عباس الدوري سمعت يحيى بن معين يقول كنت اذا دخلت منزلي بالليل قرأت آية الكرسي على داري وعلى اهلي خمس
مرات فبينا انا اقرأ اذا شيء يكلمني كم تقرأ هذا كان ليس انسان يحسن يقرأ غيرك فقلت ارى هذا السوال والله
لازيدنك فصرت اقراها في الليلة خمسين وستين مرة وقال عباس قلت ليحيى ما تقول في الرجل يقوم الرجل
حديثه يعني ينزع منه اللحن فقال لا باس به وسمعته يقول لو لم نكتب الحديث من ثلثين وجها ما عقلناه
قال ابراهيم بن الجنيد سمعت يحيى بن معين يقول ما الدنيا الا كحلم والله ما ضر رجلا ابقى الله على ما
اصبح وامسى لقد حججت وانا ابن اربع وعشرين سنة خرجت راجلا من بغداد الى مكة هذا من خمسين سنة
كانما كان امس فقلت ليحيى ترى ان ينظر الرجل في راى الشافعي وابي حنيفة قال ما ارى لاحد ان ينظر في
راى الشافعي ينظر في راى ابي حنيفة احب الي قلت قد كان ابو زكريا رحمه الله حنفيا في الفروع فلهذا قال
هذا وفيه انحراف يسير عن الشافعي قال ابن الجنيد وسمعت يحيى يقول تحريم النبيذ صحيح ولكن اقف
ولا احرمه قد شربه قوم صالحون باحاديث صحاح وحرمه قوم صالحون باحاديث صحاح وسمعت يحيى بن
سعيد القطان يقول حديث الطلاق وحديث عتبة بن فرقد جميعا صحيحان قال عباس الدوري ثنا يحيى بن معين
قال حضرت نعيم بن حماد بمصر فجعل يقرأ كتابا صنفه فقال انا ابن المبارك عن ابن عون وذكر احاديث فقلت
ليس ذا عن ابن المبارك فغضب وقال ترد علي قلت اي والله اريد دينك فابى ان يرجع فلما رايته لا يرجع
قلت لا والله ما سمعت هذه من ابن المبارك ولا سمعها من ابن عون قط فغضب وغضب من كان عنده و
قام ودخل فاخرج صحائف فجعل يقول وهي بيده اين الذين يزعمون ان يحيى بن معين ليس بامير المومنين
في الحديث نعم يا ابا زكريا غلطت وانما روى هذه الاحاديث غير ابن المبارك من ابن عون قال الحسين بن حبان
قال ابن معين دفع الي ابن وهب كتابا عن معوية بن صالح خمس مائة حديث او اكثر فانتقيت منها شرارها لم يكن
لي يومئذ معرفة قلت سمعتها من احد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتديا لا يحسن الانتخاب
فعلنا نحن هذا اوندمنا بعد قال محمد بن جرير الطبري خرج ابن معين حاجا وكان اكولا فحدثني ابو العباس
احمد بن شاه انه كان في رفقته فلما قدموا فيد اهدى الى يحيى فالوذج لم ينضج فقلنا له يا ابا زكريا لا
تاكله فانا نخاف عليك فلم يعبا بكلامنا واكله فما استقر في معدته حتى تشكى وجع بطنه وانسهل الى ان وصلنا
الى المدينة ولا نهوض به فتفاوضنا في امره ولم يكن سبيل الى المقام عليه لاجل الحج ولم ندر ما نعمل حتى وصى

يسوءك

کلام اللہ ولیس بمخلوق والایمان قول وعمل یزید وینقص وروی عبد اللہ بن ابی زیاد القطوانی عن ابی عبید
قال انتھی الحدیث الی اربعۃ احمد بن حنبل وھو افقھھم فیہ والی یحیی بن معین وھو اکتبھم لہ والی علی بن
المدینی وھو اعلمھم بہ والی ابی بکر بن ابی شیبۃ وھو احفظھم لہ وفی روایۃ عن عبید اللہ القواریری قال
یحیی القطان ما قدم علینا البصرۃ مثل احمد ویحیی بن معین قال حنبل سمعت ابا عبد اللہ یقول کان اعلمنا
بالرجال یحیی بن معین واحفظنا للابواب سلیمان الشاذکونی واحفظنا للطوال علی بو عبد اللہ الحاکم سمعت
الزبیر بن عبد الواحد الحافظ قال انبا ابراھیم بن عبد الواحد البکری سمعت جعفر الطیالسی یقول صلی احمد بن
حنبل ویحیی بن معین فی مسجد الرصافۃ فقام قاص فقال انبا احمد بن حنبل ویحیی بن معین قالا انبانا
عبد الرزاق انبا معمر عن قتادۃ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال لا الہ الا اللہ
خلق اللہ من کل کلمۃ منھا طیرا منقارۃ من ذھب وریشہ من مرجان واخذ فی قصۃ نحو عشرین ورقۃ فجعل احمد
ینظر الی یحیی ویحیی ینظر الیہ وھما یقولان ما سمعنا ھذا الی الساعۃ فسکتا حتی فرغ من قصصہ واخذ
قطاعہ ثم جعل ینظر بعینھا فاشار الیہ یحیی فجاء متوھما لنوال یجیزہ فقال من حدثک بھذا الحدیث
فقال احمد بن حنبل ویحیی بن معین فقال انا یحیی وھذا احمد ما سمعنا بھذا قط فان کان لابد من الکذب فعلی غیرنا فقال
انت یحیی بن معین قال نعم قال لم ازل اسمع ان یحیی بن معین احمق وما علمت الساعۃ کانہ لیس فی الدنیا
یحیی بن معین واحمد بن حنبل غیرکما کتبت عن سبعۃ عشر احمد بن حنبل ویحیی بن معین قال فوضع
احمد کمہ علی وجھہ وقال دعہ یقوم فقام کالمستھزی بھما ھذہ حکایۃ عجیبۃ وراویھا البکری لا
اعرفہ فلا خاف ان یکون وضعھا عن احمد بن عقبۃ قال سمعت یحیی بن معین یقول من لم یکن سمحا فی
الحدیث کان کذابا قیل کیف یکون سمحا قال اذا شک فی حدیث ترکہ وقال جعفر بن ابی عثمان کنا عند یحیی
بن معین فجاءہ رجل استعجل فقال یا ابا زکریا حدثنی بشیء اذکرک بہ فقال یحیی اذکرنی انک سئلتنی
ان احدثک فلم افعل الحسین بن فھم سمعت یحیی بن معین یقول کنت بمصر فرایت جاریۃ بیعت بالف
دینار ما رایت احسن منھا صلی اللہ علیھا فقلت یا ابا زکریا مثلک یقول ھذا قال نعم صلی اللہ علیھا وعلی کل
ملیح ھذہ الحکایۃ محمولۃ علی الدعابۃ من ابی زکریا ویروی عنہ باسناد اخر قال سعید بن عمرو البرذعی سمعت
الحافظ ابا زرعۃ الرازی یقول کان احمد بن حنبل لا یری الکتابۃ عن ابی نصر التمار ولا عن یحیی بن معین
ولا عن احد ممن امتحن فاجاب قلت ھذا امر ضیق ولا حرج علی من اجاب فی المحنۃ بل ولا علی من اکرہ علی صریح الکفر

الیھما

فائدہ حسنۃ فی التقیۃ

ونیز ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ یحیی بن معین الامام الفرد سید الحفاظ ابوزکریا المری مولاهم البغدادی مولده فی سنة ثمان وخمسين ومائة وكان ابوه من نبلاء الكتاب فخلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشيما وابن المبارك واسمعيل بن المجالد ويحيى بن ابی زائدة ومعتمر بن سليمان وهذه الطبقة وعنه احمد وهناد والبخاری ومسلم وابوداؤد وابوزرعة وابو يعلى واحمد بن الحسين الصوفی وخلائق واخبرنی احمد بن اسحق انا احمد بن يوسف والفتح بن عبد الله قالا انا محمد بن عمر القاضی ح واخبرنا احمد بن تاج الامنا عن عبد المعز بن محمد انا يوسف بن ايوب الزاهد قالا انا احمد بن محمد البزاز انا علی بن عمر الحربی نا احمد بن الحسين الصوفی نا يحيى بن معين نا ابن عيينة عن حميد الاعرج عن سليمان بن عتيق عن جابر ان النبی صلى الله عليه وسلم امر بوضع الجوائح ونهى عن بيع السنين اخرجه د عن ابن معين قال النسائی ابوزكريا الثقة المامون احد الائمة فی الحديث قال ابن المدينی لا نعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين قال عباس الدوری سمعت يحيى بن معين يقول لو لم نكتب الحديث خمسين مرة ما عرفناه وعن يحيى بن معين قال كتبت بيدی الف الف حديث وقال ابن المدينی انتهى علم الناس الى يحيى بن معين وقال يحيى القطان ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال احمد بن حنبل يحيى بن معين اعلمنا بالرجال قلت يحيى اشهر من ان نطول الشرح بمناقبه قال خنيس بن مبشر احد الثقات رايت يحيى بن معين فی النوم فقلت ما فعل الله بك فقال اعطانی وحبانی وزوجنی ثلث مائة حوراء ومهد لی بين الناس توفی فی ذی القعدة غريبا بمدينة النبی صلى الله عليه وسلم سنة ثلاث وثلثين ومائتين رحمه الله ونیز ذہبی در عبر فی خبر من غبر در سنہ ثلاث وثلاثین ومائتین گفتہ وفيها الامام ابوزكريا يحيى بن معين البغدادی الحافظ احد الاعلام وحجة الاسلام فی ذی القعدة فی مدينة النبی صلى الله عليه وسلم متوجها الى الحج وغسل على الاعواد التی غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وعاش خمسا وسبعين سنة سمع هشيما ويحيى بن ابی زائدة وخلائق وجاء عنه انه قال كتبت بيدی هذه ستمائة الف حديث يعنی بالمكرر وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس بحديث وقال ابن المدينی انتهى علم الناس الى يحيى بن معين قلت حديثه فی الكتب الستة ونیز ذہبی در کاشف گفتہ یحیی بن معین ابوزکریا المری البغدادی امام المحدثين عن عباد بن عباد وهشيم وعنه خ م د والفريابی والصوفی وفضائله كثيرة مولده ۱۵۸ ومات طالب الحج بالمدينة فی ذی القعدة ۲۳۳ وحمل على اعواد النبی صلى الله عليه وسلم وعمر بن مظفر الشهير بابن الوردی

ومات فغسلناه ودفناه قال ابو زرعة الرازی لم ینتفع بیحیی لانه کان یتکلم فی الناس وقد رایت حکایة
شاذة قالها ابو عبد الرحمن السلمی عن الدارقطنی یحیی بن معین مات قبل ابیه بعشرة اشهر قال مهیب بن
سلیم البخاری انبانا محمد بن یوسف البخاری الحافظ قال کنا فی الحج مع یحیی بن معین فدخلنا المدینة
لیلة الجمعة ومات من لیلته فلما اصبحنا تسامع الناس بقدومه وبموته فاجتمع العامة وجاءت بنو هاشم
فقالوا نخرج له الاعواد التی غسل علیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فکره العامة ذلک وکثر الکلام
فقالت بنو هاشم نحن اولی بالنبی صلی الله علیه وسلم وهو اهل ان یغسل علیها ودفن یوم الجمعة فی ذی القعدة
قال مهیب فیها ولدت یعنی سنة ثلث وثلثین ومائتین قال عباس الدوری مات قبل ان یحج عامئذ
وصلی علیه والی المدینة وکلم الحزامی الوالی فاخرجوا له سریر النبی صلی الله علیه وسلم فحمل فعلیه
احمد بن ابی خیثمة قال مات یحیی لسبع بقین من ذی القعدة سنة ثلث وثلثین ومائتین وقد استوفی خمسا و
سبعین سنة ودخل فی السنة ودفن بالبقیع قال حبیش بن مبشر الفقیه وهو ثقة رایت یحیی بن معین
فی النوم فقلت ما فعل الله بک قال اعطانی وحبانی وزوجنی ثلثمائة حوراء ومهد لی بین البابین او قال
بین الناس سمعها جعفر بن ابی عثمان بن حبیش ورواها الحسین بن الحصیب عن حبیش قال رایت یحیی
بن معین فی النوم فقلت ما فعل الله بک قال ادخلنی علیه فی داره وزوجنی ثلثمائة حوراء ثم قال للملائکة
انظروا الی عبدی کیف نظر وحسن قال احمد بن یحیی بن الجارود قال ابن المدینی ما اعلم احدا کتب ما کتب یحیی بن
معین وقال ابن البراء سمعت علیا یقول لا نعلم احدا من لدن آدم کتب من الحدیث ما کتب ابن معین محمد بن علی
بن شداد المطری عن محمد بن نصر الطبری قال دخلت علی یحیی بن معین فوجدت عنده کذا وکذا اسفاطا دفاتر وسمعته یقول کتبت
بیدی الف الف حدیث بکل حدیث لا یوجد ههنا واشار بیده الی الاسقاط فهو کذب وعن مجاهد بن موسی
قال کان یحیی بن معین یکتب الحدیث نیفا وخمسین مرة وقال محمد بن علی بن زیاد سمعت ابن معین
یقول اشتهی ان اقع علی شیخ ثقة عنده بیت ملأ کتب اکتب عنه وحدی قال محمد بن سعد یحیی بن
معین اکثر من کتابة الحدیث وعرف به وکان لا یکاد یحدث محمد بن احمد بن [illegible] عن محمد بن حفص سمع
عمرا الناقد یقول ما کان فی اصحابنا اسقط للابواب من احمد ولا اسرد للحدیث من ابن الشاذکونی ولا اعلم بالاسناد
من یحیی بن معین ما قدر احد یقلب علیه اسنادا قط القواریری قال لی یحیی بن سعید ما قدم علینا
مثل هذین احمد بن حنبل وابن معین الی ما اخر ما ذکره الذهبی وترکناه حذرا للاطالة والملالة -

نظر

یحیی بن معین وقال احمد کان اعلمنا بالرجال یحیی وقال ابن المدینی ما رایت فی الناس مثله وقال ابن علی الحداد
الناس کلهم عیال علی یحیی قال ابن الرومی ما رایت احدا قط یقول الحق فی المشایخ غیر یحیی وغیره کان یتحامل القول وقال
اسماع یحیی شفاء لما فی الصدور وقال مرة هنا رجل خلقه الله لهذا الشان یظهر کذب الکذابین یعنی یحیی بن معین وقال
ابو زرعة اذا رایت البغدادی یحب احمد فاعلم انه صاحب سنة واذا رایته یبغض یحیی بن معین فاعلم انه کذاب وقال
احمد کل حدیث لا یعرفه یحیی فلیس هو بحدیث وقال هرون بن بشیر رایت ابن معین استقبل القبلة رافعا یدیه یقول
اللهم انکنت تکلمت فی رجل ولیس هو عندی کذابا فلا تغفر لی وقال محمد بن هارون الفلاس اذا رایت الرجل یقع فی یحیی
فاعلم انه کذاب یصنع الحدیث وانما یبغضه لما بین امر الکذابین وقال یحیی بن معین کتبت بیدی هذه ستمائة الف
حدیث وقال مجاهد بن موسی کان یحیی یکتب الحدیث نیفا وخمسین مرة ومناقبه وفضائله کثیرة رحمه الله روی عن عباد بن عباد و
هشیم وروی عنه البخاری ومسلم وابو داؤد والفریابی والصوفی وله سنة ثمان وخمسین ومائة ومات بطریق الحج بالمدینة فی ذی القعدة سنة
ثلث وثلثین ومائتین وحمل علی اعواد النبی صلی الله علیه وسلم کذا قیل وقال صاحب الکاشف وما احتاج النبی صلی الله علیه وسلم
الی اعواد لانه فی حجرته غسل فیها صلی الله علیه وسلم فلعله اراد بالاعواد التخت الذی غسل علیه وشیخ ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری
در مقالید الاسانید گفته سلالة من خبره قال الذهبی فی التذکرة هو الامام الفرد سید الحفاظ ابو زکریا یحیی بن
معین المری مولاهم البغدادی مولده سنة ثمان وخمسین ومائة کان ابوه من نبلاء الکتاب فخلف له
الف الف درهم فیما قیل سمع هشیما وابن المبارک ومعتمر بن سلیمان وهذه الطبقة وعنه احمد والبخاری
ومسلم وابو داود وخلائق قال النسائی ابو زکریا الثقة المامون احد ائمة الحدیث وقال ابن المدینی لا نعلم احدا
من لدن آدم علیه السلام کتب من الحدیث ما کتب یحیی بن معین وقال مرة انتهی علم الناس الی یحیی بن
معین روی عن یحیی انه قال کتبت بیدی الف الف حدیث ورئی فی النوم فقیل له ما فعل الله بک فقال
اعطانی وحبانی وزوجنی ثلثمائة حوراء توفی بالمدینة سنة ثلاث وثلثین ومائتین زاد العامری فی
تاریخه متوجها الی الحج وقیل لما خرج من المدینة الی مکة سمع فی النوم هاتفا یقول یا ابا زکریا اترغب عن جواری
فرجع واقام بالمدینة ثلاثا ومات رحمه الله وغسل علی الاعواد التی غسل علیها رسول الله صلی الله علیه
وسلم وکتب بیده ستمائة الف حدیث انتهی ومن نظمه قال عباس بن محمد الدوری انشدنی یحیی
المال یذهب حله وحرامه ٭ یوما ویبقی فی غد آثامه ٭ لیس التقی بمتق فی دینه ٭ حتی یطیب شرابه وطعامه
ویطیب ما یحوی ویکسب اهله ٭ ویطیب فی حسن الحدیث کلامه ٭ نطق النبی لنا به عن ربه ٭ فعلی النبی صلوته

سماع
یفتح
کفه

در تتمۃ المختصر فی اخبار البشر در سنہ مذکورہ گفتہ وفیہا فی ذی القعدۃ توفی ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن
زیاد بن بسطام المزنی البغدادی الحافظ صاحب الجرح والتعدیل امام حافظ قیل انہ من قریۃ نقیا نحو
الانبار وکان الامام احمد شدید الصحبۃ لہ یشترکان فی علوم الحدیث وذکر الدارقطنی یحیی فیمن روی عن
الشافعی وولد سنۃ ثمان وخمسین ومائۃ و عبد اللہ بن اسعد یافعی در مرآۃ الجنان در سنہ مذکورہ گفتہ والامام ابو زکریا یحیی بن معین
الحافظ احد الاعلام توفی بمدینۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم متوجہا الی الحج وغسل علی الاعواد التی غسل
علیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سئل کم کتبت من الحدیث فقال کتبت بیدی ہذہ ستمائۃ الف حدیث
روی عنہ کبار ائمۃ الحدیث منہم البخاری ومسلم وابو داؤد وغیرہم وکان بینہ وبین الامام احمد صحبۃ و
الفۃ واشتراک فی الاشتغال بعلوم الحدیث وکان ینشد ؎ المال یذہب حلہ وحرامہ ؛ طرا ویبقی فی
غد آثامہ ؛ لیس المتقی بمتق لالٰہہ ؛ حتی یطیب شرابہ وطعامہ ؛ ویطیب ما یحوی ویکسب کفہ ؛ ویکون فی حسن
الحدیث کلامہ ؛ نطق النبی لنا بہ عن ربہ ؛ فعلی النبی صلاتہ وسلامہ ؛ وقد ذکر الدارقطنی فیمن روی
عن الامام الشافعی وقد سبق فی ترجمۃ الشافعی ماجری منہ فی حقہ بینہ وبین الامام احمد فی مشیۃ تحت
رکاب بغلۃ الشافعی وقول الامام احمد لہ لو لزمت البغلۃ لانتفعت وقیل انہ لما خرج من المدینۃ سمع فی
النوم ہاتفا یقول یا ابا زکریا اترغب عن جواری فرجع واقام بہا ثلثا ثم توفی رحمہ اللہ و محمد بن محمد الشحنۃ بابن شحنہ
الحلبی در روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر در سنہ مذکورہ گفتہ و فیہا توفی ابو زکریا یحیی بن معین حجۃ
الاسلام من المحدثین متوجہا الی الحج بمدینۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وغسل علی الاعواد التی غسل
علیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولہ من العمر خمس وسبعون سنۃ و محمود بن احمد عینی در عمدۃ القاری بعد ذکر
حدیثی کہ آنرا دلیل وجوب وتر گردانیدہ گفتہ فان قلت فی اسنادہ ابو المنیب عبید اللہ بن عبد اللہ وقد تکلم
فیہ البخاری وغیرہ قلت قال الحاکم وثقہ ابن معین وقال ابن ابی حاتم سمعت ابی یقول ہو صالح الحدیث
وانکر علی البخاری ادخالہ فی الضعفاء فہذا ابن معین امام ہذا الشان وکفی بہ حجۃ فی توثیقہ ایاہ
و شیخ عبد الحق دہلوی در رجال مشکوۃ گفتہ یحیی بن معین المری البغدادی الحافظ امام المحدثین قال
الخطیب کان اماما ربانیا عالما ثبتا حافظا متقنا قال ابن المدینی ما نعلم احدا من لدن آدم کتب من الحدیث
ما کتب یحیی بن معین وقال ابو حاتم ربانیو الحدیث اربعۃ اعلمہم بالحلال والحرام احمد واحسنہم
سیاقۃ للحدیث وادرکہ ابن المدینی واحسنہم وضعا للکتاب ابن ابی شیبۃ واعلمہم بصحیح الحدیث وسقیمہ

المری

ولولم یقم اهل الحدیث بدیننا ؛ فمن کان یروی علمه ویفید ؛ هم ورثوا علم النبوة واحتووا من
الفضل ما عنه الانام رقود ؛ وهم کمصابیح الدجی یهتدی بهم ؛ ونارهم بعد الممات خمود ؛ علیک ابن عتاب
لزوم سبیلهم ؛ فخالهم عند الاله حمید ؛ واجابه ایضا احمد بن عمرو بن عصفور بقوله ؎ ایا قاذعا فی العلم
زید عمایة ؛ روید اما تبدی به وتعید ؛ جعلت شیاطین الحدیث مریدة ؛ الا ان شیطان الضلال مرید
وجرعت بالتکذیب من کان صادقا ؛ فقولک مردود وانت عنید ؛ وذو العلم فی الدنیا نجوم هدایة
اذا غاب نجم لاح بعد جدید ؛ بهم عز دین الله طرا وهم له ؛ معاقل من اعدائه وجنود ؛ وخود شاه صاحب
در بستان المحدثین گفته کنیت او ابو زکریاست و او را مری گویند بالولاء که از موالی بنی مره بود وطنش بغداد است در سال
یکصد و پنجاه و هشت متولد شد و پدرش از عمده نویسندگان دفتر بود در انشا نیز دستگاه خوب داشت گویند یحیی بن معین را از
میراث پدر خود یکلک و پنجاه هزار درم نقد بدست آمده بود باین سبب کمال ثروت داشت از هشیم و ابن المبارک و معتمر بن سلیمان بن طرخان
و اقران آنها سماع دارد و امام احمد بن حنبل و بخاری و مسلم و ابو داود ازوی استفاده کرده اند و او یکی از ائمه این فن ست در
نقد احادیث و معرفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات هم نظیر نداشت ازوی منقول ست که من بدست خود
ده لک حدیث نوشته ام و او را بعد از مرگ بخواب دیدند و پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت مرا بخشش و عطایای بسیار داد
داز انجمله سه صد زن از حور عین بمن تزویج فرمود و در سال دو صد و سی و سه از بغداد بحج روانه شد اول در مدینه منوره رسیده و از
زیارت فارغ شد و قصد خانه کعبه نمود در اول منزل بخواب رفته بود که هاتفی او را آواز داد که ای ابو زکریا از همسایگی ما کجا میروی معلوم
کرد که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف مشرف ساختن زد و برگشت و در مدینه اقامت نمود بعد از سه روز وفات یافت
واز سعادت او آنست که او را بهمان تخته ما غسل دادند که جناب پیغمبر را بر آنها غسل داده بودند و او را بنظم هم میل بود و این چند بیت
از وست ؎ المال ینفد حله وحرامه ؛ یوما ویبقی فی غد اثامه ؛ لیس التقی بمتق فی دینه ؛ حتی یطیب شرابه
وطعامه ؛ ویطیب ما یحوی ویکسب اهله ؛ ویطیب فی حسن الحدیث کلامه ؛ نطق النبی لنا به عن ربه ؛
فعلی النبی صلوته وسلامه ؛ **فائده** باید دانست که جاهلان و نافهمان قدما اهل حدیث را عموما و یحیی بن معین را خصوصا
مطعون ساخته اند که ایشان خصوصا این شخص از جمله ایشان در خلق الله زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغگو و کسی را ملبس و جعلی و
کسی را مفتری و بهتانی میگویند و این غیبت محرمه را علم میدانند و عبادت می انگارند چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی در بیان
یحیی بن معین را هجو کرده بلکه علم حدیث را تعریض بطعن نموده گفته است ؎ اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره ؛ وینقص
نقصا والحدیث یزید ؛ فلو کان خیرا کان کالخیر کله ؛ ولکن شیطان الحدیث مرید ؛ ولابن معین فی الرجال

وسلامه ؛ افادة ؛ ذكر الخطيب البغدادي في كتاب الكفاية في معرفة قوانين الرواية في باب وجوب تعريف المزكي
ما عنده من حال المسئول عنه قال وقد انكر قوم لم يتبحروا في العلم قول الحفاظ من ائمتنا واولي المعرفة من اسلافنا
ان فلانا الراوي ضعيف وفلان غير ثقة وما اشبه هذا من الكلام ورأوا ذلك غيبة لمن قيل فيه وقال
في ذلك شعرا وهو بكر بن حماد الشاعر المغربي اري الخير في الدنيا يقل كثيره ؛ وينقص نقصا والحديث يزيد
فلو كان خيرا كان كالخير كله ؛ ولكن شيطان الحديث مريد ؛ ولابن معين في الرجال مقالة ؛ سيسئل عنها والمليك شهيد
فان تك حقا فهي في الحكم غيبة ؛ وان تك زورا فالقصاص شديد ؛ ثم قال الخطيب وليس الامر على ما ذهبوا
اليه لان اهل العلم اجمعوا على ان الخبر لا يجب قبوله الا من العاقل الصدوق المامون على ما يخبر به وفي ذلك
دليل على جواز الجرح لمن لم يكن صدوقا في روايته انتهى وقال شيخ شيوخنا الشهاب المقري التلمساني في تاريخه
نفح الطيب ولما تعرض بعض من لا يبالي بما ارتكب الى اصحاب الحديث بقوله اري الخير في الدنيا الابيات المتقدمة
بحروفها اجابه الامام ابو عبد الله بن فتوح الحميدي صاحب الجمع بين الصحيحين بقصيدة طويلة منها قوله
ـه واني الى ابطال قولك قاصد ؛ ولي من شهادات النصوص جنود ؛ اذا لم يكن خيرا كلام نبينا ؛ لديك
فان الخير منك بعيد ؛ واقبح شيء ان جعلت لما اتى ؛ عن الله شيطانا وذاك شديد ؛ ومنها في ابن معين ـه
وما هو الا واحد من جماعة ؛ وكلهم فيما حكاه شهود ؛ فان صد عن حكم الشهادة جاهل ؛ فان كتاب الله
فيه عتيد ؛ ولولا رواة الدين ضاعت واصبحت ؛ معالمه في الاخرين تبيد ؛ هم حفظوا الاثار من كل شبهة
وغيرهم عما اقتنوه رقود ؛ وهم هاجروا في جمعها وتبادروا ؛ الى كل افق والمرام كؤود ؛ وقاموا بتعديل الرواة
وجرحهم ؛ قيام صحيح النقل وهو جديد ؛ بتبليغهم صحت شرائع ديننا ؛ حدود تحروا حفظها وعهود
فدام
وصح لاهل النقل منها احتجاجهم ؛ فلم يبق الا عاند وحقود ؛ وحسبهم ان الصحابة بلغوا ؛ وعنهم رووا
لا يستطاع جحود ؛ فمن [illegible] مريد لاظهار الشكوك مريد ؛ ولكن اذا جاء الهدى
دليله ؛ فليس لموجود الضلال وجود ؛ وان رام اعداء الديانة كيدها ؛ فكيدهم بالمخزيات مكيد
انتهى [illegible] الاصل الذي انتخبت منه ما قرأت على شيخنا رحمه الله الابيات المتقدمة لبكر بن حماد
وفيها [illegible] واجابه عبد السلام بن يزيد بن غيات الاشبيلي بقوله ولابن معين
في الذي قال اسوة ؛ ورأي مصيب للصواب سديد ؛ واجره يعلي الاله محله ؛ وينزله في الخلد حيث يريد
يناضل عن قول النبي وصحبه ؛ ويطرد عن احواضه ويذود ؛ وجملة اهل العلم قالوا بقوله ؛ وما هو في شيء اتاه فريد

وسکون الیاء بن عون بن زیاد بن بسطام بکسر الموحدة وسکون السین المری بضم المیم وتشدید الراء البغدادی الحافظ المشهور امام عالم حافظ متقن بود گویند اصلش از قریه نقیا است بجانب انبار پدرش کاتب عبد الله بن مالک بود مقرر بر خراج بلده ری چون بمرد یکصد هزار و پنجاه هزار درهم برای یحیی در میراث بگذاشت و آن همه مال کثیر را در طلب علم حدیث انفاق کرد سماع دارد از هشیم و ابن المبارک و طبقه او از وی پرسیدند چه قدر احادیث نوشته گفت بدست خود ده لک حدیث نوشته ام احمد بن عقبه که راوی این خبر است گفته گمانم آنست که محدثین هم برای او بدست خویش شش لکه حدیث نوشته اند وی صد قمطر کتب و چهار حباب شرابیه پر از کتاب گذاشته صاحب جرح و تعدیل است کبار ائمه حدیث از وی روایت کرده اند منهم البخاری ومسلم وابو داود والامام احمد وغیرهم میان او و امام احمد صحبت و الفت و اشتراک در اشتغال بعلوم حدیث بود چنانکه مشهور است ابو خیثمه هم از وی روایت دارد یکی از ائمه این فن بود در نقد احادیث و معرفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات نظیر نداشت علی بن المدینی گفته علم بصره منتهی شد بسوی یحیی بن ابی کثیر و قتاده و علم کوفه بسوی ابی اسحاق و اعمش و علم حجاز بسوی ابن شهاب و عمرو بن دینار و علم این هر شش تن در بصره بسعید بن ابی عروبه و شعبه و معمر و حماد بن سلمه و ابی عوانه و در کوفه بسفیانین و مالک بن انس و از اهل شام باوزاعی رسیده و علم اینهمه بمحمد بن اسحق و هشیم و یحیی بن سعید و ابن ابی زائده و وکیع و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی بن ادم منتهی شده و ابن المبارک اوسع ایشانست در علم و علم همه این ائمه در حصه یحیی بن معین آمده احمد گفته هر حدیث که نشناسد آنرا یحیی حدیث نیست و میگفت اینجا مردیست که خدا تعالی او را برای همین کار آفریده که کذب کذابین ظاهر کند و ابن الرومی گفته نشنیدم احدی را هیچگاه که حق در باره مشایخ گوید غیر یحیی بن معین و غیر او متحامل بالقول است یحیی گوید ندیدم خطای هیچکس مگر آنکه پوشیدم آنرا و خواستم که کار او را زینت دهم و گاهی هیچکس را بکردهٔ وی روبرو نشدم و مواجهه نکردم ولیکن خطای او را میان خود و میان او مبین میکنم اگر قبول کرد فبها والا ترک میکنم او را و میگفت حدیث نوشتیم از کذابین و گرم کردیم بدان تنور را و بر آوردیم از آن نان پخته و این اشعار بسیار میخواند
المال یذهب حله وحرامه ... طرا ویبقی فی غد آثامه
لیس التقی بمتق لاله ... حتی یطیب شرابه وطعامه
ویطیب ما یحوی وتکسب کفه ... ویکون فی حسن الحدیث کلامه
نطق النبی لنا به عن ربه ... فعلی النبی صلوته وسلامه
دارقطنی ذکر او در کسانیکه روایت کرده اند از شافعی نموده و در ترجمه شافعی خبر او باوی و با امام احمد گذشته در سنه ثلث وثلاثین ومائتین از بغداد قصد حج نمود اول بمدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شد قصد خانه کعبه نمود در اول منزل بخواب رفته بود که ناگاه هاتفی او را آواز داد که ای ابو زکریا همسایگی ما را کجا میروی معلوم کرد

هشیم
در بعض نسخ ... کما لا یخفی علی ناظر العبارات السابقة
در بعض نسخ ... فالصحیح ما فی العبارات السابقة
دو صد هزار
در بعض نسخ ... کما نقل

مقالۃ ❊ سیسأل عنہا والملیک شہید ❊ فان یک حقا فہی فی الحکم غیبۃ ❊ وان یک زورا فالقصاص شدید ❊
لیکن این جاہل امثال و نفہمیدہ اند کہ این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین ست پس گویا از
قبیل قتال کفار و خوارج و اہل بدعت و سیاست و تعزیر اہل منکرست کہ بہترین عبادات ست از غیبت محرمہ نیست و از ین ابیات
مشومہ کہ مرقوم شد ابو عبد اللہ بن فتوح حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب دادہ و قصیدہ دراز دارد در انجا در مخاطبہ این شاعر
سگ گوید ❊ دنی الی ابطال قولک قاصد ❊ ولی من شہادات النصوص جنود ❊ اذا لم یکن خیر کلام نبینا ❊
لدیک فان الخیر منک بعید ❊ واقبح شیٔ ان جعلت لما اتی عن اللّٰہ شیطانا وذاک شدید ❊ و بعد ازان در حق
جاہل | ابن معین گوید ❊ وماہو الا واحد من جماعۃ ❊ وکلہم فیما حکاہ شہود ❊ فان صد عن حکم الشہادۃ جاہل ❊
فان کتاب اللّٰہ فیہ عتید ❊ ولولا رواۃ الدین ضاعت واصبحت ❊ معالمہ فی الاخرین تبید ❊ ہم حفظوا
الاثار من کل شبہۃ ❊ وغیرہم عما اقتنوہ رقود ❊ وہم ہاجروا فی جمعہا وتبادروا ❊ الی کل افق والمرام
قدّام | کؤد ❊ وقاموا بتعدیل الرواۃ وجرحہم ❊ قیام صحیح النقل وہو جدید ❊ بتبلیغہم صحت شرائع دیننا
حدود تحروا حفظہا وعہود ❊ وصح لاہل النقل منہا احتجاجہم ❊ فلم یبق الا عاند وحقود ❊ وحسبہم
فمارق | ان الصحابۃ بلغوا ❊ وعنہم رووا لا یستطاع جحود ❊ فمن جاد عن ہذا الیقین ممارق ❊ مرید لاظہار الشکوک
مرید ❊ ولکن اذا جاء الہدی ودلیلہ ❊ فلیس لموجود الضلال وجود ❊ وان رام اعداء الدیانۃ کیدہا ❊
فکیدہم بالمخزیات مکید ❊ و عبد السلام بن یزید بن غیاث الاشبیلی نیز از ین ابیات در قصیدہ دراز جواب دادہ
ولابن معین فی الذی قال اسوۃ ❊ ورای مصیب للصواب سدید ❊ واجر بہ یعلی الالہ محلہ ❊ و
ینزلہ فی الخلد حیث یرید ❊ یناضل عن قول النبی وصحبہ ❊ ویطرد عن حوضہ و یذود ❊ وجملۃ اہل العلم
قالوا بقولہ ❊ وماہو فی شی اتاہ فرید ❊ ولو لم یقم اہل الحدیث بدیننا ❊ فمن کان یروی علمہ ویفید
ومالہم | ہم ورثوا علم النبوۃ واحتووا ❊ من الفضل ما عنہ الانام رقود ❊ وہم کمصابیح الدجی یہتدی بہم ❊ وما لہم
بعد الممات خمود ❊ علیک ابن عتاب لروم سبیلہم ❊ فحالہم عند الالہ حمید ❊ و نیز احمد بن عمرو بن عصفور جواب دادہ
عمایۃ | ست این ابیات الیقاذعا فی العلم زید عمایۃ ❊ رویدا بما تبدیہ ونعید ❊ جعلت شیاطین الحدیث مریدۃ
الا ان اشیطان الضلال مرید ❊ وقرعت بالتکذیب من کان صادقا ❊ فقولک مردود وانت عنید ❊
ذو العلم فی الدنیا نجوم ہدایۃ ❊ اذا غاب نجم لاح بعد جدید ❊ بہم عز دین اللّٰہ طرا وہم لہ ❊ معاقل
من اعدائہ وجنود ❊ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفتہ ابو زکریا یحیی بن معین بفتح المیم وکسر العین

وكلهم فيما حكاه شهود ❊ فان صدع حكم الشهادة حامل ❊ فان كتاب الله فيه عنيد ❊ ولولا رواة الدين
ضاعت واصبحت ❊ معالمه فى الاخرين تبيد ❊ هم حفظوا الآثار من كل شبهة ❊ وغيرهم عما اقتنوه رقود
وهم هاجروا فى جمعها وتبادروا ❊ الى كل افق والمرام كؤد ❊ وقاموا بتعديل الرواة وجرحهم ❊ فدام صحيح
النقل وهو جديد ❊ بتبليغهم صحت شرائع ديننا ❊ حدود تحروا حفظها وعهود ❊ وصح لاهل النقل منها احتجاجهم
فلم يبق الا عاند وحقود ❊ وحسبهم ان الصحابة بلغوا ❊ وعنهم رووا لا يستطاع جحود ❊ فمن جاد عن هدى اليقين
فمارق ❊ مريد لاظهار الشكوك مريد ❊ ولكن اذا جاء الهدى ودليله ❊ فليس لموجود الضلال وجود ❊ وان
رام اعداء الديانة كيدها ❊ فكيدهم بالمخزيات مكيد ❊ وعبد السلام بن يزيد بن عتاب الاشبيلى نيز قصيدهٔ در رثت
در جواب این ابیات نظم کرده وابن معين فى الذى قال اسوة ❊ ورأى مصيب للصلواب سديد ❊ واجره يعلى الاله
محاله ❊ وينزله فى الخلد حيث يريد ❊ يناضل عن قول النبى وصحبه ❊ ويطرد عن حوضه ويذود ❊ وجملة
اصل علية لا نقوله ❊ وما هو فى شئ اتاه فريد ❊ ولو لم يقم اهل الحديث بديننا ❊ فمن كان يروى علمه ويفيد ❊
هم ورثوا علم النبى واحتووا ❊ من الفضل ما عنه الانام رقود ❊ وهم كمصابيح الدجى يهتدى بهم ❊
وما رهم بعد الممات خمود ❊ عليك ابن عتاب لزوم سبيلهم ❊ فحالهم عند الاله حميد ❊ وبهم از ابيات
احمد بن عمرو بن عصفور را جواب ست ومنها ابيات ❊ ابا قاذ عافى العلم يد حماقة ❊ رويدا بما يبدى به وتعيد ❊ جعلت
شياطين الحديث مريدة ❊ الا ان شيطان الضلال مريد ❊ وقرنت بالتكذيب من كان صادقا ❊ فقولك
مردود وانت عنيد ❊ وذو العلم فى الدنيا نجوم هداية ❊ اذا غاب نجم لاح بعد جديد ❊ بهم عز دين الله طرا
وهم له ❊ معاقل من اعدائه وجنود ❊ انتهى كلام البستان ونيز مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته ابو زكريا
يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام المرى البغدادى الحافظ المشهور كان اماما عالما حافظا متقنا قيل انه من
قرية نحو الانبار تسمى نقيا وكان ابوه كاتبا لعبد الله بن مالك وقيل انه كان على خراج الرى فمات فخلف لابنه
المذكور الف الف درهم وخمسين الف درهم فانفق جميع المال على الحديث وسئل يحيى كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدى
هذه ستمائة الف حديث وقال راوى هذا الخبر وهو احمد بن عقبة وانى اظن ان المحدثين قد كتبوا له
بايديهم ستمائة الف وستمائة الف وخلف من الكتب مائة قمطر واربع حباب شرابية مملوة كتبا وهو صاحب
الجرح والتعديل روى عنه الحديث كبار الائمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخارى وابو الحسين مسلم
بن الحجاج القشيرى وابو داود السجستانى وغيرهم من الحفاظ وكان بينه وبين الامام احمد بن حنبل من الصحبة

که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف مشرف ساخت رفقا را گفت که شما بروید و خود زود برگشته بمدینه اقامت
نمود بعد از سه روز وفات یافت و این آخر حج او بود از سعادت او آنست که او را بر همان تختها غسل دادند که جناب رسول خدا صلی الله
علیه و سلم را بران غسل داده بودند هفتاد و پنج سال عمر یافت در تاریخ وفاتش اختلاف ست والی مدینه بروی نماز گذارد
در بقیع دفن کرده نماز بروی مکرر شد چندبار مردی رو بروی جنازهٔ او باواز بلند میگفت اینست کسی که نفی کذب از حدیث رسول
خدا صلی الله علیه و سلم میکرد و بعضی محدثین در مرثیه او این ابیات گفته اند ابیات ذهب العلیم بعیب کل محدث ؛
وبکل مختلف من الاسناد ؛ وبکل وهم فی الحدیث ومشکل ؛ یعنی به علماء کل بلاد ؛ او را بعد از مرگ بخواب
تزویج — دیدند و پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت عطایا و مواهب بسیار داد از انجمله آنکه سه صد حور عین بمن تزویج فرمود مری او را
نسبت بولا گویند زیرا که از موالی بنی مره بود ولادتش در سنه ثمان و خمسین و مائة بوده ابن خلکان گفته در بعض تواریخ دیدم
یحیی بن معین بن غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام مولی الجنید بن عبد الرحمن الغطفانی المری امیر خراسان از طرف هشام بن
عبد الملک الاموی و اول اشهر ست واضح و مری نسبت بسوی مره غطفانست که قبیله کلان مشهورست در عرب چند قبائل
نقیائی — منسوب اند بسوی آن و هر یکی را مره گویند و ابن السمعانی در کتاب الانساب گفته نقیا بفتح نون و کسر قاف یا فتح آن و بعدش یای
مفتوحه قریه ایست از قرای انبار که از انجاست یحیی بن معین و خطیب گفته میگویند که فرعون هم از اهل همین قریه بود انتهی سبحان الله
این عجائب اتفاقست که چنین کافر و چنین مومن از یکجا برخیزند در بستان المحدثین در همین مقام بعنوان فائده نوشته که جاهلان و نافهمان قدیم ما
اهل حدیث را عموما و یحیی بن معین را خصوصا مطعون ساخته اند که ایشان خصوصا این شخص در خلق الله زبان خود را دراز کرده و کسی را
دروغگو و کسی را مدلس و جاعل و کسی را مفتری میگویند و این غیبت محرمه را علم میدانند و عبادت می انگارند چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی
در عیناب یحیی بن معین هجو کرده بلکه علم حدیث را بغرض طعن نموده گفته ست نظم اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره ؛
وینقص نقصا والحدیث یزید ؛ فلو کان خیرا کان کالخیر کله ؛ ولکن شیطان الحدیث مرید ؛ ولابن معین
فی الرجال مقالة ؛ سیسئل عنها والملیک شهید ؛ فان یک حقا فهی فی الحکم غیبة ؛ وان یک زورا فالقصاص
شدید ؛ لاکن این جاهل و امثال او نفهمیده اند که این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین ست پس گویا
از قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاحت و تعزیر اهل منکر باشد که بهترین عبادتست از غیبت محرمه نیست و ازین ابیات مشهوره
که مرقوم شد حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داده و قصیده دراز گفته دران بمخاطبه این شاعر میگوید نظم وانی الی ابطال
قولک قاصد ؛ ولی من شهادات النصوص جنود ؛ اذا لم یکن خیرا کلام نبینا ؛ لدیک فان الخیر منک بعید ؛ واقبح
شیء ارجلت لما اتی ؛ عن الله شیطانا وذاک شدید ؛ بعده در حق یحیی بن معین گفته نظم وما هو الا واحد من جماعة

مات قبل ان یحج وعلی هذا یستقیم ما قاله من تاریخ الوفاة ثم نظرت فی کتاب الارشاد فی معرفة علماء الحدیث تالیف ابی یعلی الخلیل بن عبد الله بن احمد بن ابراهیم بن الخلیل الحافظ ان یحیی بن معین المذکور توفی فی سبع لیال بقین من ذی الحجة من السنة المذکورة وعلی هذا یکون قد حج وذکر الخطیب ایضا ان مولده کان آخر سنة ثمان وخمسین ومائة ثم قال بعد ذکر وفاته انه بلغ سبعا وسبعین سنة الا عشرة ایام وهذا ایضا لا یصح من جهة الحساب فتامله ورایت فی بعض التواریخ انه عاش خمسا وسبعین سنة والله اعلم وصلی علیه والی المدینة ثم صلی علیه مرارا ودفن بالبقیع وکان بین یدی جنازته رجل ینادی هذا الذی کان ینفی الکذب عن حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم ورثاه بعض المحدثین فقال ذهب العلیم بعیب کل محدث وبکل مختلف من الاسناد وبکل وهم فی الحدیث ومشکل یعنی به علماء کل بلاد رضی الله عنه ومعین بفتح المیم وکسر العین المهملة وسکون التحتیة وبسطام بکسر الباء والله اعلم **وجه ششم** آنکه ابو محمد سوید بن سعید الهروی الحدثانی الانباری که از مشایخ مسلم صاحب صحیح و نیز از مشایخ ابن ماجه ست این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابن کثیر شامی در تاریخ خود بعد ذکر حدیث انا دار الحکمة از صحیح ترمذی گفته قلت رواه سوید بن سعید عن شریک عن سلمة عن الصنابحی عن علی مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت باب المدینة و ذهبی نیز در میزان الاعتدال این حدیث را از عوالی احادیث سوید بن سعید دانسته و خود از سوید روایت آن کرده کما ستدری فیما بعد انشاء الله تعالی وجلالت مرتبت وعلو منزلت سوید بن سعید از کتاب الانساب سمعانی و تهذیب الکمال مزی و تذهیب التهذیب و تذکرة الحفاظ و عبر ذهبی و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ سیوطی و غیر آن مخفی و محتجب نیست فهذا احد حفاظهم الجلیل سوید بن سعید شیخ مسلم صاحب الصحیح الحمید قد روی هذا الحدیث الشریف المجید القاطع من اعناق ارباب البغی کل ورید فلا یعد عنه والحید بعد روایة هذا الحافظ المجید الا من ماج بحر به فی الغی المدید وضرب اغمرته فی الضلال البعید **وجه هفتم** آنکه احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمه که محامد زاهره و مناقب باهره جنابش از وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و بلغه مجد الدین فیروزآبادی و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی و بغیة الوعاة جلال الدین سیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین داودی ظاهر است در مجلد ثانی از کتاب مناقب آل ابی طالب فرموده وقال النبی علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب رواه احمد من ثمانیة طرق و علامه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه گفته احمد فی الفضائل

والالفة والاشتراك بالاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور ولا حاجة الى الاطالة فيه وروى عنه هو وابو خيثمة وكانا من اقرانه وقال علي بن المديني انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقتادة وعلم الكوفة الى ابي اسحق والاعمش وانتهى علم الحجاز الى ابن شهاب وعمرو بن دينار وصار علم هؤلاء الستة بالبصرة الى سعيد بن ابي عروبة وشعبة ومعمر وحماد بن سلمة وابي عوانة ومن اهل الكوفة الى سفيان الثوري وسفيان بن عيينة ومالك بن انس ومن اهل الشام الى الاوزاعي وانتهى علم هؤلاء الى محمد بن اسحاق وهشيم ويحيى بن سعيد وابن ابي زائدة ووكيع وابن المبارك وهو اوسع هؤلاء علما وابن مهدي ويحيى بن آدم وصار علم هؤلاء جميعا الى يحيى بن معين وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى فليس هو بحديث وكان يقول ههنا رجل خلقه الله لهذا الشان ويظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال ابن الرومي ما سمعت احدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى بن معين وغيره كان يتحامل بالقول قال يحيى ما رايت على رجل قط خطأ الا سترته واحببت ان ازين امره وما استقبلت رجلا في وجهه بامر يكرهه ولكن ابين له خطأه فيما بيني وبينه فان قبل ذلك والا تركته وكان يقول كتبنا عن الكذابين وسجرنا به التنور واخرجنا به خبزا نضيجا وكان ينشد كثيرا شعر

المال يذهب حله وحرامه ÷ طرا ويبقى في غد آثامه
ليس التقي بمتق لالهه ÷ حتى يطيب شرابه وطعامه
ويطيب ما يحوي وتكسب كفه ÷ ويكون في حسن الحديث كلامه
نطق النبي لنا به عن ربه ÷ فعلى النبي صلاته وسلامه

وقد ذكره الدارقطني فيمن روى عن الامام الشافعي رضي الله عنه وقد سبق في ترجمة الشافعي خبره معه وما جرى بينه وبين الامام احمد في ذلك وسمع ايضا عن عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة وكان يحيى يحج فيذهب الى مكة ويرجع الى المدينة فلما كان اخر حجة حجها خرج الى المدينة ورجع الى المدينة فاقام بها ثلثة ايام ثم خرج حتى اتى المنزل مع رفقائه فباتوا فراى في النوم هاتفا يهتف به يا ابا زكريا اترغب عن جواري فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فاني راجع الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلثة ايام ثم مات فحمل على اعواد النبي صلى الله عليه وسلم وكانت وفاته لسبع ليال من ذي القعدة سنة ٢٣٣ هكذا قاله الخطيب في تاريخ بغداد وهو غلط قطعا لما تقدم ذكره وهو انه خرج الى مكة للحج ثم رجع الى المدينة ومات بها ومن يكون قد حج كيف يتصور ان يموت بذي القعدة من تلك السنة فلو ذكر انه توفي في ذي الحجة لامكن ان يحتمل ان يكون هذا غلطا من الناسخ قال ابن خلكان لكني وجدته في نسختين على هذه الصورة فيبعد ان يكون من الناسخ والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح انه

در علم نقل بر اقران وشهسوار یکه تاز در میدان بوده وہمین ست جواب ہر چیزیکه دارد میشود در ینبا ۔ و دیگر احادیث کتاب یعنی بجواب تشکیکات مجادلین وارتیابات مخاصمین محض روایت نمودن احمد دلیل قطعی ست که در حذار روایت او شبهات رکیکه جاحدین و مغالطات سخیفه جاحدین را آب بنیت رد برد وانکار اینها احدی محال تابنیت ومکارم جلیله ومحاسن جمیله ومحامد عظیمه ومدائح فخیمه احمد بن حنبل نزد ائمه قوم بالاتر از انست که احاطه آن توان کرد شنیدی ازان در بعض مجلدات سابقه شنید شئے وبعض منظری ازان در مجلدات آتیه انشاء الله خواهی الست ومرتبه احمد بحدی رسیده که انحضرات در قیام فی الاسلام او را بر خلیفه اول تفضیل میدهند وقیام در مقام انبیا علیهم السلام برای او ثابت میکنند عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة در ترجمه احمد گفته قال المیمونی قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا وابوبکر قد قام فی الردة قلت بای شیء قال ان ابا بکر وجد انصارا وان احمد لم یجد ناصرا ومحیی الدین نووی در تهذیب الاسماء واللغات در ترجمه احمد گفته قیل لبشر الحافی حین ضرب احمد بن حنبل فی المحنة لو قمت وتکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیه ان احمد قام مقام الانبیاء انتهی فهذا حبرهم المبجل عند الاحبار وبحرهم المتقاصر عنه البحار الذی لا یباریه مبار ولا یجاریه مجار ولا یشق له غبار ولا تمحو له آثار ولا یدرک له مطار ولا یرام له مضمار الذی اضحی وصار الیه المرجع وعلیه المدار فی علم الاحادیث والآثار وفن الروایات والاخبار قد روی هذا الحدیث الموثق الانوار الملتمع الاسفار الشهیر من قدیم الاعصار المشهور بین علماء الامصار فلا ینحرف عنه الا من زاغ عن قصد السبیل وجار ولا یمتری فیه الا من مال عن وضح الطریق فحار ولا یقدح فیه الا من هلک فی بیداء الغی وبار ولا یطعن فیه الا من مرق عن الدین المبین وعار فرکب متن الشناعة والشنار وامتطی صهوة العیب والعار وجمع بین العار والنار واقتنی خسر المآل وسوء الدار وجه ہشتم آنکه عباد بن یعقوب الرواجنی الاسدی که از مشایخ بخاری صاحب صحیح ونیز از مشایخ ترمذی وابن ماجه است این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ما بعد انشاء الله تعالے از عبارت تاریخ خطیب بغدادی وکفایة الطالب کنجی خواهی دانست وبخطایات تعدیل وتوثیق عباد حسب تحقیق اکابر نقاد بحمد الله تعالی در مجلد حدیث طیر بتفصیل دانستی ولا ریب ان روایة عباد شیخ البخاری البارع عندهم فی الانتقاد لهذا الحدیث الشائع فی الاغوار والانجاد المضیء للتلاع والوهاد ناف لطعن ارباب العصبیة والعناد ووافٍ لقمع اصحاب الخصومة واللداد وهاد لذوی الانصاف الی سلوک لقم الحق والرشاد وداع لاهل الاذعان الی انتهاج لحب الصدق والسداد

ثنا ابراهيم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومي ثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها ونور الدين سمهودي در جواهر العقدين بعد
ذكر اين حديث شريف گفته رواه الامام احمد في الفضائل عن علي رضي الله عنه واز افاده علامه مناوي در فيض القدير و
محمود قادري در صراط سوي نيز روايت كردن احمد اين حديث شريف را واضح و عيان ميشود كما سياتي فيما بعد ان شاء الله تعالى و در
كمال ظهورست كه روايت نمودن احمد بن حنبل حديثي را حسب تصريحات اكابر محققين و اجله منقدين سنيه دليل نهايت ثبوت و تحقق
اعتماد و اعتبار است اخطب خوارزم در كتاب مناقب جناب امير المومنين عليه السلام گفته ويدلك على ذلك يعني كثرة فضائل
علي عليه السلام ايضا ما يروى عن الامام الحافظ احمد بن حنبل وهو كما عرف اصحاب الحديث في علم الحديث
قريع اقرانه وامام زمانه والمقتدى به في هذا الفن في ابانه والفارس الذي يكب فرسان الحفاظ في ميدانه وروايته
فيه رضي الله عنه مقبولة وعلى كاهل التصديق محمولة لما علم ان الامام احمد بن حنبل ومن احتذى على مثاله
ونسج على منواله وحطب في حبله وانضوى الى حفله مالوا الى تفضيل شيخين رضوان الله عليهم فجاءت
روايته فيه كعمود الصباح لا يمكن ستره بالراح و محمد بن يوسف بن محمد الكنجي در كفاية الطالب گفته ويدل على ذلك
يعني كثرة فضائل علي عليه السلام ما روينا عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل وهو من اصحاب الحديث في علم الحديث
قريع اقرانه وامام زمانه والمقتدى به في هذا الفن في ابانه والفارس الذي يكب فرسان الحفاظ في ميدانه
روايته مقبولة وعلى كاهل التصديق محمولة ولا يتهم في دينه ولا يشك انه يقول بتفضيل الشيخين ابي بكر وعمر رضي
الله عنهما وارضاهما واطلبنا بطلب رضاهما فجاءت روايته فيه كعمود الصباح ولا يمكن ستره بالراح الخ و سبط ابن الجوزي
در تذكره خواص الامه در ذكر حديث مواخاة گفته ونحن نقول الحديث الذي رواه احمد في الفضائل ليس فيه ميسرة
ولا الحكم واحمد مقلد في الباب متى روى حديثا وجب المصير الى روايته لانه امام زمانه وعالم اوانه والمبرز
في علم النقل على اقرانه والفارس الذي لا يجارى في ميدانه وهذا هو الجواب عن جميع ما يرد في الباب وفي
احاديث الكتاب ازين افاده اخطب خوارزم و محمد بن يوسف كنجي در غايت وضوح و ظهورست كه احمد بن حنبل مقتداي فن
حديث در وقت خود بوده و روايات او در باب جناب امير المومنين عليه السلام مقبول است و بر كاهل تصديق محمول چه او و امثال او يقينا
بتفضيل شيخين قائل و بسوي اين مذهب و مشرب مائل و آئل بستند يعني از وصمت غلو بركنار و براءت ساحت شان از عيب و عار كالشمس
في رابعة النهار است پس روايات او مثل عمود صباح درخشان و تابان است كه ستر آن ممكن نيست براح و از افاده سبط ابن الجوزي هم پيدا
كه احمد در اين باب مقلد و متبوع است كه هرگاه حديثي روايت كند رجوع بان لازم و واجب است چه او امام زمان و عالم اوان و سابق

على تكذيبه وابطاله الا المالوس الذي عقله سخيف ؛ وفهمه خفيف ؛ ودينه طفيف ؛ وحياؤه شفيف ؛
واهون سيره في العضيهة التحبب والوجيف ؛ وارفق حداه في العصبية المقلق العنيف ؛ ودابه التزوير في
التلفيق والتلفيف ؛ وديدنه التحرير والتزويق والتحريف ؛ والله العاصم عن تخبطه والتلقيف وهو الصائن
عن تعسفه فانه الخبير اللطيف ؛ وفضائل جليله ومناقب جميله ومدائح سنيه ومحامد عليه ترمذی وطول باع وکثرت اطلاع ومزید
حفظ واتقان و براعت وجلالت علوم و رفعت شان وکمال تبحر وتمهر او نزد انحضرات ثابت و محقق ست ابو سعد عبد الکریم بن محمد
المروزی در کتاب الانساب بنسبت بوغی گفته هذه النسبة الى بوغ وهي قرية من قرى ترمذ على ستة فراسخ منها الامام
ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن شداد البوغي الترمذي الضرير امام عصره بلا مدافعة صاحب التصانيف قال انه كان
من هذه القرية او سكن هذه القرية الى ان مات وساذكره في حرف التاء واذكر شيوخه ومن سعة حفظه انه حكى عنه
قال كنت في طريق الحجاز فاستعرت جزئين من شيخ كان معنا في الطريق لاكتبهما واقرا عليه فحملت الجزئين الى
الرحل ونسختهما واخذت الموعد من الشيخ لاقرأ عليه فلما قعد الشيخ ليسمع مضيت الى الرحل لاخذ الجزئين من الكراس جزئين من البياض
عوض الفرع الذي نسخته فلما قعدت بين يدي الشيخ لاقرأ وجعل الشيخ ينظر في اصله قلبت الورقة لاقرأ من حفظي فاذا
انا غلطت وتركت الجزء المكتوب في الرحل واخذت البياض فاستحييت وشرعت اقرأ الجزئين من الحفظ
واقلب الورقة بعد الورقة حتى اتيت على الكل وما اتفق اني غلطت في شيء وقد كان حفظ الجزئين حالة النسخ
مات بقرية بوغ في سنة خمس وسبعين ومائتين ونیز سمعانی در انساب بنسبت ترمذی گفته ابو عیسی محمد بن
عيسى بن سورة بن شداد الترمذي الضرير احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث
صنف كتاب الجامع والتاريخ والعلل تصنيف رجل عالم متقن وكان يضرب به المثل في الحفظ والضبط تلمذ لابي عبد الله
محمد بن اسمعيل البخاري وشاركه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد البغلاني وعلي بن حجر المروزي
وهناد بن السري وابي كريب محمد بن العلاء الكوفيين ومحمد بن بشار ومحمد بن موسى الزمن البصريين وعبد الله
بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي وجماعة كثيرة من اهل العراقين والحجاز روى عنه محمد بن
سهل الغزال وبكر بن محمد الدهقان وابو النضر الرشادي وابو علي بن الجرب الحافظ وحماد بن شاكر النسفي
وابو العباس المحبوبي المروزي والهيثم بن كليب الشاشي وتوفي بقرية بوغ سنة نيف وسبعين ومائتين
احدى قرى ترمذ و مجد الدين ابن الاثیر در جامع الاصول گفته الترمذي هو ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن
موسى بن الضحاك السلمي الترمذي ولد سنة ... وتوفي بترمذ ليلة الاثنين الثالث عشر من رجب سنة

وجه نهم آنکه ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح ترمذی روایت نموده چنانچه
مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر جزری در جامع الاصول گفته عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه الترمذی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل گفته ولم یزل ای
علی علیه السلام بملازمته رسول الله صلی الله علیه وسلم یزیده الله تعالی علما حتی قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فیما نقله الترمذی فی صحیحه بسنده عنه انا مدینة العلم وعلی بابها و
نیز در مطالب السؤل در بیان شواهد علم و فضل انجناب گفته ومن ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه
بسنده وقد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفته امیر المومنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها و ابن تیمیه نیز در منهاج السنة اعتراف کرده بآنکه حدیث
انا مدینة العلم وعلی بابها را ترمذی روایت نموده و سید شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل عبارت جامع الاصول را
که مصرح باخراج ترمذیست آورده کما ستعرفه فیما یأتی ان شاء الله تعالی و سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته واخرج الترمذی والحاکم عن علی قال قال
رسول الله صلعم انا مدینة العلم وعلی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب الخ و علامه حلی در
کتاب نهج الحق وکشف الصدق فرموده روی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال انا مدینة العلم وعلی بابها و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفته واما ما ذکره من
صحیح الترمذی فصحیح و حسین بن معین الدین میبذی در فواتح گفته و بحکم انا مدینة العلم وعلی بابها
که در جامع ترمذی مسطورست و انا میزان الحکمة وعلی لسانه که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طرق
ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند الخ و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد در ذکر اسمای
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته مدینة العلم روی الترمذی وغیره مرفوعا انا مدینة العلم وعلی
بابها والصواب انه حدیث حسن الخ و روایت نمودن ترمذی این حدیث شریف را از افاده ابن حجر مکی در صواعق
و میرزا مخدوم در نواقض و شیخ بن عبد الله العیدروس یمنی در عقد نبوی و محمود شیخانی قادری در صراط سوی و شیخ عبد الحق
دهلوی در اسماء رجال مشکوة و نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه و ابراهیم کردی کورانی در نبراس و محمد بن عبد الباقی زرقانی
در شرح مواهب لدنیه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین و عجیلی در ذخیرة المال و مولوی عبد العلی المعروف
ببحر العلوم در شرح مثنوی مولوی روم وغیر ایشان نیز واضح و ظاهرست کما ستطلع علیه فیما بعد ان شاء الله تعالی
واذا دریت ان الترمذی روی هذا الحدیث الشریف وادرجه فی صحیحه السامق المنیف فلا یجتری

بہم فی علم الحدیث وهو تلمیذ محمد بن اسمعیل البخاری وشارکه فی بعض شیوخه مثل قتیبة بن سعید وعلی بن حجر و ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ الترمذی الامام الحافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السلمی الترمذی الضریر مصنف الجامع وکتاب العلل الی ان قال سمع قتیبة بن سعید وابا مصعب وابراهیم بن عبد الله الهروی واسمعیل بن موسی السدی وسوید بن نصر وعلی بن حجر ومحمد بن عبد الملک بن ابی الشوارب وعبد الله بن معویة الجمحی و طبقتهم وتفقه فی الحدیث بالبخاری حدث عنه مکحول بن الفضل ومحمد بن محمود بن عنبر وحماد بن شاکر وعبد بن محمد النسفیون والهیثم بن کلیب الشاشی واحمد بن علی بن حسنویه وابو العباس المحبوبی وخلق سواهم قال ابن حبان فی کتاب الثقات کان ابو عیسی ممن جمع وصنف وحفظ وذاکر وقال ابو سعید الادریسی کان ابو عیسی یضرب به المثل فی الحفظ وقال الحاکم سمعت عمر بن علک یقول مات البخاری فلم یخلف بخراسان مثل ابی عیسی فی العلم والحفظ والورع والزهد بکی حتی عمی وبقی ضریرا سنین قال شیخنا ابن دقیق العید وترمذ بالکسر هو المستفیض حتی یکون کالمتواتر وقال موتمن الساجی سمعت عبد الله بن محمد الانصاری یقول هو بضم التاء وعن ابی علی منصور بن عبد الله الخالدی قال قال ابو عیسی صنفت هذا الکتاب فعرضته علی علماء الحجاز والعراق وخراسان فرضوا به ومن کان فی بیته هذا الکتاب یعنی الجامع فکانما فی بیته نبی یتکلم قال ابو نصر عبد الرحیم ابن عبد الحق الیوسفی الجامع علی اربعة اقسام قسم مقطوع بصحته وقسم علی شرط ابی داؤد والنسائی کما بینا وقسم اخرجه للضد به وابان عن علته وقسم رابع ابان عنه فقال ما اخرجت فی کتابی هذا الا حدیثا قد عمل به بعض الفقهاء وقیل ان بعض المحدثین امتحن ابا عیسی بان قرا له اربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعادها من صدره فقال ما رایت مثلک ونقل الادریسی باسناد له ان ابا عیسی قال کنت فی طریق مکة فکتبت جزئین من حدیث شیخ فوجدته فسالته وانا اظن الجزئین معی فسالته فاجابنی فاذا معی جزآ بیاض فبقی یقرا علی من لفظه فنظر فاذا فی یدی بیاضا فقال اما تستحیی منی فاعلمته بامری وقلت احفظه کله قال اقرا فقراته علیه فلم یصدق وقال استظهرت قبل ان تجیء فقلت حدثنی بغیره فحدثنی باربعین حدیثا قال هات فاعدتها علیه ما اخطات فی حرف وقد سمع من ابی عیسی ابو عبد الله البخاری وغیره مات فی ثالث عشر رجب سنة تسع وسبعین ومائتین بترمذ نیز ذہبی در تذہیب التہذیب گفتہ محمد بن عیسی بن سورة بن موسی ابن الضحاک

عیسی
فرضوا
للقصد
وقال
[illegible]

تسع وسبعین ومائتین وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام وله فی الفقه ید صالحة اخذ الحدیث عن جماعة
من ائمة الحدیث ولقی الصدر الاول من المشایخ مثل قتیبة بن سعید واسحق بن موسی ومحمود بن غیلان
وسعید بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلی بن حجر واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفین بن
وکیع ومحمد بن اسماعیل البخاری وغیر هؤلاء عن خلق کثیر لا یحصون کثرة واخذ عنه خلق کثیر منهم محمد بن
احمد بن محبوب المحبوبی المروزی ومن طریقه روینا کتابه الجامع وله تصانیف کثیرة فی علم الحدیث
وهذا کتابه الصحیح احسن الکتب واکثرها فائدة واحسنها ترتیبا واقلها تکرارا وفیه ما لیس فی غیره من ذکر
المذاهب ووجوه الاستدلال وتبیین انواع الحدیث من الصحیح والحسن والغریب وفیه جرح وتعدیل
وفی اخره کتاب العلل قد جمع فیه فوائد حسنة لا یخفی قدرها علی من وقف علیها قال الترمذی رحمه الله
صنفت هذا الکتاب فعرضته علی علماء الحجاز فرضوا به وعرضته علی علماء العراق فرضوا به وعرضته علی علماء خراسان فرضوا به ومن کان
فی بیته هذا الکتاب فکانما فی بیته نبی یتکلم وقال الترمذی کان جدی مروزیا انتقل من مرو ایام اللیث
بن سیار وعز الدین ابن الاثیر در تاریخ کامل در حوادث سنه تسع وسبعین ومائتین گفته وفیها توفی ابو عیسی محمد بن عیسی
بن سورة الترمذی السلمی بترمذ فی رجب وکان اماما حافظا له تصانیف حسنة منها الجامع الکبیر
فی الحدیث وهو احسن الکتب وکان ضریرا و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته ابو عیسی محمد بن عیسی
بن سورة بن موسی بن الضحاک السلمی الضریر البوغی الترمذی الحافظ احد الائمة الذین یقتدی بهم
فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والعلل تصنیف رجل متقن وبه یضرب المثل فی الحفظ وهو
تلمیذ ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وشارکه فی بعض شیوخه مثل قتیبة بن سعید وعلی
بن حجر وابن بشار وغیرهم وتوفی لثلث عشرة لیلة خلت من رجب لیلة الاثنین سنة تسع وسبعین
ومائتین ذکره فی کتاب الانساب فی نسبة البوغی رحمه الله تعالی وبوغ بضم الباء الموحدة وسکون الواو
وبعدها غین معجمة وهی قریة من قری ترمذ فی ستة فراسخ منها وقد تقدم الکلام علی ترمذ و
الاختلاف فی کسر التاء وضمها وفتحها فی ترجمة ابی جعفر محمد بن احمد الفقیه الشافعی وابو الفدا
اسماعیل بن علی الایوبی در مختصر فی اخبار البشر در وقائع سنه تسع وسبعین ومائتین گفته وفیها توفی ابو عیسی
محمد بن عیسی بن سورة الترمذی السلمی بترمذ فی رجب وکان اماما حافظا له تصانیف حسنة
منها الجامع الکبیر فی الحدیث وکان ضریرا وهو من ائمة الحدیث المشهورین الذین یقتدی

مشکوۃ گفتہ محمد بن عیسی الترمذی ہو ابو عیسے محمد بن عیسے الترمذی توفی بہا لیلۃ الاثنین الثالث عشر من رجب سنۃ ۲۷۹ تسع وسبعین ومائتین وہو احد العلماء الحفاظ الاعلام ولہ فی الفقہ ید صالحۃ اخذ الحدیث عن جماعۃ من ائمۃ الحدیث ولقی الصدر الاول من المشائخ مثل قتیبۃ بن سعید ومحمود بن غیلان ومحمد بن بشار واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفین بن وکیع ومحمد بن اسمعیل البخاری وغیر ہؤلاء واخذ الحدیث عن خلق کثیر لا یحصون کثرۃ واخذ عنہ خلق کثیر منہم محمد بن احمد المحبوبی المروزی ولہ تصانیف کثیرۃ فی علم الحدیث وہذا کتابہ الصحیح احسن الکتب واحسنہا ترتیبا واقلہا تکرارا وفیہ ما لیس فی غیرہ من ذکر المذاہب ووجوہ الاستدلال وتبیین انواع من الصحیح والحسن والغریب وفیہ جرح وتعدیل وفی اخرہ کتاب العلل وقد جمع فیہ فوائد حسنۃ لا یخفی قدرہا علی من وقف علیہا قال الترمذی صنفت ہذا الکتاب فعرضتہ علی علماء الحجاز فرضوا بہ وعرضتہ علی علماء العراق فرضوا بہ وعرضتہ علی علماء خراسان فرضوا بہ ومن کان فی بیتہ ہذا الکتاب فکانما فی بیتہ نبی یتکلم الترمذی بکسر التاء وبالذال المعجمۃ منسوب الی مدینۃ مشہورۃ من وراء جیحون علی شاطئہ الشرقی عبد اللہ بن اسعد الیافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنۃ تسع وسبعین ومائتین گفتہ وفیہا الامام الحافظ مصنف الجامع فی السنن ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السلمی الترمذی احد الائمۃ المقتدی بہم فی علم الحدیث وکان یضرب بہ المثل وہو تلمیذ محمد بن اسمعیل البخاری وشارکہ فی بعض شیوخہ وکان ضریرا قیل ولد اکمہ رحمہ اللہ وابن حجر عسقلانی در تقریب التہذیب گفتہ محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی ابو عیسی صاحب الجامع احد الائمۃ ثقۃ حافظ من الثانیۃ عشر مات سنۃ تسع وسبعین وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابو عیسی الترمذی محمد بن عیسی بن سورۃ بن الضحاک السلمی صاحب الجامع والعلل الضریر الحافظ العلامۃ طاف البلاد وسمع خلقا کثیرا من الخراسانیین والعراقیین والحجازیین وغیرہم روی عنہ محمد بن المنذر بن شکر والہیثم بن کلیب وابو العباس المحبوبی وخلق ذکرہ ابن حبان فی الثقات وقال کان ممن جمع وصنف وذاکر وقال ابو سعید الادریسی کان احد الائمۃ الذین یقتدی بہم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والعلل والتواریخ تصنیف رجل عالم متقن کان یضرب بہ المثل فی الحفظ مات بترمذ فی رجب سنۃ تسع وسبعین ومائتین وفضل اللہ بن روزبہان الخنجی الشیرازی الاصفہانی در شرح کتاب الشمائل گفتہ محمد بن عیسی بن سورۃ

وقیل محمد بن عیسی بن یزید بن سورة بن السکن السلمی ابو عیسی الترمذی الحافظ الضریر احد الائمة
الاعلام وصاحب الجامع وغیرہ من التصانیف قیل انه کان اکمه طوف البلاد وسمع خلقا قد سمیناهم
فی اماکنهم قلت منهم قتیبة بن سعید وعبد الله بن معویة الجمحی وابو مصعب الزهری ومحمد بن
عبد الملک بن ابی الشوارب واسماعیل بن موسی الفزاری ومحمد بن ابی معشر السندی وابو کریب وهناد
وابراهیم بن عبد الله الهروی وسوید بن نصر وعلی بن حجر واخذ علم الرجال والعلل عن ابی عبد الله البخاری
قال روی عنه محمد بن اسمعیل السمرقندی وابو حامد احمد بن عبد الله بن داؤد المروزی واحمد بن علی
بن حسنویه المقری واحمد بن یوسف السبیعی واسد بن حمدویه السبیعی والحسین بن یوسف الفربری
وحماد بن شاکر وابو داؤد البزدوی وعبد بن محمد النسفی وعلی بن عمر بن کلثوم السمرقندی والفضل
بن عمار الصراف وابو العباس محمد بن احمد بن محبوب المروزی ومحمد بن احمد ومحمد بن سفیان بن النضر
الامین وابو علی محمد بن محمد بن یحیی الهراب ومحمد بن محمود بن عمر النسفی وابوه ومحمد بن مکی بن
نوح وابوه ومحمد بن المنذر شکر والشیخ بن ابی موسی الکاجری ومکحول ابو مطرح النسفی ونصر بن محمد
بن سبرة الشرکی والهیثم بن کلیب الشاشی واخرون وقد سمع منه ابو عبد الله البخاری شیخه
قال ابن حبان فی الثقات کان ممن جمع وصنف وحفظ وذاکر وقال جعفر بن محمد المستغفری الحافظ
مات ابو عیسی بترمذ لیلة الاثنین لثلاث عشر مضت من رجب سنة تسع وسبعین ومائتین
ونیز ذهبی در کاشف گفته محمد بن عیسی الحافظ ابو عیسی الترمذی الضریر قیل ولد اکمه سمع قتیبة
وابا مصعب تعلم الفن من البخاری وعنه المحبوبی والهیثم الشاشی وخلق مات فی رجب سنة ۲۷۹
ونیز ذهبی در کتاب عبر فی خبر من غبر در وقائع سنه تسع وسبعین ومائتین گفته وفیها الامام ابو عیسی محمد بن عیسی
بن سورة السلمی الترمذی الحافظ مصنف الجامع فی رجب بترمذ سمع قتیبة وابا مصعب وطبقتهما
وکان من ائمة هذا الشان وکان ضریرا فقیل انه ولد اکمه ونیز ذهبی در دول الاسلام در وقائع سنه مذکوره دقیل
گفته وفیها مات الامام ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة السلمی الترمذی مصنف الجامع فی رجب بترمذ وابن
الوردی در تتمة المختصر در وقائع سنه مذکوره گفته وفیها توفی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی
الضریر السلمی بترمذ فی رجب حافظ بتصانیفه الجامع الکبیر فی الحدیث وهو تلمیذ البخاری وشارکه
فی بعض شیوخه مثل قتیبة بن سعید وعلی بن حجر وولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در اسماء رجال کتاب خود

من الاصول واختلف فی معنی ما روی عنه فی اخر احادیث الجامع حیث یقول حدیث حسن صحیح فقال
ابن الصلاح معناه حدیث روی باسنادین احدهما یقتضی الصحة والاخر یقتضی الحسن او المراد اللغوی
وهو ما یمیل الیه النفس ویستحسنه وعلی هذا فیکون معنی ما یقول حدیث حسن غریب ان له
اسنادین احدهما یقتضی الحسن والاخر الغرابة واما حسن تالیفه لکتاب الشمائل ولطف ترصیفه و ضبط
ترتیبه فانه لا یخفی علی من یطالع الشرح الذی وفقنا الله تعالی لاتمامه فقد ذکرنا فی کل باب وجه ربطه بالسابق
وحسن سیاقه ولطف اتساق ابوابه بل لو تامل المتامل لعلم حسن ترتیب الاحادیث الواردة فی کل باب من الابواب
وحسن التدریج من المبادی الی المقاصد وقد اشتمل هذا الکتاب مع صغر حجمه علی اکثر اقسام السنة النبوية
من العادات والعبادات واحواله المتعلقة بالخلق والخالق مع احتوائه علی الاحادیث المعتبرة المنقولة
عن الثقات من کبار مشایخ هذا الفن وسیتضح جمیع ما ذکرناه فی اوصافه علی ارباب النهی اصحاب
من نظر الناظرین والله تعالی هو الموفق المعین والهادی الی حقائق الحق والیقین انتهی المسئولین و اما
سنة وفاته فذکر الشیخ رحمه الله تعالی فی کتاب التقریب ان الامام ابا عیسی رحمه الله توفی سنة
تسع وسبعین ومائتین من الهجرة وقال السمعانی رحمه الله تعالی فی کتاب الانساب انه توفی بقریة
بوغ احدی قری ترمذ سنة نیف وسبعین ومائتین قرن الله تعالی روحه بروحه و رضوانه و انزله | او انزله
بفضله بحبوحة جنانه ولا حرمنا من برکات عفوه و رحمته و غفرانه و حاجی محمد بلخی در شرح شمائل در ذکر
ترمذی گفت کنیت او ابو عیسی ست نام محمد که پسر عیسی که پسر سوره ست که ترمذی ست و سوره بفتح سین مهمله است که
بعد او واو ساکن ست و بعد او راء مهمله و بعد از آن ها و در لفظ ترمذ سه لفظ ست کسرة التاء و کسر المیم و ضمهما و فتح تاء مع | التاء
کسر المیم و یاء در ترمذی از برای نسبت ست و ترمذ شهریست قدیم که آنرا مدینة الرجال میگویند بدانکه ترمذی از حفاظ اعلام ست
که اخذ کرد حدیث را از جماعتی از ائمه حدیث و ملاقات کرد مشایخ کبار مثل قتیبه بن سعید و اسحق بن موسی و محمد بن المثنی و سفیان
و وکیع و محمد بن اسمعیل صاحب صحیح بخاری و غیر ایشان اخذ کرد حدیث از خلائق کثیر و وی را تصانیف کثیر ست و از انجمله
جامع از وسط و هو احسن الکتب واکثرها فائدة واحسنها ترتیبا واقلها تکرارا و در ان کتاب سینیست | اوسط
که در غیر آن نیست از ذکر مذاهب و وجوه استدلال و بیان انواع الحدیث از صحیح و حسن و غریب و غیر آن و در ولیست جرح و
تعدیل رواة و در اخر آن کتاب العلل قد جمع فیه فوائد حسنة لا تخفی قدرها علی من وقف علیها و مصنف رحمة الله
علیه گفت که کسی که در خانه او کتاب من ست گویا که در خانه او پیغمبر ست صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم که تکلم می کند و تولد یافت

بن موسیٰ بن الضحاک السلمی الترمذی ابوعیسی صاحب الجامع المشہور للترمذی المنسوب الیہ من الطبقۃ الثانیۃ عشرمات سنۃ تسع وسبعین بعد المائتین اما ضبط اسم جدہ فبفتح السین المہملۃ وسکون الواو وفتح الراء المہملۃ وآخرہ تاء واما جد جدہ فقد ذکر الشیخ فی التقریب انہ الضحاک کما ثبت واما اسم والد جدہ فقد ذکرنا موافقا لما فی التقریب انہ موسیٰ وذکر السمعانی فی الانساب انہ شداد وبعد تحقیق نسبت سلمی وترمذی گفتہ اما ولادتہ فکما بلغنا کانت فی مدینۃ ترمذ واما اوصافہ فکثیرۃ شہیرۃ فمنہا ما ذکر السمعانی انہ احد الائمۃ الذین یقتدی بہم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والتاریخ والعلل تصنیف رجل عالم متقن وکان یضرب بہ المثل فی الحفظ والضبط انتہی وقد روی انہ کان اکمہ خلق علی العمی لکن ما رأیت احدا من الاکابر صرح بہا وقد ذکر الامام الیافعی فی المشہور انہ یقال لم یکن فی زمانہ للائمۃ اکمہ سوی قتادۃ بن دعامۃ السدوسی انتہی ولقد ذکرنا ترجمۃ قتادۃ فیما سبق ولو کان الترمذی اکمہ لم یکن الزمخشری یدعی مثل ہذا الحصر مع مکان شہرۃ الترمذی وظہور احوالہ وایضا کثرۃ التصانیف المتقنۃ لہ ووفور الحفظ والاتقان سبب لاستبعاد کونہ اکمہ واللہ اعلم والغرض ان المنفی ہذا الحال منہ من اخبار شیخ یعتمد علیہ فی امثال ہذہ الامور واما مشایخہ فکثیر منہم من روی عنہ فی کتاب الشمائل ویعرف بالروایۃ عنہ ومنہم من ذکرہ الائمۃ فمن المشاہیر من مشایخہ الذی روی عنہم فی ہذا الکتاب الامام ابوعبداللہ محمد بن اسمعیل البخاری رحمہ اللہ وشارک معہ فی شیوخہ مثل قتیبۃ بن سعید البغلانی وعلی بن حجر المروزی وہناد بن السری وابی کریب محمد بن العلاء الکوفیین ومحمد بن بشار ومحمد بن موسی الزمن البصریین وعبداللہ بن عبدالرحمن الدارمی السمرقندی وجماعۃ کثیرۃ من اہل العراقین والحجاز واما الذین رووا عنہ من کبار المشایخ والائمۃ فخلق کثیر نذکر المشاہیر عنہم فقد روی عنہ محمد بن سہل الغزال وبکر بن محمد الدہقان وابوالنصر الرشادی وابوعلی بن حجر الحافظ وحماد بن شاکر النسفی وابی العباس المحبوبی المروزی وابوالہیثم بن کلیب الشاشی وغیرہم من الاکابر والعلماء وقد تعرض الامام ابوعیسی رحمہ اللہ فی جامعہ عند ذکر الحدیث بمرتبتہ حسنا وغرابۃ وصحۃ وذکر کثیرا من معانی الحدیث مما یستنبط منہ کثیر من معانی الحدیث ودقائقہ وہذا مما یدل علی کمال فطانتہ وذکائہ وقوتہ فی استنباط المسائل الفرعیۃ

بالترمذی ضبطہ

التاریخ نظ

وا ز ثقات مجمع علیه بوده مراو از حدیث و فقه ید صالحه ست و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظیم قدر و اتساع حفظ و کثرت
اطلاع و غایت تبحر او درین فن مثل آن کتاب درینباب مولف نشده و در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان
مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن
للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبه بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب
و گفته اند که در اسانید وی ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن اینحدیث ست که یاتی علی الناس زمان
الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود و عرض کرد آنرا بر علماء
حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبوی تصنیف اوست و آن از احسن کتبی ست که درین
باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابرست ولادت ترمذی در سال
دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم و علامه ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در کتاب مقالید الاسانید
گفته کتاب الجامع الکبیر لابی عیسی الترمذی الی ان قال بعد ذکر سنده الیه هادیة یمرو غادیة مزن فی طرف من
تعریف هذا الامام الضخم المناقب رضی الله تعالی عنه هو الامام الحجة الضابط الثبت ابو عیسی محمد بن عیسی
بن سورة بن موسی بن الضحاک السلمی الضریر البوغی بضم الموحدة و بعد الواو غین معجمة نسبة الی بوغ
قریة من قری ترمذ علی ستة فراسخ منها الترمذی نسبة الی ترمذ مدینة علی طرف نهر بلخ الذی یقال له
جیحون قال السمعانی و الناس مختلفون فی ضبط هذه النسبة فبعضهم بفتح التاء و المیم و بعضهم بضمهما
و بعضهم بکسرهما و المتداول علی لسان اهل تلک المدینة فتح التاء و کسر المیم و الذی کنا نعرفه قدیما کسرهما انتهی
احد الحفاظ المشهورین و الاعلام المذکورین اخذ عن البخاری و به تخرج و عن مسلم و ابی داود و عن شیوخهم
بالبصرة و الکوفة و واسط و الری و خراسان و الحجاز و له تصانیف کثیرة فی علم الحدیث قال ابو السعادات
ابن الاثیر و کتابه هذا احسن الکتب و اکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و فیه ما لیس فی غیره من ذکر
المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحدیث من الصحیح و الحسن و الغریب و قال الذهبی فی التذکرة
قال ابن حبان فی کتاب الثقات کان ابو عیسی ممن جمع و صنف و حفظ و ذاکر و قال ابو سعید زیاد الادریسی کان
ابو عیسی یضرب به المثل فی الحفظ و نقل الحاکم ان البخاری مات و لم یخلف مثل ابی عیسی فی العلم و الحفظ
و الورع و الزهد بکی حتی عمی و بقی ضریرا سنین و نقل الادریسی ان ابا عیسی قال کنت فی طریق مکة فکتبت

سنہ تسع وماتین وتوفی بترمذ لیلۃ الاثنین الثالث عشر من رجب سنۃ تسع وسبعین وماتین وکان ضریرا وقیل ولد بمکۃ و ملا علی قاری در مجمع الوسائل شرح شمائل بذکر ترمذی گفتہ هو احد ائمۃ عصرہ واجلۃ حفاظ دهرہ قیل ولد اکمہ سمع خلقا کثیرا من العلماء الاعلام وحفاظ مشایخ الاسلام مثل قتیبۃ بن سعید والبخاری والدارمی ونظرائہم وجامعہ دال علی اتساع حفظہ ووفور علمہ کانہ کاف للمجتهد وشاف للمقلد ونقل عن الشیخ عبد اللہ الانصاری انہ قال جامع الترمذی عندی انفع من کتابی البخاری ومسلم ومن مناقبہ ان الامام البخاری روی عنہ حدیثا واحدا لخارج الصحیح واعلی ما وقع لہ فی الجامع حدیث ثلاثی الاسناد وهو قولہ صلی اللہ علیہ وسلم یاتی علی الناس زمان الصابر علی دینہ کالقابض علی الجمر و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوۃ گفتہ الترمذی هو ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی الضریر وقیل ولد اکمہ ولد فی سنۃ تسع ومأتین وتوفی بترمذ لیلۃ الاثنین الثالث عشر من رجب سنۃ تسع وسبعین ومائتین وهو احد العلماء الحفاظ الاعلام ولہ فی الفقہ ید صالحۃ اخذ الحدیث عن جماعۃ من ائمۃ الحدیث ولقی الصدر الاول من المشایخ مثل قتیبۃ بن سعید واسحق بن موسی ومحمود بن غیلان وسعید بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلی بن حجر ومحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفیان بن وکیع ومحمد بن اسمعیل البخاری وغیر هولاء واخذ عن خلق کثیر لا یحصون کثرۃ واخذ عنہ خلق کثیر مثل محمد بن احمد بن محبوب المحبوبی المروزی والهیثم بن کلیب ویقال ان فی اسانیدہ ایضا حدیث واحد ثلاثی وهو هذا الحدیث یاتی علی الناس زمان الصابر فیہم علی دینہ کالقابض علی الجمر ولیس لمسلم ولا لابی داؤد حدیث ثلاثی ولہ تصانیف کثیرۃ فی علم الحدیث ومنہ شمائل النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ میامن وبرکات کثیرۃ وقرائتہ لکفایۃ المهمات مجرب وکتابہ الجامع احسن الکتب واجمعہا واکثرہا فائدۃ واحسنہا ترتیبا واقلہا تکرارا وفیہ ما لیس فی غیرہ من کتب الحدیث من ذکر المذاهب ووجوہ الاستدلال وتبیین انواع الحدیث من الصحیح والحسن والغریب وفیہ جرح وتعدیل وفی اخرہ کتاب العلل قد جمع فیہ فوائد حسنۃ لا یخفی قدرہا علی من وقف علیہا وقال الترمذی صنفت هذا الکتاب فعرضتہ علی علماء الحجاز وعلماء العراق وعلماء خراسان فرضوا بہ وقال العلماء فی شان کتابہ هو کاف للمجتهد ومغن للمقلد وفی لدنہ مکۃ سنۃ تسع ومائتین وتوفی فی سنۃ تسع وسبعین ومائتین و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوۃ گفتہ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی یکی از علماء اعلام و حفاظ حدیث سید انام علیہ الصلوۃ والسلام

عشر

احمد

و ضعیف و غریب و معلل بعلل چهارم بیان اسمای رواة والقاب و کنیتهای آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال و ترمذی
را در حفظ مثل زدند و او خلیفه بخاری گفته اند و تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بخوف الهی
سالها گریه و زاری کرد و نابینا شد و از حکایات صحیحه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق
ازان شیخ دو جزو حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض و قرأت نیافته درینوقت از شیخ استدعای سماع نمود شیخ
قبول کرد و گفت که اجزای مرقومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آنرا مقابله کن اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود ترمذی
بسبب کمال شوق سماع آن احادیث دو جزو دیگر سفید آورده بحضور شیخ بدستور تلامذه نشست و شیخ آغاز قرأت نمود
ناگاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزاء سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استهزا میکنی ترمذی گفت یا
شیخ من اجزاء مکتوبه را گم کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت که بخوان ترمذی همه آن احادیث را یاد
بخواند تعجب شیخ زائد شد و از راه استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که بمجرد شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی
ترمذی گفت امتحان باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت و ترمذی آن احادیث را
مع اسانیدها فی الفور اعاده نموده در هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او بارها واقع شده ترمذی گفته است
که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آنرا بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد ازان پیش
علماء عراق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آنرا مدح کردند بعد ازان بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند
بعد ازان آنرا ترویج و تشهیر نمودم و نیز گفته در خانه هر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبر است که تکلم می کند بعضی از علماء
اندلس در مدح این کتاب نظمی دارند که مرقوم میشود ۞ کتاب الترمذی ریاض علم ۞ حکت ازهاره زهر النجوم ۞
به الآثار واضحة ابینت ۞ بالفاظ اقیمت کالرسوم ۞ واعلاها الصحاح وقد انارت ۞ نجوما للخصوص
وللعموم ۞ ومن حسن یلیها او غریب ۞ وقد بان الصحیح من السقیم ۞ فعلله ابو عیسی مبینا ۞ معالمه
لارباب العلوم ۞ وطرزه باثار صحاح ۞ تخیرها اولوا النظر السلیم ۞ من العلماء والفقهاء قدما ۞ واهل
الفضل والنهج القویم ۞ فجاء کتابه علقا نفیسا ۞ تفنن فیه ارباب العلوم ۞ ویقتبسون منه نفیس علم
یفید نفوسهم اسنی الرسوم ۞ کتبناه رویناه لنروی ۞ من التسنیم فی دار النعیم ۞ وغاص الفکر فی
بحر المعانی ۞ فادرک کل معنی مستقیم ۞ جزی الرحمن خیرا بعد خیر ۞ ابا عیسی علی الفعل الکریم ۞
و وفات او در ترمذ شب دوشنبه هفدهم رجب سال دو صد و هفتاد و نه بوده است و مولوی صدیق حسن خان معاصر در
اتحاف النبلاء گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن ضحاک السلمی الضریر البوغی الترمذی الحافظ

الضحاک

جزئين من حديث شيخ فوجدته فسألته وانا اظن الجزئين معي فسالته فاجابني فاذا معي جزآن بياض فسمعت يقرأ على من لفظه فنظر فراى في يدي ورقا بياضا فقال اما تستحيي مني فاعلمته بامري وقلت احفظه كله قال اقرأ فقرأته عليه فلم يصدقني وقال استظهرت قبل ان تجيئ فقلت حدثني بغيره فحدثني باربعين حديثا وقال هات فاعدتها عليه ما اخطات في حرف وقيل كان بعض المحدثين امتحن ابا عيسى بان قرأ له اربعين حديثا من غرائب حديثه فاعادها من صدره فقال ما رايت مثلك انتهى قال الترمذي صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به وعرضته على علماء العراق فرضوا به وعرضته على علماء خراسان فرضوا به ومن كان في بيته هذا الكتاب فكانما في بيته نبي يتكلم انتهى وما اخرجت فيه حديثا الا وقد عمل به بعض الفقهاء ولبعض الاندلسيين فيه قصيدة في كتاب الترمذي رياض علم حكت آثاره زهر النجوم به الآثار واضحة ابنيت بالفاظ اقيمت كالرسوم فاعلاها الصحاح [illegible] بالآثار فخوفا [illegible] حسن [illegible] غريب [illegible] بان الصحيح من السقيم فعلله [illegible] معنونة لارباب العلوم وطرزه باثار صحاح [illegible] انظر السليم من العلماء [illegible] وانهج المفصل والنهج القويم فجاء كتابه علقا نفيسا تفنن فيه ارباب العلوم ويقتبسون منه نفيس علم يفيد نفوسهم اسنى الرسوم كتبناه رويناه لنروى من التسنيم في دار النعيم وغاص الفكر في بحر المعاني فادرك كل معنى مستقيم جزى الرحمن خيرا بعد خير اباعيسى على الفعل الكريم توفي بترمذ ليلة الاثنين لثلاث عشرة ليلة بقيت من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وخود شاه صاحب در بستان المحدثين فرموده جامع کبیر ترمذی یعنی ابوعیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ضریر بوغی بضم باء موحده و سکون واو بعد ازان غین معجمه نسبت ببوغ که دیهی ست از دیهات ترمذ بمسافت شش فرسنگ ازان و ترمذ نام شهری قدیم بر کنار آب مویه که آنرا جیحون و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد بهمین نهر باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بسیارست بعضی تا و میم را مفتوح سازند و بعضی هر دو را مضموم و متداول بر زبان مردم و دیگر خلائق کسر هر دو ست و جماعه بفتح تا و کسر میم تکلم کنند و ترمذی شاگرد رشید بخاری ست و روش او را اموخته و از مسلم و از ابی داود در شیوخ ایشان نیز روایت دارد و در بصره و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن شریف ازوی یادگارست و این جامع بهترین آن کتب ست بلکه بعضی وجوه و حیثیات از جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب و عدم تکرار دوم ذکر مذاهب فقها و وجوه استدلال هر یک از اهل مذاهب سوم بیان انواع حدیث از صحیح و حسن

شیخ

[illegible]

[illegible]

وغيرهم وتوفى لثلاث عشرة ليلة خلت من رجب ليلة الاثنين سنة ... بترمذ وقال السمعاني وتوفى
بقرية بوغ في سنة ۲۷۵ وذكره في كتاب الانساب في نسبة البوغي وبوغ قرية من قرى ترمذ على ستة فراسخ منها
وقد تقدم الكلام على الترمذي والاختلاف في كسر التاء وضمها وفتحها في ترجمة ابي جعفر محمد بن احمد الفقيه الشافعي
رحمه الله تعالى **وجه دهم** آنکه ابو علی الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی اینحدیث شریف را بدو طریق
روایت نموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد ذکر مقالهٔ یحیی بن معین در اثبات اینحدیث شریف گفته
حدثنا بصحته ما ذكره الامام ابو زكريا يحيى بن معين ابو الحسين محمد بن احمد بن تميم القنطري ثنا الحسين
بن فهم ثنا محمد بن يحيى بن الضريس ثنا محمد بن جعفر الفيدي ثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن
ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد المدينة
فليأت الباب قال الحسين بن فهم حدثناه ابو الصلت الهروي عن ابي معوية قال الحاكم ليعلم المستفيد
بهذا العلم ان الحسين بن فهم بن عبد الرحمن ثقة مأمون حافظ و در اثبات وثوق و اعتماد و اعتبار و جلالت
فخار حسین بن فهم همین عبارت حاکم که در آخران تصریح نموده که او ثقه مأمون حافظ ست کافی و بسندست و ذهبی در
عبر فی خبر من غبر در وقائع سنهٔ تسع و ثمانین و مائتین گفته وفيها الحسين بن محمد بن فهم بن علي البغدادي الحافظ
احد ائمة الحديث اخذ عن يحيى بن معين وروى الطبقات عن ابن سعد انتهى **فهذا** حسين بن
فهم ، حافظهم البارع الشهم ، قد روى هذا الحديث المورث من الرشاد افلج السهم ، المزيح على الضلول
كل شبهة ووهم ، فلا يجهله الا العاجز الوكل الجهم ، ولا يحيد عنه الا من مرق عن الحق الواضح
كالسهم ، ولا يرتاب فيه من اوتي حظا من العقل والفهم ، ولا يختلج عنه الا من خدعته الكواذب بالغول و
الدهم ، **وجه یازدهم** آنکه ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری المعروف بالبزار اینحدیث شریف را روایت نموده
چنانچه ابراهیم بن حسن کردی در نبراس گفته واما انه باب مدينة علمه ففي قوله صلى الله عليه وسلم انا
مدينة العلم وعلي بابها رواه البزار والطبراني في الاوسط عن جابر بن عبد الله والترمذي والحاكم
عن علي ، و روایت کردن بزار اینحدیث شریف را از تصریح ابن حجر مکی در صواعق و شیخ ابن عبد الله العیدروس در عقد نبوی
و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و مولوی محمد مبین در وسیلة النجاة و ثناء الله پانی پتی در سیف مسلول نیز واضح و
ظاهرست کما ستعرف فیما بعد انشاء الله تعالی و مخفی نماند که ابوبکر بزار از محدثین عالی فخار و اساطین احبار و مشایخ
مشهورین فی الامصار و جهابذه معروفین فی الاقطارست و جلالت شان و سمو مکان و رفعت منزلت او در غایت

المشهور یکی از ان ائمه است که در علم حدیث مقتدی بوده اند کتاب الجامع والعلل تالیف اوست و در اتقان بوی مثل زنند
شاگرد محمد بن اسمعیل بخاری و مشارک بعض شیوخ اوست مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن بشار وغیره او را خلیفه بخاری
گویند تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق ان متصور نیست بخوف الهی سالها گریه و زاری کرد و نابینا شد در بستان المحدثین
گفته از حکایات صحیحه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از ان شیخ دو جزو حدیث نوشته گرفته
و فرصت عرض و قرات نیافته در ینوقت از شیخ استدعا سماع نمود شیخ قبول کرد و گفت اجزاء مرقومه بیار دو در دست و اتمام من
بخوانم تا از مقابله کنم اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود و بسبب کمال شوق بدستور تلامذه نشست و شیخ اغاز قرات نمود ناگاه شیخ
نظر کرد دید که در دست او اجزای سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود با من استهزا میکنی گفت من اجزای مکتوبه گم کرده ام
لیکن احادیث را بحفظ دارم بهتر از نوشته گفت بخوان همه را از یاد بخواند تعجب شیخ زائد شد و گفت مرا باور نمی آید که بمجرد
شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داری ترمذی گفت امتحان باید کرد شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد
دیگری نبود خواند وی آن همه را باسانیدش فی الفور اعاده کرده و هیچ جا خطا نیفتاد این قسم امتحان او در باره حفظ بارها
واقع شده بعده صاحب بستان بطور فائده ذکر کراهت کنیت بابی عیسی از مصنف ابن ابی شیبه و سنن ابو داود وغیره ذکر کرده
که ضرورت نقلش درینجا نیست وفات ترمذی روز دوشنبه شب سیزدهم رجب سنه تسع و سبعین و مائتین در ترمذ اتفاق
افتاده و سمعانی گفته وفاتش در قریه بوغ در سنه خمس و سبعین و مائتین بوده ابن خلکان گفته بوغ بضم بای موحده و سکون واو
قریه ایست از قری ترمذ بر شش فرسخ از ان انتهی در بستان زیاده کرده که ترمذ شهری قدیمست بر کنار آب نهریکه آنرا جیحون
و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد همین نهر میباشد و ترمذی شاگرد بخاریست روش او را آموخته و در بصره و کوفه و واسط
و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده تصانیف بسیار درین فن شریف از وی یادگارست انتهی علی قاری گفته
وی از محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و غیرهم گرفته و از وی خلقی کثیر اخذ نموده
و در اشعة اللمعات نوشته ترمذی یکی از علماء اعلام و حفاظ حدیث سید انام و از ثقات مجمع علیه بود مر او را در حدیث
و فقه ید صالحه است ولادت او در سال دویست و نه بود انتهی گویم کلام بر نسبت ترمذی و اختلاف در ان در ترجمه ابو جعفر
محمد بن احمد فقیه شافعی گذشته فلیرجع الیه و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن
سورة بن موسی بن الضحاک السلمی الضریر البوغی الترمذی الحافظ المشهور احد الائمة الذین یقتدی
بهم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والعلل تصنیف رجل متقن وبه کان یضرب المثل وهو تلمیذ
ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وشارکه فی بعض شیوخه مثل قتیبة بن سعید وعلی بن حجر وابن بشار

وقلت این ترید فقال الحسین نحو العراق فاذا معه کتب طوامیر فقال هذه کتبهم وبیعتهم فقال
لا تنظر الی کتبهم ولا تأتهم فقال ابن عمر انی محدثک حدیثا ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم
فخیره بین الدنیا والآخرة فاختار الآخرة وانک بضعة من رسول الله صلعم لا یلیها احد منکم فابی ان یرجع فاعتنقه
ابن عمر فبکی واجهش فی البکاء وقال استودعک الله من قتیل وروی البزار نحوه باسناد حسن جید ونیز مخاطب
در حاشیه [illegible] از باب دوم همین کتاب تحفه برای اثبات شجاعت موهومی ابوبکر تمسک بروایت بزار نموده چنانچه گفته اخرج
البزار فی مسنده عن علی علیه السلام انه قال من اشجع الناس قالوا انت قال اما انی ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولکن اخبرونی باشجع
الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابوبکر انه لما کان یوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وسلم عریشا فقلنا
من یکون مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آخر الحدیث اه فاذا ثبت هذا الحدیث العزیز المنار بروایة
الحافظ البزار الذی جعله المخاطب من اکابر الفحول المحدثین الکبار واحتج بروایاته والاخبار مظهرا
للاعتماد والاعتبار فتذبذبه منه بالاصرار وابطاله بالاجهار ابداء واظهار لنهایة الاجترام والاجترار ولا
وتسجیل علی نفسه العظیمة الاعتراف بالعناد الفاحش المذموم عند اولی الایدی والابصار ولعمری ان المخاطب
لیروم هدم رکن من ارکان الاسلام ویهم بغض لمشیه من کان قائما مقام الانبیاء الکرام علیهم الاف
التحیة والسلام فیا لیته استیقظ وهب من الاستغراق فی هذا المنام المبدی لاضغاث الاحلام ودری
ما یخرج من راسه بلا تدبر وانعام وکبح عنانه عن الجری فی مضمار تقلید الکابلی المثیر لهذا القتام الحری بکل عذل
وملام الذی اثار النصب لمروق لاعتاعه الطغام واشیاعه الاغثام المصغین لهفواته الفاضحة والاوهام
بلا خوف یوم القیام وجه دوازدهم آنکه ابوجعفر محمد بن جریر الطبری حدیث مدینة العلم را بطریق روایت نموده و
باختیار اتحاد این حدیث بحدیث انا دار الحکمة حکم بصحت آن فرموده چنانچه سیوطی در جمع الجوامع بعد نقل حدیث انا دار الحکمة
وعلی بابها از ترمذی وابن جریر وابو نعیم و ذکر عبارت ترمذی متعلق بآن گفته وقال ابن جریر هذا خبر صحیح سنده
وقد یجب ان یکون هذا علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلتین احداهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی
عن النبی صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه والاخری ان سلمة بن کهیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجة وقد
وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم غیره ثنا محمد بن اسماعیل الضراری ثنا عبد السلام بن صالح
الهروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها ثنا ابراهیم بن موسی الرازی ولیس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده

وضوح و اشتهارست ابونعیم در تاریخ اصبهان که نسخه عتیقه آن در کتب حرم مدینه منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن
عمرو بن عبد الخالق البصری ابوبکر البزار الحافظ قدم اصبهان مرتین و شمس الدین ذهبی در دول الاسلام در وقائع
سنه اثنتین و تسعین و مائتین گفته و فیها مات حافظ العصر ابوبکر احمد بن عمرو البصری البزار صاحب المسند
الکبیر بالرملة و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته البزار الحافظ العلامة
الشهیر ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الکبیر المعلل رحل باخر عمره الی اصبهان و الشام
و نشر علمه مات بالرملة سنه ۲۹۲ و محمد بن محمد امیر زهری در رساله اسانید خود گفته سنن البزار الحافظ ابوبکر احمد بن
عمرو بن عبد الخالق البزار العتکی بفتح العین و التاء المخففة البصری المتوفی سنه ۲۹۲ بالرملة قال ابن ابی خیثمة
هو رکن من ارکان الاسلام و کان یشبه باحمد بن حنبل فی زهده و ورعه له المسند الکبیر رحل فی آخر عمره الی
الشام و اصبهان و نشر علمه و مات بالرملة من الشام الخ و خود مخاطب در صدر همین باب امامت ابوبکر بزار را
بلقب عمده محدثین اهل سنت که لقبی ست بس عظیم نواخته و بروایت او در نفی خلافت از مروانیه و عباسیه دست انداخته
چنانچه گفته منشاء اشتباه این فرقه آنست که معاویه و من بعده من المروانیة و العباسیة خود را خلیفه میگفتند و از مردم دیگر
هم میگویانیدند بنا بر مشابهت صوری که با خلافت پیغمبر داشتند از رسم جهاد و فتح بلدان و تجهیز عساکر و جیوش و تقسیم
غنائم و صدقات و حفظ دار الاسلام از شر کفار و علماء اهلسنت نیز این لقب را بنا بر همین مشابهت صوری و بجهت آنکه القاب و اسماء
بر فرقه موافق اصطلاح آنها می باشد دیگر انرا چه ضرورت ست که درین امور پرخاش نمایند اطلاق میکردند چنانچه حالا هر که
در کربلا و معلی رفتند از ملا نصیر و اخوان او کتاب شرائع را گذرانیده می آید نزد این فرقه مجتهد نامیده میشود و علی هذا القیاس در آن زمان
لفظ خلیفه ابتذال پیدا کرده بود و این گروه فهمیدند که چون خلیفه مرادف امام ست اهل سنت اینجماعت را خلیفه و امام بحق میدانند
اینهمه غلط فهمیهای خود ست و الا محققین اهلسنت از اطلاق لفظ خلیفه هم تحاشی میکردند چنانچه در حدیث صحیح
الخلافة بعدی ثلثون سنة ترمذی از سعید بن جمهان که راوی اینحدیث ست نقل کرده که چون او را گفتند که مروانیان
نیز خود را خلیفه میگویند گفت کذب بنو الزرقاء انما هم ملوک من شر الملوک و ابوبکر بزار که عمده محدثین اهلسنت
ست بسند حسن از ابوعبیدة بن الجراح روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول دینکم
بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون ملکا و جبریة الی آخر الحدیث و نیز مخاطب در باب
دهم همین کتاب تحفه در جواب طعن هشتم از مطاعن صحابه احتجاج بروایت بزار نموده چنانچه گفته و طبرانی در اوسط المعاجم
روایت میکنند که عبد الله بن عمر را چون خبر توجه امام حسین رض بسمت عراق رسید از مکه دوید و بر سیره سه شب او را ملحق گردید

وکتاب فی التفسیر لم یصنف مثله وله فی اصول الفقه وفروعه کتب کثیرة ولما مات تعصبت علیه العامة ورموه بالرفض وما کان
سببه الا انه صنف کتابا فی اختلاف الفقهاء ولم یذکر فیه احمد بن حنبل فقیل له فی ذلک فقال لم یکن احمد بن حنبل فقیها انما
کان محدثا فاشتد ذلک علی الحنابلة وکانوا لا یحصون کثرة ببغداد فشنعوا علیه بما ارادوه ومحمد بن محمد جزری در طبقات
القراء گفته محمد بن جریر بن یزید الامام ابو جعفر الطبری الاملی البغدادی احد الاعلام وصاحب التفسیر والتاریخ و
التصانیف ولد بامل طبرستان سنة اربع وعشرین ومائتین ورحل لطلب العلم وله عشرون سنة الی ان قال وسمع
الحدیث من احمد بن منیع وهناد وابی کریب وخلق وروی عنه ابو شعیب الحرانی مع تقدمه والطبرانی والجعابی
وجماعة وتفقه علیه خلق کثیر قال الخطیب کان احد ائمة العلماء یحکم بقوله ویرجع الی رایه لمعرفته وفضله
وکان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره وکان حافظا لکتاب الله عارفا بالقراءات بصیرا
بالمعانی فقیها فی احکام القران عالما بالسنن وطرقها صحیحها وسقیمها ناسخها ومنسوخها عارفا باقوال
الصحابة والتابعین عارفا بایام الناس واخبارهم وله کتاب تهذیب الآثار لم ار مثله فی معناه لکن لم
یتمه وله فی اصول الفقه وفروعه کتب کثیرة واختیار من اقاویل الفقهاء وتفرد بمسائل حفظت عنه و
قال ابو محمد عبد الله بن احمد الفرغانی صاحب ابن جریر ان قوما من تلامذة ابن جریر حسبوا منذ بلغ الحلم الی ان مات ثم قسموا علی
تلک المدة اوراق مصنفاته فصار لکل یوم اربع عشرة ورقة وقال ابو حامد الاسفراینی امام الشافعیة لو سافر
رجل الی الصین حتی یحصل تفسیر ابن جریر لم یکن کثیرا قال الدانی فیه بدیهة وقد جری ذکره [illegible] محمد بن
جریر امام اهل زمانه ٭ وکل جاهل علمه عارف بمکانه ٭ وکتبه قد ابانت عن علمه وبیانه ٭ عفا المهیمن عنه
وزاد فی احسانه ٭ توفی سنة عشر وثلثمائة وقال احمد بن الفضل الدینوری دفن فی قبره یوم الاحد وقت الظهر لسبع بقین من
شوال رحمه الله تعالی وفاضل زبیقی در مدینة العلوم گفته ومن التواریخ تاریخ الطبری وهو ابو جعفر محمد
بن جریر الطبری وقیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسیر الکبیر والتاریخ الشهیر کان اماما فی فنون کثیرة
منها التفسیر والحدیث والفقه والتاریخ وغیر ذلک وله مصنفات ملیحة فی فنون عدیدة تدل علی
سعة علمه وغزارة فضله وکان من الائمة المجتهدین لم یقلد احدا وکان ابو الفرج المعافی بن زکریا
النهروانی علی مذهبه وکان ثقة فی نقله وتاریخه اصح التواریخ واثبتها ذکره الشیخ ابو اسحق الشیرازی
فی طبقات الفقهاء من جملة المجتهدین ولد سنة اربع وعشرین ومائتین بامل طبرستان وتوفی فی
السادس والعشرین من شوال سنة عشر وثلثمائة ببغداد ومحمد بن محمد الامیر الازهری در رسالة اسانید خود گفته

حامل

مثله هذا الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير و وقايع عاليه و مآثر ساميه
و محاسن لطیفه و مناقب منیفه و مفاخر سنیه و محامد بهیه و مدائح رفیعه و معالی منیعه طبری حسب افادات اکابر قوم بیش
ازانست که استیعاب آن توان کرد بالفعل بجمله ازان باید شنید ازانجمله مختصر تاریخ بغداد یحیی بن عیسی بن
جزله البغدادی و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و معجم الادباء یاقوت بن عبد الله الحموی و تهذیب الاسماء محیی الدین یحیی بن شرف
النووی و منهاج ابن تیمیه حرانی و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر شمس الدین ذهبی و تتمة المختصر فی اخبار البشر ابن الوردی و
مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الشافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و روض المناظر ابو الولید محمد بن محمد بن شحنه حلبی و
طبقات الشافعیه تقی الدین ابی بکر الاسدی و طبقات الحفاظ و کتاب التنبیه و منتهی العقول جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی
و طبقات المفسرین محمد بن علی بن احمد الداودی تلمیذ سیوطی و کتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام تصنیف قطب الدین محمد بن احمد
المکی و فیض القدیر عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی و نسیم الریاض شهاب الدین احمد الخفاجی و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی
الزرقانی و حبه فی الاسوة الحسنه بالسنه تالیف مولوی صدیق حسن خان معاصر شنیدی و درینجا نیز بعض عبارات مذکور می شود
ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و قیل یزید بن کثیر بن غالب
صاحب التفسير الكبير والتاريخ الشهير كان اماما في فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير
ذلك وله مصنفات مليحة في فنون عديدة تدل على سعة علمه وغزارة فضله وكان من الائمة المجتهدين لم
يقلد احدا وكان ابو الفرج المعافى بن زكريا النهرواني المعروف بابن طرار على مذهبه وسياتي ذكره ان شاء الله تعالى و
كان ثقة في نقله وتاريخه اصح التواريخ واثبتها وذكره الشيخ ابو اسحاق الشيرازي في طبقات الفقهاء من جملة
المجتهدين ورايت في بعض المجاميع هذه الابيات منسوبة اليه وهي ؎ اذا اعسرت لم يعلم شفيقي ؞ واستغني
فيستغني صديقي ؞ حيائي حافظ لي ماء وجهي ؞ ورفقي في مطالبتي رفيقي ؞ ولو اني سمحت ببذل وجهي ؞
لكنت الى الغنى سهل الطريق ؞ وكانت ولادته سنة اربع وعشرين ومائتين بامل طبرستان وتوفي يوم السبت
اخر النهار ودفن يوم الاحد في داره في السادس والعشرين من شوال سنة عشر وثلثمائة ببغداد رحمه الله تعالى
و ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در کتاب المختصر فی اخبار البشر گفته ثم دخلت سنة عشر وثلثمائة في هذه السنة
توفي ابو جعفر محمد بن جرير الطبري ببغداد ومولده سنة اربع وعشرين ومائتين بامل طبرستان وكان حافظا
لكتاب الله عارفا بالقراءات بصيرا بالمعاني وكان من المجتهدين لم يقلد احدا وكان فقيها عالما عارفا باقاويل
الصحابة والتابعين ومن بعدهم وله التاريخ المشهور ابتدا فيه من اول الزمان الى اخر سنة اثنتين وثلثمائة

تاریخ صغیر

المجتهدین ولد سنة ٢٢٤ بامل طبرستان وتوفی فی شوال سنة ٣١٠ ببغداد رحمه الله کذا فی ابن خلکان

نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری صاحب التفسیر الکبیر والتاریخ الشهیر کان اماما فی فنون کثیرة منها التفسیر والحدیث الفقه والتاریخ وغیر ذلك وله مصنفات ملیحة فی فنون عدیدة تدل علی سعة علمه وغزارة فضله وکان من الائمة المجتهدین لم یقلد احدا وکان ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی المعروف بابن طرار علی مذهبه وکان ثقة فی نقله وتاریخه اصح التواریخ واثبتها وذکره الشیخ ابو اسحق الشیرازی فی طبقات الفقهاء فی جملة المجتهدین ذکره سلیم النحوری فی الآثار قال ومن تصانیفه کتاب فی اختلاف العلماء لم یذکر فیه احمد بن حنبل فقال لم یکن احمد فقیها وانما کان محدثا ولذلك رموه بعد موته بالرفض وله التاریخ المشهور قال ابن الجوزی بسط فیه الکلام علی الوقائع بسطا وجعله مجلدات وان المشهور المتداول مختصر من الاصل وانه هو العمدة فی هذا الفن وله تفسیر کتاب فی التفسیر ذکره السیوطی فی الاتقان فقال انه اجل التفاسیر واعظمها فانه یتعرض لتوجیه الاقوال وترجیح بعضها علی بعض والاعراب والاستنباط فهو یفوق بذلك تفاسیر الاقدمین انتهی وقال النووی اجمعت الامة علی انه لم یصنف مثل تفسیر الطبری وقال ابو حامد الاسفراینی لو سافر رجل الی الصین حتی یحصل له تفسیر ابن جریر لم یکن ذلك کثیرا او ذکره ابن السبکی فی طبقاته انتهی ولد سنة ٢٢٤ بامل طبرستان وتوفی سنة ٣١٠ ببغداد رح انتهی فاذا ثبت بافادة الصدر الحامل لواء الصناعة الموصوف المذکور بالحذق والبراعة المقتدی المتبوع لاساطین اهل السنة والجماعة صحة هذا الحدیث القاطع دابر ارباب الخسر والفظاعة فما یرومه بالطعن والابطال ولا یرمیه بالوضع والافتعال الا من تجاسر علی التعمیس والادغال وداثر الایضاع والایغال فی بوادی الزیغ والاضلال ومغاوی الخدع والازلال والظ بالانهماك فی ترویج الزائف وتنفیق المحال والله العاصم عن شره وبه شدید المحال وجه سیزدهم ابوبکر محمد بن محمد بن سلیمان بن حارث الباغندی الواسطی البغدادی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی نا الباغندی محمد بن محمد بن سلیمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمر عن ابیه عن جریر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها اوجلالت مرتبت وعلو منزلت باغندی بر ناظر کتاب الانساب سمعانی وتذکرة الحفاظ وعبر ودول الاسلام ذهبی وطبقات الحفاظ سیوطی واضح ولائح ست فلا یجتری علی تکذیب الحدیث الشریف بعد ادراك

تفسیر ابن جریر وسائر مؤلفاته من طریق صاحب المنح من طریق ابی علی النسائی عن ابی الحذاء عن ابی القاسم عبد الرحمن
بن محمد بن ابی یزید المصری عن ابی محمد عبید الله بن احمد الفرغانی عن ابی جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر
بن غالب الطبری المتولد سنة ٢٢٤ والمتوفی سنة ٣١٠ احد ائمة الدنیا علما ودینا له تالیف کثیرة قال ابو حامد
الاسفراینی لو رحل رجل الی الصین فی تحصیل تفسیره لم یکن ذلک کثیرا وقال ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض
اعلم منه کتب کتبا کثیرة ومکث اربعین سنة یکتب کل یوم اربعین ورقة وقد حسبوا انه منذ بلغ الحلم الی
ان مات ثم قسم علی تلک المدة اوراق مصنفاته فوجد لکل یوم اربع عشرة ورقة قال لاصحابه اتنشطون
لتفسیر القرآن قالوا کم یکون قدره قال ثلاثون الف ورقة فقالوا هذا مما تفنی الاعمار قبل تمامه فاختصره فی ثلاثة
آلاف ثم قال هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الی وقتنا هذا قالوا کم قدره فقال نحو التفسیر فاجابوه
کالاول فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره کالتفسیر [illegible] الطبریة مدینة بالشام وهی قصبة الاردن
وهی فی اسفل جبل علی بحیرة یخرج منها نهر الاردن [illegible] مدینة طبریة میاه حارة تفور فی الصیف والشتاء
ولا تنقطع فتدخل المیاه الحارة الحمامات فلا یحتاجون الی وقود ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته
ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری وقیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسیر الکبیر والتاریخ
الشهیر در فنون کثیره مثل تفسیر وحدیث وفقه وتاریخ وغیر ذلک امام بود واو را مصنفات ملیحه در فنون عدیده است که دلالت
میکند بر سعت علم وغزارت فضل وی یکی از ائمه مجتهدین است که تقلید احدی نکرده وابو الفرج معافی بن زکریا نهروانی
معروف بابن طرار بر مذهب او بود ودر نقل معتمد ست وتاریخ او اصح تواریخ است شیخ ابو اسحق شیرازی ذکرش در طبقات فقها
منجمله مجتهدین کرده ودر بعض مجامیع این ابیات را بوی نسبت کرده اند نظم اذا اعسرت لم یعلم شفیقی * واستغنی
فیستغنی صدیقی * حیائی حافظ لی ماء وجهی * ورفقی فی مطالبتی رفیقی * ولو انی سمحت ببذل وجهی * لکنت الی الغنی سهل الطریق
ولادتش در آمل طبرستان در سنه اربع وعشرین ومائتین بوده ووفات روز شنبه آخر نهار سادس عشرین شوال سنه عشر وثلثمائه در بغداد ودر خانه
خود مدفون گشته رحمه الله تعالی ونیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و
قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التاریخ الشهیر والتفسیر الکبیر کان اماما فی فنون کثیرة منها الحدیث والفقه
والتاریخ والتفسیر وغیر ذلک وله مصنفات ملیحة فی فنون عدیدة تدل علی سعة علمه وغزارة فضله وکان
من الائمة المجتهدین لم یقلد احدا وکان ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی المعروف بابن طرار علی مذهبه و
کان ثقة فی نقله وتاریخه اصح التواریخ واثبتها وذکره الشیخ ابو اسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء فی جملة

یطالبان

الکراهیة ولا یا فتش احدا فیه انما کان وراقه وابنه ابو سعد یطلبان الناس بذلک وقد کان یعلم به فیکرهه ثم لا
یقدر علی مخالفتهم سمع منه الآباء والابناء والاولاد واحفادهم کالحسن بن الحسین بن منصور سمع منه کتاب الرسالة
فسمع منه ابو الحسن بن الحسن فی ذلک الکتاب ثم سمع ابو نصر بن ابی الحسن فی ذلک الکتاب ثم سمع منه عمر بن ابی نصر فی ذلک
الکتاب ومثل هذا کثیر وکفاه شرفا ان یحدث تلک السنین فلا یجد احد من الناس فیه مغمزا بحجة قال الحاکم ابو عبد الله الحافظ
ما راینا الرحالة فی بلد من بلاد الاسلام اکثر منها الیه یعنی ابا العباس الاصم فقد رایت جماعة من اهل الاندلس والقیروان
وبلاد المغرب علی بابه وکذلک رایت جماعة من اهل طراز واسفیجاب واهل المشرق علی بابه وکذلک رایت فی عرض الدنیا من
اهل المنصورة وملتان وبلاد بست وسجستان علی بابه وکذلک رایت جماعة من اهل فارس وشیراز وخوزستان
علی بابه فناهیک بهذا شرفا واشتهارا وعلوا فی الدین وقبولا فی بلاد المسلمین بطول الدنیا وعرضها قال سمعت ابا
العباس محمد بن یعقوب غیر مرة یقول ولدت سنة سبع واربعین ومائتین رای محمد بن یحیی الذهلی ولم یسمع منه ثم سمع
عن احمد بن یوسف السلمی ابن الازهر احمد بن الازهر العبدی وفقد سماعه عند منصرفه من مصر ثم رحل به ابوه سنة خمس
وستین علی طریق اصبهان فسمع هرون بن سلیمان واسید بن عاصم ولم یسمع بالاهواز ولا البصرة حرفا
واحدا ثم ان اباه حج به فی تلک السنة وسمع بمکة من احمد بن شیبان الرملی فقط ثم اخرجه الی مصر فسمع محمد بن
عبد الله بن عبد الحکم وبحر بن نصر الخولانی والربیع بن سلیمان المرادی وبکار بن قتیبة القاضی واقام بمصر علی سماع الامهات
وکتاب المبسوط للشافعی الی ان استوفی سماعه ثم دخل الشام فسمع بعسقلان من احمد بن الفضل وببیروت من
العباس بن الولید بن مزید اقام علیه حتی سمع منه مسائل الاوزاعی ثم دخل دمشق فسمع من محمد بن هشام بن ملاس
النمیری احادیث مروان بن معاویة وسمع من یزید بن عبد الصمد وغیره ثم دخل دمیاط فسمع من بکر بن سهل
وغیره واقام بطرسوس وسمع الکثیر من ابی امیة وذهب بعض سماعاته عنه ثم انحدر الی حمص فسمع من محمد بن عوف
الطائی الکثیر وذهب بعض سماعاته منه ثم دخل الجزیرة فکتب بالرقة من محمد بن علی بن میمون وهو اذ ذاک
امام الجزیرة ودخل من الموصل علی طریق الجزائر الی الکوفة فسمع من الحسن بن علی بن عفان العامری واحمد بن عبد الجبار
العطاردی واحمد بن عبد الحمید الحارثی ثم دخل بغداد سنة تسع وستین بعد وفاة سعدان بن نصر ومحمد بن
سعید بن غالب فسمع المسند من العباس بن محمد الدوری والمبسوط من محمد بن اسحاق الصاغانی والتاریخ من الدوری
وسمع من محمد بن سنان القزاز والعلل من عبد الله بن احمد بن حنبل وعلل علی بن المدینی من حنبل بن اسحاق ثم انصرف الی خراسان
وهو ابن ثلاثین سنة وهو محدث کبیر ثم ذکر الحاکم فی وفاته خرج علینا ابو العباس محمد بن یعقوب رحمه الله

درایته المتاغتدی الا الباغی الزائغ ؛ الطاغی الرائغ الذی ران الغرور علی قلبه ؛ واستحوذ الشقاء علی
لبه ؛ فهو فی حیفه العنید سائر ؛ وفی عسفه الشدید جائر ؛ وفی ضلاله البعید حائر ؛ وفی غیه المدید مائر ؛
وجه چهاردهم آنکه محمد بن یعقوب بن یوسف النیسابوری المعروف بالاصم این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه
ابو عبد الله الحاکم در مستدرک فرموده حدثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الهروی بالرملة
ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب هذا حدیث
صحیح الاسناد ولم یخرجاه وابو الصلت ثقة مامون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب
فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهروی فقال
ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن
جعفر الفیدی وهو ثقة مامون وابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا ابو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله
الاصفهانی قدم علینا واسطا املاء فی جامعنا فی شهر رمضان من سنة اربع وثلاثین واربعمائة انا ابو سعید
محمد بن موسی بن الفضل بن شاذان الصیرفی بنیسابور انا ابو العباس محمد بن یعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحیم

الفضل

الهروی نا عبد السلام بن صالح نا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب ومخفی نماند که محمد بن یعقوب اصم از اکابر مشاهیر
واجلۀ مشایخ معروفین فی الآفاق بوده مدارج باذخه ومعالی شامخه او بر متتبع کتب اعلام این حضرات واضح ولائح است عبد الکریم
بن محمد سمعانی در کتاب الانساب گفته الاصم بفتح الالف والصاد المهملة وتشدید المیم فی آخر الکلمة هذه صفة لمن
کان لا یسمع من الصمم والمشهور به فی الشرق والمغرب ابو العباس محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل بن
سنان بن عبد الله الاموی مولاهم المعروف بالاصم وانما ظهر به الصمم بعد انصرافه من الرحلة فاستحکم فیه حتی انه
کان لا یسمع نهیق الحمار وکان ابو العباس محدث عصره بلا مدافعة فانه حدث فی الاسلام ستة وسبعین سنة
وسنأتی علی ذکره بالتفصیل ولم یختلف قط فی صدقه وصحة سماعه وضبط ابیه یعقوب الوراق لها وکان مع ذلک
یرجع الی حسن المذهب والتدین یصلی خمس صلوات فی الجماعة وبلغنی انه اذن سبعین سنة فی مسجده وکان
حسن الخلق سخی النفس لا یبخل بکل ما یقدر علیه وربما کان فی قدیم الایام یحتاج الی الشیء لمعاشه فیورق و
یاکل من کسب یده وهذا الذی کان یعاب به انه یاخذ علی التحدیث وانما یعیبه من لا یعرفه فانه کان یکره ذلک اشد

من ابی امیة وبالرقة من محمد بن علی بن میمون وبالکوفة من الحسن بن علی بن عفان وسعید بن محمد الحبرانی
صاحب ابن عیینة واحمد بن عبد الجبار العطاردی وببغداد من زکریا بن یحیی المروزی وابی جعفر بن
المنادی والدوری والصاغانی وعدة وقد سمع منه ابو عبد الله بن الاخرم وابوبکر الضبعی ویحیی العنبری
وابو الولید بن حسان بن محمد وابو علی الحافظ وحدث عنه جماعة ما ادرکتهم ابو عمرو الحیری ومومل بن الحسن و
ابو علی الثقفی قلت حدث عنه الحاکم وابن مندة فاکثرا وابو عبد الرحمن السلمی ویحیی بن ابراهیم المزکی و
ابوبکر الحیری وابو سعید الصیرفی ومحمد بن ابراهیم الجرجانی وابو صادق محمد بن احمد بن ابی الفوارس وابوبکر محمد
بن محمد بن الرجاء وعبد الرحمن بن محمد بن بالویه وابو محمش الزیادی وابو زید عبد الرحمن بن محمد القاضی ومحمد بن محمد بن بالویه و
ابو سعید مسعود بن محمد الجرجانی والحسین بن عبدان التاجر واحمد بن محمد البرقانی واسحاق بن محمد السوسی و
علی بن محمد بن محمد الطرازی وابوبکر محمد بن علی بن جبیر واحمد بن محمد بن الحسین السلیطی والحسین بن احمد المعاذی
ومنصور بن الحسین المتوفی مع الطرازی سنة اثنتین وعشرین واربعمائة فهما خاتمة اصحابه من خلا
المتفرد فی الدنیا باجازته وهو ابو نعیم الحافظ قال الحاکم حدث فی الاسلام ستا وسبعین سنة ولم یختلف
فی صدقه وصحة سماعه وهو یضبط والله اذن سبعین سنة فی مسجد وکان حسن الخلق سخی النفس وربما
کان یحتاج فیورق ویاکل وکان یکره الاخذ علی التحدیث وکان وراقه وابنه ابو سعید یطالبان الناس
فیکره ذلک ولا یقدم علی مخالفتهم سمع منه الحسن بن الحسین بن منصور کتاب الرسالة ثم سمعها منه ولد ولده و
ما رایت الرحالة فی بلد اکثر منهم الیه وسمعته یقول حدثت بکتاب معانی القرآن سنة نیف وسبعین و
مائتین قال الحاکم وسمعت محمد بن حامد یقول سمعت ابا حامد الاعمشی یقول کتبنا عن ابی العباس بن
یعقوب الوراق سنة خمس وسبعین ومائتین فی مجلس محمد بن عبد الوهاب الفراء قال وسمعت محمد بن
الفضل بن خزیمة قال سمعت جدی امام الائمة وسئل عن کتاب المبسوط للشافعی فقال اسمعوه من ابی العباس الاصم فانه ثقة قد رایته یسمع
بمصر وسمعت ابا احمد الحافظ یقول سمعت عبد الرحمن بن ابی حاتم یقول ما بقی الکتاب المبسوط راو غیر ابی العباس
الوراق وبلغنا انه ثقة صدوق قال الحاکم وقرأت بخط ابی علی الحافظ یحث الاصم علی الرجوع عن احادیث
ادخلوها علیه فوقع الاصم کل من روی عنه ذلک فهو کذاب لیس هو فی کتابی قال الحاکم وقرأت
بخط ابی عمرو احمد بن المبارک المستملی حدثنی محمد بن یعقوب بن یوسف الوراق نا الربیع نا بشر بن بکر فذکر حدیثین
قلت هذا المستملی کبیر روی عن قتیبة ونحوه ومات سنة اربع وثمانین ومائتین قال الحاکم حضرت الاصم

ادرکته منهم

ما

عنه

بحن فی مسجده وقد امتلأت السكة من اولها الی آخرها من الناس وهو عشية يوم الاثنين الثالث من شهر
ربيع الاول من سنة اربع واربعين وثلثمائة وكان يملی عشية كل اثنين من اصوله مما ليس فی الفوائد احاديث
فلما نظر الی كثرة الناس والغرباء من كل فج عميق وقد قاموا يطرقون له ويحملونه علی عواتقهم من باب داره
الی المسجد فلما بلغ المسجد جلس علی جدار المسجد وبكی طويلا ثم نظر الی المستملی فقال اكتب سمعت محمد بن
اسحاق الصغانی يقول سمعت ابا سعيد الاشج يقول سمعت عبد الله بن ادريس يقول اتيت يوما باب الاعمش
بعد موته فدققت الباب فقيل من هذا فقلت ابن ادريس فاجابتنی امرأة يقال لها برة هاها يا عبد الله بن ادريس ما فعل
جماعة الحديث التی كانت تأتی هذا الباب ثم بكی الكثير ثم قال كانی بهذه السكة ولا يدخلها احد منكم فانی لا اسمع
وقد ضعف البصر وحان الرحيل وانقضی الاجل فما كان الا بعد شهر او اقل منه حتی كف بصره وانقطعت الرحلة
وانصرف الغرباء الی اوطانهم ورجع امر ابی العباس الی انه كان يناول قلما فاذا اخذه بيده علم انهم يطلبون الرواية فيقول حدثنا الربيع
بن سليمان ويقرأ الاحاديث التی كان يحفظها وهی اربعة عشر حديثا وسبع حكايات وصار باسوء حال الی شهر
ربيع الاخر سنة ست واربعين فتوفی ابو العباس ليلة الاثنين ودفن عشية الاثنين الثالث والعشرين من شهر ربيع الاخر سنة
ست واربعين وثلثمائة فغسله ابو عمرو بن مطر وشهدت جنازته بشاهنبر فتقدم ابو عمرو بن مطر للصلوة عليه
ودفن فی مقبرة شاهنبر وروئی فی المنام فقيل الی ماذا انتهی حالك ايها الشيخ فقال انا مع ابی يعقوب البويطی
والربيع بن سليمن فی جوار ابی عبد الله الشافعی نحضر كل يوم ضيافته قال الحاكم وحضرت ابا العباس يوما
فی مسجده فخرج ليوذن لصلوة العصر فوقف موضع المئذنة ثم قال بصوت عال انا الربيع بن سليمن انا
الشافعی ثم ضحك وضحك الناس ثم اذن وذهبی در تذكرة الحفاظ گفته الاصم الامام الثقة محدث المشرق
ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الاموی مولاهم المعقلی النيسابوری وكان يكره ان
يقال له الاصم قال الحاكم انما ظهر به الصمم بعد مجيئه من الرحلة ثم استحكم حتی كان لا يسمع نهيق الحمار
قال وكان محدث عصره بلا مدافعة سمعته يقول ولدت سنة سبع واربعين ومائتين وسمع من احمد
بن يوسف واحمد بن الازهر وبعد ذلك رحل به ابوه المحدث يعقوب الوراق فی سنة خمس وستين فسمع باصبهان
من هرون بن سليمن واسيد بن عاصم وبمكة من احمد بن سنان الرملی وبمصر من ابن عبد الحكم والربيع وبحر بن نصر
وابراهيم بن منقذ وبكار بن قتيبة وبعسقلان من احمد بن الفضل الصائغ وببيروت من العباس بن الوليد و
بدمشق من ابن ملاس ويزيد بن عبد الصمد وبحمص من ابی عتبة الحجازی ومحمد بن عوف الطائی وبطرسوس

دينه وامتلأ ولا يقدح فيه الا من اعتدى على نفسه وظلم * وجه پانزدهم آنکه ابوالحسن محمد بن احمد بن تميم الخياط القنطري البغدادي اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه سابقا از عبارت مستدرك حاكم که در وجه دهم مذکور شده دريافتي و در مابعد انشاء الله نيز خواهي دانست و قنطري از محدثين مشاهير و اثبات نحارير سنيه مي باشد عبدالكريم بن محمد سمعاني در انساب در نسبت قنطري گفته وابو الحسن محمد بن احمد بن تميم الخياط القنطري من اهل بغداد كان فيه لين هكذا قال محمد بن ابي الفوارس حدث عن احمد بن عبيد الله النرسي وابي قلابة الرقاشي ومحمد بن سعد العوفي وابي اسمعيل الترمذي ومحمد بن يونس الكديمي روى عنه ابو الحسن محمد بن احمد بن رزق وابو الحسن علي بن احمد بن عمر المقري وابو الحسن علي بن الحسين بن داود النعالي والحاكم ابو عبد الله الحافظ وتوفي في شعبان سنة ثمان واربعين وثلثمائة انتهى فهذا القنطري حبرهم البارع * وعلمهم الفارع * قد روى هذا الحديث الناهج للحق والشارع * المزري بنضارته بالروض الغض المارع * فطوبى لمن اقبل عليه اقبال الخاضع الضارع * والويل لمن اعرض عنه اعراض المدبر المسارع * والله الواقي بلطفه عن سوء المصارع * وهو الموفق للغلبة على كل منازل ومقارع * وجه شانزدهم آنکه ابو بكر محمد بن عمر بن محمد بن سليم التميمي البغدادي المعروف بابن الجعابي اين حديث را بشش طريق روايت كرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه در كتاب مناقب آل ابي طالب فرموده وقال النبي عليه السلام بالاجماع انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانية طرق وابراهيم الثقفي من سبعة طرق وابن بطة من ستة طرق والقاضي الجعابي من ستة طرق وابن الجعابي از اکابر حفاظ اعلام واجله متقنين فخام سنيه مي باشد علامه جلال الدين سيوطي در طبقات الحفاظ گفته ابن الجعابي الحافظ البارع فريد زمانه قاضي الموصل ابو بكر محمد بن عمر بن محمد بن مسلم التميمي البغدادي ولد في صفر سنة ۲۸۴ وتخرج بابن عقدة وصنف الابواب والشيوخ روى عنه الدارقطني والحاكم وابو نعيم وهو خاتمة اصحابه قال ابو علي ما رايت في المشايخ احفظ من ابن الجعابي وسمعت من يقول انه يحفظ مائتي الف حديث ويجيب في مثلها الا انه كان يفضل الحفاظ بانه يسوق المتون بالفاظها واكثر الحفاظ يتسمحون في ذلك وكان اماما في معرفة العلل وثقات الرجال وتواريخهم مات ببغداد في رجب سنة ۳۵۵ و علامه سخاوي در استجلاب ارتقاء الغرف و نورالدين سمهودي در جواهر العقدين در ذكر طرق حديث ثقلين تمسك بروايت ابن الجعابي نموده اند و روايت او را درين ضمن مثل روايت ديگر حفاظ اثبات مذهب خويش وارد نموده كما ستعرف في مجلد حديث الثقلين انشاء الله تعالى فهذا ابن الجعابي البارع عندهم في الحفظ والاتقان المتقدم في النقد والامعان * السابق على اقرانه في هذا الميدان * المستبد من بينهم بالخطر في هذا الرهان *

عبيد الله يقين

فلما خرج لیوذن للعصر فاستقبل وقال بصوت عال انا الربیع بن سلیمان انا الشافعی ثم ضحك
ضحك الناس ثم اذن وقد خرج علینا فی سنة اربع واربعین فلما نظر الی کثرة الناس والغرباء وقد امتلأت
السکة بهم وهم یطرقون له ویحملونه فجلس علی جدار المسجد و بکی ثم نظر الی المستملی وقال اکتب
انا الصاغانی سمعت باسعیل الاشج یقول سمعت ابن ادریس یقول اتیت باب الاعمش بعد موته
فدققت بابه فاجابتنی امرأة های های تبکی وقالت یا ابا عبدالله ما فعل جماهیر العرب التی کانت تاتی هذا الباب
ثم بکی الکثیر وقال کانی بهذه السکة لا یدخلها احد منکم فانی لا اسمع وقد ضعف البصر وحان الرحیل
وانقضی الاجل فما کان بعد شهرا واقل حتی کف بصره وانقطعت الرحلة ورجع امره الی ان کان یناول
فلما فاذا اخذ بید ه علموا انهم یطلبون الروایة فیقول انا الربیع ویسرد احادیث یحفظها وهی اربعة
عشر حدیثا ویتبع بحکایات وسار باسوء حال وتوفی فی ربیع الاخر سنة ست واربعین وثلثمائة رحمه الله
وذہبی در عبر در سنہ ست واربعین وثلثمائۃ گفتہ وفیہا محدث خراسان مسند العصر ابو العباس الاصم محمد بن یعقوب بن یوسف
بن معقل بن سنان الاموی مولاهم النیسابوری المعقلی المؤذن الوراق بنیسابور فی ربیع الاول وله مائة الا سنة حدث فی الاسلام نیفا وسبعین سنة واذن
سبعین سنة بمسجده وکان حسن الاخلاق کریما ینسخ بالاجرة وعمر دهرا ورحل الیه خلق کثیر
قال الحاکم ما رایت الرحالة فی بلد اکثر منهم الیه رایت جماعة من اندلس ومن اهل فارس علی بابه
قلت سمع من جماعة من اصحاب سفین بن عیینة وابن وهب وکانت رحلته مع والده فی سنة خمس وستین
ومائتین فغاب عن بلده خمس سنین وسمع باصبهان والعراق ومصر والشام والجزیرة و نیز ذہبی در
دول الاسلام در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وفیہا مات محدث خراسان ابو العباس الاصم محمد بن یعقوب بن
یوسف النیسابوری فی ربیع الاخر وله مائة سنة وقد حمل عن اصحاب سفیان بن عیینة وابن وهب سیوطی در
طبقات الحفاظ گفتہ الاصم الامام المفید الثقة محدث المشرق ابو العباس محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل
بن سنان الاموی مولاهم المعقلی النیسابوری محدث عصره بلا مدافعة ولد سنة ۲۴۷ وحدث ستا و
سبعین سنة حدث عنه الحاکم وخلق وتفرد فی الدنیا باجازته ابو نعیم الحافظ مات فی ربیع الاخر سنة
ست واربعین وثلثمائة انتهی فصل ابوبکر الاصم حافظهم المشهور العلم ۞ ورکنهم الباذخ الاشم
قد روی هذا الحدیث الهادی بنوره الی المنهج الاهم ۞ واثر ذلک الخبر الموصل بهداه الی الفضل الاتم ۞
فلا یعتری عنه الامن فی اذنه صمم ۞ ولا یمتری فیه الا من فی عینه ظلم ۞ ولا یطعن فیه الا مرابق

ثناء الله پانی پتی نیز ظاهر و باهر است کما سیأتی فیما بعد انشاء الله تعالی وجه سیوم آنکه طبرانی این حدیث شریف
را بروایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه آنفا از عبارت صواعق ابن حجر مکی و عقد نبوی شیخ بن عبد الله العیدروس دانستی
و از عبارات نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و اسعاف الراغبین و وسیلة النجاة نیز آنچه عنقریب واضح و لائح خواهد شد
انشاء الله تعالی و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث مدینة العلم را از کنوز الحقائق مناوی هویدا و آشکار میشود کما
ستعلم بعون الله تعالی فیما سیأتی و محامد جلیله و مدائح جمیله و مفاخر سنیه و مآثر علیه طبرانی نزد ائمه قوم بیش از آنست
که استیفاء آن توان کرد نبذی از آن در مجلد حدیث طیر از کتاب الانساب عبد الکریم سمعانی و وفیات الاعیان ابن خلکان
و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الحفاظ عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی و طبقات القراء
محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی و منظر الانسان یوسف بن
احمد بن محمد بن عثمان تنجی و بستان المحدثین خود شاه صاحب و اتحاف النبلا و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی
در اینجا نیز بعضی عبارات باختصار مذکور میشود شمس الدین ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الطبرانی الحافظ الامام العلامة الحجة
ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر الشامی اللخمی الطبرانی مسند الدنیا الی ان قال سمع هاشم بن مرثد
الطبرانی و ابا زرعة الثقفی و اسحاق الدبری و ادریس العطار و بشر بن موسی و حفص بن عمر سنجة
و عبد الله بن محمد بن سعید بن ابی مریم و نظرائهم و حرص علیه و سماه ابوه و رحل به و کان یروی عن
دحیم و غیره مولد الطبرانی بعکا فی صفر من سنة ستین و امه عکاویة و له کتاب الدعاء مجلد کبیر و کتاب المناسک و کتاب
عشرة النساء و کتاب السنة و کتاب الطوالات و کتاب النوادر و کتاب دلائل النبوة و کتاب مسند شعبة و کتاب مسند سفیان
و عمل المسانید جماعة من الکبار و له کتاب حدیث الشامیین و کتاب الاوائل و کتاب الرمی و له تفسیر کبیر و اشیاء لم نقف
علیها حدث عنه ابو خلیفة الجمحی و ابن عقدة و احمد بن محمد الصحاف و هولاء من شیوخه و ابوبکر بن مردویه
و الفقیه ابو عمر محمد بن الحسین البسطامی و الحسین بن احمد بن المرزبان و ابوبکر بن علی الذکوانی و ابو الفضل
محمد بن احمد الجارودی و ابو نعیم الحافظ و ابو الحسین بن فادشاه و محمد بن عبید الله بن شهریار و عبد الرحمن
بن احمد الصفار و ابوبکر بن ریذة خاتمة اصحابه و بقی بعده عامین عبد الرحمن ابن الذکوانی یروی عنه بالاجازة
ذکر تصانیف الطبرانی سماها و لم یر اکثرها الحافظ یحیی بن منده فی معجمه ... المعجم الاوسط ثلث مجلدات المعجم الصغیر مجلد مسند العشرة
ثلثون جزءا مسند الشامیین ثلث مجلدات النوادر مجلد معرفة الصحابة مجلد فوائده عشرة اجزاء مسند ابی هریرة کبیر مسند عائشة التفسیر کبیر
دلائل النبوة مجلد السنة مجلد الطوالات مجلد حدیث شعبة مجلد حدیث الاعمش مجلد الاوزاعی مجلد شیبان مجلد ابی ...

عکاویة

قد روی هذا الحديث النير البرهان ۞ بطرق عديدة تشديد السلطان ۞ فلا يرتاب فی هذا الخبر الباهر باللمعان السافر بالرمضان ۞ بعد روايته هذا الخبر المضطلع باعباء هذا الشان ۞ الا من غلب علی قبسه الطبع و الران ۞ فهو يجوب بوادی العمه کالحيران ۞ و يهيم فی مهامه التعسف اشد الهيمان ۞ وجه هشتاد و هفتم آنکه ابو القسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبرانی حديث مدينة العلم را بروايت ابن عباس در معجم کبير خود اخراج نموده چنانچه علی ما نقل عنه گفته ثنا الحسن بن علی المعمری و محمد بن علی الصائغ المکی قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فليأته من بابه و روايت کردن طبرانی حديث مدينة العلم را باين لفظ از افاده ابن حجر در اجوبه خود علی ما نقل السيوطی فی قوت المغتذی و از افاده خود جلال الدين سيوطی در جمع الجوامع و قول جلی و علی متقی در کنز العمال و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و مولوی مبين در وسيلة النجاة و مولوی ولی الله در مرآة المومنين واضح و آشکارست کما ستعرف فيما يأتی انشاء الله تعالی وجه هشتاد و هشتم آنکه طبرانی اين حديث شريف را بروايت ابن عباس در معجم کبير خود بلفظ ديگر اخراج نموده چنانچه سيوطی در جامع صغير گفته انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فليأت الباب عق عد طب ك و از افاده سمهودی در جواهر العقدين و علی متقی در کنز العمال نيز روايت کردن طبرانی اين حديث شريف را بهمين لفظ واضحست و مطلق روايت کردن طبرانی حديث ابن عباس را از نکت بديعات سيوطی و شرح مواهب زرقانی و فوائد مجموعه شوکانی ثابت و متحقق ميشود کما سيأتی فيما بعد انشاء الله تعالی وجه نود و هشتم آنکه طبرانی اين حديث شريف را بروايت جابر در معجم اوسط خود اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق در فضائل امير المومنين عليه السلام گفته الحديث التاسع اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقيلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا مدينة العلم و علی بابها و شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنی در عقد نبوی گفته و اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقيلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا مدينة العلم و علی بابها و ابراهيم کردی در نبراس گفته و اما انه باب مدينة علمه ففی قوله صلی الله عليه وسلم انا مدينة العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی و اخراج طبرانی اين حديث شريف را بروايت جابر از نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبين مرزا محمد بدخشانی و اسعاف الراغبين صبان مصری و وسيلة النجاة مولوی محمد مبين لکهنوی و سيف مسلول

الطبرانی کان حافظ عصره رحل فی طلب الحدیث من الشام الی العراق والحجاز والیمن والمصر وبلاد الجزیرة الفراتیة واقام فی الرحلة
ثلاثا وثلثین سنة وسمع الکثیر وعدة شیوخه الف شیخ وله المصنفات الممتعة النافعة الغریبة منها المعاجم الثلاثة الکبیر والاوسط والصغیر وهی
اشهر کتبه وروی عنه الحافظ ابونعیم وخلق کثیر مولده سنة ستین ومائتین بطبریة الشام وسکن اصبهان الی ان توفی بها
یوم السبت للیلتین بقیتا من ذی القعدة سنة ٣٦٠ وعمره مائة سنة وقیل انه توفی فی شوال والله اعلم ودفن الی جانب حممة
الدوسی صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم والطبرانی بفتح الطاء المهملة والباء الموحدة والراء وبعد الالف
نون هذه النسبة الی طبریة والطبری نسبة الی طبرستان واللخمی بفتح اللام وسکون الخاء المعجمة وبعدها
میم هذه النسبة الی لخم واسمه مالک بن عدی وهو اخو جذام ومطیر بتصغیر مطر و تمسک و احتجاج اکابر
علمای اہل سنت بروایات احادیث طبرانی بمرتبہ ثابت کہ از حد افزون و تخاطب الالبانی باخبار این محدث آنی نیز در مجلد حدیث
طیر مفصلا مذکور شده لیکن بنابر علو ذکر فضل الطبرانی حافظهم الطب الخبیر وجهبذهم الناقد
البصیر قد روی هذا الحدیث الشهیر بوجوه عدیدة ذات تموجات والفاظ متعددة تزید فی التبصیر
فرغمت والحمد لله انات اصحاب الانکار والتزویر ونکست رؤس اهل الاضلال والتغریر فلا یرتاب
بعد ذلک الا عن التغریر ولا یتردد فیه الا الاخذ بالمهیرة وحدیث نهم ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل الشاشی المعروف
بالقفال نیز ثابت یعنی روایت نموده چنانچه حاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد اثبات حدیث مدینة العلم بروایت
ابن عباس کما سمعت سابقا گفته ولهذا الحدیث شاهد من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح حدثنی
ابوبکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال ببخارا وانا سألته حدثنی النعمان بن هرون البلدی
ببلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله
بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و مخفی نماند کہ قفال عارج معارج
کمال و فاتح اقفال احکام حرام و حلال و محدث نبیل و اصولی جلیل و ناقد کامل و بصیر ماهر سنیه بوده نبذی از
مناقب فاخره و مدائح زاهره و معالی باهره و مفاخر وافره او بنابر افادات اکابر قوم درینجا برقم می آید عبد الکریم بن محمد سمعانی در
کتاب الانساب بنسبت شاشی گفته والامام ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی احد ائمة الدنیا فی التفسیر والحدیث
والفقه واللغة ولد سنة احدی وتسعین ومائتین ومات سنة ست وستین وثلثمائة و نیز در انساب گفته
القفال بفتح القاف وتشدید الفاء هذه النسبة الی عمل الاقفال واشتهر به ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل

عشرة النساء جزء مسند ابی ذر جزءان الرؤية جزء الحج جزء الاولية جزء فضل رمضان جزء الفرائض جزء
العسل جزء الرد على المعتزلة جزء الرد على الجهمية جزء مكارم الاخلاق العزاء جزء الصلوة على الرسول
صلى الله عليه وسلم جزء المأموم جزء فضل العلم جزء ذم الرأی جزء تفسير الحسن جزءان الزهری عن انس جزءان
ابن المنكدر عن جابر جزء مسند ابی اسحاق السبيعی حديث يحيى بن ابی كثير حديث مالك بن دينار ما روى الحسن
عن انس حديث حمزة الزيات حديث مسعر حديث ابی سعيد البقال طرق حديث من كذب علی جزء المنسوخ
جزء مسند ابن جحادة من اسمه عباد من اسمه عطاء من اسمه شعبة اخبار عمر بن عبد العزيز فضيع مسند روح
بن القاسم فضل عكرمة امهات النبی صلى الله عليه وسلم مسند عمارة بن غزية [illegible] بن مصرف [illegible] جماعة
مسند العبادلة كبير احاديث ابی عمرو بن العلاء غرائب مالك جزء ابان بن تغلب جزء [illegible] ابی مطر وصية ابی هريرة
مسند ابی الحرب العكلی فضائل الاربعة الراشدين جزءان مسند ابن عجلان كتاب الاشربة كتاب الطهارة كتاب
الامارة عشرة النساء مسند ابی ايوب الافريقی مسند زياد الجصاص مسند زافر واشياء عدة قال الذكوانی
سئل الطبرانی عن كثرة حديثه فقال كنت انام على البواری ثلاثين سنة قال ابو نعيم دخل الطبرانی اصبهان
سنة تسعين سمع وسافر ثم قدمها فاستوطنها ستين سنة وقال ابن مردويه قدم الطبرانی سنة عشر
فقبله ابو علی بن رستم العامل وضمه اليه وجعل له معلوما من دار الخراج وكان يتناوله الى ان مات قال
ابو عمر بن عبد الوهاب السلمی سمعت الطبرانی لما قدم ابن رستم العامل من فارس عطا خمسة مائة درهم فلما كان في اخر امره اخذ
يتكلم في ابی بكر وعمر ببعض الشیء فخرجت ولم اعد اليه بعد قال ابن فارس صاحب اللغة سمعت الاستاذ ابن العميد يقول ما كنت
اظن ان في الدنيا كحلاوة الوزارة والرياسة التی انا فيها حتى شاهدت مذاكرة الطبرانی وابی بكر الجعابی بحضرتی وكان الطبرانی
يغلبه بكثرة حفظه وكان ابو بكر يغلبه بفطنته حتى ارتفعت اصواتهما الى ان قال الجعابی عندی حديث ليس في
الدنيا الا عندی فقال هات فقال نا ابو خليفة نا سليمان بن ايوب فقال انا سليمان بن ايوب ومنی سمعه ابو خليفة فاسمعه
منی عاليا فخجل الجعابی فوددت ان الوزارة لم تكن وكنت انا الطبرانی وفرحت كفرحه انتهى ودر دول الاسلام در وقائع سنه ستين وثلثمائة گفته وفيها توفی مسند
الدنيا الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانی باصبهان وله مائة سنة وشهران انتهى ودر مدينة العلوم گفته ثم ان المعاجم اذا اطلقت يراد بها
في اصطلاحهم المعجم الكبير للطبرانی والمعجم الاوسط والمعجم الصغير له ايضا والطبرانی هو ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانی الحافظ مسند الدنيا
باصبهان توفی سنه ستين وثلثمائة وله مائة سنة وشهران ومولوی صديق حسن خان معاصر در تاج مكلل گفته ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب بن مطير اللخمی

ذكر في غير هذا الموضع ولا ذكر له في الوسيط وانما الذي في الوسيط القفال المروزي كما سيأتي ذكره ان شاء الله
تعالى وذكر الشاشي في الروضة في مواضع كثيرة منها في آخر صلوة المسافر في جواز الجمع بالمرض وفي باب العقيقة
وآخر الباب الثاني من كتاب الاقرار ويعرف هذا بالقفال الشاشي الكبير والذي في الوسيط والنهاية وتعليق
القاضي حسين والابانة والتتمة والتهذيب والعدة والبحر ونحوها من كتب الخراسانيين هو القفال المروزي الصغير
ثم ان الشاشي يتكرر في كتب التفسير والحديث والاصول والكلام والجدل ويوجد في كتب الفقه المتاخرين من الخراسانيين
واشتراك القفالان في ان كلا منهما ابو بكر القفال الشافعي لكن يتميزان بما ذكرنا من مظانهما ويتميزان
ايضا بالاسم والنسب والكبير الشاشي والصغير مروزي والشاشي اسمه محمد بن علي بن اسمعيل تفقه على ابن
شريح وكان امام عصره بما وراء النهر اعلمهم بالاصول ورحل في طلب الحديث سمع بخراسان ابا بكر محمد بن
اسحق بن خزيمة واقرانه وبالعراق محمد بن جرير الطبري والباغندي واقرانهما وبالجزيرة اباعروبة وبالشام ابا الجهم
واقرانه وبالكوفة وغيرها وله مصنفات من اجل المصنفات وهو اول من صنف الجدل وشرح رسالة الشافعي
رحمه الله ورأيت له كتابا نفيسا في دلائل النبوة وكتابا جليلا في محاسن الشريعة قال الشيخ ابو اسحق في طبقاته
له مصنفات كثيرة ليس لاحد مثلها وله كتاب في اصول الفقه وله شرح رسالة الشافعي رضي الله عنه وعنه
انتشر فقه الشافعي وراء النهر قال وتوفي سنة ست وثلثين وثلثمائة قال غيره توفي بالشاش وقال الامام ابو عبد الله الحليمي كان
شيخنا القفال الشاشي اعلم من لقيته من علماء عصره وقال ابو سعيد السمعاني في الانساب القفال الشاشي الفقيه
الشاشي من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعة كان فقيها اصوليا لغويا محدثا شاعرا سار ذكره في الشرق والغرب وله تصانيف مشهورة
ورحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور سمع ابا بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة وابا العباس السراج وابا القسم البغوي
وغيرهم وروى عنه الحاكم ابو عبد الله وابو عبد الله بن منده وابو عبد الرحمن السلمي وغيرهم ولد سنة احدى وتسعين ومائتين
ومات بالشاش في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلثمائة ومن غرائب القفال الشاشي ما نقله عنه في الروضة انه قال يجوز
الجمع بين الصلوتين بعذر المرض وفيما نرويه بالاجازة في شعب الايمان للبيهقي قال انشدنا ابو نصر بن قتادة قال انشدنا
الشيخ ابو بكر القفال الشاشي رحمه الله: اوسع رحلي على من نزل ؛ وزادي مباح على من اكل ؛ نقدم
حاضر ما عندنا ؛ وان لم يكن غير خبز وخل ؛ فاما الكريم فيرضى به ؛ واما اللئيم فمن لم ابل
وابن خلكان در وفيات الاعيان گفته ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشاشي
الفقيه الشافعي امام عصره بلا مدافعة كان فقيها محدثا اصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما وراء النهر للشافعيين مثله

القفال الشاشی من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعة وكان اماما اصوليا لغويا شاعرا افنى عمره فی
طلب العلم ونشره وشاع ذكره فی الشرق والغرب صنف التصانيف الحسان منها دلائل النبوة ومحاسن الشريعة
رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور سمع ابا بكر محمد بن اسحق بن خزيمة وابا العباس محمد بن اسحاق
السراج وابا القاسم عبد الله بن محمد البغوی وابا عروبة الحسين بن ابی معشر السلمی وابا الجهم احمد بن الحسين
بن طلاب الاسفرائنی وطبقتهم روى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ وابو عبد الله بن منده الحافظ
وابو عبد الله الغنجار الحافظ وابو عبد الرحمن السلمی وابو سعد الادريسی وقيل فيه هذا ابو بكر الفقيه
التفقه تفقه بالفقه صاحب الاقفال ولد ليلة البراءة فی سنة احدى وتسعين ومات بالشاش فی ذی الحجه سنة
خمس وستين وثلثمائة وابو القاسم عبد الكريم بن محمد الرافعی [illegible] كتاب التدوين فی ذكر اهل العلم بقزوين گفته محمد بن علی بن
اسمعيل ابو بكر القفال الشاشی امام من ائمة اصحاب الشافعی رضی الله عنه مقدم فی العلوم وله تصانيف
مشهورة فی التفسير والحديث والاصول والفقه وله كتاب محاسن الشريعة الذی تكلم فيه على اسلوب بديع
وجمع فی معجزات النبی صلی الله عليه وسلم زيادة على الف حديث ودرس على ابن سريج وانتشر عنه فقه
الشافعی بما وراء النهر وسمع بخراسان محمد بن اسحاق بن خزيمة ومحمد بن اسحق السراج وعمر بن محمد بن بجير السمرقندی
وبالعراق محمد بن جرير الطبری وموسى بن عبد الحميد وعبد الله بن محمد البغوی وابن ابی داود وابن صاعد
وبالكوفة عبد الله بن زيدان وعلی بن العباس المقانعی وبالشام ابا الجهم وبالجزيرة ابا عروبة الحرانی وورد
قزوين سنة بضع وخمسين وثلثمائة وحضر مجلسه الكبار ابو منصور القطان واقرانه وكتبوا عنه وممن
سمع منه ابو زرعة عبد الله بن الحسين بن احمد الفقيه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ فی تاريخ نيسابور
فقال ثنا ابو بكر القفال ثنا محمد بن علی بن الحسن بن الحرب الرقی ثنا ايوب بن محمد الوزان ثنا سعيد بن سلمة
عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم التيمی عن علقمة بن وقاص عن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله
عليه وسلم قال الاعمال بالنيات الحديث وقال انشدنا ابو بكر القفال انشدنا ابو بكر الدريدی لنفسه فی
صفة الاترج ـ جسم لجين قميصه ذهب ٭ مركب فی بديع تركيب ٭ فيه لمن شمه وابصره ٭ لون محب و
ريح محبوب ٭ مات بالشاش سنة خمس وستين وثلثمائة وقيل سنة ست ورأيت على ظهر بعض التعاليق
انه ولد ليلة البراءة سنة احدى وتسعين ومائتين ومحيی الدين نووی در تهذيب الاسماء واللغات گفته القفال الشاشی
مذكور فی موضع واحد من المهذب فی كتاب النكاح فی مسئلة تزويج الجد بنت ابنه من ابن ابنه ليس له

الاسفرائنی

وروی عن محمد بن جریر الطبری واقرانه وروی عنه الحاکم بن مندة وجماعة کثیرة وابوبکر القفال المذکور
هو والد القاسم صاحب کتاب التقریب الذی ینقل عنه فی النهایة والوسیط والبسیط وذکره الغزالی فی الباب الثانی
من کتاب الرهن لکنه قال ابو القاسم وهو غلط وصوابه القاسم وهذا التقریب غیر التقریب الذی لسلیم الرازی
فان التقریب الذی للقاسم بن القفال الشاشی قلیل الوجود بخلاف تقریب سلیم الرازی والشاشی منسوب
الی الشاش وهی مدینة وراء نهر سیحون فی ارض الترک وابوبکر محمد الشاشی المذکور غیر ابی بکر محمد الشاشی صاحب العمدة
والکتاب المستظهری الذی سنذکره انشاء الله تعالی فی سنة سبع وخمسمائة المتاخر عن الشاشی القفال المذکور
و ذہبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وفیها الشاشی القفال الکبیر ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل الفقیه الشافعی
صاحب المصنفات رحل الی العراق والشام وخراسان قال الحاکم کان اعلم اهل ما وراء النهر بالاصول واکثرهم
رحلة فی الحدیث سمع ابن جریر الطبری وابن خزیمة وطبقتهما قلت هو صاحب وجه فی المذهب قال الحلیمی کان
شیخنا القفال اعلم من لقیته من علماء عصره و ابن الوردی در تتمۃ المختصر در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وفیها ای فی سنه و تلوها توفی ابوبکر محمد
بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی الشافعی لم یکن وراء النهر فی عصره مثله رحل الی العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن
ابن شریح وروی عن الطبری وروی عنه الحاکم وابن منده وکثیر والتقریب الذی ینقل عنه فی النهایة والوسیط والبسیط وذکره
الغزالی فی الباب الثانی من کتاب الرهن هو تصنیف القاسم بن القفال المذکور لکن قال الغزالی ابو القاسم وهو سهو وهذا
غیر تقریب سلیم الرازی والشاشی نسبة الی مدینة شاش وراء نهر سیحون والقفال غیر ابی بکر الشاشی الذی هو
صاحب العمدة والمستظهری و یافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وفیها عند الحاکم ابی عبد الله وفی ست
وستین عند السمعانی وفی ست وثلثین عند الشیخ ابی اسحق الشیرازی توفی الامام النحریر الفاضل الشهیر
المعروف بالقفال الکبیر با لقفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصره بلا منازع وفرید دهره بلا مدافع
صاحب المصنفات المفیدة والطریقة الحمیدة کان فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النهر
للشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور واخذ الفقه عن ابن
شریح وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله کتاب فی اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه
انتشر مذهب الشافعی فی بلاده روی عن اکابر العلماء منهم الامامان الکبیران محمد بن جریر الطبری وامام
الائمة محمد بن خزیمة واقرانهما وروی عنه جماعة من الکبار منهم الحاکم ابو عبد الله وابن مندة وابو عبد الرحمن
السلمی وغیرهم قلت وهذا القفال الشاشی المذکور قد یشتبه علی بعض الناس بقفال و شاشی اخرین وهانا

فی الشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور وسار ذکره فی البلاد

واخذ الفقه عن ابن شریح وله مصنفات کثیرة وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله کتاب

فی اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه انتشر مذهب الشافعی فی بلاده وروی عن محمد بن جریر الطبری

واقرانه وروی عنه الحاکم ابو عبد الله وابو عبد الله بن منده وابو عبد الرحمن السلمی وجماعة کثیرة وهو والد القسم

صاحب کتاب التقریب الذی ینقل عنه فی النهایة والوسیط والبسیط وقد ذکره الغزالی فی الباب الثانی من کتاب

الرهن لکن قال ابو القسم وهو غلط وصوابه القسم وقال الجیلی فی شرح مشکلات الوجیز والوسیط

فی الباب الثالث من کتاب التیمم ان صاحب التقریب هو ابو بکر القفال وقیل انه ابنه القسم ثم قال

فلهذا یقال صاحب التقریب علی الابهام قلت ثم رایت فی شوال من سنة خمس وستین وستمائة فی خزانة

الکتب بالمدرسة العادلیة بدمشق المحروسة کتاب التقریب فی ست مجلدات وهی من جملة بعشر مجلدات

وکتب علیه انه تصنیف ابی القسم بن ابی بکر القفال الشاشی وقد کانت النسخة المذکورة للشیخ قطب الدین

مسعود النیسابوری الاتی ذکره انشاء الله تعالی وعلیه خطه بانه وقفها وهذا التقریب غیر التقریب

الذی لسلیم الرازی فانی رایت خلقا کثیرا من الفقهاء یعتقدونه هو فلهذا نبهت علیه التقریب الذی

لابن القفال قلیل الوجود والذی لسلیم موجود بایدی الناس وهذا التقریب هو الذی تخرج به الفقهاء

بخراسان وقد وقع الاختلاف فی وفاة القفال المذکور فقال الشیخ ابو اسحق الشیرازی فی طبقات الفقهاء

توفی سنة ست وثلثین وثلثمائة وقال الحاکم ابو عبد الله المعروف بابن البیع النیسابوری انه توفی بالشاش

فی ذی الحجة سنة خمس وستین وثلثمائة وقال کتبت عنه وکتب عنی ووافقه علی هذا ابن السمعانی فی کتاب الانساب

فزاد فقال کانت ولادته سنة احدی وتسعین ومائتین وقال الحافظ السمعانی فی کتاب الذیل انه توفی سنة ست

ستین وثلثمائة رحمه الله تعالی والله اعلم بالصواب وکذا قاله فی کتاب الانساب ایضا فی ترجمة الشاشی والقول الاول

قاله فی ترجمة القفال والشاشی نسبة الی الشاش بشینین معجمتین بینهما الف وهی مدینة وراء نهر سیحون فی

ارض الترک خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غیر القفال المروزی وقد سبق ذکر ذلک فی العبادلة وهو متاخر

عن هذا وابو الفدا اسمعیل بن علی در تاریخ مختصر در وقائع سنه خمس وستین وثلثمائة گفته فیها وقیل بل فی سنة ست و

ستین وثلثمائة وقیل فی سنة ست وثلثین وثلثمائة توفی ابو بکر واسمه محمد بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی

الفقیه الشافعی امام عصره لم یکن بما وراء النهر فی وقته مثله رحل الی العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن ابن شریح

سریج ن
ابن
وفی ن
ابی الحسن القاسم

السادسة والعشرين في الجهاد امامنا الذي هو من اعلم من لقيناه من علماء عصرنا صاحب الاصول
والجدل وحافظ الفروع والعلل وناصر الدين بالسيف والقلم والموفي بالفضل على اهل عصره في كل علم ابو بكر محمد بن علي
الشاشي وقال الحاكم ابو عبد الله هو الفقيه الاديب امام عصره بما وراء النهر للشافعيين واعلمهم
بالاصول واكثرهم رحلة في طلب الحديث وقال الشيخ ابو اسحق الشيرازي كان اماما وله مصنفات
كثيرة ليس لاحد مثلها وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب في اصول الفقه وله
شرح الرسالة وعنه انتشر فقه الشافعي بما وراء النهر وقال ابن الصلاح القفال الكبير علم من اعلام المذهب
مرفوع ومجمع علوم هو بها عليم ولها جموع قلت سمع القفال الكبير من ابن خزيمة وابن جرير وعبد الله المدائني ومحمد بن محمد
الباغندي وابي القاسم البغوي وابي عروبة الحراني وطبقتهم روى عنه ابو عبد الله الحاكم وقال ورد
نيسابور مرة على ابن خزيمة ثم ثانيا عند منصرفه من العراق ثم وردها على كبر السن وكتبنا عنه غير
مرة عن ابن خزيمة ثم اجتمعنا ببخارا غير مرة فكتبت عنه وكتب عني بخطه وروى ايضا عنه ابو
عبد الرحمن السلمي وابو عبد الله الحليمي وابن منده وابو نصر عمر بن قتادة وغيرهم وذكر الشيخ ابو اسحق
انه درس على ابن سريج قال ابن الصلاح والاظهر عندنا انه لم يدركه الى ان قال السبكي قال الشيخ ابو اسحق
مات القفال سنة ست وثلثين وثلثمائة قال ابن الصلاح وهو وهم قطعا قلت ارخ الحاكم ابو عبد الله
وفاته في اخر سنة خمس وستين وثلثمائة بالشاش وهو الصواب وموافقا لما ذكر ابن السمعاني سنة
احدى وتسعين ومائتين فيكون عمره حين توفي ابن سريج سبع سنين ويكون قد جاوز العشرين يوم
موت الاشعري فينبو على الخلاف في وفاة الاشعري عبد الرحيم بن حسن اسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو بکر محمد بن علي بن اسمعيل القفال
الكبير الشاشي احد ائمة الاسلام قال العبادي في الطبقات هو افصح الاصحاب قلما واثبتهم في دقائق
العلوم قدما واسرعهم بيانا واثبتهم جنانا واعلاهم اسنادا وارفعهم عمادا وقال الحليمي هو اعلم من
لقيته من علماء عصره وقال فيه الحاكم هو الفقيه الاديب امام عصره بما وراء النهر واعلمهم بالاصول
واكثرهم رحلة في طلب الحديث وقال الشيخ ابو اسحاق ان مذهب الشافعي في ما وراء النهر انتشر
عنه وانه صنف مصنفات كثيرة ليس لاحد مثلها وقال ابن عساكر في تاريخه بلغني انه كان مائلا عن
الاعتدال قائلا في اول امره بالاعتزال ثم رجع الى مذهب الاشعري قال السمعاني ولد بالشاش وهي
مدينة وراء النهر سنة احدى وتسعين ومائتين وتوفي بها في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلثمائة

باعتزال

ذا اوضح ذلک ایضاحا بالغا کما اوضحت ذلک فی نظیره فی الثلاثة النحویین المسمین بالاخفش اعلم

انهم ثلثة قفال شاشی و هو هذا وقد ذکرنا عمن اخذ و من اخذ عنه وهو والد القسم صاحب کتاب التقریب و

قیل انه صاحب کتاب التقریب لا ولده وللشک فی ذلک یقال صاحب التقریب وابو حامد الغزالی قال فی کتاب الرهن

لما ذکر صاحب التقریب قال ابو القسم فغلطوه فی ذلک وقالوا صوابه القاسم والتقریب المذکور قلیل الوجود

فی ایدی الناس وهناک تقریب اخر یکثر وجوده فی ایدی الناس وهو لسلیم و به تخرج فقهاء خراسان والشاشی

بشینین معجمتین بینهما الف نسبة الی الشاش مدینة وراء نهر سیحون خرج منها جماعة من العلماء واذا علم

ان هذا هو القفال الشاشی فاعلم ان هناک قفالا غیر شاشی و شاشیا غیر قفال وثلثتهم یکنون بابی بکر ویشترک اثنان منهم فی اسمهما دون اسم

ابیهما واثنان فی اسم ابیهما دون اسمهما فالقفال غیر الشاشی القفال المروزی وهو عبد الله بن احمد و عنه

اخذ القاضی حسین والشیخ ابو محمد الجوینی والد امام الحرمین وسیأتی ذکره ان شاء الله تعالی فی سنة سبع عشرة

واربعمائة التی توفی فیها والشاشی غیر القفال هو فخر الاسلام محمد بن احمد مصنف المستظهری شیخ الشافعیة

فی زمانه تفقه علی محمد بن البیان الکازرونی ثم لزم الشیخ ابا اسحاق وابن الصباغ ببغداد وصنف وافتی وولی

تدریس النظامیة ودفن عند الشیخ ابی اسحق وسیأتی ذکره ان شاء الله تعالی فی سنة سبع وخمسمائة التی توفی

فیها فهذا الکلام فیهم قد اوضحته جدا حتی عری عن البیان توفی القفال الشاشی المذکور فی سنة خمس وستین

وثلثمائة المذکور صاحب وجه فی المذهب وممن نبه علی الخلاف فی ان کتاب التقریب له او لولده الامام العجلی فی

شرح مشکلات الوجیز والوسیط ذکر ذلک فی کتاب التیمم قلت وانما بسطت الکلام فی هذا و خرجت الی الاسهاب

الخارج عن مقصود الکتاب لاحتمال ان یقف علیه من یحتاج الیه من الفقهاء ونسأل الله تعالی التوفیق وسلوک

طریق الصواب وقال الحلیمی کان شیخنا القفال اعلم من لقیته من علماء عصره وفی وفاته اختلاف و تاج الدین

بن عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته محمد بن علی بن اسمعیل القفال الکبیر الشاشی الامام الجلیل احد ائمة الدهر

ذو الباع الواسع فی العلوم والید الباسطة والجلالة التامة والعظمة الوافرة کان اماما فی التفسیر اماما فی الحدیث

اماما فی الکلام اماما فی الاصول اماما فی الفروع اماما فی الورع والزهد اماما فی اللغة والشعر ذاکرا للعلوم محققا

لما یورده حسن التصرف فیما عنده فردا من افراد الزمان قال فیه ابو عاصم العبادی هو افصح الاصحاب

قلما واثبتهم فی دقائق العلوم قدما واسرعهم بیانا واثبتهم جنانا واعلاهم اسنادا وارفعهم عمادا

وقال الحلیمی کان شیخنا القفال اعلم من لقیته من علماء عصره وقال فی کتابه شعب الایمان فی الشعبة

[حاشیه:] اوضحته — المتوفی — التیمم — ستیان

السلمی وجماعة کثیرة وتوفی سنة ست وثلثین وثلثمائة وقیل توفی فی شاش فی ذی الحجة سنة خمس وستین وثلثمائة وشاش مدینة فی ماوراء نهر سیحون فی ارض الترک ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصر بلا مدافعت فقیه محدث اصولی لغوی شاعر بود در ماوراء النهر مثل او در وقت او برای شافعیه کسی نبود بسوی خراسان وعراق وحجاز وشام وثغور رحلت کرده وذکر او در بلاد دور دست رفته فقه از ابن سریج گرفته مصنفات بسیار دارد وی اول کسی ست که در جدل حسن از فقها تصنیف کرده کتابی دارد در اصول فقه ومذهب شافعی در بلاد او از وی منتشر گردیده روایت دارد از محمد بن جریر طبری وامثال او از وی حاکم نیسابوری وابن منده وابوعبدالرحمن سلمی وجماعة کثیره راوی ست در وفاتش اختلافست سمعانی گفته توفی سنة ست وستین وثلثمائة وشاش شهریست ورای نهر سیحون که از وی جماعتی از علما بر آمده واین قفال غیر قفال مروزیست که ذکرش در عبادله گذشته ووی متاخر ازین قفال ست ونیز مولوی صدیق حسن خان در ابجد العلوم گفته ابوبکر محمد بن علی القفال بن اسماعیل الشاشی الفقیه الشافعی اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء کان اماما عصره بلا مدافعة فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بماوراء النهر للشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور وسار ذکره فی البلاد اخذ الفقه عن ابن سریج وله مصنفات کثیرة فی الجدل وکتاب فی اصول الفقه وعنه انتشر مذهب الشافعی فی بلاده وروی عن محمد بن جریر الطبری واقرانه وروی عنه الحاکم وابن منده وجماعة کثیرة توفی سنة ۳۳۶ وقیل توفی فی الشاش فی سنة خمس وستین وثلثمائة والشاش مدینة ماوراء النهر سیحون فی ارض الترک خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غیر القفال المروزی وهو متاخر عن هذا کذا قال ابن خلکان فی تاریخه وفیات الاعیان ونیز فاضل معاصر در تاج مکلل گفته ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصره بلا مدافعة کان فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بماوراء النهر للشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور وسار ذکره فی البلاد روی عن محمد بن جریر الطبری وروی عنه الحاکم ابو عبد الله وابو عبد الله بن منده وابو عبد الرحمن السلمی وجماعة کثیرة ووقع الاختلاف فی وفاته فقیل فی سنة ست وثلثین وثلثمائة وقیل خمس وستین وثلثمائة والشاشی نسبة الی شاش مدینة وراء نهر سیحون خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غیر القفال المروزی وهو متاخر عن هذا انتهی

وصل ابوبکر الشاشی القفال محدثهم الجوال ؛ ومسندهم الرحال ؛ وفقیههم المقوال ؛ قد روی هذا الحدیث الفاتح للاقفال ؛ المزیح للشکال ؛ المنیر للبال ؛ الممیط للعضال ؛ المنشط من العقال ؛ المنقذ عن المضال ؛

کذا ذکره فی الانساب فی ترجمة القفال وقال فیه فی ترجمة الشاشی وفی کتاب الذیل انه توفی فی سنة ست و ستین وقال الشیخ ابو اسحق انه اخذ عن ابن سریج قال ابن الصلاح ان ما قاله الشیخ من لقیاه ابن سریج فالاظهر عندنا خلافه وان ما قاله فی وفاته وهم قطعا قال وقد صرح المطوعی بانه لم یدرک ابن سریج وذکر الحاکم انه توفی فی ذی الحجة سنة خمس وستین انتهی نقل عنه الرافعی فی مواضع محصورة منها فی باب العقیقة واخر الباب الثانی من کتاب الاقرار وموضعین من اول النکاح ونقل عنه فی الروضة ایضا فی اخر صلوة المسافر ومن تصانیفه کتاب ادب القضاء ومنها محاسن الشریعة موضوع لمعان ومناسبات نظریة ومشتمل علی مسائل غریبة وهما قلیلا الوجود وعندی بکل منهما نسخة وابوبکر اسنوی در طبقات شافعیه گفته محمد بن علی بن اسمعیل ابوبکر الشاشی القفال الکبیر احد اعلام المذهب وائمة المسلمین مولده سنة احدی وتسعین ومائتین وسمع من ابی بکر بن خزیمة ومحمد بن جریر وابی القسم البغوی وغیرهم قال الشیخ ابو اسحق درس علی ابن سریج وجری علیه الرافعی فی التهذیب قال ابن الصلاح الاظهر عندنا انه لم یدرک ابن سریج وهو الذی ذکره المطوعی فی کتابه وانما اخذ عن ابن اللیث الشالوسی عن ابن سریج قال الشیخ ابو اسحق وکان اماما وله مصنفات کثیرة لیس لاحد مثلها وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله کتاب فی اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه انتشر فقه الشافعی فیما وراء النهر وقال الحاکم کان اعلم اهل ما وراء النهر بالاصول واکثرهم رحلة فی طلب الحدیث [illegible] لقیته مرتین [illegible] عصر قال النووی فی تهذیبه واذا ذکر القفال الشاشی فالمراد هذا واذا ورد القفال المروزی فهو الصغیر ثم ان الشاشی یتکرر ذکره فی التفسیر والحدیث والاصول والکلام والمروزی یتکرر ذکره فی الفقهیات ومن تصانیف الشاشی دلائل النبوة ومحاسن الشریعة وادب القضاء جزء کبیر وتفسیر کبیر مات فی ذی الحجة سنة خمس وستین وثلثمائة وذکر الشیخ ابو اسحق انه مات سنة ست وثلثین وهو وهم نقل عنه الرافعی فی مواضع محصورة منها فی باب العقیقة واخر الباب الثانی من کتاب الاقرار وموضعین من اول النکاح ونقل عنه فی الروضة فی اخر صلوة المسافر وفاضل ازنیقی در مدینة العلوم گفته واعلم ان اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء ابوبکر محمد بن علی بن اسمعیل القفال الشاشی الشافعی امام عصره بلا مدافعة کان فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا شافعیا لم یکن بما وراء النهر من الشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور وسار ذکره فی البلاد واخذ الفقه عن ابن سریج وله مصنفات کثیرة فی الجدل واصول الفقه وعنه انتشر مذهب الشافعی فی بلاده روی عن محمد بن جریر الطبری واقرانه وروی عنه الحاکم ابو عبد الله وابو عبد الرحمن

قوله یعنی ان ابن سریج مات قبل دخوله بغداد ١٢

في النوم كان دخلت مسجد الكوفة فرأيت شيخا طوالا لم ار بشرا احسن منه فقيل
لي هذا ابو محمد بن حيان فتبعته وقلت انت ابو محمد بن حيان قال نعم قلت أليس
قد مت قال بلى قلت فما فعل الله بك قال الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الارض
الآية فقلت انا ابو سعد بن خليل جئت لاسمع حديثك واحصل كتبك
فقال سلمك الله ووفقك الله ثم صافحته فلم ار شيئا قط الين من كفه فقبلتها
ووضعتها على عيني قال ابو نعيم توفي في سلخ المحرم سنة تسع وستين وثلثمائة
ونيز ذهبي در عبر در وقائع سنه تسع وستين وثلث مائه گفته ابو الشيخ الحافظ ابو
محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الاصبهاني صاحب التصانيف
في سلخ المحرم وله خمس وتسعون سنة واول سماعه في سنة اربع و
ثمانين ومائتين من ابراهيم بن سعدان وابن ابي عاصم وطبقتهما
ورحل في حدود الثلاثمائة فروى عن ابي خليفة ومن مثله بالموصل
وحران والحجاز والعراق قال ابو بكر بن مردويه ثقة مأمون صنف
التفسير والكتب الكثيرة في الاحكام وغير ذلك وقال الخطيب
كان حافظا ثبتا متقنا وقال غيره كان صالحا خيرا قانتا لله
كبير القدر رحمه الله ونيز [illegible] در طبقات القرا
گفته عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان ابو محمد الاصبهاني الحافظ
ابو الشيخ روى القراءة عن [illegible] سماعا عن محمد بن
الصباح الخزاعي روى القراءة عنه ابو بكر محمد بن احمد بن محمد
الاصبهاني توفي في سنة تسع وستين وثلثمائة وله خمس وتسعون
سنة وجلال الدين السيوطي در طبقات الحفاظ گفته ابو الشيخ حافظ اصبهان
ومسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الاصبهاني
صاحب المصنفات ولد سنة ٢٧٤ وسمع ابا يعلى وابا خليفة وخلائق وكان مع سعة علمه وغزارة
حفظه من العلماء العاملين صالحا قانتا لله ثقة متقنا صنف التفسير وغيره مات في محرم سنة ٢٦٩ [illegible]

فاستغنی فیه عما لا بد له منه فلا تتشاغل به والمراد به فیه حاشیة التمییز بین الیمین والشمال به والقادح
فیه مارق لینتة طینته الخبال والموهن المختتن لمطیة الوزر والوبال **وجه بست و دوم**
آنکه ابو محمد عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی المعروف بابی الشیخ این حدیث شریف را در کتاب السنة روایت
نموده چنانچه سخاوی در مقاصد حسنه گفته حدیث انا مدینة العلم و علی بابها الحاکم فی المناقب من
مستدرکه والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ بن حیان فی السنة له وغیرهم کلهم من حدیث ابی معویة
الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا بزیادة فمن اتی العلم فلیات الباب و از تصریح سمهودی
در جواهر العقدین و مناوی در فیض القدیر و زرقانی در شرح مواهب نیز روایت کردن ابو الشیخ این حدیث شریف را
در مساعی اثبات الله تعالی ظاهر و باهر میشود و مخفی نماند که ابو الشیخ از حفاظ معتمدین و نقاد معتبرین و ائمه بارعین و اکابر
ماهرین عالی مقدار است سمعانی در انساب در نسبت حیانی گفته والمشهور بهذه النسبة ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر
بن حیان الاصبهانی المعروف بابی الشیخ حافظ کبیر ثقة صنف التصانیف الکثیرة روی عنه ابو نعیم احمد بن عبد الله الحافظ
و آخرون روی عنه ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحیم الکاتب باصبهان و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته ابو الشیخ
حافظ اصبهان و مسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الانصاری صاحب التصانیف
السائرة ویعرف بابی الشیخ ولد سنة اربع و سبعین و مائتین و سمع فی سنة اربع و ثمانین و هلم جرا و کتب العالی
والنازل ولقی الکبار سمع من جده لامه محمود بن الفرج و ابراهیم بن سعدان و محمد بن عبد الله بن
الحسن بن حفص الهمدانی رئیس اصبهان و محمد بن اسد المدینی و احمد بن محمد بن علی الخزاعی و ابی بکر بن ابی عاصم
و اسحق بن اسمعیل الرملی و ابی خلیفة الجمحی و احمد بن الحسن الصوفی و ابی یعلی الموصلی و ابی عروبة الحرانی و کان مع
سعة علمه و غزارة حفظه صالحا خیرا قانتا لله صدوقا حدث عنه ابو بکر احمد بن عبد الرحمن الشیرازی و
ابو بکر بن مردویه و ابو سعید المالینی و ابو نعیم و محمد بن علی بن سمویه المؤدب و سفین بن حسکویه و حفیده محمد
بن عبد الرزاق بن ابی الشیخ و الفضل بن محمد القاشانی و ابو طاهر بن عبد الرحیم الکاتب و خلق کثیر قال ابن مردویه
ثقة مامون صنف التفسیر و الکتب الکثیرة فی الاحکام و غیر ذلک قال ابو بکر الخطیب کان حافظا ثبتا متقنا و روی عن بعض
العلماء قال دخلت علی الطبرانی فی الاول و هو یمزح او یضحک و ما دخلنا علی ابی الشیخ الا و هو یصلی قال ابو نعیم کان احد الاعلام
صنف الاحکام و التفسیر کان یفید عن الشیوخ و یصنف لهم ستین سنة و کان ثقة قلت و روی عنه ابو بکر بن
المقری و قال عبد الله بن محمد القصیر اخبرنا علی بن عبد الغنی المعدل کتابنا نسمع یوسف بن خلیل الحافظ یقول ابیت

احب الیه من نفسه ویرون فی ذلک احادیث منها ما رواه البیهقی وابو الشیخ والدیلمی انه
صلی الله علیه وسلم قال لا یؤمن احد حتی اکون احب الیه من نفسه مقام نهایت شگفت ست که این
مقلد مطاع مخاطب عظیم الانخداع بروایت ابی الشیخ دست تمسک میزند وازان در مقام احتجاج ذکر میکند باز شاه صاحب بروایت
او حدیث انا مدینة العلم را بکمال عصبیت نظر نمی اندازند واقصای انصاف وخداترسی خود را بر همگنان ظاهر میسازند واز همه
لطیفه تر آنست که خود مخاطب عالی نصاب در باب یازدهم همین کتاب دست تشبث بدامان روایت ابو الشیخ میزنند وباز
در باب حدیث مدینة العلم که ابو الشیخ آنرا روایت نموده آغاز عصبیت خاسره ومکابرت باهره می نهند چنانچه در بیان
تعصبات که نسبت آن باهل حق نموده گفته تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط میکنند در بغض حضرت علی و ذریت
طاهره او رضی الله عنهم ذکره ابن شهر اشوب وبهمین سبب ایشانرا ملقب بنواصب کنند حالانکه خود ایشان در کتب
خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی وابو الشیخ ودیلمی نقل کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یؤمن احد حتی اکون احب الیه من نفسه ویکون عترتی احب الیه من نفسه پس می بینی که مخاطب
نبیل بکمال تغریر وتسویل در مقام اثبات ولای اهل سنت خود روایت ابی الشیخ را آورده حیله خلاص ومناص خود گردانیده
لکن نمیدانم چرا در مقام رد وابطال حدیث مدینة العلم بر افادات محققین ومدققین خود نظر نانداخته تا معلوم میکرد
که این حدیث شریف را نیز ابی الشیخ روایت فرموده تا از قدح وجرح این حدیث شریف باز می ایستاد وداد غایت
خلاعت وجلاعت نمیداد وبالجملة فروایة ابی الشیخ هذا الحافظ المبجل۔ المسند المفضل۔
المنوه المنوّل۔ عندهم بالطراز الاول۔ خیر معتمد ومعوّل۔ فی سلوک المنهج الواضح المذلل۔
فلا یرتاب فیه الا الارعن المغفل۔ ولا یطعن فیه الا المبتدع المضلل۔ والله العاصم عن
زیغه باللطف الجلیل۔ وهو الواقی عن ختله بالصون للکمل۔ وجه بست وسوم آنکه ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان
المعروف بابن السقا الواسطی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه ملا علی بن محمد ابن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب المناقب
گفته قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار
الفقیه الشافعی رحمه الله بقراءتی علیه فاقر به سنة اربع وثلاثین واربعمائة قلت له اخبرکم
ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقا الحافظ الواسطی رحمه الله نا
عمر بن الحسن الصیرفی رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم
عن عبد الرحمان بن بنهان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بعضد علی فقال

بهمان

بابن قیم الجوزیۃ الحنبلی در زاد المعاد فی ہدی خیر العباد بعد ذکر حدیث نبی المنتفق گفتہ ھذا حدیث جلیل ینادی جلالتہ
وفخامتہ علی انہ خرج من مشکوٰۃ النبوۃ لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیرۃ بن عبد الرحمن
المدنی رواہ عنہ ابراھیم بن حمزۃ الزبیری وھما من کبار علماء اھل المدینۃ ثقتان یحتج بھما فی الصحیح
احتج بھما امام اھل الحدیث محمد بن اسمعیل البخاری رواہ ائمۃ السنۃ فی کتبھم وتلقوہ بالقبول و
قابلوہ بالتسلیم والانقیاد ولم یطعن احد منھم فیہ ولا فی احد من رواتہ فممن رواہ الامام ابن الامام
ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن احمد بن حنبل فی مسند ابیہ او فی کتاب السنۃ وقال کتب الی ابراھیم بن حمزۃ بن محمد بن حمزۃ بن مصعب
بن زبیر الزبیری کتبت الیک بھذا الحدیث وقد عرضتہ وسمعتہ علی ما کتبت بہ الیک فحدث بہ عنی ومنھم
الحافظ الجلیل ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل فی کتاب السنۃ لہ ومنھم الحافظ ابو احمد محمد بن
احمد بن ابراھیم بن سلیمان العسال فی کتاب المعرفۃ ومنھم حافظ زمانہ ومحدث اوانہ ابو القاسم سلیمان بن
احمد بن ایوب الطبرانی فی کثیر من کتبہ ومنھم الحافظ ابو محمد عبد اللہ بن محمد بن حیان ابو الشیخ
الاصبہانی فی کتاب السنۃ الخ وتاج الدین دہان مکی در کفایۃ المتطلع کہ در ان مرویات شیخ حسن عجیمی جمع نمودہ گفتہ
کتاب اخلاق النبی صلی اللہ علیہ وسلم للامام المحدث ابی محمد عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن حیان
المعروف بابی الشیخ رحمہ اللہ تعالی اخبر بہ عن الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی عن محمد حجازی الشعرانی عن محمد بن ارکماس عن الحافظ احمد بن حجر
العسقلانی عن ابی اسحق ابراھیم بن صدقۃ الرسام قال انا ابو محمد اسحق بن یحیی الآمدی قال انا یوسف بن خلیل الحافظ قال انا ناصر
بن محمد الویرجی قال انا جعفر بن عبد الواحد الثقفی قال انا ابو طاھر محمد بن احمد بن عبد الرحیم قال انا بہ
مؤلفہ ابو محمد عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن حیان فذکرہ ومخفی نماند کہ شیخ حسن عجیمی از ان مشایخ ست
کہ شاہ ولی اللہ والد ماجد مخاطب در کتاب ارشاد الی مہمات الاسناد باتصال سند روایت خود بایشان احمد البی
بجا آوردہ آغاز ابتہاج وافتخار کردہ پس ابو الشیخ از شیوخ مشایخ والد ماجد مخاطب باشد پس اگر اولیای
شاہصاحب بعد سماع روایت ابی الشیخ کہ از شیوخ مشایخ والد ماجد آن حاسد المحامد بودہ دل بتصدیق حدیث
انا مدینۃ العلم نہ نہند وگوش حق نیوش خود برین فضیلت جمیلہ نہ نہند جا کمال حیرت و تعجب ست وباز ترحم بر انست کہ کابلی شیخ معنوی مخاطب
بروایت ابی الشیخ تمسک نمودہ تا باز در مقام دفع عار نصب از اسلاف خود بمقابلہ اہل الحق ذکر فرمودہ چنانچہ در صواقع در ذکر
تعصبات گفتہ التاسع عشر ان اھل السنۃ نسبوا الی بغض اھل البیت ذکر ذلک ابن شہر آشوب وکثیر من علمائھم وھو
بہتان صرف وھو یکذبہ صحاح کتبھم فانھم یقولون ان محبۃ اھل البیت واجبۃ علی جمیع البریۃ ولا یؤمن احد حتی یکون عترۃ النبی

اکابر قوم مثل شمس الدین ذهبی در تذکرة الحفاظ وعبد القادر حنفی در جواهر مضیئه ومحمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار وعلی قاری در اثمار جنیه وتاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون شنیدی **فهذا** ابو اللیث المعروف بالفقیه امامهم لکابر النبیه وحبرهم المبجل الوجیه قد اثبت هذا الحدیث الشریف النزیه بالحتم والجزم ردما لمزید التنبیه وحسما لکلام کل معاند فصیه فلا یطعن بمتری فیه الا الاعفک السفیه ولا یقدحه الا الحائر البائر فی اوحش التیه ولا یحید عنه الا الارعن المدله العظیم التدلیه **وجه بست وپنجم** آنکه ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه ابن المغازلی در کتاب المناقب آورده اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی نا الباغندی محمد بن محمد بن سلیمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمر عن ابیه عن جریر عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها ولا توتی البیوت الا من ابوابها و نهایت وثوق واعتماد وغایت اعتبار واستناد حافظ ابن المظفر از تذکرة الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ودول الاسلام تصنیف ذهبی ووافی بالوفیات صلاح الدین صفدی وطبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی واضح وعبارات این کتب ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث ثقلین بتفصیل مذکور خواهد شد **فهذا** ابن المظفر حافظهم المعزز وکابرهم الموقر وجهبذهم المکبر قد روی هذا الحدیث السافر الازهر الباهر الانور فلا یحید عنه الا التائه فی الضلال الاسمج الانکر ولا یمیل عنه الا السادر فی الغی الاعوج الاعور **وجه بست وششم** آنکه ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان البغدادی المعروف بابن شاهین این حدیث شریف را بچار طریق روایت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمة در کتاب مناقب آل ابی طالب میفرماید وقال النبی صلی الله علیه وسلم بالاجماع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب رواه احمد من ثمانیة طرق وابراهیم الثقفی من سبعة طرق وابن بطة من ستة طرق والقاضی الجعابی من ستة طرق وابن شاهین من اربعة طرق و بر متتبع علم رجال واضح وظاهرست که ابن شاهین از کبرای ثقات حفاظ ونبهای اثبات ایقاظ سنیه میباشد ومفاخر زاهره ومآثر باهره او از کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی وتاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر واسماء الرجال مسانید ابی حنیفه از محمد بن محمود الخوارزمی وعبر فی خبر من غبر از محمد بن احمد الذهبی ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی وطبقات القرا شمس الدین محمد بن محمد الجزری وطبقات الحفاظ ومنتهی العقول جلال الدین السیوطی وطبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی الداودی

هذا امیر البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال
انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و ابن السقاء [illegible] اکابر حفاظ اعلام و اماجد اثبات
فخام سنیه بوده [illegible] مفاخر [illegible] تاریخ واسط [illegible] علی بن محمد الخطیب الجلابی المعروف
با بن المغازلی و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و تذکرة الحفاظ [illegible] احمد بن احمد
و طبقات محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و طبقات الحفاظ [illegible] عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی
و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی بکمال [illegible] مسطور و از عبارات این کتب [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] واحده [illegible] سنه ثلاث و سبعین
[illegible] گفته و [illegible] ابن السقاء الحافظ عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطی [illegible] عن ابی خلیفة و عبدان
[illegible] الامر [illegible] توفی فی جمادی الآخرة [illegible] واسط [illegible]
[illegible] فمن یستحاه الله [illegible] الانصاف [illegible] لا یقوم بالاحتجاج
بعد [illegible] روایة ابن السقاء لهذا الخبر [illegible] الفضلاء [illegible]
الاهتداء الوازع عن التجاوز [illegible]
[illegible] والبغض [illegible] العلویة فاعرض [illegible]
[illegible] وجه بیست و چهارم آنکه ابو اللیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی بتخریج [illegible]
[illegible] گفته عن قیس بن ابی حازم رضی الله عنه قال جاء رجل الی معاویة رضی الله عنه
فسأله عن مسألة فقال سل عنها علی بن ابی طالب فهو اعلم بها فقال الرجل قولک احب الی من قول
علی فقال معاویة بئسما قلت ولؤم ما جئت به لقد کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی ولقد کان عمر بن الخطاب یسأله و یأخذ عنه ولقد شهدت عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه
[illegible] علی بن ابی طالب ثم قال للرجل معویة رضی الله عنه قم لا اقام الله رجلیک ومحا
اسمه من الدیوان ویروی ان سائلا سأل عائشة رضی الله عنها عن المسح علی الخفین فقالت سلوا
عنها عن علی بن ابی طالب فانه اعلم بالسنة وقال النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها
و محامد باذخه و محاسن شامخه و عظمت مرتبت و رفعت منزلت ابو اللیث نزد سنیه سابقا در مجلد حدیث طیر حسب تصریحات

الصاحب کان النبی مدینة العلم التی ✽ حوت الکمال وکنت افضل باب ✽ رددت علیک الشمس
وهی فضیلة ✽ ظهرت فلم تستر بلف نقاب ✽ وصاحب ابن عباد ممدوح افاخم نقاد و مقبول
اعاظم امجاد سنیه می باشد شطری از مآثر طاهره و مفاخر باهره و معالی شامخه و معالی باذخه و محامد جلیله و مدائح جزیله او
از یتیمة الدهر ابو منصور عبد الملک بن محمد الثعالبی و وفیات الاعیان احمد بن محمد الاربلی المعروف بابن خلکان
و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تتمة المختصر عمر بن المظفر المعری المعروف بابن الوردی و عبر
فی خبر من غبر شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و بغیة الوعاة جلال الدین عبد الرحمن
بن ابی بکر السیوطی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر در مجلد حدیث طیر شنیدی اینجا نیز بعض عبارات
مذکور میشود ابن اثیر جزری در تاریخ کامل در وقائع سنه خمس و ثمانین و ثلثمائة گفته فی هذه السنة مات الصاحب
ابو القاسم اسمعیل بن عباد وزیر فخر الدولة بالری وکان واحد زمانه علما و فضلا و تدبیرا وجودة
رأی کرما عالما بانواع العلوم عارفا بالکتابة و موادها و رسائله مشهورة مدونة و جمع من
الکتب ما لم یجمعه غیره حتی انه کان یحتاج فی نقلها الی اربعمائة جمل و علامه شمس الدین ذهبی در
دول الاسلام در وقائع سنه مذکوره گفته و فیها توفی الصاحب اسمعیل بن عباد وزیر مؤید الدولة
و فخر الدولة وکان من نبلاء الرجال انتهی و فضل اسمعیل بن عباد المعروف بالصاحب
کابرهم المعرز للمجد المنتدح الراحب ✽ قد اثبت هذا الحدیث المبین من الحق کل لاحب
فی نظمه الذی سبی العقول فهو لها ساحب ✽ فالعجب کل العجب من الجاحد المسرع الناحب
کیف یجنح الی لواذ الانکار وهو شاحب ✽ ولا یقبل علی الحق اقبال الطالب المستعتب ولا یعرج علی طریق الحق وهو واضح لاحب

وجه بیست و ششم ابو الحسن علی بن عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق العسکری الحربی حدیث مدینة العلم را روایت کرده چنانچه
در کتاب الامالی علی ما نقل عنه گفته ثنا اسحاق بن مروان ثنا ابی ثنا عامر بن کثیر السراج عن ابی خالد عن سعد
بن طریف عن الاصبغ بن نباتة عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم وانت بابها یا علی کذب من زعم انه یدخلها من غیر بابها و ثقت و نبالت و عظمت و جلالت شان
علامه ابن شاذان از افادات ائمه رفیع المکان و منتقدین اعیان سنیه مثل عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب
الانساب و عز الدین ابن اثیر الجزری در تاریخ کامل و شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در عبر فی خبر من غبر ظاهر و آشکار است کما دریته
فی مجلد حدیث الطیر و غیر خاف علی من اوتی حظا من الفهم الحدید و اعطی قسطا من الرای السدید ✽

المالکی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیاربکری و شرح مواہب لدنیہ محمد بن عبد الباقی الزرقانی و رسالہ اسانید محمد بن محمد الامیر و جنۃ فی الاسوۃ الحسنہ بالسنۃ از مولوی صدیق حسن خان معاصر ان شاء اللہ تعالی در مجلد حدیث تشبیہ خواہی دانست بجائیکہ بعض عبارات باختصار مذکور میشود — علامہ ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ ابن شاہین الحافظ المفید المکثر محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد البغدادی الواعظ المعروف بابن شاہین صاحب التصانیف سمع محمد بن محمد الباغندی و محمد بن ہرون الحضرمی وابا حبیب بن العباس البرتی و شعیب بن محمد الذارع وابا القسم البغوی وابا علی محمد بن سلیمان المالکی وطبقتہم ولہ رحلۃ الی دمشق لقی فیہا ابا اسحق بن ابی ثابت وطبقتہ مولدہ سنۃ سبع وتسعین ومائتین وسمع سنۃ ثمان وثلثمائۃ روی عنہ ابو سعید المالینی وابوبکر البرقانی وابو القاسم التنوخی وابو محمد الخلال وابو محمد الجوہری وابو الحسین بن المہتدی باللہ وخلق کثیر وابنہ عبید اللہ بن عمر قال ابن ماکولا ثقۃ مامون سمع بالشام وفارس والبصرۃ جمع الابواب والتراجم وصنف شیئا کثیرا قال ابو الحسین بن المہتدی باللہ قال لنا ابن شاہین صنفت ثلثمائۃ مصنف وثلثین مصنفا منہا التفسیر الکبیر الف جزء ومنہا المسند الف وثلثمائۃ جزء والتاریخ مائۃ وخمسون جزءا والزہد مائۃ جزء قال محمد بن عمر الداؤدی القاضی سمعت ابن شاہین یقول حسبت ما اشتریت بہ الحبر الی ہذا الوقت فکان سبعمائۃ درہم قلت تفسیرہ علی ما ذکر لی شیخنا عماد الدین الحزامی بواسط فی نحو من ثلاثین مجلدا قال الازہری وابن شاہین ثقۃ عندہ عن البغوی سبعمائۃ جزء وقال ابن ابی الفوارس ثقۃ مامون صنف ما لم یصنفہ احد — انتہی ما اردنا نقلہ فہذا حافظہم الجلیل ابن شاہین ؛ قد روی ہذا الحدیث المرتفق المتین ؛ المتسق الرصین ؛ بطرق متعددۃ تظہر الحق وتبین ؛ فالطاعن فی الخبر بعد روایۃ ہذا الحبر الرزین ؛ صاغر حقیر مہین ؛ والقادح فیہ اثر اثر ہذا العلم المبین ؛ مغموص فی دینہ غبین ؛ واللہ الموفق وہو المعین ؛ وجہ بست و ہفتم آنکہ ابو القاسم اسمعیل بن عباد الطالقانی المعروف بالصاحب این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار خود مکرر نظم فرمودہ چنانچہ علامہ ابن شہر آشوب در ذکر ناظمین حدیث مدینۃ العلم سفر ما نیا الصاحب
ہ کان النبی مدینۃ ہو بابہا ؛ لو اثبت النصاذات المرسل ؛ ولہ
ہ باب المدینۃ لا تبغوا سواہ للہ ؛ لتدخلوہا فخلوا جانب التیہ ؛ ونیز در کتاب المناقب در ذکر ناظمین حدیث رد شمس سفر ما یند

ن ہو مولوی صدیق حسن خان در اتحاف سماع ابن شاہین عمر بن عثمان [illegible] الحافظ الواعظ البغدادی ثقۃ فی الحدیث [illegible] روی عنہ جماعۃ [illegible] ولہ تالیف مفید [illegible] منہا جزء فی [illegible] التفسیر و مسند [illegible] الخ علی المعروف بابن ابراہیم بن [illegible] عبد الحق [illegible]

وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه وابو الصلت ثقة
مامون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول
سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهروی فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة عن الاعمش
انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی وهو ثقة مامون سمعت ابا نصر احمد
بن سهل الفقیه القبانی امام عصره ببخارا یقول سمعت صالح بن محمد بن حبیب الحافظ یقول وسئل عن
ابی الصلت الهروی فقال دخل یحیی بن معین ونحن معه علی ابی الصلت فسلم علیه فلما خرج تبعته
فقلت له ما تقول رحمک الله فی ابی الصلت فقال هو صدوق فقلت له انه یروی حدیث الاعمش
عن مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها
فمن اراد العلم فلیأتها من بابها فقال قد روی هذا ذاک الفیدی عن ابی معویة عن الاعمش
کما رواه ابو الصلت حدثنا بصحة ما ذکره الامام ابو زکریا یحیی بن معین ابو الحسین محمد بن احمد
بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معویة
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا
مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب قال الحسین بن فهم حدثناه ابو الصلت
الهروی عن ابی معویة قال الحاکم لیعلم المستفید لهذا العلم ان الحسین بن فهم بن عبد الرحمن ثقة
مامون حافظ ولهذا الحدیث شاهد من حدیث سفین الثوری باسناد صحیح حدثنی ابو بکر محمد بن
علی الفقیه الامام الشاشی القفال ببخارا وانا سألته حدثنی النعمان بن هرون البلدی ببلد من اصل
کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفین الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم
عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب ازین عبارت سراسر بشارت واضح
ولائحست که حاکم در اثبات وتصحیح اینحدیث شریف داد ارغام وتبکیت جاحد عنیف مساعی جمیله فرموده وبوجوه متعدده
زنگ شبهات ارباب اعتساف از قلوب اهل انصاف زدوده اول آنکه اینحدیث شریف را بسند متصل خود از ابن عباس
روایت کرده دوم آنکه تصریح صریح ببودن آن صحیح الاسناد نموده سوم آنکه باظهار عدم اخراج شیخین اینحدیث شریف را
راه استدراک بر ایشان پیموده چهارم آنکه بنص واضح ابو الصلت هروی را که راوی اینحدیث از ابو معویه است ثقه مامون

ان تحدیث الحربی وهو حبرهم المغنید؛ وحافظهم المجید؛ بهذا الخبر الشریف المجید؛ وذلک الحدیث الکریم الحمید؛ مرغم انف کل مکابر عنید؛ وجاذب بناصیة کل معاند مرید؛ ومؤسس بناء الحق السامق المشید؛ ومشید عماد الصدق الشاهق الاطید؛ والله ولی التوفیق والتایید؛ وهو الموفق بلطفه المحفوف بالتازیر والتشدید **وجه بست و نهم** آنکه ابوعبدالله عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری البطی این حدیث شریف را بشش طریق روایت نموده آنفا شنیدی که ابن شهرآشوب علیه الرحمه در مناقب آل ابی طالب فرموده وقال النبی علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب رواه احمد من ثمانیة طرق وابراهیم الثقفی من سبعة طرق و ابن بطة من ستة طرق و ابن بطه از اجله محدثین حذاق و اماثل مسندین سباق سنیه است و محاسن بارعه و محامد ناصعه او بر ناظر کتاب الانساب عبدالکریم بن محمد السمعانی و طبقات محمد بن عبدالله الدمشقی الشهیر بابن ناصرالدین و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی واضح و ظاهر است و از اوله و اضحه براهین لائحه اعتماد و اعتبار ابن بطه عالی فخار آنست که ابن تیمیه با انهمه تشدد و تصلب و تعنت و تعصب در منهاج بروایات او متمسک و متشبث شده کما دریت فی مجلد حدیث الطیر و کافی است برای اثبات جلالت و نبالت ابن بطه که او از شیوخ ان مشایخ سبعه شاه ولی الله والد مخاطب میباشد که حضرتش بر اتصال سند خود بایشان حمد الهی فرموده و ایشان را از مشایخ اجله کرام و ائمه قادة اعلام و از جمله مشهورین من بین الحرمین المحترمین و مجمع علی فضلهم بین الخافقین وانموده کما ستعرف انشاء الله تعالی فی مجلد حدیث التشبیه بالتفصیل فهذا ابن بطة حافظهم الجوال؛ و بارعهم الرحال؛ المشدود الیه الرحال؛ المضروب الیه اباط الآبال؛ قد روی هذا الحدیث المنیر للبال؛ المزیح للبلبال؛ بطرق ستة فمعاً لریب اصحاب المکر والادغال؛ ورداً علی الزیغ اصحاب الخدع والاحتیال؛ فالمتعرض له بالطعن والاخمال؛ والمتصدی له بالقدح والاعلال؛ موضع فی فیافی العسف والضلال؛ موغل فی موامی الحیف لتم الایغال **وجه سی ام** که مشتمل بر وجوه عدیده است آنکه ابوعبدالله محمد بن عبدالله المعروف بالحاکم حدیث مدینة العلم را بطرق متعدده روایت نموده و باهتمام تمام تصحیح آن فرموده چنانچه در کتاب المستدرک علی الصحیحین که نسخ عدیده آن از نظر نحیف گذشته و دو نسخه آن وقت تحریر این فقیر حاضر است میفرماید حدثنا ابوالعباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبدالرحیم الهروی بالرملة ثنا ابوالصلت عبدالسلام بن صالح ثنا ابومعویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم

سیوطی در تاریخ الخلفا گفته واخرج الترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینه العلم وعلی بابها الخ و اخراج حاکم این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام ابن حجر در صواعق محرقه و شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی و ابراهیم کردی در نبراس و زرقانی در شرح مواهب لدنیه و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و مولوی محمد مبین در وسیلة النجاة و مولوی ولی الله در مرآة المومنین و بلخی در ینابیع المودة نیز ذکر کرده اند کما ستقف علیه فیما بعد انشاء الله تعالی

وجه سی و دوم آنکه حاکم نیسابوری این حدیث شریف را بروایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق گفته الحدیث التاسع اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم و العقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر و الترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها الخ و اخراج حاکم این حدیث شریف را بروایت ابن عمر از افاده علامه عیدروس در عقد نبوی و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مبین در وسیلة النجاة و ولی الله در مرآة المومنین و سلیمان بلخی در ینابیع نیز ثابت و محقق میشود کما ستعرفه فیما بعد انشاء الله تعالی۔ و مخفی نماند که حاکم نیسابوری از اساطین حفاظ اعاظم و ارکان ائمه افاخم و اماثل صدور نقاد و افاضل قروم امجاد سنیه بوده کمال حفظ و اتقان و نقد و معرفت و تقدم و براعت و تمهر و تفرد جماعت و رفعت شان و عظمت مکان و فضائل جلائل و محاسن عقائل و مآثر عظائم و مفاخر کرائم او حسب افادات اکابر ایشان بیش از بیش ست شطری از آن بر ناظر مصنف مفرد حافظ ابو موسی المدینی و تاریخ نیسابور عبد الغافر فارسی و مناقب شافعی تصنیف فخر رازی و جامع الاصول مجد الدین ابن اثیر جزری و تاریخ کامل عز الدین ابن اثیر جزری و تهذیب الاسماء واللغات و منهاج محی الدین نووی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر اسمعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر ذهبی و تتمة المختصر ابن الوردی و رجال مشکوة ولی الدین خطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه سبکی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و رجال مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و تاج مکلل و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح و ظاهر ست بعضی از عبارات کتب مذکوره در بعض مجلدات اسانید مسطور شده و بر اکثر عبارات این کتب انشاء الله در بعض مجلدات آتیه واقف خواهی شد و نیز میدانی که حاکم حسب افادهٔ شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در قرة العینین از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین که آنحضرت بوجود شان بشارت داده می باشد و در مائه رابعه از سر نو احیاء دین مبین آنحضرت کرده

گفته پنجم آنکه برای تایید وتسدید توثیق خود حکایت سوال دوری یحیی بن معین را از حال ابو الصلت وتوثیق یحیی بن معین او را
که اینحکایت مشتمل بر اثبات حدیث مدینة العلم نیز میباشد از تاریخ شیخ خود محمد بن یعقوب الاصم نقل کرده ششم آنکه برای مزید
التشیید وتاکید حکایت سوال صالح بن محمد یحیی بن معین را از حال ابو الصلت وتوثیق یحیی بن معین او را که اینحکایت
نیز مشتمل بر اثبات حدیث مدینة العلم ست از شیخ خود ابو النضر فقیه نقل فرموده هفتم آنکه برای اثبات وتصحیح کلام
یحیی بن معین که مشتمل بر افاده روایت کردن فیدی اینحدیث شریف را میباشد اینحدیث شریف را از قنطری از حسین
بن فهم از محمد بن یحیی بن الضریس از محمد بن جعفر فیدی از ابو معویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده هشتم آنکه روایت
کردن حسین بن فهم اینحدیث شریف را از ابو الصلت از ابو معویه نیز باثبات رسانیده نهم آنکه بمزید تحقیق وتدقیق حسین بن
فهم را بتوثیق ستوده ومستفید علم حدیث را بثقه ومامون بودن او اعلام فرموده دهم آنکه نظر باحقاق اینحدیث شریف
افاده فرموده که برای اینحدیث یعنی حدیث مدینة العلم بروایت ابن عباس شاهدیست از حدیث سفیان ثوری یازدهم
آنکه تصریح بصحت سند این شاهد کرده دوازدهم آنکه اتماما للتحقیق الشاهد ورغما لانف الجاحد اینحدیث را بسند متصل از جابر
بن عبد الله انصاری روایت فرموده فالحمد لله حمدا لا منتهی لاقصاه ولا یوزن شیء بادناه علی ما وضح
الحق لذی عینین وبان الصدق بلا ریب ورین واضاء نور الصواب الزاهر واشرق ضوء
الیقین الباهر او ما تری الحاکم کیف جهد فی تصحیح هذا الحدیث الشریف وبالغ فی تنقیح هذا الخبر المنیف
ورفع عقیرته بصحة سنده مرة بعد مرة ومال علی قلع ریب المرتاب کرة اثر کرة فجعل انکار المنکرین
اخزی من کل باطل وصیر جحد الجاحدین اوهن من خطل خاطل فاضحی جحودهم سمة علی قرفهم
وعنادهم وعضیهتهم ولدادهم وانهماکهم فی العصبیة البائرة وارتباکهم فی الحمیة الخاسرة
وذهابهم عریضا فی الخبط والشماس واغراقهم فی التعنت والوسواس وانحیازهم عن سبیل الانقیاد
والایقان واستنکافهم عن لجب الاعتراف والاذعان وایضاعهم فی مهامه العثار والزلل وایغالهم فی
مهاوی الافک المبین الخلل وتعلقهم بالمکابرة الفاضحة والمنابرة الواضحة ردا علی الله ورسوله وتخییرهم
لمخالفة العلماء الحذاق والجهابذة السباق فی بدار الحق وقبوله **وجه سی ویکم** آنکه حاکم نیسابوری اینحدیث شریف را
بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام نیز روایت کرده چنانچه علامه سیوطی در نکت بدیعات گفته حدیث انا
انا مدینة العلم وعلی بابها اورده من حدیث علی وابن عباس وجابر قلت حدیث علی اخرجه
الترمذی والحاکم وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی وحدیث جابر اخرجه الحاکم الخ ونیز

الکلام فی ترجیح احد المذہبین علی الاخر فوقع الاتفاق علی ان یصلوا بین یدیہ
رکعتین علی مذہب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ وعلی مذہب ابی حنیفۃ رضی اللہ عنہ لینظر
فیہ السلطان ویتفکر ویختار ما ہو احسنہما فصلی القفال المروزی وقد تقدم ذکرہ بطہارۃ مسبغۃ
وشرائط معتبرۃ من الطہارۃ والسترۃ واستقبال القبلۃ واتی بالارکان والہیأت والسنن والاداب
والفرائض علی وجہ الکمال والتمام وقال ہذہ صلوۃ لا یجوز الامام الشافعی دونہا رضی اللہ تعالی عنہ
ثم صلی رکعتین علی ما یجوز ابو حنیفۃ رضی اللہ عنہ فلبس جلد کلب مدبوغا ثم لطخ ربعہ بالنجاسۃ
وتوضأ بنبیذ التمر وکان فی صمیم الصیف فی المفازۃ واجتمع الذباب والبعوض وکان وضوئہ
منکسا منعکسا ثم استقبل القبلۃ واحرم بالصلوۃ من غیر نیۃ فی الوضوء وکبر بالفارسیۃ ثم
قرأ ایۃ بالفارسیۃ دو برگک سبز ثم نقر نقرتین کنقرات الدیک من غیر فصل ومن غیر رکوع وتشہد
فی اخرہ من غیر نیۃ السلام وقال ایہا السلطان ہذہ صلوۃ ابی حنیفۃ فقال السلطان لو لم تکن ہذہ الصلوۃ صلوۃ ابی حنیفۃ لقتلتک لان
مثل ہذہ الصلوۃ لا یجوزہا ذو دین فانکرت الحنفیۃ ان تکون ہذہ صلوۃ ابی حنیفۃ فامر القفال
باحضار کتب ابی حنیفۃ وامر السلطان نصرانیا کاتبا یقرأ المذہبین جمیعا فوجدت الصلوۃ علی مذہب
ابی حنیفۃ علی ما حکاہ القفال فاعرض السلطان عن مذہب ابی حنیفۃ وتمسک بمذہب الشافعی رضی اللہ عنہ
انتہی کلام امام الحرمین وکانت مناقب السلطان محمود کثیرۃ وسیرہ من احسن السیر ومولدہ
لیلۃ عاشوراء سنۃ احدی وستین وثلثمائۃ وتوفی فی شہر ربیع الاخر وقیل حادی عشر صفر
سنۃ احدی وقیل اثنتین وعشرین واربعمائۃ بغزنۃ رحمہ اللہ تعالی وعلامہ ذہبی در عبر فی خبر
من غبر در وقائع سنۃ احدی وعشرین اربعمائۃ گفتہ والسلطان محمود بن سبکتکین سیف الدولۃ ابو القاسم
بن الامیر ناصر الدولۃ ابی منصور کان ابوہ امیر الغزاۃ الذین یغزون من بلاد ما وراء النہر علی اطراف
الہند فاخذ عدۃ قلاع وافتتح ناحیۃ بست وکان کرامیا فاما محمود فافتتح غزنۃ ثم بلاد ما وراء
النہر ثم استولی علی سائر خراسان وعظم ملکہ ودانت لہ الامم وفرض علی نفسہ غزو الہند کل
عام فافتتح منہ بلادا واسعۃ وکان علی عزم وصدق فی الجہاد قال عبد الغافر الفارسی کان
صادق النیۃ فی اعلاء کلمۃ اللہ تعالی مظفرا فی غزواتہ ما خلت سنۃ من سنی ملکہ عن غزوۃ
اوسفرۃ وکان ذکیا بعید الغور موفق الرای وکان مجلسہ مورد العلماء وقبرہ بغزنۃ یدعی

واحکام و اتقان علم حدیث بعمل آورده از جمله ادلهٔ واضحه جلالت و نبالت حاکم آنست که شاه ولی الله در ازالة الخفا

و قرة العینین احتجاج و استدلال بروایات حاکم نموده اند بلکه خود مخاطب نیز در همین کتاب تحفه جابجا بمرویات و مخرجات

او دست تمسک زده اند بمقابلهٔ اهل حق آنرا آورده و کل هذا مما یشید اساس المطلوب و یرغم انف

الجاحد المعاند المنکوب وجه سی و سوم آنکه ابو القاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه الفردوسی این حدیث

را بنظم آورده و نسبت آن بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بکمال تحتم و جزم نموده چنانچه در شاهنامه فرموده

چهارم علی بود جفت بتول * که او را بخوبی ستاید رسول * که من شهر علمم علیم در است * درست این سخن قول پیغمبر است

گواهی دهم کین سخن راز اوست * تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست * بدان باش گو گفت زان بر مگرد * چو گفتار [illegible]

و بر ارباب الباب در پرده خفا و احتجاب نیست که نظم فردوسی حدیث مدینة العلم را در شاهنامه دلیل نهایت شهرت و استفاضه آن

از قدیم الایام و شاهد کمال مقبولیت آن نزد هر خاص و عام و مسلمیت آن حتی عند الد الخصام میباشد زیرا که تصنیف این

کتاب بحسب اشارت سلطان محمود بود و جور و اذیت و تعصب محمود و عناد محمود با شیعیان عترت حبیب رب

و متبعین آل صاحب الحوض المورود صلی الله علیه و علیهم آلاف السلام الی الیوم الموعود در کتب اعلام اهل سنت مسطور

و مسرود و حال شیفتگی او بعلم حدیث نیز در آن مذکور و موجود بلکه او نزد این حضرات از جملهٔ فقهای شافعیه و ائمه شان

محسوب و معدود و بمجاهد و مفاخر عظیمه و مدائح و مآثر فخیمه پیراسته اکابر این حضرات ممدوح و محمود است ابن تیمیه در منهاج السنه

گفته و اما ما ذکره من الصلوة التی یجیزها ابو حنیفة و فعلها عند بعض الملوک حتی رجع

عن مذهبه فلیس بحجة علی فساد مذهب اهل السنة لان اهل السنة یقولون ان الحق لا یخرج

عنهم لا یقولون انه لا یخطی احد منهم و هذه الصلوة ینکرها جمهور اهل السنة کمالک و الشافعی

و احمد و الملک الذی ذکره هو محمود بن سبکتکین و انما رجع الی ما ظهر عنده انه من سنة النبی صلی الله

علیه و سلم و کان من خیار الملوک و اعدلهم و کان من اشد الناس قیاما علی اهل البدع لا سیما

الرافضة و ابن خلکان در وفیات الاعیان در ترجمه محمود بعد ذکر شطری از حالات او گفته و ذکر امام الحرمین

ابو المعالی عبد الملک الجوینی المقدم ذکره فی کتابه الذی سماه مغیث الخلق فی اختیار الاحق

ان السلطان محمود المذکور کان علی مذهب ابی حنیفة رضی الله عنه و کان مولعا بعلم الحدیث

و کانوا یسمعون الحدیث من الشیوخ بین یدیه و هو یسمع و کان یستفسر الاحادیث فوجد اکثرها موافقا

للمذهب الشافعی رضی الله عنه فوقع فی خلده حکة فجمع الفقهاء من الفریقین فی مرو و التمس منهم

المفتین

وقد اعتبرت فوجدت اربعة لا خامس لهم فی العدل بعد عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه الا
ان یکون بعض الناس لم تطل لهم مدة ولا ظهرت عنهم آثار ممتدة وهم السلطان محمود والوزیر
نظام الملك وبینهما فی الزمان مدة وسلطان وملك فی بلادنا هما السلطان صلاح الدین یوسف
بن ایوب فاتح بیت المقدس وقبله الملك نور الدین محمود بن زنکی الشهید ولا استطیع ان
اسمیه سلطانا لانه لم یسم بذلك وسبب هذا ان مصطلح الدول ان السلطان من ملك اقلیمین
فصاعدا فان کان لا یملك الا اقلیما واحدا سمی بالملك وان اقتصر علی مدینة واحدة لا یسمی لا بالملك و
لا بالسلطان بل بامیر البلد وصاحبها ومن ثم یعرف خطاء کتاب زماننا حیث یسمون صاحب حماة
سلطانا ولا ینبغی ان یسمی لا سلطانا ولا ملکا لان حکمه لا یعدوها فکانهم خرجوا عن المصطلح ومن
شرط السلطان ان لا یکون فوق یده ید وکذلك الملك ولا کذلك صاحب البلدة الواحدة فان السلطان
یحکم علیه ما لحکم السلطان علی الملك وعدم حکمه فیختلف باختلاف القوة والضعف ثم نور الدین
خطب له علی منابر دیار مصر لما افتتحها صلاح الدین وبهذا سمی بالسلطان ولذلك قال بعض من
امتدحه اذ ذاك ... وملکت اقلیمین ثمة ثالثا فدعیت بعد الملك بالسلطان * عدنا الی ذکر
یمین الدولة فنقول کان اولا حنفی المذهب ثم انتقل الی مذهب الشافعی لما صلی القفال بین یدیه صلاة
لا یجیزها الشافعی دونها وصلاة لا یجیزها ابو حنیفة دونها وقد ساق القفال الحکایة فی فتاویه ثم حکاها من بعده امام الحرمین وغیره
وچون دولت شاه بن علاء الدوله بختیشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر آن در
کشف الظنون باین عنوان نموده تذکرة الشعراء فارسی للامیر دولت شاه بن علاء الدوله بختیشاه رتب علی
سبع طبقات وخاتمة وذکر فی اوله عشرین شاعرا من شعراء العرب ثم اورد فیهم شعراء الفرس وضمنها فوائد من التواریخ علی طریق
الاستطراد وفرغ من جمعه سنة ۸۹۲ اثنین وتسعین وثمانمائة در ترجمه فردوسی بعضی از متعلقات تصنیف
شاهنامه وحالات عصبیت محمود بتفصیل آورده لهذا برای تشیید مطلوب و ابرام مقصود ذکر آن ترجمه درین مقام
مناسب می نماید قال دولت شاه السمرقندی فی التذکرة ذکر سحبان العجم فردوسی ره اکابر و افاضل متفق اند که
شاعری در مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای بمعموره وجود ننهاده والحق داد سخنوری و فصاحت
داده و شاهد عدل صدق این دعوی کتاب شاهنامه است که درین پانصد سال گذشته از شاعران و فصیحان روزگار
هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده و این حالت از شاعران هیچکس را مسلم نیست و این معنی هدایت خدائیست در حق

عنده قال وقد صنف فی ایامه تواریخ وحفظت حرکاته وسکناته واحواله لحظة لحظة رحمه الله توفی فی
جمادی الاولی و عبد الله بن سعد یافعی در مرآة الجنان در ذیل وقائع سنة عشر واربعمائة گفته وقد ذکروا عن السلطان محمود
ما هو مشهور من فضل مذهب الشافعی معه وما سیاتی الآن ذکره ویعلم منه فضل المذهب المذکور وفخره قضیة عجیبة
مشتملة علی نادرة غریبة وهی ما ذکر امام الحرمین فحل الفروع والاصلین ابو المعالی
عبد الملك بن الشیخ الامام ابی محمد الجوینی فی کتابه الموسوم بمغیث الخلق فی اختیار الحق ان السلطان
محمود المذکور کان علی مذهب ابی حنیفة رضی الله عنه وکان مولعا بعلم الحدیث وکان الناس
او قال الفقهاء یسمعون الحدیث من الشیوخ بین یدیه وهو یسمع وکان یستفسر الاحادیث
فوجد اکثرها موافقا لمذهب الشافعی رضی الله عنه فوقع فی خلده حبه فجمع الفقهاء من
الفریقین فی مرو والتمس منهم الکلام فی ترجیح احد المذهبین علی الآخر فوقع الاتفاق علی ان
یصلوا بین یدیه رکعتین علی مذهب الشافعی ورکعتین علی مذهب ابی حنیفة رضی الله عنهما و
یقتصر فیهما علی اقل الفرض لینظر فیه السلطان ویتفکر ویختار ما هو احسن الخ ونیز یافعی در مرآة الجنان
در وقائع سنة احدی وعشرین واربعمائة گفته وفیها توفی السلطان محمود بن الامیر ناصر الدولة ابی
منصور کان ابوه امیر الغزاة الذین یغزون من بلاد ما وراء النهر علی اطراف الهند فاخذ عدة قلاع
وافتتح ناحیة بست واما محمود فافتتح غزنة ثم بلاد ما وراء النهر ثم استولی علی سائر خراسان و
دان له الخلق علی اختلاف اجناسهم وفرض علی نفسه غزو الهند کل عام فافتتح منه بلادا واسعة
وقد مضی ذکر شیء من فتحه البلاد البعیدة وصفاته الجمیلة الحمیدة وعلو همته الشریفة ورجوعه
عن مذهب ابی حنیفة الی مذهب الامام الشافعی رضی الله عنه فی القضیة المقدمة فی السنة العاشرة
بعد الاربع مائة وتاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته محمود بن سبکتکین السلطان
الکبیر ابو القسم سیف الدولة ابن الامیر ناصر الدولة ابی منصور احد ائمة العدل ومن دانت له البلاد
والعباد وظهرت محاسن آثاره وکان یلقب قبل السلطنة سیف الدولة واما بعدها فلقب یمین الدولة
وبهذا اللقب سمی الکتاب الیمینی الذی صنفه ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتبی فی سیرة هذا السلطان
واهل خوارزم وما والاها یعتنون بهذا الکتاب ویضبطون الفاظه اشد من اعتناء اهل بلادنا
بمقامات الحریری کان هذا السلطان اماما عادلا شجاعا مفرطا فقیها فهما سمحا جوادا سعیدا مؤیدا

عنصری ازین سمعی عزم شد فی الحال بعرض رسانید که جوانی خراسانی آمده بسیار خوش طبع و بر سخنوری قادرست در
گمان بنده آنست که از عهده نظم تاریخ عجم بیرون تواند آمد سلطان گفت او را بگو که در مدح من چند بیت
بگوید عنصری فردوسی را بمدح سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان بگفت بدیهه و این بیت
از انجمله است ✽ چو کودک لب از شیر مادر بشست ✽ ز گهواره محمود گوید نخست ✽ سلطان را بغایت از این بیت
خوش آمد و فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید گویند که او را در سرا بوستان خاص فرمود تا حجره مکن
دادند و مشاهره و وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطه غزنین بنظم شاهنامه مشغول بود بعد از آن اجازت
حاصل کرد که بوطن رود و بنظم شاهنامه مشغول باشد مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن بود و باز بغزنین رجوع کرد چهار دانگ
شاهنامه را بنظم آورده بود بعرض سلطان رسانید و مقبول نظر کیمیا خاصیت سلطانی شد و باز بر طریق اول بکار
مشغول شد و سلطان گاه گاه او را بنوازش و تفقدی فرمودی و مربی او شمس الکفاة خواجه احمد بن حسن المیمندی
بود و مدح او گفتی و التفات با ایاز که جمله خاصان سلطان بود نمیکرد ایاز ازین معنی تافته شد و از روی سعایت
در مجلس خاص بعرض رسانید که فردوسی رافضی است و سلطان محمود در دین و مذهب بغایت صلب بوده و در
نظر او هیچ طائفه دشمن تر از رفضه نبوده اند خاطر سلطان ازین سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب فرمود
و از روی عتاب با وی گفت که تو قرمطی بوده بفرمایم تا ترا زیر پای فیلان هلاک کنند تا جمیع قرامطه را عبرت باشد فردوسی
فی الحال در پای سلطان افتاد که من قرمطی نیستم بلکه از اهل سنت و جماعتم و بر من افترا کرده اند سلطان
فرمود که مجتهدان بزرگ شیعه از طوس بوده اند اما من ترا بخشیدم بشرط آنکه ازین مذهب رجوع نمائی بعد از آن از سلطان
هراسان شده در حق او نیز بدگمان گشت بهر کیفیت که بود کتاب نظم شاهنامه باتمام رسانید و او را طمع آن بود
که سلطان در حق او احسان بزرگ بجای آرد و مثل ندیمی مجلس خاص و اقطاع چون خاطر سلطان بدو گران شده
بود صله کتاب شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که بیتی را درمی نقره باشد و فردوسی بغایت این انعام
را در حق خود حقیر دانست اما بستد و بازار شد و بحمام درآمد و بیست هزار درم را بحمامی داد و بیست هزار درم فقاعی
خرید و بیست هزار درم بمستحقان قسمت نمود خود را در شهر غزنین مخفی ساخت و بعد از ان بحیله کتاب شاهنامه
را از کتابدار سلطان بدست آورد و چند بیت در مذمت سلطان بدانجا الحاق کرد **بیت** چه سی سال بردم بشهنامه
رنج ✽ که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج ✽ اگر شاه را شاه بودی پدر ✽ بسر بر نهادی مرا تاج زر ✽ چو اندر تبارش بزرگی
نبود ✽ نیارست نام بزرگان شنود ✽ و باقی این ابیات شهرتی عظیم دارد نوشتن تمام احتیاج نبود و فردوسی

فردوسی گفته اند **بیت** سکه کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند ۞ کافرم گر هیچکس از جمله فردوسی نشاند ۞ اول از بالای کرسی بر زمین اند سخن ۞ او دگر دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند ۞ و عزیزی دیگر راست **بیت** در شعر سه تن پیمبرانند هر چند که لا نبی بعدی ۞ اوصاف و قصیده و غزل را ۞ فردوسی و انوری و سعدی ۞ انصاف اینست که مثل قصائد انوری و قصائد خاقانی را توان گرفت باندکی کم و زیاده و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیاده اما مثل اوصاف و سخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعرگوید و کرا باشد و میتواند بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد و گوید شیخ نظامی را درین باب ید بیضاست و درین سخن مضائقه نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست اما از راه انصاف تامل در هر دو شیوه نکو بکن و ممیز بوده حکم براستی گو بباید اما اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه ست و در بعض سخن ابن شرفشاه تخلص میکند و از دهاقین طوس بوده و گویند از قریه رزان ست من اعمال طوس و بعضی گویند سوری بن معتز که او را عمید خراسانی می گفته اند و در روستاق طوس کاریزی و چهار باغی داشته فردوس نام و پدر فردوسی باغبان آن مزرعه بوده و وجه تخلص فردوسی آنست والعهدة علی الراوی ابتدای حال فردوسی آنست که عامل طوس بدو جور و بیدادی میکرد و بشکایت عامل از طوس بغزنین رفته و مدتی بدرگاه سلطان محمود تردد میکرد و مهم او تمشیتی نمیشد و بخرج الیوم درماند آخرش شاعری پیشه ساخت قطعه و قصائد میگفت از عام و خاص وجه معاش بدو میرسید و در سر او آرزوی صحبت استاد عنصری میبود و از غایت جاه عنصری او را این آرزو میسر نمیشد تا روزی بحیله خود را در مجلس عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرخی که هر دو شاگرد عنصری اند حاضر بودند استاد عنصری چون فردوسی را چو مرد روستائی شکل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعرا جز شاعری نمیگنجد فردوسی گفت بنده را درین فن اندک مایه شروعی هست استاد عنصری گفت چون عارض تو ماه نباشد روشن ۞ عسجدی گفت ماننده رخت گل نبود در گلشن ۞ فرخی گفت مژگانت همی کند گذار از جوشن ۞ فردوسی گفت مانند سنان گیو در جنگ پشن ۞ همگنان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد عنصری فردوسی را گفت زیبا گفتی مگر ترا در تاریخ سلاطین وقوفی هست گفت بلی تاریخ ملوک عجم همراه دارم عنصری او را در ابیات و اشعار مشکله امتحان کرد فردوسی را در شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دار که فضل ترا نشناختم و او را مصاحب خود ساخت و سلطان عنصری را فرموده بود که تاریخ ملوک عجم را بالقید نظم درآورد و عنصری از کثرت اشتغال بها بخفا میکرد و میتواند بود که طبعش بر نظم شاهنامه قادر نبوده باشد و هیچکس را در آن روزگار نیافته که اهل این کار بوده باشد القصه فردوسی را پرسید که توانی نظم شاهنامه گفتن فردوسی گفت بلی انشاء الله استاد

فمن اراد العلم فلیأت الباب و روایت کردن ابن مردویه این حدیث شریف را بروایت ابن عباس از افاده علامه شوکانی نیز ظاهر است کما ستعرف فیما بعد انشاء الله تعالی و ابن مردویه از اجله حفاظ مشهورین و اماثل ایقاظ معروفین سنیه می باشد جلالت شان و علو مکان او بر ناظر کتاب الانساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت حموی و کتاب المناقب اخطب خوارزم و تذکرة الحفاظ و عبر ذهبی و زاد المعاد ابن القیم حنبلی و تاریخ ابن کثیر شامی و طبقات شافعیه سبکی و حصن حصین شمس الدین جزری و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح مواهب لدنیه زرقانی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله قسطنطینی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و غیر آن واضح و لائح است و اکثر عبارات این کتب انشاء الله تعالی در مجلد آتی مذکور میشود فهذا ابن مردویه طراز محدثیهم الاعلام * و علم حفاظهم الفخام * قد روی هذا الحدیث المبهر النظام * واثر هذا الخبر المحصف لعصام * بطریقین عن سید الانام * علیه وآله الاف التحیة والسلام * فلا یطعن فیه بعد روایة ابن مردویه الا المارد الذی هو من الد الخصام * ولا یقدح فیه غب عیها الا مرتاه فی بید الغوایة وهام **وجه سی و پنجم** آنکه تاج المحدثین ابونعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی حدیث مدینة العلم را در کتاب معرفة الصحابة اخراج نموده عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی در جمع الجوامع گفته انا مدینة العلم و علی بابها ابونعیم فی المعرفة عن علی و نیز سیوطی در رساله قول جلی فی فضائل علی گفته الحدیث السادس عشر عنه ای عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم و علی بابها اخرجه ابونعیم فی المعرفة و روایت کردن ابونعیم این حدیث شریف را در کتاب المعرفة از افاده ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا و مرزا محمد بدخشی در نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین نیز واضح و ظاهر میشود و نور الدین سلیمانی نیز آنرا در در یتیم نقل کرده کما ستعرف فیما بعد انشاء الله تعالی **وجه سی و ششم** آنکه ابونعیم جناب امیر المومنین علیه السلام را بلقب باب مدینة الحکم والعلوم مدح نموده کمال ثبوت و حقیت این حدیث شریف بر اصحاب الباب اوضح و ظاهر فرموده چنانچه در حلیة الاولیا بترجمه جناب امیر المومنین علیه السلام گفته سید القوم محب المشهود و محبوب المعبود **باب مدینة الحکم والعلوم** و راس المخاطبات و مستنبط الاشارات رایة المهتدین و نور المطیعین و ولی المتقین و امام العادلین اقدمهم اجابة و ایمانا و اقومهم قضیة و ایقانا و اعظمهم حلما و اوفرهم علما علی بن ابی طالب علیه السلام قدوة المتقین و زینة العارفین المنبی عن حقائق التوحید المشیر الی لوامع علم التفرید صاحب القلب العقول واللسان السئول والاذن الواعی والعهد الوافی فقاء عیون الفتن و وقی من فنون المحن فدفع الناکثین و وضع القاسطین و دمغ المارقین الاخیشن فی دین الله

مدت چہار ماہ در غزنین متواری بود و بعد ازان مخفی بھراۃ آمد و در خانہ ابو المعالی صحاف چندگاہ بسر برد و کانیزرسولان بتفحص فردوسی میرسیدند و در شہرہا منادی میکردند فردوسی خود را بمشقت تمام بطوس رسانید و در انجا نیز خواست بودن اہل و عیال و اقربا را وداع کرد و عازم رستمدار شد و در انجین اسپہبد جرجانی از قبل منوچہر بن قابوس حاکم رستمدار بد و پناہ آورد و سپہبد او را مراعات کرد و از فردوسی ابیات ہجو سلطان را بیک صد و شصت مثقال طلا بخرید کہ از شاہنامہ محو سازد و او اجابت کرد و دیگر بار بطوس رجوع نمود و پیری بر و مستولی شدہ بود و در وطن مالوف متواری می بود وقتی سلطان در سفر ہند نامہ بملک دہلی مینوشت رو بخواجہ احمد بن حسن میمندی کرد کہ اگر جواب نہ بر وفق مراد باید تدبیر چیست خواجہ این بیت از شاہنامہ خواند ع اگر جز بکام من آید جواب ٭ من و گرز و میدان و افراسیاب ٭ سلطان را رقتی پیدا شد گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم ایا احوال او چیست خواجہ محل تقریب یافت بعرض رسانید کہ فردوسی پیر و عاجز و مستمند شدہ و در طوس متواری بودہ سلطان از غایت عنایت و شفقت فرمود تا دوازدہ شتر نیل بار کردہ جہۃ انعام فردوسی بطوس فرستادند چون شتران نیل بدروازہ رود بار طوس ہمان بود و بیرون رفتن جنازہ فردوسی بدروازہ رزان ہمان بعد ازان آن نیل را بہ ہمشیرۂ او تسلیم خواہش کردند قبول نکرد و از غایت زہد گفت ع مرا بمال سلاطین چہ احتیاجی نیست ٭ و وفات فردوسی در شہور سنہ احدی عشر و اربعمائۃ بودہ و قبر او در شہر طوس ست بجنب مزار عباسیہ و الیوم مرقد شریف او متعین ست و زوار را بدان مرقد التجا ست چنین گویند کہ شیخ ابو القاسم کرکانی علیہ ما یستحق بر فردوسی نماز نکرد کہ او مدح مجوس گفتہ آن شب در خواب دید کہ فردوسی را در بہشت عدن درجات عالیست از و سوال کرد کہ این درجہ بچہ یافتی گفت بدان یک بیت کہ در توحید گفتم اینست بیت ع جہان را بلندی و پستی توئی ٭ ندانم چہ ہر چہ ہستی توئی انتہی کلام السمرقندی فثبت و الحمد للہ الودود ٭ ان المخاطب الحیق المیود ٭ فی تعرضہ لہذا الحدیث بالانکار و الجحود ٭ وتلقیہ بالاعراض و الصدود ٭ قد اربی علی سلطان اصحاب الزیغ و المرود ٭ وبذ علی صنادید ذوی البغی و الحرود ٭ وبلغ فی تیہاء العصبیۃ الی اقصی البغی و العنود ٭ وحصل فی غلواء الحمیۃ علی الخیب الحسرۃ و الکنود ٭ **وجہ سی و چہارم** انکہ طراز المحدثین ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبہانی حدیث مدینۃ العلم را از جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بواسطہ جناب امیر المومنین علیہ السلام و ابن عباس روایت نمودہ چنانچہ علی ما نقل عنہ بسند خود آوردہ عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز علی ما نقل عنہ بسند خود آوردہ عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا

اربع وتسعون سنة اعتنى به ابوه واسمعه فى سنة اربع واربعين وثلثمائة وبعد ذا استجاز له خيثمة الاطرابلسى والاصم وطبقتهما وتفرد بالدنيا بعلو الاسناد مع الحفظ والاستبحار من الحديث وفنونه روى عن ابن فارس والعسال واحمد بن سعيد الحمار وابى على بن الصواف وابى بكر بن الخلاد وطبقتهم بالعراق والحجاز وخراسان وصنف التصانيف الكبار المشهورة فى الاقطار انتهى فهذا ابو نعيم واحد حفاظهم الافراد وفرد ايقاظهم النقاد الذى طار صيته فى التلال والوهاد وبلغت تصانيفه السائرة الى الاغوار والانجاد قد روى هذا الحديث المرغم لاناف ذوى الاحتداد فى كتابه معرفة الصحابة المعروف بين اكابرهم الامجاد واثبته بالحتم والجزم دَرْءًا فى صدور ارباب الخداع والكياد فى كتابه حلية الاولياء المشهور بين الامصار والبلاد فالعجب كل العجب من المخاطب الحديد الفواد البديع الانتقاد كيف مضى على سنن الخصام والالداد ونظم نفسه فى سلك المنكرين الجحاد الجائرين سباسب الحيف والعناد الهائمين من العمى والعمه فى كل واد **وجه سى و نهم** آنکه ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی این حدیث شریف را بلفظ انا مدینة العلم و علیٌّ بابها بسند متصل خود از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده چنانچه آنفا در وجه روایت ابن السقا از تصریح علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب دانستی و ستقف علیه فیما بعد ایضا ان شاء الله تعالی و ابو الحسن العطار از ائمه کبار و اعلام احبار سنیه است علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب روایات و اخبار او بتوفیر و اکثار آورده و مکرر او را بوصف فقیه شافعی ستوده و جلالت شان و رفعت مکان او بر ناظر کتاب العمدة نیز واضح و لائح است و قد مرت عبارته فی مجلد حدیث الطیر **فهذا ابو الحسن العطار** فقيههم السائر للاغوار قد روى هذا الحديث المزرى بنوافحه اريج الازهار الزارى بفوائحه على نسمات الاسحار فلا يعافه ولو بالالطاط والاضمار الا من الف الخيتة بالاوزار والاقذار ولا يتلقاه بالجحود والانكار الا من غاص لعمهه فى الاغباش والاكدار والله ولى التوفيق بالتيقظ والاستبصار وهو الموزع للتبصر والاعتبار **وجه چهل و یکم** آنکه اقضى القضاة ابو الحسن على بن محمد بن حبيب البصرى الشافعى المعروف بالماوردى این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب علیه الرحمه در مناقب آل ابی طالب میفرماید قال النبی علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانية طرق

الممسوس فی ذات اللہ ابونعیم احفظ این شان ونقاد جلیل الشان و مستندین اعیان و معتمدین ارکان و ستمہرین ثقات و متبحرین اثبات و اساطین معظمین و کبار محققین مبنیہ بوده نفائس مکارم سنیہ و عقائل محامد بہیہ او بر ناظر کتاب مناقب الشافعی لفخر الدین الرازی و تاریخ کامل عز الدین ابن الاثیر الجزری و اسماء الرجال جامع مسانید ابی حنیفہ تصنیف ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی و وفیات الاعیان ابن خلکان و منہاج السنہ ابن تیمیہ و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تذکرۃ الحفاظ و عبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذہبی و تتمۃ المختصر ابن الوردی و اسماء الرجال مشکوٰۃ ولی الدین خطیب و زاد المعاد ابن القیم و وافی بالوفیات صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی و مرآۃ الجنان عبد اللہ بن اسعد الیافعی و طبقات شافعیہ عبد الوہاب بن علی السبکی و طبقات شافعیہ عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی و طبقات شافعیہ تقی الدین ابو بکر بن القاضی شہبۃ الاسدی و توضیح الدلائل شہاب الدین احمد و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و لواقح الانوار عبد الوہاب شعرانی و تاریخ خمیس حسین بن محمد دیاربکری و مقالید الاسانید ابو مہدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف النبلاء و تاج مکلل مولوی صدیق خان معاصر ظاہر و باہر است بعضی از عبارات این کتب در مجلدات سابقہ مذکور شده و شطری ازان ان شاء اللہ تعالی در بعض مجلدات آتیہ مذکور خواہد شد درینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد اللہ بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مہران الاصبہانی الحافظ المشہور صاحب کتاب حلیۃ الاولیاء کان من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافاضل و اخذوا عنہ و انتفعوا بہ و کتابہ الحلیۃ من احسن الکتب ولہ کتاب تاریخ اصبہان نقلت منہ فی ترجمۃ والدہ عبد اللہ نسبہ علی ہذہ الصورۃ وذکر ان جدہ مہران اسلم اشارۃ الی انہ اول من اسلم من اجدادہ و انہ مولی عبد اللہ بن معاویۃ بن عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب رضی اللہ عنہ و سیاتی ذکر عبد اللہ بن معاویۃ ان شاء اللہ تعالی وذکر ان والدہ توفی فی رجب سنۃ خمس وستین وثلثمائۃ ودفن عند جدہ من قبل امہ و ولد فی رجب سنۃ ست وثلثین وثلثمائۃ وقیل اربع وثلثین وتوفی فی صفر وقیل یوم الاثنین الحادی والعشرین من المحرم سنۃ ثلثین واربعمائۃ باصبہان رحمہ اللہ تعالی و محمد بن احمد ذہبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنہ ثلثین و اربعمائۃ گفتہ و فیہا توفی ابو نعیم الاصبہانی احمد بن عبد اللہ بن احمد الحافظ الصوفی الاحول سبط الزاہد محمد بن یوسف بن البناء باصبہان فی المحرم ولہ

ووقعت في النزع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها وعصرتها فاعلم انه لم يقبل مني
شيء منها فاعمد الى الكتب والقها في دجلة ليلا وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم انها
قبلت واني قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية الخالصة قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت
يدي في يده فبسطها ولم يقبض على يدي فعلمت انها علامة القبول فاظهرت كتبه بعده وذكر
الخطيب في اول تاريخ بغداد عن الماوردي المذكور قال كتب اخي الي من البصرة وانا ببغداد شعر
طيب الهواء ببغداد يشوقني ÷ قدما اليها وان عاقت مقادير ÷ فكيف صبري عنها الآن اذ
جمعت ÷ طيب الهوائين ممدود ومقصور ÷ قال ابو العز احمد بن عبيد الله بن كادش انشدني ابو الحسن
الماوردي قال انشدنا ابو الخير الكاتب الواسطي بالبصرة لنفسه شعر جرى قلم القضاء بما يكون ÷
فسيان التحرك والسكون ÷ جنون منك ان تسعى لرزق ÷ ويرزق في غشاوته الجنين ÷ ويقال
ان ابا الحسن الماوردي لما خرج من بغداد راجعا الى البصرة كان ينشد ابيات العباس بن الاحنف
المقدم ذكره وهي شعر اقمنا كارهين لها فلما ÷ الفناها خرجنا مكرهينا ÷ وما حب البلاد بنا ولكن
امر العيش فرقة من هوينا ÷ خرجت اقر ما كانت لعيني ÷ وخلفت الفؤاد بها رهينا ÷ وانما قال
ذلك لانه من اهل البصرة وما كان يؤثر مفارقتها فدخل بعد ادكارها لها ثم طابت له بعد
ذلك ونسي البصرة واهلها فشق عليه فراقها وقد قيل ان هذه الابيات لابي محمد المنز الساكن
بما وراء النهر قاله السمعاني والله اعلم وتوفي يوم الثلثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة خمسين
واربعمائة ودفن من الغد في مقبرة باب حرب ببغداد وعمره ست وثمانون سنة رحمه الله تعالى
والماوردي نسبة الى بيع الماورد هكذا قاله السمعاني و محمد بن احمد ذهبي در عبر في خبر من غبر در وقائع
خمسين واربعمائة گفته والماوردي اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن حبيب البصري الشافعي
مصنف الحاوي والاقناع وادب الدنيا والدين وغير ذلك وكان اماما في الفقه والاصول والتفسير
بصيرا بالعربية ولي قضاء بلاد كثيرة ثم سكن بغداد وعاش ستا وثمانين سنة تفقه على ابي القسم الصيمري بالبصرة وعلى
ابي حامد ببغداد وحدث عن الحسن الجبلي صاحب ابي خليفة الجمحي وجماعة اخرهم من روى عنه ابو العز بن كادش و نيز ذهبي در دول الاسلام در وقائع
سنه مذكوره گفته و اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي الشافعي صاحب التصانيف و عبد الله بن سعد يافعي در مرآة الجنان در وقائع سنه مذكوره
گفته وفيها الامام العلامة البحر الكبير اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد البصري الماوردي الشافعي مصنف الحاوي الكبير النفيس

ابراهیم الثقفی من سبعة طرق وابن بطة من ستة طرق والقاضی الجعابی من ستة طرق وابن
شاهین من اربعة طرق والخطیب التاریخی من ثلاثة طرق ویحیی بن معین من طریقین وقد رواه
السمعانی والقاضی الماوردی وابومنصور السکری وابوالحسن ماوردی از اعاظم فقهای مشاهیر وافاخم
نبهای نحاریر سنیه بوده عبدالکریم بن محمد سمعانی درکتاب الانساب گفته الماوردی بفتح المیم والواو و
سکون الراء وفی اخرها الدال المهملة هذه النسبة الی بیع الماورد وعمله واشتهر به جماعة من العلماء بهذه
النسبة لان بعض اجداده کان یعمله ویبیعه منهم اقضی القضاة ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب
البصری المعروف بالماوردی من اهل البصرة سکن بغداد وکان من وجوه الفقهاء الشافعیین وله
تصانیف عدة فی اصول الفقه وفروعه وغیر ذلک وجعل الیه ولایة القضاء ببلدان کثیرة وسکن
بغداد فی درب الزعفران وحدث عن الحسن بن علی بن محمد الجبلی صاحب ابی خلیفة وعن محمد بن عدی بن زحر
المنقری ومحمد بن المعلی الازدی وجعفر بن محمد بن الفضل البغدادی وسمع منه ابوبکر احمد بن علی
بن ثابت الخطیب الحافظ وجماعة اخرهم ابوالعز احمد بن عبیدالله بن کادش العکبری وقال
الخطیب کتبت عنه وکان ثقة ومات فی شهر ربیع الاول من سنة خمسین واربعمائة
ودفن من الغد فی مقبرة باب حرب وکان قد بلغ ستا وثمانین سنة وعزالدین ابن الاثیر در تاریخ کامل
در وقائع سنه خمسین واربعمائة گفته وفی سلخه یعنی ربیع الاول توفی قاضی القضاة ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی الفقیه الشافعی
وکان اماما وله تصانیف کثیرة منها الحاوی وغیره فی علوم کثیرة وکان عمره ستا وثمانین سنة وابن خلکان در وفیات الاعیان گفته
ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب البصری المعروف بالماوردی الفقیه الشافعی کان من وجوه الفقهاء الشافعیة وکبارهم اخذ
الفقه عن ابی القاسم الصیمری بالبصرة ثم عن الشیخ ابی حامد الاسفرائنی ببغداد وکان حافظا للمذهب وله فیه
کتاب الحاوی الذی لم یطالعه احد الا وشهد له بالتبحر والمعرفة التامة بالمذهب وفوض الیه القضاء ببلدان کثیرة
واستوطن بغداد فی درب الزعفران وروی عنه الخطیب ابوبکر صاحب تاریخ بغداد وقال کان ثقة وله من التصانیف
غیر الحاوی تفسیر القران الکریم والنکت والعیون وادب الدین والدنیا والاحکام السلطانیة وقانون الوزارة وسیاسة الملک
والاقناع فی المذهب وهو مختصر وغیر ذلک وصنف فی اصول الفقه والادب وانتفع الناس به وقیل انه
لم یظهر من تصانیفه فی حیاته شیئا وانما جمعها کلها فی موضع فلما دنت وفاته قال لشخص یثق به الکتب
التی فی المکان الفلانی کلها تصنیفی وانما لم اظهرها لانی لم اجد نیة خالصة لله تعالی لم یشبها کدر فاذا عاینت الموت

الخطيب وجماعة آخرهم ابو العز بن كادش وتفقه بالبصرة على الصيمري ثم رحل الى الشيخ ابى حامد الاسفرائني ببغداد
وكان اماما جليلا رفيع الشان له اليد الباسطة في المذهب والتفنن التام في سائر العلوم قال الشيخ ابو اسحق درس بالبصرة و
بغداد سنين كثيرة وله مصنفات كثيرة في الفقه والادب وكان حافظا للمذهب انتهى وقال الخطيب من وجوه الفقهاء الشافعيين
وله تصانيف عدة في اصول الفقه وفروعه وغير ذلك قال وجعل اليه القضاء ببلدان السلطان
احد الائمة له التصانيف الحسان في كل فن من العلم وبينه وبين القاضي ابى الطيب في الوفاة احد عشر
يوما وقيل انه لم يظهر شيئا من تصانيفه في حياته وجمعها في موضع فلما دنت وفاته قال لمن يثق به
الكتب التي في المكان الفلاني كلها تصنيفي وانما لم اظهرها لاني لم اجد نية خالصة فاذا عاينت
الموت ووقعت في النزع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها وعصرتها فاعلم انه لم يقبل مني شيء
منها فاعمد الى الكتب والقها في دجلة وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت واني
قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدي في يده
فبسطها ولم يقبض على يدي فعلمت انها علامة القبول فاظهرت كتبه بعده قلت لعل هذا
بالنسبة الى الحاوي والا فقد رايت من مصنفاته عدة كثيرة وعليه خطه ومنها ما اكملت قراته
عليه في حياته ومن كلام الماوردي الدال على دينه ومجاهدته لنفسه ما ذكره في كتاب ادب الدين
والدنيا فقال ومما انذرك به من حالي اني صنفت في البيوع كتابا جمعته ما استطعت من كتب الناس
واجهدت فيه نفسي وكررت فيه خاطري حتى اذا تهذب واستكمل وكدت اعجب به وتصورت اني اشد الناس
اطلاعا بعلمه حضرني وانا في مجلسي اعرابيان فسالاني عن بيع عقداه في البادية على شروط تضمنت اربع
مسائل لم اعرف لشيء منها جوابا فاطرقت مفكرا وبحالي وحالهما معتبرا فقالا اما عندك فيما سالناك
جواب وانت زعيم هذه الجماعة فقلت لا فقالا ايها لك وانصرفا ثم اتيا من قد يتقدمه في العلم كثير
من اصحابي فسالاه فاجابهما مسرعا بما اقنعهما فانصرفا عنه راضيين بجوابه حامدين لعلمه
الى ان قال فكان ذلك زاجر نصيحة وتدبر عظيمة تذلل لهما قياد النفس وانخفض لهما جناح
العجب قال الخطيب كان ثقة مات في يوم الثلثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة خمسين واربعمائة ودفن
من الغد في مقبرة باب حرب قال وكان قد بلغ ستا وثمانين سنة انتهى **فهذا الماوردي** عمدة
فقهائهم الكبار وقدوة اعلامهم الاحبار قد روى هذا الحديث المنير الاسفار المزري بنوره للاسفار

دكان صح

التهصير والاقناع وادب الدنيا والدين والاحكام السلطانية وقانون الوزارة وسياسة الملك
وتفسير القرآن الكريم والقلب والعيون وصنف في اصول الفقه والادب وغير ذلك وكان اماما
في الفقه والاصول والتفسير بصيرا بالعربية ولي قضاء بلاد كثيرة ثم سكن بغداد وعاش ستا
وثمانين تفقه على ابي القسم الصيمري بالبصرة وعلى الشيخ ابي حامد الاسفرائني ببغداد وحدث عن جماعة
وكان حافظا للمذهب درس العلوم وروى عنه الخطيب صاحب تاريخ بغداد وانتفع الناس
وقيل انه لم يظهر شيئا من تصانيفه في حياته وانما جمع جميعها في موضع فلما دنت وفاته قال
لشخص هولاء الكتب التي في المكان الفلاني كلها تصنيفي وانما لم اظهرها لاني لم اجد نية خالصة
لله تعالى فاذا عاينت الموت ووقعت في النزع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها وعصرتها
فاعلم انه لم يقبل مني شيء منها فالقها في دجلة وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم انها
قد قبلت وقد ظفرت بما كنت ارجوه ففعل الرجل ذلك فبسط يده ولم يقبضها على يده فعلم
انها علامة القبول فاظهرت كتبه بعده وذكر الخطيب في اول تاريخ بغداد عن الماوردي قال كتب الي
اخي من البصرة وانا ببغداد ؎ طيب الهواء ببغداد يشوقني ؛ قدما اليها وان عاقت مقادير
فكيف صبري عنها الآن اذ جمعت ؛ طيب الهوائين ممدود ومقصور ؛ وقيل انه لما
خرج من بغداد راجعا الى البصرة كان ينشد ابيات ابن الاحنف ؎ اقمنا كارهين لها
فلما الفناها خرجنا مكرهينا ؛ وما حب البلاد بنا ولكن ؛ امر العيش فرقة من
هوينا ؛ خرجت اقر ما كانت لعيني ؛ وخلفت الفؤاد بها رهينا ؛ والماوردي
نسبة الى بيع الماء ورد وعمره ست وثمانون سنة رحمه الله تعالى و
تاج الدين عبد الوهاب بن علي السبكي در طبقات شافعيه گفته علي بن محمد بن حبيب
الامام الجليل القدر الرفيع الشان ابو الحسن الماوردي صاحب الحاوي
والاقناع في الفقه وادب الدين والدنيا والتفسير ودلائل النبوة و
الاحكام السلطانية وقانون الوزارة وسياسة الملك وغير ذلك روى
عن الحسن الجيلي صاحب ابي خليفة ومحمد بن عدي المقري ومحمد
بن المعلى الازدي وجعفر بن محمد بن المعقل البغدادي وروى عنه ابو بكر

نصوص الامام الشافعی رضی اللہ تعالی عنہ فی عشر مجلدات ومن مشہور مصنفاتہ السنن الکبیر والسنن الصغیر ودلائل النبوۃ والسنن والآثار وشعب الایمان ومناقب الشافعی المطلبی ومناقب احمد بن حنبل وغیر ذلک وکان قانعا من الدنیا بالقلیل وقال امام الحرمین فی حقہ ما من شافعی المذہب الا وللشافعی علیہ منۃ الا احمد البیہقی فان لہ علی الشافعی منۃ وکان من اکثر الناس نصر المذہب الشافعی وطلب الی نیسابور لنشر العلم فاجاب وانتقل الیہا وکان علی سیرۃ السلف واخذ عنہ الحدیث جماعۃ من الاعیان منہم زاہر الشحامی ومحمد الفراوی وعبد المنعم القشیری وغیرہم وکان مولدہ فی شعبان سنۃ اربع وثمانین وثلثمائۃ وتوفی فی العاشر من جمادی الاولی سنۃ ثمان وخمسین واربعمائۃ بنیسابور ونقل الی بیہق رحمہ اللہ تعالی ونسبتہ الی بیہق بفتح الباء الموحدۃ وسکون الیاء المثناۃ من تحتہا وبعد الہاء المفتوحۃ قاف وہی قری مجتمعۃ بنواحی نیسابور علی عشرین فرسخا منہا وخسرجرد من قراہا وہی بضم الخاء المعجمۃ انتہی فہذا البیہقی عالمہم المشہور وعلم المنشور الذی صح عندہم لفضلہ ملاذ الجمہور وصار لنبلہ منتجعا عند انتقاد الصدور قد روی ہذا الحدیث الماثور بسندہ المزبور عن النبی المحبور علیہ وآلہ الاف السلام الی یوم النشور فلا یقابلہ بالرد الا الجاحد المکور ولا یتلقاہ بالجحد الا الحائد المثبور ولا یمتری فیہ الا الخاسئ الملوم المدحور ولا یعتری لہ الا الغادر المخذول المہجور ولا یطعنہ الا من ذرع الفجور وسقاہ الغرور وحصد الثبور ولا ینکرہ الا من فتلتہ فاتلات الغرور وعمیت علیہ مشتبہات الامور واللہ ولی الذین امنوا یخرجہم من الظلمات الی النور وجہ چہلم آنکہ ابو غالب محمد بن احمد بن سہل النحوی المعروف بابن بشران این حدیث شریف را روایت کردہ چنانچہ از عبارت کتاب المناقب علامہ ابن المغازلی کہ سابقا در وجہ دوم گذشتہ واضح وظاہر است وستقف علی ذلک فیما بعد ایضا انشاء اللہ تعالی ومحامد زاہرہ ومحاسن باہرہ علامہ ابن بشران حسب افادات محققین اعیان سابقا در مجلد حدیث طیر از عبر فی خبر من غبر ذہبی وجواہر مضیئہ فی طبقات الحنفیہ عبد القادر بن محمد القرشی ومراۃ الجنان عبد اللہ بن اسعد یافعی واثمار جنیہ فی اسماء الحنفیہ علی سلطان محمد القاری منقول ومسطور شدہ فلیکن منک علی ذکر فہذا علامتہم الجلیل ابن بشران الموصوف الممدوح علی السنۃ اکابرہم الاعیان قد روی ہذا الحدیث العلی الشان النیر البرہان

فلا یرتاب فیہ الا من تاہ فی مہامہ العسف وحار ولا یختلج الا من ضل فی سباسب الحیف فبار ولا یقدم علی طعنہ الا من فاض ضغنہ و فار ولا یجتری علی الغض منہ الا من غاض دینہ و غار ولا یقدحہ الا من ہو من المہلکات علی شفا جرف ہار فانہار بہ الی النار ولا یزری الا من تردی فی ہوۃ السعیر و بئس القرار

وجہ سی و نہم آنکہ ابوبکر احمد بن الحسین بن علی البیہقی حدیث مدینۃ العلم را روایت نمودہ چنانچہ اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا الشیخ الزاہد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاۃ اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابوبکر احمد بن الحسین البیہقی قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسین بن داؤد العلوی رحمہ اللہ تعالی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد الہروی الشعرانی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن النیسابوری قال حدثنا ابو الصلت الہروی قال حدثنا ابو معاویۃ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب

و بیہقی طول باع و کثرت اطلاع و نقد و امعان و حفظ و اتقان و تبحر وافر و تمہر متکاثر بیہقی نزد ا نخیرات بملاحظہ انساب سمعانی و کتاب مناقب الشافعی للفخر الرازی و تاریخ کامل ابن الاثیر جزری و معجم البلدان یاقوت حموی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تتمۃ المختصر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی و سیر النبلاء و تذکرۃ الحفاظ و عبر و دول الاسلام ذہبی و اسماء الرجال مشکوۃ ولی الدین الخطیب و مرآۃ الجنان عبد اللہ بن اسعد یافعی و طبقات شافعیہ عبد الوہاب سبکی و طبقات شافعیہ عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیہ ابوبکر اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و مرقاۃ ملا علی قاری و فیض القدیر مناوی و رجال مشکوۃ از شیخ عبد الحق دہلوی و مقالید الاسانید ابو مہدی ثعالبی و شرح مواہب لدنیہ عبد الباقی زرقانی و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النبلا و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن اضح و عیانست کما ستقف علیہ ان شاء اللہ تعالی فی مجلد حدیث التشبیہ درینجا بذکر بعضی از عبارات اکتفا میرود ابن خلکان در وفیات الاعیان گفتہ ابوبکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد اللہ بن موسی البیہقی الخسروجردی الفقیہ الشافعی الحافظ الکبیر المشہور واحد زمانہ و فرد اقرانہ فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم ابی عبد اللہ بن البیع فی الحدیث ثم الزائد علیہ فی انواع العلوم اخذ الفقہ عن ابی الفتح ناصر بن محمد العمری المروزی غلب علیہ الحدیث واشتہر بہ و رحل فی طلبہ الی العراق والجبال والحجاز و سمع بخراسان من علماء عصرہ وکذلک ببقیۃ البلاد التی انتہی الیہا و شرع فی التصنیف فصنف فیہ کثیرا حتی قیل تبلغ تصانیفہ الف جزء وہو اول من جمع

ابن عبد اللہ حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن ابراہیم الہمدانی عن ابی اسحاق عن الحارث عن علی و عن عاصم بن ضمرۃ عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شجرۃ انا اصلہا و علی فرعہا و الحسن و الحسین ثمرتہا و الشیعۃ ورقہا فہل یخرج من الطیب الا الطیب و انا مدینۃ العلم و علی بابہا فمن اراد المدینۃ فلیات الباب و روایت کردن خطیب در تاریخ بغداد حدیث مدینۃ العلم را باین سند از کفایۃ الطالب کنجی نیز واضح و ظاہر خواہد شد ان شاء اللہ تعالی **وجہ جہل چہارم** آنکہ خطیب در تاریخ بغداد روایات متعددہ از یحیی بن معین مشتمل بر تصحیح و اثبات این حدیث شریف نقل کردہ و ستقف علیہا ان شاء اللہ تعالی فیما بعد

وجہ جہل پنجم آنکہ خطیب این حدیث شریف را بروایت ابن عباس در کتاب المتفق و المفترق نیز روایت کردہ چنانچہ ابراہیم وصابی در کتاب الاکتفا گفتہ و عنہ ای عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب اخرجہ الحاکم فی المستدرک و الخطیب فی المفترق و المتفق و مناقب باہرہ و مراتب فاخرہ و محامد زاہرہ و محاسن ظاہرہ خطیب بیافادات اجلۂ اکابر ثقات سنیہ بحدی ثابت است کہ احاطہ و احصای آن نتوان کرد نبذی از آن بر ناظر کتاب الانساب و ذیل تاریخ بغداد عبد الکریم بن محمد سمعانی و تاریخ کامل ابن اثیر جزری و اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفہ از ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تتمۃ المختصر عمر بن مظفر الشہیر بابن الوردی و سیر النبلاء و تذکرۃ الحفاظ و عبر و دول الاسلام شمس الدین محمد بن احمد ذہبی و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات شافعیہ عبد الوہاب سبکی و طبقات شافعیہ عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیہ تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شہبہ اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین دیار بکری و فیض القدیر مناوی و شرح مواہب لدنیہ محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی و مقالید الاسانید ابو مہدی عیسی الثعالبی المالکی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین خود شاہصاحب و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و آشکار است در اینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود - مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفتہ الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مہدی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد و غیرہ من المصنفات کان من الحفاظ المتقنین و العلماء المتبحرین و لو لم یکن لہ سوی التاریخ لکفاہ فانہ یدل علی اطلاع عظیم و صنف قریبا من مائۃ مصنف و فضلہ اشہر من ان یوصف و اخذ الفقہ عن ابی الحسن المحاملی و

ثم ان اللہ خلقنی و علیا من صح

الذی هو کالنجم الحیران ؛ والبارد للظمآن ؛ فلا یضل عنه الا العامه السکران ؛ ولا یحید عنه الا العاند فی الملح العدوان ؛ والله العاصم عن جوب مجاهل الخیبة والخذلان ؛ وهو الواقی عن قطع مهامه الاخفاق والحرمان

وجہ چہل و یکم آنکہ ابو بکر احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی حدیث مدینۃ العلم را از حدیث ابن عباس بطرق متعددہ روایت کردہ چنانچہ در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا الحسین بن علی الصیمری قال حدثنا احمد بن علی الصیمری قال ثنا ابراهیم بن احمد بن ابی حصین قال حدثنا محمد بن عبد الله ابو جعفر الحضرمی قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادی الفقیه قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ونیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا احمد بن محمد العتیقی قال ثنا عبید الله بن محمد الشاهد قال ثنا ابو بکر احمد بن قادویه الطحان قال ثنا ابو عبد الله احمد بن محمد بن یزید بن سلیم قال حدثنی رجا بن سلمة قال حدثنا ابو معویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ونیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا علی بن ابی علی قال حدثنا محمد بن المظفر قال ثنا احمد بن عبد الله بن سابور قال حدثنا عمر بن اسمعیل بن مجالد قال ثنا ابو معویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد بابها فلیات الباب ونیز در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ گفتہ حدثنا محمد بن احمد بن رزق قال اخبرنا ابو بکر مکرم القاضی قال حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباری قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سلیمان بن میسرة الهروی قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها

مجالد

وجہ چہل و دوم آنکہ خطیب این حدیث شریف را از حدیث جابر نیز روایت کردہ چنانچہ در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن المقری قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال ثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة وهو آخذ بید علی هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره ومخذول من خذله ثم مد بها صوته انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب

وجہ چہل و سوم آنکہ خطیب این حدیث شریف را از حدیث جناب امیر المومنین نیز روایت کردہ چنانچہ در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا عبد الله بن محمد

عنیف ؛ وایجاع الصدل کل منکر سخیف ؛ وتدمیر الترهات اهل التلفیق والتلفیف ؛ و تتبیر الخزعبلات اهل التزویر والتحریف ؛ فالطاعن فیه موغل فی موامی العدوان بالخبب الوجیف ؛ والزاری علیه مسرع الی مهاوی الطغیان بالذفف والزفیف **وجه جلیل بست ونهم** آنکه ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی حدیث مدینة العلم را روایت نموده چنانچه در کتاب استیعاب در ترجمه جناب علی بن ابیطالب علیه السلام گفته وروی عنه صلی الله علیه قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت من بابه انتهی فلله در ابن عبد البر حیث احسن الی اهل الحق وبر ونور عیون المومنین واقر وشرح صدور المومنین وسر واخزی من لهج بابطال الحدیث واصر فارتکب اعظم جریرة وجر وخدع اتباعه واشیاعه بتزویق الخرافات وغر واقحمهم فی الضلال القائد الی السعیر المصعد الحر والله العاصم عن غیة والشر وهو الواقی عن زیغه والضر ؛ وابن عبد البر از نبهای کاملین وعظمای حاذقین ومحدثین کبار ومنقدین عالی فخار واساطین معتبرین آفاق واجلۂ مشهورین حذاق ست مناقب محامد او بر ناظر منتبع انساب سمعانی ووفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر ابو الفدا وتتمة المختصر ابن الوردی وتذکرة الحفاظ وسیر النبلاء وعبر ودول الاسلام ذهبی ومرآة الجنان یافعی وروض المناظر ابن شحنه وطبقات الحفاظ ابن ناصر الدین دمشقی وطبقات الحفاظ سیوطی وتوضیح الدلائل شهاب الدین احمد ومقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی وشرح مواهب لدنیه زرقانی وتراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی وبستان المحدثین مخاطب شاه صاحب وابجد العلوم وتاج مکلل واتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح وظاهر ست اکثر این عبارات در مجلد حدیث ولایت وحدیث طیر مذکور شده درینجا اکتفا بر بعض عبارات میرود میرزا محمد بدخشانی در تراجم الحفاظ گفته یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمری الاندلسی ابو عمر المعروف بابن عبد البر احد الائمة ذکره فی نسبة القرطبی وقال بضم القاف وسکون الراء وضم الطاء المهملة وفی اخرها الباء الموحدة هذه النسبة الی قرطبة وهی بلدة کبیرة من بلاد المغرب الاندلس وهی دار ملک السلطان خرج منها جماعة کثیرة من العلماء فی کل فن قدیما وحدیثا والمشهور بالنسبة الیها ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری الاندلسی القرطبی الحافظ کان اماما فاضلا کبیرا جلیل القدر صنف التصانیف یروی عن ابی عبد الله محمد بن عبد الملک بن صیفون الوصافی انتهی ولم یورخ وفاته قلت مات سنة ثلث وستین و اربعمائة ارخها غیر واحد وکان له یوم مات خمس وتسعون سنة ومن شیوخه خلف بن القسم

القاضی ابی الطیب الطبری وغیرهما وکان فقیها فغلب علیه الحدیث والتاریخ ولد فی جمادی الآخرة سنة اثنتین وتسعین وثلثمائة یوم الخمیس لست بقین من الشهر وتوفی فی یوم الاثنین سابع ذی الحجة سنة ثلث وستین واربعمائة ببغداد رحمه الله تعالی وقال السمعانی توفی فی شوال وسمعت ان الشیخ ابا اسحق الشیرازی رحمه الله کان من جملة من حمل نعشه لانه انتفع به کثیرا وکان یراجعه فی تصانیفه والعجب انه کان فی وقته حافظ المشرق وابو عمر ویوسف بن عبد البر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ المغرب وماتا فی سنة واحدة کما سیاتی انشاء الله تعالی وذکر محب الدین بن النجار فی تاریخ بغداد ان ابا البرکات اسمعیل بن سعد الصوفی قال ان الشیخ ابا بکر بن زهراء الصوفی کان قد اعد لنفسه قبرا الی جانب قبر بشر الحافی رحمه الله تعالی وکان یمضی الیه فی کل اسبوع مرة وینام فیه ویقرأ فیه القرآن کله فلما مات ابو بکر الخطیب وکان قد اوصی ان یدفن الی جانب قبر بشر الحافی فجاء اصحاب الحدیث الی ابی بکر بن زهراء وسألوه ان یدفن الخطیب فی القبر الذی کان قد اعده لنفسه وان یوثره به فامتنع من ذلک امتناعا شدیدا وقال موضع قد اعددته لنفسی منذ سنین یوخذ منی فلما راوا ذلک جاؤا الی والدی الشیخ ابی سعد وذکروا له ذلک فاحضر الشیخ ابا بکر بن زهراء وقال له انا اقول لک اعطهم القبر ولکن اقول لک لو ان بشر الحافی فی الاحیاء وانت الی جانبه فجاء ابو بکر الخطیب یقعد دونک اکان یحسن بک ان تقعد اعلی منه قال لا بل کنت اقوم واجلسه مکانی قال فهکذا ینبغی ان یکون الساعة قال فطاب قلب الشیخ ابی بکر واذن له فی دفنه فدفن الی جانبه بباب حرب وقد کان تصدق بجمیع ماله وهو مائتا دینار فرقها علی ارباب الحدیث والفقهاء والفقراء فی مرضه واوصی ان یتصدق عنه بجمیع ما علیه من الثیاب ووقف جمیع کتبه علی المسلمین ولم یکن له عقب وصنف اکثر من ستین کتابا وکان الشیخ ابو اسحق الشیرازی احد من حمل جنازته وقیل انه ولد سنة احدی وتسعین وثلثمائة والله اعلم ورئیت له منامات صالحة بعد موته وکان قد انتهی الیه علم الحدیث وحفظه فی وقته هذا اخر ما نقلته من کتاب ابن النجار رحمه الله تعالی رحمة واسعة انتهی **فصل الخطیب المنیف** ؛ یروی هذا الحدیث الشریف ؛ بطرق عدیدة ذات رفیف ؛ واسانید سدیدة مشیدة الرصیف ؛ ارغاما لکل جاحد

محمد بن عمار بن عطية نا عبد السلام بن صالح الهروى نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ البغدادى نا الباغندى محمد بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدنى نا على بن عمر عن ابيه عن جرير عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها ولا توتى البيوت الا من ابوابها اخبرنا ابو منصور زيد بن طاهر بن سياد البصرى قدم علينا واسطا انا ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن دراسة نا احمد بن عبيد الله نا بكر بن احمد بن مقبل نا محمد بن الحسن بن العباس نا عبد السلام بن صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا ابو القسم الفضل بن محمد بن عبد الله الاصفهانى قدم علينا واسطا املاء فى جامعنا فى شهر رمضان من سنة اربع وثلاثين واربعمائة انا ابو سعيد محمد بن موسى بن الفضل بن شاذان الصيرفى بنيسابور انا ابو العباس محمد بن يعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحيم الهروى نا عبد السلام بن صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشى نا على بن محمد المقرى نا محمد بن عيسى بن شعبة البزاز نا احمد بن عبد الله بن يزيد المودب نا عبد الرزاق انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصارى يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو آخذ بضبع على بن ابيطالب هذا امير البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوى رحمه الله تعالى فيما اذن لى فى روايته عنه ان ابا طاهر ابراهيم بن عمر بن يحيى حدثهم نا محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عيسى سنة عشر وثلثمائة نا محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقى الصفار بالبصرة سنة اربع واربعين ومائتين نا ابو الحسن على بن موسى الرضا قال حدثنى ابى عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه عن جده على بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه على بن ابيطالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا على انا مدينة العلم وانت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا

الفضل

حدثهم

وعبد الوارث بن سفیان وابو عمر بن الباجی وابو الولید بن الفرضی وجماعۃ روی عنہ ابو محمد بن حزم وابو علی الغسانی وعبد اللہ الحمیدی وطاہر بن مفوز الشاطبی وخلق وذکرہ الذہبی وابن ناصر الدین فی طبقات الحفاظ **وجہ چہل و ہفتم** آنکہ ابو محمد حسن بن احمد بن موسی الغندجانی ایں حدیث شریف را روایت نمودہ چنانچہ از عبارت کتاب المناقب علامہ ابن المغازلی کہ در وجہ چہارم گذشتہ واضح وظاہر ست وستقف علیہا عنقریب ایضا انشاء اللہ تعالی وترجمہ ابو محمد غندجانی از کتاب الانساب سمعانی کہ مثبت نہایت ثقاہت وجلالت وعظمت ونبالت اوست انشاء اللہ تعالی در مجلد حدیث ثقلین مذکور و مسطور خواہد شد **فہذا الغندجانی** شیخہم الثقۃ الثبت المتانی ❊ وسندہم الفرد الفلانی قد روی **ہذا** الحدیث المشید المبانی ❊ وحدث بذلک الخبر الاطیب المعانی ❊ فلا یتصدی لردہ الا الخاسر الخائب الجانی ❊ ولا یتعرض لدفعہ الا الجاحد المعاند الشانی ❊ ولا یمتری فیہ الا من عمہ کواذب الامانی ❊ ولا یرتاب فیہ الا من تاہت بہ مضلات العوانی **وجہ چہل و ہشتم** آنکہ ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی ایں حدیث شریف را بطرق متعددہ روایت نمودہ چنانچہ در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ حدثنا ابراہیم بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن عبد اللہ الہروی دبالرملۃ قال حدثنا ابو الصلت الہروی عبد السلام بن صالح قال حدثنا ابو معویۃ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیاتہ من بابہ ونیز ابن المغازلی در مناقب گفتہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیہ الشافعی رحمہ اللہ بقرائتی علیہ فاقربہ سنۃ اربع وثلثین واربعمائۃ قلت لہ اخبرکم ابو محمد عبد اللہ بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقا الحافظ الواسطی رحمہ اللہ نا عمر بن الحسن الصیرفی رحمہ اللہ نا احمد بن عبد اللہ بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفین الثوری عن عبد اللہ بن عثمان عن عبد الرحمن بن بہمان عن جابر بن عبد اللہ قال اخذ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعضد علی فقال ہذا امیر البررۃ وقاتل الکفرۃ منصور من نصرہ مخذول من خذلہ ثم مد بہا صوتہ فقال انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن الفرج رحمہ اللہ تعالی انا ابو بکر احمد بن ابراہیم بن الحسن بن شاذان البزاز اذ نا محمد بن حمید اللخمی انا ابو جعفر محمد

ان خلصه الله تعالى وبقى بمكة الى وقت الموسم فى صحبة الشيخ ابو القاسم سعد بن على الزنجانى
شيخ الحرم ذكر ذلك كله ابو سعد السمعانى بسيطه وقال سمعت الكيا شهردار بن شيرويه
بهمدان سمعت ابا القسم منصور بن احمد المنهاجى وسأله ابى يقول سمعت ابا المظفر السمعانى
يقول كنت على مذهب ابى حنيفة فاردت ان ارجع الى مذهب الشافعى فحججت فلما بلغت سميراء رأيت
رب العزة فى المنام فقال لى عد الينا يا ابا المظفر فانتبهت وعلمت انه يريد مذهب الشافعى فرجعت
اليه وسمعت بعض مشايخى يقول كان جدك الامام ابو المظفر على عزم ان يقيم بمكة ويجاور
بها فى صحبة الامام سعد بن على الزنجانى فرأى والدته ليلة كانها كشفت عن شعرها الابيض
وقالت يا ابا المظفر بحقى عليك الا رجعت الى مرو فانى لا اطيق فراقك فانتبهت مترددا وعزمت
على ان استشير شيخى سعد بن على فمضيت اليه فاذا هو جالس فى الحرم وعنده من الزحام ما لم اقدر
معه على الكلام فلما قام وتفرق الناس تبعته الى باب داره فالتفت الى وقال يا ابا المظفر العجوز ينتظرك
ودخل البيت فعرفت انه يتكلم على ضميرى ورجعت مع الحاج وقال ابو الحسن عبد الغافر بن اسمعيل
الفارسى فى سياق تاريخ نيسابور ابو المظفر السمعانى وحيد عصره فضلا وطريقة وزهدا من بيت العلم و
خرج فى شبابه الى الحج ثم لما عاد الى وطنه ترك طريقته التى ناظر عليها اكثر من ثلثين سنة وتحول الى
مذهب الشافعى رضى الله عنه واضطرب لذلك اهل مرو وتشوش العوام فخرج منها وصار الى
طوس ثم قصد نيسابور واستقبله الاصحاب استقبالا عظيما وكانت النوبة نوبة نظام الملك
وعميد الحضرة ابى سعد محمد بن منصور واكرموا مورده وعقد له مجلس التذكير واستحكم امره وعاد الى
مرو فعقد له مجلس التدريس فى مدرسة اصحاب الشافعى رضى الله عنه وصنف الامام ابو المظفر التفسير
فى ثلث مجلدات وصنف فى الخلاف كتبا مشهورة وسمع الحديث بمرو ونيسابور وجرجان وهمدان وبغداد والحرمين و
الحجاز ودخل قزوين فسمع بها الامام ابا حفص هبة الله بن باذان وابا منصور محمد بن احمد بن زيادة وابا طاهر محمد بن
على بن بشكر الشيرازى وروى عنه ابو القسم اسمعيل بن محمد الحافظ وابو نصر احمد بن عمر بن محمد
الغازى والائمة انبانا الامام ابو سعد السمعانى بالاجازة العامة عن ابيه عن جده ابى المظفر
انبا ابو منصور محمد بن احمد بن زيادة القزوينى بها انبا ابو محمد عبد الله بن عبيد الله بن يحيى المعلم انبا
ابو عبد الله الحسين بن اسماعيل ثنا سلم بن جنادة ثنا ابن نمير عن الاعمش عن حسين الخراسانى عن

الصنهاجى

من قبل الباب انتهى فالحمد لله ذي المن الكامل والفضل الشامل حيث ظهر من كلام عمدة علماء ابن المغازلي
لحافظهم البارع الفاضل وجهبذهم القارح البازل ان المكذب بهذا الحديث لاعب بدينه هازل
وطارد لعقله عازل ولنسج العنكبوت غازل وفي اسفل الدركات بعناده وشماسه وعتاه ووسوسه
نازل والموهن لذلك الخبر ناكب عن طريق الحق عادل ومعرض عن سبيل الصواب ناكل ومتوغل
في مغاوي العدوان واغل بحيث لا ينجعه لوم لائم وعذل عاذل ومدائح عظيمه ومناقب فخيمه وفضائل عاليه
وفواضل عاليه بكمال ثقت واعتبار ومزيد اعتماد واشتهار ابن المغازلي عمدة الكبار بر متتبع كتب اعلام واحبار سنيه
مخفى و مستتر نيست انشاء الله المنعام نبذى ازان در بعض مجلدات آتيه بتفصيل مذكور خواهد شد **وجه جميل و نهم** آنکه
ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعاني اين حديث شريف را روايت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه در کتاب
مناقب آل ابيطالب فرموده قال النبي عليه السلام بالاجماع انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم
فليأت الباب رواه احمد من ثمانية طرق وابراهيم الثقفي من سبعة طرق وابن بطة من ستة طرق و
القاضي الجعابي من ستة طرق وابن شاهين من اربعة طرق والخطيب التاريخي من ثلاثة طرق ويحيى
بن معين من طريقين وقد رواه السمعاني والقاضي الماوردي وابو منصور السكري وابو المظفر سمعاني از اكابر
فقهاى معتمدين واعاظم نبهاى مستندين سنيه بوده مآثر جليله ومفاخر جميله او حسب افادات اكابر اثبات ثقات بيننا بر ناظر سياق تاريخ نيشابور تصنيف عبد الغافر و
كتاب الانساب عبد الكريم بن محمد السمعاني وتدوين في ذكر اهل العلم بقزوين تصنيف عبد الكريم بن محمد الرافعي و وفيات الاعيان ابن
خلكان وعبر في خبر من غبر و دول الاسلام ذهبي ومراة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي وطبقات شافعيه عبد الوهاب
بن علي السبكي وطبقات شافعيه عبد الرحيم بن الحسن الاسنوي وطبقات شافعيه تقي الدين الاسدي وطبقات المفسرين شمس الدين
الداودي المالكي ومدينة العلوم فاضل ازنيقي وتراجم الحفاظ ميرزا محمد بدخشاني واضح ولائح است بنابر اختصار در بنجا بر
بعض عبارات اقتصار ميرود عبد الكريم بن محمد رافعي در تدوين في ذكر اهل العلم بقزوين گفته منصور بن محمد بن
عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم بن عبد الله
السمعاني التميمي ابو المظفر ابن ابي منصور تفقه على ابيه على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه حتى
برع في الفقه ثم ورد بغداد واجتمع بابي اسحق الشيرازي وجرى بينه وبين ابي نصر بن الصباغ صاحب الشامل
مسئلة احسن الكلام فيها ثم انتقل الى مذهب الشافعي رضي الله عنه وكان الطريق قد انقطع من
بغداد الى مكة بسبب استيلاء العرب فركبت تلك السنة جماعة في البرية فاخذ واخذ جدي الى مكة

بن الحسین بن علی ابو علی بن ابی بکر البیهقی الامام ابن الامام و مولده سنة ثمان و عشرین و اربعمائة
وتوفی بمدینة بیهق و لوالده تصانیف کثیرة مشهورة و اسمعیل بن علی الایوبی در مختصر فی تاریخ البشر در وقائع سنه مذکوره گفته
فی هذه السنة توفی اسمعیل بن احمد بن الحسین البیهقی الامام ابن الامام ببیهق و مولده سنة ثمان و عشرین و اربعمائة و علامه
ابن الوردی در تتمة المختصر در وقائع سنه مذکوره گفته فیها توفی اسمعیل بن احمد بن الحسین البیهقی الامام ابن الامام ببیهق و مولده سنة ثمان و عشرین و اربعمائة
و سبکی در طبقات شافعیه گفته اسمعیل بن احمد بن الحسین الخسروجردی شیخ القضاة ابو علی ولد الامام الجلیل الحافظ ابی بکر
البیهقی مولده بخسروجرد سنة ثمان و عشرین و اربعمائة و سمع اباه و حفص بن مسرور و ابا عثمان الصابونی
و عبد الغافر بن محمد الفارسی و ناصر بن الحسین العمری و غیرهم روی عنه ابو القاسم بن السمرقندی
و اسمعیل بن ابی سعد الصوفی و غیرهما تفقه علی ابیه و تخرج به فی الحدیث و سافر الکثیر و دخل
خوارزم فسکن بها مدة و ولی بها الخطابة و تدریس الشافعیة و القضاء من وراء جیحون الذی کان برسم
اصحاب الشافعی ثم سافر الی بلخ و اقام بها مدة ثم عاد الی بیهق بعد ما غاب عنها نحو ثلثین سنة و توفی
بها جمادی الآخرة سنة سبع و خمسمائة انتهی فهذا ابو علی البیهقی شیخ القضاة و عمدة
احبارهم الدعاة قد روی هذا الحدیث المقبول عند نقدة الرواة و حدث بهذا الخبر الثابت عند
الحفاظ الوعاة فلا یتصدی لازرائه الا من سلک مسلک المارقین الشراة و لا ینتدب لتعییبه
الا من رکب قدة القاسطین الجفاة و لا یصمد لخماله الا من امتطی صهوة العدوان کالناکثین الغواة
و لا یرید ابطاله الا من افترع ذروة الشنآن کالماردین الطغاة **وجه پنجاه و یکم** آنکه ابو شجاع شیرویه بن
شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الهمدانی الدیلمی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که نسخه عتیقه
آن بنظر خاکسار در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها الاف سلام من الملک الغفار رسیده و تاریخ کتابت آن سابع عشر
ذی القعده سنه خمس و ستین و ثمانمائة بوده گفته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و شیرویه بن
شهردار از اعاظم حفاظ عالی فخار و اجله محدثین جلیل الاقدار است و محاسن اثیره و محامد کثیره او بر متتبع کتاب التدوین
عبد الکریم بن محمد رافعی و طبقات شافعیه ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الدمشقی المعروف بابن الصلاح و تذکرة الحفاظ و
سیر النبلاء و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین
اسدی و روضة الفردوس سید علی همدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر مناوی و مقالید الاسانید ابو مهدی
ثعالبی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و غیر آن واضح و آشکار است و ستقف علی ذلک فی

ابی غالب عن ابی امامة قال استضحك رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقیل له یا رسول الله
مالك تضحك فقال من قوم یساقون الی الجنة فی السلاسل وبه عن الامام ابی المظفر انبانا ابو الفتح الذکوانی
بالری فی داره ثنا احمد بن عبد الله الاصبهانی ثنا علی بن محمد العجلی ثنا عبد الرحمن بن ابی یحیی الاصبهانی ثنا
ابو صالح الاعرج باصبهان ثنا محمد بن هشام الثقفی ثنا نصر بن فضالة ثنا ابو معویة عن صالح بن ابی
الاخضر عن ابی الزبیر عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الرزق اسرع الی البیت الذی
فیه السخاء من الشفرة الی سنام البعیر وقال الامام ابو سعد انشدنا ابو الحسن محمد
بن عبد الله بن عمر السیدی مذاکرة انشدنا القاضی الاستراباذی
انشدنا الامام ابو المظفر منصور بن محمد السمعانی ؎ خلیلی ان وافیتما دارمیة * بذات الغضا
فالجزع فالهضبات * اینخا علی عهد قلوصیکما بها * ولا تنیا فی نهزة الفرصات * وقولا لها ان انتما
تلقیتما * ترکنا الذی تدرین فی زفرات * من البین فی نار من الوجد فی جوی * فقید قرار دائم الحسرات
توفی رحمه الله سنة تسع وثمانین واربعمائة وازنیقی در مدینة العلوم در ذکر صنف سابع ائمه شافعیه گفته منهم منصور بن محمد بن عبد الجبار
ابو المظفر بن الامام ابی منصور السمعانی الرفیع القدر الشهیر الذکر الذی طبق الارض ذکره وعبق الکون نشره ولد سنة ست
وعشرین واربعمائة کان حنفیا ثم انتقل الی مذهب الشافعی لامور یطول ذکرها وجمیع تصانیفه علی مذهب
الشافعی توفی سنة تسع وثمانین واربعمائة بمرو انتهی **فهذا السمعانی** عالمهم الکبیر
وجهبذهم الشهیر * قد روی هذا الحدیث الخطیر * الهامل بالافاضات کالسحاب المطیر * فلا
یحید عنه الا من غالته ایدی الاضلال والتغریر * ولا ینکل عنه الا من اختطفته احبل التخدیع
والتزویر * ولا یقدح فیه الا من اشتری لنفسه التتبیب والتخسیر * ولا یطعن فیه الا من تجرم
لاجله التدمیر والتتبیر * **وجه پنجاهم** آنکه شیخ القضاة ابو علی اسمعیل بن احمد بن الحسین البیهقی این حدیث شریف را
روایت کرده چنانچه سابقا از عبارت ناضیه کتاب المناقب اخطب خوارزم دانستی و شیخ القضاة از اکابر علمای فخام و اجله نبهای عظام
و موصوف بامامت نزد متقدمین این حضرات اعلام میباشد شطری از مآثر شامخه و مفاخر باذخه او بر ناظر تاریخ کامل
عز الدین ابن الاثیر و مختصر فی تاریخ البشر ابو الفدا الایوبی و تتمة المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردی و طبقات شافعیه
تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و روض المناظر ابن شحنة حلبی واضح و لائح ست درینجا بر
بعض عبارات اکتفا میرود عز الدین ابن اثیر در تاریخ کامل در وقائع سنه سبع وخمسمائة گفته واسمعیل بن احمد

محبوب ربع دربر و بحر و استحسان میکردند آنرا ائمه و حفاظ و استفاده مینمودند از آن علما و حفاظ و استطابت
میکردند آنرا اخیار فضلا و ارتضا مینمودند آنرا اکیاس بلغا بسبب نفاست آن و بذل میکردند ملوک غایت اسعاد برای استکتاب آن
برای خزانهای خود و از روضة الفردوس سید علی همدانی نمایانست که کتاب فردوس الاخبار بحری از بحور فوائد و کنزی از کنوز لطائف که
مشحونست بحقائق الفاظ نبویه و مخزونست در حدائق فصول آن انوار مصطفویه با وصف کثرت فوائد و شمول عوائد آن قریب بود که
انوار آن منطفی و آثار آن منطمس گردد باین سبب استخراج نمود علی همدانی از قعر بحر آن اشرف جواهر آنرا و چید از اغصان ریاض آن
انفس ازاهر آنرا فثبت من روایة الدیلمی بعد لحاظ ما سرده هو و ابنه و علی الهمدانی من فضائل کتابه
ان الحدیث الشریف من الاحادیث التی هی مذکورة فی مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمة
الاثبات و انه من الغرر والدرر النبویة والفوائد الجمة والمحاسن الکثیرة و انه مما طنت به الآفاق
وتنافست فی تحفظه الرفاق الی غیر ذلک من المحامد الجلیلة الباهرة والمفاخر العلیة الزاهرة **وجه
پنجاه و دوم** آنکه احمد بن محمد بن علی العاصمی حدیث مدینة العلم را حتما قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته برای اظهار مزید
ثبوت و تحقق آنرا در مقام احتجاج و استشهاد آورده و آنرا نیز بسند خود ذکر کرده و اثبات تعدد طرق نیز برای آن نموده چنانچه در زین الفتی
در ذکر مشابهات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بانبیا علیهم السلام گفته ذکر مشابهته آدم علیه السلام اما آدم علیه السلام فانه قد وقعت
المشابهة بین المرتضی و بینه علیه السلام بعشرة اشیاء اولها بالخلق والطینة والثانی بالمکث والمدة والثالث بالصاحبة والزوجة والرابع
بالتزویج والخلعة والخامس بالعلم والحکمة والسادس بالذهن والفطنة والسابع بالامر والخلافة والثامن
بالاعداء والمخالفة والتاسع بالوفاء والوصیة والعاشر بالاولاد والعترة و در مقام تفصیل این مشابهات گفته و اما
العلم والحکمة فان الله تعالی قال لآدم علیه السلام و علم آدم الاسماء کلها ففضل بالعلم العباد الذین کانوا
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و استحق بذلک منهم السجود له فکما لا یصیر العلم جاهلا والعالم
فکذلک لم یصر آدم المفضل بالعلم مفضولا و کذلک حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعبادة فربما یصیر
مفضولا لان العابد ربما یسقط عن درجة العبادة ان ترکها معرضا عنها او توانی فیها تغافلا منها فیسقط
فضله ولذلک قیل بالعلم یعلو ولا یعلی والعالم یزار ولا یزور و من ذلک وجب الوصف لله سبحانه بالعلم
والعالم و فساد الوصف له بالعبادة والعابد ولذلک من علی نبیه علیه السلام بقوله و علمک ما لم تکن تعلم و کان
فضل الله علیک عظیما فعظم الفضل علیه بالعلم دون سائر ما اکرمه به من الخصال والاخلاق و ما فتح علیه من
البلاد والآفاق و کذلک المرتضی رضوان الله علیه فضل بالعلم والحکمة ففاق بهما جمیع الامة ما خلا الخلفاء الماضین رضی الله عنهم

الا آتی انشاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت جلالت و اشتهار کتاب فردوس الاخبار مثل خود دیلمی عمدة الکبار از تصریحات اعاظم محققین والا تبار واضح و آشکارست از افاده خود دیلمی ظاهرست که هرگاه او اهل زمان خاصه اهل بلد خود را ملاحظه فرمود که از حدیث و اسانید آن اعراض کردند و جاهل معرفت صحیح و سقیم گردیدند و کتب و اسفاری که ائمه دین قدیما و حدیثا تصنیف کرده بودند و مسانیدی را که ایشان در فرائض و سنن و حلال و حرام و آداب و وصایا و امثال و مواعظ و فضائل اعمال جمع نموده بودند ترک گفتند و بقصص و احادیث محذوفة الاسانید که نقله حدیث آنرا نشناخته بودند و بر احدی از اصحاب حدیث مقروء نشده بود مشتغل شدند و موضوعاتی که قصاص وضع نموده بودند برای یافتن قطعیات در مجالس طرقات طلب نمودند دیلمی بکمال حمیت ایمانی درین کتاب خود زیاده از دوازده هزار از احادیث صحاح از صحاح و غرائب و افراد و صحف مرویه ثبت نمود پس بنهایت وضوح ثابت شد که این احادیث مجموعه در فردوس الاخبار بپایه اعتماد و معتبرست که دیلمی آنرا برای صرف اهل زمان خود از موضوعات و اکاذیب جمع نموده پس اگر گفته آید که حدیث مدینة العلم و غیر آن از مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام که دران کتاب اندراج یافته معاذ الله از اکاذیب و موضوعات ست لازم آید که دیلمی عین غرض خود را فوت کرده باجترار جریره عظیمه نشر موضوعات مستحق وبال و نکال شده باشد و از صدر مسند الفردوس پسر دیلمی واضحست که دیلمی احادیث کتاب الفردوس را از مسموعات خود تخریج کرده داد تحقیق منتقن بود که اکثر آن بلکه عامه آن از احادیث مسنده ست و در مصنفات حفاظ ثقات و مجموعات ائمه اثبات ثبت ست و نیز ازان واضحست که آن کتاب نفیس عزیز الوجود مضمون ست و جامع می باشد غرر درر نبویه و فوائد جمه و محاسن کثیره را صیت آن بآفاق رسیده و جماعت رفاق به تحفظ آن راغب گردیده و نیز ازان پیداست که در اسلام مثل آن کتاب تفصیلا و تبویبا تصنیف نشده و از قدیم الایام ترصیفا و ترتیبا بسوی آن سبقت نکرده شده گویا هر فصلی ازان فصول حقه مرواریدیست که از لآلی منظومه و در مکنونه مملوست و یا طبله و انشده عطارست که بنافهای مشک مشحون ست و نیز ازان آشکارست که دیلمی بسیاری از عجائب اخبار و غرائب احادیث جمع کرده که در اکثر از کتب یافته نمیشود پس آن کتاب فی الحقیقه مثل فردوس ست که حق سبحانه و تعالی در وصف آن میفرماید فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین و نیز ازان واضحست که در زمان پسر دیلمی نسخ آن متکثر گردیده و در میان عباد بشهرت رسیده بود تا بحیثیتی که بلده از بلاد عراق و کوره از اقطار آفاق باقی نماند مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن مواظبت میکردند و ائمه آن بر اشترای آن اقبال و ملازمت مینمودند و فضلای آن بر قرأت و حفظ آن مداومت داشتند و در ریاض محاسن آن طواف و دوران میکردند و از ثمار فوائد آن اجتنای می نمودند پس پسر دیلمی آن کتاب مسند شمس را بر هر جلده و مبوب کرد

ان البینۃ علی المدعی والیمین علی المدعی علیہ قیل ھو ان یفصل القضاء بین المتخاصمین فکذلک المرتضی رضوان اللہ علیہ اولی من فصل الخطاب کما ذکرناہ فی معنی قولہ علیہ السلام انا مدینۃ العلم و علی بابہا و فی فصل قضائہ **وجہ پنجاہ وچہارم** آنکہ نیز عاصمی این حدیث را شاہد تسمیہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام را باب مدینۃ العلم دانستہ و آنرا درینمقام بسند دیگر روایت نمودہ چنانچہ در زین الفتی در ذکر اسمای جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ واما الاسماء التی سماہ بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ سوی ما ذکرناہا فانہا سید العرب و سید البررۃ و قاتل الفجرۃ والیعسوب و الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم و فارس العرب و سیف اللہ و قاتل الناکثین و المارقین و القاسطین و مولی کل مؤمن و مؤمنۃ والرفیق و شیخ المہاجرین و الانصار و ابن العم والختن واللحم و الدم والشعر و البشر و مفرج الکرب و اسد اللہ والوصی و خیر الوصیین و خیر الاوصیاء و سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و الخلیل والوزیر و الخلیفۃ و منجز الموعود و قاضی الدین و باب مدینۃ العلم و باب دار الحکمۃ و ولی اللہ والسعید والصالح والذائد و در مقام تفصیل این اسما گفتہ واما باب مدینۃ العلم فانا اخبرنا محمد بن ابی زکریا رحمہ اللہ قال فیما اجاز لنا ابو حفص بن عمر قال اخبرنا ابوبکر بن اسحاق قال اخبرنا العباس بن الفضل قال حدثنا ابو الصلت الہروی قال حدثنا ابو معویۃ عن الاعمش عن مجاھد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ انا مدینۃ العلم و علی بابہا انتہی فالحمد للہ العاصم من الردی والضلالۃ الھادی الی نہج الصواب باوضح الدلالۃ حیث ثبت من احتجاج العاصمی الحائز للشرف والنبالۃ و روایتہ لہذا الخبر الماثور المحفوف بالجلالۃ ان الحدیث الشریف من احادیث معدن الرسالۃ والاخبار الثابتۃ عند ارباب العلوم الموصوفین بالفضل والمتانۃ فرمیہ بالکذب والاختلاق صنیع الجاحدین المنہمکین فی الغی والنذالۃ و وسمہ بالزور والافتعال دیدن المعاندین المستہترین بسوء النبسۃ والقالۃ **وجہ پنجاہ وپنجم** آنکہ ابوالمجد مجدود بن آدم الشہیر بالحکیم السنائی حدیث مدینۃ العلم را حتما و جزما و یقینا ذکر نمودہ چنانچہ در کتاب حدیقۃ الحقیقۃ والشریعۃ الطریقۃ در عنوان مدح جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ فی مناقب زوج البتول وابن عم الرسول ابی الحسن والحسین المبارز الکرار غیر الفرار لباب الجیش سید المہاجرین والانصار امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم اللہ وجہہ من لم یعلم علیا فقد استمسک بالعروۃ الوثقی الذی انزل اللہ تعالی فی شانہ انما ولیکم اللہ و رسولہ والذین امنوا الذین

اجمعين ولذلك وصفه الرسول عليه السلام بهما حيث قال يا علی ملئت علماً وحكمة و
ذكر في الحديث عن المرتضى رضوان الله عليه ان النبی صلی الله عليه وسلم كان ذات
ليلة في بيت ام سلمة فبكرت اليه بالغداة فاذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبی صلى الله عليه
وسلم الى المسجد وانا عن يمينه وابن عباس عن يساره فقال النبی عليه السلام يا علي ما اول نعم الله عليك قال ان
خلقنی فاحسن خلقی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسه قال ثم ماذا قال قلت وان تعد وانعمة الله لا
تحصوها قال فضرب النبی صلى الله عليه وسلم يده على كتفی وقال يا علی ملئت علما وحكمة
ولذلك قال النبی صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها
وفي بعض الروايات انا دار الحكمة وعلی بابها اخبرنی
شيخی محمد بن احمد رحمه الله قال حدثنا ابو سعيد الرازی قال قرئ على الحسن بن محمد بن مهرويه
القزوينی بجامع الجامع وانا اسمع قال حدثنا ابو احمد داؤد بن سليمان بن وهب الفرا قال حدثنی علی بن
موسی الرضا قال حدثنی ابی موسی بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علی عن ابيه علی بن الحسين عن ابيه حسين
بن علی عن ابيه علی ابن ابی طالب كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا
مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليات الباب ولهذا الحديث طرق اخر نذكرها في
فصل خصائص المرتضى رضوان الله ان شاء الله عز وجل وجہ پنجاہ وسوم آنکہ نیز عاصمی این حدیث شریف را بعرض احتجاج
آوردہ وآنرا الحتم قول جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دانستہ چنانچہ در زین الفتی در ذکر مشابہات
جناب امیر المومنین علیہ السلام با انبیاء علیہم السلام گفتہ ذکر مشابہہ داؤد ذی الاید صلوات اللہ و
سلامه عليه ووقعت المشابهة بين المرتضى رضوان الله عليه وبين داؤد عليه السلام بثمانية
اشياء اولها بالعلم والحكمة والثانی بالتفوق على اخوانه في صغر سنه والثالث بالمبارزة لقتل
جالوت والرابع بالغدر معه من طالوت الى ان اورثه الله ملكه والخامس بالانة الحديد
والسادس بتسبيح الجبال معه والسابع بالولد الصالح والثامن بفصل الخطاب وعاش عليه السلام
مائة سنة وملك اربعين سنة وهو داؤد بن اسا ودر مقام تفصیل این مشابہات گفتہ واما فصل الخطاب
فقوله تعالى وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب ذكر عن ابی موسى الحامض قال فصل الخطاب الحكم بين
الخصمين وقيل معناه اصابة الحجة وقيل معناه اما بعد لتفصل كلاما بين كلامين وقيل هو

امام شافعی ابیات ؎ یا راکبا قف بالمحصب من منی ٭ واهتف بساکن خیفها والناهض سحرا اذا فاض الحجیج الی منی ٭ فیضا کملتطم الفرات الفائض ٭ ان کان رفضا حب آل محمد ٭ فلیشهد الثقلان انی رافضی ٭ وغرض امام شافعی ازین ابیات مقابلهٔ نواصب ست که بسبب حب اهل بیت مردم را نسبت برفض میکردند وحالا در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز بآنها ملحق ساخته نقل کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته ؎ قف ثم نادِ بانی لمحمد ٭ ووصیه وبنیه لست بباغض ٭ اخبرهم انی من النفر الذی بولاء اهل البیت لیس بناقض ٭ وقل ابن ادریس بتقدیم الذی ٭ قدموه علی علی ما رضی ٭ و فرق در نعت این ابیات و ابیات امام شافعی نزد ماهران عربیت اظهر من الشمس ست و این کید ایشان بغایت پوچ ست زیرا که بنای کار این بزرگواران و شریعت و طریقت این نامداران از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست بیکدو شعر کذائی ایشانرا شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نمی آید انتهی
و نیز مخاطب جلیل حکیم سنائی را از جملهٔ محققین شمرده باستشهاد از کلام او راه تعظیم و تفخیم او سپرده چنانچه در آخر تفسیر فتح العزیز گفته و نیز بعضی از محققان نوشته اند که ابتدای قران بلفظ باست و انتهای او بلفظ سین ایهمه اشاره بآنست که قران مجید در کونین بس ست چنانچه حکیم سنائی فرموده ست ؎ اول و آخر قران ز چه با آمد و سین ٭ یعنی اندر ره دین رهبر تو قران بس ست انتهی ٭ پس کمال حیرت ست که مخاطب فهیم حکیم سنائی را از جملهٔ محققین علما میداند و بذکر نکتهٔ لطیفه از و تزیین کتاب خود مینماید و باز بر اثبات او حدیث مدینة العلم را بالحتم و جزم گوش هم نمی نهد و بابطال و تکذیب و ایراد مثل معیب در ذم توهین و ازراء و تهجین آن داد اظهار کمال اسلام و حسن اعتقاد خود نزد ارباب ایمان و ایقان میدهد و محتجب نماند که کتاب حدیقة الحقیقة را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون باین عنوان ذکر کرده حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة المعروف بفخری نامه فارسی منظوم لابی مجد بن آدم الشهیر الحکیم السنائی المتوفی سنه ۵۲۵ خمس و عشرین و خمسمائة نظمه من بحر الخفیف لبهرام شاه الغزنوی السبکتکینی و رتب علی عشرین بابا فی التوحید و کلام الله و نعت الرسول و فضل الصحابة والخلفاء و فضل السیدین الشهیدین

سنائی

لابی المجد مجدود

یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون وقال النبی علیه السلام انا مدینة العلم وعلی بابها وقال یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقال صلی الله علیه وآله وسلم اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وقال من کنت مولاه فعلی مولاه وقال جابر بن عبد الله رضی الله عنهما دخلت عائشة رضی الله عنها وعن ابیها علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا عائشة ما تقولین فی امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فاطرقت ملیا ثم رفعت راسها فقالت بیتین ؎ اذا ما التبر حک علی المحک ٭ تبین غشه من غیر شک ٭ وفینا الغش والذهب المصفا ٭ علی بیننا شبه المحک ٭ و نیز در حدیقه در ضمن اشعار مدح انجناب گفته

آل یٰس شرف بدو دیده ٭ ایزد او را بعلم بگزیده ٭ مر نبی را وصی و هم داماد ٭ جان پیغمبر از جمالش شاد ٭
کتب نادیده خوانده بود دلیل ٭ علم هر دو جهان و را حاصل ٭ بفصاحت چو او سخن گفتی ٭ مستمع زان حدیث دُر سفتی ٭
لطف او بود لطف پیغمبر ٭ عنف او عنف شیر شرزه نر ٭ خوانده در دین ملک مختارش ٭ هم در علم و هم علمدارش ٭

وبعد اثبات الحکیم السنائی المسمی بالمجدود ٭ هذا الحدیث الشریف المشهور المؤید بعدة شهود ٭ لا یبطله ولا ینکره الا کل منحوس مصروف عن الانصاف مردود ٭ ولا یستریب فیه الا الناصب الشانی الحقود ٭ والمبغض الطاعن العنود ٭ والحمد لله الودود ٭ علی ظهور الحق المحمود وزهوق الباطل المنکود ومکارم رضیه و محاسن سنیه حکیم سنائی بر ناظر نفحات الانس من حضرات القدس تصنیف عبد الرحمن بن احمد الجامی و تذکره دولتشاه بن بختیشاه السمرقندی و جامع السلاسل مجد الدین علی بن ظهیر الدین بن محمد البدخشانی و غیر آن واضح و لائح است و از دلائل واضحه و براهین لائحه رفعت قدر و شموخ فخر و نهایت مقبولیت و اعتماد و غایت ممدوحیت و استناد سنائی آنست که خود مخاطب درین کتاب تحفه حکیم سنائی را از کبرای سنیان و مقبول اهلسنت وانموده و او را از جمله بزرگوارانی که بنای کار شان و مدار انتساب و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهلسنت ست معدود فرموده چنانچه در باب دوم همین کتاب تحفه میفرماید کید سی و ششم آنکه یک دو بیت در اشعار کبرای سنیان الحاق نمایند بمضمونی که صریح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان وزن و قافیه و نمط مصنوع و منحوت سازند و گویند اهل سنت بنابر خفت و خجالت خود این ابیات را حذف و اسقاط نموده اند و این ماجرا اکثر نسبت بمقبولان اهل سنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی و شمس تبریز و حکیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال ایشان رو داده و باشعار امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحاق کرده اند اشعار

البکری البلخی الرومی زین الله صدور السالکین بلطائفه البهیة و نور قلوب العارفین
بمعارفه الشهیة فی المثنوی الاولوی الاعلوی المعنوی افاض الله علینا من انوار عباراتهما
السنیة و وفقنا لاقتباس اسرار اشاراتهما الشهیة فی التاریخ السابع من شهر ربیع الاول
فی سنة التسعین و الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی صاحبها افضل الصلوات و
اکمل التحیات فی البلدة المتبرکة المسماة بفیشاور صانه الله تعالی عن الکسور والفتور فی سبعة
واربعین یوما بید اضعف عباد الله القوی المتین المستعین فی کل الامور من الله المستعان
العفو رفیع الدین القاضی العثمانی حفظه الله تعالی عن الوساوس الشیطانی واوصله
الی المقام العرفانی واغناه عن لذائذ الدهر الفانی بن القاضی صلاح بن القاضی شهاب الدین
بن القاضی محمد بن القاضی شمس الدین بن القاضی عالم بن القاضی نجم الدین بن القاضی
ابو الفضل بن القاضی تاج الدین بن القاضی اسمعیل المعروف بنجم الدین بن القاضی معروف
بن القاضی شمس الدین الذی قرر له و فوضه امیر زمانه و سلطان اوانه خدمة قضاء القصبة المتبرکة
المسماة بامیتهی دونکر المتعلقة بالبلدة المعظمة المسماة بلکهنو المضافة الی المدینة المشهورة
باوده بن الشیخ صلاح الدین الذی جاء من الولایة و توطن فی القصبة المعروفة المسماة بسترکه
وکان ولیا من اولیاء الله عز و جل بن الشیخ اسمعیل بن سلطان العارفین زبدة السالکین وارث
حقائق کمل المرسلین معشوق الاولین و الاخرین حضرت ابو الحسن بسری السقطی بن المغلس ابان بن
امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه و المغلس ابان جبارة و هو محدث مشهور
و بسری السقطی المشهور بالکمالات فی الآفاق برد الله مضجعهما و نور الله ضریحهما استنسخ
من النسخة ـــــ المتبرکة المصححة التی کانت مملوکة لظریف الدوران جلال اهل
الاوان نخبة الدهر صفوة العصر معدن الخلق و الاحسان مخزن الفتوة و الامتنان
مقبول جناب الملک العزیز المنان المختص بالمواهب الجلیة و المراتب العلیة محمد جان سلمه الله
تعالی مادار اللیالی و الایام و کر الشهور و الاعوام بحرمة النبی و آله الکرام **وجه بنجاه و ششم**
آنکه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسر الدیلمی حدیث مدینة العلم را در مسند الفردوس
روایت کرده الفاد انستی که شیرویه دیلمی این حدیث را در کتاب الفردوس آورده و مسند الفردوس کتابیست

ابی

السّری

السّری

والامامین ابی حنیفۃ والشافعی والعقل والعلم والعشق والقلب والتصوف وصفۃ البشر فی
الشیخوخۃ وعیوب الغفلۃ والحکمۃ والشہوۃ وصنعۃ الافلاک والربیع ومدح بہرام شاہ
ومدح ولادۃ دولت شاہ والحکم والامثال فرغ من نظمہ سنۃ ۵۲۴ اربع وعشرین وخمسمائۃ
ودر آخر نسخہ عتیقہ حدیقۃ الحقیقہ کہ پیش نحیف حاضر ست این عبارت مرقوم میباشد قد وقع الفراغ من تنمیق
ہذہ النسخۃ المتبرکۃ المیمونۃ المعظمۃ المحترمۃ العمیدۃ الرشیدۃ العلیۃ الجلیۃ المشتملۃ
علی الآیات القرآنیۃ والاحادیث النبویۃ والاقوال الصفیۃ والکلمات الزکیۃ الکافیۃ لحل المشکلات
الوافیۃ لبیان العویصات الکافلۃ لتبیان انواع التشبیہات واصناف الاستعارات المحتویۃ
علی سلاسۃ الالفاظ البدیعۃ ونفاسۃ المعانی المنیعۃ المنظومۃ بنظم ینتثر عقد اللؤلؤ
من انتظام بدائعہا المنثورۃ بنثر ینتظم سلک الخجل للورد عند ابتسام روائعہا الموصوفۃ
المعروفۃ المسماۃ بحدیقۃ الحقائق الکاشفۃ قناع الدقائق المنسوبۃ الی الامام الہمام
مقبول الخواص والعوام غمام المعرفۃ مطر الرحمۃ المفضل بالفضائل الانسیۃ
والشمائل القدسیۃ المختص بالمواہب الجلیۃ والمراتب العلیۃ المتادب بآداب الاخیار ذوی
الابصار المہذب باطوار الاحرار والابرار العالم بفصاحۃ القرآن وبلاغتہ الماہر بلطائف
الفرقان وبراعتہ الواقف فی اللغۃ والمعانی والفقہ الحکیم المداوی امراض قلوب الابرص
والاکمہ الذاکر فی مصنفہ المنۃ والتحمید والتنزیہ والتوحید والمبین نعت خیر البریۃ وآلہ
النقیۃ واصحابہ النقیۃ واحبابہ الزکیۃ الواصف للعقل والعقلاء والعلم والعلماء الملک
للعشق واہل العرفان الذام للغفلۃ والنسیان اللذین یستولیان علی الانسان المخبر حالات
الاعداء والاحباب الکاشف احوال الاغیار والاصحاب المنبہ کیفیات الحرکات السماویۃ
المداح للسلاطین الجامعین للکمالات الانسانیۃ الفاخر التصنیف نادر التالیف الا وہو
شمس سماء الرافۃ قمر افلاک الکرامۃ ممدوح الفصحاء محمود البلغاء تاج الادباء سراج العرفاء
العارف الوثوق الصادق الصدوق الحاذق الحذوق الحکیم الالہی فخر العارفین حضرت حکیم سنائی الغزنوی
نور اللہ مرقدہ وبرد اللہ مضجعہ وہو الذی وصفہ سلطان العارفین وارث حقائق کمل
المرسلین معشوق الاولین والآخرین سیدنا ومولانا جلال الحق والدین محمد بن محمد بن الحسین

قد بورد العبارۃ من العلوم والاحکام ... [illegible]
علی
علی
حضرۃ الحکیم ... [illegible]

وجلائل فضائل وعقائل فواضل و زواخر مفاخر و فواخر مآثر سمعانی نزد اکابر منقدین قوم زیاده ازانست که
استیفائی ان توان کرد شطری ازان بر ناظر تاریخ کامل و مختصر الانساب ابن اثیر و تاریخ محب الدین ابن النجار
و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تتمة المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردی
و تذکرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی
و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و طبقات شافعیه
تقی الدین اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین دیاربکری و مدینة العلوم فاضل ازنیقی و کشف الظنون
مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النبلاء
مولوی صدیق حسن خان معاصر مخفی و محتجب نیست نظر باختصار درینجا بر بعض عبارات اقتصار میرود شمس الدین محمد
بن احمد ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته السمعانی الحافظ البارع العلامة تاج الاسلام ابو سعد عبد الکریم
بن الحافظ تاج الاسلام معین الدین ابی بکر محمد بن
العلامة المجتهد ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر
التمیمی السمعانی المروزی صاحب التصانیف ولد فی شعبان سنة ست و خمسمائة وحمله والده
الی نیسابور فی آخر سنة تسع فلحق بحضوره المعمر عبد الغفار بن محمد الشیروی وعبیدة بن محمد
القشیری وعدة وحضر برو علی ابی منصور محمد بن علی باقلة الکراعی فمات ابوه سنة عشر وتربی مع
اعمامه واهله وحفظ القران والفقه ثم حبب الیه هذا الشان وعنی به ورحل الی الاقالیم النائیة
وسمع من ابی عبد الله الفراوی وزاهر الشحامی وطبقتهما بنیسابور والحسین بن عبد الملک الخلال
وسعید بن ابی الرجاء وطبقتهما باصبهان وابی بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری وطبقته ببغداد
وعمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة وابی الفتح المصیصی بدمشق وبخارا وسمرقند وبلخ وعمل
المعجم فی عدة مجلدات وکان ذکیا فهما سریع الکتابة ملیحها درس وافتی ووعظ واملی
وکتب عمن دب ودرج وکان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدلا دینا جمیل السیرة حسن
الصحبة کثیر المحفوظ قال ابن النجار وسمعت من یذکر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ وهذا شیء
لم یبلغه احد وکان ملیح التصانیف کثیر المشیخ والاسانید لطیف المزاح ظریفا حافظا واسع الرحلة
ثقة صدوقا دینا سمع منه مشایخه واقرانه وحدث عنه جماعة قلت روی عنه ولده عبد الرحیم

که شهردار دیلمی در ان احادیث کتاب الفردوس را که خود بحذف اسانید ذکر نموده چنانچه علامه مناوی در فیض القدیر
گفته فر للدیلمی فی مسند الفردوس المسمی بمأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب والفردوس للامام
عماد الاسلام ابی شجاع الدیلمی الفه محذوف الاسانید مرتبا علی الحروف لیسهل حفظه واعلم
بازائها بالحروف للمخرجین کما مر ومسنده لولده سید الحفاظ ابی منصور شهردار بن شیرویه
خرج سند کل حدیث تحته وسماه ابانة الشبهة فی معرفة کیفیة الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس
من علامات الحروف و فضائل جلیله و محامد جزیله شهردار دیلمی بر ناظر کتاب المناقب اخطب خوارزم و کتاب العبر
ذهبی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی
و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح
و لائح ست و کافی ست برای اثبات عظمت و جلالت و سمو و نبالت او که اکابر محققین و اعاظم منقدین این حضرات
او را بلقب جلیل سید الحفاظ یاد می نمایند و باین صفت عظیمه که مصداق کل الصید فی جوف الفرا ست او را می ستایند
ولیس بعازب عن الممعن الناقد ۞ المبرم من الاتقان للمعاقد ۞ ان الطاعن فی مرویات مثل
هذا العلم الواقد ۞ عادم للرای فاقد ۞ والقادح فیها مضطغن لزیغه حاقد ۞ والمرتاب فیها
غار فی سنة الغفلة راقد ۞ **وجه پنجاه و هفتم** آنکه عبدالکریم بن محمد بن منصور بن محمد التمیمی السمعانی
حدیث مدینة العلم را بیقین و جزم و قطع و حتم ثابت کرده که بلا تردد و ارتیاب علی رغم المنکرین الاوشاب جناب
امیر المؤمنین علیه آلاف السلام من الملک الوهاب را بلقب مبارک باب مدینة العلم یاد کرده چنانچه در کتاب الانساب
که نسخ عدیده ان بعنایت رب الارباب بنظر این خادم طلاب رسیده میفرماید الشهیدی بفتح الشین المعجمة
وکسر الهاء وسکون الیاء المعجمة بنقطتین من تحتها وفی آخرها الدال المهملة اشتهر بهذا الاسم
جماعة من العلماء المعروفین قتلوا فعرفوا بالشهید اولهم ابن باب مدینة العلم وریحانة رسول الله
الشهید بن الشهید الحسین بن علی سید شبان اهل الجنة وکان یکنی ابا عبدالله انتهی بقدر المطلوب فالحمد لله
المنان ۞ حیث وضح الحق و بان ۞ وظهر منة تبجح ارباب الایمان ۞ و زانه استدلال اصحاب الایقان بهذا الحدیث العلی الشان
النیر البرهان ۞ ولا اظن ان احدا ممن حظی بالفهم والامعان ۞ یستریب بعد سماع کلام علامة
سمعان ۞ فی کذب حلفاء الاضغان ۞ وبهت ذوی الحقد والشنآن ۞ الذین تهالکوا علی
تکذیب باب رشاد المبعوث الی الانس والجان ۞ صلوة الله وسلامه علیه وآله ما اختلف الملوان ۞

شباب

عشرون سنۃ فسمع من الفراوی وطبقتہ بنیسابور وہراۃ وبغداد واصبہان ودمشق ولہ معجم شیوخہ فی عشر مجلدات وکان حافظا ثقۃ مکثرا واسع العلم کثیر الفضائل ظریفا لطیفا متجملا نظیفا نبیلا شریفا توفی فی غرۃ ربیع الاول بمرو **وجہ پنجاہ و ہشتم** آنکہ ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق الخوارزمی المکی المعروف باخطب خوارزم حدیث مدینۃ العلم را بالحتم والجزم ثابت دانستہ لقب باب المدینۃ را از جملہ القاب جناب امیر المومنین علیہ السلام ذکر فرمودہ چنانچہ در کتاب المناقب کہ نسخ عدیدہ آن از نظر قاصر گذشتہ بعد ذکر کنائی آنجناب گفتہ الالقاب لہ ہو امیر المومنین ویعسوب الدین والمسلمین ومبیر الشرک والمشرکین وقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین ومولی المومنین وشبیہ ہارون والمرتضی ونفس الرسول واخوہ وزوج البتول وسیف اللہ المسلول وابو السبطین وامیر البررۃ وقاتل الفجرۃ وقسیم الجنۃ والنار وصاحب اللواء وسید العرب وخاصف النعل وکاشف الکرب والصدیق الاکبر وابو الریحانتین وذو القرنین والہادی والفاروق والواعی والشاہد وباب **المدینۃ** وبیضۃ البلد والولی والوصی وقاضی دین الرسول ومنجز وعدہ **وجہ پنجاہ و نہم** آنکہ اخطب خوارزم حدیث مدینۃ العلم را بسند خود روایت نمودہ مسیر غزارت علم جناب امیر المومنین علیہ السلام آن را مورد احتجاج فرمودہ چنانچہ در فصل سابع کتاب المناقب کہ معقود برای بیان غزارت علم آنجناب و تبیین اینمعنی کہ آنجناب اقضی الاصحاب ست گفتہ اخبرنا الشیخ الزاہد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاۃ اسمعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن الحسین البیہقی قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسین بن داؤد العلوی رحمہ اللہ قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد الہروی الشعرانی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشامی قال حدثنا ابو الصلت الہروی قال حدثنا ابو معویۃ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب

النیسابوری

وجہ شصتم آنکہ اخطب در فصل ثالث فصل سادس عشر کتاب المناقب گفتہ روی ان امیر المومنین علی بن ابیطالب ارسل الی معاویۃ رسلہ الطرماح وجریر بن عبد اللہ البجلی وغیرہما قبل مسیرہ الی صفین وکتب الیہ مرۃ بعد اخری یحتج علیہ ببیعۃ اہل الحرمین لہ وسوابقہ فی الاسلام لئلا یکون بین اہل العراق واہل الشام محاربۃ ومعاویۃ یعتل بدم عثمان ویستغوی

مفتی مرو و ابو القسم بن عساکر و ابنہ القاسم و عبد الوہاب بن سکینۃ و عبد الغفار بن منینا
و ابو روح عبد المعز بن محمد الہروی و ابو الضوء شہاب الشذ وانی و الافتخار عبد المطلب الحلبی
و ابو الفتح محمد بن محمد الصائغ و خلق ذکر تصانیفہ نقل اسماءہا ابن النجار منہا الذیل علی تاریخ الخطیب
اربعمائۃ طاقۃ تاریخ مرو خمسمائۃ طاقۃ ادب الطلب مائۃ و خمسون طاقۃ الاسفار عن الاسفار خمس
و عشرون طاقۃ الاملاء و الاستملاء خمس عشر طاقۃ معجم البلدان خمسون طاقۃ معجم الشیوخ ثمانون
طاقۃ تحفۃ المسافر مائۃ و خمسون طاقۃ الہدایۃ خمس و عشرون طاقۃ عز العزلۃ سبعون طاقۃ
الادب و استعمال الحسب خمس طاقات المناسک ستون طاقۃ الدعوات اربعون طاقۃ الدعوات النبویۃ خمس
عشرۃ طاقۃ غسل الیدین خمس طاقات افانین البسانین خمس عشر طاقۃ دخول الحمام خمس عشرۃ طاقۃ
صلاۃ التسبیح عشر طاقات التحایا ست طاقات تحفۃ العید ثلاثون طاقۃ فضل الدیک خمس
طاقات الرسائل والوسائل خمس عشرۃ طاقۃ صوم الایام البیض خمس عشرۃ طاقۃ سلوۃ الاحباب
خمس طاقات التحبیر فی المعجم الکبیر ثلاثمائۃ طاقۃ فرط الغرام الی ساکنی الشام خمس عشرۃ طاقۃ
مقام العلماء بین یدی الامراء احدی عشرۃ طاقۃ المساواۃ والمصافحۃ ثلاث عشرۃ طاقۃ ذکری
حبیب رحل و بشری مشیب نزل عشرون طاقۃ اللیالی الخمسمائۃ ماتا طاقۃ فوائد الموائد مائۃ طاقۃ
فضل الہر ثلاث طاقات وفیات المتاخرین خمس عشرۃ طاقۃ الامالی ستون طاقۃ بحار بحور البخاری
عشرون طاقۃ تقدیم الجفان الی الضیفان سبعون طاقۃ صلاۃ الضحی عشر طاقات الصدق فی الصداقۃ
الربح فی التجارۃ رفع الارتیاب عن کتابۃ الکتاب اربع طاقات النزوع الی الاوطان خمس و ثلاثون طاقۃ
تخفیف الصلاۃ فی طاقتین بغیۃ المشتاق الی ساکن العراق اربع طاقات من کنیتہ ابو سعد ثلاثون
طاقۃ فضائل الشام طاقتین فضل یاسین فی طاقتین وقد ذہب ابو سعد الی بیت المقدس و
زارہ والنصاری یومئذ ولاتہ وذکر فی کتاب التحبیر تراجم شیوخہ فاناد و اجاد ط العتہ مات
فی ربیع الاول سنۃ اثنتین و ستین و خمسمائۃ بمرو و لہ ست و خمسون سنۃ و نیز ذہبی در عبر فی خبر
من غبر در وقائع سنہ اثنتین و ستین و خمسمائۃ گفتہ والحافظ ابو سعد السمعانی تاج الاسلام عبد الکریم
بن محمد بن منصور المروزی محدث المشرق و صاحب التصانیف الکبیرۃ والرحلۃ الواسعۃ عاش
ستا و خمسین سنۃ سمع حضورا من السیوکی و ابی منصور الکراعی رحل بنفسہ ولہ ثلاث

اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم وبات علی فراشه وهو صاحب السبق الی الاسلام والهجرة وقد قال فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم هو منی وانا منه وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقد قال فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهو الذی قال فیه علیه السلام یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله وهو الذی قال فیه علیه السلام یوم الطیر اللهم ایتنی باحب خلقك الیك فلما دخل الیه قال والی والی وقد قال فیه یوم النظیر علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله وقد قال فیه علی ولیکم من بعدی واکد القول علیك وعلی وعلی جمیع المسلمین وقال انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله عز وجل وعترتی وقد قال انا مدینة العلم وعلی بابها وقد علمت یا معاویه ما انزل الله تعالی من الایات المتلوات فی فضائله التی لا یشترك فیها احد کقوله تعالی یؤفون بالنذر وقوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة وهم راکعون افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه وقال الله تعالی لرسوله علیه السلام قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقد قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان یکون سلمك سلمی وحربك حربی وتکون اخی وولیی فی الدنیا والاخرة یا ابا الحسن من احبك فقد احبنی ومن بغضك فقد ابغضنی ومن احبك ادخله الله الجنة ومن ابغضك ادخله الله النار وکتابك یا معاویه الذی کتبت هذا جوابه لیس مما ینخدع به من له عقل ودین والسلام انتهی فالحمد لله علی توفیقه وهدایته وتسدیده وکفایته حیث ثبت من افادات اخطب الخطباء الممدوح بالمدائح الجلیلة المتینة والمثنی علیه بالمناقب الجمیلة الرضیة ان حدیث باب المدینة من الروایات التی هی بالقبول والتسلیم قرینة والاخبار التی لا یطعن فیها الا ارباب الحقد والضغینة وانه مما اثبته عمرو بن العاص فی محاجة معویه مع ما هما علیه من العناد واللداد والمراء واللجاج والبغضاء الدفینة والشحناء المبینة لا صفیاء المطهرین الذینهم لنجاة المتمسکین احصف سفینة واخطب خوارزم از اکابر فقهای معتمدین واجله

بذلك جهال اهل الشام واجلاف العرب ويستميل طلبة الدنيا بالاموال والولايات و كان يشاور فى اثناء ذلك ثقاته واهل مودته وعشيرته فى قتال على عليه السلام فقال له اخوه عتبة هذا امر عظيم لا يتم الا بعمرو بن العاص فانه قريع زمانه فى الدهاء والمكر يخدع و لا يخدع وقلوب اهل الشام مائلة اليه فقال معاوية صدقت ولكنه يحب عليا فاخاف ان لا يجيبنى فقال اخدعه بالاموال ومصر فكتب اليه معاوية من معاوية بن ابى سفيان خليفة عثمان بن عفان امام المسلمين وخليفة رسول رب العالمين ذى النورين ختن المصطفى على ابنتيه وصاحب جيش العسرة وبير رومة المعدوم الناصر الكثير الخاذل المحصور فى منزله المقتول عطشا وظلما فى محرابه المعذب باسياف الفسقة الى عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثقته وامير عسكره بذات السلاسل المعظم رايه المفخم تدبيره اما بعد فلن يخفى عليك احتراق قلوب المومنين وما اصيبوا به من الفجيعة بقتل عثمان وما ارتكب به جاره حسدا وبغيا بامتناعه من نصرته وخذلانه اياه واشلائه الغاغة عليه حتى قتلوه فى محرابه فيالها من مصيبة عمت جميع المسلمين وفرضت عليهم طلب دمه من قتلته و انا ادعوك الى الحظ الاجزل من الثواب والنصيب الاوفر من حسن الماب بقتال من آوى قتلة عثمان واحله جنة الماوى فكتب اليه عمرو من عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الى معاوية بن ابى سفيان اما بعد فقد وصل كتابك فقراته وفهمته فاما ما دعوتنى اليه من خلع ربقة الاسلام من عنقى والتهور فى الضلالة معك واعانتى اياك على الباطل واختراط السيف على وجه على بن ابيطالب عليه السلام وهو اخو رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيه ووارثه وقاضى دينه ومنجز وعده وزوج ابنته سيدة نساء اهل الجنة وابو السبطين الحسن والحسين سيدى شباب اهل الجنة واما ما قلت من انك خليفة عثمان فقد صدقت ولكن تبين اليوم عزلك عن خلافته وقد بويع لغيره وزالت خلافتك واما ما عظمتنى ونسبتنى اليه من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانى صاحب جيشه فلا اغتر بالتزكية ولا اميل بها عن الملة واما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيه الى الحسد و البغى على عثمان وسميت الصحابة فسقة وزعمت انه اشلاهم على قتله فهذا غواية ويحك يا معاوية

الجاحد الجائر والمعاند الخاسر والحاقد البائر الذی لایدری الذائب من الخاثر ولایخاف نکال ذی البطش الشدید القاهر ولایبالی من الافتضاح بین المنتقدین الاکابر ولایحتفل من ظهور تعصبه ووقاحته لدی المنصفین الحائزین لجلائل المآثر ولایکترث من وضوح نصبه واعتدائه وجفائه وشقائه عند الجهابذة الحاوین لمعالی المفاخر وابن عساکر از محدثین کبار وفقهای عالی فخار ومشاهیر اعاظم معروفین واماجد منبهین بوده مدائح ومآثر ومحاسن ومفاخر او بر ناظر معجم الادباء یاقوت حموی واسماء الرجال جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف محمد بن محمود الخوارزمی ووفیات الاعیان ابن خلکان ومختصر فی اخبار البشر ابوالفداء الایوبی وتتمة المختصر ابن الوردی وتذکرة الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ودول الاسلام علامه ذهبی ومراة الجنان عبدالله بن اسعد یافعی وطبقات شافعیه عبدالوهاب سبکی وطبقات شافعیه عبدالرحیم اسنوی وطبقات شافعیه ابوبکر بن احمد بن قاضی شهبة الاسدی وطبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و تاریخ خمیس حسین بن محمد بن حسن الدیاربکری ومدینة العلوم ازنیقی وابجد العلوم وتاج مکلل واتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر مخفی ومحتجب نیست درینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته الحافظ ابوالقاسم علی بن ابی محمد الحسن بن هبة الله بن الحسین بن عبدالله بن الحسین المعروف بابن عساکر الدمشقی الملقب ثقة الدین کان محدث الشام فی وقته ومن اعیان الفقهاء الشافعیة غلب علیه الحدیث فاشتهر به وبالغ فی طلبه الی ان جمع منه ما لم یتفق لغیره ورحل وطوف وجاب البلاد ولقی المشایخ وکان رفیق الحافظ ابی سعد عبدالکریم بن السمعانی فی الرحلة وکان حافظا دینا جمع بین معرفة المتون والاسانید سمع ببغداد سنة عشرین وخمسمائة من اصحاب البرمکی والتنوخی والجوهری ثم رجع الی دمشق ثم رحل الی خراسان ودخل نیسابور وهراة واصبهان والجبال وصنف التصانیف المفیدة وخرج التخاریج وکان حسن الکلام علی الاحادیث محظوظا فی الجمع والتالیف صنف التاریخ الکبیر لدمشق فی ثمانین مجلدة اتی فیه بالعجائب وهو علی نسق تاریخ بغداد قال لی شیخنا الحافظ العلامة زکی الدین ابو محمد عبدالعظیم المنذری حافظ مصر ادام الله به النفع وقد جری ذکر هذا التاریخ واخرج لی منه مجلدا وطال الحدیث فی امره واستعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ من یوم عقل علی نفسه وشرع فی الجمع من ذلک الوقت والا فالعمر یقصر عن ان یجمع فیه الانسان مثل هذا الکتاب

سنہائی مستندین و اعاظم فضلائی ماہرین و افاخم کملای بارعین و ثقات مشاہیر مختبرین و اثبات نحاریر معتبرین
بودہ بدائع فزہرہ و مناقب مبہرہ و محاسن نشارقہ و مفاخر بارقہ لبطون اسفار قوم مملو و مشحون ست و سمو قدر
و علو فخر او بر متتبع افادات اساطین اعیان و مہرہ عالی شان مثل ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
و عماد الدین محمد بن محمد الکاتب الاصفہانی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید بن علی المطرزی و محمد بن محمود بن الحسن
البغدادی المعروف بابن النجار و جمال الدین علی بن یوسف بن ابراہیم القفطی و ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی
و ابو عبد اللہ محمد بن یوسف الکنجی و شمس الدین محمد بن احمد ذہبی و جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و
صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی و عبد القادر بن محمد القرشی و محمد بن احمد بن علی الفاسی و احمد بن ابراہیم بن
علی الصنعانی المعروف بابن الوزیر و شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و علی بن محمد بن احمد بن عبد اللہ المعروف
بابن الصباغ المالکی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و نور الدین علی بن عبد اللہ السمہودی و شمس الدین
محمد بن علی بن یوسف الدمشقی الصالحی و شہاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و کمال الدین بن فخر الدین
جہرمی و محمود بن سلیمان الکفوی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و عبد اللہ بن محمد المطری و ولی اللہ لکہنوی و خود
مخاطب و غیر ایشان واضح و آشکار است **وجہ شصت و یکم** آنکہ ابو القاسم علی بن حسن بن ہبۃ اللہ المعروف بابن عساکر
الدمشقی حدیث مدینۃ العلم بالطرق عدیدہ روایت نمودہ چنانچہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایۃ الطالب
گفتہ اخبرنا العلامۃ قاضی القضاۃ ابو نصر محمد بن ہبۃ اللہ بن قاضی القضاۃ محمد بن ہبۃ اللہ
بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم اخبرنا القاسم بن محمد السمرقندی اخبرنا ابو القسم
بن مسعدۃ اخبرنا حمزۃ بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا النعمان بن ہرون البلدی
و محمد بن احمد بن المؤمل الصیرفی و عبد الملک بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد اللہ بن یزید
المودب حدثنا عبد الرزاق عن سفین عن عبد اللہ بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بہمان
قال سمعت جابرا یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یوم الحدیبیۃ وھو
آخذ بضبع علی بن ابیطالب وھو یقول ھذا امیر البررۃ و قاتل الفجرۃ منصور من نصرہ و
مخذول من خذلہ ثم مد بہا صوتہ و قال انا مدینۃ العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیأت
الباب قلت ھکذا رواہ ابن عساکر فی تاریخہ و ذکر طرقہ عن مشایخہ انتہی فاذا ثبت ان ابن
عساکر روی ھذا الحدیث الشریف الفاخر و ذکر طرقہ عن مشایخہ الاکابر فلا یمکن بہ و لا بطلہ

الشاعر المتوفی سنه ۵۸۲ اثنتین وثمانین وخمسمائة اوزنه من نفحات المسک در مدح محمد بن طاهر علوی گفته ؎ این قدر وصفا
که خاطرم راست ٭ از خدمت سید اجل ذات ٭ ان مایه که طبع راقوامست ٭ بسم همت سید امامست ٭ ذو الفضل محمد مطهر ٭ آن عرق محمد پیمبر
آن مردم دیدهٔ مصطفی را ٭ وان وارث صدق مرتضی را ٭ قدرش ز دو کون برگذشته ٭ یا سوی مصطفی نگشته اولی قال بوده در شهر علم حیدر ٭
دین سید دین کلید آن در ٭ وقف ابدیست بر زبانش ٭ هر خانه که داشت شهر دانش ٭ جای شرفست بحر علمست ٭ استاد سرای شهر علمست ٭
پیش کرمش ز روی تسنیم ٭ پیش قلمش بوی تعلیم ٭ شهری که خراجش اور ددهر ٭ او میوهٔ باغ آنجنان شهر ٭
فهذا ابراهیم الخاقانی ٭ شیخهم الفردانی ٭ وکابرهم الصمدانی ٭ قد اثبت الحدیث الشریف حتما
جزما وحسم شبهات المنکرین والمبطلین حسما وجذما ٭ وارغم انوف الجاحدین المدغلین
رغما ٭ وحطم صدور المعاندین حطما ٭ وقصم ظهور المتعصبین قصما ٭ وهدم ارکان المجادلین
هدما ٭ وفضائل فاخره ومناقب باهره خاقانی وجلالت وعظمت او نزد اکابر انحضرات بر متتبع ومتفحص مخفی نیست
دولت شاه سمرقندی در تذکره گفته ذکر ملک الشعرا خاقانی حقائقی رحمة الله علیه نام او فضل الدین ابراهیم بن
علی شیروانی ست فضل وجاه وقبول سلاطین وحکام او را میسر شده در علم بینظیر و در شعر استاد بوده و در جاه
مشار الیه چنانچه اوستادان ماهر مدح او گفته اند که از اصغر الضمیر نام کرده میگویند ؎ ز دیوان ازل منشور کامل
درمیان آمد ٭ امیری جمله را دادند وسلطانی بخاقانی ٭ برای حجت عیسی براهیمی پدید آمد ٭ ز پشت آذر صنعت علی
نجار شروانی ٭ در آخر او را ذوق فقر وشکست نفس وصفای باطن ظاهر شد واز خاقان کبیر منوچهر انار الله برهانه از ملازمت وخدمت
استعفا میخواست که بخدمت اهل سلوک مشغول گردد خاقان چون دل بسته صحبت او بود اجازت نمیداد
تا آنکه بی اجازت خاقان از شیروان گریخت و به بیلقان رفت گماشتگان شروان او را گرفته بدرگاه فرستادند
وخاقان او را بند فرمود در قلعه شابران مدت هفت ماه مقید ومحبوس از غایت ملالت ودلتنگی در قلعه این قصیده میگوید
وحالات ترسایان ولغات واصطلاحات ایشان بیان میکند واین قصیده مشکل ست وشیخ عارف آذری شرح
این ابیات مشکله در جواهر الاسرار میکند وچند بیت ازان قصیده اینست ؎ فلک کجروتر ست از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسا ٭ پس از تعلیم دین از هفت مردان ٭ پس از تنزیل وحی از هفت قرا ٭ پس از میقات
وحج وسعی وعمره ٭ پس از قران وتعظیم مصلا ٭ مرا از بعد پنجه ساله اسلام ٭ نزیبد چون صلیبم بند برپا ٭
روم زنار بندم زین تحکم ٭ روم ناقوس کوبم زین تعدی ٭ دگر فتیم سگالد راز زردشت ٭ کنم زنده رسوم زند واستا
بسرگین خر عیسی به بندم ٭ رعاف جاثلیق ناشکیبا ٭ وچون این قصیده موقوف شرح ست زیاده

بعد الاشتغال والتنبه ولقد قال الحق من وقف عليه عرف حقيقة هذا القول و
متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله وهذا الذى ظهر هو الذى اختاره وما صح له
هذا الا بعد مسوحات ما يكاد ينضبط حصرها وله غير تواليف حسنة واجزاء ممتعة وله شعر
لا باس به فمن ذلك قوله ؎ الا ان الحديث اجل علم * واشرفه الاحاديث العوالى *
وانفع كل نوع منه عندى * واحسنه الفوائد والامالى * وانك لن ترى للعلم شيئا * يحققه
كافواه الرجال * فكن يا صاح ذا حرص عليه * وخذه عن الرجال بلا ملال * ولا تاخذه من صحف
فترمى * من التصحيف بالداء العضال * ومن المنسوب اليه ؎ ايا نفس ويحك جاء
المشيب * فماذا التصابى وماذا الغزل * تولى شبابى كان لم يكن * وجاء المشيب كان لم يزل *
كانى بنفسى على غرة * وخطب المنون بها قد نزل * فياليت شعرى ممن اكون * وما قدر الله
لى فى الازل * وقد التزم فيها ما لا يلتزم وهو الراء قبل اللام * والبيت الثانى هو بيت على بن جبلة المعروف
بالعكوك وهو قوله ؎ شباب كان لم يكن وشيب كان لم يزل * وليس بينهما الا تغيير يسير كما
تراه وهذا البيت من جملة ابيات وسياتى ذكر قائله بعد هذا انشاء الله تعالى وكانت ولادة
الحافظ المذكور فى اول المحرم سنة تسع وتسعين واربعمائة وتوفى ليلة الاثنين الحادى عشر من
رجب سنة احدى سبعين وخمسمائة بدمشق المحروسه رحمه الله تعالى وصلى عليه الشيخ
قطب الدين النيسابورى وحضر الصلوة عليه صلاح الدين رحمه الله تعالى ودفن عند والده
واهله بمقابر باب الصغير و ذهبى در عبر در وقائع سنہ احدى وسبعين وخمسمائة گفته وفيها توفى الحافظ
ابن عساكر صاحب التاريخ الثمانين مجلدا ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله الدمشقى محدث
الشام ثقة الدين ولد فى اول سنة تسع وتسعين واربعمائة واسمع سنة خمس وخمسمائة و
وبعدها من النسيب ابى طاهر الحبائى وطبقتهما ثم عنى بالحديث ورحل فيه الى العراق وخراسان و
اصبهان وساد اهل زمانه فى الحديث ورجاله وبلغ فى ذلك الذروة العليا ومن تصفح تاريخه
علم منزلة الرجل فى الحفظ توفى فى حادى عشر رجب **وجه شصت و دوم** آنکه افضل الدين ابراهيم
بن على المعروف بالخاقانى حديث مدينة العلم را حتما و جزما اثبات نموده چنانچه در تحفة العراقين که ذکر آن کاتب چلپى
در کشف الظنون بایں نہج نمودہ تحفة العراقين فارسى منظومة لافضل الدين ابراهيم بن على الخاقانى

فارسية

کشف الظنون ذکر ان باین نہج نمودہ الف با فی المحاضرات للشیخ ابی الحجاج یوسف بن محمد البلوی
الاندلسی المعروف بابن الشیخ وھو مجلد ضخم اولہ ان افصح کلام سمع واعجز واوضح نظام و اوجز
حمد اللہ تعالی بنفسہ الخ ذکر فیہ انہ جمع فوائد بدائع العلوم لابنہ عبد الرحیم لیقراہ بعد موتہ
اذا لم یلحق بعد لصغرہ الی درجۃ النبلاء وسمی ما جمعہ لھذا الطفل المربی بکتاب الف با ومن نظمہ فی اولہ
ھذا کتاب الف با ٭ صنفتہ یا البا ٭ من اجل نجلی المرجی ٭ اذا شدی ان یلبی ٭ ادعو لعلم ومن حق
مردعا ان یلبا ٭ وانت عبد الرحیم ابنی ٭ الطفل الصغیر المربی ٭ اذا عقلت فقل قد ٭ رضیت
باللہ ربا ٭ ودین الاسلام دینا ٭ وبالنبی المنبا ٭ محمد قل رسولا ٭ وقل نبیا محببا ٭
ثم استقم واتبعہ ٭ تزدد من اللہ قربا ٭ وذا الکتاب اتخذہ ٭ لداء جھلک طبا ٭ فانہ صنع مرء
طب لمن حب طبا ٭ ھذی وصاۃ ابیک ٭ لم یزل لشخصک صبا ٭ ثم ذکر تسعۃ وعشرین بیتا
علی عدد حروف المعجمۃ وشرحہ کلمۃ کلمۃ مع مقلوبہ ومعکوسہ واورد فی اول الشعر ثمانیۃ
ابواب وفی اخرھا اربعا من الکلمات المزدوجات المتشابھات الحروف وھو تالیف غریب لکن فیہ
فوائد کثیرۃ بعد ذکر بعض اقوال ابن عباس در اعلمیت جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ اذ قد وقع ذکر علی و
ابن عباس رضی اللہ عنھما فلنذکر بعض فضائلھما ولنبداء بمفاخر علی الزکی العلی ابن عم
النبی ولنثن بالثناء علی ابن عباس العدل الرضی ابن عم النبی ایضا قال ابو الطفیل شھدت علیا یخطب
وھو یقول سلونی فواللہ لا تسئلونی عن شیء الا اخبرتکم بہ وسلونی عن کتاب اللہ فواللہ
ما من ایۃ الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام بنھار ام فی سھل ام فی جبل ولو شئت اوقرت سبعین
بعیرا من تفسیر فاتحۃ الکتاب وسیاتی قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ انا مدینۃ العلم و
علی بابھا فمن اراد العلم فلیاتہ من بابہ وقول ابن عباس فیہ لقد اعطی علی تسعۃ اعشار العلم وایم
اللہ لقد شارکھم فی العشر العاشر الخ **وجہ شصت و چہارم** آنکہ نیز ابو الحجاج بلوی این حدیث شریف
را در مقام اثبات رفعت مکان جناب امیر المومنین علیہ السلام در علم احتجاجا آوردہ و آنرا بالحتم والجزم از
جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت دانستہ چنانچہ در کتاب الف با بعد ذکر حکایتی کہ دران قول
حجاج ثقفی در حق جناب امیر المومنین علیہ السلام فانہ للمرء یرغب عن قولہ وارد ست گفتہ قلت ولما رایت ھذہ
الحکایۃ فی الکامل وقول الحجاج فی علی رضی اللہ عنہ ھذا الجفا لم املک نفسی وحملتنی الغیرۃ

ازین بقلم نیاید و خاقانی بعد از حبس دیگر بملازمت مشغول نشد و در طلب دامنگیر او شد مشرب فقر دریافت
و بعزیمت حج از شیروان بیرون آمد و بهمراهی موفق التوفیق که کریم جهان بود جمال الدین موصلی سفر حجاز پیش گرفت
و این قصیده را در راه مکه میگوید و وصف بادیه میکند و چهار مطلع درین قصیده بکار داشته این مطلع از آن قصیده
است ؎ سر حد بادیه ست روان باش بر سرش * تریاق روح کن بنسیم معطرش * و در آخر این قصیده را تخلص
باسم جمال موصلی میکند و جاه او را مبین میسازد بدین طریق و اینست بیت ؎ سلطان دل و خلیفه همم خوانمش
از آن که * سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش * صاحب خلاصه ناکتی میگوید که خاقانی نزد خاقان بسیار
مقرب بود و در اول حال حقائقی تخلص داشت و خاقان کبیر او را منصب خاقانی ارزانی داشت الی ان قال
وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده در شهور سنه اثنتین و ثمانین و خمسمائه و در سرخاب تبریز آسوده است
و عبد الرحمن جامی در نفحات گفته افضل الدین الخاقانی رحمه الله تعالی هر چند وی شاگرد فلکی شاعر ست و
بشعر شهرتی تمام یافته چنین گویند که ویرا ورای طور شعر طوری دیگر بوده ست که شعر در جنب آن کم بوده است چنانکه
حضرت مولوی قدس سره گفته است ؎ شعر چه باشد بر من تا که زنم لاف ازو * هست مرا فن دگر غیر فنون شعرا
و سخنان وی بر این معنی شاهد ست چنانکه میگوید ؎ صورت من همه او شد صفت من همه او * لاجرم کس من و من نشنود اندر سخنم
ترنم هیچ دری تا که نگویند آن کیست * چون بپرسند مرا باید گفتن که منم * و در محل دیگر میگوید ؎
عشق بیفشرد پای بر نمط کبریا * بر دید دست تخت هستی ما را ز ما * ما و شما را نقد بخود در خور است * زانکه نگنجد در زحمت ما و شما
و ازین قبیل سخنان وی بسیار ست و از آنجا بوی آن می آید که ویرا از مشرب صافی صوفیان قدس الله اسرارهم شربی
تمام بوده ست وی در زمان خلافت المستضیء بنور الله بوده و در قصیده عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده
و توفی المستضیء سنة خمس و تسعین و خمسمائة وی نیز قصیده رائیه حکیم سنائی را جواب گفته ست و عدد ابیات
آن از صد و هشتاد گذشته و آنرا سه مطلع نهاده مطلع اولش اینست ؎ الصبوح الصبوح کامد کار * النثار النثار کامد یار
کاری از روشنی جواب خزان * یاری از خوشدمی چو باد بهار * چرخ بر کار با وقت صبوح * سکند لعبتان دیده نثار
و در آخر این قصیده میگوید ؎ این قصیده ز جمع سبعیات * ثامن ست از غرائب اشعار * از در کعبه گر در آویزند *
کعبه بر من فشاندی استار * زد قفا تنگ را قفای نبک * و امرؤ القیس را فگند از کار * وجه شصت و سوم
آنکه ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشیخ اینحدیث شریف را بالحتم و جزم و قطع و الیقین اثبات نموده آنرا در فضائل اهل
و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب الف با که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در

العزيز المشار المنيع المستنار من صحيح الترمذي احد مستطيعاً كباره وبعد انشاء تم الاصار
ولايقابله بالجحود والانكار ولايقدم على هذا الاستنزام الاستنارة الا من بلى بالانخداع و
الاغترار ومنى بالادبار والاستكبار فخاض من الباطل على الغمار وركب من البغ متن التيار
ووطأ قدة الزلل والعثار فاهال لعسفه قتام النقع والآثار ومحاسن علية ومفاخر بهية ومكارم كثيرة
مآثر اثيره ابن اثیر نہایت فیر وغزیر ست بعد ازان بر ناظر تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثیر و تاریخ اربل ابو البرکات
مبارک بن احمد المعروف بابن المستوفی و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر ابو الفداء الایوبی و تتمۃ المختصر ابن الوردی
و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام ذہبی و اسماء الرجال مشکوٰۃ ولی الدین الخطیب و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات الشافعیہ
عبد الوہاب سبکی و طبقات الشافعیہ عبد الرحیم اسنوی و روض المناظر ابن شحنہ حلبی و طبقات الشافعیہ ابو بکر اسدی
و بغیۃ الوعاۃ سیوطی و مدینۃ العلوم ازنیقی و تاج مکلل و ابجد العلوم و اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر
مخفی و محتجب نیست اکثر این عبارات در مجلد حدیث طیر شنیدی درینجا اکتفا بر بعض عبارات میرود تاج الدین
عبد الوہاب سبکی در طبقات شافعیہ گفتہ المبارک بن محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی العلامۃ
مجد الدین ابو السعادات الجزری ابن الاثیر صاحب جامع الاصول وغریب الحدیث وشرح
مسند الشافعی وغیر ذلک ولد بجزیرۃ ابن عمر سنۃ اربع واربعین وخمسمائۃ ونشأ بها ثم انتقل
الى الموصل فسمع من يحيى بن سعدون القرطبي وخطيب الموصل الطوسي وسمع ببغداد من
ابن كليب روى عنه ولده والشهاب القوصي وجماعة وآخر من روى عنه بالاجازة فخر الدين بن البخاري
واتصل بخدمة الامير الكبير مجاهد الدين قايماز الى ان هلك فاتصل بخدمة صاحب الموصل عز الدين
مسعود وولى ديوان الانشاء وله ديوان رسائل ومن تصانيفه غير ما ذكرناه كتاب الانصاف في الجمع
بين الكشف والكشاف تفسير الثعلبي والزمخشري والمصطفى المختار في الادعية الاذكار والبديع
في شرح فصول ابن الدهان في النحو والفرق والابنية وكتاب الادوات والذوات وشرح غريب الطوال
وكان بارعا في الترسيل وعرض له مرض من ابطل يديه ورجليه وعجز عن الكتابة واقام بداره
وانشأ رباطا بقرية من قرى الموصل ووقف املاكه عليه وكان فاضلا رئيسا مشارا اليه توفي
سنة ست وستمائة و جامع الاصول كتاب معروف و مشہور و مقبول اکابر فحول ست مصطفی بن
عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون فرموده جامع الاصول لاحادیث الرسول لابی السعادات مبارک

على حبيبى على رضى الله عنه ان كتبت فى طرة الكتاب ٭ حجاج فيما قلته تكذب ٭ فى قول من
فيه الورى يرغب ٭ ذاك على بن ابيطالب ٭ من مثله او منه من يقرب ٭ يكفيه ان كان ابن عم الذى
فى جاهه تطمع يا مذنب ٭ صلى عليه الله من سيد ٭ ما تطلع الشمس و تغرب ٭ وقلت ايضا
انظر الى الحجاج وقلة حده مع سلاطة حده يقول فى مولانا على هذه المقالة ويرغب عما قاله
ما حمله على هذا القول الردى الا الحسد المردى والا فقد علم الغوى ان مكان على فى العلم المكان
العلى كيف لا والنبى صلى الله عليه وسلم يقول فيه انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم
فليأته من بابه وابن عباس رضى الله عنه يقول والله لقد اعطى على بن ابيطالب رضى الله عنه تسعة
اعشار العلم وايم الله لقد شاركهم فى العشر العاشر وقال عمر بن الخطاب رضى الله عنه اقضانا على و
قال ابن مسعود رضى الله عنه اعلم اهل المدينة بالفرائض ابن ابيطالب وصدقوا رضى الله
عنهم كم له من تدقيق فى العلوم وترقيق وتبصر فى الحساب وتدقيق حتى كان ينظر الى الغيب من ستر
رقيق وكم من قضية قضاها لما بلغت الى النبى صلى الله عليه وسلم امضاها وربما تبسم عليه السلام
اذا سمعها استحسانا ثم انفذها اذ راها صوابا وكم مسئلة بديعة دقق فيها النظر فاتى بالعجب الخ
فهذا السبكى ابو الحجاج ٭ قصم ظهور اهل المراء واللجاج ٭ وفتّ سورة حجج ارباب الزيغ و
الاعوجاج ٭ وابان ان سعيهم فى ابطال الحق خداج ٭ حيث اثبت هذا الحديث الشريف المبهر
الابلاج ٭ حتما وجزما فى مقام العذل واللوم والتأنيب للتثريب والاحتجاج ٭ فثبت ان الحجاج
ومن سلفه او لحقه فى التكذيب والابطال ٭ معرمون بسوء الحجاج ٭ معرضون عن سوى المنهاج ٭
مقلدون فى الاعراض عن فضل على عليه السلام للحجاج ٭ الناصب المعاند الحاقد بلا ارتياب و
اختلاج **وجه شصت و ششم** آنکه ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری الشافعی حدیث
مدینة العلم را روایت کرده چنانچه در جامع الاصول فرموده علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه الترمذی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته عن علی رضی الله
تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها رواه
فی جامع الاصول وقال اخرجه الترمذی انتهی فهذا ابن الاثیر الذی اصبح عندهم وهو عیبة
الآثار ٭ وجهینة الاخبار ٭ وابن بجدة الاسرار ٭ ومطلع نجوم الاعتبار ٭ قد روی هذا الحدیث

یتضمن اسماء المذکورین فی جمیع الکتاب علی الحروف واما متون الحدیث فلم اثبت منہا الا
ماکان حدیثا او اثرا وماکان من اقوال التابعین والائمۃ فلم اذکرہ الا نادرا وذکرہ رزین فی
کتابہ فقہ مالک ورجحت اختیار الابواب علی المسانید وبنیت الابواب علی المعانی فکل حدیث
انفرد بمعنی اثبتہ فی بابہ فان اشتمل علی اکثر اوردتہ فی اخر الکتب فی کتاب سمیتہ کتاب اللواحق ثم
انی عمدت الی کل کتاب من الکتب المسماۃ فی جمیع ہذا الکتاب ففصلتہ الی ابواب وفصول لاختلاف
معنی الاحادیث ولما کثر عدد الکتب جعلتہا مرتبۃ علی الحروف فاودعت کتاب الایمان
وکتاب الایلاء فی الالف ثم عمدت الی اخر کل حرف فذکرت فیہ فصلا یستدل بہ علی مواضع
الابواب من الکتاب ورایت ان اثبت اسماء رواۃ کل حدیث او اثر علی ہامش الکتاب حذاء اول
الحدیث ورقمت علی اسم کل راو علامۃ من اخرج ذلک الحدیث من اصحاب الکتب الستۃ واما
الغریب فذکرتہ فی اخر کل حرف علی ترتیب الکتب وذکرت الکلمات التی فی المتون المحتاجۃ الی الشرح
بصورتہا علی ہامش الکتاب وشرحہا حذاءہا انتہی ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفتہ
جامع الاصول لاحادیث الرسول لابی السعادات المبارک بن ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم
بن عبد الواحد الشیبانی المعروف بابن الاثیر الجزری ودرین کتاب صحاح ستہ را بر وضع کتاب رزین
جمع کردہ لیکن بازیادات کثیرہ اولہ الحمد للہ الذی اوضح لمعالم الاسلام سبیلا وبنای این کتاب
بر سہ رکن ست اول در مبادی دوم در مقاصد سوم در خواتیم ودر وی نوشتہ ولما وقفت علی الکتب
الستۃ ورایت کتاب رزین وہو اکبرہا واعمہا حیث حوی الکتب الستۃ التی ہی ام کتب
الحدیث واشہرہا فاحببت ان اشتغل بہذا الکتاب الجامع فلما تتبعتہ وجدتہ قد
اودع احادیث فی ابواب غیر تلک الابواب اولی بہا وکرر فیہ احادیث
کثیرۃ وترک اکثر منہا فجمعت بین کتابہ وبین ما لم یذکر من الاصول
الستۃ ورأیت فی کتابہ احادیث کثیرۃ لم اجدہا فی الاصول لاختلاف
النسخ والطرق وانہ قد اعتمد فی ترتیب کتابہ علی ابواب البخاری
فناجتنی نفسی ان اہذب کتابہ وارتب ابوابہ واضیف الیہ ما
اسقطہ من الاصول واتبعہ شرح ما فی الاحادیث من الغریب والاعراب والمعنی

بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى الشافعى المتوفى سنة ٦٠٦ ست وستمائة اوله الحمد لله الذى
اوضح لمعالم الاسلام سبيلا الخ ذكر ان مبنى هذا الكتاب على ثلثة اركان الاول فى المبادى
الثانى فى المقاصد الثالث فى الخواتيم واورد فى الاول مقدمة واربعة فصول وذكر فى المقدمة ان
علوم الشريعة تنقسم الى فرض ونفل والفرض الى فرض عين وفرض كفاية وان من اصول فروض
الكفايات علم احاديث الرسول عليه الصلوة والسلام واثار اصحابه التى هى ثانى ادلة الاحكام
وله اصول واحكام وقواعد واصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها الى معرفتها كالعلم
بالرجال واساميهم وانسابهم واعمارهم ووقت وفاتهم والعلم بصفات الرواة وشرائطهم
التى يجوز معها قبول روايتهم والعلم بمستند الرواة وايرادهم ما سمعوه وذكر مراتبه والعلم
بجواز نقل الحديث بالمعنى وروايته بعضه والزيادة فيه والاضافة اليه ما ليس منه والعلم بالمسند
وشرائطه والعالى منه والنازل والعلم بالمرسل وانقسامه الى المنقطع والموقوف والمعضل
والعلم بالجرح وبيان طبقات المجروحين والعلم باقسام الصحيح والكذب والغريب والحسن والعلم
باخبار التواتر والآحاد والناسخ والمنسوخ وغير ذلك فمن اتقنها اتى دار هذا العلم من بابها و
ذكر فى الفصل الاول انتشار علم الحديث ومبدأ جمعه وتاليفه وفى الفصل الثانى اختلاف اغراض الناس
ومقاصدهم فى تصنيف الحديث وفى الفصل الثالث اقتداء المتاخرين بالسالفين وسبب اختصار
كتبهم وتاليفها وفى الفصل الرابع خلاصة الغرض من جمع هذا الكتاب قال ولما وقفت على الكتب
ورايت كتاب رزين وهو اكبرها واعمها حيث حوى الكتب الستة التى هى ام كتب الحديث و
اشهرها فاحببت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تتبعته وجدته قد اودع احاديث
فى ابواب غير تلك الابواب اولى بها وكرر فيه احاديث كثيرة وترك اكثر منها فجمعت بين كتابه
وبين ما لم يذكر من الاصول الستة ورايت فى كتابه احاديث كثيرة لم اجدها فى الاصول
لاختلاف النسخ والطرق وانه قد اعتمد فى ترتيب كتابه على ابواب البخارى فناجتنى نفسى ان
اهذب كتابه وارتب ابوابه واضيف اليه ما اسقطه من الاصول واتبعه شرح ما فى الاحاديث
من الغريب والاعراب والمعنى فشرعت فحذفت الاسانيد ولم اثبت الا اسم الصحابى الذى روى
الحديث ان كان خبرا او اسم من يرويه عن الصحابى ان كان اثرا وافردت بابا فى اخر الكتاب

امیر المؤمنین آن شاه کامل ٭ امیر المؤمنین ختم ولایت ٭ امیر المؤمنین باب هدایت ٭ و نیز در آن گفته

اگر فرمانبری فرمان شه بر ٭ وگرنه اوفتادی خود بچه در ٭ اگر فرمانبری فرمان حیدر ٭ چو باب ست آن علم مصطفی در

و نیز عطار در الهی نامه علی ما نقل عنه گفته ٭ پیمبر گفت با آن نور دیده ٭ ز یک نوریم هر دو آفریده ٭ علی چون با نبی باشد ز یک نور ٭ یکی باشند هر دو از دوی دور ٭ چنان شهر دانش باب آمد ٭ که جنت را بحق بواب آمد ٭ و فرید الدین عطار از مشاهیر عرفای کبار و اکابر واقفین حقائق و اسرار است مفاخر عظیمة المقدار و مآثر جمیعة الآثار او حسب افادات ایشان بتفصیل جمیل ان شاء الله الجلیل در مجلدات آتیه مرقوم و مسطور خواهد شد در ینمقام اکتفا به بعض عبارات میرود محمد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری قدس سره مرید حضرت شیخ مجد الدین است چنانچه در مظهر عجائب ظاهر میسازد و نیز در دیباچه تذکرة الاولیا که بوی منسوبست میگوید که یکبار بر امام مجد الدین بغدادی در آمدم و یرا دیدم که میگریست گفتم خیرست گفت زهی سپهسالاران که درین امت بوده اند بمثابه انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بوده اند که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل گفت گریه من از انست که دوش گفته بودم که خدایا خداوندا کار تو بعلت نیست مرا از ینقوم گردان یا از نظارگیان اینقوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم میگریم که مستجاب شده باشد انتهی بعضی گفته اند که بحسب باطن و روحانیت او را از منصور حلاج نیز تربیت بوده است و بعضی گفته اند که نور منصور حلاج بعد از صد و پنجاه سال بروح مقدسه فرید الدین عطار تجلی فرموده است و مربی او شده گویند که سبب توبهٔ وی آن بود که روزی در دوکان نشسته بود درویشی بانجا رسید چند بار شیئا لله گفت وی بدرویش نپرداخت درویش گفت ای خواجه تو چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت همچو من میتوانی مرد عطار گفت بلی درویش کاسه چوبین داشت زیر سر نهاد و گفت الله جان بحق تسلیم کرد عطار را حال متغیر شد و دوکان را برهم زد باینطریقه در آمد گفته اند که مولانا جلال الدین روحی در وقت رفتن به بلخ در رسیدن نیشاپور در صحبت وی در حالی که بسن رسیده کتاب اسرار نامه بوی ارزانی فرموده وی دائما آنرا با خود نگاه میداشت و در بیان حقائق و معارف اقتدا بوی نمود چنانکه میفرماید ٭ گرد عطار گشت مولانا ٭ شربت از دست شمس بود نوش ٭٭ دیگر میفرماید ٭ عطار روح بود و سنائی دو چشم او ٭ ما از پی سنائی و عطار آمدیم ٭ و آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچیک ازین طائفه یافت نمیشود جزاه الله سبحانه عن الطالبین المشتاقین خیر الجزاء و من انفاسه الشریفه ٭ ای روی در کشیده ببازار آمده ٭ خلقی باین طلسم گرفتار آمده ٭ و این قصیده بیست بیت زیاده است بعضی اهالی ان را شرح نیکو گفته اند و در شرح این بیت چنین مذکور شده یعنی ای آنکه روئی خود را که نور ظاهر وجود است

علیهم
سنائی
سنائی

فشرعت ولم اثبت الا اسم الصحابی الذی روی الحدیث ان کان خبرا واسم من رویه عن الصحابی ان کان اثرا وافردت بابا فی اخر الکتاب یتضمن اسماء المذکورین فی جمیع الکتاب علی الحروف واما متون الحدیث فلم اثبت منها الا ما کان حدیثا او اثرا وما کان من اقوال التابعین والائمة فلم اذکره الا نادرا وذکره رزین فی کتابه من فقه مالک ورجحت اختیار الابواب علی المسانید وبنیت الابواب علی المعانی فکل حدیث انفرد بمعنی اثبته فی بابه فان اشتمل علی اکثر اوردته فی اخر الکتاب فی کتاب سمیته کتاب اللواحق انتهی

وجه شصت وششم آنکه شیخ فریدالدین محمد بن ابراهیم العطار المعروف بالعطار حدیث مدینة العلم را در اشعار بلاغت شعار خود نظم فرموده و ثبوت وتحقق آن بجزم وجزم وانموده چنانچه در مظهر العجائب گفته

مصطفی گفته که حیدر پاکزاد ٭ مرتضی گفته که علمم او بداد ٭ مصطفی گفته که او حق من ست ٭ مرتضی گفته که چون جان در تن ست ٭ مصطفی گفته که شه بر سر غیب ٭ مرتضی گفته که او اینست عیب ٭ مصطفی گفته علی بابها ٭ مرتضی گفته که با خیر الوری ٭ ونیز دران گفته

رو تو ترک مذهب و دینت مکن ٭ یا تو گفت مصطفی را گوش کن ٭ نه محمد گفت باب علم اوست ٭ انما در شان حیدر خود نکوست ٭ ونیز دران گفته

هیچ میدانی که قران خوان که بود ٭ همچو نور در میان جان که بود ٭ هیچ میدانی که باب علم کیست ٭ اندرین عالم سجود و حلم کیست ٭ ونیز دران گفته

عشق بگو با نبی حق را شناخت ٭ زانکه در وادی حضرت می شتافت ٭ عشق می گوید علی بابها ٭ بارها گفتم تو اسرار بیا ٭ ونیز دران گفته

هیچ میدانی که معجز آن کیست ٭ وین همه مدح وثنا در شان کیست ٭ که نهاده پای بر کتف رسول ٭ مصطفی کرده چو معراجش قبول ٭ که بده خود تاجدار انما ٭ که بده در ملک معنی هل اتی ٭ بده قرآن ناطق در عیان ٭ که شده در لوکشف اسرار دان ٭ کیست باب علم از گفت رسول ٭ خود کرا بد دست در علم قبول ٭ ونیز دران گفته

جوهر معنی من خود حیدر ست ٭ زانکه در دریای جان گوهر ست ٭ جوهر معنی من جمع دبابا وست ٭ زانکه او در باب نبوت را نکوست ٭ ونیز دران گفته

من ز باب علم عطار آمدم ٭ لاجرم گویای اسرار آمدم ٭ من شمیم اسرار اسرار آن من ٭ شیم عطا عطار آن من ٭ ونیز عطار در اسرارنامه گفته

تو باب الله میدان مرتضی را ٭ ز خود آگاه میدان مرتضی را ٭ بر او از باب و در شهر علمش ٭ که تا بینی تو خود و اسرار حلمش ٭ که باب شهر علم وعالم وفتوی ٭ امیر المومنین با تیغ تقوی ٭ امیر المومنین ست جان آدم ٭ امیر المومنین ست عیسی مریم ٭ امیر المومنین باب نبوت ٭ امیر المومنین نور ولایت ٭ امیر المومنین وان باب حکمت ٭ امیر المومنین با نوح همدست ٭ امیر المومنین نطق زبان ست ٭ امیر المومنین شرح بیان ست ٭ امیر المومنین آن شاه عادل ٭

ولعمری ان نکول الخاطب عمدة الاحبار عن قبول حدیث مدینة العلم الذی نظمه الفریق العطار فی عقد
مقاطیع اشعاره الحتم والجزم القاطع لسلسلة الانکار بعد ما تمسک بافادة الغالیة الاسعار وحمل ما اثنی علیه
بالاعلان والاجهار واظهر مقبولیته بلا ریب واستنکار اغرب غریب الاعصار واعجب عجیب من عجائب الادوار فالله
ولی التوفیق للاستبصار والاعتبار وجه شصت و هفتم آنکه ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثیر حدیث
مدینة العلم را در اسد الغابة روایت کرده چنانچه گفته انبانا زید بن الحسن بن زید ابوالیمن الکندی وغیره کتابة قالوا انبانا ابو منصور بن زریق
انبانا احمد بن علی بن ثابت انبانا محمد بن احمد بن رزق انبانا ابوبکر بن مکرم بن احمد بن مکرم القاضی
حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الهروی حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن
مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد
العلم فلیات بابه انتهی فهذا العلامة ابن الاثیر الحبر المفخر العالی الاثیر قد روی هذا الحدیث
الخطیر وما اورد علیه رقیبا للقادح المرید للتسنیر فلا ادری کیف یجتری بعد ذلک علی الطعن جاحد غریر
او یرتبک فی شباک الضلال غب ذاک متیقظ خبیر والله ولی التوفیق والتیسیر وهو المیسر
لکل حرج عسیر و محتجب نماند که ابوالحسن علی بن الاثیر نزد سنیه عارج معارج اقصای فضل و کمال و حائز منازل
منتهای شرف و اجلال و فائز مراتب عالیه نقد و تحقیق و محرز مناقب غالیه سبر و تدقیق بوده مفاخر سامیة المقام و
مآثر باهره او از وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابوالفداء الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام
تصنیف ذهبی و مرآة الجنان عبدالله بن اسعد یافعی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه
عبدالرحیم اسنوی و روض المناظر ابن شحنه حلبی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین
سیوطی و مدینة العلوم ازنیقی و غیر آن ظاهر و آشکار است درینجا بنابر اختصار بر بعض عبارات اقتصار میرود
قال الذهبی فی تذکرة الحفاظ ابن الاثیر الامام العلامة الحافظ فخر العلماء عز الدین ابوالحسن
علی بن الاثیر ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی الجزری المحدث
اللغوی صاحب التاریخ ومعرفة الصحابة والانساب وغیر ذلک واخو العلامة مجد الدین صاحب
جامع الاصول والوزیر ضیاء الدین نصر الله صاحب کتاب المثل السائر مولده بجزیرة ابن عمر
سنة خمس وخمسین وخمسمائة وسمع من خطیب الموصل ابی الفضل الطوسی ویحیی الثقفی
وغیرهما بالموصل ومن عبد المنعم بن کلیب ویعیش بن صدقة وابن سکینة ببغداد وابی القاسم

بر روی پوشش تعینات صور در کشیده و پوشیده بباز ظهور آمده خلقی باین طلسم صور که بر روی این گنج مخفی کشیده
بواسطه کثرت تعینات مختلفه و اثر متباین گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار غیرت گشته با خود بواسطه سرایت پرتو
نور جمال آن روی که در روی پوشش مظاهر و صور جمله گرفتار بلاء صورت عشق و محنت محبت گشته بعضی عاشق معنی گشته
و بعضی صورت ۵ توئی معنی و بیرون تو اسم ست ۞ توئی گنج و همه عالم طلسم ست ۞ عاشق صورت بوهم خواه معشوق
دور افتاده اند و نمیدانند که عاشق کیست و دلربای ایشان چیست و کیست ۵ میل خلق جمله عالم تا ابد
گر شناسند ورنه سوی تست ۞ درین دستور تمام قصیده را شرح کرده است و از جهت اختصار باینقدر اقتصار
افتاد شهادت وی در سنه سبع و عشرین و ستمائة بوده است بقول مخدوم جهانیان سید جلال بخاری شهادت وی
در خوارزم بر آن طرف جیحون بوده است چون کفار سر از تن مبارک او جدا ساخته اند سر خود را بدست گرفته از آب جیحون
گذشته بشهر خوارزم آمده در انجا مدفون گشته چون کفار این کرامات از وی معاینه کردند همه اسلام آوردند و خانقاه
وی نیز در خوارزم واقعست سن وی صد و چهارده بوده است اما مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره در نفحات آورده اند
که مرقد شیخ فرید الدین عطار در نیشاپور ست چنین معلوم میشود که از خوارزم نقل کرده اند والله اعلم بالصواب انتهی
و از دلائل واضحه و براهین لائحه عظمت و جلالت و رفعت و نبالت عطار نزد سنیه آنست که کابلی با آنهمه عصبیت و عناد
او را بشیخ جلیل یاد نموده و بقول او در مقام اثبات ولای اهل نحله خود با اهلبیت امجاد علیهم آلاف السلام الی یوم
المعاد احتجاج و استناد کرده چنانچه در صواقع گفته قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابوری
من آمن بمحمد ولم یؤمن باهلبیته فلیس بمؤمن اجمع العلماء والعرفاء علی ذلك ولم
ینکره احد و خود مخاطب نیز در صدد اثبات این خیال محال برآمده راه تعظیم و تفخیم عطار می پیماید و بکمال ابتهاج
تشبث بافادات او مینماید چنانچه در همین کتاب تحفه میفرماید حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشاپوری معروف بعطار در اشعار
عربی میفرماید ۵ فلا تعدل باهل البیت خلقا ۞ فاهل البیت هم اهل السعادة ۞ فبغضهم
من الانسان خسر حقیقی ۞ وحبهم عبادة ۞ این اشعار را شیخ بهاء الدین آملی در کشکول خود نقل نموده
باز از شیخ موصوف نقل میکنند که میفرمود من آمن بمحمد ولم یؤمن باهل بیته فلیس بمؤمن
انتهی و علاوه برین انقاد استی که شاهصاحب در باب المکاید همین کتاب تحفه بتصریح صریح عطار را
از اکابر و مقبولین اهل سنت وانموده و باظهار اینمعنی که او از جمله بزرگوارانی است که بنای کار شان و مدار سلسلهٔ بیعت
و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت ست مینماید در اجلال و اعظام و تبجیل و اکرام او باقصی الغایة افزوده

ایجغرات واضح ولائح است و شطری از مفاخر سامقہ و مآثر باہرہ او بحسب افادات انساب ناظر تاریخ ابن النجار البغدادی و تکملۃ الاکمال ابن نقطہ و تاریخ حلب ابن العدیم و وفیات زکی الدین المنذری و تاریخ ابن الابار و تاریخ ابن الزبیر و تاریخ ابن الدبیثی و مشتبہ النسبۃ ابو العلاء فرضی و تاریخ مصر قطب الدین حلبی و مرآۃ الزمان سبط ابن الجوزی و ذیل المرآۃ قطب الدین یونینی و کتاب المسالک ابن فضل اللہ و لطائف المنن احمد بن عطاء اللہ الاسکندری و ارشاد علامہ یافعی و وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و فوات الوفیات محمد بن شاکر بن احمد الکتبی و تنبیہ الغبی جلال الدین سیوطی و لواقح الانوار و تنبیہ الاغبیا شعرانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتاب اعلام الاخیار محمود بن سلیمان الکفوی و مدینۃ العلوم فاضل ازنیقی و اشاعۃ لاشراط الساعۃ برزنجی و صبح صادق نظام الدین سہالی و رسالۃ التحقیق رویا از مخاطبات الاشان و معلم سلامۃ اللہ بدایونی وحبۃ فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان بر عیان ظاہر و باہر است نظر باختصار درینجا بعض عبارات مذکور میشود شعرانی در لواقح الانوار گفتہ ومنهم الشیخ العارف الکامل المحقق المدقق احد اکابر العارفین باللہ سیدی محیی الدین بن العربی رضی اللہ عنہ بالتعریف کما رایتہ بخطہ فی کتاب نسب الخرقۃ رضی اللہ عنہ اجمع المحققون من اہل اللہ عز وجل علی جلالتہ فی سائر العلوم کما یشہد لذلک کتبہ وما انکر من انکر علیہ الا لدقۃ کلامہ لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامہ من غیر سلوک طریق الریاضۃ خوفا من حصول شبہۃ فی معتقدہ یموت علیہا لا یہتدی لتاویلہا علی مراد الشیخ وقد ترجمہ الشیخ صفی الدین بن ابی المنصور وغیرہ بالولایۃ الکبری والصلاح والعرفان والعلم فقال ہو الشیخ الامام المحقق راس اجلاء العارفین والمقربین صاحب الاشارات الملکوتیۃ و النفحات القدسیۃ والانفاس الروحانیۃ والفتح المونق والکشف المشرق والبصائر الخارقۃ والسرائر الصادقۃ والمعارف الباہرۃ والحقائق الزاہرۃ لہ المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل الانس والمورد العذب فی مناہل الوصل والطول الاعلی من معارج الدنو والقدم الراسخ فی التمکین من احوال النہایۃ والباع الطویل فی التصرف فی احکام الولایۃ وہو احد ارکان ہذہ الطریق رضی اللہ عنہ وکذلک ترجمہ الشیخ العارف باللہ تعالی سیدی محمد بن اسعد الیافعی رضی اللہ عنہ و ذکرہ بالعرفان والولایۃ ولقبہ الشیخ ابو مدین رضی اللہ عنہ بسلطان العارفین وکلام الرجل دلیل علی مقامہ الباطن و شہرتہ بین الناس لا سیما بارض الروم فقد ذکر فی بعض کتبہ منقبۃ السلطان سلیمان بن عثمان الاول وفتحہ القسطنطینیۃ والوقت الفلانی فجاء الامر کما قال وبینہ وبین السلطان نحو مائتی سنۃ وقد بنی

بن صصری وزین الامناء بدمشق وحلب وی عنهم فی تصانیفه وحدث بالموصل ودمشق و
حلب وروی عنه ابن الدبیثی والقوصی ومجد الدین العقیلی وشرف الدین بن عساکر وسنقر القضائی
واخرون وکانت داره مجمع الفضلاء وکان مکملا فی الفضائل علامة نسابة اخباریا عارفا بالرجال
وانسابهم لاسیما الصحابة مع الامانة والتواضع والکرم قدم الشام رسولا وقد شرع فی تاریخ کبیر
للموصل ولمیتمه ومدینة جزیرة ابن عمر هی منسوبة الی الاجل الرئیس عبد العزیز بن عمر البرقعیدی
التی بناها قاله ابن خلکان وقیل انشأها اوس وکامل ابنا عمر بن اوس التغلبی نقله ابن المستوفی فی
تاریخ اربل وقیل منسوبة الی امیر العراق یوسف بن عمر الثقفی مات ابن الاثیر فی اواخر شهر شعبان سنة
ثلاثین وستمائة وتاج الدین سبکی در طبقات شافعیه گفته علی بن محمد بن عبد الکریم الجزری ابن الاثیر
الحافظ المورخ صاحب الکامل فی التاریخ لقبه عز الدین وهو اخو الاخوین المحدث اللغوی مجد الدین
صاحب النهایة وجامع الاصول والوزیر ضیاء الدین صاحب المثل السائر ولد بالجزیرة العمریة سنة
خمس وخمسین وخمسمائة ونشأ بها ثم تحول بهم والدهم الی الموصل سمع بها من خطیب الموصل ابی
الفضل ومن ابی الفرج یحیی الثقفی ومسلم بن علی الشیحی وغیرهم وببغداد من عبد المنعم بن کلیب
ویعیش بن صدقة الفقیه وعبد الوهاب بن سکینة واقبل فی اخر عمره علی الحدیث وسمع العالی
والنازل حتی سمع لما قدم دمشق من ابی القاسم بن صصری وزین الامناء روی عنه الذهبی والشهاب
القوصی والمجد ابن ابی جرادة والشرف بن عساکر وسنقر القضائی وهما من اشیاخ شیوخنا وغیرهم و
من تصانیفه مختصر الانساب لابن السمعانی وکتاب حافل فی معرفة الصحابة اسمه اسد الغابة وشرع
فی تاریخ الموصل قال ابن خلکان کان بیته بالموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به بحلب فوجدته
مکملا فی الفضائل والتواضع وکرم الاخلاق توفی فی رمضان سنة ثلاثین وستمائة وجہ شصت
و ہشتم آنکہ محیی الدین محمد بن علی بن محمد المعروف بابن العربی الطائی الاندلسی این حدیث شریف را بالحتم و جزم
ثابت نمودہ چنانچہ در کتاب الدر المکنون والجوہر المصون علی ما نقل عنہ البلخی فی ینابیع المودة گفتہ والامام علی
رضی الله عنه ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم والیه الاشارة بقوله
صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب و ابن العربی از اکابر
علمائے عظام و اجلۂ نبہائے اعلام سنیہ است کمال جلالت مرتبت و عظمت منزلت او نزد منقدین کبار و محققین احبار

اینحضرات بر ناظر تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبی و وافی بالوفیات صلاح الدین خلیل
بن ایبک صفدی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی و فوات الوفیات
صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن الکتبی و طبقات شافعیه تقی الدین ابوبکر بن احمد بن القاضی شهبة الاسدی و
[illegible] العلوم الدمشقی و ابجد العلوم و تاج مکلل از تصانیف [illegible] صدیق حسن خان معاصر واضح و لائح ست فهذا
ابن النجار حافظهم الکبیر المقدار و ناقدهم العظیم الآثار و جهبذهم المرجع فی الانتقاد و
الاختبار قد روی هذا الحدیث المشرق المنار المبهر الازدهار فلا یحید عنه الا من اختلف علیه
النجار فاخطا محجة المبار و لا یطعن فیه الا الاعفک الماتح حیاض التباب و التبار و لا یقدح
فیه الا الاخلف الجالب علی نفسه جوائح الهلک و البوار و محتجب نماند که علی بن محمد بن مهرویه قزوینی که در
سند ابن النجار واقع ست و در سند اول عاصمی نیز واقع شده کما دریت سابقا از اجله محدثین عظام
و اکابر مسندین فخام میباشد عبد الکریم سمعانی در کتاب الانساب در نسبت قزوینی گفته و ابو الحسن
علی بن محمد بن مهرویه القزوینی حدث فی الغربة ببغداد و الجبال عن یحیی بن عبدک
القزوینی و داود بن سلیمان الغازی و محمد بن المغیرة و الحسن بن علی بن عفان روی عنه
عمر بن محمد بن سبنک و ابوبکر محمد بن عبد الله الابهری و محمد بن عبید الله بن الشخیر و ابو حفص
بن شاهین الواعظ و غیرهم ذکره ابو الفضل صالح بن محمد بن احمد الحافظ فی طبقات اهل همدان
و قال ابو الحسن القزوینی قدم علینا سنة ثمان عشرة روی عن هارون بن هزاری و داود
بن سلیمان الغازی نسخة علی بن موسی الرضا و محمد بن الجهم السمری و العباس بن محمد الدوری
و یحیی بن ابی طالب و ابی حاتم الرازی سمعت منه مع ابی و کان یاخذ علی نسخة علی بن موسی
الرضا و کان شیخا مسنا و محله الصدق و عبد الکریم رافعی در کتاب التدوین گفته علی بن محمد بن مهرویه
البزاز ابو الحسن القزوینی یعرف بعلان و قد یقال له الصانقانی و الحسن بن علی بن
عفان و علی بن عبد العزیز و ابراهیم بن محمد الصنعانی و الدبری و محمد بن عبد العزیز الدینوری
و عمرو بن سلمة و ذکر ابوبکر الخطیب انه حدث ببغداد سنة ثلث و عشرین و ثلثمائة
عن یحیی بن عبدک و داود بن سلیمان و حدث عنه ببغداد ابو الحسن عبد الواحد
بن محمد الحباب القاضی و روی عنه ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین فی کتاب الشکر و انتخب

روی عن محمد بن المغیرة

سیار

علیه قبة عظیمة وتکیة شریفة بالشام فیها طعام وخیرات واحتاج الی الحضور عنده من کان ینکر علیه من القاصرین بعد ان کانوا یبولون علی قبره رضی الله عنه واخبرنی اخی الشیخ الصالح الحاج احمد الحلبی انه کان له بیت یشرف علی ضریح الشیخ محیی الدین فجاء شخص من المنکرین بعد صلوة العشاء عنادا یرید ان یحرق تابوت الشیخ فخسف به دون القبر بتسع اذرع وغاب فی الارض وانا انظر ففقده اهله من تلک اللیلة فاخبرتهم بالقصة فجاؤا وحضروا فوجدوا راسه فکلما حفروا نزل وغار فی الارض الی ان عجزوا وردموا علیه التراب وکان رضی الله عنه اولا یکتب الانشاء لبعض ملوک العرب ثم تزهد وتعبد وساح ودخل مصر والشام والحجاز والروم وله فی کل بلد دخلها مؤلفات وکان الشیخ عز الدین بن عبد السلام شیخ الاسلام بمصر المحروسة یحط علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی رضی الله عنه وعرف احوال القوم صار یترجمه بالولایة والعرفان والقطبیة ثم مات رضی الله عنه سنة ثمان وثلاثین و ستمائة وقد سطرنا الکلام علی علومه واحواله فی کتابنا تنبیه الاغبیاء علی قطرة من بحر علوم الاولیاء فراجعه والله تعالی اعلم انتهی فهذا ابن العربی المعروف عندهم بالشیخ الاکبر المحرز من المحامد والمناقب ما لا یحصی ولا یحصر قد اثبت هذا الحدیث الساطع الانور الباهر الازهر بالحتم الذی اطیح لدابر من تولی عن الحق وادبر والجزم المستاصل شافة من اعرض عن الصدق واستکبر واحتج به دمغا لراس المنکر الانکر واستدل به قلعا لاساس معاند منکر انکر فالعجب کل العجب من المخاطب الفاخر الافخر الساحر الاسحر کیف لم یحط خبرا بافادات اسلافه فاغتر واقبل علی قدح الحدیث فاجترم اکبر الذنوب واجتر وجه ششم آنکہ محب الدین محمد بن محمود البغدادی المعروف بابن النجار این حدیث شریف را روایت نموده چنانچہ در ذیل تاریخ بغداد علی ما نقل عنه آورده انا رقیة بنت معمر بن عبد الواحد انا فاطمة بنت محمد بن ابی سعد البغدادی انا سعید بن احمد النیسابوری انا علی بن الحسن بن بندار بن المثنی انا علی بن محمد بن مهرویه ثنا داود بن سلیمان الغازی ثنا علی بن موسی الرضا عن آبائه عن علی مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و حافظ ابن النجار از حفاظ کبار و ثقات احبار و اثبات اجلۀ اشعار سنیه است کمال طول باع و وسعت اطلاع و اعتلاء و ارتفاع و استبحار و اضطلاع او در علم حدیث بنابر افادات

ظ الغرب

الكيسانی قال ثنا ابی وعلی بن مهرويه ثنا داود بن سليمان ثنا علی بن موسى الرضا حدثنی ابی موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علی عن ابيه علی بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العلم خزائن ومفتاحه السؤال فسئلوا يرحمكم الله فانه يوجر فيه اربعة السائل والمعلم والمستمع والمحب له وقد اشتهر اجتياز علی بن موسى الرضا بقزوين ويقال انه كان مستخفيا في دار داود بن سليمان الغازی الذی روی عنه النسخة المعروفة روی عنه اسحق بن محمد وعلی بن محمد بن مهرويه وغيرهما وجه پنجاه ودوم آنكه كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصيبی حديث مدينة العلم را در كتاب در منظم بالحتم والجزم ثابت دانسته چنانچه در در منظم علی ما نقل عنه البلخی فی ينابيع المودة گفته قال النبی صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلی بابها قال الله تعالى واتوا البيوت من ابوابها فمن اراد العلم فعليه بالباب وجه پنجاه وسوم آنكه علامه ابن طلحه اين حديث شريف را در مطالب السؤل ثابت نموده ودر معرض احتجاج واستدلال آن را وارد فرموده چنانچه در فصل سابع باب اول كتاب مذكور در ضمن كلامی بسيط متعلق بيودن جناب امير المومنين عليه السلام انزع بطين انزع ميفرمايد ولم يزل بملازمة رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيده الله تعالى علما حتى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما نقله الترمذی فی صحيحه بسنده عنه انا مدينة العلم وعلی بابها فكان من غزارة علمه يذلل جوامح القضايا ويوضح مشكلات الوقائع ويسهل مستصعب الاحكام فكل علم كان له فيه اثر وكل حكمة كان له عليها استظهار وسياتی تفصيل هذا التاصيل فی الفصل السادس المعقود لبيان علمه وفضله انشاء الله تعالى وجه پنجاه وچهارم آنكه نيز علامه ابن طلحه اين حديث شريف را در فصل سادس من باب اول مطالب السؤل كه برای بيان علم وفضل آنجناب معقود ساخته در اثبات غزارت علم آنجناب بان اعلام بلاغت وبراعت افراخته چنانچه در ضمن ادله توفر علم وفضل آنجناب گفته ومن ذلك ما رواه الامام الترمذی فی صحيحه بسنده وقد تقدم ذكره فی الاستشهاد فی صفة امير المومنين بالانزع البطين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلی بابها ونقل الامام ابو محمد الحسين بن مسعود القاضی البغوی فی كتابه الموسوم بالمصابيح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلی بابها لكنه صلى الله عليه وسلم خص العلم بالمدينة والدار بالحكمة لما كان العلم اوسع

علیہ ابن عقدۃ ثلثمائۃ اجزاء وسمع تاریخ احمد بن زہیر بن ابی خیثمۃ منہ واحادیث
ابی ہدبۃ علی انس عن ابی جعفر محمد بن عبید اللہ المنادی بسماعہ سنۃ سبع وستین
ومائتین بروایتہ عن ابی ہدبۃ واحادیث ابی مکیس دینار عن ابی عبد اللہ احمد بن محمد بن غالب
غلام الخلیل عن دینار عن انس والحاف خراش عن غلام الخلیل ہذا عن خراش ومسند علی بن موسی الرضا عن داؤد بن سلیمان الغازی وتوفی
سنۃ خمس وثلاثین وثلثمائۃ وقد نیف علی المائۃ ولم یکن لہ ولد ذکر - ونیز باید دانست
کہ داؤد بن سلیمان الغازی القزوینی کہ علی بن محمد بن مہرویہ از وی روایت اینحدیث شریف کردہ واو
ثقہ روایت اینحدیث از جناب امام رضا علیہ السلام احراز نمودہ از رواۃ مشاہیر مسندین بخاریہ سنیہ است
رافعی در کتاب التدوین گفتہ داؤد بن سلیمان بن یوسف الغازی ابو احمد القزوینی شیخ اشتہر
بالروایۃ عن علی بن موسی الرضا ویقال ان علیا کان مستخفیا فی دارہ مدۃ مکثہ بقزوین ولہ
نسخۃ عنہ یرویہا اہل قزوین عن داؤد کاسحق بن محمد وعلی بن محمد بن مہرویہ وغیرہما
انبانا غیر واحد عن ابی القسم الشحامی انبا ابو القسم عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن فوران
الامام ثنا ابو الحسن علی بن عبد اللہ الطیسفونی ثنا ابو الحسن علی بن الحسن بن عبد الرحیم
ثنا علی بن محمد بن مہرویہ القزوینی بنہاوند ثنا ابو احمد داؤد بن سلیمان القزوینی
حدثنی علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی بن جعفر عن ابیہ جعفر بن محمد عن ابیہ محمد بن
علی عن ابیہ علی بن الحسین عن ابیہ الحسین بن علی عن ابیہ علی بن ابیطالب قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہ تعالی یا ابن آدم ما تنصفنی اتحبب الیک بالنعم وتتمقت الی
بالمعاصی خیری الیک منزل وشرک الی صاعد ولا یزال ملک کریم یاتینی عنک کل یوم و
لیلۃ بعمل قبیح یا ابن آدم لو سمعت وصفک من غیرک وانت لا تعلم من الموصوف لسارعت
الی مقتہ وانبانا عن ابی علی الحداد عن کتاب الخلیلی الحافظ ثنا محمد بن اسحق بن محمد ثنا ابی
وعلی بن مہرویہ قالا ثنا داؤد بن سلیمان ثنا علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی عن ابیہ جعفر عن ابیہ محمد عن ابیہ علی عن ابیہ الحسین
عن ابیہ علی بن ابیطالب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العلم خزائن ومفتاحہ
السوال فسئلوا یرحمکم اللہ فانہ یوجر فیہ اربعۃ السائل والمعلم والمستمع والمحب لہم
ونیز رافعی در تدوین بترجمہ جناب امام رضا علیہ السلام گفتہ وحدث الخلیل الحافظ عن محمد بن اسحق

کہ با آن وارد اضطراب برسد و سپر نکردہ از چیزی کہ بران رائد ارتیاب داخل شود و تضمین نکردہ
آنرا حدیث فاسدی کہ اصداف اسماع انرا رد کنند و نہ چیزی خراب شبیہ نعثار اکہ اصناف الباب
انرا بیندازد بلکہ وارد کردہ چیزی را کہ بزم کردہ برائے آن بیتا نہائے روایت خلف را از سلف
تا اینکہ محاط شدہ بہ خلاصہ تیسیر مشکلہا و نظم کردہ درین فصل جواہر درر کہ تصریح کردہ بان زبانہای سنن و
گویا شدہ بان آیات کتاب و نیز علامہ ابن طلحہ در فصل سادس باب اول مطالب السول بعد ذکر نبذی از ادلہ
علم و فضل جناب امیر المومنین علیہ السلام از آیات و اخبار گفتہ فقط صدرت ہذا الفصل المعقود
لبیان فضلہ الموفور وعلمہ المشہور من الآیات القرانیۃ والاحادیث النبویۃ
بما فیہ شفاء الصدور ووفاء بالمستطاع والمقدور واہتداء بخرج القلوب الضالۃ
من الظلمات الی النور واقتصرت علیہا لکونہا واضحۃ جدا راجحۃ صحۃ و
معتقدا وقد جعلت المعقبات الالہیۃ من بین یدیہا ومن خلفہا لحفظہا رصدا
ولم اتجاوزہا الی ایراد اخبار کثیرۃ عددا واہیۃ سندا ومستندا غیر انی قد اردفتہا من المعقود
معا مستغربۃ الاشارات تستعذبہ العباد امہات الکلمات مزکیۃ المقدمات معسولۃ الحلبات موصولۃ
العذبات تمنح سامعہا طربا بالحسن ترتیبہا وتوضح لمن یعیہا عجبا من تہذیب تقریبہا
ازین عبارت سراپا بلاغت در نہایت وضوح ظاہر است کہ علامہ ابن طلحہ این فصل را از آیات قرانیہ
واحادیث نبویہ بچیزی مصدر نمودہ کہ دران شفاء صدور ست ووفاست بستطاع ومقدور واہتدا ست
کہ بیرون می آورد دلہای گمراہ را از ظلمات بسوی نور واقتصار نمودہ است علامہ ابن طلحہ بران آیات واحادیث
بسبب بودن ان واضح از روی راہ وراجح از روی صحت واعتقاد و رصد گردانیدہ است معقبات
الہیہ از پیش روے وپس پشت ان برائے حفظ آن و تجاوز نکردہ ازان بسوی ایراد اخباری کہ بسیار
بود از روی عدد وواہی بود از روے سند و مستند پس بعد این افادات مزہرہ وافاضات مبہرہ
علامہ ابن طلحہ کہ امام عاقلی است کہ در اتصاف حدیث مدینۃ العلم بمحاسن مذکورہ بارعۃ الاوصاف و مفاخر
محصنۃ الاطراف واعتلائے آن باقصای صحت ووثاقت ووصول ان بمنتہای تاصل و عراقت
ارتیابی نخواہد ورزید وباوصف اینہمہ مراتب عالیہ ومفاخر متلالیہ گرد قدح وجرح وغمز وہمزان خواہد
گردید وبالجملۃ فہذا صاحب مطالب السئول قد درء فی نحور اہل الجحود والغفول

وقفا

سامعہا

انواعاً وابسط فنوناً واکثر شعباً واغزر فائدة واعم نفعاً من الحکمة خصص الاعم بالاکبر
والاخص بالاصغر الی آخر ما سیاتی انشاء الله تعالی فیما بعد ومحتجب نماند که کتاب مطالب السئول
از کتب اسفار جلیلة الاخطار واز جمله مصنفات ومولفات عالیة المقدار می باشد ومحمد بن طلحه
از اکابر عرفای کاملین واعاظم کملای فاضلین هست در تفسیر شاهی که شاه [illegible] تلمیذ رشید شان بر زد و
در اظهار عظمت مرتبت ورفعت منزلت ان اتفاق دارند جابجا ازین کتاب یعنی مطالب السئول نقلها
آورده راه رکون واعتماد ووثوق واستناد بران سپرده وخود علامه ابن طلحه در صدر کتاب مذکور بنهایت ذلاقت
بیان وفصاحت لسان وثاقت واشتهار روایات اخبار واحادیث وآثار ان ظاهر نموده چنانچه سابقا در
مجلد حدیث طیر بحمد الله تعالی دریافتی وچون علامه ابن طلحه بالخصوص مرویات فصل سادس باب اول کتاب خود
که دران حدیث مدینة العلم آورده بکمال متانت ورزانت واقصای استحصاف ورصانت مکرر ستوده
لذلک ایراد کلام او متعلق باین فصل برای تنویر ابصار اولی الالباب مناسب مینماید پس باید دانست که علامه
ابن طلحه در عنوان فصل مذکور از مطالب السئول گفته الفصل السادس فی علمه وفضله هذا
فصل فی ارجائه مجال المقال واسع ولسان البیان عن صادح وتاج [illegible] الاتساع نجم
طالع ومراح الامتداح جامع وفضاء الفضائل شاسع فهو لمن تدبره [illegible] ناجع و
لمن تمسک بعراه رافع بما انه من فصل فضل کوس ینبوعه لذة للشاربین و [illegible]
مضمونه مفرحة للکرام الکاتبین وغرس مستقی دعه من مستحسنات حسنات المقربین
یعظم عند التحقیق قدر وقعه ویعم اهل التوفیق شمول نفعه ویکثر اجر مؤلفه بجمعه
وهو لمن وقف علیه قید بصره وسمعه لما اورد فیه ما یصل الیه وارد الاضطراب ولا اودعته
ما یدخل علیه رائد الارتیاب ولا ضمنته غثا تمجه اصداف الاسماع ولا غثاء تقذفه اصناف الالباب
بل هو بیت له اخلاف روایة الخلف عن السلف حتی اکتنفت بزبد الاوطاب ونظمت فیه
جواهر درر صرحت السن السنن ونطقت بها آیات الکتاب وفرزته بادلة نظر محکمة
الاسباب بالصواب هامیة السحاب بالمحاب مفتحة الابواب للطلاب مثمرة انشاء الله تعالی
لجامعها جمیل الثناء وجزیل الثواب ازین عبارت سراسر شاقت علاوه بر وجوه متکثره عظمت
وجلالت اخبار وآثار این فصل صراحة ظاهر وواضح میشود که علامه ابن طلحه درین فصل وارد نکرده چیزی را

عمہ

عن

بالمعنی جائزۃ فی احکام الشریعۃ فههنا اولی فان قیل محمد بن علی الرومی شیخ شیخ احمد بن حنبل ضعفه ابن حبان فقال یاتی علی الثقات بما لیس من احادیث الاثبات قلنا قد روی عنه ابراهیم بن محمد شیخ احمد ولو کان ضعیفا لبین ذلک وکذا احمد فانه استند الیه ولم یضعفه ومن عادته الجرح والتعدیل فلما استند عنه علم انه عدل فی روایته انتهی

فثبت بحمد الله وحسن توفیقه من هذه العبارة ان سبط ابن الجوزی قد عنی باثبات الحدیث الشریف وجد وجهد وسعی وکد فی الذب عن ذماره والرد لتوهینه وتضعیفه وانکاره فذرع فی صدور القاصرین وهشم اناف الخاسرین وفت فی اعضاد الجاحدین ونکس رؤس الحائدین وکسر سورة المکابرین ولبد حورة الثابرین علی التکذیب والتوهین والابطال والتهجین فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

و باید دانست که اگر سبط ابن الجوزی اینهمه اهتمام بلیغ در اثبات این حدیث شریف نمی نمود و بر محض نقل آن از احمد درین مقام اکتفا میکرد باز هم دلیل نهایت ثبوت و غایت تحقق آن نزد اوی شد بوجوه عدیده اول آنکه سبط ابن الجوزی در عنوان باب ثانی کتاب خود که در آن این حدیث شریف را ذکر نموده گفته الباب الثانی فی فضائله کرم الله وجهه فضائله اشهر من الشمس والقمر واکثر من الحصی والمدد وقد اخترت منها ما ثبت واشتهر وهی قسمان قسم مستنبط من الکتاب والثانی من السنة الظاهرة التی لا شک فیها ولا ارتیاب - ازین عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی درین باب از فضائل نامحصوره جناب امیر المومنین علیه السلام که اشهر از شمس و قمر و اکثر از حصی و مدرست اختیار نموده است آنچه را که ثابت و مشتهر شده است و از اوقسم نموده قسمی ازان مستنبط از کتاب است و قسمی دیگر از سنت ظاهره است که دران شک و ارتیاب نیست پس بحمد الله تعالی بکمال وضوح و ظهور واضح و لائح گردید که حدیث مدینة العلم از فضائل ثابته مشتهره جناب امیر المومنین علیه السلام ست و از قسمی ست که دران ارباب الباب را هیچ شک و ارتیاب نیست و مجرد ایراد سبط ابن الجوزی آنرا درین باب برای ظهور اینمعنی کافی ست فضلا عما ایده به من البیان الرشیق والتبیان الانیق والمسدد لکل حازم رفیق والهاتف بکل من اخطا السبیل و اضل الطریق دوم آنکه سبط ابن الجوزی در تذکره فصلی که آنرا برای ذکر و الده جناب امیر المومنین علیه السلام معقود نموده گفته قلت وقد اخرج لها ابو نعیم الحافظ حدیثا طویلا فی فضلها الا انهم قالوا

ودفع فی صدور ارباب العصبیۃ والذھول؛ وسود وجہ کل معاند جھول؛ وارغم انف کل محائد خذول؛ واوجع قلوب الزرافۃ المنھمکۃ فی الانحراف عن آل الرسول صلوات اللہ وسلامہ علیہ وعلیہم ماھب الدبور والقبول؛ فلیبک الباکون علی عقل المخاطب المخدوم للفحول؛ بحیث اقتصر علی تقلید الکابلی الغفول؛ ولم یعثر علی افادات ائمۃ المنقول؛ المویدین لہ بمعانی المعقول؛ المثبتین لھذا الخبر المشھور المقبول؛ الذی لا یجحدہ الا کل حاقد مخذول؛ مستھتر بالانکار المرذول؛ مولع بالعناد المغسول؛

وجہ ہفتاد و سوم آنکہ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی حدیث مدینۃ العلم را از مناقب احمد بن حنبل نقل نمودہ و باثبات وتحقیق وتوثیق وتصدیق آن المحق را ہین متنت خویش فرمودہ چنانچہ در کتاب تذکرۃ خواص الامۃ فی معرفۃ الائمۃ کہ علامہ ابن الوردی در ترجمۂ المختصر تصریح بہ ونسش از تصانیف او کردہ وخود سبط ابن الجوزی در اول آن گفتہ وبعد فھذا کتاب فی فضل الامام العلیم والحبر الحلیم والسید الکریم اخی الرسول وبعل البتول وسیف اللہ المسلول سید الحنفاء ورابع الخلفاء وابن عم المصطفی امام الدین وعالمہ وقاضی الشرع وحاکمہ و منصف کل مظلوم من ظالمہ والمتصدق فی الصلوۃ بخاتمہ مفرق الکتائب ومظھر العجائب لیث بنی غالب ابی الحسنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ وعن زوجتہ وصلی علی بیہما وحشرنا فی زمرتہ ورضی اللہ عن بقیۃ الصحابۃ واھل البیت اجمعین میفرماید حدیث انا مدینۃ العلم قال احمد فی الفضائل حدثنا ابراھیم بن عبد اللہ ثنا محمد بن عبد اللہ الرومی ثنا شریک عن سلمۃ بن کھیل عن الصنابحی عن علی قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وفی روایۃ انا مدینۃ الفقہ وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب ورواہ عبد الرزاق فقال فمن اراد الحکم فلیات الباب فان قیل فقد ضعفوہ فالجواب ان الدارقطنی قال قد رواہ سوید بن غفلۃ عن الصنابحی ولم یذکر سوید بن غفلۃ وقول الدارقطنی ان ثبت فھو صفۃ الارسال والمرسل حجۃ فی باب الاحکام فکیف بباب الفضائل فان قیل فی ھذہ الروایات مقال قلنا نحن لم نتعرض لھا بل نحتج بما اخرجہ احمد وھو الروایۃ الاولی عن علی واذا ثبتت الروایۃ الاولی ثبتت الروایات کلھا لان روایۃ الحدیث

(حاشیہ: عمر — وفی روایۃ انا دار الحکمۃ وعلی بابہا صح قدہ — یعنی لم یذکر سوید بن غفلۃ ان ہذا الحدیث قد سمعہ من الصنابحی)

و مدینة العلوم فاضل ازنیقی و اثمار جنیه فی اسماء الحنفیه ملا علی بن سلطان محمد قاری و انسان العیون
نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی و در مختار محمد بن علی بن محمد بن علی الحصکفی و مفتاح النجا میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی
و کشف الظنون فاضل چلپی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و سیف مسلول قاضی ثناء الله پانی پتی و
همین کتاب تحفه خود شاهصاحب و ایضاح رشید الدین خان تلمیذ رشید مخاطب و حید و ازالة الغین مولوی حیدر علی
معاصر و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر اوضح دلائل است وجه هفتاد و چهارم آنکه ابو عبد الله
محمد بن یوسف الکنجی الشافعی که از اعاظم متبحرین حفاظ و اقاخم مشهورین ایقاظ و ثقات ناقدین اعیان
و اثبات بارعین جلیل الشان ائمه سنیه است و جلائل فضائل و عوالی معالی و احاسن محاسن و زواهر مآثر
او ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه و مجلد حدیث نور بسمع صفا خواهی شنید در کتاب کفایة الطالب
فی مناقب امیر المومنین علی ابن ابیطالب بابی خاص برای حدیث مدینة العلم معقود نموده بسیاق
و اثبات طرق عدیده و وجوه سدیده آن قصب السبق در مضمار تحقیق و تنقید ربوده چنانچه در کتاب مذکور
که نسخه عتیقه آن در ارض غری علی مشرفها الاف السلام من الملک العلی بدست نحیف افتاده بود
میفرماید الباب الثامن والخمسون فی تخصیص علیّ بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم و علیّ بابها اخبرنا العلامة قاضی القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی
القضاة شیخ المذاهب ابی المعالی محمد بن علی القزوینی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی
اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زین الحفاظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی
بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا
ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر
الکندی عن اسمعیل بن ابراهیم الهمدانی عن ابی اسحق عن الحرث عن علی و عن عاصم
بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شجرة انا اصلها و علی فرعها
والحسن والحسین ثمرتها والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب وانا مدینة
العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها قلت هکذا رواه الخطیب فی تاریخه و طرقه اخبرنا
العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة محمد بن هبة الله بن محمد الشیرازی
اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السمرقندی اخبرنا ابو القاسم بن مسعدة اخبرنا

القرشی

ان الله خلقنی
و علیا من

فی اسناده روح بن صلاح ضعفه ابن عدی فلذلک لم نذکره ازین عبارت ظاهرست که احتیاط
سبط ابن الجوزی در ذکر احادیث بحدی رسیده که حدیثی که مثل حافظ ابونعیم در فضل حضرت فاطمه بنت اسد رضوان الله
علیها اخراج کرده بود محض باین سبب که در اسناد آن روح بن صلاح که ابن عدی آنرا تضعیف کرده واقع شده
بود ذکر نکرد پس معلوم شد که مجرد ذکر سبط ابن الجوزی حدیث مدینة العلم را در تذکره دلیل ثبوت و تحقق و انتفاء
طعن از آنست نزد او فکیف که سبط ابن الجوزی اهتمام بلیغی که در اثبات این حدیث شریف فرموده بر ناظر بصیر واضح
و مستنیرست سوم آنکه سابقا در وجه هفتم دانستی که سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بجواب قدح حدیث مواخات
افاده نموده که احمد در باب احادیث مقلد و متبوع ست هرگاه حدیثی را روایت کند رجوع بروایت
او واجب ست زیرا که او امام زمان و عالم اوان خود و مبرز در علم نقل بر اقران و فارس یکه تاز میدان خویش بوده
و دریافتی که سبط ابن الجوزی محض روایت احمد را در باب رد قدح قادحین و دفع جرح جارحین کافی
و وافی میداند پس اگر سبط ابن الجوزی درینمقام اکتفا بر مجرد نقل حدیث مدینة العلم از کتاب الفضائل احمد
میکرد دلیل واضح و برهان لائح بر ثبوت و تحقق این حدیث شریف و بطلان کلام جاحد سخیف و منکر عنیف
نزد او میشد فکیف اذا انضم الی ذلک مثل هذا الاهتمام و الابرام القاطع لدابر الخصام و
محتجب نماند که علامه سبط ابن الجوزی از اکابر حفاظ اعلام و اجله ایقاظ عظام سنیه بوده شطری از علو مراتب
و شموخ مناصب او بر متتبع جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی و کفایة الطالب
محمد بن یوسف الکنجی و وفیات الاعیان قاضی القضاة ابن خلکان و منظر الانسان یوسف بن احمد
السجزی و ذیل مرآة الزمان تالیف قطب الدین موسی بن محمد الیونینی البعلبکی و کتاب المختصر فی اخبار البشر
لابی الفدا اسمعیل بن علی بن محمود الایوبی و تتمة المختصر فی اخبار البشر لزین الدین ابی حفص عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی
و عبر فی خبر من غبر شمس الدین الذهبی و نظم درر السمطین جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد
الیافعی و جواهر مضیئه عبد القادر بن محمد القرشی و مختصر جواهر مضیئه مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی
الشیرازی و طبقات الشافعیه تقی الدین اسدی و قول مبتی شمس الدین سخاوی و جواهر العقدین نور الدین علی
بن عبد الله السمهودی و حسن المقصد جلال الدین سیوطی و اتحاف الوری نجم الدین عمر بن فهد المکی و غایة
المرام باخبار سلطنة البلد الحرام عز الدین عبد العزیز بن فهد المکی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی
بن احمد الداودی المالکی و صواعق احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی و کتاب اعلام الاخیار محمود بن سلیمان الکفوی

بوحدانیته فی اول النبوة حتی مضی شطر زمان الرسالة علی ذلک ثم امرنی الله بمحاربة من ابی الاقرار لله عز وجل بالوحدانیة بعد منعه من ذلک فانا مدینة العلم فی الاوامر والنواهی وفی السلم والحرب حتی جاهدت المشرکین وعلی بن ابی طالب بابها ای هو اول من یقاتل اهل البغی بعدی من اهل بیتی وسائر امتی ولولا علی بیّن للناس قتال اهل البغی وشرع الحکم فی قتلهم و اطلاق الاساری منهم وتحریم سلب اموالهم وسبی ذراریهم لما عرف ذلک فالنبی صلی الله علیه وسلم سنّ فی قتال المشرکین ونهب اموالهم وسبی ذراریهم وسن علی فی قتال اهل البغی ان لا یجهز علی جریح ولا یقتل الاسیر ولا تسبی النساء والذریة ولا تؤخذ اموالهم وهذا وجه حسن صحیح ومع هذا فقد قال العلماء من الصحابة والتابعین واهل بیته بتفضیل علی وزیادة علمه وغزارته وحدة فهمه ووفور حکمته وحسن قضایاه وصحة فتواه وقد کان ابوبکر وعمر وعثمان وغیرهم من علماء الصحابة یشاورونه فی الاحکام ویاخذون بقوله فی النقض والابرام اعترافا منهم بعلمه ووفور فضله ورجاحة عقله وصحة حکمه ولیس هذا الحدیث فی حقه بکثیر لان رتبته عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المومنین من عباده اجل واعلی من ذلک انتهی فالحمد لله المسدی بجزیل المواهب المسعف لجلیل المآرب حیث وضح عن عبارة کفایة الطالب ما فیه کفایة للطالب وهدایة للراغب وتنکیس لرؤس الجاحدین الجانحین المتهالکین علی ابطال فضائل امام المشارق والمغارب مولانا وسیدنا امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه واله الاف السلام الملک الواهب فانه قد ثبت من افادة الحافظ الکنجی ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما طلع طالع وغرب غارب خصص علیا علیه السلام بهذا الحدیث الثابت الراتب وانه قد رواه خطیب بغداد وابن عساکر من طرق متعددة انارة للطریق المهیع اللاحب وان هذا الحدیث من روایة ابن عباس حدیث حسین عال علی رغم المنکر الخائب والناصب الحائب وظهر ایضا من

حمزة بن یوسف اخبرنا ابواحمد بن عدی حدثنا النعمان بن هارون البلدی ومحمد بن احمد
بن المؤمل الصیرفی وعبد الملک بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن یزید المودب حدثنا
عبد الرزاق عن سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت
جابرا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم الحدیبیة وهو اخذ بضبع
علی بن ابیطالب وهو یقول هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من
خذله ثم مد بها صوته وقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیات الباب
قلت هکذا رواه ابن عساکر فی تاریخه وذکر طرقه عن مشایخه اخبرنا علی بن عبد الله
بن ابی الحسن الارجی بدمشق عن المبارک بن الحسن اخبرنا ابوالقسم بن البسری اخبرنا
ابوعبد الله محمد اخبرنا محمد بن الحسین حدثنا ابوالحسن علی بن اسحق بن زاطیا حدثنا عثمان
بن عبد الله العثمانی حدثنا عیسی بن یونس عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها قلت هذا حدیث حسن
عال وقد تکلم العلماء فی معنی هذا الحدیث ان علیا باب العلم فاکثروا حتی قالت طائفة انما
اراد النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم ای انا معدن العلم وموضعه وما کان
عند غیری فغیر معدود من العلم وقیل له وعلی بابها یرید ان باب هذا المدینة رفیع من
حیث ان شریعة النبی صلی الله علیه وسلم اثبت الشرائع واقومها واهدیها لا یدخل علیها
النسخ ولا التحریف ولا التبدیل بل هی محفوظة بحفظ الله عزوجل ومصونة من النقص
لا ینسخها شیء فلهذا نسبها الی العلو وکتابه آخر الکتب التی انزلها الله عزوجل فلا یدخل
علیه النسخ قال الله تعالی ومهیمنا علیه ای ان القران یحکم علی جمیع الکتب المنزلة قبله و
ما ورد فیه من الحلال والحرام لا یتغیر ولا ینسخ ولا یبطل فکان القران اجل الکتب التی
انزلها الله عزوجل وشریعة الرسول صلی الله علیه وسلم اجل الشرائع واعلاها وابهاها
واسناها واسماها حیث لا یدخل علیها النسخ ولا التبدیل وهی عالیة سامیة عال بابها قلت
والله اعلم ان وجه هذا عندی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم
وعلی بابها اراد صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی علمنی العلم وامرنی بدعاء الخلق الی الاقرار

فنقول ن

عبد الله بن الحسين بن رواحة بحلب وغيرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد السلفي انبأ القاضي ابو المحاسن عبد الواحد بن اسمعيل الروياني اخبرنا ابو غانم احمد بن علي الكراعي انبا عبد الله بن الحسين النضري انبا الحرث بن ابي اسامة حدثنا محمد بن كناسة ثنا الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله المرء يحب القوم ولما يلحق بهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء مع من احب، وفي رواية رجل يجالس المصلين ولا يصلي الا قليلا ويجالس الصائمين ولا يصوم الا قليلا ويجالس المجاهدين ولا يجاهد الا قليلا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولئك قوم لا يشقى بهم جليسهم وابتدأنا بما وقع النزاع فيه فلما تم الاملاء بعون الله وتوفيقه بيضناه برسم خزانة اشرف نبيه في عصرنا الذي علا الناس بصرامته وبصرهم برجاحته وباينهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم شرف آل رسول الله صلى الله عليه وسلم تاج الدين ابي المعالي محمد بن نصر نصير امير المومنين اسبغ الله عليه ظل المواقف الشريفة بمحمد وآله الطاهرين وقد وسمته بكفاية الطالب في مناقب امير المومنين علي بن ابيطالب

وجه هفتاد و پنجم آنکه نیز علامه محمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب جناب امير المومنين عليه السلام را باب علم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وصف نموده کمال ثبوت و صحت این حدیث شریف بر ارباب احلام و ابصار واضح و آشکار فرموده چنانچه در باب رابع و ثلثون کفایة الطالب بعد روایت و اثبات حدیث النظر الی وجه علی عبادة گفته وفقهه ان النظر الی وجه علی عبادة قد ورد الحديث ايضا يطول ذكر سنده ان النظر الى الكعبة عبادة وقد روينا ايضا بسند عنه ان النظر الى المصحف عبادة وقد ورد ايضا ان النظر الى وجه العالم عبادة وقد ورد ايضا ان النظر الى وجه الوالدين عبادة فنقول يريد به ان نظر الابن الى الوالدين الرؤف بهما المحب لهما من غير اكراه ولا عبوس ولا رفع صوت ولا تبرم ولا تقشف ولا تانف واللطف لهما عبادة والنظر الى وجه العالم عبادة بمعرفة الفضل له لكونه وارث علم النبوة وهو من جملة الهداة الائمة يجنب الناس به المكاره والمعاطب ويرشدهم الى سبيل الخير والصلاح يدعوهم الى ما دعاهم الله اليه ورسوله وينهاهم عما نهاهم الله عنه ورسوله فيكونون بين يدي العالم كالاسير بين يدي مالكه لا يتهمه في امر ولا نهي ويكون عند رؤيته و مشاهدته كالناظر الى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم والجالس بين يديه ولا ينظر اليه

افادۃ ہذا الناقد الناقب ؛ ان العلماء قد اکثروا الکلام فی بیان معناہ ایضاحا لما فیہ من المطالب و بان ان بعضہم قد خدعتہ الکواذب ؛ وتاہت بہ من النصب المذاہب ؛ حیث اولہ علی ذہج اہل العناد اخراجا لہ من مناقب اسد اللہ الغالب علیہ وآلہ من سلام اللہ ما لا یحسبہ حاسب ؛ وہذا ایضا مما یوذن بکمال تحقق الحدیث حتی عند من یسلک مسلک النواصب ؛ کما ہو واضح علی من عقلہ و فہمہ حاضر غیر عازب ؛ ووضح ایضا ان الحافظ الکنجی افاد بنفسہ فی معناہ کلاما یحد علی الجاحدین من القواصب ؛ وان ہذا الحدیث لیس بکثیر فی حق امیر المومنین صلوات اللہ علیہ وآلہ الکرام المناسب ؛ نظرا الی ما لہ عند اللہ ورسولہ والمومنین من عالیۃ المراتب ؛ وغالیۃ المناقب ؛ وباذخۃ المناصب ؛ وشامخۃ المراقب ؛ وعلاوہ برین از تصریح حافظ کنجی در صدر کتاب کفایۃ الطالب واضح و آشکارست کہ احادیث این کتاب احادیث صحیحہ است کہ حافظ گنجی آن را از شیوخ خود در بلدان روایت نمودہ و در کتب ائمہ و حفاظ مسطور و مثبت ست و این احادیث را حافظ مذکور بسبب حمیت محبت اہل البیت علیہم السلام برای افحام و تبکیت و تخجیل و تسکیت بعض منکرین و جاحدین کہ بعض احادیث بمزید جہل خود زبان طعن کشودہ بودند املا فرمودہ و زنگ شبہہ و ارتیاب از قلوب اہل معرفت زدودہ حیث قال فی کفایۃ الطالب بعد التحمید والتصلیۃ یقول العبد الفقیر محمد بن یوسف بن محمد الکنجی اما بعد فانی لما جلست یوم الخمیس لست لیال بقین من جمادی الاخرۃ سنۃ سبع واربعین وستمائۃ بالمشہد الشریف بالحصباء من مدینۃ الموصل ودار الحدیث المہاجریۃ حضر المجلس صدور البلد من النقباء والمدرسین والفقہاء وارباب الحدیث فذکرت بعد الدرس احادیث وختمت المجلس بفصل فی مناقب اہل البیت علیہم الصلوۃ والسلام وطعن بعض الحاضرین لعدم معرفتہ بعلم النقل فی حدیث زید بن ارقم فی غدیر خم وفی حدیث عمار فی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن احبک وصدق فیک فدعتنی الحمیۃ لمحبتہم علی املاء کتاب یشتمل علی بعض ما روینا عن مشایخنا فی البلدان من احادیث صحیحۃ من کتب الائمۃ والحفاظ فی مناقب امیر المومنین علی الذی لم ینل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضیلۃ فی ابائہ وطہارۃ فی مولدہ الا وہو قسیمہ فیہا تاسیا بما رویناہ عن علی بن محمد بن عبد الصمد السخاوی امام القراء بجامع دمشق وعلی بن ہبۃ اللہ بن سلامۃ بن الجمیزی الخطیب بمصر و

انشا کردہ بکمال حسن ارقام فرمودہ چنانچہ شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ قال
سلطان العلماء فی عصرہ و برہان العرفاء فی دھرہ الشیخ القدوۃ الامام فی الاجلۃ الاعلام مفتی
الانام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل
الاتراب لدی عد الخصال علی ولی اللہ فی الارض و السماء رضی اللہ تعالیٰ عنہ و نفعنا بہ فی کل حال
یا قوم نحن اھل البیت عجنت طینتنا بید العنایۃ فی معجن الحمایۃ بعد ان رش علینا فیض الھدایۃ علیہما
ثم خمرت بخمیرۃ النبوۃ و سقیت بالوحی و نفخ فیہا روح الامر فلا اقدامنا تزل و لا ابصارنا
تضل و لا انوارنا تقل و اذا انخرط المنافسون بالقوم بید الناس من اشجار شتی و شجرۃ النبوۃ واحدۃ
و محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و بارک و سلم اصلہا و انا فرعہا و فاطمۃ الزھراء ثمرھا
و الحسن و الحسین اغصانہا فاصلہا نور و فرعہا نور و ثمرھا نور و غصنہا نور یکاد زیتہا یضیٔ
و لو لم تمسسہ نار نور علی نور یا قومی لما کانت الفروع تبنی علی الاصول بنیت فصل فضلی علی
طیب اصلی فورثت علمی عن ابن عمی و کشف بہ عنی تابعت رسولا امینا و ما رضیت غیر
الاسلام دینا فلو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و لقد توجنی بتاج من کنت مولاہ و منطقنی
بمنطقۃ انا مدینۃ العلم و علی بابہا و قلدنی بتقلید [illegible] و کسانی حلۃ انا من علی
و علی منی شعر عجبت منک اشتغلتنی بک عنی ادنیتنی منک حتی ظننت انک انی الیٰ آخر
ما ذکر فہذا ابن عبد السلام سلطان علماء [illegible] و فخر عرفائہم [illegible]
و صدر نبلائہم العظام قد اثبت ھذا الحدیث الشریف بالحتم و الجزم و القطع و البت
رغما لآناف المنکرین الاغثام و استیصالا لشافۃ الجاحدین الجالبین للملام و حصدا
لنواجم تعصبات المکابرین الذین لیس لکلامہم خطام و لا زمام فالحمد للہ المنعام حیث
وضح لاھل الحق الکرام مرۃ بعد اخری بابین حجۃ و اکمل شاھد متین النظام و لھذا
ایغال المخاطب القمقام و ایضاع من یشایعہ من اصحاب الشحناء و البغضاء و الاکیاد المتعود لقیل
المقدمین علی مخالفۃ الدین و الاسلام فی تکذیب ھذا الحدیث الواضح الاعلام و ابطالہ و تھجینہ و ردہ
و دفعہ الی بہلاہ فی غایۃ القبح و الفظاعۃ عند اہل الاحلام [illegible] عند اولی الافہام و مفاخر
المقدام و ماثر مشرقۃ [illegible] شیخ عز الدین بن عبد السلام [illegible]

شترا ولا یرفع صوتہ بین یدیہ ولا یدعوہ باسمہ بل یکنیہ ویدعوہ بالتبجیل والتفخیم والنظر الی المصحف عبادۃ من حیث معرفتہ ووجوب حرمتہ وجلالتہ واکرامہ واعظامہ وتاملہ فی الامر والنہی والندب والاستحباب وسوال الرحمۃ عند ذکر الرحمۃ والجنۃ والاستعاذۃ باللہ عزوجل من النار والفتن والشرور عند ذکرہا فیفرغ سرہ وجوارحہ عند النظر فی کتاب اللہ عزوجل ویدبر آیاتہ ویتفکر فی عبرہ وتبیاناتہ فیکون من العابدین بقرائتہ ومن العابدین بالنظر الیہ والنظر الی وجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم عبادۃ اذا کان النظر الیہ بعین الاحترام والتبجیل والاکرام وانہ سفیر بین اللہ عزوجل وبین عبادہ ولہ المکانۃ العظیمۃ لاختیار اللہ تعالی ایاہ لرسالتہ واطلاعہ علی اسرار الحق وقیامہ بالامر والنہی وتتمیمہ مکارم الاخلاق الی غیر ذلک مما یطول شرحہ وکذلک النظر الی الکعبۃ وہی حجارۃ بناہا البناء امامن اہل الایمان وامامن اہل الشرک وہی ایضا تماثل الابنیۃ من بیوت النار وبیوت الاصنام وانما کان النظر الی الکعبۃ عبادۃ من حیث انہا نسبت الی اللہ عزوجل بالتخصیص وانہا بیت اللہ وموضع نظرہ من ارضہ ومہبط رحمتہ وحیاطۃ ملائکتہ ومحل انبیائہ ورسلہ ومائدۃ ولیمتہ وارضہ التی دعا الناس الیہا واوجب علیہم حجہا فان الناظر الیہا کالناظر الی اللہ عزوجل فینظر الیہا بالتعظیم والتوقیر والاجلال والاحتشام ویلوذ بہا ویطوف حولہا ویتمسح بارکانہا کما یفعل العبد الذلیل بین یدی المولی الجلیل یرجو فضلہ ویخاف من المجازاۃ لعدلہ بذلۃ وخضوع وخشیۃ وخشوع و اما النظر الی وجہ علی عبادۃ من حیث انہ ابن عم الرسول وزوج البتول ووالد السبطین الحسن والحسین واخو الرسول وباب علمہ والمبلغ عنہ والمجاہد بین یدیہ والذاب عنہ والمجلی الکرب والہموم عنہ والباذل نفسہ للہ ولرسولہ ووصیہ لنصرۃ دین اللہ ودعی الناس الی دار السلام ومعرفۃ العزیز العلام ویدل علی فضل النظر الیہ علی فضل النظر الی الکعبۃ ما جاء فی الحدیث ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقف حیال الکعبۃ وقال ما اجلک وما اشرفک وما اعظمک عند اللہ عزوجل وعلی اعظم واشرف منک علیہ وہذا یدل علی ان النظر الی وجہ علی افضل من النظر الی الکعبۃ **وجہ ہفتاد و ششم** آنکہ شیخ عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم السلمی حدیث مدینۃ العلم را بالقطع و جزم در نہایت و ختم اثبات نمودہ در کلامیکہ آنرا برزبان جناب امیر المومنین علیہ السلام

من الفقراء والمشايخ اهل المقامات الرفاع اعنى صح وورد ذلك عن مثل الامام الكبير الذى سبق ائمة زمانه بل سبق كثيرا من السابقين المتقدمين علما وانه وارى نسبة فعله شذا من انكار الفقهاء غالبا فى سائر البلاد كنسبة ذهاب الامام الكبير المحدث الحافظ ابى القاسم بن عساكر الى مذهب الاشعرية فى الاعتقاد مع مخالفة طائفة من المحدثين اعتقد واعلى انطوابهم حادوا عن منهج الحق الناهج الظاهر فكل واحد منهما مع غزير علمه وجلالته وتقدمه على قرانه فى فنه امامته حجة على المشار اليهم من اهل ذلك الفن المخالفين مع خلائق منهم لا يحصون على ذلك موافقين من الائمة الكبار السابقين واللاحقين كالفقيه الامام الجليل المحدث ابى الفضل عياض بن موسى اليحصبى والفقيه الامام الجليل المحدث محيى الدين النووى والفقيه الامام الجليل المحدث ابى العباس احمد بن ابى الخير اليمنى وغيرهم من المحدثين اولى المناقب الحميدة الموافقين فى العقيدة وكالفقيه الامام الكبير المتقن الاستاذ ابى سهل الصعلوكى والفقيه الامام السيد الشهير العارف بالله الخبير ابى القسم الجنيد والفقيه الامام المتكلم العارف بالله المشهور محمد بن حسين البجلى اليمنى وغيرهم من الفقهاء اولى النفع والانتفاع الواجدين الداخلين فى السماع ولكن ذلك بشروط عند علماء الباطن ذكرتها فى كتاب الموسوم بنشر المحاسن مع موافقتهم ايضا فى العقيدة المذكورة الصحيحة المشكورة قلت وكان عز الدين المذكور رضى الله عنه يصدع بالحق ويعمل به متشددا فى الدين لا تاخذه فى الله لومة لائم لا يخاف سطوة ملك ولا سلطان بل يعمل بما امر الله ورسوله وما يقتضيه الشرع المطهر يامر بالمعروف وينهى عن المنكر كان رضى الله عنه جل ايام يصادم السلطان كائنا ما كان بمشافهة الانكار تحت عظام الاخطار فقيل له فى ذلك فى وقت فقال استحضرت عظمة الله فكان السلطان فى عينى اصغرا وقال احقر من كذا وكذا وانكر رضى الله عنه صلوة الرغائب فى النصف من شعبان قلت ووقع بينه وبين شيخ دار الحديث الامام ابى عمرو بن الصلاح فى ذلك منازعات ومحاربات شديدات وصنف كل واحد منهما فى الرد على الاخر واستصوب المتشرعون المحققون مذهب الامام ابن عبد السلام فى ذلك وشهدوا لصاحبه بالحق والصواب فى تلك الحروب والضروب وكان ظهور صوابه فى ذلك جديرا بما

بیش از انست که از کتب و اسفار ائمه اعلام شان احصای ان توان کرد بنا بر ایجاز و اختصار شطری از ان منقول میشود علامه ذهبی در عبر در وقائع سنه ستین و ستمائة گفته و عز الدین شیخ الاسلام ابو محمد عبد العزیز بن عبد السلام بن ابی القاسم السلمی الدمشقی الشافعی ولد سنه ثمان و سبعین و حضر احمد بن حمزة الموازینی و سمع من عبد اللطیف بن ابی سعد و القاسم بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیة و درس و افتی و صنف و بلغ رتبة الاجتهاد و انتهت الیه معرفة المذهب مع الزهد و الورع و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصلابة فی الدین قال قطب الدین کان مع شدته فیه حسن المحاضرة بالنوادر و الاشعار یحضر السماع و یرقص مات فی عاشر جمادی الاولی و شیعه الملک الظاهر [illegible] و یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته و فیها الشیخ الفقیه العلامة الامام المفتی المدرس [illegible] الخطیب سلطان العلماء و فحل النجباء المقدم فی عصره علی سائر الاقران بحر العلوم و المعارف و المعظم فی البلدان ذو التحقیق و الاتقان و العرفان و الایقان المشهود له بمصاحبة العلم و الصلاح و الجلالة و الوجاهة و الاحترام الذی ارسل النبی صلی الله علیه و سلم مع الولی الشاذلی الیه السلام مفتی الانام و شیخ الاسلام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام ابی القاسم السلمی الدمشقی الشافعی قال اهل الطبقات سمع من عبد اللطیف بن ابی سعد القسم بن عساکر و جماعة و تفقه علی الامام العلامة فخر الدین بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیة و درس و افتی و صنف المصنفات المفیدة و افتی الفتاوی السدیدة و جمع من فنون العلوم العجب العجاب من التفسیر و الحدیث و الفقه و العربیة و الاصول و اختلاف المذهب و العلماء و اقوال الناس و ماخذهم حتی قیل بلغ رتبة الاجتهاد و رحل الیه الطلبة من سائر البلاد و عنه اخذ الشیخ الامام شرف الدین الدمیاطی و القاضی الامام المفید تقی الدین ابن دقیق العید و خلق کثیرة و بلغ رتبة الاجتهاد و انتهت الیه معرفة المذهب مع الزهد و الورع و قمعه الضلالات و البدع و قیامه بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر و غیر ذلک مما عنه اشتهر قالوا و کان مع صلابته فی الدین و شدته فیه حسن المحاضرة بالنوادر و الاشعار یحضر السماع و یرقص قلت و هذا مما شاع عنه و کثر شهوده و بلغ فی الاستفاضة و الشهرة مبلغا لا یمکن جحوده و ذلک من اقوی الحجج علی من ینکر ذلک من المنقهاء علی اهل السماع

مرض مرض الموت بعث اليه الملك الظاهر يقول له من في اولادك يصلح لوظائفك فارسل اليه
ليس فيهم من يصلح لشئ منها فاعجب ذلك السلطان منه ولما مات حضر جنازته بنفسه ولعامة
من الخاص والعام ومن مصنفاته الجليلة كتاب التفسير الكبير وكتاب القواعد ومختصر النهاية و
العقيدة وكتاب شجرة الاخلاق الرضية والافعال المرضية ومختصر الرعاية وكتاب الامام في
ادلة الاحكام وغير ذلك وكانت له مشاركة يقوم بها احسن قيام وكانت له اليد الطولى في
تعبير الرؤيا وغير ذلك دخل بغداد في سنة تسع وتسعين وخمسمائة واتفق يوم دخوله موت
الامام ابي الفرج ابن الجوزي فاقام بها اشهرا ثم عاد الى دمشق وولاه الملك الصالح بن الملك
العادل خطابة الجامع الاموي بعد ولايته التدريس بزاوية الغزالي وهو من الذين قيل
علمهم اكثر من تصانيفهم لا من الذين عبارتهم دون درايتهم ومرتبته في العلوم الظاهرة
مع السابقين في الرعيل الاول واما في المعارف والعلم بالله وحضور هيبته واستيلاء جلالته
وعظمته على قلوب اهل ولايته ومعرفته وغير ذلك ما هو معروف عند اهله فقد قسم
الناس في المعرفة اقساما وعد نفسه رضي الله عنه من القسم الثالث بعد ان ذكر ان
القسم الاول هم الذين يحضرهم المعارف من غير استحضار وتفكر واعتبار ولا تغيب عنهم في
سائر الاحوال والقسم الثاني هم الذين يحضرهم بغير استحضار ايضا لكن تغيب عنهم في بعض الاحيان والقسم الثالث هم الذين
يحضرهم باستحضار من غير دوام واستمرار ثم قال كامثالنا هذا معنى كلامه في الاقسام المذكورة وان اختلفت العبارات
في بعض الالفاظ وقد ذكرت في غير هذا الكتاب قضية وقعت له مما يؤيد عظيم فضله وعلو
محله وهو ما اخبرني به بعض اهل العلم ان الامام عز الدين المذكور احتلم في ليلة بارد
فاتى الماء فوجده جامدا فكسره واغتسل وغشي عليه فسمع يقال له لاعوضنك بها
عز الدين في الآخرة وكان مع هذه الجلالة التي حازها والعلوم التي حواها ينظم الاشعار
السهلة قال الشيخ تاج الدين بن المحب انشدني صديقنا اسد الدين ابو محمد الحسن بن لبيد و
الطيبي الفقيه الشافعي قال انشدني قاضي القضاة عز الدين ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام
لنفسه في قصيدة قوله ع اوجه وجهي نحوهم متشفعا : اليهم بهم منهم اذا الخطب
اعياني : فهم كاشفو ضري وكربي وشدتي : وهم فارجو همي وغمي واحزاني : وهم

النشداه فی عقیدته فی الاستشهاد علی ظهور الحق سه لقد ظهرت فلا تخفی علی احد : الا علی اکمه لا یعرف القمرا : اذ لم یروا فی ذلک من جهة السنة ما یقتضی فعل ذلک و انکان قد ظهر لهما شعار فی الامصار و صلاهما العلماء الاحبار و الاولیاء الاخیار و ادرکت ذلک فی الحرمین الشریفین حتی تکرر الانکار فی ذلک و اشتهر بین الناس مقال الامام المؤید الموفق للذب عن السنة و تحریر الصواب الحبر المحدث الخاشع الاواب محیی الدین النووی فی صلوة الرغائب قاتل الله واضعها مع انهما الی هذه الزمن یصلیهما اهل الیمن و لعمری انهما لو فعلا فی عهد الرسول صلی الله علیه و اصحابه لاستفاض ذلک و اشتهر ما هو اصغر من ذلک فی الخبر و اذ لم یرد فعل ذلک و ما یضمنه من الشعار و کان ذلک بدعة ینبغی فیها الانکار و لیس لحسن الظن مدخل فی احداث اشعار لم یکن فی الاسلام مع قوله علیه افضل الصلوة و السلام من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و قوله کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة لو صلاهما انسان وحده مع اعتقاده انهما لیستا سنة لم ار بذلک باسا و الله اعلم و اما ما احتج به بعض الناس من قوله تعالی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی فهو احتجاج باطل فان الایة الکریمة نزلت فی قضیة ابی جهل و نهیه للنبی علیه السلام عن الصلوة و منعه له بزعمه منها فمنعه الله عن ذلک المرام بما اراه ما یهول من الایات العظام و لما سلم الملک الصالح اسمعیل بن الملک العادل صفد و قلعة فی بلاد الشام ساء ذلک المسلمین و نال منه الشیخ الامام عز الدین علی المنبر و لم یدع له فی الخطبة و کان خطیبا بدمشق فغضب الملک المذکور و عزله و سجنه ثم اطلقه فتوجه الی الدیار المصریة هو و الامام ذو الفهم الثاقب المعروف بابن الحاجب بعد ان کان معه فی الحبس فتلقاه الملک الصالح نجم الدین ایوب صاحب مصر و اجله و احترمه و فوض الیه قضاء مصر و خطابة الجامع فقام بذلک اتم قیام و تمکن من الامر بالمعروف و النهی عن المنکر حتی اتفق ان بعض الامراء بنی مکانا علی سطح مسجد فانکر ذلک و قیل و هدمه ثم علم ان ذلک شق علی الوزیر فحکم نفسه و عزل نفسه عن القضاء فلما بلغ ذلک حاشیة الملک شق علیهم و اشاروا علی الملک ان یعزله عن الخطابة لئلا یعترض بسبب الملک علی المنبر فعزله فلزم بیته یشغل الناس و ذکروا انه

بتدريس الصالحية بالقاهرة عند فراغ الصالح من عمارتها وكان الحافظ زكي الدين مدرسا بالكاملية فامتنع من الفتوى مع وجوده وكان كل منهما يأتي الى مجلس الآخر واخذ التفسير في درسه وهو اول من اخذه في الدروس ولم يزل بالصالحية مقيما الى ان توفي بها في العاشر من جمادى الاولى سنة ستين وستمائة ولما بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي الا الساعة فانه لو امر الناس في شاني بما اراد لبادروا الى امتثال امره ثم نزل الملك الظاهر في جنازته ودفن في اخر القرافة بعيدا عن الموتى وانتهت المقابر الآن اليه ذكره في الروضة في كتاب السير خاصة فنقل عنه ان المصافحة بعد الصبح والعصر بدعة مباحة و تقي الدين ابوبكر الاسدي المعروف بابن قاضي شهبه در طبقات شافعيه گفته عبد العزيز بن عبد السلام بن ابي القاسم بن الحسن الشيخ الامام العلامة وحيد عصره سلطان العلماء عز الدين ابو محمد السلمي الدمشقي ثم المصري ولد سنة سبع او ثمان وسبعين وخمسمائة وتفقه على الشيخ فخر الدين بن عساكر والقاضي جمال الدين ابن الحرستاني وقرء الاصول على الآمدي وبرع في المذهب وفاق فيه الاقران والاضراب وجمع بين فنون العلم من التفسير والفقه والحديث والاصول والعربية واختلاف اقوال الناس وماخذهم حتى قيل انه بلغ رتبة الاجتهاد ورحل اليه الطلبة من سائر البلاد وصنف التصانيف المفيدة وسمع الحديث من جماعة روى عنه الدمياطي وخرج له اربعين حديثا وابن دقيق العيد وهو الذي لقبه بسلطان العلماء وجماعة ورحل الى بغداد سنة سبع وتسعين فاقام بها اشهرا وكان امارا بالمعروف نهاء عن المنكر وقد ولي الخطابة بدمشق فازال كثيرا من بدع الخطباء ولم يلبس سوادا ولا سجع خطبته بل كان يقولها مترسلا واجتنب الثناء على الملوك بل كان يدعو لهم وابطل صلوة الرغائب والنصف فوقع بينه وبين ابن الصلاح بسبب ذلك ولم يكن يؤذن بين يديه يوم الجمعة الا مؤذن واحد ولما سلم الصالح اسمعيل قلعة الشقيف وصفد للفرنج نال منه الشيخ على المنبر ولم يدع له فغضب الملك من ذلك وعزله وسجنه ثم اطلقه فتوجه الى مصر فتلقاه صاحب مصر الصالح ايوب واكرمه وفوض اليه قضاء مصر ووجه القبلي مع خطابة جامع مصر فقام بالمنصب اتم قيام وتمكن من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ثم عزل نفسه

منازعة

واهیو الابصار والسمع والبنی ٭ وهم عالمو سری وجهری واعلانی ٭ وان مذنب یوما
الی متنصلا ٭ ومعتذرا منوا علیه بغفران ٭ وان سائل یوما اتاهم بفاقة ٭ ومسکنة جادوا
علیه باحسان ٭ فروح رجائی فیک یبقی حشاشتی ٭ وخوف معادی منک قد هد ارکانی
مالی الیک وسیلة سوی فاقتی والذل منی وادعائی ٭٭ توفی رحمه الله بمصر سنة ستین وستمائة
و[illegible] الملک الظاهر وکان قد ولی قضاء القضاة ثم عزل نفسه رضی الله عنه وعمره اثنتان
[illegible] عبد الرحیم بن حسن اسنوی در طبقات شافعیه گفته الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام
السلمی المغربی اصلا الدمشقی مولدا المصری دارا ووفاة الملقب سلطان العلماء والملقب له هو
الشیخ تقی الدین بن دقیق العید کان رحمه الله شیخ الاسلام علما وعملا وورعا وزهدا وتصانیف
وتلامیذ امرا بالمعروف ناهیا عن المنکر یهین الملوک فمن دونهم یغلظ علیهم القول اغلظ
یوما علی الملک الصالح بمصر فلما خرج قیل له اما تخاف من اذائه لک فقال استحضرت عظمة الله
تعالی فصار قدامی احقر من قط ولما بنی الملک الظاهر مدرسة بالقاهرة ساله ان یکون
مدرسها فقال ان معی تدریس الصالحیة فلا اضیق علی غیری فساله ان یشترط فی وقفها
ان یکون لاولاده فقال ان فی البلد من هو احق منهم فقال لا بد ان یکون لهم فیها وظیفة
بالشرط فانکر وقال ان کان ولا بد فیکون الامامة فشرطها لهم ولما کان مقیما بدمشق کتب الیه
سلطانها بالاغلاظ علیه فی حادثة وقعت فاجاب عن کتابه بکتاب غریب ذکر فی اخره بعد
هذا فانا نزعم انا من جملة حزب الله وانصار دینه وجنده وکل جندی لا یخاطر بنفسه فلیس
بجندی وکان فیه مع ذلک حسن محاضرة بالنوادر والاشعار ویحضر السماع ویرقص فیه ولد
بدمشق سنة ثمان وسبعین وخمسمائة وقرء الفقه علی الشیخ فخر الدین بن عساکر والاصول
علی السیف الامدی وولی خطابة دمشق فغط علی سلطانها فی الخطبة لامر جری منه
فحصل له تشویش انتقل بسببه عن دمشق وصحبته الشیخ جمال الدین ابن الحاجب فتلقاه
سلطان الکرک وساله الاقامة عنده فقال هذه قلیلة علی علمی وقصدی نشره فتلقاه الملک
الصالح سلطان مصر واکرمه واحترمه وولاه خطابة الجامع العتیق بمصر والقضاء بها وفی
الوجه القبلی وقام الامر بالمعروف والنهی عن المنکر علی عادته وازید ثم ترک ذلک واستقر

النهی
فیامینی سه
فانکر
واقام

والقواعد الکبری والصغری وبیان احوال الناس یوم القیامۃ وله کرامات کثیرۃ ولبس خرقۃ التصوف
من الشهاب السهروردی وکان یحضر عند الشیخ ابی الحسن الشاذلی ویسمع کلامه فی الحقیقۃ و
یعظمه وقال الشیخ ابو الحسن الشاذلی قیل لی ما علی وجه الارض مجلس فی الفقه ابهی من مجلس
الشیخ عز الدین بن عبد السلام وما علی وجه الارض مجلس فی الحدیث ابهی من مجلس الشیخ
زکی الدین عبد العظیم وما علی وجه الارض مجلس فی علم الحقائق ابهی من مجلسك قال ابن کثیر
فی تاریخه انتهت الیه ریاسۃ المذهب وقصد بالفتوی من سائر الآفاق ثم کان فی آخر عمره لا یتقید
بالمذهب بل اتسع نطاقه وافتی بما ادی الیه اجتهاده وقال تلمیذه ابن دقیق العید کان ابن عبد السلام
احد سلاطین العلماء وقال الشیخ جمال الدین بن الحاجب ابن عبد السلام افقه من الغزالی و
حکی القاضی عز الدین الهکاری ان الشیخ عز الدین بن عبد السلام افتی مرۃ بشیء ثم ظهر له انه
اخطأ فنادی فی مصر والقاهرۃ علی نفسه من افتی له ابن عبد السلام بکذا فلا یعمل به فانه
خطأ قال القطب الیونینی وکان مع شدته وصلابته حسن المحاضرۃ بالنوادر والاشعار یحضر
السماع و [illegible] وقال ابن کثیر کان لطیفا ظریفا یستشهد بالاشعار توفی بمصر عاشر
جمادی الاولی سنۃ ستین وستمائۃ **وجه ہفتاد و ہفتم** آنکه جلال الدین محمد بن محمد البلخی المعروف بمولوی
روم این حدیث شریف را در کلام خویش نظم نموده کمال تحقق و ثبوت آن ظاهر فرموده چنانچه در مثنوی خود میگوید
از علی آموز اخلاص عمل ⁂ شیر حق را دان منزه از دغل ⁂ در غزا بر پهلوانی دست یافت ⁂ زود شمشیری بر آورد و شتافت ⁂
او خدو انداخت بر روی علی ⁂ افتخار هر نبی و هر ولی ⁂ او خدو انداخت بر روی که ماه ⁂ سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی ⁂ کرد او اندر غزایش کاهلی ⁂ گشت حیران آن مبارز زین عمل ⁂ از نمودن عفو و رحم بی محل ⁂
گفت بر من تیغ تیز افراشتی ⁂ از چه افگندی مرا بگذاشتی ⁂ آن چه دیدی بهتر از پیکار من ⁂ تا شدی تو سست در اشکار من
آنچه دیدی تا چنین خشمت نشست ⁂ تا چنین برقی نمود و باز جست ⁂ آن چه دیدی که مرا زان عکس دید ⁂ در دل و جان شعله آمد پدید ⁂
آن چه دیدی بهتر از کون و مکان ⁂ که به از جان بود و بخشیدیم جان ⁂ الی ان قال فی المثنوی ⁂ راز بگشا ای علی مرتضی
ای پس از سوء القضا حسن القضا ⁂ یا تو واگو آنچه عقلت یافتست ⁂ یا بگویم آنچه بر من تافتست ⁂ از تو بر من تافت چون داری نهان
میفشانی نور چون مه بی زبان ⁂ لیک اگر در گفت آید قرص ماه ⁂ شب روان را زودتر آرد براه ⁂ از غلط ایمن شوند و از ذهول
بانگ مه غالب شود بر بانگ غول ⁂ ماه بی گفتن چو باشد رهنما ⁂ چون بگوید شد ضیا اندر ضیا ⁂ چون تو بابی آن مدینه علم را

قوله چون تو بابی آن مدینه علم را [illegible] اشاره [illegible] انا مدینۃ العلم و علی بابها [illegible] مدینۃ العلم و علی بابها [illegible] و این [illegible] روایت کرده [illegible] مولوی [illegible] مثنوی [illegible] انصاری

من القضاء وعزله السلطان من الخطابة فلزم بيته يشتغل الناس ويدرس واخذ في التفسير في دروس
وهو اول من اخذه في الدروس وقال الشيخ قطب الدين اليونيني كان مع شدته فيه حسن
محاضرة بالنوادر والاشعار وقال الشريف عز الدين حمزة ودرس وافتى وصنف وتولى الحكم
بمصر مدة والخطابة بجامعها العتيق وكان علم عصره في العلم جامعا لفنون متعددة عارفا
بالاصول والفروع والعربية مضافا الى ما جبل عليه من ترك التكلف مع الصلابة في الدين وشهرته
تغني عن الاطناب في وصفه قلت وترجمة الشيخ طويلة وحكاياته في قيامه على الظلمة وردعهم
كثيرة مشهورة وله مكاشفات وكرامات رضي الله عنه توفي بمصر في جمادى الاولى سنة ستين
وستمائة وحضر جنازته الخاص والعام السلطان فمن دونه ودفن بالقرافة في آخرها ولما
بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي الا الساعة لانه لو امر الناس في بما اراد لبادروا
الى امتثال امره ومن تصانيفه تفسير حسن في مجلدين واختصار النهاية والقواعد الكبرى و
هو الكتاب الدال على علو مقداره الرجل وكثير منه ماخوذ من شعب الايمان للحليمي والقواعد
الصغرى والكلام في شرح اسماء الله الحسنى مجلدين ومجاز القرآن وشجرة المعارف والفتاوى الموصلية
سئل عنها من الموصل وفتاوى اخرى سئل فيها عن مسائل قليلة وكتاب الصلوة فيه اختيارات
كثيرة اتباعا للحديث وغير ذلك ذكره في الروضة في كتاب السير خاصة فنقل عنه ان المصافحة بعد الصبح
والعصر بدعة مباحة وجلال الدين سيوطی در حسن المحاضرة گفته الشيخ عز الدين بن عبد السلام بن ابي
القاسم بن حسن بن محمد بن مهذب السلمي ابو محمد شيخ الاسلام سلطان العلماء ولد سنة
سبع او ثمان وسبعين وخمسمائة وتفقه على الفخر بن عساكر واخذ الاصول عن السيف
الاموى وسمع الحديث من عمر بن طبرزد وغيره وبرع في الفقه والاصول والعربية قال
الذهبي في العبر انتهت اليه معرفة المذهب ومع الزهد والورع وبلغ رتبة الاجتهاد
وقدم مصر فاقام بها اكثر من عشرين سنة ناشرا للعلم امرا بالمعروف وناهيا عن المنكر يغلظ
على الملوك فمن دونهم ولما دخل مصر بالغ الشيخ زكي الدين المنذري في الادب معه وامتنع
من الافتاء لاجله وقال كنا نفتي قبل حضوره واما بعد حضوره فمنصب الفتيا متعين فيه
والقى التفسير بمصر دروسا والف كتبا منها الفتاوى الموصلية ومختصر النهاية وشجرة المعارف

الآمدی

فيقال ان حاشية مولانا جلال الدين فقدوه فاغتالوه والله تعالى اعلم مات في خامس
جمادى الآخرة سنة اثنتين وثمانين وستمائة ودفن بالجبل خارج باب الاربعين مولده
ببغداد سنة ثلاث وثمانين وخمسمائة وولد هو مولانا احمد بهاء الدين تقدم في بابه
و فاضل ازبیقی در مدینة العلوم گفته ومن علماء الحنفية الشيخ جلال الدين القونوي وهو محمد بن
محمد بن حسين بن احمد ينتهي الى ابي بكر الصديق رض كان عالما بالمذهب واسع الفقه
عالما بانواع العلوم فقصده العلامة قطب الدين الشيرازي بتبريز لصحبته ثم ان الشيخ جلال الدين
انقطع وتجرد وترك التصنيف والاشتغال وسبب ذلك انه جالس في بيته وحوله الكتب و
الطلبة فدخل عليه الشيخ شمس الدين التبريزي فسلم عليه وجلس وقال للشيخ ما هذا واشار
الى الكتب والحالة التي هو عليها فقال له مولانا جلال الدين هذا لا تعرفه فما فرغ الشيخ
جلال الدين من هذا اللفظ الا والنار عمالة في البيت والكتب فقال مولانا جلال الدين
للتبريزي ما هذا فقال هذا لا تعرفه ثم قام وخرج من عنده فخرج الشيخ جلال الدين على قدم التجريد
وترك اولاده وحشمه ومدرسته وساح في البلاد وذكر اشعارا كثيرة ولم يتفق له اجتماع بالتبريزي ولم
يعرف له بالتبريزي ويقال ان حاشية مولانا جلال الدين فقدوه والله اعلم بحقيقة الحال كذا
في الجواهر المضية في طبقات الحنفية ويقال كان لقبه جلال الدين وكان يقول له ابوه خداوندگار
ولقب به ايضا واسم ابيه محمد ولقبه بهاء الدين وتلقب ايضا بسلطان العلماء ولقب بهذا اللقب
النبي صلعم هكذا سمعه كثير من الصلحاء عن النبي في المنام واسم جده الحسين واسم ابيه احمد
وتمكن ابوه سلطان العلماء في مدينة بلخ وولد مولانا جلال الدين هناك ثم توطن ابوه بقونية و
هو طفل صغير ولهذا لقب بجلال الدين الرومي وكان ولادته في سادس ربيع الاول سنة اربع و
ستمائة وتوفي في خامس جمادى الآخرة سنة اثنتين وسبعين وستمائة وروي ان سلطان بلخ السلطان محمد خوارزم شاه
اعطى اخته لمولانا حسين جد مولانا جلال الدين محمد وولدت هي سلطان العلماء محمد وكان جده بهاء الدين محمد بن احمد
الخطيبي اخت سلطان ابراهيم بن ادهم رح و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته مولانا جلال الدين محمد البلخي الرومي قدس سره
ولادت خدمت مولانا در بلخ بوده است در ششم ربیع الاول سنة اربع وستمائة میگویند که بر خدمت مولانا
از پنجسالگی باز صور روحانی و اشکال غیبی یعنی سفره ملائکه و برره جن و خواص انس که مستوران قباب عزت اند ظاهر

سبعين

القونوي

نسبه صح

كان جالسا

موضعا

لقبه

چون شعاعی آفتاب حلم را ۞ باز باش ای باب بر جویای آن ۞ تا رسند از تو قشور اندر لباب ۞ باز باش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ما له کفوا احد ۞ **فهذا** عارفهم المعروف بمولوی الروم الذی جلالة قدره عندهم امر
غیر مرموم قد نظم هذا الحدیث الشریف فی سلك کلامه المنظوم ۞ فاثبته رغما لانف کل معاند
جهول ظلوم فکیف یستریب بعد ذلك منتقده اهل العقول والحلوم ۞ ام کیف یختلج فی امره ارباب الفطن
والفهوم ۞ ومحامد مبهره ومفاخر مزهره ومعالی لامعه ومحاسن ساطعه مولوی روم نزد اکابر و اصاغر این قوم مستیقن و
معلوم ست عبد القادر بن محمد القرشی در جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه گفته محمد بن محمد بن محمد بن حسین بن
احمد بن قاسم بن مسیب بن عبید الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق بن ابی قحافة الهاشمی المعروف
بمولانا جلال الدین القونوی کان عالما بالمذهب واسع الفقه عالما بالخلاف وانواع من العلوم ثم قصد
الشیخ قطب الدین الشیرازی الامام المشهور صاحب شرح مقدمة ابن الحاجب والمفتاح للسکاکی
فلما دخل علیه وجلس عنده سکت زمانا والشیخ لا یکلمه ثم بعد ذلك ذکر حکایة قال
مولانا جلال الدین کان صدر جهان عالم بخاری یخرج من مدرسته ویتوجه الی بستان له
فیمر بفقیر الی الطریق فی مسجد فیسأله ان یتفق له بعطیه شیئا فاقام علی ذلك مدة سنتین
فقال الفقیر لاصحابه القوا علی ثیابا والطهروا انی میت فاذا مر الصدر جهان فسألوا له شیئا فلما
مر الصدر جهان قالوا یا سیدی هذا میت فدفع لهم شیئا من الدراهم ثم نفض الفقیر والقی الثوب
عنه فقال الصدر جهان لو لم تمت ما اعطیتك شیئا فلما فرغ مولانا جلال الدین من الحکایة
خرج الشیخ قطب الدین علی وجهه وذلك ان الشیخ جلال الدین فهم عن الشیخ قطب الدین
انه جاء ممتحنا له ثم ان الشیخ جلال الدین انقطع وتجرد وترك التصنیف والاشتغال و سبب
ذلك انه کان یوما جالسا فی بیته وحوله الکتب والطلبة فدخل علیه الشیخ شمس الدین التبریزی
الامام الصالح المشهور فسلم وجلس وقال الشیخ ما هذا واشار الی الکتب والحالة التی هو علیها
فقال مولانا جلال الدین للشیخ شمس الدین التبریزی هذا لا تعرفه فما فرغ الشیخ جلال الدین
من هذا اللفظ الا والنار عمالة فی الکتب فقال مولانا جلال الدین للتبریزی هذا لا نعرفه ثم قام
وخرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجرید وترك اولاده وحشمه ومدرسته
وساح فی البلاد وذکر اشعارا کثیرة ولم یتفق له اجتماع بالتبریزی ولم یعرف له موضعا

التیمی

یخرج

[illegible] خود پیش وی تقریر کردند [illegible] هفتاد و سه [illegible]

و [illegible] مولانا [illegible] [illegible] دانشمندی بزرگ بود [illegible]

[illegible]

[illegible] میخیزم اما [illegible]

[illegible] خلف بی خدمت مولانا

[illegible] و درخاطر [illegible] الجوهر فقد و سؤال الفقر عن

[illegible] الفقر [illegible] و غرض [illegible]

[illegible] گفت [illegible] اشتها خوردن گناه عظیم است

[illegible] یعنی حضرت خداوندم شمس الدین

[illegible] صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در

[illegible] زندان و در مرض آخیر با اصحاب گفته است

مجلس

[illegible] بخط مولانا بهاء الدین نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه
چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر میکردند یکی از کودکان با دیگری گفته که بیا تا ازین بام بران بام بجهیم
[illegible] [illegible] حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر [illegible] باشد که آدمی باین مشغول شود [illegible]
[illegible] [illegible] سوی آسمان بر پریم و آنحال از نظر کودکان غائب شد کودکان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گردون شده [illegible] [illegible] آمد و گفت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفتند [illegible] [illegible]
[illegible] آواز و فریاد و فغان شما بر آمد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آنوقت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] منظوم [illegible] [illegible]
الله چون آدم را بلی ذوق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میگوید که دل و جان بخدمت ست فرمود که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حق زانو بزانو باید نشستن که آن قرب را اثر ها ست عظیم. رباعی [illegible] از دوری شاید [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مرغی که از زمین بالا پرد اگرچه باسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دور تر باشد [illegible] همچنین اگر کسی
درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز باشد [illegible] تمامی دنیا [illegible]
سبکبار گردد که نجی المخففون و هلک المثقلون یکی از ابنای دنیا پیش خدمت مولوی عذرخواهی میکرد که در
خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتذار نیست آنقدر که مردمان از آمدن تو منت دارند ما از [illegible] آمدن تو
آنقدر منت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود که همه دلتنگی از دل نهادگی برین عالم ست [illegible] که آزاد
باشی ازینجهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی دانی که با آن نمانی و جای دیگر
روی هیچ دلتنگ نباشی و فرموده است که آزاد مرد آن ست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن [illegible]
که مستحق رنجانیدن را نرنجاند مولانا سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده [illegible]

بهاء الدین ولد و از اجله اصحاب سید برهان الدین محقق اند تولد او در بلخ بوده در ششم ربیع الاول سنه اربع
و ست مائة گویند خدمت مولانا را از پنج سالگی باز صور روحانی و اشکال غیبی سفره ملائک و برره جن و خواص
انس که مستوران قباب عزت اند ظاهر میشده اند و متمثل میگشته اند بخط مولانا بهاء الدین ولد نوشته یافته
اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر میکردند یکی از آن
کودکان گفته باشد که بیایید تا ازین بام بران بام بجهیم جلال الدین محمد گفته است این نوع حرکت از سگ و گربه می آید
حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی ست بیایید تا سوی آسمان بپریم و در آن حالت از نظر
کودکان غائب شد کودکان فریاد آوردند بعد از لحظه رنگ وی دگرگون شده و چشمش متغیر گشته باز آمد گفت
آن ساعت که با شما سخن میگفتم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما بر گرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و
عجائب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز فریاد و فغان شما بر آمد بازم باین جایگاه فرود آوردند و گویند که در آن
سن در هر سه چهار روز یکبار افطار میکرد گویند که در آن وقت که بمکه میرفته اند در نیشاپور بصحبت شیخ فرید الدین عطار
قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرارنامه بوی داده بود آنرا پیوسته با خود داشت خدمت مولوی میفرمود
است که من این جسم نیستم که در عاشقان منظورم بلکه آن ذوق و خوشی ام که در باطن مریدان از کلام من سر میزند
الله الله چون آن دم را یابی و آن ذوق را بچشی غنیمت میدان و شکرها میگذار که من آنم در خدمت مولوی گفتند که
فلان میگوید که دل و جان بخدمت ست فرمود خاموش که در میان مردم این دروغ مانده ست که میگویند آن دل و
جان از کجاست که در خدمت مردان باشد بعد از آن بسوی چلپی حسام الدین کرد و گفت الله الله با اولیای حق بنشسته
که قرب اثرهای عظیم ست رباعی یکی لحظه از دوری نشاید ۞ که از دوری خرابیها فزاید ۞ بهر حالی که باشی پیش
او باش ۞ که از نزدیک بودن مهر زاید ۞ و فرموده است که مرغی از زمین بالا پرد اگر چه باسمان نرسد اما اینقدر
باشد که از دام دورتر باشد و برهد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمره
خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد که نجا المخففون و هلک المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش
مولوی عذرخواهی میکرد که در خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت
دارند ما از نا آمدن تو منت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود همه دلتنگی از دل نهادگی بر این عالم است اگر
یکدم آزاد باشی از این جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی دانی که با آن نمانی دیگر از هیچ
تنگدل نباشی و فرمود که آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند مولانا

میگشته

که از رفتن من غمناک نشوید که نور منصور رحمه الله بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ فریدالدین عطار رحمه الله
تجلی کرد و مرشد او شد و گفته در حالتی که با شما باشید من باشم و مرا یاد کنید تا من شما را امداد باشم در هر لباس که باشم و دیگر
فرمود که در عالم ما را دو تعلق است یکی ببدن و یکی بشما و چون بعنایت حق سبحانه تعالی فرد و مجرد شوم و عالم تجرید و تفرید
روی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود حضرت شیخ صدرالدین قدس سره بعیادت وی آمد فرمود که شفاک
الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیانست فرمود که بعد ازین
شفاک الله شما را باد همانا که میان عاشق و معشوق پیراهنی از شعر بیش نماند نمیخواهی که نور بنور پیوندد ست
من شدم عریان ز تن او از خیال ٭ میخرامم در نهایات الوصال ٭ و شیخ با اصحاب خود گریان شدند و حضرت
مولانا این غزل فرموده چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم ٭ و خدمت مولانا در وصیت اصحاب
چنین فرموده است اوصیکم بتقوی الله فی السر والعلانیة و بقلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام و هجران
المعاصی والآثام و مواظبة الصیام و دوام القیام ٭ و ترک الشهوات علی الدوام ٭ و احتمال الجفاء
من جمیع الانام ٭ و ترک مجالسة السفهاء والعوام ٭ و مصاحبة الصالحین الکرام و ان خیر الناس
من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل والحمد لله وحده سؤال کرد که خلافت خدمت مولوی مناسب
فرمود که چلبی حسام الدین تا سه بار این سؤال و جواب مکرر شد چهارم بار گفتند که سلطان ولد چه میفرمایند فرمود
که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست چلبی حسام الدین پرسید که نماز شما را کی گذارد فرمود که شیخ صدرالدین فرمود
که یاران ما را ازین سو میکشند و مولانا شمس الدین از آن جانب میخوانند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی است
توفی قدس سره وقت غروب الشمس خامس جمادی الاخری سنة اثنین و سبعین و ستمائة از شیخ
موید الدین جندی سؤال کردند که خدمت شیخ صدرالدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت والله روزی
با خواص یاران مثل مولانا شمس الدین ایکی و فخرالدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم نشسته بودند
سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود که اگر بایزید و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد
مردانه را برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی خوان سالار فقر محمدی اوست ما بطفیل وی ذوق میکنیم
همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند بعد از آن شیخ موید الدین گفت من نیز از جمله نیازمندان آن سلطانم و این
بیت بخواند ٭ لو کان فینا للالوهیة صورة ٭ هی انت لا اکنی ولا اتردد ٭ و مجدالدین علی بدخشانی در
جامع السلاسل گفته مولانا جلال الدین رومی قدس الله تعالی سره العزیز ایشان فرزند بزرگوار مولانا

داد

که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان و در مجلس آخر با اصحاب فرمود که از رفتن من غمناک
مشوید که نور منصور رحمة الله تعالی علیه از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدین عطار رحمة الله علیه تجلی کرد و مرشد او شد و گفت
در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید که تا من شما را ممد باشم در هر لباسی که باشید بعد از ان فرموده مراد
عالم تعلق ست یکی ببدن و یکی بشما و چون بعنایت حق سبحانه تعالی فرد و مجرد شوم و عالم تجرید و تفرید روی نماید
آن تعلق نیز از ان شما خواهد بود حضرت شیخ صدر الدین قدس سره بعیادت آمده بود گفت شفاک الله شفاء
عاجلا رفع درجات باشد امید ست که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیانست فرمود بعد ازین شفاک الله
شما را باد همانا که در میان عاشق و معشوق جز پیراهنی از شعر بیش نمانده ست نمیخواهد نور بنور پیوندد شعر من شدم
در این زتن او از خیال ؛ میخرامم در نهایات الوصال ؛ شیخ با اصحاب گریان شدند و حضرت مولانا این غزل
فرمودند ؎ چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم ؛ و خدمت مولوی در
وصیت اصحاب چنین فرموده ست اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانیة و بقلة الطعام و قلة
المنام و قلة الکلام و هجران المعاصی و الآثام و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات
علی الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الانام و ترک مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة
الصالحین الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله
وحده سوال کردند که بخلافت مولوی مناسب کیست فرمود که چلپی حسام الدین تا سه بار این سوال و جواب مکرر شد
چهارم بار گفتند نسبت بسلطان ولد چه میفرمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست
چلپی حسام الدین پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود شیخ صدر الدین و فرمود که یاران ما را ازین سو میکشند
و مولانا شمس الدین ازان جانب میخواند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی ست توفی قدس الله تعالی روحه
وقت غروب الشمس خامس جمادی الآخر سنه اثنتین و سبعین و ستمائة از شیخ موید الدین جندی سوال کردند که حضرت
شیخ صدر الدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت والله روزی با خواص یاران مثل شمس الدین ایکی
و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم نشسته بودند سخن از سیرت و سریرت مولانا
بیرون آمد حضرت شیخ فرمود اگر بایزید و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد مردانه را بر گرفتندی و منت بر جان
خود نهادندی و خوان سالار فقر محمدی اوست ما بطفیلی وی ذوق میکنیم همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند
بعد ازان شیخ موید گفت من نیز از جمله نیازمندان ان سلطانم و این بیت را خواند ؎ ان فینا للآلی هلها

سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند
که مولانا گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض بود خواست که مولوی را برنجاند و بیحرمتی کند یکی از
نزدیکان خود که دانشمند بزرگ بود بفرستاد که بر سر جمع از مولانا بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را دشنام بده و برنجان
آنکس بیامد و سوال کرد که شما چنین گفته اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام گفت گفته ام آنکس دشنام و سفاهت آغاز کرد
مولانا بخندید و گفت با این نیز که میگوئی هم یکی ام آنکس خجل شد و بازگشت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره
گفته اند که مرا این سخن از وی بغایت خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خادم سوال کردی که در خانه ما
امروز چیزی هست اگر گفتی خیر است چیزی نیست منبسط گشتی و شکرها کردی که الحمد لله که خانه ما بخانه پیغمبر می ماند
صلی الله علیه و سلم و اگر گفتی ما لا بد مطبخ مهیا است منفعل گشتی و گفتی که ازین خانه بوی فرعون می آید
و گویند در مجلس وی هرگز شمع روشن نمیکردند الا بنادر بغیر از روغن چراغ گفتی هذا للملوک وهذا
للصعلوک روزی در مجلس او حکایت شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه میکردند که مردی شاهد باز بود
اما پاکباز بود و کار ناشایسته نمیکرد فرمود کاشکی کردی و گذشتی ؎ ای برادر بی نهایت درگهیست ؛
بر هر آنچه میرسی بر وی مایست ؛ روزی فرمود که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما می شنویم منکری گفت ما نیز
همه آواز می شنویم چونست که چنان گرم نمی شویم که مولانا گرم میشوند فرمود کلا و حاشا که آنچه ما می شنویم
آواز باز شدن آن در است و آنچه وی میشنود آواز فراز شدن فرمود که یکی بخلوت درویشی در آمد گفت چرا
تنها نشسته گفت این دم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از مولوی التماس امامت کردند شیخ
صدر الدین قونیوی نیز در آنجماعت حاضر بود گفت ما مردم ابدالیم بهر جای که میرسیم می نشینیم و میخیزیم امامت را ارباب
تصوف و تمکین لایق اند بخدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام شد باز فرمود من صلی خلف امام تقی فکانما
صلی خلف نبی خدمت مولانا در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سوال کند که فقر چیست مولانا در اثنای
سماع این رباعی خواند ؎ الجوهر فقر و سوی الفقر عرض ؛ والفقر شفاء و سوی الفقر مرض ؛ العالم
کله خداع و غرور ؛ والفقر من العالم سر و غرض ؛ از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر
طعام بی اشتها بخورد که طعام بی اشتها خوردن درویش را گناه بزرگ است و فرموده است که صحبت عزیز
است که لا تصاحبوا غیر ابناء الجنس و گفت درین معنی حضرت خداوندم شمس الدین تبریزی قدس سره فرمود که علامت
مرید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتد چنان نشیند

من علوم الحقائق ودقيقة كوشف بها الاولياء من الدقائق وكل ما قصد في الكتابين ببيانه صدق
وصواب ولا يليق لاحد فيهما الارتياب فاختلج في قلبي ان احرر كتابا مشتملا على ضروريات ما يجب
الايمان ومحتويا على عقائد حكم بها بالكشف والعيان مما بين في ذينك الكتابين المشهود بكونهما
الحق المبين فان كتاب فصوص الحكم كتاب معطى ذلك للشيخ الاكمل من رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم اياه المامور بالالقاء على المومنين ليؤمنوا بما فيه من اسرار القرآن والسنة وينتفعوا به وكتاب
الفتوحات لم يكتب فيه مما كوشف الا بقدر ما امر بابانته والا فكنفه مما لا يسعه كتب ودفاتر بل انه
كان المختلج امرا عظيما فكنت مقدما فيه رجلا ومؤخرا اخرى الى ان القى الله في قلبي ما ثبت به قدمي على
الاقدام وكان كتاب المثنوي للامام العارف الكامل صاحب الكشف الصحيح كتابا مشتملا على الاسرار
الكشفية وطريق السلوك لكن كان في الابانة مجملا بحيث كان متعسرا على الطلاب حله فقصدت
ان اشرحه شرحا افصل ما فيه من الاسرار على طبق ما فصله الشيخ الاكبر قدوة العرفاء في كتابيه من
فصوص الحكم والفتوحات المكية وابين ما اهمله الشراح من بيان الحقائق والاسرار وتبعت في حل
الالفاظ على ما في الشروح المعتبرة للكرام وتركت التطويل فيه واثرت التفصيل في تبيان المقاصد وكشف
الاسرار وانا اسئل الله تعالى شانه ان ينفع به الطلاب وان يبقى ذكري بينهم الى يوم القيامة و
ان يجعله ذريعة في يوم المعاد ويخصني بجزيل الثواب والمسئول من الطلاب ان لا ينسوني بالدعاء لسلامة
العاقبة فيه وهذا اوان الشروع **وجه هفتاد و هشتم** آنکه ابوزکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مری النووی حدیث
مدینة العلم را بحتم و جزم ثابت کرده در اشعار بلاغت شعار مضمون بلاغت مشحون آنرا بنظم آورده چنانچه شهاب الدین احمد
در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در ذکر مادحین جناب امیر المومنین علیه السلام گفته وكالامام في الاسلام والمشار اليه
في الاعلام مرجع العلوم والفتاوى ابي زكريا محيي الدين يحيى النووي فانه قد قال واجاد المقال

امام المسلمين بلا ارتياب * امير المومنين ابو تراب * نبي الله خازن كل علم * علي للخزائن مثل باب

ازین عبارت ظاهرست که نووی باشعار ابدار خود افاده کرده که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم خازن هر علم ست
وجناب امیر المومنین علیه السلام مثل باب خزانه است و ظاهرست که این مضمون حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها ست
پس معلوم شد که علامه نووی قطعا وحتما ویقینا وجزما حدیث مدینة العلم ثابت میداند که مضمون آنرا بالقطع و یقین
در حق جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر میکند فثبت ان العلامة یحیی بن شرف قد جاد بنظمه البهی

صورۃ * ھی انت لا اکنی ولا اتردد * انتہی وسابقا دانستی کہ خود شاہصاحب در باب المکاید ہمین کتاب تحفہ مولوی روم را از جملہ کبراو مقبولین سنیہ معدود کردہ و بصراحت افادہ نمودہ کہ او از جملہ بزرگوارانی کہ بنای کارشان و ناموارانی کہ شریعت و طریقت شان از سرتا قدم بر مذہب اہل سنت ست میباشد و فی ھذا اخیر مقنع و بلاغ لمن منع ھفوات المخاطب للرقاع ومعجب نماند کہ کتاب مثنوی مولوی روم نہایت مشہور و معروف و بغرر مدائح و محاسن موسوم و موصوف ست مولوی عبد العلی بن نظام الدین انصاری کہ از اعیان سنیہ ایشان یا بحر العلوم شہرت یافتہ در شرح مثنوی مذکور گفتہ اما بعد فیقول العبد الضعیف الراجی لرحمۃ الرحمانیۃ والرحیمیۃ عبد العلی محمد بن نظام الدین محمد من الفضیلۃ الانصاریۃ عامل بھما اللہ یوم لقائہ بالاکرام واسکنھما دار السلام ان کمال اعیان الانسان بالفوز بالسعادۃ القصوی والوصول الی المنزل الاسنی بتحصیل العلم باللہ وصفات العلیا و معرفۃ اسمائہ الحسنی وھو العلم الذی نزل علی قلوب الرسل والاصفیاء واوحی بہ الکمل من الانبیاء و بلغوا ما نزل الیھم الی الانام لیھتدوا سبل السلام فاھتدی جمیع من الاتباع الذین کشف اللہ بصیرتھم فعلموا ما نزل علی المرسلین واحتووا اسرارہ من العارفین الکاملین بالکشف والعیان واستغنوا بہ عن الحجۃ والبرھان فھم الذین تبعوا الرسل الکرام ودعوا الی اللہ علی بصیرۃ وھدوا الی السبیل المحمدی والطریق الاحمدی مع انفتاح البصیرۃ فی الغایۃ القصوی فی العلم بالمبدء والمعاد المرسلون الاصفیاء والنبیون الامناء لاسیما سیدھم وافضلھم محمد المصطفی واحمد المجتبی صلی اللہ علیہ وسلم الذی انزل علیہ الکتاب الھادی للقوم بحجتہ واوحی الیہ السنن الجامعۃ للاسرار طرا فالتابعون المکاشفون باسرار ما نزل علیہ صلوۃ اللہ علیہ والہ وعلیھم الاولیاء الذین امنوا بما جاء بہ وتبعہ ببصیرۃ وکشف ثم الذین حصل لھم العلم الایمانی بتقلید ما خاطب اللہ علی لسان رسولہ صلی اللہ علیہ وعلیھم وسلم بالحدیث والقران علی حسب ما کوشف باسرارھما العارفون الکاملون فھم المؤمنون لا یشقون ابدا وفی النصوص المشتملۃ علی ما کوشف بہ العلماء باللہ من اسرار الدین وما جاء بہ الرسول من العقائد والاعمال القلبیۃ من اجل العلوم قدرا ولقد صنف فیہ کتب شریفۃ وزبر قویمۃ لاسیما کتاب فصوص الحکم والفتوحات المکیۃ للشیخ الاکمل والامام الاجل قدوۃ ائمۃ الاولیاء وافاضل العرفاء خاتم الولایۃ المحمدیۃ الشیخ محی الملۃ والدین محمد بن العربی علیہ الرضوان فانھما کتابان حاویان للاسرار الدینیۃ والرموز القرانیۃ لم یفت عنھما علم

ایا سعدی تو نیکو اعتقادی * ز دین و اعتقاد خویشتن برخور * انتهی فالحمد لله فی المصباح والرواح علی وضوح
الحق غایة الاتضاح * حیث ثبت ان مصلح بن عبد الله السعدی قد ساعد اهل الصلاح
والفلاح * واحرق قلوب ارباب البغض والطلاح * باثبات الحدیث الشریف حتما وجزما فی کلمات
الفصاح * ونظمه ایاه مع مناقب اخری عظیمة الارباح * فلیمت غیظا کل معاند ذی جماح
ولیختنق حنقا کل جاحد ذی کلاح * ومفاخر مزهره ومآثر مبهره ونهایت علو مرتبت وغایت سمو منزلت
شیخ سعدی نزد سنیه در کمال وضوح وظهور ست عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی
الشیرازی قدس الله سره وی از افاضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه متبرکه شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره
از علوم بهره تمام داشته و از آداب نصیبی کامل یافته سفر بسیار کرده ست و اقالیم را گشته و بارها بسفر حج پیاده رفته
و به بتخانه سومنات در آمده و بت بزرگ ایشان را شکسته و از مشایخ کبار بسیاری را دریافته و بصحبت شیخ شهاب الدین
سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده و گفته اند که وی در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی میکرد
و آب بمردم میداد تا بحضرت خضر علیه السلام رسید و ویرا از زلال انعام و افضال خود سیراب گردانید وقتی و
یکی از اکابر سادات و اشراف فی الجمله گفتگوی واقع شده بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که
ویرا عتاب کرد چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواهی نمود و استرضای خاطر وی کرد یکی از مشایخ منکر وی بود شبی
در واقعه چنان دید که درهای آسمان کشاده شد ملائکه با طبقهای نور نازل شدند پرسید که این چیست گفتند برای سعدی
شیرازی ست که دوش بیتی گفته که قبول حضرت حق سبحانه وتعالی افتاده ست و آن بیت اینست * برگ
درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت کردگار * آن عزیز چون از واقعه برآمد هم در شب بدر
زاویه شیخ سعدی رفت که ویرا بشارت دهد دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه میکند چون گوش کشید همین بیت
میخواند وی در شب جمعه ماه شوال سنه احدی وتسعین وستمائه از دنیا برفته رحمه الله تعالی و دولت شاه سمرقندی در
تذکره خود گفته ذکر املح المتکلمین مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمه الله علیه لقب شیخ مصلح الدین ست در
فضل وکمال وحسن سیرت او صاحب کمالان عالم متفق اند صد و دو سال عمر یافت سی سال بتحصیل علوم و سی سال
بسیاحت مشغول بوده تمام ربع مسکون را مسافرت و سی سال دیگر بسجاده طاعت نشسته ست و راه طریق مردان
پیش گرفته زهی عمری که بدین طریق صرف شده باشد و شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بود و گویند پدر شیخ
ملازم اتابک بوده وجه تخلص سعدی بدان جهت ست و دیوان شیخ را نمکدان شعر گفته اند در ابتداء حال در

رحمه الله تعالی

اسنى الشرف حيث اثبت الحديث الشريف رغما لانف كل من مال عن الحق وجنف ؛ وهدما
لاساس كل جاحد ساق على نفسه الحتف والتلف ؛ فالويل لمن شاق لحينه وغروره اكابر السلف
فمنى بالخبط والخدع واللبس والصلف ؛ وجنى على نفسه الزيغ والعدوان والحوب والسرف ؛
واثر لظى السعير على جنان النعيم المكملة للترف ؛ ومستتر نماند كه علامه نووى از اكابر اعلام وافاخم
اساطين عظام واجله متبحرين الاعلام واعاظم متمهرين فخام سنيه ست مآثر وافره ومفاخر كاثره او بر ناظر تتمة المختصر ابن
الوردى وتذكرة الحفاظ وكتاب العبر ذهبى ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعى وطبقات شافعيه عبد الرحيم اسنوى
وطبقات شافعيه تقى الدين اسدى ونجوم زاهره فى ملوك مصر والقاهره تاليف جمال الدين ابى المحاسن يوسف بن
تغرى بردى الظاهرى وطبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى وتاريخ خميس حسين بن محمد ديار بكرى واسماء رجال مشكوة و
اشعة اللمعات شيخ عبد الحق دهلوى واتحاف النبلاء فاضل معاصر هويدا و آشكار است **وجه هفتاد ونهم** آنكه شيخ
شرف الدين مصلح بن عبد الله السعدى اين حديث شريف را در كلام بلاغت نظام خود نظم نموده چنانچه
نور الدين جعفر مشهور بمير ملا بن سالار بدخشى در خلاصة المناقب گفته شيخ سعدى عليه الرحمه ميفرمايد شعر
كر جان شدم مولاى حيدر ؛ امير المومنين آن شاه صفدر ؛ على كو را خدا بنيك ولى خواند ؛ بامر حق على كردش پيمبر
بحق پادشاه هر دو عالم ؛ خداى بى نياز فرد اكبر ؛ بحق آسمانها و ملائك ؛ كز ايشان هيچ جائى نيست برتر ؛ بپنج اركان
شرع و هفت اقليم ؛ بنه چرخ و ده و دو برج ديگر ؛ بكرسى و بعرش و لوح محفوظ ؛ بحق جبرئيل آن خوب منظر ؛
بميكائيل و اسرافيل و صورش ؛ بعزرائيل و هول گور و منكر ؛ بتوريت و زبور و صحف و انجيل ؛ بحق حرمت هر چار دفتر
بحق آية الكرسى و يس ؛ بحق سوره طه سراسر ؛ بحق آدم و نوح ستوده ؛ بحق هود و شيث دادگستر ؛ بادريس و يحيى
و درمان لقمان ؛ بذو القرنين و لوط نيك محضر ؛ بابراهيم و قربان كردن او ؛ باسحاق و باسمعيل و هاجر ؛
بختم انبيا احمد كه باشد ؛ شفيع عاصيان در روز محشر ؛ بحق مكه و بطحا و زمزم ؛ بحق مروه و ركنى ز مشعر
بتعظيم رجب با قدر شعبان ؛ بحق روزه و تصديق دلور ؛ بپنج اهلبيت و آه زهرا ؛ بخون ناحق شبير و شبر
بآب ديده طفلان محروم ؛ بسوز سينه پيران مرحوم ؛ كه بعد از مصطفى در جمله عالم ؛ نه بد فاضلتر و بهتر ز حيدر
مسلم بد سلونى گفتن او را ؛ كه علم مصطفى را بود او در ؛ يقين اندر سخا و علم و عصمت ؛ ز پيغمبر نبود او هيچ
كمتر ؛ اگر دانى بگوئى جز على كيست ؛ كه دلدل زير رانش بود در خور ؛ چه گويم وصف آن شاهى كه جبريل ؛ گهى مداح
گويش گاه چاكر ؛ بدان گفتم كه تا خلقان بدانند ؛ كه سعدى زين سعادت نيست بى بر ؛

الوجیز تبیین کافی و ایضاح وافی از نظرت خواهد گذشت گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار العلم و باب مدینة
العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار العلم و علی بابها
اخرجه البغوی فی المصابیح فی الحسان و خرجه ابو عمر و قال انا مدینة العلم و علی بابها و زاد فمن اراد
العلم فلیأته من بابه انتهی و هذا محب الدین الطبری روی الحدیث الشریف فی
الریاض النضرة واخرجه بلوازم المثبتة عن کنوز الله منائره فاستنارت بلمعان اشراقه
الابصار و البصائر و ازینت بسطعات اشکاله الاوهام و انزل ظرفه فلله درّه من محدث
ساقط ناقب ماهر و منقب متقن عاثر خابر و مؤید للحق الحقیق السافر و مسدد للصدق
المصدق الباهر * وجه هشتاد و دوم آنکه سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی حدیث مدینة العلم را حتماً و جزماً
از جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت دانسته و بآن احتجاج نموده برین معنی که علم و کشف معضلات
کلام عظیم و کتاب کریم که از اخص معجزات جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ست باوضح بیان حصه جناب
امیر المؤمنین علیه السلام میباشد چنانچه در شرح عربی قصیده تائیه فارضیه بشرح شعر ۵ کاماتهم من
بعض ما خصّهم به خصّهم من ارث کل فضیلة ... و اما حصة علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه العلم و الکشف و کشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکریم الذی
هو من اخص معجزاته صلی الله علیه وسلم باوضح بیان کما قال له بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم و علی بابها و بقوله له من کنت مولاه فعلی مولاه مع فضائل اخر لا تعد و لا تحصی
وجه هشتاد و سوم آنکه نیز فرغانی در شرح فارسی قصیده تائیه ابن الفارض بشرح شعر ۵ و اوضح بالتاویل ما
کان مشکلا علی بعلمه نائله بالوصیة علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتاویل آنچه مشکل و
پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در آن عرض گفته ست لو لا
علی لهلک عمر یا آنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرض گشته بود بعلمی که او بمیراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که
ثبت شی فرموده بود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اذکرکم الله فی اهل بیتی سه بار و باز فرموده
انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و آنچه گفت انا مدینة العلم و علی بابها انتهی و محجوب
نماند که شرح سعید الدین فرغانی بر تائیه ابن فارض از کتب مشهوره و معروفه است و سعید الدین فرغانی از اعاظم و
اکابر مشایخ سنیه ست ملا کاتب چلپی در کشف الظنون گفته تائیة فی التصوف للشیخ ابی حفص عمر بن علی بن الفارض الحموی

فالعلم

مدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ العارف ابو الفرج ابن الجوزی بتحصیل مشغول بود و بعد از آن
بعلم باطن و سلوک مشغول گشته و مرید شیخ الشیوخ عبدالقادر گیلانی ست و در صحبت شیخ عبدالقادر عزم
حج نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغزا و جهاد بطرف روم و هند رفته و آن درجه یافته
در دیباچه بوستان گوید ؎ در اقصای عالم بگشتم بسی * بسر بردم ایام با هر کسی * تمتع ز هر گوشهٔ یافتم *
ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم * حکایت کنند که شیخ در آخر حال زاویه بیرون شهر اختیار کرد و از زاویه خود بیرون نیامدی
و بطاعت و عبادت و مراقبت اشتغال داشتی سلاطین و بزرگان و صلحا بزیارت شیخ رفتندی
و طعامهای لذیذ بجهت شیخ بردندی و شیخ آنچه خوردی و آنچه قسمت کردی و هرچه باقی ماندی در زنبیلی کردی
و آن زنبیل را از روزن بالاخانه آویختی و راه هیزم کشان شیراز از زیر بالاخانه شیخ بودی هیزم کشان گرسنه از کلیچه
و حلوا و بریانها را بتکلف بکار بردندی گویند که شخصی جامه هیزم کشان پوشیده خواست تا بامتحان آن سفره را
یغما سازد چون دست بزنبیل دراز کرد دستش در هوا خشک شد فریاد برآورد که ایها الشیخ بفریادم رس شیخ فرمود که اگر
هیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خار و آبله دستت کو و اگر غارتگر و زدی کمند و سلاح و دل سختت کو که
بی زخمی بناله در آمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره نعمت بدو بخشید حکایت
آورده اند که عابدی از صلحای شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی روحانیان زمزمه میکنند
چون نیک استماع کرد این بیت میگفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل یکسال جمیع ملائکه مساویست این
عابد بیدار شد فی الحال بزاویه شیخ رفت دید که شیخ بیدار نشسته و زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و این بیت میسراید و میسوید مطلع آن غزل
؎ برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت کردگار * عابد در قدم شیخ افتاد و شیخ را بر حال مطلع گردانید و بشارت داد الخ
وجه هشتادم آنکه محب الدین احمد بن عبدالله بن محمد الطبری الشافعی المکی این حدیث شریف را روایت نموده
و این فضیلت عظیمه را بذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص دانسته چنانچه در کتاب الریاض النضرة
که بنهایت عظمت مرتبت و غایت جلالت منزلت آن بحسب افادات اجله اعلام انشاء الله المنعام در مجلد حدیث تشبیه
بتفصیل خواهی دریافت میفرماید ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینة العلم عن علی
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه فی المصابیح
فی الحسان و اخرجه ابو عمر و قال انا مدینة العلم و زاد فمن اراد العلم فلیأته من بابه وجه هشتاد و یکم آنکه
نیز محب طبری در ذخائر العقبی بکمال اعتبار و اعتماد و اقصای وثوق و استناد آن نیز در مجلد آتی انشاء الله

دلیل سمابالسائرین سماؤه ؛ بها انجم المهتدین سواطع ؛ وطالع انوار بدا فتشابهت ؛ فی مطالع حسنها المقاطع ؛ زواهر کشف فی دجنة اسطر ؛ کما ازهرت باللیل شهب طوالع حدائق عرفان زهت زهراتها ؛ لها ثمرات دانیات یوانع ؛ وابکار افکار الفرخد ودها ؛ امیطت بشرح للصد عنها البراقع ؛ لباس حروف من سواد وتحتها ؛ ضیاء من العلم الالهی ساطع وقد صان من عمی وقد زان من جلا ؛ وقد راق مستمع وقد فاق تابع ؛ ایا طالبی التحقیق هذا مرامکم مجدوا الی نیل المرام وسارعوا ؛ ثم الصلوة والسلام علی النبی الهاشمی القرشی التهامی محمد و علی آله وسلم انجز تحریره فی عشر الاوسط من محرم من شهور سنة ست عشر وسبعمائة حامدا ومصلیا و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ سعید الدین الفرغانی رحمه الله تعالی وی از اکمل ارباب عرفان و اکابر اصحاب ذوق و وجدان بوده است هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط بیان نکرده است که وی در دیباچه شرح قصیده تائیه فارضیه بیان کرده است اولا آنرا بعبارت فارسی شرح کرده بود و بر شیخ خود شیخ صدر الدین قونوی قدس سره عرض فرموده و شیخ آنرا استحسان بسیار کرده و درینباب چیزی نوشته و شیخ سعید آن نوشته را بعینه بر سبیل تبرک تیمن در دیباچه شرح فارسی خود درج کرده است و ثانیا از برای تعمیم و تتمیم فائده آنرا بعبارت عربی نقل کرده و فوائد دیگر بران مزید ساخت جزاه الله تعالی عن الطالبین خیر الجزاء و وی را تصنیف دیگر است مسمی بمناهج العباد الی المعاد در بیان مذاهب ائمه اربعه رضوان الله علیهم اجمعین در مسائل عبادات و بعضی معاملات که سالکان این طریق را از ان چاره نیست و در بیان آداب طریقت که بعد از تصحیح احکام شریعت سلوک راه حقیقت بی آن میسر نیست والحق آن کتابیست بس مفید که ما لابد هر طالب و مرید است انتهی و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته الشیخ الفاضل الربانی والمرشد الکامل الصمدانی سعید الدین الفرغانی هو من اعزة اصحاب الشیخ صدر الدین القونوی مرید الشیخ محی الدین العربی کان من اکمل ارباب العرفان وافضل اصحاب الذوق والوجدان وکان جامعا للعلوم الشرعیة والحقیقیة وقد شرح احسن الشرح اصول الطریقة وکان لسان عصره وبرهان دهره ودلیل طریق الحق وستر الله بین الخلق بسط مسائل علم الحقیقة وضبط فنون اصول الطریقة فی دیباج شرح القصیدة التائیة الفارضیة وکان قد شرحها اولا بلسان فارسی ثم شرحها ثانیا بلسان عربی تعمیما للفائدة وتتمیما للعائدة وله تصنیف آخر مسمی بکتاب مناهج العباد

العشر المحرم

المتوفی سنة ٥٧٦ ست وسبعین وخمسمائة ثم الی ان قال وله اشروح منها شرح السعید محمد بن احمد الفرغانی
المتوفی فی حدود سنة سبعمائة وهو الشارح الاول لها واقدم الشارحین له حکی ان الشیخ صدر الدین
القونوی عرض لشیخه محیی الدین بن العربی فی شرحها فقال للصدر لهذه العروس بعل من اولادك
فشرحها الفرغانی والتلمسانی وکلاهما من تلامیذه وحکی ابن عربی ان وضع علیها قدر خمسة کراریس
وکانت بید صدر الدین قالوا وکان فی اخر درسه یختم ببیت منها ویذکر علیه کلام ابن عربی ثم
یتلوه بما هو ورده بالفارسیة وانتدب لجمع ذلك سعید الدین وحکی ان الفرغانی قراها اولا علی
جلال الدین الرومی المولوی ثم شرحها فارسیا ثم عربیا وسماه منتهی المدارك وهو کبیر اورد فی
اوله مقدمة فی احوال السلوك اوله الحمد لله رب القدیم الذی تعزز الخ ودر نسخه شرح عربی تائیه که پیش فقیر حاضرست
نسخه عتیقه است منقول از اصل نسخه شارح ودر آخر آن این عبارت مذکورست هذا اخر ما قرره وحرره الشیخ الامام قدوة
مشایخ الانام قبلة علماء الایام نقطة دائرة الاحسان والایمان والاسلام السید السند الامجد الاوحد
العالم العامل المتفضل الفاضل المکمل الکامل المؤید بالتوفیق المسدد فی تلفیق التحقیق ترجمان المقامات
المصطفویة لسان الحقیقة الاحمدیة اشرف الواصلین اعرف الکاملین اکمل العارفین افضل
المحققین سعد الدین سعید اسعد الله الطالبین وادام بهجتهم بدوام نفائس انفاسه متعه
بما خوله من اوانس اختراعه وعرائس اقتباسه وهذه اول نسخة کتبت من مسوده تعالی الله ذکره ونشر
علی الالسنة شکره بحمد الذی لا ینتهی حمده انتهی ؛ کتاب لافق رتبة العلاء جامع ؛
کتاب کریم یوضح الحق کامل ؛ لشبهة ارباب الغوایة دافع ؛ کتاب لاسرار الحقیقة کاشف ؛
رفیع لاستار الطریقة رافع ؛ تنور من رؤیاه منا بصائر ؛ وتطرب من نجواه منا مسامع
فتبیانه للحق کالصبح صادق ؛ وبرهانه فی الصدق کالسیف قاطع ؛ له الشرف الاعلی وفی قصر لفظه
جوار لها عین لخبلاء خواضع ؛ سقانا لبان الفهم لله دره ؛ وقد حرمت قدما علینا المراضع
وفی کل صقع من معانی بیانه ؛ مزایا معان جار فیها مصاقع ؛ ومنظومة للحصر مبسوط شرحها ؛
محیط لطلاب الهدایة نافع ؛ فناظمها السعدی والسعد شارح ؛ لها رافع من قدرها هو واضع ؛
امام سعید یسعد الحق نطقه ؛ وترجی الیه للثناء البضائع ؛ هما ترجمانا احمد من مقامه ؛
الی الشرح حلو بسط ما هو شارع ؛ فلله شرح یشرح الصدر نائر ؛ لنظم سلوك متقن السلك رائع ؛

نسبه نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم وحسبه حسبه ودینه دینه قریب القرابة قدیم الهجرة وامه فاطمة رض بنت اسد وهی اول هاشمیة ولدت لهاشمی قیل ولدت فاطمة علیا فی الکعبة ونقل عنها انها کانت اذا ارادت ان تسجد لصنم وعلی فی بطنها لم یمکنها یضع رجله علی بطنها ویلصق ظهره بظهرها ویمنعها عن ذلک ولذلک یقال عند ذکر اسمه کرم الله وجهه ای کرم الله وجهه من ان یسجد لصنم

ومحتجب نماند که کتاب مفتاح الفتوح از شروح معروفه مصابیح می باشد مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته ومن شروح المصابیح مفتاح الفتوح اوله الحمد لله الذی قصرت الافهام عما یلیق بکبریائه الخ ذکر فیه انه جمعه من شرح السنة والغریبین والفائق والنهایة ووضع حروف الرموز لتلک الکتب وفرغ منه فی احدی وعشرین رمضان سنة سبع وسبعمائة انتهی فهذا الکازرونی صاحب مفتاح الفتوح؛ قد فتح علی المهتدین ابواب الفتوح؛ وادار علی اهل العرفان کاسات الذمن المصبوح؛ حیث انه فی کلامه الذکی المسطع کمسک یفوح؛ یوصف باب العلم الباسط للروح؛ فوصف به مولانا امیر المومنین علیه من الله آلاف التسلیم ما استنار الخلق بیوح؛ فظهر ان المخلد الی طعن الحدیث بالرکون والجنوح؛ ناصب معاند بسر ضمیره یبوح؛ والقادح فیه مطعون اصله مقدوح؛ والطاعن فیه مغموص دینه مجروح؛ والجاحد له مصروع علی عفر الهوان مطروح؛ والمستری فیه محتقب الخسران مقبوح

وجه بست و پنجم آنکه حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الفوزی حدیث مدینة العلم را ثابت و محقق دانسته چنانچه در نزهة الارواح گفته نعت امیر المومنین علی کرم الله وجهه برادر مرتضی مطلبی و ابن عم نبی آن اصل شجره ولایت و آن فرع ثمره هدایت آنکه بلی او مدینه علم را در می بایست و آنکه با او مصدریا می بیست نبی با مرد دیگر در هیچ جا هیچ ردیف نداد شیر یکه در هیچ جا هیچ پشت بر دنیا ورد و آن مرد که یکتنه لشکر را دوباره شکست و آن صفدر که بیک حمله قلعه را دوباره می افگند سخنش بکردی بود از آن در دل دوستان می نشست تیغش در وی بود از آن در میان قلب دشمنان نیز رفتن انتهی

ومختفی نماند که امیر حسینی از اکابر اعاظم عارفین معروفین و اجله و افاخم ایشان مشهورین ست و کتاب او نزهة الارواح نیز در غایت اشتهار می باشد عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته امیر حسینی رحمه الله تعالی نام وی حسین بن عالم بن ابی الحسین ست در اصل از کزیو ست که دیهی ست از نواحی غور عالم بوده بعلوم ظاهری و باطنی و از کتاب وی کنز الرموز چنان متبادر میشود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریا ست بی واسطه و مشهور در میان مردم نیز چنین ست اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتیم که وی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتح ست و وی مرید پدر خود شیخ صدر الدین و وی مرید

من

در منقبت امیر المومنین علی بن ابی طالب

وان جوانمرد دیگر دوم

الی المعادیین فیہ مذاہب الائمۃ الاربعۃ رحمہم اللہ وذکر مسائل العبادات وبعض المعاملات وافعال السلوک وذہبی در عبر در سنہ تسع وتسعین وستمائۃ گفتہ والشیخ سعید الکاشانی الفرغانی شیخ خانقاہ الطاحون وتلمیذ الصدر القونوی کان احد من یقول بالوحدۃ شرح تائیۃ ابن الفارض فی مجلدتین ومات فی ذی الحجۃ عن نحو سبعین سنۃ انتہی **فہذا سعید الدین** الفرغانی حبرہم الخابر السعید وبحرہم الوافر المدید قد اثبت ہذا الحدیث المشید فی بیانہ الرائق الرائع السدید وکرر اثباتہ روما لمزید التاکید والتوطید وبنی لحقاقہ قصد الکمال التسدید والتشیید فالمعرض عنہ ذاہب فی مغاوی الضلال العتید والطاعن فیہ واقع فی مہاوی البوار الشدید

وجہ ہشتاد و چہارم آنکہ احمد بن منصور الگازرونی حدیث مدینۃ العلم را ثابت و محقق دانستہ و وصف جناب امیر المومنین علیہ السلام بباب علم نمودہ چنانچہ در مفتاح الفتوح علی ما نقل عنہ گفتہ ابو الحسن علی بن ابیطالب وامر بسماہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین اقدمہم اجابۃ وایمانا واقواہم تصدیقا وایقانا واقومہم تضیۃ واتقانا **باب العلم** ومعدن الفضل وحائز السبق ویعسوب الدین وقاتل المشرکین المتمردین ذو القرنین وابو الریحانتین ابن عم النبی لحا وقسمۃ واخوہ حقا ونسبا وصاحبہ دنیا ودینا ختم اللہ بہ الخلافۃ کما ختم بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم الرسالۃ ولما کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یضم الشکل الی الشکل والجنس الی الجنس والمثل الی المثل ادخر علیا لنفسہ واختصہ باخوتہ وناہیک بہذا شرفا وفخرا ومن تامل فی کلامہ وکتبہ وخطبہ ورسائلہ علم ان علمہ لا یوازی علم احد وفضائلہ لا یشاکل فضائل احد بعد محمد صلی اللہ علیہ وسلم ومن جملتہا کتاب نہج البلاغۃ وایم اللہ لقد وقف دونہ فصاحۃ الفصحاء وبلاغۃ البلغاء وحکمۃ الحکماء نزلت فی شانہ آیات کثیرۃ وورد فی فضائلہ احادیث غیر قلیلۃ کتب التفاسیر مشحونۃ بذلک وبطون الاسانید مطویۃ علیہا لا یحصیہا عاد ولا یحویہا تعداد فما من مشکل الا ولہ فیہ الید البیضاء ولا من معضل الا وجلاہ حق الجلاء لقد صدق الفاروق حیث قال اعوذ باللہ من معضلۃ لیس فیہا ابو الحسن لعلی اسماء اوردہا الائمۃ فی کتبہم منہا فی السماء اعلی وفی الارض علی وفی التوریۃ الی وفی الانجیل وفی وفی الزبور تقی وعند حملۃ العرش سخی وفی الجنۃ الساقی وعند المومنین المرتضی وحیدر وفی القرآن رکعا سجدا ویسمی قصما سماہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیا وکناہ بابی الحسن وابی التراب

انبو
سلہ
تحت القرائۃ بینا الی یا الغیۃ بر جفنیدہ و نزدیک و ملحق گردید خویشی و قرابت ۱۲

حسين بن الحسن الحسيني نور الله مرقده وسقى بماء الرضوان مشهده انتهى فهذا الفوز عار فيهم الحرز لمن اشتد
الفوز والفلاح ÷ وكان بهم المنخرط لمرافق الرشد والصلاح ÷ قد افاد ما هو نزهة الارواح ÷ وزهرة الاشباح ÷ حيث
اثبت الحق الصراح ÷ والصدق البواح ÷ بكلماته الحالية الفصاح ÷ التي يبتهج بها على الحق الملاح ÷ فالمذعن بحديث
مفتن للارباح ÷ والمتلقي اياه بالقبول يتلقى بالافراح ÷ والممارى فيه ليس له نجاة ولا نجاح ÷ و
المشاقق فيه لا ينيل في مغدى ولا مراح ÷ والطاعن فيه هالك جالب للاتراح ÷ والقادح اياه لا يؤثر
لنفسه الا الشحط والاطراح ÷ وجه هشتاد و ششم آنكه صدر الدين ابو المجامع ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله
بن علي بن محمد بن حمويه الحموي الجويني حديث مدينة العلم را روايت نموده چنانچه در كتاب فرائد السمطين في فضائل المرتضى
والبتول والسبطين على ما نقل عنه گفته اخبرني الشيخ الصالح احمد بن محمد بن محمد القزويني مشافهة
بها بروايته عن الامام ابي القاسم محمد بن عبد الكريم اجازة ح وانبأنا الشيخ العدل بهاء الدين
محمد بن يوسف بن محمد بن يوسف ... عليه بمسجد الربوة ظاهر مدينة دمشق قال انبأ شيخ الشيوخ تاج الدين
ابو محمد عبد الله بن عمر بن علي بن محمد بن حمويه الجويني اجازة قالا انبأ شيخ الشيوخ سعد الدين ابو سعد
عبد الواحد بن ابي الحسن علي بن محمد بن حمويه اجازة ح واخبرنا الشيخ علي بن محمد بن
احمد بن حمزة الثعلبي اجازة بروايتهما عن ابي بكر وجيه بن طاهر بن محمد الشحامي قال انبأ
شيخ الشيوخ ابو سعد قراءة عليه بنيسابور في سلخ شهر رمضان سنة ثمان وثلثين وخمسمائة
انبأ ابو محمد الحسن بن احمد الحافظ قال انبأ السيد ابو طالب حمزة بن محمد الجعفري قال انبأ محمد بن
احمد الحافظ قال نبأ ابو صالح الكراسي نبأ صالح بن احمد قال نبأ ابو الصلت الهروي قال نبأ ابو
معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا
مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد بابها فليأت عليا واز افاده بلخي نيز ثابت و محقق ميشود كه حموي اين
حديث شريف را روايت نموده چنانچه در ينابيع المودة بعد نقل اين حديث از ابن المغازلي گفته ايضا اخرج
هذا الحديث موفق بن احمد والحمويني والديلمي في الفردوس وصاحب كتاب المناقب عن مجاهد عن
ابن عباس و محتجب نماند كه صدر الدين حموئي از اكابر صدور و مشاهير واعاظم قروم نحارير سنيه است و شطري از مآثر
انيقه و مفاخر شيقه او در مستتبع معجم مختص و تذكرة الحفاظ ذهبي و عبر ذهبي و مرآة الجنان يافعي و طبقات شافعيه جمال الدين
اسنوي و نظم درر السمطين محمد بن يوسف زرندي و توضيح الدلائل شهاب الدين احمد و جواهر العقدين نور الدين

خ الحموینی

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قدس الله تعالی سره و بحمد و وی را مصنفات بسیارست بعضی منظوم چون کتاب کنز الرموز
و زاد المسافرین و بعضی منثور چون نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم و مر او را دیوان است بغایت
لطیف و سوالات منظومه که شیخ محمود تبریزی از ان جواب گفته است و بنای کتاب گلشن راز بر آنست میر از ان می است(?)
اگر گویند سبب توبه وی آن بود که روزی به تماشای شکار رفته بود آهوی پیش وی رسید خواست تا تیری بر وی افگند آهو بوی
نگریست و گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا از برای معرفت و بندگی خود آفریده است نه از برای این بگفت و غائب شد آتش
طلب از نهاد وی شعله برآورد و از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوالقیان همراه به مولتان رفت شیخ رکن الدین
آن جماعت را ضیافت کرد چون شب شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بخواب دید و فرمود که فرزند مرا از میان
آن جماعت بیرون آور و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین با ایشان گفت که در میان شما سید کیست
اشارت بامیر حسینی کردند وی را از میان ایشان بیرون آورد و تربیت کرد تا بمقامات عالیه رسید پس اجازت مراجعت
بخراسان داد بهراة آمد همه اهل هراة مرید و معتقد وی بودند در سادس عشر شوال سنه ثمان عشر و سبعمائة از دنیا
برفت و قبر وی در مصرخ(?) هراة است بیرون گنبد مزار عبد الله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهم و مجد الدین بن ظهیر الدین
بدخشانی در جامع السلاسل گفته ذکر شیخ سید صدر الدین احمد قدس سره بن نجم الدین الهروی المعروف سید حسین قدس
سره او را تصانیف بسیارست چه منظوم و چه منثور همه مقبول و مرغوب و محبوب اهل قلوب است مثل نزهة الارواح و طرب المجالس
زاد المسافرین و کنز الرموز و ده نامه(?) و دیوان اشعار و نسخه کنز الرموز بعد از آن تجدید(?) پیر خود شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره تصنیف
کرده بشرف مطالعه ایشان رسانید بسیار مستحسن افتاده و جواب سوالهای که حضرت شیخ المشایخ شرف الدین محمود
مزدقانی(?) قدس سره در گلشن راز نوشته اند مخاطب سید حسینی است بغایت عالی مرتبت بود تا بحدی که در نواحی
خراسان کسی در علم معرفت و روش مشیخت مثل او نبود مرقد او در شهر هری واقعست روز و شنبه اهل آن بلده
بمرقد وی می آیند و بزیارت آنجا مشرف میشوند و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته نزهة الارواح
فارسی لفخر السادات حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الغوری المتوفی سنة احدی عشرة و
سبعمائة مختصر منثور و منظوم اوله ع بتوفیقش چو روشن دیدم آواز * سخن را هم بنامش کردم آغاز
الخ و در اول نسخه حاضره نزهة الارواح چنین مسطورست الحمد لله رب العالمین علی کل حال فی کل حین
والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین قال سیدنا و مولانا الشیخ الاجل الامام
الاکمل مرشد الانام نتیجة الکرام سلالة العظام محیی السنة ماحی البدعة رکن الحق والدین

وشوکت از حضرت عزت بخطاب اسد الله الغالب مخاطب گشت وبکثرت علم از جمله صحابه رضوان الله علیهم بقول حضرت
رسالت پناه انا مدینة العلم وعلی بابها مخصوص گشت ولهذا قال عمر بن الخطاب لولا علی لهلک عمر
وبجاعت خرقه فقر که از حضرت عزت بحضرت رسالت پناه در شب معراج رسیده بود میان خلفاء اربعه مشرف او گشت لاجرم
تا روز قیامت سنت سنیه الباس خرقه مشایخ قدس الله اسرارهم از و ماند و اینکار وی که استقامت از و گرفته اند او را در تصوف
مقامی رفیع وشانی عظیم است خواجه جنید رحمة الله علیه گفت که شیخنا فی الاصول والبلاء علی المرتضی یعنی شیخ ما
اندر اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضی است یعنی امام ما اندر علم معاملات اینطریقت علی است کرم الله وجهه انتهی و
بر ارباب اطلاع وشعور محجوب ومستور نیست که نظام اولیا از افاخم عرفاء واصلین مراتب عالیة المقدار واعاظم اولیای
مرتقین مراقب شامخة المنار واجله شاربین رحیق توحید وعرفان واکابر مرتوین تسنیم معرفت وایقان است وافاضل نبهای
کاملین واماثل کبرای فاضلین اهل سنت بسیاری از مفاخر غزیره ومآثر شهیره او بر زبان دارند وهمم عالیه خود باثبات
جمیع مستکثره از محامد ونعوت ومحاسن غیر محصوره او در مؤلفات ومصنفات خویش میگمارند چنانچه بر ناظر نفحات الانس جامی و
جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی واخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی ومرآة الاسرار عبد الرحمن بن عبد الرسول
چشتی وانتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد مخاطب وغیر آن
واضح ولائح است نظر باختصار درینجا بر بعض عبارات اقتصار میرود - مجد الدین بدخشانی در جامع السلاسل
گفته شیخ نظام الدین اولیا قدس سره وی از مشایخ کبار واز ارباب ولایت نامدار ودر کشف اسرار باطن بایزید دوران واطوار
ظاهر ابوحنیفه زمان بود پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین آمده در خطه بداون متوطن گشت تولد شیخ نظام الدین
در خطه بداون شد ودر پنج سالگی پدرش گذشت والده اش پرورش نمود تحصیل علوم ظاهر ابتدا پیش مولانا علاء الدین اصولی ودر آخر پیش مولانا
شمس الدین خوارزمی در دهلی کرد که جامع بود بجمیع علوم چون علم شیخ نظام الدین بانتها انجامید از دهلی باجودهن
بخدمت فرید الدین عزیمت نمود چون بدان قصبه همایون رسید بشرف ملاقات آنعالی درجات مشرف گشت
حضرت شیخ التفات بسیار نموده فرمودند صفا آوردی از نعمت دینی ودنیوی انشاء الله تعالی برخوردار گردی -
نقلست از شیخ نظام الدین که دران ایام که بشرف خدمت شیخ مشرف شدم حضرت ایشانرا عسرتی تمام بود
باوجود آن اکثر فرزندان ودرویشان ومتعلقان را در هفته دوگان سه گان روز فاقه میبود اما هرگز از برکت صحبت
ایشان هیچ یکی را تغیری وتفاوتی نمیشد خدمت مولانا بدر الدین اسحاق هیمه آوردی وخدمت حسام الدین کابلی
آب آوردی ومن از دیله جنگلی بجهت افطار شیخ ودرویشان می پختم وآنرا هم گاهی نمک میسر نمیشد نزدیک مسجد بقالی بود که

مشهور و ظاهر و باهر ست اکثر عبارات این کتاب در مجلد حدیث طیر و بعضی از آن در ینجا نیز مذکور میشود ذهبی در تذکرة الحفاظ در ذکر شیوخ خود گفته وسمعت من الامام المحدث الاوحد الاکمل فخر الاسلام صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الخراسانی الجوینی شیخ الصوفیة قدم علینا طالب حدیث وروی لنا عن رجلین من اصحاب المؤید الطوسی وکان شدید الاعتناء بالروایة وتحصیل الاجزاء علی یده اسلم غازان الملک مات سنة اثنتین وعشرین وسبعمائة وله ثمان وسبعون سنة و نیز ذهبی در عبر در وقائع سنه خمس و تسعین و سبعمائه گفته وفیها قدم علینا شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی طالب حدیث فسمع الکثیر وروی لنا عن اصحاب المؤید الطوسی واخبران ملک التتار غازان بن ارغون اسلم علی یده بواسطة نائبه نوروز وکان یوما مشهودا و یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته وفیها قدم الشام شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی فسمع الحدیث وروی عن اصحاب المؤید الطوسی واخبران ملک التتار غازان بن ارغون اسلم علی یده بواسطة نائبه نوروز بالرابین الواوین والزاء فی آخره وکان یوما مشهودا و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته صدر الدین ابراهیم بن سعد الدین محمد بن المؤید المعروف بالحموی نسبة الی مدینة حماة لان جده کان من بناء ملوکها کان المذکور اماما فی علوم الحدیث والفقه کثیر الاسفار فی طلب العلم طویل المراجعة مشهورا بالولایة هو وابوه سکن بقریة من قری نیسابور وتوفی بها حوالی السبعمائة انتهی فهذا الحموی المحدث الاوحد الاکمل الخبیر الانیق ومسندهم الفرد الاجل السدید الوثیق ۞ قد روی هذا الحدیث المزهر للسفر الانیق الرشیق ۞ المدر علی اهل العرفان الذ سلسل واطیب رحیق ۞ فلا یعرض عنه الا من خذلته احلة التوفیق ۞ واوقعته ایدی الخذلان فی حلق المضیق ۞ وهو من سکرته وعمهه لا یصحو ولا یفیق ۞ والمکر السنی عما قریب سینزل به ویحیق ۞ وجه شصت و هفتم آنکه نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المشهور علی السنتهم بنظام الاولیا حدیث مدینة العلم را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و متحقق دانسته از فضائل مخصوصه جناب امیر المومنین علیه السلام وا نموده چنانچه عبد الرحمن چشتی در مرآة الاسرار در ذکر احوال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته میر سید محمد کرمانی در سیر الاولیا ملفوظ سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نقل میکند که او باوصاف بذل و عطا و رزم و وغا و فقر و صفا میان صحابه کرام ممتاز بود و تبعوت

قال رضی الدین الحسینی فی الاتحاف الحموی نسبة الی [illegible] وینتهی الی مدینة حماة [illegible] [illegible] [illegible] ۱۲ م

غیاثپور شهری آبادان ساخت چون موضع غیاثپور نزدیک بود انبوه خلائق بسیار شد و اعتقاد مردم بسوی ش
بیشتر از اهل دولت که همواره مائل بفسق و فجور بودند بخدمت شیخ انابت نموده بصلاح دینی و فلاح یقینی مسلم
مستحکم گردیدند شیخ از برای ازدحام خلق میخواست از دهلی بطرفی انتقال نماید همان روز مردی صاحب کمال نزد
ایشان رسیده واین بیت خواند ع آنروز که مه شدی نمیدانستی * که انگشت نمای عالمی خواهی شد شیخ گفت تا
مشهور نباید شد پس همان مرد غیب گفت گرفتم که این کس مشهور گشت سلوک بمردم بدین نمط نماید که در قیامت
این کس از روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شرمنده نگردد چون آن مرد خدا اینکلام باتمام رسانید
طعام طلب نمودند آن مرد غیب اصلا دست بطعام نبرد چون شیخ عزم جزم کرد که البته بهمدران مقام بماند خاص
وعام را نفع رساند آنجوان لقمه چند ازان طعام خورد و بدر آمد و شیخ در انمقام قرار گرفت نقلست از نصیر الدین
محمود اوده‌ی قدس سره که شیخ نظام الدین را صوم دوام بود از غیاثپور روز جمعه بشهر پیاده تشریف فرمودی روزی
بخاطر شیخ رسید که اگر مرا مرکبی بودی که درین هوای گرم سوار بنماز میرفتم بهتر بودی خادم شیخ نور الدین ملکیار پران
اسپی داشت شیخ ملکیار او را در خواب نمود اسپی که تو داری بخدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بگذران
که او روز جمعه وار بمسجد جامع پیاده میرود آن خادم باشارت العمل نیاورد مگر روز دیگر همین خواب دید پس اسپ
گرفته پیش نظام الدین قدس سره آورد و صورت خواب باز نمود شیخ فرمود چنانچه شما باشارت شیخ خود این اسپ را
آورده اید تا من هم از پیر اشارت نیابم قبول نکنم شب سوم آن خادم را شیخ ملکیار در خواب نمود و دید که برو اسپ را
پیش حضرت نظام الدین قدس سره ببر که امشب حضرت فرید الدین قدس سره باو اشارت فرموده لهذا علی الصباح
خادم اسپ برد و ایشان قبول نمودند شیخ نظام الدین را در ملازمت پیر خود شیخ فرید الدین با شیخ نور الدین ملکیار
بر آن ملاقات شده بود اما شیخ نظام الدین بعد از وفات ایشان بدهلی آمدند نقلست از مولانا ضیاء الدین سنامی
که سلطان علاء الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود روزی قنبر بیگ نامی را بخدمت شیخ نظام الدین
فرستاده و اعلام داد که مدتست که من لشکر عظیم را با الف خان که برادر حقیقی منست بطرف ارنگل که ولایتیست
در طرف جنوب فرستاده ام و خبری تا غایت از و نرسیده بدین سبب خاطر همیشه متفکر است و مرا نیز بخاطر میرسد
که خود هم لشکری بانصوب برم اگر حضرت شیخ زمانی قدم رنجه فرمایند و شبستان مرا شمع جمال با کمال خود منور
سازند مصلحت کار آنچه بخاطر مبارک که مکان و محل واردات غیبی ست برسد بران عمل نموده شود مگر سلطان علاء الدین
محمد را یقین در دل بود که هیچگاه قدم مبارک خود را خصوص شیخ در خانه او نیاورد و شیخ بمقابله او معزز گردد در میان سلاطین

کنا گر کاهی چیزی از غیب رسیدی مصالح طعام از وی خریده میشد روزی که درهم ... [illegible] قرض کردم و در
طعام انداخته بدست خود بپیش حضرت شیخ بردم چون دست مبارک بکاسه برد و لقمه برداشت فرمود که دست
مرا ثقلی بروی میرسد شاید که درین طعام شبهه باشد باز آن لقمه در کاسه نهاد و نخورد شیخ نظام الدین گوید [illegible] استماع این
سخن لرزه در من افتاد عرض کردم خداوندگار را هیزم و دیگ و آب شیخ بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین و مولانا
حسام الدین می ارند و فقیر طبخ مینماید و شرط احتیاط بجای آرد فرمود که نمکی که درین طعام انداخته از کجا بود عرض کردم
نمک از قرض بود فرمود که درویشان اگر بفاقه بمیرند از برای لذت نفس قرض نگیرند زیرا که قرض با توکل [illegible]
بهم راست نیاید فرمود که کاسه را از پیش درویشان بردارید شیخ نظام الدین گوید مرا یقین شد که این ارشادی بود
که مرا نمودند حضرت شیخ را ضمیر من مکشوف شد گلیمی که بروی نشسته بود بمن عطا فرمود و دعا کرد پس مرا بجانب دهلی
رخصت فرمود و در حین وداع نصیحتی فرمودند که البته هر طور که دانی خصمانرا خوشنود کنی و از کسی قرض نستانی و اگر قرض شده
شود زود در ادای آن کوشی القصه چون از آنجا بدهلی رسیدم وقتی از عزیزی کتابی عاریت گرفته بودم و از من غائب
بود رفتم که مخدوم وقتی کتابی از شما گرفته بودم از پیش من گم شد انشاء الله کاغذی حاصل نمایم و همان نسخه تحریر
نموده بشما رسانم آن عزیز گفت بلی از مقامی که تو می آیی همین ثمره دهد که خوشنودی خلایق حاصل شود برو که من آن
کتاب را بتو بخشیدم هم از شیخ نظام الدین منقولست که چون بشهر دهلی آمدم مرا آنجا جای و ماوای نبود که مسکن سازم
و بمشغولی حق پردازم و در صحرا میرفتم و مشغول میشدم روزی درویشی پاک کیشی دیدم ازو پرسیدم [illegible] میخواهد شما
ازین شهر بدر گفت بلی باز گفتم درین شهر خواهش طبع ساکن مباش گفت نخواهش که ببزرگی بدین [illegible]
سکونت نگیرد مگر بضرورت پس همان درویش حکایت کرد که درویشی خرقه پوشی مشغولی را دیده [illegible] گفت اگر
سلامتی ایمان و استقامت در عبادت میخواهی درین شهر مباش که منبع فسق شده است من نخواهم درین شهر
نباشم و خود را جای دیگر اندازم شیخ نظام الدین گوید که چون از آن درویش این سخن استماع نمودم عزم کردم که دیگر
در شهر متوطن نباشم تجدید وضو نموده دوگانه ادا نمودم و مناجات کردم بارخدایا من ازین شهر بدر آمده ام اختیار
خود جا میخواهم که در آنجا باشم هر جا که خیریت دینی و صلاحیت یقینی من باشد [illegible] از طرفی آوازی آمد
که جای تو غیاث پورست و غیاث پور موضعی بود از نواح معروف [illegible] دانست که کجاست شیخ از دوستی
ازو تفتیش نمود به موضع غیاثپور آمد دید که بر آب [illegible] صنعت مختصر آنجا ساکن گشت [illegible] بعبادت مشغول
شد قضا را سلطان معز الدین کیقباد نبیره سلطان غیاث الدین که در آن عصر پادشاه [illegible] کیلوکهری [illegible]

در توکل

بشهر

و سر در قدم شیخ نهاد او را کرامات بسیار است لیکن بهمین قدر اختصار رفت سن مبارک او نود و چهار بود قدس سره
العزیز و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته شیخ نظام الحق والدین محمد بداونی قدس سره خلیفه شیخ فرید الحق والدین
نام او محمد بن احمد بن علی البخاری است و لقب او سلطان المشایخ و نظام اولیاست وی از محبوبان و مقربان درگاه
الهی است دیار هندوستان مملوست از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری و جد مادری او خواجه عرب
هر دو از بخارا آمدند مدتی در لاهور بوده و بعد ازان در بداون آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغر سن
از سر او رفت و هم در سواد بداون مدفون است شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والده او را بمکتب انداخت کلام الله
بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر سن که عمر شریفش قریب بدوازده سال بود کتاب لغت میخواند مرد
که او را ابوبکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد که من پیش شیخ بهاء الدین زکریا سماع گفته‌ام
و این قول میگفتم لقد لسعت حیة الهوی کبدی مصراع دوم یاد نیامد شیخ یاد داد بعد مناقب شیخ بهاء الدین فقد
گفتن گرفت که آنجا ذکر چنین و تعبد چنین تا کنیزکانی که آس میکنند هم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت این معنی هیچ
در دل او ننشست بعد ازان حکایت کرد که از آنجا در اجودهن آمدم شاهی دیدم چنین و چنان سماع این کلمات در دل او
محبتی و ارادتی پیدا شد که از خود رفت از آنگاه باز تخم محبت شیخ فرید الدین در زمین سینه او نشست روز بروز تسقیه و تربیت
مییافت در نشستن و خاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد بعد ازان بقصد تعلم بدهلی آمد و تحصیل علم
کرد و مقامات حریری پیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ کرده یاد گرفت و علم حدیث خواند و او را در طالب
علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد ازان بشوق ارادت شیخ فرید الدین باجودهن رفت و وی در آن زمان بیست ساله
بود شش پاره قرآن پیش شیخ فرید الدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و تمهید ابوشکور سلمی و بعضی پاره
کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند نقل است که وی فرمود چون سعادت پای بوس شیخ فرید الدین حاصل کردم نخستین
سخنی که از شیخ شنیدم این بود که خواند ؎ ای آتش فراقت دلها کباب کرده ٭ سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده
بعد ازان خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان باز نمایم دهشت حضور غالب کرده همین قدر گفتم که اشتیاق پابوس
عظیم غالب بود چون اثر دهشت در من مشاهده کرد فرمود لکل داخل دهشة همدرین روز بخدمت شیخ بیعت کردم
عرضه داشت کردم فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نمیکنیم انهم کن
اینهم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید بعد ازان بنعمت خلافت مشرف شد و بدهلی آمد تا شیخ در صدر حیات
بود سه بار بخدمت او رفت اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبود چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجه

بدین تشریف ممتاز گردد چون شیخ از قتبر بیگ پیغام سلطان شنید لحظه سر در گریبان تفکر فرو برد پس به
قتبر بیگ فرمود که دعای بخدمت سلطان رسانید و عرض نمائید که چنانچه شما را غم خواری مسلمانان لازم است
فقیر را نیز لازم است انشاء الله تعالی فردا مژده فتح بکلی و خبر سلامتی برادر و لشکر میرسد و در معدود ایام الف خان
نیز سالم و غانم بیاید قتبر بیگ پیش سلطان رفت و بشارتی که از شیخ شنیده بود عرض نمود سلطان را ازین کلام
فرحت انجام انشراح تمام روی داد و نذر کرد که اگر فردا مژده فتح ارنگل و خبر الف خان و لشکر رسد پانصد دینار سرخ
برای درویشان خانقاه ایشان شکرانه فرستد بفرمان الله تعالی روز دوم بوقت چاشت ناقه سواری با عرائض بشارت
فتح ارنگل رسید و بسلطان رسانید سلطان مذکور را بخدمت شیخ اعتقاد و اتحاد بیش از بیش گشت و پانصد دینار
نذر بدست قتبر بیگ مذکور بخدمت شیخ فرستاد بیاورد و در پیش شیخ نهاد همان روز قلندری اسفندیار نام از خراسان آمده بود
خود را بیشترک بکشید چنانچه روش قلندران است گفت ایها الشیخ الهدایا مشترک شیخ تبسم نموده فرمود تنها خوشترک
و پانصد دینار باو دادند نقلست از شیخ نصیر الدین وقتی که قاضی محیی الدین بیمار گشت چنانچه مردم قطع امید
زیستن او کردند ناگاه شیخ نظام الدین بعیادت او قدم رنجه فرمودند و قاضی در جان کندن بود بکلی از شعور رفته
حضرت شیخ دست مبارک بر ریش فرود آورد فی الحال قاضی بهوش آمد برخاست و سر در قدم شیخ نهاد و صحت
کلی یافت گویی هرگز مریض نبود نقلست از شیخ مذکور که مریدی از مریدان حضرت شیخ باغی داشت در آنجا استدعای آن
نمود و قوالان برای استماع حاضر آورده و بقدر طعامی مهیا کرد چون سماع در داد مردم بی اندازه از اطراف مجمع آمده
طعام آنقدر نبود که ده کس را کفایت کند بعد از تمام سماع صاحب طعام متحیر گشت شیخ دریافت بشر که خادم ایشان بود
اشارت فرمودند که هر دو کس را یکجا بنشان و هر نان را چهار پاره کن و در نان خورش انداز بشر همچنان کرد بقدرت
الله تعالی تمام مردم سیر شدند و طعام همچنان باقی ماند نقلست از شیخ شرف الدین احمد یحیای منیری که در بهار
آسوده اند که در قصبه بساوه دانشمندی بود در خانه او آتش گرفت و فرمان املاک او بسوخت در دهلی آمد دیگر فرمانی
بهمان مضمون حاصل نمود آن فرمان نیز در راه از بغلش افتاد چون بخانه خود رسید فرمان در بغل نیافت
فی الحال مضطرب وار بخدمت شیخ شتافت و صورت حال باز نمود شیخ قدس سره فرمود مولانا نذر کن که چون فرمان
بیابی حلوا بروح مقدس شیخ فرید الدین قدس سره حاضر آری مولانا قبول کرد شیخ فرمود همین زمان برخیز و حلوا
حاضر کن مولانا برخاست و بر در خانقاه شیخ حلوائی بود چند درم بدو داد که حلوای بخرد چون حلوائی کاغذ بدر آورد
که حلوای پیچد و بدست او دهد مولانا چون نظر کرد فرمان خود را دید بعینها فی الحال از حلوائی بستد و با حلوا بخدمت شیخ آورد

مؤید

روز شدی هر کرا نظر بر جمال او افتادی تصور کردی مگر مستی طافح ست و از بس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گویند که میر خسرو این بیت در وصف پیر خود گفته است ؎ تو شبانه می نمائی بر که بودی امشب ٭ که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد ٭ نقلست که وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند دران مسطور بود تا توانی راحتی بدل برسانی که دل مومن محل ظهور ربوبیت ست و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالای آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را نقلست که وقتی وقت قیلوله بود درویشی آمد آنرا بازگردانیدند شیخ فرید الدین را در خواب دید که می فرماید اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجبست این از کجا آمده ست که چنین خسته دلی باز گردد چون بیدار شد از بخال تفحص نمود بر آن شخص که آن درویش را باز گردانیده بود تلفت شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب میکرد بعد ازین اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه گشته است دوم آینده آمده است نقلست که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند و هر یک برسم تحفه چیزی خریدند در آن میان متعلمی بود گفت این هدایای مختلف یکجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم خواهد برداشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کسی چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سرمهٔ شریف خاص برای چشم ماست آن متعلم تائب شد شیخ او را بتشریف خاص مشرف گردانید و او را مستظهر کرد که اگر اراده داری و یا ما را احتیاج باشد ما را بگوئی نقلست که شخصی از [illegible] بقصد زیارت او می آمد در اثنای راه گذر او بر قصبهٔ پوندی افتاد در آنجا شیخی بود که او را شیخ مومن میگفتند بدیدن او رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت شیخ نظام الدین را سلام برسانی و بگوئی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات میکنیم چون بخدمت شیخ رسید عرضه کرد که در قصبهٔ پوندی شیخی ست سلام رسانیده ست و این سخن گفته ست شیخ منغص شد فرمود که او درویشی عزیز ست لیکن زبان بر خود ندارد نقلست که یکباری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت نوشت و یک فصل بدین مضمون بود که چون بندگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین و دنیا هر کرا حاجتی ست از خدمت او بر می آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده ست باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرضه داریم تا آنچه خیریت مملکت و صلاح ما دران باشد اعلام فرمایند بنا برین مقدمه فصلی چند درینباب نوشته بخدمت فرستاده شده ست آنچه دران خیریت باشد زیر هر حدیثی بنویسند تا ما از اباپرداخت بسر رسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان که از جمله پسران محبوبتر بود و مرید شیخ بود داد بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه نفرمود و گفت

قطب الدین و خواجه در وقت سفر خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس الله اسرارهم حاضر بودند بعد ازان در دهلی
باشارت غیبی در غیاث پور که الآن خانقاه اوست آنجا سکونت کرد نقلست که وی میفرمود در آنگاه که
معز الدین کیقباد در آنجا شهر نو بنا کرد خلق بر من انبوه شد و آمد و شد ملوک و امرا و سائر مردم بسیار شد با خود گفتم
که ازینجا هم باید رفت درین اندیشه بودم که همان روز در نماز دیگر جوانی آمد صاحب حسن اما بغایت نحیف اول سخنی که
با من گفت این بود ع آنروز که مه شدی نمی‌دانستی ؛ کانگشت نمای عالمی خواهی شد ؛ بعد ازان این سخن گفت
که اول باری مشهور نباید شد چون اینکس مشهور شد باید که چنان شود که فردای قیامت از رسول الله صلی الله علیه
وسلم شرمنده نماند آنگاه گفت چه قوت و چه حوصله باشد که از خلق گوشه گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن باشد
که با وجود خلق مشغول حق باشند چون این سخنها تمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد من همان زمان نیت کردم که
همین جا خواهم بود چون این نیت کردم قدری ازان آب بخورد و برفت بعد ازان او را ندیدم چون نیت اقامت او
درست شد حق تعالی او را قبول تام داد و خاص و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بر وی مفتوح گشت و عالمی از
سوابق احسان و انعام او فواید برگرفتند او خود بریاضت و مجاهده می‌بود گویند که در آخر عمر که سن شریفش از هشتاد متجاوز
شده بود بغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم دوام داشتی و بوقت افطار اندک چیزی چشیدی و طعامی که وقت
سحر بودی اکثر چنان بودی که نخوردی خادم عرضه داشت کردی که نخورده‌اید و وقت افطار طعام کمتر میخورند اگر از
طعام سحر اندک تناول نکنند حال چه شود و ضعف قوت گیرد درین محل بگریستی و گفتی که چندین مسکینان و درویشان
در کنجهای مساجد و دوکانها گرسنه و فاقه زده افتاده اند این طعام در حلق من چگونه فرو رود و همچنان طعام از
پیش برمیداشتند نقلست که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا ترا چیزی
بگویم چون بدهلی بروی در مجاهده باشی بیکار بودن هیچ نیست روزه داشتن نیمی راه است و اعمال دیگر چون نماز و حج
نیمی راه وقتی دیگر فرمود من از خدا خواسته ام که هرچه تو از خدای تعالی بخواهی بیابی وقت دیگر فرمود از برای تو قدری
دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد راه وقت دیگر در حجره سر برهنه کرده و بشره
مبارک متغیر شده میگشت و این بیت میگفت ع خواهم که همیشه در رضای تو زیم ؛ خاکی شوم و بزیر پای تو زیم
مقصود من خسته ز کونین توئی ؛ از بهر تو میرم و برای تو زیم ؛ چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کرت مثل این دیدم
در حجره در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه میخواهی من چیزی دینی خواستم شیخ مرا بخشید بعده پشیمان شدم که
چرا نخواستم که در سماع بمیرم نقلست که وی شب تنها در حجره او بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون

روز چهارشنبه هیژدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرین و سبعمائة رحمة الله تعالی علیه فرمود رونده رو بکمال دارد یعنی سالک
تا در سلوک ست امیدوار کمال ست بعد از آن فرمود که سالک ست و واقف و راجع سالک آنست که او راه رود و واقف آنست که او را وقفه
افتد درین محل سوال کردند که سالک را وقفه می باشد فرمود آری هرگاه که سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق
طاعت بماند او را وقفه باشد اگر زود کار را دریابد و بانابت پیوندد سالک تواند بود و اگر عیاذا بالله هم بر آن بماند بیم آن باشد
که راجع شود و بعد از آن این را بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاصل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت
فرمود دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشق حرکتی یا سکتی وجود بیاید که نه
پسندیده دوست او بود آن دوست ازو اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجبست که در حال باستغفار مشغول شود
و بمعذرت پیوندد تا آن دوست ازو راضی شود و اگر آن محب هم بر آن خطا اصرار کند و عذر نخواهد آن اعراض بحجاب کشد
معشوق حجاب در میان آرد پس محب را واجب آید که بتوبه گراید و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب بتفاصل کشد چه شود آن
دوست ازوی جدائی گزیند و اگر هنوز مستغفر نشود سلب شود مزیدی که او را در ذوق طاعت و فیران بوده باشد
پس اگر عذر آن نخواهد و بران بطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و راحتی که پیش از مزید داشت آنهم بستانند پس اگر
درینجا هم در توبه تقصیر رود بعد از آن تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیارامد پس اگر در انابت اهمال رود عداوت شود
نعوذ بالله منها فرمود سماع علی الاطلاق حلال و علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست
سماع آوازی ست موزون چرا حرام باشد و سماع مزامیر حرامست فرمود بعضی درویشان با پیری بیعت کرده باشند بر آن بسند
نمیکنند تا بر پیری دیگر میروند و بیعت و خرقه او هم میستانند نزدیک من این چیزی نیست بیعت همان ست که اول با کسی
کرده باشند اگرچه آن پیر کی از آحاد باشد و از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود که مرد دوست
او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بنزد شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید
فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت نه‌هم او را رد کرد جنید مقتدای وقت بود
رد او رد همه شد فرمود **قطعه** گرچه ایزد دهد هدایت دین * بنده را اجتهاد باید کرد *
نامه کان بحشر خواهی خواند * هم ازینجا سواد باید کرد * فرمود اگر مرید شیخ را گوید
که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید منی
مرید گوید من مرید تو نیستم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مرید ست نه فعل شیخ
فرمود قفل سعادت را کلید هاست همه کلیدها تمسک باید اگر از یکی نکشاید شاید که بکلید دیگر گشاده شود فرمود صبح صادق

سکنتی

مجلس را گفت که فاتحه بخوانیم بعده فرمود که درویشان را با کار پادشاهان چه کار من درویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعاگوی پادشاهان و مسلمانان مشغولم اگر بسبب این یعنی پادشاه بعد ازین چیزی مرا گوید من ازینجا هم بروم ارض الله واسعة چون این خبر بسلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعای غیب مشغولم و دعای غیب را اثرهاست سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاح کرد شیخ فرموده فرستاد که خانه این ضعیف دو در دارد اگر پادشاه از یک در در آید من از در دیگر بیرون روم نقلست که وی میفرمود هر گاه که در سماع صفتی شنیده ام اکثر بر اوصاف و اخلاق حمیده شیخ کبیر حمل کرده ام تا روزی در حالت حیات شیخ در جمعی از گوینده این بیت شنیدم

مخرام بدین صفت مبادا ٭ کز چشم بدت رسد گزندی ٭ مرا اخلاق حمیده و اوصاف گزیده و کمال بزرگی و غایت لطافت ایشان یاد آمد چنانکه در گرفت چون بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و فرمود بعده بسی بر نیامد که برحمت حق پیوستند نقلست که شخصی در مجلس او تقریر کرد که در فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مزامیر میان ست فرمود من منع کرده ام که مزامیر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند درین باب بسیار غلو کرده فرمود که شیخ اوحد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب در آمد شیخ اوحد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالان را طلبید و مقام سماع مرتب کرد و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد نقلست که وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت ای مخدوم خط بنده طبعی ست شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نقلست که وی پیش از رحلت چهل روز طعام نچشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده آید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر میگزارد و میفرمود میرویم میرویم میرویم و باقبال خادم میفرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس نگاهدارد فردای قیامت عهده جواب حضرت عزت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه علوفه درویشان بود فرموده این مرده ریگ چه نگاهداشته این را نیز بدر کن و در خانه جاروب ده در حال انبارخانها را کشادند و جهانی جمع شدند و غارت کردند بعد ازان عرضه کردند که حال ما مسکینان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان برسد که کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود کسی که از سر نصیب خود برخیزد و فات او بعد طلوع آفتاب

وی مقرب ترین یاران گنجشکر بود مدت ہژدہ سال بخدمتش قیام داشت و دوازدہ سال در ارادت از سلطان المشایخ سابق ست و میان سلطان المشایخ و سید محمد کرمانی جہتمندی و اخلاص بی اندازہ بود از آنجہت حضرت گنجشکر فرمود کہ تما ہر دو کس یکجا باشید و میان شما مواخات باشد تا ابدان محبت سبب سید محمد با فرزندان بخدمت سلطان المشایخ در دہلی آمد و باقی عمر در صحبت وی گذرانید وقتی سلطان المشایخ از ابا سید محمد بسبی تغیر مزاج شد سید محمد درماندہ حاضر نگشت سلطان المشایخ حضرت رسالت پناہ را در خواب دید کہ سید محمد پیش آنحضرت ایستادہ ست پس آنحضرت فرمود کہ مولانا نظام الدین سید محمد از فرزندان منست چون روز شد سلطان المشایخ بخانۂ سید محمد رفت و انواع دلداری نمودہ ہمراہ برد و خدمتہا کرد بعد از چند روز سید محمد کرمانی زحمت مزاحم گشت چہاردہ سال پیش از نقل سلطان المشایخ رخت ہستی بربست وفاتش شب جمعہ سنہ احدی و عشر و سبعمائۃ واقع شد در حظیرہ سلطان المشایخ برسر چبوترہ یاران علی مدفون یافت رحمۃ اللہ علیہ و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفتہ و قد ذکر القصۃ مولانا السید محمد العلوی الکرمانی اکثر من ہذا قال زجر علی رضی اللہ عنہ القصاص بمسجد البصرۃ و امر حتی فصم کل منبر کان ثم اتی الحسن فقال لہ انت عالم ام متعلم قال لست بشیء و انما ابلغ الناس ما بلغنی عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فقال ان ہذا الشاب لہ لخلیق ثم اتبعہ الحسن فاخذ ضفۃ ثوبہ و قال انشدک باللہ علمنی وضوء النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فاتی بطست من ماء عند باب الطسوس فعلمہ الوضوء انتہی و نیز در قول مستحسن گفتہ ثم رایت بعد مدۃ من تسوید ہذہ النسخۃ قد ذکر مولانا السید محمد بن المبارک الکرمانی فی سیر الاولیاء نقلا من خط شیخہ سلطان المشایخ محبوب الالہی حبیب اللہ محمد نظام الملۃ والدین المعروف بنظام الاولیاء رضی اللہ تعالی عنہ و ارضاہ عنا ما نصہ و قد جرت السنۃ الالہیۃ ان لا یخرج شیئا من عالم الغیب الی الشہادۃ الا بواسطۃ الی قولہ و ان ابا ہریرۃ اسلم زمن خیبر فلازم النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ثلث سنین و قد زادت روایتہ علی روایۃ من لازم مدۃ عمرہ و بسط کسائہ مشہور فکیف ینکر عمن اودع العلوم فی کساء ابی ہریرۃ ان اودع الاسرار فی خرقۃ البسہا علیا رضی اللہ عنہ ثم ذکر خبر العباء عن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا وجہ ہشتاد و ہفتم آنکہ جمال الدین ابوالحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی اینحدیث شریف را روایت نمودہ چنانچہ در تہذیب الکمال بترجمۂ جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ و روی انہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم و علی

مدفن ظ

لازمہ ظ

صحیح ست و صبح عاشقان شام و احیا ما بین العشائین مشایخ از انجاست که فرموده است که جامه که از صحبت شیخ یافته باشد بغیری توان داد اگر بشنوید منعی نیست و بهتر آنست که نشنوید و سفیر مود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کنند که برابر این کس دیگر نهند روا باشد و بعد وصیت کنند که بفرزندانی که صالح باشند بدیشان دهند در سیر الاولیا می‌نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آوردند خرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فراز کردند و مصلای شیخ را در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی ازین طائفه را در میان زندان بایستانند ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و سفیر مود چندین خرقه که این ضعیف داده است از آنمیان چهار کس را خرقه ارادت داده است دیگر همه خرقه تبرک ست فرمود در کتب سلوک مسطور ست که سلوک را صد مرتبه نهاده اند هفدهم مرتبه کشف و کرامت است و اگر سالک همدرین بماند بهشتاد و سه دیگر کی رسد پس نظر مقتصر بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی خواجه من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که درو این سه صفت بود وی شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید رحمة الله علیه و علیهم اجمعین **و مستتر نماند** که سید محمد بن محمود کرمانی که در سیر الاولیا از نظام اولیا اثبات حدیث مدینة العلم نقل نموده از اعاظم اولیای فخام و اماثل عرفای کرام سنیه است شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید محمد بن محمود کرمانی او از کرمان بتجارت در لاهور آمدی چون بازگشتی در اجودهن شدی سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بملتان رفتی و در ملتان عم او بود نام او سید احمد کرمانی و درین آمد و شد او با خدمت شیخ فرید الدین محبتی پیدا شد اسباب و اموال کرمان را بکلی ترک داد و در ملتان پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ عزیمت اجودهن نمود عم او او را گفت که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم عزیز ست سید محمد کرمانی گفت محبت از پیشها نمیشود با جودهن آمد و مرید شد و ریاضتها کشید و بعد از شیخ فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل یاران اعلی شد و در شب جمعه سنه احدی عشر و سبعمائة رحلت نمود در یاران چوتره مدفون شد رحمة الله علیه و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم چشتی در مرآة الاسرار گفته ذکر آن سید پاک اولاد مصطفی آن جگر بند بتول و مرتضی آن عالم بعلوم ربانی محقق زمان سید محمد بن محمود کرمانی قدس سره از انسانان کامل روزگار بود و صدق و محبتی تمام داشت در حلقه سادات کرمان نیز بود از لاهور در دهلی آمدی در وقت بازگشت در میان اجودهن شده برای ملاقات عم خود سید احمد کرمانی در ملتان رفتی وی آنجا سکونت کرده بود و دختر خود در عقد نکاح سید محمد مذکور در آورده الغرض درین آمد و رفت سید محمد را بخدمت گنجشکر اعتقاد صادق بهم رسیده و بشرف ارادت مشرف گردیده و بعد از چند سال از غلبه محبت گنجشکر اسباب معیشت دنیا را برطرف ساخته بود با منکوحه در اجودهن بخدمتش سکونت گرفت

جمال الدین ابو الحجاج المزی حافظ زمانه حامل رایة السنة والجماعة المتدرع جلباب الطاعات وقد انتهت رياسة المحدثين اليه فى الدنيا وحدث نحو خمسين سنة سمع منه ابن تيمية والبرزالی والذهبی وابن سيد الناس والشيخ الامام السبکی وخلق كثير لا يحصون وصنف تهذيب الكمال المجمع على انه لم يصنف مثله وكتاب الاطراف ولد سنة اربع وخمسين وستمائة توفى سنة اثنتين و اربعين وسبعمائة انتهى فهذا المزی ابو الحجاج ؛ نجم هم المتقاذفة بالامواج ؛ قد اثبت هذا الحديث الباهر الابلاج ؛ الزاهر لا بتلاج ؛ فالمارق عنه بالانحراف والاعوجاج ؛ والمحايد عنه بالنكول والانزعاج ؛ غار فى اغباش التلزز واللجاج ؛ مار على وجهه فى سباسب الحيرة والاهتياج تارك من الحق واضحة الفجاج ؛ زائغ عن الملاحب المامونة عن الاختلاج ؛ وجه **نود دوم** آنکه جمال الدين محمد بن يوسف الزرندی الانصاری در نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسبطين در ذكر ترتيب كتاب گفته فالسمط الاول مشتمل على فضائل جناب سيد المرسلين وخاتم النبيين و رسول رب العالمين محمد عليه افضل صلوات المصلين وشمائله وصفاته وما خصه الله تعالى به من اياته ومعجزاته وعلى مناقب ابن عمه **وباب مدينة علمه** امير المومنين على ابن ابيطالب رضى الله عنه وجه **نود و یکم** آنکه نیز زرندی در نظم درر السمطين بعنوان قسم ثانی سمط اول كتاب گفته القسم الثانی من السمط الاول فى مناقب امير المومنين وامام المتقين عين مناهج الحق واليقين وراس الاولياء والصديقين زوج فاطمة البتول قرة عين الرسول ابن عمه **وباب مدينة علمه** موازره واخيه وقرة عين صنوابيه المرتضى المجتبى الذى فى الدنيا والاخرة امام سيد وفى ذات الله سبحانه وتعالى واقامة دينه قوى ايد ذى القلب العقول و الاذن الواعية والهمة التى هى بالعهود والذمام وافية يعسوب الدين واخى رسول رب العالمين سمو مجده المعالى سرادق مجده ؛ على قمة العرش المجيد تعاليا ؛ علا فوق السموات قدره ؛ ومن فضله نال المعالى الامانيا ؛ فاسس بنيان الولاية متقنا ؛ وحاز ذو التحقيق منه الامانيا ؛ الليث القاهر والعقاب الكاسر والسيف البتور والبطل المنصور والضيغم الهصور ؛ والسيل الدفور والبحر المسجور والعلم المنشور والعباب الزاخر الخضم والطود الشاهق الاشم وساقى المومنين من الحوض بالاوفى والاتم اسد الله الكرار ابو الائمة الاطهار المشرف بمزية من كنت

(حاشیہ: ن‌ظ الاعالیا)

بابها فمن اراد العلم فلیات من بابه **وجه هشتاد و نهم** آنکه علامه مزی در تهذیب الکمال ترجمهٔ ابوالصلت الهروی نصوص مکرره و افادات محرره یحیی بن معین در باب تصحیح و اثبات این حدیث شریف ذکر نموده تحقق و ثبوت آن بر ارباب الباب واضح و عیان نموده چنانچه سابقا در وجه پنجم یکی از آن منقول شده و باقی در ما بعد ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ابوالحجاج مزی از اجلهٔ حفاظ ثقات و اکابر متقنین اثبات نزد سنیه بوده محامد زاهره و مدائح باهره او بر ناظر تذکرة الحفاظ و معجم مختص و تذهیب التذهیب ذهبی و تتمة المختصر ابن الوردی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و روض المناظر ابوالولید بن شحنه حلبی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و درر کامنه فی اعیان المائة الثامنة ابن حجر عسقلانی و نجوم زاهره جمال الدین یوسف بن تغری بردی الظاهری و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و مدینة العلوم ازنیقی و بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن علی الشوکانی و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائح ست درینمقام اکتفا ببعض عبارات میرود عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته ابوالحجاج جمال الدین یوسف بن الزکی بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی الحلبی المزی نسبة الی مزة بکسر المیم قریة بظاهر دمشق کان المذکور احفظ اهل زمانه لاسیما الرجال المتقدمین و انتهت الیه الرحلة من اقطار الارض لروایته و درایته و کان اماما فی اللغة و التصریف دینا خیرا منقبضا عن الناس طارحا للتکلف فقیرا صنف تهذیب الکمال فی اسماء الرجال و کتاب الاطراف و درس بدار الحدیث الاشرفیة ولد بظاهر مدینة حلب فی سنة اربع و خمسین و ستمائة و استوطن دمشق الی ان توفی بها فی دار الحدیث الاشرفیة ثانی عشر صفر سنة اثنتین و اربعین و سبعمائة و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفته المزی الامام العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدین ابوالحجاج یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی ثم الکلبی الشافعی ولد بحلب سنة ۶۵۴ و نشأ بالمزة و تفقه قلیلا ثم اقبل علی هذا الشان و رحل و سمع الکثیر و نظر فی اللغة و مهر فیها و فی التصریف و قراء العربیة و اما معرفة الرجال فهو حامل لوائها لم تر العیون مثله صنف تهذیب الکمال و الاطراف و املی مجالسه و اوضح مشکلات و معضلات ما سبق الیها من علم الحدیث و رجاله و ولی مشیخة دار الحدیث الاشرفیة مات یوم السبت ثانی عشر صفر سنة ۷۴۲ و ازنیقی در مدینة العلوم در ذکر صنف ثانی ائمهٔ شافعیه گفته و منهم یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف الکلبی القضاعی الدمشقی الشیخ

ثانی صح

بابها فلیات علیا و نهایت استحسان و رزانت و غایت استحکام و متانت روایات و آثار معارج الوصول
بر ناظر صدر آن ظاهر و باهرست و ستقف علیه ان شاء الله تعالی فی مجلد حدیث الثقلین وجه نود و چهارم
آنکه نیز زرندی در کتاب الاعلام گفته باب فی خلافة امیر المومنین ابی الحسن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب
الهاشمی رضی الله عنه یجتمع مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عبد المطلب فهو ابن عمه
وباب مدینة علمه وموازره ومواخیه وقرة عین صنو ابیه وزوج فاطمة البتول
وقرة عین الرسول اول هذه الامة اسلاما واوفاها عهدا واوذمّا ما یعسوب الدین مبین
مناهج الحق والیقین ورأس الاولیاء والصدیقین وامام البررة المتقین المعتز بالحجول والعلم المنشور
واللیث الهصور والسیف البتور ذو الکرامات الظاهرة والبراهین القاطعة والحجج البالغة اسد الله
الکرار ابو الائمة الاطهار المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب والمنصوص
علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب المکنی بابی الریحانتین وابی الحسن
ابی التراب هو النبأ العظیم وفلک نوح ؛ وباب الله وانقطع الخطاب ؛ المشرف بمزیة من
کنت مولاه فعلی مولاه والمؤید بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه کاسر الاصنام
وهازم الاحزاب فکم له من قتیل ومصاب وجریح وطریح بالرحاب وکم کشف عن نبی الله صلی الله
علیه وسلم من شدة وبوسی حتی خصه بقوله انت منی بمنزلة هارون من موسی وکم فرج
عنه من غمة وکربة حتی انزل الله فیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم زاده شرفا
ورفعة ووفر حظه من تمام العلی توفیرا بما انزل فیه وفی اولاده انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وکم من آیة نزلت فی شانه وقرر الله بها توقیرا وزاده
بها مکانة وجلالة ونضارة وتنضیرا فهو فی حلبة السباق الی کل غایة ومکرمة ومنقبة
مجلّی والی المبادرة الی الاسلام مع صغر سنه فی ست او سبع او تسع بعد خدیجة مصلّی وهذا
القدر فی الاشارة الی بعض فضائله ومناقبه کاف ههنا لانا قد جمعنا فی کتبنا الثلثة کتاب
الاربعین الصحاح وکتاب نظم درر السمطین فی فضل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین
وکتاب معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول والبتول من فضائله الزاهرة ومناقبه الفاخرة
طرفا صالحا فکرهنا الاعادة فی التصانیف و محتجب نماند که زرندی از اماثل اعلام حفاظ و افاخم عظام ایقاظ سنیه

مولاه فعلی مولاه والمؤید بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه کاسر الانصاب وهازم الاحزاب المتصدق بخاتمه فی المحراب فارس میدان الطعان والضراب هزبر کل عرین وضرغام کل غاب الذی کل لسان کل معتاب ومغتاب وبیان کل ام ومرتاب عن قدح فی قدح معالیه لنفاسة جنابه عن کل ذم وعاب المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب وبفضله واصطفائه نزل الوحی ونزل الکتاب المکنی بابی الریحانتین وابی الحسن وابی تراب هو النبأ العظیم وفلک نوح وباب الله وانقطع الخطاب ذو المراتب الباهرة والمعالی الشامخة والآیات الدامغة وصاحب الکرامات والحجج البالغة ینبوع الخیر ومعدن البرکات ومنجی بحار المعاصی من المخازی والمهاوی والدرکات الامام الذی هو فی ظلم الجهالة والضلالة نبراس وفی ملحم المبارزة والطعان هرماس اخیاس ولمدائن العلوم والحکم الیقینیة نضائله اساس وما فی قربه من رسول الله صلی الله علیه وسلم ومناقبه التی لا یحیط بها وهم حد وقیاس عند ذی رای ودین وعقل شبهة وریبة والتباس
اخو خاتم الرسل الکرام محمد ❊ رسول اله العالمین مطهر
علی وصی المصطفی ووزیره ❊ ابو السادة الغر الهالیل حیدر
ابو السبطین الحسن والحسین وارث الرسل ومولی الثقلین مبدع جمیع المکارم ومفیض عمیم المنن الذی حبه ولاده من اوفی العدد واوقی الجنن
اخو احمد المختار صفوة هاشم ❊ ابو السادة الغر المیامین بالمنن
وصهر امام المرسلین محمد ❊ علی امیر المؤمنین ابو الحسن
هما ظهرا شخصین والنور واحد ❊ بنص حدیث النفس والنور فاعلمن
هو الوزر المأمول فی کل خطة ❊ وان لا تنجینا ولایته فمن
علیهم صلوة الله ما لاح کوکب ❊ وما هب مرتاض النسیم علی الفنن

وجه نود و دوم آنکه نیز زرندی در نظم درر السمطین گفته فضیلة اخری اعترفت بها الاصحاب وابتهجوا وسلکوا طریق الوفاق وانتهجوا عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت علیا و کمال وثوق واعتماد و انتهای شموخ و استناد احادیث و اخبار نظم درر السمطین از صدر کتاب مذکور واضح ولائح است کما لا یخفی علی من راجعه وسیأتی نقله فی مجلد حدیث النور ان شاء الله تعالی

وجه نود و سوم آنکه نیز زرندی در معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول والبتول گفته روی ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد

نطق

الثانی لکل مذلل و برم ۔ فی افادتہ البالغۃ البلیغۃ الدارئۃ لکل ریب عن ضرو اعتزم ۔ فلا یتفوہ بطعنہ بعد الا
من جزم جبل ثم امادوصرم ۔ ولا یتکلم بالقدح فیہ الا من ثلم اساس دینہ وخرم ۔ ولا یلفق فیہ الاباطیل الا من ثم اجتقب الاثم
العظیم والجترم ۔ ولا یعتل فیہ بالاعتالیل الا من نفخ فی غیر ضرم ۔ **وجہ نود و ہفتم** آنکہ صلاح الدین
ابوسعید خلیل بن کیکلدی العلائی الدمشقی الشافعی در مضمار اثبات و احقاق حدیث مدینۃ العلم قصب السبق از اعیان
اقران خویش بردہ مردانہ وار قدم در وادی تحقیق و تثبیت آن فشردہ علامہ سخاوی در مقاصد حسنہ در ذکر این حدیث
شریف گفتہ بل صرح العلائی بالتوقف فی الحکم علیہ بذلک فقال وعندی فیہ نظر ثم بین ما یشہد
بصحتہ لکون ابی معاویۃ راوی حدیث ابن عباس حدث بہ فزال المحذور وممن ہو دونہ قال و
ابو معاویۃ ثقۃ حافظ یحتج بافرادہ کابن عیینۃ وغیرہ فمن حکم علی الحدیث مع ذلک بالکذب
فقد اخطاء قال ولیس ہو من الالفاظ المنکرۃ التی تاباہا العقول بل ہو کحدیث ارحم امتی بامتی
یعنی الماضی فی ہو صنیع معتمد و علامہ سیوطی در لآلی مصنوعہ گفتہ قال الحافظ صلاح الدین العلائی و
من خطہ نقلت فی اجوبتہ عن الاحادیث التی تعقبہا السراج القزوینی علی مصابیح البغوی
وادعی انہا موضوعۃ حدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابہا قد ذکرہ ابو الفرج فی الموضوعات
من طرق عدۃ وجزم ببطلان الکل وکذلک قال بعدہ جماعۃ منہم الذہبی فی المیزان وغیرہ و
المشہور بہ روایۃ ابی الصلت عبد السلام بن صالح الہروی عن ابی معاویۃ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس مرفوعا
وعبد السلام ہذا تکلموا فیہ کثیرا قال النسائی لیس بثقۃ وقال الدارقطنی وابن عدی متہم
زاد الدارقطنی رافضی وقال ابو حاتم لم یکن عندی بصدوق وضرب ابو زرعۃ علی حدیثہ ومع
ذلک فقد قال الحاکم ثنا الاصم ثنا عباس یعنی الدوری قال سئلت یحیی بن معین عن ابی الصلت
فقال ثقۃ فقلت الیس قد حدث عن ابی معاویۃ حدیث انا مدینۃ العلم فقال قد حدث بہ محمد
بن جعفر الفیدی وہو ثقۃ عن ابی معاویۃ وکذلک روی صالح جزرۃ عن ابن معین ثم ساقہ
الحاکم من طریق محمد بن یحیی بن الضریس وہو ثقۃ حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معاویۃ
قال العلائی فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عہدتہ وابو معاویۃ ثقۃ مامون من کبار الشیوخ وحفاظہم المتفق علیہم
وقد تفرد بہ عن الاعمش فکان ماذا وای استحالۃ فی ان یقول النبی صلعم مثل ہذا فی حق علی رضی اللہ عنہ ولم یات کل
من تکلم فی ہذا الحدیث وجزم بوضعہ بجواب عن ہذہ الروایات الصحیحۃ عن ابن معین ومع ذلک

محتج

بروایۃ ابو الصلت

بیباشد بمفاخر عالیة المقدار و مآثر سامیة الاخطار و حسب افادات این حضرات در مجلد حارث نور تفصیل خواهی شنید درینجا بیعض عبارات که مؤذن ان
بکمال سمو مرتبت و جلالت و علو منزلت و نباهت اوست باید شنید - احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته
هذا الذی قرره الاجلة ؛ والمقتضی ولازم الادلة ؛ وذلك ان اجلة العلماء صرحت لهم الادلة
بهذه الخصوصیات لاهل البیت الشریف قرروا ذلك وحرروه مثل السید علی السمهودی امام السنة فی جواهره
والحافظ الطبری الشافعی فی ذخائره والحجة الزرندی الشافعی فی معالمه وشیخ الاسلام ابن حجر الشافعی فی
صواعقه وجلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمة فی مناقب السیدة فاطمة واحیاء المیت فی ذکر اهل البیت
والسمطین فی السبطین و اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب ازین عبارت ظاهر است که علامه عجیلی زرندی را بلقب عظیم
حجت وصف نموده و او را از اجله علما معدود نموده و بر متتبع افادات محققین کبار و منقدین احبار سنیه عظمت این لقب فخیم و صفت
عظیم پیدا و آشکارست ذهبی در صدر میزان الاعتدال گفته فاعلی العبارات فی الرواة المقبولین ثبت حجة حافظ ثقة متقن
ثقة ثقة ثم ثقة ثم صدوق ولا باس به ولیس به باس ثم محله الصدق وجید الحدیث وصالح الحدیث وشیخ وسط و
شیخ وحسن الحدیث وصدوق ان شاء الله وصویلح ونحو ذلك ونیز ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب
المعروف بالمفید گفته والحافظ اعلی من المفید فی العرف کما ان الحجة فوق الثقة وزین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی در شرح الفیة الحدیث گفته
قال ابن ابی حاتم وجدت الالفاظ فی الجرح والتعدیل علی مراتب شتی فاذا قیل للواحد انه ثقة او متقن فهو ممن یحتج
بحدیثه قال ابن الصلاح وکذا اذا قیل ثبت وحجة وکذا اذا قیل فی العدل انه حافظ او ضابط قال الخطیب ارفع
العبارات ان یقال حجة او ثقة وسخاوی در شرح الفیة الحدیث در ذکر تفاوت الفاظ تعدیل گفته فکلام ابی داود یقتضی ان الحجة
اقوی من الثقة وذلك ان الآجری ساله عن سلیمان بن بنت شرحبیل فقال ثقة یخطی کما یخطی الناس قال الآجری
فقلت هو حجة قال الحجة احمد بن حنبل وکذا قال عثمان بن ابی شیبة فی احمد بن عبد الله بن یونس ثقة ولیس بحجة
وقال ابن معین فی محمد بن اسحاق ثقة ولیس بحجة وفی ابی اویس صدوق ولیس بحجة وکان لهذه النکتة قدمها الخطیب حیث
قال ارفع العبارات ان یقال حجة او ثقة وملا علی قاری در جمع الوسائل فی شرح الشمائل گفته ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائة
الف حدیث متنا واسنادا والطالب هو المبتدی الراغب فیه والمحدث والشیخ والامام هو الاستاذ الکامل والحجة من احاط
علمه بثلثمائة الف حدیث متنا واسنادا واحوال رواته جرحا وتعدیلا وتاریخا و
الحاکم هو الذی احاط علمه بجمیع الاحادیث المرویة کذلك انتهی فهذا الحافظ
الزرندی محدث الحرم ؛ حجتهم الکابر المبجل المحترم ؛ قد اثبت هذا الحدیث

اهل صح

معارجه

ابی معویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویة قدیما ثم کف عنه و قال کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ قلت فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهدته و ابو معویة ثقة مامون من کبار الشیوخ و حفاظهم المتفق علیهم و قد تفرد به عن الاعمش فکان ماذا و ای استحالة فی ان یقول النبی صلی الله علیه و سلم مثل هذا فی حق علی و لم یات کل من تکلم فی هذا الحدیث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین و مع ذلک فله شاهد رواه الترمذی مرجامعه یشعلی و رواه ابو مسلم الکجی و غیره عن محمد بن عمر الرومی و هو ممن روی عنه البخاری فی غیر الصحیح و قد وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داؤد و قال ابو زرعة فیه لین و قال الترمذی بعد ان اخرجه هذا حدیث غریب و روی بعضهم هذا عن شریک و لم یذکر فیه الصنابحی و لا یعرف هذا عن احد من الثقات غیر شریک فقد برئ محمد بن الرومی من التفرد و شریک هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم و علق له البخاری و وثقه یحیی بن معین و قال العجلی ثقة حسن الحدیث و قال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون تفرده حسنا فکیف اذا انضم الی حدیث ابی معویة المتقدم و لا یرد علیه روایة من اسقط منه الصنابحی لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم ادرک الخلفاء الاربعة و سمع منهم فذکر الصنابحی فیه من المزید فی متصل الاسانید و لم یات ابو الفرج و لا غیره بعلة قادحة فی حدیث شریک سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر انتهی کلام العلائی و نیز سیوطی در نکت بدیعات در ذکر این حدیث شریف گفته و تعقب الحافظ ابو سعید العلائی علی ابن الجوزی فی هذا الحدیث بفصل طویل سقته فی الاصل و ملخصه ان قال هذا الحدیث حکم ابن الجوزی و غیره بوضعه و عندی فی ذلک نظر الی ان قال و الحاصل انه ینتهی بطرقه الی درجة الحسن المحتج به فلا یکون ضعیفا فضلا عن ان یکون موضوعا و تحسین حافظ علائی این حدیث شریف را بر ناظر کتاب احادیث مشتهره تالیف علامه زرکشی و در منتثره جلال الدین سیوطی و جواهر العقدین نور الدین سمهودی و سبل الهدی و الرشاد محمد بن یوسف شامی و تنزیه الشریعه ابن عراق کنانی و تذکره محمد طاهر فتنی و مرقاة ملا علی قاری و فیض القدیر عبد الرؤف المناوی و حاشیه مواهب لدنیه تصنیف نور الدین شبراملسی و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر نیز واضح و ظاهرست و ستقف علیه فیما بعد

[illegible]

مفرده

فلم شاهد رواه الترمذی فی جامعه عن اسمعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر بن الرومی عن شریک بن عبد الله عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن ابی عبد الله الصنابحی عن علی مرفوعا انا دار الحکمة وعلی بابها ورواه ابو مسلم الکجی وغیره عن محمد بن عمر ان الرومی وهو ممن روی عنه البخاری فی غیر الصحیح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داود قال ابو زرعة فیه لین قال الترمذی بعد اخراج الحدیث هذا حدیث غریب وقد روی بعضهم هذا عن شریک ولم یذکر فیه الصنابحی ولا نعرف هذا عن احد من الثقات غیر شریک قال العلائی فقد بری محمد بن عمر ان الرومی من التفرد به وشریک هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم وعلق له البخاری ووثقه یحیی بن معین قال العجلی ثقة حسن الحدیث وقال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون تفرده حسنا فکیف اذا انضم الی حدیث ابی معویة ولا یرد علیه روایة من اسقط منه الصنابحی لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم ادرک الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذکر الصنابحی فیه من المزید فی متصل الاسانید ولم یات ابو الفرج ولا غیره بعلة قادحة فی حدیث شریک سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر انتهی کلام الحافظ صلاح الدین العلائی و نیز سیوطی در قوت المغتذی گفته

وقال الحافظ صلاح الدین العلائی فی اجوبته هذا الحدیث ذکره ابو الفرج بن الجوزی فی الموضوعات من طرق عدة وحکم ببطلان الکل وکذلک قال بعده جماعة منهم الذهبی فی المیزان وغیره والمشهور به روایة ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا وعبد السلام هذا تکلموا فیه کثیرا قال النسائی لیس بثقة وقال الدارقطنی وابن عدی متهم زاد الدارقطنی رافضی وقال ابو حاتم لم یکن عندی بصدوق وضرب ابو زرعة علی حدیثه ومع ذلک فقد قال الحاکم حدثنا الاصم حدثنا عباس یعنی الدوری قال سالت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة حدیث انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی وهو ثقة عن ابی معویة وکذلک روی صالح جزرة ایضا عن ابن معین ثم ساقه الحاکم من طریق محمد بن یحیی بن الضریس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال لیس ممن یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویة انا مدینة العلم فقال هو من حدیث

عمر بن

عمر بن

منفرد

بروایة ابو الصلت

وضرب

الثانی والعشرون قال جابر اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضد علی وقال هذا امام البررة
وقاتل الفجرة مخذول من خذله منصور من نصره ثم مد بها صوته وقال انا مدینة العلم وعلی بابها
فمن اراد العلم فلیأت الباب رواه ابن المغازلی **وجه نود و هشتم** آنکه سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس
که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمی ست و نسخه منقوله آن از نسخه عتیقه پیش نظر نحیف حاضر ست گفته الباب
الاول یفتتح بما یروی باب مدینة العلم و منبع الکرم والحلم صاحب المناقب علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه **وجه نود و نهم** آنکه نیز سید علی همدانی در روضة الفردوس باب حادی عشر که بر مرویات
جابر بن عبد الله انصاری مشتمل ست گفته وعنه قال قال علیه السلام انا مدینة العلم و
علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب **وجه صدم** آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده خمریه فارضیه که
موسوم بمشارب الاذواق ست در شرح شعر لها البدر کاس وهی شمس تدیرها * هلال وکم یبدو
اذا مزجت نجم * گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقایق نفسی خواهد بود بر تقدیر
اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و دعای حقیقت محبت ست و مراد از هلال علی باشد
که ساقی کوثر شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة
العلم وعلی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی ازوست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا
وعلی من نور واحد علی منی وانا منه و از امتزاج احکام شرایع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم
مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرموده که انا وانت ابوا هذه الامة
اشارت بدین معنی ست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات
اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که انا المنذر وعلی الهادی و
بک یا علی یهتدی المهتدون و چون این سر بر تو مکشوف شود بدان که طوالع انوار حقائق هر ولی
مقتبس از مشکات ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احولیست **وجه صد و یکم** آنکه
نیز سید علی همدانی در اجازت نامه که برای شیخ طالب داؤد نوشته و محب الدین بن ظهیر الدین بدخشانی ازان در جامع السلاسل
آورده بعد ذکر بعضی از احوال و مقامات اهل سلوک گفته و غیر این از مراتب سنیه ارباب قلوب و درجات عالیه
اهل کشف که این ضعیف بعضی از آثار و ثمرات آن در صحبت شیخ خود سیدی و سندی قدوة الواصلین حجة العارفین سلطان
المحققین برهان الصدیقین [illegible] ابو المعالی شرف الحق والدین محمود بن عبد الله المزدقانی افاض الله علی

تذکرة الحفاظ و معجم مختص ذهبی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین الاسدی و درر کامنه ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ سیوطی و انس جلیل مجیر الدین عبد الرحمن علیمی حنبلی و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی واضح و آشکارست درینجا بر بعضی عبارات اکتفا میرود شوکانی در بدر طالع گفته خلیل بن کیکلدی العلائی ولد فی ربیع الاول سنة ۶۹۴ و اول سماعه للحدیث فی سنة ۷۰۳ سمع علی شرف الدین الفزاری و برهان الدین الذهبی و ابن عبد الدائم و القسم بن عساکر و جماعة کثیرة بلغوا الی سبعمائة و رحل الی الاقطار و اشتغل قبل ذلک بالفقه و العربیة و مهر و صنف التصانیف فی الفقه و الاصول و الحدیث و منها تحفة الرائض فی علم الفرائض و الاربعین فی اعمال المتقین و شرح حدیث ذی الیدین فی مجلد و الوشی المعلم فیمن روی عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ابن حجر فی الدرر انه صنف کتبا کثیرة جدا سائرة مشهورة نافعة و کان بزی الجند ثم لبس زی الفقهاء حفظ التنبیه و مختصر ابن الحاجب و مقدمته فی النحو و التصریف و ولی تدریس الحدیث بالناصریة ثم الصلاحیة بالقدس و قطن به الی ان مات و حج مرارا و جاور و کان ممتعا فی کل باب یحفظ تراجم اهل عصره و من قبلهم و وصفه الذهبی بالحفظ و قال استحضر الرجال و العلل و تقدم فی هذا الشان مع صحة الذهن و سرعة الفهم و قال غیره و کان اماما فی الفقه و النحو و الاصول و الحدیث و فنونه حتی صار بقیة الحفاظ عارفا بالرجال علامة فی المتون و الاسانید و مصنفاته تنبئ عن امامته فی کل فن و قال الاسنوی کان حافظ زمانه اماما فی الفقه و الاصول و غیرهما ذکیا نظارا فصیحا کریما ذا نظم حسن استمر علی حاله حتی مات فی القدس خامس المحرم سنة ۷۶۱ انتهی فهذا العلائی حافظهم الذی شمخ و اعتلی و بارعهم الذی اضطلع و امتلأ قد اثبت هذا الحدیث فنفی کل ریب و جلی و قطع اصل کل شبهة و اختلی فلا یخرف عنه الا من جانب سنن العمه تائه فی الفلا و لا یصدف عنه الا من اوقد نار الفتنة و اصطلی وجه نود و ششم آنکه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب المودة فی القربی گفته عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و عن ابن مسعود و عن انس مثل ذلک وجه نود و هفتم آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده گفته الحدیث

بظهور می رسد نه ایشان را نزد خود مقداری و نه بار در قبول خلق او ای وقاری و نه در ظهور آن تصفات اختیاری بل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و آنکه باب مدینهٔ علم و منبع کرم و حلم شاهباز فضای ازلی امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده که ما احسن تواضع الغنی فی مجلس الفقیر رغبة فی ثواب الله تعالی و احسن من ذلک تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله تعالی اشارت بان معنی بود زیرا که تکبر اغنیا بسبب نخوت نفسانی و عوارض دنیوی فانی باشد که آن بغیر الحق ست و تکبر درویش عارف بالله بالله بود و این احسن احوال فقیر ست زیرا که این دلالت ست بر یقین او و ازینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقل ست سبب کمال عارف ست انتهی نور الدین جعفر از افاخم عرفای معروفین معتمدین و اعاظم کملای ممدوحین سنیه بنهایت جلالت شان و سمو مکان او بر ناظر جامع السلاسل محی الدین بن ظهیر الدین بدخشانی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد ماجد مخاطب هر دو ظاهر و پیدا ست فهذا عارفهم الجلیل ❊ و کابرهم النبیل ❊ قد حتم بهذا الحدیث الاثیر الاثیل ❊ حتما قاطعا لکل قال و قیل ❊ فلا یثنی الوجه عن قبوله الا الاروع الجائر الضلیل ❊ و لا یعرض عنه بعد وله الا الاخالف الزائغ المخطی للسبیل ❊ و لا یرتاب فیه الا المائق المافوک بالحیل و الاعالیل ❊ و لا یتمتری فیه الا المرتبک فی شبائک الخدع و الاضالیل ❊ وجه صد و سوم آنکه بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی الشافعی بوجه حسن و اداء ایجاع صدور معاندین احراق قلوب جاحدین او به تصریح این معنی که حدیث مدینة العلم منتهی بدرجه حسن محتج به میشود و ضعیف نیست چه جای آنکه موضوع باشد داغ توهین و تهجین بر نواصی منکرین حائدین نهاده عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر در ذکر این حدیث شریف گفته و قال الزرکشی الحدیث ینتهی الی درجة الحسن المحتج به و لا یکون ضعیفا فضلا عن کونه موضوعا و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن در ذکر این حدیث شریف گفته و اقتصر علی تحسینه العلائی و الزرکشی و ابن حجر فی اقوام آخر ردا علی ابن الجوزی و علاوه علامه زرکشی بر تحسین خود تحسین این حدیث از علائی نیز نقل کرده چنانچه بر ناظر در منتثره سیوطی و مرقاة ملا علی قاری واضح و آشکار است و علامه زرکشی از اعاظم محرزین جلائل فخار و افاخم مبرزین کامل عیار نزد سنیه می باشد تقی الدین اسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن بهادر بن عبد الله العالم العلامة المصنف المحرر بدر الدین ابو عبد الله المصری الزرکشی مولده سنة خمس و اربعین و اخذ عن الشیخین جمال الدین الاسنوی و سراج الدین البلقینی و رحل الی حلب الی الشیخ شهاب الدین الاذرعی و تخرج فی الحدیث بمغلطائی و سمع الحدیث

روحه الکریم بحار الرحمة والغفران یافته و مشاهده کرده ست و او از صحبت شیخ شیوخ الاسلام عارف علم ربانی
شیخ رکن الملة والدین احمد بن محمد المعروف بعلاء الدوله سمنانی اند طریقت کرده ست و او از صحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن
اسفراینی و او از ذاکر احمد جوزقانی و او از شیخ کامل سائر علی لالا و او از شیخ واصل شهید مجد الدین بغدادی و او از شیخ
محقق کامل مکمل ابو الجناب احمد بن عمر الخیوقی المعروف بنجم الدین کبری و او از شیخ عمار یاسر و او از شیخ ابو النجیب سهروردی و او
از شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابو بکر نساج و او از شیخ ابو القاسم گورگانی و او از شیخ ابو عثمان مغربی و او از ابو علی کاتب و او از ابو علی رودباری و او از سید الطائفه
جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از شیخ معروف کرخی و او از داود طائی و او از شیخ حبیب عجمی و او از شیخ
حسن بصری و او از امام اولیا سلطان اتقیا باب مدینه علم منبع کرم و حلم اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب کرم الله وجهه و او از حضرت سید المرسلین و امام المتقین رسول رب العالمین محمد مصطفی علیه افضل
الصلوات واکمل التحیات انتهی - و علی همدانی از اکابر اولیای عظام و اجله عرفای فخام و اماثل علمای اعلام
و اماجد نبهای عظام سنیه بوده مفاخر عظیمه و مآثر فخیمه و محامد سنیه و مدائح علیه او ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه
بتفصیل جمیل خواهی شنید فهذا جرهم المعروف ❊ و قرمهم الموصوف ❊ بالسبق والبراعة
والفضل المشوف ❊ المحرز عندهم من المحامد عجیبة الانواع والصنوف ❊ قد روی هذا الحدیث
المشید المرصوف ❊ الموطد المکنوف ❊ واثبته فی تصانیفه التی لا یعمی عنها الا کل خاسئ مطروف
فارغم من المنکرین المعاطس والانوف ❊ وساق الیهم وحی الحتوف ❊ ورمی عصبتهم بالمرنان
الهتوف ❊ واصمی زرافتهم باحد القواضب السیوف ❊ وجعل ما لفقوه کالرماد المنسوف ❊ وصیر
ما ابرموه کالصوف المنتوف ❊ **وجه صد و دوم** آنکه نور الدین جعفر بن سالار البدخشانی المعروف بامیر ملا خلیفه
سید علی همدانی در خلاصة المناقب گفته جناب سیادت در ذخیره آورده است که در بعضی اخبار آورده است

آمده

که امام محقق سابق جعفر صادق علیه و علی آبائه السلام گفتند ان فیک کل فضیلة الا انک متکبر قال لست
بمتکبر ولکن کبریاء الحق قام مقام التکبر یعنی طائفه که اخلاق نفسانی را در مقام فنا در بازند و خانه وجود
را از صفات بشریت بپردازند و خاشاک هستی را در زاویه نابود اندازند هر آینه مقبولان را بعد از تجرع مرارات فنا شربت بقا
چشانند و در بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیا پوشانند و جماعتی را بخلعت تعزز و کبریا مخصوص گردانند پس چون
در مقام صحو آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان بظهور رسانند عوام کالانعام آن را از ایشان تکبر دانند اما
عارف محقق میداند که آن تعزز بحق و تجلی سلطنت کبریا مطلق است که در ابدان زاکیه و اجسام طاهره ایشان

النوویة وولی مشیخة کریم الدین وکان منقطعا فی منزله لا یتردد الی احد الا الی سوق الکتب و اذا حضره لا یشتری شیئا و انما یطالع فی تصانیفه وخرج احادیث الرافعی و مشی فیه علی جمع ابن الملقن لکنه سلك طریق الدیلمی فی سوق الاحادیث باسانید خرجها فطال الکتاب لذلك انتهی وجلال الدین سیوطی در حسن المحاضرة گفته بدر الدین محمد بن عبد الله بن بهادر الزرکشی ولد سنة خمس و اربعین و سبعمائة واخذ عن الاسنوی ومغلطائی وابن کثیر والاذرعی وغیرهم والف تصانیف کثیرة فی عدة فنون منها الخادم علی الرافعی والروضة وشرح المنهاج والدیباج وشرح جمع الجوامع وشرح البخاری والتنقیح علی البخاری وشرح التنبیه والبرهان فی علوم القران والقواعد فی الفقه واحکام المساجد وتخریج احادیث الرافعی و تفسیر القران وصل الی سورة مریم والبحر فی الاصول وسلاسل الذهب فی الاصول والنکت علی ابن الصلاح وغیر ذلك مات یوم الاحد ثالث رجب سنة اربع وتسعین وسبعمائة ودفن بالقرافة الصغری وشمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی در طبقات المفسرین گفته محمد بن عبد الله بن بهادر الامام العالم العلامة المصنف المحرر بدر الدین ابو عبد الله المصری الزرکشی الشافعی ولد سنة خمس و اربعین و سبعمائة اخذ عن الاسنوی ومغلطائی و ابن کثیر والاذرعی وسراج الدین البلقینی ورحل الی حلب فاخذ عن الشیخ شهاب الدین الاذرعی وسمع الحدیث بدمشق سنة اثنتین وخمسین وسبعمائة من الصلاح بن ابی عمر بن امیلة وغیرهما وکان فقیها اصولیا مفسرا ادیبا فاضلا فی جمیع ذلك ودرس وافتی وولی مشیخة خانقاه کریم الدین بالقرافة الصغری وکان منقطعا الی الاشتغال بالعلم لا یشتغل عنه بشیء وله اقارب یکفلونه امر دنیاه وله تصانیف کثیرة فی عدة فنون منها الخادم علی الرافعی والروضة وشرح المنهاج والدیباج وشرح جمع الجوامع وشرح البخاری والتنقیح علیه و شرح العمدة وشرح التنبیه والبحر فی الاصول فی ثلاثة اجزاء جمع فیه جمعا کثیرا لم یسبق الیه وسلاسل الذهب فی الاصول والبرهان فی علوم القران والقواعد فی الفقه واحکام المساجد وتخریج احادیث الرافعی وتفسیر القران العظیم وصل فیه الی سورة مریم والنکت علی ابن الصلاح وغیر ذلك وخطه ضعیف جدا قل من یحسن استخراجه توفی یوم الاحد ثالث شهر رجب سنة اربع وتسعین وسبعمائة ودفن بالقرافة الصغری بالقرب من تربة الامیر بکتمر الساقی

بدمشق وغیرها قال بعض المورخین کان فقیها اصولیا ادیبا فاضلا فی جمیع ذلک ودرس و
افتی وولی مشیخة خانقاه کریم الدین بالقرافة الصغری وحکی لی الشیخ شمس الدین البرماوی
انه کان منقطعا الی الاشتغال بالعلم لا یشتغل عنه بشیء وله اقارب یکفونه امر دنیاه توفی فی
رجب سنة اربع وتسعین وسبعمائة ودفن بالقرافة الصغری بالقرب من تربة الامیر بکتمر الساقی
ومن تصانیفه تکملة شرح المنهاج للاسنوی واعتمد فیه علی النکت لابن النقیب واستمد من کلام
الاذرعی والبلقینی وفیه فوائد وابحاث تتعلق بکلام المنهاج حسنة لکنه یهم فی النقل
والبحث کثیرا اتم اکمله لنفسه ولکن الربع الاول منه عدم وهو مسودة وخادم الشرح والروضة
وهو کتاب کبیر فیه فوائد جلیلة کتبه علی اسلوب المتوسط للاذرعی والنکت علی البخاری
والبحر فی الاصول فی ثلثة اجزاء جمع فیه جمعا کثیرا لم یسبق الیه و
شرح جمع الجوامع للسبکی فی مجلدین وله مصنفات آخر منها مصنف
فی الادب سماه ربیع الغزلان وخطه ضعیف جدا قل من یحسن استخراجه وابن حجر عسقلانی
در درر کامنه فی اعیان المائة الثامنة گفته محمد بن بهادر بن عبد الله الترکی الاصل المصری الشیخ بدر الدین الزرکشی
ولد سنة خمس واربعین وعنی بالاشتغال من صغره فحفظ کتبا واخذ عن الشیخ جمال الدین
الاسنوی والشیخ سراج الدین البلقینی ولازمه ولما ولی قضاء الشام استعار منه نسخة من الروضة
مجلد فعلق ما علی الهوامش من الفوائد فهو اول من جمع حواشی الروضة للبلقینی وذلک فی سنة
تسع وستین وملکها بخطه ثم جمعها القاضی ولی الدین ابن شیخنا العراقی قبل ان یقف علی
الزرکشیة فلما اعرتها له انتفع بها فیما کان قد خفی من اطراف الهوامش فی نسخة الشیخ وجعل
لکل ما زاد علی نسخة الزرکشی زایا وعنی الزرکشی بالفقه والاصول والحدیث فاکمل شرح المنهاج
واستمد فیه من الاذرعی کثیرا وکان رحل الی دمشق فاخذ عن ابن کثیر فی الحدیث وقرأ علیه مختصره ومدحه
ببیتین ثم توجه الی حلب فاخذ عن الاذرعی ثم الخادم علی طریق المهمات فاستمد من
المتوسط للاذرعی کثیرا لکنه شحنه بالفوائد والزوائد من المطلب وغیره وجمع فی الاصول کتابا
سماه البحر فی ثلاثة اسفار وشرح علوم الحدیث لابن الصلاح وجمع الجوامع للزرکشی وشرع
فی شرح البخاری فترکه مسودة وقفت علی بعضها ولخص منه التنقیح فی مجلدة وشرح الاربعین

مجلدة

مصنف

السبکی

فهو الزرکشی احد اعلامهم المشاهیر و فرد احبارهم النحاریر قد حسّن هذا الحدیث الرفیع الاثیر و صرح بکونه محتجا به علی عمد المنکر الغریر فالمتعامی عنه مصاب فی بصرة ضریر و الحائد عنه معتوه مالوس فاسد الضمیر و المتعاند فیه مدیث لصغاره حقیر و المناکر فیه محتقب لاثمه و قیر وجه صد و چهارم آنکه فخر الدین عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهیم بن مکانس القبطی المصری این حدیث شریف را در اشعار خود نظم نموده چنانچه تقی الدین ابوبکر علی المعروف بابن حجة الحموی در خزانة الادب در نوع طباق در ضمن اشعاریکه از دیوان فخر الدین بن مکانس نقل کرده گفته و نقلت منه ما امتدح به امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ؎ یا ابن عم النبی ان اناسا قد تو الوک بالسعادة فازوا ؞ انت للعلم فی الحقیقة باب ؞ یا اماما و ما سواک مجاز و نیز ابن حجه در خزانة الادب در نوع توریه در ذکر اشعار فخر الدین بن مکانس گفته و قال یمدح الامام المرتضی علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ؎ یا ابن عم النبی ان اناسا ؞ قد تو الوک بالسعادة فازوا ؞ انت للعلم فی الحقیقة باب ؞ یا اماما و ما سواک مجاز ؞ و فخر الدین بن مکانس از مشاهیر نبهای اعلام و معاریف کملای عظام سنیه بوده ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهیم بن مکانس القبطی المصری فخر الدین ولد فی سلخ ذی الحجة سنة ۷۴۵ و کان ابوه من الکتاب فی الدواوین فنشأ فی ذلک و کان له ذکاء فتولع بالادب فاخذ عن القیراطی و غیره و صحب الشیخ بدر الدین البشتکی و نظم الطریقة النباتیة فاجاد مع قصوره فی العربیة لکنه کان قوی الذهن حسن الذوق حاد النادرة بتوقد ذکاء و ولی نظر الدولة و غیرها من المناصب بالقاهرة و صودر مرة مع الصاحب کریم الدین اخیه ثم ولی وزارة الشام فاقام بها مدة و دخل الی حلب صحبة الظاهر برقوق و طارح فضلاء الشام فی البلدین ثم طلب من دمشق لیلی الوزارة بالدیار المصریة فیقال انه اغتیل بالسم و هو راجع فوصل الی بیته میتا و ذلک فی ثانی عشر ذی الحجة سنة ۷۹۴ و لم یکمل خمسین سنة اجتمعت به غیر مرة و سمعت منه شیئا من الشعر و هو القائل ؎ علقتها معشوقة خالها ؞ قد عمها بالحسن بل خصصا ؞ بوصلی الغالی و یا جسمها ؞ لله ما اغلا و ما ارخصا ؞ انتهی فهو فخر الدین بن مکانس ؞ ارعهم الحزن للمفاخر الزاریة علی العین الاوانس ؞ قد نظم الحدیث المجدد من معالم الهدی کل رسم دارس ؞ فی نظمه الانیق الرشیق

والومہدی ثعالبی در مقالید الاسانید گفتہ نبذة من تعریف البدر الزرکشی رحمہ اللہ تعالی قال الحافظ ابن حجر فی انباء الغمر ہو محمد بن بہادر بن عبد اللہ الزرکشی ولد سنۃ خمس واربعین وسبعمائۃ بتقدیم المہملۃ علی الموحدة کما رایت بخطہ وسمع من مغلطائی وتخرج بہ فی الحدیث وقرأ علی جمال الدین الاسنوی وتخرج بہ فی الفقہ وسمع من ابن کثیر واخذ عن الاذرعی وغیرہ و اقبل علی التصنیف فکتب بخطہ ما لا یحصی لنفسہ ولغیرہ ومن تصانیفہ تخریج احادیث الرافعی فی خمس مجلدات وخادم الرافعی فی عشرین مجلدا والتنقیح وشرع فی شرح کبیر علی البخاری لخصہ من شرح ابن الملقن وزاد فیہ کثیرا وشرح جمع الجوامع فی مجلدین وشرح المنہاج فی عشرة و مختصرہ فی مجلدین والتحریر فی اصول الفقہ فی ثلاث مجلدات وغیر ذلک وتخرج بہ جماعۃ وکان مقبلا علی شانہ منجمعا عن الناس وکان یقول الشعر الوسط مات فی ثالث رجب سنۃ اربع وتسعین بتقدیم المثلثۃ الفوقیۃ وسبعمائۃ رحمۃ اللہ تعالی علیہ انتہی

ثالث

وخود شاہ صاحب در بستان المحدثین گفتہ تنقیح الالفاظ الجامع الصحیح از تصانیف بدر الدین محمد بن بہادر بن عبد اللہ زرکشی است کہ در سال ہفتصد و چہل و پنج متولد شدہ و از شاگردان حافظ مغلطائی است در فن حدیث و از جمال الدین اسنوی نیز اخذ علوم کردہ خصوصا فقہ و سماع حدیث از ابن کثیر و اذرعی نیز دارد صاحب تصانیف بسیار است خصوصا خدمت فقہ شافعی و علوم قرآن بسیار نمودہ از انجملہ است تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد و از انجملہ خادم الرافعی در بست جلد و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول کہ آنرا از شرح ابن ملقن تلخیص نمودہ و چیزہا در ان افزودہ و جمع الجوامع را نیز شرح نمودہ در دو جلد و منہاج را در دہ جلد و مختصر آن شرح کردہ در دو جلد و تجرید در اصول الفقہ در سہ جلد نوشتہ و شعری ہم دارد متوسط الدرجہ و وفاتش در سوم رجب سال نود و چہار بعد از ہفتصد رو داد

رابع

[illegible]

و صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفتہ بدر الدین محمد بن عبد اللہ بن بہادر الزرکشی در سنہ خمس واربعین وسبعمائۃ متولد شدہ و از اسنوی و مغلطائی و ابن کثیر و اذرعی وغیرہم فرا گرفتہ و تالیف ساختہ تصانیف بسیار در فنون عدیدہ دارد منہا الخادم علی الرافعی والروضۃ وشرح المنہاج والدیباج وشرح جمع الجوامع وشرح البخاری والتنقیح علی البخاری وشرح التنبیہ والبرہان فی علوم القرآن والقواعد فی الفقہ واحکام المساجد و تخریج احادیث الرافعی وتفسیر القرآن الی سورة مریم والبحر فی الاصول وسلاسل الذہب فی الاصول والنکت علی ابن الصلاح وغیر ذلک ما توفی لاحد ثالث رجب سنۃ اربع وتسعین سبعمائۃ ودفن بالقرافۃ الصغری

اثنين واربعين وسبعمائة تقريبا كذا وجدت في بعض الاستدعات التي اجاز فيها بخطه
اثنتين الاستدعاءات

واظنه والله اعلم ولد بالقاهرة وسمع بها على ما بلغني جامع الترمذي على مظفر الدين العطار المصري وعلى علي بن احمد الفرضي الدمشقي ولعله سمع على الفرضي شيئا من مسند احمد بن حنبل وسمع بالقاهرة كثيرا من عبد الرحمن بن علي بن محمد بن هارون الثعلبي ومن محمد بن علي الحراوي كتاب الحيل للحافظ شرف الدين الدمياطي عنه والعلم للذهبي من غيرهما من شيوخهما وسمع بمكة من مسندها الجمال محمد بن احمد بن عبد المعطي صحيح ابن حبان وغير ذلك وسمع بمكة ايضا على مسند حلب كمال الدين محمد بن عمر بن حبيب الحلبي سنن ابن ماجه ومسند الطيالسي ومسند الشافعي ومعجم ابن قانع واسباب النزول للواحدي والمقامات الحريرية في غير ذلك وعني بالعلم كثيرا واخذه عن جماعة منهم الشيخ بهاء الدين احمد بن الشيخ تقي الدين السبكي اخذ عنه فنونا من العلم ولازمه كثيرا وانتفع به ولما راه الشيخ بهاء الدين السبكي اهلا للتدريس والفتوى تكلم له مع جدي القاضي كمال الدين ابي الفضل النويري في ان يجيز له ذلك ففعل وتفقه ايضا بالشيخ جمال الدين عبد الرحيم الاسنائي واخذ الادب عن الشيخ برهان الدين القيراطي وبرع في التفسير والحديث والفقه واصوله والعربية والادب وله تواليف حسنة منها الديباجة في شرح سنن ابن ماجه وهو في نحو خمس مجلدات على ما وجدت بخطه وشرح المنهاج للنواوي وسماه النجم الوهاج وكتاب حيوة الحيوان وهو كتاب نفيس وقد اختصرته في سنة اثنتين وعشرين وثمانمائة ونبهت فيه على اشياء كثيرة تتعلق بما ذكره المؤلف فيه وله تواليف غير ذلك وله نظم جيد وحظ وافر من العبادة والخير وكان باخره يسرد الصوم وافتى ودرس واعاد باماكن في القاهرة منها جامع الازهر كانت له فيه حلقة يشغل فيها الطلبة في يوم السبت غالبا ومنها القبة من خانقاه بيبرس بالقاهرة كان يدرس فيها الحديث وكنت حضرت عنده فيها وكان يذكر الناس بمدرسة ابن البقري في يوم الجمعة غالبا ويفيد في مجلسه هذا اشياء حسنة من فنون العلم ويذكر الناس ايضا بجامع الظاهر بالحسينية بعد العصر في يوم الجمعة غالبا ودرس ايضا بمكة وافتى وجاور بمكة مدة سنين متفرقة وتاهل فيها ورزق بها اولادا واول قدمته الى مكة في موسم سنة اثنين وستين وسبعمائة على ما بلغني عنه وجاور بها حتى حج من سنة ثلاث وستين ثم جاور بها في سنة ثمان وستين قدمها مع الرجبية في هذه السنة واقام بها حتى حج ثم قدم الى مكة

اثنتين
اثنتين

المطرب کل متعاط للصناعۃ ممارس ٭ فلا یرتاب فی شانہ الا الحائد المناکر الخانس ٭ ولا یمتری فی امرہ الا المدبر عن الحق کالقانط الآئس ٭ ولا یتصدی لردہ الا المقطعن الشانی التاعس ٭ ولا یتعدی طورہ فیہ الا الناکص عن الصدق والمتقاعس وجہ صد و پنجم آنکہ شیخ کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری حدیث مدینۃ العلم را حتما و جزما ارشاد جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میداند و بافادہ اینمعنی کہ حدیث مذکور از جملہ مناقب کثیرہ جناب امیر المومنین علیہ السلام کافی و وافی است امر حق را باعلای مراتب ایضاح میرساند چنانچہ در حیوۃ الحیوان بذکر خلافت جناب امیر المومنین علیہ السلام میفرماید ومناقبہ رضی اللہ تعالی عنہ کثیرۃ جدا ویکفی منہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا واگرچہ بر متتبع عثور در کمال ظہور است کہ علامہ دمیری از اعاظم متبحرین اعیان و افاخم متمہرین رفیع المکان واجلہ منقدین ثقات واکابر محققین اثبات میباشد لیکن نبذی از مفاخر عظیمۃ الاخطار وشطرے از مآثر مشرقۃ المنار او بر زبان اعلام سنیہ باید شنید تقی الدین اسدی در طبقات شافعیہ گفتہ محمد بن موسی بن عیسی الدمیری المصری کمال الدین ولد فی حدود الخمسین تکسب بالخیاطۃ ثم خدم الشیخ بہاء الدین السبکی واخذ عنہ وعن الشیخ جمال الدین الاسنوی واثنی علیہ ثناء کثیرا وتخرج ومہر فی الفنون وقال الشعر وولی تدریس الحدیث بالقبۃ الزکیۃ بالقرب من باب النصر وحج مرارا وجاور وتکلم علی الناس فی جامع الظاہر بالحسینیۃ وکان ذا حظ من العبادۃ والتلاوۃ لا یفتر لسانہ غالبا عنہما ولہ شرح المنہاج فی اربع مجلدات ضمنہ فوائد کثیرۃ خارجۃ عن الفقہ والدیباجۃ فی شرح سنن ابن ماجۃ فی اربع مجلدات وجمع کتابا سماہ حیوۃ الحیوان اجاد فیہ ذکر فیہ جملا من الفوائد الطبیۃ والخواص والادبیۃ والحدیثیۃ وغیر ذلک ولہ خطب مدونۃ جمعیۃ وعظیۃ وقال الحافظ شہاب الدین ابن حجر فی المعجم وکان لہ حظ من العبادۃ تلاوۃ وصیاما وقیاما ومجاورۃ بمکۃ والمدینۃ واشتہرت عنہ کرامات واخبار بامور مغیبات یسندہا الی المنامات تارۃ والی بعض الشیوخ اخری وغالب الناس یعتقد انہ یقصد بذلک الستر توفی فی جمادی الاخرۃ سنۃ ثمان وثمانمائۃ وتقی الدین فاسی در عقد ثمین فی تاریخ بلد اللہ الامین گفتہ محمد بن موسی بن عیسی بن علی العلامۃ المفنن کمال الدین المعروف بالدمیری المصری الشافعی نزیل مکۃ یکنی ابا البقاء ولد فی اوائل سنۃ

فی ربیع الاخر سنة ست وثمانین ثم استانف ونظم فی الفقه ارجوزة طویلة فیها فروع غریبة وفوائد حسنة وله تذکرة مفیدة وحیوة الحیوان وهو نفیس اجاده واکثر فوائده مع کثرة استطراده فیه من شیٔ الی شیٔ وله فیه زیادات لا توجد فی جمیع النسخ واتوهم ان فیها ما هو مدخول لغیره ان لم یکن جمیعها لما فیها من المناکیر وقد جردها بعضهم بل اختصر الاصل التقی الفاسی فی سنة اثنتین وعشرین ونبه علی اشیاء مهمة یحتاج الاصل الیها واختصر شرح الصفدی للامیة العجم فاجاده ورایت من غرائبه فیه قوله وکان بعضهم یقول ان المقامات وکلیلة ودمنة رموز علی الکیمیا وکل ذلک من شغفهم وحبهم لها نسئل الله العافیة بلا محنة وکان الشیخ تقی الدین بن دقیق العید رحمه الله مغری بها وانفق فیها مالا وعمرا انتهی وانما استغربته بالنسبة لما نسبه للتقی وقد ترجمه التقی الفاسی فی مکة فقال انه کان احد صوفیة سعید السعداء وشاهد وقفها له نظم جید وحظ وافر من العبادة والخیر حتی کان باخره یسرد الصوم حدث بالقاهرة وبمکة وسمع منه الصلاح الاقفهسی فی جوف الکعبة والفاسی بالقاهرة وافتی واعاد ودرس باماکن بالقاهرة منها جامع الازهر وکانت له فیه حلقة یشغل فیها الطلبة یوم السبت غالبا ومنها القبة البیبرسیة کان یدرس فیها الحدیث وکنت احضر عنده فیها بل کان یذکر الناس بمدرسة ابن البقری داخل باب النصر فی یوم الجمعة غالبا ویفید فی مجلسه هذا اشیاء حسنة من فنون العلم وبجامع الظاهر فی الحسینیة بعد عصر الجمعة غالبا ودرس ایضا بمکة وافتی وجاور فیها مدة سنین مفرقة وتاهل فیها بام احمد فاطمة بنت یحیی بن عیاد الصنهاجی المکیة وولدت له ام حبیبة وام سلمة وعبد الرحمن واول قدماته الیها علی ما اخبرت عنه فی موسم سنة اثنتین وستین وسبعمائة وجاور بها حتی حج فی التی بعدها ثم جاور بها ایضا فی سنة ثمان وستین تقدم ها مع الرجبیة فدام حتی حج ثم قدمها فی سنة اثنتین وسبعین فاقام بها حتی حج فی التی بعدها قلت وحضور موت شیخنا البهاء بن السبکی حینئذ ونقل الکمال عنه انه قال له قبیل موته بقلیل هذا جمادی وجرت العادة فیه بعنی لنفسه بحدوث امر ما فکان جاء الخبر بموت ابی البقا وانا فی قید الحیاة فذلک والا فاقرا الکتاب علی قبری هکذا سمعته من لفظ شیخنا فیما قرأت بخط الذهبی انه قال له بلسته؟ وصل الامر الی هاهنا

جرّدها

تمّ تاریخ مع

اثنتین

من سنة اثنتين وسبعين واقام بها حتى حج من سنة ثلاث وسبعين وفيها سمع من ابن عبد المعطي وابن حبيب ثم قدمها في موسم سنة خمس وسبعين واقام بها حتى حج من سنة ست وسبعين وفيها تاهل بمكة فيما احسب ثم قدمها في موسم سنة ثمانين وسبعمائة واقام بها حتى حج من سنة احدى وثمانين وسبعمائة ثم قدمها في سنة تسع وتسعين وسبعمائة واقام بها حتى حج من سنة ثمان مائة وتوجه الى القاهرة واقام بها حتى توفي في ثالث جمادى الاولى سنة ثمان وثمانمائة ودفن بمقابر الصوفية بسعيد السعداء وكان احد الصوفية بها وشاهدا في وقفها تغمده الله برحمته سمعت منه في القاهرة حديثا من سنن ابن ماجه وسمع منه اصحابنا المحدثون منهم صلاح الدين خليل بن محمد الاقفهسي في جوف الكعبة المعظمة و شمس الدين سخاوي در ضوء لامع گفته محمد بن موسى بن عيسى بن علي الكمال ابو البقاء الدميري الاصل القاهري الشافعي كان اسمه اولا كمالا بغير اضافة وكان يكتبه كذلك بخطه في كتبه ثم تسمى محمدا وصار يكشط الاول وكانه لتضمنه نوعا من التزكية مع هجر اسمه الحقيقي ولد في اوائل سنة اثنتين واربعين وسبعمائة تقريبا كما كتبه بخطه بالقاهرة ونشأ بها فتكسب بالخياطة ثم اقبل على العلم واخذ عن البهاء احمد بن التقي السبكي ولازمه كثيرا وانتفع به وكذا اخذ عن الكمال ابي الفضل النويري وتفقه ايضا بالجمال الاسنوي ووصف ابن الملقن في خطبة شرحه له شيخنا وكذا بلغني اخذه عن البلقيني ايضا وليس ببعيد واخذ الادب عن البرهان القيراطي والعربية وغيرها عن البهاء بن عقيل وسمع على مظفر الدين العطار والفرضي وابي الفرج ابن القاري والحراوي وبمكة على الكمال ابن عبد المعطي والكمال محمد بن عمر بن حبيب في اخرين كالعفيف المطري بالمدينة ومما سمعه على الاول الترمذي في سنة نيف وخمسين ووصفه الزيلعي في الطبقة بالفاضل كمال الدين كمال وعلى ثانيهما فقط جل مسند احمد او جميعه وجزء الانصاري وبرع في التفسير والحديث والفقه واصوله والعربية والادب وغيرها واذن له بالافتاء والتدريس وتصدى للاقراء انتفع به جماعة وكتب على ابن ماجه شرحا في نحو خمس مجلدات سماه الديباجة مات قبل تحريره وتبييضه وكذا شرح المنهاج وسماه النجم الوهاج لخصه من السبكي والاسنوي وغيرهما وعظم الانتفاع به خصوصا بما اورده من التتمات والخاتمات والنكت البديعة واول ما ابتدأ من المساقاة بناء على تقطعه شيخه الاسنوي فانتهى

والمنظومة الکبری د حیوۃ الحیوان واشتہرت عنہ کرامات واخبار بامور مغیبات مات فی جمادی الاولی سنۃ ثمان وثمانمائۃ؛ وازینقی در مدینۃ العلوم گفتہ ومن کتب المحاضرات حیوۃ الحیوان لکمال الدین الدمیری ولہا کبری وصغری وہو کمال الدین محمد بن موسی الدمیری الشافعی المصری صاحب التصانیف المفیدۃ فی علوم عدیدۃ کان کثیر العبادۃ قائما بالصوم عدیم النظیر فی وقتہ وکان یکتسب اولا بالخیاطۃ ثم ترکہ ولم یتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فاخرا اخذ عن الاسنوی والعراقی واعیان العلماء ومن تامل کتابہ المعروف بحیوۃ الحیوان وما اودعہ من الغرائب والفوائد عرف فضلہ ولد سنۃ اثنین واربعین وسبعمائۃ وتوفی بالقاہرۃ سنۃ ثمان وثمانمائۃ قلت الدمیری منہم من یقول بکسر الدال المہملۃ وکسر المیم ومنہم من یقول بفتح الدال وکسر المیم ولعل الصواب ہو الاخر لانی قد وجدتہ مکتوبا بالخط بعض الثقات ومولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفتہ کمال الدین محمد بن موسی الدمیری الشافعی المصری صاحب کتاب حیوۃ الحیوان فی علم المحاضرۃ ولہ تصانیف مفیدۃ فی علوم عدیدۃ کان کثیر العبادۃ قائما بالصوم عدیم النظیر فی وقتہ وکان یکتسب اولا بالخیاطۃ ثم ترکہ ولم یتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فاخرا اخذ عن الاسنوی والعراقی و اعیان العلماء ومن تامل کتابہ حیوۃ الحیوان وما اودعہ فیہ من الغرائب والفوائد عرف فضلہ ولد ۷۴۲ وتوفی بالقاہرۃ ۸۰۸ والدمیری بکسر الدال والمیم وقیل بفتحہا وکسر المیم قال فی مدینۃ العلوم ولعل الصواب ہو الاخیر لانی قد وجدتہ مضبوطا بخط بعض الثقات انتہی **فہذا الدمیری** عمدۃ علمائہم المعروفین فی الامصار؛ واسوۃ نبہائہم المشہورین ببعد الصیت فی الاقطار قد دمر علی نزغات اصحاب الجحود والانکار؛ ودمدم علی ہفوات ذوی الخدع والاغترار؛ حیث اثبت ہذا الحدیث الزاری علی ذوب النضار؛ وصوب الامطار؛ بالحتم والجزم القاطع للاعذار والحمد للہ علی وضوح الحق المبہر بالاسفار؛ وسطوع الصدق المزدہر کالازدہار؛

وجہ صد وششم آنکہ مجد الدین محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراہیم الشیرازی الفیروزابادی حدیث مدینۃ العلم را بتحقیق انیق وتدقیق رشیق خود بکمال ابرام وتوطید واحکام وتشیید ثابت فرمودہ چنانچہ در کتاب نقد الصحیح علی ما نقل عنہ الوالد الماجد طیب اللہ رمسہ میفرماید حدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ذکرہ ابو الفرج ابن الجوزی فی الموضوعات من عدۃ طرق وجزم ببطلان الکل

او نحو هذا فقال انه غرم منى ثلثة الف قال فقلت له درهم فقال بل دينار انتهى قال الفاسى ثم قدم مكة
فى موسم سنة خمس وسبعين فاقام بها حتى حج فى التى تليها وفيها تأهل بمكة فيما احسب ثم قدمها
فى موسم سنة ثمانين واقام بها حتى حج فى التى بعدها ثم قدمها فى سنة تسع وتسعين واقام حتى
حج فى التى بعدها وانفصل عنها فاقام بالقاهرة حتى مات فى ثالث جمادى الاولى سنة ثمان وصلى عليه
ثم دفن بمقابر الصوفية سعيد السعداء وقال المقريزى فى عقوده صحبته سنين وحضرت مجلس
وعظه مرارا لاعجابى به وانشدنى وافادنى وكنت احبه ويحبنى فى الله لسمته وحسن هديه و
جميل طريقته ومداومته على العبادة لقينى مرة فقال لى رايت فى المنام انى اقول لشخص لقد
بعد عهدك بالبيت العتيق وكثر شوقى اليه فقال قل لا اله الا الله الفتاح العليم الرقيب المنان
فصار يكثر ذكر ذلك فحج فى تلك السنة رحمه الله ايانا ونفعنا به وقد ذكره شيخنا فى انبائه فقال
مهر فى الفقه والادب والحديث وشارك فى الفنون ودرس للمحدثين بقبة بيبرس وفى عدة اماكن
ووعظ فافاد وخطب فاجاد وكان ذا حظ من العبادة تلاوة وصياما ومجاورة بالحرمين ويذكر
عنه كرامات كان يخفيها وربما اظهرها واحالها على غيره وقال فى معجمه كان له حظ من العبادة
تلاوة وصياما وقياما ومجاورة بمكة وبالمدينة واشتهرت عنه كرامات واخبار بامور
مغيبات يسندها الى المنامات تارة والى بعض الشيوخ اخرى وغالب الناس يعتقد انه يقصد
بذلك الستر سمعت من فوائده ومن نظمه واجتمعت به مرارا وكنت احب سمته ويقال انه
كان فى صباه اكولا نهما ثم صار بحيث يطيق سرد الصيام زاد غيره وله اذكار يواظب عليها عنده
خشوع وخشية وبكاء عند ذكر الله سبحانه وقد تزوج بابنتيه الجمال محمد والجلال عبد الواحد
ابنا ابراهيم بن احمد بن ابى بكر المرشدى المكى الحنفى واستولدها فالاول ابا الفضل محمد و
عبد الرحمن والثانى عبد الغنى وغيره وروى لنا عنه جماعة ممن اخذ عنه دراية ورواية ومن
ومما ينسب اليه : تمسك بمكارم الاخلاق وكن متخلقا ليفوح من نشر ثنائك العطر الندى : واصدق
صديقك ان صدقت صداقة : وادفع عدوك بالتى فاذا الذى : وجلال الدين سيوطى در حسن المحاضرة

ثنائك ظ
السنا ظ

گفته الكمال الدميرى محمد بن موسى بن عيسى لازم البهاء السبكى وتخرج به وبالاسنوى وغيرهما وسمع
على الفرضى وغيره ومهر فى الادب ودرس الحديث بقبة بيبرس وله تصانيف منها شرح المنهاج

منه لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم روی عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و سمع منهم فیکون
ذکر الصنابحی من باب المزید فی متصل الاسانید والحاصل ان الحدیث ینتهی بمجموع طریقی
ابی معویة و شریك الی درجة الحسن المحتج به ولا یکون ضعیفا فضلا ان یکون
موضوعا ولم اجد لمن ذکره فی الموضوعات طعنا موثرا فی هذین السندین
وبالله التوفیق و این عبارت نقد الصحیح را شیخ عبد الحق دهلوی هم در لمعات شرح مشکوة نقل کرده کما
ستعرف فیما بعد ان شاء الله تعالیٰ و کمال رفعت مرتبت و تمام عظمت منزلت و غایت علو مراتب و
نهایت سمو مناصب و اقصای تقدم و تبحر و منتهای تضلع و تمهر فیروز آبادی نزد این حضرات بر ناظر
عقد ثمین فی تاریخ البلد الامین تقی الدین ابو الطیب محمد بن احمد بن علی الفاسی و طبقات شافعیه تقی الدین
ابو بکر بن قاضی شهبة الاسدی و ضوء لامع لاهل القرن التاسع شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی و بغیة الوعاة
فی طبقات اللغویین والنحاة جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و مدینة العلوم
ازنیقی و شقائق نعمانیه فی علماء الدولة العثمانیة تصنیف احمد بن مصطفی المعروف بطاشکبری زاده و بدر طالع
بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن علی بن محمد شوکانی و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی
صدیق حسن خان معاصر مثل سفیده صبح واضح و آشکار است بنا بر اختصار بر بعض عبارات اقتصار میرود احمد
بن مصطفی المعروف بطاشکبری زاده در شقائق نعمانیه در ذکر علماء طبقه رابعه گفته و منهم المولی الفاضل صاحب
القاموس وهو مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب بن محمد الشیرازی الفیروزآبادی و کان ینتسب الی الشیخ ابی اسحق الشیرازی
صاحب التنبیه و یعاین فی نسبه الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و کان یکتب بخطه الصدیقی
دخل بلاد الروم واتصل بخدمة السلطان المذکور و نال عنده مرتبة و جاهاً و اعطاه السلطان
المذکور مالاً جزیلاً و اعطاه الامیر تیمور خان خمسة الاف دینار ثم جال البلاد شرقاً و غرباً
واخذ من علمائها حتی برع فی العلوم کلها سیما الحدیث والتفسیر واللغة وله تصانیف
کثیرة تنیف علی اربعین مصنفاً واجل مصنفاته اللامع المعلم العجاب الجامع بین المحکم والعباب
و کان تمامه فی ستین مجلدة ثم لخصها فی مجلدتین و سمی ذلك الملخص بالقاموس المحیط و له تفسیر
القرآن العظیم و شرح البخاری والمشارق و کان رحمه الله لا یدخل بلدة الا و اکرمه ائمتها و کان سریع الحفظ و کان یقول لا
انام الا و احفظ مائتی سطر و کان کثیر العلم والاطلاع علی المعارف العجیبة و بالجملة کان آیة فی الحفظ والاطلاع والتصنیف

قال مثل ذلك جماعة وعندى فى ذلك نظر كما سنبينه والمشهور رواية ابى الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن ابى معوية محمد بن خازم الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رض و عبد السلام هذا ضعفوه جدا واتهم بالرفض ومع ذلك صدوق وقد روى عباس بن محمد الدورى فى سوالاته عن يحيى بن معين انه ساله عن ابى الصلت هذا فقال ثقة فقال اليس قد حدث عن ابى معوية حديث انا مدينة العلم وعلى بابها فقال قد حدث به عن ابى معوية محمد بن جعفر الفيدى وكذلك روى صالح بن محمد الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا وفى رواية ابن محرز قال يحيى هذا الحديث هو من حديث ابى معوية اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وابو الصلت الهروى كان رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث وابو معوية الضرير حافظ محتج بافراده كابن عيينة وغيره وليس هذا الحديث من الالفاظ المنكرة التى تاباها العقول بل هو مثل قوله صلى الله عليه وسلم فى حديث ارأف امتى ابو بكر الحديث وقد حسنه الترمذى و صححه غيره ولم يات من تكلم على حديث انا مدينة العلم بجواب عن هذه الروايات الثابتة عن يحيى بن معين والحكم بالوضع عليه باطل قطعا وانما سكت ابو معوية عن روايته شايعا لغرابته لا لبطلانه اذ لو كان كذلك لم يحدث به اصلا مع حفظه واتقانه وللحديث طريق اخر رواه الترمذى فى جامعه عن اسمعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر الرومى عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابى عبد الله الصنابحى عن على رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلى بابها وتابعه ابو مسلم الكجى وغيره على روايته عن محمد بن عمر الرومى ومحمد هذا روى عنه البخارى فى غير الصحيح ووثقه ابو داود وقال الترمذى بعد سياق الحديث هذا حديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكروا فيه الصنابحى قال ولا نعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فلم يبق الحديث من افراد محمد الرومى وشريك هذا احتج به مسلم وعلق له البخارى ووثقه ابن معين والعجلى وزاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط اورع فى علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرده حسنا ولا يرد عليه رواية من اسقط الصنابحى

ط بغايته ابى الصلت

ويكيم الشافعى بعنى نفحات الجم بعد الحديث فقد ... عن عمدة صلاة العد ...

ابن حبان ضعفه

ثلث مو

الحديث واستقر قدمه بزبيد الى ان مات وكان السلطان الاشرف قد تزوج ابنته لمزيد جمالها ونال منه برا ورفعة بحيث صنف له كتابا واهداه على اطباق فملأها له دراهم وفى اثناء هذه المدة قدم مكة مرارا فجاور بها وبالمدينة والطائف وعمل مآثر حسنة وكان تام الحظ مقبولا عند السلاطين فلم يدخل بلدا الا واكرمه صاحبها مع كثرة دخوله الى الممالك ومن جملة المكرمين له تيمورلنك وسلطان الروم ابن عثمان وشاه منصور صاحب تبريز واحمد بن ادريس صاحب بغداد والاشرف صاحب اليمن وغيرهم ووصل اليه من عطاياهم شئ كثير فاقتنى من ذلك كتبا نفيسة حتى قال انه اشترى منها بخمسين الف مثقال من الذهب وكان لا يسافر الا ومعه منها عدة احمال ويخرج اكثرها فى كل منزل فينظر فيها ثم يعيدها وكانت له دنيا طائلة ولكنه كان يدفعها الى من يسرف فى انفاقها بحيث انه قد يملق احيانا فيبيع بعض كتبه وله مصنفات كثيرة نافعة منها فى التفسير بصائر ذوى التمييز فى لطائف الكتاب العزيز فى مجلدات وتنوير المقباس فى تفسير ابن عباس اربع مجلدات وتيسير فاتحة الاياب فى تفسير فاتحة الكتاب فى مجلد كبير والدر النظيم المرشد الى مقاصد القرآن العظيم وحاصل كورة الخلاص فى فضائل سورة الاخلاص وشرح قطبة الخشاف فى شرح خطبة الكشاف وفى الحديث والتاريخ الشوارق العلية فى شرح مشارق الانوار النبوية اربع مجلدات وفتح البارى فى شرح صحيح البخارى ولعل ابن حجر لم يسمع بذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم كمل منه نحو عشرين مجلدا وكان يقدر تمامه فى اربعين وعمدة الحكام فى شرح عمدة الاحكام فى مجلدات وامتضاض السهاد فى افتراض الجهاد فى مجلد والاسعاد بالاصعاد الى درجة الاجتهاد ثلث مجلدات والمرقاة الوفية فى طبقات الحنفية والبلغة فى تراجم ائمة النحاة واللغة والفضل الوفى فى العدل الاشرفى و نزهة الاذهان فى تاريخ اصبهان وتسهيل طريق الوصول فى الاحاديث الزائدة على جامع الاصول والاحاديث الضعيفة والدر الغالى فى الاحاديث العوالى وسفر السعادة والمتفق وضعا والمختلف صقعا وفى اللغة اللامع المعلم العجاب الجامع بين المحكم والعباب و زيادة امتلأ بهما الوطاب كان يقدر تمامه فى مائة مجلد كل مجلد تقرب من صحاح الجوهرى والقاموس

النحو

ولد سنة تسع وعشرين وسبعمائة بكازرين وتوفي قاضيا بزبيد من بلاد اليمن ليلة العشرين من شوال سنة ست او سبع عشرة وثمانمائة وهو ممتع بحواسه ودفن بتربة الشيخ اسمعيل الجبرتي وهو آخر من مات من الرؤساء الذين انفرد كل منهم بفن فاق فيه اقرانه على راس القرن الثامن وهم الشيخ سراج الدين البلقيني في الفقه على مذهب الشافعي رحمه الله والشيخ زين الدين العراقي في الحديث والشيخ سراج الدين بن الملقن في كثرة التصانيف في فن الفقه والحديث والشيخ شمس الدين الفناري في الاطلاع على كل العلوم العقلية والنقلية والعربية والشيخ ابو عبد الله بن عرفة في فقه المالكية وفي سائر العلوم بالمغرب والشيخ مجد الدين الشيرازي في اللغة رحمهم الله تعالى رحمة واسعة ومحمد بن علي الشوكاني در بدر طالع گفته محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم بن ابي بكر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشيخ ابي اسحاق ابراهيم بن علي بن يوسف بن عبد الله المجد ابو الطاهر الفيروزابادي الشيرازي اللغوي الشافعي الامام الكبير الماهر في اللغة وغيرها من الفنون ولد سنة ۷۲۹ بكازرون من اعمال شيراز فحفظ القران وهو ابن سبع سنين وحفظ كتابا من اللغة وانتقل الى شيراز وهو ابن ثمان سنين واخذ عن والده وعن القوام عبد الله بن النجم وغيرهما من علماء شيراز وسمع من محمد بن يوسف الانصاري وارتحل الى العراق ودخل واسط وقرأ بها العشر ثم دخل بغداد فاخذ عن التاج ابن السباك والسراج عمر بن علي القزويني وغيرهما ثم ارتحل الى دمشق فدخلها سنة ۷۵۵ فسمع بها من التقي السبكي وجماعة زيادة على المائة كابن القيم وطبقته ودخل بعلبك وحماة وحلب والقدس وسمع من اهل هذه الجهات واستقر بالقدس نحو عشر سنين ودرس ودرّس وتصدر وظهرت فضائله وكثر الاخذ عنه وتلمذ له جماعة من الاكابر كالصلاح الصفدي وغيره وجال في البلاد الشامية والمشرقية ودخل الروم والهند ولقي جمعا من الفضلاء وحمل عنهم شيئا كثيرا ثم دخل اليمن فوصل الى زبيد في سنة ۷۹۹ بعد وفاة قاضي الاقضية باليمن كله الجمال الريمي شارح التنبيه فتلقاه الملك الاشرف اسمعيل بالقبول وبالغ في اكرامه وصرف له الف دينار سوى الف كان امر ناظر عدن بتجهيزه بها واستمر مقيما لديه ينشر العلم فكثر الانتفاع به وبعد اضاف اليه قضاء اليمن كله بعد ابن عجيل فقصده الطلبة وقرأ عليه السلطان فمن دونه

المصری علی لسان ما یحققہ لک شفاہا ان ہذا شیٔ لا ینطق بہ لسان و لا یجری بہ
قلمی فقد کانت الیمن عمیاء فاستنارت فکیف یمکن ان تتقدم وانت تعلم ان اللہ قد
احیا بک ما کان میتا من نعلہ فباللہ علیک الا ما وہبت لہ بقیۃ ہذا العمر و اللہ
یا مجد الدین یمینا بارۃ انی اری فراق الدنیا و نعیمہا و لا فراقک انت الیمن واہلہا انتہی وفی
ہذا الکلام عبرۃ للمعتبرین من افاضل السلاطین بتعظیم قدر علماء الدین وقد اخذ عنہ
الاکابر فی کل بلاد وصل الیہ ومن جملۃ تلامذتہ الحافظ ابن حجر والمقریزی والبرہان الحلبی
ومات ممتعا بسمعہ وحواسہ فی لیلۃ عشرین من شوال سنۃ ۸۱۲ انتہی **فہذا الفیروزآبادی**
عمدۃ احبارہم المراجیح ؛ وقدوۃ کبارہم المناجیح ؛ قد نصر الصدق الصریح ؛ وازر الصواب
النصیح ؛ وہتک ستر الباطل الفضیح ؛ وقطع ظہر المنکر القبیح ؛ حیث اثبت ہذا الحدیث
الثابت الصحیح ؛ فی کتابہ المسمی بنقد الصحیح ؛ وقطع عرق کل ریب ببیانہ الفصیح
واستاصل شافۃ کل شک بتبیانہ النسیح ؛ فلا ینکل عن اذعانہ الامن قد اخفاہ تیہ ؛ ولا یعدل عن
القائہ الامن حل زہقہ وابیح ؛ ولا یلزمہ الارتیاب الامن تعدی فی السباسب الفسیح ؛ ولا یطعن فیہ الامن شام
علی راسہ من الطغیان فلا ینجعہ ہاتف ولا ملیح ؛ **وجہ صد و ہفتم آنکہ امام الدین محمد**
الہجروی الایجی در کتاب اسماء النبی وخلفائہ الاربعہ اثبات اینحدیث شریف فرمودہ چنانچہ
شہاب الدین احمد در کتاب توضیح الدلائل بعد ذکر بعض اسماء مبارکہ جناب امیر المومنین علیہ السلام وبیان
ایراد ہجروی مذکور آنرا گفتہ ومنہا باب مدینۃ العلم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا **فمن اراد**
العلم فلیات من بابہ رواہ الطبری من تخریج ابی عمرو اوردہ الامام الفقیہ المذکور یعنی الہجروی
وقال کما فی الحدیث ومخفی نماند کہ علامہ ہجروی از اکابر علمای اعلام وافاخم فقہای عظام سنیہ
بودہ چنانچہ شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل اورا باین اوصاف بلیغہ ستودہ الامام الشیخ العالم العارف
الربانی الملقب لوفور علمہ ومعرفتہ بالغزالی الثانی مرشد الخلائق الفقیہ امام الدین محمد
الہجروی الایجی قدس سرہ انتہی **فہذا الہجروی امامہم المعروف بجلیل الالقاب ؛ وعالمہم**
الدأب عندہم فی اقتناء الماثر ابلغ الاداب ؛ قد عد باب مدینۃ العلم من اسماء امام

المحیط والقابوس الوسیط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماطیط فی مجلدین وهو کتاب
نفیس لیس له نظیر وقد انتفع به الناس ولم یلتفتوا بعده الی غیره والمقصود لذوی الالباب
من علم الاعراب وتحبیر الموشین فیما یقال بالسین والشین وهو ثلث الکبیر فی خمس مجلدات
والصغیر فی جزء والمسلوف فیمن له اسمان الی الوف وغیر ذلک من المصنفات الکثیرة الواسعة
الشهیرة ثم قال التقی الکرمانی کان عدیم النظیر فی زمانه نظما ونثرا بالفارسی والعربی وکان
کثیر الاقتداء بالصغانی ماشیا علی طریقته تابعا لمنهجه حتی فی کثرة المجاورة وحکی الخزرجی انه
رام التوجه فی سنة ۷۹۹ الی مکة فکتب الی السلطان ما مثاله ومما ینهیه الی العلوم الشریفة انه
غیر خاف علیکم ضعف اقل العبید ورقة جسمه ودقة بنیته وعلو سنه وقد آل امره
الی ان صار کالمساهم الذی تحوم [illegible] وانتقل اذ وهن العظم والرأس اشتعل وتضعضع السن وتقعقع الشن فما هو
الا عظام فی جراب وبنیان مشرف علی الخراب وقد ناهز العشرة التی تسمیها العرب دقاقة
الرقاب وقد مر علی المسامع الشریفة غیر مرة فی صحیح البخاری قول سیدنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا بلغ المرء ستین سنة فقد اعذر الله الیه فکیف من نیف علی السبعین واشرف
علی الثمانین ولا یجمل بالمؤمن ان یمضی علیه اربع سنین ولا یتجدد له شوق وعزم الی
بیت رب العالمین وزیارة سید المرسلین وقد ثبت فی الحدیث النبوی ذلک واقل العبید
له ست سنین عن تلک المسالک وقد غلب علیه الشوق حتی جل عمره عن الطوق ومن اقصی
امنیته ان یجدد العهد بتلک المعاهد ویفوز مرة اخری بتقبیل تلک المشاهد وسؤاله
من المراحم الحسنة الصدقة علیه بتجهیزه فی هذه الایام مجردا عن الاهالی والاقوام
قبل اشتداد الحر وغلبة الاوام فان الفصل اطیب والریح ازیب ومن الممکن ان یفوز
الانسان باقامة شهر فی کل حرم ویحظی فی مهابط الرحمة والکرم وایضا کان من عادة الخلفاء
سلفا وخلفا انهم کانوا یبردون البرید عمدا قصد التبلیغ سلامهم الی حضرة سید المرسلین
فاجعلنی جعلنی الله فداک ذلک البرید فلا اتمنی شیئا سواه ولا ارید [illegible] شوقی الی الکعبة الغراء
قد زاد [illegible] فاستحمل القلص الوخادة الزاد [illegible] واستأذن الملک المنعام زید علاه واستودع
الله اصحابا واولادا فلما وصل هذا الی السلطان کتب فی طرة الکتاب ما مثاله صدر الجمال

وجہ صد و نہم آنکہ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری در اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب گفتہ اخبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراءة علیه عن علی بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد فی کتابه من اصبهان اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسین المقرئ اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی اخبرنا الجرجانی اخبرنا الحسن بن سفیان اخبرنا عبد الحمید بن بحر اخبرنا شریك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها ورواه الترمذی فی جامعه عن اسمعیل بن موسی حدثنا محمد بن الرومی حدثنا شریك عن سلمة بن كهيل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی وقال حدیث غریب رواه بعضهم عن شریك ولم یذکروا فیه عن الصنابحی قال ولا یعرف هذا الحدیث عن واحد من الثقات غیر شریك وفی الباب عن ابن عباس انتهی **قلت** ورواه بعضهم عن شریك عن سلمة ولم یذکر فیه عن سوید ورواه الاصبغ بن نباتة والحارث عن علی نحوه ورواه الحاکم من طریق مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم ولفظه انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاتها من بابها وقال الحاکم صحیح الاسناد ولم یخرجاه ورواه ایضا من حدیث جابر بن عبد الله ولفظه انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و مخفی نماند کہ از دیباچہ کتاب اسنی المطالب علامہ ترتیب و بنا یت ظہور ثابت است کہ غرض جزری از تصنیف آن ایراد احادیث ثابتہ بمنصہ ظہور و شہود رسیدن است چنانچہ بعد حمد و صلوۃ گفتہ وبعد فهذه احادیث مسندة متواترة وصحیحة وحسنة من اسنی مناقب اسد الله الغالب مفرق الکتائب مظهر العجائب لیث بنی غالب امیر المومنین ابی الحسن علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه ورضی عنه وارضاه اردفتها مسلسلات من حدیثه ومتصلات من روایته وتحدیثه وردا علی اسناد صحیح الیه من القران والصحبة والخرقة التی اعتمد فیها اهل الولایة علیه نسال الله تعالی ان یثیبنا علی ذلك ویقربنا الیه و نیز در آن بعد ایراد احادیث مناقب گفتہ **قلت** فهذا نزر من بحر وقل من کثر بالنسبة الی مناقبه الجلیلة ومحاسنه الجمیلة ولو ذهبنا الاستقصاء ذلك بحقه لطال الکلام بالنسبة الی هذا المقام ونحن نرجو من الله تعالی ان یسیر افراد ذلك بکتاب یستوعب فیه ما بلغنا من ذلك والله الموفق للصواب **ومستتر نماند** کہ علامہ شمس الدین الجزری نزد سنیہ از اعاظم حفاظ حذاق و افاخم مہرہ سباق و مصیب حصل سبق در تبحر و اغلاق و مصنف تصانیف مقبولہ ستودہ

عمر ۲۴ ؎

اسد الله

ذوی الالباب ؛ علیه وعلی صنوه والهما من الملک الوهاب الاف السلام المزری بکل امسک وملاب ؛ واظهر کونه مستنبطا من هذا الحدیث الوثیق النصاب ؛ فرغمت والحمد لله انف المنکرین البنصاب ؛ وقمعت اروس الجاحدین الاوشاب ؛ ووضح ان الشاک فیه والمرتاب بعد اثبات المجروی ایاه بعظیم الانتصاب ؛ هاجر للصدق والصواب ؛ والهاجر بطعنه هجیراه ایثار الزیغ بمحض الذهاب ؛ ولیس له الا خسر المآل وسوء الماب ؛ وما کیده الا فی تبار وتباب ؛

وجہ صد و ہشتم آنکہ یوسف اعور واسطی در رسالہ کہ در رد اہل حق نوشتہ گفتہ الثانی من وجوہ حجج الرافضۃ بالعلم حدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابها والجواب عنه ایضا من وجوه احدها ان هذا الحدیث یتضمن ثبوت العلم لعلی ولا نشک انه بحر علم زاخر لا یدرک قعره الا انه لا یتضمن الرجحان علی غیره بدلیل ثبوت العلم لغیره علی وجه المساواة بقول النبی صلی الله علیه وسلم فی مجموع الاصحاب اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فثبت العلم لکلهم ثانیها ان بعض اهل السنة ینقل زیادة علی هذا القدر وذلک قولهم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها وابوبکر وعمر وعثمان حیطانها وارکانها ومن الباب فضاء فارغ والحیطان والارکان ظرف محیط ومحافظ علی لما ظاهر ثالثها دفع فی تاویل علی بابها ای مرتفع وعلی هذا یبطل الاحتجاج به للرافضة انتهی فهذا الواسطی ناصبهم الاعور ؛ ومارقهم الاخزر ؛ قد سدرت علیه فی قدح هذا الحدیث المذاهب واختلط علیه الخاثر بالذائب ؛ فلم یبصر الی الطعن فی سنده طریقا وسبیلا ؛ ولم یلف لاجله فی هذا الباب مقالا ولو کان علیلا ؛ ولم یجد بدا من الاعتراف والاقرار ؛ ولم یجترء علی جحد اصله والانکار ؛ فاخذ یتنکب فی تسدیله یمینا وشمالا ؛ وطفق یتردد فی تحریفه زیغا وضلالا ؛ وسند مرعلی مزخرف فاته فیما بعد انشاء الله القهار ؛ ونسوق الی متاعه الکاسد اطم البوار والدمار ؛ فالعجب کل العجب من المخاطب الجالب لنفسه وحی الشجب کیف جمع بین الطعن فی سنده والنکول عن معناه وقرن بین جحود اصله والعدول عن مغزاه فجمع بین هذین النکرین ؛ وساق علی حوبائه ادهی الحین والرین ؛ وفاق بتضیعه اهل النصب والانحراف وسبق بتشنیعه ارباب المجون والسفساف ؛

و الشیخ ابی محمد عبد الرحمن بن البغدادی فتوفی ابن الجندی وهو قد وصل الی قوله تعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان ولکن ناسخ و اجازه واشهد علیه ثم توفی فاکمله علی الشیخین المذکورین ثم رجع الی دمشق ورحل رحلة ثانیة فجمع ثانیا علی ابن الصائغ العشرة بمضمن الکتب الثلاثة المذکورة ثم التیسیر والتذکرة والارشادین والتجرید وعلی ابن البغدادی للاثلاثة عشر وهم العشرة المشهورة وابن محیصن والاعمش والحسن البصری بمضمن الکتب المذکورة التی تلا بها علی شیخه ابن الصائغ وغیره وسمع الحدیث ممن بقی من اصحاب الدمیاطی والابرقوهی واخذ الفقه عن الشیخ عبد الرحیم الاسنوی وغیره وسمع الحدیث من غیرهم ثم عاد الی دمشق فجمع القرات السبع فی ختمة علی القاضی ابی یوسف احمد بن الحسین الکفری الحنفی ثم رحل الی الدیار المصریة وقرأ بها الاصول والمعانی والبیان علی الشیخ ضیاء بن سعد الله القزوینی واخذ عن غیره ورحل الی الاسکندریة فسمع من اصحاب ابن عبد السلام وابن نصر وغیرهم وقرأ بمضمن الاعلان وغیره علی الشیخ عبد الوهاب القزوینی وسمع من هولاء الشیوخ وغیرهم کثیرا من کتب القرات بالسماع والاجازة وقرء علی غیر هولاء القرات ولم یکمل واجازه واذن له بالافتاء شیخ الاسلام ابو الفدا اسمعیل ابن کثیر سنة اربع وسبعین وکذلک اذن له الشیخ ضیاء الدین سنة ثمان وسبعین وکذلک شیخ الاسلام البلقینی سنة خمس و ثمانین الی ان قال والف فی القرات کتاب النشر فی القرات العشر فی مجلدین ومختصر النشر وتحبیر التیسیر فی القرات العشرة وهذا الکتاب وهو تاریخ القراء وطبقاتهم امن اصله ولما اخذه امیر تیمور الی ماوراء النهر الف شرح المصابیح فی ثلاثة اسفار ضخم والف عند ذلک التفسیر والحدیث والفقه والعربیة ونظم کثیرا من العلوم ونظم غایة المهرة فی الزیادة علی العشرة قدیما ونظم طیبة النشر فی القرآت العشر والجوهرة فی النحو والمقدمة فیما علی قاری القران ان یعلمه وغیر ذلک فی فنون شتی وفضل بن روزبهان در شرح شمائل ترمذی گفته ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد بن الجزری رحمه الله تعالی شیخ مشایخ الاسلام وقاضی القضاة بین الانام الجامع لاقسام العلوم الشرعیة والحاوی للمعارف الاصلیة والفرعیة کان متوحدا فی زمانه فی علو الشان فی العلوم سیما فی القراءة فقد وصف الشیخ الامام الاجل ابو الفضل العسقلانی شیخنا ابن الجزری انه المتفرد الوحید فی القراءة

فی الآفاق میباشد سطری از محاسن مبہره و مفاخر مزہره و معالی معرقه و محامد مورقه او بر ناظر معجم شیوخ تقی الدین محمد بن فهد مکی تالیف پسرش ابو القاسم نجم الدین عمر بن فهد مکی و انباء الغمر بابناء العمر تصنیف ابن حجر عسقلانی و درر عقود فریده تقی الدین مقریزی و ضوء لامع شمس الدین سخاوی و انس جلیل مجیر الدین علیمی و جنۃ تهیتین فی اجازات الامین شرح شمائل ترمذی از فضل بن روزبهان شیرازی و طبقات الحفاظ و حسن المحاضرة و میزان المعدلة و اتقان جلال الدین سیوطی و صواعق ابن حجر مکی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و شقائق نعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه تصنیف احمد بن مصطفی بن خلیل المعروف بطاشکبری زاده و نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجی و کفایة المتطلع تاج الدین بن احمد بن دهان مکی و مدارج الاسناد ابو علی محمد العمری الصنفوی و حصر الشارد محمد عابد سندی و مرافض حسام الدین سهارنپوری و صواقع خواجه نصر الله کابلی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله و والد مخاطب و بدر طالع محمد بن علی شوکانی و بستان المحدثین و همین کتاب تحفه خود مخاطب و اشباع الکلام شاه سلامة الله معاصر و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح و آشکار خواهد بود و بعضی از عبارات سابق در جزء اول مجلد حدیث غدیر شنیدی نبذی از آن در اینجا نیز گوش میشود خود جزری در طبقات القراء گفته محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری مؤلف هذا الکتاب یکنی ابا الخیر ولد فیما حقق من لفظ والده فی لیلة السبت الخامس والعشرین من شهر رمضان سنة احدی وخمسین وسبعمائة داخل خط القصاعیین بین السورین بدمشق واجازه خال جده محمد بن اسمعیل بن الخباز وسمع منه فیما اخبره والده ولم یقف علی ذلك وحفظ القران فی سنة اربع وستین وصلی به سنة خمس وسمع الحدیث من جماعة من اصحاب الفخر بن البخاری وغیرهم وافرد القراءات علی الشیخ ابی محمد عبد الوهاب بن سلار والشیخ احمد بن ابراهیم بن الطحان والشیخ احمد بن رجب فی سنة ست وسبع وجمع السبعة علی الشیخ المجود ابراهیم الحموی ثم جمع القراءات بمضمن کتب علی الشیخ ابی المعالی بن اللبان فی سنة ثمان وستین وحج فی هذه السنة فقرأ بمضمن الکافی والتیسیر علی الشیخ ابی عبد الله محمد بن صالح الخطیب والامام بالمدینة الشریفة ثم رحل الی الدیار المصریة فی سنة تسع فجمع القراءات الاثنی عشر بمضمن کتب علی الشیخ ابی بکر عبد الله بن الجندی والسبعة بمضمن العنوان والتیسیر والشاطبیة علی العلامة ابی عبد الله محمد بن الصائغ

سنة خمس وستين وسمع الحديث من جماعة وافرد القراآت على بعض الشيوخ وجمع للسبعة
في سنة ثمان وستين وحج في هذه السنة ثم رحل الى الديار المصرية في سنة تسع وجمع
القراآت العشرة والاثنتي عشرة ثم الثلاث عشرة ثم رحل الى دمشق وسمع الحديث من اصحاب
الدمياطي والابرقوهي واخذ الفقه عن الاسنوي وغيره ثم رحل الى الديار المصرية وقرأ بها الاصول والمعاني
والبيان ورحل الى اسكندرية وسمع من اصحاب ابن عبد السلام وغيرهم واذن له بالافتاء شيخ الاسلام
ابو الفدا اسمعيل بن كثير سنة اربع وسبعين وسبعمائة وكذلك الشيخ ضياء الدين سنة ثمان وسبعين وكذلك
شيخ الاسلام البلقيني سنة خمس وثمانين ثم جلس للاقراء وقرأ عليه القراآت جماعة كثيرون وولي قضاء الشام سنة ثلث
وتسعين وسبعمائة ثم دخل الروم لما ناله من الظلم من اخذ ماله وغيره بالديار المصرية في سنة ثمان وتسعين و
سبعمائة فنزل بمدينة بروسا دار الملك الكامل المجاهد بايزيد بن عثمان فاكمل عليه القراآت
العشر بها جماعة كثيرون من اهل تلك الديار وغيرهم ولما كانت الفتنة العظيمة المشهورة
من قبل تيمورخان في اول سنة خمس وثمانمائة فاخذه الامير تيمور معه الى ماوراء النهر
وانزله بمدينة كش ثم الى سمرقند وقرأ عليه في كل منهما جماعة كثيرون ولما توفي الامير
تيمورخان في شعبان سنة سبع وثمانمائة خرج من بلاد ماوراء النهر فوصل الى خراسان
ودخل الى هراة ثم الى مدينة يزد ثم الى اصبهان ثم الى شيراز فقرأ عليه في كل منها جماعة
بعضهم السبعة وبعضهم العشرة والزمه صاحب شيراز بير محمد قضاء شيراز ونواحيها فبقي
فيها كرها حتى فتح الله عليه فخرج منها الى البصرة ثم فتح الله له المجاورة بمكة والمدينة
سنة ثلاث وعشرين وحين اقامته بالمدينة قرأ عليه شيخ الحرم والف في القراآت
كتاب النشر في القراآت العشر في مجلدين ومختصره التقريب وتحبير التيسير في القراآت
العشرة وطبقات القراء وتاريخهم كبرى وصغرى التي نقلت هذه الترجمة من صغراها ولما
اخذه الامير تيمورخان الى ماوراء النهر صنف هناك شرح المصابيح في ثلاثة اسفار والف في
التفسير والحديث والفقه ونظم قديما غاية المهرة في الزيادة على العشرة ونظم طيبة النشر في القراآت العشر
والجوهرة في النحو والمقدمة فيما على قارئ القرآن ان يعلمه وغير ذلك في
فنون شتى هذا ما حكاه الجزري عن نفسه في طبقاته الصغرى نقلته عن خطه ثم قال بعض

والمشارک فی الحدیث وصاحب الفقه اشتهر فی زمانه بعلو الاسناد سافر البلاد و
لاقی المشایخ وصحبهم وکان اصله من دمشق ومسکنه بعقبة الکتان وله هناک مکتبة
وسافر الی مصر وحدث بها وحضر مجلس ختمه للصحیح البخاری مولانا شیخ الاسلام قاضی
القضاة بالدیار المصریة وامیر المومنین فی الحدیث ابو الفضل احمد بن علی العسقلانی شهر بابن
حجر وعظمه وذکره فی شرح البخاری فقال صاحبنا الشیخ محمد الجزری ثم سافر الی الروم وحدث
بها ونقله السلطان تیمور بعد تسخیره لبلاد الروم الی خراسان وماوراء النهر فاقام بالبلاد
المذکورة زمانا طویلا یحدث ویصنف وصنف فی خراسان شرحه علی المصابیح المسمی
بتصحیح المصابیح وذکر فیه انه لم یکن معه وقته من کتبه ثم سافر الی شیراز وتولی
قضاء القضاة الشافعیة وکان جلیلا جزیلا مبجلا الی ان توفی بها سنة نیف
وثلاثین وثمان مائة وقد ادرکت کثیرا من تلامذته کما فصلته فی کتاب الحبل المتین و
مجد الدین علیمی در انس جلیل گفته شیخ الاسلام شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الجزری الدمشقی
المقری الشافعی مولده فی لیلة السبت سادس عشر رمضان سنة احدی وخمسین
وسبعمائة اعتنی بالقرآت فاتقنها ومهر فیها وله مصنفات جلیلة منها کتاب النشر فی
القرآت العشر نظم العشرة وذیل علی طبقات القراء للذهبی والحصن الحصین فی الادعیة
والاذکار والتوضیح فی شرح المصابیح وغیر ذلک وجمیع مصنفاته مفیدة نافعة وعین لقضاء
الشام فلم یتم له ذلک وولی تدریس الصلاحیه بعد الشیخ نجم الدین بن جماعة المتقدم
ذکره واقام بها نحو السنة ثم توجه من القدس الی بلاد الروم ثم سار الی بلاد فارس
وولی قضاء شیراز وحضر الی القاهرة سنة سبع وعشرین وثمان مائة ثم سافر رسولا من
سلطان مصر الی سلطان شیراز فی السنة المذکورة وتوفی بشیراز نهار عید الاضحی
سنة ثلاث وثلاثین وثمان مائة رضی الله عنه ورحمه واحمد بن مصطفی بن خلیل المعروف بطاشکبری
زاده در شقائق نعمانیه گفته ومنهم الشیخ محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری یکنی
بابی الخیر وللذهبی لحقه نفسه من لفظ والده فی لیلة السبت الخامس والعشرین من شهر
رمضان سنة احدی وخمسین وسبعمائة بدمشق وحفظ القرآن سنة اربع وستین و

الاسنوی والبلقینی والبہاء السبکی واخذ الاصول والمعانی والبیان عن الضیاء القرشی
والحدیث عن العماد بن کثیر والعرقی واشتد شغفہ بالقراءۃ حتی جمع العشر ثم الثلاث عشرۃ و تصدی
للاقراء بجامع بنی امیۃ ثم دخل الی بلاد الروم سنۃ ۷۹۸ واتصل بالسلطان بایزید خان فاکرمہ
وعظمہ فنشر ہنالک علم القرأت والحدیث وانتفعوا بہ فلما دخل تیمورلنک بلاد الروم
اخذہ معہ الی سمرقند فاقام بہا ناشر العلم وکان وصولہ الیہا سنۃ ۸۰۵ ولما مات تیمور فی
شعبان سنۃ ۸۰۷ خرج من سمرقند الی خراسان ودخل ہراۃ ثم دخل مدینۃ یزد ثم اصبہان
ثم شیراز وانتفع بہ الناس فی جمیع ہذہ الجہات لاسیما فی القرآت والزمہ سلطان شیراز ان
یلی قضاءہا فاجاب مکرہا ثم خرج منہا الی البصرۃ ثم جاور بمکۃ والمدینۃ سنۃ ۸۲۳ ثم قدم
دمشق سنۃ ۸۲۷ ثم القاہرۃ واجتمع بالسلطان الاشرف فعظمہ واکرمہ وتصدی للاقراء و
التحدیث ثم عاد الی مکۃ ودخل الیمن فعظمہ صاحبہا واکرمہ واخذ عنہ جماعۃ من علماء
الیمن وعاد الی مکۃ ثم الی القاہرۃ ثم الی شیراز ولہ تصانیف کثیرۃ نافعۃ منہا النشر فی القرآت
العشر فی مجلدین والتمہید فی التجوید واتحاف المہرۃ فی تتمۃ العشرۃ واعانۃ المہرۃ فی الزیادۃ علی العشرۃ ونظم طیبۃ
النشر فی القرآت العشر الف بیت ونظم المقدمۃ فیما علی قاریہ ان یعلمہ والتوضیح وطبقات
القراء فی مجلد ضخم وغایۃ النہایات فی اسماء رجال القرآت والحصن الحصین من کلام سید
المرسلین وعدۃ الحصن الحصین وجنۃ الحصن الحصین والتعریف بالمولد الشریف وعقد اللآلی
فی الاحادیث المسلسلۃ العوالی والمسند الاحمد فیما یتعلق بمسند احمد والقصد الاحمد فی رجال
مسند احمد والمقصد الاحمد فی ختم مسند احمد واسنی المناقب فی فضائل علی بن ابیطالب
والجوہرۃ فی النحو وغیر ذلک وکان تصنیفہ لہذہ المصنفات فی الجہات التی تقدم ذکرہا وقد تفرد
بعلم القرآت فی جمیع الدنیا ونشرہ فی کثیر من البلاد وکان اعظم فنونہ واجل ما عندہ و
مات بشیراز یوم الجمعۃ خامس ربیع الاول سنۃ ۸۳۳ وحکی صاحب الشقائق النعمانیۃ فی علماء
الدولۃ العثمانیۃ ان صاحب الترجمۃ لما وصل ہو وتیمور الی سمرقند عمل تیمور ہنالک ولیمۃ عظیمۃ
وجعل علی یسارہ اکابر الامراء وعلی یمینہ العلماء فقدم صاحب الترجمۃ علی السید الشریف الجرجانی
المقدم ذکرہ فعوتب فی ذلک فقال کیف لا اقدم رجلا عارفا بالکتاب والسنۃ ومولوے

تلامذته بخطه قال الفقير المعترف من بحاره توفى شيخنا رحمه الله تعالى ضحوة الجمعة
لخمس خلون من اول الربيعين سنة ثلاث وثلاثين وثمانمائة بمدينة شيراز ودفن
بدار القراء التى انشاها وكانت جنازته مشهودة تبادر الاشراف والخواص الى حملها و
تقبيلها ومسها تبركا بها ومن لم يمكنه الوصول الى ذلك كان يتبرك بمن يتبرك بها وقد
اندرس بموته كثير من معالم الاسلام رضى الله عنه وعن اسلافه واخلافه ومن جملة تصانيف
الشيخ المذكور كتاب الحصن الحصين فى الدعوات المأثورة عن النبى صلى الله عليه وسلم
وهو كتاب نفيس جدا ثم اختصره اختصارا غير مخل الى ان قال فى الشقائق ثم ان المولى
خضر بك بن جلال ارسل الى الشيخ الجزرى نظما وهو هذا ــه لو كان فى رايه للنظم معجزة
الفتح فى مدحه الفامن الكتب ؛ لكنه البحر فى كل الفنون فما ؛ اهداء در الى بحر من الادب ؛
فارسل اليه الشيخ جوابا لنظمه وهو هذا ــه فى در نظمك بحر الفضل ذو لجب ؛ ودر
نظمك عقد فى طلى الادب ؛ الدر فى البحر معهود تكونه ؛ والبحر فى الدر يبدى غاية العجب ؛
الى ان قال فى الشقائق ثم ان الشيخ الجزرى رحمه الله عليه لما ذهب به الامير تيمور الى
ما وراء النهر اتخذ الامير تيمور هناك وليمة عظيمة وكان السيد الشريف الجرجانى
مدرسا فى ذلك الوقت بسمرقند فعين الامير تيمور جانب يساره للامراء وجانب يمينه للعلماء
وقدم فى ذلك المجلس الشيخ الجزرى على السيد الشريف فقالوا له فى ذلك فقال كيف لا اقدم
رجلا عارفا بالكتاب والسنة ويشاور ما اشكل عليه منهما النبى صلى الله عليه وسلم
بالذات فيحل له و محمد بن على الشوكانى الصنعانى در بدر طالع گفته محمد بن محمد بن محمد بن على
بن يوسف الدمشقى ثم الشيرازى المصرى الشافعى المعروف بابن الجزرى نسبة الى جزيرة ابن عمر
قرب الموصل كان ابوه تاجرا فمكث اربعين سنة لا يولد له ولد ثم حج فشرب ماء زمزم
بنية ان يرزقه الله ولدا عالما فولد لصاحب الترجمة فى ليلة السبت الخامس والعشرين
من رمضان سنة ٧٥١ بدمشق فنشأ بها واخذ القراءات عن جماعة ثم رحل الى القاهرة فسمع
من جماعة كاصحاب الفخر ابن البخارى واصحاب الدمياطى ورحل الى الاسكندرية فقرأ
على اهلها كابن الدماميني وجد فى طلب الحديث بنفسه وكتب الطباق واخذ الفقه عن

اقران در علوم و عرفان خویش بود و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ ابو بکر الخوافی رحمه الله تعالی خدمت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی روحه در بعضی مکتوبات القاب ایشان را چنین نوشته است ذو العلم النافع والعمل الرافع ملاذ الجمهور رشف الصدور ... وصفوة العلماء والعرفاء والفقهاء رافع اعلام السنة وقامع اضالیل البدعة ناهج مناهج الحقیقة سالک مسالک الشریعة والطریقة الداعی الی الله سبحانه علی طریق الیقین سیدنا ومولانا زین الملة والدین وی جامع بوده میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامتی پیش محققان این طائفه است یافته است و نسبت وی در طریقت بشیخ نور الدین عبد الرحمن مصریست و شیخ نور الدین عبد الرحمن بعد از کمال تربیت و بلوغ وی بمرتبهٔ تکمیل و ارشاد در اجازت وی چنین نوشته است و بیش وی ثبت کرده که لما استحق الخلوة وقبول الواردات الغیبیة والفتوحات استخرت الله تعالی واجلسته خلوتی المعهودة وهی سبعة ایام فمن الله تعالی فیها بما هو یلیق به ففتح الله علیه ابواب من عنده فی اللیلة الرابعة وازداد فی الترقیات فی درجات المقامات الی مقام حقیقة التوحید وانحلت منه قیود التفرقة فی شهود الجمع قبل اتمام الایام السبعة وفی اتمامها ظهر له لوامع التوحید الحقیقی الذاتی المشار الیه علی لسان اهل الحقیقة بجمع الجمع وهو لقوة استعداده بعد فی الترقی الی الزیادة وانی علی رجاء من الله ان یاخذ منه البقیة ما شاء ویبقیه بقاء دواما ویجعله للمتقین اماما و وی فرموده اجازت نامه که شیخ نور الدین عبد الرحمن نوشته بود در وقت مراجعت بخراسان در بغداد بماند بعد از مدتی مدید که از خراسان بجانب مصر معاودت واقع شد و خدمت شیخ از دنیا رفته بود بخلوتخانهٔ وی در آمدم در آنجا اجازت نامه خود را یافتم بی تفاوت مگر بحرفی چند با وجود آنکه آن خلوت مضبوط بود و در آن گشاده نمیبود شنیدم که آن مسوده اصل بود که اجازت مرا از آنجا نوشته بود یا خود بنور ولایت دانسته بود که اجازت نامه من فوت شده و باینجا ... آنرا ثانیا برای من نوشته بود و اگر ازاشته بود بهر تقدیر آن بعد مدید در خلوتی چنانکه مذکور شد محض کرامت بود و هم او فرموده است که چون از مصر می آمدم ببغداد رسیدم طاقیه که شیخ نور الدین عبد الرحمن بمن داده بود بر سر دیگر اکابر از مشایخ رسیده بود همراه داشتم با پیر تاج کیلانی اتفاق ملاقات افتاد این طاقیه از من طلبید چنانکه مقتضای فقر و درویشی باشد بوی دادم شب در واقعه دیدم که آن طاقیه پیش من استغاثه میکند و بزرگانی را که بسر ایشان رسیده بود می شمرد و میگوید که من

نسخه سره
بقا ای صح

صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفتہ محمد بن محمد الدمشقی الشیرازی المقری الشافعی المعروف بابن الجزری کان ابوہ تاجرا لم یولد لہ اربعین سنۃ فحج شرب ماء زمزم ونوی حصول الولد فاعطاہ اللہ تعالی ہذا الابن السعید قال فی البدر الطالع جد فی طلب الحدیث بنفسہ واخذ الفقہ والاصول والمعانی والبیان وتصدر للاقراء بجامع بنی امیۃ ثم دخل بلاد الروم واتصل بالسلطان ابی یزید فاکرمہ وعظمہ فنشر ہنالک علم القران والحدیث ولما مات تیمور فی سنۃ ۸۰۷ خرج من سمرقند الی خراسان ودخل ہراۃ ثم یزد ثم اصبہان ثم شیراز ثم البصرۃ ثم جاور بمکۃ ثم قدم دمشق ثم القاہرۃ ودخل الیمن ولہ تصانیف کثیرۃ نافعۃ منہا الحصن الحصین وجنۃ الحصن والمسند الاحمد فیما یتعلق بمسند احمد مات بشیراز یوم الجمعۃ سنۃ ۸۳۳ رحمۃ اللہ تعالی علیہ ونیز در تاج مکلل بحاشیہ این ترجمہ گفتہ صاحب شقائق نعمانیہ گوید چون تیمور بسمرقند رسید ولیمۂ عظیمہ کرد اکابر امرا را بر یسار خود و علما را بر یمین خود جا داد و نشانید و مقدم کرد ابن الجزری را بر سید شریف جرجانی چون در ینباب عتابش کردند گفت کیف لا اقدم رجلا عارفا بالکتاب والسنۃ انتہی واین غایت انصاف بود از تیمور زیرا کہ سیادت سنیہ دین مقدم ست بر سیادت طین واگرچہ علامہ جرجانی نیز عارف بود بعلم حدیث اما ابن الجزری امام حدیث بود انتہت الحکایۃ فہذا الجزری شیخ محدثیہم الاماثل ۰ وواحد حفاظہم الافاضل ۰ قد اثبت ہذا الحدیث الشریف الممیز بجزل صوابہ بین الحق والباطل ۰ الممیز بفصل خطابہ بین المتحلی والعاطل ۰ فلا ینحرف عنہ الا التارک للحق والخاذل ۰ ولا یحید عنہ الا المائل عن الصدق والحائل ۰ ولا یطعن فیہ الا من حاب سہامہ الردی کالمسرع الناسل ۰ ولا یقدح فیہ الا من رمی مع فقد سدادہ بافوق ناصل ۰ **وجہ صد و دہم** آنکہ شیخ زین الدین ابوبکر محمد بن محمد بن علی الخوافی این حدیث را حتماً و جزماً ثابت نمودہ شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل بعد ذکر نزول آیہ وتعیہا اذن واعیۃ در شان جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ قال شیخ المشایخ فی زمانہ وواحد الاقران فی علومہ وعرفانہ الشیخ زین الدین ابوبکر محمد بن محمد بن علی الخوافی قدس اللہ تعالی سرہ فلذا اختص علی کرم اللہ وجہہ بمزید العلم والحکمۃ حتی قال رسول اللہ علیہ وعلی آلہ و بارک وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وقال عمر لو لا علی لہلک عمر ومخفی نماند کہ خوافی از اجلۂ اعلام واماثل فخام سنیہ بودہ لہذا بہمین عبارت توضیح الدلائل واضح ولائح ست کہ از شیخ مشایخ در زمان خود و واحد

الضّاق ÷ واستنقع من نميرة السلسل الصافي ÷ والويل لمن ادبر عنه ادبار الحائد المنافي ÷
وسلك مسلك الصّاغن الكاشح الحائف الجافي ÷ وعدا في بيد العسف والحيف كالموغل
الناسل الطافر الطافي ÷ **وجه صد و یازدهم** آنکه ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین الزاولی
الدولتابادی حدیث مدینة العلم را قطعا وحتما از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و متحقق دانسته
برای ایضاح وتبیین افترای مفترین بسوداى آن استدلال واحتجاج فرموده چنانچه در هداية السعدا گفته
واینجا منافقان افترا کنند که علی بن ابیطالب رضی الله عنه کاغذ نبشت که هرجا که پنج فرزند باشند اولاد من یکی را
از ایشان بفروشند پس مصطفی صلی الله علیه وسلم آن کاغذ را پاره کرد عجب از آن مفتریانست شاه علی
اخ نبی باب علم کاغذی نویسد که احرار بفروشند وبیع احرار در هیچ دینے مباح نبوده اقول الهم علی
افواههم عرض این منافقان خوارج آن بوده تا مردمان بعلی ولی بدگمان و با فرزندان او دشمن شوند انتهی
وجه صد و دوازدهم آنکه شهاب الدین دولتابادی در هداية السعدا بعد ذکر حدیث وراثت امیر المومنین
علیه السلام وعدم وراثت عباس حدیث مدینة العلم را بحتم وجزم در معرض تایید وتشدید آورده چنانچه گفته
پس علم را میراث نیامد مگر علی ولی را میراث آمد که انا مدینة العلم وعلی بابها والعلماء ورثة الانبياء
نا هر خوان علی ولی ست پس بعد از پیغامبر ما در آل هاشم از علی ولی هیچکس بهتر نیست عصمنا الله من
المعترض الزنیم انتهی ومناقب کثیره ومحامد وفیره دولتابادی انشاء الله تعالی در مجلد حدیث نور بتفصیل خواهی شنید
لکن اینجا بر عبارت سبحة المرجان غلام علی آزاد اقتصار میرود وهی هذه مولانا القاضی شهاب الدين بن
شمس الدين الزاولي الدولتابادي نور الله ضريحه ولد القاضي بدولتاباد دهلي وتلمذ على القاضي
عبد المقتدر الدهلوي ومولانا خواجكي الدهلوي وهو من تلامذة مولانا معين الدين العمراني
رحمهم الله تعالى ففاق اقرانه وسبق اخوانه وكان القاضي عبد المقتدر يقول في حقه ياتيني
من الطلبة من جلده علم ولحمه علم وعظمه علم ولما توجه الموكب التيموري الى الهند وخرج
مولانا خواجكي قبل وصوله الى دهلي منها الى كالپي خرج القاضي شهاب الدين صحبة استاذه
الى كالپي فاقام مولانا خواجكي بكالپي وذهب القاضي الى دار الخير جونفور بفتح الجيم وسكون
الواو والنون وضم الفاء وسكون الواو واخرها راء بلدة عظيمة من صوبة اله اباد كانت دار
الخلافة للسلاطين الشرقية وذكر طبقتهم مسطور في تواريخ الهند نشا بها كثير من المشايخ

بر سر فلان و فلان رسيده ام حالی مرا بر سر خماری نهادی که بشرب خمر اشتغال مينمايد چون بامداد شد يکی از
از اصحاب بطلب وی بيرون رفتم شنيدم که وی در خراباتست و بشرب خمر مشغولست بانجا رفتم گفتند فلان
خانه است در آمديم مست افتاده بود و طاقيه بر سر وی مصاحب من مرا گفت تو بيرون رو که من طاقيه را بيارم
من بيرون آمدم او طاقيه از سر وی برداشت و در خانه را بر بالای وی بست پيش من آورد گويند که در آخر
حيات وی را واردی رسيد که سه شبانه روز بالکليه از خود غائب بود چون وی را از ان غيبت باز آوردند قريب يکسال
خاموشی بر وی غالب بود و سخن کم ميگفت روزی از درويش احمد سمرقندی پرسيد که در هيچ جا ديده که جذبه
چنين مذکور شده باشد که جذبات يکی در پی ديگر رود و اصلا منقطع نشود درويش احمد در جواب گفت که اين معنی
را در هيچ جا نديده ام درويش احمد سمرقندی از مريدان کار کرده و خلفای وی بود و سخنان صوفيه را ديده بود و بيان
آن نيک بيان ميکرد و بتدريس و مطالعه فصوص اشتغال می نمود بخط وی ديده ام که در آخر فصوص نوشته
بود که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله عليه وسلم مرا بدرس فصوص الحکم اشارت فرموده بودند در ده شنبه يا ده جمادی
بودم آنحضرت را ديدم پرسيدم که يارسول الله ما تقول في حق فرعون قال صلى الله
عليه وسلم قل كما كتب ثم قلت يارسول الله ما تقول في الوجود قال صلى الله عليه وسلم
اما يقول الوجود في القديم قديم وفي الحادث حادث ثم قال صلى الله عليه وسلم انت الله
وانت مولاه انت الله لظهور الصفات الالهية وانت مولاه بحصرك وتعينك وهو
على ما اقول شهيد توفي الشيخ زين الدين رحمه الله تعالى ليلة الاحد الثاني من شوال
سنة ثمان وثلثين وثمانمائة اول او را در قريه مالين دفن کردند و از انجا بدرويش آباد نقل فرمودند و از
درويش آباد بجوار عيدگاه هرات و حالا بر سر مزار متبرکه وی عمارت عالی ساختند و چنان معمور و مردم نشين شده
که نماز جمعه ميگذارند انتهی کلام الجامی و جلالت مرتبت و علو منزلت خوافي بر ناظر حواشی روض الاخيار محمد بن قاسم
بن يعقوب الاماسی و حبيب السير غياث الدين بن همام الدين المدعو بخواند امير و اخبار الاخيار شيخ عبد الحق دهلوی و سمط مجيد شيخ احمد قشاشي و
انتباه في سلاسل اولياء الله شاه ولی الله والد مخاطب نيز ظاهر و باهر ست فهذا العارف الجليل زين الدين
الخوافي الناهض في جو الفضل بالقوادم والخوافي ۞ قد كسر الجنحة المنكر الجاحد النافي ۞
وحص ارياش الطاعن الجارح العافي ۞ حيث اثبت هذا الحديث الكافي الوافي ۞ واحتج بهذا
بالخبر الشافي العافي ۞ فطوبى لمن اقبل عليه اقبال المذعن المشتاق ۞ واستدل بظل ذيله السابغ

وبشر بن سحیم الغفاری وزید بن ارقم وسفینۃ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصہیب الرومی وابن
عباس وابن عمر وابن الزبیر وعمرو بن حریث والنزال بن سبرۃ الہلالی وجابر بن سمرۃ وجابر بن
عبد اللہ وابو جحیفۃ وابو امامۃ وابو لیلی الانصاری وابو موسی الاشعری ومسعود بن الحکم الزرقی
وابو الطفیل عامر بن واثلۃ وغیرہم ومن التابعین زر بن حبیش وزید بن وہب وابو الاسود الدئلی
وابو عثمان النہدی وسعید بن المسیب والاحنف بن قیس والحرث بن سوید التیمی والحرث بن
عبد اللہ الاعور وحرملۃ مولی اسامۃ بن زید وابو ساسان حصین بن المنذر الرقاشی وحبۃ
بن عبد اللہ الکندی وربعی بن خراش وشریح بن ہانی وشریح بن النعمان الصائدی وابو وائل
شقیق بن سلمۃ وشبث بن ربعی وسوید بن غفلۃ وعاصم بن ضمرۃ السلولی وعامر بن شراحیل الشعبی و
عبد اللہ بن سلمۃ المرادی وعبد اللہ بن شداد بن الہاد وعبد اللہ بن شقیق وعبد اللہ بن معقل
بن مقرن وعبد خیر بن یزید الہمدانی وعبد الرحمن بن ابی لیلی وعبیدۃ السلمانی وعلقمۃ بن قیس
النخعی وعمیر بن سعید النخعی وقیس بن عباد البصری ومالک بن اوس بن الحدثان ومروان بن
الحکم ومطرف بن عبد اللہ بن الشخیر ونافع بن جبیر بن مطعم وہانی بن ہانی ویزید بن شریک التیمی وابو بردۃ
بن ابی موسی الاشعری وابو حیۃ الوادعی وابو الخلیل الحضرمی وابو صالح الحنفی
وابو عبد الرحمن السلمی وابو عبید مولی بن ازہر وابو الہیاج الاسدی وخلائق کان لہ من الولد
الذکور احدی وعشرون اعقب منہم خمسۃ وہم الذین رووا عنہ والعباس خامسہم وکان لہ من
الاناث ثمانی عشرۃ منہم زینب وام کلثوم وامامۃ وغیرہن قال غیر واحد کان علی اصغر ولد ابی طالب
وقال ابن عبد البر روی عن سلمان وابی ذر والمقداد وخباب وابی سعید وجابر وزید بن ارقم ان
علی بن ابی طالب اول من اسلم وروی عن ابی رافع مثلہ لکن قدم خدیجۃ وقال ابن اسحاق اول من امن
باللہ ورسولہ من الرجال علی بن ابی طالب وہو قول ابن شہاب الا انہ قال من الرجال بعد خدیجۃ و
ہو قول الجمیع فی خدیجۃ وہو قول عبد اللہ بن محمد بن عقیل وقتادۃ ومحمد بن کعب القرظی و
روی ابو عوانۃ عن ابی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس قال کان علی اول من امن باللہ من
الناس بعد خدیجۃ قال ابن عبد البر ہذا اسناد لا مطعن فیہ لاحد لصحتہ وثقۃ نقلتہ وہو
معارض ما ذکرنا عن ابن عباس فی باب ابی بکر والصحیح فی امر ابی بکر انہ اول من اظہر اسلامہ وروی

العلماء فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقي والي جونفور وروده ونضر سقاه الله تعالى
سحائب الاحسان وروده عظمه بين الكبراء ولقبه بملك العلماء قرين القاضي مسند الافادة
وفاق البرجيس في افاضة السعادة والتكته بسارت به ركبان العرب والعجم واذكى سراجا اهدى
من النار الموقدة على العلم منها البحر المواج تفسير القرآن المعظم بالفارسية والحواشي على
كافية النحو وهي اشهر تصانيفه والارشاد وهو متن في النحو التزم فيه تمثيل المسئلة في
ضمن تعريفها وبديع الميزان وهو متن في فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوي في
اصول الفقه الى بحث الامر وشرح بسيط على قصيدة بانت سعاد ورسالة في تقسيم العلوم
بالعبارة الفارسية ومناقب السادات بتلك العبارة وغيرها توفي في خمس بقين من رجب المرجب سنة
تسع واربعين وثمانمائة ودفن بجونفور من الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم الشرقي انتهى

فهذا شهاب الدين الدولتابادي؛ المعروف عندهم بملك العلماء [illegible]
والبادي؛ قد اثبت بالقطع هذا الحديث الشريف الهادي؛ المزري بطيبه على عرف الورد
والجادي؛ فلا يجحده الا المنكر الحائد المعادي؛ ولا يرتاب فيه الا الا المختلف [illegible]
والله العاصم عن شر [illegible] والعوادي؛ بلطفه المحيط بالخلق [illegible] وجه صد وسیزدهم
آنکه شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن محمود بن احمد بن حجر الكناني العسقلاني این حدیث شریف
را در مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام وارد فرموده چنانچه در تهذيب التهذيب گفته علي بن ابي
طالب عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم ابو الحسن الهاشمي امير المؤمنين كناه رسول الله
صلى الله عليه وسلم ابا تراب والخبر في ذلك مشهور وامه فاطمة بنت اسد بن هاشم
اسلمت وماتت في حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى عليها ونزل في قبرها روى
عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن ابي بكر وعمر والمقداد بن الاسود وزوجته فاطمة بنت رسول
الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنها روى عنه اولاده الحسن والحسين ومحمد المعروف بابن الحنفية
وعمر وفاطمة وابن ابنه محمد بن عمر بن علي وابن ابنه علي بن الحسين بن علي مرسلا ومن بيته ام موسى
وابن اخيه عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وابن اخته جعدة بن هبيرة المخزومي وكاتبه عبيد الله بن
ابي رافع ومن الصحابة عبد الله بن مسعود والبراء بن عازب وابو هريرة وابو سعيد الخدري

عن شیء الا اخبرتکم به وسلونی عن کتاب الله فوالله مامن آیة الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار
ام فی سهل ام فی جبل وقال سعید بن عمرو بن سعید بن العاص قلت لعبد الله بن عیاش بن ابی
ربیعة لم کان صغو الناس الی علی بن ابی طالب فقال یا ابن اخی ان علیا کان له ما شئت من ضرس
قاطع فی العلم وکان له البسطة فی العشیرة والقدم فی الاسلام والصهر برسول الله صلی الله علیه
وسلم والفقه فی السنة والنجدة فی الحرب والجود فی الماعون قال ابو عمر بویع لعلی بالخلافة یوم قتل
عثمان فاجتمع علی بیعته المهاجرون والانصار الا نفر منهم لم یجبرهم علی وقال اولئک قوم
قعدوا عن الحق ولم یقوموا مع الباطل وتخلف عنه معویة فی اهل الشام فکان منهم فی
صفین بعد الجمل ما کان ثم خرجت علیه الخوارج وکفروه بسبب التحکیم ثم اجتمعوا وشقوا
عصی المسلمین وقطعوا السبیل فخرج الیهم بمن معه فقاتلهم بالنهروان فقتلهم واستاصل
جمهورهم فانتدب له من بقایاهم عبد الرحمن بن ملجم وکان فاتکا فقتله لیلة الجمعة
لثلاث عشرة خلت وقیل بقیت من رمضان سنة اربعین وقیل اول لیلة فی عشر الاواخر
وروی عن ابی جعفر ان قبر علی جهل موضعه وقیل دفن فی قصر الامارة وقیل فی رحبة الکوفة
وقیل بنجف الحیرة وقیل غیر ذلک وروی ابن جریج عن محمد بن علی یعنی الباقر ان علیا مات وهو ابن
ثلث او اربع وستین سنة وقیل ابن خمس وستین سنة وقیل ابن ثمان وخمسین وقیل غیر ذلک
قال واحسن ما رایت فی صفته انه کان ربعة ادعج العینین حسن الوجه عظیم البطن عریض
المنکبین شثن الکفین اصلع کبیر اللحیة لمنکبیه مشاش کمشاش السبع اذا مشی تکفا وهو الی
السمن ما هو قلت لم یجاوز المولف ما ذکر ابن عبد البر فیه مقنع ولکنه ذکر حدیث الموالاة
عن نفر سماهم فقط وقد جمعه ابن جریر الطبری فی مولف فیه اضعاف ما ذکروا صححه واعتنی
بجمع طرقه ابو العباس ابن عقدة فاخرجه من حدیث سبعین صحابیا او اکثر واما حدیث الرایة
یوم فتح خیبر فروی ایضا عن علی والحسین والزبیر بن العوام وابی لیلی الانصاری وعبد الله بن عمرو
بن العاص وجبر وغیرهم وقد روی عن احمد بن حنبل انه قال لم یرو لاحد من الصحابة من
الفضائل ما روی لعلی وکذا قال النسائی وغیر واحد وفی هذا کفایة وجه صد و چهار دهم آنکه
علامه ابن حجر عسقلانی در بعض فتاوی خود در اثبات و تسدید این حدیث شریف کوشیده چنانچه سیوطی در قوت المغتذی

السبق

الحسن بن علي الحلواني عن عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن الحسن اسلم علي وهو ابن
خمس عشرة سنة وقال غيره عن عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن الحسن وغيره اول من اسلم بعد
خديجة علي وهو ابن ثماني عشرة سنة وست عشرة سنة وعن شريح بن النعمان عن فرات بن السائب عن ميمون بن
مهران عن ابن عمر اسلم علي وهو ابن ثلاث عشرة سنة قال ابن عبد البر هذا اصح ما قيل في ذلك وروى
ابن فضيل عن الاجلح عن سلمة بن كهيل عن حبة بن جوين قال سمعت عليا يقول لقد عبدت
الله قبل ان يعبده احد من هذه الامة خمس سنين وقال شعبة عن سلمة بن كهيل عن حبة ابن هو
جوين عن علي انا اول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابن عبد البر وقد اجمعوا انه
اول من صلى القبلتين وهاجر وشهد بدرا واحدا وسائر المشاهد وانه ابلى ببدر واحد والخندق
وخيبر البلاء العظيم وكان لواء رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده في مواطن كثيرة ولم يتخلف
الا في تبوك خلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على المدينة فقال له انت مني بمنزلة هارون
من موسى الا انه لا نبي بعدي قال وروينا من وجوه عن علي انه كان يقول انا عبد الله و
اخو رسوله لا يقولها احد غيري الا كذاب وكان مع النبي صلى الله عليه وسلم على حراء لما تحرك
وزوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ابنته فاطمة وقال لها زوجتك سيدا في الدنيا والآخرة وروى بريدة وابو هريرة
وجابر والبراء بن عازب وزيد بن ارقم عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم غدير خم من
كنت مولاه فعلي مولاه وروى سعد بن ابي وقاص وابو هريرة وسهل بن سعد وبريدة وابو سعيد
وابن عمر وعمران بن حصين وسلمة بن الاكوع والمعنى واحد ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله على يديه
فاعطاها عليا وبعثه صلى الله عليه وسلم الى اليمن وهو شاب ليقضي بينهم فقال يا رسول الله
لا ادري القضاء فضرب في صدره بيده وقال اللهم اهد قلبه وسدد لسانه قال علي فما شككت بعدها
في قضاء بين اثنين وروى انه عليه الصلوة والسلام قال **انا مدينة العلم وعلي بابها**
وقال عمر علي اقضانا وابي اقرانا وقال يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان عمر يتعوذ من معضلة
ليس لها ابو الحسن وقال سعيد بن جبير عن ابن عباس كنا اذا اتانا الثبت عن علي لم نعدل به
قال معمر عن وهب بن عبد الله عن ابي الطفيل شهدت عليا يخطب وهو يقول سلوني فوالله لا تسئلوني

جابر قال حدثنی ابوبکر محمد بن علی الفقیه الشاشی القفال حدثنی النعمان بن هارون البلدی
ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان
التیمی عن جابر مرفوعا به **وجه صد و هفتم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان اعتراف
بکثرت طرق این حدیث و تحقق اصل آن فرموده اطلاق قول بوضع آنرا باطل و مردود و فاسد و مطرود دانسته
چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه متصل بعبارت ماضیه گفته وقال فی لسان المیزان عقب ایراد الذهبی روایة
جعفر بن محمد عن ابی معویة وقوله هذا موضوع ما نصه وهذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک
الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع انتهی و علامه
ابن حجر عسقلانی از اعاظم مهره حفاظ و افاخم نقده ایقاظ و اماثل محققین ثقات و اعیان مدققین اثبات است
جلالت شان و رفعت مکان و علو مرتبت و سمو منزلت او بر ناظر طبقات بدر الدین محمد بن ابراهیم الشافعی
و ذیل التقیید تقی الدین فاسی و توضیح المشتبه شمس الدین بن ناصر الدین الدمشقی و در منتخب فی ذیل بغیة الطلب
فی تاریخ حلب تصنیف علاء الدین الجبرینی الشهیر بابن خطیب الناصریه و عقود فریده تقی الدین مقریزی
و اعلام بتاریخ اهل الاسلام تالیف تقی الدین الاسدی الدمشقی المعروف بابن قاضی شهبه و ذیل طبقات الحفاظ
تقی الدین بن فهد المکی و معجم نجم الدین بن فهد الهاشمی المکی و طبقات شافعیه تالیف قطب الدین محمد بن محمد
الخیضری و کتاب الجواهر و الدرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر و ضوء لامع و ذیل طاهر شمس الدین محمد بن عبد الرحمن
السخاوی و طبقات الحفاظ و نظم العقیان و حسن المحاضره جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی
و روض الاخیار محمد بن قاسم بن یعقوب الاماسی و نفحة العقود السنیه رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر الشامی
و مدینة العلوم فاضل ازنیقی و اعمال الفکر و الروایات عبد الله بن ابراهیم بن شهاب الدین الکردی و مواهب لدنیه
محمد بن عبد الباقی الزرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری و کفایة المتطلع
تاج الدین الدهان المکی و رسالة اسانید شیخ احمد بن محمد النخلی المکی و امداد بمعرفة علو الاسناد سالم بن
عبد الله البصری و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و قرة العینین شاه ولی الله و الد ماجد مخاطب و بستان المحدثین
خود شاهصاحب و منتهی الکلام و ازالة الغین مولوی حیدر علی معاصر و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و تاج مکلل
مولوی صدیق حسن خان معاصر در کمال وضوح و ظهور است بندی از عبارات در بعض مجلدات سابقه دیده باشی و شطری از آن درینمقام نیز ذکر
میشود محمد بن عبد الرحمن السخاوی الشافعی در کتاب ضوء لامع لاهل القرن التاسع که نسخه آن مزین باجازه مصنف و معنون بخط

گفته و قال الحافظ ابن حجر فی اجوبته حدیث ابن عباس اخرجه ابن عبد البر فی کتاب الصحابة المسمی بالاستیعاب و لفظه انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه و صححه الحاکم و اخرجه الطبرانی من حدیث ابن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصحیح الا عبد السلام الهروی فانه ضعیف قاله فی جواب فتیا رفعت الیه فی هذا الحدیث و آخر کلام ابن حجر عسقلانی که درین فتوی مذکور است ابن حجر مکی نیز در منح مکیه آورده کما سیاتی فیما بعد انشاء الله تعالی **وجه صد و پانزدهم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در بعض دیگر از فتاوای خود حکم بوضع این حدیث را ظاهر باطل ناصواب نموده ارغاما لاناف المعاندین تصریح صریح بحسن بودن آن فرموده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بذکر این حدیث شریف گفته و سئل شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحدیث فی فتیا فقال هذا الحدیث اخرجه الحاکم فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابو الفرج بن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولیهما معا و ان الحسن من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة و لا ینحط الی الکذب و بیان ذلک یستدعی طولا و لکن هذا هو المعتمد فی ذلک انتهی و عین همین نقل این فتوی ابن حجر را علامه سیوطی در جمع الجوامع و نکت بدیعات نیز نقل کرده و در در منتثره نیز ذکرش نموده و نور الدین سمهودی نیز ذکر آن کرده و حکم ابن حجر عسقلانی بحسن بودن این حدیث محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد و ابن عراق مدنی در تنزیه الشریعة و محمد بن طاهر فتنی در تذکرة الموضوعات و علی قاری در مرقاة و مناوی در فیض القدیر و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة و شبراملسی در حاشیه مواهب و زرقانی در شرح مواهب و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و تحفة المحبین و محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی در روضه ندیه و محمد بن یوسف الحسنی در وسیلة النجاة و ثناء الله در سیف مسلول و شوکانی در فوائد مجموعه و ولی الله لکهنوی در مرآة المؤمنین و فاضل معاصر مولوی حسن الزمان در قول مستحسن نیز نقل نموده کما ستقف علیه فیما بعد انشاء الله تعالی **وجه صد و شانزدهم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در اجوبه خود از احادیثی که سراج قزوینی انتقاد آن بر مصابیح نموده نیز اصلاح و تبیین بطلان حکم بوضع این حدیث و تصریح بودن آن از قسم حسن فرموده و بزیادت افادت اینمعنی که حاکم برای این حدیث شاهدی از حدیث جابر روایت کرده و قصب سبق در تحسین حاصدین و تعنیف حائدین ربوده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بعد عبارت سابقه گفته و ذکر فی اجوبته عن الاحادیث التی انتقدها السراج القزوینی علی المصابیح نحو ذلک و زاد ان الحاکم روی له شاهدا من حدیث

الى القاهرة فسكنها قبيل القرن وارتحل الى البلاد الشامية والمصرية والحجازية واكثر جدا من المسموع
والشيوخ فسمع العالى والنازل واخذ عن الشيوخ والاقران فمن دونهم واجتمع له من الشيوخ
المشار اليهم والمعول فى المشكلات عليهم ما لم يجتمع لاحد من اهل عصره لان كل واحد منهم كان متبحرا
ورأسا فى فنه الذى اشتهر به لا يلحق فيه فالتنوخى فى معرفة القراءات وعلو سنده فيها
والعراقى فى معرفة علوم الحديث ومتعلقاته والهيثمى فى حفظ المتون واستحضارها
والبلقينى فى سعة الحفظ وكثرة الاطلاع وابن الملقن فى كثرة التصانيف والمجد الفيروزابادى فى
حفظ اللغة واطلاعه عليها والغمارى فى معرفة العربية ومتعلقاتها وكذا المحب بن هشام
كان حسن التصرف فيها لوفور ذكائه وكان الغمارى فائقا فى حفظها والعز بن جماعة فى تفننه
فى علوم كثيرة بحيث انه كان يقول انا اقرئ فى خمسة عشر علما لا يعرف علماء عصرى اسماءها و
اذن له جلهم او جميعهم كالبلقينى والعراقى فى الافتاء والتدريس وتصدى لنشر الحديث
وقصر نفسه عليه مطالعة وقراءة واقراء وتصنيفا وافتاء وشهد له اعيان شيوخه بالحفظ
وزادت تصانيفه التى معظمها فى فنون الحديث وفيها من فنون الادب والفقه والاصلين
وغير ذلك على مائة وخمسين تصنيفا ورزق فيها من السعد والقبول خصوصا فتح البارى
بشرح البخارى الذى لم يسبق لنظيره امرا عجيبا بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال
علمائهم لهم فى طلبه وبيع بنحو ثلثمائة دينار وانتشر فى الآفاق ولما انه لم يتخلف عن وليمة
ختمه فى التاج والسبع وجوه من سائر المسلمين الا النادر وكان مصروف ذلك المهتم نحو
خمسمائة دينار واعتنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه واقرانه فمن دونهم وكتبها
الاكابر وانتشرت فى حياته واقرأ الكثير منها وحفظ غير واحد من الابناء عدة منها وعرضوها
على جارى العادة على مشايخ العصر وانشد من نظمه فى المحافل وخطب من ديوانيه على المنابر
ديوانه
لبليغ نظمه ونثره وكان مصمما على عدم دخوله فى القضاء حتى انه لم يوافق الصدر المناوى
لما عرض عليه قبل القرن النيابة عنه فيه ثم قدر ان المؤيد الزم الحكم فى بعض القضايا والزمه بعد ذلك النيابة ولكنه لم يتوجه اليها ولا انعقد
لها الى ان عرض عليه الاستقلال به والزم من لجنابه بقبوله فقبل واستقر فى المحرم سنة سبع وعشرين
بعد ان كان عرض عليه فى ايام المؤيد فمن دونه وهو يأبى وتزايد ندمه على القبول لعدم فرق

اونزد فقیر حاضرست گفته احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن احمد شیخی الاستاذ امام الائمة الشهاب ابو الفضل الکنانی العسقلانی المصری ثم القاهری الشافعی ویعرف بابن حجر وهو لقب لبعض ابائه ولد فی ثانی عشری شعبان سنة ثلاث وسبعین وسبعمائة بمصر العتیقة ونشأ بها یتیما فی کنف احد اوصیاء الزکی الخروبی فحفظ القران وهو ابن تسع عند الصدر السفطی شارح مختصر التبریزی وصلی به علی العادة بمکة حیث کان مع وصیه بها والعمدة والحاوی الصغیر ومختصر ابن الحاجب الاصلی والملحة والفیة العراقی وغیرها وبحث فی صغره وهو بمکة العمدة علی الجمال ابن ظهیرة ثم قرء علی الصدر الابشیطی بالقاهرة شیئا من العلم وبعد بلوغه لازم احد اوصیائه الشمس بن القطان فی الفقه والعربیة والحساب وغیرها وقرأ علیه جانبا کبیرا من الحاوی وکذا لازم فی الفقه والعربیة النور الادمی وتفقه بالابناسی بحث علیه فی المنهاج وغیره واکثر من ملازمته ایضا لاختصاصه بابیه وبالبلقینی لازمه مدة وحضر دروسه الفقهیة وقرأ علیه الکثیر من الروضة ومن کلامه علی حواشیها وسمع علیه بقراءة الشمس البرماوی فی مختصر المزنی وبابن الملقن قرأ علیه قطعة کبیرة من شرحه الکبیر علی المنهاج ولازم العز بن جماعة فی غالب العلوم التی کان یقرئها دهرا ومما اخذه عنه فی شرح المنهاج الاصلی وفی جمع الجوامع وشرحه للعز وفی المختصر الاصلی والنصف الاول من شرح العضد وفی المطول وعلق عنه بخطه اکثر شرح جمع الجوامع وحضر دروس الهمام الخوارزمی ومن قبله دروس قنبر العجمی واخذ ایضا عن البدر بن الطنبدی وابن الصاحب والشهاب احمد بن عبد الله البوصیری وعن الجمال الماردانی الموقت الحاسب اللغة عن المجد صاحب القاموس والعربیة عن الغماری والمحب بن هشام والادب والعروض ونحوهما عن البدر البشتکی والکتابة عن ابی علی الزفتاوی والنور البرماصی والقراآت عن التنوخی قرأ علیه بالسبع الی المفلحون وجوده قبل ذلک علی غیره وجد فی الفنون حتی بلغ الغایة وحبب الله الیه الحدیث فاقبل علیه بکلیته وطلبه من سنة ثلث وتسعین وهلم جرا لکنه لم یلزم الطلب الا من سنة ست وتسعین فعکف علی الزین العراقی وتخرج به وانتفع بملازمته وقرأ علیه الفیته وشرحها ونکته علی ابن الصلاح دراية وتحقیقا والکثیر من الکتب الکبار والاجزاء القصار وحمل عنه من امالیه جملة واستملی علیه بعضها وتحمل

فی صح

ولا تزکوا انفسکم ومحاسنه جمة وما عسى ان اقول في هذا المختصر او من انا حتى يعرب بمثله خصوصا وقد ترجمه من الاعيان في التصانيف المسندة ولنبا ولا كيد التقي الفاسي في ذيل التقييد لابن النقطة والشهاب البشتكي في طبقات الشعراء والتقي المقريزي في كتابه العقود الفريدة والعلاء بن خطيب الناصرية في ذيل تاريخ حلب والشمس بن ناصر الدين في توضيح المشتبه والتقي بن قاضي شهبة في تاريخه والبرهان الحلبي في بعض مجاميعه والتقي بن فهد المكي في ذيل طبقات الحفاظ والقطب الخيضري في طبقات الشافعية وجماعة من اصحابنا كابن فهد النجم في معاجيمهم وغير واحد في الوفيات وهو في نفسه رفيع الامر وكفى بذلك فخرا وتجاسرت فاوردته في معجمي والوفيات وذيل القضاة بل وافردت له ترجمة حافلة لا يفي ببعض احواله في مجلد ضخم او مجلدين كتبها الائمة عني وانتشرت نسخها وحدثت بها الاكابر غير مرة بكل من مكة والقاهرة وارجو كما شهد به غير واحد ان تكون غاية في بابها سميتها الجواهر والدرر وقد قرات عليه الكثير جدا من تصانيفه ومروياته بحيث لا اعلم من شاركني في مجموعها وكان رحمه الله يودني كثيرا وينوه بذكري في غيبتي مع صغر سني حتى قال ليس في جماعتي مثله وكتب لي على عدة من تصانيفي واذن لي في الاقراء والافادة بخطه وامرني بتخريج حديث ثم املائه ولم يزل على جلالته وعظمته في النفوس ومداومته على انواع الخيرات الى ان توفي في اواخر ذي الحجة سنة اثنتين وخمسين وكان له مشهد لم ير من حضره من الشيوخ فضلا عمن دونهم مثله وشهد امير المؤمنين والسلطان فمن دونهما الصلوة عليه وقدم السلطان الخليفة للصلوة ودفن تجاه تربة الديلمي بالقرافة وتزاحم الامراء والاكابر على حمل نعشه ومشى الى تربته من لم يمش نصف مسافتها قط ولم يخلف بعده في مجموعه مثله ورثاه غير واحد بما مقامه اجل منه رحمه الله وايانا و نیز سخاوی در ذیل طاهر گفته احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن احمد شيخي الاستاذ حافظ العصر علامة الدهر شيخ الاسلام حامل لواء السنة سيد الانام قاضي القضاة ابو الفضل ابن العلامة نور الدين ابي الحسن بن القطب ابي القاسم ناصر الدين ابو جلال الدين الكناني العسقلاني المصري ثم القاهري الشافعي عرف بابن حجر مصنف الاصل الى ان قال بعد ذكر اساتذته واذن له جلهم او جميعهم كالبلقيني والعراقي في الافتاء والتدريس وتصدى لنشر الحديث وعكف عليه مطالعة وقراءة واقراء وتصنيفا وافتاء وزادت تصانيفه التي معظمها في فنون الحديث وفيها من فنون الادب والفقه واصوله واصول الدين وغير ذلك على مائة وخمسين

ارباب الدولة بين العلماء وغيرهم ومبالغتهم فى اللوم لرد اشاراتهم وان لم تكن على وفق الحق
بل يعادون على ذلك واحتياجه لمداراة كبيرهم وصغيرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك القيام بكل
ما يرومونه على وجه العدل وصرح بانه جنى على نفسه بتقلدها مرهم وان بعضهم ارتحل للقائه
وبلغه فى اثناء توجهه تلبسه بوظيفة القضاء فرجع ولم يلبث ان صرف ثم اعيد ولا زال كذلك
الى ان تخلص فى الاقلاع عنه عقب صرفه فى جمادى الثانية سنة اثنتين وخمسين بعد زيادة مدة قضائه
على احدى وعشرين سنة وزهد فى القضاء زهدا تاما لكثرة ما توالى عليه من الانكاد والمحن بسببه
وصرح بانه لم تبق فى بدنه شعرة تقبل اسمه ودرس فى اماكن كالتفسير بالحسنية والمنصورية
والحديث بالبيبرسية والجمالية المستجدة والحسينية والزينية والشيخونية وجامع طولون
والقبة المنصورية والاسماع بالمحمودية والفقه بالخروبية البدرية بمصر والشريفية الفخرية
والشيخونية والصالحية النجمية والصلاحية المجاورة للشافعى والمؤيدية وولى مشيخة البيبرسية ونظرها والافتاء
بدار العدل والخطابة بجامع الازهر ثم بجامع عمرو وخزن الكتب بالمحمودية واشياء غير ذلك
مما لم يجتمع له فى ان واحد واملى ما ينيف على الف مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبعد صيته
وارتحل الائمة اليه وتبجح الاعيان بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان رؤس العلماء من
كل مذهب من تلامذته واخذ الناس عنه طبقة بعد اخرى والحق الابناء بالاباء والاحفاد بل
ابناءهم بالاجداد ولم يجتمع عند مجموعهم وقهرهم بذكائه وشفوف تصوره وسرعة
ادراكه واتساع نظره ووفور ادابه وامتدحه الكبار وتبجح فحول الشعراء بمطارحته وطارت
فتاواه التى لا يمكن دخولها تحت الحصر فى الافاق وحدث بالكثير ومروياته خصوصا المطولات منها
كل ذلك مع شدة تواضعه وحلمه وبهائه وتحريه فى ماكله ومشربه وملبسه وصيامه وقيامه
وبذله وحسن عشرته ومزيد مداراته ولذيذ محاضراته ورضى اخلاقه وميله لاهل الفضائل
وانصافه فى البحث ورجوعه الى الحق وخصاله التى لم تجتمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له
القدماء بالحفظ والثقة والامانة والمعرفة التامة والذهن الوقاد والذكاء المفرط وسعة العلم
فى فنون شتى وشهد له شيخه العراقى بانه اعلم اصحابه بالحديث وقال كل من التقى الفاسى
والبرهان الحلبى ما راينا مثله وسئل العلامة ابن تغرى برمش الفقيه هل رايت مثل نفسك فقال قال الله

وفاته يوما عظيما لم ير في القاهرة مثله عن بعض الصلحاء ان الخضر عليه السلام صلى الصلوة
عليه وله مولفات مثل شرح البخاري والتواريخ نحو عشرة مجلدات وغيرها ودرس و افتى وقضى
مرارا كثيرة عسقلان بلدة قريبة الى مصر ورضى الدين بن محمد بن على بن حميد الشاور تفضيد العقود السنية بتمهيد
الدولة الحسينية در وقائع سنه اثنتين وخمسين وثمانمائة گفته وفيها توفى العالم العلامة والفاضل الفهامة الحجة
البالغة ابو الفضائل احمد بن على بن محمد بن على بن احمد الكنانى العسقلانى المصرى المعروف بابن حجر رحمه الله
و از نيقى در مدينة العلوم گفته ومن التواريخ تاريخ ابن حجر مجلدات و تاريخ آخر له انباء الغمر بابناء العمر
مجلدات و له ايضا الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة وهو الامام العلامة حافظ العصر قاضى القضاة شيخ الاسلام
ابو الفضل محمد بن شيخ الاسلام علاء الدين على بن حجر العسقلانى توفى ليلة السبت فى ثامن عشر ذى الحجة
سنة ثمان و خمسين و ثمان مائة و كان عمره اذ ذاك تسعة و تسعين سنة و اربعة اشهر و عشرة ايام
و صلى عليه خلق كثير و من جملتهم ابو العباس الخضر عليه السلام راه عصابة من الاولياء و كان
مولده سنة ثلث و سبعين و سبعمائة و محمد بن عبد الباقى الزرقانى المالكى در شرح مواهب لدنيه گفته
قال الحافظ ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن حجر الكنانى
العسقلانى ثم المصرى الشافعى ولد سنة ثلاث و سبعين و سبعمائة وعانى اولا الادب و تعلم الشعر
فبلغ الغاية ثم طلب الحديث فسمع الكثير ورحل وبرع فيه وتقدم في جميع فنونه
وانتهت اليه الرحلة والرياسة في الحديث في الدنيا باسرها فلم يكن في عصره حافظ سواه والف
كتبا كثيرة و املى اكثر من الف مجلس و توفى فى ذى العقدة سنة اثنتين وخمسين وثمان مائة قال السيوطى
وختم به الفن عبد الله بن ابراهيم بن شهاب الدين الكردى در اعمال الفكر والروايات گفته اقول وبالله التوفيق
الحافظ ابن حجر وان كان بارعا في الحديث متقدما فى فنونه حقيقا بما ترجمه به الحافظ السيوطى رحمه الله تعالى
كما ينقل عنه فى ذيله على طبقات الحفاظ للذهبى من قوله شيخ الاسلام وامام الحفاظ فى زمانه
وحافظ الديار المصرية بل حافظ الدنيا مطلقا قاضى القضاة شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن محمد
بن محمد بن على بن حجر الكنانى الشافعى العسقلانى ثم المصرى الى ان قال ولازم شيخه الحافظ ابا الفضل العراقى
وبرع فى الحديث وتقدم فى جميع فنونه انتهى الغرض منه ولكن الحق الذى لا ينكره كل منصف ما قاله
الامام ابو حامد فى المنقذ من الضلال ان الحاذق فى صناعة واحدة ليس يلزم ان يكون حاذقا فى كل صناعة

اثنتين تسعين

تصنيفاً ورزق فيها من السعد والقبول خصوصاً فتح الباري بشرح البخاري الذي لم يسبق الى
نظيره امراً عجيباً بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال علمائهم لهم في ذلك وبيع بنحو ثلث
مائة دينار ولما تم لم يتخلف عن الحضور عنده في وليمة ختمه من سائر المسلمين الا النادر بحيث
كان امراً يفوق الوصف بلغ المصروف في ذلك المهم نحو خمس مائة دينار واعتنى بتحصيل
تصانيفه كثير من شيوخه واقرانه فمن دونهم وكتبها الاكابر وانتشرت في حياته واقرأ الكثير
منها وحفظ غير واحد من الابناء عدة منها وعرضوها على جاري العادة على مشايخ العصر الى ان قال
واملى ما ينيف على الف مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبعد صيته وارتحل الائمة اليه وتبجح الفضلاء
بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان رؤس العلماء من كل مذهب تلامذته ولم يجتمع عند
احد مجموعهم وقهرهم بذكائه وشفوف نظره وسرعة ادراكه واتساع نظره ووفور
آدابه وامتدحه الكبار وتبجح فحول الشعراء بمطارحاته وطارت فتواه التي لا يمكن دخولها
تحت الحصر في الآفاق وحدث بأكثر مروياته خصوصاً المطولات منها مع شدة تواضعه وحلمه
وبهائه وتحريه في مأكله ومشاربه وملبسه وصيامه وقيامه وبذله وحسن عشرته ومزيد
مداراته ولذيذ محاضراته ورضى اخلاقه وميله لاهل الفضائل وانصافه في البحث ورجوعه
الى الحق وخصاله التي لم يجتمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له القدماء بالحفظ والثقة والامانة
والمعرفة التامة والذهن الوقاد والذكاء المفرط وسعة العلم في فنون شتى وشهد له شيخه العراقي
بانه اعلم اصحابه بالحديث وقال كل من التقي الفاسي والبرهان الحلبي ما راينا مثله وسأله الامير
تغري برمش أرأيت مثل نفسك فقال قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم ومحاسنه جمة وما عسى
ان اقول في هذا المختصر ومن انا حتى يعرف بمثله خصوصاً وقد ترجمه من الاكابر في التصانيف
المتداولة بالايدي التقي الفاسي في كتابه ذيل التقييد والبدر البشتكي في طبقات الشعراء والتقي
المقريزي في كتابه العقود ومحمد بن قاسم بن يعقوب الاماسی در حاشیہ روض الاخیار گفته انشد الشيخ ابن
حجر شيخ الاسلام ابو الفضل احمد بن علي بن محمد بن علي بن احمد بن حجر العسقلاني المصري المولد
والمنشأ نزيل القاهرة ولد في شعبان سنة ثلث وسبعين وسبعمائة ومات ليلة السبت بعد العشاء
بنحو عشرين درجة ثامن ذي الحجة سنة اثنتين وخمسين وثمانمائة وصلى عليه الخليفة وكان يوم

علی اله و بارک وسلم یا علی ان الله امرنی ان ادنیک فاعلمک لتعی وانزلت هذه الایة وتعیها
اذن واعیة وانت اذن واعیة لعلمی رواه الحافظ الامام ابونعیم فی الحلیة ورواه سلطان
الطریقة وبرهان الحقیقة الشیخ شهاب الدین ابوجعفر [illegible] السهروردی فی العوارف باسناده الی
عبد الله بن الحسن رضی الله تعالی عنهما ولفظه قال حین نزلت هذه الایة وتعیها اذن واعیة قال
رسول الله صلی الله علیه وعلی اله وبارک وسلم لعلی رضی الله تعالی عنه سالت الله ان یجعلها
اذنک یا علی قال علی کرم الله تعالی وجهه فما نسیت شیئا بعده وما کان لی ان انسی قال شیخ المشایخ فی زمانه
وواحد الاقران فی علومه وعرفانه الشیخ زین الدین ابوبکر محمد بن محمد بن علی الخوافی قدس الله
تعالی سره فلذا اختص علی کرم الله وجهه بمزید العلم والحکمة حتی قال رسول الله صلی الله علیه وعلی اله وبارک وسلم
انا مدینة العلم وعلی بابها وقال عمر لولا علی لهلک عمر وعن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه و
علی اله وبارک وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها رواه فی جامع الاصول وقال اخرجه الترمذی وعن ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وعلی اله وبارک وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها
فمن اراد العلم فلیات علیا رواه الزرندی وقال هذه فضیلة اعترف بها
الاصحاب وتبجحوا وسلکوا طریق الوفاق وتبجحوا رواه الطبری وقال اخرجه ابوعمرو ولفظه انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد
العلم فلیاته من بابه و وجه صد و نوزدهم آنکه نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمای جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ومنها باب مدینة العلم
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی اله وبارک وسلم انا مدینة العلم
وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاته من بابه رواه الطبری من تخریج ابی عمر و اورده الامام الفقیه
المذکور وقال کما فی الحدیث واعلم ان الباب سبب لزوال الحائل والمانع من الدخول الی البیت
فمن اراد الدخول واتی البیوت من غیر ابوابها شق وعسر علیه دخول البیت فهکذا من طلب العلم
ولم یطلب ذلک من علی رضی الله عنه وبیانه فانه لا یدرک المقصود
فانه رضی الله عنه کان صاحب علم وعقل وبیان ورب من کان عالما ولا یقدر علی البیان
والافصاح وکان علی رضی الله عنه مشهورا من بین الصحابة بذلک فیاب العلم وروایته
واستنباطه من علی رضی الله عنه وهو کان باجماع الصحابة مرجوعا الیه فی علمه موثوقا بفتواه وحکمه
والصحابة کلهم یراجعونه فیما اشکل علیهم ولا یسبقونه ومن هذا المعنی قال عمر لولا علی لهلک

ابهما

شیخ علاء الدین البخاری
الاجمعی فی کتاب اسماء النبی
و خلفائه الاربعة رضی الله عنهم

ولا یلزم ان یکون الحاذق فی الفقه والکلام حاذقا فی الطب کلا ان یکون الجاهل فی العقلیات جاهلا فی
النحو بل لکل صناعة اهل بلغوا فیها رتبة البراعة والسبق وان کان الجهل قد یلزمهم فی غیرها انتهی
و تاج الدین الدهان نیز در کفایة المستطلع گفته کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری لخاتمة الحفاظ ابی الفضل
احمد بن علی بن حجر العسقلانی رحمه الله تعالی اخبر به عن شیخ الاسلام علی بن محمد الاجهوری اجازة
واحمد بن محمد بن احمد بن علی النخلی المکی در رسالہ اسانید خود گفته وشیخ الاسلام زکریا اخذ جمیع العلوم عن
جماعات کثیرة اجلهم علی الاطلاق شیخ مشایخ الاسلام و سید العلماء الاعلام ومرجع المحققین
وسند المدققین البالغ فی التحقیق اقصی غایة بلا نزاع وامیر المومنین فی الحدیث بلا دفاع
البیهقی الثانی الشیخ الحافظ الامام احمد بن علی بن حجر العسقلانی امام وشیخ وحد لم تر
عین فی الفضل والکمال قط مثله تغمده الله تعالی بحبّه واسکنه فسیح جنته وسنده مشهور مذکور
و نخلی در رسالہ اسانید خود در دیگر مقامات نیز ابن حجر را بامیر المومنین فی الحدیث و شیخ السنة و امثال
آن از القاب جلیلہ جزیلہ یاد کرده کما لا یخفی علی من راجع تلک الرسالة ومولوی حسن زمان معاصر در قول
مستحسن گفته وقال الحافظ السخاوی فی کلامه فی تصحیح الحدیث المسلسل بالائمة الحفاظ الی حفظ المراد
من شیخی یعنی الحافظ ابن حجر کان حجة الله علی الاطلاق واحفظ اهل الآفاق کما انه لم یر احفظ من شیخه الزین
العراقی کما انه لم یر احفظ من الصلاح العلائی کما انه لم یر احفظ من شیخه المزی کما انهم لم یر احفظ من الدمیاطی
الخ فهذا حافظهم الجلیل ابن حجر الحرز عندهم لفضل عظیم الخطر قد اثبت هذا الحدیث الذی اشرق وبهر
وائتلق وازدهر وحسنه رغما لانف من تولی ونفر ونفی وضعه فمن قمع الراس من ابی وکفر فتبا
من المخاطب الموسع النظر الحدید البصر کیف آثر وتیرة الجحود والاشر واختار سبیل النفور
والبطر والقی نفسه فی مغاوی الغرور والغرر وتردی نفسه فی مهاوی البوار والخطر
وجه صد و بیجدهم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بابی خاص برای اثبات
حدیث مدینة العلم وحدیث دار الحکمة وتحقیق اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام معقود نموده ودر آن
این حدیث شریف را بروایات عدیده وارد فرموده چنانچه گفته الباب الخامس عشر فی ان النبی صلی الله علیه
واله وبارک وسلم دار حکمة ومدینة علم وعلی لهما باب وانه اعلم الناس بالله تعالی واحکامه وآیاته
وکلامه بلا ارتیاب عن مولانا امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و

انا زهرة النوب انا بصيرة البصائر انا ذخيرة المذخائر انا بشارة البشر انا الشفيع المشفع في المحشر انا ابن عم البشير النذير انا طود الاطواد انا جواد الاجواد انا حلية الخلد انا بيضة البلد انا صمصام الجهاد انا جلسة الاساد انا الشاهد المشهود انا العهد المعهود انا منحة المنائح انا صلاح المصالح انا غمضة الغوامض انا لحظة اللواحظ انا اعذوبة اللفظ انا اعجوبة الحفظ انا نفيس النفائس انا عنيات الضنك انا سريع الفتك انا رحيب الباع انا وقر الاسماع انا ارث الوارث انا نفثة النافث انا جنب الله انا وجه الله **وجه صد و بست و یکم** آنکه شیخ نور الدین ابو الفتح گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شانه في العلوم والاعمال المتسق له درارى الفضل في سلك النظم بالسنة اهل الكمال الحافظ الورع البارع العالم العامل العارف الكامل بلا شك و مرية ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني في كتابه الفائق اللائق المسمى بالحلية وسيد القوم شيخ المشهود ومحبوب المعبود **باب مدينة الحكم والعلوم** رأس المخاطبات ومستنبط الاشارات راية المهتدين ونور المطيعين وولي المتقين وامام العادلين اقدمهم اجابة وايمانا واقومهم قضية وايقانا واعظمهم حلما واوفرهم علما علي بن ابي طالب رضوان الله تعالى عليه قدوة المتقين وزينة العارفين المنبئ عن حقائق التوحيد المشير الى لوامع علم التفريد صاحب العقول والسان السؤل والاذن الواعي والعهد الوافي فقاء عيون الفتن ووقي من فنون المحن فدفع الناكثين ووضع القاسطين ودمغ المارقين الخ **وجه صد و بست و دوم** آنکه شیخ نور الدین ابو الفتح گفته قال سلطان العلماء في عصره وبرهان العرفاء في دهره الشيخ القدوة الامام في الاجلة الاعلام مفتي الانام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال وافضل الاتراب لدى عد الخصال علي ولي الله في الارض والسماء رضي الله تعالى عنه ونفعنا به في كل حال يا قوم نحن اهل البيت عجنت طينتنا بيد العناية في معجن الحماية بعد ان رش عليها فيض الهداية ثم خمرت بخميرة النبوة وسقيت بالوحي ونفخ فيها روح الامر فلا اقدامنا تزل ولا ابصارنا تضل ولا انوارنا تقل واذا نحن ضللنا فمن بالقوم يدل الناس من اشجار شتى وشجرة النبوة واحدة محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم اصلها وانا فرعها وفاطمة الزهراء ثمرها والحسن والحسين اغصانها اصلها نور وفرعها نور وثمرها نور وغصنها نور يكاد زيتها يضيء ولو لم

عمر رضی الله تعالی عنهم و جه صمد و بستم نیز در توضیح الدلائل در ذکر اسمای جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ومنها الفاروق وقد تقدم حدیثه قبل ذلک وانی قد وجدت بخط بعض سادة العلماء والاکابر ما هذه صورته بتحبیر الحابر مما قال امیر المومنین وامام المتقین علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه علی المنبر انا النون والقلم وانا النور ومصباح الظلم انا الطریق الاقوم انا الفاروق الاعظم انا عیبة العلم انا اوبة الحلم انا النباء العظیم انا الصراط المستقیم انا وارث العلوم انا هیولی النجوم انا عمود الاسلام انا مکسر الاصنام انا لیث الزحام انا انیس الهوام انا الفخار الافخر انا الصدیق الاکبر انا امام المحشر انا ساقی الکوثر انا صاحب الرایات انا سریرة الخفیات انا جامع الایات انا مولف الشتات انا مفرج الکربات انا دافع الشقاة انا حافظ الکلمات انا مخاطب الاموات انا حلال المشکلات انا مزیل الشبهات انا صنیعة الغزوات انا صاحب المعجزات انا الزمام الاطول انا محکم الفصل انا حافظ القرآن انا تبیان البیان انا قسیم الجنان انا شاطر النیران انا مکلم الثعبان انا حاطم الاوثان انا حقیقة الادیان انا عین الاعیان انا قرن الاقران انا مذل الشجعان انا فارس الفرسان انا سوال متی انا الممدوح بهل اتی انا شدید القوی انا حامل اللوا انا کاشف الردی انا بعید المدی انا عصمة الوری انا ذکی العلی انا قاتل من بغی انا موهوب الشذا انا اثمد القذی انا صفوة الصفا انا کفو الوفا انا موضح القضایا انا مستودع الوصایا انا معدن الانصاف انا محسن العفاف انا صاحب الخلاف انا رجال الاعراف انا معدن المعارف انا معارف العوارف انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا یعسوب الدین انا صالح المومنین وامام المتقین انا اول الصدیقین انا الحبل المتین انا دعائم الدین انا حذیفة المومنین انا ذخیرة المهیمن انا الامام الامین انا الدرع الحصین انا الضارب بالسیفین انا الطاعن بالرمحین انا صاحب بدر وحنین انا شقیق الرسول انا بعل البتول انا سیف الله المسلول انا اوام الغلیل انا شفاء العلیل انا سوال المسائل انا نجحة الوسائل انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب انا رشد العرب انا کاشف الکرب انا ساقی العطاش انا النائم علی الفراش انا الجوهرة الثمینة انا باب المدینة انا حکمة الحکمة انا واضع الشریعة انا حافظ الطریقة انا موضح الحقیقة انا مطیة الودیعة انا مبید الکفرة انا ابو الائمة انا الدال وحذا الاصیلة انا مفضال الفضیلة انا خلیفة الرسالة انا سمیدع النبالة انا وارث المختار انا طهر الاطهار انا عقاب الکفور انا مشکوة النور انا جملة الامور

ثم الایمان صح

رجال

دعائمه

سید

مرجع العلوم والفتاوی ابی زکریا محی الدین یحیی النواوی فانہ قد قال واجاد للمقال شعرہ امام المسلمین بلا ارتیاب ؛ امیر المومنین ابو تراب ؛ نبی اللہ خازن کل علم ؛ علی الخزانۃ مثل باب ؛ انتہی

فهذا شهاب الدین احمد ؛ صاحب توضیح الدلائل ؛ علی ترجیح الفضائل ؛ قد اثبت هذا الحدیث المفیض للنائل ؛ واوضح کونه ثابتا محققا عند علماء الاواخر والاوائل ؛ فالمذعن له آئب الی الصواب لصواب آئل ؛ والمنحرف عنه غب ذلك فی سباسب العمی هائم جائل والطاعن فیه مقترف للاثم العظیم الهائل ؛ والقادح فیه جالب علی نفسه اطم البوائق و الغوائل ؛ والمرتاب فیه لا یرکن الا الی ضوء آفل ؛ وظل زائل موعز و رحائل ؛ وسناد مائل ؛

وجه صد و بست و پنجم آنکه نور الدین علی بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالکی المکی حدیث مدینۃ العلم را حتما و جزما از جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت و محقق وانموده و بایراد و ادراج آن تزیین بنای رشیق وکلام انیق خویش افزوده چنانچه در کتاب فصول مهمه فی معرفة الائمه که دو نسخه عتیقه آن بحمد اللہ تعالی پیش نظر فقیر حقیر حاضر ست بعد ذکر حکم جناب امیر المومنین علیه السلام در واقعه خنثی گفته فانظر رحمك اللہ الی استخراج امیر المومنین علی رضی اللہ عنه بنور علمه وثاقب فهمه ما اوضح به سبیل السداد و طریق الرشاد واظهر به جانب المذکورة علی الانوثة من مادة الایجاد وحصلت له هذه المنة الکاملة والنعمة الشاملة بملاحظة النبی علیه السلام و تربیته و حنوه علیه وشفقته فاستعد لقبول الانوار و تهیأ لفیض العلوم والاسرار فصارت الحکمة من الفاظه ملتقطة والعلوم الظاهرة والباطنة بفواده مرتبطة لم تزل بحار العلوم تتفجر من صدره و یطفو عبابها حتی قال صلی اللہ علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها انتهی

فهذا حبرهم الکبیر ابن الصباغ ؛ قد اثبت هذا الحدیث المسبغ للهدی اتم الاسباغ ؛ بالحتم والجزم القاطع لدابر کل منکر للحق طاغ ؛ القالع اساس کل مدبر عن الرشد صاغ ؛ القامع راس کل معاند علی الصواب باغ ؛ والمجتث عرق کل متفوه بالباطل لاغ ؛ فالعجب کل العجب من المخاطب الرواغ ؛ الجائل فی ظلامه عمها و لا مساغ ؛ کیف جار عن مسلك الاذعان وراغ ؛ وحاد عن منهج الایقان وزاغ ؛ فافرغ اناء الیقین کل الافراغ ؛ واوتغ متاع الدین کل الایتاغ ؛ و علامه ابن صباغ مالکی از اکابر علمای عظام و اعاظم نبهای فخام و اماثل محدثین اعلام و افاضل منقدین والا مقام سنیه می باشد

بین بہ صح
ن آیا صح
الی ان

تمت نسمة نار نور على نور لقوم لما كانت الفروع تبنى على الاصول بنيت فصل فضلى على
طيب اصلى فورثت علمي عن ابن عمي وكشفت به غمي تابعت رسول الله امينا وما رضيت غير الاسلام
دينا فلو كشف الغطاء ما ازددت يقينا ولقد توجني بتاج من كنت مولاه فعلي مولاه ومنطقني بمنطقة
انا مدينة العلم وعلي بابها وقلدني بتقليد اقضاكم علي وكساني حلة انا من علي وعلي مني ع
عجبت منك اشغلتني بك عني ؛ ادنيتني منك حتى ظننت انك اني ؛ وكما انه لا نبي بعده كذلك
لا وصي بعدي فهو خاتم الانبياء وانا خاتم الخلفاء الخ **وجه صد وبست وسوم** آنکه نیز در
توضیح الدلائل گفته وقال الشيخ الامام الفائق المحدث باحد الحرمين شمس الدين محمد الزرندي في
كتابه درر السمطين امير المومنين امام المتقين مبين مناهج الحق واليقين وراس الاولياء و
زوج فاطمة البتول قرة عين الرسول ابن عمه وباب مدينة علمه الذي هو في الدنيا والآخرة امام سيد وذات الله
واقاديه فوايد ذوي العقول والقلب والاذن الواعية والهمة التي هي بالعهود والذمام وافية يعسوب الدين واخو رسول رب العالمين
ع محمد العالي سرادق مجده ؛ على قمة العرش المجيد تعاليا ؛ على علا فوق السموات قدره ؛
ومن فضله نال المعالي الامانيا ؛ فاسس بنيان الولاية متقنا ؛ وحاز ذوو التحقيق منه المعانيا
الليث القاهر والعقاب الكاسر السيف البتور والبطل المنصور ؛ والغيث الهصور والسيد
الوقور والبحر المسجور والعلم المنشور والعباب الزاخر الخضم والطود الشامخ الاشم وساقي
المومنين من الحوض بالكاس الاوفى والاتم اسد الله الكرار ابو الائمة الاطهار المشرف بمزية من كنت
مولاه والمؤيد بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه كاسر الانصاب في هزم الاحزاب المتصدق
بخاتمه في المحراب فارس ميدان الطعان والضراب هزبر كل عرين وضرغام
كل غاب الذي كل لسان كل معتاب في مغتاب وبيان كل ذام ومرتاب عن قدح في قادح معاليه لنقاء
جنابه عن كل ذم وعاب المخصوص من الحضرة النبوية بكرامة الاخوة والانتخاب المنصوص
عليه انه لدار الحكمة ومدينة العلم باب وبفضله واصطفائه نزل
الوحي ونطق الكتاب المكنى بابي الريحانتين وابي الحسن والحسين وابي تراب ؛ ع هو النباء
العظيم وفلك نوح ؛ وباب الله وانقطع الخطاب الخ **وجه صد وبست وچهارم** آنکه نیز در
توضیح الدلائل در ذکر مادحین جناب امیر المومنین علیه السلام گفته وكان الامام في الاسلام والمشار اليه في الاعلام

نظم

الحرفیه علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع المودة گفته ان الامام علیا کرم الله وجهه ورث علم الاسرار الحروف عن سیدنا ومولانا محمد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه واله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها و بسطامی از افاخم علمای مشاهیر و اعاظم کملای نحاریر سنیه ست - علامه سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد او احمد بن علی البسطامی الحنفی ممن اخذ عن العز محمد بن جماعة فی سنة بضع وثمانی مائة وتمیز فی علم الحروف وله فیه شمس الافاق فی علم الحروف والاوفاق وکان حیا سنة احدی واربعین انتهی فهذا البسطامی حبرهم المعروف فی الافاق ؛ وصدرهم البارع فی الافلاق ؛ قد اثبت هذا الحدیث المزهر الاشراق المسفر الاسلاق ؛ بحتم وجزم یقتلع اصول المنکرین والاعراق ؛ ویختلی رؤس الجاحدین المغرقین کل الاغراق ؛ فلا یمتری فیه بعد الا من جاب من العمی السهوب القاتمة الاعماق ؛ ولا یستریب فیه الا من تاه من الردی فی الخروق الموبقة الاختراق ؛

وجه صد و هفتم آنکه شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی حدیث مدینة العلم را بالحتم والجزم ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم دانسته و مثل دیگر احادیث آنرا بمعرض احتجاج واستدلال بر اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی آنجناب آورده چنانچه در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن در بیان شروح گلشن راز باین نهج نموده وشرحه مظفر الدین علی الشیرازی والشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنة شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجة سنة سبع وسبعین وثمانمائة بشرح شعر ؎ ز هر سایه که اول گشت حاصل ؛ در آخر شد یکی دیگر مقابل ؛ علی ما نقل عنه گفته یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلعم در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوا بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا درگذشت و روی بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته میباشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و علی آله السلام در جانب نبوت که بمثابه مشرق تصویر نموده شد مسیح نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی وبینه نبی و از جانب مغرب که طرف ولایت تصویر نموده شد مبداء ستر ولایت

نجم الدین عمر بن فهد المکی در اتحاف الوری باخبار ام القری او را در علمای مکه معظمه ذکر فرموده و وفات او را در سنه خمس و خمسین و ثمان مائه ثبت نموده و احمد بن عبد القادر عجیلی شافعی در کتاب خود ذخیرة المآل او را بالقاب جلیله شیخ و امام که جلالت مرتبت و عظمت منزلت آن بر ناظر افادات محققین در کمال لمعان و ظهورست منسوب مینماید و بتصریح بودن او از علمای مالکیه و نقل و استفاده از کتاب فصول مهمه او تشیید مبانی فخامت و نبالت و طول باع و وسعت اطلاع او افزایش میفرماید و عبدالله بن محمد مطیری نیز راه کمال مدح و ثنا و وصف و اطرای او پیموده او را از علمای عاملین اعیان معدود فرموده و بنهایت اعتماد و رکون و غایت استناد و سکون کتاب فصول مهمه او را از ماخذ تصنیف کتاب خود الریاض الزاهره فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهره قرار داده بنای استمطار سحائب افاضات و دیم افادات او بنقل و اخذ از این کتاب جلالت نصاب بر نهاده و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دهلوی نیز فصول مهمه را از ماخذ کتاب خود سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین شمرده باکثار نقل و اخذ از آن کمال اعتماد و استناد خویش باین کتاب طاهر و باهر فرموده و سلیمان بن ابراهیم البلخی المعاصر نیز فصول مهمه را در ماخذ کتاب خود ینابیع المودة بذکر آورده جابجا بنقل روایات و اخبار از آن طریق اعتماد و استناد بان سپرده و علاوه بر عجیلی و مطیری و مولوی اکرام الدین دهلوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی دیگر افاخم معتبرین سنیه و ارکان معتمدین این فرقه سنیه مثل علامه نور الدین علی بن عبدالله السمهودی الشافعی در جواهر العقدین فی فضل الشرفین و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری الشافعی در نزهة المجالس و منتخب النفائس و محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی و شیخ محمد بن علی صبان در اسعاف الراغبین و شیخ حسن عدوی حمزاوی معاصر در مشارق الانوار و سید مومن بن حسن مومن شبلنجی معاصر در نور الابصار از علامه ابن الصباغ نقلها مینمایند و جابجا بنقل احادیث و اخبار از کتاب او ثاقت آثار او کمال عظمت مقدار او واضح و آشکار میفرمایند و از همه بالاتر آنست که تلمیذ فرید مخاطب حیدر علی فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال بمقام ذکر تصانیف اهلسنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام که بسبب آن حسب مزعوم خود اثبات ولای شان باین حضرات و دفع وصمت ناصبیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته کتاب فصول مهمه مذکور رسالة ابن الصباغ را بلقب جلیل شیخ نواخته و کفی بذلک حجة قاهرة علی ثقته و اعتباره و بینة زاهرة علی جلالته و اشتهاره

وجه صد و بست و ششم آنکه عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البسطامی الحنفی این حدیث شریف را بحتم و جزم قول آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته چنانچه در کتاب درة المعارف الالهیه فی الاسرار

چنانچه در کتاب المقاصد الحسنه که بحمد الله تعالی نسخ عدیده آن از نظر قاصر گذشته گفته حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها الحاکم فی
المناقب من مستدرکه والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ بن حیان فی السنة له وغیرهم کلهم من
حدیث ابی معویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به زیادة فمن اراد العلم
فلیات الباب ورواه الترمذی فی المناقب من جامعه وابو نعیم فی الحلیة وغیرهما من حدیث علی
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقیب ثانیهما
انه حدیث مضطرب غیر ثابت وقال الترمذی انه منکر وکذا قال شیخه البخاری وقال انه لیس له وجه
صحیح وقال ابن معین فیما حکاه الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له وقال الحاکم عقیب اولهما
انه صحیح الاسناد واورده ابن الجوزی من هذین الوجهین فی الموضوعات ووافقه الذهبی وغیره علی
ذلک واشار الی هذا ابن دقیق العید بقوله هذا الحدیث لم یثبتوه وقیل انه باطل وهو مشعر بتوقفه
فیما ذهبوا الیه من الحکم بکذبه بل صرح العلائی بالتوقف فی الحکم علیه بذلک فقال وعندی
فیه نظر ثم بین ما یشهد بصحته لکون ابی معویة راوی حدیث ابن عباس حدث به فزال
المحذور ممن هو دونه قال وابو معویة ثقة حافظ یحتج بافراده کابن عیینة وغیره فمن حکم
علی الحدیث مع ذلک بالکذب فقد اخطا قال ولیس هو من الالفاظ المنکرة التی تاباها
العقول بل هو کحدیث ارحم امتی بامتی الماضی وهو صنیع معتمد فلیس هذا الحدیث بکذب
خصوصا وقد اخرج الدیلمی فی مسنده بسند ضعیف جدا عن ابن عمر مرفوعا علی بن ابی طالب
باب حطة فمن دخل فیه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا ومن حدیث ابی ذر
رفعه علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان وبغضه نفاق و
النظر الیه رافة ومن حدیث ابن عباس رفعه انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه
الحدیث واورد صاحب الفردوس وتبعه ابنه المذکور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انا مدینة
العلم وابوبکر اساسها وعمر حیطانها وعثمان سقفها وعلی بابها وعن انس مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها ومعاویة حلقتها
وبالجملة فکلها ضعیفة والفاظ اکثرها رکیکة واحسنها حدیث ابن عباس بل هو حسن و
قد روی الترمذی ایضا والنسائی وابن ماجه وغیرهم من حدیث حبشی بن جنادة مرفوعا علی منی
وانا من علی لا یؤدی عنی الا انا او علی ولیس فی هذا کله ما یقدح فی اجماع اهل السنة من الصحابة

اراد — عقب — انه — یحیی بن معین عقیب — وقال عندی — صحح — بالوضع مع ذلک — یعنی — عبادة

مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلعم فرمود ان علیاً منی وانا منه وهو ولی کل مومن بعدی و ایضاً انا قاتل علی تنزیل القران و علی یقاتل علی تاویل القران وایضاً قال علیه السلام لابی بکر کفی و کف علی سواء فی العدل وایضاً قال انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب وقال ایضاً انا و علی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی وایضاً قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علیاً تسعة والناس جزءاً واحداً وایضاً اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابیطالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله وایضاً قال لما اسری بی فی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الیّ سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابیطالب و دلیل برانکه علی مرتضی مسند سر ولایت ست آنست که سلسله جمیع کاملان اولیاء الله تعالی بعلی میرسد و از و بحضرت رسالت صلعم اتصال میابد **قطعه** داری دلا هوای سلوک طریق حق باید قدم نهی بره شاه لافتی ٭ شاهی که از بلندی قدرش خبر دهد ٭ ایزد و هل اتی و بتاکید انما ٭ بر تخت ملک فقر چو او شاه مطلق ست ٭ شاهان فقر جمله باو کرده اقتدا ٭ وصف کمال اوست سلونی و لو کشف کس را نبوده عرصه این ابد انبیا ٭ پس هر آئنه مرتضی علی در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصداق این معنی آنست که چنانچه در میان انبیا علیهم السلام بالوهیت هیچ نبی غیر عیسی قائل نشده اند همچنین در میان اولیا و اوصیا بالوهیت غیر شاه اولیا قائل نشده اند و دیگر آنچه در قران کریم مذکور ست عیسی میفرماید که وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم از نقاوه ذکر مرتضی میفرماید که اگر نترسیدی که شما بحضرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما می نمودم بهر چه شما خورده اید و بهر چه در خانهای خود ذخیره کرده اید و از ینجا قیاس ساسر اولیا باقی انبیا علیهم السلام می نما و مناسبت بینهما تحقیق میکن **فهذا الجیلانی اللاهجی** صاحب مفاتیح الاعجاز بمعارفهم الذی قطع قنطرة الحقیقة وحاز ٭ واقتنی عوارف السلوک وحاز و برع فی معارفه بالجمع والافراز ٭ قد اثبت هذا الخبر المونق الطراز ٭ الحرز للمهدی کل الاحراز الا فمن عمی عنه انخزل عن الرشد وانحاز ٭ من طعن فیه بان فی اجرامه وامتاز ٭ ومن استیقن به حصل علی الصدق وفاز ٭ ومن اهتدی الیه وصل من الحق الی الرکاز **وجه صد و بست و هشتم** آنکه شمس الدین ابوالخیر محمد بن عبدالرحمن بن محمد السخاوی المصری در تحقیق و اثبات این حدیث شریف مساعی جمیله بکار برده راه تبکیت و تسکیت متعنتین و متشدقین بکمال انعام و امعان سپرده

والمقدمة واماليه الحلبية والدمشقية وغالب فتح الباری وتخريج المصابيح وابن الحاجب الاصلی
وتعليق التعليق ومقدمة الاصابة وجملة يطول تعدادها وفی بعضه ما سمعه اکثر من مرة
ولم يفارقه الی ان مات واذن له فی الاقراء والافادة والتصنيف ثم تدرب به فی معرفة العالی والنازل
والکشف عن التراجم والمتون وسائر الاصطلاح وغير ذلک وجاب البلاد وجال وجد فی الرحلة و
ارتحل الی حلب ودمشق وبيت المقدس والخليل ونابلس والرملة وحماة وبعلبک وحمص بحيث
ان الذی سمع عنهم يکونون قريب مائة نفر بل زاد عدد من اخذ عنه من الاعلی والدون والمساوی
علی الف ومائتين والاماکن التی تحمل فيها من البلاد والقری علی الثمانين واجتمع له من المرويات
بالسماع والقراءة ما يفوق الوصف وهی تتنوع انواعا تنيف عن العشر حسب ما ذکره مستوفی فی ترجمته
من تاريخه واعلی ما عنده من المروی ما بينه وبين الرسول صلی الله عليه وسلم بالسند المتماسک
فيه عشرة انفس واکثر منه واصح ما بين شيوخه وبين النبی صلی الله عليه وسلم فيه العدد
المذکور واتصلت له الکتب الستة وکذا حديث کل من الشافعی واحمد والدارمی بثمانية وسائط
وفی بعض الکتب الستة کابی داود من طريق آخر وابواب فی النسائی ما هو بسبعة بتقديم
المهملة واتصل له حديث مالک وابی حنيفة بتسعة بتقديم المثناة وحج بعد وفاة شيخه
ابن حجر مع والديه ولقی جماعة من العلماء فاخذ عنهم کابی الفتح الاعز والبرهان الزمزمی والتقی ابن فهد
وابی السعادات بن ظهيرة وخلائق ثم زار المدينة الشريفة ورجع الی القاهرة ملازما للسماع
والقراءة والتخريج والاستفادة من الشيوخ والاقراء من غير فتور عن ذلک ولم يزل يجتهد فی
السماع ويرحل الی الاقطار حتی وصل الی ما وصل اليه وحضه بعض شيوخه علی عقد مجلس
الاملاء فامتثل اشارته فاملاء حتی اکمل تسعة وخمسين مجلسا ثم توجه الی الحج فی سنة سبعين فحج
وجاور وحدث هناک باشياء من تصانيفه وغيرها واقرأ الفية الحديث تقسيما وغالب شرحها للناظم ولنخبة و
شرحها واملی مجالس بالمسجد الحرام ولما رجع الی القاهرة شرع فی املاء تکملة تخريج شيخه للاذکار ثم املاء تخريج
اربعين النووی ثم غيرها بحيث بلغت مجالس الاملاء ستمائة مجلس فاکثر وکذا حج فی سنة خمس وثمانين وجاور سنة
ست ثم سنة سبع اقام منها ثلثة اشهر بالمدينة النبوية ثم فی سنة اثنتين وتسعين وجاور سنة ثلث ثم سنة
اربع ثم فی سنة ست وتسعين وجاور الی اثناء سنة ثمان فتوجه الی المدينة النبوية فاقام بها اشهرا وصام رمضان ثم عاد الی مکة

والتابعين فمن بعدهم علي ان افضل الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وسلم علي الاطلاق ابوبكر ثم عمر رضي الله عنهما وقد قال ابن عمر رضي الله عنهما كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حي افضل هذه الامة بعد نبيها ابوبكر وعمر وعثمان فيسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا ينكره بل ثبت عن علي نفسه انه قال خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر ثم عمر ثم رجل آخر فقال له محمد بن الحنفية ثم انت يا ابت فكان يقول ما ابوك الا رجل من المسلمين رضي الله عنهم وعن سائر الصحابة اجمعين و باید دانست که علامۂ سخاوی از اکابر حفاظ ثقات و اعاظم ایقاظ اثبات و اجلۂ منقدین رفیع السمات و افاخم محققین عالی الدرجات است و شیخ عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته وفي يوم الاحد وقت العصر الثامن والعشرين من شهر شعبان سنة اثنتين بعد تسعمائة توفي الشيخ العلامة الرحلة الحافظ ابو عبد الله شمس الدين محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن ابي بكر بن عثمان بن محمد السخاوي الاصل القاهري الشافعي بالمدينة الشريفة حال مجاورته الاخيرة بها وعمره احدى وسبعون سنة وصلى عليه بعد صلوة الصبح يوم الاثنين ثاني تاريخه بالروضة الشريفة ووقف بنعشه تجاه الحجرة الشريفة ودفن بالبقيع بجوار مشهد الامام مالك و كانت جنازته حافلة ولم يخلف بعده مثله في مجموع فنونه وكانت ولادته في ربيع الاول سنة احدى وثلثين وثمانمائة وحفظ القران العظيم وهو صغير وجوده ثم حفظ المنهاج الاصلي والفية ابن مالك والنخبة والفية العراقي وشرح النخبة وغالب الشاطبية ومقدمة الساوي في العروض وكلما انتهى حفظه لكتاب عرضه على شيوخ عصره وبرع في الفقه والعربية والقرات وغيرها وشارك في الفرائض والحساب والميقات واصول الفقه والتفسير وغيرها واما مقرواته ومسموعاته فكثيرة جدا لا تكاد تنحصر واخذ عن جماعة لا يحصون حتى بلغت عدة من اخذ عنه زيادة عن اربعمائة نفس واذن له غير واحد بالافتاء والتدريس والاملاء وسمع الكثير من الحديث على شيخه امام الائمة الشهاب ابن حجر واقبل عليه بكليته اقبالا يزيد على الوصف حتى حمل عنه علما جما واختص به كثيرا بحيث كان من اكثر الاخذين عنه واعانه على ذلك قرب منزله منه وكان لا يفوته مما يقرء عليه الا النادر وقرأ عليه الاصطلاح بتمامه وسمع عليه جل كتبه كالالفية وشرحها مرارا وعلوم الحديث الى اليسير من اوائله لابن الصلاح واكثر تصانيفه في الرجال وغيرها كالتقريب وثلاثة ارباع اصله واللسان بتمامه ومشتبه النسبة وتخريج الزاهر وتلخيص مسند الفردوس

الحدیث الذی اشتہر فیہ فضلہ ولیس بعد شیخ الاسلام ابن حجر فیہ مثلہ وقال غیرہ واسطہ
عقدہا من انعقد الاجماع علی تناسبہ کالجوہر الفرد واصبح فی وجہ الدہر کالغرۃ حتی صارت
الغرر مع جواہرہ کالدرۃ بل جواد جودہ شہد لہ جریانہ بالسبق فی میدان الفرسان وحکم لہ
بانہ ہو الفرع الذی فاق اصلہ البدیع بالمعانی فلا حاجۃ للبیان اضاء ہذا الشمس فاختفت منہ
الکواکب الدراری کیف لا وقد جادہ الفیض بفتح الباری فہو نخبۃ العصر فی الدہر وعین القلادۃ فی
طبقۃ الجید لانہ عین لسخا وزیادۃ فبدایتہ الہما النہایۃ ونہایۃ اوضح طرق الی الغایۃ وہو الخادم للسنۃ
الشریفۃ والحاوی لمحاسن الاصطلاح النکت المنیفۃ فبہجتہ زہت بروضتہا وروضتہ زہت ببہجتہا
وقال اخر ہو الذی انعقد علی تفردہ بالحدیث النبوی الاجماع وانہ فی کثرۃ اطلاعہ وتحقیقہ لفنونہ
بلغ ما لا یستطاع ودونت تصانیفہ واشتہرت وثبت سیادتہ فی ہذا الفن النفیس وتقررت ولم
یخالف احد من العقلاء فی جلالتہ ووفور ثقتہ ودیانتہ وامانتہ بل صرحوا باجمعہم بانہ ہو المرجوع
الیہ فی التعدیل والتجریح والتحسین والتصحیح بعد شیخہ شیخ مشایخ الاسلام ابن حجر حامل رایۃ العلو
والاثر وقال اخر لقد اجاد النقل من کلام اللہ ورسولہ القدیم والحدیث وسارت بفضلہ الرکبان
وبالغت فی السیر الحثیث ومدحہ اخر بہذہ الابیات وہی یا سیدا اضحی فرید زمانہ ؛ ودلیل ما
قد قلتہ الاجماع ؛ عندی حدیث مسند ومسلسل ؛ یرویہ با لاتقان لا الاوضاع ؛ ما فی الزمان سوا
تلقی عالما ؛ صحت بذلک اجازۃ وسماع ؛ الخیر فیک تواترت اخبارہ ؛ وہو الصحیح ولیس فیہ نزاع
یا من اذا ما قد اتاہ ممرض ؛ یشکو تزال الضر والاوجاع ؛ ورای بعید موتہ علیہ حسنۃ فقیل لہ ما فعل اللہ
بک قال جاسبنی وغفر لی وحشرلی مع العلماء وترجمتہ فی تاریخہ ثلاثین وعشرین ورقۃ قال الشیخ جار اللہ
بن فہد رحمہ اللہ عقب تلک الترجمۃ ان شیخنا صاحب الترجمۃ حقیق بما ذکرہ لنفسہ من الاوصاف
الحسنۃ ولقد واللہ العظیم لم ار فی الحفاظ المتاخرین مثلہ ویعلم ذلک کل من اطلع علی مولفاتہ او
شاہدہ وہو عارف بقیۃ منصف فی تراجمہ رحمہ اللہ جلک حیث قال فی ترجمتہ انہ انفرد بفنہ فطار اسمہ
فی الافاق وکثرت مصنفاتہ فیہ وفی غیرہ وطارت صیتہ شرقا وغربا شاما ویمنا ولا اعلم الان من
یعرف علوم الحدیث مثلہ ولا اکثر تصنیفا ولا احسن ولذلک اخذ ہا عنہ علماء الافاق من المشایخ و
الطلبۃ والرفاق ولہ الید الطولی فی المعرفۃ بالعلل واسماء الرجال واحوال الرواۃ والجرح والتعدیل والیہ

ذو الاتقان

بمرتبۃ الاربعین القطع الکامل

ماشاء الله ثم رجع الى المدينة وجاور بها الى ان مات وحمل الناس من اهلهما والقادمين عليهما جماعة الكثير جدا رواية ودراية وحصلوا من تصانيفه مع ملازمة الناس فی منزله للقراءة دراية ورواية فی تصانيفه وغيرها بحيث ختم عليه مايفوق الوصف من ذلك واخذ عنه من الخلائق ما لا يحصى كثرة وشرع فی التصنيف والتخريج قبل الخمسين وهلم جرا وتصانيفه انتهت الى النهاية فی الشهادة له بمزيد علوه وفخره ومن تصانيفه فتح المغيث بشرح الفية الحديث وهو مع اختصاره فی مجلد ضخم وسبك المتن فيه على وجه بديع لا يعلم فی هذا الفن اجمع منه ولا اكثر تحقيقا لمن تدبره وتوضيح له حاذى به المتن بدون الافصاح والمقاصد الحسنة فی بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على الالسنة وهو كتاب جليل لم يسبق الى مثله مفيد فی بابه جدا والقول البديع فی الصلوات على الحبيب الشفيع وهو فی غاية الحسن والضوء اللامع لاهل القرن التاسع يكون ست مجلدات وعمدة المحتج فی حكم الشطرنج والمنهل العذب الروی فی ترجمة قطب الاولياء النووی والجواهر والدرر فی ترجمة شيخ الاسلام ابن حجر فی مجلد ضخم وربما يكتب فی مجلدين والتاريخ المحيط وهو فی نحو ثلاثمائة ورقة على حروف المعجم لا يعلم من سبقه اليه وتلخيص تاريخ اليمن ومنتقى من تاريخ مكة للفاسی والفوائد الجلية فی الاسماء النبوية والفخر العلوی فی المولد النبوی وارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول وذوی الشرف والايناس بمناقب العباس ورجحان الكفة فی بيان اهل الصفة والاصل الاصيل فی تحريم النقل من التورية والانجيل والقول المتين فی تحسين الظن بالمخلوقين وغير ذلك وقرض اشياء من تصانيفه غير واحد من ائمة المذهب كالحافظ ابن حجر والجلال المحلی والعلم البلقينی والشرف المناوی والتقی الحصنی والعينی والكافياجی وتناقلها الناس الى كثير من البلدان والقرى وكتب الاكابر بعضها بخطوطهم حتى قال بعضهم ان لم تكن التصانيف هكذا فلا فائدة وكان شيخه شيخ الاسلام ابن حجر يحبه ويثنی عليه وينوه بذكره ويعترف بعلو فخره ويرجحه على سائر جماعته المنسوبين الى الحديث وصناعته وكان من دعواته له قوله والله المسئول ان يعينه على الوصول الى الحصول حتى يتعجب السابق من اللاحق ومما وصفه به بعض الحفاظ بعد كلام تقدم هو والله بقية من رايت من المشايخ وانا وجميع طلبة الحديث بالبلاد الشامية والبلاد المصرية وسائر بلاد الاسلام عيال عليه والله ما اعلم فی الوجود له نظيرا وقال غيره هو الآن من الافراد فی علم الحديث

علم الحدیث ما قل ان یجمع مثلہ فی زمانہ وکان لہ مأۃ وعشرون شیخا فی صحیح البخاری ولہ تصانیف نفیسۃ علی اربعمأۃ مجلد کما ذکر لی وحصل کثیر منہا فی اجازتہ صاحبتہ بالمدینۃ الطیبۃ ولازمتہ درسا وافادۃ وقراءۃ علیہ وسماعا منہ وقرأت علیہ جمیع الجامع الصحیح للامام ابی عبد اللہ محمد بن اسمعیل البخاری فی الروضۃ المطہرۃ النبویۃ بین القبر الشریف والمنبر الکریم علی ساکنہما افضل الصلوۃ والتسلیم وقرأت علیہ غیرہ من الکتب ومن الصحاح الستۃ وقرأت علیہ بعضا من الشمائل واجاز لی الباقی وکان الشیخ یرحل کل سنۃ من مصر الی الحجاز ویسکن بہا سنین ویجاور فی الحرمین یسمع الناس ویصنف التصانیف ثم یرجع الی مصر وارتحل آخر عمرہ مع اہلہ الی الحجاز واستوطن الحرم الشریف مکۃ المکرمۃ زادہا اللہ شرفا وتعظیما وعزا وتکریما وتوفی بہا فی نیف وتسعمأۃ رفع اللہ درجاتہ وزاد فی حسناتہ وعبد الغفار بن ابراہیم العکی العدنانی الشافعی در عجالۃ الراکب وبغیۃ الطالب گفتہ محمد بن عبد الرحمن بن محمد شمس الدین ابو الخیر السخاوی الاصل القاہری الشافعی نزیل الحرمین الشریفین الحافظ الکبیر العلم الشہیر خاتمۃ الحفاظ بلا نزاع ولد فی ربیع الاول سنۃ ۸۳۱ بالقاہرۃ وحفظ عدۃ من الکتب الی ان قال وبالجملۃ فہو امام جلیل القدر وخاتم حفاظ العصر توفی سنۃ ۹۰۲ بالمدینۃ الشریفۃ و محمد بن علی الشوکانی الصنعانی در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفتہ محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن ابی بکر بن عثمن بن محمد بن شمس الدین السخاوی الاصل القاہری الشافعی ولد فی ربیع الاول سنۃ ۸۳۱ وحفظ کثیرا من المختصرات وقرأ علی ابن خضر والجمال بن ہشام الحنبلی وصالح البلقینی والشرف المناوی والشمنی وابن الہمام وابن حجر ولازمہ وانتفع بہ وتخرج بہ فی الحدیث واقبل علی ہذا الشان بکلیتہ وتدرب فیہ وسمع العالی والنازل واخذ عن مشایخ عصرہ بمصر ونواحیہا حتی بلغوا اربعمأۃ شیخ ثم حج واخذ عن مشایخ مکۃ والمدینۃ ثم عاد الی وطنہ وارتحل الی الاسکندریۃ والقدس والخلیل ودمیاط ودمشق وسائر جہات الشام ومصر وبرع فی ہذا الشان وفاق الاقران وحفظ من الحدیث ما صار بہ منفردا عن اہل عصرہ ثم حج فی سنۃ ۸۷۰ ہو واہلہ واولادہ وجاور وانتفع بہ اہل الحرمین ثم عاد الی القاہرۃ واملاء الحدیث علی ما کان علیہ اکابر مشایخہ و مشایخہم وانتفع بہ الناس ثم حج مرات وجاورات وخرج لجماعۃ من شیوخہ احادیث وجمع کتابا فی تراجم شیوخہ فی ثلاث مجلدات سماہ بغیۃ الراوی فیمن اخذ عنہ السخاوی وفہرسہ بروایاتہ فی ثلاث مجلدات کذلک والتذکرۃ فی مجلدات وتخریج اربعی النووی فی مجلد لطیف وتکملۃ

فی ربیع الاول

ثم جاور بمکۃ

یشار فی ذلک ولهذا قال بعض العلماء لم یات بعد الحافظ الذهبی احد سلک هذه المسالک غیره و لقد مات فن الحدیث من بعده واسف الناس علی فقده ولم یخلف بعده مثله انتهی و ولی تدریس الحدیث فی مواضع متعددة وعرض علیه قضاء مصر فلم یقبله رحمه الله تعالی و فضل الدین روزبهان شیرازی در شرح شمائل ترمذی گفته یقول الفقیر الی الله تعالی مؤلف هذا الشرح ابو الخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان بن ابی محمد فضل الله بن محمد بن اسمعیل بن علی الانصاری اصلا و نجارا الخنجی محتدا الشیرازی مولدا الاصبهانی دار السکن موطنا و اقبارا ان شاء الله تعالی اخبرنا بکتاب الشمائل من مؤلفات الامام الجامع لجامع العلم والتقی الرافع لاعلام الحدیث بین الوری الناشر فی مجالس الحدیث انفاس العرف الشذی الامام ابی عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی رحمه الله تعالی قراءة منی علیه لبعضه واجازة للباقی ان لم یکن سماعا الشیخ الامام الرحلة حافظ العصر مسند مصر الذی تفرد فی زمانه بعلو الاسناد و رفعة الشان حتی اذعن لجلالة قدره اجلة ائمة البلدان الشیخ الامام ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن السخاوی المصری بالمدینة الشریفة النبویة علی ساکنها افضل الصلوة و اکمل التحیة و ذلک فی اواخر جمادی الاخرة سنة سبع و ثمانین و ثمان مائة بدار العثمانیین فی محاذاة باب السلام من ابواب الحرم المکرم زاده الله تشریفا و تعظیما و نیز در شرح شمائل گفته الشیخ الامام ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوی المصری رحلة الزمان حافظ العصر و نسیج وحده و فرید عصره فی شانه لازم المشایخ و صاحب الشیخ الامام ابی الفضل احمد بن علی العسقلانی الشهیر بابن حجر رحمه الله تعالی سنین متطاولة و اثنی علیه الشیخ فی کتبه سیما فی کتاب الطبقات و کان له شان جلیل و من اراد الاطلاع علی حقائق احواله فلیراجع کتابنا المشهور بالحبل المتین فی اجازة الامین کان اصله من سخا و هی قصبة من اعمال بلاد مصر و المشهور من النسبة الیه السخاوی بزیادة الالف لکن ذکر السمعانی فی کتاب الانساب ان النسبة الیه السخوی بابدال الالف واوا قال هی قریة باسفل ارض مصر والمشهور بهذه النسبة ابو احمد زیاد بن معلی السخوی توفی بسخا انتهی و منها السخاوی القاری المشهور و کان ولادة شیخنا ابی الخیر محمد بن عبد الرحمن بالقاهرة المعزیة من البلاد المصریة و الشیخ نشأ بها فی الحارة البلقینیة و کان ینسب ابوه الی ملازمة الشیخ سراج الدین البلقینی رحمه الله و کانت ولادته فی نیف و عشرین و ثمانمائة فلما نشأ الشیخ لازم المشایخ و سافر البلدان و جمع من اطراف

دائرته فی الاطلاع علی احوال الناس فانه قد لا یعرف الرجل لا سیما فی دیارنا الیمنیه جمیع مسموعات
ابیه وابنه او اخیه فضلا عن غیر ذلك ومن قرن هذا الکتاب الذی جعله صاحب الترجمة لاهل
القرن التاسع بالدرر الکامنة لشیخه ابن حجر فی اهل المائة الثامنة عرف فضل مصنف صاحب
الترجمة علی مصنف شیخه بل وجد بینهما من التفاوت ما بین الثری والثریا ولعل العذر لابن حجر فی
تقصیره عن تلمیذه فی هذا انه لم یعش فی المائة الثامنة الا سبعا وعشرین سنة بخلاف صاحب الترجمة فانه عاش فی المائة التاسعة
تسعا وستین سنة فهو متأهل لما اهمله ابن حجر لم یشاهد غالب اهل القرن الثامن ثم ان صاحب الترجمة لم یتقید فی
کتابه المذکور بمن مات فی القرن التاسع بل ترجم لجمیع من وجد فیه فمن عاش الی القرن العاشر وابن حجر
لم یترجم فی الدرر الا لمن مات فی القرن الثامن ولیت ان صاحب الترجمة صان ذلك الکتاب الفائق
عن الوقیعة فی اکابر العلماء من اقرانه ولکن ربما کان له مقصد صالح وقد غلبت علیه محبة شیخه الحافظ
ابن حجر فصار لا یخرج عن غالب اقواله کما غلبت علی ابن القیم محبة شیخه ابن تیمیة وعلی الهیثمی
محبة شیخه العراقی انتهی **فهذا السخاوی** جهبذهم الاجل * وناقدهم الذی صحح واعل
قد اثبت هذا الحدیث الذی سار فی الآفاق سیر المثل * وقضی من طالبی الهدی کل وطر وامل
فلا یصدف عن اذعانه الا المولع بالخطاء والخطل * ولا ینحرف عن ایقانه الا الموغل فی مهاوی العناد
والزلل * ولا یروم ابطاله الا من فسدت نحیزته للخب والوغل * ولا یصمد ابطاله الا من امتطی صهوة
العته والخبل * **وجه صد و بست و نهم** آنکه حسین بن علی الکاشفی المعروف بالواعظ البیهقی
حدیث مدینة العلم را ثابت و متحقق دانسته چنانچه در روضة الشهداء در ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام
گفته اما صفات حمیده و سمات پسندیده آنحضرت از قیاس فهم افزون ست و از حیز ادراك وهم بیرون و شمه از
حقیقت حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیه عقلا و خواطر زاکیه عرفا و فضلا لائح و پیدا و واضح و هویدا ست
بیت ؎ در شرح حسن او چه تصرف کند کسی * مرآت آفتاب چه محتاج صیقل ست * فضائل ذات
ساطعة اللوامع و مفاخر صفات لامعة السواطع آنحضرت در همه زمان و افکار کضوء النهار و نور الاسفار
قرار یافته پس ایراد و اثبات آن مقوله تحصیل حاصل مینماید والشمس تکبر عن حلی وعن حلل **ابیات** ؎
قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند * ز وصف صورت مدحش ضیاء معنی را * خرد گرفت عنانش کزین سخن بگذر
بماهتاب چه حاجت شب تجلی را * اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله دو سه کلمه از هر جا آورده میشود

تخریج ابن حجر للاذکار وتخریج احادیث العادلین لابی نعیم وفتح المغیث بشرح الفیۃ الحدیث فی
مجلد ضخم وشرح التقریب للنووی فی مجلد وبلوغ الامل فی تلخیص کتاب الدارقطنی فی العلل
وشرح الشمائل الترمذی فی مجلد والقول المفید فی ایضاح شرح العمدۃ لابن دقیق العید کتب منہ
الیسیر من اولہ ولہ ذیل علی تاریخ المقریزی فی الحوادث من سنۃ خمس واربعین وثمان مائۃ الی راس
القرن التاسع فی اربع مجلدات والضوء اللامع لاھل القرن التاسع فی اربع مجلدات والذیل علی تاریخ
ابن حجر لقضاۃ مصر فی مجلد والذیل علی طبقات القراء لابن الجزری فی مجلد والذیل علی دول الاسلام
للذھبی والوفیات لاھل القرن الثامن والتاسع فی مجلدات سماہ الشافی من الالم فی وفیات الامم
ومصنف فی ترجمۃ النووی واخر فی ترجمۃ ابن ھشام واخر فی ترجمۃ ابن الھمام واخر فی ترجمۃ نفسہ والتاریخ
المحیط فی عدۃ مجلدات والقول المنبی فی ذم ابن عربی فی مجلد وقد افرد عدۃ مسائل بالتصنیف
وقد ترجم لنفسہ ترجمۃ مطولۃ فی مصنفہ الضوء اللامع وعدد شیوخہ ومقرواتہ ومصنفاتہ و
ما مدحہ بہ جماعۃ من شیوخہ وبالجملۃ فھو من الائمۃ الاکابر حتی قال تلمیذہ الشیخ جار اللہ
فھد فیما کتبہ عقب ترجمۃ صاحب الترجمۃ نفسہ فی الضوء اللامع ما نصہ قال تلمیذہ جار اللہ
بن فھد المکی ان شیخنا صاحب الترجمۃ حقیق بما ذکرہ لنفسہ من الاوصاف الحسنۃ ولقد واللہ
العظیم لم ار فی الحفاظ المتاخرین مثلہ ویعلم ذلک من اطلع علی مؤلفاتہ او شاھدہ
وھو عارف بفنہ منصف فی تراجمہ رحمہ اللہ جدی حیث قال فی ترجمتہ انہ انفرد بفنہ وطار اسمہ
فی الافاق وکثرت مصنفاتہ فیہ وفی غیرہ وکثیر منھا طار شرقا وغربا وشاما ویمنا ولا اعلم الان من یعرف
علوم الحدیث مثلہ ولا اکثر تصنیفا ولا احسن ولذلک اخذ عنہ علماء الافاق من المشایخ والطلبۃ
والرفاق ولہ الید الطولی فی معرفۃ اسماء الرجال واحوال الرواۃ والجرح والتعدیل والیہ یشار فی ذلک
ولقد قال بعض العلماء لم یات بعد الحافظ الذھبی مثلہ سلک ھذا المسلک وبعدہ مات فن الحدیث
واسف الناس علی فقدہ ولم یخلف بعدہ مثلہ وکانت وفاتہ فی مجاورتہ الاخیرۃ بالمدینۃ الشریفۃ
فی عصر یوم الاحد سادس عشر شعبان سنۃ ٩٠٣ انتھی ما ذکرہ ابن فھد ولو لم یکن لصاحب الترجمۃ من التصانیف
الا الضوء اللامع لکان اعظم دلیل علی امامتہ فانہ ترجم فیہ لاھل الدیار الاسلامیۃ منہ وسرد فی ترجمۃ کل احد محفوظاتہ ومقرواتہ ومصنفاتہ وشیوخہ و
ولحالہ وموتہ ووفاتہ علی نمط حسن واسلوب لطیف ینبھر لہ من لدیہ معرفۃ بھذا الشان ویتعجب من احاطتہ بذلک وسعۃ

على عشرة ابواب الاول فى ابتلاء بعض الانبياء الثانى فى ابتلاء النبى صلى الله تعالى عليه وسلم
الثالث فى وفاته الرابع فى احوال فاطمة الزهراء رضى الله تعالى عنها الخامس فى احوال على
رضوان الله تعالى عليه السادس فى احوال ابنه الحسن السابع فى مناقب الحسين الثامن فى احوال مسلم
بن عقيل التاسع فى شهادة الحسين رضى الله تعالى عنه العاشر على فصلين الاول فى وقائع
اهل البيت والثانى فى عواقب من القاتلين انتهى وقطب الدين محمد بن علاء الدين احمد النهروالى المكى الحنفى در
كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام گفته قلت وقد ادركنا الباب الشريف مصفحا بالفضة وكان يختلس
من فضته اوقات الغفلة من قل دينه وخفت يده الى ان انكشف سفل الباب الشريف عن خشب
الباب ومسك مرارا من يفعل ذلك وحبسوا وبهدلوا فعرض ذلك على الابواب الشريفة السلطانية
فى ايام المرحوم المقدس السلطان سليمان خان اسكنه الله تعالى فراديس الجنان فى سنة ٩٦١ فبرز
الامر الشريف السلطانى بتصفيح الباب الشريف بالفضة الى ناظر الحرم الشريف المقيم بمكة فى منصب نظارة الحرم
الشريف يومئذ وهو من فضلاء كتبة مصر احمد چلبى المقاطعجى صهر المرحوم محمد بن سليمان دفتردار
مصر ادى ذلك رحمه الله تعالى وكان له شعر لطيف بالتركى وترجم بلسان التركى كتاب روضة الشهداء
لمولانا جامى وضمنه من لطائف النظم والنثر ما يستحسنه الطبع ومن محاسن السجع ما يخفى على السمع
وهو كتاب مقبول متداول بين اللطفاء وكان وصوله الى مكة فى افتتاح سنة ٩٥٨ الخ وجه صد وسى ام
آنكه جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين ابى بكر السيوطى در قول جلى فى فضائل على حديث مدينة العلم را
بطرق عديده والفاظ سديده روايت نموده چنانچه گفته الحديث السادس عشر عنه اى على كرم الله
وجهه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها اخرجه ابونعيم فى المعرفة
الحديث السابع عشر عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها
فمن اراد العلم فليات الباب اخرجه الحاكم وتعقب الحديث الثامن عشر عن ابن عباس ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فلياته من بابه
اخرجه الطبرانى وبايد دانست كه سيوطى در اول قول جلى گفته وبعد فهذه نبذة من قطرة من قطرات
بحار زاخرة اوردت فيها يسيرا من المناقب الباهرة لسيدنا على كرم الله وجهه ملقبة بالقول
الجلى فى فضائل على وضمنتها اربعين حديثا مختصرة متبعة بالعزو لمخرجها وبعض غريب

يعنى الجامى المصرى الذى ذكره [illegible] فى عبارة كشف الظنون [illegible] والذى صنف [illegible] ١٢ م

از جمله شرف نسب عالیش از خبر معتبر علی منی و انا منه معلوم ست و حسب قلیش از ذمام میمنت انجام انت منی بمنزلة هارون من موسی محقق و مفهوم آما علم او بر همه علمای عالم روشن شده و کیفیت دانش از نکتهٔ کامل انا مدینة العلم و علی بابها مبین گشته حکیم استاد سنائی فرماید **بیت** خوانده در دین و ملک مختارش هم در علم و هم علمدارش ❊ در شرح تعرف آورده که علی بن ابیطالب سخنان ست که کسی پیش از وی نگفته و بعد از وی نیز کسی مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی بمنبر برآمده بود و گفت سلونی عما دون العرش یعنی پرسید از من ماورای عرش هر چه می پرسید پس بدرستیکه میان دو پهلوی من علمهای بسیارست و این از برکت لعاب رسول خدای ست صلی الله علیه و سلم در دهان من و این آن چیزیست که زقه کرده است مرا حضرت رسول الله بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر فرمان رسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آئینه من ساده وضع کنم و بر آن نشسته خبر دهم بدانچه در آن هر دو کتابست و آن هر دو کتاب مرا تصدیق نمایند و شک نیست در آنکه این علوم در مکتب ادب از ادیب لبیب و علمك ما لم تکن تعلم در آموخته بود چنانچه فرمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد در بینباب شیخ فرید عطار رحمه الله فرماید **فردیات** نبی در گوش او یک علم در داد ❊ وزان اندر دلش صد علم بکشاد ❊ چو شهر علم دین پیغمبر آمد ❊ دران شهر بیشک حیدر آمد ❊ ازان آبحیات دل که جان خورد ❊ ز دست ساقی کوثر توان خورد

فهذا الکاشفی صاحب روضة الشهداء ❊ المعروف بالفضل بین الکبراء النجداء ❊ قد اثبت هذا الحدیث الکاشف المزیح للاصداء ❊ فالممتری فی شانه نازح عن الاذعان للاهتداء ❊ والمرتاب فیه عار عن الرشد والاهتداء ❊ والطاعن فیه سالك سبیل العسف والاعتداء ❊ والقادح فیه هائم من الغی فی قاصیة البیداء ❊ و **مختجب نماند** که کتاب روضة الشهدا بنهایت مشهور و مقبول میباشد و علمای اهلسنت آنرا بتراجم عدیده مترجم نموده اند مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته روضة الشهداء فارسی لحسین بن علی الکاشفی المعروف بالواعظ البیهقی المتوفی سنة عشر و تسعمائة ۹۱۰ و ترجمه الفضولی محمد بن سلیمان البغدادی المتوفی فی سنة سبعین و تسعمائة ۹۷۰ و سماه حدیقة السعداء قال فیه اقتدیت بروضة الشهداء فی اصل التالیف والحقت الفوائد من الکتب فکان کتابا مستقلا کما فی الحماء و ترجمه ایضا الجامی المصری المتوفی فی سنة و سماه سعادت نامه قال اقتفیت اثره غیر انی اوردت الایات و الاحادیث فی خلال الحکایات و زینته بالسجع والمقطعات من شعری و قواعد ترتیبه

وجه صد و سی و یکم آنکه سیوطی در جمع الجوامع اینحدیث را بالفاظ مختلفه و تخریجات متعدده آورده چنانچه گفته انا مدینة العلم وعلی بابها ومن اراد العلم فلیأت الباب ك وتعقب عن جابر ك و تعقب والخطیب عن ابن عباس ونیز در جمع الجوامع گفته انا مدینة العلم وعلی بابها ابو نعیم فی المعرفة عن علی انا مدینة العلم وعلی بابها ومن اراد العلم فلیأته من بابه طب عن ابن عباس وجه صد و سی و دوم آنکه سیوطی در جامع صغیر من احادیث البشیر النذیر اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب عق عد طب ك و کمال علو مرتبت و سمو منزلت و وثوق و متانت و اعتبار و اعتماد احادیث جامع صغیر از صد ران اضح و لائح ست حیث قال السیوطی فیه هذا کتاب اودعت فیه من الکلم النبویة الوفا ومن الحکم المصطفویة صنوفا اقتصرت فیه علی الاحادیث الوجیزة ولخصت فیه من معادن الاثر ابریزه وبالغت فی تحریر التخریج فترکت القشر واخذت اللباب وصنته عما تفرد به وضاع او کذاب ففاق بذلك الکتب المؤلفة فی هذا النوع کالفائق والشهاب وحوی من نفائس الصناعة الحدیثیة مالم یودع قبله فی کتاب وجه صد و سی و سوم آنکه سیوطی در کتاب الدرر المنتثرة فی الاحادیث المشتهرة تا بیدر تحسین اینحدیث شریف فرموده چنانچه گفته (حدیث) انا مدینة العلم وعلی بابها الترمذی من حدیث علی وقال منکر وانکره البخاری ایضا والحاکم فی مستدرکه من حدیث ابن عباس وقال صحیح قال الذهبی بل موضوع وقال ابو زرعة کم خلق افتضحوا فیه وقال یحیی بن معین لا اصل له وکذا قال ابو حاتم ویحیی بن سعید وقال الدارقطنی غیر ثابت وقال ابن دقیق العید لم یثبتوه وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف فضلا عن ان یکون موضوعا (قلت) وکذا قال شیخ الاسلام ابن حجر فی فتوی له وقد بسطت کلام العلائی وابن حجر فی التعقبات التی علی الموضوعات انتهی وجه صد و سی و چهارم آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا تحسین اینحدیث شریف نموده چنانچه در فصل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخرج الترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینة العلم وعلی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی والنووی وقد بینت حاله فی التعقبات علی الموضوعات وجه صد و سی و پنجم آنکه سیوطی در کتاب النکت البدیعات علی الموضوعات حکم ابن الجوزی

التعقبات

الفاظها و مشکل معانیها والله اسئل ان یتحفنی بالقبول وان یرزقنی ببرکۃ الاستمساک
بحب آل البیت الشرف مامول ازین عبارت ظاهرست که سیوطی در قول جلی احادیثی وارد کرده ست
که نبذه از قطره از قطرات بحار زاخره وشئ یسیر از مناقب باهره جناب امیر المومنین علیه السلام می باشد
و سیوطی از خداوند عالم مسئلت میکند که او را بقبول آن اتحاف فرماید و ببرکت استمساک بحب اهلبیت اشرف
مامول رزق نماید پس بحمد الله تعالی بحسب افاده سیوطی بصراحت ثابت و محقق شد که حدیث مدینۃ العلم از مناقب
باهره جناب امیر المومنین علیه السلام می باشد و سیوطی بجمع آن و امثال آن از خداوند عالم مسئلت اتحاف بقبول
می نماید و هذا امر ما یکسر ظهر الجاهل المخدوع المغرور ؛ ویسوق الیه رغما ینادی له بالویل والثبور
و مخفی نماند که قول جلی از مشاهیر کتب فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام و بنهایت مشهور و معروف نزد
علمای اعلام سنیه ست خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب
گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب
راجدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که
تصنیف محب طبریست مسمی بریاض النضره فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیۃ الکمیت
فی مناقب اهل البیت والدیباج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفاء راشدین مصنف شده و
بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المومنین عمر بن الخطاب والقول الجلی فی مناقب امیر المومنین علی ست
و للنسائی در مناقب امیر المومنین علی رسالہ دراز نوشته و نواصب شام بجهت فرط تعصب و عداوت او را در دمشق بر
عمل شهید ساختند رحمۃ الله علیه و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطه فی ذکر الصحاح الستہ تعریب این عبارت
گفته واحادیث المناقب والمثالب تسمی علم المناقب وفیها ایضا تصانیف عدیدة متنوعة وقد
افرد بعض المحدثین مناقب بعضهم عن بعض سیما مناقب الآل والاصحاب لغرض تعلق به کمناقب
قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة المسماة بالریاض النضرة فی مناقب العشرة للمحب الطبری
و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیۃ الکمیت فی مناقب اهل البیت والدیباج فی مناقب
الازواج و صنفت کتب کثیرة فی مناقب الخلفاء الراشدین کالقول الصواب فی مناقب عمر
بن الخطاب والقول الجلی فی مناقب علی وللنسائی رسالة طویلة الذیل فی مناقبه کرم الله وجهه
و علیها نال الشهادة فی دمشق من ایدی نواصب الشام لفرط تعصبهم و عداوتهم معه رضی الله عنه

بالریاض

مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى وهو ثقة قال وسمعت احمد بن سهل امام اهل عصره ببخارى يقول سمعت صالح بن محمد بن حبيب الحافظ يقول سئل عن ابى الصلت فقال دخل يحيى بن معين ونحن معه عليه فلما خرج قلت له ما تقول فيه فقال هو صدوق قلت انه يروى حديث انا مدينة العلم فقال قد رواه ذاك الفيدى كما رواه ابو الصلت انتهى ما فى المستدرك وفى تاريخ الخطيب قال الحسن بن على بن مالك سالت يحيى بن معين عن ابى الصلت الهروى فقال ثقة صدوق الا انه يتشيع وقال ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد سالت يحيى بن معين عن ابى الصلت فقال قد سمع وما اعرفه بالكذب قلت فحديث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال ما سمعت به قط وما بلغنى الا عنه وقال عبد الخالق بن منصور سالت يحيى بن معين عن ابى الصلت فقال ما اعرفه قلت انه يروى حديث انا مدينة العلم فقال ما هذا الحديث بشيء قال الخطيب احسب عبد الخالق سال يحيى عن حال ابى الصلت قديما ولم يكن يحيى اذ ذاك يعرفه ثم عرفه بعد فاجاب ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد عن حاله قال الخطيب فاما حديث الاعمش فان ابا الصلت كان يرويه عن ابى معوية عنه فانكره احمد بن حنبل ويحيى بن معين من حديث ابى معوية ثم بحث يحيى عنه فوجد غير ابى الصلت قد رواه عن ابى معوية قال القسم بن عبد الرحمن الانبارى سالت يحيى عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب اراد انه صحيح من حديث ابى معوية وليس بباطل اذ قد رواه غير واحد عنه قال عباس الدورى سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت له انه حدث عن ابى معوية عن الاعمش انا مدينة العلم وعلى بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين اليس قد حدث به جعفر الفيدى عن ابى معوية

درباب اینحدیث بابطال نموده تعقب آن در اثبات این حدیث شریف سعی جمیل فرموده چنانچه گفته

حدیث ۔ انا مدینة العلم و علی بابها اورده[1] من حدیث علی وابن عباس و جابر قلت حدیث علی اخرجه الترمذی والحاکم[2] وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی وحدیث جابر اخرجه الحاکم وتعقب الحافظ ابو سعید العلائی علی ابن الجوزی فی هذا الحدیث بفصل طویل سقته فی الاصل وملخصه ان قال هذا الحدیث حکم ابن الجوزی وغیره بوضعه وعندی فی ذلک نظر الی ان قال والحاصل انه ینتهی بطرقه الی درجة الحسن المحتج به ولا یکون ضعیفا فضلا عن ان یکون موضوعا ورایت فیه فتوی قدمت للحافظ ابن حجر فکتب علیها هذا الحدیث اخرجه الحاکم فی المستدرک وقال انه صحیح وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولهما معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد هذا لفظه بحروفه وجه صد و سی و ششم آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه بعد تانیب وتعییر ساجد عزیز زیاده تر طریق انهماک سپرده بنقل کلمات علمای اعلام وتسطیر افادات منقدین عظام ادله مبرمه وشواهد محکمه ثبوت و تحقق اینحدیث بمعرض بیان آورده چنانچه بعد نقل حاصل قدح ابن الجوزی در این حدیث شریف گفته قلت حدیث علی اخرجه الترمذی وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم فی المستدرک ثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الهروی ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح به قال وثنا محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویة قال الحسین بن فهم وحدثنا ابو الصلت الهروی عن ابی معویة قال الحاکم الحسین بن فهم ثقة مامون حافظ وابو الصلت ثقة مامون وهذا حدیث صحیح الاسناد سمعت ابا العباس یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سالت ابن معین عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة انا

[1] ای ابن الجوزی فی الموضوعات ۱۲
[2] ای الترمذی والحاکم ۱۲

بعد اخراج الحديث هذا حديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكر فيه الصنابحي ولا يعرف
هذا عن احد من الثقات غير شريك قال العلائي فقد برئ محمد بن عمر الرومي من التفرد به وشريك
هو ابن عبد الله النخعي القاضي احتج به مسلم وعلق له البخاري ووثقه يحيى بن معين وقال العجلي
ثقة حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رايت احدا قط اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون
تفرده حسنا فكيف اذا انضم الى حديث ابي معوية ولا يرد عليه رواية من اسقط منه الصنابحي لان
سويد بن غفلة تابعي مخضرم ادرك الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذكر الصنابحي فيه من المزيد في
متصل الاسانيد ولم يات ابو الفرج ولا غيره بعلة قادحة في حديث شريك سوى دعوى الوضع
دفعا بالصدر انتهى كلام الحافظ صلاح الدين العلائي وسئل شيخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحديث
في فتيا فقال هذا الحديث اخرجه الحاكم في المستدرك وقال انه صحيح وخالفه ابو الفرج بن الجوزي
فذكره في الموضوعات وقال انه كذب والصواب خلاف قولهما معا وان الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى
الصحة ولا ينحط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا ولكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى ومن خطه نقلت
ذكر في اجوبته عن الاحاديث التي انتقدها السراج القزويني على المصابيح نحو ذلك وزاد ان الحاكم
روى له شاهدا من حديث جابر قال حدثني ابوبكر محمد بن علي الفقيه الشاشي القفال حدثني
النعمان بن هرون البلدي ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفين الثوري عن
عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عثمان التيمي عن جابر مرفوعا به وقال في لسان الميزان
عقب ايراد الذهبي رواية جعفر بن محمد عن ابي معوية وقوله هذا موضوع ما نصه وهذا الحديث
له طرق كثيرة في مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه
بالوضع انتهى وجه صد و سی و هفتم آنکه سیوطی در قوت المغتذی علی جامع الترمذی در اثبات این حدیث شریف ارغام
انف جاحد عنید سعی جمیل فرموده بنقل افادات اعلام منقدین مذهب خویش در تشیید و تسدید آن افزوده چنانچه
گفته حدثنا اسمعيل بن موسى حدثنا محمد بن عمر الرومي حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن
غفلة عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلي بابها هذا حديث
غريب منكر وروى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكروا فيه عن الصنابحي ولا يعرف هذا عن
احد من الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس هذا احد الاحاديث التي انتقدها الحافظ سراج الدين

منکرو ظ

بمفرده ظ

وقال احمد بن محمد بن القسم بن محرز سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت عبد السلام بن
صالح الهروي فقال ليس ممن يكذب فقيل له في حديث ابي معوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث
ابي معوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وكان ابو الصلت رجلا موسرا
يطلب هذه الاحاديث ويكرم المشايخ فكانوا يحدثونه بها وقال عبد المومن بن خلف النسفي سالت
ابا علي صالح بن محمد عن ابي الصلت الهروي فقال رايت يحيى بن معين يحسن القول فيه ورايته
سئل عن الحديث الذي روي عن ابي معوية انا مدينة العلم وعلي بابها فقال رواه ايضا الفيدي
قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر انتهى ما في تاريخ الخطيب وقال الحافظ صلاح الدين العلائي ومن
خطه نقلت في اجوبته عن الاحاديث التي تعقبها السراج القزويني على مصابيح البغوي وادعى انها موضوعة
حديث انا مدينة العلم وعلي بابها قد ذكره ابو الفرج في الموضوعات من طرق عدة وجزم ببطلان الكل
وكذلك قال بعده جماعة منهم الذهبي في الميزان وغيره والمشهور به رواية ابي الصلت عبد السلام بن
صالح الهروي عن ابي معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا وعبد السلام هذا تكلموا فيه
كثيرا قال النسائي ليس بثقة وقال الدارقطني وابن عدي متهم زاد الدارقطني رافضي وقال ابو حاتم لم يكن
عندي بصدوق وضرب ابو زرعة على حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصم ثنا عباس يعني الدوري قال سالت
يحيى بن معين عن ابي الصلت فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معوية حديث انا مدينة العلم فقال
حدث به محمد بن جعفر الفيدي وهو ثقة عن ابي معوية وكذلك روى صالح جزرة عن ابن معين ثم ساق
الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدي عن ابي معوية قال العلائي
فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو معوية ثقة مامون من كبار الشيوخ وحفاظهم المتفق عليهم
وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا واي استحالة في ان يقول النبي صلى الله عليه وسلم مثل هذا في حق علي
رضي الله عنه ولم يات كل من تكلم في هذا الحديث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن ابن
معين ومع ذلك فله شاهد رواه الترمذي في جامعه عن اسمعيل بن موسى الفزاري عن محمد بن عمر بن
الرومي عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله
الصنابحي عن علي مرفوعا انا دار الحكمة وعلي بابها ورواه ابو مسلم الكجي وغيره عن محمد بن عمران الرومي وهو ممن
روى عنه البخاري في غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داود وقال ابو زرعة فيه لين وقال الترمذي

والمشهور برواية ابو الصلت

عمر بن

ولم يات ابو الفرج ولا غيره بعلة قادحة فی حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى
كلام العلائی وقال الحافظ ابن حجر فی اجوبته حديث ابن عباس اخرجه ابن عبد البر فی كتاب الصحابة
المسمى بالاستيعاب ولفظه انا مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فليأت من بابه وصححه الحاكم واخرجه
الطبرانی من حديث ابن عباس بهذا اللفظ ورجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروی فانه ضعيف
قاله فی جوابه فتيا رفعت اليه فی هذا الحديث **وجه صد و سی و ششم** آنکه نیز سیوطی در جمع الجوامع تصحیح اینحدیث شریف
از اعاظم اسلاف خود نقل کرده طریق اتقان و ترصین آن سپرده و خود نیز جزم بصحت آن نموده جزم جبال
شامخین و جذم آیات طاعنین بعمل آورده چنانچه گفته قال الترمذی وابن جرير معا ثنا اسمعيل بن موسى السدی
انا محمد بن عمر الرومی عن شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلی بابها **حل** قال الترمذی هذا حديث غريب وفی
نسخة منكر وروى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكروا فيه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحديث عن احد
من الثقات غير شريك وفی الباب عن ابن عباس انتهى وقال ابن جرير هذا خبر عندنا صحيح وقد يجب ان يكون على مذهب الاخرين
سقيما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علی عن النبی صلى الله عليه وسلم الا من هذا الوجه
والاخر ان سلمة بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجة وقد وافق عليا فی رواية هذا الخبر عن النبی صلى
الله عليه وسلم غيره حدثنی محمد بن اسمعيل الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاوية
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلی
بابها فمن اراد المدينة فليأتها من بابها حدثنی ابراهيم بن موسى الرازی وليس بالفراء ثنا ابو معاوية
باسناده مثله هذا الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وقد اورد ابن
الجوزی فی الموضوعات حديث علی وابن عباس واخرج **ك** حديث ابن عباس وقال صحيح الاسناد
وروى **خط** فی تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح وقال
عد فی حديث ابن عباس انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدين العلائی قد قال ببطلانه ايضا الذهبی
فی الميزان وغيره ولم ياتوا فی ذلك بعلة قادحة سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر
فی لسانه هذا الحديث له طرق كثيرة فی مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغی
ان يطلق القول عليه بالوضع وقال فی فتاويه هذا الحديث اخرجه **ك** فی المستدرك وقال انه

القزوینی علی المصابیح وزعم انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدین العلائی فی اجوبته هذا الحدیث ذکره ابو الفرج بن الجوزی فی الموضوعات من طرق عدة وحکم ببطلان الکل وکذلک قال بعده جماعة منهم الذهبی فی المیزان وغیره والمشهور به روایة ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا وعبد السلام هذا تکلموا فیه کثیرا قال النسائی لیس بثقة و قال الدارقطنی وابن عدی متهم زاد الدارقطنی رافضی وقال ابو حاتم لم یکن عندی بصدوق و ضرب ابو زرعة علی حدیثه ومع ذلک فقد قال الحاکم حدثنا الاصم حدثنا عباس یعنی الدوری قال سالت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة حدیث انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی وهو ثقة عن ابی معویة وکذلک روی صالح جزرة ایضا عن ابن معین ثم ساقه الحاکم من طریق محمد بن یحیی بن الضریس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال لیس ممن یکذب فقیل له حدیث ابی معویة انا مدینة العلم فقال هو من حدیث ابی معویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویة قدیما ثم کف عنه وقال کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم المشایخ قلت فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو معویة ثقة مامون من کبار الشیوخ وحفاظهم المتفق علیهم وقد تفرد به عن الاعمش فکان ماذا وای استحالة فی ان یقول النبی صلی الله علیه وسلم مثل هذا فی حق علی ولم یات کل من تکلم فی هذا الحدیث وجزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین ومع ذلک فله شاهد رواه الترمذی من حدیث علی ورواه ابو مسلم الکجی وغیره عن محمد بن عمر الرومی هو ممن روی عنه البخاری فی غیر الصحیح وقد وثقه ابن حبان وضعفه ابو داؤد و قال ابو زرعة فیه لین وقال الترمذی روی بعضهم هذا عن شریک ولم یذکروا فیه الصنابحی ولا یعرف هذا عن احد من الثقات غیر شریک فقد بری محمد بن الرومی من التفرد وشریک هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتج به مسلم وعلق له البخاری ووثقه یحیی بن معین وقال العجلی ثقة حسن الحدیث وقال عیسی بن یونس مارایت احدا قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون تفرده حسنا فکیف اذا انضم الی حدیث ابی معویة المتقدم ولا یرد علیه روایة من اسقط منه الصنابحی لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم ادرک الخلفاء الاربعة وسمع منهم فذکر الصنابحی فیه من المزید فی متصل الاسانید

ف: والمشهور بروایة ابی الصلت

ضرب

بمفرده

لقم الصواب المستجاد ویعجزون نهج الصدق وهو خیر الجواد لقد صدق رب العباد ومن یضلل الله فما له من هاد ومخفی نماند کہ جلال الدین سیوطی از اکابر محدثین و اعاظم مجتہدین و سباق ماہرین و حذاق کاملین و حفاظ مشاہیر و ثقات نحاریر قوم ست و غوالی محاسن و عوالی مناقب و نفائس مدائح و محامد و جلائل اوبر متتبع کلمات ابحفر اطاہر باہر شیخ عبدالوہاب بن احمد شعرانی در لواقح الانوار فی طبقات السادۃ الاخیار کہ نسخۂ آن بخط عرب کہ یکی ازان محشی ست بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت جلیلۂ پروردگار پیش این خاکسار حاضر ست گفتہ ومنهم شیخنا وقد وتنا الی الله تعالی الشیخ جلال الدین السیوطی رحمه الله تعالی وقد کان رضی الله تعالی عنه یقول قد اشاع الناس عنی انی ادعیت الاجتهاد المطلق کاحد الائمة الاربعة وذلك باطل عنی انما مرادی بذلك المجتهد المنتسب فان الاجتهاد علی نوعین احدهما المجتهد المطلق المستقل وهذا النوع قد فقد من القرن الرابع ولم یتصور وجوده الان ولم یدعه احد بعد الامام الشافعی الا ابن جریر خاصة النوع الثانی المجتهد المطلق المنتسب وهذا هو المستمر الی ان تقوم الساعة وفی اصحاب الشافعی من هذا النوع کثیر کالمزنی وابن شریح والقفال وابن خزیمة وابن الصباغ وامام الحرمین وابن عبد السلام وتلمیذه ابن دقیق العید والشیخ تقی الدین السبکی وولده عبد الوهاب فانه کتب مرة لنائب الشام انا مجتهد الدنیا علی الاطلاق لا یقدر احد یرد علی هذه الکلمة فکل هولاء مجتهدون منتسبون وکذلك القول فی اصحاب مالك کابن وهب واضرابه بلغوا الاجتهاد المطلق قال الشیخ جلال الدین ومع ذلك فلم یخرج هولاء عن تبعیتهم لامامهم فمن انکر الاجتهاد مطلقا فهو جاهل انتهی فنزل یا اخی هذا علی ما ینقله عنه فی شان الاجتهاد مرتبا وقد کان الشیخ جلال الدین رحمه الله تعالی علی قدم السلف الصالح من العلماء العاملین والاکابر من العارفین وکان رضی الله عنه له مکاشفات غریبة وخوارق وعلوم جمة ومصنفات جیدة کثیرة الفوائد ارسل لی ورقة مع والدی باجازته لی بجمیع مروباته ومؤلفاته ثم اجتمعت به قبیل موته اجتمعت به مرة واحدة فقرأت علیه بعض احادیث من الکتب الستة وشیئا من المنهاج فی الفقه تبرکا ثم بعد شهر سمعت ناعیه ینعی موته فحضرت الصلوة علیه والشیخ احمد الابدیقی بالروضة عقیب صلوة الجمعة وفی سبیل المومنین عند الجامع الجدید بمصر العتیق رضی الله عنه وقد ذکر الشیخ عبد القادر الشاذلی بعض مناقبه فی جزء وها انا ملخص لك عیونه جمع

علی هذا ما ینقله مذهب

صحیح وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولیهما معا وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد فی ذلک انتهی وقد کنت اجیب بهذا الجواب دهرا الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تهذیب الآثار مع تصحیح الحاکم لحدیث ابن عباس فاستخرت الله تعالی وجزمت بارتقاء الحدیث من مرتبة الحسن الی مرتبة الصحة والله اعلم وجه صد و سی و نہم آنکہ سیوطی تصنیفے خاص در جمع طرق اینحدیث شریف نمودہ کمال تبحر وتمهر وطول باع ووسعت اطلاع خویش بر مهره این شان واضح وظاهر فرمودہ چنانچہ در رسالۂ فهرس مصنفات سیوطی زیر عنوان فن الحدیث وتعلیقاته مذکورست الکشف عن مجاوزة هذه الامة بعد الالف ثلج الفواد فی احادیث لبس السواد طرح السقط ونظم اللقط جزء یسمی شعلة نار التشمیط الفانید فی حلاوة الاسانید الدرة التاجیة فی الاسئلة الناجیة ما رواه الاساطین فی یوم المجیء الی السلاطین الاوج فی خبر عوج شرف الاضافة فی منصب الخلافة الرسالة السلطانیة اعذب المناهل فی حدیث من قال انا عالم فهو جاهل احسن التسلیك فی حکم التشبیك منادمة الشموع فی ضوء الشموع جزء فی الخصیان الارج فی الفرج ضوء البدر فی احیاء لیلة عرفة والعیدین ونصف شعبان ولیلة القدر حسن السمت فی الصمت طوق الحمامة التطریف فی التصحیف نور الشقیق فی العقیق جزء فی طرق حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها جزء فی طرق حدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم الازدهار فیما عقده الشعراء من الآثار رفع شان النعل الشریف جزء فی الغالیه جزء فی طرق حدیث من حفظ علی امتی اربعین حدیثا جزء فی طرق حدیث اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه اربعون حدیثا فی الطیلسان احیاء المیت بفضائل اهل البیت انتهی ما اردنا نقله فهذا السیوطی حافظهم الجهبذ النقاد وبارعهم الفرد فی الجمع والانتقاد قد بذل مجهوده بالانفاد وانفد سعیه بالجد والاجتهاد فی اثبات هذا الحدیث المشاد الهادی بنوره الوقاد فی اسفاره التی سارت بها الرکبان فی البلاد وتصانیفه التی لازالت شهرتها تنمو وتزداد فیالله وللمعشر الحجاج المنبرین بالتخاصم واللداد الموترین وتیرة ذوی التعاسر والعناد والاخذین اخذ اهل الختل والفساد کیف یعمون عن الحق وقد وضحت اعلام الرشاد ویعمهون فی الباطل وقد ظهرت ایات السداد ویرومون غوایل البغی للاهتداد ویصدون کواذب المغی بالاشتداد ویترکون

عن ترجيح النووى وان كان الراجح عندى خلافه ولما بلغت الى رتبة الاجتهاد المطلق لم اخرج في الافتاء عن مذهب الامام الشافعي رضي الله عنه كما كان القفال يفتي بعد بلوغه درجة الاجتهاد فكان يفتي بمذهب الامام الشافعي لا باختياره ويقول السائل انما سالني عن مذهب الامام الشافعي لا عما عندي انا من العلم مع اني لم اختر شيئا خارجا عن المذهب الا يسيرا جدا وبقية ما اخترته هو من المذهب اما قول اخر للشافعي قديما او جديدا او وجه في المذهب لبعض اصحابه وكل ذلك راجع الى المذهب وليس بخارج عنه وكتب الشيخ رضي الله عنه اربعمائة وستون مؤلفا مذكورة في كتاب فهرست كتبه من عشر مجلدات الى ما دونها وانتشرت مؤلفاته في البلاد الحجازية والشامية والحلبية وبصرى والروم وبلاد التكرور والمغرب والهند واليمن وغيرها وكان رضي الله عنه يقول ومما انعم الله علي به هؤلاء الجماعة الذين انتصبوا لعداوتي واذوني وذلك ليكون لي اسوة بالانبياء والمرسلين وقد كان ابو الحسن الشاذلي يقول لما كان السابق في علم الله عز وجل ما سيقال في انبيائه واصفيائه من الزور والبهتان قضى على قوم بالشقاء فنسبوا الله زوجة وولدا ونسبوا الانبياء الى السحر والجنون حتى اذا ضاق ذرع الولي من كلام قيل فيه ناداه هواتف الحق اما ترضى ان تكون لك اسوة بي وبانبيائي فيما نسب اليهم والي من البهتان فهنالك يسكن قلب الولي فالحمد لله رب العالمين وكان رضي الله عنه يقول قد رزقني الله تعالى التبحر في سبعة علوم التفسير والحديث والفقه والنحو والمعاني والبيان والبديع على طريقة العرب والبلغاء لا على طريقة المتاخرين من العجم واهل الفلسفة قال ودون هذه السبعة في المعرفة اصول الفقه والجدل والتصريف والفرائض والانشاء والترسل والقراءات والطب والحساب وكان رضي الله عنه يقول قد بلغت مقام الكمال في جميع الات الاجتهاد المطلق المنتسب وصرت بذلك متحدثا بنعمة الله تعالى لا فخرا بالدنيا واي شيء الدنيا حتى يطلب تحصيلها بالفخر وقد ازف الرحيل وبدا الشيب وذهب العمر ولو اني اردت ان اكتب في كل مسالة مصنفا يحتوي على ادلتها وتفاصيلها وفروعها لفعلت ذلك بفضل الله تعالى لا بحولي ولا قوتي وكان يقول قد استنكر جماعة بلوغي مرتبة الاجتهاد المطلق في الفقه والحديث والعربية لظنهم انفرادي بذلك بعد الائمة المجتهدين وغاب عنهم انها كانت مجتمعة في الشيخ تقي الدين السبكي رحمه الله تعالى وقبله جماعة اتصفوا بالاجتهاد المطلق لكن في الفقه فقط واما الجامعون لهذه الثلثة علوم فقليل

پ المطلق

وله من المؤلفات

العلوم

فاقول وبالله التوفيق كان الشيخ جلال الدين رحمه الله تعالى مجبولا على الخصال الحميدة الجميلة
من صفاء الباطن وسلامة السريرة وحسن الاعتقاد زاهدا ورعا مجتهدا في العلم والعمل ولا يتردد
الى احد من الامراء والملوك وغيرهم مدة حياته رضي الله تعالى عنه وكان رضي الله عنه يظهر كلما انعم الله
عليه من العلوم والاخلاق ولا يكتم منها شيئا الا ما امر بكتمه عملا بقوله تعالى واما بنعمة ربك فحدث
وكان من لا يعرف قصده يقول فلان عنده دعوى عظيمة وسيأتي ما يشهد له اوائل خاتمة هذا الكتاب
ان شاء الله تعالى وكان رضي الله عنه يفتي بتحريم الاشتغال بعلم المنطق وكتب فيه جماعة قال وهذه الواقعة
من اول وقائعي التي قام على الناس فيها وكان يقول ينبغي للمدرس ان يقرء سورة تبارك الذي بيده
الملك والاخلاص والمعوذتين والفاتحة كلما يريد ان يقرأ وينقل فعل ذلك عن شيخ الاسلام علم الدين
صالح البلقيني رحمه الله وكان رضي الله عنه يقول اخذت علم الحديث عن ستمائة نفس وقد نظمتهم
في ارجوزة قال وهم اربع طبقات الاولى من روى عن اصحاب الفخر ابن البخاري والشرف الدمياطي ووزيرة
والحجار وسليمن بن حمزة وابي نصر بن الشيرازي ونحوهم الثانية من يروي عن السراج البلقيني والحافظ
ابي الفضل العراقي ونحوهما وهي دون التي قبلها في العلو الثالثة من يروي عن الشرف بن الكويك و
الجمال الحنبلي ونحوهما وهي دون الثانية الرابعة من يروي عن ابي زرعة العراقي وابن الجزري ونحوهما
وهي دون التي قبلها في العلو وهذه لتكثير العدة ولتكثير المعجم ولم اروعنهم شيئا لا في الاملاء ولا في
التخريج ولا في التاليف وصنف رحمه الله في مكة لما حج وجاور كراسة على نمط عنوان الشرف في يوم واحد
تحتوي على نحو ومعاني وبديع وعروض وتاريخ وكان رضي الله عنه يقول لما حججت شربت ماء زمزم
على نية ان اكون في الفقه كالسراج البلقيني وفي الحفظ للحديث كالحافظ ابن حجر وكان رضي الله عنه يقول
انقطع املاء الحديث بالديار المصرية بعد الحافظ ابن حجر عشرين سنة فابتدات في املاء الحديث في مستهل سنة
اثنتين وسبعين وثمانمائة في جامع ابن طولون قال واول من املا الحديث فيه الربيع بن سليمن صاحب
الامام الشافعي قال وانما اخترت الاملاء يوم الجمعة بعد الصلوة اتباعا للحفاظ المتقدمين كالخطيب
البغدادي وابن السمعاني وابن عساكر خلاف ما عليه العراقي وولده وابن حجر فانهم كانوا يملون يوم
الثلثا قال وكانت بداية افتاى سنة احدى وسبعين وثمانمائة وخالفني اهل عصري في خمسين مسئلة
فالفت في كل مسئلة مؤلفا بينت فيه وجه الحق قال ولما بلغت رتبة الترجيح لم اخرج في الافتاء

الامام الرازی فی المحصول ما نصه المعتبر فی الاجماع فی کل فن من کان من اهل الاجتهاد فی ذلک
وان لم یکونوا من اهل الاجتهاد فی غیره انتهی والف الشیخ کتبا فی بیان شروط الاجتهاد المطلق
منها ارشاد المهتدین الی نصرة المجتهدین ومنها تیسیر الاجتهاد وبیان ما له من الاستمداد ومنها
الرد علی من اخلد الی الارض وجهل ان الاجتهاد فی کل عصر فرض واطال فی ذلک ثم قال ما
العبرة فی مسائل الکلام بالمجتهد فی الکلام وفی مسائل الفقه بالمتمکن من الاجتهاد فی مسائل الفقه فلا
عبرة باهل الکلام اذا تکلموا فی الفقه ولا باهل الفقه اذا تکلموا فی علم الکلام بل من تمکن فی الاجتهاد
فی الفرائض دون المناسک یعتبر وفاقه وخلافه فی الفرائض دون المناسک قال ابو الحسن البصری لا
یجوز التقلید فی اصول الفقه کما لا یجوز الاجتهاد فی اصول الدین ولا یکون کل مجتهد فیه مصیبا
بل المصیب فیه واحد بخلاف الفقه فی الامرین قال والمخطی
فی اصول الفقه غیر معذور بخلاف الفقه
فانه معذور غیر ملوم فهذه ثلاث قواعد خالف
فیها الفقه لان اصول الفقه ملحق باصول الدین ومطالبه قطعیة انتهی فانظر یا اخی الی کلام
الامام وابی الحسن کیف اطلقا الاجتهاد والمجتهد فی اصول الفقه وسائر الفنون ثم قال ویشکل علی هذه
الاجتهادات الثلاث فاما الاجتهاد فی العربیة فهو ان یحیط بنصوص ائمة الفن من سیبویه الی زمانه هذا ویحفظ غالب
شعر العرب الذین یحتج باشعارهم فی العربیة ولا یضر خفاء بعض ذلک علیه ولیس المراد حفظها
عن ظهر قلب وانما المراد ان یکون له اطلاع علی دواوینهم بحیث یعرف محل الاستدلال بذلک
من الکتب لا غیر ویکون مع ذلک محیطا بقواعد النحاة التی بنوا تصرفاتهم علیها غیر القواعد المذکورة فی
واضحات الکتب فان تلک الاصول لهذه القواعد وهذا لا یعرفه الان الا متبحر فی الفن قال وقد
الفت فی هذه القواعد کتابا یجمع اصول النحو علی مصطلح قواعد الفقه واما الاجتهاد فی الحدیث
فقال المنذری اقل مراتب الحافظ ان یکون الرجال الذین یعرفهم ویعرف تراجمهم وبلدانهم واحوالهم
اکثر من الذین لا یعرفهم لیکون الحکم للغالب واما ما یحکی عن المتقدمین من قولهم کنا لا نعرف صاحب
حدیث من لم یکتب عشرین الف حدیث فهو بحسب ما نهم وکان الحافظ ابن حجر یقول الشروط التی اذا
اجتمعت فی الانسان سمی حافظا هی الشهرة بالطلب والاخذ من افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعدیل

الاستناد
انما
الحافظ
عشرة الاف

ولم يجتمع في احد بعد السبكي غيري قال ولا تظن ان من لازم المجتهد المطلق ان يكون مجتهدا في
الحديث مجتهدا في العربية لانهم قد نصوا على انه لا يشترط في الاجتهاد المطلق التبحر في العربية
بل كان يكتفى فيها بالتوسط ونصوا في الحديث على ما يؤدي الى مثل ذلك والاجتهاد في الحديث هو
المرتبة التي اذا بلغها الانسان سمي في عرف المحدثين بالحافظ وقد وصف بالاجتهاد المطلق من لم
يوصف بالحافظ كالشيخ ابي اسحاق الشيرازي وابي نصر ابن الصباغ وامام الحرمين والغزالي وقد روى
هؤلاء في مؤلفاتهم احاديث احتجوا بها وهي منكرة نبه عليها ابن الصلاح وغيره كالنووي فعلم ان خفاء بعض
الاحاديث لا يقدح في مقام الاجتهاد اذ ليس من شرط المجتهد ان يحيط علما بكل حديث في الدنيا وقد
علق الامام الشافعي رضي الله عنه الاخذ بعده باحاديث خفيت عليه على صحتها بعده وقال
صحت عند غيره بل قد وقع ذلك لاكابر الصحابة كعمر بن الخطاب فكان يقضي بما شاء مما يخالف
الحديث حتى يحدثونه بها فيرجع عن قضيته قال وقد بلغ الشيخ ابو محمد الجويني رتبة الاجتهاد
المطلق والف كتابه المحيط والتزم فيه الوقوف مع الحديث وعدم التقيد بالمذهب فوقع للامام
البيهقي رضي الله عنه منه ثلثة اجزاء في حيوة المصنف فتعقب فيها اوهاما حديثية و
ارسل بذلك الى الجويني من جملتها الشيخ اهل ان يجتهد ويتبحر ولكن يحتاج الى ثبوت الحديث الذي
احتج به فانه غير ثابت فانظر كيف سلم له مرتبة الاجتهاد مع خفا تلك الاحاديث عليه قال وقد
كان السراج البلقيني مجتهدا مطلقا وكان من حفاظ الحديث ايضا ووصفه تلميذه الحافظ ابن حجر
بالحفظ وذكره في طبقات الحفاظ ولكن لم يكن في الرتبة العليا من التجريح والتعديل بل كان معاصره الحافظ
ابو الفضل العراقي احفظ منه واجل في الفن الحديثي والنقد بكثير وكانت عربية البلقيني وسطى
واما بقية من جاء من المجتهدين بعد السبكي الى الان فلم يكن فيهم من بلغ رتبة البلقيني في
الحديث واما قبل السبكي فاجتمع الاجتهاد في الاحكام والحديث لخلق كثير منهم ابن تيمية
وابن دقيق العيد والنووي وقبله ابو شامة وقبله ابن الصلاح واما قبله من المتقدمين فكثير
جدا واما الاجتهاد في العربية فلم يجئ بعد ابن هشام من يصلح لان يوصف به غيري الا ما بلغني
عن المعمار وقبله ابن هشام وخلائق كابي حيان والامدي وابن الصائغ وابن مالك قال وغالب الناس
الان لا يعرفون الاجتهاد في الحديث والعربية وانما يعرفون الاجتهاد في الشريعة فقط وقد قال

المعماري

المعاصرین له کتابا ونسبه لنفسه ولم یکن عند الشیخ غیره فالف کتابا فی ذلک سماه البارق فی قطع
السارق ثم قال ولعمری ان المؤلف انما یطلب اجره من الله تعالی فی تالیفه فکیف یطلب اجره [illegible]
یعمله وکان رضی الله عنه اعلم اهل زمانه بالفقه والحدیث وفنونه حافظا متقنا یعرف غریب الفاظه
واستنباط الاحکام وقد بیض ابن حجر لعدة احادیث لا یعرف من خرجها ولا بین مراتبها فخرجها الشیخ
وبین مراتبها من حسن وضعیف وغیر ذلک واخبرنی الشیخ سلیمان الصوفی الخضیری قال ارسل شیخ الاسلام
الاوجاقی معی عدة احادیث بیض لها الحفاظ ولم یعرفوا مراتبها الی الشیخ جلال الدین وکتبت رواتها
فردها الشیخ الی من لهم روایة عنه وبین مراتبها فذهب شیخ الاسلام الیه وقبل یده وقال والله
ما کنت اظن انک تعرف شیئا من ذلک فاجعلنی فی حل فقال ما تغدیت وتعشیت بلحمک ودمک
واخبرنی الشیخ سلیمان ایضا قال بینما انا فی الخضیریة علی باب الامام الشافعی رضی الله عنه اذ رایت جماعة
علیهم ثیاب بیض وعلی رؤسهم عمامة من نور یقصدونی من ناحیة الجبل فلما قربوا منی فاذا هم النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه
فقبلت یده فقال النبی صلی الله علیه وسلم امض معنا الی الروضة فذهبت مع النبی صلی الله علیه وسلم الی بیت الشیخ جلال الدین
فخرج الی النبی صلی الله علیه وسلم وقبل یده وسلم علی اصحابه ثم ادخله الدار وجلس بین یدیه فصار
الشیخ جلال الدین یسئل النبی صلی الله علیه وسلم عن بعض الاحادیث وهو یقول هات یا شیخ السنة
انتهی وذکر الشیخ عبد القادر الشاذلی رضی الله عنه عن الشیخ انه رای هذه الرؤیا بعینها وقال له
النبی صلی الله علیه وسلم هات یا شیخ الحدیث کما سیاتی وکان رضی الله عنه کثیرا ما یجیب السائل علی البدیهة
ثم یقول الذهن خوان افتح الکتاب الفلانی وعد من الصفحة الفلانیة کذا وکذا اسطر تجد المسئلة ان شاء الله
تعالی کما قلت لک فیفتح الکتاب فیجد الامر کذلک وکان رضی الله عنه یقول بنجاة ابوی النبی صلی الله
علیه وسلم وانهما فی الجنة ووافقه علی ذلک من اهل عصره الشیخ عثمان الدیمی وخالفه الحافظ السخاوی
وصنف الشیخ جلال الدین فی ذلک ست مؤلفات وذکر فیها من وافق علی ذلک من الحفاظ وکان رضی الله
عنه یجتمع بالنبی صلی الله علیه وسلم یقظة واخبرنی الشیخ عبد القادر الشاذلی انه رای بخط الشیخ
جلال الدین ورقة کتبها لبعض اصحابه حین سئله ان یقضی له حاجة عند السلطان الغوری
فقال یا اخی انی اری النبی صلی الله علیه وسلم یقظة واخاف ان اجالس الغوری فیحتجب عنی عقوبة ولکن انا
اسال لک النبی صلی الله علیه وسلم فقلت له یا سیدی کم رایت النبی صلی الله علیه وسلم یقظة فقال

ش جالس ۶

بطبقات الرواة ومراتبهم وتمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره
مع استحفاظ الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ وكان الحافظ ابن حجر يحفظ ما يزيد على
مائة الف حديث وكان الشيخ عمر البلقيني يحفظ عشرين الف حديث قال واما انا فاحفظ مائتي الف حديث ولو وجدت اكثر لحفظته ولعله لا يوجد
على وجه الارض الان اكثر من ذلك واما الاجتهاد في الفقه فقد الف فيه كتابا وله رضي الله عنه سبع
سؤالات اوردها على علماء العصر ولم يجيبوا عليها وهي ما يقول علماء العصر المدعون للعلم والفقه في
هذه الاسئلة الف باتاثا الى اخرها ما هذه الاسماء وما مسمياتها وهل هي اسماء اجناس او اسماء اعلام
فان كان الاول فمن اي الاجناس هي وان كان الثاني فهل هي شخصية او جنسية فان كان الاول
فهل هي منقولة ام مرتجلة فان كان الاول فمم نقلت امن حروف ام افعال ام اسماء اعيان ام مصادر
ام صفات وان كانت جنسية فهل هي من اعلام الاعيان ام من المعاني السوال الثاني من وضع هذه
الحروف وفي اي زمن وضعت وما مستند واضعها هل هو العقل او النقل السؤال الثالث هل هذه
الحروف مختصة باللغة العربية ام هي عامة في جميع اللغات السؤال الرابع هل الالف والهمزة مترادفان
ام لا وعلى الثاني فما الفرق وايهما الاصل السوال الخامس لم اجمع علماء اللغة والفقه وغيرهم من
المتكلمين على المفردات على الابتداء بحرف الهمزة وهذا منهم اتفاقي او لحكمة السوال السادس كلمات
ابجد هوز الى اخرها هل هي مهملة او مستعملة وما عني بها وما اصلها وكيف نقلت الى المراد بها
وما ضبط الفاظها السوال السابع ما حكمها في الابتداء والوقف والمنع والصرف والتذكير والتانيث
والاعراب والبناء والتلفظ والرسم وعند التسمية بها وما حكمها شرعا عند نقشها على ثوب او بساط
او حائط او سقف وهل لها من الحرمة ما للحروف المجتمعة ام لا فمن اجاب عن هذه الاسئلة فهو
من الرجال والا فلا مزية له على الاطفال ومن عجز عن معنى الف باتاثا فلا ينبغي له ان يقرر
اجابتها انتهى ما نقلته من خطه رحمه الله وكان الشيخ عز الدين الداودي يقول عاينت الشيخ شمس الدين
وقد كتب في يوم واحد ثلثة كراريس تاليفا وتحريرا وكان مع ذلك يملي الحديث ويجيب عن
المتعارض منه باجوبة حسنة من غير تكلف وكان يقول ما اجبت قط عن مسألة الا واعددت
لها جوابا بين يدي الله عز وجل ان سئلت عنه وكان اذا عارضه احد في اجوبة يردفها باجوبة
غيرها حتى يبهر العقول وغسل قبل موته عدة كتب لا يعلم اهل عصره لها نظيرا او سرق بعض

ن ولمعرفته ص
ن قال ص
مسمياتها
ام مفترقان
ن ام لا ص
علی
ن شمس الدین
غیرها

سلیم بن عثمان مصر عام افتتاح سنة ثلث وعشرين وتنقرض بياضاتها من ذوى البيوت سنة ثلث وثلثين فلا يصير احد يسال الله تعالى شيأ فيجاب يخرب خرابا اوسطا سنة سبع وخمسين ويقف خراج عامرتها او يخرب خرابا شاملا من ذلك سنة سبع وستين قلت وسمعت انا هذا الكلام من الشيخ امين الدين الامام بجامع الغمرى ... خروج السلطان الغورى لقتال السلطان سليم فاخبرت بذلك بعض العلماء الذين كانوا ينكرون على الشيخ جلال الدين فقال هذا امر لا يجوز تصديقه فلما قتل الغورى ودخل عسكر السلطان سليم افتتاح عام ثلث وعشرين وصاروا يحرقون ابواب بيوت الجراكسة ويقتلونهم ويسبون حريمهم فقال لى الشيخ امين الدين اذهب الى ذلك المنكر فقل له انظر صدق ما اخبر به الشيخ لم يخط يوما واحدا فقال بكل شئ فيه وهو يرعد هذا موافقة قدر فرددت جوابه على الشيخ امين الدين فتبسم وقال وانشقاق القمر لرسول الله صلى الله عليه وسلم بقدر الله عز وجل وانما المعجزة فيه اجابة الحق سؤاله والانتصار له وكذلك القول فى كرامات الاولياء ثم قال يا سبحان الله والحمد يؤدى الى هذا كله قلت وقد صدق الشيخ فى العلامة الثانية والثالثة ايضا ووقف غالب خراج رزق مصر فى سنة سبع وخمسين وبقى العلامة الرابعة والله اعلم واخبرنى الشيخ عبد القادر الشاذلى قال لما بلغ الشيخ جلال الدين اربعين سنة اخذ فى التجرد للعبادة والانقطاع الى الله عز وجل والاشتغال به سبحانه وتعالى صرفا والاعراض عن الدنيا واهلها حتى كانه لم يعرف احدا منهم وشرع فى تحرير مؤلفاته وترك الافتاء والتدريس واقام فى روضة مقياس النيل فلم يتحول منها الى ان مات عليها وبلغنا انه لم يفتح طاقات بيته التى على بحر النيل مدة سكناه وكانت الامراء والاعيان ياتون الى زيارته ويعرضون عليه الاموال النفيسة فيردها وارسل له السلطان الغورى خصيا والف دينار فرد الالف واخذ الخصى فاعتقه وجعله خادما فى الحجرة النبوية وقال لقاصده لا تعد تاتينا بهدية قط فان الله تعالى اغنانا عن مثل ذلك وقالوا مرة ان بعض الاولياء كان يتردد الى الملوك والامراء فى حوائج الناس فقال اتباع السلف الصالح فى عدم ترددهم اسلم لدين المسلم وكذلك فى ردامو الهم عليهم واخبرنى الشيخ امين الدين ان الشيخ جلال الدين طلع مرة للسلطان قايتباى فى حادثة وعلى راسه الطيلسان فقال له السلطان انت مالكى حتى تلبس الطيلسان لظنه انه خاص بالمالكية لكونه

افتتاح عام

انتهى

ايضا صح

التردد اليه

بضعا وسبعين مرة قال ولقد الف الشيخ كتابا في ذلك وسماه تنوير الحلك في روية النبي والملك وذكر من كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبالملك في اليقظة لا في المنام من الاولياء و الصحابة والعلماء ولم يذكر فيه شيئا مما ذكرنا في هذه الورقة التي ذكرناها وكان رضي الله عنه يقول رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقظة فقال يا شيخ الحديث فقلت يا رسول الله امن اهل الجنة انا فقال نعم فقلت من غير عذاب يسبق فقال صلى الله عليه وسلم لك ذلك وكان الشيخ عطية الابناسي يقول قال لي الشيخ جلال الدين لما سالته يقضي لي حاجة عند السلطان يا عطية اني اجتمع بالنبي صلى الله عليه وسلم يقظة واخاف ان اجتمع به فيحجب عني روية النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال له اكتم ذلك عني ولا تخبر به الا بعد موتي قال الشيخ قاسم المكي الامام بمقام الامام الشافعي رضي الله عنه ومراد من قال انه راى النبي صلى الله عليه وسلم يقظة انكشاف حجاب القلب ليست كروية احدنا صاحبه الان والله اعلم بالحال واخبرني خادم الشيخ جلال الدين وكان اسمه محمد بن علي الحباك قال لما وقعت فتنة الشيخ برهان الدين البقاعي في انكاره على سيدي عمر بن الفارض قال الشيخ جلال الدين قم بنا لزيارة الشيخ سيدي عمر وكان ذلك وقت القيلولة ونزلنا وطلعنا للشيخ عبد الله الجيوشي فوق الجبل فوجدنا الظل تحت حائط الزاوية نحو ذراع فجلسنا ساعة ثم قال تريد تصلي في مكة صلوة العصر بشرط ان تكتم ذلك علي حتى اموت فقلت له نعم واخذ بيدي وقال لي غمض عينيك فغمضتهما فرمل بي نحو سبع وعشرين خطوة ثم قال لي افتح عينيك فاذا نحن بباب المعلى فزرنا امنا خديجة والفضيل بن عياض وسفين بن عيينة وغيرهم ثم دخلنا الحرم فطفنا وشربنا من ماء زمزم وجلسنا خلف المقام حتى صلينا العصر وطفنا وشربنا من ماء زمزم ثم قال لي يا فلان ليس العجب من طي الارض لنا وانما العجب من كون احد من اهل مصر المجاورين لم يعرفنا ثم قال ان شئت تمضي معي وان شئت تقيم حتى ياتي الحاج فقلت بل اذهب مع سيدي فمشينا الى باب المعلى وقال لي غمض عينيك فغمضتهما فهرول بي سبع خطوات ثم قال لي افتح عينيك ففتحتهما فاذا نحن بالقرب من الجيوشي فنزلنا الى سيدي عمر فركب الشيخ حمارته وذهبنا الى جامع ابن طولون انتهى قلت رايت الشيخ مرة ومعه مفاتيح كثيرة فاعطاها لي وقال هذه مفاتيح علومي فخذها لك و اخبرني شيخنا الشيخ امين الدين الامام بجامع الغمري قال سمعت الشيخ جلال الدين يقول في سنة عشرة وتسعمائة اسمع مني هذا الكلام ولا تخبر بذلك احدا حتى اموت فقلت نعم فقال يدخل السلطان

فیہ صح الانباسی الحباک

بقوله صلى الله عليه وسلم لا تزال طائفة من امتى ظاهرين على الحق حتى يأتى امر الله لا يضرهم
من خذلهم ثم انى توجهت فيه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فمرض بعد يومين واشتد
به المرض الى ان مات بعد ايام انتهى قلت ولما عمر السلطان الغورى مدرسته وقبته الزرقاء
بعث للشيخ بمشيختها فلم يقبل فقال نرتب لك جوالى كل شهر فلم يقبل وكان يعتقده اعتقادا عظيما
ولما قام عليه صوفية الخانقاه البيبرسية وكان قال لهم انكم لستم بصوفية وانما الصوفى من
تخلق باخلاق الاولياء كما يشهد لذلك كتاب الحلية لابى نعيم ورسالة القشيرى وغيرهما من
الكتب ومن ياكل المعلوم بغير تخلق باخلاقهم اكل حراما ولما اشتد الامر وسعوا فى قتله عند السلطان
قال الشيخ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنى انى منصور عليهم ولم يتغير منه شعرة واحدة ثم ان
جميع من قام على الشيخ حصل له مقت بين العباد ومات على اسوء حال نسال الله العفو وقد رايت
انا بعينى من صار ينصب على من يبيع الدجاج والماكل ويدخل بها بيته فلا يعود يخرج حتى يتعب
صاحبها وييأس من ثمنها ويأكلها حراما سحتا وبعضهم ابتلى بالانكار على العلماء والاولياء
حتى ظهرت عليه امارات الشقاء عند الموت من عقد لسانه عن الشهادتين وسواد وجهه وزرقة
عينيه نسال الله العافية ولما اجمع النار على الشيخ عند السلطان العادل وقالوا انه يحط عليك
كثيرا فقال لئن رايته لاقطعنه قطعا قطعا فقال الشيخ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنى ان
راسه يقطع فى يوم كذا وكذا فكان الامر كما قال لم يتخلف يوما واحدا وصدق الشيخ قال الشيخ عبد القادر
وامتحن الشيخ بمحن كثيرة وما سمعته يوما واحدا يدعو على من اذاه من الحسدة ولا قابله بكلمة سوء
وانما يقول حسبنا الله ونعم الوكيل وصنف فى ذلك كتابا سماه تاخير الظلامة الى يوم القيامة واخبرنى
الشيخ بدر الدين ابن الطباخ نفع الله به قال لما قام صوفية البيبرسية على الشيخ جلال الدين وصنفت
فيهم فسئلونى ان ارد عليه واولف كتابا فشرعت تلك الليلة فيه واذا بورقة نزلت فى حجرى فى الليل مكتوب
فيها عبدى يا مومن لا تؤذ احدا ممن حمل علمى بينى فرجعت عن التاليف وعلمت ان الشيخ جلال الدين محق وكان الشيخ تقى الدين
الاوجاقى يحط على الشيخ جلال الدين ثم اعترف بامره واستغفر فقال الامر لله يعطى العلم من يشاء لا تحجير ولم يزل يعترف بفضله
حتى مات ومناقب الشيخ كثيرة مشهورة ولو لم يكن له من الكرامات الا اقبال الناس
على كتابة سائر مؤلفاته ومطالعتها لكان فى ذلك كفاية لما اشتملت عليه من العلوم والمعارف

ينحاف

اعار منه بكتاب

بفضله

كان لا يطلع له بالطيلسان الا القاضی المالكی فقط فقال له هذه عادة حدثت قريبا وكان الطيلسان فی الزمان الماضی خاصا بالشافعی الی ايام الشيخ تقی الدين السبكی فطال بينهما الكلام فقال الشيخ للسلطان الطيلسان سنة فی كل مذهب لا يختص بالمالكية فقال السلطان هذا تكبر وتجبر وبالغ فی النكير فقال له الشيخ معاذ الله بل سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ولما واخذ السلطان علی ذلك لكونه كان مخذ فا علی من بعض القضاة ثم انه تادب معه فی اخر المجلس وانصرف فلما كان بعد ايام بلغ الشيخ ان امامه ابراهيم الكركی قال له ليس الطيلسان سنة ولو كنت حاضرا عند قوله سنة لقلت له يعنی سنة اليهود فقال الشيخ بل هذا يكفر لردّه سنة ثابتة عن النبی صلى الله عليه وسلم ثم ان الشيخ جلال الدين صنف كتابا حافلا اسماه الاحاديث الحسان فی فضل الطيلسان ثم ان السلطان مرض مرضا شديدا اشرف فيه علی الموت وطلع له العلماء وغيرهم يهنئونه بالسلامة فلم يطلع الشيخ اليه فارسل له قاصدا يطلبه فابی فاوقد ابن الكركی عليه النار وقال هذا عاص لله ولرسوله فی عدم اجابته ولی الامر قال الشيخ ان السلطان ارسل قاصدا الی يخوفنی بامور نتوقعها فقلت للقاصد قل له ان لك سلطانا نيف وعشرين سنة ما راينا منك سوء فان لم ترجع عنی والا توجهت فيك لرسول الله صلى الله عليه وسلم يحكم بينی وبينك فسكت حتی طلع مشايخ الاسلام يهنئونه بالشهر فشكی لهم منی فی عدم الطلوع له لسلوكی طريق السلف فی ذلك فما منهم احد نصر الحق ولا قال ما يلزمه من ان عدم دخول العلماء علی الملوك سنة ولا قال هو سنة السلف الصالح فعزلت نفسی من سائر الوظائف التی لهم عليها ولاية والفت فی ذلك كتابا سميته ما رواه الاساطين فی عدم المجی الی السلاطين فلما بلغ السلطان ذلك سكت عليه وارسل الی امير اخور كبير وتمراز امير كبير والامام الذی يصلی بالسلطان بكلام طيب يطلبون منی الطلوع فلم اجبهم وارسلت للسلطان رسالة سميتها الرسالة السلطانية فيها جملة من الاحاديث الواردة فی منع العلماء من التردد للسلاطين فلما قرأها عليه امير كبير قال السلطان والله لو ان الشيخ بعد هذا الا ان اخذ عصی وضربنی بها لا ذعنت له ولما قابله ثناء ابن الكركی ذلك واخذ يغری السلطان علی فرجع الی قوله الاول وصار يتوعدنی بالقتل فقال لی شيخ الاسلام الشافعی لا باس بان تسلا فی خاطر السلطان بكلام طيب ترسله علی لسان امير كبير فانا نخاف عليك من السلطان فقلت ان تمسك

فاستفتاهم

انهم سمعوا الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في اليقظة بضعا وسبعين مرة وقلت له في مرة منها هل انا من اهل الجنة يا رسول الله فقال نعم فقلت من غير عذاب يسبق قال لك ذلك قال الشيخ عطية وسالت الشيخ جلال الدين مرة ان يجتمع بالسلطان الغوري في ضرورة وقعت لي فقال يا عطية انا اجتمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم يقظة واخشى ان اجتمعت بالغوري ان يحتجب صلى الله عليه واله وسلم عني ثم قال ان فلانا من الصحابة كانت الملائكة تسلم عليه فاكتوى في جسده لضرورة فلم ير الملائكة بعد ذلك عقوبة له على اكتوائه قال الشعراني وقد الف الشيخ جلال الدين المذكور كتابا سماه تنوير الحلك في امكان روية النبي والملك وذكر فيه من كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم وبالملائكة يقظة من الصحابة والاولياء والعلماء ولم يذكر عن نفسه شيئا مما ذكرناه عن هؤلاء الاشياخ الثلاثة العدول الثقات الذين لا يتهمون في مثل ذلك قلت وجه عدم ذكره ذلك عن نفسه ظاهر فانه انما الف الكتاب في رد مخالفيه المنكرين على من يدعي ذلك كالسخاوي وغيره من اهل عصره فلا يلائم ذكره عن نفسه هنالك وقال الشعراني في مشارق الانوار القدسية في بيان العهود المحمدية نقلا عن شيخه علي الخواص رحمه الله وممن بلغنا انه كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم يقظة ومشافهة من السلف الشيخ ابو مدين المغربي شيخ الجماعة فعد جماعة اخرهم الشيخ جلال الدين السيوطي قال كان يقول رأيت النبي صلى الله عليه واله وسلم واجتمعت به يقظة نيفا وسبعين مرة وقد قال لي بعض المنكرة على السيوطي انه ذكر الشعراني في العهود المحمدية ان شيخه علي الخواص رحمه الله قال للسيوطي يا شيخ بين العبد وهذا المقام كذا وكذا مقام فليبين الشيخ لنا عشر مقامات منها فلم يستطع السيوطي بيانها قلت سبحانك هذا بهتان عظيم وانما في العهود قوله وقد جاء شخص الى سيدي علي المرصفي وانا حاضر فقال يا سيدي قد وصلت الى مقام صرت ارى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقظة اي وقت شئت فقال له سيدي بين العبد وبين هذا المقام مائتا الف مقام وسبعة واربعون الف مقام ومرادنا تتكلم لنا يا ولدي على عشر مقامات منها فما دري ذلك المدعي ما يقول وافتضح فاعلم ذلك والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم انتهى وقد صدق السيوطي على ذلك جميع صوفية عصره والجامعون بين جميع العلوم الظاهرة والمعارف الباطنة كما يعلم من كتب الشعراني غير احاد من اقرانه المتقشفة القشرية

فمما انفرد به من التاليف ولم يسبق اليه كتاب المعاني الدقيقة في ادراك الحقيقة وانموذج اللبيب في خصائص
الحبيب وكتاب تزيين الارائك في ارسال نبينا الى الملائك وكتاب نشر العلمين في احياء الابوين
وكتبا كثيرة تعلم من كتاب الفهرسة مات رضي الله عنه في سحر ليلة الجمعة تاسع عشر جمادي الاولى
سنة احدى عشر وتسعمائة وكان مرضه سبعة ايام بورم شديد في ذراعه اليسار يقال انه خلط
وانحدار وقد استكمل من العمر احدى وستين سنة وعشرة اشهر وثمانية عشر يوما ودفن في حوش
قوصون خارج باب القرافة وقبره بها ظاهر يزار وعليه قبة نفعنا الله ببركاته آمين

وكان له مشهد عظيم

ومولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن نیز بعض محامد سیوطی از کتب شعرانی نقل کرده حیث قال قال الامام
عبد الوهاب بن احمد بن علي الشعراني في الميزان في ذكر اجتماع الائمة المجتهدين برسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وقد اشتهر عن كثير من الاولياء الذين هم دون الائمة المجتهدين في المقام
بيقين انهم كانوا يجتمعون برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كثيرا ويصدقهم اهل عصرهم
على ذلك فمنهم جماعة منهم الشيخ جلال الدين السيوطي قال ورايت ورقة بخط الشيخ جلال الدين
السيوطي عند احد اصحابه هو الشيخ عبد القادر الشاذلي مراسلة لشخص سأله في شفاعة عند السلطان
قايتباي رحمه الله اعلم يا اخي انني قد اجتمعت برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى وقتي هذا خمسا وسبعين مرة يقظة ومشافهة
ولولا خوفي من احتجابه صلى الله عليه وآله وسلم عني بسبب دخولي للولاة لطلعت القلعة وشفعت فيك عند السلطان واني رجل
من خدام حديثه صلى الله عليه وآله وسلم واحتاج اليه في تصحيح الاحاديث التي ضعفها المحدثون من طريقهم
ولا شك ان نفع ذلك ارجح من نفعك انت يا اخي انتهى قال ويؤيد الشيخ جلال الدين في ذلك ما
ما اشتهر عن سيدي محمد بن زين المادح لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يرى رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يقظة ومشافهة ولما حج كلمه من داخل القبر ولم يزل هذا مقامه حتى
طلب منه شخص من الزهراوية ان يشفع له عند حاكم البلد فلما دخل عليه اجلسه على بساطه
فانقطعت عنه الرؤية فلم يزل يتطلب من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الرؤيا حتى
رئي له من بعيد فقال تطلب رؤيتي مع جلوسك على بساط الظلمة لا سبيل لك الى ذلك فلم يبلغنا
انه راه بعد ذلك حتى مات انتهى وقال في كتابه اليواقيت والجواهر في بيان عقائد الاكابر قد اخبرني الشيخ
الصالح عطية الانباسي الشيخ الصالح قاسم المغربي المقيم في تربة الشافعي والقاضي زكريا الشافعي

بالنبی صلی الله علیه وسلم فی الیقظة مرات تزید علی سبعین مرة وقال له کلاما لما صدا ان
من کان بهذه المثابة لا یحتاج الی مدد اعانة من احد رحمه الله وحکی عنه انه قال رایت
فی المنام کانی بین یدی النبی صلی الله علیه وسلم فذکرت له کتابا شرعت فی تالیفه فی الحدیث
وهو جمع الجوامع فقلت له اقرأ علیک شیئا منه فقال لی هات یا شیخ الحدیث قال وهذه البشری
عندی اعظم من الدنیا بحذافیرها وله من شعره مضمنا المصراع من البردة وهو مما کتب به الی الحافظ
السخاوی متحاملا علیه ومعرضا به قل للسخاوی ان تعروک مشکلة علمی کبحر من الامواج ملتطم
والحافظ الدیمی غیث الزمان فخذ غرفا من البحر او رشفا من الدیم قال بعض الفضلاء والحق ان
کلا من الثلثة کان فردا فی فنه مع مشارکته فی غیره فالسخاوی تفرد بمعرفة علل الحدیث والدیمی باسماء
الرجال والسیوطی بحفظ المتن والله اعلم واسیوط مدینة فی غربی النیل من نواحی الصعید
فی مستوی کثیرة الخیرات عجیبة المنتزهات وعجائب [illegible] الاینکر ولما صورت
الدنیا للرشید لم یستحسن غیر کورة اسیوط [illegible] من الخیرات [illegible] المنتزهات من عجائبها ان
بها الف [illegible] فی [illegible] واد [illegible] لا [illegible] الحاذق [illegible]
القند [illegible]
وکتابة [illegible] الامام الحافظ [illegible] عبد الرحمن بن الکمال
ابی بکر بن محمد بن [illegible] السیوطی بتثلیث السین
المهملة ویقال له ابن الاسیوطی [illegible] المتقن الشافعی ولد بعد المغرب لیلة
الاحد غرة رجب سنة تسع واربعین وثمانمائة [illegible] وکان یلقب بابن الکتب [illegible]
امه وکانت [illegible] الکتب [illegible] فجاءها المخاض [illegible]
الکتب فوضعته بینها ولقب [illegible] الدین [illegible] ابراهیم [illegible]
واحضره والده وعمره ثلاث سنین [illegible] شیخ الاسلام ابن حجر [illegible] وحج وشرب من ماء زمزم
علی ان یکون فی [illegible] ابن حجر وفی الفقه الی سراج البلقینی وتولی مشیخات کثیرة وزهد
آخرا [illegible] وانقطع فی [illegible] وکانت له کرامات وعظم [illegible] وذکر زکریا بن محمد
المحلی الشافعی عن بعض الفضلاء من تلامذته انه اطلع علی ورقة بخطه وفیها انه اجتمع بالنبی

کالسخاوی وغیره ممن لا عبرة فیه بقوله عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در نور سافر عن اخبار القرن

العاشر که نسخه اصل آن عزیز متصحیح وخط عتیق [illegible] زاده الله تکریما و تشریفا دیده ام [illegible]

تراجم عدیده از ان نقل نموده ام و در نسخه عتیقه آن [illegible]

میفرماید و فی یوم الجمعة وقت العصر تاسع عشر جمادی الاولی سنة [illegible] عشر [illegible] توفی الشیخ العلامة

الحافظ ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین ابی بکر بن محمد [illegible] ابی بکر بن عثمان بن محمد

بن محمد بن خضر بن ایوب بن محمد بن الشیخ همام الخضیری السیوطی المصری الشافعی وصلی علیه بجامع

الافاریقی تحت القلعة ودفن بحوش فی باب القرافة ومرض ثلثة ایام والخضیری نسبة الی محلة الخضیریة

ببغداد ووجد بخطه رحمه الله انه سمع من یثق به انه سمع الده یذکر ان جده الاعلی کان اعجمیا او من الشرق فلا یبعد ان

النسبة الی المحلة المذکورة وامه ام ولد ترکیة وکان مولده بعد المغرب لیلة الاحد مستهل رجب

سنة تسع واربعین وثمانمائة بالقاهرة وکان یلقب بابن الکتب لان اباه کان من اهل العلم واحتاج الی مطالعة کتاب

[illegible] الکتب [illegible] وسماه والده عبد الرحمن ولقبه

[illegible] الکنانی [illegible] ما کنیتک فقال لا کنیة لی فقال ابو الفضل

[illegible] وجعل الشیخ کمال الدین

[illegible] ودعائه وختم القرآن وسنه دون الثمان سنین ثم حفظ

عمدة الاحکام ومنهاج [illegible] والفیة ابن مالک ومنهاج البیضاوی وعرضها وهو دون البلوغ

علی مشایخ عصره واحضره والده وعمره ثلاث سنین مجلس شیخ الاسلام ابن حجر مرة واحدة وحضر

وهو صغیر مجلس الشیخ المحدث زین الدین رضوان العقبی ودرس الشیخ سراج الدین عمر الوردی ثم

اشتغل بالعلم علی عدة مشایخ وحج سنة تسع وستین وثمانمائة وشرب من ماء زمزم لامور

منها ان یصل فی الفقه الی رتبة الشیخ البلقینی وفی الحدیث الی رتبة الحافظ ابن حجر وصلت مصنفاته

نحو ستمائة مصنفا سوی ما رجع عنه وغسله وولی المشیخة فی مواضع متعددة من القاهرة ثم انه

زهد فی جمیع ذلک وانقطع الی الله بالروضة وکانت له کرامات وعظم غالبها بعد وفاته وحکی

الشیخ العلامة زکریا بن الشیخ العلامة محمد الحلی الشافعی انه عرض له مهم فی بعض اوقاته قال

فسالته ان یکتب الی بعض تلامذته بالوصیة علی فامتنع واطلعنی علی ورقة بخطه وفیها انه اجتمع

الافاریقی

مصنف

فی غیره فالسخاوی فی معرفة علل الحدیث والذهبی فی اسماء الرجال والسیوطی فی حفظ المتون توفی عصر یوم الجمعة تاسع عشر جمادی الاولی سنة احدی عشرة وتسعمائة ومن نظمه وقد اورده فی معجم شیوخه فی ترجمة نصر الشاوی وقال انه آخر من روی عن التنوخی

للتنوخی فضیلة ❊ ساقها حافظ الاثر ❊ قد روی عنه قبله الذهبی الذی اشتهر ❊ وروی الشاوی آخرا عنه شیخ ومعتبر ❊ وقضی عام اربع ❊ وثمانین بالقدر ❊ بینه فی الوفاة والذهبی الذی غبر ❊ مائة ثم ستة ❊ وثلثون تستطر ❊ مثل فی سابق ولا ❊ حق اعدده یدخر ❊ انما البارع الذی ❊ فی ذوی العلم قد بهر ❊

وله ایضا لما بلغه موت شیخه ابن مقبل الحلبی فی عام سبعین بعد هاسنة ❊ بعد ثمان المئین ما بحصر لم یبق فی العصر من یقال له ❊ اخبرکم واحد عن الفخر ❊ و محمد بن یوسف الشامی در سبل الهدی والرشاد در ذکر مصطلحات خود گفته اوالشیخ فشیخنا حافظ الاسلام بقیة المجتهدین الاعلام جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی رحمهم الله تعالی وعبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در اول کتاب گفته وبعد فهذا اما اشتدت الیه حاجة المتفهم بل وکل مدرس ومعلم من شرح علی الجامع الصغیر للحافظ الکبیر الامام الجلال السیوطی ینثر جواهره ویبرز ضمائره ویفصح عن لغاته ویکشف القناع عن اشاراته الخ وابوالعباس احمد بن محمد بن احمد المقری المالکی در فتح المتعال فی مدح النعال گفته وقد رأیت نسخة من کتاب ابن عساکر فی المثال علیها خط الحافظ السخاوی وجماعة ممن رووها ومنهم مجدد المائة التاسعة ومقرب الفوائد الشاسعة الجلال السیوطی الخ وشیخ احمد قشاشی در سمط مجید فی سلاسل اهل التوحید گفته اخبرنی شیخنا الامام احمد بن علی الشناوی رحمه الله عن والده سیدی علی بن عبدالقدوس الشناوی عن الشیخ عبدالوهاب بن احمد الشعرانی عن الشیخ شیخ الاسلام الحافظ الزاهد الجامع بین العلم والدین السالک سبیل السادة الاقدمین ابی الفضل جلال الدین عبدالرحمن بن الکمال الدین ابی بکر السیوطی ثم القاهری رحمه الله انه قال فی جامع فتاویه المسمی بالحاوی للفتاوی فی الفتاوی الحدیثیة منه فی المسئلة المترجمة باتحاف الفرقة برفع الخرقة انصلح الخ وتحجب نماند که سیوطی شیخ الشیوخ والد مخاطب در شریعت وطریقت میباشد وشیخ آن مشایخ سبعه است که والد مخاطب باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجا می آرد بلکه یکی از آن دو شیخ الاسلام است که سند این مشایخ سبعه بایشان منتهی میگردد و والد مخاطب وخود مخاطب او را بالقاب جلیله عظیمه واوصاف جمیله فخیمه می ستایند وکمال جلالت مرتبت او را

کمال

صلی الله علیه وسلم فی الیقظة مرارا تزید علی سبعین وحکی عنه انه قال رایت فی المنام کانی بین یدیه صلی الله علیه وسلم فذکرت له کتابا شرعت فی تالیفه فی الحدیث وهو جمع الجوامع فقلت له اقرأ علیکم شیئا منه فقال لی هات یا شیخ الحدیث قال هذه البشری عندی اعظم من الدنیا بحذافیرها روی عن علم الدین صالح بن السراج عمر بن البلقینی وابی هریرة عبد الرحمن بن علی بن عمر الملقن وتقی الدین احمد بن محمد الشمنی وابی بکر بن صدقة المناوی وابی الفضل المرجانی وابی العباس طریف الشاوی وتقی الدین بن فهد المکی وبالاجازة عن محمد بن المقبل الحلبی فی اخرین یجمعهم معجمه وله التصانیف التی عم نفعها وعظم فی نفوس ذوی الکمال وقعها واغتبط بها الشادی والبادی وانتجع الی خصیب مرعاها الحاضر والبادی وقد افرد اسماءها فی جزء مرتبا لها علی الفنون وزادت فی العد علی خمسمائة سوی ما رجع عنه وغسله فمن عیونها غیر ما تقدم الدر المنثور فی التفسیر بالماثور وترجمان القران والاتقان فی علم القران ولباب المنقول فی اسباب النزول والتحبیر فی علوم التفسیر وحواشیه علی الکتب الستة والموطا ومسند الشافعی واحمد وابی حنیفة وزهر الخمائل علی الشمائل والمعجزات والخصائص وشرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور والبدور السافرة عن امور الاخرة واللالی المصنوعة فی الاخبار الموضوعة ومناهل الصفا فی تخریج احادیث الشفا وعقود الزبرجد فی اعراب الحدیث والمسلسلات الکبری وتدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ولب اللباب فی تحریر الانساب والدر النثیر فی اختصار نهایة ابن الاثیر والمزهر فی علوم اللغة خمسون نوعا علی نمط علوم الحدیث وشرح الفیة ابن مالک والنکت علی الالفیة والکافیة والشذور والاشباه والنظائر فی النحو وقال لم اسبق الیه والاقتراح فی اصول النحو وجدله علی نمط اصول الفقه والتذکرة وتسمی الفلک المشحون خمسون مجلدا والنقایة وشرحها اتمام الدرایة وطبقات الحفاظ وطبقات اللغویین والنحاة وتاریخ الخلفاء وحسن المحاضرة ومعجم شیوخه وتزیین الصحیفة فی مناقب الامام ابی حنیفة وتزیین الممالک بمناقب الامام مالک وغیر ذلک ومن نظمه وکتب به الی السخاوی

قل للسخاوی ان تعروک مشکلة :: علمی کبحر من الامواج ملتطم :: والحافظ الدیمی غیث الزمان فخذ غرفا من البحر او رشفا من الدیم :: قال بعض الفضلاء والحق ان کلام الثلثة کان فرد انی فن مع المشارکة

السخاوی

ومنهم النور علی بن یحیی الزیادی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن الزین زکریا ومنهم الشیخ محمد حجازی
بن الواعظ عن الغیطی عن الزین زکریا ومنهم البرهان اللقانی عن الشمس محمد بن احمد بن محمد الرملی والده عن الزین
زکریا ومنهم احمد بن عیسی بن جمیل عن علی بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی ومنهم ابوبکر بن اسمعیل عن
ابراهیم بن عبد الرحمن العلقمی عن الجلال السیوطی وللبابلی مشایخ کثیرون غیر هولاء ینتهون الی ذینک
الامامین واما الشیخ عیسی فروی عن جماعة منهم ابو الارشاد نور الدین علی بن محمد الاجهوری عن
علی بن ابی بکر القرافی عن جلال السیوطی ومنهم شهاب الدین احمد بن محمد الشهیر الخفاجی عن
البرهان ابراهیم بن ابی بکر العلقمی عن الجلال السیوطی ومنهم ابو الحسن علی بن محمد البصری وهو غیر
الاجهوری عن سالم السنهوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زین زکریا ومنهم الشیخ سلطان
المزاحی عن الشیخ احمد بن خلیل السبکی عن النجم الغیطی عن الزین زکریا واما ابن سلیمان فروی عن جماعة
منهم شیخ الاسلام ابو عثمن سعید بن ابراهیم الجزائری عرف بقدورة عن ابی عثمان سعید بن احمد
المقری عن الحافظ ابی الحسن علی بن هارون وابی زید عبد الرحمن بن علی بن احمد العاصمی الشهیر
بسفین عن الشیخ الزین زکریا وهذا اسناد مغربی ومنهم شیخه المعمر ابو مهدی السجستانی
عن المنجور عن النجم الغیطی عن الزین زکریا ومنهم ابو الارشاد علی بن محمد الاجهوری وقاضی
القضاة احمد بن محمد الخفاجی کلاهما عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن الشیخ زکریا ومنهم السراج عمر الحانوتی والشیخ
بدر الدین الکرخی والشمس محمد بن احمد العلقمی جمیعا عن الزین زکریا والجلال السیوطی واما الکردی فعن الشیخ احمد
القشاشی وروی بالاجازة العامة عن الشمس الرملی عن الزین زکریا واکثر اخذه قرأة وسماعا ومشافهة عن
الشیخ احمد الشناوی وعن جماعة منهم ابوه علی بن عبد القدوس عن الشیخ احمد بن حجر المکی والشیخ عبد الوهاب الشعرانی وهما کلا
عن الزین زکریا وعن الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری عن والده عن الزین زکریا وعن الشمس محمد بن احمد الرملی عن والده عن
الزین زکریا وعن الزین زکریا بلا واسطة وعن الشیخ حسین الدیبعی عن الجلال السیوطی وروی الکردی ایضا عن الشیخ سلطان
بن احمد بن سلامة اخذ عن جماعة منهم الشیخ نور الدین علی الزیادی وشهاب الدین خلیل السبکی وسالم السنهوری
وهو من اقران البابلی واما العجیمی فله مشایخ کثیرون سماهم لی بوطاهر ولنکتف منهم علی اشهرهم
منهم القشاشی عن الشناوی عن والده عن الشعراوی عن زکریا وعن الشناوی عن الحسن الانجهی عن الجلال
السیوطی ومنهم البابلی والشیخ عیسی المغربی والامام زین العابدین بن عبد القادر الطبری

برملا می نمایند وناهیک به عندهم فخرا زاهرا وشرفا باهرا شاه ولی الله در رسالهٔ الارشاد الی مهمات الاسناد گفته فصل قد اتصل سندی والحمد لله بسبعة من المشایخ الجلة الکرام الائمة القادة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الردانی المغربی والشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی المدنی والشیخ حسن بن علی العجیمی المکی والشیخ احمد بن محمد النخلی المکی والشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منهم رسالة جمع هو فیها او جمع له فیها اسانیده للمتنوعة فی علوم شتی اما البابلی فاجازنی لجمیع ما فی منتخب الاسانید الذی جمعه الشیخ عیسی له شیخنا الثقة الامین ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی عن ابیه عن مشایخه الثلثة الذین سردنا اسمائهم بعد ابیه کلهم عن البابلی واما الشیخ عیسی فناولنی مقالید الاسانید تالیفه شیخنا ابو طاهر واجازنی لجمیع ما فیه ابو طاهر عن الاربعة المذکورین عنه اما ابن سلیمان فاجازنی لجمیع ما فی صلة الخلف تالیفه شیخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف مکاتبة واجازنی لجمیع ما فیه ولده محمد فد الله اعنه واجاز لجمیعه السید عمر بن ابنت الشیخ عبد الله بن سالم عن جده عنه واما الکردی فاخبرنی بجمیع الامم تالیفه سماعا علیه ابو طاهر بقرأته علی ابیه المذکور واما العجیمی فالف الشیخ تاج الدین الدهان رسالة بسیطة فیها اسانیده واجازنی لجمیع ما رواه العجیمی ابو طاهر عنه و کان ابو طاهر قاری دروسه واخص تلامذته وقرأ علیه السنة بکمالها وسمعت من الشیخ تاج الدین القلعی الحنفی مفتی مکة اوائل الستة وشیئا من مسند الدارمی وموطا محمد واثاره واجازنی لسائرها ولجمیع ما تصح له روایته عن العجیمی اما النخلی فله رسالة جمع فیها اسانیده اجازنی لها ابو طاهر عنه وناولنیها الشیخ عبد الرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور واجازنی لها عن ابیه واما البصری فالف ولده الشیخ سالم رسالة اجازنی لها ولجمیع ما تصح له روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور وسمعت عنه اوائل الکتب واجازنی ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بکماله عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم وقرأ علیه شمائل الترمذی بکماله الا احادیث سمر النساء فانه سمعه منه فصــل سند هؤلاء المشایخ السبعة ینتهی الی الامامین الحافظین القدوتین الشهیرین بشیخ الاسلام زین الدین زکریا والشیخ جلال الدین السیوطی اما البابلی فروی عن جماعة ومنهم السالم المشهور عن النجم الغیطی عن الزین زکریا ومنهم سلیمان بن عبد الدائم البابلی عن الجمال یوسف بن زکریا عن والده الزین زکریا

عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والدہ العارف باللہ ابی الحسن البکری وھو عن الشیخ زین الدین زکریا وکذلک الشیخ محمد الرملی عن والدہ وعن الزین زکریا واما الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فہد فعن عمہ جار اللہ بن فہد عن الشیخ جلال الدین السیوطی ونیز شیخ ابو طاہر قدس سرہ از شیخ حسن عجیمی اخذ و استفادہ نمودند و شیخ حسن عجیمی شاگرد شیخ عیسی مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلاء البابلی شاگرد شیخ سالم سنہوری ست و سالم سنہوری از شیخ نجم الدین غیطی فرا گرفتہ و نجم الدین غیطی از شیخ الاسلام زین الدین زکریا انصاری اخذ نمودہ و نیز شیخ عیسی مغربی بوسائط بسیار از شیخ جلال الدین سیوطی اخذ کردہ و نیز حضرت شیخ ابو طاہر از شیخ احمد نخلی کہ اعلم عصر خود در مکہ بودند اخذ کردند و شیخ احمد نخلی از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شہاب الدین خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا و نیز حضرت شیخ ابو طاہر از شیخ عبد اللہ بن سالم بصری اخذ نمودند و ایشان از اقران شیخ احمد نخلی بودند و از مشائخ شیخ احمد نخلی اخذ کردند و نیز شیخ ابو طاہر از شیخ محمد بن محمد بن محمد بن سلیمان مغربی بالجملہ ہر یک ازین عزیزان بدو واسطہ یا سہ واسطہ بطرق کثیرہ و شجرہ ملتقیہ بشیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین السیوطی و شمس الدین سخاوی و عبد الحق سنباطی و سید کمال الدین محمد بن حمزۃ الحسینی میرسند و ہر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینہا و اثر و سائر و اسانید اینہا در آفاق مشہور و معروف ست انتہی کلام المخاطب **وجہ صد وچہلم** آنکہ نور الدین علی بن عبد اللہ السمہودی این حدیث شریف را روایت نمودہ و اثبات آن فرمودہ چنانچہ در کتاب جواہر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی والنسب العلی کہ دو نسخہ آن حین تحریر پیش نظر قاصر حاضر ست گفتہ وقد اخرج ابن السمان عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ انہ سمع عمر یقول لعلی رضی اللہ عنہما وقد سئلہ عن شیئ فاجابہ نفرج عنہ لا ابقانی اللہ بعدک یا علی قال الزین العراقی فی شرح التقریب فی ترجمۃ علی رضی اللہ عنہ قال عمر رضی اللہ عنہ اقضانا علی وکان یتعوذ من معضلۃ لیس لہا ابو حسن انتہی وھذا التعوذ رواہ الدارقطنی وغیرہ ولفظہ اعوذ باللہ من معضلۃ لیس لہا ابو حسن وفی روایۃ لہ عن ابی سعید الخدری قال قدمنا مع عمر مکۃ ومعہ علی بن ابی طالب فذکر لہ علی شیئا فقال عمر اعوذ باللہ ان اعیش فی قوم لست فیہم ابا حسن قالوا وانما لم یول لہ شیئا من البعوث لانہ کان یمسکہ عندہ لاخذ رأیہ ومشاورتہ واخرج الحافظ الذہبی عن عبد الملک بن ابی سلیمان قال ذکر لعطاء اکان احد من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افقہ من علی قال لا واللہ ما علمتہ قلت

واما النخلی فروی عن جماعة منهم البابلی وعیسی والکردی وقد ذکرنا اسانیدهم ومنهم المنصوری الطوخی المصری عن الشیخ سلطان المزاحی ومنهم الشیخ محمد بن علان المکی عن جماعة من اهل مکة وغیرهم واما البصری فمشایخه مشایخ النخلی واکثر الاخذ عن البابلی وعیسی بن سلیمان والکردی وقد سردنا اسانیدهم ونیز ولی الله در رسالۃ الانتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته سلسله صوفیه علما این فقیر صحبت داشته است با شیخ ابوطاهر واز ایشان علم حدیث اخذ کرده وخرقه صوفیه پوشیده وجانشین ایشان شده ودر روایت علم حدیث والباس خرقه صوفیه جزاه الله عنی وعن سائر مستفید به خیل وشیخ ابوطاهر صحبت داشتند وعلم حدیث اخذ کردند وخرقه پوشیدند از والد خود شیخ ابراهیم وجانشین پدر خود بودند وشیخ ابراهیم صحبت داشتند وخرقه پوشیدند وعلم حدیث اخذ کردند وجانشین شدند از شیخ احمد قشاشی ووی صحبت داشت وخرقه پوشید وجانشین شد علم حدیث اخذ کرد از شیخ احمد شناوی ووی صحبت داشت وجانشین شد وخرقه پوشید وعلم حدیث روایت کرد از والد خود شیخ علی بن عبد القدوس وهو صحب واخذ ولبس من الشیخ عبد الوهاب الشعراوی وهو صحب واخذ ولبس عن شیخه جلال الدین السیوطی وهو صحب واخذ ولبس من شیخه کمال الدین محمد المعروف بابن امام الکاملیة الخ ونیز شاه ولی الله در رساله انتباه گفته واین فقیر را ارتباط از جهت خرقه با شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکردی واقع است وقد لبسها من ابیه وقد لبسها ابوه من ید شیخه الامام احمد القشاشی وله فی الخرقة القادریة طرق ومنها انه لبسها من ید شیخه الشیخ احمد الشناوی بلباسه لها من ید ابیه علی بن عبد القدوس ولبسه لها من ید ابیه عبد القدوس ولبسه لها من ید الشیخ عبد الوهاب الشعراوی بلباسه لها من ید الحافظ جلال الدین السیوطی فی روضة مصر بلباسه لها من ید الشیخ کمال الدین محمد المعروف بابن امام الکاملیة تجاه الکعبة المشرفة الخ ومخاطب وحید در رساله اصول حدیث گفته اخرا حضرت والد ماجد در مدینه منوره ودر مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیعاب واستقصا فرا گرفتند وبیشتر استفاده ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره بود که یگانه عصر خود بودند دیناب رحمة الله علیه وعلی اسلافه ومشایخه واز حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان وعرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری وهو انه اخذ عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی وهو عن الشیخ احمد القشاشی وهو عن الشیخ احمد الشناوی وهو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی وایضا عن الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری وایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی وایضا عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد وهولاء کلهم من اجلة المشایخ العارفین بالله والشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی وعن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی وهما عن

ثم الی مکۃ فحج ورجع الی المدینۃ وصار شیخها غیر مدافع وله فتاوی مجموعات ومولفات غیر ما ذکر و
موته تقریبا بسنة ۹۱۲ وقطب الدین محمد بن احمد المکی در کتاب الاعلام گفته قلت ومن عجیب ما اطلعت فی کتاب
وفاء الوفاء فی اخبار دار المصطفی للسید نور الدین علی السمهودی الشافعی عالم المدینۃ فی عصره و
محدثها ومورخها وقد اخذنا عمن اخذ عنه فنروی عنه بواسطة قال ان بالمدینۃ بئر تعرف
ببئر زمزم لم یزل اهل المدینۃ قدیما وحدیثا یتبرکون بها ویشربون من مائها وینقل عنها ماؤها
الی الآفاق کما ینقل ماء زمزم ویسمونها بئر زمزم لبرکتها انتهی ونیز قطب الدین در کتاب الاعلام گفته قال
مورخ المدینۃ وعالمها وفقیهها مولانا السید نور الدین علی بن عبد الله السمهودی رحمه الله بعد سوق
هذه الحکایۃ بابسط من هذا فی کتابه خلاصۃ الوفا باخبار دار المصطفی صلعم فی ذلک عبرة تامة وموعظة
عامة ابرزها الله تعالی للانذار فخص بها حضرة النذیر الاعظم صلعم وقد ثبت ان اعمال امته تعرض
علیه فلما ساءت الاعمال المعروضة ناسب ذلک الانذار باظهار النار المجازی بها فی یوم العرض
قال الله تعالی وما نرسل بالآیات الا تخویفا وقال تعالی ذلک یخوف الله به عباده یا عبادی فاتقون
واگرچه مصنفات علامه سمهودی بنا بر تصریح عبد الغفار عکی در عجالة الراکب تماما در غایت اتقان و تحقیق و تحریر
و تدقیق میباشد و اکابر علمای محققین بآن در کتب دینیه و مطالب شرعیه احتجاج و استناد مینمایند لیکن کتاب
جواهر العقدین بالخصوص نیز نهایت معروف و مشهور و مستند و ماثور است احمد بن الفضل بن محمد باکثیر مکی در وسیلة المآل
گفته وقد اکثرت العلماء فی هذا الشان وجمعت من جواهر مناقبهم الشریفة ما یجمل به جید الزمان
ومن احسن ما جمعت فی ذلک التالیف وانفع ما نقلت منه فی هذا التصنیف کتاب جواهر العقدین فی
فضل الشرفین لعلامة الحرمین السید السمهودی تغمده الله برحمته و ابراهیم بن الحسن الکردی
الکورانی در بلغة المسیر بعد ایراد بعض احادیث و احتجاج بآن گفته اورد هذه الاحادیث عالم المدینۃ و مفتیها
العلامة السید نور الدین ابو الحسن علی بن القاضی جمال الدین الحسنی السمهودی ثم المدنی الشافعی رحمه الله
فی کتاب جواهر العقدین وقد اخبرنا بالکتاب کله شیخنا ایده الله تعالی قراءة للبعض واجازة للکل
عن الشیخ الصالح المقری نور الدین علی بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن الوجیه ابی الضیاء عبد الرحمن
بن علی المعروف بالدیبع الشیبانی الزبیدی سلمه الله تعالی عن الشیخ عبد الله بن محمد الزهری الیمنی
عن الشیخ عبد العزیز الحبیشی الیمنی الشعری عن السید الشریف الطاهر بن الحسین الاهدل الحسینی

ذلک

وهذا اشباههم مما جاء فی فضیلة علی فی هذا الباب شاهد لحدیث انا مدینة العلم وعلی بابها رواه
الامام احمد فی الفضائل عن علی رضی الله عنه والحاکم فی المناقب من مستدرکه والطبرانی فی معجمه الکبیر
وابو الشیخ بن حیان فی السنة له وغیرهم کلهم عن ابن عباس مرفوعا به بزیادة فمن اتی العلم فلیات
الباب ورواه الترمذی من حدیث علی مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها وقال الترمذی عقب هذا
انه منکر وکذا قال شیخه البخاری وقال الحاکم عقب الاول انه صحیح الاسناد واورده ابن الجوزی مع الثانی
فی الموضوعات وقال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف
فضلا عن ان یکون موضوعا وکذا قال الحافظ ابن حجر فی فتوی له و علامه سمهودی از اکابر فقهای فخام
و اعاظم نبهای اعلام واجله محدثین والا مقام و اماثل منقدین رجاء التضام نزد سنیه می باشد شطری از مفاخر جزیله و مآثر
جلیله او بر ناظر ضوء لامع شمس الدین سخاوی و ذیل ان از جار الله محمد بن عبد العزیز بن فهد مکی و کتاب الاعلام باعلام
بیت الله الحرام قطب الدین محمد بن احمد المکی و نور سافر محیی الدین عبد القادر العیدروس الیمنی و عجالة الراکب
و بلغة الطالب عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکی العدثانی و سبل الهدی والرشاد محمد بن یوسف الشامی
و وسیلة المال احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و صراط سوی محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری و جذب القلوب
شیخ عبد الحق دهلوی و بلغة المسیر ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی و کفایة المتطلع تاج الدین الدهان المکی و
تنضید العقود السنیه رضی الدین محمد بن علی بن حیدر الحسینی الشامی والاشاعه و نواقض محمد بن عبد الرسول البرزنجی
و مفتاح النجا میرزا محمد بن معتمد خان البدخشی الحارثی و ذخیرة المال احمد بن عبد القادر العجیلی و بدر طالع محمد بن
علی الشوکانی و ایضاح لطافة المقال فاضل رشید و ازالة الغین حیدر علی معاصر مخفی نخواهد بود و قد اوردنا
شطرا وافرا من عبارات هولاء القوم فی مجلد حدیث الغدیر بحمد الله الودود و بر تنبیهی ازان در اینجا
اکتفا میرود محمد بن علی الشوکانی در بدر طالع گفته السید علی بن عبد الله بن احمد بن علی بن عیسی بن محمد
بن عیسی الحسنی الملقب نور الدین المعروف بالسمهودی ولد فی صفر سنه ۸۴۴ بسمهود ونشأ بها فحفظ
القرآن والمنهاج ولازم والده وقرأ علیه وقدم القاهرة وقرأ علی جماعة منهم الجوجری والمناوی
الزین زکریا والبلقینی والمحلی ثم حج وجاور وسمع من السخاوی وتردد ما بین مکة والمدینة وعمل
للمدینة تاریخا وصنف حاشیة علی ایضاح النووی فی المناسک وعاد الی القاهرة ولقی السلطان فاحسن الیه
وجعل له جرایة ووقف علی المدینة کتبا لاجله ثم سافر لزیارة والدته وزار بیت المقدس وعاد الی المدینة

اراد

از خزرجی و فضائل اہل بیت از برزخ و جواہر العقدین فی فضل البیت النبی و شرف العلم العلی للامام السید علی السمہودی و رسالہ امام نسائی کہ موجب شہادت او شدہ و غیر اینہا از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و ہر گاہ جناب بمقابلہ این رسائل و کتب ہمین قدر رسائل و کتب مولفہ در فضائل اہلبیت اطہار از طریق خود نشان خواہند داد احقر العباد بذکر مولفات دیگر کہ علمای اہل سنت درینباب تالیف کردہ سرمایہ سعادت اندوختہ خواہد پرداخت انتہی و از خود جواہر العقدین نیز کمال عظمت و جلالت این کتاب مستفاد میشود حیث قال فی صدرہ اما بعد فان اللہ تعالی قد اختص عبادہ اہل العلم النبی و اہل البیت النبوی بخصیصا الشرف العلی و حباہم رفیع الدرجات و جعل محبتہم و مودتہم من اہم القربات و اعلی المثوبات و لا انتصاب لعداوتہم و التصدی لاذیتہم من اعظم الموبقات و قد کثر الاذی و المعاداۃ لہم من بعض اشقیاء زماننا و سکان دیارنا لاصالتہم فی الجہالۃ و ما جبلوا علیہ من السفالۃ و النذالۃ و لما اقتضتہ حکمتہ التامۃ من حبہم اللئام و بغضہم الکرام فیبذلون غایۃ جہدہم فی اخمال ذکرہم و اسقاط کلمتہم و نفیہم و رمیہم و ہم بذلک ابدا ساعون لیطفئوا نور اللہ بافواہہم و یابی اللہ الا ان یتم نورہ و لو کرہ المشرکون و شیخ الاسلام العلامۃ الامام ابا زرعۃ الولی بن العراقی حیث یقول من ابیات فیما انبانی بہ شیخنا شیخ الاسلام فقیہ العصر الشرف المناوی تغمدہما اللہ برحمتہ شعر ہذا زمان فیہ ترفع الحکمۃ و ذاک من اعظم خطب قد الم مرادہم ان یطفئوا نور الہدی لا بلغوا و لا سقوا ما الدیم فاستخرت اللہ تعالی فی تالیف رسالۃ کافلۃ ببعض حق ہذین الشرفین و ادابہما من الطرفین انظم جواہرہا فی عقدین و اقسمہا الی قسمین الی ان قال بعد ذکر فہرس الکتاب و سمیتہا جواہر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و النسب العلی و قدمت الاول لان العلم ہو الامام و ختمت بالثانی لحیازۃ شرف الختام و المرجو من اللہ تعالی ان ینفع بذلک و ینقذ بہ من المہالک و باللہ لا سواہ اعتصم و اسألہ العصمۃ مما یصم فہو حسبی و نعم الوکیل انتہی فہذا السمہودی الموصوف علی السنتہم بعلامۃ الحرمین و عالم المدینہ المحرز عندہم للمفاخر الفاخرۃ الثمینۃ قد روی حدیث المدینۃ الذی ہو من اجل الحجج المبینۃ و اثبتہ من افادات اعلامہ الرزینۃ و ابرمہ باقوال ارکانہ المتینہ فسمل اعین الجاحدین السخینہ و ابطل مموہات المعاندین المہینہ فلا یحید عن ذعان الخبر الا من نفسہ بالعدوان قرینہ و لا ینکل عن الایقان الا من ذمتہ

لاذیتہم

نیز و رحمہ اللہ صح

عن الفقیه المحدث الوجیه ابی الضیا عبد الرحمن بن علی الدیبع الزبیدی وهو صاحب تیسیر الوصول
الی جامع الاصول عن الشریف ابی الحسن نور الدین علی بن ابی الجمال السمهودی فذکره و محمد بن عبد الرسول برزنجی
در نواقض الروافض گفته و روی السید الجلیل نور الدین علی السمهودی فی کتابه جواهر العقدین من طریق
الدارقطنی عن الامام ابی حنیفة رحمه الله تعالی قال قدمت المدینة فاتیت ابا جعفر محمد الباقر بن
علی فقال یا اخا اهل العراق لا تجلس الینا فانکم قد نهیتم عن الجلوس الینا الخ و نیز برزنجی
در نواقض گفته قال الامام الشریف الحسنی نور الدین علی السمهودی ثم المدنی مورخ المدینة فی
کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین روی الدارقطنی عن الامام ابی حنیفة رحمه الله تعالی
قال قدمت المدینة فاتیت ابا جعفر الباقر فقال یا اخا اهل العراق لا تجلس الینا فانکم قد نهیتم عن الجلوس الینا و رضی الدین محمد
بن علی بن حیدر الحسینی الشامی در تنضید العقود السنیه گفته روی العلامة السید عبد الرحیم السمهودی فی کتاب الاشراف عن عمه
السید الجلیل السید علی السمهودی فی جواهر العقدین قال رحمه الله تعالی اخبرنی الامام الشیخ العلامة
المحقق شیخ المالکیة فی زمنه شهاب الدین احمد بن یونس القسطنطینی المغربی نزیل الحرمین الشریفین
فی مجاورته بالمدینة النبویة سنة خمس و سبعین و ثمانمائة ان بعض مشایخه ممن یثق به اخبره ان
شخصا من اعیان المغاربة عزم علی التوجه من بلاده للحج الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون
گفته جواهر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی والنسب العلی للسید نور الدین ابی الحسن علی بن
عبد الله السمهودی المدنی الشافعی المتوفی سنة احدی عشرة و تسعمائة و هو مجلد اوله الحمد لله الذی
اعز اولیاءه الخ رتب علی قسمین الاول فی فضل العلم والعلماء و فیه ثلثة ابواب والثانی فی
فضل اهل البیت النبوی و شرفهم و فیه خمسة عشر بابا ذکر انه فرغ من تالیفه سنة ثمان و تسعین و ثمانمائة ۸۹۸
و بالاتر از همه آنست که فاضل رشید جواهر العقدین را مثل دیگر مصنفات ائمه خود دافع عار ناصبیت از اهل نحله خود
وانموده بتبجح و استبشار تام استدلال بان بر ولای سنیه باهل بیت علیهم السلام فرموده چنانچه در ایضاح لطافة المقال
بعد ذکر عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر تصانیف سنیه در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و سوای اشخاص
مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل منفرده در فضل اهلبیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات
از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولتابادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب
اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و مودة القربی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب

بهجت ونشاط وتفاخر وانبساط برداشته باوجود ذهول وغفول صریح درحق آن عمدة المراجیح هرگز تحاشی او

بمقابله جناب علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه خویش را خوشوقت ومسرور انگاشته **فهذا**

ابن روزبهان کبیر اصحاب الحیف والشنآن ؛ قد انقاد لهذا الخبر ودان ؛ وبادر الیه بالتصدیق

والاذعان ؛ ولم یر فیه مجالا للطعن والایهان ؛ ومساغا للتضعیف والادهان ؛ وصدق بکونه

مرویا فی صحیح الترمذی واحد الاعیان ؛ فالعجب من المخاطب الجاری فی سنن العدوان کیف

سهل علیه الدخ وهان ؛ فتفوه بالطعن فی هذا الخبر الوثیق البنیان ؛ المنیع الارکان ؛ وخالف

اعلامه الخابرین بهذا الشان ؛ المستبدین بذلک الرهان ؛ فوقع فی مساقط الفضیحة والامتهان

وسقط فی مهابط الذل والهوان ؛ واصبح لزیغه وعناده شر ملوم ومهان ؛ والله حسیبه اذا انشقت

السماء فکانت وردة کالدهان **وجه صد وچهل وسوم** آنکه عز الدین عبد العزیز بن عمر المعروف بابن

فهد الهاشمی المکی حدیث مدینة العلم را در اشعار ابدار خود نظم فرموده زنگ ارتیاب وامترا از خواطر اهل

اعتبار واستبصار زدوده چنانچه در کتاب غایة المرام باخبار سلطنة البلد الحرام که نسخه عتیقه آن مکتوب

زمان مصنف پیش نظر فقیر حاضر ست بذکر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته مفرق الکتائب ومفرج

النوائب غضنفر الهیجاء بلا مریة وهزبر المعامع من غیر ما فریة معدن الفضائل وطیب الشمائل ذو

العدل العمیم والفضل الجسیم المجمع علی کمال سیادته المتفق علی شدة ایالته وفرط

شجاعته ذی السبق والاخوة والمنحة الفتوة زوج البتول وابن عم الرسول لیث بنی غالب

ذی الفضائل والمناقب امیر المومنین علی الذی فضله بین الانام جلی علیه من ربه الرحمن الرضوان

ما اختلف الملوان شعر لیث الحروب المدره الضرغام من ؛ بحسامه جابی الدیاجی والظلم

صهر الرسول اخوه **باب علومه** ؛ اقضی الصحابة ذو الشمائل والشیم ؛ الزهد والورع الشدید

شعاره ؛ ودثاره العدل العمیم مع الکرم ؛ فی جوده ما البحر ما التیار ما ؛ کل السیول وما الغوادی

والدیم ؛ وله الشجاعة والشهامة والحیا ؛ وکذا الفصاحة والبلاغة والحکم ؛ ما عنتر ما غیره

فی الملتقی ما ؛ اسد الشری معه اذا الحرب اصطلم ؛ ما سحبان سائد البلیغ لدیه ما ؛ سحبان

ان نثر الکلام وان نظم ؛ حاز الفضائل کلها سبحان من ؛ من فضله اعطاه ذلک من القدم ؛

نص الرسول وکم نداه فیا له ؛ من مخبر عنه فضله للخلق عم ؛ کل اقر بفضله حقا وذا ؛ امر جلی

بالخطایا رهینه وجه صد و چهل و یکم آنکه فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد بن اسمعیل بن علی الانصاری الخنجی الشیرازی با اینهمه تعصب و تصلب اعتراف صریح بصحت حدیث مدینة العلم نموده چنانچه بجواب قول علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق که الخامس ان المطلب الثانی العلم والناس کلهم بلا خلاف عیال علی علیه السلام فی المعارف الحقیقیة والعلوم الیقینیة والاحکام الشرعیة والقضایا النقلیة لانه علیه السلام کان فی غایة الذکاء و الحرص علی التعلم و ملازمته لرسول الله صلی الله علیه واله وسلم وهو اشفق الناس علیه لا ینفک عنه لیلا ولا نهارا فیکون بالضرورة اعلم من غیره وقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی حقه اقضاکم علی والقضاء یستلزم العلم والدین وروی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها در کتاب الباطل خود گفته ما ذکره من علم امیر المومنین فلا شک فی انه من علماء الامة والناس محتاجون الیه فیه وکیف لا وهو وصی النبی صلی الله علیه وسلم فی ابلاغ العلم وودائع حقائق المعارف فلا نزاع لاحد فیه واما ما ذکره من صحیح الترمذی فصحیح وجه صد و چهل و دوم آنکه نیز فضل بن روزبهان حدیث مدینة العلم را از جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم در حق جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت و متحقق دانسته باثبات دلالت آن بر وفور علم آنجناب در تشیید و تایید و تسدید و توطید آن افزوده چنانچه بجواب کلام علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق که الفاظ آن اینست التاسع عشر فی مسند احمد بن حنبل وصحیح مسلم قال لم یکن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سلونی الا علی بن ابیطالب قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها در کتاب الباطل خویش گفته هذا یدل علی وفور علمه واستحضاره اجوبة الوقائع واطلاعه علی العلوم والمعارف وکل هذه الامور مسلمة ولا دلیل علی النص حیث انه لا یجب ان یکون الاعلم خلیفة بل الاحفظ للحوزة والاصلح للامة ولو لم یکن ابوبکر اصلح للامة لما اختاره کما مر و مخفی نماند که ابن روزبهان از اماثل محدثین عظام و اکابر متکلمین فخام اهل سنت میباشد سابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که علامه شمس الدین سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع محامد جلیله و مفاخر اثیله او بتفصیل ذکر فرموده و تلمیذ رشید وحید مخاطب فرید اعنی فاضل رشید در مصنفات خود او را بنهایت تعظیم و تبجیل یاد نموده و در صدد حمایت و وقایت و حراست حریم او از فضیحت تحریف و تصحیف کلام الهی برخاسته و افادات و اقوال او را مستمسک و متشبث و معتمد و مستند و ملجا و معاذ خود ساخته و فاضل معاصر صاحب منتهی الکلام نیز بتفخیم شان او و اعلاء

احد القراء في تقسيم المنهاج على السراج العبادي ولكن لم يتهيأ اكماله وقرأ على الشمس الجوجري قطعة من
اول شرحه على الارشاد وكتبه بخطه وعلى الزين زكريا في المتن وكان جل قصده من هذه القدمة
الدراية ورجع الى بلده ثم سافر منها للدراية ايضا الى الشام في موسم السنة التي تليها وذا الحجة
في توجهه وقرأ في دمشق على الزين خطاب قطعة من اول الارشاد وكذا على المحب البصروي وكان قد اخذ
عنه بمكة ايضا وحضر دروس اولهما مع قليل من دروس التقي ابن قاضي عجلون هناك ووصل منها
الى حلب ورجع للمصر المضاف لتقبيله مع الركب ثم دخل القاهرة ايضا مع الركب في ربيع وثمانين فلازمني في السماع والقراءة وكان مجاوره
على قطعة كبيرة من اول شرحي لالفية الحديث وجميع شرح النخبة وحضر كثيرا من مجالس الاملاء بل
واستملى بعضها واكمل الربع الاول من شرح الجوجري للارشاد عليه وحضر عنده تقسيم التنبيه الا يسيرا وتقسيم جميع الفية
ابن مالك سوى مجلسين او ثلاثة بل هو ممن لازمه حين مجاورته بمكة حتى سمع عليه شرح الصدور
له وغالب متن البهجة وكذا لازم امام الكاملية في الفقه وغيره وقرأ عليه غالب الوردية في النحو ومما
اخذه عن العبادي في القدمة الرابعة في الروضة والخادم ورجع مع الحاج فيها الى بلده فاقام بها
ملازما للاشتغال والاقبال على شأنه ولما جاورت سنة ست وثمانين والتي تليها اكثر من ملازمتي بحيث
قرأ علي ما كان كتبه الاعمى من تصانيفي وهو شيء كثير وحصل هو ايضا اشياء قرأها واكمل سماع شرح الالفية
مع تكرر كثير منه له وكذا سمع علي ومني غير ذلك وممن لازم ببلده في الفقه والتفسير عالم الحجاز البرهان بن
ظهيرة وفي الفقه فقط مع اصوله اخوه الفخر والنور الفاكهي اخذ عنه المنهاج وكان احد القراء في تقسيمه وقرأ
عليه الربع الاول من الارشاد بل حضر عنده في النحو وغيره وقرأ على يحيى العلمي المالكي المنهاج الاصلي
مرتين والفية ابن مالك وتوضيحها لابن هشام وحضر عنده في الجمل للخونجي وسمع جميع التوضيح
والالفية مرتين الا اليسير على المحيوي المالكي وقبل ذلك اخذ في النحو عن ابي الوقت المرشدي
ثم باخره اخذ عن الشريف السمهودي الايضاح في المناسك للنووي وقطعة من اول الفية النحو
وبرع في الحديث طلبا وضبطا وكتب الطباق بل كتب بخطه جملة من الكتب والاجزاء وتولع بالتخريج و
الكشف والتاريخ واذنت له في التدريس والافادة في التحديث وكذا اذن له الجوجري في تدريس الفقه
والنحو والافادة والمحيوي ضمن جماعة في اقراء الالفية وليس بعد ابيه ببلاد الحجاز من يدانيه في الحديث
مع المشاركة في الفضائل وجودة الخط والفهم وجميل الهيئة وعلو الهمة والمروءة والتخلق بالاوصاف

فی علی ما ابنهم * فعلیه منی الف الف تحیة * وعلی الصحابة کلهم اهل الذمم * و محجوب نماند که علامه عبد العزیز بن فهد از افاخم محرزین مفاخر و ماثر و اعاظم وارثین فضل و جلالت کابراً عن کابر نزد سنیه میباشد شمس الدین سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع که بعنایات الهی نسخه نادره آن که بخط همین علامه عبد العزیز مکتوب و باجازه مصنف آن بخط خودش مزین میباشد و اینک پیش نظر حقیر حاضرست گفته عبد العزیز بن عمر بن محمد بن محمد بن ابی الخیر محمد العز ابو فارس وابو الخیر ابن صاحبنا النجم ابی القاسم الهاشمی المکی الشافعی و یعرف کسلفه ابن فهد وامه عائشة ابنة العفیف عبد الله بن محمد بن علی العجمی الاصل ولد فی الثلث الاخیر من لیلة السبت سادس عشر شوال سنة خمسین وثمانی مائة بمکة فی غیبة والده بالقاهرة وسمی علیا ابا الخیر ثم غیر لکون ابیه رای فی منامه قائلا یقول له حاجک ذکر فسمه عبد العزیز ابا فارس ونشأ فحفظ القران والاربعین للنووی والارشاد مختصر الحاوی لابن المقری والنخبة لشیخنا والفیة النحو والوردیة والاجرومیة کلاهما فی النحو ایضا وعرضها بتمامها علی ابیه وجده وکذا عرض علی العادة ما عدا النخبة والاخیرین علی جماعة من اهل بلده ومن القادمین الیها کالباسی وابن القصبی المالکی وکتب اجازته نظما ثم حفظ ایضا غالب الفیة الحدیث وجانبا من المنهاج الاصلی واعتنی به والده فاستجاز له خلقا منهم شیخنا واحضره واسمعه علی کثیر من الشیوخ کابی الفتح المراغی والزین الامیوطی والزمزمی وغیرهم بها وباماکن منها کمنی وجل ذلک معی ولما ترعرع قرأ بنفسه وتوجه غیر مرة للزیارة النبویة وسمع فیها بطیبة من جماعة وارتحل فی سنة سبعین من البحر فاکثر بالدیار المصریة من القراءة والسماع ومما اخذه عن الشمنی فی البحث بعض شرحه لنظم ابیه للنخبة وعن البقاعی متن امع شیخا ذی به متن ایساغوجی وسمع بمصر والجیزة وعلو الاهرام وغیرها من اماکنها ولکن ابجدة فی مجیئه ولما انتهی اربه سافر فی اول السنة التی تلیها الی البلاد الشامیة فسمع فی توجهه بالخانقاه السریاقوسیة وزار القدس والخلیل وسمع بالقدس وبغزة ونابلس ودمشق وصالحیتها وبعلبک وحماة وحلب وغیرها من جماعة واجتهد فی کل ذلک وتمیز فی الطلب واستمر منی ثم عاد فیها الی بلده مع الرکب ثم رجع من البحر ایضا فی سنة خمس وسبعین وقرأ علی فی البحث الفیة الحدیث مع غیرها من تصانیفی وحضر عندی فی الاملاء وغیره بل وقرأ علی الشرف عبد الحق السنباطی کتابه الارشاد ثم سمعه علیه الا الیسیر فی مجاورته وکان

والاجرومیة

الکبار

ھو الامام ابو الولید محمد بن عبد اللہ الازرقی ثم الامام ابو عبد اللہ محمد بن اسحاق بن العباس الفاکھی
المکی ثم قاضی القضاۃ السید تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسنی الفاسی ثم المکی ثم الحافظ نجم الدین
عمر بن محمد بن فہد الشافعی العلوی المکی ثم ولدہ الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عمر بن فہد وھذا
الاخیر ممن ادرکناہ و لنا عنہ روایۃ الخ و تاج الدین ملا بن مکی در کفایۃ المتطلع در ان مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمع نمودہ گفتہ
الموطا روایۃ السنی عبد الرحمن عبد اللہ بن سلمۃ القعنبی رحمہ اللہ تعالی اخبرنا بہ عن الامام
صفی الدین احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فہد الہاشمی عن عمہ الرحلۃ
محمد جار اللہ بن الرحلۃ عز الدین عبد العزیز بن الحافظ عمر بن الحافظ تقی الدین بن فہد قال اخبرنی والدی
العلامۃ الحافظ رحلۃ الطالبین ببلد اللہ الامین عز الدین ابو الخیر و ابو الفارس عبد العزیز بن الحافظ
عمر بن فہد مع ابن عمتہ شیخنا الخطیب محب الدین النویری الخ ازین عبارت علاوہ بر مدح عظیم
عبد العزیز بن فہد اینہم واضح و لائح گردید کہ او از مشایخ اجازہ و شیوخ اسانید حسن عجیمی ست و شیخ حسن عجیمی یکی از
مشایخ سبعہ میباشد کہ شاہ ولی اللہ والد مخاطب در رسالہ ارشاد کما علمت سابقا باتصال سند خود بایشان
حمد الہی بجا اوردہ و ایشان را مشایخ جلہ کرام و ائمہ قادہ اعلام از جملہ مشہورین بالحرمین المجمع علی فضلہم من بین
الخافقین وانمودہ پس عبد العزیز بن فہد از شیوخ مشایخ اجازہ شاہ ولی اللہ والد مخاطب خواہد بود و بودن عبد العزیز
بن فہد از مشایخ اجازہ حسن عجیمی و اتصال او بوسف جلیل حافظ از مقامات متعددہ کتاب کفایۃ المتطلع واضح و آشکار
میگردد کما لایخفی علی من راجع فہذا عز الدین بن فہد حافظہم المبجل، و کابرہم المعدل،
قد اثبت ھذا الحدیث فی نظمہ البارع المکمل، و نظمہ فی سمط نظامہ الرائع المکلل، فیا لیت شعری
لعد وانہ معذب منکل، والممتری فی شانہ مدوخ باھوان مذلل، والمتلقی لہ بالاذعان مرجو
بالخیر مومل، والمتقبل لہ بالایقان محبو بالمدح منول **وجہ صد و چہل و چہارم** آنکہ شہاب الدین احمد بن محمد
بن ابی بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن حسین القسطلانی المصری الشافعی مدینۃ العلم را از اسمای جناب
رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معدود نمودہ تحقق و ثبوت حدیث انا مدینۃ العلم را بوجہ اتم و ابلغ ظاہر فرمودہ چنانچہ در
مواہب لدنیہ در ذکر اسمای انجناب گفتہ والذی رایتہ فی کلام شیخنا فی القول البدیع والقاضی عیاض فی الشفاء
وابن العربی فی القبس والاحکام وابن سید الناس و غیرہم یزید علی الاربع مائۃ و قد سردتہا مرتبۃ
علی حروف المعجم و بعد ذکر اسماء از حرف الہمزۃ تا بحرف اللام گفتہ م الماجد ماذ ماذ الموئل

الجميلة والتقنع باليسير واظهار التجمل وعدم التشكي وهو حسنة من حسنات بلده و محمد المدعو بجار الله بن عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد الهاشمي المكي در ذيل ضوء اللامع كه بحمد الله تعالى نسخه ان بخط خود مش بر هامش نسخه مذكوره ضوء اللامع نزد نحيف موجود ست گفته اقول وبعد المولف انفرد بها وصار شيخ المحدثين فيها واخذ عنه غالب مروياته خلق من اهلها والقادمين عليها والف لنفسه فهرستا حافلا ومعجما لمشايخه جامعا ومسلسلات نحو مائة وعشرين والفوائد العلية في طرق الحديث المسلسل بالاولية ونظم معناه في بيتين قال لم ينظم غيرهما وهما ــ الراحمون لمن في الارض يرحمهم ؛ من في السماء كما عن سيد الرسل ؛ فارحم بقلبك خلق الله وارعهم ؛ به تنال الرضا والعفو عن زلل ؛ وله ثبت في اربع مجلدات و رحلة في مجلد ضخم وتذكرة في ستة اسفار وخرج لغيره جملة من الاحاديث والمرويات ورتب عدة طبقات وذيل على تاريخ والده سماه بلوغ القرى لذيل اتحاف الورى وبيض ذيلا على تاريخه ايضا الدر الكمين بذيل العقد الثمين وتحفة ذوي الاحلام باخبار القضاة والخطباء والائمة ونظار المسجد الحرام و غاية المرام باخبار سلطنة البلد الحرام عمله لصاحب مكة السيد بركات وامده بالمكرمات وبيضه له وغالب مولفاته في مسوداته والمرجو من كرم الله ان تكون من حسناته وقرض له بعضها جماعة من شيوخه وامتدحه غير واحد من تلامذته وهو لا يلتفت الى ذلك ويخالط الناس بالسيرة الحسنة السالك مع هضم لنفسه والتقشف في لباسه وحرصه على سماع الحديث وملازمة الجماعة والتحديث و الجماعه عن اهل زمانه والتحدث بنعمة الله والصبر على قضاء الله حتى امتحن في اخر عمره باذيته من بعض جيرانه فصار يتمنى الموت حتى ادركه الفوت وقضى نحبه بعد توعكه اربعة اشهر برياح في جنبه وانطلق بطنه في اخر مرضه فختم له بالشهادة ونال بها السعادة وكان ذلك بعد ظهر يوم الجمعة ثامن عشر جمادى الاولى سنة اثنتين وعشرين وتسعمائة فجهز في يومه وصلي عليه عند باب الكعبة ودفن بالمعلاة على قبر والده وجده قبل غروب الشمس بساعة فلحق فضل يوم الجمعة رحمه الله تعالى -

وقطب الدين محمد بن احمد النهروالي المكي الحنفي در كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام گفته المقدمة في ذكر سندنا فيما ننقله في كتابنا هذا من اخبار البلد الحرام الى من ننقل عنه للوثوق والاعتماد اعلم ان من بركة العلم نسبته الى قائله وما لم يكن هناك سند بين الناقل الراوي ومن ينقل عنه فلا اعتماد على ذلك النقل ولا بد ان يكون رجال السند موثوقا بهم والا فلا اعتبار لتلك الرواية واقدم مورخي مكة

حاشية الجلال البكري على المنهاج الى اثناء النكاح بفوات في اثنائها على مولفها وعن العجلوني اخذ
الفقه قرأ عليه شرح السند ولمولفه والحديث عن كاتبه قرأ عليه قطعة كبيرة من شرحه على
الهداية الجزرية وسمع مواضع من شرحه على الالفية وكتبه بتمامه غير مرة وقرأ منه بمكة اكثر
من ثلثة كراريس في اشياء وسمع على الملتوتي والرضي الاوجاقي وابي السعود الغراقي وقرأ الصحيح
بتمامه في خمسة مجالس على الشاوي وكذا قرأ عليه ثلاثيات مسند احمد وسمع عليه مشيخة ابن
شاذان الصغرى وغيرها وحج غير مرة وجاور سنة اربع وثمانين ثم سنة اربع وتسعين وسنتين قبلها
على التوالي ورجع مع الركب فتخلف بالمدينة وقرأ بمكة على زينب ابنة الشوبكي السنن لابن ماجة
وغيرها وعلى النجم ابن فهد واخرين وصحب البرهان المتبولي وغيره وجلس للوعظ بالجامع العمري في سنة
ثلاث وسبعين وكذا بالشريفية بالصبانيين بل وبمكة كان يجتمع عنده الجم الغفير مع عدم ميله في
ذلك وولي مشيخة مقام احمد بن ابي العباس الحرار بالقرافة الصغرى واقرأ الطلبة وجلس بمصر شاهدا
رفيقا لبعض الفضلاء وبعده انجمع وكتب بخطه لنفسه ولغيره اشياء بل جمع في القراءات العقود السنية
في شرح المقدمة الجزرية في التجويد والكنز في وقف حمزة وهشام على الهمز وشرحا على الشاطبية
وصل فيه الى الادغام الصغير زاد فيه زيادات ابن الجزري من طرق نشره مع فوائد غريبة لا توجد
في شرح غيره وعلى الطيبة كتب منه قطعة مزجا وعلى البردة مزجا ايضا سماه مشارق الانوار المضية
في مدح خير البرية قرضته انا وجماعة وله ايضا نفائس الانفاس في الصحبة واللباس والروض الزاهر
في مناقب الشيخ عبد القادر ونزهة الابرار في مناقب الشيخ ابي العباس الحرار وتحفة السامع والقاري
بختم صحيح البخاري ورسائل في العمل بالربع واظنه اخذه عن العز الوفائي وهو كثير الاسقام
قانع متعفف جيد القراءة للقرآن والحديث والخطابة شجي الصوت بها مشارك في الفضائل متواضع
متودد لطيف العشرة سريع الحركة وقد قدم مكة ايضا بحرا صحبة ابن اخي الخليفة سنة سبع و
تسعين فحج ثم رجع معه كان الله له وجار الله بن فهد مكي در ذيل ضوء لامع گفته وبعد المؤلف كثرت مولفاته
واشتهر منها المواهب اللدنية بالمنح المحمدية عظيم في بابه وارشاد الساري على صحيح البخاري
مزجا في اربع مجلدات وشرح صحيح مسلم مثله لم يكمله واشتهر بالصلاح والتقشف على طريق
اهل الفلاح ولما اجتمعت به في الرحلة الاولى اجازني بمولفاته ومروياته وفي الرحلة الثانية عظمني

اشتهرت

الماحی للماموت الناصح الماء المعین المبارک المبتسل المبرأ المبشر مبشر البائسین المبعوث بالحق المبعوث المبلغ المبیح المبین المتین المتبتل المتبسم المتربص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیه المتهجد المتوسط المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینة العلم انتهی ما اردنا نقله **فهذا القسطلانی** علمهم المفرد ؛ وبدرهم الاوحد ؛ قد اثبت هذا الحدیث المشید ؛ حیث عد مدینة العلم من اسماء النبی المؤید ؛ علیه وآله الاف السلام المنضد ؛ ما لاح فی السماء کوکب توقد ؛ فلا یعدل عنه الا المائق الوغد الاوغد ؛ ولا یحید عنه الا المارق النکس الانکد ؛ ولا یرتاب فیه الا الحائد الملوم المطرد ؛ ولا یمتری فیه الا المعاند الملوم المندد ؛ ومفاخر اثیره و مآثر شهیرهٔ قسطلانی بنابر افادات اینحضرات بر ناظر ضوء لامع سخاوی و ذیل ابن فهد جار الله بن عبد العزیز بن فهد هاشمی و منن کبری و لواقح الانوار عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی و نور سافر عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی و سمط مجید شیخ احمد بن محمد قشاشی و کفایة المتطلع تاج الدین الدهان المکی و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی الصنعانی و بستان المحدثین خود شاهصاحب و اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و آشکار است درینجا اکتفا بر بعض عبارات میرود سخاوی در ضوء لامع گفته احمد بن محمد بن ابی بکر بن عبد الملک بن الزین احمد بن الجمال محمد بن الصفی محمد بن المجد حسین بن التاج علی القسطلانی الاصل المصری الشافعی و یعرف بالقسطلانی وامه حلیمة ابنة الشیخ ابی بکر بن احمد بن حمیدة النحاس ولد فی ثانی عشر ذی القعدة سنة احدی وخمسین وثمانمائة بمصر ونشأ بها فحفظ القرآن والشاطبیتین ونصف الطیبة الجزریة والوردیة فی النحو وتلی بالسبع علی السراج عمر بن قاسم الانصاری النشار وبالثلاث الی وقال الذین لا یرجون لقائنا علی الزین عبد الغنی الهیثمی وبالسبع ثم بالعشر فی ختمتین علی الشهاب بن اسد وبالسبع لجزء من اول البقرة علی الزین خالد الازهری وکذا اخذ القراءات علی الشمس بن الحمصانی امام جامع ابن طولون والزین عبد الدائم الازهری واذن له اکثرهم واخذ الفقه عن الفخر المقسمی تقسیما والسراج العبادی وقرأ ربع العبادات من المنهاج ومن السبع وغیره من البهجة علی الشمس البامی وقطعة من الحاوی علی البرهان العجلونی ومن اول

عن المؤلف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسلسلا بالحنابلة عن الشيخ عبد الباقي الحنبلي الدمشقي
اجازة عامة والشيخ الصالح محمد البهوتي عن عمه الثاني الشيخ عبد الرحمن البهوتي عن الشيخ
تقي الدين بن النجار عن المؤلف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسلسلا باهل اليمن والمعمرين
ايضا عن الشيخ عبد الرحيم الخاص الزبيدي عن المسند السيد طاهر بن الحسين الاهدل عن العلامة
عبد الرحمن بن علي الربيع الشيباني عن المؤلف اجازة كذلك ومسلسلا بمن اسمه احمد وقد سماه
بعضهم احمد عن الشيخ القدوة احمد بن محمد القشاشي عن العلامة الشيخ احمد الشناوي عن العلامة
احمد بن قاسم العبادي عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني
ونيز تاج الدين الدهان المكي در كفاية المتطلع گفته كتاب ارشاد الساري الى شرح البخاري للعلامة
شهاب الدين احمد بن الشيخ شمس الدين محمد بن الخطيب القسطلاني رحمه الله تعالى اخبرنا به عن
الشيخ احمد القشاشي عن الامام شهاب الدين احمد بن علي الشناوي عن العلامة احمد بن قاسم العبادي
عن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة شهاب الدين احمد بن الشمس بن محمد الخطيب القسطلاني
ح واخبرنا به عاليا عن الشيخ احمد العجل عن العلامة المسند بدر الدين ابي عبد الله محمد بن الرضي
الغزي عن مؤلفه به وبجميع مؤلفاته وجه صد و چهل و پنجم آنكه جلال الدين محمد بن اسعد الصديقي
الدواني حديث مدينة العلم را از جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم بالحتم والجزم ثابت ومتحقق دانسته چنانچه
در شرح رساله زوراء گفته فاول ما اقول ان هذه الرسالة نشاءها وهو اني رايت في منامي في خارج
بغداد ظاهر دار السلام على قرب من شاطئ الزوراء امير المؤمنين يعسوب الموحدين عليا رضي الله
عنه في مبشرة طويلة محصلها انه رضي الله عنه كان ملتفتا الى بنظر العناية ومعتنيا بشاني
بطريق الكلامة فصار ذلك باعثا لي على ان اعلق رسالة معنونة باسمه العالي متبركا به واتلوها
على روضته المقدسة وقت التشرف بزيارته والاكتحال بنور تراب عتبته وكنت مترددا في تعيين
المقصد في تلك الرسالة فتارة كنت اعزم ان اكتبها في تحقيق ماهية العلم لمناسبة قول النبي
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها واخرى يخطر ببالي غير ذلك ولم يتعين شيء من
الخواطر الى ان وفقني الله تعالى للاستسعاد بلثم العتبة القدسية الغروية والمشهد المقدس الحائري
على النبي وعلى ساكنيهما الصلوة والسلام ثم بعد المراجعة سالني واحد من اصحابي المستعدين

كرم الله وجهه
كرم الله وجهه
حاملا
والمقدسة الحائرية

واعترف لی بمعرفة فنی وتادب معی ولم یجلس علی مرتبة بحضرتی فالله تعالی یزید فی اکرامه ویبلغه تمام امله ثم بلغنی فی حلب للشام انه مات فی لیلة الجمعة سابع المحرم سنة ثلث وعشرین وتسعمائة وصلی علیه بعد الجمعة بجامع الازهر ودفن بالمدرسة تغمده الله برحمته ولم یخلف بعده مثله نفعنا الله ببرکاته و شیخ احمد قشاشی در سمط مجید بعد نقل عبارات مواهب لدنیه قسطلانی گفته والقسطلانی هذا احد مشایخ عبد الوهاب الشعرانی شیخ والد شیخنا فانه قال فی المنن الکبری وقرأت علی الشیخ العالم الصالح المحدث المقری الشیخ شهاب الدین القسطلانی شارح البخاری غالب شرحه علی البخاری وقطعة من المواهب اللدنیة انتهی بلفظه رحمه الله و تاج الدین الدهان المکی در کفایة المتطلع گفته کتاب المواهب اللدنیة للامام العلامة شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی الخطیب رحمه الله اخبر به عالیا عن الشیخ المسند العلامة ابراهیم بن محمد المیمونی عن الشیخ شمس الدین محمد بن الشیخ احمد الرملی عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلانی اجازة وهذا اسند مسلسل بالمصریین والشافعیة ح واخبر به مسلسلا بالشامیین والشافعیة عن الشیخ عبد القادر بن مصطفی الصفوری عن الشیخ شمس الدین محمد بن محمد المیدانی عن الشیخ العلامة بدر الدین محمد بن الرضی الغزی عن مؤلفه ومسلسلا بالمعمرین والشافعیة عن الشیخ الصوفی ابو الوفاء احمد بن محمد العجل الزبیدی اجازة عن البدر محمد الغزی اجازة عن مؤلفه ومسلسلا بالمکیین والشافعیة عن الامام زین العابدین بن الامام عبد القادر بن محمد بن یحیی بن مکرم الصوفی عن ابیه عن جده الامام یحیی عن المؤلف اجازة ومسلسلا بالصوفیة والشافعیة عن شیخه الامام صفی الدین احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ ابو المواهب احمد بن علی الشناوی عن الشیخ القطب محمد بن ابی الحسن البکری عن ابیه القطب الکبیر ابو الحسن محمد بن جلال الدین عن مؤلفه ومسلسلا بالمدنیین بالسند الی الشناوی عن السید غضنفر عن الشیخ عبد الله بن سعد الله السندی نزیل الحرمین عن الشیخ علی بن محمد بن عراق المدنی عن المؤلف اجازة بلا واسطة وبواسطة الشیخ ابی عبد الله الشامی صاحب السیرة ومسلسلا بالحنفیة والمعمرین ایضا عن الشیخ خیر الدین بن احمد الرملی عن الشیخ احمد بن امین الدین بن عبد العال الحنبلاطی عن ابیه عن المؤلف ومسلسلا بالمالکیة عن شیخه العلامة روح الدین ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری عن الشیخ العلامة ابی الارشاد علی بن محمد الاجهوری عن الشیخ محمد بن خضیر البنوفری والشیخ بدر الدین القرافی وغیرهما

ابی

ابی

ابی

علی بن محمد بن عراق ... ابو عبد الله الشامی صاحب السیرة

ابی

المهملة وتخفيف النون نسبة لقرية من كازرون الكازرونى الشافعى القاضى باقليم فارس و
المذكور بالعلم الكثير ممن اخذ عن المحيوى اللارى وحسن بن البقال وتقدم فى العلوم سيما
العقليات واخذ عنه اهل تلك النواحى وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وماوراء النهر وسمعت
الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عنى واستقر به السلطان يعقوب فى القضاء وصنف الكثير من ذلك
شرح على شرح التجريد للطوسى عم الانتفاع به وكذا كتب على العضد مع فصاحة وبلاغة وصلاح و
تواضع هو الآن فى سنة سبع وتسعين حى ابن بضع وسبعين وعبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى
در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته وفى سنة ثمان وعشرين توفى العلامة محمد بن اسعد جلال الدين
الصديقى الدوانى بفتح المهملة وتخفيف النون نسبة لقرية من كازرون الكازرونى الشافعى القاضى
باقليم فارس والمذكور بالعلم الكثير وممن اخذ عنه المحيوى اللارى وحسن ابن البقال وتقدم فى العلوم
سيما العقليات واخذ عنه اهل تلك النواحى وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وماوراء النهر ذكره
السخاوى فى ضوئه قال وسمعت الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عنى واستقره السلطان يعقوب
فى القضاء وصنف الكثير من ذلك شرح على شرح التجريد للطوسى عم الانتفاع به وكذا كتب على
العضد مع فصاحة وبلاغة وصلاح وتواضع وهو الآن فى سنة تسع وتسعين حى ابن بضع وسبعين انتهى
ومحمد بن يعقوب الاماسى در حاشيه روض الاخيار بترجمه دوانى گفته قد تفوق فى راس المائة التاسعة فى
الفنون الحكمية وتبحر فى العلوم الشرعية من الفقه والحديث والقراءة وصنف فى التصوف وعلم
الاخلاق ومؤلفاته قريبة الى مائة روى العلوم الادبية والعقلية والحديث والتفسير والفقه عن والده
مولانا اسعد الصديقى المحدث بالجامع المرشدى بكازرون وهو اخذ من المشايخ العظام منهم الشيخ
الامام قاضى قضاة الاسلام شمس الملة والدين محمد بن محمد الجزرى صاحب النشر فى القراءة والحصن
الحصين فى الاحاديث والادعية والمقدمة فى التجويد لا سيما صحيح البخارى واخذ الفقه من مولانا
جلال الدين محمود بن الحاج ابى الفتح الشهرستانى وهو عن الشيخ جلال الدين محمد القزوينى وهو عن الامام
قدوة ائمة الاسلام ابى القاسم محمد بن عبد الكريم الرافعى رفع الله درجته فى عليين واخذ العقليات
من السيد الشريف زين الملة والدين على الجرجانى وقال مولانا جلال الدين من مشايخى شيخ الاسلام ابو المجد
عبد الله بن ميمون الكرمانى سمعت منه الحديث المسلسل بالاولية اعنى قوله صلى الله عليه وسلم الراحمون

عنى

واستقر به

لمدارك الحقائق ممن كان له درك رائق وذهن فائق كريم الشيم والسجايا حسن الاسم والمسمى وقد قرأ على كتاب حكمة الاشراق للشيخ الاجل والحكيم الاكمل شهاب الدين السهروردي وكنت اقرّر له اثناء مباحثة هذا الكتاب طرفا من السوانح واملي عليه بعضا من اللوائح ان اجمعها له في رسالة فصار سؤاله سببا للاقدام على هذه الرسالة فاجتمع مقاصدها في خاطري في اقرب من ساعة وكنت ذاهلا عن المقصد الاول الى ان اتممته فلما نظرت فيها بعد التمام وجدتها هي التي كانت ترام فتيقنت ان نفحات الامداد فيها كانت تهب من باب مدينة العلم وسفينة الجود المستوي على جودي الحكم والحاكم على النبي وعليه الصلوة والسلام والتحية والاكرام وسميتها بالزوراء وهي اسم الدجلة والمناسبة ظاهرة مع ما فيه من التلويح الى ان هذا الفيض من زيارة المشاهد المقدسة والمواقف المونسة والله تعالى مناح العيوب فتاح القلوب **وجه صد و چهل و ششم** آنكه نيز دوانی در رساله زوراء گفته فاجعل ذلك هنالك تكرير صولة ما فرطبعك عنه في بدو النظر حتى ياتيك اليقين وتتصعد الى الافق المبين وترى بعين العيان ما يعجز عنه البيان وتشرف على حقيقة قول سيدنا النبي المبعوث عليه السلام لتتميم سائر ما اتت به الانبياء النوم اخ الموت وقول صاحب سره وباب مدينة علمه عليه السلام الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا ازين عبارت نيز ظاهر است كه علامه دوانی بسبب مزيد عرفان وايقان و عدم مبالات بهفوات اهل شنآن و فقدان اكتراث بخرافات ارباب هذيان حديث مدينة العلم را حتما و جزما ثابت ميداند و قلوب اهل ايمان و ايقان را بوصف جناب امير المومنين عليه السلام بباب مدينة العلم باقصى المراتب مبتهج و مسرور و اصحاب عصبيت و زور را بنهايت مبتلای انزعاج و ثبور ميگرداند **فهذا** علامتهم الجليل المعروف بالمحقق **الدواني** المشهور عندهم بعظائم مآثره بين الاقاصي والاداني قد اثبت هذا الحديث المتاصل لشانئه الحاقد الشاني المجتث عرق الجاحد الجاني فلا يرتاب في تحققه الا من عميت منه الالحاظ الرواني ولا يطعن فيه الا من احنقت به الكواذب كالرماح الدواني ولا يحيد عنه الا الاغفل المراوغ المماطل المماني ولا يصد عنه الا الاخلف المحائد المخاتل المعاني و علامه دوانی ممدوح بمدائح عظيمه جليلة المباني و موصوف بمفاخر رفيعة المعاني و مسلم و مقبول ائمه سنيه است علامه سخاوی در ضوء اللامع لاهل القرن التاسع گفته محمد بن اسعد مولانا جلال الدين الصديقي الدواني بفتح المهملة

غافلا بعينها ع

و سميتها

المشاهد

که از شمیم فضائل و کمالاتش مشام متشممان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات سحاب قلم گوهر بارش ریاض دانش و خضرت
و نضارت از ساحت بوستان ارم درگذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و
روم و اران و اذربایجان و هرمز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه
ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از اشعه ضمیر منیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می نمودند و آنجناب در
ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا ازان مهم در مدرسه
بیگم که آنرا دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام مینمود در زمان دولت سلاطین اق قویلوق منصب قضای
ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بان مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه از درس فارغ میشد همت
عالی نهمت بر فصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا
علی قوشجی حاشیه در کمال دقت تصنیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیف
گشود اما امیر صدر الدین محمد معاصر آنجناب هم بر کتاب مذکور حاشیه نوشته و بر حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرد
و آنجناب حاشیه دیگر بهتر از نخستین ترتیب داد و آن سخنان در سلک تحریر در آورده بدین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات
بوقوع انجامید و هر کس از اهالی شیراز که بجهت تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید
از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انتما گردانیده راقم
حروف از شیخ محی الدین کرمانی لازال مویدا بالتایید السبحانی استماع نمود که مولانا جلال الدین در وقتیکه
بنجف رفته بود در روضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام والتحیة روزی بر پای ایستاده آن رساله
را تصنیف مینمود و بان مناسبت آن تصنیف را به زورا موسوم گردانید و چون زورا متنی است بغایت مختصر و متین
جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرح مفتح در سلک انشا کشید دیگر از مؤلفات ان عالم پسندیده
صفات شرح هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و
اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شد داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم
افادات رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه تهذیب و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه و شرح عقائد عضدیه و شرح رباعیات و
شرح بیت حافظ و تفسیر سورهٔ اخلاص و ترکیب کلمهٔ توحید و رساله تشبیه صلوة بغایت مشهور است و نکات آن
کتب بر الواح ضمائر زمانی افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم بادشاه باندک زمانی روی نمود
مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود انتهی کمال الدین حسین میبذی در فواتح شرح دیوان امیر المومنین علیه السلام گفته

یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء ولجازنی اجازة ملفوظة ومـ[illegible]ـبة وقال رحمه الله وذکر شیخنا فی الاجازة سمعت کتاب العوارف علی الشیخ نور الدین عبد الرحمن القرشی بقراءة الشیخ العارف زین الدین ابی بکر الخوافی مد الله ظلال ارشاده و محمد بن علی شوکانی در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفته محمد بن اسعد الملقب جلال الدین الدوانی نسبة الی دوان وهی قریة من قری کازرون الشافعی عالم العجم بارض فارس وامام المعقولات وصاحب المصنفات اخذ العلم عن المحیوی والبقال وفاق فی جمیع العلوم لاسیما العقلیة واخذ عنه اهل تلك النواحی و ارتحل الیه اهل الروم وخراسان وما وراء النهر وله شهرة کبیرة وصیت عظیم وتکاثرت تلامذته وکان من ادبهم انه اذا تکلم نکسوا رؤسهم تادبا ولم یتکلم احد منهم بشیء وولاه سلطان تلك الدیار القضاء بها وله مصنفات کثیرة مقبولة منها شرح التجرید للطوسی وشرح التهذیب و حاشیة علی العضد وله فصاحة زائدة وبلاغة وتواضع ومات سنة ۹۲۸ قال السخاوی انه فی سنة ۹۰۷ کان حیا وکان عمره اذ ذاك بضع وسبعین ثم ارخ غیره موته فی التاریخ الذی قدمنا ذکره فیکون علی هذا قد عاش نحو تسعین سنة و غیاث الدین بن همام الدین در حبیب السیر گفته مولانا جلال الدین محمد دوانی بغایت متبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت و مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلای عالم و تمامی علمای بنی آدم فائق بود و در میدان تحقیق مسائل و انحلال معضلات رسائل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح خبیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران می ربود و فنون مکنون که از ابو علی و علامه طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صفحه ضمیرش مینگاشت ع سپهر علم را بود آفتابی ٭ فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین را والد ارشد مولانا سعد الدین اسعد ست که بعلو نسبت و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال کازرون ست بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخر بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام مینمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین کلناری که بر سر طوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات کرده در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سید دانشمند بود شرائط تلمذ بجای آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی بلکه بمحض عنایت لم یزلی هنوز جناب مولوی در سن شباب بود که

خل

سبیله وادعوا علیه فقال الا ولاد ندعی انه قتل ابانا فقلت حلفنا الله انما نحن وفد بیت الله
الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج الینا ثعبان فتبادر الناس الی قتله فضربته فقتلته فلما سمع الشیخ
مقالتی قال خلوا سبیله سمعت ببطن نخلة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من تزیا بشکل
بغیر زیه فقتل فلا دیة ولا قود وجدت بخط الشیخ عبد الحق الدهلوی قدس سره انه سمع استاذه
مولانا محمد مقیم عن الاستاذ الامیر محمد مرتضی الشریفی بسنده بواسطة او بواسطتین عن الاستاذ
مولانا محمد المحقق العلامة جلال الدین محمد الدوانی بمثله وجدت فی کتاب الفوائح للمیبذی عن
مولانا جلال الدین الدوانی مثله وشاه صاحب در رساله اصول حدیث در ذکر والد خود گفته و حضرت
ایشان اول در دیار خود بعض کتب حدیث مثل مشکوة و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار خود گذرانیده بطریق
درایت اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تا ملا جلال الدین دوانی میرسد و سند حدیث
ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکور است و محتجب نماند که مصنفات علامه دوانی در اجازات و
مرویات اکابر اعلام و اجله فخام سنیه داخل است و مصنفات ایشان بر نقل و احتجاج از ان شامل ابراهیم
کردی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفته تصانیف الاستاذ المحقق جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحیم
بن علی الصدیقی الدوانی رحمه الله تعالی قراءة علی الاستاذ المحقق ملا محمد شریف بن ملا یوسف بن القاضی
محمود بن ملا کمال الدین الکورانی الصدیقی رحمه رسالة الزوراء بکمالها مع حاشیتها للمصنف بکمالها و قرأت
علیه معظم شرحه لعیون الجواهر للعضد سنة ۵۴ مع معظم حاشیته لملا یوسف بن محمد القرباغی و حاشیته
لملا حسین الحسینی الخلخالی و قرأت علیه اطرافا من حاشیته لشرح الشمسیة للقطب الرازی اطرافا من حاشیته
علی التهذیب للتفتازانی و من الرسالة الجدیدة فی اثبات الواجب سنة ۵۳ و قرأت طرفا من شرحه للعقائد
العضدیة علی شیخنا العارف بالله صفی الدین احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و اجازة لسائرها و لما
یرویه من کتب الفنون بروایة الاستاذ محمد شریف اجازة عن الفقیه علی بن محمد الحکمی و بروایة شیخنا
صفی الدین احمد قدس سره عن شیخه ابی المواهب الشناوی قدس سره بروایتهما عن الشناوی والحکمی عن
عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد المکی عن عمه جار الله بن عبد العزیز بن عمر بن فهد
المکی عن الفقیه شرف الدین اسماعیل بن الفقیه برهان الدین ابراهیم بن اسمعیل العلوی العکی العدنانی
الیمنی الزبیدی والشهاب ابی العباس احمد بن عمر الشرعبی الهمدانی النسیا التعزی بروایتهما عن المحقق

نقل استاذنا العلامة مولانا جلال الدين محمد الدوانى خلد الله ظلاله عن الشيخ العالم العامل التقى
الكامل السيد صفى الدين عبد الرحمن الايكى قدس سره انه قال ذكر لى الفاضل العالم المتقى الشيخ ابو بكر عن
الشيخ برهان الدين الموصلى وهو رجل عالم فاضل صالح ورع انا توجهنا من مصر الى مكة نريد الحج فنزلنا
منزلا وخرج علينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فقتله ابن عمى فاختطف ونحن نرى سعيه وتبادر الناس على
الخيل والركاب يريدون رده فلم يقدروا على ذلك فحصل للناس من ذلك امر عظيم فلما كان اخر النهار
جاء وعليه السكينة والوقار فسألناه ما شانك فقال ما هو الا ان قتلت هذا الثعبان الذى رايتموه فصنع بى
كما رأيتم واذا انا بين قوم من الجن يقول بعضهم قتلت ابى وبعضهم قتلت اخى وبعضهم قتلت ابن عمى
فتكاثروا على واذا رجل لصق بى وقال لى قل انا بالله وبالشريعة المحمدية فقلت ذلك فاشار اليهم ان سيروا
الى الشرع فسرنا حتى وصلنا الى شيخ كبير على مصطبة فلما صرنا بين يديه قال خلوا سبيله وادعوا عليه
فقال الاولاد ندعى عليه انه قتل ابانا فقلت حاشا لله انما نحن وفد بيت الله الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج
علينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فضربته فقتلته فلما سمع الشيخ مقالتى قال خلوا سبيله سمعت ببطن
النخلة عن النبى صلى الله عليه وسلم من تزيى بغير زيه فقتل فلا دية ولا قود و شاه ولى الله والد مخاطب
در نوادر گفته اخبرنا ابو طاهر عن ابيه قال اخبرنا الشيخ المعمر الفاضل المحدث عبد الملك بن عبد اللطيف البنا
اجازة مكاتبة باجازته العامة من المفتى قطب الدين محمد بن احمد النهروالى
الاصل المكى الدار عن والده محمد بن احمد النهروالى عن الاستاذ المحقق جلال الدين
محمد الدوانى الصديقى انه قال لنا الشيخ العالم العامل المتقى الكامل صفى الدين عبد الرحمن اللاحق قدس سره
انه قال لى ذكر لى الفاضل العالم المتقى الشيخ ابو بكر عن الشيخ برهان الدين الموصلى وهو رجل عالم فاضل
صالح ورع انا توجهنا من مصر الى مكة نريد الحج فنزلنا وخرج علينا ثعبان فتبادر الناس الى قتله فقتله ابن
عمى فاختطف ونحن نرى سعيه وتبادر الناس على الخيل والركاب يريدون رده فلم يقدروا على ذلك فحصل
للناس من ذلك امر عظيم فلما كان اخر النهار جاء وعليه السكينة والوقار فسألناه ما شانك فقال ما هو الا ان قتلت
هذا الثعبان الذى رايتموه فصنع بى كما رايتم واذا انا بين قوم من الجن يقول بعضهم قتلت ابانا وبعضهم قتلت
اخى وبعضهم قتلت ابن عمى فتكاثروا على واذا رجل لصق بى قال لى قل انا بالله وبالشريعة المحمدية فقلت
ذلك فاشار اليهم ان سيروا الى الشرع فسرنا حتى وصلنا الى شيخ كبير على مصطبة فلما صرنا بين يديه قال خلوا

لنا

قائل

الايكى

لى

قائل

عن المحقق السید عفیف الدین عبد الرحمن بن السید نور الدین عبد الله الحسنی ابا والحسینی اما الایجی الشافعی عن شیخه جلال الدین الدوانی رحمه الله
تعالی هما و محمد بن علی الشوکانی الصنعانی در اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر گفته مولفات جلال الدین محمد بن اسعد الدوانی اروبها بالاسناد المتقدم الی ابراهیم
الکردی عن محمد شریف عن علی بن محمد الحکمی عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عمه جار الله بن عبد العزیز بن فهد عن اسمعیل بن ابراهیم العلوی العلی
الیمنی الزبیدی عن السید عفیف الدین عبد الرحمن بن عبد الله الحسنی الایجی عن المؤلف و محمد عابد بن احمد علی السندی در
حصر الشارد گفته واما مصنفات الاستاذ المحقق جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحیم بن علی
الصدیقی الدوانی فارویها عن عمی الشیخ محمد حسین بن محمد مراد بن یعقوب الانصاری السندی عن ابیه
عن الشیخ محمد هاشم بن عبد الغفور السندی عن مفتی مکة عبد القادر الحنفی عن الشیخ حسن العجیمی عن الشیخ
احمد القشاشی عن ابی المواهب الشناوی عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد المکی عن عمه
جار الله بن عبد العزیز بن فهد المکی عن اسماعیل بن برهان الدین ابراهیم بن اسماعیل العلوی العکی
العدنانی الزبیدی عن عبد الرحمن بن السید نور الدین بن عبد الله الحسنی ابا الحسینی اما الایجی الشافعی
عن شیخه الجلال الدوانی و سید محمد بن عبد الرسول برزنجی در نواقض گفته قال ابن المطهر بحثنا مع الاستاذ نصیر الدین
الطوسی فی تعیین المراد من الفرقة الناجیة فاستقر الرای علی انه ینبغی ان یکون تلک الفرقة مخالفة
لسائر الفرق مخالفة کثیرة و ماهی الا الشیعة الامامیة فانهم یخالفون غیرهم من جمیع الفرق مخالفة کثیرة
بخلاف غیرهم من الفرق فانهم متقاربون فی اکثر الاصول وقد نقله عنه الاستاذ المحقق الدوانی فی
شرح العقائد العضدیة ونقضه علیهم و قمر الدین حسینی در نور الکریمتین گفته ملا جلال از نصیر الدین
طوسی نقل میکند که در شرح رسالة العلم نوشته است نعم ما قال عالم من اهل البیت رضی الله عنهم بنی
علما قادرا لانه وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرین و کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق
لکم مصنوع مثلکم مردود الیکم والباری تعالی واهب الحیوة مقدر الموت ولعل النمل الصغار
یتوهم ان لله تعالی زبانیتین کمالها فانها یتصوران عدمهما نقصان لمن لا یکونان له وهکذا حال العقلاء
فیما یصفون الله تعالی به ملا جلال بعد نقل کلام مذکور مینویسد اراه العالم الامام الهمام محمد الباقر رضی
الله عنه وعن ابائه الکرام هذا کلام رشیق انیق صدر من مصدر التحقیق مورد التدقیق وجه
صد و چهل و هفتم آنکه قاضی کمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی حدیث مدینة العلم را
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بالقطع والیقین ثابت و متحقق انگاشته و باحتجاج و استدلال از آن

السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبيد الله الحسيني ابا الحسين اما الايجي الشافعي عن شيخه الجلال الدواني بجميع
تاليفاته ومروياته و تاج الدين ابن الدهان المكي در كفاية المتطلع كه دران مرويات شيخ خود حسن عجيمي جمع نموده گفته شرح التهذيب وحاشية
على شرح الشمسية للقطب العلامة الاستاذ جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد الدواني الصديقي اخبر بهما بعلو عن العلامة
مير صدر الدين ابن العلامة عبد الرحمن مؤيد زاده عن مؤلفهما واخبر بهما عاليا في سند الاشارات اليه واخبر بهما عن العلامة
محمد علي بن حسين بن علي بن محمد الكرماني اللاهوري الحسيني عن العلامة ميرزا ابو القاسم بن عباس الخلخالي الشهير بالاعمى عن الاستاذ السيد
محمد الباقر بن محمد الاسترابادي المشهور بالداماد عن العلامة الخواجه جمال الدين محمود الشيرازي عن مؤلفهما العلامة
جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم الصديقي الدواني فذكرهما و سالم بن عبد الله بن سالم البصري در رسالهٔ
علو الاسناد كه دران مرويات والد خود فراهم آورده گفته واما تصانيف الاستاذ جلال الدين محمد بن اسعد الصديقي المشهور
بالدواني فيرويها الوالد عن الشيخ ابراهيم الكردي المذكور بلغه الله تعالى الاجور عن العلامة ملا شريف بن ملا يوسف بن القاضي
محمود بن ملا كمال الدين الكوراني الصديقي عن الفقيه علي بن محمد الحكمي وبروايته ايضا شيخه الشيخ احمد القشاشي عن الشيخ ابي المواهب احمد
الشناوي وبروايتهما اعني الشناوي والحكمي عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكي عن عمه جار الله بن عبد العزيز
بن عمر بن فهد المكي عن الفقيه شرف الدين اسمعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسمعيل العلوي المكي العدناني اليمني الزبيدي
والشهاب ابي العباس احمد بن عمر الشرعبي الهمداني التعزي بروايتهما عن المحقق السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبيد الله
الايجي عن شيخه الجلال الدواني و محمد بن الشيخ علي بن الشيخ منصور الشنواني در كتاب الدرر السنيه فيما علا من الاسانيد الشنوانيه گفته مصنفات
الجلال الدواني وهو المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم بن علي الصديقي الدواني رحمه الله تعالى اروبها بالاجازة عن شيخنا الشيخ
عيسى البراوي وعن شيخه الدفري عن سالم البصري عن الملا ابراهيم ح عن شيخنا المنير قائلا رحمه الله قرأت على الاستاذ المحقق ملا شريف عن ملا يوسف
بن القاضي محمود بن ملا كمال الدين الكوراني الصديقي روح الله تعالى روحه رسالة الزوراء بكمالها مع حاشيتها للمصنف بكمالها وقرأت عليه معظم شرح
العيون الجواهر للعضد سنة ست وخمسين بعد الالف مع معظم حاشيته ملا يوسف بن محمد القرباغي وحاشية ملا الحسين الخلخالي وقرأت عليه
اطرافا من شرح حاشيته الشمسية للقطب الرازي واطرافا من حاشيته على التهذيب للتفتازاني ومن رسالته الجديدة في اثبات الواجب وقرأت عليه طرفا
من شرح الرسالة العضدية على شيخنا العارف بالله صفي الدين احمد قدس سره وطرفا من الزوراء واجازني لسائرها ولما يرويه من كتب الفنون
برواية الاستاذ محمد شريف بن يوسف بالاجازة عن الفقيه علي بن محمد الحكمي وبرواية شيخنا صفي الدين احمد قدس سره عن شيخه ابي المواهب الشناوي
بروايتهما اعني الشناوي والحكمي عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكي عن جار الله بن عبد العزيز عن الفقيه شرف الدين
اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوي العكي العدناني اليمني الزبيدي والشهاب احمد بن عمر الشرعبي الهمداني النسابة بروايتهما

غرق نور معرفت می بینمش ❊ گوئیا زائید با مهرش ما در آفتاب ❊ آدم اولیا خاتم اصفیا صاحب اقسام مناقب
اصحاب اعلام مناصب مطلوب کل طالب امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیه و علی من تقرب الیه و از سخن او که مقبول بلغاء مکه و یثرب و مسلم فصحاء مشرق و مغرب ست
التماس اسرار دین و اقتباس انوار یقین کنند انتهی ما اردنا نقله فهذا المیبذی ندسهم الآبی و رکزهم الخابی
قد احتج بهذا الحدیث المشرق الزاهر ❊ المسفر الباهر ❊ عازیا ایاه الی صحیح الترمذی الکابر ❊ قاطعا منه
من اهل الریب کل دابر ❊ فلا یحید عنه الا التائه الحائر ❊ و لا یصد عنه الا العامه البائر ❊ و لا یلتز
الا العنود الخاسر ❊ و لا یطعن فیه الا الجحود المکابر و میر حسین میبذی از مشاهیر علمای فخام و اکابر
فضلای اعظام سنیه است مفاخر عالیه و مآثر متلالیه او حسب افادات اکابر ایشان ان شاء الله المفضل المنیل در
حدیث تشبیه بتفصیل خواهی شنید درینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر
در کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افاضل علمای عراق بل
اعظم دانشمندان آن آفاق انتظام داشت و در ممالکت یزد بامر قضا منصوب بوده علم امانت می افراشت از جمله
مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدسه امیر المومنین علیه السلام و التحیه تصنیفیست دانش اثر و مطبوع
طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد
انشاء انتظام داده و در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصه عرض نهاده قاضی میر حسین را
در فن معما رساله ایست مفیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوائل ایام دولت شاهی بجل حیات
قاضی میر حسین بخاتم القضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانی روزی چند مواخذ بوده درگذشت **وجه صد
و چهل و هشتم** آنکه حاجی عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد بخاری در تفسیر انوری بتفسیر آیه قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی گفته اعلم یا هذا ان الآیة لبیان فرضیة حب اهل البیت علی جمیع
المسلمین الی یوم القیامة صلی الله علی محمد و اهل بیته فقد روی انها لما نزلت قیل یا رسول الله
من قرابتک هولاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی و فاطمة و ابناهما و بعد ذکر بعضی از مناقب اهلبیت
علیهم السلام گفته عن جابر رضی الله عنه قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم بعضد علی و قال
هذا امیر البررة و قاتل الفجرة مخذول من خذله منصور من نصره ثم مد صوته و قال انا مدینة العلم
و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ... و بعد از ان دیگر اخبار در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام

اعلام نصفت و تحقیق افراشته چنانچه در شرح خود بر دیوان منسوب بجناب امیر المومنین علیه السلام که بفواتح
مشهور میباشد گفته اما بعد بر مسافران مراحل طریقت و مجاوران منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن ستاره
ایست که در آسمان ماهیت انسان تابد و نازک غنچه ایست که در چمن حقیقت او سمت شگفتن یابد هر نفس ناطقه که
بنور حکمت آراسته گشت در سلک فرشته ست و ارقام سعادت ابدی بر جبین استعداد او نوشته عملی که بحلیه علم حالی
نشده چون بدنی باشد که او را جان نیست و دلی که بسکه حکمت نرسیده از غایت قلبی روان نیست و لله در القائل
شعر الناس موتی و اهل العلم احیاء * والناس مرضی و هم فیهم اطباء * والناس ارض و اهل العلم فوقهم
سماء نور و ما فی النور ظلماء * و زمرة العلم راس الخلق کلهم * و سائر الناس فی التمثیل اعضاء * علم
مفتاح کنوز حقائق و مصباح رموز دقائق و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهود ست رباعی علمت بکمال
معرفت راه دهد * علمت دل پاک و جان آگاه دهد * گر جاه طلب کنی ترا جاه دهد * ور حق طلبی بقاء باالله دهد
و بحکم انا مدینة العلم و علی بابها که در جامع ترمذی مسطورست و انا میزان الحکمة و علی لسانه که در
رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند بباطن
ملکوت موطن حضرت امیر المومنین امام المحسنین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین خورشید سپهر امامت جمشید سریر
کرامت واقف معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون مشاهده مجمع فنون مجاهده مظهر انوار فتوت مصدر
آثار مروت فاتحه کتاب ولایت خاتمه مصحف وصایت عنوان صحیفه عنایت دیباجه رساله هدایت مرکز دائره سیادت
قطب فلک سعادت شمع لگن فصاحت سرو چمن صباحت نمک خوان ملاحت قمر سمای سماحت قاضی محکمه
قضا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر آئینه اسماء و صفات الهی لائق مرتبه خلافت و شاهی منصوص بنص من
کنت مولاه فهذا علی مولاه مخصوص بنص ما انتجیته ولکن الله انتجاه آنکه هر فقره از ذوالفقار کلام او
طبقه از طبقات فصحاء عرب را در هم شکسته و سلسله والیان ولایت را بنقطه دل صاحب هدایت او پیوسته قطعه
قنبرش را چون بیاض الوجه فی الدارین هست * نور میگیرد مدام از روی قنبر آفتاب * چون شود صوفی صفت صافی ز
غیر مهر او * خرقه ازرق کند از چرخ در بر آفتاب * در قیامت چون سازد شربت کوثر بخلق * جام گردد بر کنار حوض
کوثر آفتاب * لافتی الا علی در سینه خود کرد نقش * ورنه از بهر چه می بینی فتاده آفتاب * گر مثالی از رخش خواهم که
سازم آشکار * در خیال من شود هر دم مصور آفتاب * کی ز مغرب باز گردیدی برای طاعتش * گر نشد او را بجان
منقاد و چاکر آفتاب * نوری بخشد بخاص و عام عالم بدریغ * شد مگر از خاک درگاهش محمر آفتاب * بپای تلسر

علم و حکمت

دانش

فعلی

شکست پیوست

والطاعن فیہ عاثث فی دینہ کالاذل الضاری ؛ **وجہ صد و چہل و نہم** آنکہ غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در خطبہ کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر در مقام تصلیہ گفتہ صلوات اللہ علیہ و سلامہ و علی عترتہ سیما وصیہ و وارث علمہ و خلیفتہ المکرم بتکریم انا مدینۃ العلم و علی بابہا المشرف بتشریف انت منی بمنزلۃ ہارون من موسی مظہر العجائب و مظہر الغرائب امیر المومنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب

نظم

امام امم پادشاہ نجف ؛ سپہر کرم مہر اوج شرف ؛ سر سروران ہدایت نشان ؛ چراغ حرم رہنمای جہان
دلش کان علم و کفش بحر جود ؛ رخش آفتاب سپہر وجود ؛ بعلم لدنی چنان شد علم ؛ کہ حل کرد اشکال لوح و قلم
ادا چون کنم وصفت ای مقتدا ؛ کہ وصف تو برتر بود از ادا ؛ کمال تو بے حد و غایت بود ؛ ثنای تر لطف نہایت بود
درود فراوان نثار تو باد ؛ براولاد عالی تبار تو باد

اللہم صل علی محمد و آلہ و خلفائہ الکرام و سائر اصحابہ مصابیح الظلام و سلم تسلیما کثیرا مبارکا الی قیام الساعۃ و ساعۃ القیام انتہی **فہذا غیاث الدین صاحب حبیب السیر** کابرہم الجلیل الخطر ؛ قد اثبت ہذا الحدیث المشتہر ؛ الذی اشرق ضوءہ فازدہر ؛ فلا ینحرف عنہ الا من انخزل فی کسر الخذلان و انجحر ؛ ولا یصدف عنہ الا من انقطع عن سبیل الایقان و انحصر ؛ ولا یقدم علی طعنہ الا من القی بنفسہ فی مہاوی الہلاک و الضرر ؛ ولا یجتری علی الغض منہ الا من غر منہ الصدر و عمی منہ البصر ؛ و مخفی نماند کہ کتاب حبیب السیر از کتب معتمدہ معتبرہ و اسفار مستندہ مشتہرہ میباشد مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی در کشف الظنون گفتہ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر وہو تاریخ کبیر لخصہ من تاریخ والدہ المسمی بروضۃ الصفا و زاد علیہ الی ان قال وہو فی ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعۃ المعتبرۃ الا انہ اطال فی وصف ابن حیدر کما ہو مقتضی حال عصرہ وہو معذور فیہ تجاوز اللہ سبحانہ و تعالی عنہ و حسام الدین بن بایزید سہارنپوری در مرافض گفتہ و ہنگام تسوید کتب معتبرہ مانند بیضاوی و معالم و مدارک و کشاف و جامع البیان و تفسیر نظام نیشاپوری و حسینی و زاہدی و مشکوۃ و شرح ملا علی قاری و شرح حصین و شیخ عبد الحق دہلوی و صحیح البخاری و تیسیر القاری و صحیح مسلم و صواعق محرقہ و بستان ابی اللیث و شمائل ترمذی و سفر السعادۃ و شرح آن و سنن الہدی و شفاء قاضی عیاض و شرح مواقف و شرح طوالع الانوار و شرح تجرید و شرح عقائد و تکمیل الایمان و رسالہ قطب ربانی حضرت شیخ احمد سرہندی قدس اللہ سرہ و نواقض الروافض میرزا مخدوم و مرقوق القلوب و تحقیق و حسامی و فتاوی عالمگیری و برہان شرح مواہب الرحمن و ہدایہ و کفایہ شعبی و

ذکر نموده و گفته اعلم یا هذا ان هذه الاحادیث وردت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی علی رضی الله عنه وما ازداد علی فضلاً الا بتزویج فاطمة بنت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وما تزوج فاطمة الا بکونه اهلاً لها رضی الله عنهما الخ حاجی عبدالوهاب بخاری از نبلای اعلام و نبهای فخام نزد سنیه بوده مفاخر بارعه و مآثر ناصعه او حسب افادات این حضرات بر ناظر اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی و تذکرة الابرار سید محمد بن جلال ماه عالم بخاری واضح و لائح است درینجا بنا بر اختصار اکتفا بر عبارت اخبار الاخیار میرود و هی هذه شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری بزرگ است که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است سید جلال را دو پسر بود سید احمد پسر بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جهانیان پسر سید محمود است و شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید احمد است بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت و در اوائل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیر و استاد و صهر خود سید صدرالدین بخاری نشسته بود از وی شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق جمیع نعمتهاست لیکن مردم قدر آن دو نعمت نمی شناسند و پی بآن نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه وسلم بصفت حیات در مدینه موجود است و مردم این سعادت را در نمی یابند دوم دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است و وی سبحانه و تعالی بواسطه بدان متکلم خلق از ان غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و رخصت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بزیارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بشتافت و این سعادت را دریافت باز بوطن اصلی عود نمودند بعد ازان بتقریب بعضی سوانح روزگار انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لودهی بدهلی آمد سلطان سکندر را بوی اعتقاد عظیم پیدا شد و آنچه از شرائط تبجیل و تعظیم بود در رعایت نمود و او را با شاه عبدالله نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه میگویند که فنا فی الشیخ میباشد این چنین خواهد بود نسبت صحبت او با وی بطریق تشبیه مناسب حکایت مولانا روم است با شمس تبریز قدس الله اسرارهم و بار دیگر هم از دهلی قصد زیارت حرمین کرد و مکرر او را باین سعادت عظمی سید و به بشارتها از جناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم اشارت یافته باز بدین حدود عود فرمود وفات شیخ در سنه اثنین و ثلثین و تسعمائة که عدد عبارت شیخ حاجی موافق آنست و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبدالله است فهذا عبدالوهاب البخاری عارفهم المرشد منهم للسالک الساری قد روی هذا الحدیث النافح کالمسک الذکی الداری و اثبت هذا الخبر المونق المشرق المنجلی نوره وضوء الکوکب الدراری فالجاحد له جارم العد وان فی قاطبة المجاری والحائد عنه جائر فی المسالک البغ کالعادی الکاری والحائد عنه والملطّ له محقق له اللائم الکبیر والوزر الزاری

که حدیث مدینة العلم نزد علامه صالحی حدیث حسن است پس مثل حدیث صحیح صالح استدلال و احتجاج و دافع مراء
و لجاج ارباب خلل زیغ و اعوجاج و قالع شبهات واهیه خداج باشد و ازینجاست که صالحی مدینة العلم را حتماً و جزماً از اسماء مبارکه
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده و بنای اثبات آن صرف بر همین حدیث شریف گذاشته قلوب منکرین و
جاحدین و مبطلین مدغلین را بسنان رصاص گداخته و باید دانست که محمد بن یوسف شامی از مشاهیر علمای کبار و نحاریر کملای
احبار نزد سنیه است و جلالت شان و رفعت مکان او بر متتبع لواقح الانوار عبد الوهاب شعرانی و خیرات حسان ابن حجر مکی و
ریحانة الالباء شهاب الدین احمد خفاجی و فتح المتعال احمد بن محمد المقری و کفایة المتطلع تاج الدین الدهان المکی و کشف الظنون
فاضل چلپی و رساله اصول حدیث خود مخاطب بشوکت عمریه فاضل رشید و منتهی المقال مفتی صدر الدین خان و اشباع الکلام
مولوی سلامت الله بدایونی و منتهی الکلام و ازالة الغین حیدر علی فیض آبادی و سیرت نبویه احمد بن زینی بن احمد
الشافعی المشهور بدحلان و قول مستحسن مولوی حسن الزمان واضح و ظاهر است و شطری از این عبارات در مجلد
حدیث ولایت مذکور شده درینجا بر بعض عبارات اکتفا و اقتصار میرود عبد الوهاب شعرانی در لواقح الانوار در ذکر
جماعتی که ادراک ایشان کرده و بر ایشان نخوانده گفته و منهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسک بالسنة
المحمدیة الشیخ محمد الشامی نزیل التربة البرقوقیه رضی الله عنه کان عالماً صالحاً مفنناً فی العلوم
والف السیرة المشهورة التی جمعها من الف کتاب و اقبل الناس علی کتابتها و مشی فیها علی انموذج لم
یسبق الیه و کان رضی الله عنه عزباً لم یتزوج قط و کان اذا قدم علیه الضیف یعلق القدر و یطبخ له
و کان حلو المنطق مهیب المنظر کثیر الصیام و القیام بت عنده اللیالی فما کنت اراه ینام فی اللیل الا قلیلاً
و کان اذا مات احد من طلبة العلم و خلف اولاداً قاصرین و له وظائف یذهب الی القاضی و یتقرر فیها
و یباشرها و یعطی معلومها للایتام حتی یصلحوا للمباشرة و کان لا یقبل من الولاة و اعوانهم شیئاً و لا یأکل
من طعامهم و ذکر لی شخص من الذین یحضرون قراءة سیرته فی جامع الغمری انه ارسل له فی اختصار السیرة
و ترک ضبط الفاظ غریبها و ان یحکی السیرة علی وجهها کما فعل ابن سید الناس فراسله بین القصرین
واخبره الخبر فقال قد شرعت فی اختصارها من مدة یومین فرأیت ذلک هو الوقت الذی سألنی
فیه ذلک الرجل و کانت عمامته نحو سبعة اذرع علی عرقیة لم یزل غاضاً طرفه سواء کان ماشیاً
او جالساً رضی الله عنه و اخلاقه الحسنة کثیرة مشهورة بین اصحابه و ابن حجر مکی در کتاب الخیرات الحسان
بعد ذکر فوت کتابی که در مناقب ابی حنیفه نوشته بود گفته فتأثرت لذلک و اعدت النظر فیما لائمة المناقب

معدن الحقائق شرح کنز الدقائق وجذب القلوب الی دیار المحبوب ومدارج النبوة ومعارج النبوة وروضة الاحباب
وترجمه مستقصی وحبیب السیر ورساله مناقب خلفا ومناقب مرتضوی وحیوة الحیوان وترجمه مقطب شاهی اصول
کلینی وبعضی رسائل دیگر رفضه مطمح نظر تفحص گشته احادیث واخبار واقوال علماء اخیار وتحقیق مذاهب واختلاف
واحوال بزرگان وقصص اسلاف که درین رساله منقول شده همه را از کتب مذکوره نقل کرده انتهی وبعد ازین سهارنپوری در
مرافض از حبیب السیر جابجا نقل آورده ومکرر تصریح باعتبار ان کرده کما لا یخفی علی من راجع واز کلام مخاطب نیز
اعتبار واعتماد حبیب السیر واضح وآشکارست چنانچه مخاطب در باب المطاعن همین کتاب تحفه بجواب طعن سوم از
مطاعن ابی بکر بعد ذکر قصه تجهیز جیش اسامه گفته اینست آنچه در روضة الصفا وروضة الاحباب وحبیب السیر و
دیگر تواریخ معتبره شیعه وسنی موجودست ونیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن ابی بکر گفته ودر معارج
وحبیب السیر مذکورست که بعد از غزوه تبوک اعرابی در جناب پیغمبر آمده عرض نمود که قومی از اعراب در وادی الرمل
مجتمع گشته داعیه شبخون دارند جناب پیغمبر نشان خود بابوبکر صدیق داده واو را امیر لشکر ساخته بران جماعه فرستادند
ونیز مخاطب بجواب طعن یازدهم از مطاعن ابوبکر گفته تفصیل اینمقدمه آنکه روایات اهل سنت درین قصه مختلف اند
اکثر روایات باینمضمون آمده اند که ابوبکر رض را برای امارت حج منصوب کرده روانه کرده بودند نه برای رسانیدن برائت وحضرت امیر را
بعد از روانه شدن ابوبکر رض چون سوره برات نازل شد ونقض عهد مشرکان دران سوره فرود آمد از عقب فرستادند
تا تبلیغ این احکام تازه نماید پس درینصورت عزل ابوبکر رض اصلا واقع نشد بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصوب شده اند
پس درین روایات خود جای تمسک شیعه نماند که مدار آن بر عزل ابوبکرست وچون نصب نبود عزل چرا واقع شود
ودر بیضاوی ومدارک وزاهدی وتفسیر نظام نیشاپوری وجذب القلوب وشروح مشکوة همین روایت را اختیار نموده اند
وهمین ست ارجح نزد اهل حدیث واز معالم وحسینی ومعارج وروضة الاحباب وحبیب السیر ومدارج چنان ظاهر میشود که
اول آنحضرت ابوبکر صدیق را بقرات این سوره امر نموده بودند بعد ازان علی مرتضی را درینکار نامزد فرمودند واین دو احتمال دارد یکی آنکه ابوبکر صدیق را ازینخدمت عزل
کرده علی مرتضی را منصوب فرمودند بجای او دوم آنکه علی مرتضی را شریک ابوبکر کردند تا این هر دو درین خدمت قیام نمایند چنانچه بر روایات روضة الاحباب وبخاری ومسلم ودیگر
جمیع محدثین همین احتمال دوم را قوت می بخشد انتهی **وجه صد وپنجاهم** آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد
فی سیرة خیر العباد در ذکر اسماء جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته **مدینة العلم** روی الترمذی
وغیره مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها والصواب انه حدیث حسن کما قال الحافظان العلائی
وابن حجر وقد بسط الشیخ الکلام علیه فی کتابه تهذیب الموضوعات وفی النکت ازین عبارت ظاهرست

سنن رسوله عن كل مفتر وضاع و وفق طائفة من العلماء فعرفوا كل لذ ابصناع ؛ وميزوا الخبيث والطيب الغموع بين الحق الثابت والباطل الموضوع والصلوة والسلام على نبيه الذى بشر تلك الطائفة بنضرة النعيم وانذر الاخرى يتبوء المقعد فى النار الجحيم وعلى اله واصحابه واتباعهم الذين بينوا الصحيح من السقيم وعلى كل من اقتدى بهم بقلب سليم وبعد فان من المهمات معرفة الاحاديث الموضوعة والاثار المصنوعة وقد الفت فيه المؤلفات وللامام الحافظ ابى الفرج ابن الجوزى فيها كتاب جامع الا ان عليه مؤاخذات ومناقشات فى مواضع قد لخصه الحافظ جلال الدين السيوطى و تعقبه فى كتاب سماه اللآلى المصنوعة فى الاحاديث الموضوعة ثم عمل ذيلا ذكر فيه احاديث موضوعة فاتت ابن الجوزى ثم ان شيخنا الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية فى زمانه الشيخ على بن محمد بن العراق ولى الخلاق المشهور فى الآفاق الف كتابا لخص فيه هذه المؤلفات بحيث لم يبق لمحصله الى ماسواه التفات كيف لا وقد زاد فيه زيادات من كثير من المصنفات فسنح للعبد الفقير الراجى لطف الصمدى رحمة الله بن عبد الله السندى اختصاره تسهيلا لتحصيله مع تراجمه وترتيبه فجعلت كاصله كل ترجمة غير المناقب فى ثلثة فصول الخ و شيخ عبد الحق دہلوی در ماثبت بالسنۃ گفتہ وفى تنزيه الشريعة فى الاحاديث الموضوعة للشيخ الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية فى زمانه الشيخ على بن محمد بن العراق حديث من صام تسعة ايام من اول المحرم بنى الله له قبة فى الهواء الخ و عبد القادر عيدروس يمنى در نور سافر در ترجمہ شہاب الدین عمودی گفتہ فائدة اعلم ان فى قلبى حسرة عظيمة اذ لم يتيسر لى الوقوف على تواريخ جماعة من الاعيان المشهورين كطائفة من الاولياء الكرام وجملة من العلماء الاعلام مثل شيخ الشيوخ على الاطلاق الشيخ محمد بن عراق وولديه الشيخ الامام العلامة على والشيخ الفاضل عبد النافع الى ان قال واخرين يطول ذكرهم ويتعذر حصرهم مع انى قد اذكر بعضهم فى ترجمة غيره بطريق الاستطراد ولكن لم استوعب اخباره كما ينبغى ويراد والمرجو ان يمن الله على بذلك حتى اشفى الغليل بشرح مناقبهم العديدة وسيرتهم الحميدة والله ولى التوفيق و نیز عبد القادر عیدروس یمنی در نور سافر در ترجمۂ ابو السعادات الفاکہی الحنبلی بعد ذکر عبد النافع بن محمد بن عراق و محمد بن عراق استطرادا گفتہ و تاریخ وفاته لم اقف عليها و هذا هو الذى منعنى من ان اترجم لهم على حدته وكذا ولده الشيخ على

من المسالك الى ان ظفرت بكتاب جامع منها لصاحبنا الامام العلامة الصالح الفهامة الثقة المطلع والحافظ المتبع الشيخ محمد الشامي الدمشقي نزيل المصلى الخ واحمد بن محمد المقري در فتح المتعال بعد ذكر تحديد عراقي نعل آنجناب صلی الله علیه واله وسلم بالتسليم علقمي تحديد مذكور را گفته مع ان صاحب سبل الهدى والرشاد ذكر ذلك التحديد غير معترض عليه بل قرره وناهيك باطلاع هذا البحر الوافر المديد ومفتى صدر الدين خان معاصر در منتهى المقال گفته قال الشيخ الامام العالم العلامة افضل المحققين والمحدثين محمد الشامي في باب الدليل على مشروعية السفر وشد الرحال لزيارة سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم والرد على من زعم ان شد الرحل لزيارته صلعم معصية قد تقدم انه انعقد الاجماع على تاكد زيارته الخ ومولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته وقال العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في السيرة المسماة بسبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم ومشروعية السفر لزيارة قبر النبي صلى الله عليه واله الامجاد قد الف فيها الشيخ تقي الدين السبكي والشيخ كمال الدين بن الزملكاني والشيخ ابو داود سليمان كتاب الانتصار وابن جملة وغيرهم من الائمة الخ **فضل الشامي** صاحب سبل الهدى والرشاد؛ حافظ هم الجهبذ النقاد؛ قد نهج رشد السداد؛ ولحب نهج الرشاد؛ حيث عد مدينة العلم من اسماء خير العباد؛ عليه واله الاطهار الامجاد من سلام الله ما لا يعد ولا يعاد؛ واحتج عليه بهذا الحديث الشائع في الاغوار والانجاد؛ وصوب كونه حسنا حسما لزيغ اصحاب العناد؛ واستند في ذلك بقول حافظيه العلائي وابن حجر رغما لاناف اهل اللداد؛ فالحمد لله على تمام الحجة على ذوي الاحن والاحقاد؛ ووضوح المحجة على ائمة الحق والرشاد؛ **وجہ صد و پنجاہ و یکم** آنکہ شیخ ابو الحسن علی بن محمد بن عراق الكنانی در تنزيه الشريعة عن الاخبار الشنيعة الموضوعة گفته حديث انا دار الحكمة وعلي بابها ابن بطة نعم طب حب عد خط وفي لفظ انا مدينة الفقه واخر انا مدينة العلم وفيه جماعة كثيرة مجروحين ومجاهيل تعقب بانه اخرجه الحاكم والترمذي وقال الحافظ ابن حجر اخرجه الحاكم وصححه وخالفه ابو الفرج ابن الجوزي فذكره في الموضوعات والصواب خلاف قوليهما معا وان الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا ينحط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا لكن هذا هو المعتمد وكذا حسنه العلائي ومخفى نماند كه علامه ابن عراق از اعيان مشهورين في الافاق ومحامد وصفات جائزين عين شمائل و اخلاق نزد سنيه مى باشد رحمة الله بن عبد الله سندى در مختصر تنزيه الشريعه گفته الحمد لله الذي صان

مجروحون

تعالى حتى ان عمر صلى الله عليه وسلم ثلاثا وستين سنة استنبط من اخر سورة المنافقين لا نفسا لان بها
ثلاث وستين سورة وعقبها بالتغابن لظهوره في موته صلى الله عليه وسلم وقال اخر لم يحط بالقران الا المتكلم به ثم نبيه صلى الله عليه وسلم فيما عدا ما
استاثر الله بعلمه ثم ورث عنه معظم ذلك اعلام الصحابة مع تفاوتهم فيه بحسب تفاوت علومهم
كابي بكر رضي الله عنه فانه اعلمهم بنص من عمر وغيره وكعلي رضي الله عنه لقوله صلى الله عليه وسلم
في الحديث الحسن خلافا لمن زعم وضعه انا مدينة العلم وعلي بابها ومن ثم قال ابن عباس رضي الله
عنه جميع ما اثرته من التفسير فانما هو من علي كرم الله وجهه وكابن عباس حتى قال لو ضاع
لي عقال بعير لوجدته في كتاب الله ثم ورث عنهم التابعون معظم ذلك ثم تقاصرت الهمم عن
حمل ما حملته اولئك من علومه وفنونه فنوعوا علومه انواعا يستنبط كل طائفة علما وفنا
وتوسعوا فيه بحسب مقدرتهم ثم افرد غالب تلك العلوم وتلك الفنون التي كادت ان تخرج
عن الحصر وقد بين هذا القائل وجه استنباط غالبها منه بتاليف لا يحصى **وجه صد و پنجاه**
و چهارم آنکه نیز ابن حجر مکی در منح مکیه در شرح شعر ﴿ و وزیر ابن عمه في المعالي ﴾ ومن الاهل
تسعد الوزراء ﴿ بعد ایراد مصراع اخر گفته تذییل مناسب لما قبله وفیه رد العجز الی الصدر ومن
تلك السعادة ما امده صلى الله عليه وسلم به من المواخاة فقد اخرج الترمذي اخى النبي صلى الله
عليه وسلم بين صحابه فجاء علي تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين صحابك ولم تواخ
بيني وبين احد فقال صلى الله عليه وسلم انت اخي في الدنيا والاخرة ومن العلوم التي اشار اليها
بقوله انا مدينة العلم وعلي بابها وفي رواية فمن اراد العلم فليات الباب وفي اخرى عند الترمذي
انا دار الحكمة وعلي بابها وفي اخرى عند ابن عدي علي باب علمي واختلفوا في حكم هذا الحديث
فجماعة منهم النووي انه موضوع والحاكم صححه وصوب بعض الحفاظ المطلعين انه حديث حسن
وجه صد و پنجاه و پنجم آنکه نیز ابن حجر در منح مکیه در شرح شعر ﴿ لم یزده کشف الغطاء یقینا بل
هو الشمس ما علیه غطاء ﴾ گفته تنبیه مما يدل على ان الله سبحانه اختص عليا من العلوم بما تقصر
عنه العبارات قوله صلى الله عليه وسلم اقضاكم علي وهو حديث صحيح لا نزاع فيه وقوله انا
دار الحكمة وروايه مدينة العلم وعلي بابها قد كثر اختلاف الحفاظ وتناقضهم فيه بما يطول
بسطه وملخصه ان لهم فيه اربعة اراء صحيح هو ما ذهب اليه الحاكم ويوافقه قول الحافظ

بنفسه
ابن عمر
ثم لكرم صح
لوجدته
تخرج
وفي رواية

فکان من کبار اهل العلم وله جملة مصنفات والشیخ عبد النافع هذا و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشیخ علی بن محمد بن عراق عالم المدینة المنورة وخطیب مسجد النبی صلی الله علیه وسلم کان نائبا مناب ابیه فی العلم والعمل والتقوی له تصانیف مفیدة منها کتاب تنزیه الشریعة عن الاحادیث الموضوعة لخصه تلمیذه الشیخ رحمة الله السندی وهو فی غایة اللطف من الاختصار انتهی **فهذا ابن عراق** ؛ علامتهم الشهیر فی الآفاق ؛ قد اثبت هذا الحدیث الموثق کل الائتلاق ؛ المشرق اتم الاشراق ؛ ونفی عنه طعن اهل البغی والشقاق ؛ ودرء عنه کید ذوی الغی والنفاق ؛ الا فمن حاص عن قبوله جرع من الملام کاسا مسمومة للمذاق ؛ ومن حاد عنه عنف وسیق الی الردی اعنف المساق ؛ ومن شط فیه حرم عن لزوم اهل الصواب والالتحاق ؛ ومن استراب فیه فلیس له فی الآخرة من خلاق ؛ **وجه صد و پنجاه و دوم** آنکه احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی در صواعق بعد ذکر کثرت فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ثم اعلم انه سیاتی فی فضائل اهل البیت احادیث مستکثرة من فضائل علی رضی الله عنه فلتکن منک علی ذکر وانه مر فی کثیر من الاحادیث السابقة فی فضائل ابی بکر جمل من فضائل علی واقتصرت هنا علی اربعین حدیثا لانها من غرر فضائله الی ان قال الحدیث التاسع اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر والترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وفی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی عن علی قال انا دار الحکمة وعلی بابها وفی اخری عند ابن عدی علی باب علمی الی ان قال وصوب بعض محققی المتاخرین المطلعین من المحدثین انه حدیث حسن ومر الکلام علیه **وجه صد و پنجاه و سوم** آنکه نیز ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر کم ابانت آیاته من علوم ؛ عن حروف ابان عنهن الهجاء ؛ بعد نقل قول شافعی گفته وتبعه اخی الشافعی العلماء علی ذلک فقال واحد ما قال صلی الله علیه وسلم شیئا او حکم او قضی بشیء الا وهو او اصله فی القرآن قرب او بعد وقال آخر ما من شیء فی العالم الا وهو فیه فقیل له فاین ذکر الخانات فیه فقال فی قوله تعالی لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم وهی الخانات وقال آخر ما من شیء الا یمکن استخراجه من القرآن لمن فهمه الله

عراق

فبادر کل احد الی بث جمیع ما عندہ من فضائلہ و مناقبہ والجواب ان ذلک لا یکون قادحا فی معاویۃ الا لو فعلہ من غیر تاویل محتمل وقد تقرر المرۃ بعد المرۃ انہ لتاویل محتمل بنقل کلام علی کرم اللہ وجہہ وانہ من اهل الاجتہاد و غایتہ انہ مجتہد مخطئ وهو ماجور غیر مازور

وجہ صد و پنجاہ و ہفتم آنکہ نیز ابن حجر مکی در تطہیر الجنان بعد ایراد روایت خبر دادن جناب امیر المومنین از عدد مردمانی کہ از کوفہ برای قتال اهل بصرہ برآمدہ بودند گفتہ قال ابن عباس وهذا ای کون علی رضی اللہ عنہ یخبر بالاشیاء المغیبۃ فیقع کما اخبر لما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخبرہ الی بالمغیبات فیخبر بہا علی کرم اللہ وجہہ کما اخبرہ صلی اللہ علیہ وسلم ومن استند اخبارہ الی اخبار الصادق لا یکون الا صادقا و فی هذہ منقبۃ علیۃ جدا لعلی کرم اللہ وجہہ لما اتحفہ صلی اللہ علیہ وسلم بہ من العلوم الغیبیۃ ولذا کان باب مدینۃ العلم النبوی وامین السر العلوی

وجہ صد و پنجاہ و ہشتم آنکہ در فتاوی ابن حجر مکی مذکورست وسئل رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم وابوبکر اساسہا و عمر حیطانہا و عثمان سقفہا و علی بابہا هل الحدیث صحیح ام لا فاجاب بقولہ الحدیث رواہ صاحب مسند الفردوس وتبعہ ابنہ بلا اسناد عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ مرفوعا وهو حدیث ضعیف کحدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ومعاویۃ حلقتہا وهو ضعیف ایضا واما حدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح وقول البخاری لیس لہ وجہ صحیح والترمذی منکر وابن معین کذب معترض وان ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات وتبعہ الذهبی وغیرہ علی ذلک انتہی ما اردنا نقلہ

فہذا ابن حجر علامتہم الشہیر فی الاقطار ومتکلمہم المشتہر بالعصبیۃ تمام الاشتہار قد اضرم بکثیر من افاداتہ فی قلوب الجاحدین النار واوری بشطر وافر من کلماتہ فی صدور المعاندین الاوار فلا یقدم بعد علی الطعن و القدح والانکار الا المولع المستہتر بالعناد کل الاستہتار ولا یجتری علی همزہ وغمزہ المورث للخیبۃ والخسار الا من خاض لجینہ فی غمار التباب والتبار وابن حجر مکی از اکابر محدثین منقدین واجلہ فقہای محققین نزد سنیہ می باشد جلالت مرتبت وعلو منزلت او بر ناظر لواقح الانوار عبدالوهاب شعرانی و ریحانۃ الالباء شہاب الدین خفاجی و نور سافر عبدالقادر بن شیخ بن عبداللہ العیدروس و تحفہ بہیہ عبداللہ بن حجازی شرقاوی و براہین قاطعہ کمال الدین

وقال م — العلائی وقد ذکر له طرقا وبین عدالة رجالها ولم یات احد ممن تکلم فی هذا الحدیث بجواب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین وبین رد ما طعن به فی بعض رواته کشریک القاضی بان مسلما احتج به وکفاه بذلك فخرا له واعتمادا علیه قد قال النووی فی حدیث

تنبیه م — رواه فی البسملة ردا علی من طعن فیه یکفینا ان نحتج بما احتج به مسلم ولقد قال بعض معاصریه فما رایت احدا حط اورع منه فی علمه رحمه الله هو التحقیق ویوافقه قول شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر رجاله رجال الصحیح الا عبد السلام الهروی فانه ضعیف عندهم انتهی وسبقه الی اخر کلامه الحافظ العلائی فقال الهروی هذا تکلموا فیه کثیرا انتهی ویعارض ذلك تصویب ابی زرعة علی حدیثه ونقل الحاکم عن یحیی بن معین انه وثقه فثبت انه حسن مقارب للصحیح بما علمت من قول ابن حجر ان رواته کلهم رواة الصحیح الا الهروی وان الهروی وثقه جماعة وضعفه اخرون وضعیف ای بناء علی رای من ضعف الهروی وموضوع وعلیه کثیرون ائمة حفاظ کالقزوینی وابن الجوزی وجزم ببطلان جمیع طرقه الذهبی فی میزانه وغیره وهؤلاء وان کانوا ائمة اجلاء لکنهم تساهلوا تساهلا کثیرا کما علم مما قررته وکیف ساغ الحکم بالوضع مع ما تقرر ان رجاله کلهم رجال الصحیح الا واحدا مختلف فیه ویجب فهم تاویل کلام القائلین بالوضع بان ذلك لبعض طرقه لا کلها

لا — وما احسن قول بعض الحفاظ فی ابی معاویة احد رواته المتکلم فیهم بما لم یسمع هو ثقة مامون من کبار المشایخ وحفاظهم وقد تفرد به عن الاعمش فکان ماذا وای استحالة فی انه صلی الله علیه وسلم یقول مثل هذا فی حق علی الخ **وجه صد و پنجاه و ششم** آنکه ابن حجر مکی در تطہیر الجنان جائیکه مطاعن معاویه و جوابات آن وارد نموده گفته السادس خروجه علی علی کرم الله وجهه ومحاربته له مع انه الامام الحق باجماع اهل الحل والعقد والافضل الاعدل الاعلم بنص الحدیث الحسن لکثرة طرقه خلافا لمن زعم وضعه ولمن زعم صحته ولمن اطلق حسنه انا مدینة العلم وعلی بابها قال الائمة الحفاظ لم یرد لاحد من الصحابة رضی الله عنهم من الفضائل والمناقب والمزایا ما ورد لعلی کرم الله وجهه وسببه انه رضی الله عنه وکرم وجهه لما استخلف کثرت اعداؤه وساورت المتقولون علیه فاظهروا له معائب ومثالب زورا وبهتانا والحادا وعدوانا وورث ذلك من تبعهم علی ضلالتهم فلما رای الحفاظ ذلك نصبوا نفوسهم لبیان الباطل من ذلك واظهار ما یرده مما ورد عندهم فی حقه

وجه صد و پنجاه و نهم آنکه علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی این حدیث شریف را در کنز العمال بروایات و الفاظ عدیده وارد نموده چنانچه گفته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب عق عد طب ک عن ابن عباس عد ک عن جابر و نیز گفته انا مدینة العلم و علی بابها ابو نعیم فی المعرفة عن علی انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیاته من بابه طب عن ابن عباس و نیز در آن گفته قال الترمذی و ابن جریر معا حدثنا اسمعیل بن موسی السدی انبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخة منکر و روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یذکروا فیه الصنابحی و لم یعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهی و قال ابن جریر هذا الخبر صحیح سنده و قد یجب ان یکون هذا علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمة بن کهیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجة و قد وافق علیا فی روایته هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم غیره ثنا محمد بن ابراهیم الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها من بابها حدثنا ابراهیم بن موسی الرازی و لیس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهی کلام ابن جریر و قد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات حدیث علی و ابن عباس و اخرج ک حدیث ابن عباس و قال صحیح الاسناد و روی خط فی تاریخه عن یحیی ابن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و قال عد فی حدیث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان و غیره و لم یاتوا فی ذلک بعلة قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع و قال فی فتوی هذا الحدیث اخرجه ک فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی

بن فخر الدین جہرمی و شرح شمائل ترمذی حاجی محمد بلخی و مرقاۃ شرح مشکوۃ ملا علی قاری و ما ثبت من السنۃ
شیخ عبد الحق دہلوی و نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجی و کفایۃ المتطلع تاج الدین بن احمد الدہان المکی و امداد الم
بن عبد اللہ بن سالم البصری و در رسنیہ محمد بن علی شنوانی و ثبت محمد بن عبد الرحمن الکزبری و رسالۂ اسانید محمد بن محمد الامیر
الازہری المالکی و ذخیرۃ المال احمد بن عبد القادر عجیلی و رسالہ اصول حدیث خود مخاطب و غیر ان واضح و ثابت
ست نظر بر اختصار درینجا بعض عبارات مذکور میشود عبد اللہ بن حجازی الشرقاوی در تحفہ بہیہ گفتہ العلامۃ
المحقق الناسک الخاشع الزاهد الشیخ شہاب الدین بن حجر نزیل مکۃ المشرفۃ اخذ رضی اللہ عنہ
العلم عن جماعۃ من مشایخ الاسلام بمصر واجازوہ بالافتاء والتدریس فدرس بالجامع الازہر
والحجاز وانتفع بہ خلائق کثیرۃ وصنف عدۃ کتب نافعۃ محررۃ فی الفقہ والاصول الخ و ملا علی
قاری در مرقاۃ شرح مشکوۃ گفتہ ومما ذکر شیخنا العالم العلامۃ والبحر الفہامۃ شیخ الاسلام ومفتی الانام
صاحب التصانیف الکثیرۃ والتالیف الشہیرۃ مولانا وسیدنا وسندنا الشیخ شہاب الدین بن حجر
المکی مناقب الامام مالک واحمد بن حنبل والشافعی فی شرح المشکوۃ قال تعین علینا اذ ذکرنا
تراجم ہؤلاء الائمۃ الثلاثۃ ان نختم برابعہم المقدم علیہم الخ و نیز دران گفتہ قال شیخنا العلامۃ
ابن حجر المکی فی شرحہ للمشکوۃ عند قولہ تکلم فیہ بعض النقاد ای تکلم فیہ باعتبار ذلک الحذف الذی
استلزم عندہ ان یعبر عنہ بما اصطلح علیہ من عند نفسہ الخ و شیخ عبد الحق دہلوی در ما ثبت من السنۃ گفتہ
قال الشیخ شہاب الدین بن حجر الہیتمی المصری المفتی ببلد اللہ الحرام و شیخ الفقہاء والمحدثین فی اوانہ
بذلک المقام فی الصواعق المحرقۃ اعلم ان ما اصیب بہ الحسین رض فی عاشوراء انما ہو الشہادۃ الدالۃ علی
مزید حظوتہ و رفعۃ درجتہ عند ربہ والحاقہ بدرجات اہل البیت الطاہرین الخ و نیز دران گفتہ وقال
شیخ مشایخنا فی الحدیث الحافظ ابن حجر الہیتمی والصواب کما قدمناہ فی رویتہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم
التعمیم علی ای حال راٰہ الرائی بشرط ان یکون علی صورتہ الحقیقیۃ فی وقت ما سواء کان فی شبابہ او
رجولیتہ او کہولیتہ او اخر عمرہ الخ و مناقب شامخہ و محامد باذخہ ابن حجر نزد اینحضرات بحدیست کہ نوبت
افراد ان بتالیف رسیدہ چنانچہ عبد القادر بن احمد فاکہی کہ از علمائی مشہورین سنیہ است کتابی خاص درینباب جمع نمودہ
محمد بن علی الشوکانی در بدر طالع گفتہ عبد القادر بن احمد الفاکہی ثم المکی العالم المشہور لہ تصانیف منہا شرح
منہج القاضی زکریا و شرح قصیدۃ الصفی الحلی وکتاب فی زیارۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وکتاب فی فضائل شیخہ ابن حجر الہیتمی ومات سنہ ۹۸۶

والمعرض عنه مسرع الی المحتوم الشقاء والعناء **وجه صد و شصت و یکم** محمد طاهر گجراتی فتنی در تذکرة الموضوعات
گفته انا مدینة العلم وعلی بابها اورده من حدیث علی وابن عباس وجابر قلت قد تعقب العلائی
علی ابن الجوزی فی حکمه بوضعه فانه ینتهی طرقه الی درجة الحسن فلا یکون ضعیفا فضلا ان یکون
موضوعا وقال ابن حجر صححه الحاکم وخالفه ابن الجوزی فکذبه والصواب خلاف قولهما والحدیث حسن
لا صحیح ولا کذب و نیز دران بعد ذکر قدح بحدیث از بعض طاعنین گفته قلت له متابعات فمن حکم بکذبه فقد
اخطأ وازین افادات علامه محمد طاهر بطلان تکذیب و ابطال و هوان تعییب و اخمال این حدیث شریف بنهایت ظاهر
و باهر ست و حسن و اعتماد و اعتبار آن بغایت ساطع و سافر فالعجب کل العجب من المخاطب الماهر الحائز من
الفضل کل زاه و زاهر کیف أثر الطعن البائر و آثار الضغن الفائر ولم یحتفل بما اثبته المحققون
کابرا بعد کابر ولم یعتن بما حصّله المتقدمون خالفا اثر غابر والله ولی التوفیق لکل مقبل للحق
اثر وهو الواقی عن زیغ کل ناکب فی سبیل الغی عاثر و محمد طاهر از اکابر علماء اعیان افاخم نبلای
جلیل الشان نزد سنیه بوده عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس در نور سافر فی اخبار القرن العاشر در
وقائع سنه ست وثمانین وتسعمائة گفته وفیها استشهد الرجل الصالح العلامة جمال الدین محمد طاهر
الملقب بملک المحدثین الهندی رحمه الله امین علی ید المبتدعة من فرقتی الرافضة السبابة و
المهدویة الضالة وسبب ذلک انه کان ینافرهم ویناظرهم ویریدهم یرجعون الی الحق ویترکون
ما هم علیه من الضلالة والزندقة وکان هذا دأبه ابدا وجری له معهم وقائع کثیرة وقهرهم
فی مجالس عدیدة واظهر فضائحهم وکشف عن عوراتهم وبدعهم ودحض حجتهم وابطلها
وبالغ فی الرد علیهم والتحذیر عنهم حتی قال بکفرهم وجزم بخروجهم من الدین والمنهج القویم
وضلالهم عن الصراط المستقیم واراد اعدام هذا المذهب القبیح راسا وسعی فی ذلک سعیا بلیغا
واراد التوصل الی سلطان الزمان لذلک فتحالوا علیه حتی قتلوه قبل ان یصل الی ذلک ولا حول ولا
قوة الا بالله وهو الذی اشار الیه النبی صلی الله علیه وسلم بالمرتبة فی الرویا التی راها الشیخ المتقی السابقة
وناهیک بها من منقبة علیة وکان علی قدم من الصلاح والورع والتبحر فی العلم وکانت ولادته
سنة ثلث عشر وتسع مائة وحفظ القرآن وهو لم یبلغ الحنث وجدّ فی طلب العلم ومکث کذلک نحو خمس عشرة
سنة وبرع فی فنون عدیدة وفاق الاقران حتی لم یعلم ان احدا من علماء گجرات بلغ مبلغه فی

الی الصحۃ ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن ہذا ہو المعتمد فی ذلک انتہی وقد کنت اجیب بہذا الجواب دہرا الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تہذیب الآثار مع تصحیحہ لحدیث ابن عباس فاستخرت اللہ وجزمت بارتقاء الحدیث عن مرتبۃ الحسن الی مرتبۃ الصحۃ واللہ اعلم انتہی **فہذا علی المتقی** عمدۃ نبہائہم الاعلام * الموصوف عندہم بمحامد زاہرۃ الاعلام * قد روی ہذا الحدیث المستنیر الدافع للظلام * الہادی بنورہ الی جدد الامن ونہج السلام * الافمن یسلک فیہ لحب الاذعان والاستسلام وتقبل الجزم بصحتہ کالمتقی بغیر نکیر وکلام * حظی عند ذوی العقول والاحلام * وامن من عذلہم والملام * ومن اراد قدحہ لزیغ قلبہ المظلم کل الاظلام * وابدی ضمیر سرہ او حرصدرہ اشد الایلام * ذہب دینہ بالمحو والانثلام * وحق لہ من اللہ البطش والاصطلام و ماثر مشرقہ و مفاخر مونقہ متقی جنت نہا عمود در غایت سمو مرتبت علی متقی نزد سنیہ بر متتبع قول نقی فی مناقب المتقی تصنیف عبد القادر بن احمد الفاکہی و اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی تصنیف شیخ عبد الوہاب متقی قادری و زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین و اخبار الاخیار تصنیف شیخ عبد الحق دہلوی و نور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الیمنی و سبحۃ المرجان غلام علی آزاد بلگرامی و کفایۃ المتطلع تاج الدین الدہان المکی و کشف الظنون مصطفی بن عبد اللہ القسطنطنی و منتہی الکلام و ازالۃ الغین مولوی حیدر علی معاصر و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و ظاہر ست **وجہ صد و شصتم** آنکہ ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی حدیث مدینۃ العلم را دلیل فضل علم جناب امیر المومنین علیہ السلام دانستہ چنانچہ در کتاب الاکتفاء در کتاب فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ الباب التاسع فی فضل علمہ رضی اللہ عنہ الی ان قال وعنہ ای عن علی رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم وعلی بابہا اخرجہ ابو نعیم فی المعرفۃ ونیز در آن گفتہ وعنہ ای عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب اخرجہ الحاکم فی المستدرک والخطیب فی المتفق والمفترق انتہی **فہذا الوصابی** صاحب کتاب الاکتفاء * قد روی ہذا الحدیث الہادی لارباب الاقتفاء * نقلا عن اکابر علمائہ العظماء * وعزوا الی اجلۃ حفاظہ الفخماء * فالمذعن لہ ماض علی سنن الاہتداء * والطاعن فیہ خابط فی سہب الاعتداء * والمقبل علیہ راکن الی الحق الواضح السناء

منهم نبذة من العلوم المتداولات ثم تسلك الی الحرمین المکرمین زادهما الله شرفا وتعظیما و
ادرك علماءهما ومشایخهما لاسیما الشیخ علی المتقی قدس الله سره وتعاطی منه فیوضات وافرة و
فتوحات متکاثرة وعطف عنان العزم الی بلده وعاد الی مسارح اغواره ونجده وصرف جل همته
علی افادة العلوم وشد حزامه علی اعلاء کلمة الحی القیوم وکانت طریقته حسب وصیة شیخه
المتقی الاشتغال بعمل المداد واعانة کتبة العلوم بهذا الامداد حتی کان فی حالة التدریس ایضا
یشتغل بحله وینضر خمیلة الطرس بطله لیکون اللسان والبنان فی حل المشکلات وحسن العمل رضیعی
لبان وفرسی رهان والف توالیف مفیدة کمجمع البحار فی غریب الحدیث والمغنی فی اسماء الرجال و
تذکرة الموضوعات وعزم مثل شیخه علی کسر البواهیر المهدویة الذین کانوا من قومه وکانوا من اتباع
السید محمد الجونفوری الذی ادعی انه للمهدی الموعود وعهد ان لا یربط العمامة علی راسه حتی یزیل
کی البدعة عن جباههم ولما استولی سلطان اکبر والی دهلی فی سنة ثمانین وتسعمائة علی گجرات و
اجتمع بالشیخ ربط العمامة بیده علی راس الشیخ وقال علی ذمة معدلتی نصرة الدین المبین وکسر الفرقة
المبتدعین وفق ارادتك وفوض السلطان حکومة گجرات الی اخیه الرضاعی میرزا عزیز کوکه الملقب
بالخان الاعظم فاعان الشیخ وازال رسوم البدعة مهما امکن ثم عزل الخان ونصب مکانه عبد الرحیم
خان خانان وهو کان شیعیا فاعتضد به المهدویة وخرجوا من الزوایا ورموا السهام عن
الخبایا فحل الشیخ العمامة عن راسه وانطلق الی السلطان اکبر وهو کان فی مستقر الخلافة اکبر اباد
فتبعه جمع من المهدویة سرا ولما وصل الشیخ الی حوالی اجین بضم الهمزة وتشدید الجیم و
فتحها وسکون التحتانیة والنون هجموا علیه وقتلوه سنة ست وثمانین وتسع مائة فنقل
جسده الی فتن ودفن فی مقابر اسلافه رحمه الله تعالی ومن احفاده الشیخ عبد القادر بن الشیخ
ابی بکر مفتی مکة المعظمة کان عالما جیدا لاسیما فی الفقاهة فصیحا بلیغا من تآلیفه الفتاوی
اربع مجلدات ومجموعة المنشآت توفی سنة ثمان وثلثین ومائة والف ونظم الشیخ عبد الله طرفة
الانصاری المکی الشافعی استاده فی مدح التلمیذ قصیدة یوصل فیما نسبه الی الصدیق الاکبر
رضی الله عنه ویقول ؎ قد کان جد ابیك بل جد جده ٭ من اوحد العلماء والفضلاء ٭ اعنی محمد طاهر
من منجبی الصدیق حققه بغیر مراء ٭ لکن جمهور اهل گجرات متفقون علی ان الشیخ من البواهیر

فن الحدیث کذا قالہ بعض مشایخنا ولہ تصانیف نافعۃ منہا مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل
ولطائف الاخبار وشیوخہ کثیرون لما حج اخذ عن الشیخ حسن البکری والشیخ ابن الحجر الہیتمی و
الشیخ علی بن عراق والشیخ علی المتقی الہندی المکی والشیخ جار اللہ بن فہد واخذ عن جدی السید عبد اللہ
العیدروس فی التصوف بعدن وورث عن ابیہ مالاً جزیلاً فانفقہ علی طلبۃ العلم الشریف
وکان یرسل الی معلم الصبیان ویقول ای صبی حسن ذکاء وجید فہمہ ارسلہ الیّ فیرسل الیہ فیقول
لہ کیف حالک فان کان غنیا یقول لہ تعلم وان کان فقیرا یقول لہ تعلم ولا تہتم من جہۃ معاشک
انا اتعہد امرک وجمیع عیالک علی قدر کفایتہم فکن فارغ البال واجتہد فی تحصیل العلم فکان
یفعل ذلک بجمیع من یاتیہ من الضعفاء والفقراء ویعطیہم قدر ما وظفہ لہم حتی صار منہم
جماعۃ کثیرۃ علماء ذوو فنون کثیرۃ فانفق جمیع مالہ فی ذلک وحکی انہ فی ایام تحصیلہ قاسی
من الطلبۃ وغیرہم شدائد فنذر ان رزقہ اللہ علما لیقوم بنشرہ ابتغاء لمرضات اللہ فلما
تم لہ ذلک فعل کذلک وقام بہ احتساباً للہ فانتفع بتدریسہ عوالم لا تحصی رحمہ اللہ و
اعاد علینا من برکاتہ امین وشیخ عبد الحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار فی اسرار الابرار گفتہ میان محمد طاہر
در پٹن گجرات بودہ از قوم بوہرہ کہ دران دیار حق سبحانہ تعالی او را علم وفضل داد بحرمین شریفین رفت وعلما
ومشایخ آن دیار شریف را دریافت وتحصیل وتکمیل علم حدیث نمود وباشیخ علی متقی رحمۃ اللہ علیہ صحبت داشت و
مرید شد وبازاو ببرکت وکرامت بوطن اصلی عود نمود وبعضی بدعتہا کہ در آنقوم شائع بود ازالہ کرد ومیان اہل سنت
وبدعت این قوم تمییز وتعریف نمود ودر علم حدیث توالیف مفیدہ جمع کرد از انجملہ کتابی ست کہ متکفل شرح صحاح
ست مسمی بمجمع البحار ورسالہ دیگر مختصر مسمی بمغنی کہ بتصحیح اسماء رجال کردہ بی تعرض بہ بیان احوال بغایت مختصر
ومفید ودر خطبہای این کتب مدح شیخ علی متقی بسیار کردہ است واو بوصیت شیخ سیاہی بجہۃ امداد طلبا راست میکرد ودر وقت
درس نیز بحل کردن آن مشغول میبود تا دست نیز در کار باشد ووی در ازالہ بدع واہل بدع کہ در آن دیار بودند
تقصیر نکرد وآخر ہم بدست آن جماعت در سنہ نیف وثمانین وتسع مائۃ بشہادت رسید شکر اللہ سعیہ وجزاہ اللہ
عن المسلمین خیرا وغلام علی آزاد بلگرامی در سبحۃ المرجان فی آثار ہندوستان گفتہ مولانا الشیخ
محمد طاہر الفتنی قدس سرہ فتن بفتح الفاء وتشدید الفوقانیۃ وفتحہا والنون بلدۃ من بلاد
گجرات ہو خادم الاحادیث المقدسۃ وناصر السنۃ الموسسۃ تلمذ علی بعض علماء گجرات واخذ

بخان اعظم میرزا عزیز کوکہ تفویض یافت باعانت او اکثر رسوم بدعت برانداختہ شد اما عنقریب صوبہ گجرات
بر عبد الرحیم خانخانان قرار گرفت وبحمایت او طائفہ مہدویہ باز از کمین برجستند شیخ دستار از سر کشاد وعزم
اگرہ کرد کہ ماجرا بسمع اکبر بادشاہ رساند تدارکی بعمل آرد شیخ وجیہ الدین علوی ہر چند بکنایہ منع کرد وفرمود عالم
مظہر اسمای جلالی وجمالی ست حفظ آثار واحکام ہر اسم صراط مستقیم ست سود مند نیفتاد ورخت کوچ بربست
جمعی از مخالفین در پی افتادند وما بین اوجین وسارنگ پور ریختہ شہید ساختند واین حادثہ در سنہ ست وثمانین
وتسع مائۃ اتفاق افتاد نعش او را از مالوہ بہ پٹن آوردہ در مقابر اسلاف او دفن کردند کذا فی ماثر الکرام تاریخ
بلگرام للسید آزاد رح وغیرہ حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی در حالات الحرمین نوشتہ اند چون اکبر بادشاہ در
پٹن بملاقات شیخ محمد طاہر کہ در ان وقت در علوم ظاہر وباطن از اکابر عہد خود بودند آمد گفت خدمتی بفرمائید گفتند آرزوی
ما انست کہ اگر کسی از فرزندان من پیش شما یا فرزندان شما آید او را بجود راہ ندہید دبرانید وبعد اندک توقف فرمودند
این گفتن من فائدہ نداد ایشان خواہند آمد وشما راہ خواہید داد آخر یکی از بنائر ایشان نزد عالمگیر بادشاہ آمد وشیخ
الاسلام ملقب شد وجاہ عظیم یافت انتہی ومیر آزاد نوشتہ کہ یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی مکہ
معظمہ بود در علم وفضل وفصاحت وبلاغت لاسیما فقاہت ممتاز عصری زیست سالہا بر مسند افتای
حرم محترم سربلندی داشت از توالیف اوست فتاوی در چہار مجلد ونسخہ منشآت مات فی سنہ ثمان وثلاثین ومائۃ والف
شیخ عبد اللہ طرفہ انصاری مکی شافعی استاد او بود در مدح تلمیذ قصیدہ پرداختہ در انجا نسب شیخ محمد طاہر جد او بصدیق
اکبر رضی اللہ عنہ رسانیدہ میگوید ؎ قد کان جد ابیک بل ضریحہ ٭ من اوحد العلماء والفضلاء
اعنی محمد طاہر من منّجی الصدیق حقہ بغیر مراء ٭ اما شیخ محمد طاہر باتفاق جمہور از قوم بوہرہ ست وکلام
شیخ عبد الحق دہلوی در اخبار الاخیار ہم تصریح میکند وصدیقی بعضی میگویند باعتبار نسب از جانب مادر بود وبعضی
گویند از جہت اعتقاد بود کہ چون شیعہ خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند انتہی کلامہ محرر سطور گوید ارجح قول
ثانی مینماید زیرا کہ نسب بمادر نمی باشد بلکہ از پدر می بود خصوصا اعتبارش از مثل شیخ محمد طاہر عالم محقق خیلی بعید ست ولیکن
قول طرفہ در بیت مذکور حقہ بغیر مراء ناظر در صحت صدیقیت اوست قطع نظر از انکہ از جانب مادر باشد یا پدر واللہ
اعلم ولیکن اصح ہمین ست کہ بوہرہ بود انتہی ما اردنا نقلہ ونیز صدیق حسن در ابجد العلوم گفتہ الشیخ محمد طاہر
الفتنی صاحب مجمع البحار فی غریب الحدیث وفتن بلدۃ من بلاد گجرات تلمذ علی علماء بلدہ وصار
راسا فی العلوم الحدیثیۃ والادبیۃ ورحل الی الحرمین الشریفین وادرک علماءہما ومشایخہما سیما

منجی

وصرح به الشیخ عبد الحق الدهلوی فی کتابه اخبار الاخیار قال بعضهم انه کان صدیقیا من
جانب الام وقال الآخرون لما تلقب المهدویة بالحیدریة وهی نسبة الی الحیدر علی بن ابیطالب
رضی الله عنه فلقب الشیخ بالصدیقی فی مقابلتهم والاصل ان اسلاف البواهیر جدید
اسلامهم واهل الهند یدعون من یدخل دین الاسلام صدیقیا لمناسبته بالصدیق الاکبر
رضی الله عنه فی التصدیق قال المیر نور الله الشوشتری المتوفی فی العشرة الثانیة بعد الالف
فی بعض مولفاته البوهرة طائفة متوطنون بگجرات اسلم اسلافهم علی ید الملا علی الذی قبره
فی کنبایت بفتح الکاف وسکون النون والباء الموحدة والالف وکسر التحتانیة وسکون الفوقانیة
بلدة مشهورة قریبة من گجرات ومضی لاسلامهم ثلاث مائة سنة تخمینا واکثرهم یکسبون المعاش
بالتجارة وانواع الحرف کما یدل علیه اسم بوهرة ومعناه التاجر بالهندیة ومولوی صدیق حسن خان معاصر
در اتحاف النبلا گفته محمد بن طاهر الفتنی مولف مجمع البحار فی غریب الحدیث خادم حدیث نبوی و ناصر سنن مصطفوی است

محمد طاهر

در بلده نهرواله در سنه اربع عشر و تسعمائة متولد شده تحصیل علوم و تکمیل فنون از عظمای عصر و فضلای دهر خود
نمود مثل استاذ الزمان ملا مهته و مولانا شیخ ناگوری و شیخ برهان الدین سمهودی و مولانا یداللّه سوهی بعده جاده
نورد حرمین شریفین گردید و از علما و مشایخ آن دیار کرامت آثار استفاده و استفاضه گرفت مثل شیخ ابی عبد الله
زبیدی و سید عبد الله عدنی و شیخ عبید الله حضرمی و شیخ جار الله مکی و شیخ ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقه و شیخ
علی مدنی و شیخ برخوردار سندی و شیخ ابو الحسن بکری المکی خصوصا از حاشیه محفل اشرف شیخ اجل علی بن حسام الدین المتقی
فیوض فراوان اندوخت و بسعادت ارادت فائز گشت و عنان بوطن اصلی باز گردانید و هنگامه افاده علوم و اعلای
کلمة الحق گرم ساخت و بتصانیف نفیسه بدیعه پرداخت از انجمله کتاب مجمع البحار است که بدان توسل بخدمت شیخ
خود علی متقی کرده و در دیباچه آن ثنای بلیغ بروی نموده همیشه بر وفق وصیت شیخ خود مدد برای امداد نسخه نویسان
علوم حل میکرد بحدیکه در وقت درس گفتن هم بحل کردن مرکب مشغول میبود تا دست نیز در کار باشد وی در شکست
بواهیر مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدای سید محمد جونپوری مدعی مهدویت میکردند مثل استاد خود کمر بست و عهد
کرد که تا داغ بدعت از پیشانی ایشان نشوید دستار بر سر نه بندد چون اکبر بادشاه در سنه ثمان و تسعمائة گجرات را
تسخیر کرد در پتن با شیخ ملاقات واقع شد بادشاه بدست خود دستار بر سر شیخ پیچید و گفت باعث ترک دستار
بسمع رسیده نصرت دین متین بر وفق اراده شما بر ذمه معدلت من لازم است دران سال حکومت گجرات

علی یوم الثلثاء اخرجه الترمذی وعن ابن عباس قال اول من صلی علی اخرجه الترمذی وعن زید بن ارقم رضی الله عنه قال اول من اسلم علی قال عمر بن مرة فذکرت ذلک لابراهیم النخعی فانکره وقال اول من اسلم ابوبکر الصدیق اخرجه الترمذی وعن سعد بن ابی وقاص قال لما اخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بین اصحابه جاءه علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین احد فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انت اخی فی الدنیا والاخرة اخرجه الترمذی وعن ابن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اخرجه الترمذی وعن زید بن ارقم ان رسول الله صلعم خلف علی بن ابیطالب فی غزوة تبوک فقال علی یا رسول الله تخلفنی فی النساء والصبیان فقال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی اخرجه البخاری و مسلم والترمذی عن سعد بن ابی وقاص ان معاویة بن ابی سفیان امره فقال ما یمنعک ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذکرت ثلثا قالهن رسول الله صلی الله علیه وسلم فلن اسبه لان یکون لی واحدة احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول له وخلفه فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله خلفتنی مع النساء والصبیان فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی وسمعته یقول یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله قال فتطاولنا فقال ادعوا لی علیا فاتی به ارمد فبصق فی عینیه ودفع الرایة الیه ففتح الله علیه ولما نزلت هذه الایة ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال اللهم هولاء اهلی اخرجه مسلم والترمذی وعن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل علیهم علی بن ابیطالب فمضی فی السریة فاصاب جاریة فانکروا علیه وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا اذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی وکان المسلمون اذا رجعوا من سفر بدؤا برسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرفوا الی رحالهم فلما قدمت السریة فسلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال الم تر الی علی بن ابیطالب فعل کذا وکذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل ما قال فاعرض عنه

اخی

قال

الشیخ علی المتقی وذکره فی مبدء کتابه مجمع البحار واثنی علیه ثناء حسنا جمیلا وعاد الی بلده وقصر همته
علی افادة العلوم وکان طریقته الاشتغال بعمل المداد واعانة کتبة العلوم بهذا الامداد حتی فی
حالة الدرس ایضا یشتغل بجعله له المغنی فی اسماء الرجال وتذکرة الموضوعات وعزم علی کسر البواهیر
المهدویة الذین کانوا قومه وعهد ان لا یربط العمامة علی راسه حتی یزیل تلک البدعة فلما استولی السلطان
الاکبر والی دهلی فی سنة ۹۸۰ علی گجرات واجتمع بالشیخ ربط العمامة بیده علی راس الشیخ وقال علی ذمتی
معد لتی نصرة الدین وکسر الفرقة المبتدعین وفق ارادتک وکان قد فوض حکومة گجرات الی اخیه الرضاعی
میرزا عزیز کوکه الملقب بالخان الاعظم فاعان الشیخ وازال رسوم البدعة مهما امکن ثم عزل الخان الاعظم
ونصب مکانه عبد الرحیم خان خانان وکان شیعیا فاعتضد به المهدویة وخرجوا من الزوایا ورموا
السهام علی الخبایا فحل الشیخ العمامة عن راسه وانطلق الی اکبر بادشاه وکان فی مستقر الخلافة آگرة فتبعه
جمع من المهدویة سرا وهجموا علیه فی حوالی اجین وقتلوه سنة ۹۸۶ فاستشهد ونقل جسده الی
فتن ودفن فی مقابر اسلافه وکان صدیقی النسب من جهة امه واصله من بواهیر واسلافهم جدد
الاسلام وبیوهار فی الهندیة التجارة وبوهرة التاجر وقد ذکره الشیخ عبد الحق الدهلوی ترجمته فی
اخبار الاخیار وذکرتها انا فی اتحاف النبلاء وایضا افردت ترجمته فی رسالة مستقلة الحقتها فی اوائل
مجمع البحار قال الشیخ عبد الوهاب المتقی رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الرویا فقلت من
افضل الناس فی هذا الزمان یا رسول الله فقال شیخک ثم محمد طاهر وبالهام من رویا تفضل علی الیقظة
وکتابه مجمع البحار قد طبع بالهند لهذا العهد واشتهر اشتهار الشمس فی رابعة النهار وهو کتاب جمع فیه
کل غریب الحدیث وما الف فیه فجاء کالشرح للصحاح الستة فان لم یکن عند احد شرح لکتاب من
الامهات الست فهذا الکتاب یکفیه لحل المعانی وکشف المبانی وهو کتاب متفق علی قبوله متداول
بین اهل العلم منذ ظهر فی الوجود وبالله التوفیق وجلالت مرتبت محمد طاهر نزد سنیه بر ناظر رسالهٔ اصول حدیث
مخاطب بایضاح فاضل رشید وازالة الغین حیدر علی معاصر نیز واضح ولائح است **وجه صد و شصت و دوم**
آنکه عباس بن معین الدین الشهیر بمیرزا مخدوم الجرجانی ثم الشیرازی این حدیث شریف را در کتاب نواقض الروافض
آورده و از فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام شمرده چنانچه در فصل ثانی از فصول ثلثه کتاب مذکور گفته فی فضائل
علی بن ابیطالب عن انس بن مالک قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین وصلی

یربط

باب العلوم * علیه وعلی صلوة والهما الاف السلام من الحی القیوم * فالعجب کل العجب من الخاطب المشهوم کیف عاند فی رده اهل الاحلام والفهوم * وعاث فی طعنه ارباب الافهام والحلوم * وسبق فی دفعه حتی علی ذوی الزیغ المشئوم * **وجه صد و شصت و سوم** آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در عقد نبوی و سر مصطفوی این حدیث شریف را وارد نموده چنانچه گفته واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر والترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وفی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها وفی اخری عند ابن عدی علی باب علمی **وجه صد و شصت و چهارم** آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی ابیات قصیده ابن جابر اندلسی که مشتمل بر نظم این حدیث شریف میباشد نقل نموده و استحسان ان فرموده چنانچه در کتاب مذکور بعد ذکر شطری از مناقب و اخبار جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ولله در ابن جابر الاندلسی حیث قال

ع وان علیا کان سیف رسوله * وصاحبه السامی لمجد مشید * وصهر النبی المجتبی وابن عمه ابا الحسنین المحتوی کل سودد * وخیر نساء العز زوجته غدت * وحسبک هذا سودد المسود * وزوجه رب السما من سمائه * وناهیک تزویجا من العرش قد بدی * فیا او حلی الزهد خیر حلاهما * وقد اثرا بالزاد من جاء یجتدی * فاثمرت الجنات من ضل ومن * حلاهما رعیا لذاک التزهد * وما فتر من قد بات والصوت لبسه * وفی السن من الغالی عذا سوف یفتدی * وقال رسول الله انی مدینة من العلم وهو الباب والباب فاقصد **وجه صد و شصت و پنجم** آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی قصیده ابو الحسن علی بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف که در بعض ابیات آن مضمون بلاغت مشحون حدیث مدینة العلم نظم کرده استحسانا نقل نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته ولله در الشیخ العارف شیخنا و قدوتنا السید الشریف الحسینی ابو الحسن علی بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف حیث قال وعدد ابیات هذه القصیدة مائتان وتسعة وعشرون بیتا ومجموعها مفرق فی هذا المجموع اللطیف عند ذکر من ذکر من عمود سلسلة هذا النسب الشریف ع لنا اقصر مجد فی انتساب ومنسب قبیلتنا تسمو بکم من مهذب * فحیدرهم المختار افضل نسبة * وصدیقهم ... * ومن الفاروق احکم نسبة * وعثمان فیهم منه وصلة منسب * ومنهم علی مع عقیل وجعفر * وحمزة ذا ...

حلّی

ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع و قال ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ثلثا ان عليا مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن
بعدي اخرجه الترمذي وعن حبشي بن جنادة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي مني وانا من
علي ولا يؤدي عني الا انا او علي اخرجه الترمذي وعن انس قال كان عند رسول الله صلى الله عليه
وسلم طير فقال اللهم ائتني باحب خلقك اليك ياكل معي هذا الطير فجاء علي فاكل معه اخرجه الترمذي
وعن سلمة بن الاكوع قال كان علي قد تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في خيبر وكان رمدا فقال انا
اتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج علي فلحق النبي صلى الله عليه وسلم فلما كان مساء
الليلة التي فتح الله في صبحها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاعطين الراية غدا رجلا يحبه الله ورسوله
او قال يحب الله ورسوله يفتح الله عليه فاذا نحن بعلي وما نرجوه فقال هذا علي فاعطاه رسول الله
صلى الله عليه وسلم الراية ففتح الله عليه اخرجه البخاري ومسلم وعن سهل بن سعد ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله قال فبات الناس
يدوكون ليلتهم ايهم يعطاها فلما اصبح الناس غدوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم كلهم يرجون
ان يعطاها فقال اين علي بن ابي طالب فقيل هو يا رسول الله يشتكي عينيه قال فارسلوا اليه
فبصق في عينيه ودعا له فبرء كان لم يكن به وجع فاعطاه الراية فقال علي يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اقاتلهم
حتى يكونوا مثلنا قال انفذ على رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام واخبرهم بما يجب
عليهم من حق الله عز وجل فيه فوالله لان يهدي الله بك رجلا واحدا خير لك من حمر النعم اخرجه
البخاري ومسلم وعن ابي سعيد قال كنا لنعرف المنافقين نحن معاشر الانصار ببغضهم علي بن ابي طالب
اخرجه الترمذي وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحب عليا منافق
ولا يبغضه مومن اخرجه الترمذي وعن زر بن حبيش قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول والذي
فلق الحبة وبرء النسمة انه لعهد النبي الامي الي ان لا يحبني الا مؤمن ولا يبغضني الا منافق اخرجه
مسلم والترمذي والنسائي وعن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلي
بابها اخرجه الترمذي انتهى ... تكلم ... الشهيد ... الذي ... للحق متيقن معلوم
قد اورد هذا الحديث القاطع ... اعيانهم ... وعده من فضائل مولانا علي

حبشی — یدوکون — تنزل — زر — وعن علی

وصار هذا الاسم الشريف يصدق فيه من اربع حيثيات احدها انه اسمه وثانيها انه بلغ في السن
حد الشيوخة وثالثها انه شيخ اهل التصوف في زمانه ورابعها انه شيخ طلبة العلم في العلوم الظاهرة
فهو شيخ اسما ووصفا وعلى كل تقدير وبكل وجه وما احسن قول الاديب الفاضل عبد اللطيف
الدبير حيث يقول فيه ؎ شيخ الى سبل الرشاد مسلك ؞ وطريقه في العلم ما لا يجهل ؞ شيخ بحسن
ادائه وبيانه ؞ لعظيم اشكال العويص يسهل ؞ شيخ تبحر في العلوم فمن راى ؞ بحرا ايسوغ لوارديه
المنهل ؞ شيخ عليه من المهابة رونق ؞ كالبدر لكن وجهه يتهلل ؞ شيخ له في الطالبين مسائل ؞
صوفية ان جئت عنها تسأل ؞ شيخ تقدم في السلوك لانه ؞ ان عد ارباب الكرامة اول ؞ العيدروس
الحبر قدوة عصره ؞ من للشدائد مقصد ومؤمل ؞ قطب الزمان وغوثه وغياثه ؞ من بر نجيه
لا يضاع ويخمل ؞ ابن العفيف ابو الشهاب المرتضى ؞ بحر الحقائق مرشد متفضل ؞
عذب الموارد من اتاه واردا ؞ من فيضه عن العشاوة ينسل ؞ ما قيل هذا كامل في ذاته ؞
الا وقلت الشيخ عندي اكمل ؞ لا زال فيض كماله متواصلا ؞ ما دام شيخ في الطريقة موصل ؞ وروي
عن الشيخ الكبير والولي الشهير القطب شمس الشموس ابوبكر بن عبد الله العيدروس انه قال لابن اخيه السيد عبد الله
بن شيخ وكان في خدمته وهو ابن اخيه عند وفاته تمن يا عبد الله فقال ما اريد الا البركة والدعاء
بذرية صالحة فبشره بذلك وقال له سياتيك من الولد كذا وكذا وذكرهم باسمائهم وعد من جملتهم
سيدي الشيخ صاحب الترجمة ثم اثنى عليه واشار بالسر المصون اليه وقال له انه ولدي وصاحبي
وام امه بنت الشيخ علي بن ابي بكر وحكي ان الشيخ علي رضي الله عنه كان اذا راى السيد عبد الله بن شيخ وهو
صغير يقول ارجو ان يتزوج هذا احدا من بناتي او بنات اولادي فتحصل له منهم ذرية صالحة فلما
عقد السيد عبد الله بزوجته السيدة فضل الله التي امها بنت الشيخ علي حضر جماعة من الاعيان منهم
والدها السيد شيخ وخالها السيد عبد الرحمن ارجو من الله ان كلام والدي ينتج نتيجة فان كلام
الصالحين ما يسقط فقال له السيد شيخ هذا ثمرة تلك البشارة قلت في اسمها ما يشعر بهذه الموهبة
العظيمة التي سبقت في الازل للسيد عبد الله بالذرية الصالحة فظهر بفضل الله من بطن فضل الله
هذا السيد العظيم وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وروي عن الشيخ
الكبير والعلم الشهير ابي بكر بن سالم باعلوي انه كان يقول ما احد من آل باعلوي اولهم واخرهم اعطي

ابي بكر
انه صح
قال الشيخ علي صح

زین الملاحب ؛ و بعد نقل ساری ازابیات می آرد لھم من جمال المصطفی خیر خلعۃ ؛ و من صفو حلو
الاقتفا سر معذب ؛ و من فضل صدیق العلی سر نسبۃ ؛ لھم منہ تسری فی سماد موحب ؛ و من منا
الکبری خدیجۃ بھجۃ ؛ و فاطمۃ الزہرا حبتھم بمشرب ؛ بھا کرعلوا المجد او فاقوا بھا علا ؛ وفازوا
بھا فضلا و سرابوجب ؛ و من سرباب العلم اکرم حلۃ ؛ علی العلی اکرم بذلک المھذب ؛ و من حسن
فاضت و سر حسینھم ؛ فضائل مجد فی علا احسن منسب ؛ توسلت یاربی بمجموع جمعھم ؛ الیک
لاعطی کل خیر و مطلب ؛ بسرک فیھم یا الھی وجاھھم ؛ بنا الطف ورق والشر عنا فجنب ؛ و عاف
سقیما مقعد احل قید ہ ؛ و جللہ بالالطاف والحال طیب ؛ و مخفی نماند کہ شیخ بن عبد اللہ العیدروس الیمنی از
اکابر اولیاء معروفین و اجلہ علماء مشہورین و اعاظم کبراء ممدوحین و افاخم عظماء مقبولین اہل سنت است عبد القادر
بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس در نور سافر گفتہ و فی لیلۃ السبت لخمس عشر بن خلت من رمضان سنۃ تسعین
توفی الشیخ الکبیر والعلم الشھیر القطب العارف باللہ شیخ بن عبد اللہ العیدروس باحمد اباد و دفن بھا
فی صحن دارہ علیہ قبۃ عظیمۃ و کان مولدہ سنۃ تسع عشرۃ و تسعمائۃ بتریم و من احسن تواریخ
وفاتہ تاریخ صاحبنا الفقیہ عبد اللہ بن احمد بن فلاح الحضرمی وقد نظمہ فی بیتین فقال ؎
ارخت نقلہ سیدی شمس الشموس العیدروس ؛ فانظر تجد تاریخہ القطب ھو شمس الشموس
ولفضلاء الآفاق فیہ جملۃ مستکثرۃ من المراثی و من غریب الاتفاق انہ قبل موتہ بنحو شہرین کان
امر بتحصیل رسالۃ فی مناقب النووی رحمہ اللہ تمام بمقابلتھا و کان مؤلفھا ذکر فیھا جملۃ من المراثی
التی قیلت فی الامام فقال ذات یوم ان المراثی اذا قرئت لابد ان یموت احد فاتفق ان مات بعد ذلک
ورثی بمراثی کثیرۃ حتی انی لم ار احدا رثی بھذا القدر منھا سوی التی ذکرھا فی تلک الرسالۃ من مراثی
الامام النووی و روی عن الشیخ الکبیر الولی شہاب الدین احمد بن الشیخ عبد الرحمن انہ کان
یقول عادۃ اہل حضرموت یعودون فیہ نظرۃ و یخص بہ اہل بلد بعید من اہل المشرق و کانت
مدۃ اقامتہ بالھند اثنین و ثلاثین سنۃ لانہ دخلھا سنۃ ثمان و خمسین و تسعمائۃ و کان
شیخا کاسمہ کما قال بعض الصلحاء فی وصفہ و لقد صار بحمد اللہ شیخ زمانہ باتفاق علماء وقتہ وقد
الھم اللہ اہلہ حیث سموہ شیخا قبل اوانہ و وقتہ و ذلک لتحقیق وراثتہ من مبتوع کما الھم اللہ
آل المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم لتسمیتہ محمدا قبل تجلی صفاتہ الحمیدۃ صلی اللہ علیہ وسلم

علی
علی

فهؤلاء بنوا الزهراء امهم به ثم نسبي وارثي ب المختار متصل ثم طتسلسل من اولاد فاطمة نسب كشمس
الضحى في دارة الحمل ثم نسب شريف صحيح ضياء مشكاته من سيد الرسل والزهر انجد من على المسلسل كالنجوم
الزهر عقدهم بدأ وختما محمد خاتم الرسل ثم منه في وصف العارفين رضي الله عنهم اجمعين اولئك القوم
سادات فحق لهم ان يسحبوا الذيل فخرا باسم سنان ثم قوم علوا في معالي المجد موجدهم فاقوا البرايا لحظوا من
فيض رحمان ثم جواهر السر فاضت من عوالمهم بسر متبوعهم فضلا واحسانا ثم شموس معرفة ضاءت لمبتهج
طريقهم حبذا افتخارا وبرهانا ثم منه شعر سارعوا من قبل فوت ثم واغنموا فرصا ووقتا ثم واقرضوا الله قرضا
لن تنالوا البر حتى ومنه شعر يا قارئ الخط ادعوا الله يغفر لي ذنبي واثمي وعصياني كان ازللي ويلحظ العبد لحظا
انه فمن بالاستجابة اللهم انت ولي ومنه يا آل طه طوى الاحشاء حبكم طي السجل فطهرتم من
القذر ثم القوم انتم فلا يخشى جليسكم الناس انتم كهف الحبر عن خبر ثم ومنه لنا بالرسول المصطفى خير نسبة
مسلسلة تعلو على كل رتبة ائمة علم الله جوهر سره زواهر علم يقتدى وقد للطريقة شموس تجلت
والبدور طوالع ثم نجوم لنا يا اسعد منه استمدت ثم شموس بدت في عالم الغيب اشرقت بدور وبدت
ابدال اوتاد صفوة ثم ومنه كفاني ان اني هو بجدي والدي ثم حسب من فوق هام الفراقد ولي
نسب بالمصطفى وابن بنته حسين على زين زاكي المحامد ابا وانا سيد الرسل هكذا الى العيدروس
المجتبى خير ماجد وراثه خير الخلق احمد جدنا ثم ونحن به نعلو العلى في المعاقد ورثنا العلى الكرم بنا خير
سادة ثم شد المجدنا شدا بطيب المحامد ثم ومنه لنا سادة فاقوا على كل سادة بتمكين ارث
كابر عن كابر لنا قادة فاقوا الكماة بعزمهم ففي كل وقت منهم كم مظاهر هنيئا لهم طوبى
لهم عن عشائر تحقيق لهم ذلك حظوا بالبشائر ثم هم القوم لا يشقى جليس لهم بهم ثم خصوصيته تخصوا بنور البصائر
وكيف لا يكون الحق عيش قلوبهم ثم وهم بضعة المختار اهل المفاخر ومنه هذا المفرد والتزم فيه
الحروف المقطعة زرد ار وددار وذ وذ وادا وادي زرود ثم ومنه هذه القصيدة العظيمة
المشهورة بالبركة مطلعها حجاب من الله وحرز منيع علينا دواما وفضل وسيع وحسبي
ربي لطيف بديع عليم بحالي بصير سميع عيون العناية لنا راعية ثم واسماء عظام بنا سامية ثم قطوف
المعارف لنا دانية قصيا الى حي منا الرفيع ثم اذا عز ربي محيط بنا فلا نخش قاصي ولا مردنا ثم ولو كل
خلق ارادو بنا الذلوا وخابوا الجميع ثم الف لام را كاف ها كافية ثم ويا عين صاد نون نورانية ثم وطاسين

كالنجوم
فخرا
من
وهانوا صح

مثله وروی مثل ذلک عن المولی العلامة عبدالله بن عبد الرحمن الشهیر بالفقیه باعلوی وزاد الله ماهو الا ابه اليوم فهو عديم النظير ولما سمع كتاب الفوز والبشرى كان لا يمر بشيء الا ويقول كنت ادور الاشياء من جهة المعتقدات فما شفاني شيء مثله فيها الا من كتب الغزالي ولا اليافعي وحكي من مجاهدته انه كان يعتمر غالبا في رمضان اربع عمرات بالليل واربع بالنهار وناهيك بها منقبة ما اجلها فقد ورد في الصحيح ان عمرة في رمضان كحجة وفي رواية تقضي حجة او حجة مع النبي صلى الله عليه وسلم قال العلامة حميد وفي تيسر اربع بالليل واربع بالنهار من الكرامات الخارقة ولم ينقل مثله عن احد فيما اعلم من الاسلاف السابقة وما احسن قول الشيخ عبد المعطي بن حسن باكثير رحمه الله حيث يقول في اثناء بعض قصائده فيه

قد عشت في ام القرى دهرا على تحصيل علم ثم درس قرآن عبادة وزهادة في خلوة بتستر اعن سائر الاخوان

وقيام ليل مع صيام هواجر مستمسكا بالبيت والاركان وكتبت في الحجاج والعمار والزوار والعباد منذ زمان

متردد امن مكة الغرا الى قبر النبي المصطفى العدناني ما نلت يا ابن العيدروس ولاية ومواهبا في رتبة السلطان

الا بلطف عناية وعبادة ومجاهدات في رضا الرحمن ليس المعالي بالتماني يافتی بل لولا المشقة شاهدي وكفاني

انت الولي بن الولي بن الولي الى الرضا الطاهر الاردان العيدروس ابوك والسقاف جدك والمقدم ثالث الرجلان

هذى المفاخر لا بعد مفاخر بالانتساب الاباء والاخوان

ومن شيوخه شيخ الاسلام الحافظ شهاب الدين بن حجر الهيتمي المكي والفقيه الصالح العلامة عبدالله بن احمد باقشير الحضرمي وله من كل منهما اجازة في جماعة اخرين يكثر عددهم واجتمع بالعلامة الديبع بزبيد واما مقرواته فكثيرة جدا من تصانيفه العقد النبوي والسر المصطفوي والفوز والبشرى وشرحان على قصيدته المسماة تحفة المريد احدهما اكبر من الاخر اما الكبير فالمسمى حقائق التوحيد واما الصغير فالمسمى سراج التوحيد ومولدان كذلك احدهما اكبر من الاخر ومعراج ورسالة في العدل وورد اسمه الحزب النفيس ونفحات الحكم على لامية العجم وهو على لسان التصوف ولم يكمله وديوان شعر ومن شعره هذه الوسيلة التي نظم فيها نسبه الى النبي صلى الله عليه وسلم وهي شعر

توسلي بمحمد خاتم الرسل وفاطمة وامير المومنين علي
ثم الحسن والحسين مع زين العابدين علي بمحمد الباقر السجاد جعفر علي ذاك العريضي الامام محمد
نجل عيسى المهاجر الهمام يا نعم من بطل با احمد بعبيد الله علوي ثم محمد علوي خالع قسم على محمد صاحب المربط ثم علي وبالفقيه محمد علوي وعلي مولى الدويلة محمد ثم سقاف ثم عمر والعيدروس شيخ العفيف لي

اربعا

العابدين

کنت من الظالمین قال الله فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین ونیز در تفسیر شاہی مذکورست فی
العقد النبوی عن معویة بن عمار الذهبی عن محمد بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم فی قوله تعالی
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قال نحن اهل الذکر وروی الزهری فقال حج هشام بن عبد الملک فدخل
المسجد الحرام متوکیا علی ید سالم مولاه ومحمد بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم فقال له سالم یا امیر المومنین هذا محمد بن علی بن الحسین
فی المسجد المفتون به اهل العراق فقال اذهب الیه وقل له یقول لک امیر المومنین ما الذی یاکل الناس ویشربون الی ان یفصل بینهم یوم القیمة
فقال قل له یحشر الناس علی قرص نقی فیها انهار منفجرة یاکلون ویشربون منه حتی یفرغوا
من الحساب فلما سمع هشام ذلک رای انه قد ظفر به فقال الله اکبر ارجع الیه وقل له ما اشغلهم عن الاکل
والشرب یومئذ فقال ابو جعفر رضی الله تعالی عنهما قل له هم فی النار اشغل وما اشغلوا ان قالوا افیضوا
علینا من الماء او مما رزقکم الله فسکت هشام ولم یرجع الی الکلام ونیز در تفسیر شاہی مذکورست فی العقد النبوی قیل
بایع الحسن معاویة قال عمرو بن العاص والولید بن عقبة ان الحسن بن علی رضی الله تعالی عنهما مرتفع فی
اعین الناس لقرابته من رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم حدیث السن عیی فمره فلیخطب فانه
سیعیی فی الخطبة فیسقط من اعین الناس فابی علیهما فلم یزالا به حتی امره فقام الحسن بن علی رضی الله
عنهما علی المنبر دون معاویة فحمد الله واثنی علیه ثم قال والله لو ابتغیتم بین جابلق وجابلس رجلا
جده نبی غیری واخی لم تجدوه وانا قد اعطینا بیعتنا معاویة ورأینا ان حقن دماء المسلمین خیر من
اهراقها والله ما ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین واشار بیده الی معاویة قال فغضب معاویة
فخطب بعده خطبة عییة فاحشة ثم نزل وقال ما اردت بقولک فتنة لکم ومتاع الی حین قال اردت
بها ما اراد الله بها وقیل انه قال بعد التشهد اما بعد فان علیا لم یسبقه احد من هذه الامة من اولها بعد
نبیها ولیس یلحق به احد من الاخرین منهم ثم وصله بقوله والله لو ابتغیتم وقیل انه قال فی
خطبته ان الله هداکم باولنا وحقن دماءکم باخرنا ان لهذا الامر مدة والدهر دول وان الله تعالی
قال لنبیه صلی الله تعالی علیه واله وسلم قل ان ادری اقریب ام بعید ما توعدون انه یعلم الجهر من القول
ویعلم ما تکتمون وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین ونیز در تفسیر شاہی مذکورست فی العقد النبوی قیل
لجعفر الصادق رضی الله تعالی عنه لم سمی البیت العتیق قال لان الله تعالی اعتقه من الطوفان ونیز در تفسیر شاہی مذکورست فی العقد النبوی روی الثعلبی
فی تفسیره ان سفیان بن عیینة سئل من قول الله تعالی سأل سائل بعذاب واقع فیمن نزلت فقال سالتنی

الذهبی

حم کاف وافیة هو الله هو القریب السریع ومناقبه وکراماته لیس هذا محلها وقد افردها غیر واحد
من العلماء بالتصنیف کالشیخ العلامة حمید بن عبد الله السندی فی رسالة له والشیخ العلامة
شهاب الدین احمد بن علی الیشکری المکی فی کتابه نزهة الاخوان والنفوس فی مناقب شیخ بن عبد الله
العیدروس وقد ذکرت کثیرا منها فی مقدمة الفتوحات القدوسیة فی مناقب الخرقة العیدروسیة
وانما قصدنا الآن الاشارة الی ذلک اجمالا لیستدل به علی جلالة قدره فکفی بالنفحة دلیلا علی الزهر وبالغرة معرفة
علی غدیة النهر وبملاء الهلال تنبیها علی اقبال شخص الشهر اذ کتابنا هذا مبنی علی الایجاز والاختصار دون الاسهاب و
والاکثار وبالله التوفیق ولله در الشیخ عبد المعطی باکثیر حیث یقول من قصیدة ذاعت فضائله وشاع ثناؤه فی
الخافقین وجاوز بغدادا ما احسن قول الشیخ الفاضل عبد اللطیف الدیبر حیث یقول فیه شیخ الانام مفید کل محقق
بحر العلوم العارف الربانی ابن العفیف ابو الشهاب المجتبی قطب الزمان العیدروس الثانی شرف السیادة
والزهادة والتقی فخر الحماة الغر من عدنان هو کالسفینة من تولاه نجا وسواه لم یامن من الطوفان و
محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری المدنی در کتاب صراط سوی گفته وفی العقد النبوی والسر المصطفوی للشیخ
الامام الغوث الهمام بحر الحقائق والمعارف السید السند والفرد الامجد الشریف الحسینی المسمی
بالشیخ بن عبد الله بن الشیخ بن عبد الله العیدروس باعلوی ما نصه فی الکتاب المذکور ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال کل سبب ونسب وحسب ینقطع یوم القیامة الا سببی ونسبی وحسبی و از ینجا علاوه بر مدح و ثنای فخیم عیدروس ظاهر و باهر گردید
که قادری روایت عقد نبوی متمسک گردیده و محمد محبوب عالم نیز از کتاب عقد نبوی در تفسیر خود که عظمت و جلالت آن از کلام شاه صاحب و فاضل رشید و مخاطب آشکار است جا بجا
نقل میکند چنانچه در تفسیر شاهی مسطور است فی العقد النبوی وقع بین عبد الله بن الحسن وجعفر بن محمد رضی الله
تعالی عنهم کلام فاغلظ له عبد الله فقال له جعفر اما علمت ان صلة الرحم تخفف الحساب وتلی قوله تعالی و
الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب ونیز دران مسطور است فی العقد
النبوی قال جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما عجبت لمن ابتلی باربع کیف یغفل عن اربع عجبت لمن
اعجب بامر کیف لا یقول ما شاء الله لا قوة الا بالله وعجبت لمن خاف قوما کیف لا یقول حسبی الله و
نعم الوکیل قال الله تعالی الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله
نعم الوکیل وعجبت لمن یمکر به کیف لا یقول حسبی الله وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد قال الله
فوقاه الله سیئات ما مکروا وعجبت لمن اصابه هم او غم او کرب فکیف لا یقول لا اله الا انت سبحانک انی

الاحزاب المتصدق بخاتمه فی المحراب فارس میدان الطعان والضراب المخصوص بکرامة الاخوة والانتجاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب وبفضله واصطفائه نزل الوحی ونطق الکتاب المکنی بابی الریحانتین وابی تراب ؎ هو النبأ العظیم وفلک نوح ٭ وباب الله وانقطع الخطاب ٭ المشرف بمزیة من کنت مولاه فعلی مولاه المدعو بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فکم کشف عن نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم من شدة وبوسی حتی حضه بقوله انت منی بمنزلة هارون من موسی وکم فرج عنه من غمة وکرب حتی انزل الله فیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم زاده شرفا ورفعة وفی حظه من اقسام العلی توفیرا ٭ واما انزل الله فیه وفی اهل بیته انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مظهر جسیمات المکارم ومظهر عمیمات المنن الذی حبه و اولاده العظام واحفاده الکرام من اوفی العدد واوقی الجنن شعر ؎ اخو احمد المختار صفوة هاشم ٭ ابو السادة الغر المیامین موتمن ٭ وصی امام المرسلین محمد ٭ علی امیر المومنین ابو الحسن ٭ هما ظهرا شخصین والنور واحد ٭ بنص حدیث النفس والنور فاعلمن ٭ هو الوزر المامول فی کل خطة ٭ وان لا نتجنبنا ولایته فمن ٭ علیهم صلوة الله ما لاح کوکب ٭ وما هب ما اضن النسیم علی فنن ٭

وجه صد و شصت و ہشتم آنکه جمال الدین محدث در تحفة الاحباء من مناقب آل العبا اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در صدر کتاب گفته و ایضا درین مطلب مذکور میگردد ان شاء الله تعالی فضایل و مناقب و احوال جناب امیر المؤمنین و امام المتقین مبین مناهج الحق و الیقین راس الاولیاء والصدیقین اللیث القاهر العقاب الکاسر السیف البتور والشجاع المنصور السید الوقور والبحر المسجور اسد الله الکرار ابی الائمة الاطهار کاسر الانصاب هازم الاحزاب والمتصدق بخاتمه فی المحراب المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتجاب **والمنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب** المکنی بابی الخلیفتین وابی الحسن والحسین وابی تراب المشرف بمزیة من کنت مولاه فعلی مولاه والموید بدعوة اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اول هذه الامة اسلاما و اوفاهم عهدا و ذماما ولنعم ما قیل شعر ؎ علی علا فوق السموات قدره ٭ وحاز ذوالتحقیق منه المعانیا ٭ فاسس بنیان الولایة متقنا ٭ ومن فضله نال المعانی الامانیا ٭ ؎ بعد از اطوار نبوت هر کمال و هر شرف ٭ کادمی را هست ممکن داشت مستوفی علی ٭ گر ز عفت باز پرسی مرتضی معصوم بود ٭ ور نظر بر علم دار

حاشیه: بخاتمه ۱۲ — الریحانتین — یعنی مطلب اول کتاب ۱۲

عن مسئلۃ ما سئلنی عنہا احد قبلک حدثنی جعفر بن محمد عن ابائہ علیہم التحیۃ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی بن ابیطالب کرم اللہ تعالی وجہہ قال من کنت مولاہ فعلی مولاہ فشاع ذلک وطار فی البلاد فبلغ ذلک الحارث بن نعمان الفہری فاتی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم علی ناقۃ فنزل بالابطح عن ناقتہ واناخہا وقال یا محمد امرتنا عن اللہ ان نشہد ان لا الہ الا اللہ وانک رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم فقبلناہ منک وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلناہ منک وامرتنا بالحج فقبلناہ ثم لم ترض بہذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک تفضلہ وقلت من کنت مولاہ فعلی مولاہ فہذا شئ منک ام من اللہ عز وجل فقال النبی صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم والذی لا الہ الا ہو ان ہذا من اللہ عز وجل فولی الحارث بن نعمان وہو یرید راحلتہ وہو یقول اللہم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارۃ من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الی راحلتہ حتی رماہ اللہ تعالی بحجر فسقط علی ہامتہ فخرج من دبرہ فقتلہ وانزل اللہ تعالی سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس لہ دافع انتہی فہذا حبرہم الجلیل شیخ بن عبد اللہ العیدروس؛ العاض لدیہم علی العلم بالناب الضروس؛ قد روی ہذا الحدیث المالوف المانوس؛ واثبت ہذا الخبر المطیب للقلوب والنفوس؛ فلا یجنح عن الانقیاد لہ الا المعاند الحرون الشموس؛ ولا یحید عن الایقان بہ الا الحائد العنود العموس؛ ولا یرتاب فی شانہ الا الاحلف المافون المالوس؛ ولا یستریب فی امرہ الا الاعفک المفتون بالوسواس المنکوس **وجہ صد و شصت و ششم** آنکہ جمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ بن عبد اللہ الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث در کتاب اربعین گفتہ الحدیث السادس عشر عن جابر بن عبد اللہ وعبد اللہ بن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم وفی روایۃ انا دار الحکمۃ وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب **وجہ صد و شصت و ہفتم** آنکہ نیز جمال الدین محدث در صدر کتاب اربعین گفتہ فیقول العبد الفقیر الی اللہ الغنی عطاء اللہ بن فضل اللہ المشتہر بجمال الدین المحدث الحسینی احسن اللہ احوالہ وحقق بجودہ العمیم آمالہ ہذہ اربعون حدیثا فی مناقب امیر المومنین وامام المتقین و یعسوب المسلمین وراس الاولیاء والصدیقین ومبین مناہج الحق والیقین کاسر الانصاب و ہازم

و محتجب نماند کہ کتاب روضۃ الاحباب از مشاہیر کتب معتبرہ مستندہ و معاریف اسفار معمولہ معتمدہ است و اکابر و افاخم اعلام و اعاظم سنیہ جابجا در مصنفات و مولفات خویش بمنقولات و مرویات آن تمسک میفرمایند غیاث الدین بن ہمام الدین المدعو بخواندامیر در حبیب السیر ترجمہ جمال الدین محدث گفتہ از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضۃ الاحباب فی سیرۃ النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتہار تمام دارد و سنے شمعہ عقل اولوالاک نظیر آن کتاب افادت مآب در آئینہ خیال محال میشمارد انتہی و مصطفی بن عبد اللہ القسطنطنی الشہیر بحاجی خلیفہ در کشف الظنون گفتہ روضۃ الاحباب فی سیرۃ النبی علیہ الصلوۃ والسلام والآل والاصحاب فارسی لجلال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ الشیرازی النیسابوری المتوفی سنۃ الف فی مجلدین بالتماس الوزیر میر علیشیر بعد الاستشارۃ مع استاذہ وابن عمہ السید اصیل الدین عبد اللہ وھو علی ثلثۃ مقاصد وفی اولہ ثلاثۃ ابواب الاول فی نسبہ علیہ الصلوۃ والسلام الثانی فی ولادتہ والی وقائع فی زمانہ الشریف الی وفاتہ الثالث فی بیان و فیہ ثمان فصول الاول فی عدد ازواجہ علیہ الصلوۃ والسلام الثانی فی اولادہ علیہ الصلوۃ و السلام الثالث فی فضائلہ و معجزاتہ الرابع فی اوصافہ الخامس فی عباداتہ السادس فی ادابہ وعلا السابع فی خصوصیاتہ الثامن فی خدامہ وموالیہ والمقصد الثانی فی احوال اصحابہ علیہ الصلوۃ والسلام وفیہ فصلان الاول فی معرفۃ رجال الصحابۃ والثانی فی نسائھم والمقصد الثالث فی التابعین ومشاہیر ائمۃ الحدیث وفیہ ثلاثۃ فصول الاول فی التابعین والثانی فی تابعی التابعین والثالث فی جماعۃ بعد تابعی التابعین و ملا یعقوب لاہوری در خیر جاری شرح صحیح بخاری گفتہ وذکر فی روضۃ الاحباب ما معناہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم قال للعباس بعد وقعۃ البدر علیک ان تودی فدیۃ عن نفسک وعن ابنی اخیک عقیل بن ابی طالب ونوفل بن الحارث وعن حلیفک عتبۃ بن جحدم و حسین بن محمد بن حسن دیار بکری در تاریخ خمیس گفتہ اما بعد فیقول المستوھب من اللہ ذی المنن العبد الضعیف حسین بن محمد بن الحسن الدیاربکری غفر اللہ لہ ولوالدیہ ونولھم کرامۃ لدیہ ھذہ مجموعۃ فی سیر سید المرسلین وشمائل خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین انتخبتہا من الکتب المعتبرۃ تحفۃ للاخوان الکرام البررۃ وھی التفسیر الکبیر والکشاف وحاشیۃ للشریف الجرجانی والکشف والوسیط ومعالم التنزیل وانوار التنزیل ومدارک التنزیل وتفسیر

بود مستثنی علی * و بر تیغ افتد سخن لا سیف الا ذو الفقار * و در حدیث از جود گوئی لا فتی الا علی **وجه صد و**
شصت و نهم آنکه نیز جمال الدین محدث در روضة الاحباب در ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته
اما صفات حمیده و سمات پسندیده آنحضرت از قیاس فهم افزونست و از حیز ادراک وهم بیرون و شمه از حقیقت
حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیه عقلا و خواطر زاکیه عرفا و فضلا لائح و پیدا و واضح و هویداست * در
شرح حسن او چه تصرف کند کسی * مرات افتاب چه محتاج صیقل ست * فضائل ذات ساطعة اللوامع و مفاخر صفات
لامعة السواطع آنحضرت در همه اذهان و افکار کضوء النهار و نور الابصار قرار یافته پس ایراد و اثبات آن از مقوله تحصیل
حاصل مینماید والشمس تکبر عن حلی و حلل * قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند * ز وصف صورت مدحش نگاشت
معنی را * خرد گرفت عنانش کزین سخن بگذر * بماهتاب چه حاجت شب تجلی را * اما الحکم ما لا یدرک کله
لا یترک کله دو کلمه از هر جا آورده میشود از جمله شرف نسب عالیش از خبر معتبر علی منی و انا منه معلوم ست و
حسب وافیش از کلام میمنت انجام انت منی بمنزلة هارون من موسی متحقق و مفهوم اما علم او در همه علمهای
عالم روشن شده و کیفیت دانش وی از نکته کامل انا مدینة العلم و علی بابها یقین گشته درینباب
حکیم سنائی فرماید * خوانده در دین و ملک مختارش * هم در علم و هم علمدارش * در شرح تعریف آورده که
علی بن ابیطالب را سخنان ست که کسی پیش از وی نگفته و بعد از وی کسی مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی در کوفه بر
منبر برآمده بود و گفت سلونی عما دون العرش فان ما بین الجوانح علما جما هذا لعاب رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی فمی هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه و سلم زقا زقا فوالذی نفسی بیده لو اذن
للتوریة والانجیل ان یتکلما لوضعت وسادة فاخبرت بما فیهما فصدقانی علی ذلک یعنی بپرسید
از من ما ورای عرش هر چه بپرسید بدرستیکه درمیان دو پهلوی من علمهای بسیار ست و این اثر لعاب رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم
که ذقه کرده ست یعنی چشانیده ست مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست
که اگر فرمان برسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آئنه من وساده وضع کنم و بران نشسته خبر دهم بدانچه مراد دران
هر دو کتاب تصدیق نمایند * و شک نیست در آنکه این علوم در مکتب ادب از ادیب لبیب علمک ما لم تکن تعلم در آموخته
بود چنانکه فرموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من
منکشف شد و درینباب شیخ عطار فرماید * نبی در گوش او یک علم در داد * وزان اندر دلش صد علم بکشاد
چو شهر علم دین پیغمبر آمد * دران شهر بیشک حیدر آمد * ازان آب حیات آنکه جان خورد * ز دست ساقی کوثر توان خورد *

ففقيل يكون بينهما دم وفي روضة الاحباب كان جباههما مثلاصقتين فكلما عالجوا في فكهما لم يقدروا
حتى فصلوهما بالسيف فبلغ الخبر بعض عقلاء العرب فقال كان ينبغي ان يفصلوهما بشيء آخر فاذا لم يفعلوا
فلا تزال تكون العداوة والسيف في اولادهما فكان كما قال وشيخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته وما در ترتيب سنوات
وبيان وقائع براه موافقت روضة الاحباب كه كتابيست مشهور ومتداول ست رفته ايم انتهى وشيخ عبد الحق در مدارج در مقامات
متكاثره روايات روضة الاحباب آورده وازان نقلها نموده كما لا يخفى على من راجع وازعبارت مافض كه نقلا در وجه صد ويك و هم
مذكور شد واضح ولائح ميگردد كه روضة الاحباب نزد حسام الدين سهارنپوري از كتب معتبره است وازماخذ كتاب او
ميباشد وبرناظر مرافض محجب نيست كه مؤلفش درآن كتاب جابجا از روضة الاحباب نقلها آورده وتصريح باعتبار و
اعتماد آن نموده چنانچه در ذكر موافقات عمر كه وعده نقل آن از كتب معتبره نموده گفته در بيضاوي وكشاف ومدارك و
حسيني وزاهدي ومعالم وشرح ملا علي قاري ومدارج وروضة الاحباب مذكور
ست كه چون اسيران غزوه بدر را كه هفتاد كس بودند نزد آن حضرت صلى الله
عليه وسلم آوردند آن جناب از اصحاب پرسيدند كه با ايشان چه كار بايد
كرد الخ وشاه ولي الله والد مخاطب در ازالة الخفا بعد ذكر
دعوت نمودن خليفه اول اعراب را بسوي قتال كفار شام
گفته واين فعل حضرت صديق دستور العمل فاروق اعظم شد رضي الله عنهما بهمين اسلوب در واقعه قادسيه دعوت
اعراب فرمود في كتاب روضة الاحباب عند ذكر غزوة القادسية چون خبر رسيد كه عجم يزدگرد را بپادشاهي
برداشتند وامور خود مهيا ساختند امير المومنين عمر بهر يكي از عمال خود نامه نوشت بدين مضمون كه بايد در ان ناحيه
هر كرا يابند كه اسپ وسلاح دارد وازاهل نجدت وشجاعت ومقاتله بود ساختگي نموده تعجيل تمام بجانب مدينه روان سازد
انتهى ونيز ولي الله در ازالة الخفا گفته اما تشبه قوة عقليه صديق اكبر با قوت عقليه انبيا صلوات الله عليهم پس بايد
دانست كه چون فيض الهي در نفس ناطقه كسي در مي آيد فيض در چندين هياكل ظاهر ميشود واز صديق اكبر اكثر آن هياكل
شناخته شده يكي از الجمله خوابهاي صادق ست كه سبب وصول رفقي بسوي سعادت باشد يا سبب نفع عام بخلق الله وهمين ست
نشان انبيا والا انطباع وقائع آتيه بغير اقتران يكي ازين دو وجه در باب تشبه بانبيا نتوان شمرد بلكه كاهنان نيز درآن
مشارك اند مانند خوابهاي حضرت صديق كه حامل شد اورا بر اسلام وخوابي كه باعث برفرستادن چهار امير بر چهار حصه شام
شد وخواب ديگر كه حامل بر استخلاف حضرت فاروق گشت وبيان آن طولي دارد در روضة الاحباب مذكورست كه صديق اكبر

القشیری وبحر العلوم ولباب التاویل وتفسیر الحدادی وعمدة المعانی وزاد المسیر لابن الجوزی و
تفسیر الینابیع وتبصرة الرحمن وتفسیر ابی اللیث السمرقندی وصحیح البخاری ومسلم وسنن الترمذی
وشمائله وسنن ابی داؤد والنسائی وابن ماجة والمصابیح وشرح السنة والمشکاة وشرحها للطیبی و
مشارق الانوار للصغانی والموطا وشرحا صحیح البخاری لابن حجر والکرمانی ومسند الامام احمد ومستدرک
الحاکم وجامع الاصول لابن الاثیر والنهایة له واسد الغابة والکامل له والشفاء وشعب الایمان للبیهقی
ودلائل النبوة له واحیاء العلوم والتلقیح لابن الجوزی وصفوة الصفوة له وشرف المصطفی له والحدائق له
والوفاء له وخلاصة الوفا للسمهودی وایضاح النووی والمنهاج له والاذکار له ورياض الصالحین له و
النجم الوهاج ومعجم الطبرانی وذخائر العقبی للمحب الطبری والسمط الثمین له وخلاصة السیر له و
الریاض النضرة له والمنتقی وشواهد النبوة والمواهب اللدنیة لاحمد القسطلانی وروضة الاحباب
واسماء الرجال ومزیل الخفا وسیرة ابن هشام واکتفاء الکلاعی والاستیعاب لابن عبد البر وسیرة الیعمری
وسیرة الدمیاطی وسیرة مغلطائی ومناسک الکرمانی والتذنیب للرافعی وهدی ابن القیم والتنبیه
لابی اللیث السمرقندی وفصل الخطاب والفتوحات المکیة وربیع الابرار وحیاة الحیوان وتلخیص المغازی
وزین القصص وامثال العسکری وکتاب الاعلام للزرندی وتاریخ مکة للازرقی وتاریخ الیافعی وشفاء الغرام
للفاسی ودول الاسلام للذهبی وشرح المواقف للشریف الجرجانی وشرح المقاصد للتفتازانی وشرح العقائد
العضدیة للدوانی وتفسیر قل یا ایها الکافرون له وانموذج العلوم له وعقائد الفیروزابادی وفصوص الحکم
والعروة الوثقی وشرعة الاسلام والملل والنحل لمحمد الشهرستانی والهدایة والمضمرات وکنز العباد واللمعات
وتشویق الساجد والمختصر الجامع وصحاح الجوهری والقاموس وسامی الاسامی وموارد الطائف والاصل
الاصیل للسخاوی والفوائد والانس الجلیل وبهجة الانوار والعوارف ومعجم ما استعجم للبکری و
انموذج اللبیب للسیوطی والکشف له والدرجة المنیفة له والعرائس للثعلبی وسح السحابة و
اصول الصفار والبحر العمیق وسر الادب والانسان الکامل وسمیتها بالخمیس فی احوال انفس نفیس
ونیز در تاریخ خمیس گفته وفی روضة الاحباب کان لعبد مناف اربعة بنین هاشم وعبد شمس والمطلب
ونوفل ونیز دران گفته وفی شفاء الغرام قیل ان هاشما وعبد شمس توأمان وان احدهما
ولد قبل الآخر وقیل ان الاول هاشم وان اصبع احدهما ملتصقة بجبهة صاحبه فنحیت فسال الدم

تبصیر

الدرج

وحالانکه آن قلعه بود بغایت محکم و حضرت بواسطه صداع نتوانست که بنفس نفیس خود در معرکه
محاربه حاضر شود هر روز علمی بیکی از صحابه میداد و بجنگ میفرستاد و در احادیث صحیحه بثبوت پیوسته
که یک روز ابوبکر علم رسول خدا صلی الله علیه وسلم برداشت و بپای قلعه آمد و مقاتله
شدید نمود و فتح ناکرده بازگشت روز دیگر عمر رض علم برخواست و بپای قلعه در آمد
و مقاتله نمود اشد از مقاتله روز سابق و او نیز فتح میسر نشد و نیز در معرکة الآرا گفته
و بنای اکثر امصار و ظهور شوکت اسلام و قلع و قمع کفار لئام که در عهد خلافت مهد فاروق اعظم
بظهور آمده محتاج بیان نیست در روضة الاحباب نوشته که علماء اتفاق دارند بر کثرت علم و وفور فهم و غایت
زهد و تواضع و رفق او بر مسلمانان الخ و نیز در معرکة الآرا گفته و فی روضة الاحباب نقل است که چون نزدیک وادی
حنین رسیدند مالک بن عوف نضری بر مسلمانان سبقت گرفته لشکر خویش را در شب بآن وادی رسانید و ایشان را
بر حرب تحریص کرد و گفت در گذرگاه ها کمین کنید و چون لشکر محمد پیدا شود یکبار حمله نمائید الخ و نیز در معرکة الآرا گفته
تا منا استناد دیگه بذکر بعضی احادیث از شرح صحیح مسلم نووی و قول قاضی عیاض کرده فهو لنا لا علینا زیرا که محبت
و وداد و اطاعت و انقیاد صحابه کبار نسبت برسول مختار از غایت ظهور کالشمس علی شاهق الطور بجای رسیده که
بهیچ سند بر پوشیده شدن نیست نمی بینید که تمامی کتب و سیر و تواریخ معتمده از حالات محبت آیات این محبان و محبوبان
خدا و رسول مقبول آنچنان مملو و مشحون است که احدی انکار آن نمیتواند نمود در روضة الاحباب از صحیح بخاری مرویست
که ابوبکر صدیق رض کارسازی آن کرد که بجانب مدینه هجرت نماید رسول بادی فرمود صبر کن که امیدوارم که مرا نیز اذن
هجرت دهند یعنی همراه ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد این امید داری حضرت فرمود آری صدیق توقف نمود تا مصاحب
و موافق آن سرور باشد و نیز در آن کتاب است آورده اند که صدیق دو شتر داشت ورق کنار بست و علف میداد تا
فربه شوند و انتظار میکشید که حضرت مامور گردد بهجرت مدینه و نیز در کتاب مذکور از صدیقه رض مرویست که روزی در خانه خود
نشسته بودیم در گرمگاه روز گوینده گفت این است رسول الله طیلسانی بر سر مبارک انداخته می آید و نیز در معرکة الآرا
گفته و حال صداقت صدیق بمرتبه رسید که بجای مسلمانان مشرکان قریش هم تصدیق ایشان داشتند چنانچه در
روضة الاحباب منقول است که مشرکان بواسطه آنکه کمال صداقت آن سرور را با ابوبکر رض میدانستند بر خانه او آمدند تا از
حال ابوبکر معلوم نمایند اسماء دختر ابوبکر رض از خانه بیرون آمد پرسیدند که پدرت کجاست گفت نمیدانم ابوجهل
لعین دست برآورده طپانچه محکم بر روی او زد چنانچه گوشواره او از گوش بیرون افتاد انتهی و نیز در معرکة الآرا

نزدیک بایام هجرت بخواب دید که ماه از آسمان بر بطحای مکه نازل شده و بشهر مکه درآمد و صحرا و دشت بنور آن منور گشت
باز آن ماه از آسمان میل نمود و بمدینه فرود آمد و بسیاری از ستارگان بموافقت او حرکت کردند و باز آن ماه
با ستارگان بمکه رجوع نمود و زمین مدینه همچنان روشن بود مگر سیصد و شصت خانه و سبب و دو آن ماه اطراف
حرم باز منور گشت بعد از ان آن ماه بسمت مدینه روان شد و بمنزل عائشه در آمد پس از ان زمین بشگافت و ماه در آن
ناپدید گشت و صورت حال موافق همین رویا بظهور رسید انتهی و نیز ولی الله در ازالة الخفا در مآثر عمر در حکایات سیاست او گفته
و از انجمله در روضة الاحباب مذکورست که در زمان خلافت وی هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن مفتوح شد و چهار هزار
مسجد ساخته گشت و چهار هزار کنیسه خراب گردید و نهصد منبر بر جوب محاریب جوامع بجهت خطبه جمعه بنا کردند انتهی
و نیز در ازالة الخفا گفته و از انجمله آنکه در محافظت بیت المال دقیقه فرو نمیگذاشت در روضة الاحباب مذکورست که
احنف بن قیس با جمعی از وجوه عرب از جانب عراق بجانب فاروق اعظم آمدند می بینند که وی عبای خود را بر میان بسته
در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال کمال حرارت هوا تردد میکند چون احنف را دید فرمود یا احنف
ساعتی با من رفاقت کن در طلب این شتر چه حق یتامی و مساکین و ارامل درین هست مردی از قوم گفت یا امیر المؤمنین
چرا نمیفرمای که بنده از بندگان صدقه باین امر قیام نماید فرمود ای عبد اعبد منی و من الاحنف هر کسی که والی
امر مسلمانان باشد واجب ست بروی آنچه واجبست بر بنده برای خواجه انتهی و از کلام خود شاه صاحب نیز در همین کتاب یعنی تحفه
بجواب طعن تخلف ابوبکر از جیش اسامه و طعن عزل او و از ادای سورهٔ برائت اعتبار و اعتماد روضة الاحباب واضح و ظاهر میشود و عبارت این
هر دو مقام سابقا در وجه صد و چهل و نهم مذکور شده و مولوی سلامة الله نیز متمسک بروضة الاحباب شده و تصریح بودن آن از کتب معتمده مستنده
فرموده چنانچه در معرکة الآرا در مقام اثبات طهارت نسب و شرافت حسب ابوبکر حسب مزعوم خود گفته در روضة الاحباب مینویسد که اسم شریف
ابوبکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی ست نسب طاهر او بنسب اطهر سید البشر صلی الله
علیه و آله و سلم در مره بن کعب اتصال می یابد الخ و نیز در معرکة الآرا در همین مقام گفته و در کتاب مذکور در وجه تلقیب وی بصدیق و عتیق
یعنی روضة الاحباب ۱۲
نوشته و در وجه تلقیب وی بعتیق چند روایت بنظر رسید الخ و نیز در معرکة الآرا گفته و در روضة الاحباب مسطور ست که چون با ابوبکر
بیعت کردند ابو سفیان بن حرب نزد علی رضی الله عنه رفت الخ و نیز در معرکة الآرا در مقام دفع عار فرار از کبار خود
گفته و فی روضة الاحباب نقل ست که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمع از یاران بپای کوه رسید ابو سفیان با جمعی از مشرکان
قریش از طرفی خواستند که بر بالای کوه روند و بر ایشان مستعلی شوند و نگذارند که ایشان در شعب در آیند حضرت دست دعا
برداشت الخ و نیز در معرکة الآرا گفته و اما قصه خیبر پس صحیح همین قدرست که در روضة الاحباب موافق صحاح نوشته بکلام

انا مدینة العلم نموده سبیل اذعان و انقیاد بتحقیق این خبر منیر اعلام الرشاد پیموده فالحمد لله علی دمغ
رؤس ذوی الجحود والعناد وقلع اسوس اهل المراء واللداد المخلدین الی الباطل المهین بالتمام الاخلاد
الراکنین الی العاطل الهجین زیغا عن السداد **وجه صد و هفتاد و یکم** آنکه علی بن سلطان محمد الهروی
المعروف بالقاری در رساله که در باب مذهب حضرت مهدی علیه السلام تالیف نموده و اولش اینست الحمد لله
الذی اوضح سبل الدین باجتهاد الائمة المجتهدین جناب امیر المومنین علیه السلام را بباب مدینة العلم وصف
نموده کمال تحقیق و ثبوت این حدیث شریف بر اهل نظر واضح فرموده چنانچه در رساله مذکوره بعد ذکر حکایتی طویله
مشتمل بر اینکه معاذ الله حضرت خضر هر روز وقت صبح نزد ابو حنیفه می آمد و تعلم احکام شرعیه از و تا پنج سال میکرد و
بعد مردن ابو حنیفه گفت الهی ان کان لی عندك منزلة فاذن لابی حنیفة حتی یعلمنی من القبر علی حسب عادته الی
غیر ذلك من الهذر والهذیان والکذب والبهتان گفته ولا یخفی ان هذا من کلام بعض الملحدین الساعین
فی فساد الدین اذ حاصله ان الخضر الذی قال تعالی فی حقه عبدا من عبادنا اتیناه رحمة من عندنا و
علمناه من لدنا علما وقد تعلم موسی علیه السلام بعض العلوم منه بما اوتی حلما من جملة تلامیذ
ابی حنیفة ثم عیسی علیه السلام یاخذ احکام الاسلام من تلمیذ تلمیذ ابی حنیفة فی ذلك المقام وما
اسرع فهم التلمیذ حیث اخذ عن الخضر فی ثلاث سنین ما تعلم الخضر من ابی حنیفة حیا ومیتا فی ثلاثین
سنة واعجب منه ان ابا القاسم القشیری لیس معدودا فی طبقات الحنفیة وانما هو احد اکابر الشافعیة
ثم العجب من الخضر انه ادرك النبی علیه السلام ولم یتعلم منه الاسلام ولا من علماء الصحابة الکرام کعلی
باب مدینة العلم واقضی الصحابة وزید افرضهم وابی اقرء القراء ومعاذ بن جبل اعلم بالحلال و
الحرام ولا من التابعین العظام کالفقهاء السبعة وسعید بن المسیب بالمدینة وعطاء بمکة والحسن
بالبصرة ومکحول بالشام وقد رضی بالجهل بالشریعة الحنفیة حتی تعلم مسائلها بدلائلها فی اواخر عمر
ابی حنیفة فهذا مما لا یخفی بطلانه علی العقول السخیفة والفهوم الضعیفة بل لو اطلع علی هذه المقالة
الردیة علماء الشافعیة والحنابلة والمالکیة اخذوها علی جهة السخریة وجعلوها وسیلة فی قلة
عقل الطائفة الحنفیة حیث تعلموا ان احدا منهم لم یرض بهذه القضیة بالکلیة ثم لو تعرضت
لما فی منقوله من الخطاء فی مبانیه ومعانیه الدالة علی نقصان معقوله لصار کتابا مستقلا فی رد محصوله
الا انی اعرضت عنه صفحا لقوله تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین وقال عز وجل

گفته و آنچه از روضة الصفا که بیشتر مغبر بغبار ضعف و سقم ست نقل کرده معارض صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح نمیتواند
شد چون از صحیح بخاری و غیره صحاح اهل سنت ثبات قدمی شیخین و طلحه و دیگر مهاجر و انصار ثابت ست از روایت روضة الصفا
چه کشاید عجب ست که روایت صحیح بخاری و معالم التنزیل و تاریخ الخلفاء و جامع الاصول و روضة الاحباب و غیرها که بر ثبات
قدمی صحابه کبار از مهاجر و انصار دلالت دارد بلکه روایت در منثور که اثبات ثبات قدم عثمان هم مینماید در نظر نمی آرد و بروایات
روضة الصفا که صلاحیت معارضه با کتب مذکوره ندارد استناد و استشهاد میکند و چون تفصیل روایات سابق گذشت
درین مقام بذکر اجمالی اکتفا رفت و استدعای اثبات استثنائی سی کس و ثبات قدمی آنها ثمره جهل یا تجاهل مستدعیست
چه در روضة الاحباب و دیگر کتب سیر و تواریخ مسطورست که سی مرد از یاران رسول پیش پیش حضرت جنگ میکردند و هر یک
از ایشان میگفت وجهی دون وجهك ونفسي دون نفسك وعليك السلام غير مودع انتهى و این روایت از
تلقی بالقبول بمنزله روایت مشهور و مستفیضه است چنانکه بر متتبع خبیر مخفی نیست انتهى کلام سلامة الله و مولوی صدیق حسن خان
معاصر در فرع نامی بذکر جناب امیر المؤمنين عليه السلام گفته در سیر سیوطی و بهجة المحافل و روضة الاحباب و دیگر کتب معتبره
مرقوم ست که باتفاق اهل علم اول کسی که ایمان آورد خدیجه کبری ست بعده بیکر و زود بروایتی در آخر همان روز مسلمان شد
و خود وی گفته صليت مع النبي قبل الناس سبعا بعد به زید بن حارثه عتیق خدیجه بعد ابوبکر صدیق رض ایمان آورد انتهى فهذا اجمال الد المحدث
صاحب روضة الاحباب حبرهم البارع المتفرد النقاب * قد نضا عن وجه الحق الحجاب * ورفع عن محيا الصدق النقاب * حيث قبل
اثبت هذا الحديث العلي النصاب * الهادي الى الحب لرشد ولقم الصواب * وكرر اثباته بالحتم والجزم
قطعا لدابر اهل الارتياب * وحسما لزيغ اصحاب الخدع والخلاب * والحمد لله للمفضل المنعم الوهاب * على
وضوح المحجة لارباب الحلوم والالباب * ولزوم الحجة على زرافة الجاحدين النصاب * والله الواقي عن
الاقتحام في مهاوي التبار والتباب **وجه صد و هفتادم** آنکه ابو العصمة محمد معصوم با باسمرقندی در رساله
فصول اربعه اثبات اینحدیث شریف نموده و احتجاج بآن کرده چنانچه در فصل دوم رساله مذکوره بجواب طعن غصب فدک
گفته و بعد از تسلیم صحت آنکه حضرت امیر گواهی داده باشند بر قاضی لازم نیست که قبول این شهادت نماید و حالانکه
شریعت مطهره بر عدم قبول این قسم شهادت ناطق ست و از ادله داله بر کذب این نقل شهادت امیرست چه آن
عالی حضرت کرم الله وجهه با وجود اختصاص شرف انا مدینة العلم و علي بابها چه متصورست که درین قسم شهادت
اقدام نمایند و شهادت حسنین رضی الله عنهما نیز ازین قبیل ست انتهى کلامه ازین عبارت ظاهرست که سمرقندی بهوس
باطل انکار شهادت ابی الائمة الاطیاب سلام الله علیه و علیهم ما نفح المسک و طاب الملاب اثبات حتمی و جزمی حدیث

واصحابه رحمهم الله تعالی واعترض علی الامام مالک فی ارسال الید فی الصلوة والف فی ذلک رسالة فانتدب لجوابه الشیخ محمد مکین والف رسالة جوابا له فی جمیع ما قاله ورد علیه اعتراضاته واعجب من ذلک ما نقله عنه السید محمد بن عبد الرسول البرزنجی الحسینی فی کتابه سداد الدین وسداد الدین فی اثبات النجاة والدرجات للوالدین انه شرح الفقه الاکبر المنسوب الی الامام ابی حنیفة رحمه الله تعالی وتعدی فیه طوره فی الاساءة فی حق الوالدین ثم انه ما کفاه ذلک حتی الف فیه رسالة وقال فی شرحه للشفاء متبجحا ومفتخرا بذلک انی الفت فی کفرهما رسالة فلیته اذ لم یراع حق رسول الله صلی الله علیه وسلم حیث اذاه بذلک کان استحیا من ذکر ذلک فی شرح الشفاء الموضوع لبیان شرف المصطفی صلی الله علیه وسلم وقد عاب الناس علی صاحب الشفاء ذکره فیه عدم فرضیة الصلوة علیه صلی الله علیه وسلم فی الصلوة وادعی تفرد الشافعی بذلک بان هذه المسئلة لیست من موضوع کتابه وقد قیض الله تعالی الامام عبد القادر الطبری للرد علی القاری فالف رسالة اغلظ فیها فی الرد علیه وبالجملة فقد صدر منه امثال ما ذکر و کان غنیا عن ان تصدر منه ولولاها لاشتهرت مولفاته بحیث ملات الدنیا لکثرة فائدتها وحسن انسجامها وکانت وفاته بمکة فی شوال سنة اربع عشرة والف ودفن بالمعلاة ولما بلغ خبر وفاته علماء مصر صلوا علیه بجامع الازهر صلوة الغیبة فی مجمع حافل یجمع اربعة الاف نسمة فاکثر و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته نور الدین علی بن محمد سلطان القاری الهروی الفقیه الحنفی سید محمد بن ابی بکر الباعلوی ترجمه او در عقد الجواهر والدرر چنین نوشته که وی جامع علوم عقلیه و نقلیه و متضلع از سنت نبویه بود یکی از جماهیر اعلام و مشاهیر اولی الحفظ والافهام ست در هرات متولد شده و بسوی مکه رحلت او رده از خاتمة المحققین احمد بن حجر الهیتمی المکی اخذ نموده و صاحب تصانیف کثیره در چند فنون ست منها شرح المشکوة و شرح الشمائل و شرح الوتریة والجزریة و شرح علی شرح النخبة در اصول حدیث و شرح شفا و شاطبیة و قاموس را تلخیص نموده نامش ناموس نهاده و له الاثمار الجنیة فی اسماء الحنفیة و شرح ثلاثیات البخاری و نزهة الخاطر فی ترجمة الشیخ عبد القادر لیکن بنا بر اعتراض بر ائمه خصوصا شافعی و اصحاب او ممتحن شده و بر امام مالک در مسئله ارسال یدین فی الصلوة اعتراض کرده و در ان رساله نوشته پس شیخ محمد مکین بجوابش پرداخت و اعتراضات او را هم بروی رد ساخت و لهذا تجد مؤلفاته لیس علیها نور العلم و من ثم نهی عن مطالعتها کثیر من العلماء والاولیاء و توفی فی سنة اربع عشرة والف انتهی کلامه محرر سطور گوید ملا علی قاری را جواب این رساله هاست و از تصانیف او قریب چهل رساله بخط خاص وی در فقه و حدیث نزد فقیر ست و شرح فقه اکبر و حزب اعظم اشهر مولفات اوست

وفی البدر الطالع للشوکانی علی بن سلطان محمد القاری الهروی الحنفی ولد بهراة ورحل الی مکة واستقر بها واخذ عن جماعة من المحققین کابن حجر الهیتمی وله مصنفات منها شرح المشکاة وشرح الشمائل وشرح الموطأ وشرح النخبة ... وشرح الشفاء ... الساعین ... ومختصر القاموس ... فی وصفه الجامع للعلوم العقلیة والنقلیة والمتضلع من السنة النبویة احد جماهیر الاعلام ومشاهیر اولی الحفظ والافهام ثم قال لکنه امتحن بالاعتراض علی الائمة لاسیما الشافعی واصحابه واعترض علی الامام مالک فی ارسال یدیه ولهذا تجد مؤلفاته لیس علیها نور العلم ومن ثم نهی عن مطالعتها کثیر من العلماء والاولیاء انتهی واقول هذا دلیل علی علو منزلته فان المجتهد شأنه ان یبین ما یخالف الادلة ...

فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین **وجه صد و هفتاد و دوم** آنکه علی قاری در شرح فقه اکبر اثبات این حدیث
شریف بحتم وجزم نموده چنانچه در شرح قول ماتن ثم علی بن ابی طالب گفته ای ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
بن قصی القرشی الهاشمی المرتضی زوج فاطمة الزهرا وابن عم المصطفی وهو العالم فی الدرجة العلیا و
المعضلات التی ساله کبار الصحابة ورجعوا الی فتواه فیها فضائل کثیرة شهیرة تحقق قوله علیه السلام
انا مدینة العلم وعلی بابها وقوله علیه السلام اقضاکم علی **وجه صد و هفتاد و سوم** آنکه نیز علی قاری در مرقاة
شرح مشکوة استدراک اثبات این حدیث شریف بافادات اعلام خود نموده چنانچه گفته ثم اعلم ان حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها رواه الحاکم فی المناقب
من مستدرکه من حدیث ابن عباس وقال صحیح وتعقبه الذهبی فقال بل هو موضوع وقال
ابو زرعة کم خلق افتضحوا فیه وقال یحیی بن معین لا اصل له وکذا قال ابو حاتم ویحیی بن سعید
قال الدارقطنی ثابت ورواه الترمذی فی المناقب من جامعه وقال انه منکر وکذا قال البخاری وقال انه
لیس له وجه صحیح واورده ابن الجوزی فی الموضوعات وقال ابن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه وقیل
انه باطل لکن قال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف فضلا
ان یکون موضوعا ذکره الزرکشی وسئل الحافظ العسقلانی عنه فقال انه حسن لا صحیح کما قال
الحاکم ولا موضوع کما قال ابن الجوزی قال السیوطی وقد بسطت کلام العلائی والعسقلانی فی التعقبات
التی علی الموضوعات انتهی وملا علی قاری از اکابر علمای محرزین رفعت وجلالت و افاخم نبهای حائزین ثقت و
نبالت نزد اینقوم میباشد محمد بن فضل الله محبی در خلاصة الاثر گفته علی بن محمد سلطان الهروی المعروف
بالقاری الحنفی نزیل مکة واحد صدور العلم فرد عصره الباهر السمت فی التحقیق وتنقیح العبارات
وشهرته کافیة عن الاطراء فی وصفه ولد بهراة ورحل الی مکة وتدیرها واخذ بها عن الاستاد ابی الحسن
البکری والسید زکریا الحسینی والشهاب احمد بن حجر الهیتمی والشیخ احمد المصری تلمیذ القاضی زکریا
والشیخ عبد الله السندی والعلامة قطب الدین المکی وغیرهم واشتهر ذکره وطار صیته والف
التالیف الکثیرة اللطیفة التادیة المحتویة علی الفوائد الجلیلة منها شرحه علی المشکاة فی مجلدات
وهو اکبرها واجلها وشرح الشفاء وشرح الشمائل وشرح النخبة وشرح الشاطبیة وشرح الجزریة
ولخص من القاموس مواد وسماه الناموس وله الاثمار الجنیة فی اسماء الحنفیة وشرح ثلاثیات البخاری
ونزهة الخاطر الفاتر فی ترجمة الشیخ عبد القادر لکنه امتحن بالاعتراض علی الائمة لاسیما الشافعی

القرشی

عن الشیخ عبد الحق الدهلوی عن مولفه العلامة علی بن سلطان القاری فذکره ونیز دران گفته شروح الموطا روایة
محمد بن الحسن والمشارق والمشکوة للملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالی اخبر بها عن السید محمد صادق بن احمد بادشاه
وقد حضر دروس الشارح واخذ عن جماعة کالشیخ عبد الرحمن المرشدی عن مولفها الملا علی بن سلطان الشار
ح واخبر بها عن الامام زین العابدین عن والده الامام عبد القادر بن محمد الطبری عنه ونیز دران گفته شرح
النقایة للعلامة الملا علی بن سلطان القاری اخبر به عن الشیخ الصیرفی المحقق محمد حسین الحافی النقشبندی
عن العلامة الشیخ عبد الحق الدهلوی عن مولفه العلامة علی بن سلطان القاری الهروی المکی ونیز دران گفته شرح
المنسک الوسط للعلامة الملا علی بن سلطان القاری اخبر به عن الشیخ الصوفی المحقق الشیخ محمد حسین
الحافی عن الشیخ عبد الحق الدهلوی عن مولفه العلامة الملا علی بن سلطان القاری ومحمد عابد بن احمد علی السندی
در حصر الشارد گفته واما شرح المشکوة للشیخ علی القاری وشرح الشفا وشرح الشمائل وشرح النخبة وشرح الشاطبیة وشرح الجزریة
وشرح موطا محمد بن الحسن الشیبانی وشرح مسند ابی حنیفه وشرح المنسک المختصر کل ذلک له اروبها عن عمی
الشیخ محمد حسین بن محمد مراد بن یعقوب الانصاری الخزرجی السندی عن ابیه عن الشیخ محمد هاشم عن
الشیخ عبد القادر بن ابی بکر الصدیقی عن الشیخ حسن بن العجیمی عن شیخ القراء علی بن محمد بن ربیع
عن العارف بالله الشیخ احمد الحکمی المکی عن مولفها علی بن سلطان الهروی القاری المکی الحنفی
ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون گفته للشیخ
نور الدین علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بالقاری المتوفی
سنة ١٠١٤ اربع وعشرة والف شرح عظیم ممزوج علی مشکوة مسمی بالمرقاة فی اربعة مجلدات جمع فیه
جمیع الشروح والحواشی وخود مخاطب در بستان المحدثین در ذکر موطا نسخه شانزدهم گفته واین نسخه موطا را ملا
علی قاری از متاخرین شرح کرده وهو مروج مشهور فی هذه الدیار انتهی ونیز مخاطب در همین کتاب تحفه در ذکر
فرقه مهدویه هند گفته واینها اتباع سید محمد جونپوری اند که خود را مهدی موعود خیال کرده بود وملا علی قاری در
رد این خیال رساله ملتقط از احادیث صحیحه نوشته است وعلامات مهدی موعود را بتفصیل بیان نموده انتهی
وحسام الدین بن بایزید سهارنپوری در مرافض الروافض شرح مشکوة ملا علی قاری را از کتب معتبره شمرده
وآنرا از ماخذ کتاب خویش وانموده کما سمعت انفا وسهارنپوری در مرافض جابجا افادات او را نقل کرده
بلکه بمزید خوش فهمی باقوال او بمقابله اهل حق استدلال واحتجاج کرده چنانچه در مرافض بعد نقل حدیثی از ترمذی گفته

وهمه توالیفش مقبول ست در اهل علم متداول پس نبودن نور علم بر ان یعنی چه بلکه در فقهای حنفیه کم کسی مثل او
منصف مزاج محقق طبع درین دور بر خاسته او را در تحریر عبارت عربی طوری خاص و طرزی مخصوص ست که کراسها
بیک وضع مسجع و مقفی مینویسد و در تحقیق فقه و حدیث و دریافت علوم کلام و معقول ید طولی دارد از هر کتاب
او رتبه تحقیق نمایان ست و دستگاه او دران علم عیان و اعتراض او بر ارسال مالک و اصحاب شافعی در بعض مسائل
نه از راه عصبیت و هواست بلکه بنا بر وضوح ادله بر خلاف ان و این قسم اختلاف در جمیع اصناف علما قدیما و
حدیثا موجود ست مخصوص بوی نیست انتهی و فاضل رشید ملا علی قاری را بلفظ مولانا یاد نموده و بافاده او استدلال و احتجاج نموده چنانچه
در عزة الراشدین گفته و مولانا علی قاری در شرح فقه اکبر فرماید اول الملوک معاویه و نیز میفرماید فتبین ان
معاویة و من بعده لا یکونون خلفاء بل ملوکا و امراء انتهی و شاه سلامة الله ملا علی قاری را از عمائد
علمای خود ظاهر کرده و بنقل او استدلال نموده چنانچه در معرکة الآراء گفته ملا علی قاری که از عمائد علمای ماست در شرح
شمائل علی ما نقل عنه نوشته که و لم یروا انه صلی الله علیه و سلم انهزم و لم ینقل احد من الصحابة انه صلی الله
علیه و سلم انهزم فی موطن من المواطن الخ و مولوی حیدر علی معاصر در ازالة الغین ملا علی قاری را از
اکابر محدثین وا نموده و بافاده او احتجاج کرده چنانچه گفته سلمنا که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بظاهر متاخر ست مگر چون
اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع
علیه بود حقیقت بیعت یزید کان لم یکن شد والحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر بی سند و دلیل بر نیامده زیرا که
اکابر محدثین مثل ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند و ان بزرگان
تا بصحابه میرسانند که خلافت حقیقة در شهر پیغمبر خداست صلی الله علیه و اله و سلم و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و
ملک و سلطنت در شام ست و انعقاد ان بطور تسلط و غلبه ست که برای نظام عامه قرار داده اند و بیعت اهل شام و
دمشق را اعتباری نیست انتهی و در منتهی الکلام نیز او را از اکابر دانسته بنقل او تمسک و تشبث فرموده چنانچه گفته بلکه
از ام المومنین صدیقه علی ما قال بعض الاکابر مثل علی القاری والمحقق الدهلوی در همین روایت متنازع فیها نام حضرت
امیر در بعضی از طرق مروی ست انتهی و محتجب نماند که مولفات و مصنفات ملا علی قاری نزد علمای اهل سنت بغایت ممدوح
و مشهور ست و در کتب اجازات و مرویات ایشان مثبت و مسطور انفا کمال مدح و ثنای ان از خلاصة الاثر محبی
و اتحاف النبلا مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی و تاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع گفته کتاب شرح الشمائل
للعلامة الملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالی اخبر به عن الشیخ محمد حسین العجمی النقشبندی

حتی امسکہ عندہ ولم یولہ شیئا من البعوث لمشاورتہ فی المشکل واخرج الحافظ عبد الملک بن سلیمان قال ذکر لعطاء اکان احد من الصحب افقہ من علی قال لا واللہ وقال الحرالی قد علم الاولون والاخرون ان فہم کتاب اللہ منحصر الی علم علی ومن جہل ذلک فقد ضل عن الباب الذی من ورائہ یرفع اللہ من القلوب الحجاب حتی یتحقق الیقین الذی لا یتغیر بکشف الغطاء الی ہنا کلامہ عق عد طب ک وصححہ وکذا ابو الشیخ فی السنۃ کلہم عن ابن عباس ترجمان القرآن عد ک عن جابر بن عبد اللہ ورواہ احمد بدون فمن الی اخرہ قال الذہبی کابن الجوزی موضوع قال ابو زرعۃ کم خلق افتضحوا بہ وقال ابن معین لا اصل لہ وقال الدارقطنی غیر ثابت وقال الترمذی عن البخاری منکر وتعقبہ جمع من الائمۃ منہم الحافظ العلائی فقال من حکم بوضعہ فقد اخطأ والصواب انہ حسن باعتبار طرقہ لا صحیح ولا ضعیف ولیس ہو من الالفاظ المنکرۃ التی تاباہا العقول بل ہو کخبر ارأف امتی بامتی ابو بکر وقال الزرکشی الحدیث ینتہی الی درجۃ الحسن المحتج بہ ولا یکون ضعیفا فضلا عن کونہ موضوعا فی لسان المیزان ہذا الحدیث لہ طرق کثیرۃ فی المستدرک اقل احوالہا ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی اطلاق القول علیہ بالوضع انتہی ورواہ الخطیب فی التاریخ باللفظ المزبور من حدیث ابی معاویۃ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس ثم قال قال القاسم سالت ابن معین عنہ فقال ہو صحیح قال الخطیب قلت اراد انہ صحیح من حدیث ابی معویۃ ولیس بباطل اذ رواہ غیر واحد عنہ وافتی بحسنہ ابن حجر وتبعہ السخاوی فقال ہو حسن **وجہ صد و ہفتاد و ششم** آنکہ نیز مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفتہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب فان المصطفی ہو المدینۃ الجامعۃ لمعانی الدیانات کلہا ولا بد للمدینۃ من باب یدخل منہ فاخبر ان بابہا ہو علی فمن اخذ طریقہ دخل المدینۃ ومن لا فلا عق عد طب ک وصححہ عن ابن عباس عد ک عن جابر بن عبد اللہ وہو حسن باعتبار طرقہ لا صحیح ولا ضعیف فضلا عن کونہ موضوعا ووہم ابن الجوزی **وجہ صد و ہفتاد و ہفتم** آنکہ نیز مناوی در کنوز الحقائق گفتہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ط ای اخرجہ الطبرانی ہرگاہ روایت نمودن مناوی حدیث مدینۃ العلم را در کنوز الحقائق شنیدی خطبہ کنوز الحقائق کہ از ان مدح وثناء کتاب ظاہر میشود باید شنید قال المناوی الحمد للہ الذی کسا اہل الحدیث رداء الشرف فی کل اقلیم ورفع شانہم واعلی ذکرہم فی کل حدیث وقدیم وخصہم من بین جملۃ الشرع بمزید التشریف والتعظیم واشہد ان لا الہ الا اللہ

ملا علی قاری حنفی رح گفته که اینحدیث دلیل ست برانکه ابوبکر صدیق از جمیع اصحاب افضل ست و چون
افضلیت انجناب از همه اصحاب متحقق شد استحقاق خلافتش ثابت گشت زیرا که لائق نیست که باوجود
فاضل مفضول خلیفه شود انتهی خصوصا نزد اکثر شیعه خلافت مفضول را درست نمیدارند انتهی و نیز در مرافض گفته ملا علی قاری در
شرح مشکوة از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
الی علی بن ابیطالب فقال له انت سید فی الدنیا و سید فی الاخرة من احبك فقد احبنی و حبیبك حبیبی و
حبیبی حبیب الله وعدوك عدوی وعدوی عدو الله الویل لمن ابغضك انتهی فهذا القاری
اکابرهم المتعصب الحقود و واحدهم المتعنت الجحود قد اثبت مع عناده هذا الحدیث المسعود
وکرر اثباته بالحتم والجزم قطعا لدابر اهل المرود فلا یقدم علی طعنه الا الناصب العنود و لا یجتری
علی غمزه الا المارق الکنود و لا یمتری فی امره الا من جرمه شقاق الحق المحمود و لا یستریب فی شانه الا من استهوا الزیغ
عن قصد المنقود **وجه صد و هفتاد و چهارم** آنکه عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی الشافعی در
فیض القدیر شرح الجامع الصغیر در ذیل شرح حدیث افات گفته عن باب مدینة العلم و ربان سفینة الفهم
سید الخلفاء زین الخلفاء ذی القلب العقول واللسان السئول بشهادة الرسول امیر المومنین
علی بن ابی طالب القائل فیه المصطفی من کنت مولاه فعلی مولاه والقائل هو لو شئت لاوقرت لکم من
تفسیر الفاتحة سبعین وقرا والقائل انا عبد الله واخو رسوله والصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
قتل بالکوفة شهیدا وعمر کالنبی صلی الله علیه وسلم وصاحبیه **وجه صد و هفتاد و پنجم**
آنکه نیز مناوی در فیض القدیر گفته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب فان المصطفی
صلی الله علیه وسلم المدینة الجامعة لمعانی الدیانات کلها ولا بد للمدینة من باب فاخبر ان بابها
هو علی کرم الله وجهه فمن اخذ طریقه دخل المدینة ومن اخطأه اخطأ طریق الهدی وقد شهد له
بالاعلمیة الموافق والمؤالف والمعادی والمخالف وخرج الکلاباذی ان رجلا سال معاویة عن مسئلة
فقال سل علیا هو اعلم منی فقال ارید جوابك قال ویحك کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یغره بالعلم غرا وکان اکابر الصحب یعترفون له بذلك وکان عمر رض یساله عما اشکل علیه
جاءه رجل فساله فقال ههنا علی فاسئله فقال ارید ان اسمع منك یا امیر المومنین قال قم لا اقام
الله رجلیك ومحا اسمه من الدیوان وصح عنه من طرق انه کان یتعوذ من قوم لیس هو فیهم

الحبیب النسیب مسعود التاشکندی وغیرهم من مشایخ عصره وتقلد النیابة الشافعیة ببعض المجالس
فسلك فیها الطریقة الحمیدة وکان لا یتناول منها شیئا ثم رفع نفسه عنها وانقطع عن مخالطة الناس
وانعزل فی منزله واقبل علی التالیف فصنف فی غالب العلوم ثم ولی تدریس المدرسة الصالحیة فحسده
اهل عصره وکانوا لا یعرفون مزیة علمه لانزوائه عنهم ولما حضر الدرس فیها ورد علیه من کل مذهب
فضلاؤه منتقدین علیه وشرع فی اقراء مختصر المزنی ونصب الجدل فی المذاهب واتی فی تقریره بما لم
یسمع من غیره فاذعنوا لفضله وصار اجلاء العلماء یبادرون لحضوره واخذ عنه منهم خلق کثیر
منهم الشیخ سلیمان البابلی والسید ابراهیم التاشکندی والشیخ علی الاجهوری والولی المعتقد احمد الکلبی و
ولده الشیخ محمد وغیرهم وکان مع ذلک لم یخل من طاعن وحاسد حتی دس علیه السم فتوالی علیه بسبب ذلک
نقص فی اطرافه وبدنه من کثرة التداوی ولما عجز صار ولده تاج الدین محمد یستملی منه التالیف ویسطرها
وتالیفه کثیرة منها تفسیره علی سورة الفاتحة وبعض سورة البقرة وشرح علی شرح العقائد للسعد التفتازانی
سماه غایة الامانی لم یکمل وشرح علی نظم العقائد لابن ابی شریف وشرح علی الفن الاول من کتاب النقایة
للجلال السیوطی وکتاب سماه اعلام الاعلام باصول فنی المنطق والکلام وشرح علی متن النخبة کبیر سماه
نتیجة الفکر واخر صغیر وشرح علی شرح النخبة سماه الیواقیت والدرر وشرح علی الجامع الصغیر ثم اختصره
فی اقل من ثلث حجمه وسماه التیسیر وشرح قطعة من زوائد الجامع الصغیر وسماه مفتاح السعادة
بشرح الزیادة وله کتاب جمع فیه ثلثین الف حدیث وبین ما فیه من الزیادة علی الجامع الکبیر وعقب
کل حدیث ببیان رتبته وسماه الجامع الازهر من حدیث النبی الانور وکتاب اخر فی الاحادیث القصار عقب کل حدیث ببیان رتبته سماه المجموع
الفائق من حدیث خاتمة رسل الخلائق وکتاب انتقاه من لسان المیزان وبین فیه الموضوع والمنکر
والمتروك والضعیف ورتبه کالجامع الصغیر وکتاب فی الاحادیث القصار جمع فیه عشرة الاف حدیث
فی عشر کراریس کل کراسة الف حدیث کل حدیث فی نصف سطر یقرء طردا وعکسا سماه کنز الحقائق
فی حدیث خیر الخلائق وشرح علی نبذة شیخ الاسلام البکری فی فضل لیلة النصف من شعبان
وکتاب فی فضل لیلة القدر سماه اسفار البدر عن لیلة القدر وشرح علی الاربعین النوویة ورتب
کتاب الشهاب للقضاعی وشرحه وسماه امعان الطلاب بشرح ترتیب الشهاب وله کتاب فی الاحادیث القدسیة
وشرح الکتاب المذکور وشرح الباب الاول من الشفاء وشرح الشمائل للترمذی شرحین احدهما ممزوج والاخر

رب العرش الكريم وان محمدا عبده ورسوله الهادي الى الصراط المستقيم وبعد فيقول العبد
الفقير القائم على قدم التقصير عبد الرؤف المناوي هذا كتاب عجاب من تامله دخلت عليه
المسرة من كل باب جمعت فيه زهاء عشرة الاف حديث في عشرة كراريس كل كراس الف حديث في
كل ورقة مائة حديث تقراء بالعرض على العادة في نصف لعرض بالطول ومن اعلى الى اسفل ومن اسفل
الى اعلى كل نصف سطر مستقل بنفسه ورتبته على حروف المعجم ليسهل تناوله على العرب و
العجم مع شغل القلب باحزان يتضاءل دونها الشوامخ ومحن تطيش في مقابلتها الشم الرواسخ رماني الزمان
بسهامها واصناف الدهر بحسامه وحمامه والحمد لله ذي الجلال على كل حال من الاحوال وسميته كنوز الحقائق في حديث
خير الخلائق والمامول ممن ساد ابناء مشايخ العصر وجهابذة الدهر ان يسمح احلامهم بتمشيته (بتحشیه) عليه متنا واسنادا ليكون تبصرة
لذوي العلا ولمن يتصدر تذكرة لمن اراد انتهى و مناوی از اکابر محققین فخام و اجله منقدین عظام و معاریف شیوخ والا مقام و مشاهیر عظیم الاحترام
نزد سنیه میباشد محمد امین بن فضل الله بن محب الله المحبی در خلاصة الاثر گفته عبد الرؤف بن تاج العارفين بن علي
بن زين العابدين الملقب زين الدين الحدادي ثم المناوي القاهري الشافعي وقد تقدم ذكر تتمة نسبه
في ترجمة ابنه زين العابدين الامام الكبير الحجة الثبت القدوة صاحب التصانيف السائرة واجل اهل عصره
من غير ارتياب كان اماما فاضلا زاهدا عابدا قانتا لله خاشعا له كثير النفع وكان متقربا بحسن العمل مثابرا
على التسبيح والاذكار صابرا صادقا وكان يقتصر يومه وليلته على اكلة واحدة من الطعام وقد جمع من
العلوم والمعارف على اختلاف انواعها وتباين اقسامها ما لم يجتمع في احد ممن عاصره نشأ في حجر والده وحفظ
القرآن قبل بلوغه ثم حفظ البهجة وغيرها من متون الشافعية والفية ابن مالك والفية السيرة للعراقي
والفية الحديث له ايضا وعرض ذلك على مشايخ عصره في حياة والده ثم اقبل على الاشتغال فقرأ على والده
علوم العربية وتفقه بالشمس الرملي واخذ التفسير والحديث والادب عن النور علي بن غانم المقدسي وحضر
دروس الاستاذ محمد البكري في التفسير والتصوف واخذ الحديث عن النجم الغيطي والشيخ قاسم والشيخ حمدان
الفقيه والشيخ الطبلاوي لكن كان اكثر اختصاصه بالشمس الرملي وبه برع واخذ التصوف عن جمع
وتلقن الذكر من قطب زمانه الشيخ عبد الوهاب الشعراوي ثم اخذ طريق الخلوتية عن الشيخ محمد المناخلي
اخي عبد الله واخلاه مرارا ثم عن الشيخ محرم الرومي حين قدم مصر بقصد الحج وطريق البيرامية
عن الشيخ حسين الرومي المنتشوي وطريق الشاذلية عن الشيخ منصور الغيطي وطريق النقشبندية عن السيد

وکتاب الامثال وکتاب سماہ عماد البلاغۃ وکتاب فی اسماء البلدان وکتاب فی التعاریف سماہ التوقیف علی مہمات التعاریف وکتاب فی اسماء الحیوان سماہ قرۃ عین الانسان بذکر اسماء الحیوان وکتاب فی احکام الحیوان سماہ الاحسان ببیان احکام الحیوان وکتاب فی الاشجار سماہ غایۃ الارشاد الی معرفۃ احکام الحیوان والنبات والجماد وکتاب فی التفضیل بین الملک والانسان وکتاب الانبیاء سماہ فردوس الجنان فی مناقب الانبیاء المذکورین فی القران وکتاب الطبقات الکبری سماہ الکواکب الدریۃ فی تراجم السادۃ الصوفیۃ وکتاب الصفوۃ بمناقب بیت ال النبوۃ وافرد السیدۃ فاطمۃ بترجمۃ والامام الشافعی بترجمۃ وکذا الشیخ علی الخواص شیخ الشیخ عبد الوہاب الشعرانی ولہ شرح علی منازل السائرین وحکم ابن عطاء اللہ وترتیب الحکم للشیخ علی المتقی شارح الحکم بشرح ترتیب الحکم لکنہ لم یکمل وشرح علی رسالۃ ابن سینا فی التصوف سماہ رسائل اہل العرفان وشرح قصیدتہ العینیۃ ولہ شرح علی المواقف المتفویۃ لم یکمل وشرح علی رسالۃ الشیخ ابن علوان فی التصوف وکتاب منحۃ الطالبین لمعرفۃ اسرار الطواعین وکتاب فی التشریح والروح ومابہ صلاح الانسان وفسادہ وکتاب فی دلائل خلق الانسان وشرح علی لفیۃ ابن الوردی فی المنامات وشرح علی منظومۃ ابن العماد فی اداب الاکل سماہ فتح الرؤف الجواد وہو اول کتاب شرحہ فی الاداب وکتاب فی اداب الملوک سماہ الجواہر المضیئۃ فی بیان الاداب السلطانیۃ وکتاب فی الطب سماہ بغیۃ المحتاج الی معرفۃ اصول الطب والعلاج وکتاب سماہ الدر المنضود فی ذم البخل ومدح الجود وکتاب فی تاریخ الخلفاء وتذکرۃ فیہا رسائل عظیمۃ النفع ینبغی ان یفرد کل منہا بالتالیف ولہ مولفات لخر غیر ہذہ وبالجملۃ فہو اعظم علماء ہذا التاریخ اثارا ومؤلفاتہ غالبہا متداولۃ کثیرۃ النفع وللناس علیہا تہافت زائد ویتغالون فی اثمانہا واشہرہا شرحاہ علی الجامع الصغیر وشرح السیرۃ المنظومۃ للعراقی وکانت ولادتہ فی سنۃ اثنتین وخمسین وتسعمائۃ وتوفی فی صبیحۃ یوم الخمیس الثالث والعشرین من صفر سنۃ احدی و ثلثین والف وصلی علیہ بجامع الازہر یوم الجمعۃ ودفن بجانب زاویتہ التی انشاہا بخط المقسم المبارک فیما بین زاویتی سیدی الشیخ احمد الزاہد والشیخ مدین الاشمونی وقیل فی تاریخ موتہ مات شافعی الزمان رحمہ اللہ تعالی و ابو مہدی ثعالبی در مقالید الاسانید در ترجمہ ابن حجر عسقلانی گفتہ قال شیخ شیوخنا عبد الرؤف المناوی فی شرحہ لشرح النخبۃ لما عزل الحافظ ابن حجر عن القضاء بالشمس ابی عبد اللہ بن محمد بن علی القایانی سلم کل منہا علی الاخر وانشد الحافظ ابن حجر سہ عندی حدیث ظریف بمثلہ یتغنی من قاضیین

التفضیل

المتقی

قولات لكنه لم يتمها وشرح الفية السيرة لحدة العراقی شرحين احدهما قولات
والآخر ممزوج سماه الفتوحات السبحانية فی شرح نظم الدرر السنية فی السيرة الزكية وشرح الخصائص
الصغرى للجلال السيوطی شرحين صغير سماه فتح الرءوف المجيب بشرح خصائص الحبيب وشرح كبير سماه توضيح فتح الرءوف المجيب واختصر شمائل
الترمذی وزاد عليه اكثر من النصف وسماه الروض الباسم فی شمائل المصطفی ابی القاسم وخرج احاديث القاضی البيضاوی
تفسیر
وكتاب الادعية المأثورة بالاحاديث المأثورة وكتاب اخر سماه بالمطالب العلية فی الادعية الزكية
وكتاب فی اصطلاح الحديث سماه بغية الطالبين لمعرفة اصطلاح المحدثين وشرح علی ورقات
امام الحرمين واخر علی ورقات شيخ الاسلام ابن ابی شريف واختصر التمهيد للاسنوی لكنه
لم يكمله وله كتاب فی الاوقاف سماه تيسير الوقوف علی غوامض احكام الوقوف وهو كتاب لم يسبق
الی مثله وشرح زبد ابن ارسلان التی نظم فيها اربعة العلوم اصول الدين اصول الفقه والفقه و
التصوف وسماه فتح الرءوف الصمد بشرح صفوة الزبد وشرح التحرير لشيخ الاسلام زكريا سماه احسان التقرير بشرح التحرير
ثم شرح نظمه للعمريطی بالتماس بعض الاولياء وسماه فتح الرءوف الخبير بشرح كتاب التيسير نظم التحرير
وصل فيه الی كتاب الفرائض وكمله ابنه تاج الدين محمد وشرح علی عماد الرضی فی اداب القضاء سماه
فتح الرءوف القادر لعبده هذا العاجز القاصر وشرح علی العباب سماه اتحاف الطلاب بشرح كتاب العباب
انتهی فيه الی كتاب النكاح وحاشية عليه لكنه لم يكملها وشرح علی المنهج انتهی فيه الی الضمان وحاشية
علی شرح المنهج لم تكمل وكتاب فی احكام المساجد سماه تهذيب التسهيل وكتاب فی مناسك الحج
علی المذاهب الاربعة سماه اتحاف الناسك باحكام المناسك وشرح علی البهجة الوردية سماه الفتح
السماوی بشرح بهجة الطحاوی ثم اختصره فی نحو ثلث حجمه وكلاهما لم يكمل وكتاب فی احكام الحمام الشرعية
والطبية سماه النزهة الزهية فی احكام الحمام الشرعية والطبية وشرح علی هداية الناصح للشيخ احمد الزاهد
لكنه لم يكمل وشرح علی تصحيح المنهاج سماه الدر المصون فی تصحيح القاضی ابن عجلون لكنه لم يكمل وشرح علی مختصر المزنی لم يكمل واختصر
العباب وسماه جمع الجوامع ولم يكمل وكتاب فی الالغاز والحيل وسماه بلوغ الامل بفن الالغاز والحيل وكتاب فی النفس وشرح علی الشمعة المضية
فی علم العربية للسيوطی سماه المحاضرة الوضية فی الشمعة المضية وكتاب جمع فيه عشرة علوم اصول الدين واصول الفقه والفرائض والنحو والتشريح
والطب والهيئة واحكام النجوم والتصوف وكتاب فی فضل العلم واهله وكتاب اختصر فيه الجزء الاول من المباح فی علم المنهاج المجلد
وشرح علی القاموس انتهی فيه الی حرف الذال واختصر الاساس ورتبه كالقاموس وسماه احكام الاساس

مالك بن انس رحمه الله تعالى رحمة واسعة في الدنيا والآخرة آمين و محمد بن علي الشوكاني در بدر طالع گفته عبد الرؤف
شارح الجامع الصغير شرحه شرحا بسيطا وشرحا مختصرا وشرح الشمائل وشرح آداب القضاء وطبقات الصوفية وغير
ذلك توفي سنة ... او في التي بعدها ولم اقف له على ترجمة مبسوطة و خود مخاطب در رساله اصول حديث میفرماید بر مجمع البحار شیخ محمد طاهر
در تحقیق جمیع کتب حدیث یعنی طبقات اربعه که مذکور شد کافیست و بر شرح عبد الرؤف مناوی بر جامع صغیر شیخ جلال الدین سیوطی نیز اکثر اتکا دارند افادات القا میکنند انتهی
و فاضل رشید در عزة الراشدین گفته مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر میفرماید الخلافة قال الحافظ في الفتح خلافة النبوة اما معوية
ومن بعده على طريقة الملوك ولو سموا خلفاء انتهى و وحید معاصر نیز در ازالة الغین این عبارت فاضل رشید را آورده فهذا
علامتهم الجليل عبد الرؤف المناوي الحاوي عند اشياعهم لاشتات المحامد كالمحرز الحاوي وقد اثبت هذا الحديث الذي ادبج ببهجته
نزهة السامع والراوي وطار بنضرته عقلة المستفيض الهاوي فلا يصد عنه الا المنافق المنغمر في المثالب والمساوي ولا ينحرف عنه الا المائل عن الله
المتسارع الى المناوي ولا ينبذ عن اعلام الاحاديث المنسوبة بالضلال في المغاوي ولا يجوز عن مسالك الاحاديث الثابتة للصدع في المهاوي
وجه صد و هفتاد و هشتم آنکه ملا یعقوب بنبانی لاهوری در رساله عقائد ثبوت این حدیث را تسلیم فرموده اگر چه در
دلالت آن بر اعلمیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلامی کرده چنانچه انشاء الله تعالى بعد خواهی
دانست و جلالت مرتبت و علو منزلت ملا یعقوب نزد این حضرات بمتتبع افق مبین في احوال المقربين تصنيف
رزق الله الملقب بحافظ عالم خان و عمل صالح محمد صالح مورخ و مرات آفتاب نمای شاه نواز خان مخفی و محتجب نیست
و انشاء الله تعالى در مجلد حدیث ثقلین خواهی یافت که خود مخاطب والا مقام بکلام ملا یعقوب در حاشیه کتاب تحفه
متمسک و متشبث گردیده فالعجب كل العجب من المخاطب النحرير المضطلع الخابر كيف يتمسك بكلام حبر
هذا الآثر ثم يتغافل عن تسليمه لذلك الحديث القاطع من اهل الضلال كل دابر ويركب في
قدحه وطعنه المهالك والمهاوي ويمتطي في رده وتوهينه صهوة الاعجف المرمي الدابر **وجه صد
هفتاد و نهم** آنکه ابو العباس احمد بن محمد المقري الاندلسي اثبات این حدیث شریف کرده چنانچه در نفح الطيب
من غصن الاندلس الرطيب در ذکر وزیر لسان الدین بن الخطیب بعد ذکر قصیدهٔ دالیهٔ شمس الدین محمد بن احمد بن علي
الهواري المعروف بابن جابر بطریق التقاط وارد نموده گفته ومما يختص بعلي رضي الله تعالى عنه قوله وان عليا
كان سيف رسوله ؛ وصاحبه السامي لمجد مشيد ؛ وصهر النبي المجتبى وابن عمه ؛ ابو الحسنين
المحتوي كل سودد ؛ وزوجته زوج السماء من سمائه ؛ وناهيك تزويجا من العرش قد بدى ؛ بخير
نساء الجنة الغر سوددا ؛ وحسبك هذا سودد المسود ؛ فنباتا وحلي الزهد خير حلاهما ؛ وقد اشرا

یعزی هذا و هذا یعنی، یقول ذاکرھون وذا یقول استرحنا، ویکذب بان جمیعاً فمر بعید و منا، و

نیز ابو مهدی ثعالبی در مقالید الاسانید در ترجمۂ ابو العباس زروق گفته وفی طبقات الصوفیة للشیخ شیوخنا

الزین عبد الرؤف المناوی الشافعی فی ترجمة زروق انه کتب علی الحکم نیفاً وثلاثین شرحاً وعلی

القرطبیة وعلی الرسالة عدة شروح ونظم فضول السلمی انتهی و تاج الدین الدهان در کفایة المتطلع

گفته کتاب شرح الشمائل للعلامة عبد الرؤف بن المناوی رحمه الله اخبر به عن الشیخ العلامة الشبراملسی

و حافظ وقته محمد بن علاء الدین البابلی وغیرهما عن مولفه العلامة عبد الرؤف بن المناوی فذکره و سالم

بن عبد الله بن سالم البصری در رسالۂ الامداد بمعرفة علو الاسناد در ذکر روایت موطا گفته وکذلک یرویه الوالد عن الشیخ البابلی

من روایة ابی مصعب الزهری عن الزین عبد الرؤف المناوی عن النجم محمد بن احمد عن شیخ الاسلام زکریا

الانصاری عن الاستاد ابی الفضل بن حجر عن مریم بنت احمد بن محمد الاذرعی عن یونس بن ابراهیم الدبوسی

عن ابی الحسن بن المقیر عن الحافظ ابی الفضل بن ناصر عن ابی القاسم بن منده عن ابی علی زاهر بن احمد السرخسی

عن ابی اسحاق ابراهیم بن عبد الصمد الهاشمی عن مصعب الزهری عن الامام مالک و نیز در امداد گفته

واما عمدة الاحکام الصغری للمقدسی فیرویها عن الشیخ المذکور عن الشیخ ابراهیم اللقانی والشیخ عبد الرؤف

المناوی عن ابی النصر الطبلاوی عن والده ناصر الدین عن زکریا بن محمد الحافظ عن ابی محمد عبد الرحیم

بن الفرات عن عمر بن حسن المراغی عن علی بن احمد بن البخاری عن مولفها الحافظ عبد الغنی بن سرور

المقدسی و نیز در امداد گفته واما سیرة ابن سید الناس فیرویها عن الشیخ المذکور عن الشیخ عبد الرؤف

المناوی عن النجم الغیطی عن زکریا عن الحافظ ابن حجر عن ابی الحسن محمد بن الحسن الفرسیسی عن مولفها الحافظ

ابی الفتح الیعمری و احمد بن محمد بن احمد بن علی النخلی المکی در رسالۂ اسانید خود گفته وسمعت علی شیخنا الشیخ

محمد المذکور الموطا روایة ابی مصعب بن احمد بن ابی بکر الزهری رحمه الله تعالی بقراءة شیخنا الشیخ

عیسی بن محمد الثعالبی لبعضه واجازة لسائره عن الزین عبد الرؤف المناوی عن النجم محمد الغیطی

عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن الحافظ ابی الفضل احمد بن حجر عن مریم بنت احمد بن محمد الاذرعی

قراءة علیها للموافقات واجازة لسائره باجازتها من یونس بن ابراهیم الدبوسی ان لم یکن سماعاً عن ابی

الحسن بن المقیر عن الحافظ ابی الفضل بن ناصر عن ابی القاسم بن منده عن ابی علی زاهر بن احمد السرخسی

عن ابی اسحاق ابراهیم بن عبد الصمد الهاشمی قال اخبرنا به ابو مصعب الزهری قال اخبرنا به امام دار الهجرة

سہ فبکیت للظل الذی لم ینبسط حتی انطوی وعلی اناء شبیبۃ فی وقت ما امتلأ انکفا وقد نزہت طرفی فی ریاض آثارہ وملأت ارادان السامع بجنی اخبارہ فرایت لہ نظماً ونثراً ومحاسن تملأ الافواہ والاسماع دراً ومن تالیفہ ازہار الریاض فی اخبار عیاض وفتح المتعال فی وصف النعال وغیر ذلک ولما مر فی طریقہ بمحمد بن یوسف التاولی المغربی کتب لہ یستدعی منا الاجازۃ سہ اموقظ العلم من بعد ما اغفی

وباسط کف البذل من بعد ما کفا | ومحیی رسوم الاکرمین التی عفت
ومجری معین الفضل من بعد ما جفا | اجزنی بما قد تلتہ ورویتہ
فنفضلک یا ذا الفضل قد خیر من صفا | فاجابہ بقولہ سقی اللہ مثواہ وعطر
ایا فاضلا اعیت محاسنہ الوصفا | وانسان عین الود والمنہل الاصفی
ومشکوۃ انوار القرات والاد ا | وساحب اذیال الکمال علی الاکفا
وحائز اشتات الفضائل اذ عدت | مفاخرہ فی اذن مغربنا شنفا
بعثتم بطرس بل بروض بلا شنۃ | تعطرت الارجاء من نشرہ عرفا
وامتلتم اعلی الالہ مقام مکرم | والبستم من غرۃ المطر الاصفی
من القاصر الباع الضعیف اجازۃ | الم تعلموا ان الصواب ہو الاعفا
ولست باہل ان اجاز فکیف ان | اجیز علی ان الحقائق قد تخفی
فاضواء فکری اظلمتہا حوادث | فاونۃ تبدو واونۃ تطفی
ولولا رجائی منکم صالح الدعا | لما سطرت یمنای فی مثل ذا حرفا
فارجو من الرحمن جل جلالہ | ومن فضلہ ان یقبل العدل والصرفا
وہا انا ذا اشہدت انی اجزتکم | علی السنن المالوف والمقصد الاوفی
جمیع تالیفی ونظمی وان وہی | ونثری وان حاز الرکاکۃ والضعفا
وکل الذی ارویہ عن لقبیتہ | من السادۃ الغر الاولی احسنوا الوصفا
کسیدنا شیخ الائمۃ عمنا | سعید فکم نلنا معارفہ قطفا
عن اشیاخہم من اہل فاس وغیرہم | کمثل ابن ہارون فاعظم بہم کہفا
وہذا ہو الشیخ ابن غازی وصنفہ | شہیر فلم یحتج لتشہیرہ کشفا
رعی اللہ عہداً کان فیہ اماماً | ووالی علی مثواہ رحمتہ عطفا
ولا تغفلونی من دعائکم اذا | مددتم بباب اللہ سبحانہ الکفا
وعند ضریح الاولیاء وذکرہم | عسی نرتوی من بحر غفرانہم رشفا
وان جہل الناس الحقوق بعصرنا | فمثلک من راعی الحقوق ووافی
وکاتبہ المقری احمد مرتج | من اللہ جل العون والبر واللطفا
بجاہ شفیع الخلق ما ملنا الذی | نومل یوم الدین من حوضہ رشفا
علیہ من الرحمن الف تحیۃ | ننال بہا حسن الختام مع الزلفی

ولہ فی مثال نعل النبی صلی اللہ علیہ وسلم سہ

لک اللہ من تمثال نعل کریمۃ | بخیر الوری فاقت سناً وسناء
یحق لذی داء یلازم وضعہ

الاصفی

بالزاد من کان یجتدی ؛ فاثرت الجنات من حلل ومن تحلی لھا رعیا لذاک التزھد ؛ وما ضر من قد بات والصوف لبسه ؛ وفی السندس الغالی غدا سوف یغتدی ؛ وقال رسول اللہ انی مدینۃ من العلم و ھو الباب فاقصد ؛ و باید دانست کہ مقری بعد ایراد انتخاب این قصیدہ بمدح و ثناء و وصف و اطراء آن پرداختہ چنانچہ گفتہ وھذا ما وقفت علیه من ھذہ القصیدۃ الفریدۃ ولیس بیدی الآن دیوان شعرہ حتی اکتبھا بکمالھا فانھا مناسبة لھذا الباب الذی جعلناہ ختما للکتاب کما لا یخفی و محتجب نماند کہ ابو العباس احمد بن محمد المقری از اکابر اعیان و افاضل جلیل الشان و واحد زمان و فرد اوان خود نزد سنیہ بودہ احمد بن محمد الخفاجی در ریحانۃ الالبا و زھرۃ الحیوۃ الدنیا گفتہ العلامة شھاب الدین احمد بن محمد المقری المغربی المالکی نزیل مصر فاضل لغرر المناقب مشرق وبدر لعلو ھمته سار من المغرب للمشرق وھو رفیق السداد وبیت مجدہ منتظم الاسباب ثابت الاوتاد وھو کما قیل فیه دمث من غیر خفر ولین جانب من غیر خور ذو رأی یرد اللبن فی الضرع والنار فی الزند وله آثار یثنی علیھا اثناء النسیم علی الند وادب امتزج باللطف امتزاج الماء بالخمر وفیصل حکم رفع به التنازع بین زید وعمرو وھو لفقه مالک اکرم سید مالک وقد بوأہ اللہ فی الحدیث تکرمة بین العلیا والسند وجد فی ارث المجد بغیر کلالة عن اکرم اب وجد ؛ مضت الدھور وما اتین بمثله ؛ ولقد اتی فعجزن عن نظرائه ؛ اما الشعر فھو اصمعی بادیته وسلمان بیته وحسان فصاحته فما مس قضب الاقلام الا سجدت شکرا اذ رأته قبلة الامال واقسمت ان من البیان لسحرا لکنه السحر الحلال وھو من قوم تعاویذھم الصوارم واثارھم فی کل جید تمائم انفق عمرہ فی کسب الخیر الرابح لما علم ان مال المال غاد ورائح ولما رای ما بمصر من الحسد والنفاق وتجارۃ الاداب لیس لھا بسوقھا نفاق ولم یرض بالکساد ومسابقة الحمیر للجواد ارتحل للشام ذات العماد فقال له رائد السداد ؎ من سابق الجواد بالحمار ؛ جنت یداہ ثمر العثار ؛ وقد کنت استقطر خیرہ واستودقه واومل ان ربیع التلاقی یخضر ورقه ویرد علی منه ما یسر الثکالی وینسیھا مصاب الافات والرزایا مما یستنزل العصم للوھاد وتصغی له اوابد الایام حتی تصاد وعصر اللئیم لئیم وزمان الکریم کریم ؎ والورد فی زمن الربیع طلوعه ؛ والعقد لیس یزین غیر الجید ؛ فضن علی بالاثر والعین ولم یرض ان یجمع بین ساکنین فسبقت المنایا الامانی وجاءنی بنعیه من کنت ارجوہ بشیر التھانی

العثار

ا هذه ازهار هذي الرياض ٭ ام هذه غدرانها والحياض ٭ يبيت معتل الصبا عندها ٭ يروى
حديث الشفاعن عياض ٭ فيا اماما جا معا للعلا ٭ ومن غدا بحرا على الناس فاض ٭ ابكار فكرى
بين ابوابكم ٭ تنزه الاحداق بين الرياض ٭ اليكم قد رفعت امرها ٭ فاقض على الافكار ما انت قاض
قد بايعت بالحق سلطانكم ٭ توفية للعهد دون انتقاض ٭ ومحمد امين بن فضل الله محبی در خلاصة الاثر
گفته الشيخ احمد بن محمد بن احمد بن يحيى بن عبد الرحمان بن ابى العيش بن محمد ابو العباس المقرى التلمسانى
المولد المالكى المذهب نزيل فاس ثم القاهرة حافظ المغرب جاحظ البيان ومن لم ير نظيره فى جودة القريحة
وصفاء الذهن وقوة البديهة وكان اية باهرة فى علم الكلام والتفسير والحديث ومعجزا باهرا فى الادب و
المحاضرات وله المؤلفات الشائعة منها عرف الطيب فى اخبار ابن الخطيب وفتح المتعال الذى صنفه فى
اوصاف نعل النبى صلى الله عليه وسلم واضاءة الدجنة فى عقائد اهل السنة وازهار الكمامة و
ازهار الرياض فى اخبار القاضى عياض وقطف المهتصر فى اخبار المختصر واتحاف المغرى فى تكميل
شرح الصغرى وعرف النشق فى اخبار دمشق والغث والسمين والرث والثمين وروض الاس العاطر
الانفاس فى ذكر من لقيته من اعلام مراكش وفاس والدر الثمين فى اسماء الهادى الامين وحاشية شرح
ام البراهين وكتاب البداأة والنشأة كله ادب ونظم وله رسالة فى الوفق المخمس الخالى الوسط
وغير ذلك ولد بتلمسان ونشأ بها وحفظ القرآن وقرأ وحصل بها على عمه الشيخ الجليل العالم
ابى عثمان سعيد بن احمد المقرى مفتى تلمسان ستين سنة ومن جملة ما قرأ عليه صحيح البخارى
سبع مرات وروى عنه الكتب الستة بسنده عن ابى عبد الله التنسى عن والده حافظ عصره محمد
بن عبد الله التنسى عن البحر ابى عبد الله بن مرزوق عن ابى حيان عن ابى جعفر بن الزبير عن ابى الربيع عن
القاضى عياض باسانيده المذكورة فى كتاب الشفاء والاحاديث المسندة فى الشفاء جميعها ستون حديثا
افردها بعضهم فى جزء من اراد رواية الكتب الستة من طريقه فليأخذها من كتاب
الشفاء او من الجزء المذكور وكان يخبر عن بلدة تلمسان انها بلدة عظيمة من محاسن بلاد المغرب
وانها فى يد العثمانيين سلاطين مملكتنا وهى الحد المضروب بين سلطاننا وسلطان المغرب
ورحل الى فاس مرتين مرة سنة تسع بعد الالف ومرة سنة ثلاث عشرة وكان يخبر انها دار الخلافة
للمغرب وكان بها الملك الاعظم مولى احمد المنصور المشهور بالفضل والادب المقدم ذكره وان المفتى

ستين سنين
التنسى
التنسى

علی جرحه منه ینال شفاء　وذاك قلیل فی مآثر من علا　علی کل اوج اذا جاب نداء
ومن ذا الذی یحصی فضائل احمد　وقد جود القران فیه ثناء　علیه من الرحمن ازکی تحیة
تؤسس للمدح الشریف بناء **وله** یا مثل نعال خیر فخر العرب　لیس اجل واملی للترب
کم رمت مدیحه بقصد القرب　والعذر راجل والمعاثر بی **وله** اعظم بمثال نعل عز العرب
من ارشدنا الی اجل القرب　قبله وکن بحقه معتنیا　واجعله وسیلة لدفع الکرب
وله ومثال نعل عرفه متارج　فی الخافقین ونوره متبلج　حاکی نعال اجل من وطی الثری
وبدت کواعب مجده تتبرج　فاجعله خیر وسیلة ترجو بها　دفع المکاره حین ضاق المخرج
صلی الاله علی مشرفه الذی　اشکال منطقه الهدایة تنتج　ولما وقفت علی کتابه فتح المتعال
قلت مضمنا لبیتی المعری　حکی المحراب تمثال ففیه　لناسجدات تقبیل توالی
اقول لنعل خیر الخلق طرا　وقد حاز المهابة والجلالا　وعز به التراب فکان مسك
لریاه لقد هجر الغزالا　لیهنك فی المکارم والمعالی　کمال علم القمر الکمالا
وانك لو تعلقت الثریا　بشسعك ما قطعت له قبالا　وکتب له صاحبنا عبد العزیز
الفشتالی بارك الله فیه　یا نسمة عطست بها ریح الصبا　فتضمخت بعبیرها حلل الربا
هبی الی ساحات احمد واشرحی　شوقی الی لقیاه شرحا مطنبا　وصفی له بالمنحنی من اضلعی
قلبا علی جمر الغضا متقلبا　بان الاحبة عنه حتی قد لوی　منهم واخر قد نای وتغیبا
فعساك تسعد یا زمان بقربهم　فاقول اهلا باللقاء ومرحبا　اقول استعارة العطاس
للنسیم غیر مستحسنة والمعروف فی کلام فصحاء العرب عطس الصبح والفجر وفی شرح الفصیح للمرزوقی
یقال عطس اذا فجأته صیحة من غیر ارادة ومصدره العطس والعطاس الاسم جعل کالادواء
ویقال ارغم الله معطسه ای انفه وعطس الصبح الفجر علی التشبیه ولابی اسحاق الغزی فی قصیدته
المشهورة التی اولها　امط عن الدرر الزهر الیواقیتا　واجعل لحج تلاقینا مواقیتا
کم من بکور الی احراز منقبة　جعلته لعطاس الفجر تشمیتا　ومن لطائف بعض المتاخرین
قوله قلت له والدجی مول　ونحن فی الانس بالتلاقی　قد عطس الصبح یا حبیبی
فلا تشمته بالفراق　وکتب ابو عبد الله محمد بن احمد المکلاتی علی کتابه زهر الریاض فی اخبار عیاض

اجل

منقبة

فاجابه المقری بقوله ؎ ای نظم فی حسنه حار فکری ٭ وتحلی بدره صدر ذکری ٭ بمطائر الصیت
لابن شاهین ینمی ٭ من بروض الندی له خیر ذکر ٭ احمد المستطین ذروة مجد ٭ للعوان من المعالی وبکر
حل مفتاح فضله باب وصل ٭ من معانی تعریفه دون نکر ٭ یا بدیع الزمان دم فی ازدیاد ٭ بالعلی و
ازدیاد تجنیس شکر ٭ ولما دخل علیها اعجبته فنقل اسبابه الیها واستوطنها مدة اقامته واملی صحیح البخاری
بالجامع تحت قبة النسر بعد صلوة الصبح ولما کثر الناس بعد ایام خرج الی صحن الجامع تجاه القبة المعروفة بالباعونیة وحضره غالب اعیان علماء دمشق
واما الطلبة فلم یتخلف منهم احد وکان یوم ختمه حافلا جدا اجتمع فیه الالوف من الناس وعلت الاصوات
بالبکاء فنقلت حلقة الدرس الی وسط الصحن الی الباب الذی یوضع فیه العلم النبوی فی الجمعات من رجب
وشعبان ورمضان واتی له بکرسی الوعظ فصعد علیه وتکلم بکلام فی العقائد والحدیث لم یسمع
نظیره ابدا وتکلم علی ترجمة البخاری وانشد له بیتین وافاد ان لیس للبخاری غیرهما وهما ؎
اغتنم فی الفراغ فضل رکوع ٭ فعسی ان یکون موتك بغتة ٭ کم صحیح قد مات قبل سقیم ٭
ذهبت نفسه النفیسة فلتة ٭ قلت ورایت فی بعض المجامیع نقلا عن الحافظ ابن حجر انه وقع للبخاری
ذلك او قریب منه وهذه من الغرائب انتهی وکانت الجلسة من طلوع الشمس الی قرب الظهر ثم ختم الدرس
بابیات قالها حین ودع المصطفی صلی الله علیه وسلم وهی قوله ؎ یا شفیع العصاة انت رجائی ٭ کیف
یخشی الرجاء عندك خیبة ٭ واذا کنت حاضر الفؤادی ٭ غیبة الجسم عنك لیست بغیبة ٭ لیس
بالعیش فی البلاد انقطاع ٭ اطیب العیش ما یکون بطیبة ٭ ونزل عن الکرسی فازدحم الناس علی تقبیل
یده وکان ذلك نهار الاربعاء سابع عشری رمضان سنة سبع وثلاثین والف ولم یتفق لغیره من العلماء
الواردین الی دمشق ما اتفق له من الحظوة واقبال الناس وکان بعد ما رأی من اهلها ما رای کثیر الاهتمام
بمدحها وقد عقد فی کتابه عرف الطیب فصلا یتعلق بها وباهلها واورد فی مدحها اشعارا الی ان
قال المحبی وقد اطلنا الکلام حسبما اقتضاه المقام فلنرجع الی الغرض من ذکر بقیة خبر المقری فنقول
وکانت اقامته بدمشق دون الاربعین یوما ثم رحل منها فی خامس شوال سنة تسع وثلاثین
الی مصر وعاد الی دمشق مرة ثانیة فی اواخر شعبان سنة اربعین وحصل له من الاکرام ما حصل فی
قدمته الاولی وحین فارقها انشد قوله ؎ ان یشام قلبی عنك بارق سلوة ٭ یا شام کنت کمن یخون و
یغدر ٭ کم راحل عنها لفرط ضرورة ٭ وعلی القرار بغیرها لا یقدر ٭ متصاعد الزفرات مکلوم الحشا ٭

صارت اليه فى زمنه ومن بعده لما اختلت احوال المملكة بسبب اولاده الى حديث يطول ذكره
ارتحل تاركا للمنصب والوطن فى اواخر شهر رمضان سنة سبع وعشرين بعد الالف قاصدا حج
بيت الله الحرام وانشد صاحب مراكش متمثلا قول على بن عبد العزيز الحضرمى ؎
محبتى تقتضى مقامى ۞ وحالتى تقتضى الرحيلا ۞ فاجابه صاحب المراكش بقوله ؎ لا اوحش الله منك قوما
تعودوا اصطناعك الجميلا ۞ قلت وبيت الحضرمى اول ابيات ثلاثة كتب بها الى العز الدولة ابن سقمون و
كان فى خدمته وبعده ؎ هذان خصمان لست اقضى ۞ بينهما خوف ان اميلا ۞ فلا يزالان فى خصام ۞
حتى ارى رأيك الجميلا ۞ فوقع عز الدين على ورقته الرأى الجميل ان تمنع من الترحيل وتسوغ الاقامة
فى ظل دوحة واحسان غمامة قال المقرى وكتب الى الفقيه الكاتب ابو الحسن على الخزرجى الفاسى
الشهير بالشامى بما كتبه ابو جعفر احمد بن خاتمة المغربى الى بعض اشياخه ؎ اشمس الغرب
حقا ما سمعنا ۞ بانك قد سئمت من الاقامة ۞ وانك قد عزمت على طلوع ۞ الى شرق سموت به علامة
لقد زلزلت منا كل قلب ۞ بحق الله لا تقم القيامة ۞ ثم ورد الى مصر بعد اداء الحج فى رجب سنة ثمان و
عشرين والف وتزوج بها من السادة الوفائية وسكنها وقد سئل عن حظه بها فقال قد دخلها قبلنا ابن
الحاجب وانشد فيها قوله ؎ يا اهل مصر وجدت ايديكم ۞ فى بذلها بالسخاء منقبضة ۞ لما عدمت
القرى بارضكم ۞ اكلت كتبى كاننى ارضه ۞ وانشد هو لنفسه ؎ تركت رسوم عزى فى بلادى ۞ وصرت
بمصر منسى الرسوم ۞ ونفسى عفتها بالذل فيها ۞ وقلت لها عن العلياء صومى ۞ ولى عزم كحد السيف ماض
ولكن الليالى من خصومى ۞ ثم زار بيت المقدس فى شهر ربيع الاول سنة تسع وعشرين والف ورجع
الى القاهرة وكرر منها الذهاب الى مكة فدخلها بتاريخ سنة سبع وثلاثين خمس مرات واملى بها
دروسا عديدة ثم وفد على طيبة سبع مرات واملى الحديث النبوى بمرأى منه صلى الله عليه وسلم ومسمع ثم
رجع الى مصر فى صفر سنة تسع وثلاثين ودخل القدس فى رجب من تلك السنة واقام خمسة وعشرين يوما ثم ورد
منها الى دمشق فدخلها فى اوائل شعبان وانزلته المغاربة فى مكان لا يليق به فارسل اليه احمد بن شاهين
مفتاح المدرسة الجقمقية وكتب مع المفتاح هذه الابيات ؎ كنف المقرى شيخى مقرى ۞ واليه من الزمان مفرى ۞ كنف مثل صدره فى اتساع
وعلوم كالبحر فى ضمن بحر ۞ اى بدر قد اطلع الدهر منه ۞ ملأ الشرق نوره اى بدر ۞ احمد سيدى و
شيخى وذخرى ۞ وسمى وذاك اشرف فخرى ۞ لو بغير الاقدام يسعى مشوق ۞ جئته زائرا على وجه شكرى

شعر رائق فی نفح الطیب و مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته الشیخ احمد بن محمد بن احمد
المقری التلمسانی المولد المالکی المذهب نزیل قاهرة قال فی خلاصة الاثر حافظ المغرب جاحظ البیان
ومن لم یر نظیره فی جودة القریحة و صفاء الذهن و قوة البدیهة و کان آیة باهرة فی علم التفسیر و
الحدیث و معجزا باهرا فی الادب و المحاضرات له المولفات الشائعة منها عرف الطیب فی اخبار ابن الخطیب
انتهی قلت و ذکر فی کشف الظنون انه سماه بعد ذلک نفح الطیب عن غصن الاندلس الرطیب
انتهی وله اضاءة الدجنة فی عقائد اهل السنة ولد بتلمسان و نشأ بها و حفظ القران و قرء علی عمه
سعید بن احمد المقری مفتی تلمسان ستین سنة و من جملة ما قراء علیه صحیح البخاری سبع مرات و
روی عنه الکتب الستة و ان الفتوی صارت الیه فی زمنه ارتحل تارکا للمنصب و الوطن الی حج بیت الله
الحرام سنة ٢٧ ثم ورد الی مصر و تزوج بها من السادة الوفائیة سنة ٢٨ ثم زار بیت المقدس سنة ١٠٢٩ و کرر الذهاب
الی مکة و املی بها دروسا و وفد علی طیبة سبع مرات و املی الحدیث النبوی بمرای منه صلعم و سمع ثم
رجع الی مصر سنة ٣٩ ثم ورد الی دمشق و املی صحیح البخاری و حضره غالب اعیان دمشق من العلماء و اما
الطلبة فلم یتخلف منهم احد و کان یوم ختمه حافلا جدا اجتمع فیه الالوف من الناس و علت الاصوات
بالبکاء و اتی له بکرسی الوعظ فصعد علیه و تکلم بکلام فی العقائد و الحدیث لم یسمع نظیره
ابدا و تکلم علی ترجمة البخاری و انشد له بیتین و افاد ان لیس للبخاری غیرهما و هما ؎ اغتنم
فی الفراغ فضل رکوع ؛ فعسی ان یکون موتک بغتة ؛ کم صحیح قد مات قبل سقیم ؛ ذهبت نفسه
النفیسة فلتة ؛ و کانت الجلسة من طلوع الشمس الی قرب الظهر ثم ختم الدرس بابیات قالها حین
ودع المصطفی صلعم و هی قوله ؎ یا شفیع العصاة انت رجائی ؛ کیف یخشی الرجاء عندک خیبة
و اذا کنت حاضرا بفوادی ؛ غیبة الجسم عنک لیست بغیبة ؛ لیس بالعیش فی البلاد انقطاع ؛
اطیب العیش ما یکون بطیبة ؛ و نزل عن الکرسی فازدحم الناس علی تقبیل یده و کان ذلک نهار
الاربعاء سابع عشر رمضان سنة ٣٧ و لم یتفق لغیره من العلماء الواردین الی دمشق ما اتفق له من الحظوة
و اقبال الناس و کان بعد ما رأی من اهلها ما رای کثر الاهتمام بمدحها و قد عقد فی کتابه نفح الطیب
فصلا یتعلق بها و باهلها و اورد فی مدحها اشعارا و جری بینه و بین ادبائها و علمائها مطارحات
شتی و دخل مصر و استقر بها مدة یسیرة ثم طلق زوجته الوفائیة و اراد العود الی دمشق للتوطن بها ففاجا

لیست

والدم من اجفانه يتحدر ؎ ودخل مصر واستقر بها مدة يسيرة ثم طلق زوجته الوفائية واراد العود
الى دمشق للتوطن بها ففاجاه الحمام قبل نيل المرام وكانت وفاته فى جمادى الآخرة سنة احدى و
اربعين والف ودفن بمقبرة المجاورين وقال الاديب ابراهيم الاكرمى فى تاريخ وفاته ؎ قد ختم
الفضل به ؎ فارخوه خاتمه ؎ والمقرى بفتح الميم وتشديد القاف واخرها راء مهملة وقيل بفتح الميم
وسكون القاف لغتان اشهرهما الاولى نسبته الى قرية من قرى تلمسان واليها نسبته ابائه ورضى الدين
محمد بن على بن حيدر الحسينى الشامى در تنضيد العقود السنية بتمهيد الدولة الحسنية در ترجمه شريف مبارك بن الشريف
ناى بن عبد المطلب بن حسن بن ابى نمى گفته فصل فى الحوادث المتعلقة بدولة صاحب الترجمة رحمه الله
الى عام وفاته ففى سنة ثنتين واربعين بعد الالف توفى العالم العلامة الشيخ احمد المقرى
المالكى صاحب التصانيف الجمة والعلوم الكثيرة ولد بتلمسان وسكن فاس من ارض المغرب واخذ
العلم بها واتسعت معرفته وكملت فضيلته ورحل الى الحرمين ومصر والشام واقام بها وبها الف
كتابه الكبير المعروف بنفح الطيب فى اخبار ابن الخطيب وهو كتاب حافل قصد فيه ايراد جملة صالحة
من اخبار لسان الدين ابن الخطيب من شعره ومكاتباته ومشايخه ومن اخذ عنه ثم اتسع به الحال
الى انه خرج عن هذه الحلبة فاتى بتاريخ الاندلس بالمناسبة ومن وليها من الملوك منذ افتتحها المؤمنون
وتنقل الدول وما جرى فى ضمن ذلك من الوقائع والحوادث وكيفية اخذ الكفار لها وخروجها من
ايدى المسلمين واطال ذلك بذكر مدائن الاندلس وانهارها وبساتينها وما قيل فى ذلك من الشعر
وما يناسب ذلك من الابيات واللطائف ثم استطرد الى ذكر من دخل الاندلس من علماء المشرق ومن
خرج من الاندلس الى المشرق وذكر جانبا من انشاء ابن الخطيب وشعره واستشهاده وكيفية قتله فصار
ذكر ابن الخطيب فى هذا الكتاب وهو نزر قليل بالنسبة الى ما اشتمل عليه من الوقائع والحوادث و
الحاصل انه كتاب متسع فى الادب والشعر والاخبار وهو فى نحو اربعة اسفار ثم اقام الشيخ المذكور
فى اخر ايامه بمصر وتوفى بها فى السنة المذكورة وكان واسع الفضل له مشاركة تامة فى سائر العلوم ومن
تاليفه ازهار الرياض فى اخبار عياض وروضة الآس العاطرة الانفاس فى ذكر من لقيته من اعلام
مراكش وفاس والجنابذ فيما لقيت من الجهابذ وهو اعم من الذى قبله والدر الثمين فى اسماء الهادى
الامين ورسالتان فى صفة النعال النبوى قد اشتهرتا وارجوزة فى العقائد وارجوزة فى الوفق المخمس وله

ويفلح به الظافرون ؛ فلا يعمى عنه الا الحائرون البائرون ؛ ولا يضل عنه الا الخائبون الخاسرون
ولا يغمزه الا التائهون السادرون ؛ وما تفوهوا به فانا على ذهاب به لقادرون **وجہ صد و ہشتاد و دوم**
آنکہ عبد الحق بن سيف الدين البخاري الدہلوی در رجال مشکوٰۃ اثبات این حدیث شریف فرمودہ چنانچہ در کتاب مذکور بترجمہ جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ واخرج
الترمذی والحاکم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی
بابها وقد تكلم فى هذا الحديث قال ابن حجر هذا الحديث حسن على الصواب لا صحيح كما قال الحاكم ولا موضوع
كما قاله جماعة منهم ابن الجوزى والنووى **وجہ صد و ہشتاد و سوم** آنکہ عبد الحق دہلوی در لمعات شرح مشکوٰۃ
اثبات این حدیث شریف بسیاق افادات علمای اعلام خود نمودہ چنانچہ گفتہ واعلم ان المشهور من لفظ الحديث
فى هذا المعنى انا مدينة العلم وعلى بابها وقد تكلم النقاد فيه واصله من ابى الصلت عبد السلام و
كان شيعيا وقد تكلم فيه وصحح هذا الحديث الحاكم وحسنه الترمذى وضعفه آخرون ونسبه
الى الوضع طائفة ونحن ننقل ما ذكره علماؤنا فى ذلك بعباراتهم وان كانت مشتملة على التكرار فنقول
قال الشيخ مجد الدين الشيرازى اللغوى صاحب القاموس فى نقد الصحيح حديث انا مدينة العلم وعلى
بابها ذكره ابو الفرج ابن الجوزى فى الموضوعات من عدة طرق وجزم ببطلان الكل وقال مثل ذلك جماعة
وعندى فى ذلك نظر كما سنبينه والمشهور برواية ابو الصلت بن عبد السلام بن صالح الهروى عن ابى معوية
محمد بن خازم الضرير عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضى الله عنهما وعبد السلام هذا
ضعفوه جدا واتهم بالرفض ومع ذلك فقد روى عباس بن محمد الدورى فى سؤالاته عن يحيى
بن معين انه ساله عن ابى الصلت هذا فوثقه فقال اليس قد حدث عن ابى معوية انا مدينة العلم و
على بابها فقال قد حدث به عن ابى معوية محمد بن جعفر الفيدى وكذلك روى صالح بن محمد الحافظ الملقب
جزرة وابو الصلت احمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا وفى رواية ابى الصلت ابن محرز قال يحيى فى هذا الحديث هو من حديث ابى معوية اخبرنى
ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما ثم كف عنه وكان ابو الصلت الهروى رجلا موسرا يطلب هذه
الاحاديث ويكرم المشايخ يعنى فخصه ابو معاوية بهذا الحديث فقد برئ عبد السلام عن عهدة
هذا الحديث وابو معاوية الضرير حافظ يحتج بافراده كابن عيينة وغيره وليس هذا الحديث من
الالفاظ المنكرة التى تاباها العقول بل هو مثل قوله صلى الله عليه وسلم فى حديث ارأف امتى ابو بكر الحديث
وقد حسنه الترمذى وصححه غيره ولم يات من تكلم على حديث انا مدينة العلم بجواب عن هذه الروايات

واذکر فیه انشاء الله تعالی مع ذکر کل واحد من ائمة اهل البیت من کان معاصراً لهم من اصحابهم علاهم
کما تری ذلک انشاء الله تعالی قریبا وسمیته الصراط السوی فی مناقب آل النبی ولقد اجاد من قال ارتجالا
فیه شعراً احسنه ❊ هذا کتاب نفیس قد حوی دررا ❊ فی مدح آل رسول الله واشرف ❊ انعم به من
کتاب تحفة برزت ❊ ما مثلها فی خبایا الدهر من تحف ❊ فغن به صاح واغنم فی مطالعة ❊ واستخرج
الجوهر المکنون فی الصدف ❊ یزول عنک العنا والهم سائره ❊ وفیه تهدی صراطا غیر مختلف ❊ فهو
الصراط السوی فی الاسم شهرته ❊ تالیف محمود تالی منهج السلف ❊ القادری طریقا فی مسالکه ❊ الشافعی
اتباعا المعهود وفی ❊ ومحمود بن محمد شیخانی از شیوخ مشهورین و علمای معروفین سنیه بنهایت رفعت مرتبت
وسمو منزلت اوا از اشعار بلاغت شعار بعض معاصرین قادری که ایک در ضمن صدر صراط سوی مذکور شده واضح
ظاهر است کانیست که بظهور کمال استناد و اعتماد او که فاضل شهیر بروایتش احتجاج و استدلال نموده چنانچه در کتاب عزة الراشدین بمقام اثبات
ادعای فدا کردن ابوحنیفه جان خود را بر اهل بیت علیهم السلام گفته وسید محمود قادری قدس سره در کتاب حیات الذاکرین
فرموده قیل ان رجلا اتی اباحنیفة رحمة الله علیه وقال اخی توفی واوصی بثلث ماله لامام المسلمین
الی من ادفع فقال له ابوحنیفة امرک بهذا السوال ابوجعفر الدوانقی وکان یبغض اباحنیفة کبغض
جماعة من اشقیاء بلدنا للامام الشافعی رح فحلف السائل کذبا انه ما امرنی بهذا السوال فقال
ابوحنیفة رح ادفع الثلث الی جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل واخبر اباجعفر
الدوانقی بذلک فقال ابوجعفر بهذا عرفت اباحنیفة منذ قدیم انه یری الحق لغیرنا ثم دعی بابی حنیفة
وسقاه السم فی الطعام ففهم ابوحنیفة ذلک فقام لیخرج فقال له ابوجعفر الی این یا اباحنیفة فقال
الی این تامرنی فامره بالجلوس الی ان عمل السم فیه فخرج ومات شهیدا فی الطریق انتهی و درین روایت مناقب
امام اعظم که بالا مذکور شده اعنی بعضی گفته اند که در حادثه محمد و ابراهیم چون امام فتوی نوشت و به بیعت و اعانت ایشان فرمود
منصور بر آن مطلع شد الخ اختلافی نیست چرا که سوال متعدد بود چنانکه از عبارت هر دو روایت پر ظاهرست پس جائز است
که جواب امام اول یعنی فتوی دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراهیم باعث تغیر منصور بر آنجناب و طلب ایشان از کوفه
ببغداد و باعث حبس شده باشد و جواب دوم یعنی فتوی دادن بدفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و
قائل شدن بامامت آنجناب باعث قتل شده باشد انتهی ما فی عزة الراشدین **فهذا القادری** کابرهم
الذی اسماه الکابرون ❊ وبارعهم الذی انجب به الماهرون ❊ قد روی هذا الحدیث الذی یتبصر به الناظرون

صرح العلائی بالتوقف فی الحکم علیه بذلک وقال وعندی فیه نظر ثم بین ما یشهد لکون ابی معویة راوی حدیث ابن عباس حدث به فزال المحذور ومن هو دونه قال وابو معویة ثقة حافظ یحتج بافراده کابن عیینة وغیره فمن حکم علی الحدیث مع ذلک بالکذب فقد اخطاء وقد اخرج الدیلمی فی مسنده بسند ضعیف جدا عن ابن عمر مرفوعا علی ابن ابی طالب باب حطة فمن دخل فیه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا ومن حدیث ابی ذر رفعه علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان وبغضه نفاق والنظر الیه عبادة ومن حدیث ابن عباس رفعه انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه واورده صاحب الفردوس وتبعه ابنه المذکور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انا مدینة العلم وابو بکر اساسها وعمر حیطانها وعثمان سقفها وعلی بابها انتهی کلام المقاصد الحسنة وفی فصل الخطاب من کتاب الانساب للامام عبد الکریم بن محمد السمعانی رحمه الله فی ترجمة الهروی وابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سلیمان الهروی مولی عبد الرحمن بن سمرة ادرک حماد بن زید ومالک بن انس وسفیان بن عیینة وغیرهم کان صاحب قشافة وزهد قدم مرو ایام المامون فلما سمع کلامه جعله من الخاصة من اخوانه وکان ابو الصلت یرد علی اهل الاهواء من المرجیة والجهمیة والزنادقة والقدریة وکان یعرف بالتشیع قال احمد بن سیار المروزی ناظرته فلم اره یفرط ورایته یقدم ابا بکر وعمر رضی الله عنهما وکان لا یذکر اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم الا بالجمیل وکان یقول هذا مذهبی الذی ادین الله به عز وجل وقال یحیی بن معین ابو الصلت ثقة صدوق الا انه یتشیع وقال ابو عبد الرحمن النسائی ابو الصلت لیس بثقة توفی ابو الصلت فی شوال سنة ست وثلاثین ومائتین وایضا فی الانساب قال ابو حاتم بن حبان ابو الصلت عبد السلام هو الذی روی عن ابی معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیات من قبل الباب وهذا شیء لا اصل له لیس من حدیث ابن عباس ولا مجاهد ولا الاعمش ولا ابی معاویة وکل من حدث بهذا المتن فانما سرقه من ابی الصلت هذا انتهی کلام فصل الخطاب وفیه الطعن فی الحدیث فقط لکن الکلام الجامع من مهرة الفن ما ذکرناه قبل ولعل ذلک هو الصواب

وجه صد و هشتاد و چهارم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در اشعة اللمعات شرح فارسی مشکوة اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه گفته وعنه وهم از علی ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة

الثابتة عن یحیی بن معین والحکم علیه بالوضع باطل قطعا وانما امسك ابو معاویة عن روایته نشأ للغرابة
لا لبطلانه اذ لو کان کذلك لم یحدث به اصلا مع حفظه واتقانه وللحدیث طریق اخری رواها
الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرومی عن شریك بن عبد الله عن
سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن ابی عبد الله الصنابحی عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها وتابعه ابو مسلم الکجی وغیره علی روایته عن محمد بن عمر الرومی
ومحمد هذا روی عنه البخاری فی غیر الصحیح ووثقه ابن حبان وضعفه ابو داؤد وقال الترمذی بعد
سیاق الحدیث هذا حدیث غریب وقد روی بعضهم هذا عن شریك ولم یذکروا فیه الصنابحی ولا
یعرف هذا عن احد من الثقات غیر شریك قلت فلم یبق الحدیث من افراد محمد الرومی وشریك احتج به مسلم و
علق له البخاری ووثقه ابن معین والعجلی وزاد حسن الحدیث وقال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط
اورع فی علمه من شریك فعلی هذا یکون مفرده حسنا ولا یرد علیه روایة من اسقط الصنابحی منه
لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم روی عن ابی بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وسمع منهم فیکون
ذکر الصنابحی فیه من باب المزید فی متصل الاسانید والحاصل ان الحدیث ینتهی بمجموع طریقی
ابی معاویة وشریك الی درجة الحسن المحتج به ولا یکون ضعیفا فضلا عن ان یکون موضوعا ولم اجد
لمن ذکره فی الموضوعات طعنا موثرا فی هذین السندین وبالله التوفیق انتهی کلام الشیخ مجد الدین
وقال السخاوی فی المقاصد الحسنة حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها ذکره الحاکم فی المناقب من مستدرکه
والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ وابن حبان فی السنة له وغیرهم کلهم من حدیث ابی معاویة الضریر
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزیادة من اتی العلم فلیأت الباب ورواه الترمذی فی
المناقب من جامعه وابو نعیم فی الحلیة وغیرهما من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا
دار الحکمة وعلی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقب ثانیهما انه حدیث مضطرب غیر ثابت وقال الترمذی
انه منکر وکذا قال شیخه البخاری وقال انه لیس له وجه صحیح وقال ابن معین فیما حکاه الخطیب فی
تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له وقال الحاکم عقب اولهما انه صحیح الاسناد واورده ابن الجوزی من
هذین الوجهین فی الموضوعات ووافقه الذهبی وغیره علی ذلك واشار الی هذا ابن دقیق العید بقوله هذا
الحدیث لم یثبتوه وقیل انه باطل وهو مشعر بتوقفه فیما ذهبوا الیه من الحکم بکذبه بل

یذکروا

بمفرده

منهم صح

ابو الشیخ بن حبان

واکابر متقدمین فخام نزد سنیه ست سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری در تذکرة الابرار گفته ذکر اعلم العلمای مخدومی
شیخ عبد الحق قدس سره والد شریف ایشان شیخ سیف الدین نام داشته نسبت ارادت وی بسلسله قادریه
بود فراوان فیوض باطنی از صحبت شیخ امان پانی پتی برداشته و بزرگان بسیار را دیده ملازمت نموده از فضائل
ظاهری و باطنی بهره مند بود در لطافت و ظرافت و محبت و سوز و گداز بی نظیر و اعظم علامات بزرگی وی آن است
که فرزندی مثل حضرت مخدومی نصیب شد که عالمی ازان فیض مند گشت و چون عظمت بزرگی مخدومی بر وی مکشوف
شده بود نهایت محبت میداشت و از سائر فرزندان ممتاز دانسته بارها میگفت که مرا ازین فرزند امیدوار بسیارست
و آثار بزرگی و رشد از ایام صبا تا وقت نشو و نما از چهره مخدومی میتافت از بس که فطرت بلند و استعداد عالی
داشتند در ایام تحصیل در مجالس درس سخنان مفید و بحثهای قوی داشتند اکثر استادان میگفتند ما از ایشان
مستفیدیم پس از تحصیل حفظ قرآن نموده بحرمین شریفین رفتند و پیش محدثان عالی اسناد تصحیح کتب احادیث
نمودند و باکابر آنجا صحبتها داشت و با شیخ عبد الوهاب متقی قدس سره که خلیفه و جانشین حضرت قدوة الاولیا
شیخ علی متقی بودند در مکه معظمه در آن ایام بر مسند ارشاد متمکن بودند صحبت داشته خلافت یافته و برخصت
شیخ بوطن خود تشریف آوردند و دهلی را روشنائی بخشیدند و چون صاحب التصرف الانفسی و الآفاقی خواجه محمد باقی قدس سره
بدهلی تشریف آورده بخدمت مستعدان و فیض طالبان اشتغال نمودند حضرت مخدومی از نهایت تعطش و طلب که
داشتند بعد اشاره از روح حضرت غوث صمدانی قدس سره ملازمت حضرت خواجه نموده و اخذ طریقه نقشبندیه از
آنحضرت یافته و حضرت خواجه نیز با ایشان بکمال توجه و تواضع و نیاز پیش می آمد و رعایت خاطر میکرد امروز برکت
و میمنت دهلی از ذات والا صفات آن دانای علوم متداوله شناسای فنون متعارفه است و سخن همانست که یکی از
فضلای روزگار در حق آنحضرت میگفت این مثل در عهد او نو شد که هر شهری و کوچه این شهر بلکه تمام هندوستان امیر سکه
بر ولایت دیگر بوجود فائض الجود ایشان فخر نماید و آنحضرت را در علوم عقلی و نقلی تصانیف ست و تمام تصانیف
صغیر و کبیر قریب صد رسیده الله تعالی سایه افاضه ایشان را بر سر طالبان و مستفیدان همیشه داراد. و غلام علی
آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا الشیخ عبد الحق الدهلوی هو المتضلع من الکمال الصوری
والمعنوی والعاشق الصادق من عشاق الجمال النبوی رزق من الشهرة قسطا جزیلا واثبت المورخون
ذکره اجمالا و تفصیلا و فی قبة مزاره بدهلی لوح من الحجر نقشت علیه فذلکة من احواله بالفارسیة
وانا اترجمها بالعربیة من مبادی الشعور رشد نطاقه علی طاعة الحق وطلب العلم وقریبا من اوان البلوغ

داشتند

وعلی بابها من سرای حکمتم و علی در آن ست و مشهور بلفظ انا مدینة العلم و علی بابها و گفته شده که شک نیست که علم از ان حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص بعلی مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلا چنانکه آمده است اقضانا علی و اصل این حدیث از ابی الصلت عبد السلام بن صالح هرویست که شیعی ست ولیکن صدوق ست و در تعظیم اصحاب تقصیر میکرد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریك و گفته ست ترمذی روایت کرده اند بعضی این حدیث را از شریک بفتح الشین که از تابعین ست و لم یذکروا فیه عن الصنابحی و ذکر نکرده اند در وی از صنابحی چنانکه در بعضی روایات آمده ست و لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات و نمی شناسیم این حدیث را از هیچ یکی از ثقات غیر شریك جز شریک و کلام درینباب بسیارست پاره از ان در شرح مذکورست **وجه صد و هشتاد و پنجم** آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة اثبات این حدیث شریف کرده چنانچه در ذکر اسمای مبارکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نقلا عن المواهب گفته هو الماجد ماد ماد الماحی المامول المانح المبارك المبتهل المبر المبشر مبشر البائسین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المتبل المتربص المترحم المتضرع المتقی المتلو علیه المتهجد المتوکل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجیر المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمد المحمود المخبر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینة العلم الخ **وجه صد و هشتاد و ششم** آنکه شیخ عبد الحق در اخبار الاخیار در ضمن وصف شیخ خود موسی گیلانی اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در خاتمه اخبار الاخیار در شرح حال خود گفته آخر صدق نیت من کار کرد و شجره اخلاص من بار آورد بر مثال و یرزقه من حیث لا یحتسب بر سر من عیسی نفسی را فرستاد که هر نفس او مائده بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور را اوخر و اوائل موسی مقامی که جمال او ناری ست از شجره وحدت طالع و نوری از جانب طور حقیقت لامع خلیل لقای که رخساره زیبایش گلزار بوستان خلت و گل گلستان دین و ملت ست مصطفی جمالی که دهانش نمکدان خوان انا املح و زبانش تبیان قران انا افصح ست مرتضی کمالی که دلش باب مدینه علم و فتوح و بر ضمیرش ابواب اسرار لوکشف مفتوح حسن سیرتی وارث مرتبه وانك لعلی خلق عظیم و نائب منصب بالمؤمنین رؤف رحیم حسین سیرتی که مصدوق و یطهرکم تطهیرا آمده و مصداق الا المودة فی القربی شده زین العابدین و امام الصادقین السید التقی النقی و العلوی العلی المهدی سمی کلیم الله و محبوب حبیب الله نخ و مخفی نماند که شیخ عبد الحق دهلوی از جمله محققین عظام

نخست سه

صالح

المتبتل

مجذوب

البخاری در خاتمه اخبار الاخیار در احوال خود نوشته اند سه چهار ساله بودم که والدم سخنان این طائفه در کام جان
این حقیر ریخته تربیت باطنی را ضمیمه شفقت ظاهری ساختند بعضی ازان سخنان با خصوصیات وقت هنوز در خزینه
خیال مانده است خالی از غرابتی نیست وغریب تر ازوی آنکه فقیر را حالت انفطام خود که مدت عمر دو سال یا دو نیم سال
خواهد بود آنچنان در خاطر است که گویا حکایت دیروز است از قران مجید سبق در سبق ایشان مینوشتند و من میخواندم
همین مقدار تعلم کرده ام در دو سه ماه قران تمام کردم و در مقدار یکماه قدرت کتابت و سلیقه انشا پیدا شد
از کتابهای نظم و اشعار شاید چند جزو از بوستان و گلستان و دیوان حافظ تعلیم کرده باشند بعد از ختم قران
میزان صرف یاد دادند تا مصباح و کافیه خود تعلیم نمودند و از لب و ارشاد شاید جزوی طی مینمودم دوازده ساله
بودم که شرح شمسیه و شرح عقاید میخواندم در پانزده سالگی مختصر و مطول گذرانیدم بعد ازان بحفظ قران نیز موفق شدم و بر همین
قیاس بر سائر کتب عبور کردم مدت هفت هشت سال ملازم درس بعضی از دانشمندان ماوراء النهر ماندم میگفتند
که ما از تو مستفیدیم و مارا بر تو منتی نیست از طفولیت نمیدانم که بازی چیست و خواب کدام و آرام چه و آسایش کو هرگز
در شوق کسب علم طعام بوقت نخورده و خواب در محل نبرده در زمستان و تابستان بمدرسه دهلی که بعد دو میل میداشت
میرفتم و در سایه چراغ خبر میکشیدم و باوجود احاطه اوقات در مطالعه و بحث هرچه از شروح و حواشی بنظر می آمد تقلید
ان به کتابت از ضروریات وقت بود چند بار در دستار و موی سر آتش چراغ در گرفته و مرا تا رسیدن حرارت آن بجرم
دماغ خبر نه و باوجود این در کثرت صلوة و اوراد و شب خیزی و مناجات هم در طفولیت جد و اجتهاد بوجود
می آمد که مردم حیران آن بودند الی الان بتعلیم و افاده معاذ الله بلکه بتعلم و استفاده بسر می برم حضور و جمعیت
من موقوف اختلاط خلق نمانده از ذکر زید و عمرو در تراکیب نحو مذکور شود نیز در ملالم و بحکم وصیت پدر که می گفت
مان تا ملای خشک و ناهموار نباشی همواره از عشق و محبت دم میزنم چاره گر بیچارگان مرا بجانب خود طلبید و
بسوی خانه خود کشید آنچه از انعام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد در طریقت مرید سید
موسی از اولاد شیخ جیلانی در طریقه علیه قادریه ام انتهی ملخصا بر لوح سنگ مزار ایشان سطری چند مرقوم ست
که محصل احوال ایشان ست در ینجا از مآثر الکرام تاریخ بلگرام نقل کرده میشود ابو المجد عبد الحق از مبادی شعور بطاعت
حق و طلب علم کمر بسته نزدیک باوان بلوغ اکثر علوم دین تحصیل کرد و در سن بست و دو سالگی از همه ان فارغ
شده کلام مجید از بر گرفته بر مسند افاده نشست هم در عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید بیکبار دل از یار
و دیار بر کنده متوجه حرمین محترمین گشت مدتی مدید باین مقامات شریف اقامت ورزیده با قطاب زمان و اولیای

تناول الاكثر من العلوم الدينية وفرغ من تحصيله اكلها وله اثنان وعشرون سنة وحفظ القرآن وجلس على مسند الافادة وفى عنفوان الشباب اخذته جذبة الغيبة فقطع علاقة محبته عن الخلان والاوطان وتوجه الى الحرمين واقام بتلك الاماكن مدة وصحب بها اقطاب الزمان والاولياء الكبار واختص معهم بودائع ثمينة ورخصة الارشاد للطالبين وكمل فى فن الحديث ثم عاد الى الوطن المالوف مع بركات وافرة واستقر به اثنين وخمسين سنة فى جمعية الظاهر والباطن واشتغل بتكميل الاولاد والطالبين ونشر العلوم لاسيما الحديث الشريف بحيث لم يتيسر مثله لاحد من العلماء السابقين واللاحقين فى ديار الهند وصنف فى العلوم خصوصا فى الحديث كتبا معتبرة اعتنى بها علماء الزمان وجعلوها دستور العمل لهم وتصانيفه من الكبار والصغار بلغت مائة مجلد ولد فى المحرم سنة ثمان وخمسين وتسعمائة وتوفى سنة اثنين وخمسين والف تمت الترجمة ووجد بعضهم تاريخ وفاته علماء امتى كانبياء بنى اسرائيل همزة علماء وهمزة انبياء محسوبتان فى التاريخ والشيخ تشرف سنة خمس وثمانين وتسعمائة بخدمة الشيخ موسى القادرى واخذ عنه الخرقة القادرية وهو من نسل الشيخ جلال الدين البخارى الاجى الذى هو من اولاد الشيخ عبد القادر الجيلانى رضى الله عنه من مشاهير اولياء الهند ولما وصل الشيخ عبد الحق الى مكة المعظمة صحب الشيخ عبد الوهاب المتقى تلميذ الشيخ على المتقى المتقدم ذكره وتلمذ عليه واخذ عنه اجازة كتب الاحاديث النبوية وشاه نواز خان در مرآة آفتاب نما گفته شیخ عبد الحق محدث نسبت ارادت با شاه موسی گیلانی داشت وشاه یکی از اولاد حضرت عبد القادر جیلانی بود ومرقد در ملتان دارد وشیخ عبد الحق را از مشایخ بسیار نعمتها رسیده در عین جوانی دست از مرادات برداشته عازم مکه معظمه شد ودولتها دریافت و فتوحات فراوان از صحبت شیخ عبد الوهاب خلیفه وجانشین علی متقی که از مشاهیر مشایخ مکه بود حاصل نمود و احادیث را سند کرده اجازت تدریس یافت مدتی در مکه معظمه ریاضات شاقه کشیده قاصد زیارت مدینه گلزار نبوی گردید از روح پر فتوح جناب رسالتمآب تربیت پذیرفته برهنمای گم گشتگان بادیه ضلالت مجاز گشته بشهر ان انا فهم نمود وبتربیت ارباب ارادت وبتدریس کتب احادیث مشغول گشت وکمال صوری ومعنوی وحسن سیرتی از تصانیف وی هویداست ومصنفاتش در عالم رواج دارد وفات وی بتاریخ بست وسوم شهر ربیع الاول سنه یکهزار وپنجاه ودو واقع شد برلب حوض شمسی بسمت غروب مدفن یافته مقبره عالیه وخانقاه رفیع دارد ومولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته ابو المجد شیخ عبد الحق بن سیف الدین بن سعد الله الترک الدهلوی

نمی بست ولیکن چون حقتعالی ازالۂ این وہم از حضرت شیخ خواست حقیقت طریقۂ مجدد رحمہ را در دل ایشان انداخته صفای کامل بخشید و تالیف قلوب مختلفه ارزانی داشت وللّه الحمد انتهی ما فی الاتحاف و از جملۂ مفاخر مبهره و ماثر مزهره شیخ عبد الحق اینست که او از شیوخ اجازۂ شیخ حسن عجیمی ست و عجیمی از آن مشایخ سبعه میباشد که شاه ولی اللّه والد مخاطب بر اتصال سند خود بایشان کمال تبجح ظاهر فرموده حمد و ثنای الٰهی بجا آورده چنانچه از عبارات عدیده کفایۃ المتطلع تاج الدین الدهان المکی که در وجه صد و هفتاد و سوم گذشته واضح و لائح ست و شاه ولی اللّه در مقدمۂ سنیه گفته و من عجیب صنع اللّه انه کما تراکم فی عهد هذین من الفتن الدهماء ما لم یر و لا معشاره فی عصور القدماء فکذلک لم یر مثل عهدهما یعنی اکبر شاه و جهانگیر شاه ۱۲ فی اجتماع الاولیاء اصحاب الآیات الظاهرة والکرامات الباهرة والعلماء اصحاب التصانیف المفیدة والتوالیف المجیدة کالسید عبد الوهاب البخاری و شاه محمد خیالی صاحب الرایات العجیبة والشیخ عبد العزیز حامل لواء الچشتیة فی زمانه و الخواجه باقی ناشر الطریقة النقشبندیة فی اقطار الهند والشیخ عبد الحق له شرحان علی المشکوة و شرح علی سفر السعادة للشیخ مجد الدین الفیروزابادی وله جذب القلوب الی دیار المحبوب فی تاریخ المدینة المنورة وغیرها من الرسائل المفیدة کلهم بحروسة دهلی و فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال گفته و چون نحای شیخ محقق عبد الحق موافق بکتاب و سنت ست علی ما صرح به العلامة سعد الملة والدین التفتازانی فی شرحه للمقاصد بتفصیل یعجب الاماجد پس در حقیقت مختار شیخ عبد الحق و موافقانش بجهت موافقت او بالکتاب و سنت معتبر و اقوال مخالفه آن از واقع بعید تر گو نزد زاعمین آن متسم برجحان باشد پس باعتبار اختیار قولی که مطابق بکتاب و سنت نزد عامۂ علمای اهلسنت ست متصف بصحت و نزد اکثر معتمدان شان مقرون بارجحیت باشد مثل شیخ محقق عبد الحق دهلوی را که علم علومش از جو آسمان درگذشته و فنن فنونش بر ارجاء عالم سایه انداز گشته و تصانیفش در علوم دینیه مسلم الثبوت نزد علمای اهل سنت و جماعت و کلامش بجهت اتصاف بجودت و انصاف مستند اصحاب دیانت و براعت ست سنی است نقل کردن بدون آنکه آن نقل فاسد الاصل را بطرف احدی از معتمدین اهل سنت نسبت نمایند و تصحیح آن فرمایند موجب استعجاب ناظران و استغراب ماهران انتهی کلام الفاضل الرشید والنقاد و در وجه صد و هشتاد و سوم دانستی که حیدر علی معاصر در منتهی الکلام استناد بافادۂ عبد الحق نموده و او را بمحقق دهلوی یاد کرده در تعظیم و تفخیم او افزوده و عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول المکی در بعض مکاتیب خود که بسوی ابو علی محمد الملقب بارتضا العمری نوشته و در مدارج الاسناد مرقوم ست فرموده بذکر مولای انه یستجیز منی و هو خیر منی و انه

الآیات

سنی است

کبار صحبت داشته بود ایمه ارجمند و حضرت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده
با برکات فراوان بموطن مالوف مراجعت فرمود مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان
و طالبان بجا آورد و بنشر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدیرا از علمای متقدمین
و متاخرین دست نداده ممتاز و مستثنی گردید و در فنون علمیه خاصه فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه
علمای زمان اعتنای بان در زیده دستور العمل خود دارند و اهل دانش از خواص و عوام بجان خریداری مینمایند
تصانیف ایشان از صغیر و کبیر بصد مجلد و بحساب شمار ابیات بپانصد هزار میرسد در محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت این
نور اتم پرتو ظهور بعالم عنصری داد و در سنه یکهزار و پنجاه و دو بتمام آگهی و کشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت
شیخ اولیاست و تاریخ رحلت فخر العالم انتهی کلامه مقبره او در دهلی برکنار حوض شمسی واقعست از اشهر مصنفات
ایشان لمعات شرح مشکوة در عربی و اشعة اللمعات در فارسی و شرح سفر السعادة و اخبار الاخیار و مدارج النبوة
و ماثبت بالسنه و چهل رساله ست الی غیر ذلک و اطلاع و عبور ایشان بر کتب فقه حنفیه چندان ست که بیان
نتوان کرد کاتب حروف بزیارت مرقد شریف مکرر فیضیاب شده و کششی عجیب و بستگی غریب دران مقام یافته
تواليف ایشان در بلاد هند قبول و شهرت تمام دارد و همه نافع و مفید افتاده اما خالی از گوشه تعصب مذهب نیست
میل بنظم هم داشتند و حقی تخلص میکردند و این ابیات از ایشان ست ~ حقی کجا و صحبت کس کز خیال دوست
دارد بخود چو مردم دیوانه عالمی ※ حقی بیان شوق بپایان نمیرسد ※ کوتاه ساز قصه دور و دراز را ※ ایشان را
قصیده ایست در نعت نبوی قریب شصت بیت که بعد از وصول بمدینه در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
خوانده شده اولش اینست ~ بیا ایدل دمی از هستی خود ترک دعوی کن ※ میفگن چشم بر صورت نظر در عین معنی
کن ※ ایشان را با جناب شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی نقاری بود و لیکن در آخر عمر از ان خیالات رجوع
فرمودند و در مکتوبی بخواجه حسام الدین خلیفه شاه باقی بالله قدس سرهم نوشته اند درین ایام صفای فقیر محبت
شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت
طریقه و انصاف و حکم عقل با این چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود و در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه
چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد
کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال ست انتهی بلفظه و وجه این نقار آنست که حضرت شیخ را در تقلید مذهب تعصب بسیار
بود و مجدد درج را در اتباع سنت و رد بدعات طریقت و شریعت صلابت تمام با این رهگذر اتفاق میان هر دو صورت

وجہ صد و ہشتاد و نہم آنکہ الہ دیا ابن عبدالرحیم بن بینا حکیم الچشتی العثمانی حدیث مدینۃ العلم را بالحتم والجزم قول جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دانستہ چنانچہ در سیر الاقطاب گفتہ آن ختم الخلفاء الراشدین آن وصی رسول رب العالمین آن سر دفتر اہل ایمان آن مقدم اصحاب عرفان آن شیر بیشہ وغا آن معدن صدق وصفا آن مقرب احدیت آن مقدس صمدیت آن مظہر العجائب آن مظہر الغرائب ان پادشاہ والاجاہ آن سرچشمہ اولیاء اللہ آن محرم راز الہی ان واقف اسرار نامتناہی آن امیر المومنین آن امام المتقین آن اسد اللہ الغالب آن صاحب المشارق والمغارب قدوۃ الاخیار زبدۃ الابرار حیدر کرار جہان مدار اخ المصطفی حضرت شاہ مردان علی المرتضی بن ابیطالب کرم اللہ وجہہ کہ وصی و داماد و رازدار و محرم الاسرار و ابن عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ست و باوصاف بذل وعطا و رزم و وغا موصوف و ممتاز شدہ و کام روای خلق و اعلم و ارحم و اکرم و اشجع و اجود و محبوب و معظم و مکرم و معلی بودہ و بکثرت علم و عمل بقول رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا مخاطب گشتہ و اول کسیکہ در ایام طفولیت بشرف ایمان مشرف گردیدہ او بود و بلباس خرقہ فقر و ارادت از حضرت سید المرسلین محبوب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم او معزز گردیدہ خواجہ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ میگوید شیخنا فی الاصول والبلاء علی المرتضی و در قران مجید سی و پنج آیت ست کہ دلالت میکند بر علو مرتبہ او بطریق تصریح و آیت تریہم رکعا سجدا یبتغون فضلا من اللہ و رضوانا نیز از انجملہ ست کہ درشان حضرت وارد گشتہ و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم در باب آنجناب فرمودہ من اراد ان ینظر الی آدم وصفوتہ والی یوسف وحسنہ والی موسی وصلابتہ والی عیسی وزہدہ والی محمد وخلقہ فلینظر الی علی بن ابیطالب انتہی **فہذا صاحب سیر الاقطاب** قد اثبت ہذا الحدیث الطیب المستطاب بالحتم القاطع لاس الارتیاب والجزم القامع راس کل شاک مرتاب فلا ینکب عنہ الا من یبتغاء قدۃ الشاحنین بالاکباب ولا یطعن فیہ الا من مرق عن الیقین کالنصاب ولا یقدم علی غمزہ الا من انتصب لہجر الحق بالکد والانتصاب ولا یتصدی لردہ الا من انتدب لایثار الباطل اشد الانتداب **وجہ صد و نود م** آنکہ عبدالرحمن بن عبدالرسول بن قاسم الچشتی در مراۃ الاسرار بترجمہ جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ مصنف کتاب وصول الاداب خلیفہ شیخ سیف الدین باخرزی قدس سرہ آوردہ کہ آنحضرت ہمین گلیم سیاہ علی مرتضی را پوشانیدہ بود آنرا سند خرقہ اصل گرفتہ ست و میگوید کہ حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ اخبار صحیح نقل کردہ ست کہ خرقہ اصل عبا بود کہ از آنحضرت بعلی مرتضی رسید و از علی کرم اللہ وجہہ تا بمشایخ ما دست بدست رسیدہ ست و نیز مینویسند

التحقیق بان یکون المجیز وانا له مجاز لما له من السند الکافی المغنی عن الاعواز کیف لا وفیہ الدهلوی بان اللذان هما عند اهل الحدیث العینان انتهی فهذا ثقتهم الجلیل عبد الحق المحرز عندهم من الخلال ماراق وروق قد روی هذا الحدیث الذی تطلبی الباطل والحق واثبت هذا الخبر الذی احرز من مراشد الصواب ماجل ودق فالمعرض عنه صامد لعصا اهل الصواب بالشق والحائد عنه متلق لصفا اهل الوفاق بالصداع و الدق ولا ینکره الا من خالف جهابذة الحدیث وعق ولا یطعنه الا من عاند سماسرة الاثر و نق

وجہ صد و ہشتاد و ہفتم آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم بن سید حسن بخاری حدیث مدینۃ العلم را از مفاخر جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده بنص صریح بر صحیح بودن ان راه احقاق حق و ازهاق باطل سپرده چنانچه در تذکرة الابرار در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده ماثرش مظهر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ربانی بود علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شرح ذات محامد صفاتش در دفاتر اسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحصار افزون و تعهد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرونست رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلی الله علیه وسلم انا و علی من نور واحد معلوم ست و عظمت حسبش از کلمه شریفه انت اخی فی الدنیا و الاخرة مفهوم و وفور دانش او از حدیث صحیح انا مدینة العلم و علی بابها ظاهر و شمول جود وی از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة باهر آثار شجاعت او از فحوای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار معین و اخبار فضلش از مضمون لمبارزة علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل اعمال امتی روشن بیت ؎ فضلش از حد و حصر افزونست ؎ زانچه بتوان نوشت بیرونست

مبیّن

وجہ صد و ہشتاد و ہشتم آنکه نیز سید محمد بخاری جناب امیر المؤمنین علیه السلام را باب مدینة العلم تعبیر کرده در اظهار تحتم و تحقق این حدیث شریف افزوده چنانچه در تذکرة الابرار گفته ذکر سید السادات سید علی بن سید جعفر بخاری نسبت وی تا بباب مدینة العلم علی رضی الله عنه و عن جمیع اولاده پانزده واسطه دارد و لقب وی محبة الله ست و کنیت ابو الحسن بود صاحب عظمت ظاهره و برکت باهره بود انتهی ازدنا نقله فهذا السید محمد البخاری کابرهم المثیل وماجدهم النبیل قد صحح هذا الحدیث الجلیل واثبته بالحلم والجزم رغما لآناف ارباب الاضلال والتضلیل فالمستریب فی شانه بالقال والقیل والممتری فی امره

شرح جامع صغیر گفته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب یوخذ منه انه ینبغی للعالم ان یخبر الناس بفضل من عرف فضله لیاخذوا عنه العلم عق عد طب ک عن ابن عباس عد ک عن جابر بن عبد الله قال الشیخ حدیث حسن لغیره ای باعتبار طرقه و محتجب نماند که علی عزیزی از اعاظم علمای معتمدین کبار و افاخم محدثین مستندین عالی فخار نزد سنیه میباشد محمد امین محبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی العزیزی البولاقی الشافعی کان اماما فقیها محدثا حافظا متقنا ذکیا سریع الحفظ بعید النسیان مواظبا علی النظر و التحصیل کثیر التلاوة متریضا متودد امتواضعا کثیر الاشتغال بالعلم محبا لاهله خصوصا اهل الحدیث حسن الخلق و المحاضرة مشارا الیه فی العلم شارک النور الشبراملسی فی کثیر من شیوخه و اخذ عنه و استفاد منه و کان یلازمه فی دروسه الاصلیة و الفرعیة و فنون العربیة و له مولفات کثیرة نقله فیها یزید علی تصرفه منها شرح علی الجامع الصغیر للسیوطی فی مجلدات و حاشیة علی شرح التحریر للقاضی زکریا و حاشیة علی شرح الغایة لابن قاسم فی نحو سبعین کراسة و اخری علی شرحها للخطیب و کانت وفاته ببولاق فی سنة سبعین و الف و بها دفن و العزیزی بفتحة و معجمتین مکسورتین بینهما یاء تحتیة نسبة للعزیزیة من الشرقیة بمصر انتهی فی فصل العزیزی کابرهم العزیزیه و خابرهم الزریزیه قد اثبت تحسین هذا الحدیث الزریز الزکی بنباء علی الذهب الابریز فلا یسترتیب فی تحققه الا من فقد نعماء التزییل و التمییز و لا یوفک عنه الا من راج علیه لغرارته التوهین و التعزیز و لا یتصدی لطعنه الا من جاش الضغن فی صدره باشد الازیز و سیجازیه القاهر ببطشه و ما ذلک علی الله بعزیز **وجه صد و نود و سوم** آنکه ابو الضیا نور الدین علی بن علی الشبراملسی القاهری الشافعی این حدیث شریف را تحسین نموده چنانچه در حاشیه خود بر مواهب لدنیه که مسمی بتیسیر المطالب السنیه بکشف اسرار المواهب اللدنیه می باشد در ذکر اسمای جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم گفته قوله مدینة العلم روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدینة العلم و علی بابها و الصواب انه حدیث حسن کما قال الحافظ العلائی و ابن حجر و محتجب نماند که علامه شبراملسی از محققین اعلام و منقدین فخام و متبحرین عظام و متمهرین والامقام نزد سنیه میباشد محمد امین محبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن علی ابو الضیا نور الدین الشبراملسی الشافعی القاهری خاتمة المحققین و ولی الله تعالی محرر العلوم النقلیة و اعلم اهل زمانه لم یات مثله فی دقة النظر و جودة الفهم و سرعة استخراج الاحکام من عبارات العلماء و قوة التانی فی البحث و اللطف و الحلم و الانصاف بحیث انه لم یعهد منه انه اساء الی احد من الطلبة بکلمة حصل له منها تعب بل کان غایة

کہ آنمعنی حقیقت خرقہ ست کہ حقتعالی این خرقہ را واسطہ طہارت تشریف پوشیدہ خرقہ گردانیدہ ست پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حقائق اسرار نبوت وولایت را در خرقہ ودیعت نہاد وآن خرقہ را در بر امیر المومنین علے پوشانید و. ب مدینہ علم را در صورت الباس خرقہ منور گردانید وباین تشریف مشرف گشت کہ انت منی بمنزلۃ ھارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی انتہی ومحجب نماند کہ کتاب مراۃ الاسرار از مشاہیر کتب واسفار عرفای سنیہ این دیار ست اکابر وافاخم ایشان بآن استناد دارند وازان در کتب خویش نقلہا می آرند شاہ ولی اللہ والد ماجد مخاطب در رسالہ انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ گفتہ وہم در مراۃ الاسرار مذکورست کہ حضرت گنجشکر در راحۃ القلوب میفرماید کہ من میخواستم کہ نعمت سجادہ ملک ہندوستان را بکسی دیگر دہم ہاتف غیب آواز داد کہ شیخ نظام الدین در راہ ست بدار تا وی برسد کہ نصیب اوست انتہی وفاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ صاحب کشاف اصطلاحات الفنون نقلا عن مراۃ الاسرار میفرماید اہل نحل آنہا اند کہ تابع کتاب دینی نباشند انتہی فہذا صاحب مراۃ الاسرار کابرہم المحرز لجلیل الفخار قد نقل الحکم بہذا الحدیث العزیز المنار والجزم بذلک الخبر المشرق المنار حیث ذکر وصف ابی الائمۃ الاطہار علیہ سلام اللہ ما وصف الفجر بالاسفار بباب مدینۃ العلم رغما لآناف اہل الجحود والانکار وجدعا لمعاطس اصحاب الانفۃ والاستکبار الا فمن اثر وتیرۃ الغی رکب متن العثار وندم حیث لا ینفعہ اعتذار ومن امتطی صہوۃ الجماح اودت بہ غوائل التباب والتبار وجہ صد و نود ویکم آنکہ شیخ بن علی بن محمد بن عبد اللہ بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجعفری حدیث مدینۃ العلم را بالحتم والجزم قول جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودہ چنانچہ در کنز البراہین الکسبیۃ والاسرار الوہبیۃ الغیبیۃ لسادات مشایخ الطریقۃ العلویۃ الحسینیۃ الشعبتیۃ گفتہ وقال صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ومن اراد العلم فلیات الباب ومحامد بارعہ ومدائح ناصعہ علامہ جعفری عالی سمات وکمال تبحر ونہایت تمہر او در علوم عقلیہ ونقلیہ نزد اینحضرات سابقا در مجلد حدیث طیر مبین ومبرہن شدہ فہذا الجعفری حبرہم المعروف عند الصدور وعلمہم المفرد بین الجمہور قد اثبت ہذا الحدیث المروی الماثور عن النبی المحبور علیہ وآلہ سلام اللہ ما وصف الفجر بالجثور بنحتم دحض من المنکرین الصدود وجزم قصم من الجاحدین الظہور والحمد للہ علی سطوع الحق باتم الایتلاق والسفور وظہور الصواب باکمل الالتماع والزہور وجہ صد و نود و دوم آنکہ علی بن احمد بن محمد بن ابراہیم العزیزی در سراج منیر

وعبد الرحمن الحياري ومحيي الدين بن شيخ الاسلام وفخر الدين وسراج الدين الشنوانيين وسليمان
البابلي ولزم في العقليات الشهاب الغنيمي وكان لا يفتر عن ذكره وسمع الصحيحين والشفاء على المحدث
الكبير الشهاب احمد السبكي شارح الشفاء وسمع ايضا صحيح البخاري والشمائل والمواهب وشرح عقائد النسفي
وشرح جمع الجوامع ومغني اللبيب وشرح ابن ناظم الخلاصة وشرح جوهرة التوحيد كل ذلك على البرهان
اللقاني وحضر الاجهوري في شرح نخبة الاثر وشرح الفية السيرة والجامع الصغير وشرح الشمسية وشرح التهذيب
للحفيد وحضر عبد الله الدنوشري في جميع شرح ابن عقيل وشرح البهجة للولي العراقي في مقدمتين في
العروض وتصدر للاقراء بجامع الازهر فانفرد في عصره بجميع العلوم وانتهت اليه الرياسة وكان آخر
اقرانه موتا ولازمه لاخذ العلم عنه اكابر علماء عصره كالشيخ شرف الدين بن شيخ الاسلام والشيخ
زين العابدين ومحمد البهوتي الحنبلي ويس الحمصي ومنصور الطوخي وعبد الرحمن المحلي والشهاب البشبيشي
والسيد احمد الحموي وعبد الباقي الزرقاني وغيرهم ممن لا يحصى وكان يكتب على جميع ما يقرؤه من الكتب
ولو جمع ما كتبه لجاوز الحد ولكنه تبدد بين يدي طلبته فمنهم من نسب ما بيده له ومنهم من مات و
ذهب ما كتبه ولم يشتهر من مؤلفاته الا حاشيته على المواهب اللدنية في خمس مجلدات ضخام وحاشية
على شرح الشمائل لابن حجر وحاشية على شرح الورقات الصغير لابن قاسم وحاشية على شرح ابي شجاع لابن
قاسم الغزي وحاشية على شرح الجزرية للقاضي زكريا وحاشية على شرح المنهاج النهاية للشمس الرملي
وسبب كتابته عليه انه كان يطالع التحفة لابن حجر فاتاه الشمس الرملي في المنام وقال له يا شيخ علي
احي كتابي النهاية يحيي الله قلبك فاشتغل بمطالعتها من ذلك الحين وتقيد به وكتب عليه هذه
الحاشية في ست مجلدات ضخام وكان اذا اتى الى الدرس في آخر عمره يجلس وهو في غاية التعب من الكبر
بحيث انه لا يستطيع النطق الا بصوت خفي ثم يقوى في الدرس شيئا فشيئا حتى يصير كالشاب ويتجلد للبحث
وكان كثير المطالعة واذا تركها اياما تأتيه الحمى والحاصل انه مستحسن الخصال كلها وكانت ولادته في
سنة سبع او ثمان وتسعين وتسعمائة وتوفي ليلة الخميس ثامن عشر شوال سنة سبع وثمانين والف وتولى
غسله بيده تلميذه الفاضل احمد البناء الدمياطي فانه اتاه في المنام قبل موته بايام وامره ان يتولى غسله
فتوجه من دمياط الى مصر فاصبح بها يوم وفاته وباشر غسله وتكفينه بيده وحكي انه لما وضأه ظهر منه
نور ملأ البيت بحيث انه لم يستطع بعد النظر اليه وصلي عليه بجامع الازهر يوم الخميس اماما بالناس

ما یقول اذا تغیر من احد من تلامذته الله یصلح حالک یا فلان وکان شیخا جلیلا عالما عاملا
له قوة اقدام علی تفریق کتائب المشکلات ورسوخ قدم فی حل اقفال المعضلات مهابا موقرا
فی النفوس بحیث ان الانسان اذا تامل وجهه النورانی ولحیته البیضاء الطاهرة وهیئته الحسنة
یخشع لرؤیته ولا یرید مفارقته وکان حسن المنادمة لطیف المداعبة لا یتکلم الا فیما یعنیه وکان
مجلسه مصونا عن الغیبة وذکر الناس بسوء وجمیع اوقاته مصروفة فی المطالعة وقراءة القرآن والصلاة
والعبادة وکان زاهدا فی الدنیا لا یعرف احوال اهلها ولا یتردد الی احد منهم الا فی شفاعة خیر وکان اذا
مر فی السوق تتزاحم الناس مسلمها وکافرها علی تقبیل یده ولم ینکر احد من علماء عصره واقرانه فضله
بل جمیع العلماء اذا اشکلت علیهم مسئلة یراجعونه فیها فیبینها لهم علی احسن وجه واتمه وقال فیه العلامة
سری الدین الدروری لا یکلمه احد الا علاه فی کل فن وکان یقول ما فی الجامع الازهر الا اعمی ویشیر الیه
وکان سری الدین هذا فرید عصره فی العلوم النظریة وسئل البشبیشی عن سری الدین وعن المترجم
فقال ان سری الدین کان اذا طالع الدرس لا یقدر علیه احد فیه واذا انتقل الی غیره وقف یشیر الی قلة
استحضاره واما الشبراملسی فکان اذا انتقل الی ای فن کان لا یختل ولا یتوقف لقوة فهمه وسعة
استحضاره للقواعد من العلوم وکان جبلا من جبال العلم لا یضجر من البحث فی الدرس ویتعب
ان لم یبحث معه الطلبة ویقول لهم ما لنا الیوم هکذا واذا بحث مع احد من المتقدمین یبحث
بغایة الادب من مقوله لانه قیراط من الادب خیر من اربعة وعشرین قیراطا من العلم ولد ببلدة شبراملس
وحفظ بها القرآن وکان اصابه الجدری وهو ابن ثلاث سنین فکف بصره وکان یقول لا اعرف
من الالوان الا الاحمر لانه کان یومئذ لابسه ثم قدم مصر صحبة والده فی سنة ثمان بعد الالف و
حفظ الشاطبیة والخلاصة والبهجة الوردیة والمنهاج ونظم التحریر للعمریطی والغایة والجزریة والکفایة
والرحبیة وغیر ذلک وتلا جمیع القرآن للسبعة من طریق التیسیر والشاطبیة وختمه فی سنة ست عشرة
والف ثم قرأه کله للعشرة من طریق الشاطبیة وختمه فی سنة خمس وعشرین والف علی شیخ القراء فی زمانه
الشیخ عبد الرحمن الیمنی وحضر دروس الشیخ عبد الرؤف المناوی فی مختصر المزنی فی المدرسة الصلاحیة جوار
الامام الشافعی واخذ الفقه والحدیث عن النور الزیادی وسالم الشبشیری وانتفع به کثیرا وکان یحکی عنه کرامة
وقعت له معه تقدم ذکرها فی ترجمة الشبشیری ولازم النور الحلبی صاحب السیرة الملازمة الکلیة والشمس الشوبری

ومولانا الشیخ محمد البابلی ومولانا الشیخ علی الشبراملسی بسندهم المتقدم وعن الشیخ یاسین الشامی والشیخ محمد المنزلی وغیرہم واحمد بن محمد الشہیر بالنخلی المکی در رسالہ کہ در بیان مشایخ خود تالیف نمودہ در ذکر شیخ خود احمد بن عبد اللطیف البشبیشی المصری الشافعی گفتہ قال شیخنا الشیخ احمد البشبیشی رحمہ اللہ تعالی ومن جملۃ من اخذت عنہ خاتمۃ الحفاظ شیخ الاسلام محمد البابلی رحمہ اللہ تعالی وحضرتہ فی جملۃ کبیرۃ من صحیح البخاری والفیۃ المصطلح وسیرۃ ابن سید الناس والشمائل والجامع الصغیر و قرأت علیہ جملۃ من صحیح مسلم مع اجازتہ العامۃ الشاملۃ لجمیع مروياتہ واسانیدہ مقررۃ معلومۃ ومن جملتہم خاتمۃ المحققین شیخ الاسلام الشیخ علی الشبراملسی حضرتہ فی حصۃ کبیرۃ من صحیح البخاری وفی المواھب قطعۃ ومن الشفاء للقاضی عیاض وفی شرح الفیۃ العراقی لشیخ الاسلام وشرح الشمائل لابن حجر الہیتمی وحضرتہ من جملۃ کبیرۃ من تفسیر البیضاوی وجملۃ من الکشاف للزمخشری مع اجازتہ العامۃ الشاملۃ لجمیع مروياتہ وحضرتہ ایضا فی جملۃ من کتب النحو والاصول و المنطق والمعانی وغیرها من العلوم المشہورۃ وذکر اسانیدہ یطول مع شہرۃ غالبہا فلا حاجۃ الیہ لاسیما مع ضیق الوقت و تاج الدین دہان در کفایۃ المتطلع گفتہ حواشی المواھب للشیخ العلامۃ محمد بن عمر الشوبری والعلامۃ ابراهیم بن احمد المیمونی والعلامۃ علی بن علی الشبراملسی والعلامۃ المحقق صفی الدین احمد بن محمد القشاشی رحمہ اللہ تعالی اخبرنا بہا عنہم اجازۃ فذکروا بہا انتہی **فہذا الشبراملسی** حافظہم البارع عندہم بلا اختلاف ✽ المعروف المذکور علی السنتہم بجلائل الالقاب والاوصاف ✽ قد حسن ہذا الحدیث الہادی الی سبیل الازلاف ✽ واثبتہ علی رغم اہل الانفۃ والخلاف ✽ فالمعرض عنہ یطأ موطأ الجور والاعتساف ✽ والحائد عنہ معرض نفسہ للایباق والاتلاف ✽ والقادح فیہ یجترم اثما عظیما مہلک الاقتراف ✽ والطاعن فیہ یحتسی کاسا مترعۃ من السم الذعاف ✽ **وجہ صد و نود و چہارم** آنکہ شیخ تاج الدین سنبھلی در رسالۃ اشغال نقشبندیہ اثبات این حدیث شریف بجزم و جزم نمودہ چنانچہ در رسالۂ مذکورہ گفتہ وہذہ الطریقۃ العلیۃ النقشبندیۃ اخذہا الفقیر الحقیر الکامل فی النقصان والعاجز فی معرفۃ الرحمن تاج الدین السنبہلی عن مہدی الزمان الخواجا محمد الباقی وہو اخذہا عن المولی خواجگی امکنگی وہو اخذہا عن المولی درویش محمد وہو عن المولی محمد الزاہد وہو عن الغوث الاعظم الخواجا عبید اللہ احرار وہو عن شیخ الشیوخ یعقوب الچرخی وہو من الخواجا الکبیر

الشيخ شرف الدين بن شيخ الاسلام زكريا وكان له مشهد عظيم وحصل للناس عليه من الجزع ما لم
يعهد لمثله والشبراملسي بشين معجمة فموحدة فراء والف مقصورة على زنة سكرى كما في القاموس مضافة
الى ملس بفتح الميم وكسر اللام المشددة وبالسين المهملة او مركبة تركيب مزج وهي قرية بمصر وعبد الله
بن حجازي الشهير بالشرقاوي در تحفه بهيه في طبقات الشافعيه گفته شيخ مشايخ الاسلام ملك العلماء الاعلام الشيخ
نور الدين على الشبراملسي المكنى بابي الضيا كان رضي الله عنه على خلق عظيم ونفع عميم وكان
في التواضع والادب وعدم دعوى العلم على جانب عظيم ولم يزل يطلب العلم على مشايخه و
يحضر دروسهم حتى قال له الشيخ محمد الشوبري الى متى تطلب العلم على المشايخ وتحضر دروسهم الزمتك
بالجلوس لاقراء العلم في الدرس ونفع الطلبة فامتثل كلامه واقراء العلم وانتفع الناس به والف
كتبا كثيرة منها حاشية على متن المواهب للشيخ احمد القسطلاني وهي مادة شرح الشيخ محمد الزرقاني
وحاشية على شرح ابن حجر الهيتمي على الهمزية وحاشية على شرح البهجة وعلى شرح المنهج وعلى شرح الرملي
وغير ذلك من الكتب النفيسة وكان اماماً في سائر العلوم الشرعية والعقلية من فقه وحديث وتفسير
واصول ومعان وبيان ونحو وصرف وقراءات وغير ذلك من العلوم الدينية وكان الغالب عليه علم
الوهب اللدني توفي يوم الخميس ثامن عشر شوال من شهور سنة سبع وثمانين بعد الالف ودفن
بتربة المجاورين بجوار تربة الشيخ حسن الشرنبلالي ورضي الدين محمد بن علي بن حيدر الشامي در تنضيد العقود السنيه
بتمهيد الدولة الحسينيه در ذكر حوادث سنه سبع وثمانين والف گفته وفي هذه السنة توفي العالم العلامة
شيخ الاسلام نور الدين بن علي الشبراملسي كان رئيس العلماء ومقدم الفضلاء وانتهت
اليه رياسة العلم بمصر وغيرها وسالم بن عبد الله بصري در رساله امداد بمعرفة علو الاسناد در ذكر مشايخ والد
خود گفته ومنهم العلامة المتقن والفهامة المتفنن الشيخ علي الشبراملسي المصري فانه اجاز سيدي
الوالد بجميع ما يجوز له روايته عن مشايخه الاعلام من اجلهم الشيخ ابراهيم اللقاني ومنهم الشيخ علي الاجهوري
والشيخ شهاب الدين احمد السبكي عن النجم الغيطي عن شيخ الاسلام زكريا الانصاري عن الحافظ ابن
حجر عن الحافظ الكبير ابي الفضل عبد الرحيم العراقي بسنده المعروف اي بجميع كتب الفقه والحديث
والتفسير والاصول والمعقول والمنقول ونيز در رساله امداد گفته ومنهم الشيخ العلامة احمد البشبيشي فقد
اخذ عنه سيدي الوالد واجازه بجميع مروياته ومسموعاته بسنده عن مولانا الشيخ سلطان المزاحي

است که او از مشایخ طریقت شاه ولی الله والد مخاطب ست بلکه از مشایخ عبد الله بن سالم بصری ست که یکی از ان
مشایخ سبعه میباشد که شاه ولی الله اتصال سند خود بایشان حمد الهی کرده طریق تعظیم و تفخیم ایشان بجلائل اوصاف
و عظائم القاب سپرده چنانچه شاه ولی الله در رساله انتباه گفته و این فقیر را خرقه نقشبندیه از شیخ ابو طاهر مدنی
رسیده و ایشان را از سه کس والد بزرگوار ایشان شیخ ابراهیم کردی و شیخ احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری مکی و شیخ ابراهیم
ارتباط بشیخ احمد قشاشی ست از جهت تلقین و خرقه عن ابی المواهب احمد الشناوی وعن الشیخ محمد بن محمد بن
عبد الرحمن النقشبندی عن مولانا محمد امین بن اخت ملا جامی عن مولانا غیاث الدین احمد عن مولانا
علاء الدین محمد عن مولانا عبد الرحمن جامی عن مولانا سعد الدین الکاشغری عن مولانا نظام الدین
خاموش عن خواجه علاء الدین عطار عن خواجه بهاء الدین نقشبند و شیخ احمد نخلی اشتغال بطریقه اخذ کرده از سید میر کلان
البلخی عن ملا محمد عرب البلخی عن ملا الّه الشبرغانی عن ملا خوند عزیزان عن مخدوم الاعظم ملا
خواجکی عن مولانا محمد قاضی عن خواجه عبید الله احرار والشیخ عبد الله البصری لبس الخرقة من ید الشیخ
عبد الله باقشیر المکی عن الشیخ تاج الدین السنبهلی نزیل مکة عن خواجه محمد باقی بسنده المذکور و بودن
تاج الدین از مشایخ عبد الله بن سالم بصری و وصف او بشیخ عارف از عبارت رساله امداد سالم بن عبد الله بصری نیز در
ما بعد ان شاء الله تعالی ظاهر و واضح خواهد گردید فهذا عارفهم الجلیل تاج الدین ÷ فقد ثبت هذا
الحدیث الذی یخضع له کل ذو دین و دین ÷ فالحمد لله علی رغم انوف الجاحدین ÷ و کسر اعناق
المعاندین ÷ و بوار هفوات الحائدین ÷ و تباب خزعبلات الکائدین **وجه صد و نود و پنجم** آنکه ابراهیم بن
حسن الکردی الکورانی الشهرزوری الشافعی در نبراس لکشف الالتباس الواقع فی الاساس گفته والصلوة والسلام

علی محمد النبی المختار لتبلیغ الرسالة الی الثقلین لاستیداء شکر نعمته و علی اخیه و وصیه و باب
مدینة علمه المنزل منزلة هارون الا النبوة و ولی عهده بعده فی امته اما اخوته ففی قوله صلی الله
علیه و سلم انت اخی فی الدنیا و الاخرة رواه الترمذی عن ابن عمر رضی الله عنهما و اما انه باب مدینة علمه
ففی قوله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی و اما
انه منزل منزلة هارون ففی قوله صلی الله علیه و سلم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی رواه الشیخان عن سعد
بن ابی وقاص و الامام احمد و البزار عن ابی سعید الخدری و الطبرانی عن اسماء بنت عمیس و ام سلمة و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمرة
و علی و البراء بن عازب و زید بن ارقم و احتج المؤلف بهذا الحدیث علی امامة علی رضی الله عنه فی الفصل الثالث من کتاب الامامة و سیجیء الکلام علیه

الخواجہ بہاء الدین المعروف بنقشبند وهو عن السید امیر کلال وهو عن الخواجہ محمد بابا سماسی وهو عن حضرت العزیزان الخواجہ علی الرامیتنی وهو عن الخواجہ محمود الخیر فغنوی وهو عن الخواجہ ریوکری وهو عن الخواجہ عبد الخالق الغجدوانی وهو عن الشیخ یوسف بن یعقوب بن ایوب الهمدانی وهو عن ابی علی الفارمدی وهو من ابی الحسن الخرقانی والشیخ ابو علی له نسبة الخدمة والصحبة و الاستفاضة بالشیخ ابی القاسم الکرکانی ایضا وحیث کان عند المحققین ان الشیوخ ثلاثة شیخ الخرقة و شیخ الذکر وشیخ الصحبة وشیخ الصحبة اتم واکمل فی الارتباط وهو الشیخ الحقیقی لاجرم اوردنا نسبة الشیخ ابی القاسم الذی انتهی بها السلوک للشیخ ابی علی وبین الشیخ ابی القاسم الی الامام علی بن موسی الرضا است وسائط الشیخ ابو عثمان المغربی وابو علی الکاتب وابو علی الرودباری وسید الطائفة الجنید البغدادی والسری السقطی ومعروف الکرخی رضی الله تعالی عنهم ولمعروف قدس الله سره نسبة اخری یتصل بها الی داؤد الطائی عن حبیب العجمی عن الحسن البصری قدس الله اسرارهم وتمام نسبته الی باب مدینة العلم معروف ومشهور وها انا الان ارجع الی راس الکلام فاعلم ان الشیخ ابا الحسن الخرقانی اخذ عن روحانیة ابی یزید البسطامی کنسبة اویس قدس الله سره من منبع الانوار علیه افضل الصلوة واکمل التحیات وهکذا نسبة سلطان العارفین الی روحانیة جعفر الصادق والمعروف من خدمته وصحبته غیر صحیح والامام جعفر الصادق مع وجود انوار وراثة ابائه الکرام یتصل لجده لامه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهم وهو من الفقهاء السبعة فی التابعین کان من اکملهم فی علم الظاهر والباطن وهو منسوب الی سلمان الفارسی رضی الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبی صلی الله علیه وسلم اخذ الطریقة عن الصدیق رض وهو عن النبی صلی الله علیه وسلم والطریقة الاخری للامام جعفر ابا عن جد الی باب مدینة العلم معروفه ومخفی نماند که رسالۂ اشغال نقشبندیہ تالیف تاج الدین سنبھلی از رسائل ممدوحہ تالیف مقبولہ اہلسنت ست شاہ ولی اللہ والد مخاطب در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ گفتہ کاتب الحروف گوید کہ شیخ تاج الدین سنبھلی خلیفہ حضرت خواجہ محمد باقی در باب اشغال نقشبندیہ رسالہ دارند مختصر حضرت والد بزرگوار آنرا الغایت می پسندیدند و آنرا بخط خود از نزدیک بعض اصحاب شیخ تاج الدین انتساخ کردہ بودند و طالبانرا بہمان سلوک ارشاد میفرمودند این فقیر از پیش حضرت ایشان بحثا و درایۃ خواندہ است خواستم کہ آنرا اینجا بعینہ نقل کنم و باللہ التوفیق و شاہ ولی اللہ بعد ازین تمام رسالہ مذکور را در انتباہ ذکر نمودہ و باید دانست کہ تاج الدین سنبھلی از اکابر عرفاء عالی مقام و افاخم سالکین با احترام نزد سنیہ می باشد و از جلائل مآثر و عظائم مفاخر او بنا بر افادات آنجناب

مذهب السلف وغير ذلك من المؤلفات التى تنوف عن المائة وكان جبلا من جبال العلم بحرا
من بحور العرفان توفى فى يوم الاربعاء بعد العصر ثامن عشر شهر ربيع الثانى سنة احدى ومائة والف
بمنزله ظاهر المدينة المنورة ودفن بالبقيع رحمه الله تعالى وشيخ احمد بن محمد النخلى المكى در رساله خود در ذكر
مشايخ خويش گفته ومنهم العالم الامام الحبر الهمام من جلت افكاره فى صحة الاستنباط المتقدمين
فى جميع الفنون فكانت مصنفاته جديرة بان تكتب بماء العيون وان يبذل فى تحصيلها المال والاهل
والبنون الشيخ برهان الدين ابو الفضائل ابراهيم بن حسن الكردى الكورانى الشافعى الصوفى
نزيل المدينة المشرفة وعالمها نفعنا الله تعالى به والمسلمين ورحمه رحمة واسعة فى الدنيا والاخرة
امين وسالم بن عبد الله بن سالم البصرى در رسالة الامداد بمعرفة علو الاسناد در ذكر مشايخ والد خود گفته ومنهم العلامة
المحقق ابراهيم بن حسن الكورانى المدنى فقد اخذ عنه الوالد حفظه الله تعالى الجامع الصحيح للبخارى
عن جماعة منهم شيخ الحقيقة والطريقة الشيخ احمد بن محمد المدنى الشهير بالقشاشى عن الشيخ محمد بن احمد
بن حمزة الرملى بسنده وفخر الدين محمد بن نظام الدين محمد الاورنگ آبادى الدهلوى در فخر الحسن گفته قال زبدة المحدثين
عمدة المحققين مشيد قواعد الطريقة الجامع بين الشريعة والحقيقة سالك الصراط المستقيم الشيخ
ابراهيم الكردى شيخ شيخ صاحب المقامات العلية والكرامات الجلية الشيخ ولى الله المحدث سلمه الله
تعالى وابقاه فى فن الحديث الخ ومولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن شرح فخر الحسن گفته والكردى هذا
كان آية من ايات الله تعالى فى الاصلين والفروع الفقهية وعلوم الصوفية وكان فى عصره اليه
النظر والاشارة فى اقطار الارض كلها فى سائر ما ذكر وكانت ترد عليه المسائل من الخافقين فيجيب عنها
ويجعلها رسائل وله فى جميع هذه الفنون تحرير كثير عديم النظير تعرف منها براعة علمه وغزارة
فضله كرسالة تصحيح الاخبار والاثار التى تجرى على السنة الصوفية ونشر الزهر فى الذكر بالجهر واتحاف المنيب الاواه
بفضل الجهر بذكر الله والمسلسلات المسماة بمسالك الابرار فى احاديث النبى المختار والمسلك الوسط
الدانى الى الدرر الملتقط للصغانى والمسلك المختار ومسلك الاعتدال ومسلك التعريف بتحقيق التكليف
وتحقيق عدم تابيد الكفار فى عذاب النار واتحاف الذكى وتحقيق التجلى فى الصور ومطلع الجود بتحقيق التنزيه
فى وحدة الوجود ومد الفئ فى تقرير ليس كمثله شئ وتنبيه العقول على تنزيه الصوفية عن اعتقاد
التجسيم والعينية والاتحاد والحلول والرد على شيخ سهرند وجلاء الفهوم والمتممة للمسئلة المهمة والتقصيل

انشاء اللہ تعالیٰ وانہ لا دلالۃ فیہ علی ما ذکروہ وابراہیم بن حسن کردی کورانی از افاخم محدثین اعیان و اعاظم مسندین رفیع المکان نزد سنیہ می باشد محمد خلیل افندی المرادی در سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر گفتہ ابراہیم بن حسن الکورانی الشہرزوری الشہرانی الشافعی نزیل المدینۃ المنورۃ الشیخ الامام العالم العلامۃ خاتمۃ المحققین عمدۃ المسندین العارف باللہ تعالیٰ صاحب المؤلفات العدیدۃ الصوفی النقشبندی المحقق المدقق الاثری المسند النسابۃ ابو الوقت برہان الدین ولد فی شوال سنۃ خمس وعشرین والف وطلب العلم بنفسہ ورحل الی المدینۃ المنورۃ وتوطنہا واخذ بہا عن جماعۃ من صدور العلماء کالصفی احمد بن محمد بن القشاشی والعارف ابی المواہب احمد بن علی الشناوی و ملا محمد شریف بن یوسف الکورانی والاستاذ عبد الکریم بن ابی بکر الحسینی الکورانی واخذ بدمشق عن الحافظ النجم محمد بن محمد العامری الغزی وبمصر عن ابی العزائم سلطان بن احمد المزاحی ومحمد بن علاء الدین البابلی والتقی عبد الباقی الحنبلی وغیرہم واشتہر ذکرہ وعلا قدرہ وہرعت الیہ الطالبون من البلدان القاصیۃ للاخذ والتلقی عنہ ودرس بالمسجد الشریف النبوی والف مؤلفات نافعۃ عدیدۃ منہا تکمیل التعریف لکتاب فی التصریف وحاشیۃ شرح الاندلسیۃ للتصیری وشرح العوامل الجرجانیۃ والنبراس لکشف الالتباس الواقع فی الاساس و الجواب العتید لمسئلۃ اول واجب ومسئلۃ التقلید وضیاء المصباح فی شرح بہجۃ الارواح وجواب سوالات عن قول تقبل اللہ والمصافحۃ تقبل اللہ و المتممہ للمسئلۃ المہمۃ وذیلہا والقول الجلی فی تحقیق قول الامام زین الدین بن علی وفی تحقیق التوفیق بین کلامی اہل الکلام واہل الطریق وقصد السبیل الی توحید الحق الوکیل وشرح العقیدۃ المسمی بالعقیدۃ الصحیحۃ والجواب المشکور عن السوال المنظور واشراق الشمس بتعریب الکلمات الخمس وبلغۃ المسیر الی توحید العلی الکبیر وعجالۃ ذوی الانتباہ بتحقیق اعراب لا الہ الا اللہ وجوابات الغراویۃ عن المسائل الجاویۃ الجہریۃ والعجالۃ فیما کتب محمد بن محمد القلعی سؤالہ والقول المبین فی مسئلۃ التکوین وانباہ الانباہ علی تحقیق اعراب لا الہ الا اللہ وافاضۃ العلام بتحقیق مسئلۃ الکلام والالماع المحیط بتحقیق الکسب الوسط بین طرفی الافراط والتفریط واتحاف الزکی بشرح التحفۃ المرسلۃ الی النبی ومسالک الابرار الی احادیث النبی المختار ومسلک السداد الی مسئلۃ خلق افعال العباد والمسلک الجلی فی حکم شطح الولی وحسن الاوبۃ فی حکم ضرب النوبۃ واتحاف الخلف بتحقیق

الجواب

الجوابات

سباسب العمی فهو فیها هیم؛ ولا یجتری علی قدحه الا من هو مولع بالعدوان نصیبه؛ ولا یتجاسر
علی رده الا من جلب لحینه وحی الحتف واللهیم؛ **وجه صد و نود و ششم** آنکه علامه اسماعیل بن سلیمان الکردی
البصری حدیث مدینة العلم را قطعاً و حتماً قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وانموده و بمفاد واضح السداد
ان بطلان و هوان جسارت ابن تیمیه سلیط اللسان که بمزید نصب و عدوان مرتکب نسبت خطا بساحت علیای
جناب امیر المومنین علیه السلام گردیده واضح و آشکار فرموده چنانچه در کتاب جلاء النظر فی دفع تشبهات ابن حجر
جائیکه ستظری از عبارت زور اد محقق دوانی را شرح نموده است میفرماید وایاک والاغترار بظواهر الاثار
والاحوال من التزیی بزی اثار الفقر کلبس المرقعات و حمل العکاز و غیر ذلک لانها لیست نافعة لمن اتصف بها
وهو لیس علی شئ من المعرفة بالله بل قد یکون المتصف بها صاحب انتقاد علی المشایخ بنظره الی نفسه حیث
انه یری حقیقة الامر عنده دون غیره وکثیر من اهل هذا الشان هلکوا فی اودیة الحیرة
لانهم اعتراهم الجهل المرکب فلا یدرون ولا یدرون انهم لا یدرون کابن تیمیة وابن المقری
والسعد التفتازانی وابن حجر العسقلانی وغیرهم فان اعتراضهم علی معاصریهم وعلی من سبقهم من
الموتی دال علی حصرهم طریق الحق عندهم لا غیر وقد زاد ابن تیمیة باشیاء ومن جملتها ما ذکره
الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیة عن بعض اجلاء عصره انه سمعه یقول وهو
علی منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله تعالی عنه له غلطات وای غلطات وان
سیدنا علی رضی الله عنه اخطاء فی اکثر من ثلثمائة مکان فیا لیت شعری من این یحصل لک الصواب اذا
اخطا عمر وعلی رضی الله عنهما بزعمک اما سمعت قول النبی صلی الله علیه وسلم فی حق سیدنا
علی رضی الله عنه انا مدینة العلم وعلی بابها وقوله فی حق سیدنا عمر رضی الله عنه
ما سلک عمر فجا الا وسلک الشیطان فجا غیر فجه وقوله ما نزل الحق لعمر من صدیق
فیا ویح من هؤلاء خصمه یوم القیمة وانی یرجی له السلامة انتهی **فهذا صاحب جلاء النظر؛**
بارعهم الجلیل الخطر؛ قد احتج بهذا الحدیث العظیم الاثر؛ لدمغ راس المعاند المموه بالاشر؛ فلا یقطع عنه
الا من الخزل لعقبه والخصر؛ ولا یعمل عنه الا من صیب لغیه فی البصر؛ ولا یحجم عن اذعانه الا من تاه فی
بید الغوایة وسدر؛ ولا یجمح عن استیقانه الا من ورد علی شرب العمایة وصدر؛ **وجه صد و نود و هفتم**
آنکه محمد بن عبد الباقی بن یوسف الازهری الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه در مقام شرح اسماء جناب

الی ان علم اللہ بالاشیاء ازلا علی التفصیل والمسلک القویم فی مطابقۃ تعلق الخبرۃ بالحادث بتعلق العلم القدیم والجواب العتید وقصد السبیل وبلغۃ المسیر والالماع المحیط بتحقیق الکسب بین طرفی الافراط والتفریط وتعلیقات علی الفصوص والفتوحات وغیرہما من مؤلفات الشیخ الاکبر رضی اللہ عنہ الی غیر ذلک وفہرست اسانیدہ فی الامم لایقاظ الہمم ولا یحتاج الی زیادۃ ترجمۃ - وازمحامد مشرقہ ومدائح مونقہ ابراہیم کردی آنست کہ او یکی از آن مشایخ سبعہ است کہ شاہ ولی اللہ والد مخاطب بر اتصال سند خود با ایشان حمد الٰہی نمودہ وایشان را بصفات جلیلہ والقاب جمیلہ مشایخ جلہ کرام وائمہ قادۃ اعلام ومشہورین بحرمین محترمین ومجمع علی فضلہم من بین الخافقین ستودہ چنانچہ در رسالہ ارشاد الی مہمات الاسناد کما سمعت سابقا گفتہ فصل قد اتصل سندی والحمد للہ بسبعۃ من المشایخ الجلۃ الکرام الائمۃ القادۃ الاعلام من المشہورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلہم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی والشیخ عیسی المغربی الجعفری والشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الردانی المغربی والشیخ ابراہیم بن الحسن الکردی المدنی والشیخ حسن بن علی العجیمی المکی والشیخ احمد بن محمد النخلی المکی والشیخ عبد اللہ بن سالم البصری ثم المکی ولکل واحد منہم رسالۃ تجمع ہو فیہا او جمع لہ فیہا اسانیدہ المتنوعۃ فی علوم شتی واز ادلہ زاہرہ وحجج باہرہ عظمت وجلالت ابراہیم کردی آنست کہ خود شاہصاحب در ہمین کتاب تحفہ بجواب آیہ انما ولیکم اللہ کما دریت سابقا او را بکمال تعظیم وتفخیم او بہ یمودہ بذکر بعض تفوہات باطلہ او بکمال خوشوقتی نمودہ حیث قال جواب دوم حضرت شیخ ابراہیم کردی علیہ الرحمۃ ودیگر اہل سنت نوشتہ اند کہ ولایت الذین امنوا در زمان خطاب البتہ مراد نیست بالاجماع زیرا کہ زمان خطاب زمان وجود نبی بود واما منافی نیست بعد از موت او پس چون زمان خطاب مراد نشد لابد زمان متاخر خواہد بود واز موت پیغمبر تا متاخر حد نیست بعد چہار سال بابا بعد چہار سال نیست دلیل ہم در غیر محل نزاع قائم شد ومدعا شیعہ یعنی امامت بلافصل حاصل نگشت انتہی وانیمقام محل کمال استعجاب ارباب افہام ست کہ شاہصاحب چسان در صدد توہین وتہجین استدلال اہل حق بآیہ انما برآمدہ ابراہیم کردی را بکمال اجلال واعظام یاد می نمایند ودر باب حدیث مدینۃ العلم از افادہ متینہ ہمین ابراہیم کردی اعراض وتغافل واغماض وتجاہل سیفرمایند بلکہ بکمال جسارت سراسر خسارت ہمت قاصرہ خود را برردّ این حدیث شریف بر می گمارند ومعاندت افادہ والد ماجد خود در حق این شیخ اجل بلکہ مخالفت افادہ خود نیز در تبجیل واحترام این حبر اکمل چیزی نمیشمارند فہذا الکردی حبرہم المفرد ابراہیم ؛ وفرد ہم الاوحد المتقدم الشہیم ؛ قد روی ہذا الحدیث الکاشف من غمم الضلال کل حندس کالیل البہیم ؛ واثبت ہذا الحدیث الذی یہدی الی سبل الہدی بالتلقین والتفہیم ؛ فلا یقدم علی الطعن فیہ والتوہیم ؛ الا مرجاب

صلی اللہ علیہ وسلم وکان ذلک بمدینۃ المنورۃ فی عام الثامن والسبعین بعد المائتین والالف یسر اللہ
مطالعۃ جملۃ من شروح الشفا مع مراجعۃ المواهب وشرحها للعلامۃ الزرقانی ومع مراجعۃ شیء من کتب
السیر کسیرۃ ابن سید الناس وسیرۃ ابن هشام والسیرۃ الشامیۃ والسیرۃ الحلبیۃ وهذه الکتب هی اصح الکتب المؤلفۃ فی هذا الشان
فاحببت ان الخص ما احتوت علیه من سیرته صلی اللہ علیه وسلم ومن المعجزات وخوارق العادات الدالۃ
علی صدق اشرف المخلوقات صلی اللہ علیه وسلم الخ و از صدر خود شرح مواهب کمال عظمت و جلالت
منزلۂ مبین ان واضح و ظاهر ست و هذه عبارته اما بعد فهذا الکتاب لم یطلبه منی طالب ولا رغب الی
فی تصنیفه راغب وانما تطلبت نفسی فیه مزج المواهب فاودعته نفائس بها یتنافس فی شرح السنۃ
النبویۃ وعرائس تجلیۃ [illegible] حذور السیرۃ المحمدیۃ وجواهر استخرجتها من قاموس
الحکم المصطفویۃ وزواهر اقتبستها من رفعۃ السیرۃ الهاشمیۃ وزهورا اجتنیتها من جنات وجنان
الروضۃ المدنیۃ یبهر من عقد نظامها ناظر الناظر وینادی من ابن هذا القاصر فیجیبه حال اللسان
الوهاب قوی قادر [illegible] وان کانت [illegible] لا سبیل الی السلامۃ منها الا المعصوم وقد قال
من ذا الذی ما ساء قط ومن له الحسنی فقط وقد قال ابن عبدوس النیسابوری لا اعلم فی الدنیا کتابا
سلم الی مؤلفه ولم یتبعه من یلیه فکیف [illegible] ناقص ونظری قاصر ووجودی فی الزمان الاخر مع ما
اقاسیه من تلاطم امواج الهموم واقاومه من ترادف جیوش الغموم لکنی انتظر الفرج من الحی
القیوم مستعینا به من [illegible] والله اسأل العون علی تمامه والتوفیق من امتنانه
وهو حسبنا ونعم الوکیل انتهی فهذا الزرقانی خاتمۃ محدثیهم الکبار وباقعۃ منقدیهم
الذی لا یشق له غبار قد حسن هذا الحدیث الثابت عند اهل النقد والاعتبار المتحقق
عند ذوی السبر والاختبار فلا یرتاب فیه من مارس افادات نقدۃ الاحادیث والاخبار و
لا یمتری فیه من تصفح آثار هؤلاء الاعلام الاحبار ولا یجرح فیه الا من استرسل کالعجماء و
جرحه جبار ولا یقدح فیه الا من امتطی متن العمیاء فی غلواء التباب والتبار **وجہ صد و نود**
و ہشتم آنکه سالم بن عبد اللہ بن سالم البصری الشافعی در رساله امداد بمعرفۃ علو الاسناد گفته واما سلسلۃ الطریقۃ النقشبندیۃ
فقد اخذها الشیخ الوالد حفظه اللہ تعالی عن شیخه عبد اللہ باقشیر وهو اخذها عن الشیخ العارف
تاج الدین العثمانی النقشبندی وهو عن الخواجه محمد باقی وهو عن المولی خواجکی الامکنکی وهو

رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ قد بیّنتُ العلم کما قال صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا رواہ الترمذی والحاکم وصححہ وغیرہما عن علی والحاکم ایضا والطبرانی وابو الشیخ وغیرہم عن ابن عباس والصواب انہ حدیث حسن کما قالہ الحافظان العلائی وابن حجر لا موضوع کما زعم ابن الجوزی ولا صحیح کما قال الحاکم لکن فی المحدثین من یسمی الحسن صحیحا و محتجب نماند کہ علامہ زرقانی از اکابر محدثین محرزین جلائل مراتب و افاخم فقہای حائزین عوالی مناصب اہل سنت ست و شرح او بر مواہب لدنیہ از مشاہیر کتب و اسفار معتمدہ و محمودہ عند العلماء الکبار می باشد محمد خلیل مرادی در سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر گفتہ محمد الزرقانی بن عبد الباقی بن یوسف الازہری المالکی الشہیر بالزرقانی الامام المحدث الناسک النحریر الفقیہ العلامۃ اخذ عن والدہ وعن النور علی الشبراملسی وعن الشیخ محمد البابلی وغیرہم ولہ من المؤلفات شرح علی الموطا وشرح علی المواہب وغیر ذلک واخذ عن الشیخ محمد بن خلیل العجلونی الدمشقی والجمال عبد اللہ الشبراوی وکانت وفاتہ سنۃ اثنتین وعشرین ومائۃ والف رحمہ اللہ تعالیٰ ابو محمد محمد بن محمد الامیر المصری الازہری در رسالہ اسانید خود در ذکر موطا گفتہ اروی سماعا لجمیعہ عن شیخنا السقاط وہو عن شارحہ سیدی محمد الزرقانی عن والدہ الشیخ عبد الباقی عن الشیخ علی الاجہوری الخ و نیز محمد امیر الازہری در رسالہ اسانید خود گفتہ المواہب اللدنیۃ عن شیخنا السقاط عن شارحہا سیدی محمد الزرقانی وقد ساق اسانیدہ فیہا فی اول شرحہ لہا وکذلک نروی ارشاد الساری شرح البخاری للقسطلانی ایضا و محمد امیر ازہری در مقامات دیگر نیز از رسالہ خود زرقانی را بہ تبجیل و تعظیم تمام یاد نمودہ و در کشف الظنون مسطور ست و شرح المواہب المولی العلامۃ خاتمۃ المحدثین محمد بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی المصری المالکی المتوفی فی سنۃ ۱۱۲۲ اثنتین وعشرین ومائۃ والف شرحا حافلا فی اربعۃ مجلدات جمع فیہ اکثر الاحادیث المرویۃ فی شمائل المصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم وسیرہ وصفاتہ الشریفۃ جزاہ اللہ خیرا ورحمہ رحمۃ واسعۃ و نیز در کشف الظنون مسطور ست و شرحہا اعنی موطا مالک خاتمۃ المحدثین محمد بن عبد الباقی بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المالکی المتوفی فی سنۃ ۱۱۲۲ اثنتین وعشرین ومائۃ والف شرحا بسیطا فی ثلثۃ مجلدات و فاضل معاصر احمد بن زینی بن احمد شافعی المشہور بدحلان در خطبہ سیرت نبویہ گفتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سیدنا محمد وعلی آلہ وصحبہ اجمعین اما بعد فیقول العبد الفقیر المرتجی من ربہ الغفران احمد بن زینی بن احمد دحلان غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولاشیاخہ ومحبیہ وللمسلمین اجمعین انہ لما من اللہ تعالیٰ علی بقراءۃ الشفا فی حقوق النبی المصطفیٰ

در اتحاف الاکابر گفته مولفات المسند المعمر الاخیر محمد بن علاء الدین البابلی ومن جملتها المجموع فی اسانیده
اروی ذلک من طرق منها عن شیخنا السید العلامة عبد القادر بن احمد بن عبد القادر عن شیخه محمد حیوة
السندی عن شیخه سالم بن عبد الله بن سالم البصری عن ابیه عن المؤلف وبعد ذکر طرق عدیده دیگر گفته وقد
اشتملت هذه الطرق علی اسانید متصلة بمجموعات مؤلفة فی اسانید الطرق منها اسانید سالم بن عبد الله
بن سالم البصری المسماة بالامداد بمعرفة علو الاسناد ارویها بالاسناد المذکور ههنا المتصل به ومولوی
صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم بترجمه محمد بن اسمعیل الامیر گفته ومن شیوخه الشیخ عبد القادر بن علی البدوی
والشیخ محمد طاهر بن ابراهیم الکردی والشیخ سالم بن عبد الله البصری وغیرهم انتهی **فهذا سالم بن عبد الله**
البصری صاحب الامداد احد علماء الاکابر الامجاد قد اثبت هذا الحدیث الرفیع العماد وختم بذلک
الخبر الوثیق السناد فلا ینحرف عنه الا من اصبح لضلاله شرباغ وعاد ولا یصدف عنه الا من هام من العمی
کل قفر واد ولا یجترم بطعنه الا من منی بالمروق والالحاد ولا یقدم علی قدحه الا من نسی لطغواه
یوم المعاد **وجه صد و نود و نهم** آنکه محمد بن عبد الرسول البرزنجی الکردی المدنی اثبات اینحدیث شریف نموده چنانچه
در رسالة الاشاعة فی اشراط الساعة اولا از رسالة المشرب الوردی فی مذهب المهدی تصنیف علی قاری حکایت موضوعه
درباب تعلم خضر از ابو حنیفه نقل کرده وبعد از آن گفته قال الشیخ علی ولا یخفی ان هذا مع رکاکته ولحنه کلام بعض
یعنی الاتقانی ۱۲
الملحدین الساعین فی فساد الدین اذ حاصله ان الخضر الذی قال الله تعالی فی حقه عبدا من عبادنا
اتیناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما وقد تعلم منه موسی علیه السلام تلمیذ ابی حنیفة
وما اسرع فهم التلمیذ حیث اخذ عن الخضر فی ثلثین سنین ما تعلم الخضر من ابی حنیفة حیا ومیتا فی ثلثین سنة واعجب منه ان ابا القاسم
القشیری لیس معدودا فی طبقات الحنفیة ثم العجب من الخضر انه ادرک النبی صلی الله علیه وسلم ولم
یتعلم منه الاسلام ولا من علماء الصحابة کعلی باب **مدینة العلم** واقضی الصحابة وزید افرضهم وابی
اقرءهم ومعاذ بن جبل اعلمهم بالحلال والحرام ولا من عظماء التابعین کالفقهاء السبعة وسعید بن المسیب
بالمدینة وعطا بمکة والحسن بالبصرة ومکحول بالشام وقد رضی بجهله بالشریعة حتی تعلم مسائلها فی
اواخر عمر ابی حنیفة قال فهذا مما لا یخفی بطلانه حتی علی العقول
یعنی القاری ۱۲
السخیفة حتی ان علماء المذاهب اخذوا هذه المقالة علی وجه
السخریة وجعلوها دلیلا علی قلة عقل الطائفة الحنفیة حیث لم یعلموا ان احدا منهم لم یرض بهذه

ومما انتقاه العمری فی رسالة ج الاسانید وغیره شیخ شیوخنا محمد بن عبد الرسول
الکردی فانه ... کتاب ابو طاهر
وصول ... اسناد کتاب ... صاحب ... الکتب المطولة
واسانید سائر ... والامداد بمعرفة
من اثبات شیوخنا الشیخ سالم بن عبد الله
حلو الاوسنا والشیخ ... ونفیس العالیة
بن سالم البصری ... بن محمد النخلی
الشیخ احمد ... وقطف الثمر فی رفع
المکی ... المصنفات فی الفنون
اسانید ... والاثر للشیخ صالح بن محمد
الفلانی وغیرها

عن المولی درویش محمد وهو عن المولی محمد زاهد وهو عن الغوث الاعظم عبید الله احرار وهو عن شیخ
الشیوخ یعقوب الجرخی وهو عن حضرة الخواجة الکبیر الخواجه بهاء الحق والدین المعروف بنقشبند
وهو عن السید کلال وهو عن الخواجه بابا السماسی وهو عن حضرة العزیز الخواجه علی الرامیتنی وهو عن
الخواجه محمود ابی الخیر الفغنوی وهو عن الخواجه عارف الریوکری وهو عن الخواجه عبد الخالق الغجدوانی
وهو عن الشیخ یعقوب بن یوسف بن ایوب الهمدانی وهو عن الشیخ ابی علی الفارمدی وهو عن الشیخ ابی الحسن
الخرقانی والشیخ عثمان المغربی وابی علی الکاتب وابی علی الرودباری وسید الطائفة الجنید البغدادی
والسری السقطی والمعروف الکرخی رضی الله عنهم وللمعروف قدس سره نسبة اخری یتصل بها الی
داؤد الطائی عن حبیب العجمی عن الحسن البصری قدس الله اسرارهم وتمام نسبته الی باب
مدینة العلم معروفة ومشهورة وههنا الآن ارجع الی راس الکلام فاعلم ان الشیخ ابالحسن اخذ عن
روحانیة ابی یزید البسطامی کنسبة اویس قدس سره من منبع الانوار علیه افضل الصلوة و
اکمل التحیات وهکذا نسبة سلطان العارفین الی روحانیة جعفر الصادق والمعروف فی خدمته وصحبته
غیر صحیح والامام جعفر الصادق مع وجود انوار وراثة ابائه الکرام یتصل بجده لامه القاسم بن محمد
بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم وهو من الفقهاء السبعة فی التابعین کان من اکملهم فی علم
الظاهر والباطن وهو منسوب الی سلمان الفارسی رضی الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبی
صلی الله علیه وسلم اخذ الطریقة عن الصدیق رضی الله عنه وهو عن النبی صلی الله علیه وسلم
والطریقة الاخری للامام جعفر ابا عن جد الی مدینة العلم معروفة وسالم بن عبد الله بصری که از کملای
مشاهیر و علمای نحاریر نزد سنیه است محمد بن محمد بن الامیر الازهری المالکی در رساله اسانید خود در ذکر صحیح بخاری
گفته ویرویه شیخنا السقاط ایضا عن الشیخ عبد الله بن سالم البصری منشأ المکی مولدا المجاور
شیخنا بالحرم وهو یرویه من طرق کثیرة منها روایته عن الملا ابراهیم الکورانی عن شیخه القشاشی
المدنی الی غیر ذلک مما هو مفصل فی الثبت الذی جمعه ولده سیدی سالم وسماه الامداد بمعرفة
علو الاسناد فکان اسمه تاریخا لعام تالیفه من غیر قصد ۱۱۲۶ و شاه ولی الله در رساله ارشاد
الی مهمات الاسناد گفته واما البصری فالف ولده الشیخ سالم رسالة اجازنی بها وبجمیع ما تصح له
روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور وسمعت منه اوائل الکتب الستة ومحمد بن علی الشوکانی

بیده فی اقطع القطاعة وجه دو صد و دوم آنکه مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشانی که مفاخر عالیه و مآثر غالیه او انشاء الله تعالی در مجلد ابتفصیل تمام شنیدی در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار گفته اخرج البزار عن جابر بن عبد الله والعقیلی وابن عدی عن ابن عمر والطبرانی عن کلیهما والحاکم عن علی وابن عمر وابو نعیم فی المعرفة عن علی رضی الله عنه قالوا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها زاد الطبرانی فی روایة عن ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعا فمن اراد العلم فلیأته من بابه وهذا الحدیث صحیح علی رای الحاکم وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قولیهما معا فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع وهو عند الترمذی وابی نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها وجه دو صد و یکم آنکه نیز مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته الفصل الرابع عشر فی علمه اخرج البزار عن جابر بن عبد الله والعقیلی وابن عدی عن ابن عمر والطبرانی عن کلیهما والحاکم عن ابن عمر وعلی وابو نعیم فی المعرفة عن علی رضی الله عنهم قالوا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها زاد الطبرانی فی روایة اخری عن ابن عباس رضی الله عنه مرفوعا فمن اراد العلم فلیأته من بابه واخرجه الترمذی وابو نعیم فی الحلیة عن علی رضی الله عنه مرفوعا بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها اقول ذهب اکثر محققی المحدثین الی ان هذا الحدیث حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح ولم یصب ابن الجوزی فی ایراده فی الموضوعات وجه دو صد و دوم آنکه مرزا محمد بدخشانی در تحفة المحبین گفته انا مدینة العلم وعلی بابها طس عن جابر بن عبد الله عق طب عد عن ابن عمر عم فی المعرفة عن علی ک عن کلا الاحدیثین اقول هذا الحدیث صححه الحاکم وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قولیهما معا فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه طب عن ابن عباس انتهی فهذا البدخشی کابرهم النبیل وجهبذهم المتلقی بالتنویه والتبجیل قد روی هذا الحدیث الجلیل وصحح هذا الحدیث الحسن الجمیل فارغم بافاداته انوف اهل التلمیع والتسویل وعفر بتصریحاته وجوه ذوی التقدیع والتضلیل فلا ینکب عن منهجه الا من اخطأ لغوایته سواء السبیل ولا یحید عن محجته الا من طغی وادرکه النکال الالیم والعذاب الوبیل وجه دو صد و سوم آنکه صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی که جلالت شان و سمو مکان او نیز انشاء الله تعالی در مجلد آتی خواهی شناخت گفته قال الترمذی وابن جریر حدثنا اسمعیل بن موسی السدی انا

القضیۃ بالکلیۃ ثم لو تعرضت لما فی منقولہ من الخطاء فی مبانیہ ومعانیہ الدالۃ علی نقصان معقولہ لصار کتابا مستقلا الا انی اعرضت عنہ صفحا لقولہ تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین الی ان قال البرزنجی بعد نقل تمام الکلام المقصود من رسالۃ القاری انتہی ما اردنا نقلہ من کلام العلامۃ الشیخ علی القاری الحنفی عاملہ اللہ بلطفہ الخفی وہو فی غایۃ النفاسۃ ومحمد برزنجی از اکابر محققین واجلہ مدققین نزد سنیہ است محمد خلیل مرادی در سلک الدرر گفتہ محمد البرزنجی بن عبد الرسول بن عبد السید بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السید المتصل النسب بسیدنا الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ الشافعی البرزنجی الاصل والمولد المحقق المدقق النحریر الاوحد الہمام ولد بشہرزور لیلۃ الجمعۃ ثانی عشر ربیع الاول سنۃ اربعین والف ونشأ بہا وقرأ القران وجودہ علی والدہ وبہ تخرج فی بقیۃ العلوم وقرأ فی بلادہ علی جماعۃ منہم الملا محمد شریف الکورانی ولازم خاتمۃ المحققین ابراہیم بن حسن الکورانی وانتفع بصحبتہ وسلک طریق القوم علی ید الصفی احمد القشاشی ودخل ہمذان وبغداد ودمشق وقسطنطینیۃ ومصر واخذ عمن بہا من العلماء فاخذ بماردین عن احمد السلاحی وبحلب عن ابی الوفاء العرضی ومحمد الکواکبی وبدمشق عن عبد الباقی الحنبلی وعبد القادر الصفوری وببغداد عن الشیخ مدلج وبمصر عن محمد البابلی وعلی الشبراملسی وسلطان المزاحی ومحمد العنانی واحمد العجمی وبالحرمین عن الوافدین الیہما کالشیخ اسحاق بن جعمان الزبیدی وعلی الربیعی وعلی العقیبی المتغری وعیسی الجعفری وعبد الملک السجلماسی وغیرہم ثم توطن المدینۃ الشریفۃ وتصدر للتدریس وصار من سراۃ رؤسائہا والف تصانیف عجیبۃ منہا انہار السلسبیل فی شرح تفسیر البیضاوی والاشاعۃ فی اشراط الساعۃ والنواقض للروافض وشرحا علی الفیۃ المصطلح والعافیۃ شرح الشافیۃ لم یکمل وخالص التلخیص مختصر تلخیص المفتاح ومرقاۃ الصعود فی تفسیر اوائل العقود والضاوی علی صحیح فاتحۃ البیضاوی ورسالۃ فی الجہر بالبسملۃ فی الصلوۃ وکانت لہ قوۃ اقتدار علی الاجوبۃ عن المسائل المشکلۃ فی اسرع وقت واعذب لفظ واسہلہ واوجزہ واکملہ وبالجملۃ فقد کان من افراد العالم علما وعملا وکانت وفاتہ فی غرۃ محرم سنۃ ثلاث ومائۃ والف ودفن بالمدینۃ رحمہ اللہ تعالی انتہی **فہذا البرزنجی** صاحب الاشاعۃ عالمہم المحرز عندہم للکمال والبراعۃ ❊ قد اثبت ہذا الحدیث المبہر الساعۃ ❊ المتحقق التمام المتحقق عند اصحاب الصناعۃ ❊ فالمعرض عنہ جالب علی نفسہ اشنع الشناعۃ ❊ والحائد عنہ ملق

عنه محقق لم یبغه فی کل رجاء و امل ؛ والمتحامل علیه راکب لعمهه متن العثار والزلل ؛ والمتعنت فیه مرسل لبواره فی غیر سدد کمرسلة الهمل ؛ **وجه دو صد و چهارم** آنکه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب حدیث مدینة العلم را از فضائل ثابته و مناقب متحققه جناب امیر المومنین علیه السلام شمرده بقطع و حتم آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نسبت کرده چنانچه در قرة العینین در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بعلم گواهی دادند که انا مدینة العلم و علی بابها و بتفوق در قضا که اقضاکم علی انتهی **وجه دو صد و پنجم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انا مدینة العلم و علی بابها انتهی **وجه دو صد و ششم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین گفته نکته سابعه خدا تعالی خواست که دین خود را بواسطه پیغامبر خود در آفاق منتشر گرداند و این معنی بدون علما و قراء که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن روایت کنند متصور نمیباشد پس بر زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضائل جماعه از صحابه ساخت تا حث باشد بر اخذ علم و قرآن از ایشان و این فضائل بمنزله اجازت نامهای محدثین ست برای تلامذه خود تا قومی که رجال را باقوال نمیتوانند شناخت باری اقوال را برجال بشناسند و درین فضائل جمیع علمای صحابه مشترک اند چنانکه از کتب حدیث ظاهر ست انا مدینة العلم و علی بابها ازین باب ست و اقرأکم ابی و اعلمکم بالحلال والحرام معاذ نیز ازین باب **وجه دو صد و هفتم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین گفته و آنحضرت صلی الله علیه وسلم باختصاص هر یکی بصفتش اشاره فرمود جائی در باب فاروق فرموده فاولته الدین و در باب مرتضی فرمود اقضاکم علی و انا مدینة العلم و علی بابها زیرا که قضا موقوف بر سرعت انتقال ذهن ست و حکمت نیز همچنان **وجه دو صد و هشتم** آنکه نیز شاه ولی الله در قرة العینین گفته قوله و انا مدینة العلم و علی بابها گوئیم این حدیث را نظائر ست که خذوا ربع العلم عن هذه الحمیراء اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر رضیت لکم ما رضی ابن ام عبد و کمال مرتضی در علوم دینیه و تقدم او بر بسیاری از صحابه دران باب اشهر ست از انکه کسی انکار او بکند پس حمل او بر معنی که صاحب تحفه قصد کرده است متعین نیست **وجه دو صد و نهم** آنکه نیز شاه ولی الله در ازالة الخفا در ذکر مآثر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیات الباب و عن جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینة العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب **وجه دو صد و دهم** آنکه باعتراف خود

ظاهر صح

اعلمکم

محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب وفی نسخة منکر
(ای اخرجه ابو نعیم فی الحلیة ۱۲)
وروی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیه الصنابحی ولا یعرف هذا الحدیث عن احد من
الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس انتهی وقال ابن جریر وهذا الخبر عندی صحیح سنده
(احدهما) وقد یجب ان یکون علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی
عن النبی صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه والآخر ان سلمة بن کهیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجة
وقد وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم غیره حدثنی محمد بن اسماعیل الفزاری
ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها حدثنی ابراهیم بن موسی الرازی
ولیس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه ولا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهی
کلام ابن جریر وقد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات حدیث علی وابن عباس واخرج ک حدیث ابن عباس
(ای الحاکم ۱۲)
وقال صحیح الاسناد وروی خط فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح قال
(ای الخطیب ۱۲)
عد فی حدیث ابن عباس انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی
(ای ابن عدی ۱۲)
فی المیزان وغیره ولم یأتوا فی ذلک بعلة قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر فی لسان
هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق
القول علیه بالوضع وقال فی الفتوی هذا الحدیث اخرجه ک فی المستدرک وقال انه صحیح وخالفه ابن
(ای الحاکم ۱۲)
الجوزی وذکره فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولهما معا وان الحدیث من قسم
الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد فی
ذلک انتهی وقد کنت اجیب بهذا الجواب دهرا الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی
تهذیب الآثار مع تصحیح ک لحدیث ابن عباس فاستخرت الله تعالی وجزمت بارتقاء الحدیث عن رتبة
(ای الحاکم ۱۲)
الحسن الی مرتبة الصحة والله تعالی اعلم کذا فی جمع الجوامع للسیوطی رحمه الله انتهی فهذا محمد صدر العالم
صدرهم الجلیل الاجل ۞ وکابرهم المحرز عندهم للفضل العظیم الجلل ۞ قد اورد فی اثبات هذا الحدیث
المزیح للعلل کلام السیوطی المستاصل شافة اصحاب الخطل والمعرض عنه محتقب لعنیه وزر سیئ العمل ۞ والناکب

واکرامنا فدخلناها والعاریة غیر الملک واعلم انا لم نعبر مقاما من هؤلاء المقامات الا وقد
استغرقنا فی لجته واضمحللنا فیه مرة واحدة اسبوعا او اکثر من ذلک ثم وقعت الافاقة ولم نعبر
مقاما من قبل تصادق اسماء الملائکة ولا الاسماء القدیمة الا بالتحقیق فان نشأة البشر لا تطیق اکثر
من ذلک واما ما عبرناه من قبل تصادق اسماء المقربین من الانبیاء ومن قبل انعکاس حقائق الصحابة
والاولیاء فیشبه ان یکون تقلیدا ما خلا امور وقع فیها التصادق فقط فذلک تحقیق تقلیدی کما
قال الله تعالی فبهداهم اقتده ولم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم مقلدا لاحد بل محققا
ونیز در تفہیمات گفتہ تفهیم رأت والدتی بارک الله فی عمرها فی المنام کان طایرا عجیب الشکل جاء الی ابی قدس سره
یحمل فی منقاره کاغذة علیها اسم الله بالذهب ثم جاء طائر آخر یحمل فی منقاره کاغذة اخری فیها
بسم الله الرحمن الرحیم لو کان النبوة بعد محمد صلی الله علیه وسلم ممکنا لجعلتک نبیا ولکنها انقطعت
به هذه الالفاظ او بمعناها والطائر الاول کان منقاره احمر وسائر جسده اغبر مثل الحمام والثانی سائر جسده
اخضر کالطوطی فقال ابی قدس سره ابشری بولد اشار الی انا کنا علمنا انه سیکون ولیا قالت
والدتی وکان علمی فی ذلک المنام ان البشارة فی حق ابیک وقوله قدس سره یشعر بانها فیک وکان الامر
مشتبها علیها اقول وحق التعبیر کما تقتضیه قوانین الحکمة ان یقال الکاغذة الاولی اشارة الی کمال ابی
قدس سره فانه کان فانیا فی الله مستغرقا فیه اما غبرة حاملها فلانه کان غیر مشغول بذکر
المعارف وکذلک الحمام والفاختة حسن الصوت غیر فصیح واما الکاغذة الاخری فاشارة الی کمالی
الذی اوتیته من تلقاء تشریح کمالات الانبیاء علیهم الصلوة والسلام واما خضرة حاملها
فلافصاحی بالمعارف کما ان الطوطی تفصح وتقطع صوتها وکان هذا حین فطمت عن اللبن والحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم۔ ونیز ولی اللہ در فوز کبیر گفتہ و این فقیر را الحمد للہ و توفیقہ در ہریکی ازین فنون مناسبتی حاصل شدہ است
واکثر اصول آن و جملہ صالحہ از فروع آن بدست آمدہ است ونوعی از استقلال و تحقیق در ہر بابی بوجہی کہ شبہہ نظر باجتہاد
فی المذاہب باشد صورت بستہ است و دو سہ فن دیگر از فنون تفسیر از دریای فیض الہی بخاطر ریختہ ست اگر راست پرسی
من شاگرد بیواسطہ قرآن عظیمم چنانکہ اویسی روح پرفتوح حضرت رسالتم صلی اللہ علیہ وسلم مانند آنکہ مستفید بیواسطہ
کعبہ حسنی ام شبیہ بانکہ اثر پذیر بیواسطہ صلوۃ عظمی ام ع ولو ان لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت
واجب حمدہ و محمد معین بن محمد امین در دراسات اللبیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحبیب گفتہ ولقد سمعنا شیخنا

ممکنة

شبیه

مخاطب ثابت ست که شاه ولی الله حدیث مدینة العلم را در تصانیف خود روایت و اثبات نموده چنانچه مخاطب در
رساله که موضوع آن بیان عقیدهٔ والد ماجد خود ست علی ما فی ذخیرة العقبی لعاشق علیخان الدهلوی میفرماید
و در مناقب حضرت امیر المومنین خاصه حدیث غدیر خم وانت منی وانا منك ومن فارقك یا علی فقد فارقنی و حدیث
ائتنی باحب خلقك الیك وانا مدینة العلم و علی بابها و حدیث هذا امیر البررة و قاتل الفجرة و دیگر
احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبت ست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت
آن اختلاف دارند آنرا بطریق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آنرا از طحاوی
و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطریق صحیحه روایت فرموده
اند انتهی و اگرچه کمال اعتماد و اعتبار و علو مدارج و مزید استناد و اشتهار و سمو معارج ولی الله والد مخاطب نزد متسننین
این دیار واضح و آشکار ست لیکن بنابر ایقاف اهل دیگر امصار و استطراف جمله اهل احلام و ابصار شطری از
عبارات جلالت آثار که بنابر افادات این حضرات موذن بجلالت و عظمت اوست مرقوم میگردد و خود ولی الله بعضی
از فضائل خویش که محیر عقول و الباب و موجب صد حیرت و استعجاب و استغراب ست بیان کرده چنانچه در تفهیمات
الهیه گفته تفهیم بای لسان احمد الله عز وجل و بای لفظ اثنی علیه علی ما رزقنی فی قرب الملکوت
من الکمالات باسرها ولو ان لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمده ولم یکن
ذلك بالعلم فقط بل التحقیق والتلون والانصباغ فاول ما منحنی انه حصل لی علم القضاء و علم
التدبیر من السماء والارض فانصبغت بصبغ المقربین من الملائکة و وجدت فی قوة التصرف فی الملك
و وقعت بعض ذلك بالفعل لما ضاقت بنا الحیل فی سفرنا الملقب بفتح الباب ثم حصل علم الشرع فی دعا
النسمة من قبل تصادق منبع الشریعة وصدور حاملی الشرع من الملائکة واختلاط الکمال
بالاسباب الخارجیة المرتبة کما انا کنا ذقنا الشرع فی دورة الحکمة ثم فهمناه فی قرب الفرائض
ثم حصل لی مقامات الانبیاء کلهم فاما الکمالات المتاصلة فعلمناها منفردة ممتازة عن غیرها
واما غیر ذلك فحصل لنا وان لم نقدر علی تبیانها وجبلنا علی تشریعاتهم وانصبغنا بها ثم حصل
لی مقامات الصحابة والاولیاء والعلماء فاقمنا مقام الوصیة والارشاد والمجددیة وغیرها مما
یضیق التحریر عن بیانها ثم اوتینا الطریقة المتاخرة التی بها امتثال الرسل فی احوالهم ومقاماتهم ثم
راینا حدیقة غضة وعلی ابوابها رجال من العرب یمنعوننا عنها حتی امر السید العربی بادخالنا

ومعنی به نزد این هر دو جناب همین ست که منکر لیاقت امیر ولایت مآب برای خلافت رسول عالیجناب وسب کننده آن کرم الله وجهه کافر ست الخ ونیز فاضل رشید در ایضاح گفته حضرت شاه ولی الله محدث قدس سره در کتاب مستطاب حجة الله البالغه در شرح جمله ثم ینشأ دعاة الضلال که پاره حدیث شریف ست میفرمایند ودعاة الضلال یزید بالشام انتهی ما اردنا نقله ونیز الله رشید الدین خان در عزة الراشدین گفته عمدة المحدثین قدوة العارفین شاه ولی الله طیب ثراه در کتاب مستطاب حجة الله البالغه در شرح حدیث ان هذا الامر بدا نبوة ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة ثم ملکا عضوضا ثم کائن عتوا وجبریة وفسادا فی الارض یستحلون الحریر والفروج والخمور یرزقون علی ذلک وینصرون حتی یلقوا الله میفرمایند اقول فالنبوة انقضت بوفاة النبی صلی الله علیه وسلم والخلافة بشهادة علی کرم الله وجهه وخلع الحسن والملک العضوض مشاجرات بنی امیة ومظالمهم الی ان استقر امر بنی العباس والجبریة والعتو خلافة بنی عباس فانهم مهدوها علی رسوم کسری وقیصر ونیز در عزة الراشدین گفته الحال قدری از حال ومحبت وتعظیم حضرت مصنف و والد آنجناب نیز باید شنید جناب عمدة المحدثین قدوة العارفین اعنی والد ماجد حضرت مصنف در قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم وشرح ان میفرمایند الخ ومولوی حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بعد کلامی گفته ومی که این خبر بمسامع مولف رسید چند جزو صغیر متعلق به بحث مطاعن فرستاد هرگاه نظر بران افتاد معلوم شد که بخطاب خاتم العارفین قاصم المخالفین سید المحدثین سند المتکلمین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین بن خیلی زبان درازی را کار فرموده ولفظ نا واجبی را که شقیای نواصب خذلهم الله را از بدترین فرق میدانند استعمال نموده ونیز در منتهی الکلام بعد کلامی گفته تقریر سببه بر اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی واقوی وبی نظیر دانسته اند از جمله علمای محققین ومتبحرین والد علامه دهلوی رح شارح موطا ست که در مصفی صراحة فرموده که بیقین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست ونیز در منتهی الکلام بعد کلامی گفته مع ذلک برین تقدیر میبایست که عداوت این بزرگان با جناب سید المرسلین موید با میر المومنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که منشاء اینهمه مجادلات ومقاتلات وقتل واسر واشرار وتذلیل وتفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود علیه وآله الصلوات والتسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول ورئیس المتبحرین یعنی صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند ونیز در منتهی الکلام در ذکر هبه فدک گفته وحضرت قدوة المحدثین واسوة العارفین صاحب قرة العینین

له فی هذه العبارات نظر [illegible]

عالم الهند وعارف وقته الشیخ الاجل ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی رحمه الله تعالی یدعی ویقول
حدیثا من الاحادیث الصحیحة یرد علی العلماء الاربعة باجمعهم یکون حجة علیهم ثم ما ذهبوا الیه والا مسلما
علی ما قال رحمه الله تعالی ونفعنا ببرکات حقائقه وعلومه واحواله ونیز محمد معین در دراسات اللبیب گفته
هذا ما بدی لنا فی حجیة الاجماع وقد وافقنا علی هذا الرای قدوة علماء دهره یعسوب زماننا الشیخ الاجل
الصوفی الاکمل امام بلاد الهند الشیخ ولی الله بن عبد الرحیم الخ وابو علی محمد الملقب بارتضا العمری
الجوفاموی البخاری در مدارج الاسناد مکتوب خود بنام عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول مشتمل بر استجازه وارد نموده
ودر آن مکتوب مسطورست یا سیدی لا یخفاک اقر الله عینی برویاک انی بعد تحصیل الکتب الدرسیة من
المعقول والمنقول والفروع والاصول من بلاد الهند من الاساتذة الاعیان المشار الیهم بالبنان تشرفت
باجازة روایة بعض کتب الحدیث والتفسیر وغیرهما من علماء هذا الشان فبعضهم یرفعون
الاسناد الی الشیخ الاجل نقاد الحدیث النبوی عبد الحق الدهلوی والبعض الی العارف بالله ابی الفیض
ولی الله صاحب القول الجمیل والانتباه الدهلوی ولا عیب فی هذه الاجازات الا کثرة الرواة ونیز در
مدارج الاسناد بجواب این خط خود از عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول مکتوبی نقل کرده که دران مذکورست وقد ذکر
مولای انه یستجیزنی وهو خیر منی وانه الحقیق بان یکون المجیز وانا له مجاز لما له من السند الکافی
للمغنی عن الاعواز کیف لا وفیه الدهلویان اللذان هما عند اهل الحدیث عینان وخود مخاطب
در همین کتاب تحفه کما سمعت سابقا گفته ودلائل کتاب واقوال عترت برین عقیده نزد ایشان موجودست
چنانچه در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا هزاران دلائل را از کتاب وسنت واجماع امت واقوال عترت بتقریبی وسوقی
که پیرایه گوش دانشمندان روزگار وسرمایه جمعیت خاطر متبحران این اسرارست درج یافته ومصنف این کتاب مستطاب را
که در شهر دهلی کهنه سکونت داشت آیتی از آیات الهی ومعجزه از معجزات نبوی توان گفت راقم این رساله نیز بارها
بزیارت او مشرف شده واز گلهای تقریرات رنگینش کنار ودامن پر کرده جزاه الله خیرا انتهی ازین عبارت که دران
ذکر والد ماجد خود باخفای علاقه ابوت او وبنوت خود کرده کمال فضل وجلالت واعتلا ونهایت سمو تربت وعلو منزلت وسناء
شاه ولی الله ظاهرست ونیز ازان غایت عظمت مدح وثنا کتاب ازالة الخفا روشن وهویداست ورشید الدین خان
در ایضاح لطافة المقال گفته این مذهب نزد صاحب تحفه ووالد ماجدش که نیرین فلک هدایت وسعدین سماء روایت
یعنی کفر منکر خلافت شیخین وساب ایشان ۱۲ منه
ودرایت ومتبوع سنیان این بلاداند وحضرات شیعه روی سخن بجانب ایشان وتوابع ایشان دارند مهجورست

دعوت کرده فاتحه اجازت درس خواندند فراغ از فنون متعارفه بحسب رسم این دیار در پانزدهم حاصل شد
از علم حدیث مشکوة تمام آن خوانده شد و صحیح بخاری تا کتاب الطهارة و شمائل النبی تمام و طرفی از بیضاوی مدارک
و چند بار در مدارست قرآن کریم با تدبر معانی و شان نزول برجوع بتفاسیر بخدمت ایشان حاضر شدم و اینمعنی
سبب فتح عظیم شد و از فقه شرح وقایه و هدایه تمامها الا طرفی یسیر از هر دو و از اصول حسامی و طرفی از
توضیح و تلویح و از منطق شرح شمسیه و طرفی از شرح مطالع و از کلام شرح عقاید همه با طرفی از خیالی و شرح مواقف
و از سلوک طرفی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندیه و غیر آن و از حقائق شرح رباعیات مولوی جامی و مقدمه
شرح لمعات و مقدمه نقد النصوص و از خواص اسماء و آیات مجموعه خاصه ایشان و مائة فوائد و از طب موجز القانون
و از حکمت شرح هدایة الحکمة و از نحو کافیه و شرح ملا و از معانی مطول و مختصر و از هیئت و حساب بعض رسائل مختصره
و درین میان سخنان بلند در هر فن بخاطر میرسید ند سال هفدهم ایشان مریض شده برحمت حق پیوستند و اجازت
بیعت و ارشاد دادند و کلمه یده کیدی مکرر فرمودند نعمت از همه عالی آنست که در نهایت رضامندی از فقیر
بگذشتند و توجه ایشان بفقیر بتوجه ابا با بنا می مانست بعد از وفات ایشان دوازده سال کمابیش درس کتب دینیه
و عقلیه مواظبت نمود و بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشان ست
قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از آن در آخر سنه ثلث و اربعین بحج مشرف شد
و یکسال بمجاورت حرمین و روایت حدیث از شیخ ابو طاهر مدنی و غیره مشایخ موفق گشت و با متوطنان حرمین از
علما و غیر ایشان صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرقه جامعه شیخ ابو طاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان
گفت پوشید و آخر این سال حج گذارده اوائل سنه خمس و اربعین متوجه وطن شد روز جمعه چهاردهم رجب در
صحت و سلامت بوطن رسید نعمت عظمی برین صفت آنست که او را خلعت فاتحیت دادند و فتح دوره بار پسین
بر دست وی کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقه جیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و
مصالح احکام و ترغیبات و سائر آنچه حضرت صلی الله علیه وسلم از خدای تعالی آورده اند و آن فنی ست که پیش ازین
فقیر منضبط تر از سخن این فقیر کسی آنرا ادا نکرده ست باوجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبهه باشد گو کتاب
قواعد کبری ببین که شیخ عز الدین اینجا چه جهد ها کرده بعشر عشیر این فن فائز نشده و طریقه سلوک که اینزمان مرضی حق
ست و درین دوره فائز میشود الهام فرمودند آنرا در همعات و الطاف القدس ضبط کرده و عقائد قدمای اهل سنت
بدلایل و حجج اثبات نموده و آنرا از خس و خاشاک معقولیان پاک ساخته و بوجهی مقرر نموده که محل بحث نمانده و علم کمالات یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی با این عرض و طول

بتفضیل الشیخین فرمودہ کہ باطل محض ست ہیچ جا روایتی بان صحیح نشدہ و نیز فاضل معاصر در ازالۃ الغین در ذکر لاعنین یزید گفتہ و از انجملہ ہست حضرت اسوۃ المحدثین المتبحرین قدوۃ العرفاء السالکین شاہ ولی اللہ دہلوی نیز در ازالۃ الغین گفتہ الا تری الی تصانیف حجۃ اللہ علی البریۃ والد مصنف تحفۃ الاثنی عشریۃ فانہا تنادی باعلی نداء ان ما قلتہ عین التحقیق لا یمسہ شیء من التشکیک اذکر محصول ما قالہ فی الکتاب المستطاب المسمی بازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء فی الفارسیۃ بالعبارۃ العربیۃ و نیز در ازالۃ الغین بعد کلامی گفتہ پس ناگزیر بعبارت ازالۃ الخفاء عن خلافۃ الخلفاء کہ از تصانیف حضرت حجۃ اللہ علی العالمین شاہ ولی اللہ ست رجوع کردہ مقام ضروری را نقل میکنیم و نیز در ازالۃ الغین بعد کلامی گفتہ و اگر کسی را درین امر شکی و ریبی باشد باید کہ بکتاب مستطاب قرۃ العینین بتفضیل الشیخین رجوع کند و بداند کہ حضرت حجۃ اللہ علی البریہ والد ماجد صاحب تحفہ اثنا عشریہ شاہ ولی اللہ دہلوی انار اللہ برہانہ جا بجا ئیکہ در کتاب مذکور اقوال طوسی را زیر و زبر کردہ میفرماید الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفتہ ولی اللہ قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیہ الدین الشہید بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام الدین عرف قاضی قوادن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدہا بن عبد الملک بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المفتی بن شیر ملک بن عطا ملک بن ابو الفتح ملک بن عمر الحاکم ملک بن عادل ملک بن قارون بن جرجیس بن احمد بن محمد شہریار بن عثمان بن ماہان بن ہمایون بن قریش بن سلیمان بن عفان بن عبد اللہ بن محمد بن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب ہکذا ذکرہ فی الامداد فی مآثر الاجداد پس نسب ایشان بخلیفہ ثانی حضرت فاروق بسی و اسطہ میرسد در ترجمہ خود جزو لطیف نوشتہ اند ملخصش آنکہ ولادت این فقیر روز چہار شنبہ چہارم شوال مقارن طلوع شمس سنہ اربع عشر از قرن دوازدہم واقع شد بعض یاران عظیم الدین تاریخ یافتند و حضرت والدین و جماعۂ از صالحان مبشرات بسیار در حق این فقیر قبل ولادت و بعد آن دیدند چنانچہ بعض اعزۂ و اخوان و اجلہ خلان تفصیل ان وقائع با واقعات دیگر در رسالہ مضبوط نمودہ بالقول الجلی مسمی کردہ اند چون سال پنجم درآمد بمکتب نشست و در سال ہفتم پدر بزرگوار بر نماز ایستادہ کردند و بروزہ داشتن امر فرمودند و تطہیر نیز در ہمین سال واقع شد و چنان در خاطر ماندہ ست کہ آخر ہمین سال قرآن عظیم ختم کردم و کتب فارسیہ و مختصرات خواندن شروع نمودم در سال دہم شرح ملا میخواندم راہ مطالعہ فی الجملہ کشادہ شد سال چہاردہم تزوج صورت گرفت سال پانزدہم با والد بیعت کردم و باشغال صوفیہ خصوصا نقشبندیہ مشغول شدم و ہمان سال طرفی از بیضاوی خواندم و والد طعام وافر مہیا ساختہ و خاص و عام را

الى المكتوب المرسل الى المدينة والمسوى وغير ذلك انتهى ونيز در تفهيمات گفته لما تمت بى دورة الحكمة البسنى الله تعالى خلعة المجددية فعلمت علم الجمع بين المختلفات انتهى والانصاف اينست كه اگر وجود او در صدر اول و زمانه ماضى ميبود امام الائمه و تاج المجتهدين شمرده ميشد ثناى علماى عصر و مشايخ آن بروى چندان ست كه اين مختصر نقل آنرا برنمى تابد جمعى بيشمار از حاشيه بساط او تبحر تام در علوم ظاهر و باطن حاصل نمودند و باعلاى مدارج كمالات صورى و معنوى فائز شدند خصوصا اولاد امجاد او كه هر يكى از ايشان بى نظير وقت و فريد دهر و وحيد عصر در علم و عمل و عقل و فهم و قوت تقرير و فصاحت تحرير و تقوى و ديانت و امانت و مراتب ولايت بود و همچنين اولاد اولاد بيت او اينخانه تمام آفتابست و اين سلسله از طلاى ناب ست و در قول جلى از كلام ايشان آورده كه فرمودند اگاهى آمد اين فرزندان كه لطف الهى ايشان را بما عطا كرده است همه سعدا اند نوعى از ملكيت در ايشان ظهور خواهد كرد ليكن تدبير غيب تقاضا ميكند كه دو شخص ديگر پيدا شوند كه در مكه و مدينه سالها احياى علوم دين نمايند و همانجا وطن اختيار كنند از طرف مادر نسب ايشان بما متمكن باشد زيرا كه آدمى زاده بوطن مادر ميلان طبعى دارد انتقال جماعه كه وطن والده ايشان متمكن باشند بسر زمينى بالطبع مستحيلست مگر بقسر قاسر انتهى بلفظه محرر سطور گويد مصداق اين اگاهى بظاهر وجود هر دو نواسه شاه عبد العزيز دهلوى ست مولوى محمد اسحاق و محمد يعقوب كه هجرت از دهلى كرده در مكه اقامت نمودند و سالها باحياى روايت حديث باهل عرب و عجم پرداختند والله اعلم وليكن درين وقت اينخاندان علم و كمال تماما منقرض شده و هيچ يكى از انها باقى نماند و يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد ميل طبع گاهى بنظم عربى و فارسى هم ميكردند الى ان قال بعد ذكر شطر من اشعاره توفى رح سنة ست و سبعين ومائة والف تاريخش اين مصراع ست مصراع او بود امام اعظم دين هيچ رضى الله عنه و ارضاه و نيز مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته مسند الوقت الشيخ الاجل شاه ولى الله احمد بن عبد الرحيم المحدث الدهلوى له رسالة سماها الجزء اللطيف فى ترجمة العبد الضعيف ذكر فيها ترجمته بالفارسية مفصلة حاصلها انه ولد يوم الاربعاء رابع شوال وقت طلوع الشمس فى سنة الهجرية تاريخه عظيم الدين و راى جماعة من الصلحاء منهم والده الماجد مبشرات قبل ولادته وهى مذكورة فى كتاب القول الجلى فى ذكر آثار الولى للشيخ محمد عاشق بن عبيد الله البارهوى البهلتى المخاطب بعلى و اكتسب فى صغر سنه الكتب الفارسية والمختصرات من العربية وشرع فى قراءة شرح الجامى وهو ابن عشرة سنة و تزوج وهو ابن اربع عشرة سنة واستسعد ببيعة والده فى الخامس عشر من عمره واشتغل باشتغال

باشند

وعلم استعدادات نفوس انسانیه بجمیعها وکمال ومآل هرکسی افاضه فرمودند واین هر دو علم جلیل اندیش
ازین فقیر کسی گرد آن نگشته وحکمت عملی که صلاح این دوره در آنست بوسعتی تمام افاده نمودند وتوفیق تشیید
آن بکتاب وسنت وآثار صحابه دادند وبر تمیز آنچه علم دین ست منقول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وآنچه مدخول
ومحرفست وآنچه سنت ست وآنچه هر فرقه بدعت کرده ست افاده ساختند ه ولو ان لی فی کل منبت شعرة
لسانا لما استوفیت واجب حمده انتهی کلامه تصانیف ایشان بسیارست وهمه نافع ومفید وبعضی ازان
درباب خود عدیم النظیر غیر مسبوق منها کتاب حجة الله البالغه وازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء واین هر دو درین
قرب زمان ۱۲۸۶ھ بصرف همت مدار المهام صاحب بهادر خسر محرر سطور بقالب طبع رسیده ومصفی شرح فارسی
موطا ومسوی شرح عربی موطا وفیوض الحرمین وانسان العین فی مشایخ الحرمین وفوز الکبیر فی اصول التفسیر
وقول الجمیل وهمعات والطاف القدس وتاویل الاحادیث ومقاله وضیه فی النصیحه والوصیه وعقد الجید فی
احکام الاجتهاد والتقلید والانصاف فی بیان سبب الاختلاف وسرور المحزون ولمحات وسطعات والمقدمة السنیه
فی انتصار الفرقة السنیه وفتح الرحمن ترجمه فارسی قران وانفاس العارفین وخیر کثیر وشفاء القلوب وفتح الخبیر و
قرة العینین فی تفضیل الشیخین والبدور البازغه والزهراوین ورسائل التفهیمات وهی تزید علی ستین الی غیر ذلک
ودر تفهیمات گفته ومن نعم الله علی ولا فخر ان جعلنی ناطق هذه الدورة وحکیمها وقائد هذه الطبقة
وزعیمها فنطق علی لسانی ونفث فی نفسی فان نطقت باذکار القوم واشغالهم نطقت بجوامعها
واتیت علی مذاهبهم جمیعها وان تکلمت علی نسب القوم فیما بینهم وبین ربهم زویت لی مناکبها
وبسطت فی جوانبها ووافیت ذروة سنامها و[illegible] علی مجامع ختامها وان خطبت باسرار اللطائف
الانسانیه تغوضت قاموسها وتلمست ناعوسها وقبضت علی جلابیبها واخذت بتلابیبها
تغوصت ناموسها
وان تمطیت ظهر علم النفوس ومبالغها فانا ابو عذرتها اتیتهم بعجائب لا تحصی وغرائب لا تکتنه ولا
اکتناهها یرجی وان بحثت عن علم الشرائع والنبوات فانا لیث عرینها وحافظ جرینها ووارث خزائنها
ومباحث مغانیها ه وکم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی انتهی شیخ اکمل شرف الدین محمد
الذکی
در کتاب خود مسمی بوسیلة الی الله گفته ومن کان له لطف قریحة وطالع مصنفاته الشریفه وتحقق
بقواعدها وقوانینها لم یبق له ریبة فی تصدیق هذا المطلب الاهنی والمقصد الاقصی عل الحق من ربکم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر خصوصا کتاب الحجة البالغه واللمحات والطاف القدس والهمعات

والاخرى واطاب فان شئت زيادة الاطلاع فارجع اليهما وقد طبع كتابه الحجة لهذا العهد بمصر و
كذا الازالة بالهند بنفقة الشيخ الوزير محمد جمال الدين خان مدبر مهمات الرياسة عافاه الله
تعالى وكان له اولاد صالحون الشيخ عبد العزيز والشيخ رفيع الدين والشيخ عبد القادر والشيخ
عبد الغنى والد الشيخ محمد اسمعيل الشهيد الدهلوى وكلهم كانوا علماء نجباء حكماء فقهاء
كاسلافهم واعمامهم كيف لا وهم من بيت العلم الشريف والنسب الفاروقى المنيف وقد اذن الزمان
الان بانصرام ذلك البيت واهله فانا لله وانا اليه راجعون وكان بيته فى الهند بيت علم الدين
وهم كانوا مشايخ الهند بالطريقة النقلية بل والعقلية اصحاب الاعمال الصالحات وارباب الفضائل
الباقيات لم يعهد مثل علمهم بالدين علم بيت واحد من بيوت المسلمين فى قطر من اقطار الهند
وان كان بعضهم قد عرف ببعض علوم المعقول وبعد على غير بصيرة من الفحول ولكن لم يكن علم الحديث و
التفسير والفقه والاصول وما يليها الا فى هذا البيت لا يختلف فى ذلك مختلف من موافق ولا
من مخالف الا من عماه الله عن الانصاف ومسته العصبية والاعتساف واين الثرى من الثريا و
النبيذ من الحميا والله يختص برحمته من يشاء ولكل من اخلافه رح مولفات ممتعة نافعة كفتح
العزيز فى التفسير والتحفة الاثنى عشرية فى الرد على الروافض وسر الشهادتين وغيرها للشيخ
عبد العزيز الدهلوى ومقدمة العلم ورسالة العروض وكتاب التكميل للشيخ رفيع الدين و
موضح القران للشيخ عبد القادر ورسالة فى اصول الفقه ورسالة فى الامامة ورد الاشراك
للشيخ محمد اسمعيل الدهلوى الى غير ذلك وهذه المصنفات ممتعة نافعة متداولة بين الناس
وفضائلهم شهيرة وهى متلقاة بالقبول من العلماء الاكياس ه لا يدرك الواصف المطرى خصائصهم
وان يكن بالغا فى كل ما وصفا انتهى فهذا والد المخاطب ولى الله قد كرر اثبات هذا
الحديث الهادى بسناه المرشد بهداه بتحقق تصحيح نطاق انطاق عن ارباب الزيغ والعتاه وجذم
جذيم ايدى المنكرين ذوى الخلاعة والسفاه فالعجب كل العجب من المخاطب كيف نطق بطعن هذا الحديث
وفاه وضل فى مهامى العطب بذلك وتاه ولم يبال بمخالفة ما حققه والده المبجل عند النباه
الذى ابدى المخاطب بمزيد المبالغة الناشئة عن الغواة كونه اية من ايات الاله ومعجزة من معجزات رسول الله
صلى الله عليه وآله الاطهار الوجاه وجه دو صد و یازدهم آنکه محمد معین بن امین السندی در کتاب دراسات اللبیب

المشايخ النقشبنديه ولبس خرقة الصوفية وقرء البيضاوي واجيز بالدرس وفرغ من تحصيل العلم وقرء طرفا من المشكوة والصحيح للبخاري والشمائل للترمذي والمدارك ومن علم الفقه شرح الوقاية والهداية بتمامها الا طرفا يسيرا ومن اصول الفقه الحسامي وطرفا صالحا من التوضيح والتلويح ومن المنطق شرح الشمسية وقسطا من شرح المطالع ومن الكلام شرح العقائد وجملة من الخيالي وشرح المواقف وقطعة من العوارف ومن الطب موجز القانون ومن الحكمة شرح هداية الحكمة ومن المعاني المختصر والمطول وبعض الرسائل في الهيئة والحساب الى غير ذلك وبرع في هذه كلها واجازه والده بأخذ البيعة ممن يريدها وقال بذكره ثم اشتغل بالدرس نحو اثنتي عشرة سنة وحصل له فتح عظيم في التوحيد والجانب الواسع في السلوك ونزل على قلبه العلوم الوجدانية فوجا فوجا وخاض في بحار المذاهب الاربعة واصول فقههم خوضا بليغا ونظر في الاحاديث التي هي متمسكاتهم في الاحكام وارتضى من بينها بامداد النور الغيبي طريق الفقهاء المحدثين واشتاق الى زيارة الحرمين الشريفين فرحل اليهما في سنة ١١٤٣ واقام هنالك عامين كاملين وتلمذ على الشيخ ابي الطاهر المدني وغيره من مشايخ الحرمين وتوجه الى المدينة المنورة واستفاض فيضا كثيرا وصحب علماء الحرمين صحبة شريفة ثم عاد في سنة ١١٤٥ الى الهند ومن نعم الله تعالى عليه ان اولاه خلعة الفاتحية والهمه الجمع بين الفقه والحديث واسرار السنن ومصالح الاحكام وسائر ما جاء به صلى الله عليه وسلم من ربه عز وجل حتى اثبت عقائد اهل السنة بالادلة والحجج وطهرها من قذى اهل المعقول واعطى علم الابداع والخلق والتدبير والتدلي مع طول وعرض وعلم استعداد النفوس الانسانية بجميعها وافيض عليه الحكمة العملية ووفق تشييدها بالكتاب والسنة وتمييز العلم المنقول من المحرف المدخول وفرق السنة السنية من البدعة الغير المرضية انتهى و كانت وفاته في سنة ١١٧٦ الهجرية وله مؤلفات جليلة ممتعة يجل تعدادها منها فتح الرحمن في ترجمة القران والفوز الكبير في اصول التفسير والمسوى والمصفى في شروح الموطا والقول الجميل والخير الكثير و الانتباه والدر الثمين وكتاب حجة الله البالغة وكتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا ورسائل التفهيمات وغير ذلك وقد ذكرت له ترجمة حافلة في كتابي اتحاف النبلاء المتقين باحياء مآثر الفقهاء المحدثين وذكر له معاصرنا المرحوم المولوي محمد محسن بن يحيى البكري التيمي الترهتي رح ترجمة بليغة في رسالته اليانع الجني وبالغ في الثناء عليه واتى بعبارة نفيسة جدا واطال في ذكر احواله الاولى

انه قال اذا شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه انتهی و شیخ علامه خواجه محمد معین در کتاب دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب تعقب وی کرده و گفته معه کلام طویل بعده ثابت کرده که این حدیث معمول به ست نزد جماعتی از علما انتهی کلام الفاضل المعاصر - و نیز فاضل معاصر در اتحاف النبلا گفته دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب للشیخ الفاضل المحقق محمد معین بن محمد امین السندی مجلدی وسط ست در سنه ۱۲۸۴ در بلده لاهور بقالب طبع رسیده اوله الحمد للّٰه اللهم علی ان سقت علینا من طباطم یم الکتاب نز قاطر یا و درین کتاب بجای فصل و باب دراستهاست و جمله دراسات او دوازده ست و تالیفش برای اثبات عمل بر حدیث صحیح و ترک روایت مذهب مخالف آن بوده ست و در باب خود در متانت عبارت و رشاقت الفاظ و تحقیقات مطالب علیه و سرداده صحیحه بر مدعای مطلوب حنبلی خوب واقع شده جز آنکه مذاق تصوف را در وی زیاده از حاجت صرف کرده و مع ذلک برای افحام خصم و الزام مقلدین کافی و وافی ست قاضی طلا محمد پشاوری را در وصف کتاب مذکور و تحریص عمل بالحدیث قصیده عربی ست که در آخر کتاب مذکور طبع شده دیدنی ست انتهی و چون فاضل معاصر قصیده قاضی پشاوری را استجاد نموده لهذا ایراد قدری از آن که متعلق بمدح مصنف و مصنف ست مناسب می نماید پس باید دانست که قاضی مذکور در قصیده بشار الیها بعد تحمید و تصلیه میگوید و بعد بشری لاصحاب السداد بان تمت دراسات

اهل العلم و النظر ✽ فهذه نسخة مرغوبة طبعت ✽ بل روضة قد حوت من زاهر الزهر ✽ راقت و فاقت بحسن الخط و اختتمت ✽ و بخترت فی لعری فی اجمل الصور ✽ حکت معانیه حورات بمجالسها ✽ علی سرائر من استبرق خضر ✽ خریدة لا تری فی الدهر ثانیها ✽ و لم یجد مثلها فی سالف العصر ✽ کالفوز فی الخضراء حاملة ✽ نوافجا عبقا من فورها العطر ✽ مجموعة لقناع الحق کاشفة ✽ صحت و عمت مع الاقبال و الظفر ✽ عذراء شنباء عند النطق تنظرها ✽ تفتر عن برد رطب و عن درر ✽ یا لائمی فی عذلا لو کنت ناظرها ✽ لصرت من عذلی للعفو معتذری ✽ کان وجنتها صبح و طلعتها ✽ برق تالق فی الظلماء بالسحر ✽ تحکی لوامعها النور عن فلق ✽ و عن شهاب و عن شمس و عن قمر ✽ راح بلا ضرر صفو بلا کدر ✽ برق بلا خطر نور بلا شرر ✽ تضحی شمائلها شمسا بلا کسف ✽ تحکی شمائمها عن عنبر الشحر ✽ لو غائص الفکر فیها غاص مجتهدا ✽ یراه بحرا بلا ضیر و لا ضجر ✽ تثبت الحق بالبرهان موضحة ✽ علی الفؤاد ثبوت النقش فی الحجر ✽ روائح الرند و الند الذکی لها ✽ تروح الروح من هم و من فکر ✽ غدا فؤادی بها فی الروح مبتهجا ✽ کوردة بسمت من نسمة السحر ✽ کانها الشمس لاحت من مطالعها

الذکی

فی الاسوۃ الحسنۃ بالجبیب گفتہ واستدلوا ایضا علی حجیۃ القیاس بعمل جمع کثیر من الصحابۃ وان ذلک نقل عنہم بالتواتر وان کانت تفاصیل ذلک احادا وایضا عملہم بالقیاس وترجیح البعض علی البعض تکرر وشاع من غیر نکیر وھذا وفاق واجماع علی حجیۃ القیاس فالجواب انہ کما نقل عنہم القیاس نقل ذمہم القیاس ایضا فعن باب مدینۃ العلم رضی اللہ عنہ انہ قال لو کان الدین بالقیاس لکان باطن الخف اولی بالمسح من ظاہرہ و محمد معین سندی از محققین مشاہیر و منقدین نحاریر سنیہ است و از تلامذہ شیخ عبد القادر مفتی مکہ و معاصر شاہ ولی اللہ والد مخاطب و ممدوحین و مبجلین حضرتش میباشد و کتاب او دراسات اللبیب از معاریف کتب و اسفار علمای این دیار و امصار است خود محمد معین در دراسات اللبیب بعد نقل کلامی از ابن عربی گفتہ ومن فوائد ھذہ الجملۃ الاخیرۃ من کلامہ ونقلہ ہہنا ان یعرف ھو رضی اللہ تعالی عنہ وقد عرفہ من عرفہ فی مرقاۃ العالی من اخذ العلوم والشرائع عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بہذہ الحکایۃ فی نظائرہا المتقدمۃ ذکرہا فیعتقد ان حکمہ فیما یحکم بہ من مقصود الباب حکم متقن من عالم عارف جمع اللہ سبحانہ لہ بین الاخذ من ظاہر الشریعۃ وباطنہا وحقیقتہا وبین الروایتین عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ظاہرہ بوسائط المشایخ علی ما کان قدوۃ فیہا لکبار شیوخ الحدیث رحمہم اللہ تعالی ممن سماہم الامام الشعرانی فی مقدمۃ کتابہ الیواقیت فی ترجمتہ رضی اللہ تعالی عنہ وباطنہ شافہہ بہا النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم من غیر واسطۃ بالکشف والعیان علی ما کان قدوۃ فیہا لطوائف العارفین قدست اسرارہم ومشایخ الحدیث حیث اخذ وابطریق کشفہ واتصل ذلک منہ بہم بالرجال الثقات حتی وصل بحمد اللہ سبحانہ الینا اجازۃ من شیخنا الاجل مفتی حرم اللہ الامین الشیخ عبد القادر رحمہ اللہ تعالی وھو موجود فی فہرسہ ونیز در دراسات گفتہ وقد وافقنا علی ھذا الرای قدوۃ علماء دہرہ یعسوب زماننا الشیخ الاجل الصوفی الاکمل امام بلاد الہند الشیخ ولی اللہ بن عبد الرحیم مشافہا فی جملۃ صالحۃ من ارائنا مخاطبا لی فی تفردی ببعض ما خالفت فیہ الجماہیر ومن الردیف فقد رکیت غصنفرا والحمد للہ تعالی علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ کما یحب ربنا ویرضی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا در ذکر جامع صحیح ترمذی آوردہ و ترمذی گفتہ جمیع ما فی ھذا الکتاب من الحدیث ہو معمول بہ وبہ اخذ بعض اہل العلم ما خلا حدیثین حدیث ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم جمع بین الظہر والعصر بالمدینۃ والمغرب والعشاء من غیر خوف ولا سفر ولا مطر وحدیث النبی صلی اللہ علیہ وسلم

لایجد غیر ما یکذب به و یمین ؛ ولا یتفوه الا بما هو علیه وزر و هو به ضمین ؛ وجه دو صد
و دوازدهم آنکه شیخ محمد بن سالم الحفنی الشافعی اثبات و تایید این حدیث شریف فرموده چنانچه در حاشیه خود
بر جامع صغیر گفته قوله (فلیأت الباب) یعنی علیا فقد ورد ان العلم جزئ عشرة اجزاء اعطی علیا تسعة
اجزاء و الناس جزءا واحدا و لذا سئل سیدنا معاویة فقال للسائل سل علیا فانه اعلم منی
و بدر الدین محمد الحفنی از اعاظم علمای مشهورین و افاخم نبلای معروفین نزد سنیه ست محمد بن محمد الامیر الازهری
المالکی در رسالهٔ اسانید خود در ذکر شیوخ خویش بعد ذکر جمال الدین الحفنی گفته و منهم اخوه طراز
عصابة العلماء المحققین و بقیة السادة الهداة العارفین بهجة الدنیا و زینة الملة و الدین موصل
السالکین و محمد الواصلین الاستاذ الاعظم شیخ الشیوخ ابو عبد الله بدر الدین سید محمد
الحفنی رضی الله عنه و ارضاه حضرته فی مجالس من الجامع الصغیر و النجم الغیطی فی مولده صلی الله
علیه و سلم و فی متن الشمائل للترمذی و مات رحمه الله اثناء قرائتهما و تلقنت عنه الذکر من طریق
الخلوتیة و اجازنی اجازة عامة و نص ما کتب لی بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا علی یا سند و نصلی
و نسلم علی اجل سند و علی آله الاعلام و صحبه نجوم الاسلام اما بعد فقد اجزت المولی الفاضل
المحمل بغرائب الفواضل و الفضائل سیدی محمد الامیر نفعه الله و نفع به و نظمه فی سلک اهل قربه
بما یجوز لی روایته او ثبتت لدی درایته من کتب الحدیث الستة المشهورة و غیرها من کتب السنة
المأثورة و کتب المعقول من معان و بیان و اصول موصیا له بتقوی الله التی من تمسک بها مولاه
اجتباه و افضل الصلوة و التسلیم علی اکمل رسل السلام و علی آله و صحبه و عترته و حزبه کتبه
محمد بن سالم الحفناوی الشافعی فی حادی عشر رجب الفرد سنة ثمانیة و سبعین و مائة و الف
و محمد خلیل مرادی در سلک الدرر گفته محمد الحفنی بن سالم بن احمد الشافعی المصری الشهیر
بالحفنی الشیخ العالم المحقق المدقق العارف بالله تعالی قطب وقته ابو المکارم نجم الدین ولد بحفنة
قریة من قری مصر قریب بلبیس سنة احدی و مائة و الف و دخل الازهر و اشتغل بالعلم علی من به
من الفضلاء کمحمد بن عبد الله السجلماسی و عید بن علی النمرسی و مصطفی بن احمد العزیزی و
الشمس محمد بن ابراهیم الزیادی الملقب بعبد العزیز و علی بن مصطفی السیواسی الحنفی الضریر و
الجمال عبد الله الشبراوی و الشهابین احمد الملوی و احمد الجوهری و السید محمد بن محمد

مُجمل

بدت لنا فی جمال غیر مستتر ٭ او غادۃ برزت فی زینۃ وضیا ٭ لعاشق دنف فی الوجد والسہر ٭ تنفر الروح من تقریر مطلبہا ٭ کما تنضر وجہ الزرع بالمطر ٭ اطروفۃ من معانیہا مروحۃ ٭ للروح والعقل و الاسماع والنظر ٭ ھی الکنوز التی عزت جواھرھا ٭ محفوظۃ من حلول الحادث الغیر ٭ وکم محاسن ھدی الواصفون لھا ٭ ما بین منتظم منہا ومنتشر ٭ قالوا ظفرت بما تبغی فقلت لھم ٭ الشکر للّٰہ ربی منح الوطر تصنیف حبر خبیر کامل فطن ٭ من فضائلہ داماء ذی ذخر ٭ محمد بن محمد طاب مرقدہ ٭ معین دین الھدیٰ بالمنطق البہر ٭ بحر العلوم امام العصر شمس ھدی ٭ عریف اعصارہ النحریر فی الخبر ٭ سمیدع العصر حبر الدھر بدر دجی ٭ فی العلم محتلم فی الزھد مشتھر ٭ ھو الخبیر الذی فاق الفواضل فی علم و فضل و فی مجد و فی خطر ٭ من ذا یماثلہ فی الفضل مرتبۃ ٭ من ذا یساھمہ فی العلم والفخر ٭ قد ابرز الحق فی ھذا فلیس ھنا ٭ حق بمنکتم صدق بمستتر و از انشای قاضی پشاوری مذکور در مدح اثبات اللبیب و مصنف آن قصیدہ دیگرست کہ آن نیز در آخر کتاب مطبوع شدہ شطری از ابیات آن کہ مناسب مقام ست نیز باید شنید وھی ھذہ ؎ عوجا نرق دمعۃ فی حسرۃ وجوی ٭ یا عین ذات انھال علی نسق ٭ علی انطماس رسوم العلم قاطبۃ ٭ ثم اختلافات اھل العصر والفرق ٭ اضحت مراسم علم الدین عافیۃ من وابلات وطیشات ذوی الصعق ٭ فبینما کنت اشکو فاقتی اسفا ٭ فیما فوادی من ریب المنون لقی اذ طابت الاذن من ذکری مکرمۃ ٭ صحیفۃ فاقت الازھار فی عبق ٭ الف بلا اسف کنز بلا تلف شمس بلا کسف بدر بلا بھق ٭ وغیرھا من طروس لا یماثلہا ٭ فی ندرۃ النظم او فی جودۃ النسق ٭ اذا سفرت عن ضیاء الصبح طلعتہا ٭ واظہرت عن سنا برق وعن شفق ٭ اوراقہا تخطف الابصار بارقۃ ٭ کانہا صفحات التبر من ورق ٭ شمس السنا او الھدی فی لمعۃ وضیا ٭ نور التقی والنقی بالمنظر الطلق ٭ تصنیف حبر خبیر بارع فہم ٭ عریف اقرانہ فی الخلق والخلق ٭ معین دین الھدی من براعتہ ٭ فاق الخلائق فی علم وفی ذلق ٭ جزاء ربی خیرا دائما فلہ ٭ حسن الثناء الی یوم التلاق بقی وکم جہول تری فی الغی جاحدہ ٭ ویزدری فضلہ جہلا من الرھق ٭ اذا لقیت لمن عاداہ من سفہ ٭ فقل اعوذ برب الناس والفلق ٭ انتہی فھذا السندی محمد معین بن محمد امین ٭ بارغم الذی ھو عندھم بکل مدح قمین ٭ قد اثبت ھذا الحدیث الیمین ٭ ولم یسلک فیہ مسلک اھل الجزاف والتخمین ٭ فالمنحرف عنہ الی الشمال والیمین ٭ یقتحم مضال قوم عمین ٭ والمقدم علی طعنہ

وطیشات

قادحة سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر هذا الحديث له طرق كثيرة في
مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع و
قال الصواب خلاف قول الحاكم انه صحيح وخلاف قول ابن الجوزي انه
موضوع بل هو من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا ينحط
الى الكذب قال الحافظ السيوطي قد كنت اجيب بهذا الجواب وهو
انه من قسم الحسن دهرا الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث علي في تهذيب الآثار مع
تصحيح الحاكم لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى وجزمت بارتقاء الحديث عن رتبة الحسن
الى رتبة الصحيح انتهى قلت قد قسم ائمة الحديث الصحيح من الاحاديث الى اقسام سبعة احدها ان ينص
امامان من ائمة الحديث غير الشيخين انه صحيح وهذا الحديث قد نص امامان حافظان كبيران
الحاكم ابو عبد الله والعلامة محمد بن جرير الذي قال الخطيب البغدادي في حقه وكان ابن جرير
من الائمة يحكم بقوله ويرجع الى رايه لمعرفته وفضله جمع من العلوم ما لم يشاركه احد من
اهل عصره وقال في حقه المعروف عندهم بامام الائمة ابن خزيمة ما اعلم على اديم الارض اعلم
من محمد بن جرير واما الحاكم فهو امام غير منازع قال الذهبي في حقه المحدث الحافظ الكبير امام المحدثين
وقال الخليلي ابو عبد الله هو ثقة واسع بلغت تصانيفه قريبا من خمسمائة انتهى قلت فاين يقع
ابن الجوزي عند هذين الامامين واين هو من طبقتهما وحفظهما واتقانهما وهو الذي قال الحافظ
الذهبي في حقه نقلا عن الموفق ان ابن الجوزي كان كثير الغلط فيما يصنفه قال الذهبي قلت نعم
له وهم كثير في تواليفه يدخل عليه الداخل من العجلة والتحول من كتاب الى آخر انتهى قلت وسمعت ما
قاله الحافظ العلائي انه لا علة قادحة وانما دعوى الوضع دفع بالصدر وقد قال الذهبي في حق العلائي
انه قرأ وافاد وانتقى ونظر في الرجال والعلل وتقدم في هذا الشان مع صحة الذهن وسرعة الفهم انتهى
هذا كلام الذهبي فيه وهو عصريه ومن اقرانه قلت واثنى عليه غيره ممن تاخر عن عصره باكثر من هذا
فظهر لك بطلان دعوى الوضع وصحة القول بالصحة كما اختاره الحافظ السيوطي وهو قول الحاكم
وابن جرير وجه دو صد و چهاردهم آنكه امير محمد بن اسمعيل الامير در روضه نديه شرح تحفه علويه گفته وكفاه كونه
للمصطفى صلعم ثانيا في كل ذكر وصفيا قوله وكفاه اي كفاه شرفا وفخرا انه يذكر ثانيا وتاليا للذكر الكريم

البلبیسی والشمس محمد بن محمد البدیری الدمیاطی واخذ الطریقة الخلوتیة عن القطب مصطفی بن
کمال الدین البکری وتربی علی یدیه والف التآلیف النافعة منها حاشیة علی شرح الهمزیة لابن حجر وحاشیة
علی شرح رسالة الوضع وحاشیة علی حاشیة الحفنی علی المختصر وحاشیة علی شرح الرحبیة للشنشوری
وغالب حواشی اخیه الجمال یوسف ماخوذة منه وکان یدرس اولا بالسنانیة وبالورّاقین ثم فی
الطیبرسیة داخل باب الجامع ثم لما توفی الجمال عبد الله الشبراوی نقل التدریس الی محلة داخل
الجامع وکان یحضر درسه اکثر من خمسمائة طالب حسن التقریر ذا فصاحة وبیان شهما مهابا محققا
مدققا یهرع الیه الناس جمیعا واشتهرت طریقة الخلوتیة عنه فی مشرق الارض ومغربها فی حیاته
وکانت وفاته فی شهر ربیع الاول سنة احدی وثمانین ومائة والف رحمه الله تعالی انتهی **فصل**
محمد الحفنی الموصوف بانه طراز العصابة قد اثبت هذا الحدیث النادب الی مهیع الاصابة
بمویدات بلغت من الحق نصابه ونضت عن وجه الثواب نقابه فلا یتجاسر لطعنه الا من
عاف لحینه الحقائق المستطابه ولا یجتری علی غمز الامر عانده لزیغه المعارف المطابه ولا
یحید عن قبوله الا الغارق ظلمات الجهل فی الغیابه ولا یروغ عن اذعانه الا المار علی وجهه فی غیاهب
العدوان من غیر انابة **وجه دو صد و سیزدهم** آنکه محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعانی در
روضه ندیه فی شرح التحفة العلویه باثبات صحت این حدیث شریف داد کمال جد وجهد داده ودر ذب عار
این خبر منیف ابواب تحقیق وتنقید کشاده چنانچه گفته قوله باب علم المصطفی ان تأته فهنیا لك بالعلم
مرابه البیت اشارة الی الحدیث المشهور المروی من طرق ابن عباس وغیره ولفظه عن ابن عباس
انه صلعم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب اخرجه العقیلی وابن عدی
والطبرانی والحاکم اخرج ابن عدی ایضا والحاکم من حدیث جابر واخرج الترمذی من حدیث علی علیه السلام
بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها قال الترمذی هذا حدیث غریب وفی نسخة منکر وقال العلامة الحافظ
الکبیر المجتهد محمد بن جریر الطبری هذا حدیث عندنا صحیح سنده وقال الحاکم فی حدیث ابن عباس صحیح الاسناد وروی الخطیب فی
تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس وقال هو صحیح وقال ابن عدی انه
موضوع واورد ابن الجوزی الحدیثین حدیث جابر وحدیث ابن عباس فی الموضوعات وقال الحافظ
صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان وغیره ولم یاتوا فی ذلك بعلة قادحة

وکان ۱۲
الحاکم

بعلی ونصرته به وکفاه شرفا انه یقبض روحه کما یقبض روح رسول الله صلعم وکفاه شرفا انه
تشتاق الیه الجنة کما فی حدیث انس تشتاق الجنة الی ثلاثة علی وعمار وسلمان وکفاه شرفا انه باب
مدینة علمه وکفاه شرفا انها سدت الابواب الا بابه وکفاه شرفا انه لم یرمد بعد الدعوة النبویة
ولا اصابه حر ولا برد وکفاه شرفا انه اول من یقرع باب الجنة وکفاه شرفا ان قصره فی الجنة بین قصری
خلیل الرحمن وسید ولد آدم صلعم وکفاه شرفا نزول آیة الولایة وکفاه شرفا ان الله سماه مومنا فی عشر آیات
وکفاه شرفا ان رسول الله صلعم انتجاه وکفاه شرفا اکله من الطائر مع رسول الله صلعم وکفاه شرفا بیعة
الرضوان وکفاه شرفا انه راس اهل البدر وکفاه شرفا انه وصی رسول الله صلعم وکفاه شرفا انه وزیره
وکفاه شرفا انه اعلم امته وکفاه شرفا انه یقاتل علی تاویل القران کما قاتل رسول الله صلعم علی تنزیله
وکفاه شرفا انه قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین وکفاه شرفا انه حامل لوائه صلعم فی
کل معرکة وکفاه شرفا انه الذی غسل رسول الله صلعم وتولی دفنه وکفاه شرفا ما اعطاه الله من
الزهادة والعبادة والتاله وکفاه شرفا ما فاز به من الزهادة والزلفی هذی المفاخر لا قعبان من
لبن ❊ شیبا بماء فعادا بعد ابوالا ❊ و محمد بن اسماعیل الامیر از اجله علمای عالی مقدار و اماثل نبهای جلیل الاخطار
نزد سنیه است شطری از مراتب عالیه و مناقب غالیه او نزد آنحضرات بر ناظر ذخیرة المآل احمد بن عبد القادر العجیلی
و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة و حطه فی ذکر الصحاح الستة و اتحاف النبلاء و ابجد العلوم و
تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و ظاهر است **فهذا علامتهم المتبحر محمد بن اسمعیل**
الامیر ❊ قد انفد جهده فی تحقیق هذا الحدیث الخطیر ❊ و بالغ فی تصحیحه جلبا للحین ذوی
الزیغ والتغریر ❊ و ارداهم باثبات هذا الخبر بالاعادة والتکریر ❊ فالمدبر عنه ناکب عن منهج الحق
اللاحب المستنیر ❊ والمشیح بوجهه مختلج عن ملحب الصواب السافر المنیر ❊ والمنکر علیه مارق
عن ربقة الحق من غیر نکیر ❊ والجاحد له هاو الی سفل درک من السعیر وجه دوصد و پانزدهم آنکه محمد بن
علی الصبان در اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین گفته اخرج البزار والطبرانی
فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر
والترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها
وفی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی

در اول نسخه مطبوعه اسعاف الراغبین سطور ذیل هذا الکتاب اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین تالیف نادرة زمانه فرید عصره علامة بلده مولانا الفاضل الفائق فی تحقیقه علی الاقران الاستاد ابو العرفان محمد الصبان علیه الرحمة والرضوان و در آخر نسخه مذکوره این است تمت هذه الرسالة المبارکة المکرمة بحمد الله و حسن عونه علی ذمة مصححها الراجی عفو ربه المتعال محمد الشعراوی ابن المرحوم السید رضوان عاملهما الله بالاحسان وذلک عشیة فی غرة شعبان سنة ۱۲۸۱ و صلی الله علی سیدنا محمد و آله

وانه صفی ومختار لله تعالى ولرسوله كما تقدم من اكرامه والبيت يشير الى ما خص الله الوصی
عليه السلام من القاء ذكر الشريف على السنة العالم من صبی ومكلف وحر وعبد وذكر وانثى فانهم
اذا ذكر وا رسول الله صلعم ذكروه لذكره وهذا من اكرام الله له بنيشاء الصبی فهيتف يا محمد يا
علی والعامی وغيرهما وهذا من نفع الذكر الذی طلبه خليل الله فی قوله واجعل لی لسان صدق فی الاخرين
وهو الذی امتن الله به علی رسوله صلعم فی قوله تعالى ورفعنا لك ذكرك وكفاه شرفا انه اول السابقين الى الاسلام وكفاه
شرفا انه اول من صلى والذی فی جنب ابی القاسم صلعم لكسر الاصنام وكفاه شرفا انه الذی فدا
نفسه ليلة مكر الذين كفروا به وكفاه شرفا انه الذی ادی عنه الامانات وكفاه شرفا انه من رسول
الله صلعم بمنزلة الراس من البدن وكفاه شرفا انه من رسول الله وان رسول الله صلعم
منه وكفاه شرفا انه سلمت عليه الاملاك يوم بدر وكفاه شرفا انه الذی قطر ابطال المشركين فی كل
معركة وكفاه شرفا انه قاتل عمرو بن عبد ود وكفاه شرفا انه فاتح خيبر وكفاه انه مبلغ براءة الى المشركين
وكفاه شرفا ان الله سبحانه زوجه البتول وكفاه شرفا ان اولاده لرسول الله صلعم اولاد وكفاه شرفا
انه خليفته يوم غزوة تبوك وانه منه بمنزلة هارون من موسى وكفاه شرفا انه احب الخلق الى الله بعد رسوله
صلعم وكفاه شرفا انه احب الخلق الى رسول الله صلعم وكفاه شرفا ان الله باهی به ملئكته وكفاه
شرفا انه قسيم النار والجنة وكفاه شرفا انه اخو رسول الله صلعم وكفاه شرفا انه من اذاه فقد اذى رسول الله
صلعم وكفاه شرفا ان النظر الى وجهه عبادة وكفاه شرفا انه لا يبغضه الا منافق ولا يحبه الا مومن
وكفاه شرفا ان فيه مثلا من عيسى بن مريم عليهما السلام وكفاه شرفا انه ولی كل مومن ومومنة وكفاه شرفا انه سيد العرب
وكفاه شرفا انه سيد المسلمين وكفاه شرفا انه يحشر راكبا وكفاه شرفا انه يسقی من حوض رسول الله
صلعم المومنين ويذود المنافقين وكفاه شرفا انه لا يجوز احد الصراط الا بجواز منه وكفاه شرفا انه
يكسى حلة خضراء من حلل الجنة وكفاه شرفا انه ينادی من بطنان العرش نعم الاخ اخوك علی وكفاه شرفا
انه مع رسول الله صلعم فی قصره مع ابنته سيدة نساء العالمين وكفاه شرفا انه حامل
لواء الحمد وآدم ومن ولده يمشون فی ظله وكفاه شرفا انه يقول اهل المحشر حين يرونه ما هذا الا
ملك مقرب او نبی مرسل فينادی مناد ليس هذا ملك مقرب ولا نبی مرسل ولكنه علی بن ابی طالب
اخو رسول الله صلعم وكفاه شرفا انه مكتوب اسمه مع اسم رسول الله صلعم محمد رسول الله ايدته

هذا الحدیث الرفیع المحل ❊ بجلم قطع من المستریب کل حبل وفصل ❊ واورد بجزم صرم من
المستنکر کل سبب ووصل ❊ فالمقدم علی طعنه عاثث فی دینه کالاعبس الازل ❊ والذاهب عنه
نحینه کالاخلف الاضل ❊ والممتری فیه لایکون الامن عمه الخذلان وشمل ❊ والمجتری علیه لا
یحصل فی هفواته الا علی نقض الجمل **وجه دو صد و هفدهم** آنکه قمر الدین حسینی اورنگابادی در نور الکریمتین
در ذکر بیت نبوت گفته حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها وسد و اکل خوخة الا خوخة ابی بکر وسد
کل خوخة الا باب علی اشارت بکلیه این بیت وبابواب این بیت انتهی - وقمر الدین اورنگابادی از
افاخم کملای اعلام واعاظم نبلای عالیمقام نزد سنیه هست، غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته
مولانا السید قمر الدین الحسینی الاورنقابادی جعل الله به اللیل نهارا وادامه للزمان فخار اقمر طالع
فی میزان الشرع المبین وکوکب ساطع فی اوج الشرف الرصین اضاء بانوار الابدیة وانطبع بالعکوس
السرمدیة اشرق علی عالمی السفلی والعلوی واحاط بعلمی الصوری والمعنوی اباءه الکرام من سادات
خجند وازهر بها منهم کثیر من الرتد والسید ظهیر الدین منهم هاجر من خجند الی الهند وتوطن فی
امن اباد من توابع لاهور وملاء سوحها بالنور والسرور ثم السید محمد ابن ابنه خرج عن الوطن ورحل
الی الدکن والسید عنایة الله بن السید محمد المذکور کان من العرفاء وخواص الاولیاء اخذ
الطریقة النقشبندیة عن الحافل بالعلم النظری والضروری مولانا الشیخ ابی المظفر البرهانفوری
عن نور السموات والنجوم مولانا الشیخ محمد معصوم عن ابیه امام ائمة المعانی مولانا الشیخ احمد
السرهندی مجدد الالف الثانی قدس الله اسرارهم توطن السید عنایة الله ببلدة بالافور
علی اربع منازل من برهانفور واعلی کلمة الهدایة واوصل الطالبین الی النهایة وتوفی سنة سبعة عشر
ومائة والف ودفن ببالافور صانها الله عن الفتور وخلفه الصدق السید منیب الله قدس
سره کان من المنقطعین الی الله والمنیبین الیه والعارفین بالحق والمقربین لدیه توفی سنة احدی
وستین ومائة والف وولده الارشد مولانا السید قمر الدین سلمه الله تعالی ولد سنة ثلاث و
عشرین ومائة والف ولما تجاوز هلاله عن الغرر و وصل من التنقل الی منتهی العشر اخذ السیاحة
فی مناهج الفنون وطوی مسافتها من السهول والحزون واکتسب العلوم العقلیة والنقلیة من الفضلاء
الاجلاء وصار فی النقلیات اماما بارعا وفی العقلیات برهانا ساطعا مشی المشائیون فی رکابه

بابها وفی اخری عند ابن عدی علی باب علمی وقد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعة علی انه
موضوع منهم ابن الجوزی والنووی وبالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحدیث صحیح وصوب بعض
محققی المتاخرین المطلعین من المحدثین انه حسن و محتجب نماند که علامه صبان از اکابر محققین اعیان
و افاخم منقدین عالی شان سنیه باشد شیخ حسن عدوی حمزاوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که جلالت
مرتبت این مصنف و مصنف در مجلد آتی ان شاء الله تعالی بوجه احسن خواهی دانست ایما بجا بافادات او تمسک و تشبث میفرماید
و بالقاب جلیله شیخ و علامه و محقق او را یاد مینماید چنانچه در مشارق مذکور ست قال العلامة الصبان قال شیخ الاسلام
فی شرح البهجة الذی اختاره ان الافضلیة محمولة علی احوال فعائشة افضل من حیث العلم وخدیجة
من حیث تقدمها واعانتها له صلی الله علیه وسلم فی المهمات الخ و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصبان
الاصح عند العلماء ان اولاده صلی الله علیه وسلم سبعة ثلاثة ذکور واربعة اناث الخ و نیز در مشارق
گفته قال المحقق الصبان وقد یقال علی اصطلاح مصر الشریف انواع نوع عام بجمیع اهل البیت ونوع
خاص بالذریة الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصبان کان سیدی جعفر اماما نبیلا اخذ الحدیث
عن ابیه وجده لامه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق الخ و نیز در مشارق گفته قال الشیخ الصبان من
کراماته یحکی ان الشافعی لما احتضر دخل علیه جماعة الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصبان فی رسالته
لاهل البیت الخ انتهی فهذا محمد بن علی الصبان احد افرادهم الاعیان، قد نصر الحق واعان
وهصر الباطل واهان بحیث اورد هذا الحدیث النیر البرهان، باستظهار السلطان، وبروایة اکابر
الارکان، وتخریج احبارهم الذین لایدانیهم طعان، ومال الی اثباته رغما لمعاطس ذوی الحقد والشنان
وآل الی تحقیقه فتعسا لروس اهل الزیغ والعدوان، فالناکل عنه خائب لبید العتة والهیمان،
والناکص عنه خائب فی تیه الخیبة والخسران وجه دو صد و شانزدهم آنکه شیخ سلیمان جمل در کتاب الفتوحات الاحمدیة
بالمنح المحمدیة شرح شعر و وزیر ابن عمه فی المعالی، ومن الاهل تسعد الوزراء، گفته قوله ومن
الاهل الجهة لك السعادة ما امده به من المواخاة فقد اخرج الترمذی آخی صلی الله علیه وسلم
بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله آخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین
احد فقال انت اخی فی الدنیا والاخرة ومنها العلوم التی اشار الیها بقوله انا مدینة العلم وعلی
بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب انتهی فهذا شیخهم الجلیل سلیمان الجمل، قد اثبت

وهو عن نور السموات والنجوم مولانا الشیخ محمد معصوم وهو عن ابیه امام ائمة المعانی
مولانا الشیخ احمد السرهندی مجدد الالف الثانی صاحب المکتوبات الشهیرة والکرامات المستنیرة
قدس الله اسرارهم توطن السید عنایة الله ببلدة بالاپور علی اربع منازل من برهانپور واعلی
کلمة الهدایة واوصل الطالبین الی النهایة وتوفی فی سنة سبعة عشر ومائة والف ودفن ببالاپور
صانها الله عن الفتور وخلفه لصدق السید منیب الله قدس سره کان من المنقطعین الی الله و
المنیبین الیه والعارفین بالحق والمقربین لدیه توفی سنة احدی وستین ومائة والف وولد الارشد
مولانا السید قمر الدین سلمه الله تعالی ولد سنة ثلث وعشرین ومائة والف ولما تجاوز هلاله عن الغرر
ووصل من النقل الی منتهی العشر اخذ السیاحة فی مناهج الفنون وطوی مسافتها من السهول والحزون
واکتسب العلوم العقلیة والنقلیة من الفضلاء الاجلاء وصار فی النقلیات اماما بارعا وفی العقلیات برهانا ساطعا
مشی المشاؤون فی رکابه وشام الاشراقیون ومیض سحابه ووفق بحفظ القرآن العظیم وفاز بحمل الامانة
من الکتاب القدیم واخذ الطریقة النقشبندیة عن ابیه وانجاز من بدایات التشبیه الی نهایات التنزیه
وزان العلم بالعمل وکان نارا علی القلل وقصد السیاحة الی شاهجهان آباد ایرجو نفحها فی الازدیاد خالصا
لرویة الفقراء وصحبة العرفاء فخرج من اورنقاباد فی الثامن من شوال سنة خمس وخمسین ومائة
والف ودخل شاهجهان اباد فی السابع والعشرین من ذی الحجة من ذلک العام ولقی بها جماعة من
المشایخ الاعلام ومر من شاهجهان اباد الی سرهند فی اواخر صفر سنة سبع وخمسین ومائة والف
وزار مرقد شیخه الاکبر العارف الربانی مجدد الالف الثانی واخری من المراقد المنورة والمشاهد المعطرة
برد الله مضاجعهم ومنها الی لاهور حرسها الله عن الشرور واجتمع بطائفة من کملائها ووافی جماعة
من عرفائها وعاد الی شاهجهان اباد فی جمادی الاولی من ذلک العام واقام بها ما قدره الله
سبحانه من الایام ثم قصد الانعطاف الی الدکن واشتاق الی مسارح الوطن فخرج من شاهجهان اباد
فی الثامن والعشرین من ذی الحجة من العام المرقوم وسار سیر القمر بین النجوم حتی وصل فی العشرة
الاولی من شهر ربیع الآخر سنة ثمان وخمسین ومائة والف ببالاپور واطمئن بلقاء والده المغفور
وجاء فی جمادی الاولی من هذه السنة الی اورنقاباد لا زالت معمورة بخواص العباد ولعمری عاد القمر الی برجه
ونشر اشعة الضوء علی فجاجه وهو بها من ذلک الوقت الی الآن ادامه الله نورا فی جبهة الزمان وصنف سنة

وشام الاشراقیون بمیض سحابه ووفق بحفظ القرآن العظیم وفاز بحمل الامانة من الکنز القدیم
واخذ الطریقة النقشبندیة عن ابیه وتجاوز من بدایات التشبیه الی نهایات التنزیه وزان العلم
بالعمل ولاح نارا علی القلل وقصد السیاحة الی شاهجهان اباد لا برح رونقها فی الازدیاد خالصا
لرؤیة الفقراء وصحبة العرفاء فخرج عن اورنقاباد فی الثامن من شوال سنة خمس وخمسین ومائة
والف ودخل شاهجهان اباد فی السابع والعشرین من ذی الحجة من ذلک العام ولقی بها جماعة من
المشایخ الاعلام ومر عن شاهجهان اباد الی سهرند فی اوائل صفر سنة سبع وخمسین ومائة و
الف وزار مرقد شیخه الاکبر العارف الربانی مجدد الالف الثانی وآخر من المراقد المنورة و
المشاهد المعطرة برد الله مضاجعهم ومنها الی لاهور حرسها الله تعالی عن الشرور واجتمع
بطائفة من کملائها ووافی جماعة من عرفائها وعاد الی شاهجهان اباد فی شهر ربیع الآخر من ذلک
العام واقام بها ما قدر الله من الایام ثم قصد الانعطاف الی الدکن واشتاق الی مسارح الوطن
فخرج عن شاهجهان اباد فی الثامن والعشرین من ذی الحجة من العام المرقوم وسار سیر القمر بین
النجوم حتی وصل فی العشرة الاولی من شهر ربیع الآخر سنة ثمان وخمسین ومائة والف ببالافور
واطمان بلقاء والده المغفور وجاء فی جمادی الاولی من هذه السنة الی اورنقاباد لا زالت معمورة
بخواص العباد ولعمری لقد عاد القمر الی ابراجه ونشر ردیة الضوء علی فجاجه ولما وردت انا
اورنقاباد انعقد بینی وبینه الوداد فنحن فرقدان فی فلک الاتحاد وظفرنا بفرصة من الزمان
واصبحنا منشرحین فی روح وریحان انتهی ما اردنا نقله ونیز غلام علی آزاد در تسلیة الفؤاد گفته السید
قمر الدین بن سید منیب الله الاورنقابادی جعل الله به اللیل نهارا وادامه للزمان فخارا
قمر ساطع فی میزان الشرع المبین وکوکب ساطع فی اوج الشرف الرصین اضاء بالانوار الابدیة
وانطبع بالعکوس السرمدیة واشرق علی عالمی السفلی والعلوی واحاط بعلمی الصوری والمعنوی اباءه
الکرام من سادات خجند وازهر بمیاسمهم کثیر من الزند والسید ظهیر الدین منهم هاجر من خجند
الی الهند وتوطن فی امن اباد من توابع لاهور وملأ سوحها بالنور والسرور ثم السید محمد ابن ابنه
خرج من الوطن ورحل الی الدکن والسید عنایة الله بن السید محمد المذکور کان من العرفاء وخواص
الاولیاء اخذ الطریقة النقشبندیة عن الحافل بالعلم النظری والضروری مولانا الشیخ مظفر ابو نقوی

ابی المظفر

الشافعی کہ محامد سنیہ و مدائح علیہ او در مجلد آتی انشاء اللہ تعالی بتفصیل خواہی شنید در ذخیرۃ المآل فی شرح
عقد جواہر اللآل گفتہ ودعوۃ الحق وباب الحکمۃ واعلم الصحب بکل حکم * قالت ام سلمۃ رضی اللہ عنہا
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول اما ترضین یا فاطمۃ ان زوجتک اقدم امتی سلما
واکثرہم علما واعظمہم حلما وقالت ام سلمۃ رضی اللہ عنہا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فہو الداعی الی الحق وہو دعوۃ الحق
وفی الجامع الکبیر قسمت الحکمۃ عشرۃ اجزاء فاعطی علی تسعۃ اجزاء والناس جزءا واحدا وعلی اعلم بالواحد منہم
واخرج الترمذی انہ قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات
الباب ولہذا کانت الطرق والسلسلات راجعۃ الیہ وفی الکبیر للسیوطی رحمہ اللہ قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی رواہ ابو ذر وفیہ قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن
ابی طالب اعلم الناس باللہ واکثر الناس حبا وتعظیما لاہل لا الہ الا اللہ اخرجہ ابو نعیم وکان عمر
رضی اللہ عنہ یقول اعوذ باللہ من معضلۃ لیس فیہا ابو الحسن ویقول ان علیا اقضانا ولولا علی لہلک
عمر وقالت عائشۃ رضی اللہ عنہا انہ اعلم من بقی بالسنۃ ومن کلامہ رضی اللہ عنہ لو شئت لاوقرت
سبعین بعیرا من تفسیر سورۃ الفاتحۃ وکان یشیر الی صدرہ ویقول کم من علوم ہاہنا لو وجدت
لہا حاملا وجہ دو صد و نود و سیم آنکہ نیز شہاب الدین عجیلی در ذخیرۃ المآل گفتہ ولیس منہا حجر مرضوض الا
من جبل مقصوص والاحجار المنبوذۃ لا تستطاب ولبن الآجر سریعۃ الخراب بخلاف المنحوتۃ الصلاب وقد قالوا
العلم مدینۃ مبنیۃ لبنۃ من الدرایۃ ولبنۃ من الروایۃ فما ظنک بہذا الشان لبنۃ من السنۃ ولبنۃ من القرآن
فی وسط مدینۃ علم وعلی لہا باب فادخلوا الباب سجدا یا اولی الالباب وجہ دو صد و بیستم آنکہ نیز
شہاب الدین عجیلی در ذخیرۃ المآل گفتہ والمراد بقولی علی اصطلاح العلماء اعنی مدینۃ العلم صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم واعنی اعلم خلق اللہ بمراد اللہ واعنی بابہا المدینۃ ونقطۃ الباء رضی اللہ عنہ واعنی عالم قریش
الذی یملأ طباق الارض علما ومن تابعہم علی ذلک المنہج سلفا وخلفا فان صریح اقوالہم ما ذکرتہ فی
المنظومۃ ان الشیعۃ کل من تولی علیا واہل بیتہ وتابعہم فی اقوالہم وافعالہم فمن سلک منہجہم القویم
واتخذہم اولیاء صدق علیہ اسم التشیع اذ ہو المتبع لہم حقیقۃ ولا انفصل مذہبا من مذہب ولا فرقۃ
من فرقۃ ومن اظہر اتباعہم وتشیع بہ وہو عار منہ فہو من اعدائہم وان تسمی بذلک الاسم

اربع وستین ومائة والف کتابا فی مسئلة الوجود وملأ جویا لاوراق بجیاد النقود سماه مظهر النور واماریه طلع الظهور بین فیه مذاهب العلماء ومسالک المتکلمین والحکماء فماط اللثام عن وجوه الحقائق وحل العقد عن ذوائب الدقائق ولما وردت اورنقاباد انعقد بینی وبینه الوداد فنحن کالفرقدین فی فلک الاتحاد وظفرنا بفرصة من الزمان واصبحنا منشرحین فی روح وریحان فالحمد لله علی ما جعل لیالینا بیضاء وصیر ظلامنا وضیاء نرجوان یصونوا ایامنا ویحفظ عن التناثر نظامنا ومولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید قمر الدین الحسینی الاورنک ابادی کان قمرا طالعا فی میزان الشرع المبین وکوکبا ساطعا فی اوج الشرف الرصین اباؤه من سادات خجند والسید ظهیر الدین منهم هاجر الی الهند وتوطن فی امن اباد من توابع لاهور ثم ابنه السید محمد رحل الی الدکن وکان ابنه السید عنایة الله من العرفاء اخذ الطریقة النقشبندیة عن الشیخ ابی المظفر البرهانفوری عن الشیخ محمد معصوم عن ابیه الشیخ احمد السرهندی وتوطن بلدة بالاپور علی اربع منازل من برهانفور وتوفی بها سنة ۱۱۳۷ وابنه السید منیب الله المتوفی سنة ۱۱۶۱ کان من العرفاء ایضا وصاحب هذه الترجمة ولده الارشد ولد سنة ۱۱۲۳ وساح فی مناهج الفنون وبرع فی العلوم العقلیة والنقلیة حتی صار فی النقلیات اماما بارعا وفی العقلیات برهانا ساطعا حفظ القران وزان العلم بالعمل وراح الی دهلی وسهرند وزار قبر المجدد ورحل الی لاهور واجتمع بطائفة من العلماء والعرفاء فی تلک البلاد ثم رجع الی بالاپور وجاء الی اورنک اباد وانعقد الوداد بینه وبین السید آزاد فکانا فرقدین علی فلک الاتحاد ثم ارتحل الی الحرمین الشریفین مع ابنیه الکریمین میر نور الهدی ومیر نور العلی ورجع الی الهند ثم انتهض مع اهل بیته الی اورنک آباد له کتاب فی مسئلة الوجود سماه مظهر النور بین فیه مذاهب العلماء ومسالک المتکلمین والحکماء ذکر طرفا منها السید آزاد فی السبحة وارخ له بابیات عربیة اولها ؎ فاح عرف النسیم فی السحر واتانی باطیب الخبر ؛ توفی فی اورنک اباد فی سنة ۱۱۹۳ ودفن داخل البلد قال آزاد فی تاریخ وفاته موت العلماء ثلمة انتهی فهذا قمر الدین بارع هم المعروف فی الاقطار ؛ الذی علا عندهم صیت فضله وطار قد اثبت هذا الحدیث النافع للعطاش المروی لسلاسل صفو القطار فلا یتحرج عنه الامن منی علی الاود والانطار ولا یصد عنه الا من بالالس والابطار ولا یرمیه بالضعف الامن القاه الباطل فی مهالک الاخطار ولا یطعنه بالوهن الا من قضی منه الغرض کل الاوطار **وجه دوصد وهیجدہم** آنکہ شهاب الدین احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی

منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والجزری انه موضوع وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر صوابست اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتهی **وجه صد و بست و چهارم** آنکه نیز ثناء الله در سیف مسلول در ذکر مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعلم او گواهی داد و فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها و فرمود اقضاکم علی **وجه صد و بست و پنجم** آنکه نیز ثناء الله در سیف مسلول گفته خاتمه در ذکر ائمه اهلبیت رضی الله عنهم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی معنی مخترعه رفضه که اصلا آنرا ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دوم بمعنی خلیفه و ذکر آنهم سابق رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی دروغ و افتراست سوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده میشود چون امام ابو حنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهلبیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیاء امت را بکشف صریح که یکی از اسباب علمست و سابق در اسباب علم مذکور شده امام را بمعنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیاء الله نازل میشود اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد و هیچکس از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد و کسی از مردان خدا بوسیله او درجه ولایت نمییابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد بالاصاله نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هر کرا درجه ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی بحسین شهید کربلا پس به امام زین العابدین پس به محمد باقر بعد از آن بجعفر صادق پس بموسی کاظم پس بعلی رضا پس بمحمد التقی بعد از آن بعلی النقی پس بحسن العسکری علیهم السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محیی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق میباشد و لهذا آنحضرت میفرمود هذه علی رقبة کل ولی الله فرموده و باین بیت ترنم نموده شعر افلت شموس الاولین و شمسنا ٭ ابدا علی افق العلی لا تغرب

مخترعه

بکشف

معنی

میباشد

تا الاسماء لا تغیر المعانی ومن یتبع فانه متی **وجه دو صد وسیت ویکم** آنکه نیز شهاب الدین عجیلی در ذخیرة المال بعد ذکر
بعض مدائح شیخین که شیوخ آن قوم از زبان جناب امیر المومنین علیه السلام افترا نموده اند گفته فانظر الی کلام باب مدینة العلم
وشهادتهما بالحق فانك تعرف بذلك من دخل الباب ومن خرج انتهی **فهذا حبرهم العجیلی**
صاحب الذخیرة المعروف عندهم بالمآثر الشامخة الاثیرة قد روی هذا الحدیث الذی جلی من اهل
الایمان کل بصیرة واثبته فی افاداته المتکررة الخطیرة فالناظر الیه بعین من العرفان قریرة سالك
من طرق الاذعان اسد وتیرة والمتفوه بطعنه رافعا للعقیرة محترم لعد وانه اکبر جریرة **وجه**
دو صد وسیت ودوم آنکه محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید قطب الدین السهالوی که محامد جلیله و
مدائح جزیله او بنابر افادات اکابر قوم در مجلد حدیث ولایت بتفصیل شنیدی در وسیلة النجاة گفته اما بیان علم و
حکمت وحل مشکلات وفقاهت وذکا وجودت او نه بحدیست که در حیطه تحریر در آید لیکن شمه ازان مرقوم میگردد طاب
قصادر الکاتبین فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق وی انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه البزار عن جابر بن عبد الله والعقیلی
وابن عدی عن ابن عمر والطبرانی عن کلیهما والحاکم عن علی ابن عمر وزاد الطبرانی فی روایة عن ابن عباس
مرفوعا فمن اراد العلم فلیاته من بابه وهذا الحدیث صحیح علی رای الحاکم وقال ابن حجر حسن وهو
عند الترمذی وابو نعیم عن علی بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها ه بار بکشا ای علی مرتضی
ای لیس سوء القضا حسن القضا چون تو بابی ان مدینه علم را چون شعاعی آفتاب علم را باز باش ای
باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفوا احد از همه طاعات اینت بهتر ست سبق یابی بر رهان سابق که هست
انتهی **فهذا اکابرهم الجلیل محمد مبین** وخابرهم المبجل المثیل المتین قد اثبت
هذا الحدیث الرصین وحقق ذلك الخبر الرزین بما ارغم انف کل معاند مهین
وکسر شوکة کل جاحد بالخطیئة رهین فلا یبئس بقدحه بعد الا المنکب لاخلف الافین
ولا یظهر طعنه الا من ثار فی صدره الداء للدفین ولا یقطع عنه الا الناکب عن الطریق الامم
المستبین ولا یصرف عنه الا الخائب المخفق والخاسر الغبین **وجه دو صد وسیت وسوم** آنکه ثناء الله
پانی پتی در سیف مسلول گفته پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی
بابها رواه البزار والطبرانی عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس وعلی واخرجه وصححه
الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه

ابی نعیم
ظلم

چنانکه بر لطیفه روحانی ایشان از مبدء فیاض ریخته ارقام نموده اند و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه نگاشته صفاء ذهن و جودة طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان از حد الوصف است طریقه از حضرت شیخ الشیوخ
محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات ایشان بفناء قلبی رسیده اند باز باتباع امر آنحضرت بخدمت حضرت ایشان رجوع
نموده بحسن تربیت بلیغه بجمیع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوک طریقه
در پنجاه توجه بانجام رسانیده هژده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافت طریقه یافته باشاعت علم و فیض باطن پرداختند
و هدایت و ارشاد در ارواحی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بلقب علم الهدی سرافراز گشتند ایشان در ایام خوردی جد خود حضرت
شیخ جلال پانی پتی را رحمة الله علیه دیدند الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود در پیشانی ایشان مالیدند
هم دران ایام بزیارت حضرت غوث الثقلین مشرف شدند و آنحضرت خرمای تر ایشان را عطا فرموده یکبار امیر المومنین علی مرتضی
کرم الله وجهه را بخواب دیدند در باره ایشان ببشاشت تمام میفرمایند انت منی بمنزلة هارون من موسی علیهما السلام
حضرت ایشان تعبیر این خواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر علی مرتضی رضی الله تعالی عنه متمثل شده
شما را باین کلمات مبشر ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعه حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین را
دیده اند که تشریف آورده کلمات تعزیت ماتم آنحضرت مذکور فرمودند و از واقعه حضرت ایشان تاسف داشتند حضرت ایشان
تعریف و مدح ایشان بسیار مینمودند میفرمودند نسبت ایشان با نسبت فقیر در علو مساویست و در عرض و قوت
متفاوت ایشان ضمنی فقیر اند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره هر فیضی که بفقیر میرسد ایشان در ان شریک اند نیک و بد ایشان
نیک و بد فقیر است از بس اجتماع کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند در دل فقیر مهابت ایشان
می آید از زهد و صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان مینمایند
انتهی فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدا تعالی بروز قیامت از بنده پرسد که
در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم ثناء الله پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقه ذکر و مراقبه منعقد بود که
ایشان در آمدند فرمودند شما چه عمل مینمائید که ملائک بجهت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر کمّل اصحاب حضرت
ایشان را دیده ام اینهمه فیوض و برکات طریقه احمدیه که در ذات ایشان جمع است در هیچ یکی ملاحظه نکرده ام اگرچه دست
ادراک ارباب طلب از ان حال کوتاه است لهذا میگویم که باعتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علو نسبت خاصه مجددی
درینوقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضائل کثیره ممتاز اند اما نیابت حضرت ایشان که عبارتست از
تسلیک و ایصال طالبان بغایات طریقه احمدیه با صحت کشف مقامات و وجدان کیفیات درجات قرب الهی

یعنی فرو رفتند آفتابهای دیگر اولیای کرام پیشین و آفتاب ما یعنی ائمه عظام همیشه بر افق بلندی باشد غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد تا انقراض زمان بوی مفوض باشد و اینقول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند لیکن با غلطهای بسیار دران و قول غوث الثقلین واخی وخلیلی کان موسی بن عمران نیز بران دلالت دارد و این مدعا بکشف الهام ثابت شده و استنباط این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و علیهم وسلم نیز میتوانیم کرد قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی سوال نمیکنم از شما هیچ اجرت و نمیخواهیم لیکن میخواهیم از شما دوستی اقربای من وجه استنباط آنست که انبیای سابق لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الله گفته اند اصلا اجرت بر فریضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده اند و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم حق تعالی بتغیر اسلوب کلام امر فرموده حکمت دران آنست که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ میشد و این شریعت موبد ست پس امتان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند لهذا آنسرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود اشارت فرموده بتشبث دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند لهذا قال علیه السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما دو وسیله محکم قران مجید و آل خود را و قال علیه السلام انا مدینة العلم وعلی بابها من شهر علمم و علی دروازه آنشهر است مراد ازین علم علم ظاهر نیست که همه صحابه دران شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی علی و آل پاک او رفته و بمحبت آنها امر صادر شده حیث قال من کنت مولاه فعلی مولاه و قال حب علی عبادة و غرض از محبت آنست که محبت مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیه السلام المرء مع من احب انتهی

و مختجب نماند که قاضی ثناء الله از اکابر علمای کاملین و افاخم عرفای واصلین و اجله کبرای محدثین و اعاظم فقهای منقدین سنیه است شاه عبد الله المعروف بشاه غلام علی دهلوی در رساله خود که در حالات شمس الدین حبیب الله مرزا جانجانان مظهر تالیف نموده گفته حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفاء حضرت ایشان اند نسب ایشان بحضرت شیخ جلال کبیر اولیاء چشتی رحمة الله علیه به دوازده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه منتهی میشود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاه یزدانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان ماخذ و دلائل و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شده آنرا رساله جدا مسمی بما خذا الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسیر طولانی جامع اقوال قدماء مفسرین و تاویلات

تنبیه

وپنجاه کرت سوای کتب تحصیلیه بمطالعه خود در آوردند و در منامات از شیخ جلال جد خود و شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره بیعت
و بشارتها یافتند مرزا مظهر مغفور در دل فقیر مهابت ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت مروج شریعت
منور طریقت ملکی صفت اند ملائکه تعظیم ایشان مینمایند میفرمودند اگر خدا تعالی روز قیامت از بنده پرسد که بدرگاه ما چه تحفه
آوردی عرض کنم ثناء الله پانی پتی را اوقات بطاعت و عبادت معمور داشتند صد رکعت نماز وظیفه مقرر بود و یک
منزل قران در تهجد میخواندند منصب قضا اختیار نمودند و حق آن چنانکه باید بجا آوردند رسوم متعارفه قضات از
ایشان بظهور نمی آمد از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد و کهیسا [?] بصحبت ایشان رسیده به نسبت های طریقه فائز
شدند مدة العمر در افاضه کمالات ظاهر و باطن و اشاعت علوم و فصل خصومات و افتای سوالات و حل معضلات مصروف
بودند در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف ید طولی داشتند کتب مؤلفه ایشان بسیار است و همه نافع و مفید و مقبول و مشهور
مالابد منه در فقه بفارسی و تذکرة الموتی و تذکرة المعاد و تفسیر مظهری هفت جلد و رساله حرمت متعه و حرمت سرود
و حقوق الاسلام و شهاب ثاقب و ارشاد الطالبین و وصیت نامه و جز آن متجاوز از سی عدد در حدیث سماع
و روایت از شاه ولی الله محدث دهلوی داشتند کمالات و فضائل ایشان بیش از آنست که درین مختصر گنجد در
علمای حنفیه کم کسی مثل ایشان در تحقیق و انصاف و عدم تعصب بسبب اتباع دلیل در عصر من هند برخاسته [?] ره
وفات ایشان غره رجب سنه خمس و عشرین و مائتین و الف بود تاریخ آن از قران کریم این آیت یافته اند فهم
مکرمون فی جنت النعیم لفظ جنت درین تاریخ بی الف موافق رسم خط قران ماخوذ است فهذا
ثناء الله جهبذهم الناقد * و عارفهم الرافع عندهم لواء الارشاد و العاقد * قد اثبت هذا
الحدیث السافر الواقد * بافادته المتکررة المبرمة للمعاقد * فاوری فی قلب کل جاحد نار عظیم
المواقد * و اوغر صدر کل غار فی اغباش الجهل راقد * فلا یستریب فی امره بعد الآن الا من هو عازب الرأی
فاقد * ولا یمتری فی شانه الا معاند للحق الحقیق حاقد * وجه دوصد و بست و ششم آنکه خود مخاطب
این حدیث شریف را بجواب سوال سائلی ثابت و محقق فرموده کمال انصاف خود بانصاف ارباب فهم و ذکا
ظاهر نموده چنانچه در مجموع فتاوی شاه صاحب که بخط بعض افاضل الخلاف نزد حقیر موجود میباشد مذکور است سوال
نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت ببراهین عقلیه و نقلیه ثابت شده که سوای حضرات انبیا و ملائکه عصمت برای احدی ثابت نیست
حتی که اگر کسی را معصوم گوید درست نیست لهذا متکلمین و فقها عصمت بر غیر انبیا و ملائکه روا ندارند پس آنچه جناب فخر
المحدثین جناب شاه ولی الله قدس سره در تفهیمات الهیه و غیره صفات اربعه که عصمت و حکمت و وجاهت و

سبحانه بکسی مسلم نیست چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس مینمودند که در اصحاب فقیر کسی قائم مقام فقیر نیست گفت
فقیر راقم مقصود از اختیار طریقه تصفیه قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم بالله و تزکیه نفس از رذائل و تهذیب اخلاق ست
و از برکات ذکر و شغل کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات محبت دست میدهد الحمد لله که اینمعانی در صحبت خلفاء
حضرت ایشان بموافق زمانه طالبان حاصل مینمایند بنده مستفیدان اینها را دیده ام حضور و جمعیتی با ذواق قلبی بلکه
انوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان باکمالات ظاهر و باطن موصوف ست و اوقات بطاعت و عبادت معمور
دارند صد رکعت نماز وظیفه مقرر نموده یکمنزل قران در تهجد میخوانند چون درین زمانه علمای متدین کم اند در دل ایشان
چنین ریختند که منصب قضا و فصل قضایا اختیار نمودند و حق اینمرتبه چنانچه باید بجا می آرند در رسوم متعارفه قضات نا عاقبت
بین هرگز ایشان بظهور نمی آید یکبار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافته تعزیر فرموده
و انچه گرفته بود رد نمودند مشهور ست این چنین ادای حق این منصب خاصه ایشان ست مکاتیب حضرت ایشان بنام
ایشان بسیار ست چند فقره از ان نوشته میشود شیخ عین الدین نام جوانی از مکنه عظیم اباد ترک روزگار کرده از چند روز
داخل طریقه شده بوسیله رقعه بخدمت ایشان حاضر خواهد شد در قالب و تنویری حاصل شده قطع مسافت هنوز
شروع نکرده مردی شکسته دل ست مورد رحم بحال او توجهات فرمایند علی رضا خان طریقه از فقیر گرفته اند ذکر لطائف
خمسه ایشان جاری شده و نفی اثبات هم شروع نموده اند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه قلب ایشان که اول
کار این لطیفه منظور ست ضرور ست انتهی از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد گهیسا بصحبت حضرت ایشان بنسبت رسیده
های طریقه فائز شده انتهی مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته قاضی ثناء الله پانی پتی از اولاد شیخ جلال الدین
کبیر اولیای چشتی اند و نسب ایشان منتهی میشود بحضرت عثمان رضی الله عنه در علوم عقلیه و نقلیه تبحر تمام داشت در فقه و اصول
بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در فقه با بیان ماخذ و دلائل و مختار مجتهدین اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و انچه نزد
ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جداگانه مسمی بماخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته اند تفسیر
طولانی جامع اقوال قدمای مفسرین و تاویلات جدیده که بر لطیفه روحانی ایشان از مبداء فیاض ریخته نوشته اند و
رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی نگاشته صفای ذهن و جودت طبع و قوت فکر
و سلامت عقل ایشان زائد الوصف بود طریقه از شیخ محمد عابد گرفته و از بس عشق و شوق وصول تمام سلوک در پنجاه توجه
بانجام رسانیده هژده ساله بودند که از تحصیل علم ظاهر فراغ یافته بخدمت میرزا جانجانان رسیدند و بزبان
ایشان ملقب بعلم الهدی شدند شاه عبد العزیز محدث دهلوی ایشان را بیهقی وقت میگفتند در ایام تحصیل سعی صد

واین معنی در حق دو کس از انبیای اولوالعزم منصوص قرآنی ست اول در حق حضرت موسی ع که بنی اسرائیل ایشانرا تهمت
برص نمودند قال الله یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین اذوا موسی فبراه الله مما قالوا وکان عند الله
وجیها حق تعالی راضی نشد به تهمت شان اگرچه آن تهمت هیچ محذور شرعی نداشت دوم در حق حضرت عیسی که یهود در
حق ایشان تهمت زنازادگی بر زبان آوردند بسخن آمدن ایشان در عین طفولیت آن تهمت را زائل فرمود قال الله تعالی
وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین ویکلم الناس فی المهد وکهلا الآیة و این معنی در حق اکثر اولیا بثبوت پیوسته اول در حق حضرت ابوبکر ان الله یکره فوق
السموات العلی ان یخطأ ابوبکر فی الارض دوم در حق حضرت علی ع اللهم ادر الحق معه حیث دار و نه فرموده اند ادر الحق حیث
دار الحق و معنی قطبیت باطنه آنست که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مهبط فیض الهی اولا و بالذات
ایشان باشند و از ایشان بدیگران منتقل شود بظاهر کسی تلمذ و اکتساب از ایشان نکرده باشد مانند آنکه شعاع آفتاب از روزنی
در خانه بیفتد پس اولا آن روزن روشن شده است و بواسطه آن تمام خانه روشن گردیده و این را قطب ارشاد نیز نامند
بخلاف قطب مدار بالجمله اثبات این صفات را بعد عند التحقیق مخالف مذهب اهلسنت نیست گو بظاهر از اطلاق این
الفاظ تحاشی نمایند و نه مخالف تفضیل شیخین که مجمع علیه جمیع اهل حق است زیرا که مدار تفضیل بر اکثریت ثواب است
عند المتکلمین و جائز است که او تعالی بعض بندگان خود را بزیادتی ثواب مخصوص گرداند هر چند فضائل دیگر و صفات
کمال در غیر ایشان بیشتر باشند و نزد مصنف کتاب لمعات مدار تفضیل شیخین بر تشبه انبیاست در سیاست امت
در رفع شبهات و ترویج دین و حفظ مردم از بدعت و اجرای جهاد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و ظاهر است که زیادتی
شیخین درین امور اوضح من الشمس و ابین من الامس است ولهذا قال اکثر المتکلمین التفضیل عندنا بالتوفیق
لا بالفضائل فقط انتهی **وجه دویست و هفتم** آنکه نیز خود مخاطب در رساله که در آن اعتقادات والد خود شاه ولی الله بیان نموده
در معرض اثبات حسن عقیده والد خود با اهلبیت علیهم السلام افاده کمال تحقیق و ثبوت حدیث مدینة العلم نموده چنانچه در رساله مذکوره علی ما نقل عنها
عاشق علیخان الدهلوی فی ذخیرة العقبی گفته فصل دوم در بیان اعتقاد ایشان در جناب حضرات اهلبیت علی صاحب
البیت و علیهم الصلوة والسلام باید دانست که اعتقاد در جناب آنحضرات دو مرتبه دارد مرتبه اول که باتفاق شیعه و سنی
لازم ایمان و رکن اسلام است و عوام و خواص در آن شریک اند اگر شخصی در آن مرتبه قصور کند در خوارج و نواصب معدود شود و از
دائره ایمان و اسلام بیرون رود معاذ الله من ذلک و آن مرتبه همین است که محبت آنحضرات را مثل ایمان به پیغمبر فرض شمارد
و عداوت آنحضرات را مثل کفر حرام انگارد و آنحضرات را یقینا از اهل بهشت داند و بتعظیم و توقیر پیش آید و این مرتبه را حضرت
ایشان در رساله حسن العقیده که عقائد خود را در آن جمع نموده اند و خدای تعالی و ملائکه و جن و انس را بر آن عقائد شاهد گرفته اند

فضیلت باطنیه است برای حضرات ائمهٔ اثنا عشر ثابت کرده اند و ان هدایت مآب نیز این مراتب را در رساله در بیان اعتقادات که تالیف فرموده اند بحضرات ایشان ثابت فرموده اند از اینکدام محمل صحیح حمل توان کرد دیدی لیلی از کتاب و سنت و اجماعست و کدام جواب ثابت مخالف این قول که بنسبت مذهب اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد و مع ذلک منافی تفضیل خلفاء ثلثه رض خصوصا حضرات شیخین خواهد شد حالانکه این مسئله تفضیل مجمع علیه اهل سنت عند من یعتمد به و علاوه خود جناب افادت مآب هدایت انتساب حضرت شاه ولی الله قدس سره بهزار ضبط و ربط و طمطراق تمام این مسئله را یعنی تفضیل خلفاء ثلثه خصوصا حضرات شیخین را بدلائل عقلیه و نقلیه و کشفیه و وجدانیه و تقریر وافی و مثال شافی و ترتیب کافی تحریر فرموده اند پس جواب تخالف و تعارض این مسئله ممهده ثابت متفق علیها با مسئله غریبه غیر ثابت عند اهل الحق چه خواهد شد **جواب** از مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی عصمت و حکمت و وجاهت نزد صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصا در کتب مصنفهٔ حضرت والد ماجد قدس سره مفصل مذکور اند این وقت بسبب شدت امراض ممکن نیست که بتمهید مقدمات نوشته آید اکثر کتب مصنفهٔ ایشان موجود اند تشفی باید نمود واضح خواهد شد و شرح اعتصام از تصنیف شاه محمد عاشق اگر بهم رسد شافی و کافی خواهد شد بالجمله موافق علمای ظاهر این وقت جواب نوشته می آید عصمت دو معنی دارد اول امتناع صدور ذنب مع القدرة علیه و این معنی باجماع اهل سنت مخصوص بحضرات انبیا و ملائکه است دوم عدم صدور ذنب مع جوازه و اینمعنی را نزد صوفیه محفوظیت نامند و بهمین معنی سوال عصمت در کلام صوفیه برای خود آمده چنانچه در اول دعای حزب البحر واقع است نسئلک العصمة فی الحرکات والسکنات والارادات والخطرات الی آخره و اینمعنی مخصوص بانبیا و ملائکه است و آنحضرت که عصمت برای اهل بیت خود خواسته اند بقول خود که اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا همین معنی است و بهمین معنی در حق حضرت عمر رض وارد شده ان الشیطان یفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق ینطق علی لسان عمر و قلبه و در حق صهیب رومی وارد شده نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه فلا اشکال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر مکتسب باشد در اصطلاح صوفیه آنرا حکمت نامند بلکه فضیلت باشد و اگر بطریق موهبت بدل شخصی ارشود آنرا حکمت منطق نامند قوله تعالی و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و کلام آتیناه حکما و علما خواه آن علم متعلق بعقائد باشد یا باعمال یا باخلاق و اینمعنی هم مخصوص بانبیا نیست کقوله تعالی و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله الآیة آری آنچه بوحی آید مخصوص بانبیاست و در مذهب اهل سنت عصمت نبی و غیر نبی در ان شریک اند و دیگر حدیث وارد است انا دار الحکمة و علی بابها و در روایت مشهور انا مدینة العلم و علی بابها مراد از علم در ینجا همان معنی است و وجاهت آنست که حق تعالی بعض بندگان خود را بوجهی معامله نماید که از طعن معاندان و تهمت عیوب و حفظ از اصابت بادشاهان و امرا در حق محبوبان خود محفوظ مانند

قطبیت

یعتقد

و در بیاض خود که بطریق کشکول فوائد متفرقه در ان جمع فرموده اند میفرمایند الحمد لله الذی ملاء قلوبنا بمحبته نلمح یدع للمحبة غیره موضع شعرة ثم انه امرنا بمحبة نبیه صلی الله علیه و سلم فاحببنا المحبة لله و انما محبته شعبة من محبة الله عز و جل ثم امرنا محمد صلی الله علیه و سلم بمحبة اهل بیته فاحببنا المحبة و انما محبتهم شعبة من محبته لما امرنا انتهی ناقلا من رسالة المخاطب و مخفی نماند که این رساله را رشید الدین خان در ایضاح لطافة المقال هم ذکر نموده بلکه عبارتی هم از ان نقل فرموده چنانچه گفته و اگرچه چند فقره کج مج که درینمقام از زبان قلم مکسور اللسان بطریق ماده بیماران بر آمده تلفظ بآن وقت مناظره با حضرات امامیه برره ظاهرا مناسب حال و مقام نبود لیکن چون در اثنای ذکر اعتاب حسران مال اشقیای بد خصال که نزد ثقات از متواترات است بر خلاف تواتر مسجل مفروضات بعض حضرات اهل زمام اختیار از دست میرود و کمیت خامه جرد (؟) نی کرده در بیدای بیان قبایح القوم مصدر فضایح که اعمال قطیعه و افعال شنیعه شان بر جریده دهر مثبت است اختیار میسوی (؟) نمی ماند چنانکه صاحب تحفه در رساله که در بیان حال شدت موالات جناب والد ماجد خود رضی الله عنهما با اهلبیت اطهار و تعظیم شان و کثرت عداوت با معاندان آن پاکان با انتقاط عبارات از مصنفات آنجناب جمع کرده است میفرماید حضرت ایشان را با اعدای خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان عنادی کلی بود و حرکات ایشان نسبت بخاندان نبوت چون بتقریب است کتب تاریخ بر زبان ایشان میرفت تغیر لونی پیدا نمی شد و بعنف میفرمودند با وجود ان کمال خلق و سلامت وی که گاهی تحت عدو خود را ببدی یاد نمیفرمودند چون درینمقام می آمدند غیر از فضایح و قبایح اینجماعه بر زبان ایشان غالب نمی آمد و از مقتضای طبع و سلامت روی تنزل میساخت انتهی بالجمله از عبارت سابقه رساله شاهصاحب بناظر بصیر واضح و مستنیر است که حدیث مدینة العلم و دیگر احادیث فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در کتب ولی الله مسطور است ذکر یافته است احادیث ثابته متحققه است که ذکران دلالت بر حسن عقیده شاه ولی الله بجناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد لیکن سعادت الله این زعم جاحدین و معاندین که از جمله ایشان مخاطب فطین نیز در تحفه خود این حدیث شریف را بسبب مطعون و موضوع و غیر ثابت و مصنوع و باطل نمود فهذا مخاطبنا انما هو قد الجاه الحق القاهر فاثبت بنفسه هذا الحدیث السافر الزاهر و اعترف بشهرة هذا الخبر المستنیر الباهر فی جواب مسئلة له بالاعتراف الجلی الظاهر و اثبته ایضا فی رسالته المعمولة لتبرئة والده الزائغ المجاهر عن شین عناد الاطیبین الاطاهر علیهم الاف السلام ما بقی الدهر الداهر فیا عجبا من صنع المخاطب الشاهر للخلاف الفاضح الجاهر کیف اثر طعن الحدیث فی تحفته المردودة بالحجج البواهر و رام من غمط الحق ما هو فوق کل قبیح و ظاهر

وجه دوصد و بست و هشتم آنکه شیخ جواد ساباط بن ابراهیم ساباط الساباطی الحنفی این حدیث را حتما و جزما قول جناب

بیان میفرماید باین عبارت و نشهد بالجنة والخیر لفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم و نوقرهم و نعترف بعظم محلهم فی الاسلام یعنی گواهی میدهیم بهشت و نیکی برای فاطمه زهرا و حسن و حسین رضی الله عنهم و توقیر و تعظیم میکنیم ایشانرا و اعتراف میکنیم به بزرگی ایشان در اسلام و لازم اینمرتبه اعتقاد انست که دشمنان انجناب را مبغوض دارد و این معنی را در قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم که از منظومات ایشان ست و شرح فارسی آن قصیده هم از تصانیف ایشانست باین عبارت ادا میفرمایند و آل رسول الله لا زال امرهم ؛ فویها علی ارغام انف النواصب یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم همیشه باد حال ایشان راست درست بخاک آلوده کردن بینی جمعی که عداوت اهل بیت دارند انتهی بنده ضعیف گوید خاک آلوده کردن بینی در محاوره عرب کنایه از خواریست و ذلت و هلاکت و نواصب فرقه را گویند که عداوت اهل بیت داشته باشند پس درین بیت هم اظهار تولاست بجناب حضرات و هم دعای بد و تبری ست از دشمنان ایشان ضمیمه اینمرتبه اعتقاد آنست که مناقب آنحضرات را که از روی احادیث و آیات ثابت ست در تصانیف خود روایت کنند و اینمعنی را الفضله تعالی حضرت ایشان در تصانیف خود بحدی استیعاب فرموده اند که کم کسی بآنمقدار درین باب سعی و جهد کرده باشد آنهمه را اگر درینجا نقل کنیم مجلدات میباید پرداخت و اگر کسی را اشتیاق این مطلب باشد کتاب ازالة الخفاء و دیگر تصانیف کبار ایشان را مطالعه نماید اما بطریق نمونه چیزی ازین باب هم ذکر میکنیم در کتاب مقدسه که در مدینه منوره تصنیف فرموده اند میفرمایند و نختم الرسالة بالخاتمة الحسنة ذکر مناقب اهل البیت رضی الله تعالی عنهم یعنی باید که ختم بکنیم این رساله را بخاتمه نیک که ذکر مناقب اهل بیت رضی الله تعالی عنهم بعد از ان مناقب این حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده اند از انجمله آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده اند که در حق این پنجتن پاک بیت نازل شده و گفته اند که مراد از رجس گناه و شرکست و این حضرات از گناه و شرک پاک بوده اند و از انجمله آیه مباهله و دیگر آیات را در حق آنحضرات اعتقاد کرده اند و حدیث انی تارك فیکم الثقلین و حدیث انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و حدیث الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك و احادیث دیگر را در شان آنحضرات روایت کرده اند و در مناقب حضرت امیر المؤمنین خاصة حدیث غدیر خم و انت منی و انا منك و من فارقك یا علی فقد فارقنی و حدیث ائتنی باحب خلقك الیك و انا مدینة العلم و علی بابها و حدیث هذا امیر البررة و قاتل الفجرة و دیگر احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبت ست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت آن اختلاف دارند آنرا بطریق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آنرا از طحاوی و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطرق صحیحه روایت فرموده اند

قلوب اهل العلم لافادة الاحكام وجعلهم نجوم الهدى وشموس الاقتداء بين الانام واثبت لهم التمييز ورفع
المقام والصلوة والسلام على سيدنا محمد الذى تشرفت بمدحه البردة والقصائد وعلى آله واصحابه
وعترته السادة الاماجد وبعد فقد نزهت طرفى فى هذا الشرح الذى شرح القلوب بيانه وسطع فى سماء
التحقيق برهانه فرأيت اسرار البلاغة فيه فاشية وابكار الفصاحة فى خدور السطور ناشية والبردة به
اكتست رونق الحاشية فيا له من شرح لطيف قد طرز البردة واضحى بين الشروح عمدة واحتوى على كثير من الآداب
واتى بالعجب العجاب بحسن سبكه تقر العيون وفى ذلك فليتنافس المتنافسون فلله در مؤلفه لقد حقق لنا
قول القائل الماهر ؎ كم ترك الاول للآخر كيف وهو زبدة الافاضل السادة العلماء وثمرة شجرة طيبة
اصلها ثابت وفرعها فى السماء انسان عين اعيان الروم رب المنطوق والمفهوم حضرة السيد عمر افندى
الحنفى مفتى مدينة خربوت المحمية لا زال مبلغ الامنية ولا برح رافلا فى ثواب المحاسن واردا من المعارف شرابا
غير آسن وجزاه الله خيرا عن هذا المرام واحسن لى وله الختام وقال الامام الاكمل والهمام الامثل مولانا
الشيخ ابراهيم السقا الذى هو اجل من عنه يتلقى بسم الله الرحمن الرحيم لك الحمد اوجدت العلماء فى الامصار
وجددت بهم الدين ولك الشكر اودعت فى قلوبهم من الاسرار والانوار ما اوزعت به نفوسهم تمام
التبيين مننت عليهم بمنة توريث الانبياء فى العلم والعمل واحسنت اليهم بنعمة مدح مصطفاك
ومختارك فى الابد والازل ومنك سلسل الصلوات ومسلسل التسليمات على عين العناية والنعمة
ونفس الحماية والرحمة وعلى آله الاشراف واصحابه اهل الانصاف اما بعد فقد حظيت برؤية هذا
الشرح البديع الفائق المورد الصفى الهنى الرائق الذى خدم به اوحد العلماء الاعلام ومفرد العظماء الفخام
الانسان الكامل الجهبذ الفاضل ذو النسب الرفيع السامى صاحب الادب البديع النامى قاموس البلاغة
والفصاحة ونبراس الافهام السيد عمر افندى مفتى مدينة خربوت ومفيد الحكام صحيح الاحكام
بردة المديح للحضرة النبوية الممدوحة بالمدائح العلية من رب البرية فوجدته بحرا احتوى على
الدرر وروضا استوى منه الثمر وحوى من فنون الافنان الغر انتجت قياساته الصحيحة وابتهجت
اشكاله فزال عن مشرحه ما تقدمه من غموضه واشكاله يحق ان يقال فيه هو البحر لكنه زاخر هو الروض
لكنه زاهر فنزه الطرف بافنان فنونه ما لها آخر فجزى الله مؤلفه خير جزاء واثابه وبلغه بجاه الممدوح
بالشرح آرابه واحسن لى ولاخواننا العواقب واقامنا معه وادامنا على احسن الطرق واقوم المذاهب آمين

السيد

اثابه

رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاہر نمودہ و از مصداق بعض بشارات ثابت فرمودہ چنانچہ در براہین ساباطیہ در برہان سابع از براہین مقالہ ثالثہ از تبصرہ ثالثہ بعد نقل عبارتے از رؤیای یوحنا گفتہ و ترجمتہ بالعربیۃ والابواب الاثناعشر اثناعشر لولوۃ کل واحد من الابواب کان من لولوۃ واحدۃ وساحۃ المدینۃ من الذہب الابریز کالزجاج المشفاف اقول ہذا بیان لما قبلہ وصفۃ للابواب وکون کل باب من لولوۃ واحدۃ فیہ اشارۃ الی ما یدعیہ الامامیون من عصمۃ ائمتہم لان اللولوۃ کرویۃ ولا شک ان الشکل الکروی لا یمکن انثلامہ لانہ لا یباشر الاجسام الا علی ملتقی نقطۃ واحدۃ کما صرح بہ اقلیدس والاصل فی عصمۃ الامام اما عند اہل السنۃ والجماعۃ فان العصمۃ لیست بشرط بل العمدۃ فیہ انعقاد الاجماع واما عند الامامیۃ فہی واجبۃ فیہ لانہ لطف ولان النفوس الذکیۃ الفاضلۃ تابی عن اتباع النفوس الدنیۃ المفضولۃ وعدم العصمۃ علۃ عدم الفضیلۃ ولہما فیہا بحث طویل لا یناسب ہذا المقام قولہ وساحۃ المدینۃ من الذہب الابریز کالزجاج الشفاف یرید بذلک اہل ملتہ صلعم لانہم لا ینحرفون عن اعتقادہم ولا ینصرفون عن مذہبہم فی حالۃ العسرۃ واما الذین اغواہم قسوس الانکتاریین فمن الجہال الذین لا معرفۃ لہم باصول دینہم ہذا ہو مصداق قولہ صلعم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا انتہی **فہذا اجواد ساباط** بارعہم العظیم الاغتباط قد اثبت ہذا الحدیث الہادی الی سوی الصراط بواضح ہذا الخبر الموصل الی جدد الاحتیاط فالمنحرف عنہ سالک سبیل الردی والاعتباط والصادف عنہ موجف فی تیہ المتاہۃ والاختباط والمستنکر لہ لا یکون الا من اثر الباطل علی الحق لزیغہ والاستواط والمستریب فیہ لا یکون الا من یختلط علیہ الخاثر بالزباد اشد الاختلاط **وجہ دو صد و بست و نہم** آنکہ عمر بن احمد الخرپوتی الحنفی در کتاب عصیدۃ الشہدہ فی شرح قصیدۃ البردہ اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نمودہ چنانچہ در شرح شعر فاق النبیین فی خلق وفی خلق ولم یدانوہ فی علم ولا کرم گفتہ ثم اعلم ان بیان علمہ ثابت بقولہ تعالی وعلمک ما لم تکن تعلم وبقولہ علیہ السلام انا مدینۃ العلم الحدیث وغیر ذلک ومخفی نماند کہ عمر خرپوتی از نبلاء عظام و نبہای فخام سنیہ بودہ کمال عظمت مرتبت و جلالت منزلت او از تقریظات علمای معاصرینش کہ در آخر کتاب عصیدۃ الشہدہ مسطور ست واضح ولائح میشود قال فی آخر الکتاب قد قرظہ افاضل علمائنا واماثل جہابذۃ مصرنا حیث قال الاستاذ العلامۃ والجہبذ الفہامۃ ذو التالیف المفیدۃ والتصانیف المجیدۃ مولانا الشیخ ابراہیم الباجوری المحرز لقصبات السباق اذا جری بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی شرح

الزکیۃ

فی الاحادیث الموضوعۃ گفتہ حدیث انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیأت الباب رواہ الخطیب عن ابن عباس مرفوعا ورواہ الطبرانی وابن عدی والعقیلی وابن حبان عن ابن عباس ایضا مرفوعا وفی اسنادہ الخطیب جعفر بن محمد البغدادی وھو متہم وفی اسناد الطبرانی ابو الصلت الھروی عبد السلام بن صالح قیل ھو الذی وضعہ وفی اسناد ابن عدی احمد بن سلمۃ الجرجانی یحدث عن الثقات بالاباطیل وفی اسناد العقیلی عمر بن اسماعیل بن مجالد کذاب وفی اسناد ابن حبان اسمعیل بن محمد بن یوسف ولا یحتج بہ وقد رواہ ابن مردویہ عن علی مرفوعا وفی اسنادہ من لا یجوز الاحتجاج بہ ورواہ ایضا ابن عدی عن جابر مرفوعا بلفظ ھذا یعنی علیا امیر البررۃ وقاتل الفجرۃ منصور من نصرہ مخذول من خذلہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیأت الباب قیل لا یصح ولا اصل لہ وقد ذکر ھذا الحدیث ابن الجوزی فی الموضوعات من طرق عدۃ وجزم ببطلان الکل وتابعہ الذھبی وغیرہ واجیب عن ذلک بان محمد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقہ یحیی بن معین وان ابا الصلت الھروی قد وثقہ ابن معین والحاکم وقد سئل یحیی عن ھذا الحدیث فقال صحیح واخرجہ الترمذی عن علی مرفوعا واخرجہ الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس مرفوعا وقال صحیح الاسناد قال الحافظ ابن حجر والصواب خلاف قولہما معا یعنی ابن الجوزی والحاکم وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحۃ ولا ینحط الی الکذب انتہی وھذا ھو الصواب لان یحیی بن معین والحاکم قد خولفا فی توثیق ابی الصلت ومن تابعہ فلا یکون مع ھذا الخلاف صحیحا بل حسنا لغیرہ لکثرۃ طرقہ کما بیناہ ولہ طرق اخری ذکرھا صاحب اللآلی وغیرہ و مستتر نماند کہ علامہ شوکانی از اعاظم ماہرین و افاخم منقدین کابرین و حفاظ ثقات مستندین و ایقاظ اثبات مجتہدین نزد سنیہ میباشد حسن بن احمد البہکلی در کتاب الدیباج الخسروانی فی اخبار اعیان المخلاف السلیمانی علی ما نقل عنہ الفاضل المعاصر المولوی صدیق حسن خان فی التاج المکلل گفتہ السنۃ الخمسون بعد المائتین والالف وفیہا فی شہر جمادی الآخرۃ کانت وفاۃ شیخنا محمد بن علی الشوکانی وھو قاضی الجماعۃ شیخ الاسلام المحقق العلامۃ الامام سلطان العلماء امام الدنیا خاتمۃ الحفاظ بلا امتراء الحجۃ النقاد علی الاسناد السابق فی میدان الاجتہاد المطلع علی حقائق الشریعۃ وغوامضہا العارف بمدارکہا ومقاصدہا وعلی الجملۃ فما رای مثل نفسہ ولا رای من رآہ مثلہ علما وورعا وقیاما بالحق بقوۃ جنان وسلاطۃ لسان قد افرد ترجمتہ تلمیذہ الادیب العلامۃ محمد بن حسن الشجنی الذماری بمؤلف سماہ التقصار فی جید زمن علامۃ الاقالیم والامصار

وقال العمدة الفاضل الجامع بين الفضائل والفواضل مولانا الشيخ محمد الابراشي الجديد بتحقيق الشرح والحواشي
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد منك واليك يا من جعلت العلماء مصابيح يهتدى بهم في حلك الظلام وخصصهم
بخصيصة الخشية حتى انتشر فضلهم وظهر للخاص والعام والصلوة والسلام على سيدنا محمد فهو للاوائل
والاواخر وعلى اله واصحابه اولى المآثر والمفاخر وبعد فلما نظرت الى محاسن روض ما تضمنه هذا الطرس من ازاهر المعاني وما اودعه كنز
هذه الصحائف من الدرر المباهي به المعاني قلت هذه روضة تمايلت اغصانها وتدلت افنانها وعبقت
ازهارها وطابت ثمارها وتدفقت انهارها اوحلة ابهر الناظر رونقها وادهش الالباب تانق ناسج بردها ام
لجين طرازها ام آيات اخرس البلغاء اعجازها ام عقود تلألأت فرائدها وانتظمت قلائدها بل هي درر
تنافست التيجان في نفائسها فما طالت وتطاولت الاكاليل ان تحسن بها فما زالت لم لا وهي جمع من
فضله بين البرية معلوم ومن حسدت العرب العرباء عليه الروم خرجت كلماته من قلب سليم واخلاص
في حب صاحب الشفاعة من صميمه فما كل من جمع الف والا كل من اكثر النقل والعزو صنف انما تلك مواهب
وهبها المولى لمن يشاء وجعله اولى وكل يدعي وصلا بليلى ÷ فدونك شرحا صار لبردة المديح كالطراز المعلم
وابان ببلاغته وحسن انسجامه انه خير شرح عليها تكلم وترجم فمن تامله كذب قول القائل ما ترك الاول
كلمة لقائل هذا واني وان مددت ذراعي واجلت في ميدان مديحه يراعي وقطعت في ذلك ليلي و
نهاري وشمرت عن الساق ازاري فما انا في كمال محاسنه الا ذو قصور اذ لا تساوي الحجر الارضية الدرر القصور
كيف لا ومؤلفه جائز الشرف في العلم والنسب مفخر العجم والعرب الهمام العلامة الا انه شيخ الاسلام
والعمدة الفهامة منهم الا انه ملك العلماء الاعلام الحسيب النسيب الآخذ من كل فن باوفر نصيب المتوكل
على المعيد المبدي سيدي السيد عمر افندي مفتي مدينة خربوت المحمية صانه الله تعالى وحفظه من كل رزية و
بلية ابقاه الله راقيا ذرى المعالي رافلا في حلل الحبور على ممر الليالي ما ترنم بمدح سيد الكائنات مادح
وتليت قصيدة البردة بين المدائح وعبق مسك الختام بريحه الفائح انتهى **فهذا الخربوتي**
واحدهم المفرد ÷ وفردهم الاوحد ÷ قد اثبت هذا الحديث الهادي الى لحب الصواب الارشد
بحيث قد اطفى لهبات كل جاحد واحمد ÷ فالمارق عن ربقته هالك في تيه الضلال الممدد ÷ والناكب
عن قصده حائر في بيد الغي المفند ÷ والطاعن عليه محتقب للوبال الدائم المؤبد ÷ والقادح فيه مستمر
لاجله النكال الابد المخلد ÷ **وجه دو صد و سی ام آنکه قاضی محمد بن علی الشوکانی الصنعانی در کتاب الفوائد المجموعه**

نظرت

والعشا وله ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول يعز نظيره في جمعه وترصيفه وحسن ترتيبه وتصنيفه
وله السيل الجرار المتدفق على حدائق الازهار كان تاليفه في آخر مدته ولم يؤلف بعده شيئا فيما اعلم
وقد تكلم فيه على عيون المسائل وصحح من المشروع ما هو مقيد بالدلائل وزيف ما لم يكن عليه دليل
وحسن العبارة في الرد والتعليل والسبب في ذلك انه نشأ في زمنه جماعة من المقلدة الجامدين على التعصب
في الاصول والفروع ولم تزل المصاولة والمقاولة بينه وبينهم دائرة ولم يزالوا يندّدون عليه في المباحث
من غير حجة ولا برهان من سنة وقرآن فجعل كلامه في ذلك الشرح في الحقيقة موجها اليهم في التنفير
عن التقليد المذموم وايقاظهم الى النظر في الدليل لانه يرى تحريم التقليد المشوم وقد الف في ذلك
رسالة سماها القول المفيد في حكم التقليد وقد تحاماه لما حواه جماعة من علماء الوقت وارسل عليه
اهل جهته بسببه سهام اللوم والمقت وثارت من اجل ذلك فتنة في صنعاء بين من هو مقلد وبين من
هو متقيد بالدليل توهما من المقلدين انه ما اراد الا هدم مذهب اهل البيت لان الازهار هو عمدتهم
في هذه الاعصار وعليه في عباداتهم والمعاملة المدار وحاشاه من التعصب على من اوجب الله تعالى محبتهم
وجعل اجر نبينا صلى الله عليه وسلم في تبليغ الرسالة مودتهم لان له الولاء التام لهم وقد نشر محاسنهم
في مؤلفه در السحابة بما لم يختلج بعده ريبة لمرتاب وله العناية التامة بحفظ مذهبهم فانه افنى شبابه
في الدرس والتدريس في ذلك وعندي ان من جملة العنايات بهم هذا الشرح فان من تامله حق التامل بعين
الانصاف عن تبيان لما اقتضاه متن الازهار من الادلة الصحيحة لانه جاء فيه بادلة لم توجد في غيره في
اوضح ماخذها من الكتاب والسنة على ابدع اسلوب وقد اطلعت على غالب شروح الازهار فلم ار في شرح
ما يدانيه في ايراد الادلة وانما لم يرتض ما بني في ذلك الكتاب من التفاريع على القياس الذي علته غير مناسبة
او تخريج وسبيل الامام في ذلك سبيل المفرعين من سائر المذاهب الاسلامية فان كتبهم الفرعية مشحونة بذلك
على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب لان الماخذ واحد والرد واحد وان كان في الحقيقة ان الخطب يسير و
الخلاف في المسائل العلمية الظنية سهل لانها مطارح الانظار والاجتهاد يدخلها والمصيب من المجتهدين
في ذلك له اجران والمخطي له اجر وان تنبيه العالم بالخطاء على ذلك الخطاء للمقلد لا باس به لئلا يقلد
في الخطاء فانه مواخذ به مع ان من قلده معفو عنه في ذلك وهذه الطريقة ربما يحمد عليها من قصد ذلك
ولا يخرج المجتهد ما اجتهد فيه ونبه على الخطا بحسب ما ظهر له عن توليه لاهل بيت النبوة صلوات الله عليهم اجمعين

قصره على ذكر مشايخه وتلامذته وسيرته وما انطوت عليه شمائله وما قاله من شعر وما قيل فيه من
مدح وثناء بالنظم والنثر جاء في مجلد ضخم مولده يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذي القعدة
الحرام سنة اثنتين وسبعين بعد المائة والالف كما اخبرني بذلك في بلده هجرة شوكان ونشأ على
العفاف والطهارة ومازال يدّب ويدرج ويجمع النشأت ويحرز المكرمات له قرأة على والده ولازم
القاضي امام الفروع في زمانه احمد بن محمد الحرازي وانتفع به في الفقه واخذ النحو والصرف عن السيد
العلامة اسمعيل بن حسن والعلامة عبد الله بن اسمعيل النهمي والعلامة القاسم بن محمد الخولاني
واخذ علم البيان والمعاني والمنطق والاصول عن العلامة حسين بن محمد المغربي والعلامة على بن الهادي
عرهب ولازم في كثير من العلوم مجدد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الكوكباني واخذ في علم الحديث
عن الحافظ على بن ابراهيم بن عامر وغيرهم هؤلاء من المشايخ الكملة في جميع العلوم العقلية والنقلية حتى احرز جميع المعارف
واتفق على تحقيقه المخالف والموالف وصار المشار اليه في علوم الاجتهاد بالبنان والمجلي في معرفة غوامض
الشريعة عند الرهان له المولفات الجليلة الممتعة المفيدة النافعة في اغلب العلوم منها نيل
الاوطار شرح منتقى الاخبار لابن تيمية رح في اربعة مجلدات لم تكتحل عين الزمان بمثله في التحقيق
ولم يسمح الدهر بنحوه في التدقيق اعطى المسائل حقها في كل بحث على
طريق الانصاف وعدم التقيد بالتقليد ومذهب الاخلاف والاسلاف وتناقله عنه مشايخه الكرام
فمن دونهم من الاعلام وطار في الآفاق في زمان حيوته وقرئ عليه مرارا وانتفع به العلماء وكان يقول
انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سواه لما هو عليه من التحرير بارفع مكان ومن التمسك بالدليل على اي
شان وكان تاليفه في ايام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى تحرر وله التفسير الكبير المسمى فتح القدير
الجامع بين فني الدراية والرواية من التفسير وقد سبقه الى التاليف في الجمع بين الرواية والدراية العلامة
محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا ابسط واجمع واحسن منه ترتيبا
وترصيفا واحرز لمعاني اللغات وشواهدها تحقيقا وتاليفا وقد ذكر الحافظ السيوطي في الاتقان انه
جعله مقدمة لتفسير جامع للدراية والرواية سماه مطلع البدرين ومجمع البحرين وله مختصر في الفقه
على مقتضى الدليل سماه الدرر البهية وشرحه شرحا نافعا سماه الدراري المضيئة اورد فيه الادلة التي بنى
عليها ذلك المولف وله بل الغمام حاشية شفاء الاوام للامير حسين بن محمد وله در السحابة في مناقب القرابة

قد دل نظمك الدر الثمين بلا شك بانك بحر العلوم طما و ربت ابدا عتب فى ملاطفة ÷ وقد اسأت بعدى
فاحتمل كرما ÷ فالشوق بالشوق منقاس معتبر تقضى بذلك خير الرسل والحكما ÷ وان تشكك بالتشكيك فهو
على ÷ تواطؤ باتحاد الجنس قد نظما ÷ وموجبات ودادى فيك ما سلبت ÷ ولا غدا عقد ودى منك منفصما ÷ محصلات ودادى لها ما ضيت
عنك العدول ولا اوليتها عدما ÷ وقد تلطف تاشملنا على نمط ÷ لنا نتائج ودتمنع العقما ÷ وهذه القطعة من شعره تدل على انه مفرد
بليغ ولا مفرد سواه يوصف بالبلاغة وقد تم التوجيه بالقضايا المنطقية للموجبة والسالبة والمحصلة و
المعدولة ولله در القائل ؎ الحسن يظهر فى شيئين رونقه ÷ بيت من الشعر او بيت من الشعر ÷ وقد اخذت عنه
فى كثير من الفنون العلمية واخذت عنه غالب مولفاته الشريفة وبموته طفئ على اليمن مصباحهم المنير
ولا اظن يرون مثله فى تحقيقه للعلوم والتحرير وقد جرت بينى وبينه مكاتبة ادبية ومراسلة لمسائل علمية
هى عندى مثبتة بخطه الشريف وقلمه اللطيف وكان قد توفى قبله بمدة يسيرة ابنه العلامة على بن محمد
وهو احد محققى العلماء وممن لازم والده فى جميع المعارف حتى بلغ درجة العلوم تحقيقا وتدقيقا وقد شاركته فى الاخذ
على والده فى كثير من مقروآته رحمهما الله تعالى وقد كنت قلت فى والده مراثى واشركته فيها لولا
الاطالة لذكرتها ۔ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته محمد بن على بن محمد الشوكانى شيخنا
الامام العلامة الربانى والسهيل الطالع من القطر اليمانى امام الائمة ومفتى الامة بحر العلوم وشمس
الفهوم سند المجتهدين الحفاظ فارس المعانى والالفاظ فريد العصر نادرة الدهر شيخ الاسلام قدوة الانام
علامة الزمان ترجمان الحديث والقران علم الزهاد اوحد العباد قامع المبتدعين اخر المجتهدين راس
الموحدين تاج المتبعين صاحب التصانيف التى لم يسبق الى مثلها قاضى الجماعة شيخ الرواية والسماعة
عالى الاسناد السابق فى ميدان الاجتهاد على الاكابر الامجاد المطلع على حقائق الشريعة ومواردها العارف
بغوامضها ومقاصدها قال القاضى العلامة عبد الرحمن بن احمد البهكلى فى كتابه نفح العود فى ايام الشريف
حمود كان مولد شيخنا الشوكانى يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذى القعدة الحرام سنة اثنتين و
سبعين بعد مائة والف كما اخبرنى بذلك فى بلدة هجرة شوكان ونشأ على العفاف والطهارة وما زال يجمع
النشأت ويحرز المكرمات له قراءة على والده ولازم امام الفروع فى زمانه القاضى احمد بن محمد الحرازى وانتفع
به فى الفقه واخذ النحو والصرف عن السيد العلامة اسمعيل بن حسن والعلامة عبد الله بن اسمعيل النهمى والعلامة القاسم بن محمد الخولانى
واخذ علم البيان والمنطق والاصلين عن العلامة حسن بن محمد المغربى والعلامة على بن هادى عرهب ولازم

التوبی

لان التولا فی جانب وبیان الخطأ فی جانب وتمام محمدة ذلک المجتهد الذی قد اصل ما هو خطاء فی کتبه لئلا
یتبعه فی ذلک الخطأ من یتبع وهذا شان اهل العلم فی کل زمان ومکان ما بین راد ومردود علیه و
کل ماخوذ من قوله ومتروک الا صاحب العصمة علیه افضل الصلوة والتحیة وقد ذکر السیوطی فی کتاب
الخصائص ان من خصائص هذه الامة ان لا یقر بعضهم بعضا علی الخطاء ولو کان احب حبیب الیه
من طالع الکتب الاسلامیة فی الفروع والاصول علی اختلاف انواعها عرف ذلک وهان علیه سلوک هذه المسالک
ومن وزن الامور بالانصاف لا تخفی علیه الحقیقة ومن جمد علی التقلید وضاق عطنه عن مدارک الاستدلال
فماله وللاعتراض علی المجتهدین ولا ینبغی له ان یضایق المجتهد فی اجتهاده لاجل توقفه فی موقفه الذی
هو التقلید فقد تفضل الله علیه بالاجتهاد والتجدید ولکل منهم عن مقاماته شرح فی الکتاب بما یطول والتقلید لا یجوز الا لغیر المجتهد والاجتهاد
عند ائمة اهل البیت رضی الله عنهم غیر متعذر کما یقول غیرهم من مقلدة المذاهب ومن اعترض علی المجتهد فیما ادی الیه اجتهاده فقد
تحجر الواسع وما جری علی نهج السلف له فیه من اهل العلم نعم انا قد جردت مقاصد السیل الجرار فی مؤلف سمیته
نزهة الابصار من السیل الجرار وهو واف بالمقصود من ایراد تلک الادلة من غیر تعرض لما یقع به بسط

السابع

الالسنة من الناس وللمترجم له تاریخ حافل سماه البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جری فیه
من ذلک الوقت الی زمانه وابتداء فیه بذکر عابد الیمن ابراهیم الکینعی الولی المشهور وله جملة رسائل من
مطولات ومختصرات وقد جمعت فتاواه ورسائله فجاءت فی مجلدات وسماها ابنه العلامة علی بن
محمد الشوکانی بالفتح الربانی وله فی الادب الید الطولی وله اشعار کثیرة مدونة قد رتبها ابنه المذکور
علی حروف المعجم فجاءت فی دیوان کتب الیه ادیب عصره السید محمد بن هاشم بن یحیی الشامی ورفیقه
العلامة حسین بن احمد السیاغی یسألهما علی سبیل المطارحة عن الشوق هل هو من قسم المشکک او
من المتواطی المعروفین فی علم المنطق بهذه الابیات البدیعة سه یا نیری فلک العلیاء دام لنا یمن نور
علمکما ما یکشف الظلما ∴ ماذا تقولان فیما قد تقرر بالاجماع حتی هذا من به حکما ∴ قالوا بان
شهادات القلوب اذا قامت بصدق وداد صار ملتزما ∴ ومن یحب اذا صح القیاس له ∴ قطعا
بانهما فی السلک قد نظما ∴ وقد تضمن تصدیق تصوره ∴ بنسبة یتساوی الود بینهما ∴ وانما الشوق من قسم
المشکک هل ∴ فیه اعتراض قیاس فی استوائهما ∴ وقد تردد فی تقریره فاتئدا ∴ مغرما صار مشتاقا
لوصلکما ∴ فاجاب المترجم له واجاد ∴ یا ابن الهمالیل والاطواد من مضر والمنعمین بسیب یخجل الدیما

مقلد وبين من هو مقتد بالدليل توهما من المقلدين انه ما اراد الا هدم مذهب اهل البيت لان
الازهار هو عمدتهم في هذه الاعصار وعليه في عباداتهم والمعاملة المدار وحاشاه من التعصب على من اوجب
الله تعالى محبتهم وجعل اجر نبينا صلعم في تبليغ الرسالة مودتهم لانه لا اسوة في الولاء التام لهم وقد نشر محاسنهم في
مؤلفه در السحابة بما لا يتخالج بعده ريبة لمرتاب على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب سواء بسواء لان
المأخذ واحد والرد واحد والخطب يسير والخلاف في مسائل العلمية الظنية سهل لانها مطارح انظار و
الاجتهاد يخطيها والمصيب من المجتهدين في ذلك له اجران والمخطي له اجر وهذا شان اهل العلم في كل زمان و
مكان ما بين راد ومردود عليه وكل مأخوذ من قوله ومتروك الا صاحب العصمة عليه افضل الصلوة والتسليم
ومن طالع الكتب الاسلامية في الفروع والاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك وهان عليه سلوك هذه المسالك و
من وزن الامور بالانصاف لا يخفى عليه الحقيقة ومن جمد على التقليد وقصرت فطنته عن مدارك الاستدلال فما له
والاعتراض على المجتهدين ولا ينبغي ان يضائق المجتهد في اجتهاده لاجل توقفه في موقفه الذي هو التقليد وقد تفضل الله
عليه بالاجتهاد والتقليد لا يجوز الا لغير المجتهد والاجتهاد غير متعذر ومن اعترض على المجتهد فيما
ادى اليه اجتهاده فقد تحجر الواسع وجرى على خلاف نهج السلف من اهل العلم نعم انا قد حررت مقاصد
السيل الجرار في مؤلف سميته نزهة الابصار وهو واف بالمقصود من ايراد تلك الادلة من غير تعرض لما يقع به الالسنة بسط
من الناس والمترجم له تاريخ حافل سماه البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه من ذلك الوقت الى
زمانه وابتدء فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الولي المشهور وله جملة رسائل من مطولات ومختصرات وقد
جمعت فتاواه ورسائله فجاءت في مجلدات وسماها ابنه العلامة علي بن محمد بالفتح الرباني وله في الادب اليد
الطولى وله اشعار كثيرة مدونة وقد رتبها ابنه المذكور على حروف المعجم فجاءت في ديوان وقد اخذت عنه في كثير من
الفنون العلمية واخذت عنه غالب مؤلفاته وبموته طفي على اهل اليمن مصباحهم المنير ولا اظن يرون
مثله في تحقيقه للعلوم والتحرير وقد جرت بيني وبينه مكاتبة ادبية ومراسلة لمسائل علمية هي عندي
مثبتة بخطه وعلى الجملة فما راى مثل نفسه ولا راى من رآه مثله علما وورعا وقياما بالحق بقوة جنان و
سلاطة لسان وقد افرد ترجمته تلميذه الاديب محمد بن حسن الشجني الذماري بمؤلف قصره على ذكر مشايخه
وتلامذته وسيرته وما انطوى عليه شمائله وما قاله من شعر وما قيل فيه جاء في مجلد ضخم وكانت وفاته في شهر
جمادى الاخرة في سنة خمسين بعد المأتين والالف وقد كان توفي قبله بمدة يسيرة ابنه العلامة علي بن محمد

السابع

فی کثیر من العلوم مجدد زمانه السید عبد القادر بن احمد الحسنی الکوکبانی واخذ فی علم الحدیث عن الحافظ
علی بن ابراهیم بن عامر وغیر ذلک من المشایخ فی جمیع العلوم العقلیة والنقلیة حتی احرز جمیع المعارف واتفق علی
تحقیقه المخالف والمؤلف وصار المشار الیه فی علوم الاجتهاد بالبنان والمجلی فی معرفة غوامض الشریعة
عند الرهان له المؤلفات فی اغلب العلوم منها کتاب نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار للمجد ابن تیمیة
فی اربع مجلدات کبار لم تکتحل عین الزمان بمثله فی التحقیق اعطی فیه المسائل حقها فی کل بحث علی طریق
الانصاف وعدم التقیید بمذهب الاسلاف وتناقله عنه مشایخه فمن دونهم وطار فی الآفاق فی حیاته
وقرئ علیه مرارا وانتفع به العلماء وکان یقول انه لم یرض عن شیء من مؤلفاته سواه لما هو علیه
من التحریر البلیغ وکان تالیفه فی ایام مشایخه فنبهوه علی مواضع منه حتی تحرر وله التفسیر الکبیر
المسمی فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من التفسیر وقد سبقه الی التالیف فی الجمع بین الروایة
والدرایة العلامة محمد بن یحیی بن بهران فله تفسیر فی ذلک عظیم لکن تفسیر شیخنا ابسط واجمع واحسن
ترتیبا وترصیفا وقد ذکر الحافظ السیوطی فی الاتقان انه جعله مقدمة لتفسیر جامع للدرایة والروایة
سماه مطلع البدرین ومجمع البحرین وله مختصر فی الفقه علی مقتضی الدلیل سماه الدرر البهیة
وشرحه شرحا نافعا سماه الدراری المضیئة اورد فیه الادلة التی بنی علیها ذلک المؤلف وله
وبل الغمام حاشیة علی شفاء الاوام للامیر حسین بن محمد الامام وله در السحابة فی مناقب القرابة والصحابة
وله الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة وله ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول لم یعرف نظیره
فی جمعه وترصیفه وحسن ترتیبه وتصنیفه وله السیل الجرار المتدفق علی حدائق الازهار وکان من
تالیفه فی آخر مدته ولم یؤلف بعده شیئا فیما اعلم وقد تکلم فیه علی عیون من المسائل وصحح من المشروع
ما هو مقید بالدلائل وزیف ما لم یکن علیه دلیل وحسن العبارة فی الرد والتعلیل والسبب فی ذلک انه
نشأ فی زمنه جماعة من المقلدة الجامدین علی التعصب فی الاصول والفروع ولم تزل المصاولة والمقاولة
بینه وبینهم دائرة ولم یزالوا ینددون علیه فی المباحث من غیر حجة فجعل کلامه فی ذلک الشرح فی الحقیقة
موجها الیهم فی التنفیر عن التقلید المذموم وایقاظهم الی النظر فی الدلیل لانه یری تحریم التقلید وألف
فی ذلک رسالة سماها القول المفید فی حکم التقلید وقد تحاماه لما حواه جماعة من علماء الوقت و
ارسل الیه اهل جهته بسببه سهام اللوم والمقت وثارت من اجل ذلک فتنة فی صنعاء الیمن من هو

بما الامداد، فوقت نفسک النفوس من الشر وزیدت فی عمرک الاعصار، وقد اعتنی بشرح مناقبه وفضائله عدة من العلماء الاعلام والجهابذة الفخام منهم السید العلامة ابراهیم بن عبد الله الحوثی ومنهم بعض علماء کوکبان عظماء القدر کبراء الشان ومنهم السید العلامة محمد بن محمد الدیلمی ومنهم القاضی العلامة محمد بن حسن الشجنی الذماری فی کتاب حافل سماه التقصار فی جید زمن علامة الامصار ومنهم البحر العلامة والحبر الفهامة لطف الله جحاف وبالجملة فمحل القول فی هذا الامام ذو سعة فان وجدت لسانا قائلا فقل ؎

زد فی علامهما تشارفعة، ولیصنع الحاسد ما یصنع، فالدهر نحوی کما ینبغی، بید الذی یخفض او یرفع، والله المسئول ان یزیده مما اولاه وان یصلح لکل منا اخراه واولاه فضلا منه رب العالمین وکرما منه سبحانه اللهم آمین انتهی کلامه رح والمترجم له کتاب اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر ذکر فیه مشایخه الاعلام واسماء کتبه المقروءة والمسموعة مرویاته علی التمام فمن شاء الزیادة فعلیه بالکتاب المذکور فان الناظر فیه یقضی العجب العجاب، وهذا الذی ذکرناه فی هذا الکتاب قطرة من بحر فضائله التی لا تحصی وذرة من بوادی فواضله التی لا تستقصی تشهد بذلک مؤلفاته وتنطق به مصنفاته والله یختص برحمته من یشاء وهو الذاب عن شریعة الاسلام باللسان والقلم والمناضل عن الدین النبوی وکم ابدی الحکم ولا عبرة بمن یرمیه بما لیس فیه او ینسبه بمجرد الهوی لقول غیر وجیه فلم یضره قول الطاعن الحاسد والباغی الجاحد ؎ ما ضر نور الشمس ان کان ناظرا، الیها عیون لم تزل دهرها عمیا، فغیر الحسد یحمل صاحبه علی اتباع هواه وان یتکلم فیمن یحسده بما یلقاه وما احقه بقول القائل ؎ حسدوا الفتی اذ لم ینالوا سعیه، فالقوم اعداء له وخصوم، فالله تعالی هو المسئول ان یقینا شرور نفوسنا وحصائد السنتنا بمنه وفضله وقد روی عن ابی ذر الغفاری رضی الله عنه انه قال کان الناس ورقا لا شوک فیه فصاروا الیوم شوکا لا ورق فیه فهذا زمان ابی ذر فما ذاک من زماننا وباشراره ان یسمعوا الخیر اخفوه وان سمعوا، شرا اذاعوا وان لم یسمعوا کذبوا، فالمناسب جمع الخاطر عن علماء الوقت ورفع الهمة عنهم والقناعة بمن مضی من علماء السنة المطهرة واقتصار النظر فی کتبهم المحققة هذا وله رحمه الله تعالی مؤلفات مفیدة فی فنون عدیدة والتی وقفت علیها وهی عندی موجودة ایضا کثیرة جدا غیر ما ذکر و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته جمال الاسلام وشیخ السنة والفقه القاضی ابو علی محمد بن علی بن محمد الشوکانی الیمنی الصنعانی از اعاظم علما و اکابر فضلای صنعای یمن بود در جمیع علوم

الناظر

وهو احد محققي العلماء وممن لازم والده في جميع المعارف حتى بلغ ذروة العلوم تحقيقا وتدقيقا وقد شاركته
في الاخذ على والده في كثير من مقروآته وقد كنت قلت في والده مصراعا لولا الاطالة لذكرته انتهى كلامه
رحمه الله تعالى بلفظه ومعناه مع التلخيص قلت ووجدت على ظهر كتابه الدراري المضيئة ان مولده
رضي الله عنه كان في عام سبع وسبعين ومائة والف وقلد ولاية القضاء من جهة الامام المنصور بالله علي
بن العباس في اوائل شهر شعبان سنة ١٢٠٩ وتوفاه الله تعالى يوم الاربعاء في السادس والعشرين من جمادى الآخر
من شهور سنة ١٢٥٠ وكان بين وفاته ووفات ولده علي بن محمد نحو شهر وكان قد توفاه الله قبله ولم يظهر
الدهر جزعا ولا حزنا وكان ولدا صالحا عالما مبرزا في جميع العلوم وكان نادرة وقته على صغر سنه قيل انه
انه توفي وهو في حدود العشرين رحم الله الجميع برحمته ثم ذكر له تصانيف عدها ثلثة وخمسون كتابا
سماها باسمائها قال السيد الجليل العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الاهدل في كتابه
المسمى بالنفس اليماني والروح الريحاني في اجازة القضاة بني الشوكاني ما عبارته وممن تخرج بسيدي الامام
عبد القادر بن احمد الحسني امام عصرنا في سائر العلوم وخطيب دهرنا في ايضاح دقائق المنطوق والمفهوم
الحافظ المسند الحجة الهادي في ايضاح السنن النبوية الى المحجة عز الاسلام محمد بن علي الشوكاني بلغه
الله في الدارين اقصى الاماني شعر ان هز اقلامه يوما ليعملها ؛ انساك كل كمي هز عامله ؛ وان اقر على رق
انامله ؛ اقر بالرق كتاب الانام له ؛ ولقد منح رب العالمين من بحر فضله الواسع هذا القاضي الامام ثلثة امور
لا اعلمها في هذا الزمان لاحد غيره جمعت لغيره الاول سعة التبحر في العلوم على اختلاف اجناسها وانواعها و
اصنافها الثاني سعة التلاميذ المحققين والنبلاء المدققين اولي الافهام الخارقة والفضائل الفائقة
الحقيق ان ينشد عند حضور جمعهم الغفير ومشاهدة غوصهم على جواهر المعاني التي استخراجها
من بحر الحقائق غير يسير شعر اني اذا حضرتني الف محبرة ؛ تقول اخبرني هذا وحدثني ؛ صاحت
بتفويقها الاقلام ناطقة ؛ هذي المكارم لا قعبان من لبن ؛ الثالث سعة التاليف المحررة والرسائل و
الجوابات المحبرة التي تسامى في كثرتها الجهابذة الفحول وبلغ من تنقيحها وتحقيقها كل غلو سول وقد ذكر لي
بعض المعتمدين ان مؤلفاته الحاصلة الان مائة واربعة عشر مؤلفا عدد سور كتاب الله تعالى قد
شاعت في الامصار الشاسعة فضلا عن القريبة ووقع بها غاية الانتفاع والله عز وجل المسئول ان يبارك
للاسلام والمسلمين في اوقاته وان يمتع بحياته امين ثم امين شعر كلنا عالم بانك فينا نعمة سلعت

حصن حصین مجلد ضخیم و الفوائد المجموعہ فی الاحادیث الموضوعہ و این کتاب در ہند بقالب طبع رسیدہ و اول [illegible] یہ از

در ہند اور د مولوی عبد الحی مرحوم اند و الیشان در سفر حج از وی رح سند فن حدیث ہم بطریق اجازت بالکتابۃ

حاصل نمودہ بودند و تحریر الدلائل علی مقدار ما یجوز بین الامام و الموتم من الارتفاع و الانخفاض و البعد و الحائل و کشف الاستار

عن حکم الشفعۃ بالجوار و فقیہ علامہ علی بن احمد ابروی تقریظی منظوم ست منہا نظم لله در العالم الربانی ؛ البدر نجل

علی الشوکانی ؛ فلقد ابان عن العلوم جواہرا ؛ تنبیک منہ علی علو الشان ؛ قد اشرقت اکواننا بعلومہ

شان البدر و یضیئ فی الاکوان ؛ ولئن سمی کل الکمال فانہ ؛ عن وصفہ الجاری علی الازمان ؛ سبحان من جعل

الفضائل کلہا ؛ فیہ و فضلہ علی الاقران ؛ وعلیہ منی الف الف تحیۃ ؛ ما غردت ورقاء علی الاغصان

و لہ اشراق النیرین فی بیان الحکم اذا تخلف عن الوعد احد الخصمین و در وی علامہ لطف الله بن احمد جحاف نظمی ست

بطور تقریظ منہا نظم لقد ابدعت فی التحریر یا من ؛ الیہ دقائق الابحاث تنتہی ؛ وجئت من الکمال بمعجزات

اضاءت انجم الافلاک عنہا ؛ یقول القوم ان وافی و فیہ ؛ لہا وجہان کان الحق ابہی ؛ وکان بہم حسود

قال وجہ ؛ سیظہر وہو فی التحقیق اشہی ؛ فوافا کاملا کالبدر لما ؛ تبدت ہل لہ ابصرت شبہا

و لما جاء ہم بہتوا و قالوا ؛ صہ قد جاء من ستین وجہا ؛ و لہ کتاب و بل الغمام علی شفاء الاوام

شرحا و تخریجا و کتاب ادب الطلب و منتہی الارب و ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول و

السیل الجرار المتدفق علی حدائق الازہار مجلد ضخیم و لہ کتاب فی الاشتقاق و کتاب الفتح الربانی

فی فتاوی الشوکانی فی اربع مجلدات ضخیمۃ فیہ غرائب مسائل و عجائب رسائل و کتاب ارشاد الثقات

الی اتفاق الشرائع علی التوحید و المعاد و النبوات ردا علی موسی بن میمون الاندلسی الیہودی فی ظاہر

المستند و الزندیق فی باطن المعتقد و من رسائلہ الطود المنیف فی الانتصاف للسعد علی الشریف

فی المسئلۃ المشہورۃ التی تنازعا فیہا بین یدی تیمور لنک السمرقندی و منہا شفاء العلل فی زیادۃ

الثمن لمجرد الاجل و طیب النشر فی مسائل العشر جواب علی القاضی عبد الرحمن و الصوارم الہندیۃ

المسلولۃ علی الریاض الندیۃ لابطال قول من اوجب غسل الفرجین و القول الصادق فی امام

الفاسق و تشنیف السمع بابطال ادلۃ الجمع و رسالۃ فی حد السفر الذی یجب معہ قصر الصلوۃ و

القول المحرر فی لبس المعصفر و سائر انواع الاحمر و ابطال دعوی الاجماع علی تحریم السماع و زہر النسرین

الفائح بفضائل المعمرین و عقود الجمان فی بیان حدود البلدان و اتحاف المہرۃ فی الکلام علی حدیث

تضیئ

ظ ورق

فوائی تبد

متعدده اوله از صرف و نحو و منطق و فقه و اصول فقه و حدیث و تفسیر و اصول آن ید بیضا داشت چنانکه ثبت او که مشتمل بر
ذکر کتب این علوم و غیرهاست بران دلالت دارد ولادت او در سنه سبع و سبعین و مائة والف اتفاق افتاده و شیوخ
او بسیار اند منهم السید الامام عبد القادر بن احمد بن الناصر و علی بن ابراهیم بن علی و صدیق بن علی المزجاجی و یوسف بن محمد
المزجاجی و حسن بن اسماعیل بن حسین المغربی و غیرهم و بعضی از ایشان روایت دارند از محمد حیات سندی مدنی و از ابو الحسن سندی
و از سید محمد بن اسماعیل امیر و عبد الخالق مزجاجی و غیرهم و چنانکه وی از اینها اخذ کرده و سماع نموده همچنان خلقی بسیار نیز
بیشمار از وی اخذ نموده و استفاده کرده در عهد خود در علوم و فنون حدیث عدیم النظیر بود و تلامذه وی اخذ اجازت از وی
در مفاخر و مناقب عظیمه معدود است قاضی قضاة صنعای یمن بود و از طرف امام منصور بالله علی بن العباس در سنه ۱۲۰۹
اوائل شهر شعبان متقلد این خدمت شده حاکم آنجا با آنکه مذهب زیدیه داشت در تعظیم و اجلال او مبالغه میکرد و در هر باب
از امر و نهی مقتدی قول او بود و مجال نداشت که سر مو خلاف رای او ورزد مفصل خصوصیات او و دیگر مهمات ملکی و مالی کند شیخ محمد بن
القاضی محسن الانصاری در حدیده با فقیر حکایت کردند که پادشاه صنعا می گفت انقره خوف که مرا از دو کس می آید هیچکس
نیست یکی او تعالی دوم شوکانی و نیز میگفت که زیدیه را بسبب در مذهب ایشان تعصبی تمام با او بود بارها بصورت
بلوی بر آمده خانه او را محاصره کردند چون وی یکبار از خانه بر آمد همه ها گریختند هیچیکی را مجال مقابله و مواجهه با او نبود از
مصراع هیبت حق است این از خلق نیست چون در علوم دینیه برتبه اجتهاد رسیده بود تقلید هیچ یکی نمیکرد نواب
محمد مصطفی خان بهادر المتوفی سنة ثمانین و مائتین و الف در ترغیب السالک الی احسن المسالک نوشته از
شوکانی که قاضی القضاة صنعا بود شاید که خبری نشسته باشی میگویی که بعد از سلف بوفور احاطه و اطلاع
در فن حدیث کسی بر خاسته در فروع تقلید ائمه نمیکرد عمل باجتهاد خویش داشت و این معنی نه خاص اوست که همه اهل حدیث
المجاهدین شیوه خرامش دارند بالجمله از ارض یمن چندین ارباب خیر و صلاح و مجمع چندین اصحاب فلاح آمد شگفت چیست
که خواجه کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات در خصوص او فرموده الایمان یمان والحکمة یمانیة انتهی گویم وی صاحب
تصانیف بسیار است از مطولات و مختصرات منها فتح القدیر تفسیر القرآن الکریم در اربع مجلد ضخام و نیل الاوطار
شرح منتقی الاخبار در چهار مجلد و اول کسیکه این هر دو کتاب در هند آورده و آنرا رواج داده محرر سطور است و حال
این هر دو کتاب در مقصد اول گذشت و منها الدرر البهیة مختصر فی فقه الحدیث و شرحه الدراری المضیئة مجلد لطیف و
رفع الریبة فی مسئلة الغیبة و شرح الصدور فی تحریم رفع القبور و ارشاد السائل الی دلیل المسائل و التوضیح فیما جاء
فی المنتظر والمسیح و الابحاث الوضعیة فی الکلام علی حدیث حب الدنیا رأس کل خطیئة و تحفة الذاکرین شرح

یامون غیر وانیه * قد سابقت کل رکاض و رتاك * زادیتها وهی فی الارقال جاهدة * یا ناق خبی لقد ابعدت مرماك * الی دیار الذی حاز العلا و حوی * کل الکمال بعقل نیر زاك * محمد بن علی والذی فعلت اقلامه فی الاعادی فعل بتاك * المجتهد العالم النحریر من خضعت * له الرقاب خضوع الخائف الشاکی * مجدد العلم فی هذا الاوان ومن * قد انقذ الناس من فسق و اشراك * مشتهر العلم فی بدو و فی حضر * منصل لدم الفجار سفاك * مفسر الذکر بالقول المبین فقد * علا به فوق اعلام و املاك * ابدی لنا فی تالیف له ظهرت مقالة خاب منها کل افاك * فان جئت حضرته العلیاء خلت بها * معظما بین زهاد و نساك * محلقین علی العلم الشریف بها * علی امام سریع الفهم فتاك * ادامه الله ربی للعباد معا * لکل بحث دقیق خیر فكاك * الیك یا بن علی قد سمحت بها * فرائدا ما نظمها یا سلاك * ولبعض ادباء مسقط فی حقه رحمه الله **نظم**

یا من اتی صنعاء یبقی مفخرا * و یرید مجدا او علو الشان * فلیات نادی حبرها و عمیدها * قطب الکمال محمد الشوکانی * حبر تدفق مثل بحر علمه * هذا و لیس له بصنعا ثانی * ولبعضهم **نظم** علامة المعقول والمنقول من * حکمت له العلما علی اترابه * فرد الزمان و لوم المجد من * فاق الاکابر فی اوان شبابه * بدر الهدی النظار سابه مقبلا * کعبه علمه سائر حجابه * شوکانی در نظم نیز دستگاه کامل دارد و علم عربیت را چنانکه باید اتقان کرده و سابق بر فرسان این میدان گشته * جدیده از کلام او از نظم کثیر دیده شد این بیت بخاطر مانده است **ابیات** یا نازلین الحمی ان عز قربکم * تعنی و ضاقت بنا دار و اوطان * فان الیکم تحیات مرددة مع النسیم و اشواق و اشجان **وله** قالوا اتیت مواخرا فاجبتهم * ان الختام اخری * و ختام خیر الرسل صار من الجمیع اجل قدرا * و تاخر الاسعار صیرها بحسن الوصف احری * و الخنصر الصغری علت و تختمت تبرا و درا * و تری السنان وان تاخر فی الرماح یعل صدرا * سبق الهلال البدر کلا * لکن لم یصر بالسبق بدرا * شوکانی نسبت بسوی قبیله است و صنعانی نسبت بصنعا که اشهر بلاد یمن و تختگاه امام انجاست در ترغیب السالک گفته خاکش همه محدث خیز امروز علم حدیث چنانکه در انجاست گمان نمیرود که باین فراوانی و باین وسعت بجای دیگر باشد انتهی شیخ احمد فرزند شوکانی هم عالم کامل فقیه محدث بود بعد پدر بجای او درس گفت و فتوی داد برای طالبین اجازت و استماع حدیث نمود هر سال وفاتش اطلاع دست بهم نداد اما وفات شوکانی در سنه خمس و خمسین و مائتین والف یوم الاربعا بست و ششم جمادی الاخره بوده و میان وفات او و وفات ولد او علی بن محمد قریب یکماه تفاوت افتاده اول پسر بمرد دید هیچ جزع و فزع ظاهر نکرد

لاعدوی ولاطیرۃ وارشاد الغبی الی مذھب اھل البیت فی صحب النبی ودفع الجناح عن باقی المباح
ھل ھو مامور بہ ام لا وارشاد المستفید الی دفع کلام ابن دقیق العید فی الاطلاق والتقیید والبحث المسلم
بقولہ تعالی الا من ظلم والبحث المثمر عن تحریم کل مسکر والرسالۃ المکملۃ فی ادلۃ البسملۃ ورسالۃ عجیبۃ فی
رفع المظالم والمآتم الی غیر ذلک من المؤلفات وکلھا بدیعۃ فی بابھا نافعۃ لطلابھا لم یتیسر مثلھا لعلماء
عصرہ فضلا عمن جاء بعدھم وغایتہ انہ نادرۃ الدھر واعلم علماء العصر ولہ کتب ورسائل واجوبۃ سوی
ھذا لا یحصی کثرۃ فرحمہ اللہ تعالی ورضی عنہ وبعض این کتب نزد محرر سطور موجود ست ووی شیخ منست
بلاواسطہ وبہم بدو واسطہ وفضلا وکملای عصر او در مدح وے قصائد واشعار بسیارست کہ حصر نتوان کرد منہا للشیخ
العلامۃ لطف اللہ بن احمد الجحاف الیمنی **نظم** کیف تحیرت الادلۃ حیث لا ÷ ھادی الطلاب نھج السنۃ ÷
بتصرف کیف القطان ÷ والنسائی والعلی الحنید لسوۃ ÷ وضاعۃ عنھا لوسطا طفرھا ÷ لغموض ماخذھا
ونطق الدقۃ ÷ ومالف ظفرت بہ النقاد ÷ فانقادت الی سبل الرشاد بعزمۃ ÷ للحافظ الحبر الحری
محمد بن علی البحر الخضم الحجۃ ÷ جمع الذی یروی من الآیات والآثار عن طاھا بصالح نیۃ ÷ وابان
عن عقد تملک منکب العلیا وادرک ھام کل فضیلۃ ÷ القت الیک امورھا الاحکام اذ ÷ وجدتک
عند الخطب خادر بیشۃ ÷ من یستطیع ینال رتبتک التی ÷ وجبت بحکم اللہ فی الازلیۃ ÷ لا فض فوک
نصبت اعلام الھدی ÷ وفللت بالتصدیق سیف البدعۃ ÷ وشربت من نضاخ عین السنۃ الغراء وقمت بھا
باکمل دعوۃ ÷ ومنھا للسید الجلیل فخر الاسلام عبد اللہ بن علی الجلال الیمنی رحمہ اللہ یا دار عزۃ صوب
المزن حیاک ÷ وجاد رسمک جون الھام الباکی ÷ وکل منبثق سار وغادیۃ ÷ یبکی بدمع مشوق عند مغناک
فلی بعزۃ فی تلک الربا خلس ÷ من اجلھا صرت اھواھا واھواک ÷ یا صاحبی الما بالحمی وسلا عن ÷ دیارھا
محب ظل یرعاک متیم کلما حنت مطوقۃ ÷ اطال بین بناء الحی ذکراک ÷ وکلما ھبت الارباح فی جھۃ ÷ توھم
الریح ریاھا کریاک ÷ وکلما مال غصن فی غلائلہ ÷ سالت مدامعہ شوقا لمرآک ÷ وکلما افتر ثغر للاقاح
رای ÷ بہ شنیبۃ ما فی ثنایاک ÷ وکلما احمر ورد فی الریاض حکی ÷ توریدہ ما یراہ فی محیاک ÷ یا عزۃ ھل للتی
فکم من سبب ÷ الی الرجوع وھل نحظی بلقیاک ÷ وھل لنا عودۃ نطفی بھا حرقا ÷ من الضنا نالھا بالھجر
مغناک ÷ ھیھات من دون ھذا کل داھیۃ ÷ فی کل قفر لقتل الصید معراک ÷ ومھمہ مقفر فیہ السباع وفیہ
الریح مسرے وقد شیبت بارکاک ÷ قد جرت فیہ باشبال مررت بھا ÷ وکل اشوس الوی غیر ضحاک ÷ قطعۃ

ومحتجب نماند که فاضل رشید از اکابر متکلمین و افاخم متبحرین نزد سنیه بمبلغ جلالت شان و رفعت مکان او بر متتبع افادات ایشان واضح و آشکار است خود مخاطب سنیه بتبجیل و تکریم براه تعظیم و تفخیم او پیموده چنانچه فاضل رشید در غرة الراشدین میفرماید چونکه مراسله فقیر بخدمت مصنف مد ظله رسید و شرف اصغای آنجناب یافت بعد تحسین فرموده که این ناچیز خود در الاایق آن بمید انند لهذا مناسب نمی‌بود که تعرض بنقل آن نماید لیکن برای تزیین این رساله بطریق تبرک چند فقره از آن نقید قلم می‌آید فرموده که از فقیر عبد العزیز مطالعه نمایند که درین ایام جواب چند شبهه معترض که بر تحفه اثنا عشریه در باب مسائل فقهیه نموده تحریر آن فضائل مآب بسمع در آمد خیلی موجب انشراح خاطر و انبساط سامع و ناظر گردید تقریر شافی با مراعات قاعده مناظره بعمل آورده‌اند جزاکم الله تعالی خیر الجزاء و بای اختیار دعا بر علو حرز ته دل برای صلاح دنیا و آخرت و مزید درجات علم و عمل بر آن فضائل مآب جوش زد و المرجو من الله تعالی ان یقرنها بالقبول ببرکة الرسول و البتول و جعلک الله کاسمک رشیدا فی الدین ارشاد للمسلمین و نیز فرموده اند قدری که نوشته اند بسیار خوب نوشته اند جزاکم الله تعالی خیرا انتهی کلامه شریف انتهی ما نقله الرشید و مولوی حیدر علی معاصر در ازالة الغین گفته و اگر کسی را دریافت حال خلافت امیر تمام از کتب الملحق منظور باشد در عبارت رساله غرة الراشدین و ذلة الضالین که از رسائل مؤلفه مولانا رشید المتکلمین مرشد المسلمین رفع الله درجته فی اعلی علیین ست نظر فرماید الخ و نیز در ازالة الغین در ذکر لاعنین و مکفرین یزید گفته و از انجمله ست حجة الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانیکه قلوب مخالفین بکنهش میرسد نهاده اوست و از انجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم انتهی و نیز حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بعد نقل عبارتی گفته و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی اعلی علیین نیز عبارت اینمقام را در کتاب غرة الراشدین بقدر ضرورت آورده انتهی و نیز در منتهی الکلام گفته مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی علیین هم رکتره صفدر ز میفرماید که نوبت مناظره و منازعه درمیان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجای میرسید که ناظر گمان میمود که ایشان گاهی باهم متفق نخواهند شد الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم در ذکر اصحاب شاه عبد العزیز گفته و منهم الشیخ رشید الدین خان الدهلوی کان فاضلا جامعا بین کثیر من العلوم الدرسیة وکان حسن العبارة دابه الذب عن حمی اهل السنة والجماعة والنکایة فی الرافضة للشائیم صنف فی الرد علیهم کتابه الشوکة العمریة وغیرها مما یعظم موقعه عند الجدلیین من اهل النظر و نجاره کشمیری انتهی **فهذا الفاضل الرشید** عمدة متکلمیهم الصنادید؛ قد اثبت بالحتم هذا الحدیث الحمید؛ و دان بالجزم لهذا الخبر المنیف المجید؛ و لم یعتر بما هفی به استاذه الوحید؛ و لم یحتفل بما تفوه به ذلک الفرد الفرید

باآنکہ والد صالح عالم مبرز در جمیع علوم بود و باوجود صغر سن کہ در حدود بست سالگی باشند نادرۂ وقت آمدہ بود رحمہ اللہ الجمیع برحمتہ تا اینکہ شوکانی و کسانیکہ سلسلہ اسناد روایت حدیث ایشان بوی منتہی میشود اکثر اینها در فروع مقید بمذہب خاص نیستند بلکہ عمل بر احادیث بعد طی جمیع مدارج تحقیق و تصحیح مینمایند و ہر کہ از ایشان نوعی از اجتہاد بہم میرساند کار حسب اجتہاد خود میکند موافق آنچه او را ظاہر میشود شوکانی باآنکہ رتبہ اجتہاد داشت در کتب مولفہ خود ہیچ جا از دائرہ مذاہب اربعہ بیرون نرفتہ الا ماشاء اللہ تعالی و در ان خلاف جماعتی از سلف و اکابر اہل حدیث ہمراہ اوست در وقت او ریاست علم حدیث و فتوی و تدریس و قضای بلاد ان بوی منتہی شدہ بود و خود کار تحقیق بجای رسیدہ کہ مسائل اصول فقہ را از ہر چہار مذہب در مجلد ضخیم تنقیح نمودہ و صواب آنرا از خطا جدا ساختہ و در ہر مسئلہ بحث و تفتیش کامل بر روی کار آوردہ نامش ارشاد الفحول الی التحقیق الحق من علم الاصول نہادہ و این امری غیر مسبوق ست زیرا کہ تا ضوابط و قوانین این علم در یغا لم ممہد گشتہ ہیچکس بجز تقلید دم از تحقیق دران نزد مگر این شخص کہ درین آخر زمان گوی سبقت از ہمگنان ربودہ و ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء موافق و مخالف بعلم و فضل او اعتراف دارند و کتب مصنفہ او را یمانیان خریداری مینمایند و بسوی آن محتاج اند تلخیص مذاہب با ادلہ چنانکہ او میکند در دنیا نیست ترجیح حکم در محل خلاف و اختلاف از وی شنیدنی و اللہ یختص برحمتہ من یشاء امروز اگر پیش یکی امہات تالیف وی باشد در ہیچ باب شریعت محتاج بسوی غیر او نیست با اینہمہ نصرت سنت و قلع و قمع بدعت و رد محدثات و رفع منکرات بزبان و بیان آیتی از آیات الہی بود درین دور آخر آنچہ سعی در ترویج شرع مطہر و تجدید احکام اسلام و احیای سنن و اماتت فتن از وی بوجود آمدہ گمان نمیرود کہ کسی دیگر کردہ باشد جزاہ اللہ عن الاسلام والمسلمین خیر انتہی

فہذا الشوکانی جہبذہم الناقد النقاب ؛ قد اثبت ہذا الحدیث الوثیق النصاب ؛ فارغم بذلک انوف الجاحدین المنصاب ؛ واوہن متن المعاندین الاوشاب ؛ فللمقدم علی رد مطعون عند اولی الالباب ؛ والمتجاسر علی طعنہ ملموز عند اصحاب الانقاب ؛ والمرتاب فیہ زائغ عن منہج الحق والصواب ؛ والمائق عنہ غار فی غیابۃ التلجلج والاضطراب ؛ **وجہ دو صد و سی و یکم** آنکہ محمد رشید الدین خان دہلوی تلمیذ مخاطب معید اثبات این حدیث شریف فرمودہ جناب امیر المومنین علیہ السلام بوصف باب مدینۃ العلم یاد نمودہ چنانچہ در ایضاح لطافۃ المقال بجواب قول صاحب لطافۃ المقال چہارم حدیث الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیثما دار روایت میکنند الخ گفتہ دوم آنکہ در باب خلافت حقی کہ باباب مدینہ علم معیت داشت لیاقت خلافت بود و شخصیکہ دران حق مخالفت ورزد بی شبہہ مورد طعن و ملامت ست الخ

بلکه خلاصه تحریر جاه نحاریر عظام ست و ایمائیکه بقصه تقرر حسان بن ثابت بروایت صحیحین نمودند در صحیحین در دیگر صحاح نیز موجود چنانچه در ترمذی اینقصه بروایت حضرت عائشه رضی الله عنها مرویست و حاصلش اینکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة وضع منبر در مسجد منیف برای حسان میفرمودند و حسان بر آن منبر استاده شده بیان مفاخر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دفع مطاعن از آنحضرت علیه الصلوة والسلام میکرد و بهمین جهت مورد این بیان از زبان رسالت ترجمان میگردید ان الله یؤید حسان بروح القدس ما ینافح او یفاخر رسول الله صلی الله علیه وسلم و در مشکوة هم موافق ترمذی حدیث بروایت حضرت عائشه از صحیح بخاری مرویست بالجمله اینقصه هم از مؤیدات مطلوب ست نمی بینی که حسان بر منبر ایستاده شده ذکر مفاخر سرور کائنات علیه الوف من الصلوات والتسلیمات باین تعظیم و تکریم میکرد و آنحضرت علیهم الصلوة والسلام و صحابه کرام میشنیدند پس اینقصه را نیز اصلی بر صحت و ثبوت و استحباب و استحسان انعقاد مجلس میلاد شریف که عبارت از بیان فضائل و معجزات سرور کائنات ست صلی الله علیه وسلم باید انگاشت و لنبذ اختتام محمد ممادح گرانقصه بر سر دارانتهت عبارته باشباع الکلام فهذا جمال الدین صاحب تفریح الاحباب تلمیذ المخاطب البارع الالقاب قد روی هذا الحدیث الفائح من الهدی بکل باب و اظهر کونه حدیثا حسنا علی الصواب فیاله من تلمیذ صدع بافادته صفاة شبهة المنقر فی تخفیف والخلاف و اکرم به من مستفید تد بان بتحقیقه زیغ مفیده المنغمر فی الزور والکذب التباب فظهر ان ما لفقه المخاطب من الاباطیل کلمع الآل و السراب و وضح ان ماسوله من الاعالیل عرضة للتباب

وجه دو صد و سی و سوم آنکه نور الدین بن اسمعیل السلیمانی حدیث مدینة العلم روایت نموده چنانچه در درر یتیم نقلا عن الاکتفا آورده و عنه ای عن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم و علی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة و نیز در درر یتیم نقلا عن الاکتفا آورده و عنه ای عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب اخرجه الحاکم فی المستدرک والخطیب فی المتفق والمفترق انتهی فهذا نور الدین السلیمانی من اکابرهم القادة قد روی هذا الحدیث العذب الموارد نقلا عن اکابرهم المحرزین لکل آبد من التحقیق شارد المفیدین لکل منتجع للتثبیت وارد فلا یصد عنه الا من صار لفرط عناده شر مارد ولا یمیل عنه الا من اصبح للدراسة حارد

وجه دو صد و سی و چهارم آنکه ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی اللکهنوی در مرآة المومنین که در بیان مناقب و مآثر جناب امیر المومنین علیه السلام که نصوص قاطعه بر فضیلت و خلافت و امامت آنجناب گفته و از آنجمله آنست که رسول صلی الله علیه وسلم در حق علی رضی الله عنه فرمود

توضیح والحمد لله لحب الصواب السدید * وکشفنا عنك غطاءك فبصرك الیوم حدید * **وجه دو صد وسی و دوم** آنکه جمال الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالعلی القرشی المعروف بمرزا حسن علی محدث تلمیذ مخاطب حدیث مدینة العلم را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام معدود فرموده باثبات تحسین آن مبانی ارغام جاحدین تاسیس نموده چنانچه در تفریح الاحباب بمناقب الآل والاصحاب گفته اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر وعن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها هذا الحدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی والنووی ومولوی حسن علی محدث لکهنوی از کبار محدثین این دیار وعظام منقدین این امصار نزد سنیه میباشد وسلامت الله بدایونی در اشباع الکلام او را از اکابر واعلام معدود نموده وباحترام تمام افادات او که متعلق بمولد جناب سرور انام علیه وآله آلاف التحیة والسلام ست ذکر کرده تمسك و تشبث بآن فرموده چنانچه گفته ودر التقاط که از رسالهٔ مولانا جلال الدین سیوطی وسیرت شامی ورسالهٔ ملا علی قاری سرمه دیده تحریر شده اثبات عمل مولد شریف را محصول مقصود نماید نگاشت که بسیاری از اکابر واعلام در تحقیق این مبحث واثبات این مقصد ومرام بتحریر وتقریر بحر زحسنات جامع برکات شده الی ان قال از انجمله ست آنچه مولانا جمال الدین المعروف بمیرزا حسن علی محدث لکهنوی علیه الرحمه در خصوص نوشته اند که عمل مولد شریف برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم البته مستحسن ست بلکه مستحب وموجب ثواب ودلائل جواز محفل مولد شریف در رسائل اثبات مولد از اکابر محدثین وعلما از سلف وخلف انتظام دارند وشیخ جلال الدین سیوطی از شرح نسائی وشیخ ابن حجر عسقلانی در شرح اربعین نووی والامام نووی حکم باستحسان آن فرموده اند وامام نووی هم بهمین مطلب میل فرموده اند وقصه مقرر ساختن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسان را برای دفع هجو وذم مشرکین از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیحین مسطور ست واز این جهت فرموده اند اللهم اید الحسان بروح القدس کذا فی الصحیحین ودر حدیث آمده ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت بلال را که ترک مکن روزه دو شنبه را زیرا که من زائیده شده ام روز دوشنبه این حدیث اصل ست در جواز تعیین روز مولد ونیز در حدیث وارد ست عن ابن مسعود رضی الله عنه ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن اخرجه محمد فی الموطا واختیار عمل مولد شریف از مدت بانصد سال کم سری نمائید از علمای محدثین وفقهای عظام ومفتیان کرام ومشایخ اهلسنت وجماعت ومتبعان سنت ومسلمین ترویج یافته وسلاطین عادل بر تائید آن کمر همت بسته ترویج آن منظور داشتند وصرف اموال بسیار بران نموده اند وتا حال این عمل در دیار عرب از حرمین شریفین ویمن وعراق وسند از اکابر علما ومشایخ کبرا وارباب ورع وتقوی بملاحظه دلائل مسطوره در کتب ورسائل جاری ست انتهی مختصر الطف وخوبی این تحریر وتقریر بر ناظر بصیر پوشیده نخواهد بود اگر بنظر انصاف ملاحظه رود این قدر قلیل جاری تقاریر سلف کرام

وابونعیم فی المعرفة

من وصل غانیۃ وطیب عناق * واشتغل بالتدریس والتالیف وھو ابن ثلثۃ عشر سنۃ ودرس و وعظ وافتی الحنفیۃ فی بغداد المحمیۃ واکثر من املاء الخطب والرسائل والفتاوی والمسائل دخطہ کانہ اللولوء والمرجان او العقود فی اجیاد الحسان تقلد الافتاء سنۃ ۱۲۴۸ وھو عام ولادۃ محرر ھذہ السطور ارسل الیہ السلطان بنیشان ذی قدر وشان قال نجلہ السید احمد کان اللہ لہ خیر ناصر فی ترجمتہ المسماۃ بارج الند والعود کان عالما باختلاف المذاھب مطلعا علی الملل والنحل والغرائب سلفی الاعتقاد شافعی المذھب کآبائہ الامجاد الا انہ فی کثیر من المسائل یقتدی بالامام الاعظم ثم فی اخر امرہ مال الی الاجتہاد کامثالہ من العلماء النقاد حسبما صرح بہ الائمۃ فی کتب الاصول وتعرفہ الجہابذۃ الفحول قال ومن مولفاتہ ما ھو اعظمہا قدرا واجلہا فخرا تفسیرہ المسمی بروح المعانی فی تفسیر القران والسبع المثانی لیس فیہ مذھب السلف الاماثل ومنہا شرح السلم فی المنطق ومنہا نزھۃ الالباب فی غرائب الاغتراب ومنہا نشوۃ الشمول فی السفر الی اسلامبول ونشوۃ المدام وکتاب الاجوبۃ العراقیۃ والفیض الوارد ومنہا ومنہا الی اخر ما قال وقد اتحفنی فی عامی ھذا سنۃ ۱۲۹۱ الھجریۃ نجلہ العلامۃ السید خیر الدین نعمان الوسی زادہ من بغداد المحمیۃ سلمہ اللہ تعالی باربع کتب من مولفاتہ الشریفۃ منہا النزھۃ والنشوۃ والاجوبۃ والفیض وقفت علیہا واستفدت منہا وعرفت مقدار جامعہا فی العلم والادب والدین والصلاح توفی رح (۲۱) ذی القعدۃ سنۃ ۱۲۷۰ رؤی لہ منامات حسنۃ ورثاہ خلق کثیر ولئن جنت فیہ المراثی وذکرھا فلقد حسنت من قبل فیہ المدائح انتہی فرصنہ ابن الالوسی شہاب الدین محمود * مفسرھم الکابر المحفوظ المجدود الذی صنف فی مدائحہ کتاب حدیقۃ الورود * والف فی ترجمتہ ارج الند والعود قد اثبت ھذا الحدیث الموصل الی خیر مرامہ و مقصود * المظفر بکل مطلوب محمود * بحیث قد جزم اسنی من المنبع والعود * وجزم قد قطع شافۃ اصحاب الغی والکنود فی الامتنجع الی حزب اھل الانکار والجحود * ومال الی زرافۃ ارباب الجماح والمرود * اوبری لصلبیہ لظی مالھا من خمود * واوقد لاجلہ النارذات الوقود * وجہ دو صد و سی و ہشتم آنکہ سلیمان بن ابراہیم المعروف بخواجہ کلان الحسینی البلخی القندوزی حدیث مدینۃ العلم بطرق متعددہ واسانید متنوعہ اثبات نمودہ چنانچہ در ینابیع المودۃ گفتہ الحموینی فی فرائد السمطین بسندہ عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انا مدینۃ العلم وانت بابہا ولن توتی المدینۃ الا من قبل الباب وکذب من زعم انہ یحبنی ویبغضک لانک منی وانا منک لحمک من لحمی ودمک من دمی وروحک من روحی وسرک سری

انا مدینۃ العلم وعلی بابہا اخرج الحاکم عن علی وابن عمرو ابو نعیم فی المعرفۃ عن علی رضی اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا والطبرانی عن ابن عباس انہ قال فمن اراد العلم
فلیأتہ من بابہ وصححہ الحاکم وانکرہ ابن الجوزی واختار الحافظ ابن حجر انہ حسن لا صحیح ولا موضوع واورد الترمذی
لفظ الدار مکان المدینۃ وانچہ در بعض روایات در ینحدیث در حق اصحاب الحاق کردہ اند موضوع ومفتریست علی ما فی
الصواعق انتہی وولی اللہ لکہنوی از اجلۂ علمای کبار وافاخم کملای احبار نزد سنیہ بودہ جلالت مرتبت وعلو منزلت او در مجلد
اتی انشاء اللہ تعالی بتفصیل خواہی شنید وکمال استناد وغایت اعتماد مرویات ومنقولات کتاب مرآۃ المومنین از صدر
ختام آن کہ در مجلد سابق منقول شدہ در نہایت ظہور ووضوح ست فلیکن منک علی ذکر فہذ ا اولی اللہ صاحب
مرآۃ المومنین ؛ عمدۃ علمائہم المتقنین ؛ قد روی ہذا الحدیث لشارح لصدور المومنین ؛ واثبت
ذلک الخبر المبہج لقلوب المذعنین ؛ فالموثر فیہ وتیرۃ القادحین الموہنین ؛ والمداجی فیہ عضا المسترسبین
المداہنین ؛ مخطی سبیل الصالحین المحسنین ؛ واطی قدۃ الناصبین المعلنین وجہ دوصد وسی ونہم
آنکہ شہاب الدین محمود بن عبد اللہ البغدادی الشہیر بالوسی زادہ اثبات اینحدیث شریف بحتم وجزم نمودہ چنانچہ در تفسیر
روح المعانی در بحث رویت لوح محفوظ گفتہ ثم ان الامکان مما لا نزاع فیہ ولیس الکلام الا فی الوقوع وورد ذلک عن
النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم واجلۃ اصحابہ کالصدیق والفاروق وذی النورین وباب مدینۃ العلم والنقطۃ
تحت الباء رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین والوسی زادہ از مفسرین عظام ومحدثین عالیمقام نزد سنیہ بودہ مولوی
صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفتہ السید شہاب الدین محمود بن السید عبد اللہ افندی الوسی زادہ
البغدادی ینتہی نسبہ الشریف من جہۃ الاب الی الحسین ومن جہۃ الام الی الحسن رضی اللہ عنہما بواسطۃ
الشیخ الربانی السید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ وقد کان رح خاتمۃ المفسرین ونخبۃ المحدثین اخذ
العلم عن فحول العلماء منہم والدہ العلامۃ ومنہم الشیخ علی السویدی ومنہم الشیخ خالد النقشبندی
والشیخ علی الموصلی وکل ذلک مفصل فی حدیقۃ الورود فی مدائح السید شہاب الدین محمود وکان احد افراد
الدنیا بقول الحق واتباع الصدق وحب السنن وتجنب الفتن حتی جاء مجددا للدین الحنیفی مسددا
دنیا بہا انقرض الکرام فاذنبت ؛ وکانما بوجودہ استغفارہا ؛ وکان جل میلہ الی خدمۃ کتاب اللہ و
حدیث جدہ رسول اللہ صلعم لانہما المشتملان علی جمیع العلوم والیہما المرجع فی المنطوق والمفہوم وکان
غایۃ فی الحرص علی تزاید علمہ وتوفیر نصیبہ منہ وسہمہ وکان کثیرا ما ینشد سہری لتنقیح العلوم الذ لی

عن امام المتقین علی رضی الله عنهم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی انا مدینة العلم وانت بابها کذب من
زعم انه یدخل المدینة بغیر الباب و نیز در ینابیع المودة نقلا عن کنوز الحقائق آورده انا مدینة العلم وعلی بابها للطبرانی والدیلمی
و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الجامع الصغیر آورده انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب للعقیلی وابن عدی
والطبرانی فی الکبیر والحاکم عن ابن عباس وایضا رواه ابن عدی والحاکم عن جابر و نیز در ینابیع المودة نقلا عن ذخائر العقبی
مسطورست فی ذکر کثرة علم علی وعن علی مرفوعا انا دار العلم وعلی بابها اخرجه البغوی فی المصابیح واخرجه ابو عمر انا
مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاته من بابه و نیز در ینابیع المودة نقلا عن کتاب السبعین مذکورست الحدیث الثانی و
العشرون قال جابر اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضد علی وقال
هذا امام البررة و قاتل الفجرة مخذول من خذله منصور من نصره ثم
مد صوته وقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب رواه ابن المغازلی
و نیز در ینابیع المودة نقلا عن مودة القربی مذکورست جابر رفعه انا مدینة العلم وعلی بابها ورواه ابن مسعود وانس مثله و نیز در
ینابیع المودة نقلا عن الصواعق مذکورست اخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله وایضا الطبرانی والحاکم و
العقیلی وابن عدی عن ابن عمر والترمذی وایضا الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة
العلم وعلی بابها وفی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها و نیز در
ینابیع المودة نقلا عن درة المعارف مذکورست ثم ان الامام علیا کرم الله وجهه ورث علم الاسرار الحروف من سیدنا و
مولانا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها وهو اول من
وضع وفق مائة فی مائة فی الاسلام و نیز در ینابیع المودة نقلا عن کتاب الدر المنظم مذکورست والغرض من هذا السر الباهر والرمز الفاخر حظها
لوائح لارباب الذوق لانه من العلوم الجسیمة الفاتحة لابواب المدینة لا یمسه ناسوتی ولا ینظر به الا لاهوتی وهذا هو العلم
الذی خص به آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم والعالم الذی محمد صلی الله علیه وسلم مدینته وعلی بابها و نیز در ینابیع المودة نقلا
عن الدر المنظم مذکورست و بهما کتابان جلیلان احدهما ذکره الامام علی کرم الله وجهه علی المنبر وهو قائم یخطب بالکوفة علی ما سیأتی بیانه وهو المسمی
بخطبة البیان والآخر اسره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هذا العلم المکنون وهو المشار الیه بقوله صلی الله علیه وآله وسلم
انا مدینة العلم وعلی بابها وامره بتدوینه فکتبه الامام علی رضی الله عنه حروفا مفرقة علی طریقة سفر
آدم علیه السلام فی جفر یعنی فی رق قد صنع من جلد البعیر واشتهر بین الناس بالجفر الجامع والنور
اللامع وقیل الجفر والجامعة و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الدر المنظم مذکورست قال النبی صلی الله علیه وسلم

ظ بلفظ صح

ظ اسرار

ظ و هذا العلم المکنون هو الی

من سر نیتی و علانیتک و من علانیتی سعد من اطاعک وشقی من عصاک و ربح من تولاک و خسر من عاداک فاز من لزمک وهلک من فارقک مثلک ومثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثلکم کمثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیامة
ونیز در ینابیع المودة گفته الباب الرابع عشر فی غزارة علمه علیه السلام وفی الدر المنظم لابن طلحة الحلبی الشافعی قال امیر المومنین علیه السلام لقد حزت علم الاولین واننی ضنین بعلم الآخرین کتوم وکاشف اسرار الغیوب باسرها وعندی حدیث حادث وقدیم وانی لقیوم علی کل قیم محیط بکل العالمین علیم ثم قال علیه السلام لو شئت لاوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب انتهی
ونیز در ینابیع المودة گفته ابن المغازلی بسنده عن مجاهد عن ابن عباس وایضا عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قالا اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بعضد علی قال هذا امیر البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثم قال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ایضا اخرج هذا الحدیث الموفق بن احمد والحموینی والدیلمی فی الفردوس وصاحب کتاب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس ایضا ابن المغازلی اخرج عن حذیفة بن الیمان عن علی رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها ابن المغازلی بسنده عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن ابیه عن ابائه عن امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انا مدینة العلم وانت بابها کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من قبل الباب عن الاصبغ بن نباتة قال لما جلس علی علیه السلام فی الخلافة خطب خطبة ذکرها ابو سعید البختری الی اخرها ثم قال للحسن علیهما السلام یا بنی فاصعد المنبر وتکلم فصعد وبعد الحمد والتصلیة قال ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه وآله یقول انا مدینة العلم وعلی بابها وهل تدخل المدینة الا من بابها فنزل ثم قال للحسین علیه السلام فاصعد المنبر وتکلم فصعد فقال بعد الحمد والتصلیة ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه وآله یقول ان علیا مدینة هدی فمن دخلها نجی ومن تخلف عنها هلک فنزل ثم قال علی علیه السلام ایها الناس انهما ولدا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ووديعته التی ستودعهما علی امته وسائل عنهما ونیز در ینابیع المودة گفته ابن المغازلی بسنده عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن ابیه عن ابائه

ضنین

علیه

الی لتبر اعیا انتہ سایل عنہما

والزرکشی وابن حجر فی اقوام احزردا علی ابن الجوزی من قوله صلی الله علیه واله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها
ولا یوتی المدینة الا من بابها قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها وهو اقوی شاهد لصحة روایة صححها الحاکم
فمن اراد العلم فلیات الباب وهذا مقام الختم من انه لا ولی بعده الا وهو راجع الیه اخذ من لدیه والیه الاشارة
بما فی الحدیث الصحیح المستفیض المشهور بل المتواتر من الامر بسد کل باب فی المسجد الا بابه مستندا الی امر الله تعالی تبدلک
فهو سد کل باب من صاحب الشریعة الا ما شاء فی النظر الی الحقیقة الا بابه فلا جرم قد انحصرت سلاسل الطریقة فی باب
المرتضی الا ما ندر کخوخة الصدیق ابی بکر ویؤید الاحادیث الصحیحة المذکورة وغیرها المشهورة ومن هٰهنا کان
المرتضی مثل عیسی علی نبینا وکل الانبیاء الصلوة والسلام فی افراط الناس وتفریطهم فیه کما ورد و
قد استشهد لیلة رفع فیها عیسی کما ورد من طرق عن الامام الحسن بن علی فی الخطبة فانه خاتم
الولایة العامة من آدم الی آخر ولی والمرتضی کرم الله تعالی وجهه خاتم الولایة الخاصة المحمدیة
الاکبر فالمهدی الوارد فیه عند الطبرانی وجماعة المهدی منا اهل البیت یختم الدین به کما فتح بنا فولی آخر
من العرب من اکرمها اصلا ویدا کان الشیخ الاکبر خاتم الولایة المحمدیة الاصغر عاصره و
لقیه ونفسیه خاتما خاصا فی العالم غیره قبل تحققه برتبته وان کان بشریه فنسی ثم لما تحقق
حقق **وجه دو صد و چهلم** آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته وقد صح عن ائمة
الصحابة کباب مدینة العلم وابن مسعود وابن عباس تاویل فواتح السور وهی من المتشابه **وجه دو صد**
و چهل و یکم آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته والاخبار والاثار من ذلک عن باب مدینة العلم
ودار الحکمة لا تکاد تحصی کثرة وستاتی ان شاء الله العلی القوی اشارة الی انموذجة (یعنی علم الباطن ۱۲) منها **وجه دو صد**
و چهل و دوم آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته ثم الامام عبد الواحد اخذ عن الامام الهمام
سید التابعین سند العارفین رضیع ام المومنین ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم
وربیب اسرار النبوة ابی سعید الحسن بن ابی الحسن البصری وقد صنف الائمة فی مناقبه کتبا جمة
ولابن الجوزی ایضا فیها مجلد مجموع عن شیخ الامة امام الائمة باب مدینة العلم ودار الحکمة فاتح ختم الخلافة
من خاتم النبوة خاتم الولایة الکبیر سید الاولیاء الشهیر حامل الرایة المحمدیة فی
الدنیا والاخرة سید المحبین والمحبوبین الذی ورد فیه تنصیصا وتخصیصا انه یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله بل احب الخلق الی الله بعد سید العالمین لیث بنی غالب

انا مدینة العلم وعلی بابها وقال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب و نیز در ینابیع المودة
نقلا عن الدر المکنون و الجواهر المصون مذکورست والامام علی رضی الله عنه ورث علم الحروف من سیدنا محمد
صلی الله علیه وآله وسلم والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم
فعلیه بالباب انتهی **فهذا عمدة احبارهم البلخی صاحب ینابیع المودة** محرز المفاخر المعتدة
للمعدة قد اثبت هذا الحدیث فشیده و سدده وبذل فی اثبات هذا الخبر کده وکدّه
فلا ینحرف عن امه الا من تاه به الغرور فی الضلال فصده ولا یصدف عن لقمه الا من القاه الخدوع فی
الغی فمده ولا یطعن فیه الا من تجاوز فی العدوان و البغی نصابه وحده ولا یقدح فیه الا من حاق
به الخسران فاتعس جده واضرع خده **وجه دو صد و سی و هفتم** آنکه سلامة الله بدایونی در معرکة الآراء گفته و حاشا
ثم حاشا که احدی از علماء اهلسنت زبان باین چنین منقصت کشاده کثرت علم را از خصوص غلامان باب مدینه علم
علت کبر بطن و انتفاخ شکم قرار داده باشد انتهی **وجه دو صد و سی و هشتم** آنکه نیز سلامة الله در معرکة الآراء بعد
ایراد روایت موضوعه اصبت واخطأت گفته خلاصه چون سائل رد جواب باب مدینه علم نمود فرمود که تو راست
گفتی و من خطا کردم و زیاده از هر دانای داناست انتهی **فهذا سلامة الله** المعاصر کابر السنیة
الممتن علیهم بالاواصر قد اثبت هذا الحدیث الذی اصبح للحق الحقیق خیر مظاهر و ناصر وصار للباطل
الزائف خیر کاسر وقاصر فیالله وللجاحد الخاسر القاصر کیف یعمی عن هذا الخبر الذی هو من اوضح
الحجج والمباصر فیلقی بیده الی اوحش المضائق والماصر ویرمی نفسه فی اخس المحابس والمحاصر
وجه دو صد و سی و نهم آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته **تنبیه** من احسن بینة علی
معنی ختم الاولیاء الحدیث المشهور الصحیح الذی صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس مقالا فی الرجال
سند المحدثین ابن معین کما اسنده عنه ووافقه الخطیب فی تاریخه وقد کان قال اولا لا اصل له ومنهم الامام
الحافظ المنتقد المجتهد المستقل المجدد الجامع من العلوم کما ذکره السیوطی وابن حجر والتاج السبکی والذهبی
والنووی عن الامام الحافظ الخطیب البغدادی ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره ویؤیده قول امام الائمة
ابن خزیمة ما اعلم علی ادیم الارض اعلم من ابن جریر فی تهذیب الآثار وقد قال الخطیب لم ار مثله فی معناه
کما نقل کلامه السیوطی فی مسند علی من جمع الجوامع ومنهم الحاکم ومن آخرهم الحافظ المجد الشیرازی
شیخ ابن حجر فی نقد الصحیح واطنب فی تحقیقه کما نقله الدهلوی فی لمعات التنقیح واقتصر علی تحسینه العلائی

وترک ابوزرعۃ حدیثہ ومعہ قال الحاکم نا الاصم نا عباس الدوری قال سئلت یحیی بن معین
عن ابی الصلت فقال ثقۃ فقلت الیس قد حدث عن ابی معاویۃ خبر انا مدینۃ العلم فقال قد
حدث بہ محمد بن جعفر الغیدنی وھو ثقۃ عن ابی معاویۃ وکذا رواہ صالح عن عزرۃ ایضا عن ابن
معین مناقہ الحاکم بطریق محمد بن یحیی بن الضریس وھو ثقۃ حافظ عن محمد جعفر الغیدنی
عن ابی معاویۃ وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت ابن معین عن ابی الصلت فقال لا یکذب
فقیل لہ فی خبر ابی معاویۃ انا مدینۃ العلم فقال ۔۔ من حدیث ابی
معویۃ اخبرنی ابن نمیر قال حدث بہ ابو معاویۃ قدیما فکف عنہ وکان
ابو الصلت رجلا متورعا یطلب ھذہ الاحادیث ویلزم المشایخ فقلت قد بری ابو الصلت
عبد السلام من عھدتہ وابو معویۃ ثقۃ مامون من کبار الشیوخ وحفاظہم
المتفق علیہم وقد تفرد بہ عن الاعمش فاستحال ان یقول صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم
مثلہ بحق علی ولم یفت کل من تکلم فی ھذا الحدیث وحکم بوضعہ بجواب عن ھذہ الروایات
الصحیحۃ عن یحیی بن معین ومعہ فلہ شاھد قوی رواہ ت بحدیث علی وابو موسی
الکجی وغیرہ عن محمد بن عمر الرومی وھو ممن روی عنہ خ بغیر صحیحہ ووثقہ ابن حبان
وضعفہ د وقال ابو زرعۃ بہ لین وت رواہ بعضہم عن شریک فقد بری محمد بن
الرومی من التفرد بہ وشریک ھو ابن عبد اللہ النخعی القاضی احتج بہ م وعلق لہ
خ ووثقہ ابن معین والعجلی وقال حسن الحدیث وعیسی بن یونس ما رایت قط اورع
فی علمہ من شریک فتفردہ اذا حسن فکیف اذا انضم لخبر ابی معویۃ المار ولا یرد علیہ
روایۃ من حذف الصنابحی اذ سوید بن غفلۃ تابعی مخضرم ادرک الخلفاء الاربعۃ
وسمع منہم فذکرہ فیہ من المزید فی متصل السند ولم یات ابو الفرج وغیرہ بعلۃ قادحۃ
بما لشریک الا دعوی وضعہ دفعا بالصدر اہ مالعلائی وقال حج بلجوبۃ ما لابن عباس
اخرجہ ابن عبد البر بالصحابۃ بالاستیعاب بلفظ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن
اراد العلم فلیاتہ من بابہ وصححہ الحاکم واخرجہ الطبرانی بابن عباس بعدا
نفسہ فرجالہ رجال الصحیح الا عبد السلام الھروی فقد ضعفوہ وقال بجواب

حاشیہ: الغیدی؛ صالح جزرۃ؛ وساقہ؛ الفیدی؛ قلت فقد؛ وای استحالۃ فی؛ یات؛ مسلم؛ بمفردہ؛ ورجالہ؛ قال لہ
(الترمذی ۱۲؛ البخاری؛ ابوداؤد ۱۲؛ الترمذی ۱۲؛ مسلم ۱۲؛ البخاری ۱۲؛ انتہی ۱۲؛ ابن حجر ۱۲)

اسد اللہ الغالب مطلوب کل راغب وطالب قطب دائرۃ المقاصد والمطالب مولی الکل فی الکل سیدنا ابی تراب ابی الحسن والحسین علی بن ابیطالب عن سید رسل رب العالمین حبیب اللہ المعطی القمھد القاسم ابی القاسم احمد المجتبی محمد المصطفی صلی اللہ تعالی وسلم وبارک علیہ وعلیہم اجمعین **وجہ دو صد و چہل و سوم** آنکہ نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفتہ وایضا استفاض الامام الطائی عن جماعۃ من التابعین منہم الامام الھمام ابو حکیم الحبیب بن سالم الراعی عن الشیخ المعمر الامام الھمام عالم العلم الاول والاخر البحر الزاخر مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم المعدود من اھل بیتہ ابی عبد اللہ سلمان الفارسی المعروف بسلمان الخیر ابن الاسلام عن سید الخلق حبیب الحق صلی اللہ علیہ والہ وسلم ثم عن امیر المومنین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہما ولا یبعد ان یکون استفاض من بابی مدینۃ العلم ودار الحکمۃ ایضا بعد وان لم یذکرہ الجماھیر المشاھیر من الفقہ فیما اعلم واللہ اعلم انتھی **فھذا الفاضل المعاصر حسن الزمان** بجہبذھم العظیم الایمان قد اثبت ھذا الحدیث المزری بنظمہ علی اللآلی والجمان وحقق ھذا الخبر الھادی الی سبیل الحق بالضمان الا فمن اقبل علیہ بقلب منشرح للایمان استخرج من معادنہ جواھر فوائد غالیۃ الاثمان ومن ابی فیہ بالبطلات کالمتفوہ الخیمان استحق الصلم وارتفع عن سربہ الامان **وجہ دو صد و چہل و چہارم** آنکہ علی بن سلیمان الدمنتی البجمعوی المغربی المالکی الشاذلی المعاصر حدیث مدینۃ العلم را اثبات فرمودہ چنانچہ در نفع قوت المغتذی علی صحیح الترمذی گفتہ نا اسماعیل بن موسی نا محمد بن عمر الرومی نا شریک عن سلمۃ بن کھیل عن سوید بن غفلۃ عن الصنابحی عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابھا ھذا حدیث غریب منکر وروی بعضہم ھذا الحدیث عن شریک ولم یذکر فیہ عن الصنابحی ولا یعرف ھذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس ھذا احد احادیث انتقدھا سراج الدین القزوینی علی المصابیح فزعم وضعہ وقال صلاح الدین العلائی باجوبتہ ذکرہ ابو الفرج ابن الجوزی بالموضوعات بعدۃ طرق وجزم ببطلان کل وقالہ جماعۃ بعدہ کالذھبی بالمیزان والمشھور بہ روایۃ ابی الصلت عبد السلام بن صالح الھروی عن ابی معاویۃ عن الاعمش عن مجاھد برفع ابن عباس وعبد السلام ھذا تکلم فیہ کثیر قال النسائی غیر ثقۃ والدارقطنی وابن عدی متھم والدارقطنی رافضی وابو حاتم لیس عندی بصدوق

وبہر گاہ بعون اللہ المنعام روایات ائمہ اعلام وافادات نقاد عظام سنیہ کہ متعلق باثبات ایں حدیث رائق النظام بوجہ احسن شنیدی وکمال تحقق ورزانت واستحکام ومتانت آن بوجوہ سددہ مبرمہ ودلائل شیدۂ محکمہ دیدی حالا شطرے از احادیث مبھرہ واخبار مزہرہ کہ بمنزلہ شواہد وموبدات وزوافر وموطدات حدیث مدینة العلم بودہ باشد بسمع اصغا باید شنید واز تخریجات محققین احبار وتحقیقات منقدین کبار سنیہ کہ متعلق باثبات از ہار نقد واعتبار باید چید پس باید دانست کہ از انجملہ است حدیث شریف انا دار الحکمة وعلی بابہا کہ بسیارے از اکابر اہلسنت مثل ابوعبداللہ احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی وابومسلم ابراہیم بن عبداللہ بن مسلم البصری الکجی وابوجعفر محمد بن جریر بن زید الطبری وابوبکر محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی وابوالحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی وابوعبداللہ عبیداللہ بن محمد بن محمد العکبری المعروف بابن بطہ وابوعبداللہ محمد بن عبداللہ الحاکم النیسابوری وابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبہانی وابونعیم احمد بن عبداللہ بن احمد الاصبہانی وابوالحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وابوالمظفر منصور بن محمد السمعانی وابوشجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ بن فناخسرو الدیلمی وابومحمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی واحمد بن محمد بن علی العاصمی وکمال الدین ابوسالم محمد بن طلحہ بن محمد القرشی النصیبی الشافعی وابوالمظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی وابوعبداللہ محمد بن یوسف الکنجی الشافعی ومحب الدین احمد بن عبداللہ بن محمد الطبری الشافعی وصدر الدین ابوالمجامع ابراہیم بن محمد بن المؤید الحموئی وولی الدین ابوعبداللہ محمد بن عبداللہ الخطیب التبریزی وجمال الدین محمد بن یوسف الزرندی وصلاح الدین خلیل بن کیکلدی العلائی ومجد الدین محمد بن یعقوب الشیرازی الفیروزآبادی وشمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری وشہاب الدین احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی وشہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل وجلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی وشہاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر القسطلانی وشمس الدین محمد العلقمی وشمس الدین محمد بن یوسف الشامی الصالحی واحمد بن محمد بن علی بن حجر الہیتمی المکی وعلی بن حسام الدین الشہیر بالمتقی وابراہیم بن عبداللہ الوصابی الشافعی وشیخ بن عبداللہ العیدروس الیمنی ورحمة اللہ بن عبداللہ السندی وجمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ الشیرازی المحدث ومحمد عبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی ومحمد حجازی بن محمد بن عبداللہ الشعرانی وملا یعقوب البنبانی اللاہوری واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی وشیخ عبدالحق الدہلوی وشیخ بن علی بن محمد الجفری ونور الدین علی بن احمد بن محمد العزیزی ونور الدین علی بن علی الشبراملسی ومحمد بن عبدالباقی الزرقانی ومرزا محمد بن معتمد خان البدخشی

فتیا رفعت الیہ بهذا الحدیث انتهی فهذا الدمنتی حبرهم البارع وعلمهم القارع قد اثبت هذا الحدیث المزری بالروض النضیر المارع الهادی الی ملاحب الهدی کالنادب الشارع فللمقبل علیه اقبال المدعن المسارع وارد عین الیقین کارع والمدبر عنه مدیث بالصغار ضارع والمستریب فیه سلس القیاد للهوی الصارع

وجه دوصد وچهل وپنجم آنکه عبد الغنی افندی الغنیمی المعاصر اثبات این حدیث شریف فرموده جناب امیر المومنین علیه السلام را باب مدینه علم وصف نموده چنانچه سلیم فارس آفندی مدیر جوائب در قرة الاعیان و مسرة الاذهان مے گوید وقال العالم المتفنن النحریر المتقن السید عبد الغنی افندی الغنیمی الحمد لله الذی جعل العلماء ورثة الانبیاء واجتباهم لحفظ الشریعة الغراء شریعة نبیه المصطفی وخصهم بمزید الهبات وادام بهم واسمهم اثار من مضی رفات ومیز بین مراتبهم تحقیقا لقوله تعالی ورفعنا بعضکم فوق بعض درجات احمده سبحانه من اله کریم جواد جعل العلم مجازا فی الحقیقة لکل اسعاد والصلوة والسلام علی سیدنا محمد اشرف مرسل واکرم مبعوث وافضل وعلی اله واصحابه وذریته الذین حازوا الشرف بتبعیته اما بعد فقد وقفت علی هذا التالیف المیمون فوجدته یتغرر الدر مشحون حیث اخذ باطراف الفنون واظهر سرها المکنون وکیف لا ومنشئه ملك العلماء الاکرمین وابن امیر المومنین خاتمة الخلفاء الاربعة الراشدین باب **مدینة العلم** سیدنا علی ابن عم سید المرسلین فهو الحائز المشرفین الحسب والنسب الافخم والجامع بین الفضیلتین السیف والقلم الخ انتهی فهذا **الغنیمی** عالمهم المتفنن ذو الفضل الراجح ونحریرهم المتقن المحرز للممادح قد اثبت هذا الحدیث المزری لطیبه بالزهر الفائح المرشد بنوره الی المسلك الامم الواضح اللائح بالحتم والجزم المرغم انف کل معاند کاشح الکاسر ظهر کل مناکر قادح فطوبی لمن رکن الی هذا الخبر بالعرفان ففاز بکل مرام رائح ناجح والویل لمن نفر عنه للعدوان نفور شارد عن الهدی نازح

۴۶ حبیب شاه مولوی صدیق حسن خان ... [illegible]

مدینۃ العلم گفتہ والحدیث طریق اخر رواہ الترمذی فی جامعہ عن اسمعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرومی عن شریک بن عبد اللہ عن سلمۃ بن کہیل عن سوید بن غفلۃ عن ابی عبد اللہ الصنابحی عن علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ وعلی بابہا وتابعہ ابو مسلم الکجی وغیرہ علی روایتہ عن محمد بن عمر الرومی وابو مسلم کجی از حفاظ اعلام واثبات عظام نزد سنیہ ست ابو سعد عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب گفتہ الکجی بفتح الکاف والجیم المشددۃ ہذہ النسبۃ الی الکج وہو الجص اشتہر بہذہ النسبۃ ابو مسلم ابراہیم بن عبد اللہ بن مسلم بن ماعز بن کش البصری الکجی الکشی من اہل البصرۃ کان من ثقات المحدثین وکبارہم سمع الحدیث بالکش وقیل لہ الکجی قال ابو الفضل محمد بن طاہر المقدسی سمعت ابا القاسم الشیرازی یقول انما لقب بالکشی لانہ کان یبنی دارا بالبصرۃ وکان یقول ہاتوا الکج واکثر من ذکرہ فلقب بالکجی فیقال الکشی والکج بالفارسیۃ الجص قلت وظنی ان الکشی منسوب الی جدہ الاعلی کش واللہ اعلم فانی رایت تسمیتہ حسب ما سقتہ اولا فی کتاب اسامی الفضل الفلکی لالقاب المحدثین سمع مسلم بن ابراہیم وعفان بن مسلم وعمرو بن حکام ومحمد بن کثیر العبدی وعمرو بن مرزوق وطبقتہم من قدماء البصریین روی عنہ جماعۃ کثیرۃ مثل ابی بکر عمرو بن احمد النجاد وابی بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی وہو اخر من روی عنہ شمس الدین ذہبی در تذکرۃ الحفاظ گفتہ ابو مسلم الکجی الحافظ المسند ابراہیم بن عبد اللہ بن مسلم بن ماعز البصری صاحب کتاب السنن وبقیۃ الشیوخ سمع ابا عاصم النبیل والانصاری والاصمعی وبدل بن المحبر ومسلم بن ابراہیم وخلقا کثیرا حدث عنہ النجاد وفاروق الخطابی وحبیب القزاز وابو بکر القطیعی وابو القسم الطبرانی وابو محمد بن ماسی وخلق الی ان قال الذہبی وثقہ الدارقطنی وغیرہ وکان سریا نبیلا عالما بالحدیث مدحہ البحتری وقیل انہ لما حدث تصدق بعشرۃ الاف وعن فاروق الخطابی قال لما فرغنا من سماع السنن منہ عمل لنا مادبۃ انفق فیہا الف دینار وقال احمد بن جعفر الختلی لما قدم الکجی بغداد املی فی رحبۃ غسان فکان فی مجلسہ سبعۃ مستملین یبلغ کل واحد منہم الاخر ویکتب الناس عنہ قیاما ثم مسحت الرحبۃ وحسب من حضر بمحبرۃ فبلغ ذلک نیفا واربعین الف محبرۃ سوی النظارۃ ہذہ حکایۃ ثابتۃ رواہا الخطیب فی تاریخہ عن الیسری الفاتنی انہ سمع الختلی یقولہا وقیل انا اضر باخرۃ قال جعفر بن محمد بن محمد الطیبی کنا ببغداد عند ابی مسلم الکجی فعرف اننا من اصحاب صالح جزرۃ فغظہ وقال الا تقولون بسید المسلمین

ماعز ظ

و محمد صدر عالم و نظام الدین بن قطب الدین السهالوی و ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی و محمد بن اسمعیل الامیر
الصنعانی و محمد بن علی الصبان المصری و محمد مبین بن محب الله السهالوی اللکهنوی و عبد العزیز بن ولی الله الدهلوی
خود مخاطب و محمد اسمعیل بن عبد الغنی الدهلوی برادر زاده مخاطب و حسن علی محدث تلمیذ مخاطب و نور الدین بن اسمعیل
السلیمانی و ولی الله بن حبیب الله السهالوی اللکهنوی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی و غیر ایشان روایت و
اثبات آن کرده اند اما احمد بن حنبل پس اینحدیث شریف را بسند خود از صنابحی در کتاب المناقب روایت نموده
چنانچه میرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفته عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة
وعلی بابها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک
ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک ورواه احمد عن الصنابحی
اما ترمذی پس این حدیث شریف را در جامع صحیح خود اخراج نموده و بمزید نقد و تحقیق تحسین آن فرموده چنانچه
محب طبری در ذخائر العقبی گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار
الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حدیث حسن و نیز محب طبری در ریاض نضره گفته
عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی
وقال حسن غریب و روایت کردن ترمذی حدیث انا دار الحکمة را از مشکوة المصابیح و اجوبه صلاح الدین علائی
و تاریخ ابن کثیر و نقد الصحیح و اسنی المطالب و توضیح الدلائل و قول جلی و جمع الجوامع و جامع صغیر و کوکب منیر و صواعق
و منح مکیه و کنز العمال و کتاب الاکتفا و عقد نبوی و مرقاة شرح مشکوة و کنوز الحقائق و فیض القدیر و تیسیر و وسیلة المآل
و لمعات و اشعة اللمعات و سراج منیر و نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و معارج العلی و صبح صادق
و روضه ندیه و اسعاف الراغبین و وسیلة النجاة و عزیز الاقتباس و تفریح الاحباب و شرح عزیز الاقتباس و در ثمین
و مرأة المؤمنین و ینابیع المودة و غیر آن نیز واضح و لائح است کما لا یخفی علی من راجع الی هذه الکتب و ستقف علی
اکثر عباراتها عن کثب ان شاء الله تعالی اما ابو مسلم کجی پس اینحدیث شریف را بسند متصل روایت نموده
چنانچه صلاح الدین علائی در اجوبه خود کما مر سابقا در اثبات حدیث مدینة العلم گفته ومع ذلک فله شاهد
رواه الترمذی فی جامعه عن اسمعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرومی عن شریک بن عبد الله
عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن ابی عبد الله الصنابحی عن علی مرفوعا انا دار الحکمة وعلی بابها
و رواه ابو مسلم الکجی و غیره عن محمد بن عمر آن الرومی و مجد الدین فیروزآبادی در نقد الصحیح کما سبق در اثبات حدیث

ظ عمر بن

ورووی بعضهم هذا الحدیث عن شریك ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من
الثقات غیر شریك وفی الباب عن ابن عباس انتهی وقال ابن جریر هذا خبر عندنا صحیح وقد یجب ان یکون
هذا علی مذهب الآخرین سقیما غیر صحیح لعلتین احداهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم
الا من هذا الوجه والآخر ان سلمة بن کهیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجة وقد وافق علیا فی روایة
هذا الخبر عن النبی صلی الله علیه وسلم غیره حدثنی محمد بن اسمعیل الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاویة
عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة
فلیأتها من بابها حدثنی ابراهیم بن موسی الرازی ولیس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا
الشیخ لا اعرفه ولا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهی کلام ابن جریر وقد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات
حدیث علی وابن عباس واخرج ك حدیث ابن عباس وقال صحیح الاسناد وروی خط فی تاریخه عن یحیی
بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح وقال علا فی حدیث ابن عباس انه موضوع
وقال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان وغیره ولم یأتوا فی ذلك بعلة
قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحدیث له طرق کثیرة فی
مستدرك الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع وقال فی
فتوی له هذا الحدیث اخرجه ك فی المستدرك وقال انه صحیح وخالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات
وقال انه کذب والصواب خلاف قولیهما معا وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا ینحط
الی الکذب وبیان ذلك یستدعی طولا ولکن هذا هو المعتمد فی ذلك انتهی وقد کنت اجیب بهذا الجواب
دهرا الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تهذیب الآثار مع تصحیح ك لحدیث ابن
عباس فاستخرت الله تعالی وجزمت بارتقاء الحدیث عن مرتبة الحسن الی مرتبة الصحة والله اعلم
اما ابن بطه عکبری پس این حدیث شریف را علی ما نقل عنه باین سند روایت نموده ثنا ابو علی محمد بن احمد الصواف
ثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البصری ثنا محمد بن عمران الرومی ثنا شریك عن سلمة بن کهیل عن
الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وروایت کردن
ابن بطه این حدیث شریف را از تصریح ابن عراق در تنزیه الشریعة نیز ظاهر و آشکار میگردد وقد مضت عبارته
فیما سبق اما حاکم نیسابوری پس این حدیث شریف را بنا بر تصریح محمد بن یوسف شامی و شبراملسی و زرقانی

الخبر ظ

عمران ظ

واکرمنا وقال ماتریدون قلنا احادیث ابن عرعرۃ وحکایات الاصمعی فاملی علینا عن ظہر قلب مات ببغداد فی المحرم سنۃ اثنتین وتسعین ومأتین وحمل الی البصرۃ وقد قارب المائۃ ونیز ذہبی در عبر در وقائع سنہ اثنتین وتسعین ومأتین گفتہ فیہا ابو مسلم الکجی ابراہیم بن عبد اللہ البصری الحافظ صاحب السنن ومسند الوقت فی المحرم وقد قارب المائۃ او اکملہا سمع اباعاصم النبیل والانصاری والکبار وثقہ الدارقطنی وکان محدثا حافظا محتشما کبیر الشان قیل انہ لما فرغوا من سماع السنن علیہ عمل لہم مائدۃ غرم علیہا الف دینار وتصدق بجملۃ منہا ولما قدم بغداد ازدحموا علیہ حتی حزر مجلسہ باربعین الفا وزیادۃ وکان فی المجلس سبعۃ مستملین کل واحد یبلغ الآخر ونیز ذہبی در دول الاسلام در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وشیخ المحدثین مسلم ابو الکجی ابراہیم بن عبد اللہ البصری مصنف السنن وقد قارب مائۃ سنۃ ویافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ وفیہا ابو مسلم ابراہیم بن عبد اللہ البصری الحافظ صاحب السنن ومسند الوقت وقد قارب المائۃ او اکملہا وکان محدثا حافظا محتشما کبیر الشان قیل انہ لما فرغوا من سماع السنن علیہ عمل لہم مائدۃ غرم علیہا الف دینار وتصدق بجملۃ منہا ولما قدم بغداد ازدحموا علیہ حتی حزر مجلسہ باربعین الفا وزیادۃ وکان فی المجلس سبعۃ یبلغون کل واحد یبلغ الآخر وعلامہ سیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابو مسلم الکجی الحافظ المسند ابراہیم بن عبد اللہ بن مسلم بن ماعز بن کج البصری صاحب کتاب السنن وبقیۃ الشیوخ قال الدارقطنی کان ثقۃ نبیلا عالما بالحدیث قیل انہ لما حدث تصدق بعشرۃ الآف وقال الفاروق الخطابی لما فرغنا من سماع السنن منہ عمل لنا مائدۃ انفق فیہا الف دینار وقال الختلی لما قدم بغداد املی فی رحبۃ غسان وکان فی مجلسہ سبعۃ مستملین کل واحد منہم یبلغ الآخر وکتب الناس عنہ قیاما ثم مسحت الرحبۃ وحسب من حضر بمحبرۃ فبلغ نیفا واربعین الف محبرۃ سوی النظارۃ ہذہ حکایۃ ثابتۃ رواہا الخطیب فی تاریخہ وقیل انہ اختریا آخرہ مات ببغداد سنۃ اثنتین وثمانین ومأتین وقد قارب المائۃ وحمل الی البصرۃ اما محمد بن جریر طبری پس این حدیث را در کتاب تہذیب الآثار بسند وروایت نمودہ وبکمال اہتمام تصحیح آن فرمودہ چنانچہ از عبارت جمع الجوامع کہ سابقا در وجہ صد وسی وششم مذکور شدہ واضح ولائح ست وحقیر بحسب ضرورت باز آن عبارت را درین مقام بالتمام نقل مینمایم پس باید دانست کہ سیوطی در جمع الجوامع گفتہ قال الترمذی وابن جریر معا ثنا اسمعیل بن موسی السدی انا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمۃ بن کہیل عن سوید بن غفلۃ عن الصنابحی عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا اخ قال الترمذی ہذا حدیث غریب وفی نسخۃ منکر

اخرجہ ابو نعیم فی الحلیۃ ۱۲

اواکملہا

بقیۃ

الختلی

سبعۃ

دار الحکمۃ وعلی بابہا فمن اراد الحکمۃ فلیأت الباب مذکور فی کتاب المکتفی واخبرنی شیخی محمد
بن احمد رحمہ اللہ قال اخبرنا علی بن ابراہیم بن علی قال حدثنا ابو الحسن احمد بن محمد بن عبدوس الطرائفی
قال حدثنا حکیم بن الحجاج الھروی قال حدثنا اسمعیل بن بنت السدی قال حدثنا محمد بن عمر الرومی
عن شریک عن سلمۃ بن کہیل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ انا
دار الحکمۃ وعلی بابہا واخبرنا محمد بن ابی زکریا رحمہ اللہ قال اخبرنا ابو ابراہیم اسمعیل بن ابراہیم
بن محمد بن احمد الواعظ قراءۃ علیہ بنیسابور قال اخبرنا ابوبکر ہلال بن محمد بالبصرۃ قال حدثنا
ابو مسلم ابراہیم بن عبد اللہ البصری قال حدثنا محمد بن عمر بن عبد اللہ قال حدثنا شریک عن سلمۃ عن
الصنابحی عن علی وذکر الحدیث امام محمد بن طلحہ شافعی پس در مطالب السؤل بعد نقل حدیث مدینۃ العلم
کما سمعت سابقاً گفتہ ونقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابہ الموسوم
بالمصابیح ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ وعلی بابہا الخ اما سبط ابن الجوزی پس
در تذکرۃ خواص الامہ بعد نقل حدیث مدینۃ العلم کما سمعت سابقاً گفتہ وفی روایۃ انا دار الحکمۃ وعلی بابہا
وفی روایۃ انا مدینۃ الفقہ علی بابہا اما گنجی پس در کفایۃ الطالب بابے خاص برای این حدیث شریف
معقود نمودہ وتصریح صریح بحسن وعالی بودن آن فرمودہ چنانچہ گفتہ الباب الحادی والعشرون فیما خص اللہ تعالی علیا
رضی اللہ عنہ بالحکمۃ قال اللہ تعالی ومن یؤت الحکمۃ فقد اوتی خیراً کثیراً اخبرنا عبد اللطیف بن محمد ببغداد اخبرنا
محمد بن عبد الباقی اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد اللہ الحافظ حدثنا ابو احمد محمد
بن احمد الجرجانی حدثنا الحسن بن سفیان حدثنا عبد الحمید بن بحر حدثنا شریک عن سلمۃ بن
کہیل عن الصنابحی عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا قلت ہذا حدیث
حسن عال وقد فسرت الحکمۃ بالسنۃ لقولہ عز وجل وانزل علیک الکتاب والحکمۃ الآیۃ یدل علی
صحۃ ہذا التاویل ما قد قال صلی اللہ علیہ وسلم اوتیت الکتاب ومثلہ معہ اراد بالکتاب القرآن ومثلہ
معہ ما علمہ اللہ تعالی من الحکمۃ وبین لہ من الامر والنہی والحلال والحرام فالحکمۃ ہی السنۃ فلہذا قال انا
دار الحکمۃ وعلی بابہا اما محب طبری پس در کتاب الریاض النضرۃ فی مناقب العشرۃ جناب امیر المومنین علیہ السلام را مختص بشرف
این حدیث نمودہ وبعنوان خاص اثبات آن فرمودہ چنانچہ گفتہ ذکر اختصاصہ بانہ باب دار الحکمۃ عن علی رضی اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا اخرجہ الترمذی وقال حسن غریب ونیز محب طبری

در مستدرک على الصحيحين روايت نموده وعبارت شامى در سبل الهدى ان شاء الله تعالى عنقريب منقول خواهد شد اما ابن مردويه
پس اين حديث شريف را على ما نقل عنه بسند خود از شعبى روايت كرده عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا دار الحكمة وعلى بابها وروايت كردن ابن مردويه اين حديث شريف را از عبارت تنزيه الشريعه ابن عراق كه در سابق منقول شده
نيز واضح ولائح است اما ابو نعيم اصفهانى پس در حلية الاولياء گفته حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانى نا الحسن بن سفيان
نا عبد الحميد بن بحر نا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحى عن على بن ابى طالب قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها رواه الاصبغ بن نباتة والحرث عن على نحوه ومجاهد عن ابن عباس
عن النبى صلى الله عليه وسلم مثله ونيز ابو نعيم اين حديث شريف را در كتاب المعرفة روايت كرده چنانچه از عبارت آتيه كتاب الاكتفاء ابراهيم
وصابى واضح ولائح خواهد شد اما ابن المغازلى پس اين حديث شريف را بدو سند روايت كرده چنانچه در كتاب المناقب گفته
قوله عليه السلام انا دار الحكمة اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان البغدادى قدم علينا واسطا انا
ابو الحسن على بن محمد بن لؤلؤ اذنا نا عبد الرحمن بن محمد بن المغيرة نا محمد بن يحيى نا محمد بن جعفر الكوفى عن محمد
بن الطفيل عن ابى معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا مدينة[ظ] الحكمة وعلى بابها فمن اراد الحكمة فليات الباب اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان بن
الفرج قال نا محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ اجازة نا الباغندى محمد بن محمد بن سليمان نا سويد عن شريك
عن سلمة بن كهيل عن الصنابحى عن على عن النبى صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلى بابها فمن اراد الحكمة
فليأتها[ظ] اما ابو المظفر سمعانى پس در مناقب الصحابه على ما نقل عنه آورده عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها اما ديلمى پس در فردوس الاخبار گفته انا دار الحكمة وعلى بابها اما عاصمى
پس در زين الفتى در ذكر مشابهات جناب امير المومنين عليه السلام با حضرت آدم على نبينا وآله وعليه السلام در ذكر مشابهت علم
وحكمت كما سمعت سابقا گفته ولذلك قال النبى صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها وفى
بعض الروايات انا دار الحكمة وعلى بابها ونيز عاصمى در زين الفتى در مقام تفصيل اسما كه جناب رسالتمآب صلى الله عليه
وآله وسلم جناب امير المومنين عليه السلام را بآن مسمى نموده گفته واما باب دار الحكمة فانه اخبرنا الشيخ ابو محمد عبد الله بن
احمد بن نصر رحمه الله قال اخبرنا الشيخ ابراهيم بن احمد الحلوانى رحمه الله عن محمود بن محمد بن رجاء عن المامون بن
احمد وعمار بن عبد المجيد وسليمان بن خميرويه عن الامام محمد بن كرام رحمه الله عن احمد عن محمد بن فضيل
عن زياد بن زياد عن عبيد بن ابى جعد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول انا

[ظ] دار

كذا فى العمدة وهو مقتضى الترجمة ايضا ١٢

[ظ] من بابها

وفیض القدیر و شرح مواہب لدنیہ زرقانی وغیران کہ عنقریب انشاء اللہ مذکور میشود ظاہر و واضح خواہد شد
اما شہاب الدین احمد پس در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ الباب الخامس عشر فی ان النبی
صلی اللہ علیہ وعلی الہ وبارک وسلم دار حکمۃ ومدینۃ علم وعلی لہما باب وانہ اعلم باللہ تعالی
واحکامہ وایاتہ وکلامہ بلا ارتیاب وبعد نقل شطرے از اخبار و روایات این باب گفتہ وعن علی رحمہ اللہ
ورضوانہ علیہ قال قال رسولہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا رواہ
الحافظ ابو نعیم والطبری ورواہ فی المشکوۃ وقال اخرجہ الترمذی و در ورق صد وبست سوم دانستی کہ نیز
شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل نقلا عن الزرندی در مدح جناب امیر المومنین علیہ السلام آوردہ المخصوص
من الحضرۃ النبویۃ بکرامۃ الاخوۃ والانتخاب المنصوص علیہ بانہ لدار الحکمۃ ومدینۃ العلم باب
اما جلال الدین سیوطی پس در رسالہ قول جلی فی فضائل علی روایت ایں حدیث شریف نمودہ چنانچہ گفتہ
الحدیث الخامس عشر عن علی کرم اللہ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ و
علی بابہا اخرجہ الترمذی وقال غریب ونیز سیوطی ایں حدیث شریف را در جامع صغیر روایت نمودہ چنانچہ گفتہ انا دار الحکمۃ و علی
بابہا ت عن علی ونیز سیوطی ایں حدیث شریف را در جمع الجوامع روایت نمودہ چنانچہ گفتہ انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ت غریب حل
ونیز سیوطی در جمع الجوامع ایں حدیث شریف را از ترمذی وابن جریر وابو نعیم نقل کردہ کلام ابن جریر متعلق بتصحیح ان آوردہ وبر آن
اعتماد نمودہ کما سبق فیما مضی ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ و قوت المغتذی کلام حافظ علائی کہ متعلق باثبات ایں حدیث است آوردہ
کما مر فیما مضی اما قسطلانی پس دار الحکمۃ را از اسمائے جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معدود نمودہ
تحقق وثبوت ایں حدیث شریف بوجہ احسن واجمل ظاہر و باہر فرمودہ چنانچہ در مواہب لدنیہ در ذکر اسمائے
جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ والہ وسلم گفتہ د دار الحکمۃ الداعی الی اللہ دعوۃ ابراہیم دعوۃ النبیین
دلیل الخیرات الخ اما علقمی پس در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات ایں حدیث کردہ چنانچہ گفتہ حدیث انا دار الحکمۃ
وعلی بابہا وقال فی الکبیر ت غریب انتھی قلت وزعم القزوینی وابن الجوزی بانہ موضوع
ورد علیہما الحافظ العلائی وابن حجر وللمؤلف بما یبطل قولیہما اما محمد بن یوسف شامی پس در
سبل الہدی والرشاد فی سیرۃ خیر العباد روایت واثبات ایں حدیث شریف نمودہ چنانچہ در کتاب مذکور
در بیان اسمائی جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ والہ وسلم گفتہ حرف الدال دار الحکمۃ اخرج الشیخ رحمہ اللہ تعالی من حدیث
علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ وعلی بابہا رواہ الحاکم

در کتاب ذخائر العقبی در فضائل آنجناب اثبات این حدیث فرموده چنانچه گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار الحکمة عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی وقال حدیث حسن اما صدر الدین حموئی پس در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته اخبرنا شیخنا الامام ابو عمرو بن الموفق بقرائتی علیه قال انبا شیخ الاسلام سعد الحق والدین محمد بن المؤید الحموئی قدس الله روحه اجازة قال انبا شیخ الاسلام نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخیوقی اجازة ان لم یکن سماعاً قال انبا محمد بن عمر بن علی الطوسی سماعا علیه بقراءتی علیه بنیسابور قال انبا ابو العباس احمد بن ابی الفضل السقائی انبا ابو سعید محمد بن طلحة الحنابلی انبا ابو علی احمد بن عبد الرحمن الدمشقی انبا ابو بکر یوسف بن القاسم القاضی انبا ابو عبد الله بن محمد القاضی الکوفی انبا اسمعیل بن موسی الفزاری انبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اما ولی الدین الخطیب پس در مشکوة المصابیح گفته وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها (ای عن علی علیه السلام ۱۲) رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک اما محمد بن یوسف الزرندی پس اثبات این حدیث شریف بالجزم نموده چنانچه در نظم درر السمطین کما سمعت سابقا در مدح جناب امیر المومنین علیه السلام گفته المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب ونیز زرندی در کتاب الاعلام در مدح جناب امیر المومنین علیه السلام کما مر گفته المخصوص من الحضرة النبویة بکرامة الاخوة والانتخاب والمنصوص علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب اما صلاح الدین العلائی پس در اثبات حدیث انا دار الحکمة جد وجهد وافر نموده چنانچه عبارت او سابقا در وجه نود و پنجم از لآلی مصنوعه وقوت المغتذی جلال الدین سیوطی منقول شده اما مجد الدین فیروزابادی پس در کتاب نقد الصحیح داد تحقیق وتنقید این حدیث شریف داده چنانچه عبارت او سابقا در وجه صد و ششم بمعرض تحریر آمده اما شمس الدین الجزری پس این حدیث شریف را بسند خود در کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب روایت کرده اثبات مروی بودن آن بطرق واسانید متعدده نموده وعبارت اسنی المطالب سابقا در وجه صد و نهم منقول گردیده اما ابن حجر عسقلانی پس این حدیث شریف را حسن گفته چنانچه از عبارات کوکب منیر وسبل الهدی والرشاد

اما جمال الدین محدث پس در اربعین خود اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در مدح جناب امیر المومنین علیہ السلام
کما مر سابقا گفتہ المخصوص بکرامۃ الاخوۃ والانتجاب المنصوص علیہ بانہ لدار الحکمۃ ومدینۃ العلم
باب ونیز جمال الدین محدث در تحفۃ الاحبا اثبات این حدیث شریف بہمین نہج نموده کما مضی فیما سبق اما مناوی
پس در کنوز الحقائق روایت این حدیث شریف نموده چنانچہ گفتہ انا دار الحکمۃ وعلی بابہا ف ای اخرجہ الترمذی ونیز مناوی
در تیسیر شرح جامع صغیر این حدیث شریف را محقق نموده چنانچہ گفتہ انا دار الحکمۃ وفی روایۃ مدینۃ الحکمۃ وعلی بن ابیطالب
بابہا الذی یدخل منہ الیہا ومن زعم انہ من العلو وهو الارتفاع فقد تمحل لغرضہ الفاسد بما لا
یجدیہ ف عن علی وقال غریب ونیز مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر تحقیق این نموده چنانچہ گفتہ انا دار الحکمۃ
وفی روایۃ انا مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا ای علی بن ابیطالب هو الباب الذی یدخل منہ
الی الحکمۃ وناهیک بہذه المرتبۃ ما اسناها وهذه المنقبۃ ما اعلاها ومن زعم ان المراد بقولہ و
علی بابہا انہ مرتفع من العلو وهو الارتفاع فقد تمحل لغرضہ الفاسد بما لا یجدیہ ولا یسمنہ ولا یغنیہ
اخرج ابو نعیم عن ترجمان القرآن مرفوعا ما انزل اللہ عز وجل یا ایہا الذین امنوا الا وعلی راسہا و
امیرها واخرج عن ابن مسعود قال کنت عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فسئل عن علی کرم اللہ وجہہ فقال
قسمت الحکمۃ عشرۃ اجزاء فاعطی علی تسعۃ اجزاء والناس جزء واحدا وعنہ ایضا انزل القران علی سبعۃ احرف
ما منہا حرف الا لہ ظهر وبطن واما علی فعنده منہ علم الظاهر والباطن واخرج ایضا علی سید المسلمین
وامام المتقین واخرج ایضا انا سید ولد آدم وعلی سید العرب واخرج ایضا علی رایۃ الهدی واخرج ایضا
یا علی ان اللہ امرنی ان ادنیک واعلمک لتعی وانزلت علی هذه الایۃ وتعیہا اذن واعیۃ واخرج ایضا عن
ابن عباس کنا نتحدث ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عہد الی علی کرم اللہ وجہہ سبعین عہدا
لم یعہد الی غیره والاخبار فی هذا الباب لا تکاد تحصی ت عن اسمعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر
الرومی عن شریک عن سلمۃ بن کہیل عن سوید بن غفلۃ عن ابی عبد اللہ الصنابحی عن علی امیر المومنین
وقال غریب وزعم القزوینی کابن الجوزی وضعہ واطال العلائی رده وقال لم یات ابو الفرج ولا غیره
بعلۃ قادحۃ فی هذا الخبر سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر وسئل عنہ الحافظ ابن حجر فی فتاویہ فقال
هذا حدیث صححہ الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال انہ کذب والصواب خلاف قولہما
معا وانہ من قسم الحسن لا یرتقی الی الصحۃ ولا ینحط الی الکذب قال وبیانہ یستدعی طولا لکن هذا هو المعتمد

مدینۃ

المسلمین

قولیہما

فی المستدرک وصححه وادعی ابن الجوزی انه موضوع وتعقبه الشیخ رحمه الله تعالی فی النکت وفی اللالی و
قال الحافظان العلائی وابن حجر الصواب انه حسن لا صحیح ولا موضوع وقد بسطت الکلام علیه فی
کتاب الفوائد المجموعة فی بیان الاحادیث الموضوعة واما ابن حجر مکی پس اینحدیث شریف را در صواعق روایت
نموده چنانچه در کتاب مذکور کما سمعت سابقا در ذکر حدیث مدینة العلم گفته وفی اخری عند الترمذی عن علی قال انا دار
الحکمة وعلی بابها ونیز در منح مکیه این حدیث را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدینة العلم گفته وفی اخری
عند الترمذی انا دار الحکمة وعلی بابها ونیز در منح مکیه کما مضی گفته مما یدل علی ان الله سبحانه اختص
علیا من العلوم بما تقصر عنه العبارات قوله صلی الله علیه اقضاکم علی وهو حدیث صحیح لا نزاع
فیه وقوله انا دار الحکمة وروایة انا مدینة العلم وعلی بابها الخ اما علی متقی پس در کنز العمال این حدیث
شریف را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام اثبات نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة وعلی بابها ت عن
علی ونیز علی متقی در کنز العمال گفته قال الترمذی وابن جریر معا حدثنا اسمعیل بن موسی السدی انبانا
محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال
قال رسول الله صلعم انا دار الحکمة وعلی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب وفی نسخة
منکر وروی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولم یذکروا فیه عن الصنابحی ولم یعرف هذا الحدیث عن احد من
الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس انتهی وقال ابن جریر هذا خبر صحیح سنده الخ اما ابراهیم
وصابی پس اینحدیث شریف را در کتاب الاکتفا روایت نموده چنانچه گفته وعنه ای عن امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی فی جامعه وقال غریب و
وابو نعیم فی المعرفة اما شیخ بن عبد الله العیدروس پس در عقد نبوی روایت اینحدیث نموده چنانچه در
کتاب مذکور کما سمعت سابقا گفته وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها اما رحمة الله
سندی پس اینحدیث شریف را در مختصر تنزیه الشریعة اثبات نموده چنانچه گفته حدیث انا دار الحکمة وعلی بابها ابن بطة
نع مر طب حب عد خط وفی لفظ انا مدینة الفقه واخر انا مدینة العلم وفیه جماعة کثیرة مجروحون
ومجاهیل تعقب بانه اخرجه الحاکم والترمذی وقال الحافظ ابن حجر اخرجه الحاکم وصححه وخالفه ابو الفرج
ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات والصواب خلاف قولهما معا وان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی
الی الصحة ولا ینحط الی الکذب وبیان ذلک یستدعی طولا لکن هذا هو المعتمد وکذا حسنه العلائی

عن الصنابحی

هذا الکلام فی ... من النزع بالابحف علی لنا قد البصیر ١٢ م

اینحدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدینة العلم کما سمعت سابقاً گفته واخرجه الترمذی
وابونعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه مرفوعاً بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها و نیز مرزا محمد بدخشی در
تحفة المحبین اینحدیث شریف را از ترمذی نقل کرده وآنرا بسبب شواهد آن حدیث حسن دانسته **اما محمد صدر عالم**
پس در معارج العلی نقلا عن جمع الجوامع للسیوطی اثبات اینحدیث شریف فرموده وقد مرت عبارته فیما سبق
اما نظام الدین سهالوی پس در کتاب صبح صادق اثبات اینحدیث بحتم وجزم نموده چنانچه از عبارت آن که
انشاء الله تعالی در مابعد خواهی شنید واضح ولائح خواهد شد **اما ولی الله دهلوی** پس در قرة العینین اظهار حسن
اینحدیث شریف نموده چنانچه گفته حدیث انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه ناس وفی اسناده جماعة من
المجروحین والمجاهیل وقال الترمذی غریب منکر وصححه الحاکم وذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات وقال الحافظ ابن حجر حسن لغیره وهو المختار **اما محمد بن اسمعیل الامیر** پس در روضه ندیه
این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده وتصحیح محمد بن جریر طبری آنرا نیز ذکر نموده وقد مضت عبارته سابقاً
اما صبان مصری پس در اسعاف الراغبین اینحدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر روایات حدیث مدینة العلم
کما مر سابقاً گفته وفی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها **اما محمد مبین لکهنوی**
پس اینحدیث شریف را در وسیلة النجاة از ترمذی وابونعیم نقل کرده وقد مرت عبارته فیما سبق[۷]
اما خود مخاطب پس در کتاب عزیز الاقتباس اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته حدیث انا دار الحکمة
وعلی بابها رواه الترمذی ونیز مخاطب در جواب سوال بعض سائلین اینحدیث شریف ذکر نموده وبآن احتجاج فرموده
وقد مضت عبارته سابقاً **اما محمد اسمعیل دهلوی** برادرزاده مخاطب پس در رساله منصب امامت
بالحتم والجزم اثبات اینحدیث شریف فرموده چنانچه گفته واز انجمله حکمت است قال الله تبارک وتعالی ولقد اتینا لقمان
الحکمة ان اشکر لله وقال صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها ودعی صلی الله علیه وسلم
لابن عباس اللهم علمه الحکمة **اما حسن علی محدث** تلمیذ مخاطب پس در کتاب تفریح الاحباب فی
مناقب الآل والاصحاب روایت اینحدیث شریف نموده چنانچه گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث
عن شریک ولم یذکر فیه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک ورواه
احمد عن الصنابحی ونیز حسن علی محدث اثبات اینحدیث در شرح عزیز الاقتباس نموده چنانچه گفته حدیث

[حاشیه:] [۶] ونیز رفیع الدین... [illegible]... علی السمعی... [illegible]

[حاشیه:] [۷] ونیز مولوی مبین در وسیلة النجاة گفته وحکمت او بیش از آنست که باحصا درآید وچگونه میسر شود احصای آن درحالیکه سید انبیا فرموده باشند انا دار الحکمة وعلی بابها وانا مدینة العلم وعلی بابها صح

امام محمد حجازی الشعرانی پس در فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر تحسین این حدیث شریف نموده بصراحت تمام افصاح از حسن بودن آن نموده چنانچه عنقریب از عبارت سراج منیر لامع و مستنیر میشود انشاء الله تعالی **امام ملا یعقوب لاهوری** پس ثبوت حدیث انا دار الحکمة از کلام او در مابعد انشاء الله تعالی خواهی دریافت **امام احمد بن الفضل المکی** پس در وسیلة المآل این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته وعنه ایضا کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی **امام شیخ عبد الحق دهلوی** پس در لمعات شرح مشکوة اثبات این حدیث شریف نموده وافادات اعلام مذهب خود متعلق بآن وارد کرده ونیز در اشعة اللمعات اثبات آن فرموده کما سمعت سابقا ونیز عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة در ذکر اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نقلا عن المواهب گفته د دار الحکمة الداعی الی الله دعوة ابراهیم دعوة النبیین دلیل الخیرات الخ **امام شیخ بن علی بن محمد الجعفری** پس در کنز البراهین الکسبیة والاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات المشایخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعبیة اثبات این حدیث بجتم وجزم نموده چنانچه گفته قال صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها **امام عزیزی** پس در سراج منیر شرح جامع صغیر اثبات و تحقیق این حدیث شریف نموده چنانچه گفته (انا دار الحکمة) قال المناوی وفی روایة انا دار الحکمة (وعلی) بن ابی طالب (بابها) فیه التنبیه علی فضل علی واستنباط الاحکام الشرعیة منه (ت) عن علی وقال غریب قال العلقمی وزعم القزوینی وابن الجوزی بانه موضوع ورد علیهما الحافظ العلائی وابن حجر والمؤلف بما یبطل قولهما اه وقال الشیخ حدیث حسن **امام شبراملسی** پس در حاشیه مواهب که مسمی ست به تیسیر المطالب السنیة بکشف اسرار المواهب اللدنیة اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در ذکر اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته قوله دار الحکمة اخذه من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه **امام زرقانی** پس در شرح مواهب لدنیه تحقیق واثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه در ذکر اسمای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته حرف (د دار الحکمة) لقوله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه وزعم ابن الجوزی والذهبی انه موضوع ورد بما یطول قال الحافظان العلائی وابن حجر الصواب انه حسن لا صحیح ولا موضوع **امام مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی** پس در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار این حدیث شریف را آورده چنانچه سابقا شنیدی که در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدینة العلم گفته وهو عند الترمذی وابی نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه بلفظ انا دار الحکمة وعلی بابها ونیز مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا

له قوله غریب ... قلت قال الشیخ ... فحینئذ ... الشعرانی الشهیر بابو العزائم

ولا تحست حیث قال فیہ فالفت ھذا الکتاب وبدأت باخبار فی مناقبہم ومراتبہم ثم قدمت ذکر العشرۃ المشہود لہم بالجنۃ واتبعتہ بمن وافق اسمہ اسم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم رتبت لباقین علی ترتیب حروف المعجم واقتصرت من جملۃ روایاتہم علی حدیث او حدیثین واکثر مع مایضم الیہ من ذکر الولادۃ والسن والوفاۃ ومن لم یقع لہ حدیث وثبت لہ ذکر او روی خبر ذکرتہ بعد لقائی الاوھام والموضوعات مما لا حقیقۃ لہ ولم یشتمل علی ذکرہ مسانید الائمۃ والاثبات ولا رویتہ تواریخ الحفاظ الذین ھم العمدۃ والاوتاد الذی یشتغل بجمعہ وذکرہ من غرضہ المکاثرۃ والمفاخرۃ لا التحقق بذکر الحقائق للابلاغ والمتابعۃ لیکون ذلک دلیلا علی معرفۃ نسأل اللہ نفعہ والمعونۃ علیہ والتوفیق برحمتہ ورافتہ ابونعیم اصفہانی در حلیۃ الاولیا کما سمعت سابقاً در مدح جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ سید القوم محب المشہود ومحبوب المعبود باب مدینۃ الحکم والعلوم الخ وسید شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل کما سمعت سابقا گفتہ قال الامام الھمام المتفق علی علو شانہ فی العلوم والاعمال المتسق لہ درازی الفضل فی سلک النظم بالسنۃ اھل الکمال الحافظ الورع البارع العالی العامل العارف الکامل بلاشک ومریۃ ابونعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی فی کتابہ الفائق اللائق المسمی بالحلیۃ وسید القوم محب المشہود ومحبوب المعبود باب مدینۃ الحکم والعلوم الخ وسیوطی در لالی مصنوعہ گفتہ وقال ابوالحسن شاذان الفضلی فی خصائص علی ثنا ابوبکر محمد بن ابراھیم بن فیروز الانماطی ثنا الحسین بن عبد اللہ التمیمی ثنا حبیب بن النعمان حدثنی جعفر بن محمد حدثنی ابی عن جدی عن جابر بن عبد اللہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا فمن اراد المدینۃ فلیات الی بابہا اخرجہ الخطیب فی تلخیص المتشابہ من طریق الدارقطنی ثنا محمد بن ابراھیم الانماطی بہ ومناوی در فیض القدیر کما سمعت آنفا گفتہ انا دار الحکمۃ وفی روایۃ انا مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا ای علی بن ابیطالب ھو الباب الذی یدخل منہ الی الحکمۃ وشاہ ولی اللہ در ازالۃ الخفا در ذکر ماثر جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ وحکمت او بیش ازانست کہ باحصاء در آید وچگونہ میسر شود احصای آن حالانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ باشند انا مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا ومولوی ولی اللہ لکھنوی در مرأۃ المومنین فی مناقب آل سید المرسلین در ذکر مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ واما حکمت او بیش ازانست کہ باحصا در آید وچگونہ میسر شود احصاء آن حالانکہ آنحضرت فرمودہ باشند انا مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا وشیخ سلیمان بن

انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الترمذی یعنی من دار حکمتم وعلی دروازهٔ آنست و در حق شیخین هم در چند احادیث مرتبه کمال علم ثبوت نرسیده انتهی **اما نور الدین سلیمانی** پس در دُرِّ یتیم این حدیث شریف را آورده چنانچه در کتاب مذکور نقلاً عن کتاب الاکتفا گفته وعنه رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی فی جامعه وقال غریب وابو نعیم فی المعرفة **اما ولی الله لکهنوی** پس در مرآة المومنین ذکر این حدیث شریف نموده چنانچه سابقاً شنیدی که در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدینة العلم گفته واورد الترمذی لفظ الدار مکان المدینة **اما شیخ سلیمان بلخی** پس در ینابیع المودة این حدیث را بتخریجات عدیده آورده چنانچه گفته الترمذی والحموینی بسندهما عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وفی المناقب عن ابن عباس الحموینی عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها ابن المغازلی بسنده عن مجاهد عن ابن عباس وایضا عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها ونیز بلخی در ینابیع المودة نقلاً عن کنوز الحقائق گفته انا دار الحکمة وعلی بابها للترمذی ونیز بلخی در ینابیع المودة نقلاً عن الجامع الصغیر گفته انا دار الحکمة وعلی بابها للترمذی عن علی ونیز بلخی در ینابیع المودة نقلاً عن الصواعق گفته وفی اخری عن الترمذی عن علی انا دار الحکمة وعلی بابها **اما دمنتی** معاصر سُنی نفع قوت المغتذی اثبات این حدیث شریف نموده وقد مرت عبارته قریباً **وازانجمله ست** حدیث انا مدینة الحکمة وعلی بابها واین حدیث شریف را اسمعیل المدنی الانماطی وابو الحسن شاذان الفضلی وابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی وابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی وابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموئی وشهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی وعبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی وشاه ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی ومولوی ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی وسلیمان بن ابراهیم بن محمد البلخی القندوزی روایت واثبات کرده اند حالا عباراتیکه مثبت این معنی باشد باید شنید اسمعیل انماطی در تاریخ الصحابه در ترجمه جناب امیر المومنین علیه السلام گفته حدثنا ابوبکر بن خلاد وفاروق الخطابی قالا اخبرنا ابو مسلم الکجی عن محمد بن عمر بن الرومی عن شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الحکمة وعلی بابها واز ملاحظه صدر تاریخ انماطی جلالت مرتبت وسمو منزلت احادیث واخبار ان واضح

ومات یوم عاشوراء سنة احدی وعشرین ومائة اما اینکه صنابحی در زمان عبد الملک وفات یافته
وبخاری وفات او مابین السبعین الی الثمانین ضبط نموده پس ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه عبد الرحمن صنابحی گفته
وقال ابن معین تاخر الی زمن عبد الملک بن مروان وکان عبد الملک یجلسه معه علی السریر وذکره
البخاری فی التاریخ الاوسط فی فصل من مات بین السبعین الی الثمانین اما طریقیکه در ان روایت
کردن شریک اینحدیث را از سلمه از مردی از صنابحی واقع شده پس ثبوت ان نیز محل ریب نیست چه از طریق دیگر
که دارقطنی بعد ازین ذکر نموده خود منکشف میشود که ان مرد سوید بن غفله ست و سوید بن غفله از تابعین ثقات و
موثقین اثبات ست ذهبی در کاشف گفته سوید بن غفلة الجعفی ابو امیة ولد عام الفیل قدم المدینة
حین دفنوا النبی صلی الله علیه وسلم وسمع ابابکر وعدة وعنه سلمة بن کهیل وعبدة بن ابی لبابة
ثقة امام زاهد قوام توفی ۸۱ اما قول دارقطنی در باب طریق آخر از طرق اینحدیث که سوید بن غفله اینحدیث را از
صنابحی روایت کرده واسناد آن بسوی صنابحی نکرده یعنی ابتداء ذکر صنابحی از جناب امیر المومنین علیه السلام آورده
پس سبب طعن درین طریق نمیشود زیراکه سوید بن غفله تابعی مخضرم ست از خلفاء اربعه روایت وسماع دارد وکما لا یخفی
علی من لاحظ کتب الرجال وقد نص علی ذلک الحافظ العلائی فی اجوبته والعلامة الفیروزابادی فی
نقد الصحیح واو با صنابحی هم طبقه ست و ورود هر دو در مدینه منوره قریب بیکدیگر اتفاق افتاده چنانچه ابن حجر
عسقلانی در تقریب گفته سوید بن غفلة بفتح المعجمة والفاء ابو امیة الجعفی مخضرم من کبار التابعین
قدم المدینة یوم دفن النبی صلی الله علیه وسلم وکان مسلما فی حیوته ثم نزل الکوفة ومات سنة ثمانین
وله مائة وثلثون سنة ونیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن عسیلة بمهملة مصغر المرادی ابو
عبد الله الصنابحی ثقة من کبار التابعین قدم المدینة بعد موت النبی صلی الله علیه وسلم بخمسة ایام
مات فی خلافة عبد الملک پس کدام مانع ست ازینکه چنانچه صنابحی اینحدیث را از جناب امیر المومنین علیه السلام
شنیده سوید بن غفله نیز از انجناب سماع اینخبر نموده باشد وازینجا بحمد الله تعالی ظاهر گردید که روایت سوید بن غفله اینحدیث
را از جناب امیر المومنین علیه السلام و عدم اسناد او بسوی صنابحی هرگز موجب طعن درین طریق نمیتواند شد وبالفرض
اگر تسلیم هم کنیم که سوید بن غفله اینحدیث را از جناب امیر المومنین علیه السلام بلا واسطه نشنیده بلکه از صنابحی سماع
نموده پس با اینهمه نیز سبب سقوط این طریق از درجه احتجاج نمیشود چه هرگاه از طریق دیگر متضح شد که واسطه درمیان
سوید بن غفله وجناب امیر المومنین علیه السلام صنابحی ست واو ثقه واز کبار تابعین میباشد اشتباه مرتفع شد واین طریق

ابراهیم القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته ایضا اخرج الحموینی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رض
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا علی انا مدینة الحکمة وانت بابها ولن تؤتی المدینة
الا من قبل الباب وکذب من زعم انه یحبنی ویبغضک لانک منی وانا منک لحمک من لحمی ودمک من
دمی وروحک من روحی وسریرتک من سریرتی وعلانیتک من علانیتی وانت امام امتی ووصیی سعد
من اطاعک وشقی من عصاک وربح من تولاک وخسر من عاداک فاز من لزمک وهلک من فارقک ومثلک
ومثل الائمة من ولدک مثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثلکم مثل النجوم کلما غاب
نجم طلع نجم الی یوم القیمة ومخفی نماند که از ملاحظه کتاب العلل دارقطنی واضح ولائح میشود که او
در ثبوت حدیث انا مدینة الحکمة وعلی بابها بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام کلامی ندارد و بهمت
قاصره خود در اثبات اضطراب در مثل اینحدیث وثیق النصاب بکار برده چنانچه در کتاب العلل دارقطنی مذکورست
وسئل عن حدیث الصنابحی عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة الحکمة وعلی بابها
فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها فقال [یعنی الدارقطنی ۱۲] هو حدیث یرویه سلمة بن کهیل واختلف عنه فرواه
شریک عن سلمة عن الصنابحی عن علی واختلف [ای الدارقطنی ۱۲] عن شریک فقیل عنه عن سلمة عن رجل عن الصنابحی
ورواه یحیی بن سلمة بن کهیل عن ابیه عن سوید بن غفلة عن الصنابحی ولم یسنده والحدیث
مضطرب غیر ثابت وسلمة لم یسمع من الصنابحی واین کلام دارقطنی نزد ارباب نهی محض معلول وغیر
مقبول است چه وجوه طرق روایت اینحدیث باهم تنافی وتضاد ندارد بلکه جمع در آن ممکن ست وبعض آن بعض را مشید
میکند پس ادعاے اضطراب دران صورت عجب عجاب ست اما طریقی که دران شریک اینحدیث را از سلمه از
صنابحی از جناب امیر المومنین علیه السلام روایت نموده پس ثبوت آن جاے کلام نیست وانچه دارقطنی در
آخر کلام خود گفته که سلمه از صنابحی نشنیده پس شهادت علی النفی ست مقبول نمیباشد وهیچ دلیلی ندارد وکدام
استبعاد ست در سماع سلمه از صنابحی حالانکه سلمه در سنه سبع واربعین متولد شده ووفات صنابحی در زمان
عبد الملک بن مروان واقع شده وبخاری آنرا درمیان سنه سبعین وثمانین ضبط کرده پس اگر سنه سبعین هم
زمان وفات صنابحی قرار داده آید در انوقت سلمه از ابنائی ثلث وعشرین سنه خواهد بود وسماع کسی که
این سن داشته باشد هرگز محل اشکال نیست اما اینکه سلمه در سنه سبع اربعین متولد شده پس ابن حجر عسقلانی
در تهذیب التهذیب در ترجمه سلمه بن کهیل گفته قال یحیی بن سلمة بن کهیل ولد ابی سنة سبع واربعین

عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار العلم و علیؑ بابہا اخرجہ فی المصابیح
فی الحسان واخرجہ ابو عمر و قال انا مدینة العلم و زاد فمن اراد العلم فلیأتہ من بابہ و نیز در ریاض نضرہ
گفتہ ذکر علمہ وفقہہ وقد تقدم فی ذکر اعلمیتہ مطلقا واعلمیتہ بالسنة وانہ باب دار العلم وان رجلا من الصحابة لم یکن
یقول سلونی غیرہ واحالة جمع من الصحابة علیہ معظم لاحادیث هذا الذکر. وملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰة
گفتہ وعنہ ای عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة و فی روایة انا مدینة العلم و فی روایة
المصابیح انا دار العلم و علیؑ بابہا و فی روایة زیادة فمن اراد العلم فلیأتہ من بابہ و احمد بن الفضل بن محمد
باکثیر المکی در وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل گفتہ وعن سیدنا علی کرم اللہ وجہہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم انا دار العلم و علی بابہا اخرجہ البغوی فی الحسان من المصابیح و حفری در کنز البراہین گفتہ
و قال صلی اللہ علیہ وسلم انا دار العلم و علیؑ بابہا و شیخ سلیمان بن خواجہ کلان القندوزی البلخی در ینابیع المودة
نقلا عن ذخائر العقبی گفتہ وعن علیؑ مرفوعا انا دار العلم و علیؑ بابہا اخرجہ البغوی فی المصابیح واخرجہ ابو عمر انا
مدینة العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیأتہ من بابہ. واز انجملہ ست حدیث انا میزان العلم و علیؑ کفتاه
الخبر. وایں حدیث شریف را ابو شجاع شیرویہ بن شہردار بن شیرویہ الدیلمی و سید علی بن شہاب الدین الہمدانی و عبد الوہاب
بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری و شیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی روایت کردہ اند دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ
ابن عباس انا میزان العلم و علی کفتاه والحسن والحسین خیوطہ و فاطمة علاقتہ والائمة من امتی عمودہ
یوزن فیہ اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا و سید علی بن شہاب الدین الہمدانی در روضة الفردوس گفتہ وعنہ قال قال
ای عن ابن عباس ۱۲
علیہ السلام انا میزان العلم و علیؑ کفتاه والحسنؑ والحسین خیوطہ و فاطمة علاقتہ و نیز سید علی ہمدانی در
مودة القربی گفتہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا میزان
العلم و علیؑ کفتاه والحسن والحسین خیوطہ و فاطمة علاقتہ والائمة من بعدی عمودہ یوزن فیہ
اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا و نیز علی ہمدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المومنین علیؑ نقل عنہ گفتہ الحدیث
السادس والثلثون عنہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا میزان العلم و
ای عن ابن عباس ۱۲
علیؑ کفتاه والحسن والحسین خیوطہ و فاطمة علاقتہ رواہ صاحب الفردوس و عبد الوہاب بخاری در تفسیر
النوری گفتہ وعنہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا میزان العلم و علیؑ کفتاه و
ای عن ابن عباس ۱۲
الحسن والحسین خیوطہ و فاطمة علاقتہ رواہ صاحب الفردوس و شیخ سلیمان القندوزی البلخی در ینابیع المودة نقلا عن کتاب السبعین

هم مخدوش نماند بالجمله ازین بیان متلخص گردید که روایت کردن سلمه بن کهیل این حدیث را از صنابحی از جناب امیر المومنین
علیه السلام و روایت سلمه بواسطه مردی که او فی الحقیقة سوید بن غفله است از صنابحی از جناب امیر المومنین سلام الله علیه
و روایت سلمه از سوید بن غفله از جناب امیر المومنین علیه السلام همه متصل و محمول بر سماع است و بعض آن مشید و موکد بعض است نه آنکه موجب اضطراب
و فیها او تعارض و تناقض و تساقط باشد و اگر فرضا بعضی ازین طرق سالم نیز نبود باز هم سلامت بعض آخر برای ثبوت این حدیث شریف از جناب امیر المومنین علیه السلام کفایت می نمود و ادعای
اضطراب آن درین صورت عین جور و جفا بلکه دلیل قلت شرم و حیا میبود چنانچه ابن حزم در کتاب المحلی جائیکه حدیث
عمران بن الحصین ان رجلا اوصی عند موته فاعتق ستة مملوکین له لم یکن له مال غیرهم فدعا
هم رسول الله صلعم فجزاهم اثلاثا ثم اقرع بینهم فاعتق اثنین وارق اربعة وقال له قولا شدیدا
ذکر نموده و ایرادات معترضین بر این حدیث دفع کرده گفته وقالوا وجدنا حدیث عمران بن الحصین مضطربا
فیه فمرة رواه ابو قلابة عن ابی المهلب عن عمران و مرة رواه عن ابی زید ان رجلا من الانصار قال ابو محمد[1]
فکان ماذا او ما یتعلق بهذا الا قلیل الحیاء رواه ابو قلابة عن ابی زید وهو مجهول فلم نحتج به ورواه
عن ابی المهلب عن عمران بن الحصین فاشتد و ثبت فاخذنا به الی ان قال ابن حزم و کل خبر فی الارض
فانه ینقله الثقة وغیر الثقة فیوخذ نقل الثقة و یترک ما عداه پس مقام کمال استعجاب و استغراب است که چگونه
دارقطنی این حدیث شریف را با وصف تعدد طرق و تکثر وجوه و سلامت آن از طعن مضطرب و غیر ثابت وامی نماید و چنین
کلام معلول و دخل مدخول حیرت ناقدین متبحرین می افزاید دستتر نماند که کلام دارقطنی که ما در صدد نقض آن بودیم
متعلق بحدیث انا مدینة الحکمة بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام بود و الا دارقطنی حدیث انا مدینة الحکمة
دارقطنی طاعن نیست بلکه این حدیث شریف را بروایت جابر بن عبد الله انصاری خود روایت کرده کما دریت
من عبارة اللآلی المصنوعة و این حدیث شریف بروایت عبد الله بن عباس نیز ماثور شده چنانچه از عبارت حموئی که بلخی در
ینابیع نقل کرده واضح و ظاهر است و از انجمله است حدیث انا دار العلم وعلی بابها و این حدیث شریف را
ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی و محب الدین احمد بن عبد الله الطبری و علی بن سلطان محمد القاری و
احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله الجفری و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند محب
طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار العلم و باب مدینة العلم عن علی رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار العلم وعلی بابها اخرجه البغوی فی المصابیح فی الحسان و اخرجه ابو عمر و قال
انا مدینة العلم وعلی بابها وزاد فمن اراد العلم فلیاته من بابه و نیز محب طبری در ریاض نضره گفته ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینة العلم

[1] ابن حزم ۱۲

حدیث انا میزان الحکمۃ وعلی لسانہ وا یں حدیث شریف را ابو حامد محمد بن محمد الغزالی وکمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی اثبات کردہ اند میبذی در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ وبحکم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا کہ در جامع ترمذی مسطورست وانا میزان الحکمۃ وعلی لسانہ کہ در رسالہ عقلیہ امام غزالی مذکورست برطالبان طریق ایقان وشاربان رحیق عرفان واجب ست کہ متوجہ باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المومنین امام المحسنین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین الی آخر ما سبق واز انجملہ ست حدیث انا المدینۃ وانت الباب ولا یوتی المدینۃ الا من بابہا وا یں حدیث شریف را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی روایت نمودہ چنانچہ در کتاب زین الفتی گفتہ واخبرنا محمد بن ابی زکریا الثقۃ رحمہ اللہ قال حدثنا ابو الحسن علی احمد بن عبدان قال اخبرنا محمد بن عمر بن سلم الجعابی الحافظ ابو بکر قال حدثنی ابو محمد القسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد اللہ بن محمد بن عمر بن علی قال حدثنی ابی عن ابیہ عن محمد بن عبد اللہ عن ابیہ عبد اللہ بن محمد عن ابیہ محمد عن ابیہ عمر عن ابیہ علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلی ان اللہ امرنی ان ادنیک ولا اقصیک اعلمک لتعی وانزلت علی ہذہ الایۃ وتعیہا اذن واعیۃ فانت الاذن الواعیۃ لعلمی یا علی وانا المدینۃ وانت الباب ولا یوتی المدینۃ الا من بابہا واز انجملہ ست حدیثی کہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دران ذکر معراج خود فرمودہ ودر حق جناب امیر المومنین علیہ السلام فہو باب مدینۃ علمی یا فہو باب علمی ارشاد نمودہ وا یں حدیث شریف را علامہ ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی علی ما نقل عنہ البلخی وسلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی روایت کردہ اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل بدر نوک من درانیک الجنۃ اخبرنا ابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الکندجانی نا ابو الفتح ہلال بن محمد الحفار نا اسمعیل بن علی بن رزین نا اخی دعبل بن علی نا شعبۃ بن الحجاج عن ابی التیاح عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل بدر نوک من الجنۃ فجلست علیہ فلما صرت بین یدی ربی کلمنی وناجانی فما علمنی شیئا الا علمہ علی فہو باب مدینۃ علمی ثم دعاہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہ فقال لہ یا علی سلمک سلمی وحربک حربی وانت العلم بینی وبین امتی من بعدی وشیخ سلیمان بن ابراہیم القندوزی در ینابیع المودۃ گفتہ اخرج ابن المغازلی بسندہ عن ابی الصباح عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما صرت بین یدی ربی کلمنی وناجانی

الاذن صح

ابی التیاح

گفته الحدیث السادس والثلثون عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه وفاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس (ای عن ابن عباس ۱۲)
ونیز در ینابیع المودة نقلا عن مودة القربی گفته ابن عباس رفعه انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه وفاطمة علاقته والائمة من بعدی عموده یوزن اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا علینا ازانجمله است حدیث انا مدینة الجنة وعلی بابها وانحدیث شریف را فقیه علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وشیخ سلیمان بن ابراهیم بن محمد البلخی القندوزی روایت کرده اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الجنة اخبرنا محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله اذنا عن ابی طاهر ابراهیم بن محمد بن عمر بن یحیی العلوی نا عمر بن عبد الله بن محمد بن عبید الله نا عبد الرزاق بن سلیمان بن غالب الازدی نا رباح ومحمد بن سعید بن شرحبیل نا ابو عبد الغنی الحسن بن علی نا عبد الوهاب بن همام حدثنی ابی عن ابیه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة الجنة وعلی بابها فمن اراد الجنة فلیاتها من بابها و شیخ سلیمان البلخی در ینابیع المودة گفته ابن المغازلی بسنده عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الجنة وعلی بابها فمن اراد الجنة فلیاتها من بابها وازانجمله است حدیث انا مدینة الفقه وعلی بابها وانحدیث شریف را ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری المعروف بابن بطه وشمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی الحنفی المعروف بسبط ابن الجوزی وابو الحسن علی بن محمد بن عراق الکنانی ورحمة الله بن عبد الله السندی روایت واثبات کرده اند ابن بطه علی ما نقل عنه روایت انحدیث باین سند نموده ثنا ابو بکر محمد بن القاسم النحوی قال ثنا عبد الله بن ناجیة قال ثنا ابو منصور شجاع بن شجاع قال ثنا عبد الحمید بن بحر البصری قال ثنا شریك قال حدثنا سلمة بن کهیل عن عبد الرحمن عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة الفقه وعلی بابها وسبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه کما سمعت سابقا در ذکر حدیث مدینة العلم گفته وفی روایة انا دار الحکمة وعلی بابها وفی روایة انا مدینة الفقه وعلی بابها وابن عراق در تنزیه الشریعه کما سمعت سابقا گفته انا دار الحکمة وعلی بابها ابن بطه نع مرطب حب عد خط وفی لفظ انا مدینة الفقه واخرا انا مدینة العلم الخ ورحمة الله سندی در مختصر تنزیه الشریعه بهمین عبارت انحدیث شریف را ذکر کرده کما دریت آنفا وازانجمله است

ط نیز صح لنا لد غ

صلی اللہ علیہ وسلم علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق و
النظر الیہ رافة ونیز سیوطی در جمع الجوامع گفتہ علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان
وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة الدیلمی عن ابی ذر ونیز سیوطی در قول جلی فی فضائل علی علیہ السلام گفتہ الحدیث
الثامن والثلثون عن ابی ذر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی باب علمی ومبین لامتی
ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة وعبد الوہاب بخاری در تفسیر انوری
گفتہ وعن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی باب علمی ومبین
لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة ومودة عبادة رواہ صاحب
الفردوس وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان
وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة الدیلمی عن ابی ذر وابراہیم وصابی در کتاب الاکتفا گفتہ وعن ابن عباس رضی اللہ
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی
حبہ ایمان وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة اخرجہ الدیلمی فی مسند الفردوس وجمال الدین محدث در اربعین
فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ الحدیث الثامن عشر عن ابی ذر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ
قال علی باب علمی وهدی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق ومحمد صدر
عالم در معارج العلی گفتہ اخرج الدیلمی عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی باب
علمی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة وشہاب الدین احمد بن
عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل گفتہ وفی الکبیر للسیوطی رحمہ اللہ قال صلی اللہ علیہ وسلم علی باب علمی ومبین
لامتی ما ارسلت بہ من بعدی رواہ ابوذر ونور الدین سلیمانی در در یتیم نقلا عن کتاب الاکتفا گفتہ وعن ابن
عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت
بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة اخرجہ الدیلمی فی مسند الفردوس ومولوی ولی اللہ
لکہنوی در مرآة المومنین فی مناقب اہلبیت سید المرسلین گفتہ قال صلی اللہ علیہ وسلم علی باب علمی ومبین لامتی
ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة وشیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقلا عن
کتاب اربعین گفتہ الحدیث التاسع والعشرون عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم علی باب علمی ومبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان وبغضہ نفاق والنظر الیہ رافة ومودة

ظ ابی ذر

نسخہ ظ ابی ذر

فما علمت شیئاً الا علمتہ علیاً فھو باب علمی و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ گفتہ اخرج موفق بن احمد الخوارزمی بسندہ عن ابی الصباح عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم اتانی جبرئیل بدرنوک من الجنۃ فجلست علیہ فلما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئاً الا علمتہ علیاً فھو باب علمی ثم دعاہ الیہ فقال یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم فیما بینی و بین امتی واز انجملہ ست حدیثے کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دران بمخاطبہ عبد الرحمن بن عوف در حق جناب امیر المومنین علیہ السلام فھو باب علمی ارشاد فرمودہ و این حدیث شریف را سید علی بن شہاب الدین الہمدانی علی ما نقل عنہ البلخی و شیخ سلیمان بن ابراہیم القندوزی البلخی نقل کردہ اند شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ نقلاً عن مودۃ القربی گفتہ عن عکرمۃ عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لعبد الرحمن بن عوف یا عبد الرحمن انکم اصحابی و علی بن ابیطالب اخی و منی و انا من علی فھو باب علمی و وصیی و ھو و فاطمۃ و الحسن و الحسین ھم خیر الارض عنصراً و شرفاً و کرماً و از انجملہ ست حدیث علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی و این حدیث شریف را اکابر محدثین حفاظ و اعاظم منقدین ایقاظ اہلسنت مثل ابو شجاع شیرویہ بن شہردار الدیلمی و ابو منصور شہردار بن شیرویہ الدیلمی و سید علی بن شہاب الدین الہمدانی و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی و عبد الوہاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری و ملا علی بن حسام الدین الشہیر بالمتقی و ابراہیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی و جمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ الشیرازی و محمد صدر عالم و شہاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی و نور الدین بن اسمعیل السلیمانی و ولی اللہ بن حبیب اللہ الکہنوی و سلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی روایت و نقل کردہ اند سید علی ہمدانی در کتاب المودۃ فی القربی گفتہ و عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلعم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان و بغضہ نفاق و النظر الیہ رافۃ و مودۃ عبادۃ و نیز سید علی ہمدانی در کتاب سبعین علی ما نقل عنہ گفتہ الحدیث التاسع و العشرون عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت بہ من بعدی حبہ ایمان و بغضہ نفاق و النظر الیہ رافۃ و مودتہ عبادۃ رواہ صاحب الفردوس و سیوطی در لآلی مصنوعہ گفتہ و قال الدیلمی انا ابی انا المیدانی انا ابو محمد الحلاج انا ابو الفضل محمد بن عبد اللہ ثنا احمد بن عبید الثقفی ثنا محمد بن علی بن خلف العطار ثنا موسی بن جعفر بن ابراہیم بن محمد بن علی بن عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب ثنا عبد المہیمن بن العباس عن ابیہ عن جدہ سہل بن سعد عن ابی ذر قال قال رسول اللہ

عن لنہ ابی التیاح

اہل صح

ابی ذر لنہ

مودتہ لنہ

والایمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمی ودمی وان الله عز وجل امرنی ان ابشرك انك وعترتك
فی الجنة وان عدوك فی النار لا یرد الحوض علی مبغض لك ولا یغیب عنه محب لك قال علی فخررت لله
سبحانه وتعالی ساجدا وحمدته علی ما انعم به علی من الاسلام والقران وحببنی الی خاتم النبیین و
سید المرسلین صلی الله علیه واله وعلامہ گنجی در کفایۃ الطالب گفتہ اخبرنی ابو اسحق ابراهیم بن یوسف بن
برکة الکتبی اخبرنا الحافظ ابو العلاء الهمدانی اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله الهمدانی حدثنا
ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمة عن مسند زید بن علی رضی الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل
بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلوی حدثنی ابراهیم
بن عبید الله بن العلاء قال حدثنی ابی عن زید بن علی عن ابیه عن جده عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتحت خیبر لولا ان تقول فیك طوائف من امتی ما قالت
النصاری فی عیسی بن مریم لقلت الیوم فیك مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا من
تراب رجلیك وفضل طهورك لیستشفوا به ولکن حسبك ان تکون منی وانا منك ترثنی وارثك
وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت تؤدی دینی وتقاتل عن سنتی وانت فی الاخرة
اقرب الناس منی وانك غدا علی الحوض وانك اول داخل الجنة من امتی وان شیعتك علی منابر من نور
مسرورون مبیضة وجوههم حولی شفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی وان عدوك غدا ظماء
مظمئین[۱] مسودة وجوههم مقمحین[۲] حربك حربی وسلمك سلمی وسرك سری وعلانیتك علانیتی
وسریرة صدرك کسریرة صدری وانت باب علمی وان ولدك ولدی ولحمك لحمی ودمك
دمی وان الحق معك والحق علی لسانك وفی قلبك وبین عینیك والایمان مخالط لحمك ودمك
کما خالط لحمی ودمی وان الله عز وجل امرنی ان ابشرك انك وعترتك فی الجنة وان عدوك
فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لك ولا یغیب عنه محب لك قال علی فخررت لله سبحانه وتعالی ساجدا
وحمدته علی ما انعم به علی من الاسلام والقران وحببنی الی خاتم النبیین وسید المرسلین صلی الله علیه
وسلم وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفتہ عن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب عن ابیه عن جده
عن ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه وعنهم قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وعلی اله وبارك وسلم یوم
فتحت خیبر لولا ان تقول طوائف من امتی فیك ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیك مقالة

[۱] مظمئون [۲] مقمحون

عبادة رواه صاحب الفردوس ونیز در ینابیع المودة نقلا عن کتاب المودة فی القربی گفته ابوذر رفعه علی باب علمی
ومبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان وبغضه نفاق والنظر الیه رافة عبادة واز انجمله
ست حدیث طویل مشتمل بر فضائل عظیمه جناب امیر المومنین علیه السلام که جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم روز فتح خیبر
آنرا ارشاد نموده ودران واقعست که آنجناب صلوات الله علیه واله الطاهرین بخطاب جناب امیر المومنین علیه السلام ارشاد
کرده وانت باب علمی واین حدیث شریف را ابوسعد عبد الملک بن محمد النیسابوری الخرکوشی وابونعیم احمد بن عبد الله
الاصبهانی وابومنصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی وابوالموید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم وابوالعلاء الحسن
بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی وابوحامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی وابوعبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی
الشافعی وسید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل وشیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند
حالا عبارات اینکه مثبت این معنی باشد باید شنید اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته حدثنا سید الحفاظ ابومنصور
شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی من همدان حدثنا ابوالفتح عبدوس بن عبد الله
بن عبدوس الهمدانی کتابة اخبرنا الشیخ ابوطاهر الحسین بن علی بن مسلمة رضی الله عنه من مسند زید
بن علی رضی الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابوعبد الله محمد بن سهل
حدثنا محمد بن عبد الله البلدی حدثنی ابراهیم بن عبید الله بن العلاء حدثنی ابی عن زید
بن علی رضی الله عنه عن ابیه عن جده عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم یوم فتحت خیبر لولا ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت الیوم
فیک مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذ وا من تراب رجلیک وفضل طهورک یستشفون
به ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک ترثنی وارثک وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی انت تودی دینی وتقاتل علی سنتی وانت فی الاخرة اقرب الناس منی وانک غدا علی الحوض خلیفتی
تذود عنه المنافقین وانت اول من یرد علی الحوض وانت اول داخل الجنة من امتی وان شیعتک
علی منابر من نور رواء مرویین مبیضة وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی وان
عدوک ظماء مظمئون مسودة وجوههم مقمحون حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری
وعلانیتک علانیتی وسریرة صدرک کسریرة صدری وانت باب علمی وان
ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک

من یرد علی الحوض وانت اول داخل فی الجنۃ من امتی وان شیعتک علی منابر من نور رواء مرو بین مبیضۃ وجوھھم حولی اشفع لھم فیکونون عدا فی الجنۃ جیرانی وان اعدائک عدا ظماء مظمئین مسودۃ وجوھھم مقمحون ومقمعون یضربون بالمقامع وھی سیاط من نار مقتحمین حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری وعلانیتک علانیتی وسریرۃ صدرک کسریرۃ صدری **انت باب علمی** وان ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی وان اللہ عزوجل امرنی ان ابشرک انک انت وعترتک فی الجنۃ وعدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغضلک ولا یغیب عنہ محب لک قال علی فخررت ساجدا للہ تعالی وحمدتہ علی ما انعمہ علی من الاسلام والقران وحببنی الی خاتم النبیین وسید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ونیز در ینابیع المودۃ گفتہ اخرج ابو المؤید اخطب خطباء موفق بن احمد الخوارزمی المکی عن سید الحفاظ ابی منصور شہردار بن شیرویہ الدیلمی بسندہ عن زید بن علی بن الحسین عن ابیہ عن جدہ عن امیر المومنین علی رضی اللہ عنہم قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوم فتحت خیبر بقدرۃ اللہ لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک وفضل طھورک یستشفون بہ ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک ترثنی وارثک وانت منی بمنزلۃ ھارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی یا علی انت تودی دینی وتقاتل علی سنتی وانت فی الاخرۃ اقرب الناس منی وانک غدا علی الحوض خلیفتی وانت اول من یرد علی الحوض وانت تذود المنافقین عن حوضی وانت اول داخل فی الجنۃ من امتی وان محبیک واتباعک علی منابر من نور رواء مرویین مبیضۃ وجوھھم حولی اشفع لھم فیکونون غدا جیرانی وان اعدائک غدا ظماء مظمئین مسودۃ وجوھھم یضربون بالمقامع وھی سیاط من نار مقتحمین حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری وعلانیتک علانیتی وسریرۃ صدرک سریرۃ صدری وانت **باب علمی** وان ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی ان اللہ امرنی ان ابشرک انک وعترتک ومحبیک فی الجنۃ وعدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغضک ولا یغیب عنہ محبک قال علی فخررت ساجدا للہ تبارک وتعالی وحمدتہ علی ما انعمہ بہ من الاسلام والقران وحببنی الی خاتم النبیین وسید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وازانجملہ ست حدیثی کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آن

(حاشیہ: مظمئون / مظمئین)

لا تمر بملأ من الناس الا اخذوا من تراب رجليك ومن فضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون منى وانا منك ترثنى وارثك وانت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبى بعدى انت تبرئ ذمتى وتقاتل على سنتى وانت فى الاخرة اقرب الناس منى وانت غدا على الحوض خليفتى تذود عنه المنافقين وانت اول من يرد على الحوض وانت اول داخل الجنة من امتى وان شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم حولى اشفع لهم فيكونوا غدا فى الجنة جيرانى وان عدوك غدا يرد نار امسودة وجوههم وان حربك حربى وسلمك سلمى وعلانيتك علانيتى وسريرة صدرك كسريرة صدرى وانت باب علمى وان ولدك ولدى ولحمك لحمى ودمك دمى وان الحق معك والحق على لسانك وفى قلبك وبين عينيك والايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمى ودمى وان الله عز وجل امرنى ان ابشرك انك وعترتك فى الجنة وان عدوك فى النار لا يرد على الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محب لك

فيكونون

رواه الامام الحافظ الصالحانى وقال اخبرنا محمد بن اسمعيل بن ابى نصر يعرف بابن كفاد بقراتى عليه قال حدثنا الحسن بن احمد قال اخبرنا الامام الحافظ العالم الربانى ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهانى بسنده الى زيد بن على فذكر بسنده ورواه ايضا الامام ابو سعد فى شرف النبوة بتغير يسير فى اللفظ وزيادة هى ليس احد من الامة يتقدمك وان امير المومنين عليا كرم الله تعالى وجهه خر ساجدا ثم قال الحمد لله الذى انعم على بالاسلام وهدانى بالقران وحببنى الى خير البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين احسانا منه وتفضلا اقول هذا حديث جامع يدخل فيه اشتات ابواب المناقب ويشتمل اسباب خصائص الفضائل وعلو المراتب قد رواه اجلة الثقاة من اهل السنة وعناة ادلة التقاة ولله الفضل والمنة والمراد من ايراده فى هذا الباب كما خطه قلمى لفظة وتقاتل على سنتى والايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمى ودمى وشيخ سليمان بلخى در ينابيع المودة گفته موفق بن احمد قال اخبرنا سيد الحفاظ ابو منصور بن شهردار بن شيرويه الديلمى بسنده عن زيد بن على بن الحسين عن ابيه عن جده عن على رضى الله عنهم قال قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتحت خيبر لولا ان تقول فيك طوائف من امتى ما قالت النصارى فى عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم مقالا بحيث لا تمر على ملاء من المسلمين الا اخذوا من تراب رجليك وفضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون منى وانا منك ترثنى وارثك وانت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى يا على انت تودى دينى وتقاتل على سنتى وانت فى الاخرة اقرب الناس منى وانك على الحوض خليفتى تذود عنه المنافقين وانت اول

ابو منصور شهردار

من بعدی اسمعی واشہدی لو ان عبدا عبد اللہ الف عام من بعد الف عام بین الرکن والمقام ثم لقی اللہ مبغضا لعلی رضی اللہ عنہ لاکبہ اللہ یوم القیمۃ علی منخریہ فی نار جہنم وقال رضی اللہ عنہ صوابکبۃ واکب غیر متعد والنزق الخفیف الطائش یقال نزق اذا طاش ورجل نزق فیہ نزق وطیش ونزق فرسہ ضربہ لینزو والخرق الذی فیہ دہش من خرق الغزال اذا خیف فلزق بالارض من الدہش واصابہ خرق ای دہش وخرق فی علمہ فیہ خرق وہو خرق وہی خرقاء وناقۃ خرقاء لا تتعاہد مواضع قوائمہا من الارض وریح خرقاء لا یدوم علی جہۃ فی ہبوبہا^{ای قال الخوارزمی ۱۲} ونیز خطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ وانبانی ابو العلا ہذا قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری قال اخبرنا احمد بن عبد اللہ الحافظ قال اخبرنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائی قال حدثنا محمد بن جریر قال حدثنا عبد اللہ بن داہر بن یحیی الرازی قال حدثنی ابی داہر بن یحیی المقری قال حدثنا الاعمش عن عبایۃ عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہذا علی بن ابیطالب لحمہ من لحمی ودمہ من دمی وہو منی بمنزلۃ ہارون من موسی غیر انہ لا نبی بعدی وقال یا ام سلمۃ اشہدی واسمعی ہذا علی امیر المومنین وسید المسلمین و **عیبۃ علمی وبابی الذی اوتی منہ** اخی فی الدنیا وخدنی فی الاخرۃ ومعی فی السنام الاعلی وعبد الکریم بن محمد الرافعی در تدوین فی ذکر اہل العلم بقزوین گفتہ کتب الینا ابو الفتح محمد بن عبد الباقی وقرات علی یوسف بن عمر بسماعہ منہ قال ثنا ابو الفضل احمد بن الحسن بن خیرون انبا ابو علی احمد بن ابراہیم بن الحسن بن شاذان ثنا ابوبکر بن کامل ثنا الفتح بن العباس ثنا زکریا بن یحیی الخراز ثنا اسمعیل بن عباد ثنا شریک عن منصور عن ابراہیم عن علقمۃ عن عبد اللہ قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بیت زینب بنت جحش واتی بیت ام سلمۃ وکان یومہا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلم یلبث ان جاء علی فدق الباب دقا خفیفا فاثبت النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدق وانکرتہ ام سلمۃ فقال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قومی فافتحی لہ قالت یا رسول اللہ من ہذا الذی بلغ من خطرہ ما افتح لہ الباب واتلقاہ بمعاصمی وقد نزلت فی آیۃ من کتاب اللہ تعالی بالامس فقال لہا صلی اللہ علیہ وسلم کہیئۃ المغضب ان طاعۃ الرسول کطاعۃ اللہ ومن عصی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقد عصی اللہ ان بالباب رجلا لیس بنزق ولا علق یحب اللہ ورسولہ ویحبہ اللہ ورسولہ ففتحت الباب فاخذ بعضادتی الباب حتی اذا لم یسمع حسا ولا حرکۃ وصرت فی خدری استاذن فدخل فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ام سلمۃ اتعرفینہ قالت نعم یا رسول اللہ ہذا علی بن ابیطالب قال صدقت سجیتہ من سجیتی ولحمہ

بحق جناب امیر المومنین علیه السلام عیبة علمی وبابی الذی اوتی منه ارشاد فرموده و این حدیث را باختلاف طرق و الفاظ
ابونعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و ابو القاسم عبد الکریم
بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل بن الحسن بن الحسین بن رافع الرافعی و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی و
ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن مؤید الحموئی و حسام الدین ابو عبد الله حمید بن احمد المحلی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل
و محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الصنعانی و سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرده اند ابونعیم اصفهانی در کتاب
ذکر منقبة المطهرین اهلبیت محمد سید الاولین و الاخرین علی ما نقل عنه گفته حدثنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائی
قال حدثنا محمد بن جریر قال حدثنا عبد الله بن داهر الرازی قال حدثنی ابی داهر بن یحیی الاحمری المقری
قال حدثنا الاعمش عن عبایة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا علی بن ابیطالب
لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و قال یا ام سلمة اشهدی
و اسمعی هذا علی امیر المومنین سید المسلمین و عیبة علمی و بابی الذی اوتی منه و الوصی علی الاموات من
اهل بیتی اخی فی الدنیا و خدنی فی الاخرة و معی فی السنام الاعلی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب
خوارزم در کتاب المناقب گفته و انبأنی مهذب الائمة هذا قال انبأنا محمد بن علی الشاهد قال اخبرنا الحسن
بن احمد المقری قال اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا حبیب بن الحسن قال حدثنا عبد الله بن ایوب القربی قال حدثنا زکریا
بن یحیی المنقری قال حدثنا اسمعیل بن عباد المدنی عن شریك عن منصور عن ابراهیم عن علقمة عن
عبد الله قال خرج النبی صلی الله علیه و سلم من عند زینب بنت جحش فاتی بیت ام سلمة و کان یومها
من رسول الله صلی الله علیه و سلم فلم یلبث ان جاء علی رضی الله عنه فدق الباب دقا خفیا فاستثبت
رسول الله صلی الله علیه و سلم الدق فانکرته ام سلمة فقال لها رسول الله صلی الله علیه و سلم قومی

وانکرته

فافتحی له الباب فقالت یا رسول الله من هذا الذی بلغ من خطره ما افتح له الباب فالقاه بمعاصمی
و قد نزلت فی آیة من کتاب الله بالامس فقال کالمغضب ان طاعة الرسول طاعة الله و من عصی الرسول
فقد عصی الله ان بالباب رجلا لیس بالنزق و لا الخرق یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله ففتحت له الباب
فاخذ بعضادتی الباب حتی اذا لم یسمع حسا و لا حرکة و صرت الی خدری استأذن فدخل فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اتعرفینه قلت نعم هذا علی بن ابیطالب قال صدقت سجیته من سجیتی و لحمه من
لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی اسمعی و اشهدی و هو قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین

بن عبید اللہ ثنا علی احمد بن عبید اللہ حدثنا ابو الحسین بن الصواف حدثنا عبد اللہ بن ابی سفیان حدثنا محمد بن الکدیمی حدثنا زکریا بن یحیی حدثنا اسمعیل بن عباد عن شریک النخعی عن سعد بن زید قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بیت زینب حتی دخل بیت ام سلمۃ وکان یومہا من رسول اللہ فلم یلبث ان جاء علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ فدق الباب دقا خفیفا فاستثبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ام سلمۃ قومی فافتحی فقلت یا رسول اللہ ما الذی بلغ من خطرہ ما افتح لہ الباب والقاہ بمعاصمی وقد نزلت فی بالامس ایہ من کتاب اللہ عزوجل فقال لہا رسول اللہ کالمغضب ان طاعۃ رسول اللہ کطاعۃ اللہ وان بالباب رجلا لیس بنزق ولا بخرق یحب اللہ ورسولہ ولم یکن یدخل حتی ینقطع الوطؤ قالت فقمت ففتحت لہ الباب فاخذ بعضادتی الباب حتی اذا لم یسمع حسا استاذن ودخل فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتعرفینہ قلت نعم ھذا علی بن ابیطالب قال صدقت سجیتہ سجیتی ودمہ کدمی وھو **عیبۃ علمی** فاسمعی واشھدی لو ان عبد امن عباد اللہ عزوجل عبد اللہ الف عام والف عام بعد الف عام بین الرکن والمقام ثم لقی اللہ عزوجل مبغضا لعلی عترتہ کبہ اللہ عزوجل علی منخریہ یوم القیمۃ فی نار جہنم قلت ھذا حدیث حسن سندہ مشہور عند اہل النقل وابراہیم بن محمد حموئی در فرائد السمطین علی ما نقل عنہ باسناد خود آوردہ عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لام سلمۃ ھذا علی بن ابیطالب لحمہ لحمی ودمہ من دمی وھو منی بمنزلۃ ھارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی یا ام سلمۃ ھذا علی امیر المومنین وسید المسلمین ووصیی **وعیبۃ علمی وبابی الذی اوتی منہ** اخی فی الدنیا والاخرۃ ومعی فی السنام الاعلی یقتل القاسطین والمارقین والناکثین وشہاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفتہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وعلی الہ وبارک وسلم انہ قال وھو فی بیت ام سلمۃ رضی اللہ تعالی عنہا ھذا علی بن ابیطالب لحمہ من لحمی ودمہ من دمی وھو منی بمنزلۃ ھارون من موسی غیر انہ لا نبی من بعدی ثم قال صلی اللہ علیہ وسلم یا ام سلمۃ اشھدی واسمعی ھذا علی امیر المومنین وسید المسلمین **وعیبۃ علمی وبابی الذی اوتی منہ** اخی فی الدنیا وخدنی فی الاخرۃ ومعی فی السنام الاعلی وشیخ محمد حفنی در حاشیۂ جامع صغیر گفتہ (قولہ عیبۃ علمی) ای وعاء علمی الحافظ لہ فانہ مدینۃ العلم ولذا کانت الصحابۃ تحتاج الیہ فی فک المشکلات ومحمد بن اسمعیل الامیر الیمانی در روضۂ ندیہ گفتہ ذکر الفقیہ العلامۃ حمید رحمہ اللہ فی

متن

انہ

من لحمی ودمه من دمی وهو **عیبة علمی** فاسمعی واشهدی وهو قاتل الناکثین والمارقین والقاسطین
من بعدی فاسمعی واشهدی هو قاسم عداتی فاسمعی واشهدی لو ان عبداً عبد الله الف عام والف
عام والف عام بین الرکن والمقام ثم لقی الله تعالی مبغضا لعلی بن ابی طالب وعترتی اکبّه الله علی منخریه یوم القیمة
فی نار جهنم. بتخفیف الدق ادب لئلا یزعج من فی البیت وقوله اثبت الدق ای عرف انه دق من یقال اثبت
وثبت والمعصم موضع السوار من الید وقوله نزلت فیّ آیة من کتاب الله تعالی یمکن ان یرید بها آیة الحجاب وسببها
قوله اللقاه بمعاصمی ویمکن ان یرید الآیات الواردة فی فضیلة زوجات النبی صلی الله علیه وسلم ویناسبه
استبعادها فتح الباب له وعلی التقدیرین المعنی فیّ وفی مثلی والنزق الطیاش یقال نزق ینزق ای طاش و
یقال اغلق الرجل ای غضب الغلق الذی یغضب کثیرا ویجوز ان یکون اللفظ ولا علق بالعین یقال علق به اذا هویه
ویقال من ذی علق ای ذی هوی یعنی انه ضابط نفسه یعرف ادب الدخول و وقته وقولها
وانا اختال فی مشیتی یجوز ان یکون سبب الاختیال تعجبها مما وصف به النبی صلی الله علیه وسلم
الداقّ بانه ویجوز ان یکون السبب تعجبها بفتح الباب لمن وصفه به وحسیس الشیء حسه ویقال اراد
بالناکثین الذین بغوا علی علی رضی الله عنه وبالمارقین الخوارج قال صلی الله علیه وسلم یمرقون من الدین و
بالقاسطین الکفار قال تعالی واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا۔ ومحمد بن یوسف گنجی درکفایة الطالب گفته
اخبرنا المعمر ابو اسحق ابراهیم بن عثمان بن یوسف الکاشغری اخبرنا الشیخان ابن البنیطی والکاغذی قالا
ابو الفتح اخبرنا ابو الفضل بن خیرون وقال ابو المظفر اخبرنا ابوبکر احمد بن الطریثیثی قالا انبأنا ابو علی بن شاذان
اخبرنا **عبد الله** بن جعفر بن درستویه اخبرنا الحافظ ابو یوسف یعقوب بن سفیان الفارسی الفسوی
فی مشیخته حدثنا ابو طاهر محمد بن تمیم الحضرمی حدثنا حسن بن حسین العرنی حدثنی یحیی بن عیسی
الرملی عن الاعمش عن حبیب بن ابی ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لام سلمة
هذا علی بن ابی طالب لحمه لحمی ودمه دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمة
هذا علی امیر المؤمنین وسید المسلمین **ووعاء علمی** ووصیی **وبابی الذی اوتی منه** اخی فی
الدنیا والآخرة ومعی فی المقام الاعلی یقتل القاسطین والناکثین والمارقین ونیز گنجی درکفایة الطالب گفته
باب السادس والثمانون فی ان خلق علی رضی الله عنه مثل خلق النبی صلی الله علیه وسلم اخبرنا ابو الحسن
بن عبید الله بن الحسن الازجی بدمشق عن الحافظ ابی الفضل محمد بن ناصر بن علی السلامی اخبرنا محمد بن علی

قولها ترید
قولها تؤید

فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لام سلمۃ هل تعرفینه قالت نعم وهنیئاً له هذا علیؑ قال صدقت
یا ام سلمة هذا علی بن ابیطالب لحمه لحمی ودمه دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی
بعدی یا ام سلمة اسمعی واشهدی هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین **وعیبة علمی وبابی**
الذی اوتی منه والوصی علی الاموات من اهل بیتی والخلیفة علی الاحیاء من امتی اخی فی الدنیا وقرینی
عنّ
فی الاخرة ومعی فی السنام الاعلی فاشهدی یا ام سلمة انه یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین فقال
الشامی فرجت عنی یا ابن عباس اشهد ان علیاً مولای ومولی کل مسلم انتهی کلامه وشیخ سلیمان بن ابراهیم
القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته اخرج موفق بن احمد الخوارزمی عن یحیی ومجاهد هما عن ابن عباس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه واله وسلم یا ام سلمة هذا علی لحمه لحمی ودمه دمی وهو منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمة اسمعی واشهدی هذا علی امیر المومنین وسید المسلمین وهذا
عیبة علمی وهذا بابی الذی اوتی منه وهذا اخی فی الدنیا والاخرة وهذا معی فی السنام
الاعلی ونیز بلخی در ینابیع المودة گفته اخرج الحموینی عن ابراهیم النخعی عن علقمة عن ابن مسعود قال خرج
رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم من بیت زینب بنت جحش واتی بیت ام سلمة وکان یومها فجاء علی
قال صلی اللہ علیه وسلم یا ام سلمة هذا علی حبیبه لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو **عیبة علمی** واسمعی
فقال
واشهدی انه قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی وهو قاصم اعدائی ومحیی سنتی واسمعی
واشهدی لو ان عبداً عبد اللہ الف عام والف عام والف عام بین الرکن والمقام ولقی اللہ تعالی مبغضاً لعلی وعترتی اکبه
علی منخریه فی جهنم یوم القیمة ومؤید این حدیث شریف درخصوص وصف عیبۃ علمی کلام معجز نظام جناب امیر المومنین
علیہ السلام کہ در آن کلام آنجناب بعض صفات عالیہ خود بیان فرمودہ در جملہ آن ارشاد نمودہ انا عیبة العلم انا
اوبة الحلم واین کلام حقائق انضمام آن امام عالیمقام علیہ آلاف التحیة والسلام سابقاً در وجہ صد و ششم از کتاب
توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل منقول شدہ فلیراجع ونیز مؤید آنست خطبہ جناب امیر المومنین علیہ السلام کہ در آن خطبہ
آنجناب در وصف آل محمد صلوات اللہ علیہم اجمعین هم موضع سره ولجاء امره وعیبة علمه ارشاد فرمودہ واین
خطبہ را شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی در ینابیع المودة باختصار ذکر نمودہ چنانچہ گفتہ وفی نهج البلاغة قال امیر المومنین علی
علیه السلام فی خطبته بعد انصرافه من صفین یذکر آل محمد صلی اللہ علیه واله وسلم هم موضع سره
ولجاء امره **وعیبة علمه** وموئل حکمه وکهوف کتبه وجبال دینه بهم اقام انحناء ظهره واذهب

شرحه بعضاً من الروايات في الخوارج ولم يستوف كما سقناه الا انه ذكر مالم نذكره فيما مضى وذكر بسنده

الى ابن عباس قال كان ابن عباس جالساً بمكة يحدث الناس على شفير زمزم فلما انقضى حديثه نهض اليه

رجل من القوم فقال يا ابن عباس انى رجل من اهل الشام قال اعوان كل ظالم الا من عصم الله منكم سل

عما بدالك قال يا ابن عباس انى جئت اسالك عن علي بن ابيطالب قتله اهل لا اله الا الله لم يكفروا بقبلة

ولا حج ولا صيام رمضان فقال له ثكلتك امك سل عما يعنيك قال يا عبد الله ما جئتك اضرب

من حمص لحج ولا عمرة ولكن اتيتك لتخرج لى امر علي وفعاله فقال ويحك ان علم العالم صعب لا يحتمل

ولا تقر به القلوب الى ان نقل عن ابن عباس انه قال في خطاب الشامي فاجلس حتى اخبرك الذي سمعته من

رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاينته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج زينب بنت جحش

فاولم وكانت وليمته الحيس وكان يدعو عشرة عشرة من المومنين فكانوا اذا اصابوا من طعام نبي الله صلى

الله عليه وسلم استانسوا الى حديثه واشتهوا النظر فى وجهه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشتهى

ان يخففوا عنه ويخلو له المنزل لانه كان قريب عهد بعرس زينب بنت جحش وكان يكره اذى المومنين فانزل

الله سبحانه يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يوذن لكم الى طعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعيتم

فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستانسين لحديث ان ذلكم كان يوذى النبى فيستحيى منكم والله لا

يستحيى من الحق فلما نزلت هذه الاية كان الناس اذا اصابوا من طعام نبيهم لم يلبثوا ان يخرجوا فمكث

رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة ايام ولياليها ثم تحول الى بيت ام سلمة بنت امية وكانت ليلتها وصبحها و

يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما تعالى النهار وانتهى علي الى الباب فدقه دقاً

خفيفاً فعرف رسول الله صلى الله عليه وسلم دقه وانكرته ام سلمة فقال يا ام سلمة قومى وافتحى الباب

قالت يا رسول الله من هذا الذى بلغ من خطره ان ينظر الى محاسنى فقال لها بنى الله كهيئة المغضب من

يطع الرسول فقد اطاع الله قومى وافتحى الباب فان بالباب رجلا ليس بالخرق ولا بالنزق ولا بالعجل يحب الله

ورسوله ويحبه الله ورسوله يا ام سلمة انه اخذ بعضادتى الباب فليس بفاتح الباب ولا داخل الدار

حتى يغيب عنه الوطء فقامت ام سلمة وهى لا تدرى من بالباب غير انها قد حفظت النعت والمدح فمشت

نحو الباب وهى تقول بخ بخ لرجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ففتحت وامسك على بعضادتى

الباب فلم يزل قائماً حتى خفى عليه الوطء فدخلت ام سلمة خدرها وفتح على الباب فدخل فسلم على النبى صلعم

اخبرنا عبد الرحمن بن عمر الفارسی اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا علی بن سعید بن بشیر حدثنا عبد اللہ
بن داہر الرازی حدثنا ابی عن الاعمش عن عبایۃ عن ابن عباس قال ستکون فتنۃ فمن ادرکہا منکم
فعلیکم بخصلتین کتاب اللہ وعلی بن ابی طالب فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ وسلم وھو اخذ بید
علی وھو یقول ھذا اول من امن بی واول من یصافحنی وھو فاروق ھذہ الامۃ یفرق بین الحق و
الباطل وھو یعسوب المومنین والمال یعسوب الظالمین وھو الصدیق الاکبر وھو بابی الذی اوتی منہ
وھو خلیفتی من بعدی وازانجملہ ست حدیث علی بن ابیطالب باب حطۃ کہ مؤید بودن ان برای حدیث مدینۃ العلم
از کلام حافظ سخاوی واضح ولائح ست وایں حدیث شریف را ابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی وابو شجاع شیرویہ بن شہردار
الدیلمی وسید علی بن شہاب الہمدانی وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی وعبد الوہاب بن محمد بن رفیع الدین احمد
البخاری واحمد بن محمد بن علی المعروف بابن حجر المکی وملا علی بن حسام الدین المتقی وشیخ بن عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ
العیدروس الیمنی وعلی بن احمد بن محمد بن ابراہیم العزیزی البولاقی الشافعی ومرزا محمد بن معتمد خان البدخشی ومحمد صدر عالم
ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الصنعانی واحمد بن عبد القادر العجیلی وشیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی روایت
کردہ اند دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ ابن عباس علی باب حطۃ من دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ کان
کافرا وسید علی ہمدانی در مودۃ القربی گفتہ وعنہ قال قال علیہ السلام علی بن ابیطالب باب من دخلہ
کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا ونیز سید علی ہمدانی در کتاب المودۃ فی القربی گفتہ عن ابن عباس رضی
اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی باب حطۃ من دخل فیہ کان مومنا ومن خرج
عنہ کان کافرا وجلال الدین سیوطی در رسالہ القول الجلی فی فضائل علی گفتہ الحدیث التاسع والثلثون عن ابن
عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی بن ابیطالب باب حطۃ من دخل منہ کان مومنا
ومن خرج منہ کان کافرا اخرجہ الدارقطنی فی الافراد ونیز سیوطی در جامع صغیر گفتہ علی باب حطۃ من
دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا قط فی الافراد عن ابن عباس وعبد الوہاب بخاری در تفسیر انوری گفتہ
وعنہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی بن ابیطالب باب من دخل منہ کان مومنا و
من خرج منہ کان کافرا رواہ صاحب الفردوس وابن حجر مکی در صواعق در ذکر احادیث مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ
الحدیث الرابع والثلثون اخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال علی باب
حطۃ من دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ علی بن ابیطالب باب حطۃ

ارتعاد فرائصہ لا یقاس بآل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ من ہذہ الامۃ احد ولا یسوی بہم من جرت نعمتہم علیہ ابدا ہم اساس الدین وعماد الیقین الیہم یفیء الغالی وبہم یلحق التالی ولہم خصائص الولایۃ وفیہم الوصیۃ والوراثۃ الآن اذ رجع الحق الی اہلہ ونقل الی منتقلہ ونیز در ینابیع المودۃ گفتہ فی نہج البلاغۃ ومن خطبۃ امیر المومنین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین ویعسوب الدین مولانا ومولی الانس والجن اسد اللہ الغالب علی بن ابیطالب سلام اللہ علیہ وعلی الائمۃ من اولادہ دائما ابدا متزائدا متناميا متکاثرا باقیا سرمدا بعد نظرہ من صفین منہا یعنی آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ ہم موضع سرہ ولجاء امرہ وعیبۃ علمہ وموئل حکمہ وکہوف کتبہ وجبال دینہ بہم اقام انحناء ظہرہ واذہب ارتعاد فرائصہ منہا فی المنافقین زرعوا الفجور وسقوا الغرور وحصدوا الثبور لا یقاس بآل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ من ہذہ الامۃ احد ولا یسوی بہم من جرت نعمتہم علیہ ابدا ہم اساس الدین وعماد الیقین الیہم یفیء الغالی وبہم یلحق التالی ولہم خصائص حق الولایۃ وفیہم الوصیۃ والوراثۃ الآن اذ رجع الحق الی اہلہ ونقل الی منتقلہ ونیز مؤید انست ارشاد جناب امام زین العابدین علیہ السلام نحن ابواب اللہ ونحن الصراط المستقیم ونحن عیبۃ علمہ واین ارشاد باسناد عنقریب ان شاء اللہ منقول خواہد شد واز انجملہ ست حدیث ہذا اول من آمن بی واول من یصافحنی یوم القیامۃ کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دران بعد ذکر فضائل عدیدہ جناب امیر المومنین علیہ السلام در حق آنحضرت فرمودہ اند وہو بابی الذی اوتی منہ وآنحدیث شریف را طراز المحدثین ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصبہانی وابو القسم علی بن الحسن بن ہبۃ اللہ المعروف بابن عساکر وابو عبد اللہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی روایت کردہ اند ابن مردویہ در کتاب المناقب علی ما نقل عنہ گفتہ۔ حدثنا سلیمان بن احمد قال حدثنا عبد اللہ بن داہر قال حدثنی ابی عن الاعمش عن عبایۃ الاسدی عن ابن عباس قال ستکون فتنۃ فمن ادرکہا وفان ادرکہا احد منکم فعلیہ بخصلتین کتاب اللہ وعلی بن ابیطالب فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول وہو آخذ بید علی بن ابیطالب ہذا اول من آمن بی واول من یصافحنی یوم القیمۃ وہو فاروق ہذہ الامۃ یفرق بین الحق والباطل وہو یعسوب المومنین والمال یعسوب الظلمۃ وہو الصدیق الاکبر وہو بابی الذی اوتی منہ ومحمد بن یوسف کنجی در کفایۃ الطالب گفتہ الباب الرابع والاربعون فی تخصیص علی بالمتابعۃ عند الفتنۃ اخبرنا العلامۃ مفتی الشام ابو نصر محمد بن ہبۃ اللہ القاضی اخبرنا ابو القسم مسعود اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو القسم السمرقندی اخبرنا ابو القسم مسعدۃ

ذخیرة المآل گفته و ذلک باب حطة من یلج فهو مومن و کافر من یخرج * اخرج الدارقطنی ان النبی صلی اللہ علیه و سلم قال علیٌّ باب حطة من دخل منه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة نقلا عن الجامع الصغیر گفته علیٌّ باب حطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا للدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس و نیز در ینابیع المودة نقلا عن مودة القربی گفته ابن عباس رفعه علیٌّ باب حطة من دخل فیه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الصواعق گفته الرابع والثلثون اخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیه و آله و سلم قال علیٌّ باب حطة من دخل فیه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا و از انجمله است حدیث علی بن ابیطالب باب الدین و اینحدیث شریف را شیرویه بن شهردار دیلمی و سید علی همدانی و شیخ سلیمان بلخی روایت کرده اند سید علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المومنین علیه السلام علی ما نقل عنه گفته الحدیث الاربعون عنه رضی اللہ عنه (ای عن ابن عباس ۱۲) قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم علی بن ابیطالب باب الدین من دخل فیه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا رواه صاحب الفردوس و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة کتاب السبعین را تماما وارد نموده و اینحدیث را نیز بهمین الفاظ آورده و از جمله مؤیدات اینحدیث شریف است کلام ام الخیر بنت الحریش که در حرب صفین انشا کرده و دران کلام در ذکر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام تصریح نموده که جناب رسالتمآب صلی اللہ علیه و آله و سلم آنجناب را باب دین خود گردانیده ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه القرطبی در کتاب العقد الفرید در کتاب الجمانة گفته (وفود ام الخیر بنت حریش علی معاویة) عبید اللہ بن عمر الغسانی عن الشعبی قال کتب معاویة الی والیه بالکوفة ان احمل الیه ام الخیر بنت الحریش بن سراقة البارقی برحلها و اعلمه انی مجازیه بالخیر خیرا و بالشر شرا بقولها فیه فلما ورد علیه کتابه رکب الیها فاقرأها کتابه فقالت اما انا فغیر زائغة عن طاعة و لا معتلة بکذب و لقد کنت احب لقاء امیر المومنین لامور تختلج فی صدری فلما شیعها و اراد مفارقتها قال لها یا ام الخیر ان امیر المومنین کتب الی انه مجازینی بالخیر خیرا و بالشر شرا فما لی عندک قالت یا هذا لا یطمعک برّک بی ان اسرّک بباطل و لا یوئسک معرفتک بی ان اقول فیک غیر الحق فسارت خیر مسیر حتی قدمت علی معاویة فانزلها مع الحرم ثم ادخلها فی الیوم الرابع و عنده جلساؤه فقالت السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة اللہ و برکاته فقال لها و علیک السلام یا ام الخیر بحق ما دعوتنی بهذا الاسم قالت یا امیر المومنین لکل اجل کتاب قال صدقت فکیف حالک یا خالة و کیف کنت فی مسیرک قالت لم ازل یا امیر المومنین فی خیر و عافیة حتی صرت الیک فانا فی مجلس انیق عند ملک رفیق قال معاویة بحسن نیتی ظفرت بکم قالت یا امیر المومنین یعیذک

انّه

من دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا قط فی الافراد عن ابن عباس و شیخ بن عبد اللہ العیدروس
در عقد نبوی گفتہ واخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال علی باب حطۃ
من دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا و عزیزی در سراج منیر گفتہ (علی باب حطۃ) ای طریق
حط الخطایا (من دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا) یحتمل ان المراد الحث علی اتباعہ والزجر عن
مخالفتہ وقال المناوی ای انہ تعالی کما جعل لبنی اسرائیل دخولہم الباب متواضعین خاشعین سببا للغفران جعل
الاہتداء بہدی علی سببا للغفران وہذا نہایۃ المدح اھ وقال العلقمی اشار الی قولہ تعالی وقولوا حطۃ نغفر لکم
خطایاکم ای قولوا حط عنا ذنوبنا وارتفعت علی معنی مسئلتنا او امرنا فعلی رضی اللہ عنہ ومن اقتدی واہتدی بہ
بہدیہ وتبعہ فی احوالہ [illegible] کان [illegible] الافراد عن ابن عباس و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشی در مفتاح النجا گفتہ واخرج
الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال علی باب حطۃ من دخل فیہ
کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا و محمد صدر عالم در معارج العلی گفتہ واخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی بن ابی طالب باب حطۃ من دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ
کان کافرا و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی در روضۂ ندیہ شرح تحفۂ علویہ گفتہ ؎ قل من المدح ما شئت فلن تأت
فیما قلتہ شیئا فریا ؛ کل من رام یدانی شأوہ ؛ فی العلی فاعدہ رومًا اشعبیا ؛ ہذہ کالفذلکۃ
لما تقدم من فضائلہ کانہ قال اذا قد عرفت انہ احرز کل کمال وبذ فی کل فضیلۃ کملۃ الرجال فقل ما شئت
فی مدحہ کان تمدحہ بالعبادۃ فانہ بلغ رتبتہا العلیۃ وبالشجاعۃ فانہ انسی ما سبقہ من ابطال البریۃ
وبالزہادۃ فانہ امامہا الذی بہ یقتدی وبالجود فانہ الذی الیہ فیہ المنتہی وبالجملۃ فلا فضیلۃ الا وہو حامل
لوائہا ومقدام مرائہا فقل فی صفاتہ ما انطلق بہ اللسان فلن یعیبک فی ذلک انسان وفی ہذہ اشارۃ
الی عدم انحصار فضائلہ کما قد اشرنا الیہ سابقا وکیف تنحصر لنا وقد قال امام المحدثین احمد بن حنبل انہ ما ثبت
لاحد من الفضائل الصحیحۃ مثل ما ثبت للوصی علیہ السلام وقد علم ان کتب السنۃ قد شرقت وغربت
وبلغت مبلغ الریاح فلا یمکن حصرہا ولنشر الی ما لم نوردہ سابقا فمن ذلک انہ من الرسول صلی اللہ علیہ وسلم
بمنزلۃ الراس من البدن کما اخرجہ الخطیب من حدیث البراء والدیلمی فی مسند الفردوس من حدیث ابن عباس رضی اللہ
عنہما عنہ صلعم علی منی بمنزلۃ راسی من بدنی ومن ذلک انہ باب حطۃ کما اخرجہ الدارقطنی فی الافراد عن ابن
عباس عنہ صلعم علی باب حطۃ من دخل منہ کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا و احمد بن عبد القادر عجیلی در

قتلتك ما حرجت فی ذلك قالت واللہ ما یسوئنی ان یجری قتلی علی یدی من یسعدنی اللہ بشقائہ قال هیهات یا کثیرة الفضول ما تقولین فی عثمان بن عفان رحمہ اللہ قالت وما عسیت ان اقول فی عثمان استخلفه الناس وهم به راضون وقتلوه وهم له کارهون قال معاویة یا ام الخیر هذا اثناؤك الذی تثنین قالت لکن اللہ یشهد وکفی باللہ شهیدا ما اردت بعثمان نقصا ولکن کان سابقا الی الخیر وانه لرفیع الدرجة غدا قال فما تقولین فی الزبیر قالت ما اقول فی ابن عمة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وحواریه وقد شهد له رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالجنة وانا اسئلك بحق اللہ یا معاویة فان قریشا تحدثت انك احلمها ان تعفینی من هذه المسائل وتسألنی عما شئت من غیرها قال نعم ونعمة عین قد اعفیتك منها ثم امر لها بجائزة رفیعة وردها مکرمة وازانجمله است حدیثی که جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دران حدیث فضائل عدیده جناب امیر المومنین علیہ السلام بیان فرموده ودر ضمن آن بخطاب آنجناب وانت باب اللہ ارشاد نموده واینحدیث را سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی درکتاب ینابیع المودة روایت نموده چنانچه گفته وعن یاسر الخادم عن علی الرضا عن ابیه عن ابائه عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یا علی انت حجة اللہ وانت باب اللہ وانت الطریق الی اللہ وانت النبأ العظیم وانت الصراط المستقیم وانت المثل الاعلی وانت امام المسلمین وامیر المومنین وخیر الوصیین وسید الصدیقین یا علی انت الفاروق الاعظم وانت الصدیق الاکبر وان حزبك حزبی وحزبی حزب اللہ وان حزب اعدائك حزب الشیطان ومؤید اینحدیث شریف خطبه الیتیمه است که دران خطبه جناب امیر المومنین علیہ السلام بعضی از فضائل عالیه خود ذکر فرموده ودر جملهٔ آن باب اللہ بودن خود نیز ظاهر فرموده چنانچه سلیمان بلخی در ینابیع المودة گفته فی المناقب عن ابی بصیر عن جعفر الصادق قال قال امیر المومنین علی سلام اللہ علیہ فی خطبته انا الهادی وانا المهتدی وانا ابو الیتامی والمساکین وزوج الارامل وانا ملجاء کل ضعیف ومامن کل خائف وانا قائد المومنین الی الجنة وانا حبل اللہ المتین وانا عروة الوثقی وکلمة التقوی وانا عین اللہ ولسان اللہ الصادق وانا جنب اللہ الذی یقول اللہ تعالی فیه ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللہ وانا ید اللہ المبسوطة علی عباده بالرحمة والمغفرة وانا باب حطة من عرفنی وعرف حقی فقد عرف ربه لانی وصی نبیه فی ارضه وحجته علی خلقه لا ینکر هذا الا راد علی اللہ ورسوله ونیز مؤید اینحدیث شریف ست ارشاد با سداد جناب امام زین العابدین علیہ السلام نحن ابواب اللہ واین ارشاد هدایت بنیاد را شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة آورده چنانچه گفته وقال علی

الله من دحض المقال وما تؤدي عاقبته قال ليس هذا اردنا اخبرينا كيف كان كلامك اذ قتل عمار
بن ياسر قالت لم اكن زورته قبل ولا رويته بعد وانما كانت كلمات نفثها لساني عند الصدمة فان احببت
ان احدث لك مقالا غير ذلك فعلت فالتفت معاوية الى جلسائه فقال ايكم يحفظ كلامها فقال رجل
منهم انا احفظ بعض كلامها يا امير المومنين قال هات قال كاني بها بين بردين زئبرين كثيفي النسج
وهي على جمل ارمك وبيدها سوط منتشر الضفيرة وهي كالفحل يهدر في شقشقته تقول يا ايها الناس اتقوا
ربكم ان زلزلة الساعة شئ عظيم ان الله قد اوضح لكم الحق وابان الدليل وبين السبيل ورفع العلم ولم يدعكم
في عمياء مدلهمة فاين تريدون رحمكم الله افرارا عن امير المومنين ام فرارا من الزحف ام رغبة عن الاسلام
ام ارتدادا عن الحق اما سمعتم الله جل ثناؤه يقول ولنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ونبلو
اخباركم ثم رفعت راسها الى السماء وهي تقول اللهم قد عيل الصبر وضعف اليقين وانتشرت الرغبة وبيدك
يارب ازمة القلوب فاجمع اللهم بها الكلمة على التقوى والف القلوب على الهدى واردد الحق الى اهله هلموا
رحمكم الله الى الامام العادل والرضي التقي والصديق الاكبر انها احن بدرية واحقاد جاهلية
وثب بها واثب حين الغفلة ليدرك ثارات بني عبد شمس ثم قالت قاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان
لهم لعلهم ينتهون صبرا يا معشر المهاجرين والانصار قاتلوا على بصيرة من ربكم وثبات من دينكم
فكاني بكم غدا وقد لقيتم اهل الشام كحمر مستنفرة فرت من قسورة لا تدري اين يسلك بها من فجاج الارض
باعوا الآخرة بالدنيا واشتروا الضلالة بالهدى وعما قليل ليصبحن نادمين حتى تحل بهم الندامة
فيطلبون الاقالة ولات حين مناص انه من ضل والله عن الحق وقع في الباطل الا ان اولياء الله استصغروا
عمر الدنيا فرفضوها واستطابوا الآخرة فسعوا لها فالله ايها الناس قبل ان تبطل الحقوق وتعطل
الحدود وتقوى كلمة الشيطان فالى اين تريدون رحمكم الله عن ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم
وصهره وابي سبطيه خلق من طينته وتفرع من نبعته وجعله باب دينه وابان ببغضه المنافقين وها
هو ذا مفلق الهام ومكسر الاصنام صلى والناس مشركون واطاع والناس كارهون فلم يزل في ذلك حتى
قتل مبارزيه وافنى اهل احد وهزم الاحزاب وقتل الله به اهل خيبر وفرق به جمع هوازن فيا لها من وقائع
زرعت في قلوب نفاقا وردة وشقاقا وزادت المومنين ايمانا قد اجتهدت في القول وبالغت في النصيحة
وبالله التوفيق والسلام عليكم ورحمة الله فقال معاوية يا ام الخير ما اردت بهذا الكلام الا قتلي ولو

زورته
مزبرين النسج
منتشرة
الرعبة
بها

ومحا معجز القرآن دعوة الشیطان ومکائدها وارغم معاطیس غوات العرب وکافرها حتی اصبحت دعوته الحق باول زائرها وشریعته المطهرة الی المعاد بفخر فاخرها صلی اللہ علیه وعلی آله الدوحة العلیا وطیب عناصرها ایها الناس سار المثل وحقق العمل وتسلمت الخضبان وحکمت النسوان واختلفت الاهواء وعظمت البلوی واشتدت الشکوی واستمرت الدعوی وزلزلت الارض وضیّع الفرض وکتمت الامانة وبدت الخیانة وقام الادعیاء ونال الاشقیاء وتقدمت السفهاء وتاخرت الصلحاء وازور القرآن واحمر الدبران وکملت الفترة وسدست الهجرة وظهرت الافاطس خدمت الملابس یملکون السرائر ویهتکون الحرائر ویحیئون تکسان ویخربون خراسان فیهدمون الحصون ویظهرون المصون ویفتحون العراق بدم یراق فآه آه ثم آه آه لعریض الافواه وذبول الشفاه ثم التفت یمینا وشمالا وتنفس الصعداء الاملا لاوتاوه خشوعا وتغیر خضوعا فقام الیه سوید بن نوفل الهلالی فقال یا امیر المومنین انت حاضر ما ذکرت وعالم به فالتفت الیه بعین الغضب وقال له ثکلتک الثواکل ونزلت بک النوازل یا ابن الجبان الخائن والمکذب الناکث سیقصر بک الطول ویغلبک الغول انا سر الاسرار انا شجرة الانوار انا دلیل السموات انا انیس المسبحات انا خلیل جبرائیل انا صفی میکائیل انا قائد الاملاک انا سمندل الافلاک انا سریر الصراح انا حفیظ الالواح انا قطب اللہ المحیط انا البیت المعمور انا مزن السحائب انا نور الغیاهب انا فلک اللجج انا حجة الحجج انا مسدد الخلائق انا محقق الحقائق انا ماول التاویل انا مفسر الانجیل انا خامس الکساء انا تبیان النساء انا الفئة الایلاف انا رجال الاعراف انا سر ابراهیم انا ثعبان الکلیم انا ولی الاولیاء انا وارثة الانبیاء انا اوریا الزبور (ای سورۃ النساء) انا حجاب الغفور انا صفوة الجلیل انا ایلیا الانجیل انا شدید القوی انا حامل اللواء انا امام المحشر انا ساقی الکوثر انا قسیم الجنان انا مشاطر النیران انا یعسوب الدین انا امام المتقین انا وارث المختار انا طهر الاطهار انا مبید الکفرة انا ابو الائمة البررة انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب انا الجوهرة الثمینة انا **باب المدینة** انا مفسر البینات انا مبین المشکلات انا النون والقلم انا مصباح الظلم انا سوال متی انا ممدوح هل اتی انا النبا العظیم انا الصراط المستقیم انا الولوء الاصداف انا جبل قاف انا سر الحروف انا نور الظروف انا الجبل الراسخ انا العلم الشامخ انا مفتاح الغیوب انا مصباح القلوب انا نور الارواح انا روح الاشباح انا الفارس الکرار انا نصرة الانصار انا السیف المسلول انا الشهید المقتول انا جامع القرآن انا تبیان البیان انا سفینة الرسول انا بعل البتول انا عمود الاسلام انا مکسر الاصنام

غواة

سدّت ط — الملاطس ط

اذیا ط

بن الحسین رضی اللہ عنہما نحن الفلک الجاریۃ فی اللجج الغامرۃ یامن من رکبہا ویغرق من ترکہا و
قال ایضا ان اللہ عزوجل اخذ میثاق من یحبنا وھم فی اصلاب ابائہم فلا یقدرون علی ترک ولایتنا
لان اللہ جعل جبلتہم علی ذلک وقال ایضا ۔ انی لاکتم من علمی جواھرہ ؏ کیلا یری ذو جہل فیفتننا ؏
جبلتہم براہ اخوجہل
وقد تقدم فی ھذا ابوحسن ؏ الی الحسین واوصی قبلہ الحسنا ؏ ورب جوھر علم لو ابوح بہ ؏ لقیل لی انت
ممن یعبد الوثنا ؏ ولاستحل رجال مسلمون دمی ؏ یرون اقبح ما یاتونہ حسنا ؏ کما فی کتاب التنزلات
الموصلیۃ للشیخ الاکبر وفی کتاب سفینۃ راغب لصدر الاعظم وقال ایضا **نحن ابواب اللہ**
ونحن الصراط المستقیم و**نحن عیبۃ علمہ** وتراجمۃ وحیہ ونحن ارکان توحیدہ وموضع
سرہ ونیز در ینابیع المودۃ گفتہ وفی المناقب عن ثابت الثمالی عن علی بن الحسین رضی اللہ عنہما قال لیس
بین اللہ وبین حجتہ حجاب فلا للہ دون حجتہ ستر **نحن ابواب اللہ** ونحن الصراط المستقیم **ونحن**
عیبۃ علم اللہ وتراجمۃ وحیہ ونحن ارکان توحیدہ وموضع سرہ واز انجملہ است خطبہ
جناب امیر المومنین علیہ السلام کہ دران بضمن صفات عالیہ خود انا باب المدینہ ارشاد فرمودہ اند واین خطبہ را
علامہ کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحۃ القرشی النصیبی الشافعی در کتاب الدر المنظم روایت کردہ وشیخ سلیمان بن ابراہیم
البلخی اتر اوری کتاب ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ در ینابیع المودۃ نقلا عن الدر المنظم مسطور ست وقد ثبت عند العلماء الطریقۃ ومشائخ
علماء
الحقیقۃ بالنقل الصحیح والکشف الصریح ان امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم اللہ وجہہ قام
علی المنبر بالکوفۃ وھو یخطب فقال بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ بدیع السموات والارض وفاطرھا و
ساطح المدحیات ووازنہا ومطود الجبال وقافرھا ومفجر العیون ونافزھا ومرسل الریاح وزاجرھا
وناھی القواصف وآمرھا ومزین السماء وزاھرھا ومدبر الافلاک ومسیرھا ومقسم المنازل ومقدرھا
ومنشئ السحاب ومسخرھا ومولج الحنادس ومنورھا ومحدث الاجسام ومقررھا ومکور الدھور ومکررھا
ومکررھا
ومورد الامور ومصدرھا وضامن الارزاق ومدبرھا ومحیی الرفات وناشرھا احمدہ علی آلائہ وتوافرھا
واشکرہ علی نعمائہ وتواترھا واشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ شہادۃ تودی الی السلامۃ
ذاکرھا وتومن من العذاب ذاخرھا واشہد ان محمدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الخاتم لما سبق من الرسل
وفاتحھا ورسولہ الفاتح لما استقبل من الدعوۃ وناشرھا ارسلہ الی امۃ قد شغر بعبادۃ الاوثان
شاعرھا فابلغ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی النصیحۃ وافرھا وانار منار اعلام الھدایۃ ومنابرھا۔

الروحانی فی هذا الباب وشطرے از کلام این خطبه رشید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل نیز آورده ودران نیز جمله انا باب المدینة واقعست کما عرفت فیما سبق وازانجمله ست حدیث علی منی وانا منه ولا یودی عنی الا انا او علی که مؤید بودن آن برائے حدیث مدینة العلم از افادهٔ علامه سخاوی ظاهرست وایندحدیث شریف را اکابر علمای اعلام وافاخم نبهای عظام سنیه مثل ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی وابوالحسن عثمان بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی وابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابوعبدالله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی وابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل الشیبانی المشهور بابن ابی عاصم وابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی النسائی وابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز البغوی وابوالحسین عبدالباقی بن قانع الاموی البغدادی وابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی وابوالحسن علی بن محمد الخطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی وابومحمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی وابوطاهر احمد بن محمد بن احمد السلفی الاصبهانی ومجدالدین مبارک بن محمد بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری وضیاء الدین محمد بن عبدالواحد المقدسی الحنبلی وابوعبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی وابوالفتح محمد بن محمد بن ابی بکر الباوردی ومحیی الدین یحیی بن شرف النووی ومحب الدین احمد بن عبدالله بن محمد الطبری وصدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموئی وشمس الدین محمد بن احمد الذهبی وولی الدین محمد بن عبدالله الخطیب التبریزی وشمس الدین محمد بن عبدالرحمن السخاوی وجلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی واحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی وملا علی بن حسام الدین المتقی وابراهیم بن عبدالله الوصابی وشیخ بن عبدالله العیدروس الیمنی وعبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی وعلی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی ومرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی ومحمد بن علی الصبان المصری وشهاب الدین احمد بن عبدالقادر العجیلی ومحمد مبین بن محب الله اللکهنوی وولی الله بن حبیب الله اللکهنوی وسلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی وسید مومن بن حسن مومن الشبلنجی المعاصر روایت واثبات کرده اند حالا عباراتے که مثبت ومحقق اینمعنی باشد باید شنید۔ احمد بن حنبل در مسند گفته ثنا یحیی بن آدم وابن ابی بکیر قالا ثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال یحیی بن ادم السلولی وکان قد شهد یوم حجة الوداع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا منه **ولا یودی عنی الا انا او علی** ونیز در مسند گفته ثنا اسود بن عامر انا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه **ولا یودی عنی الا انا او علی** ثنا یحیی بن آدم ثنا

انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا صالح المومنین انا امام المفلحین انا امام ارباب الفتوۃ انا کنز اسرار النبوۃ
انا المطلع علی اخبار الاولین انا المخبر عن وقائع الآخرین انا قطب الاقطاب انا حبیب الاحباب انا مهدی الاوان
انا عیسی الزمان انا والله وجه الله انا والله اسد الله انا سید العرب انا کاشف الکرب انا الذی قیل فی
حقه لا فتی الا علی انا الذی قال فی شانه انت منی بمنزلة هارون من موسی انا لیث بنی غالب انا علی
بن ابیطالب قال فصاح السائل صیحة عظیمة وخر میتا فعقب امیر المومنین کرم الله وجهه کلامه بان
قال الحمد لله بارئ النسم وذاری الامم والصلوة علی الاسم الاعظم والنور الاقدم محمد وآله وسلم ثم
قال سلونی عن طرق السماء فانی اعلم بها من طرق الارض سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جنبی
علوما کثیرة کالبحار الزواخر فنهض الیه الراسخ من العلماء والمهرة من الحکماء والحذق بالکمل من الاولیاء
والندر من الاصفیاء یقبلون مواطئ قدمیه ویقسمون بالاسم الاعظم علیه ان یتم کلامه ویکمل
نظامه فقال بحر الراسخین وحبر العارفین الامام الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه انا صاحب
الرایة المحمدیة والدولة الاحمدیة القائم بالسیف والحال الصادق فی المقال یمهد الارض ویحیی
السنة والفرض ثم قال ایها المحجوب عن شانی الغافل عن حالی ان العجائب آثار خواطری والغرائب اسرار
ضمائری لانی قد خرقت الحجاب واظهرت العجاب واتیت بالکتاب ونطقت بالصواب وفتحت خزائن
الغیوب وفتقت دقائق القلوب وکنزت لطائف المعارف ورمزت عوارف اللطائف فطوبی
لمن استمسك بعروة هذا الکلام وصلی خلف هذا الامام فانه یقف علی معانی الکتاب المسطور
والرق المنشور ثم یدخل الی البیت المعمور والبحر المسجور ثم انشد یقول شعر لقد حزت علم
الاولین واننی * ضنین بعلم الآخرین کتوم * وکاشف اسرار الغیوب بسرها * وعندی حدیث
حادث وقدیم * وانی لقیوم علی کل قیم * محیط بکل العالمین علیم * ثم قال لو شئت لاوقرت
من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا ثم قال ق والقرآن المجید کلمات خفیات الاسرار وعبارات
جلیات الآثار ینابیع عوارف القلوب من مشکوة لطائف الغیوب لمحات العواقب کالنجوم الثواقب
نهایة الفهوم بدایة العلوم الحکمة ضالة کل حکیم سبحان القدیم بفتح الکتاب ویقرء الجواب
یا ابا العباس انت امام الناس سبحان من یحیی الارض بعد موتها ویرد الولایات الی بیوتها یا منصور
تقدم الی بناء السور ذلك تقدیر العزیز العلیم وهذا آخر ما اسمعه من لفظه النورانی واضبطه من کلامه

عن حبشی بن جنادۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلیؑ انت منی وانا منک
ولا یؤدی عنی الا انا اولنت وبغوی در مصابیح گفتہ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ علیہ
السلام علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی وابن اثیر در جامع الاصول گفتہ حبشی بن جنادۃ
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجہ
الترمذی ومحمد بن یوسف کنجی در کفایۃ الطالب در ذکر حدیث علی منی وانا منہ گفتہ واخرجہ الطبرانی فی
معجمہ الکبیر فی ترجمۃ حبشی بن جنادۃ السلولی بطرق شتی بزیادۃ لفظ فمنہا عن ابی اسحٰق
عن حبشی قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی
الا انا او علی زناھیک بہ راویاً ومحیی الدین نووی در کتاب تہذیب الاسماء واللغات بترجمہ جناب امیر المومنین
علیہ السلام گفتہ وعن حبشی بن جنادۃ الصحابی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجۃ قال الترمذی
حدیث حسن وفی بعض النسخ حسن صحیح ومحب طبری در ریاض النضرہ در عنوان ذکر اختصاصہ
بالتبلیغ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ وعن حبشی بن جنادۃ وکان قد شہد حجۃ الوداع قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی خرجہما فقط
السلفی وحموئی در فرائد السمطین علی مانقل عنہ گفتہ اخبرنا الشیخ العدل الصالح رشید الدین محمد
بن ابی القاسم بن عمر المقری البغدادی بقراتی علیہ قال انبا الشیخ عبد اللطیف بن القسطی اجازۃ
ان لم یکن سماعاً وشیخ الاسلام شہاب الدین عمر بن محمد السہروردی اجازۃ قالا انبا ابو زرعۃ
طاہر بن ابی الفضل محمد بن طاہر المقدسی انبا ابو منصور محمد بن الحسین بن احمد بن الہیثم المقری
القزوینی انبا ابو طلحۃ القاسم بن ابی المنذر الخطیب نبا ابو الحسین علی بن ابراہیم بن سلمۃ القطان
نبا ابو عبد اللہ محمد بن یزید بن ماجۃ القزوینی الحافظ قال نبا ابو بکر بن ابی شیبۃ وسوید بن سعید
واسمعیل بن موسیٰ قالوا انبا شریک عن ابی اسحٰق عن حبشی بن جنادۃ قال سمعت رسول اللہ صلعم یقول
علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی ورواہ ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی الحافظ فی مسندہ
الجامع الصحیح قال نبا اسمعیل بن موسیٰ قال نبا شریک عن ابی اسحٰق عن حبشی بن جنادۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی فلا یؤدی عنی الا انا او علی ومحمد بن احمد ذہبی

شریك عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة السلولی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه **ولا یؤدی عنی الا انا او علی** قال شریك قلت لابی اسحق این سمعته منه قال وقف علینا علی فرس فی مجلسنا فی جبانة السلول ... قال موضع کذا وکذا الا احفظه ثنا ابو احمد ثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة السلولی وکان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی** وابن ماجه در سنن خود گفته حدثنا ابوبکر بن ابی شیبة وسوید بن سعید واسمعیل بن موسی قالوا ثنا شریك عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا علی وترمذی در جامع صحیح خود گفته حدثنا اسمعیل بن موسی نا شریك عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی هذا حدیث حسن غریب صحیح واحمد بن شعیب النسائی در کتاب الخصائص گفته ذکر قوله صلی الله علیه وسلم لا یؤدی عنی الا انا او علی اخبرنا احمد بن سلیمان قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا اسمعیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة السلولی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا منه فلا یؤدی عنی الا انا او علی وابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام علی منی وانا منه اخبرنا ابو الحسن محمد بن محمد بن مخلد البزاز بقرائتی علیه فاقر به قلت له حدثکم ابوبکر احمد بن عبید بن الفضل بن سهل بن بیری سنة اربع وتسعین وثلثمائة قال حدثنا علی بن عبد الله بن مبشر ثنا احمد بن سنان ثنا یزید بن هرون ثنا شریك عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول علی منی وانا منه لا یؤدی عنی الا انا او علی و نیز دران گفته اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان الازهری انا ابو حفص عمر بن شاهین اذنا ثنا جعفر بن محمد بن الصباح ثنا اسمعیل بن موسی بن بنت السدی ثنا شریك عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی وقال صلی الله علیه وسلم لا یؤدی عنی الا انا او علی اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا محمد بن المظفر الحافظ اذنا ثنا یوسف بن الضحاك ثنا اسمعیل بن موسی بن بنت السدی ثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی لا یؤدی عنی الا علی اخبرنا احمد بن محمد بن عثمن انبا محمد بن المظفر بن موسی الحافظ اجازة قال نا محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی نا سوید بن سعید قال ثنا شریك عن ابی اسحق

متری

حبشی

او علی) کان الظاہر ان یقال لا یؤدی عنی الا علی فادخل انا تاکید المعنی الاتصال (حم ت ن ہ عن حبشی) بضم الحاء المہملۃ وسکون الموحدۃ التحتیۃ (ابن جنادۃ) السلولی وعلی عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر گفتہ (علی منی وانا من علی) ای ہو متصل بی وانا متصل بہ فی الاختصاص والمحبۃ (ولا یؤدی عنی الا انا او علی) کان الظاہر ان یقال لا یؤدی عنی الا علی فادخل انا تاکید المعنی الاتصال (حم ت ن ہ عن حبشی) بضم الحاء المہملۃ وسکون الموحدۃ التحتیۃ ثم شین معجمۃ ابن جنادۃ ومرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار بما صح من مناقب اہل البیت الاطہار گفتہ واخرج ابن ابی شیبۃ واحمد وابن ماجۃ والترمذی وصححہ والبغوی وابن ابی عاصم والنسائی وابن قانع والطبرانی والضیاء والباوردی عن حبشی بن جنادۃ السلولی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ونیز مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا گفتہ واخرج احمد وابن ابی شیبۃ والترمذی وصححہ والنسائی وابن ماجۃ والبغوی والحافظ ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل الضحاک بن مخلد الشیبانی المشہور بابن ابی عاصم وابن قانع والطبرانی والباوردی عن حبشی بن جنادۃ السلولی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ونیز مرزا محمد بدخشی در تحفۃ المحبین در فصل اول باب رابع اصل ثالث کتاب کہ معقود برائے ذکر احادیث صحیحہ است گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی

حم[1] ت[2] وصححہ س ہ ش ب قا طب ض کلہم عن حبشی بن جنادۃ السلولی۔

احمد ۱۱ الترمذی ۱۲ النسائی ۱۱ ابن ماجہ ۱۱ ابن ابی شیبہ ۱۲ ابن قانع ۱۲ الطبرانی فی المعجم ۱۲ الضیائی المختارۃ ۱۱

ومحمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در روضہ ندیہ گفتہ وقد ثبت انہ صلی اللہ علیہ وسلم سمی الوصی علیہ السلام نفسہ فی احادیث منہا ما اخرج عبد الرزاق فی جامعہ وابو عمر النمری وابن السمان عن المطلب بن عبد اللہ بن حنطب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لوفد ثقیف لتسلمن او لابعثن علیکم رجلا منی او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم ولیسبین ذراریکم ولیاخذن اموالکم قال عمر فواللہ ما تمنیت الامارۃ الا یومئذ فجعلت انصب صدری رجاء ان یقول ہو ہذا فالتفت الی علی واخذ بیدہ وقال ہو ہذا ہو ہذا ومنہا ما اخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجہ عن حبشی بن جنادۃ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ومحمد صبان مصری در اسعاف الراغبین گفتہ واخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی وعجیلی در ذخیرۃ المآل شرح شعر علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی غیرہ من الملا گفتہ اخرج ابن حنبل

تذکرۃ الحفاظ بترجمہ سوید بن سعید گفتہ اخبرنا احمد بن المؤید انا الفتح بن عبد السلام انا عبد اللہ بن المحسین انا ابو الحسین بن النقور نا عیسیٰ بن علی نا عبد اللہ بن محمد البغوی نا سوید بن سعید نا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا من علی لا یؤدی عنی الا انا او هو وولی الدین خطیب در مشکوۃ المصابیح گفتہ وعن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی رواہ الترمذی ورواہ احمد عن ابی جنادۃ وسخاوی در مقاصد حسنہ کما سمعت سابقا گفتہ وقد روی الترمذی ایضا والنسائی وابن ماجۃ وغیرہم من حدیث حبشی بن جنادۃ مرفوعا علی منی وانا من علی لا یؤدی عنی الا انا او علی وجلال الدین سیوطی در جامع صغیر گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی (حم ت ن ہ) عن حبشی بن جنادۃ وابن حجر مکی در صواعق گفتہ الحدیث السادس اخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی حم ت ن ہ عن حبشی بن جنادۃ ونیز در کنز العمال گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی ش حم ت حسن صحیح غریب ن ہ وابن ابی عاصم والبغوی والباوردی وابن قانع طب ص عن حبشی بن جنادۃ السلولی وابراہیم وصابی در کتاب الاکتفا گفتہ وعن حبشی بن جنادۃ رضی اللہ عنہ وکان قد شہد حجۃ الوداع قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجہ الامام احمد فی مسندہ والترمذی فی جامعہ والنسائی وعثمان بن ابی شیبۃ فی سننہما والحافظ ابو طاہر احمد بن محمد سلفۃ فی السلفیات فی روایۃ اخری عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجہ ابن ماجۃ وابن ابی عاصم فی سننہما والبغوی فی المعجم والطبرانی فی الکبیر والضیا فی المختارۃ والباوردی وابن قانع وشیخ بن عبد اللہ العیدروس در عقد نبوی گفتہ واخرج احمد و الترمذی والنسائی وابن ماجۃ عن جنیش[حبشی] بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی وعبد الرؤف مناوی در کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی حم ونیز عبد الرؤف مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفتہ (علی منی وانا من علی) ای ہو متصل بی وانا متصل بہ فی الاختصاص والمحبۃ (ولا یؤدی عنی الا انا

فضائل عظیمۂ اہلبیت خود سلام اللہ علیہم بیان فرمودہ ودرضمن آن ارشاد کردہ فہم الباب المبتلی بہم من اتاہم نجی ومن اباہم ہوی ہم حطۃ لمن دخل وحجۃ اللہ علی من جہل واین خطبہ را تاج المحدثین ابونعیم احمد بن عبد اللہ الاصبہانی درکتاب منقبۃ المطہرین روایت نمودہ چنانچہ درکتاب مذکور علی مانقل عنہ باسناد خود آوردہ عن جابر بن عبد اللہ قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما ومعہ علی والحسن والحسین فخطبنا فقال ایہا الناس ان ہؤلاء اہل بیت نبیکم قد شرفہم اللہ بکرامتہ واستحفظہم سرہ واستودعہم علمہ عماد الدین وشہداء علی امتہ برأہم قبل خلقہ اذ ہم اظلۃ تحت عرشہ نجباء فی علمہ وارتضاہم واصطفاہم فجعلہم علماء وفقہاء لعبادہ ودلہم علی صراطہ فہم الائمۃ المہدیۃ والقادۃ الداعیۃ والائمۃ الوسطی والرحم الموصلۃ ہم الکہف الحصین للمومنین ونور ابصار المہتدین وعصمۃ من لجأ الیہم ونجاۃ لمن احترز بہم یغتبط من والاہم ویہلک من عاداہم ویفوز من تمسک بہم الراغب عنہم مارق من الدین والمقصر عنہم زاہق واللازم لہم لاحق فہم الباب المبتلی بہم من اتاہم نجی ومن اباہم ہوی ہم حطۃ لمن دخلہ وحجۃ اللہ علی من جہلہ الی اللہ یدعون وبامر اللہ یعملون وبایاتہ یرشدون فیہم نزلت الرسالۃ وعلیہم ہبطت ملائکۃ الرحمۃ والیہم بعث الروح الامین تفضلا من اللہ ورحمۃ واتاہم ما لم یؤت احدا من العالمین فعندہم بحمد اللہ ما یلتمس ویحتاج من العلم والہدی فی الدین وہم النور من الضلالۃ عند دخول الظلام وہم الفروع الطیبۃ من الشجرۃ المبارکۃ وہم معدن العلم واہل بیت الرحمۃ وموضع الرسالۃ ومختلف الملائکۃ الذین اذہب اللہ عنہم الرجس فطہرہم تطہیرا ومؤید این خطبۂ بلیغہ درخصوص مطلوب ودیگر مطالب کلام بلاغت انضمام عبد اللہ بن عباس ست کہ دران مدح عظیم جناب امیر المومنین علیہ السلام نمودہ ودرجملۂ آن بمعرض بیان صفات عالیۂ اہل البیت علیہم السلام گفتہ ہم الرحم الموصولۃ والائمۃ المتخیرۃ والباب المبتلی بہ الناس من اتاہم نجی ومن نأی عنہم ہوی حطۃ لمن دخلہم وحجۃ علی من ترکہم واین کلام ابن عباس را ابومحمد احمد بن محمد بن علی العاصمی درزین الفتی روایت نمودہ چنانچہ درکتاب مذکور در ذکر اسمای جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ واما الاسماء التی سماہ بہا ابن عمہ حبر الامۃ وبحرہا عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ فانہ روی عن سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباتۃ قال اسلم اعرابی علی یدی امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ فخلع علیہ حلتین فخرج

رحمہ اللہ تعالی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی غیرہ ومحمد مبین در وسیلۃ النجاۃ گفتہ واز انجملہ آنست کہ برای تبلیغ احکام اوائل سورۂ برات علی مرتضی را در مکہ فرستاد اخرج احمد عن علی ان النبی بعثہ ببراءۃ فقال یا نبی اللہ انی لست باللسن ولا بالخطیب قال لابد لی ان اذھب بھا انا او تذھب بھا انت قال فان کان لابد فاذھب انا قال فانطلق فان اللہ یثبت لسانک ویھدی قلبک ثم وضع یدہ علی فمہ ترجمہ فرستاد رسول خدا حضرت علی مرتضی را بسوے مکہ براے قرات برات پس عرض کرد کہ من رسان وزبان آور وخطیب نیستم رسولخدا فرمود گزیر نیست مرا ازین کہ من ببرم این سورہ را یا تو ببری آنرا و دیگرے سزاوار نیست پس علی مرتضی عرض کہ اگر ضرورست واز رفتن چارہ نیست من میبرم فرمود رسولخدا صلی اللہ علیہ وآلہ برو ہر ستیکہ خدا تعالی ثابت خواہد داشت زبان ترا وہدایت خواہد کرد دل ترا بعد ازان نہاد رسول خدا دست خود را بر دہان علی مرتضی ومملو گردانید دہان مبارکش را از علوم خدا ورخصت فرمود ودر حق وے فرمود علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجہ ابن ابی شیبۃ واحمد وابن ماجۃ والترمذی وصححہ ومولوی ولی اللہ لکھنوی در مرآۃ المومنین بعد نقل حدیثے از خصائص نسائی گفتہ وفیہ ایضا انہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی وشیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ گفتہ وفی المشکاۃ عن حبشی بن جنادۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی رواہ الترمذی ورواہ احمد ایضا عن حبشی بن جنادۃ وقال الترمذی ھذا حدیث حسن غریب صحیح ایضا ورواہ ابن ماجۃ عن ابن جنادۃ ونیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ گفتہ احمد بن حنبل فی مسندہ عن حبشی بن جنادۃ السلولی قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا او علی ونیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ نقلا عن کنوز الحقائق گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی لاحمد ونیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودۃ نقلا عن الصواعق گفتہ (السادس) اخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی وسید مومن شبلنجی معاصر در نور الابصار گفتہ واخرج احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ عن حبشی بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی واز انجملہ است خطبہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ انجناب در ان خطبہ

حبشی

حبشی

حبشی

یطحنہم فی الحروب اذا ازدلفت الاسنۃ وقرنت الاعنۃ طحن الرحا بثفالہا ویذروہم فیہا ذرو
الریح الھشیم باسل بازل صندید ھزبر ضرغام عازم عزام خطیب حصیف محجاج مقول ثجاج
کریم الاصل شریف الفضل نقی العشیرۃ فاضل القبیلۃ عبل الذراع طویل الباع ممدوح فی جمیع الافق اعلم
من مضی واکرم من مشی واوجب من ولی بعد النبی المصطفی لیث الحجاز وکبش العراق مصادم الابطال
والمنتقم من الجہال زکی الرکانۃ منیع الصیانۃ صلب الامانۃ من ہاشم القمقام ابن عم نبی الانام السید
الھمام الرسول الامام مہدی الرشاد المجانب للفساد الاشعث الحائر والبطل الحاجم واللیث المزاحم بدری
احدی حنفی مکی مدنی شعشانی روحانی نورانی لہ من الجبال شوامخہا ومن الہضاب ذراہا وفی
الوغی لیثہا ومن العرب سیدہا اللیث المقدام والبدر التمام والماجد الھمام محل الحرمین ووارث
المشعرین وابو السبطین الحسن والحسین من اہل بیت اکرمہم اللہ بشرفہ وشرفہم بکرمہ واعزہم
بہداہ وخصہم لدینہ واستودعہم سرہ واستحفظہم علمہ عمد الدین وشہداء علی خلقہ واوتاد
ارضہ ونحی فی علمہ اختارہم واصطفاہم وفضلہم واجتباہم علماء العباد واولاہم علی الصراط
فہم الائمۃ الدعاۃ والسادۃ الولاۃ والقادۃ الحماۃ والخیرۃ الکرام والقضاۃ والحکام والنجوم الاعلام
والعترۃ الہادیۃ والقدوۃ العالیۃ والاسوۃ الصافیۃ الراغب عنہم مارق واللازم لہم لاحق
ہم الرحم الموصولۃ والائمۃ المتخیرۃ والباب المبتلی بہ الناس من اتاہم نجی ومن ابی
عنہم ہوی حطۃ لمن دخلہم وحجۃ علی من ترکہم ہم الفلک الجاریۃ فی اللجج الغامرۃ
یتصدع عنہم الانہار المنشعبۃ وینفلق عنہم الاقاویل الکاذبۃ یفوز من رکبہا ویغرق من
جانبہا ہم الحصن الحصین والنور المبین وھدی لقلوب المہتدین والبحار السائغۃ للشاربین
وامان لمن تبعہم اجمعین الی اللہ یدعون وبامرہ یعملون والی آیاتہ یرشدون فیہم نزلت
رسلہ وعلیہم ہبطت ملائکتہ والیہم بعث الروح الامین فضلا من ربہ ورحمۃ فضلہم لذلک
وخصہم وضرب بہم مثلا لخلقہ واتاہم مالم یوت احد من العالمین من الیمن والبرکۃ فروع
طیبۃ واصول مبارکۃ معدن الرحمۃ وورثۃ الانبیاء بقیۃ النقباء واوصیاء الاوصیاء منہم
الطیب ذکرہ المبارک اسمہ احمد الرضی ورسولہ الامی من الشجرۃ المبارکۃ صحیح الادیم واضح
البرہان والمبلغ من بعدہ ببیان التاویل ومحکم التفسیر علی بن ابیطالب علیہ من اللہ الصلوۃ الزکیۃ

الحاطم المہاجم

جعلہم

نجباء وولاہم

ربہم

الاعرابی من عنده فرحا مستبشرا وبحضرة الباب قوم من الخوارج فلما ان نظروا الی الاعرابی و
فرحه باسلامه علی یدی علی حسدوه علی ذلک وقال بعضهم لبعض اما ترون فرح هذا الاعرابی
باسلامه تعالوا ننزله عن الایمان ونرده عن امامته فاقبلوا باجمعهم علیه وقالوا له یا اعرابی من این
اقبلت قال من عند امیر المومنین قالوا وما الذی صنعت عنده قال اسلمت علی یدیه قالوا ما اصبت
رجلا تسلم علی یدیه الا علی یدی رجل کافر فلما سمع ذلک الاعرابی غضب غضبا شدیدا وثار القوم
فی وجهه وقالوا لا تغضب بیننا وبینک کتاب الله فقال اتلوه فتلا بعضهم ان الذین امنوا ثم کفروا ثم
امنوا ثم کفروا الی قوله سبیلا فقال لهم الاعرابی ویلکم فیمن هذه الآیة قالوا فی صاحبک الذی اسلمت علی
یدیه فازداد الاعرابی غضبا وضرب بیده الی قائمة سیفه وهم بالقوم ثم انه رجع الی نفسه وکان
عاقلا فقال لا والله لا عجلت علی القوم واسئل عن هذا الخبر فان کان کما یقولون خلعت علیا وان کان
علی خلاف ما یقولون جالدتهم بالسیف الی ان تذهب نفسی قال فاتی ابن عباس وهو قاعد فی
مسجد الکوفة فقال السلام علیک یا ابن عباس قال له ابن عباس وعلیک السلام قال ما تقول فی
امیر المومنین قال ای الامراء تعنی یا اعرابی قال علی بن ابیطالب قال وکان ابن عباس متکیا فاستوی قاعدا
ثم قال لله لقد سألت یا اعرابی عن رجل عظیم یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ذاک والله
صالح المومنین وخیر الوصیین وقامع الملحدین ورکن المسلمین ویعسوب المومنین ونور المهاجرین
وزین المتعبدین ورئیس البکائین واصبر الصابرین وافضل القائمین وسراج الماضین واول السابقین
من آل یس المؤید بجبریل الامین والمنصور بمیکائیل المتین والمحفوظ بجند السماء اجمعین والحامی عن حرم
المسلمین ومجاهد اعدائه الناصبین ومطفی نیران الموقدین واصدق بلابل الناطقین وافخر من مشی
من قریش اجمعین عین رسول رب العالمین ووصی نبیه فی العالمین وامینه علی المخلوقین وقاصم
المعتدین وجزار المارقین وسهم من مرامی الله علی المنافقین ولسان حکمة العابدین ناصر دین الله فی
ارضه وولی امر الله فی خلقه وعیبة علمه وکهف کتبه سمح سخی سندحی بهلول بهی
سنخنخ جوهری زکی رضی مطهر ابطحی باسل جری قرم همام صابر صوام مهذب مقدام قاطع الاصلاب
عالی الرتاب مفرق الاحزاب المنتقم من الجهال المبارز للابطال الکیال فی کل الافضال اضبطهم
عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم عزیمة واشدهم شکیمة واسدهم نقیبة اسد باذل صاعقة مبرقة

السعدین

اباذر اخذ بعضادتی باب الکعبۃ وھو یقول من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا ابوذر الغفاری سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول مثل اھلبیتی کمثل سفینۃ نوح فی قوم نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا ھلک ومثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل رواہ سماک بن حرب عن حنش بن المعتمر مثلہ واحمد بن محمد عاصمی در زین الفتی گفتہ اخبرنی شیخی الامام رحمۃ اللہ علیہ قال اخبرنا الشیخ ابو اسحق ابراھیم بن جعفر الشورمیثی رحمۃ اللہ علیہ قال اخبرنا ابوالحسن علی بن یونس بن الھیاج الانصاری قال حدثنا الحسین بن عبد اللہ وعمران بن عبد اللہ وعیسی بن علی وعبد الرحمن النسائی قالوا حدثنا عبد الرحمن بن صالح قال حدثنا علی بن عابس عن ابی اسحق عن حنش قال رایت اباذر متعلقا بباب الکعبۃ وھو یقول من یعرفنی فلیعرفنی ومن لم یعرفنی فانا ابوذر قال حنش فحدثنی بعض اصحابی انہ سمعہ یقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی اھلبیتی فانھما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض الاوان اھل بیتی فیکم مثل باب بنی اسرائیل ومثل سفینۃ نوح وصدر الدین حموئی در فرائد السمطین علی مانقل عنہ گفتہ اخبرنی الشیخ الصالح کمال الدین ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن علی الجوینی فیما کتب الی واجازلی فی روایتہ فی ذی الحجۃ سنۃ اربع وستین وستمائۃ قال انبانا الامام جمال الدین ابو الفضل جمال بن معین الطبری قال انبانا زاھر بن طاھر بن محمد المسلمی انبانا ابو الفتح محمد بن علی بن عبد اللہ المذکور بھراۃ قال انبانا اسمعیل بن زاھر النوقانی فی کتابہ قال انبانا ابوالحسن احمد بن ابراھیم الاصفہانی قال نبانا سلیمان بن احمد الطبرانی قال نبانا محمد بن عبد العزیز الکلابی قال انبانا عبد الرحمن بن حماد المقری عن ابی سلمۃ الصائغ عن عطیۃ العوفی عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول انما مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف غرق وانما مثل اھل بیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفرلہ وسید علی ہمدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المومنین علیہ السلام علی مانقل عنہ گفتہ الحدیث السادس والستون عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل اھلبیتی فیکم مثل باب حطۃ من دخل غفر لہ رواہ صاحب الفردوس ونیز در روضۃ الفردوس گفتہ وعنہ قال قال علیہ السلام مثل اھلبیتی فیکم کمثل باب حطۃ من دخلہ غفرلہ وسخاوی در استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول وذوی الشرف

والزکوۃ السنیۃ لا یحبہ الا مومن تقی ولا یبغضہ الا منافق شقی قال فلما سمع الاعرابی ذلک ضرب بیدہ
الی قائمۃ سیفہ وقام مبادرا فضرب ابن عباس یدہ الیہ وقال الی این یا اعرابی قال احالد القوم
اوتذھب بنفسی قال ابن عباس اقعد یا اعرابی فان لعلی محبین لو قطعتہم اربا اربا ما ازدادوا لہ
الا حبا وان لعلی بن ابیطالب مبغضین لو العقہم العسل ما ازدادوا لہ الا بغضا قال فقعد الاعرابی
وخلع علیہ ابن عباس حلتین حمراوین وازانجملہ است حدیث تشبیہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم اہلبیت خود را بباب حطہ وچون مؤید بودن حدیث علی باب حطۃ برای حدیث مدینۃ العلم از کلام سخاوی
ظاہر ست پس اینحدیث نیز از مؤیدات ان خواہد بود واینحدیث شریف را باختلاف الفاظ ابوبکر احمد بن عمرو
بن عبد الخالق البزار البصری وابو یعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلی وابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی
وابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ الحاکم النیسابوری وابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی وابو شجاع شیرویہ
بن شہردار الدیلمی وابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی وابو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی البغدادی
وصدر الدین ابو المجامع ابراہیم بن محمد بن المؤید الحموئی وسید علی بن شہاب الدین الہمدانی وشمس الدین
محمد بن عبد الرحمن السخاوی وجلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی ونور الدین علی بن عبد اللہ السمہودی
وعبد الوہاب بن محمد رفیع الدین البخاری واحمد بن محمد بن علی بن حجر المکی وملا علی بن حسام الدین المتقی
واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی ومحمود بن محمد الشیخانی القادری ومرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی وولی اللہ
بن عبد الرحیم الدہلوی وشہاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی وسلیمان بن ابراہیم البلخی القندوزی
وسید احمد زینی المشہور بدحلان المکی المعاصر روایت کردہ اند ابو عبد اللہ الحاکم در مستدرک خود گفتہ اخبرنی
احمد بن جعفر بن حمدان الزاھد ببغداد ثنا العباس بن ابراھیم القراطیسی ثنا محمد بن اسمعیل
الاخمیمی ثنا مفضل بن صالح عن ابی اسحق عن حنش الکنانی قال سمعت اباذر رضی اللہ عنہ
وھو آخذ بباب الکعبۃ من عرفنی فانا من عرفنی ومن انکرنی فانا ابوذر سمعت النبی صلی اللہ علیہ
وسلم یقول مثل اھلبیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من قومہ من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا غرق ومثل
حطۃ لبنی اسرائیل و ابو نعیم احمد بن عبد اللہ اصفہانی در منقبۃ المطہرین علی ما نقل عنہ آوردہ عن ابی سعید الخدری قال
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول انما مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا
غرق وانما مثل اھلبیتی مثل باب حطۃ من دخلہ غفر لہ ونیز در کتاب منقبۃ المطہرین علی ما نقل عنہ آوردہ عن حنش بن المعتمر قال رأیت

[margin: قطعتہم — ط; فی نظر]

عن ابی ذر نحوہ و نیز دران گفتہ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ سمعت النبی صلی اللہ علیہ
وسلم یقول انما مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبھا نجی ومن تخلف عنھا غرق وانما مثل
اھلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ رواہ الطبرانی فی الصغیر والاوسط
وسبق اوائل الذکر قبلہ فی حدیثہ فی الثقلین کتاب اللہ واھل البیت ان الحافظ عبد العزیز بن الاخضر
اخرجہ وزاد مثلہ یعنی کتاب اللہ کمثل سفینۃ نوح علیہ السلام من رکبھا نجی ومثلھم یعنی اھل بیت
کمثل باب حطۃ من دخلہ غفر لہ الذنوب وعبد الوہاب بخاری در تفسیر انوری گفتہ وعن ابو سعید
الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل اھلبیتی کمثل باب حطۃ من دخل
غفر لہ رواہ صاحب الفردوس و ابن حجر مکی در صواعق در ذکر حدیث ثقلین گفتہ و فی روایۃ ان ذلک کان
فی حجۃ الوداع و فی اخری مثلہ یعنی کتاب اللہ کسفینۃ نوح من رکب فیھا نجی ومثلھم ای
اھلبیتہ کمثل باب حطۃ من دخلہ غفرت لہ الذنوب و نیز ابن حجر در صواعق گفتہ وجاء من طرق عدیدۃ
یقوی بعضھا بعضا انما مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبھا نجی و فی روایۃ مسلم ومن تخلف
عنھا غرق و فی روایۃ ھلک وانما مثل اھلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ و فی روایۃ غفر لہ الذنوب
وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح فی قوم نوح من رکب فیھا نجا
ومن تخلف عنھا ھلک ومثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل طب عن ابی ذر واحمد بن الفضل بن محمد
باکثیر در وسیلۃ المآل بعد ذکر حدیث ثقلین بروایت ابی سعید خدری گفتہ واخرج الحافظ ابو محمد عبد العزیز
بن اخضر فی معالم العترۃ النبویۃ وفیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذلک فی حجۃ الوداع
وزاد ومثلہ یعنی کتب اللہ کمثل سفینۃ نوح علیہ السلام من رکبھا نجی ومثلھم ای اھلبیتہ
کمثل باب حطۃ من دخلہ غفر لہ الذنوب ومحمود قادری در صراط سوی گفتہ وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول مثل اھلبیتی فیکم مثل سفینۃ نوح
فی قومہ من رکبھا نجا ومن تخلف عنھا غرق ومثل حطۃ لبنی اسرائیل الحدیث الحاکم ھذا فی لفظ و فی
لفظ اخر الا ان مثل اھل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح وزاد فی روایۃ ابی الحسن المغازلی ومن قاتلنا
اخر الزمان فکانما قاتل مع الدجال وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم
یقول انما مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبھا نجا ومن تخلف عنھا غرق وانما مثل اھل بیتی

زاشرجه

در ذکر طرق حدیث سفینہ گفتہ وعن ابی اسحق السبیعی عن حنش بن المعتمر الصنعانی عن ابی ذر رضی اللہ عنہ
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح فی قومه
من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبنی اسرائیل اخرجه الحاکم من وجهین عن
ابی اسحق هذا لفظ احدهما ولفظ الاخر الا ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح وذکره دون
قوله ومثل حطة الی اخره ونیز دران گفتہ واخرجه ابو یعلی ایضا من حدیث ابی الطفیل عن ابی ذر
رضی اللہ عنه بلفظ ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها
غرق وان مثل اهلبیتی مثل باب حطة واخرجه البزار من طریق سعید بن المسیب عن
ابی ذر بنحوه ونیز دران گفتہ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنه سمعت النبی صلی اللہ علیه وسلم
یقول انما مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهلبیتی
فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له رواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط
وجلال الدین سیوطی در جمع الجوامع گفتہ مثل اهلبیتی فیکم کمثل سفینة نوح فی قوم نوح من رکب
فیها نجا ومن تخلف عنها هلك ومثل باب حطة فی بنی اسرائیل طب عن ابی ذر ونور الدین سمہودی
در جواهر العقدین در سیاق طرق حدیث ثقلین بعد ایراد حدیث ابو سعید خدری وذکر اخراج احمد وطبرانی
وابو یعلی وغیر ایشان گفتہ واخرج الحافظ ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر فی معالم العترة النبویة و
فیه ان النبی صلی اللہ علیه وسلم قال ذلك فی حجة الوداع وزاد مثله یعنی کتاب اللہ کمثل سفینة
نوح علیه السلام من رکبها نجی ومثلهم یعنی اهلبیته کمثل باب حطة من دخله غفرت له
الذنوب ونیز در جواهر العقدین در ذکر طرق حدیث سفینہ گفتہ وعن ابی اسحق السبیعی عن حنش بن المعتمر
الصنعانی عن ابی ذر رضی اللہ عنه سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول مثل اهلبیتی فیکم
مثل سفینة نوح فی قومه من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبنی اسرائیل اخرجه الحاکم
من وجهین عن ابی اسحق هذا لفظ احدهما ولفظ الاخر ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح
وذکره دون قوله ومثل حطة الی اخره ونیز دران گفتہ واخرجه ابو یعلی ایضا من حدیث
ابی الطفیل عن ابی ذر رضی اللہ عنه بلفظ ان اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی
ومن تخلف عنها غرق وان اهلبیتی فیکم مثل باب حطة واخرجه البزار من طریق سعید بن المسیب

الخدری حدیث السفینۃ و باب الحطۃ ایضا ابن المغازلی اخرجہ عن ابی ذر حدیث السفینۃ و
الحطۃ ایضا الحموینی اخرجہ عن حنش بن المعتمر عن ابی ذر اخرجہ المالکی فی فصول المھمۃ عن
رافع مولی ابی ذر و اخرج ایضا حدیث السفینۃ الثعلبی والسمعانی ایضا عن سلیم بن قیس الھلالی
قال بینا انا و حنش بن المعتمر بمکۃ اذ قام ابوذر و اخذ بحلقۃ باب الکعبۃ فقال من عرفنی فقد عرفنی و من
لم یعرفنی فانا جندب بن جنادۃ ابوذر فقال ایھا الناس انی سمعت نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم یقول
مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبھا نجا و من ترکھا ھلک و یقول مثل اھلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ
و یقول انی تارک فیکم ما ان تمسکتم بہ لن تضلوا کتاب اللہ و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و سید احمد زینی المکی مشہور بدحلان در کتاب
الفتح المبین فی فضائل الخلفاء الراشدین و اہلبیت الطاہرین گفتہ وصح عنہ صلی اللہ علیہ وسلم من طرق
کثیرۃ انہ قال انما مثل اھلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح من رکبھا نجی و من تخلف عنھا غرق و فی
روایۃ ھلک و مثل اھلبیتی فیکم کمثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ و مؤید این حدیث
شریف ست ارشاد فرمودن جناب امیر المومنین علیہ السلام در باب عترت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم و مثلھم باب حطۃ و ھم باب السلم و این ارشاد با سناد نجباب شیخ سلیمان بن ابراہیم البلخی در
ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ گفتہ و فی تفسیر یا ایھا الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافۃ و لا تتبعوا
خطوات الشیطان فی المناقب عن مسعدۃ بن صدقۃ عن جعفر الصادق عن ابیہ عن جدہ عن
الحسین عن امیر المومنین علی علیہم السلام قال الا ان العلم الذی ھبط بہ آدم علیہ السلام و جمیع ما
فضلت بہ النبیون الی خاتم النبیین فی عترۃ خاتم النبیین فاین یتاہ بکم و این تذھبون و انھم فیکم
کاصحاب الکھف و مثلھم باب حطۃ و ھم باب السلم فی قولہ تعالی یا ایھا الذین امنوا ادخلوا فی
السلم کافۃ و لا تتبعوا خطوات الشیطان و از انجملہ حدیثی ست کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
در ان بعد ذکر بعض فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام در حق ائمہ سلام اللہ علیہم ارشاد فرمودہ اند و ھم
ابواب العلم فی امتی من تبعھم نجا من النار و من اقتدی بھم ھدی الی صراط مستقیم و مؤید
بودن این حدیث برای حدیث مدینۃ العلم بنہایت واضح و ظاہر ست و این حدیث شریف را شیخ سلیمان بن ابراہیم
البلخی القندوزی در ینابیع المودۃ آوردہ چنانچہ گفتہ و فی المناقب بالاسناد عن ابی الزبیر المکی عن جابر
بن عبد اللہ الانصاری رضی اللہ عنھما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تبارک و تعالی

حنش الفصول
حنش

فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفرلہا والذنوب کما فی روایۃ ومرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفتہ وعند الطبرانی فی الکبیر عنہ [اے عن ابی ذر] مثل اہلبیتی فیکم کمثل سفینۃ نوح فی قوم نوح من رکب فیہا نجی ومن تخلف عنہا ہلک ومثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل شاہ ولی اللہ در قرۃ العینین در مآثر جناب امیر المومنین علیہ السلام بعد نقل بعض احادیث گفتہ وقال مثل اہلبیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا غرق ومثل حطۃ لبنی اسرائیل اخرج الحاکم ہذہ الاحادیث کلہا فی المستدرک واحمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیرۃ المآل در خطبۂ کتاب گفتہ الحمد للہ الذی جعل اہل البیت کسفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا اہلکہ الغرق وسماہم باب حطۃ من دخلہ غفرلہ ومن خرج منہ فسق ونیز عجیلی در ذخیرۃ المآل گفتہ من دخل الباب وقال حطۃ ذنوبہ مغفورۃ منحطۃ قال صلی اللہ علیہ وسلم انما مثل اہلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفرلہ الذنوب ووجہ تشبیہہم بباب حطۃ ان اللہ جعل دخول ذلک الباب الذی ہو باب اریحاء او بیت المقدس مع التواضع والاستغفار سببا للمغفرۃ وجعل لہذہ الامۃ اہل البیت سببا لہا وسیاتی ایضا فی فضائل علی رضی اللہ عنہ انہ باب حطۃ وابراہیم بن سلیمان البلخی در ینابیع المودۃ گفتہ الباب الرابع فی حدیث سفینۃ نوح وباب حطۃ بنی اسرائیل وحدیث الثقلین وحدیث یوم الغدیر فی مشکاۃ المصابیح عن ابی ذر رضی اللہ عنہ انہ قال وہو اخذ بباب الکعبۃ سمعت النبی صلی اللہ وسلم یقول ان مثل اہلبیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا ہلک رواہ احمد وفی جمع الفوائد ابن الزبیر رفعہ مثل اہلبیتی مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن ترکہا غرق للبزار وزاد فی الاوسط وانما مثل اہلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفر لہ ابو الطفیل عن ابی ذر وہو اخذ بباب الکعبۃ رفعہ ان مثل اہلبیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن تخلف عنہا ہلک وان مثل اہلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفرلہ اخرجہ الطبرانی فی الاوسط والصغیر ابو یعلی واحمد بن حنبل عن ابی ذر انتہی جمع الفوائد ایضا اخرجہ البزار وابن المغازلی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس وعن سلمۃ بن الاکوع وعن ابن المعتمر عن ابی ذر وعن سعید بن المسیب عن ابی ذر وایضا اخرجہ الحموینی عن ابی سعید الخدری بزیادۃ وانما مثل اہلبیتی فیکم مثل باب حطۃ فی بنی اسرائیل من دخلہ غفرلہ ایضا اخرجہ ابو یعلی والبزار والطبرانی فی الاوسط والصغیر عن ابی سعید

بنا بر تخریجات و تصریحات اکابر و اساطین سنیہ بسیاری از صحابہ کہ از جملہ آن جناب امیر المومنین علیہ السلام و
جناب امام حسن علیہ السلام و جناب امام حسین علیہ السلام و حضرت عبد اللہ بن عباس و جابر بن عبد اللہ انصاری
و عبد اللہ بن مسعود و حذیفۃ بن الیمان و عبد اللہ بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن العاص میباشند روایت کردہ
اند بلکہ از افادۂ علامہ زرندی در نظم درر السمطین واضح و لائح ست کہ حدیث مدینۃ العلم فضیلتی ست کہ جملہ
اصحاب جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اعتراف و ابتہاج بآن نمودہ طریق وفاق را بسلوک و انتہاج
پیمودہ اند پس مثل چنین حدیث را کہ کمتر حدیثے معادل آن درین خصوصیت خواہد بود محض روایت جابر
وانمودن بچہ حد انہماک و مبالغۂ خویش در جلاعت و خلاعت افزودن است و متوہم نشود کہ شاید سبب تعبیر
شاہصاحب اینحدیث را بروایت جابر آنست کہ اینحدیث از جابر بہ نسبت دیگر اصحاب زیادہ تر مرویست
چہ این امر واقعیت ندارد و بر کسیکہ تتبع روایات اینحدیث شریف و تخریجات این خبر منیف نمودہ ظاہر و مستبین
ست کہ اینحدیث درمیان محدثین اعلام و مسندین فخام سنیہ بروایت ابن عباس اعرف و اشہر ست و
ادراج و اخراج آن از حدیث ایشان اوفر و اکثر و این ہم توہم نتوان کرد کہ تخصیص شاہصاحب اینحدیث را بروا
جابر شاید ازین روست کہ اہل حق آنرا در مقام احتجاج و استدلال صرف ہمین روایت جابر اوردہ اند چہ ازین امر
اثرے در کتب کلامیہ اہل حق پیدا نیست و بسیاری از علماء کرام اہل حق کہ در کتب خود اینحدیث شریف را
بقصد احتجاج از کتب مخالفین آوردہ اند اکتفا بر محض روایت جابر نکردہ اند بلکہ روایات دیگر اصحاب نیز نقل کردہ اند
کما لا یخفی علی من راجع الی کتاب المناقب لابن شہر آشوب طاب ثراہ و کتاب العمدۃ لابن بطریق رحمہ اللہ
و غایۃ المرام للعلامۃ البحرانی اعلی اللہ درجتہ و غیرہا من الاسفار و کاش مخاطب خلیع العذار برہمین
مقدار از اخمال حق واضح المنار اکتفا و اقتصار میکرد و زیادہ ازین کار بند تفریط و تضجیع و تقصیر و تقطیع نمیشد
و اینحدیث را بروایت جابر بالتمام و الکمال ذکر مینمود لیکن چہ کردہ آید کہ حضرت او روایت جابر را نیز تامہ وارد
ننمودہ جملات عدیدہ سدیدہ و فقرات متعددہ مفیدہ کہ بدرجہ کمال موضح مراد و قاطع دابر ارباب
عصبیت و عناد مے باشد و در روایت جابر موجودست یکسر برانداختہ زبان قلم را بذکر آن ہرگز آشنا نساختہ
و ہرچند روایت کاملہ جابر سابقاً در ضمن تخریجات اکابر اساطین سنیہ مکرر گذشتہ ست مگر درینمقام باز مذکور مینمایم تا
اتصاف مخاطب بکمال انصاف و مجانبت او از سنن اعتدا و اعتساف ظاہر و باہر گردد خطیب بغدادی در
تاریخ خود علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابوبکر بن المقری قال ثنا

اصطفانی واختارنی وجعلنی رسولا وانزل علی سید الکتب فقلت الٰهی وسیدی انک ارسلت موسیٰ الی فرعون فسئلک ان تجعل معه اخاه هرون وزیرا یشد به عضده ویصدق به قوله وانی اسألک یا سیدی والٰهی ان تجعل لی من اهلی وزیرا تشد به عضدی فاجعل لی علیا وزیرا واخا واجعل الشجاعة فی قلبه والبسه الهیبة علی عدوه وهو اول من امن بی وصدقنی واول من وحد الله معی وانی سألت ذلک ربی عز وجل فاعطانیه وهو سید الاوصیاء اللحوق به سعادة والموت فی طاعته شهادة واسمه فی التوراة مقرون الی اسمی وزوجته الصدیقة الکبری ابنتی وابناه سیدا شباب اهل الجنة ابنای هو وهما والائمة من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیین وهم ابواب العلم فی امتی من تبعهم نجا من النار ومن اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد الا ادخله الله الجنة وازجمله مؤیدات اینحدیث شریف ست کلام جناب امیر المومنین علیه السلام نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها واین کلام معجز نظام آنجناب را شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی در ینابیع المودة آورده چنانچه گفته ومن خطبته نحن الشعائر والاصحاب والخزنة والابواب ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا ومنها فیهم کرائم الایمان وهم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم یسبقوا ونیز در ینابیع المودة گفته ومن خطبته سلام الله علیه نحن الشعائر والاصحاب والخزنة والابواب ولا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا ومنها فیهم کرائم الایمان وهم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم یسبقوا وچون بحمد الله تعالی اینهمه شواهد مبرمه ومؤیدات محکمه حدیث مدینة العلم شنیدی ودلالت آن بر تایید وتشیید وتوکید وتوطید اینحدیث منیف بنظر ثاقب دیدی حالا وقت آن رسید که بعون منعام کلام فاسد النظام مخاطب که در مقام متعلق باینحدیث متین الاستحکام رزین الابرام بتفصیل جمیل تمام مرضوض ومنقوض گردانم ووهی انخرام ووهن وانجذام هفوات منحلة القوام شاهصاحب عمدة الاعلام جمله جمله باثبات رسانم

قوله حدیث پنجم روایت جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها

اقول مخاطب والاشان در ایراد اینحدیث رفیع المکان صنیع شنیع ستر وکتمان پیش نظر خود نهاده پا برکاب اخمال حق واضح ابلج والطاط صدق ظاهر افلج داد کمال دیانت وامانت داده بایش انکه مخاطب بقول خود حدیث پنجم روایت جابر بناظرین قاصرین چنان ایهام نموده که اینحدیث شریف در روایت جابر منحصر ست حالانکه سابقا در فائدۀ اولی از فوائد عشره این مجلد بصراحت تمام دریافتی که اینحدیث شریف را

الشعار

الشعار

من کان باب مدینۃ العلم لا یلزم ان یکون صاحب الزعامۃ الکبری ولانہ لا یقاوم الاخبار الصحاح الدالۃ علی خلافۃ المتقدمین علیہ **قولہ** واین خبر بیز مطعون ست **اقول** علی رسلک ایھا الشیخ المھذار وعلی ضلعک ایھا المتفیھق المتنطع المکثار اما لک حیاء ایھا المتحذلق الکثیر العثار اما لک افاقۃ وصحو عن سکر العصبیۃ الواضحۃ الشنار اما لک وازع یزعک عن الاقتحام فی مہواۃ الکذب والعضیھۃ والبھت اما لک رادع یردعک عن الالتطاط عن القحۃ والصفاقۃ والجلع البحت کیف نصبت نفسک لقدح فضائل وصی المختار علیھما وآلھما سلام اللہ ما کر اللیل والنھار ورمی مناقبہ بالوضع والصغار لا تدری یمینا عن شمال ولقد تھت فی بادیۃ عظیمۃ الاھوال ولقد ارتقیت مرقی اصعب المنال وابدیت صنوفا مکنونۃ من الاضلال والازلال واتعبت نفسک بالمحال والمحال وبالغت فی الخدع والاحتیال وانثالت علیک الخدع کل الانثیال قد الفت بالجدال والمراء بلا مریۃ وتشبثت بالجسارۃ والفریۃ وارتبکت فی شراک الزیغ والجحود وھویت فی حفرۃ الاعراض عن الحق والصد ودواقتحمت فی التعصب الثائر والعناد الفائر فطبعک بالنکران لا ابطال الواضح مشغوف ورایک وھمک الی التلمیع والتزویق والتلبیس والتخمیس مصروف سبحان اللہ تبطل وترد وتنفی مثل ھذا الحدیث المشھور الشائع والخبر المستفیض الذائع الصحیح سندہ والواضح جددہ اللامع منارہ البالغ انوارہ الذی نقلہ ورواہ وخرجہ واثرہ جھابذۃ الاخبار ومنقدو الآثار ونظمہ الاعلام الاحبار فی الاشعار وذکروہ فی الکتب والاسفار علی مدی تحول الاعصار وتنقل الادوار وھو من الاشتھار وعدم الاستتار وکمال الاستفاضۃ والشیوع والتداول والتلقی والاعتماد والاعتبار وتمسک الخلف والسلف والاعتناء بشانہ والتثبت بارکانہ والحلول بمبطانہ والتشیید لجدرانہ بمکان عظیم الشان باھر البرھان لا یمسہ ید الانکار والتضعیف ولا یصل الیہ غائلۃ التوھین والتسخیف **ولعمری** ان الطاعنین فی الحدیث الشریف شذاذ لا یعبا بھم ذوو التحقیق ومعاندون لا یحتفل بھم اولو النظر الدقیق قد اخطاوا وجہ الصواب فھم فی غلواء العصبیۃ متمادون وفی سوق الحمیۃ الجاھلیۃ عادون وفی بوادی الجسارۃ والخسارۃ مھطعون والی نوادی الخطل والخبل مسرعون ولعوار الغمارۃ مظھرون ولشنار الحروریۃ مضمرون وعن لقم روم الصدق صادفون وعن اقتفاء اثر الحق عازفون وفی ھوۃ الھوان ھاوون وفی تیہ العدوان غاوون وحیث اوغلوا فی سباسب الباطل فھم عن الحق یجمحون واذ لم یھتدوا بھدی اللہ فھم فی سکرتھم یعمھون **قولہ** قال یحیی بن معین لا اصل لہ

ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبید اللہ ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد اللہ بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمٰن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الحدیبیۃ وهو اخذ بید علی هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته وقال انا مدینۃ العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب واز ملاحظہ این عبارت بر ناظر بصیر کالصبح المسفر المنیر واضح و مستنیرست کہ روایت جابر حاوی بسیارے از جملات و کلمات میباشد کہ شاہصاحب اصلا ان را تذکور نفرموده اند و اکثر این جملات بالغہ و کلمات سابغہ مظہر کمال مبالغہ و اہتمام جناب سرور انام علیہ و آلہ آلاف التحیۃ والسلام در اثبات امامت و افضلیت جناب امیر المومنین علیہ صلوات الملک العلام میباشد کما ستقف علیہ فیما بعد انشاء اللہ تعالیٰ پس حذف و اسقاط آن بالتمام در مثل اینمقام از مثل مخاطب قمقام از جملہ طامات عظام ست و اگرچہ اسقاط ہر واحد ازین جملات کرامت ایات مورث حیرت ارباب افہام و تعجب اصحاب احلام میشود دیگر زیاده تر حیرت بر اسقاط جملہ فمن اراد العلم فلیات الباب ست کہ تتمہ حدیث واقع شده و نہایت معروف و مشہورست و در روایت جابر دغیر او بجدی متکثر الورود و متکرر النقل شده کہ احصاء آن از عبارات مخرجین کبار و مسندین احبار بسیار عسیر و دشوار می باشد بالجملہ انچہ مخاطب نحریر در تقطیع و تقصیر این حدیث رفیع اثیر مرتکب ان شده فظاعت و شناعت ان اظہر من الشمس و ابین من الامس ست و برائے اولیائے مخاطب در انقاذ و تخلیص او از ورطہ این الزام عویص ہیچ مہرب و محیص نیست بار آلہا مگر انکہ اعتراف صریح نمایند بانکہ حضرت او بسبب قصر باع و قلت اطلاع خود بر طرق و اسانید اینحدیث شریف و قوف و عثوری بر روایات و سیاقات ان مروی و عبورے نداشت و ہمت قاصرہ خود بر اتباع و تقلید کابلی عنید و استراق ہفوات ان مرید طریدہ میگماشت و چون کابلی درینمقام مرتکب ہمین صنیع شنیع شده بود شاہصاحب نیز مسلک تخدیع و تلمیع او سپردند و در اقتفاء آثار ان خداع غدار پیش پا خوردند کابلی در صواقع گفتہ الخامس ما رواه جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم و علی بابها وهو باطل لان الخبر مطعون فیہ قال یحیی بن معین لا اصل لہ وقال البخاری انہ منکر وانہ لیس لہ وجہ صحیح وقال الترمذی ایضا انہ منکر وقال الشیخ تقی الدین بن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه وقال الشیخ محی الدین النووی والحافظ شمس الدین الذهبی والشیخ شمس الدین الجزری انہ موضوع فلا یجوز الاحتجاج و لان

محمد سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت فقیل له انه حدث عن ابی معویة انا مدینة العلم و علی
بابها فقال ماتریدون من هذا المسکین الیس قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة و مزی
در تهذیب الکمال بترجمۂ ابو الصلت گفته قال عباس بن محمد الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت
عبد السلام بن صالح فقلت انه حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم و علی بابها فقال
ماتریدون من هذا المسکین الیس قد حدث محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة فقال نحوه و علائی در
اجوبۂ خود کما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتذی گفته و مع ذلک فقد قال الحاکم حدثنا الاصم حدثنا عباس
یعنی الدوری قال سئلت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن
ابی معویة حدیث انا مدینة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی وهو ثقة عن ابی معویة
و فیروزآبادی در نقد الصحیح علی ما نقل عنه گفته و قد روی عباس بن محمد الدوری فی سوالاته عن یحیی بن
معین انه سأله عن ابی الصلت هذا فوثقه فقال الیس قد حدث عن ابی معویة حدیث انا مدینة
العلم و علی بابها فقال قد حدث به عن ابی معویة محمد بن جعفر الفیدی و ابن حجر عسقلانی در تهذیب
التهذیب بترجمۂ ابو الصلت گفته و قال الدوری سمعت ابن معین یوثق ابا الصلت و قال فی حدیث انا
مدینة العلم و علی بابها قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة سوم آنکه یحیی بن معین و قتیکه
احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز او را از حال ابو الصلت سوال کرده بود نیز اثبات حدیث مدینة العلم نموده چنانچه خطیب در
تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی اللالی گفته و قال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سألت یحیی بن معین عن
ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی فقال لیس ممن یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویة انا
مدینة العلم فقال هو من حدیث ابی معویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویة قدیما ثم کف عنه
و کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ فکانوا یحدثونه بها و مزی در
تهذیب الکمال گفته و قال احمد بن محمد بن القاسم بن محرز سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهروی
فقال لیس ممن یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس انا
مدینة العلم و علی بابها فقال هو من حدیث ابی معویة و فی حدیث ابی معویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به
ابو معویة قدیما ثم کف عنه و کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ و
کانوا یحدثونه بها و علائی در اجوبۂ خود علی ما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتذی گفته و قال ابو الصلت احمد بن محمد

اقول بر ارباب احلام و اصحاب افہام کہ تتبع افادات متبحرین عظام و متمہرین فخام سنیہ نمودہ اند بطلان صدور این کلام مہین از یحیی بن معین در خصوص حدیث انا مدینة العلم و علی بابہا ظاہر و مستبین ست بوجوہ عدیدہ و براہین سدیدہ **اول** آنکہ یحیی بن معین بجواب سوال قاسم بن عبد الرحمن الانباری تصحیح این حدیث شریف نمودہ چنانچہ خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ السیوطی گفتہ قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی عن ہذا الحدیث فقال ہو صحیح قال الخطیب اراد انہ صحیح من حدیث ابی معویة و لیس بباطل اذ قد رواہ غیر واحد عنہ و مزی در تہذیب الکمال بترجمہ ابو الصلت عبد السلام بن صالح الہروی گفتہ قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الہروی قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینة العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیات بابہ قال القاسم سألت یحیی بن معین عن ہذا الحدیث فقال صحیح قال ابو بکر بن ثابت الحافظ اراد انہ صحیح من حدیث ابی معویة و لیس بباطل اذ قد رواہ غیر واحد عنہ و ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب بترجمہ ابو الصلت گفتہ و قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی بن معین عن حدیث حدثنا بہ ابو الصلت عن ابی معویة عن الاعمش عن مجاہد عن ابن عباس مرفوعا انا مدینة العلم و علی بابہا الحدیث فقال ہو صحیح قال الخطیب اراد بہ صحیح عن ابی معویة اذ قد رواہ غیر واحد عنہ و از تصریح سیوطی در جمع الجوامع و ملا علی متقی در کنز العمال و عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر و علامہ محمد بن اسمعیل الامیر در روضہ ندیہ و قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در فوائد مجموعہ نیز واضح و آشکارست کہ ابن معین بصحت حدیث مدینة العلم حکم نمودہ کما مر فیما مضی **دوم** آنکہ یحیی بن معین بجواب کلام عباس بن محمد الدوری نیز اثبات حدیث انا مدینة العلم فرمودہ چنانچہ ابو عبد اللہ الحاکم النیسابوری در مستدرک علی الصحیحین بعد روایت حدیث انا مدینة العلم بطریق ابو الصلت گفتہ و ابو الصلت ثقة مامون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب فی التاریخ یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الہروی فقال ثقة فقلت الیس قد حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم فقال قد حدث بہ محمد بن جعفر الفیدی و ہو ثقة مامون و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ السیوطی فی اللآلی گفتہ قال عباس الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت لہ انہ حدث عن ابی معویة عن الاعمش انا مدینة العلم و علی بابہا فقال ما تریدون من ہذا المسکین الیس قد حدث بہ محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویة و عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی در کتاب الکمال فی اسماء الرجال بترجمہ ابو الصلت گفتہ قال عباس بن

وکذلک روی صالح بن محمد الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ایضا ازین
عبارات متعدده بر ناظر بصیر واضح و مستنیر ست که ابن معین بخطاب مستفیدین حضرتش مرة بعد اولی وکرة بعد اخری
در تصحیح واثبات حدیث انا مدینة العلم سعی جمیل فرموده شبهات ارباب ارتیاب وهمزات اصحاب اغتیاب
را بمصقل بیان واضح وتبیان لائح خویش زدوده پس چگونه عاقلی تجویز توان کرد که این چنین نقاد کبیر و
حافظ نحریر نسبت باین حدیث شهیر کلمه واهیه لا اصل له بر زبان آورده باشد پس لابد ناچار آنکه گفته شود که ابن معین
در اول امر بسبب عدم اطلاع و عثور بر عبارت برین کلمه باطله گرویده بود و من بعد بسوے تصحیح واثبات این
حدیث شریف وارغام انف کل مرتاب سخیف عود و انابت نمود وهذا هو الذی اختاره معاصرنا الجلیل
الشان محمد حسن الزمان حیث قال فی القول المستحسن تنبیه من احسن بیّنة علی معنی ختم
الاولیاء الحدیث المشهور الصحیح الذی صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس مقالا فی
الرجال سند المحدثین ابن معین کما اسنده عنه و وافقه الخطیب فی تاریخه وقد کان قال اولا
لا اصل له الخ اینست مختار فاضل معاصر لیکن از کلام سخاوی که زبده محققین عظام واسوه منقدین فخام
سنیه ست واضح ولائح میشود که صدور کلمه لا اصل له از ابن معین نسبت بحدیث انا مدینة العلم فی حین من
الاحیان بی اصل محض ست بلکه اگر فی الاصل ابن معین این کلمه را گفته ست نسبت بحدیث انا دار الحکمة
گفته سخاوی در مقاصد حسنه میفرماید حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها الحاکم فی المناقب من مستدرکه
والطبرانی فی معجمه الکبیر وابو الشیخ بن حیان فی السنة له وغیرهم کلهم من حدیث ابی معویة
الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا بزیادة فمن اراد العلم فلیأت الباب ورواه الترمذی
فی المناقب من جامعه وابو نعیم فی الحلیة وغیرهما من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
انا دار الحکمة وعلی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقیب ثانیهما انه حدیث مضطرب غیر ثابت وقال
الترمذی انه منکر وکذا قال شیخه البخاری وقال لیس له وجه صحیح وقال ابن معین فیما حکاه
الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له وقال الحاکم عقیب اولهما انه صحیح الاسناد از این عبارت چنانچه
می بینی بصراحت هویدا و آشکار ست که کلام ابن معین که مشتمل بر کلمه لا اصل له میباشد متعلق بحدیث انا دار الحکمة
صادر شده نه بحدیث انا مدینة العلم پس کسانیکه این کلام را از ابن معین نسبت بحدیث مدینة العلم صادر میدانند بنا بر
تحقیق سخاوی مرتکب وهم صریح وخطائے فضیح خواهند بود وحقیقت صدور این کلام از ابن معین نسبت بحدیث انا دار الحکمة

ازاد
عقیب
انه صح
عقیب
مهی صح

بن محرز سألت يحيى بن معين عن ابى الصلت فقال ليس ممن يكذب فقيل له فى حديث ابى معوية انا
مدينة العلم فقال هو من حديث ابى معوية اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وقال كان ابو الصلت رجلا
موسرا يطلب هذه الاحاديث ويلزم المشايخ وفيروزآبادى در نقد الصحيح بعد نقل روايت دورى گفته وكذا روى صالح بن محمد
الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا وفى رواية ابن محرز وقال يحيى هذا الحديث هو من
حديث ابى معوية اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وابو الصلت الهروى كان رجلا
موسرا يطلب هذه الاحاديث ويلزم المشايخ وابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب بعد نقل روايت دورى گفته وقال ابن
محرز عن ابن معين ليس ممن يكذب فقيل له فى حديث ابى معوية هذا فقال اخبرنى ابن نمير قال
حدث به ابو معوية قديما ثم كف عنه وكان ابو الصلت موسرا يطلب هذه الاحاديث ويكرم المشايخ و
كانوا يحدثونه بها چهارم آنكه ابن معين بخطاب صالح بن محمد بن حبيب المعروف بجزره نيز اثبات حديث مدينة العلم
فرموده چنانچه حاكم در مستدرك على الصحيحين گفته سمعت ابا نصر احمد بن سهل الفقيه القبانى امام عصره
ببخارا يقول سمعت صالح بن محمد بن حبيب الحافظ يقول وسئل عن ابى الصلت الهروى فقال
دخل يحيى بن معين ونحن معه على ابى الصلت فسلم عليه فلما خرج تبعته فقلت له ما تقول
رحمك الله فى ابى الصلت فقال هو صدوق فقلت له انه يروى حديث الاعمش عن مجاهد
عن ابن عباس رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد
العلم فليأتها من بابها فقال قد روى هذا ذاك الفيدى عن ابى معوية عن الاعمش كما رواه ابو الصلت
وخطيب در تاريخ بغداد على ما نقل عنه سيوطى فى اللآلى گفته وقال عبد المؤمن بن خلف النسفى سألت ابا على
صالح بن محمد عن ابى الصلت الهروى فقال رأيت يحيى بن معين يحسن القول فيه ورأيته سئل عن
الحديث الذى روى عن ابى معوية انا مدينة العلم وعلى بابها فقال رواه ايضا الفيدى قلت
ما اسمه قال محمد بن جعفر ومزى در تهذيب الكمال گفته وقال عبد المؤمن بن خلف النسفى سألت
ابا على صالح بن محمد عن ابى الصلت الهروى فقال رأيت يحيى بن معين يحسن القول فيه ورأيت يحيى
بن معين عنده وسئل عن الحديث الذى روى عن ابى معوية حديث انا مدينة العلم فقال رواه
ايضا الفيدى قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر وعلائى در اجوبه خود على ما نقل عنه سيوطى فى قوت المغتذى بعد
نقل روايت دورى گفته وكذلك روى صالح جزرة ايضا عن ابن معين وفيروزآبادى در نقد الصحيح بعد ذكر روايت دورى گفته

بلزم المشايخ

برای مذہب اہل سنت خیلی ضرر دارد بلکہ اگر گفتہ اید کہ سیلاب فنا باساس ان میرود و بنای علم جرح و تعدیل را بآب میرساند بجاست زیراکہ جلالت مرتبت و علو منزلت ابن معین در علوم حدیث عموماً و فن جرح و تعدیل خصوصاً نزد سنیہ بحدی است کہ محل ارتیاب بوده باشد و شطرے ازان از افادات ابو علی یحیی بن عیسی بن جزلہ بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب و ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفہ و یحیی بن شرف النووی در تہذیب الاسماء و اللغات و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان و ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در مختصر فی اخبار البشر و محمد بن احمد ذہبی در سیر النبلا و تذکرۃ الحفاظ و عبر فی خبر من غبر و کاشف و عمر بن مظفر الشہیر بابن الوردی در تتمۃ المختصر و عبد اللہ بن اسعد یافعی در مرآۃ الجنان و محمد بن محمد الشہیر بابن شحنۃ الحلبی در روض المناظر فی علم الاوائل و الاواخر و محمود بن احمد عینی در عمدۃ القاری و شیخ ابو مہدی عیسی بن محمد الثعالبی الجعفری در مقالید الاسانید و مخاطب در بستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا و تاج مکلل سابقا واضح و آشکار گردیده و مخاطب در باب المکائد این کتاب تحفہ اورا اوثق علمای اہلسنت وا نموده و بنابر افاده ابن الرومی یحیی کسی ہست کہ صرف او در باب مشایخ حدیث قائل بحق بود و باقی دیگران قائل بحق نمی‌شدند و راه تجاہل می رفتند چنانچہ ابن جزلہ در مختار مختصر تاریخ بغداد گفتہ قال ابن الرومی ما سمعت احداً قط یقول الحق فی المشایخ غیر یحیی بن معین و غیره کان یتحامل بالقول و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفتہ و قال ابن الرومی ما سمعت احداً قط یقول الحق غیر ابن معین و غیره کان یتحامل بالقول و با این ہمہ ہرگاه نزد ذہبی حالت او چنین ردی افتاده باشد کہ شخصی ضعیف السبب بر او احسانی کہ باو رسید توثیق نماید و نفع عاجل بر اجر آجل اختیار کند باز بر کدام کس اعتماد باید کرد و بقول کہ استناد باید نمود و کرا معتبر باید داشت فانا للہ و انا الیہ راجعون و لنعم ما قیل فی مثل ہذا المقام ؎ در دہر چو من یکی و آنہم کافر ؛ پس در ہمہ دہر یک مسلمان نبود

قولہ و قال البخاری انہ منکر و لیس لہ وجہ صحیح **اقول** اولاً صدور این کلام جالب الملام از بخاری عظیم الاجرام در خصوص حدیث انا مدینۃ العلم محل منع ست چہ آنفا از تصریح علامہ سخاوی در مقاصد حسنہ دریافتی کہ بخاری در باب حدیث انا دار الحکمۃ متفوه باینکلام گردیده پس ذکر ان در معرض قدح حدیث انا مدینۃ العلم بعید از شان تبحر و تحقیق مخاطب یقظ افیق خواہد بود و ثانیاً اگر صدور این کلام فاسد النظام از بخاری عمدۃ الموصب اللئام در خصوص حدیث انا مدینۃ العلم ثابت ہم شود پس مردود و منقوض و متروک و مرفوض خواہد بود بوجوه عدیده و دلائل عتیده **اول** آنکہ مطعون و مقدوح و معیوب و مجروح بودن بخاری بقوادح شنیعہ و مثالب فظیعہ

ہم مستبعد میدارم زیرا کہ انحدیث نیز مثل حدیث انا مدینۃ العلم بنہایت ثابت و مبرم و متحقق و محکم ست و طرق و اسانید انحدیث مشید و افادات اعلام اساطین سنیہ متعلق بتحقیق و تنقید آن باید بتشدید آن اعنی تقریب گذشتہ و ازجملہ آن نص صریح علامہ محمد بن احمد بن سید ابن سیدالناس که طراز افادہ علامہ علائی و تحقیق علامہ فیروزابادی بالخصوص قابل تذکر و تدبر ست و کمال عجب ست از مخاطب فہمقام کہ این کلام مبین الانخرام را کہ عند التحقیق صدور آن از یحیی بن معین ثابت نیست بہ بشاشت و ابتہاج تمام در صدر کلام خود جا دادہ دریں ہوس باطل اثبات مطعونیت انحدیث شریف فتادہ و از افادات عالیہ و تحقیقات غالیہ ابن معین کہ در تشیید مبانی انحدیث شریف و ترصیص مغانی این خبر منیف ازرن من الحدید وامتن من الراسی الاطید میباشد یکسر غفلت ورزیدہ و اصلا گرد ادراک حقائق و اکتناہ دقائق ان نگردیدہ وانی لہ ذلک واین فانہ لم یحظ من افادات اعلام ہذا الشان باثر ولا عین واقتصر لافنہ والحین علی استراق ہفوات الکابلی المکب علی الشین والمین و باید دانست کہ افادات ابن معین متعلق بتصحیح و اثبات انحدیث متین بحدے مسکت و مفحم واقع شدہ و بنہجی ثابت و متحقق گشتہ ست کہ منکرین و جاحدین انحدیث شریف اصلا تاب دم زدن بمقابلہ ان ندارند و ہیچ جوابے ازان ولو کان سخیفا بر زبان شناعت ترجمان خود نمی آرند چنانچہ علامہ علائی در اجوبہ خود علی ما نقل عنہ السیوطی فی قوت المغتذی در بیان حدیث مدینۃ العلم بعد ذکر سہ روایت از افادات ابن معین فرمودہ ولم یات کل من تکلم فی ہذا الحدیث وجزم بوضعہ بجواب عن ہذہ الروایات الصحیحۃ عن یحیی بن معین و علامہ فیروزابادی در نقد الصحیح علی ما نقل عنہ بعد ذکر سہ روایت از افادات ابن معین گفتہ ولم یات من تکلم علی حدیث انا مدینۃ العلم بجواب عن ہذہ الروایات الثابتۃ عن یحیی بن معین و ابن حجر مکی در منح مکیہ در ذکر انحدیث شریف نقلا عن العلائی گفتہ ولم یات احد ممن تکلم فی ہذا الحدیث بجواب عن ہذہ الروایات الصحیحۃ عن یحیی بن معین وازجملہ شواہد مصدقہ کلام علائی و فیروزآبادی آنست کہ ذہبی در سیر اعلام النبلا ترجمہ ابوالصلت ہروی حکایت توثیق یحیی بن معین ابوالصلت را و اثبات او حدیث مدینۃ العلم را باختصار ذکر کردہ و بعد ازان بمزید اختلال حواس در باب توثیق ابوالصلت بکلامی مہمل متفوہ گردیدہ لیکن از ایراد و اعتراض بر اثبات یحیی حدیث مدینۃ العلم را دم درکشیدہ چنانچہ در سیر اعلام النبلا گفتہ وقال عباس سمعت ابن معین یوثق اباالصلت فذکرلہ حدیث انا مدینۃ العلم فقال قد حدث بہ محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویۃ قلت جُبلَتِ القلوب علی حبّ من احسن الیہا وکان ہذا بارّا بیحیی ونحن نسمع من یحیی دائما ونحتج بقولہ فی الرّجال ما لم یتبرہن لنا وہن رجل انفرد بتقویتہ او قوۃ من وہاہ این کلام ذہبی

افهام صحت آن بالقطع والیقین ظاهر و مستبین نموده پس بحمد الله تعالی بعد افاده این ناقد عظیم و جهبذ فخیم که جلالت
شان و علو مکان او در علم حدیث بنا بر اطراءات اکابر حضرات سنیه کالنار علی العلم لائح و واضح ست کسیکه حظی
یسیر از انصاف داشته باشد هرگز کلام سفاهت انضمام بخاری را در مقام التفات و اصغا جا نخواهد داد و ادنی وزنی
برای آن در میزان احتفال و اعتنا نخواهد نهاد **هفتم** آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب
مستدرک علی الصحیحین که در آن احادیث صحیحه علی شرط الشیخین روایت کرده این حدیث شریف را بطرق عدیده آورده
صحت آن بنا بر شرط بخاری و مسلم ببیان مبرم و تبیین محکم خود واضح و آشکار فرموده کما سبق بعون الله المنعام
پس بعد حکم حاکم بصحت این حدیث شریف و اظهار صحیح بودن آن بنا بر شرط بخاری و مسلم بحمد الله تعالی بر ارباب
انصاف واضح و ظاهر گردید که قدح بخاری درین حدیث شریف محض عصبیت عناد و بحت اعوجاجیت و
لداد و ادعای منکریت آن بالیقین دعوی بی سر و پا و نبودن وجهی صحیح برای آن عین انکار و سراسر خطاست
والله العاصم عن التفوه بامثال هذه الهفوات والتردی فی اشباه هاتیك الهوات
هشتم آنکه علامه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل کما علمت سابقا این حدیث شریف را از صحیح ترمذی
نقل نموده و آنرا از احادیث راجحه صحة و معتقدا معدود نموده پس بحمد الله تعالی واضح و آشکار گردید که حسب افاده
علامه ابن طلحه نیز انکار سراسر خسار بخاری عین باطل و از حلیه صحت و سداد عاری و عاطل ست **نهم** آنکه
علامه ابو المظفر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة کما دریت فیما مضی
این حدیث شریف را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنن ظاهره که در ان شک و ارتیاب نیست وا نموده
پس حسب تصریح علامه سبط ابن الجوزی نیز قدح و جرح بخاری درین حدیث شریف هباء منثورا خواهد بود **دهم**
آنکه حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کتاب کفایة الطالب این حدیث را روایت نموده و در صدر ان کتاب
افاده فرموده باینکه احادیث ان احادیث صحیحه ست پس بعد افاده حافظ کنجی که این حدیث شریف را از احادیث صحیحه
تعدید نموده بر ارباب نصفت واضح و لائح میشود که ادعای بخاری منکریت این حدیث را و نفی وجه صحیح برای آن ناشی
از عصبیت بائره و حروریت خاسره اوست **یازدهم** آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع کما سمعت
فیما سبق جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و باین جزم سراسر حزم اساس تخدیع جاحدین و معاندین خرم
نموده پس حسب اختیار این علامه عمدة الکبار نیز تفوه بخاریه نزد ارباب نقد و اعتبار موجب صد ننگ و عار خواهد بود
نه قابل ذکر و اعتبار **دوازدهم** آنکه ملا علی متقی در کنز العمال کما سمعت سابقا بعون الله المفضال

حسب افادات اکابر اعلام و اساطین فخام سنیه ثابت و مبرهن ست وقد فصّلنا نبذا منها فی کتابنا استقصاء الافحام وایضا فی مجلد حدیث الغدیر من هذا الکتاب بفضل الله المنعام پس کلام او نزد ارباب تحقیق علی الخصوص در مثل این حدیث وثیق حظی از قبول نخواهد داشت **دوم** آنکه بالخصوص نصب و انحراف بخاری عظیم الاعتساف بشواهد صحیحه و اعترافات صریحه اکابر سنیه واضح و روشن ست کما لا یخفی علی من طالع کتابنا استقصاء الافحام بفضل الله الوهاب و مجلد حدیث الولایة من هذا الکتاب پس کلام او در طعن این حدیث شریف که از فضائل جلیله و مآثر جمیله ابو الائمة الاطیاب سلام الله علیهم ما نفح مسک وطاب ملاب ست هرگز قابل ادنی التفات هم نخواهد بود **سوم** آنکه این حدیث شریف را عبد الرزاق بن همام الصنعانی بدو سند صحیح روایت نموده کما دریت سابقا و عبد الرزاق از کبار مشایخ بخاریست و بخاری در صحیح خود جابجا احادیث متکاثره از و روایت نموده کما لا یخفی علی المتتبع پس هرگاه عبد الرزاق که شیخ بخاریست این حدیث شریف را بدو سند صحیح روایت کرده باشد بازدروهن و هوان و فساد و بطلان قدح بخاری درین حدیث شریف نزد ارباب تیقظ و انتباه کدام مقام ارتیاب و اشتباه ست **چهارم** آنکه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی از ائمه اربعه اهل سنت ست و مفاخر او نزد سنیه بیشتر از انست که روم احصای ان توان کرد و او نیز از اجله مشایخ بخاری میباشد این حدیث شریف را کما سمعت سابقا بطرق متعدده روایت نموده و در ماسبق از افاده اخطب خوارزم و حافظ گنجی دانستی که روایت احمد درباب جناب امیر المومنین علیه السلام مقبول و بر کابل التصدیق محمول ست و در جلاء و اتضاح مثل عمود صباح ست که ممکن نیست ستر آن براح و از افاده سبط ابن الجوزی دریافتی که احمد درینباب مقلد و متبوع ست و هرگاه او حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجبست و اینمعنی را سبط ابن الجوزی برای جواب جمله ایرادات مخاصمین و اعتراضات مناز عین کافی و وافی میداند پس بعد درک اینمعنی قدح بخاری درین حدیث لائق اعتنا و التفات اعلام اثبات نخواهد شد **پنجم** آنکه یحیی بن معین که از اکابر حفاظ و افاخم ایقاظ و اجله اثبات و ارکان ثقات علمائے سنیه ست و از اعاظم مشایخ بخاری میباشد بکرات و مرات اثبات این حدیث شریف نموده و بتصریح صریح تصحیح آن فرموده کما سبق انفا پس بعد اثبات و تصحیح یحیی که شیخ بخاری ست و بخاری از خرمن افادات او خوشه چینی ها نموده چگونه قدح بخاری در حدیث مدینة العلم وقعتی نزد اهل عقل سلیم خواهد داشت **ششم** آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری کما سمعت سابقا در کتاب تهذیب الآثار تصریح صریح حکم بصحت حدیث انا دار الحکمة نموده و باختیار اتحاد آن با حدیث انا مدینة العلم بر ارباب اعلام و اصحاب

قدح قادح مهندسان تحقیق وتنقید فرموده پس بفضله تعالی ظاهر وباهر گردید که حسب تحقیق حافظ ابن حجر که نزد
اهل سنت بامیر المومنین فی الحدیث ملقب می باشد دعوی منکریت اینحدیث که بخاری از راه نصب وعدوان وبغض و
شنان متجاسر بران شده خطای صریح وعثار فضیح ست وبجدی باطل وواهی ست که ابن حجر با آنکه کمال جد و
جهد در تاویل اباطیل وتصحیح اضالیل بخاری میدارد کما لایخفی علی ناظر فتح الباری از اتباع این تقول باطل دست
برداشته بتصریح حسن بودن اینحدیث شریف مرة بعد اولی اعلام تحصیل وتجهیل مقتدای نبیل خود افراشته
است ویکم آنکه شمس الدین سخاوی در مقاصد حسنه کما دریت فیما مضی تحسین این حدیث شریف نموده پس
حسب افادهٔ او نیز دعوی منکریت اینحدیث باطل محض خواهد بود وتجاسر بخاری برین دعوی کاذبه بجهت تقول مردود و
والله الصائن عن زیغ کل مشاق عنود است ودوم آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا کما سمعت
فیما سبق حکم بحسن بودن اینحدیث شریف نموده وحسب این افاده نیز شناعت وفظاعت دعوی باطله بخاری
در باب منکریت این حدیث محتجب ومتواری نیست است وسوم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد
کما سمعت سابقا احسن بودن اینحدیث شریف را صواب وانموده پس خطا بودن دعوی بخاری در باب منکریت
اینحدیث سامی از افاده علامهٔ شامی نیز ثابت ومحقق ست است وچهارم آنکه ابن حجر مکی در منح مکیه حسن بودن
اینحدیث بالتحقیق دانسته ودر تطهیر الجنان نیز از السبب کثرت طرق حسن آن نموده ودر صواعق تصویب حسن بودن
آن از بعض محققین نقل کرده وبعد درک این افادات قول بخاری بمنکریت اینحدیث نزد ارباب نصفت وامعان
واضح البطلان ولائح الهوان می باشد است وپنجم آنکه محمد طاهر فتنی در تذکره در مقام تعقب قدح اینحدیث شریف
بافاده علائی وابن حجر مشتمل بر تحسین اینحدیث منیف ذکر نموده کما سمعت سابقا پس بحسب تحقیق او نیز
تقول بخاری در کمال بطلان وفساد وسقوط وانهداد خواهد بود است وششم آنکه محمد حجازی شعرانی در فتح المولی
النصیر فی شرح الجامع الصغیر علی ما نقل عنه العزیزی فی السراج المنیر اینحدیث شریف را حسن لغیره گفته پس بنابر
تحقیق ابن حجر ادنیق نیز دعوی منکریت ان که از بخاری سر زده محض ادعای فاسد وتقول کاسد خواهد بود
است وهفتم آنکه عبد الحق دهلوی در اسماء الرجال مشکوة از ابن حجر تحسین این حدیث نقل نموده ودر لمعات
شرح مشکوة افاده کرده که ترمذی این حدیث شریف را تحسین فرموده است ونیز دران کتاب کلام علامه فیروزآبادی
که متعلق باثبات وتحقیق اینحدیث شریفست ومشتمل بتصریح صریح بحسن محتج به بودن ان می باشد آورده
پس قول باطل بخاری در قدح اینحدیث نزد او نیز از درجه اعتنا ساقط واز مرتبه قبول هابط خواهد بود

کلام و مقال حقائق اشتمال سیوطی عمده اهل الکمال درباب جزم بصحت اینحدیث منیر بلا رد و نکیر آورده پس نزد
علامه متقی نیز قدح وانکار بخاری قول شنیع و عمل فظیع خواهد بود **سیزدهم** آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی
همین کلام سیوطی عالی‌مقام در مقام اثبات اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده و بلا تشکیک و
ارتیاب آنرا تلقی نموده پس نزد او نیز قدح بخاری در اینحدیث باطل و مضمحل خواهد بود **چهاردهم** آنکه مرزا محمد
بدخشانی کما دریت سابقا این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار
که در آن التزام ایراد احادیث صحیحه نموده آورده پس حسب افاده این محقق جلیل المقدار نیز تفوه بخاری خطای
واضح و عثار فاضح است **پانزدهم** آنکه علامه محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی در کتاب روضه ندیه کما عرفت
باهتمام تمام اثبات اینحدیث متین النظام نموده زنگ ارتیاب از صفحات خواطر ارباب الباب زدوده پس بحمد الله
تعالی واضح و لائح گردید که حسب اجتبای این جهبذ نقاد نیز قول بخاری ناکب از جاده استقامت و سداد است **شانزدهم**
آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن کما سمعت بنص صریح این حدیث شریف را حدیث مشهور صحیح فرموده
و تصحیح کردن جماعات ائمه سنیه از بیان رشیق ظاهر نموده و پر ظاهر است که هرگاه اینحدیث شریف نزد فاضل معاصر
مشهور و صحیح بوده باشد و جماعات ائمه سنیه فضلا عن جماعة واحدة بتصحیح آن پرداخته باشند یقیناً و حتماً و قطعاً
و جزماً نزد حضرتش قدح و جرح بخاری از حلیه صدق و صواب عاطل و عاری و موجب کمال ذلت و خواری خواهد بود
هفدهم آنکه حافظ محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب کما سمعت سابقا بعد روایت اینحدیث شریف بسند
خود از ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال پس حسب این افاده حافظ گنجی ظاهر و باهر گردید که دعوی بخاری
درباب منکریت اینحدیث شریف باطل و مردود و زائف و مطرود است **هیجدهم** آنکه علامه صلاح الدین العلائی تقریر صحیح
بحسن محتج به بودن این حدیث شریف نموده رد صریح بر قادحین و منکرین آن فرموده کما دریت سابقا
من کتاب النکت البدیعات للسیوطی پس بحمد الله بحسب افاده او نیز بطلان دعوی منکر بودن اینحدیث شریف
که از بخاری عنیف عناداً للحق المنیف سر زده واضح و ظاهر گردید **نوزدهم** آنکه علامه مجد الدین فیروزآبادی
در کتاب نقد الصحیح کما سمعت سابقا تصریح صریح فرموده باینکه اینحدیث شریف بدرجه حسن
محتج به منتهی میشود پس بعون الله تعالی بطلان دعوی بخاری درباب منکریت اینحدیث شریف از افاده فیروزآبادی
عمدة الکبار نیز بر ارباب نقد و اعتبار واضح و آشکار گردید **بستم** آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در فتوای خود و نیز در
اجوبه احادیث مستغربه سراج قزوینی کما علمت فیما مضی بکمال صراحت حسن بودن اینحدیث شریف اختیار نموده

له وجه صحیح نیز میباشد بنقل آورده معترض و مردود و مخترم و مطرود بودن آن واضح و لائح فرموده چنانچه در فتاوای حدیثیه میفرماید واما حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری لیس له وجه صحیح والترمذی منکر وابن معین کذب معترض وان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وتبعه الذهبی علی ذلک پس هرگاه نزد ابن حجر با اینهمه تعصب و تصلب که بر تو مخفی نیست قول بخاری درباب اینحدیث شریف قابل اعتنا ولائق التفات نبود بلکه مورد اعتراض و محل انتقاض گردد شاهصاحب را سزاوار نیست که این چنین قول واهی جالب تباهی را مظهر التدلیهی موثر اللتباهی بمقابله اهل حق نقل فرمایند و در مقام اثبات مطعونیت اینحدیث شریف بآن احتجاج نمایند و کمال مجانبت خود از تحقیقات اکابر علمای خویش فرا روی ارباب خبرت نهند و داد کمال ممارات و ملاحات در اثبار باطل لجلج و اختیار خطای اعوج دهند سی و ششم آنکه علامه سیوطی در کتاب درر منتثره باوصفیکه انکار اینحدیث شریف از بخاری ذکر نموده لیکن اعتنای بآن نکرده رجحان حسن بودن اینحدیث ظاهر نموده کما سلف پس هرگاه نزد علامه سیوطی قول بخاری قابل التفات و اعتنا نبوده باشد ذکر فرمودن شاه صاحب آنرا بمقابله اهل حق ناشی از کمال شرم و حیا خواهد بود سی و هفتم آنکه علامه نور الدین سمهودی در جواهر العقدین باوصف نقل قدح بخاری وزنے برائے آن نگذاشته بلکه باثبات و احقاق اینحدیث شریف اعلام تجلیل و تعییر آن جاحد عزیر برافراشته پس ذکر چنین قدح موهون و جرح مطعون جز آنکه کاشف از مبالغه شاهصاحب در تلفیق اباطیل و ترویق اضالیل باشد مثمر ثمرے نیست سی و هشتم آنکه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة قدح اینحدیث از بخاری ذکر کرده لیکن در مقام استدراک باثبات و احقاق اینحدیث شریف مایه تعییر و تندید بخاری وحید اندوخته پس ذکر نمودن شاهصاحب چنین قدح مردود و متعقب سبب کمال حیرت و عجب ست سی و نهم آنکه علامه مناوی در فیض القدیر قدح بخاری عزیز در ینحدیث رفیع اثیر نقل نموده و متعقب و منقوض و موهون و مرفوض بودن آن بافادات جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام خود واضح و لائح فرموده پس کمال عجب ست که شاهصاحب چگونه این قدح مقدوح و جرح مطروح را بکمال خوشدلی و نشاط نقل میفرمایند و لحاظی تحقیقات اکابر محققین و اعاظم منقدین مذهب خود درباب موهونیت آن منظور نظر نمی نمایند چهلم آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب کما فی اتحاف النبلا بیهقی وقت بود در سیف مسلول قدح بخاری درین حدیث ذکر کرده لیکن بمزید اظهار نصفت ناصواب بودن ان حسب افاده ابن حجر واضح نموده بلکه بعد نقل حسن بودن اینحدیث شریف از ابن حجر خود افاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت اینحدیث توان نمود پس هرگاه حال قدح بخاری باینجا رسیده باشد که قاضی ثناء الله هم آنرا قابل التفات ندانسته بلکه

بست و هشتم آنکه علی عزیزی در سراج منیر کما دریت فیما سلف حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشعرانی نقلکرده پس نزد او هم تقول بخاری از حلیه صدق و سداد عاری خواهد بود بست و نهم آنکه نور الدین شبر الملسی در تیسیر المطالب السنیه کما علمت حسن بودن اینحدیث را ثواب وانموده پس خطای بخاری در دعوی منکریت آن نزد این حبر محقق نیز ثابت و محقق خواهد بود سی ام آنکه محمد ابن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواهب لدنیه کما مضی سابقا تصویب حسن بودن اینحدیث نموده و این معنی مستلزم تخطیه بخاری است در ادعای منکریت او پس بحمد الله تعالی خطای منکر بخاری درین باب حسب افاده این حبر نقاب بلا خفا و احتجاب ثابت گردید ولله الحمد علی ذلک سی و یکم آنکه محمد صبان المصری در اسعاف الراغبین کما مضی از بعض محققین تصویب حسن بودن اینحدیث شریف نقلکرده و این معنی نیز بحمد الله در ثبوت خطای بخاری که جرأت بر دعوی منکریت این خبر منیف نموده کافی و وافی است سی و دوم آنکه قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در کتاب فوائد مجموعه تصویب حسن بودن اینحدیث شریف از ابن حجر عسقلانی نقل کرده و خود نیز آنرا صواب وانموده پس خطای بخاری در دعوی منکریه خویش حسب افاده علامه شوکانی که شیخ الاسلام و سلطان العلماء و امام الدنیا و خاتمة الحفاظ سنیه میباشد نیز ثابت و محقق گردید سی و سوم آنکه مرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب کما سمعت بودن اینحدیث شریف حدیث حسن علی الصواب مصرح نموده و افادهٔ این محدث مشهور نیز ابطال دعوی پر کذب و زور بخاری نکو علی الوجه الاحسن می نماید و در خیبت و خسار متعنت مهذار کما ینبغی می افزاید سی و چهارم آنکه بدر الدین الزرکشی در لآلی منثوره با وصف آنکه تجاسر بخاری در قدح اینحدیث شریف اولا نقل کرده لیکن من بعد بطریق تعقب تحقیق علامه علائی متعلق باثبات حسن بودن اینحدیث ذکر فرموده کمال وهن و هوان طعن بخاری راس ذوی الشنان بر اصحاب احلام و ارباب افهام واضح و لایح نموده و از تصریح علامه مناوی در فیض القدیر کما سمعت سابقا ثابت است که علامه زرکشی بصراحت افاده کرده که این حدیث بدرجه احسن محتج به منتهی میشود و ضعیف هم نیست چه جائی آنکه موضوع باشد و ازین افاده درکمال ظهورست که جسارت سراسر خسارت بخاری نزد علامه زرکشی از حیز صواب بنهایت دور و حسب تحقیق آن منقد انیق متروک و مهجور میباشد سی و پنجم آنکه ابن حجر مکی در فتاوای حدیثیه در صدر کلام بصراحت تمام حسن بودن اینحدیث بلکه حسب قول حاکم ترقی آن بمرتبه صحیح مصرح فرموده من بعد رغما لآناف الجاحدین و قمعا لاروس المعاندین بعض اقوال زائفه مشتمل بر قدح اینحدیث که از جمله آن قول بخاری

ترمذی انرا چارہ جز اعتراف و اقرار ندیدہ و پر ظاہرست کہ اگر خود ترمذی درین حدیث شریف قادح میبود این ناصب عنید
دست از مرید جہ در خصوص این مقام از ذکر آن صبر و سکوت نمینمود پس واضح و ظاہر گردید کہ نسبت قدح اینحدیث شریف
بسوی ترمذی باطل محض و کذب صرف ست چہارم آنکہ علامہ حلی اعلی اللہ مقامہ در کتاب نہج الحق ارشاد فرمودہ
وروی الترمذی فی صحیحہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انا مدینۃ العلم وعلی بابہا
وابن روزبہان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفتہ واما ما ذکرہ من صحیح الترمذی فصحیح از ینعبارت
واضح ست کہ ابن روزبہان در نقل اینحدیث شریف از صحیح ترمذی تصدیق جناب علامہ نمودہ بنص صریح بر صحیح
بودن آن رواں ارباب ارتیاب علی وجہ الکمال فرمودہ وظاہرست کہ اگر ترمذی خود قدح اینحدیث میکرد وآنرا غریب
منکر میدانست ابن روزبہان در جواب علامہ ضرور زبان بتعرض میبود و ہرگز راہ اعتراف و تصحیح آن نمی پیمود و
ہذا من الظہور بمکان لا یخفی علی اصحاب الاعیان پنجم آنکہ حسین بن معین الدین المیبذی این حدیث
شریف را در مقام احتجاج و استدلال از جامع ترمذی نقل نمودہ چنانچہ در فواتح شرح دیوان جناب امیر المومنین
علیہ السلام گفتہ وبحکم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا کہ در جامع ترمذی مسطورست وانا میزان الحکمۃ و
علی لسانہ کہ در رسالہ عقلیہ امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجب ست
کہ متوجہ باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المومنین الخ و واضح و لائح ست کہ اگر خود ترمذی قادح در ینحدیث شریف
میبود علامہ میبذی روایت او را در معرض احتجاج و استدلال ذکر نمی فرمود ششم آنکہ محمد بن یوسف شامی
در سبل الہدی والرشاد در ذکر اسماے جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ **مدینۃ العلم**
روی الترمذی وغیرہ مرفوعا انا مدینۃ العلم وعلی بابہا والصواب انہ حدیث حسن الخ
ازین عبارت ظاہرست کہ علامہ محمد بن یوسف شامی در مقام احتجاج باین حدیث شریف روایت کردن
ترمذی را بصراحت تمام ذکر نمودہ وظاہرست کہ اگر ترمذی در ینحدیث راہ قدح و جرح می پیمود مثل علامہ شامی را
جائز نبود کہ محض روایت کردن آنرا باو منسوب نماید واز ذکر قدحی کہ خود ترمذی برین حدیث وارد نمودہ اعراض
فرماید ہفتم آنکہ ابن حجر مکی در صواعق کما مر سابقا روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات
ذکر فرمودہ و ہیچ قدحی از و در ینحدیث نقل ننمودہ وظاہرست کہ اگر قدح ترمذی در ینحدیث اصلے میداشت
ابن حجر از نقل آن بازنمی ایستاد و بذکر روایت کردن او در مقام اثبات داد تحقیق نمیداد ہشتم آنکہ مرزا مخدوم در
نواقض اینحدیث شریف را از ترمذی بلا قدح و جرح اوردہ و بہ ثبت کردن آن در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام

باثبات ناصواب بودن آن برخاسته باشند پس احتجاج مخاطب بان محل کمال استبداع واستنکار ارباب السماع
والابصار خواهد بود **قوله** وقال الترمذی انه منکر غریب **اقول** کسانیکه بهره از تحقیقات علمای
محققین جا و از افادات کملای منقدین کبار برداشته اند و همت والا نهمت خود را بتمییز حق از باطل وافراز حالی از عاطل گماشته
بخوبی میدانند که ساحت ترمذی از قدح حدیث انا مدینة العلم مبرا و منزه است ونسبت طعن درین حدیث شریف نبوی او
از حلیه صحت عاطل و معری بلکه ترمذی والاتقام بروایته واخراج اینحدیث وثیق الارکان در صحیح عظیم الاحترام خود شرف
امتیاز گزیده بلکه بنا بر تصریح بعض اعاظم سنیه بتحسین اینحدیث هنیف گرویده بالجمله آنچه شاه صاحب درینجا نسبت
بترمذی فرموده اند سراسر باطل وناصواب ومثل نمایش سراب است بوجوه عدیده **اول** آنکه ابن طلحه شافعی
اینحدیث شریف را از صحیح ترمذی در معرض احتجاج واستدلال نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان معنی
انزع البطین گفته ولم یزل بملازمته رسول الله صلی الله علیه وسلم یزیده الله تعالی علماً حتی قال له رسول الله
صلی الله علیه وسلم فیما نقله الترمذی فی صحیحه بسنده عنه انا مدینة العلم وعلی بابها و ظاهر است
که اگر ترمذی درینحدیث قدح میکرد چگونه ابن طلحه بروایت او استدلال میکرد وازقدح او اعراض میورزید **دوم** آنکه ابن
طلحه این حدیث شریف را جای دیگر نیز در معرض استدلال واحتجاج از صحیح ترمذی نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل
در بیان شواهد علم وفضل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام گفته ومن ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه بسنده
وقد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیرالمؤمنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها ونقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابه
الموسوم بالمصابیح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها لکنه صلی الله
علیه وسلم خص العلم بالمدینة والدار بالحکمة لما کان العلم اوسع انواعاً وابسط فنوناً واکثر شعباً
واغزر فائدة واعم نفعاً من الحکمة خصص الاعم بالاکبر والاخص بالاصغر الی آخر ما سیاتی انشاء الله
تعالی فیما بعد و پر ظاهر است که استدلال علامه ابن طلحه باین حدیث شریف درینمقام ودر مقام سابق مبنی بر روایت
ترمذیست پس اگر خود ترمذی دران قدح مینمود هرگز چنین علامه باکمال بان احتجاج واستدلال نمیکرد **سوم** آنکه
ابن تیمیه در منهاج گفته وحدیث انا مدینة العلم اضعف واوهی ولهذا انما یعد فی الموضوعات
وان رواه الترمذی وذکره ابن الجوزی وبین ان سائر طرقه موضوعة ازین عبارت واضح ولائح است
که ابن تیمیه با وصفیکه از کمال عناد وغایت لداد خود بر سر قدح وجرح اینحدیث رسیده لیکن در باب روایت کردن

که زرقانی برای اثبات بودن مدینة العلم از اسمای آن جناب صلی الله علیه وآله وسلم حدیث انا مدینة العلم
را ذکر کرده ودر مقام اثبات این روایت کردن ترمذی آنرا نیز ثابت نموده وظاهرست که اگر خود ترمذی قادح
درین حدیث میبود ذکر روایت کردن او در مقام اثبات واحتجاج از مثل زرقانی بظهور نمیرسید **پانزدهم** آنکه محمد
بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین کما دریت فیما مضی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت
کردن ترمذی را ذکر نموده پس حسب افادهٔ فاضل صبان نیز دعوی صدور قدح این حدیث از ترمذی عمدة الاعیان
در کمال وهن وهوان خواهد بود **شانزدهم** آنکه علامه عجیلی در ذخیرة المآل کما سمعت سابقا در شرح شعر
ه ودعوة الحق وباب العلم * واعلم الصحب بکل حکم گفته واخرج الترمذی انه قال صلی الله علیه
وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب ولهذا کانت الطرق والسلاسل راجعة
الیه ازین عبارت واضحست که علامه عجیلی حدیث مدینة العلم را بروایت ترمذی در مقام اثبات باب العلم واعلم الصحابة
بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد نموده وظاهرست که اگر ترمذی درین حدیث شریف مرتکب قدح میشد علامه
عجیلی جائز نمیداشت که بروایت مقدوحهٔ خود ترمذی در مثل این مطلب احتجاج واستناد میکرد وذلک ظاهر کل
الظهور ولکن من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **هفدهم** آنکه حسب تصریح شیخ عبد الحق دهلوی در
لمعات شرح مشکوة ثابت ومتحقق است که ترمذی تحسین این حدیث شریف نموده یعنی این حدیث را حدیث حسن گفته
وهذه عبارته کما سمعت سابقا واعلم ان للشیعة بسطا في الحدیث في هذا المعنی انا مدینة
العلم وعلی بابها وقد تکلم النقاد فیه واصله من ابی الصلت عبد السلام وکان شیعیا وقد تکلم فیه و
صحح هذا الحدیث الحاکم وحسنه الترمذی الخ ازین عبارت بکمال ظهور واضح ولائح است که حاکم این حدیث
شریف را تصحیح کرده وترمذی تحسین آن نموده پس بحمد الله ظاهر وباهر گردید که ادعای باطل شاهصاحب درباب
قدح ترمذی حظی از واقعیت ندارد بلکه کذب صریح وافترای فضیح وعضیهٔ شنیعه وفریهٔ فظیعه می باشد وترمذی عظیم
التثبیت والاتقان در صحیح جلیل الشان خود اخراج این حدیث رفیع المکان نموده است وعلاوه بر اخراج و
ادراج بتحسین آن حسم بنیان ارتیاب ارباب بغض وشنآن نیز فرموده فلله دره وعلیه اجره **هجدهم**
آنکه سیوطی در کتاب النکت البدیعات که آنرا بالخصوص برای بیان تعقبات خود بر موضوعات ابن الجوزی
تصنیف نموده کما سمعت سابقا گفته حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها اورده من حدیث علی
(یعنی ابن الجوزی فی کتاب الموضوعات)
وابن عباس وجابر قلت حدیث علی اخرجه الترمذی والحاکم وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی وحدیث جابر اخرجه الحاکم الخ

راه اذعان بآن سپرده چنانچه گفته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم وعلی بابها اخرجه الترمذی وپر ظاهرست که اگر ترمذی درینحدیث قدحی میکرد مرزا مخدوم که تعصب وتعنتش معلوم ارباب علوم ست هرگز همت خود را بر اثبات اینحدیث در فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام برنمی گماشت ودر صورت ذکر خود را از نقل قدح وجرح ترمذی دران باز نمیداشت نهم آنکه شیخ بن عبدالله العیدروس در عقد نبوی روایت کردن ترمذی اینحدیث شریف را در مقام اثبات ذکر نموده کما دریته فیما سبق وایمعنی بحمدالله دلالت بر عدم صدور قدح اینحدیث از ترمذی دارد وقد مضی تقریبه انفا دهم آنکه محمود بن محمد الشیخانی القادری در صراط سوی در مقام اثبات اینحدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده وازینجا نیز بطلان صدور قدح اینحدیث از ترمذی واضح ولائح میشود یازدهم آنکه شیخ عبدالحق دهلوی در رجال مشکوة در مقام اثبات اینحدیث شریف اخراج ترمذی را ذکر نموده واین افاده نیز بحمدالله المنان مبین بطلان صدور قدح اینحدیث از ترمذی می باشد دوازدهم آنکه نورالدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه در شرح اسماء جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم کما سمعت سابقا گفته قوله مدینة العلم روی الترمذی وغیره مرفوعا انا مدینة العلم وعلی بابها والصواب انه حدیث حسن کما قاله الحافظ العلائی وابن حجر ازین عبارت واضح ست که شبراملسی در مقام اثبات اسم مدینة العلم برای جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم اینحدیث شریف را آورده وروایت کردن ترمذی انرا ثابت نموده وایمعنی نیز برای ابطال دعوی قدح ترمذی درینحدیث شریف کافی وبسندست سیزدهم آنکه ابراهیم کردی کورانی در نبراس کما سمعت فیما مضی گفته واما انه باب مدینة علمه ففی قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبدالله والترمذی والحاکم عن علی ازین عبارت ظاهرست که ابراهیم کردی در مقام اثبات بودن جناب امیرالمومنین علیه السلام باب مدینه علم رسول صلی الله علیه واله باهب القبول اینحدیث شریف را ذکر نموده ودر مقام اثبات ان احتجاج بتخریج ترمذی نیز نموده وهذا ایضا مما یدفع صدور قدح هذا الحدیث عن الترمذی المنیف چهاردهم آنکه محمد بن عبدالباقی الزرقانی در شرح مواهب لدنیه در مقام شرح اسمای جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم کما سمعت فیما سبق گفته مدینة العلم کما قال صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه الترمذی والحاکم وصححه وغیرهما عن علی والحاکم ایضا والطبرانی وابو الشیخ وغیرهم عن ابن عباس الخ ازین عبارت پیداست

السنۃ فی شہر رمضان توفی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلی الواعظ ببغداد و تصانیفہ مشہورۃ وکان کثیر الوقیعۃ فی الناس لاسیما فی العلماء المخالفین لمذہبہ والموافقین لہ وکان مولدہ سنۃ عشر وخمسمائۃ و ابو الفدا الایوبی در مختصر فی اخبار البشر در وقائع سنہ سبع و تسعین و خمسمائۃ گفتہ وفیہا فی رمضان توفی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلی الواعظ المشہور و تصانیفہ مشہورۃ وکان کثیر الوقیعۃ فی العلماء وکان مولدہ سنۃ عشر و خمسمائۃ و حسین بن محمد دیاربکری در تاریخ خمیس گفتہ و فی سنۃ سبع و تسعین و خمسمائۃ مات ببغداد شیخ الوقت العلامۃ جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلی الواعظ ببغداد صاحب التصانیف و تصانیفہ مشہورۃ وکان کثیر الوقیعۃ فی الناس لاسیما العلماء المخالفین لمذہبہ وکان مولدہ سنۃ عشر وخمسمائۃ کذا فی الکامل و ابن اثیر در تاریخ کامل در حوادث سنہ ثلاث و ستین و خمسمائۃ در ترجمہ عبد الکریم سمعانی گفتہ وقد جمع مشیخۃ فزاد عدتہم علی اربعۃ الاف شیخ وقد ذکرہ ابو الفرج بن الجوزی فقطعہ فمن جملۃ قولہ فیہ انہ کان یاخذ الشیخ ببغداد ویعبر بہ الی فوق نہر عیسی فیقول حدثنی فلان بما وراء النہر وہذا بارد جدا فان الرجل سافر الی ما وراء النہر حقا وسمع فی عامۃ بلادہ من عامۃ شیوخہ فای حاجۃ بہ الی ہذا التدلیس البارد وانما ذنبہ عند ابن الجوزی انہ شافعی ولہ اسوۃ بغیرہ فان ابن الجوزی لم یبق علی احد الا مکثری الحنابلۃ والو الفداء در مختصر فی اخبار البشر در وقائع سنۃ اثنتین و ستین و خمسمائۃ بترجمہ عبد الکریم سمعانی گفتہ وقد جمع مشیختہ فزادت عدتہم علی اربعۃ الاف شیخ وقد ذکرہ ابو الفرج ابن الجوزی فاوقع فیہ فمن جملۃ قولہ فیہ انہ کان یاخذ الشیخ ببغداد ویعبر بہ الی فوق نہر عیسے ویقول حدثنی فلان بما وراء النہر وہذا بارد جدا لان السمعانی المذکور سافر الی ما وراء النہر حقا فای حاجۃ بہ الی ہذا التدلیس وانما ذنبہ عند ابن الجوزی انہ شافعی ولہ اسوۃ بغیرہ فان ابن الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلۃ و ابن الوردی در تتمۃ المختصر فی اخبار البشر در وقائع سنہ مذکورہ بترجمہ عبد الکریم سمعانی گفتہ وکان ابن الجوزی یقول انہ کان یاخذ الشیخ ببغداد ویعبر بہ الی ما فوق نہر عیسی ویقول حدثنی فلان بما وراء النہر وہذا بارد فانہ لا حاجۃ للسمعانی الی ہذا التدلیس وقد سافر الی ما وراء النہر وذنبہ عند ابن الجوزی انہ شافعی فان ابن الجوزی لم یبق علی احد غیر الحنابلۃ و ابو محمد عبد اللہ بن اسعد یافعی در مرآۃ الجنان گفتہ سنۃ خمس و تسعین و خمسمائۃ فیہا بعث الخلیفۃ خلع السلطنۃ لخوارزم شاہ وفیہا اخرج ابن الجوزی

فوقع

ازین عبارت واضح وظاهرست که ابن الجوزی حدیث انا مدینة العلم را بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام وابن عباس وجابر در موضوعات وارد نموده وعلامه سیوطی در مقام رد عبارت او برآمده افاده می نماید که روایت جناب امیر المومنین علیه السلام را ترمذی وحاکم اخراج کرده اند پس بحمد الله تعالی ثابت ومحقق گردید که ترمذی حدیث انا مدینة العلم را بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام اخراج نموده واین روایت واخراج او بنهجی واقع شده که قابل استدلال واحتجاج بر قادحین این حدیث واضح الفجاج ست وظاهرست که اگر ترمذی درین حدیث شریف مرتکب طعن و قدح میگردید احتجاج باخراج او در رد عبارت ابن الجوزی بآن هرگز درست نمیشد وذلك ظاهر كل الظهور نوزدهم آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه کما دریافت سابقا بعد نقل قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف گفته قلت حدیث علی اخرجه الترمذی وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم فی المستدرك الخ ازین عبارت واضح ست که علامه سیوطی اخراج ترمذی را در رد عبارت ابن الجوزی ذکر میکند وبآن استدلال واحتجاج مینماید پس بحمد الله تعالی ظاهر وباهر گردید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را حق ثابت وصحیح ست ودعوی قدح ترمذی دران باطل محض وصریح البطلان ست بستم آنکه علامه شوکانی در فوائد مجموعه کما سمعت سابقا اولا قدح این حدیث شریف از بعض متعنتین نقل کرده وبعد از ان معرض جواب ازان گشته واجیب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقه یحیی بن معین وان ابا الصلت الهروی قد وثقه ابن معین والحاکم وقد سئل یحیی عن هذا الحدیث فقال صحیح واخرجه الترمذی عن علی مرفوعا واخرجه الحاکم فی المستدرك عن ابن عباس مرفوعا وقال صحیح الاسناد الخ ازین عبارت واضحست که علامه شوکانی در مقام جواب از قدح این حدیث شریف امور عدیده نقل کرده که از جمله آن اخراج ترمذی نیز میباشد پس بحمد الله تعالی واضح ولائح گردید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را در مقام جواب قدح آن لائق تمسك واستدلال ست وادعای قدح ترمذی دران بحت افترا وعین ضلال وکفی الله المومنین القتال - **قوله** وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات **اقول** احتجاج مخاطب باصفات بذکر کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات از طرائف احتجاجات وغرائب استدلالات ست زیرا که بنا بر افادات اکابر علمای اعلام وتصریحات افاخم کملای عظام وتحقیقات منقدین والا مقام وتنقیدات محققین ذوی الاحترام سنیه ابن الجوزی وکتاب الموضوعات او هر دو از درجه اعتبار واعتماد سافل وساقط واز مرتبه رکون واستناد نازل وهابط میباشند درینمقام شطرے از کلمات ونبذے از عبارات که مصدق کلام عبد مستهام باشد بگوش حقائق نیوش باید شنید وبهره کافی ووافی از نقد واعتبار وتفهم واستبصار باید گزید عز الدین بن الاثیر الجزری در تاریخ کامل در وقائع سنه سبع وتسعین وخمسمائه گفته وفی هذه

قدح ابن الجوزی

قد غر فی شبابه بفضله وکتابه متقشفا غلیظا خشنا عافاه الله بعیدا عن طریقة القوم ومحبتهم والاعتقاد
فیهم واشد من ذلک کله انه کان ببغداد فی زمن سیدی الشیخ محیی الدین عبد القادر الجیلانی وکان
محروما من برکات محبته وحسن عقیدته وکان یسلک معه رضی الله عنه طریقة الاجتناب و
الاستنکار حتی کان الله صنف کتابا فی ذکر زهاد زمانه ببغداد وغیره من البلاد ولم یکمله بجمیل
ذکره رضی الله عنه وکان هذا منه جهلا وغرورا بظاهر العلوم والفضائل وذکر الشیخ الکامل العارف
بالله خواجه محمد پارسا قدس سره فی الفصول الستة فی ذکر ابن الجوزی هو الشیخ الحافظ ابو الفرج
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی وکان اماما حافظا فصیحا
متبحرا فی انواع العلوم مصنفا فیها وکان له مأتان وخمسون تصنیفا وکان صاحب القبول التام عند
الخاص والعام وکانت ولادته ببغداد فی سنة ثمان وخمسمائة وتوفی بها فی رمضان سنة سبع و
تسعین وخمسمائة واخرج من سجن واسط سنة خمس وتسعین وتسعمائة وقد بقی فی المطمورة خمس سنین بسبب انکاره
علی الشیخ عبد القادر قطب الاولیاء تاج الصفا وانکار ابن الجوزی المذکور علیه وعلی غیره من الشیوخ اهل المعارف من جملة الخذلان و
تلبیس الشیطان والغرور والعجب منه فی انکاره علیهم وبمحاسن کلماتهم وذکر مقاماتهم وحالاتهم
بطرز کلامه فلو سلم ابن الجوزی من طعنه وانکاره علی المشایخ علماء الباطن لبقی مکتسیا بجلال المحاسن و
الجوزی نسبة الی موضع یقال له فرضة الجوز وابوه کان یعمل الصفر وکان ولده محیی الدین یوسف
محتسب بغداد وتولی تدریس المستنصریة بطائفة الحنابلة انتهی ونیز شیخ عبد الحق دهلوی در شرح فارسی مشکوة
بترجمه ابن الجوزی گفته وابن جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است دروی طریقهای که راه یافته
است شیطان لطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت وخلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه ومبالغه کرده در
رد وانکار بر ایشان ودر انچه منقول است ازین قوم از حکایات بغلبه حال یا طفح سکر ونسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را
را بجهل وجنون وحماقت وباوجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته است بکلمات غریب وحکایات عجیب ایشان وبحقیقت این
نیز از تلبیس ابلیس است که بروی ازین راه در آمده ومغرور ساخت وروی اگرچه سوگند میخورد که غرض من اظهار علم وتائید سنت
است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین ولیکن افراط وتجاوز وی از حد اعتدال در رد وتشنیع دلالت بر
خلاف آن دارد وظاهر میشود که وی از منکران این طائفه علیه است ونزاع حقیقی دارد با ایشان وسید احمد زروق گفته
است که تحذیر کرده اند ناصحان ازین کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشایخ وگفته که ولی را الغز نشهاد زلتها

ظ انه کان

ظ لطائفة

من سجن واسط وتلقاه الناس وبقى فى المطمورة خمس سنين كذا ذكره الذهبى ولم يتبين لاى سبب سجن وكنت قد سمعت فيما مضى انه حبس بسبب الشيخ عبد القادر بانه كان ينكر عليه وكان بينه وبين ابيه عداوة بسبب الانكار المذكور واخبرنى من وقف على كتاب له ينكر فيه على قطب الاولياء تاج المفاخر الذى خضعت لقدمه رقاب الاكابر الشيخ محيى الدين عبد القادر قدس الله روحه ونور ضريحه وانكار ابن الجوزى عليه وعلى غيره من المشيوخ اهل المعارف والنور من جملة الخذلان وتلبيس الشيطان والغرور والعجب منه فى انكاره عليهم ومحاسنهم بطرز كلامه فقد ملات والحمد لله محاسنهم الوجود فلا مما يذم كل مغرور وحسود و نیز یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه ست وتسعين وخمسمائة تبر ترجمه ابن الجوزی گفته قلت وكلام ابن الجوزى وان افتخر فهو بالنسبة الى كلام القطب عبد القادر محقر ولو سلم من طعنه وانكاره على المشايخ علماء الباطن لبقى مكتسيا بحلل المحاسن وقد قدمت ذكر ذلك الانكار والتشديد فى الفرق بين الكلام ابيات تامول الاستعار فى تاريخ سنة خمس وتسعين وخمسمائة التى اخرج فيها من السجن وفى سنة احدى وستين التى فيها ترجمة الشيخ عبد القادر رضى الله عنه و شیخ عبد الحق دہلوی در اسماء الرجال مشکوة تبر ترجمه ابن الجوزی گفته وله كتاب مشهور مسمى بتلبيس ابليس بين فيه ما تطرق الى طوائف الناس من شر الشيطان مما وقعوا فيه من البدعة وخالفوا السنة وخص من بينهم الصوفية بالرد والانكار ورد عليهم فيما نقل من الحكايات من غلبة الحال وطفح السكر اشد رد وانكار ونسبهم الى الجهل والجنون مع نظره كتبه بكلماتهم وغرائب حكاياتهم وان حلف فى كتابه هذا ان غرضه اظهار السنة ليتبع وتعريف وجوه الضلال لتحذر لا التشنيع عباد الله الصالحين ولكن مجاوزة الحد فى الرد والتشنيع يدل على خلاف ذلك وفى الشيخ الامام القيم الفاروقى سيدى الاحمد بن زروق ولذلك اطرحه المحققون وحذر منه الناصحون لايراثه سوء الظن على الكبراء الكمل وقد يكون للولى الزلة والزلات والهفوة والهفوات لعدم العصمة وغلبة الاقتدار كما اشار اليه الجنيد رحمه الله وكان امر الله قدرا مقدورا ولابد من ستر زلل الائمة نعم لو حسنت النية فى ذلك واحتيج الى الرد فى مقام النصح والتذكير فليعرض على القول دون تعيين القائل ويعرض بعظمته وجلالته مع اقامة قدره اذ ستر زلل الائمة واجب وصيانة الدين لواجب والانصاف فى الحق لازم ولا خير فى ديانة يصحبها هوى وهذا الطريق اسلم وقد قيل اسلم تسلم و نیز شیخ عبد الحق دہلوی در اسماء رجال مشکوة تبر ترجمه ابن الجوزی گفته وكان ابن الجوزى عالما فى الفقه ...

لما ذکرته اصلا و نیز ذہبی در تذکرة الحفاظ گفتہ قرات بخط الموقانی ان ابن الجوزی شرب البلاذر فسقطت
لحیته فکانت قصیرة جدا وکان یخضبها بالسواد وکان کثیر الغلط فیما یصنفه فانه کان یفرغ من
الکتاب ولا یعتبره قلت له وهم کثیر فی تو الیفه یدخل علیه الداخل من العجلة والتحویل الی مصنف اخر
ومن ان اجل علمه من کتب وصحف ما مارس فیه ارباب العلم کما ینبغی و ابن حجر عسقلانی در لسان
المیزان بترجمۂ ثمامۃ بن الاشرس البصری گفتہ و ذکر ابو منصور بن طاهر التمیمی فی کتاب الفرق بین الفرق
ان الواثق لما قتل احمد بن نصر الخزاعی وکان ثمامة ممن سعی فی قتله فاتفق انه حج نقتله ناس من خزاعة
بین الصفا والمروة واورد ابن الجوزی هذه القصة فی حوادث سنة ثلث عشرة وترجم لثمامة فیمن مات
فیها وفیها تناقض لان قتل احمد بن نصر تاخر بعد ذلک بدهر طویل فانه قتل فی خلافة الواثق سنة
بضع وعشرین فکیف یقتل قاتله سنة ثلاث عشرة والصواب انه مات فی سنة ثلاث عشرة و دلت
هذه القصة علی ان ابن الجوزی حاطب لیل لا ینتقد ما یحدث به و سیوطی در طبقات الحفاظ
بترجمہ ابن الجوزی گفتہ قلت قال الذهبی فی التاریخ الکبیر لا یوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار
الصنعة بل باعتبار کثرة اطلاعه وجمعه و شمس الدین داودی در طبقات المفسرین بترجمۂ ابن الجوزی
گفتہ قال الذهبی فی التاریخ الکبیر لا یوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة بل باعتبار
کثرة اطلاعه وجمعه و ابن الصلاح در کتاب علوم الحدیث گفتہ ولقد اکثر الذی جمع فی هذا العصر الموضوعات
فی نحو مجلدین فاودع فیها کثیرا مما لا دلیل علی وضعه وانما حقه ان یذکر فی مطلق الاحادیث
الضعیفة و محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة الکنانی در کتاب المنهل الروی فی علم اصول حدیث النبی گفتہ
وصنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابه فی الموضوعات فذکر کثیرا من الضعیف الذی لا دلیل علی
وضعه و طیبی در کاشف شرح مشکوة در ذکر حدیث موضوع گفتہ وقد صنف ابن الجوزی فی الموضوعات
مجلدات قال ابن الصلاح اودع فیها کثیرا مما لا دلیل علی وضعه وانما حقه ان یذکر
فی الاحادیث الضعیفة و نیز طیبی در مختصر خلاصہ گفتہ وقد صنف ابن الجوزی فی الموضوعات مجلدات قال ابن الصلاح
اودع فیها کثیرا من الاحادیث الضعیفة مما لا دلیل علی وضعه و حقها ان یذکر فی الاحادیث الضعیفة و اسمعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی در کتاب
الباعث الحثیث علی ما نقل عنه گفتہ وقد صنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابا حافلا فی الموضوعات غیر انه ادخل فیه ما لیس منه واخرج عنه ما کان
یلزمه ذکره فسقط علیه ولم یهتد الیه و زین الدین العراقی در شرح الفیۂ حدیث در ذکر حدیث موضوع بشرح شعر و اکثر الجامع فیه اذ خرج

التقول ظ
حل ظ
قدح سند الموضوعات ابن الجوزی
حقه ظ

می باشد از جهت عدم عصمت و غلبهٔ حال و سابقهٔ تقدیر و لازمست ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اگر بناگاه در
مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بران مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند نه تعیین بر قائل زیرا که ستر زلل ائمه واجبست
و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب مشوب بهوای نفس باشد معلول و اینطریق اسلمست و السلم تسلم انتهی و نیز شیخ عبد الحق
دهلوی در شرح فارسی مشکوة بترجمهٔ ابن الجوزی گفته و بالجمله بود ابن جوزی عالم و فاضل و لکن مغرور شده بعلم و فضل
خود و بود متقشف غلیظ خشن عافاه الله و بعید بود از طریقهٔ قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بود
در زمان کرامت نشان شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت بایشان و سلوک میکرد
با حضرت طریقهٔ اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک تا آنکه بود بتصنیف میکرد کتابی در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و
غیر آن از بلاد و توشیح و تکمیل نمیکرد آنرا بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است اینحال از روی جهل و غرور بظاهر علم و فضل
و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف
ایشانست در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد
بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست
و پنجاه تصنیف کرده بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام بود ولادت او ببغداد سنه ثمان و خمسمائه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و
خمسمائه و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در نهانخانه بخیال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب الاولیاء
و تاج المفاخر بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و بر غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی
از جملهٔ خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از وی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بمجالس کلمات و ذکر
مقامات و حالات ایشان مطرز میگردانید کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشایخ و
علمای باطن پاینده و سلامت میماند و متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وی محیی الدین یوسف محتسب
بغداد بود و متولی شد تدریس مدرسهٔ مستنصریه را مر طائفهٔ از حنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارساست بلفظه رحمه الله
علیه رحمة واسعة انتهی و ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمهٔ ابان بن یزید العطار گفته ثم قال ابن عدی هو حسن
الحدیث متماسک یکتب حدیثه و عامتها مستقیمة و ارجو انه من اهل الصدق قلت بل هو
ثقة حجة ناهیک بان احمد بن حنبل ذکره فقال کان ثبتا فی کل المشایخ و قال ابن معین و النسائی
ثقة و قد اورده ایضا العلامة ابو الفرج بن الجوزی فی الضعفاء و لم یذکر فیه اقوال من وثقه و هذا
من عیوب کتابه یسرد الجرح و یسکت عن التوثیق و لولا ان ابن عدی و ابن الجوزی ذکرا ابان بن یزید

ونیز سخاوی در فتح المغیث شرح الفیۃ الحدیث گفتہ ثم ان من العجب ایراد ابن الجوزی فی کتاب العلل المتناھیۃ
فی الاحادیث الواھیۃ کثیرا مما اوردہ فی الموضوعات کما ان فی الموضوعات کثیرا من الاحادیث الواھیۃ بل
قد اکثر فی تصانیفہ الوعظیۃ وما اشبہھا من ایراد الموضوع وشبہہ قال شیخنا وفاتہ من نوعی الموضوع
والواھی فی الکتابین قدر ما کتب قال ولو انتدب شخص لتھذیب الکتاب ثم لالحاق ما فاتہ لکان
حسنا والا فما تقرر عدم الانتفاع بہ الا للناقد اذ ما من حدیث الا ویمکن ان لا یکون موضوعا۔ وسیوطی در
لآلی مصنوعہ گفتہ وبعد فان من مھمات الدین التنبیہ علی ما وضع من الحدیث واختلق علی سید
المرسلین صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحابتہ اجمعین وقد جمع فی ذلک الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی کتابا
فاکثر فیہ من اخراج الضعیف الذی لم ینحط الی رتبۃ الوضع بل ومن الحسن ومن الصحیح کما نبہ علی ذلک
الائمۃ الحفاظ ومنھم ابن الصلاح فی علوم الحدیث واتباعہ ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ گفتہ واعلم
انہ جرت عادۃ الحفاظ کالحاکم وابن حبان والعقیلی وغیرھم انھم یحکمون علی حدیث بالبطلان من
حیثیۃ سند مخصوص لکون راویہ اختلق ذلک السند لذلک المتن ویکون ذلک المتن معروفا
من وجہ آخر ویذکرون ذلک فی ترجمۃ ذلک الراوی یجرحونہ بہ فیغتر ابن الجوزی بذلک ویحکم
علی المتن بالوضع مطلقا ویوردہ فی کتاب الموضوعات ولیس ھذا بلائق وقد عاب علیہ الناس ذلک
آخرھم الحافظ ابن حجر وھذا الموضع من ذلک وقد قال الحاکم فی ترجمۃ شیخہ ابی بکر محمد بن احمد
بن ھرون الشافعی دخلت یوما علی ابی محمد عبد اللہ بن احمد الثقفی المزکی فعرض علی حدیثا عنہ باسناد
مظلم عن الحجاج بن یوسف قال سمعت سمرۃ بن جندب رفعہ من اراد اللہ بہ خیرا فقھہ فی الدین
فقلت ھذا باطل وانما تقرب بہ الیک ابو بکر الشافعی لانک من ولد الحجاج انتھی ومعلوم ان ھذا
المتن صحیح من طرق اخری وانما حکم علیہ بالبطلان من حیثیۃ ھذا السند المخصوص الذی
اختلقہ ابو بکر وکثیرا ما تجدھم یقولون ھذا الحدیث بھذا الاسناد باطل ای وھو بغیرہ لیس بباطل
فمثل ھذا لا یذکر فی کتب الموضوعات وانما یذکر فی کتب الجرح والتعدیل فی ترجمۃ الراوی الذی یراد جرحہ ونیز سیوطی در لآلی مصنوعہ
در تحقیق حدیث من قرء آیۃ الکرسی دبر کل صلوۃ مکتوبۃ لم یمنعہ من دخول الجنۃ الا ان
یموت گفتہ وقال الحافظ ابن حجر فی تخریج احادیث المشکاۃ غفل ابن الجوزی فاورد ھذا الحدیث فی
الموضوعات وھو اسمج ما وقع لہ وقال الحافظ شرف الدین الدمیاطی فی جزء جمعہ فی تقویۃ ھذا

لمطلق الضعف عنی ابا الفرج گفتہ قال ابن الصلاح ولقد اکثر الذی جمع فی هذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدین فاودع فیهما کثیرا مما لا دلیل علی ضعفه وانما حقه ان یذکر فی مطلق الاحادیث الضعیفة واراد ابن الصلاح بالجامع المذکور ابا الفرج ابن الجوزی واشرت الی ذلک بقولی عنی ابا الفرج وابن حجر در فتح الباری بعد اثبات حدیث سد ابواب الا باب علی علیہ السلام گفتہ وقد اورد ابن الجوزی هذا الحدیث فی الموضوعات واخرجه من حدیث سعد بن ابی وقاص وزید بن ارقم وابن عمر مقتصرا علی بعض طرقه عنهم واعله ببعض من تکلم فیه من رواته ولیس بقادح لما ذکرت من کثرة الطرق واعله ایضا بانه مخالف للاحادیث الصحیحة الثابتة فی باب ابی بکر وزعم انه من وضع الرافضة قابلوا به الحدیث الصحیح فی باب ابی بکر انتهی واخطأ فی ذلک خطاء شنیعا فانه سلک رد الاحادیث الصحیحة بتوهمه المعارضة مع ان الجمع بین القصتین ممکن و نیز ابن حجر عسقلانی در کتاب القول المسدد فی الذب عن مسند احمد در ذکر احادیث سد الابواب الا باب علی علیه السلام علی ما نقل عنه گفته قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث انه باطل وانه موضوع دعوی لم یستدل علیها الا بمخالفة الحدیث الذی فی الصحیحین وهذا اقدام علی رد الاحادیث الصحیحة بمجرد التوهم ولا ینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع الا عند عدم امکان الجمع ولا یلزم من تعذر الجمع فی الحال انه لا یمکن بعد ذلک لان فوق کل ذی علم علیم وطریق الورع فی مثل هذا ان لا یحکم علی الحدیث بالبطلان بل یتوقف فیه الی ان یظهر لغیره ما لم یظهر له وهذا الحدیث من هذا الباب هو حدیث مشهور له طرق متعددة کل طریق منها علی انفراده لا تقصر عن رتبة الحسن ومجموعها مما یقطع بصحته علی طریقة کثیر من اهل الحدیث وسخاوی در فتح المغیث شرح الفیة الحدیث گفته ویوجد الموضوع کثیرا فی الکتب المصنفة فی الضعفاء و کذا فی العلل ولقد اکثر الجامع فیه مصنف نحو مجلدین اذ خرج عن موضوع کتابه لمطلق الضعف حیث اخرج فیه کثیرا من الاحادیث الضعیفة التی لا دلیل معه علی وضعها وعنی ابن الصلاح بهذا الجامع الحافظ الشهیر ابا الفرج ابن الجوزی بل ربما ادرج فیها الحسن والصحیح مما هو فی احد الصحیحین فضلا عن غیرهما وهو مع اصابته فی اکثر ما عنده توسع منکر ینشأ عنه غایة الضرر من ظن ما لیس بموضوع بل هو صحیح موضوعا مما قد یقلده فیه العارف تحسینا للظن به حیث لم یبحث فضلا عن غیره ولذا انتقد العلماء صنیعه اجمالا والموقع له استناده فی غالبه بضعف راویه الذی رمی بالکذب مثلا غافلا عن مجیئه من وجه آخر وربما یکون اعتماده فی التفرد قول غیره ممن یکون کلامه فیه محمولا علی النسبی

صحیحہ ولم ار للمتقدمین فیہ کلاما الا ان العقیلی قال لم یروعنہ ابن مہدی وھذا لیس بجرح وقد اخطأ ابن الجوزی فی تقلیدہ لابن حبان فی ھذا الموضع خطأ شدیدا وغلط ابن حبان فی افلح فضعفہ بھذا الحدیث وتعقب الذھبی فی المیزان کلام ابن حبان فقال حدیث افلح صحیح غریب وابن حبان ربما جرح الثقۃ حتی کانہ لا یدری ما یخرج من راسہ وقد تابعہ سہیل عن ابیہ عن ابی ھریرۃ اخرجہ احمد والحاکم والبیہقی فی الدلائل وابن حبان فی صحیحہ قال ولقد اساء ابن الجوزی لذکرہ فی الموضوعات حدیثا فی صحیح مسلم وھذا من عجائبہ انتھی واللہ اعلم ونیز سیوطی در لالی مصنوعہ بعد نقل کلام ابن الجوزی در رد حدیث اذا اتاکم کریم قوم فاکرموہ گفتہ قلت بل واعجبا من المؤلف کیف یحکم علی رد الاحادیث الثابتۃ من غیر تثبت ولا تتبع فان حدیث اذا اتاکم کریم قوم فاکرموہ ورد من روایۃ اکثر من عشرۃ من الصحابۃ فھو متواتر علی رای من یکتفی فی التواتر بعشرۃ فاخرجہ ابن خزیمۃ والطبرانی والبیہقی فی الشعب من حدیث جریر واخرجہ الحاکم فی المستدرک من حدیث جابر بن عبد اللہ واخرجہ الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول من حدیث ابن عمر واخرجہ الطبرانی من حدیث ابن عباس ومن حدیث عبد اللہ بن ضمرۃ ومن حدیث معاذ بن جبل واخرجہ البزار من حدیث ابی ھریرۃ واخرجہ ابن عدی من حدیث ابی قتادۃ واخرجہ ابن عساکر فی تاریخہ من حدیث انس ومن حدیث عدی بن حاتم ومن حدیث جابر البجلی واخرجہ الدولابی فی الکنی وابن عساکر من حدیث ابی راشد ونیز سیوطی در صدر کتاب النکت البدیعات علی الموضوعات گفتہ وبعد فان کتاب الموضوعات جمع الامام ابی الفرج ابن الجوزی قد نبہ الحفاظ قدیما وحدیثا علی ان فیہ تساھلا کثیرا واحادیث لیست بموضوعۃ بل ھی من وادی الضعیف وفیہ احادیث حسان واخری صحاح بل وفیہ حدیث من صحیح مسلم نبہ علیہ الحافظ ابو الفضل بن حجر ووجدت فیہ حدیثا من صحیح البخاری روایۃ حماد بن شاکر واخرجتہ فی البخاری من روایۃ صحابی غیر الذی اوردہ عنہ وقد قال شیخ الاسلام ابن حجر ان تساھلہ کتساھل الحاکم فی المستدرک اعدم النفع بکتابیہما اذ ما من حدیث فیہما الا ویمکن انہ مما وقع فیہ التساھل فلذلک وجب علی الناقد الاعتناء بما ینقلہ منہما من غیر تقلید لہما وقد اعتنی الحافظ الذھبی بالمستدرک فاختصرہ معلقا اسانیدہ واقرہ علی ما لا کلام فیہ وتعقب ما فیہ الکلام وجرد بعض الحفاظ منہ مائۃ حدیث موضوعۃ

الحدیث محمد بن حمید القصاعی الشبلنجی الحمصی کنیتہ ابو عبد الحمید احتج بہ البخاری فی صحیحہ وکذلک محمد بن زیاد الالھانی ابو سفیان الحمصی احتج بہ البخاری ایضا وقد تابع ابا امامۃ علی بن ابی طالب عبد اللہ بن عمرو بن العاص والمغیرۃ بن شعبۃ وجابر وانس فرووہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم واورد حدیث علی من الطریقین السابقین وحدیث ابن عمرو والمغیرۃ وجابر وانس من الطرق التی ساذیدھا ثم قال واذا انضمت ھذہ الاحادیث بعضھا الی بعض اخذت قوۃ وقال الذھبی فی تاریخہ نقلت من خط السیف احمد بن ابی المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزی کتاب الموضوعات فاصاب فی ذکرہ احادیث مخالفۃ للنقل والعقل ومما لم یصب فیہ اطلاقہ الوضع علی احادیث بکلام بعض الناس فی احد رواتھا کقولہ فلان ضعیف اولیس بالقوی اولین ولیس ذلک الحدیث مما یشھد القلب ببطلانہ ولا فیہ مخالفۃ ولا معارضۃ لکتاب ولا سنۃ ولا اجماع ولا حجۃ بانہ موضوع سوی کلام ذلک الرجل فی راویہ وھذا عدوان ومجازفۃ قال فمن ذلک انہ اورد حدیث ابی امامۃ فی قرأۃ ایۃ الکرسی بعد الصلوۃ المکتوبۃ یعقوب بن سفیان فی راویہ محمد بن حمیر لیس بالقوی ومحمد ھذا روی لہ البخاری فی صحیحہ ووثقہ احمد وابن معین انتھی ونیز سیوطی در لالی مصنوعہ در بیان حدیث اول کم ورودا علی الحوض اولکم اسلاما علی بن ابی طالب گفتہ والعجب من المصنف انہ قال فی العلل باب فضل علی بن ابی طالب قد وضعوا احادیث خارجۃ عن الحد ذکرت جمہورھا فی کتاب الموضوعات وانما اذکر ھھنا مادون ذلک ثم اورد ھذا الحدیث وھذا یدل علی ان متنہ عندہ لیس بموضوع فکیف یوردہ فی الموضوعات وقد عاب علیہ الحفاظ ھذا الامر بعینہ فقالوا انہ یورد حدیثا فی کتاب الموضوعات ویحکم بوضعہ ثم یوردہ فی العلل وموضوعہ الاحادیث الواھیۃ التی لم تنتہ الی ان یحکم علیھا بالوضع وھذا تناقض ونیز سیوطی در لالی مصنوعہ بعد ذکر حدیث ان طالت بک مدۃ اوشک ان تری قوما یغدون فی سخط اللہ ویروحون فی لعنتہ فی ایدیہم مثل اذناب البقر ونقل قدح ابن الجوزی در ان گفتہ قلت لا واللہ ماھو بباطل بل صحیح فی نھایۃ الصحۃ اخرجہ مسلم فی صحیحہ قال شیخ الاسلام ابن حجر فی القول المسدد ھذا حدیث صحیح اخرجہ مسلم عن جماعۃ من مشایخہ عن ابی عامر العقدی واخرجہ من وجہ اخر قال ولم اقف علی شیء فی کتاب الموضوعات حکم علیہ بالوضع وھو فی احد الصحیحین غیر ھذا الحدیث وانھا لغفلۃ شدیدۃ منہ وافلح المذکور ثقۃ مشھور ووثقہ ابن معین وابن سعد والنسائی وابو حاتم وروی عنہ ابن المبارک وطبقتہ واخرج لہ مسلم فی

سنۃ ولا اجماع ولا حجۃ بانہ موضوع سوی کلام ذلک الرجل فی روایتہ وھذا عدوان ومجازفۃ قال فمن ذلک انہ اورد حدیث ابی امامۃ فی قرأۃ اٰیۃ الکرسی بعد الصلوۃ لقول یعقوب بن سفیان فی رواتہ محمد بن حمیر لیس بالقوی ومحمد ھذا روی لہ البخاری فی صحیحہ ووثقہ احمد وابن معین انتھی وقال الحافظ ابن حجر فی تخریج احادیث المشکاۃ غفل ابن الجوزی فذکر ھذا الحدیث فی الموضوعات وھو من اسمج ما وقع و نیز سیوطی در نکت بدیعات گفتہ حدیث مسلم ابی ھریرۃ ان طالت بک مدۃ اوشک ان تری قوما یغدون فی سخط اللہ ویروحون فی لعنتہ فی ایدیھم مثل اذناب البقر فیہ افلح بن سعید یروی عن الثقات الموضوعات قلت قال الحافظ ابن حجر فی القول المسدد ھذا الحدیث اخرجہ مسلم فی صحیحہ وھذہ غفلۃ شدیدۃ من ابن الجوزی وافلح ثقۃ مشھور لم یتکلم فیہ بجرح انتھی والعجب ان الحاکم اخرجہ فی المستدرک وقال صحیح علی شرط الشیخین و نیز سیوطی در تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی گفتہ وقد اکثر جامع الموضوعات فی نحو مجلدین اعنی ابا الفرج بن الجوزی فذکر فی کتابہ کثیرا مما لا دلیل علی وضعہ بل ھو ضعیف بل وفیہ الحسن بل والصحیح واغرب من ذلک ان فیھا حدیثا من صحیح مسلم کما سابینہ قال الذھبی ربما ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات احادیث حسانا قویۃ قال ونقلت من خط السیف احمد بن ابی المجد قال صنف ابن الجوزی کتاب الموضوعات فاصاب فی ذکرہ احادیث شنیعۃ مخالفۃ للنقل والعقل وما لم یصب فیہ اطلاقہ الوضع علی احادیث بکلام بعض الناس فی احد رواتھا کقولہ فلان ضعیف او لیس بالقوی او لین و لیس ذلک الحدیث مما یشھد القلب ببطلانہ ولا فیہ مخالفۃ ولا معارضۃ لکتاب ولا سنۃ ولا اجماع ولا حجۃ بانہ موضوع سوی کلام ذلک الرجل فی راویہ وھذا عدوان ومجازفۃ انتھی وقال شیخ الاسلام غالب ما فی کتاب ابن الجوزی موضوع والذی ینتقد علیہ بالنسبۃ الی ما لا ینتقد قلیل جدا قال و فیہ من الضرر ان یظن ما لیس بموضوع موضوعا عکس الضرر بمستدرک الحاکم فانہ یظن ما لیس بصحیح صحیحا قال ویتعین الاعتناء بانتقاد الکتابین فان الکلام فی تساھلھما اعدم الانتفاع بھما الا العالم بالفن لانہ ما من حدیث الا ویمکن ان یکون قد وقع فیہ التساھل قلت قد اختصرت ھذا الکتاب فعلقت اسانیدہ وذکرت منھا موضع الحاجۃ واتیت بالمتون وکلام ابن الجوزی علیھا وتعقبت کثیرا منھا وتتبعت کلام الحفاظ فی تلک الاحادیث خصوصا شیخ الاسلام فی تصانیفہ وامالیہ ثم افردت الاحادیث المتعقبۃ فی تالیف و ذلک ان شیخ الاسلام الف القول المسدد فی الذب عن المسند اورد فیہ اربعۃ وعشرین حدیثا فی المسند وھی

راویہ
راویہ
الکلام

فی جزء واما موضوعات ابن الجوزی فلم اقف علی من اعتنی ببیانها فاختصرتها معلقا اسانیدها و
تعقبت منها کثیرا علی وجه الاختصار علی نحو ما صنع الذهبی فی المستدرک ثم جمعت کتابا حافلا
فی الاحادیث المتعقبة خاصة بسطت فیه الکلام علی کل حدیث حدیث مع ذکر طرقها وشواهدها وما وقفت
علیه من کلام الحفاظ علیها وما عثرت انا علیه فی ضمن المطالعة من المتابعات ونحو ذلک غیر ان الهمم
عن الاعتناء بتحصیله قواصر واهل هذا الفن کانوا فی الصدر الاول قلیلا فما ظنک بهم فی هذا العصر الدائر
فاردت ان الخص الکتاب المذکور فی تالیف وجیز اقتصر فیه علی ایراد الحدیث علی طریقة الاطراف واعقبه
بذکر من اعله به ثم اردفه برده اما بتوثیقه او بذکر متابعة او شاهد واتبعه علی من خرجه من الائمة المعتبرة
شیء من کتبه الجلیلة وها هو ذا والی الله الضراعة فی القبول وبلوغ غایة المامول ونیز سیوطی در آخر نکت بدیعات
گفته تنبیه هذا آخر ما اوردته فی هذا الکتاب من الاحادیث المتعقبة التی لا سبیل الی ادراجها فی
سلک الموضوعات وعدتها نحو ثلثمائة حدیث منها فی صحیح مسلم حدیث وفی صحیح البخاری روایة
حماد بن شاکر حدیث وفی مسند احمد ثمانیة وثلثون حدیثا وفی سنن ابی داؤد تسعة احادیث وفی
جامع الترمذی ثلاثون حدیثا وفی سنن النسائی عشرة احادیث وفی سنن ابن ماجة ثلاثون حدیثا
وفی مستدرک الحاکم ستون حدیثا علی تداخل فی العدة فجمیع ما فیه من الکتب الستة والمسند و
المستدرک مائة حدیث وثلثون حدیثا وفیه من مؤلفات البیهقی السنن والشعب والبعث والدلائل
وغیرها ومن صحیح ابن خزیمة والتوحید له وصحیح ابن حبان ومسند الدارمی وتاریخ البخاری وخلق
افعال العباد وجزء القراءة له وسنن الدارقطنی جملة وافرة ونیز سیوطی در نکت بدیعات در باب فضائل القرآن
گفته حدیث من قرأ آیة الکرسی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا ان یموت اورده من
حدیث ابی امامة وقال تفرد به محمد بن حمیر ولیس بالقوی ومن حدیث علی وقال فیه حبة العرنی ضعیف
ونهشل بن سعید کذاب قلت حدیث ابی امامة صحیح علی شرط البخاری اخرجه النسائی وابن حبان ومحمد
بن حمیر ثقة مشهور احتج به البخاری فی الصحیح قال الذهبی فی تاریخه نقلت من خط السیف احمد بن
ابی المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزی کتاب الموضوعات فاصاب فی ذکر احادیث مخالفة للنقل والعقل
ومما لم یصب فیه اطلاقه الوضع علی احادیث بکلام بعض الناس فی رواتها کقوله فلان ضعیف او لیس
بالقوی او لین ولیس ذلک الحدیث مما یشهد القلب ببطلانه ولا فیه مخالفة ولا معارضة لکتاب ولا

ساقط جدا الا احالۃ ایاہ فی الکتاب الموسوم بالصحیح وعبارۃ ابن الصلاح ومع ذلک فایرادہ لہ فی
اثناء الصحیح مشعر بصحۃ اصلہ اشعارا یونس بہ ویرکن الیہ قلت ولہذا رددت علی ابن الجوزی حیث اورد
فی الموضوعات حدیث ابن عباس مرفوعا اذا اتی احدکم بھدیۃ فجلساؤہ شرکاؤہ فیہا فانہ اوردہ
من طریقین ومن طریق عن عائشۃ ولم یصب فان البخاری اوردہ فی الصحیح فقال ویذکر عن
ابن عباس ولہ شاہد اخر من حدیث الحسن بن علی رویناہ فی فوائد ابی بکر الشافعی وقد بینت
ذلک فی مختصر الموضوعات ثم فی کتابی القول الحسن فی الذب عن السنن و محمد بن یوسف شامی در
سبل الہدی والرشاد گفتہ وقد نص ابن الصلاح فی علوم الحدیث وسائر من تبعہ علی ان ابن الجوزی
تسامح فی کتابہ الموضوعات فاورد فیہ احادیث وحکم بوضعہا ولیست بموضوعۃ بل ھی ضعیفۃ فقط
وربما انکر حسنۃ او صحیحۃ قال زین الدین العراقی فی الفیتہ ع واکثر الجامع فیہ اذ خرج لمطلق
الضعف عنی ابا الفرج والف شیخ الاسلام ابو الفضل ابن حجر رحمہ اللہ تعالی کتابا سماہ القول المسدد فی
الذب عن مسند احمد اورد فیہ جملۃ من الاحادیث التی اوردہا ابن الجوزی فی الموضوعات وھی
فی مسند احمد وذب عنہا احسن الذب وبین وھم ابن الجوزی فی حکمہ علیہا بالوضع وبین ان
منہا ما ھو ضعیف فقط من غیر ان یصل الی حد الوضع ومنہا ما ھو حسن ومنہا ما ھو صحیح و
ابلغ من ذلک ان منہا حدیثا مخرجا فی صحیح مسلم حتی قال شیخ الاسلام ھذہ غفلۃ شدیدۃ من ابن الجوزی
حیث حکم علی ھذا الحدیث بالوضع وھو فی احد الصحیحین انتہی و سبقہ الی شیء فی ھذا التعقب
شیخہ حافظ عصرہ زین الدین العراقی ورایت فی فہرست مصنفات شیخ الاسلام انہ شرع فی
تالیف تعقبات علی ابن الجوزی ولم اقف علی ھذا التالیف قال شیخنا قد تعقبت انا منہ جملۃ من الاحادیث
لیست بموضوعۃ فمنہا ما ھو فی سنن ابی داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ ومستدرک الحاکم
وغیرھا من الکتب المعتمدۃ وبینت حال کل حدیث منہا ضعفا او حسنا او صحۃ فی تالیف حافل
یسمی النکت البدیعات علی الموضوعات و رحمۃ اللہ بن عبد اللہ سندی در صدر مختصر تنزیہ الشریعۃ گفتہ وبعد
فان من المہمات معرفۃ الاحادیث الموضوعۃ والآثار المصنوعۃ وقد الفت فیہ المولفات وللامام
الحافظ ابی الفرج بن الجوزی فیہا کتاب جامع الا ان علیہ مواخذات ومناقشات فی مواضع قد
الحضہ الحافظ جلال الدین السیوطی وتعقبہ فی کتاب سماہ اللآلی المصنوعۃ فی الاحادیث الموضوعۃ

ہے عندہ صح

فی الموضوعات وانتقدها حدیثا حدیثا ومنها احدیث فی صحیح مسلم وهو ما رواه من طریق ابی عامر العقدی عن افلح بن سعید عن عبد الله بن رافع عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان طالت بك مدة اوشك ان تری قوما یغدون فی سخط الله ویروحون فی لعنته فی ایدیهم مثل اذناب البقر قال شیخ الاسلام لم اقف فی الموضوعات علی شیء حکم علیه بالوضع وهو فی احدی الصحیحین غیر هذا الحدیث وانها الغفلة شدیدة ثم تکلم علیه وعلی شواهده وذیلت علی هذا الکتاب بذیل فی الاحادیث التی بقیت فی الموضوعات من المسند وهی اربعة عشر مع الکلام علیها ثم الفت ذیلا لهذین الکتابین سمیته القول الحسن فی الذب عن السنن اوردت فیه مائة وبضعة وعشرین حدیثا لیست بموضوعة منها ما هو فی سنن ابی داؤد وهی اربعة احادیث منها حدیث صلوة التسبیح ومنها ما هو فی جامع الترمذی وهو ثلاثة وعشرون حدیثا ومنها ما هو فی سنن النسائی وهو حدیث واحد ومنها ما هو فی ابن ماجة وهو ستة عشر حدیثا ومنها ما هو فی صحیح البخاری روایة حماد بن شاکر وهو حدیث ابن عمر کیف بك یا ابن عمر اذا عمرت بین قوم یخبون رزق سنتهم هذا الحدیث اورده الدیلمی فی مسند الفردوس وعزاه للبخاری وذکر سنده الی ابن عمر ورایت بخط العراقی انه لیس فی الروایة المشهورة وان المزی ذکر انه فی روایة حماد بن شاکر فهذا الحدیث ثان من احادیث الصحیحین ومنها ما هو فی تالیف البخاری غیر الصحیح کخلق افعال العباد او تعالیقه فی الصحیح او فی مؤلف اطلق علیه اسم الصحیح کمسند الدارمی والمستدرك وصحیح ابن حبان او فی مؤلف معتبر کتصانیف البیهقی فقد التزم ان لا یخرج فیها حدیثا یعلمه موضوعا ومنها ما لیس فی احد هذه الکتب وقد حررت الکلام علی ذلك حدیثا حدیثا فجاء کتابا حافلا وقلت فی آخره نظما ؎

کتاب الاباطیل للمرتضی ÷ ابی الفرج الحافظ المقتدی ÷ تضمن ما لیس من شرطه ÷ لذی البصر الناقد المهتدی ÷ ففیه حدیث روی مسلم ÷ وفوق الثلثین عن احمد ÷ وفرد رواه البخاری فی ÷ روایة حماد المسند ÷ وعند سلیمان قل اربع ÷ وبضع وعشرون فی الترمذی ÷ وللنسائی واحد وابن ماجة ست عشرة ان تعدد ÷ وعند البخاری لا فی الصحیح ÷ وللدارمی الحبر فی المسند ÷ وعند ابن حبان والحاکم الامام وتلمیذه الجهبذ ÷ وتعلیق اسنادهم اربعون ÷ وخذ مثلها واستفد وانقد ÷ وقد بان ذلك مجموعة واوضحته لك کی تهتدی ÷ وتم بقایا المستدرك ÷ فما جمع العلم فی مفرد ÷ ونیز سیوطی در تدریب الراوی گفته وما اورده البخاری فی الصحیح مما عبر فیه بصیغة التمریض وقلنا لا یحکم بصحته لیس هو بواه ای

روات

بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روات یا احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوی یا متروک یا مطعون و امثال آن ذکر کرده حکم بوضع
کرده و حالانکه آن احادیث ازان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و جماعت و منکر نیست او را عقل و نقل
و دلیلی نیست بر وضع آن مگر تکلم همان بعض در راوی آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حد است غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف
و وهن کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قوی دیگر از مهره این شان آنرا اثبات کرده و
تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز گردد و جمله ازان در ضمن احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف
خود در رساله النقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیر است زیرا که آن صورت
نه بندد مگر بعد از جمع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آنکه این متن را جز این طریق واحد که بروے طعن کرده شد طریقی دیگر نبود و وجود
قرائن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال است و لهذا اعتراض کرده شده
است بر ابو الفرج ابن جوزی در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است در آن الحکم بوضع بر بسیاری از احادیث که باین مثابه نیست چه در آن میان احادیث
ضعیف است که محتمل است و ممکن است تمسک بدان در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن است و احادیث است که بعض ائمه آنرا تصحیح کرده
اند چنانچه حدیث صلوة تسبیح مثلا و احادیث است که مر او را طرق دیگر است که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی بر آن پس در آمده آفت
بروے با بیوجوه و تقلید کرد او را و حکم بوضع بر آن احادیث هر که بعد از وی آمده از آنها که قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المعروف
بحاجی خلیفه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته الموضوعات الکبری فی اربعة مجلدات و هی الموضوعات من الاحادیث المرفوعات
اوله الحمد لله علی التعلیم حمد الخ ذکر فی اوله اربعة ابواب الاول فی ذم الکذب الثانی فی ذم من کذب علی النبی الثالث فی الوصیة بانتقاد الرجال الرابع
فیما اشتمل علیه هذا الکتاب و هو خمسون کتابا من الکتب ثم شرح المقصود و هو للشیخ ابی الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی البغدادی المتوفی سنة ۵۹۷ سبع
و تسعین و خمسمائة ذکر فیه کل حدیث موضوع و قد نص ابن الصلاح و من تبعه فی علوم الحدیث علی ان ابن الجوزی معترض علیه فی کتابه الموضوعات فانه اورد فیه احادیث
کثیرة و حکم بوضعها و لیست بموضوعة بل هی ضعیفة فقط و ربما تکون حسنة او صحیحة و قال الحافظ زین الدین العراقی فی الفیته ۵ و اکثر الجامع فیه اذ خرج
لمطلق الضعف عنی ابا الفرج ۵ و قد اورد ابن حجر فی الذب عن مسند احمد جملة من الاحادیث التی اوردها ابن الجوزی فی الموضوعات و هی فی
مسند احمد و ردها احسن الرد و ابلغ من ذلک ان منها حدیثا مخرجا فی صحیح مسلم قال شیخ الاسلام هذه غفلة شدیدة من
ابن الجوزی حیث حکم علی هذا الحدیث بالوضع و قد شرع ابن حجر فی تالیف تعقبات علی الموضوعات و قد تتبع جلال الدین السیوطی جملة من
الاحادیث لیست بموضوعة منها ما هو فی السنن الاربع و المستدرک فی تالیف سماه النکت البدیعات علی الموضوعات و لخصها ایضا فی کتاب مع
زیادات و تعقبات سماه اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة و ابراهیم کردی در رساله المسلک الوسط الدانی الی الدر الملتقط للصغانی گفته و لما کان اللائق
بشان الحافظ المتصدی للحکم بالوضع علی بعض ما یروی و تحدث ان لا یحکم الا بعد استقراء تام و فحص بالغ بحسب وسع الحفاظ الامام ابا الفرج عبد الرحمن

زین الدین العراقی صح

محمد طاهر

و محمد طاهر گجراتی در صدر تذکرة الموضوعات گفته وبعد فقد قال اضعف عباد القوی الولی محمد بن طاهر
بن علی الهندی الفتنی مسکنا ونسبا والبهرة لقبا والحنفی مذهبا هذا مختصر یجمع اقوال العلماء النقاد والمحدثین
السراد (ای التاجر ۱۲) فی وضع الحدیث اوضعفه حتی یتبین ان وضعه اوضعفه متفق او انه بسبب قصور قاصر او ساه
مختلف کیلا یتجاسر الکسل علی الجزم بوضعه بمجرد نظره فی کلام قائل انه موضوع ولا یتسارع الی الحکم بصحة
کل ما نسب الی الحدیث غافل مخدوع فان الناس فیه بین افراط وتفریط فمن مفرط یجزم بالوضع بمجرد السماع
من احد لعله ساه او ذو تخلیط ومن مفرط یستبعد کونه موضوعا او ظن الحکم به سوء ادب ومخترعا ولم یدر ان
لیس حکمه علی الحدیث بل علی مخترع الکذاب الخازل لو مازل فیه قدم الغافل وما بعثنی علیه انه اشتهر فی
البلدان موضوعات الصغانی وغیره وظنی ان امامهم کتاب ابن الجوزی ونحوه ولعمری انه قد افرط فی الحکم
بالوضع حتی تعقبه العلماء من افاضل الکاملین فهو ضرر عظیم علی القاصرین المتکاسلین قال مجدد
المائة السیوطی قد اکثر ابن الجوزی فی الموضوعات من اخراج الضعیف بل ومن الحسان ومن الصحاح کما نبه
علیه الحفاظ ومنهم ابن الصلاح وقد میز فی وجیزه ثلث مائة حدیث وقال لا سبیل الی درجها فی
الموضوعات فمنها حدیث فی صحیح مسلم و فی صحیح البخاری روایة حماد بن شاکر واحادیث فی بقیة الصحاح والسنن و
نقل فیه عن احمد بن ابی المجد انه قال ربما لم یصب فیه ابن الجوزی اطلاقه الوضع بکلام قائل فی بعض
رواته فلان ضعیف اولیس بقوی او لین فحکم بوضعه من غیر شاهد عقل ونقل ومخالفة کتاب او سنة او
اجماع وهذا عدوان ومجازفة انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی در اسماء رجال مشکوة بترجمهٔ ابن الجوزی گفته وله کتاب
فی الموضوعات مشهور و لقد افرط فی نسبة الاحادیث الی الوضع وهو من اهل العجلة فی هذا الامر
یحکم بالوضع بمجرد التوهم والمخالفة لما عنده من العلم وقد اعترض علیه الشیخ ابن الحجر العسقلانی فی الاکثر
وقال لا یعتمد علی قوله فی نسبة الوضع و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در مقدمهٔ شرح فارسی مشکوة بترجمهٔ ابن الجوزی
گفته وابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در انجا در نسبت وضع باحادیث وحکم
کرده است در وے بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم ومخالفت انچه نزد وے بود از علم وشیخ ابن حجر عسقلانی در
بسیاری از مواضع بروے بحث کرده وگفته اعتماد نیست بروی در نسبت وضع باحادیث انتهی و نیز عبد الحق دهلوی در
شرح سفر السعادة گفته ونیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو وافراط دارند و براه
تعصب وتعجیل روند باندک تهمتی وشائبه وهمی نسبت بوضع کنند وبدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وے

تسامحه فی الموضوعات فاورد احادیث ضعیفة فقط وربما تکون حسنة او صحیحة قال الحافظ العراقی
وأکثر الجامع فیما اخرج لمطلق الضعف عنی ابا الفرج وحدیثه هذا خالفه فیه کثیر من الحفاظ فذکروا
انه ضعیف یجوز روایته فی الفضائل والمناقب لا موضوع کالخطیب وابن عساکر وابن شاهین والسهیلی و
المحب الطبری والعلامة ناصر الدین بن المنیر وابن سید الناس ونقله عن بعض اهل العلم ومشی علیه الصلاح الصفدی
فی نظم له والحافظ ابن الناصر فی ابیات له الخ ومحمد معین بن محمد امین سندی در دراسات اللبیب گفته ولیس الجرح
من کل جارح مما یعتنی به کجرح ابن الجوزی ورمیه الحسان بل بعض الصحاح من الاحادیث بالوضع وعلامه
محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی در روضه ندیه بعد ذکر حدیث سد ابواب واثبات آن گفته قالت اما ادخال ابن الجوزی
له فی الموضوعات فمن قصوره وقلة اطلاعه وکم فی موضوعاته صحیح وقاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی
در صدر فوائد مجموعه گفته وقد اذکر ما لا یصح اطلاق الموضوع علیه بل غایة ما فیه انه ضعیف بمرة وقد
یکون ضعیفا ضعفا خفیفا وقد یکون اعلی من ذلک والحامل علی ذکر ما کان هکذا التنبیه علی
انه قد عد ذلک بعض المصنفین موضوعا کابن الجوزی فانه تساهل فی موضوعاته حتی ذکر فیها ما هو
صحیح فضلا عن الحسن فضلا عن الضعیف وقد تعقبه السیوطی بما فیه کفایة ونیز شوکانی در نیل الاوطار علی
المنتقی در ذکر مسند احمد گفته واما ابن الجوزی فادخل کثیرا منه فی موضوعاته وتعقبه بعضهم فی بعضها وقد
حقق الحافظ ابن حجر نفی الوضع عن جمیع احادیثه وانه احسن انتقاء وتحریرا من الکتب التی لم یلتزم
مصنفوها الصحة فی جمیعها کالموطا والسنن الاربع ولیست الاحادیث الزائدة علی الصحیحین بأکثر
ضعفا من الاحادیث الزائدة فی سنن ابی داؤد والترمذی وقد ذکر العراقی ان فیه تسعة احادیث موضوعة
واضاف الیها خمسة عشر حدیثا اوردها ابن الجوزی وهی فیه واجاب عنها حدیثا حدیثا قال
السیوطی وقد فاته احادیث اخر اوردها ابن الجوزی وهی فیه وقد جمعها السیوطی فی جزء سماه الذیل
الممهد وذب عنها وعدتها اربعة عشر حدیثا ومولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته اما
ابن الجوزی فقد قال السیوطی فی طبقات المفسرین قال الذهبی فی الحدیث له اطلاع تام علی متونه واما الکلام
علی صحیحه وسقیمه فما له فیه ذوق المحدثین ولا نقد الحفاظ المبرزین انتهی ونقل الذهبی فی تاریخه
عن السیف بن ابی المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزی کتاب الموضوعات فاصاب فی ذکره احادیث مخالفة
للعقل والنقل وانما لم یصب فیه اطلاقه الوضع علی احادیث بکلام فی احد رواتها کفلان ضعیف او لین او

ثامنه صح

للمتهد

ابن علی بن الجوزی الحنبلی فی تساهله فی کتاب الموضوعات فانه مع اطلاعه علی الاصول المعتمدة وحفظه ادرج فیه لتساهله احادیث
لیست بموضوعات بل هی اما ضعاف او حسان او صحاح وکلها فی الاصول التی توجد ذلک وقد قال الحافظ السیوطی رح فی کتاب التعقبات علی الموضوعات
ما نصه ان کتاب الموضوعات جمع الامام الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی البکری رحمه الله قد
نبه الحفاظ قدیما وحدیثا علی ان فیه تساهلا کثیرا واحادیث لیست بموضوعة بل هی من وادی الضعیف
وفیه احادیث حسان واخری صحاح بل وفیه حدیث من صحیح مسلم نبه علیه الحافظ ابو الفضل بن
حجر ووجدت فیه حدیثا من صحیح البخاری من روایة حماد بن شاکر ولخرمتنه فی البخاری من روایة صحابی
غیر الذی اورده عنه وقد قال شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر ان تساهله وتساهل الحاکم فی المستدرک
عدم النفع بکتابیهما اذ ما من حدیث فیهما الا ویمکن انه مما وقع فیه التساهل فلذلک وجب علی الناقل
الاعتناء بما ینقله منهما من غیر تقلید لهما ثم قال السیوطی ان فی کتابه نحو الثلث مائة لا سبیل الی ادراجها
فی سلک الموضوعات منها فی صحیح مسلم حدیث وفی صحیح البخاری من روایة حماد بن شاکر حدیث وفی
مسند احمد ثمانیة وثلاثون حدیثا وفی سنن ابی داود تسعة احادیث وفی جامع الترمذی ثلاثون
حدیثا وفی سنن النسائی عشرة احادیث وفی سنن ابن ماجة ثلاثون حدیثا وفی مستدرک الحاکم ستون حدیثا
علی تداخل فی العدة فجمیع ما فی الکتب الستة والمسند والمستدرک مائة حدیث وثلاثون حدیثا و
فیه من مؤلفات البیهقی السنن والشعب والبعث والدلائل وغیرها ومن صحیح ابن خزیمة والتوحید له و
صحیح ابن حبان ومسند الدارمی وتاریخ البخاری وخلق افعال العباد وجزء القراءة له وسنن الدارقطنی
جملة وافرة وقال فی موضع آخر من هذا الکتاب قال الذهبی فی تاریخه نقلت من خط السیف احمد بن ابی المجد
الحافظ قال صنف ابن الجوزی کتاب الموضوعات فاصاب فی ذکره احادیث مخالفة للنقل والعقل و
مما لم یصب فیه اطلاقه الوضع علی احادیث بکلام بعض الناس فی احد رواتها کقوله فلان ضعیف او لیس بقوی
او لین ولیس ذلک الحدیث مما یشهد القلب ببطلانه ولا فیه مخالفة ولا معارضة لکتاب ولا سنة
ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سوی کلام ذلک الرجل فی راویه وهذا عدوان ومجازفة انتهی ومحمد بن عبد الباقی
زرقانی در شرح مواهب لدنیه در ذکر حدیث احیاء ابوین جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته فاما الذین تمسکوا
بالحدیث فقال السیوطی فی سبیل النجاة مال الی ان الله احیاهما حتی امنا به طائفة من الائمة وحفاظ
الحدیث واستندوا الی حدیث ضعیف لا موضوع کما قال ابن الجوزی وقد نص ابن الصلاح واتباعه علی

تا م ابن الجوزی هم بر زبان نخواهد آورد و تجاسر شنیع و اجترا فظیع او بر قدح حدیث مدینة العلم هرگز قابل احتجاج و استدلال خصوصاً بمقابلهٔ اهل حق اقبال نخواهد شد و هر چند برای اثبات وهن و هوان و فساد و بطلان قدح ابن الجوزی در ینحدیث شریف همین نصوص صحیحه و کلمات صریحهٔ علمای سنیه کافی و وافی ست لیکن علاوه برین بلید دانست که بسیاری از محققین اعلام و منقدین عظام سنیه حکم ابن الجوزی را در باب موضوع بودن اینحدیث شریف بالخصوص باطل و از حلیهٔ صحت عاطل فرا نموده اند و جماعتی از ایشان جسارت سراسر خسارت او را درینباب ببراهین قاطعه و حجج ساطعه و ادلهٔ قاهره و بینات باهره فاسد و مضمحل فرموده اند از انجمله است حافظ صلاح الدین العلائی که بتفصیل طویل و بیان جزیل کما سمعت سابقاً بر ابن الجوزی و اتباع او تعقب نموده صدد ارتیاب از سجنجل اصحاب الباب زدوده و از انجمله است بدر الدین زرکشی که در کتاب اللآلی المنثوره فی الاحادیث المشهوره کلام علائی والامقام مشتمل بر رد جسارت فاضحهٔ ابن الجوزی عظیم الاثام نقل نموده و از انجمله است علامه مجد الدین فیروزآبادی که در کتاب نقد الصحیح ببیان انیق و تبیان رشیق اثبات و تحقیق اینحدیث و ثیق نموده و حکم ابن الجوزی و اتباع او را بشواهد متقنه منقوض و مردود و مدفوع و مطرود فرموده و از انجمله است شیخ الاسلام سنیه ابن حجر عسقلانی که در بعض فتاوی خود حکم ابن الجوزی را بوضع اینحدیث شریف بصراحت تمام خلاف صواب وانموده نامعتمد بودن آن بر ملا فرموده و از انجمله است علامه شمس الدین سخاوی که در مقاصد حسنه حکم ابن الجوزی و اتباع او را در باب وضع اینحدیث بکلام علائی والامقام رد نموده و آنرا صنیع متعمد دانسته و بتصریح صریح کذب بودن اینحدیث را نفی کرده و بتحسین آن رغم اناف منکرین فرموده و از انجمله است علامه جلال الدین سیوطی که در تاریخ الخلفا حکم ابن الجوزی و اتباع او را بوضع اینحدیث شریف خلاف صواب وانموده و بتصویب تحسین اینحدیث منیف زیغ ارباب باطل را بانامل تنقید فرسوده و نیز سیوطی در کتاب النکت البدیعات که مخصوص آنرا برای بیان تعقبات بر کتاب الموضوعات ابن الجوزی کثیر العثرات تصنیف کرده حکم ابن الجوزی را در خصوص اینحدیث شریف مردود و مدفوع نموده و بکلام علائی عالیمقام و ابن حجر شیخ الاسلام استناد فرموده و نیز سیوطی در لآلی مصنوعه نقض قدح ابن الجوزی در ینحدیث شریف آغاز نهاده داد اظهار وهن و هوان آن داد کمال شرح و بسط داده و نیز سیوطی در قوت المغتذی بمقال حقائق اشتمال علائی باکمال که مشتمل بر رد جسارت سراسر خسارت ابن الجوزی و اتباع او میباشد در معرض اثبات اینحدیث شریف آورده راه تفضیح و تقبیح ان جاحد حق صریح بقدم تحقیق سپرده و نیز سیوطی در جمع الجوامع بطلان حکم ابن الجوزی حسب افادات ائمهٔ عالیدرجات خود واضح نموده باختیار صحت اینحدیث

غیر قوی ولیس ذلک الحدیث مما یشہد القلب ببطلانہ ولا یعارض الکتاب والسنۃ ولا حجۃ بانہ موضوع
سوی کلام رجل فی رواتہ وھذا عدوان ومجازفۃ انتھی و نیز مولوی حسن الزمان معاصر در قول مستحسن گفتہ
قلت جل کلام ابن الجوزی فی الموضوعات وقع علیہ من السیوطی فی جمع قبلہ وبعدہ تعقبات وتشنیعات
قد صرح الذھبی وغیر واحد من الحفاظ بان ابن الجوزی لیس لہ فی الکلام علی صحیح الحدیث وسقیمہ ذوق المحدثین
ولا نقد الحفاظ المبرزین کما مضی وقال ابن حجر فی اللسان فی ترجمۃ ثمامۃ بن اشرس بعد ان بین اغلاطا
فاحشا فی قصۃ وفاتہ ما نصہ ودلت ھذہ القصۃ علی ان ابن الجوزی حاطب لیل لا ینتقد ما یحدث
بہ انتھی وھو من معادن المجازفۃ حتی انہ ادخل حدیث مسلم فی الموضوعات فکیف بغیرہ و مولوی
صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفتہ الموضوعات الکبری للشیخ ابی الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف
بابن الجوزی البغدادی المتوفی سنۃ سبع وتسعین وخمسمائۃ ودر وے ہر حدیث موضوع ذکر
کردہ ومراد موضوعات احادیث مرفوعہ ست ودر اولش چہار باب یکی در ذم کذب دوم در حدیث من کذب علی
سوم در وصیت بانتقاد رجال چہارم در ما اشتمل علیہ الکتاب وان پنجاہ کتابست بعدہ بشرح مقصود پرداختہ
اولہ الحمد للہ علی التعلیم حمدا ولیکن ابن الصلاح وتبعہ او در علوم الحدیث لفظ کردہ اند بر معترض علیہ بودن این کتاب
زیراکہ بر احادیث بسیار حکم بوضع نمودہ حالانکہ آن ہمہ ضعیف لذتہ موضوع وگاہ باشد کہ حسن یا صحیح بود و در الفیہ
گفتہ واکثر الجامع فیہ اذ خرج لمطلق الضعف اعنی ابا الفرج وحافظ ابن حجر در کتاب الذب
عن مسند احمد بسیارے را از ان احادیث کہ در مسند ست و ابن الجوزی در موضوعات شمردہ اوردہ رد کردہ ست
ردا حسنا وابلغ آنست کہ بعضے از ان احادیث در صحیح مسلم ست ولہذا شیخ الاسلام گفتہ ھذہ غفلۃ شدیدۃ
من ابن الجوزی حیث حکم علی ھذا الحدیث بالوضع وقد شرع ابن حجر فی تالیف تعقبات علی الموضوعات
وقد تتبع الجلال السیوطی جملۃ من الاحادیث لیست بموضوعۃ منہا ماھو فی السنن الاربعۃ والمسند
فی تالیف سماہ النکت البدیعات علی الموضوعات ولخصہا ایضا فی کتاب مع زیادات وتعقبات سماہ
اللآلی المصنوعۃ فی الاخبار الموضوعۃ انتھی از ملاحظہ این عبارات عدیدہ ومطالعہ این افادات سدیدہ
وجوہ مثالب قبیحہ وفنون معائب فضیحہ ابن الجوزی ونہایت بعد او از داب ودیدن اہل تحقیق وتدقیق وغایت مباینت
او از زمرہ ارباب امعان وتحدیق وکمال سقوط کتاب موضوعاتش از درجہ اعتنا واحتفال وانقضای ہبوط ان از
مرتبہ قبول واقبال اہل فضل وکمال بحدے واضح ولائح میشود کہ اگر کسے ادنی شرمی ہم داشتہ باشد بمقابلہ اہل حق

رواتہ

عنی

الجلال لیست

بطلان زعم فاسد و رجم کاسد ابن الجوزی بمعرض ظهور رسانیده و از آنجمله است مرزا محمد بدخشانی که در نزل الابرار
بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار بطلان تجاسر فاضح العثار ابن الجوزی بهدار واضح و مبین فرموده و نیز در
کتاب مفتاح النجا در مناقب آل عبا در عبارت خاسره خویش مبرهن نموده و نیز در کتاب تحفة المحبین فساد قول ابن الجوزی
عظیم العثار واضح و لائح ساخته برای تنبیه اهل نظر رایت تحقیق و تثبیت افراخته و از آنجمله است محمد صدر عالم که در معارج العلی
کلام سحر نظام علامه سیوطی در جمع الجوامع که مشتمل بر تصحیح این حدیث شریف و ارغام انف ابن الجوزی عنیف
است نقل نموده و وهن و هوان تقول ابن الجوزی کثیر الشنآن بر اصحاب اعیان ظاهر و عیان فرموده و از آنجمله است
علامه محمد بن اسمعیل الامیر الصنعانی که در کتاب روضهٔ ندیه فی شرح التحفة العلویه توهین و تهجین تقول مهین ابن الجوزی
افین باقصی الغایة رسانیده بافادات محبره و اجادات مجیره خویش روان آن معدن المجازفة و العدوان کما ینبغی
رنجانیده و از آنجمله است فاضل صبان مصری که در اسعاف الراغبین وهن اختیار ابن الجوزی کثیر العثار بذکر مختار
بعض محققین احبار خود ظاهر و باهر کرده و از آنجمله است قاضی ثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول بعد ذکر تجاسر ابن
الجوزی و نقل دیگر کلمات زائغه بذکر تحقیق ابن حجر فساد و بطلان آن مصرح و محقق گردانیده و بافاده این معنی که بکثرت
شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود کمال زیغ و عدول و انحراف و نکول ابن الجوزی عفول از حق لازم القبول بحد
وضوح و ظهور و سطوع و سفور رسانیده و از آنجمله است قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی که در فوائد مجموعه خطای ابن
الجوزی عنیف در قدح این حدیث شریف واضح و لائح فرموده بذکر افاده علامه ابن حجر عسقلانی و تصویب آن در
تانیب و تعییر آن جاحد عنید افزوده و از آنجمله است مرزا حسن علی محدث که در تفریح الاحباب بتحسین این حدیث
شریف پرداخته صراحةً قول ابن الجوزی واخراب او را مردود ساخته و از آنجمله است ولی الله لکهنوی که در مرآة المؤمنین
باثبات این حدیث شریف داد تحقیق داده کمال قبح و فظاعت صنیع شنیع ابن الجوزی عظیم الاعتساف فرا روی ارباب
انصاف نهاده و از آنجمله است فاضل معاصر مولوی حسن الزمان که در قول مستحسن بسیاری از اعلام کبار و اثبات
احبار خود را رادّ بر ابن الجوزی کثیر العناد شمرده بذکر اسامی شریفه بعضی از ایشان راه تحقیق و تنقید این حدیث سدید و
مسلک تعییر و تندید آن جاحد عنید سپرده و از آنجمله است علی بن سلیمان الدمنتی المالکی المعاصر که در کتاب
نفع قوت المغتذی کلام علائی که مشتمل بر رد وافر جسارت فاضحه ابن الجوزیست نقل آورده در ابانت خسارت لائحه
او قصب السبق از اقران خود برده و ظاهر است که هرگاه بطلان تقول باطل و تفوه عاطل و تجاسر خاسر و تهور بائر ابن
الجوزی در خصوص این حدیث بافادات متینه و تحقیقات مبینه امثال این منقدین اعاظم و محققین افاخم بحد تحقیق رسیده

شریف بالحتم والجزم کمال توہین وتہجین حکم ابن الجوزی مہین لائح فرمود **وازانجملہ** است علامہ نورالدین سمہودی که در جواہر العقدین بطلان قدح ابن الجوزی ظاہر الشنان در حدیث رفیع الشان بکلام علائی عالی مکان وابن حجر عمدۃ الارکان ظاہر وعیان کرده **وازانجملہ** است علامہ ابن عراق که در تنزیہ الشریعہ کلام حافظ ابن حجر عسقلانی را که مشتمل بر رد حکم ابن الجوزی ست استناداً نقل نموده **وازانجملہ** است علامہ ابن حجر مکی که در منح مکیہ تساہل کثیر ابن الجوزی وغیره ودیگر متعنتین با تعرض بر در حکم بوضع این حدیث اثیر بمعرض اثبات رسانیده ونیز ابن حجر مکی در فتاوای حدیثیہ خود باثبات این حدیث شریف اعلام تحقیق برافراشتہ وقدح ابن الجوزی وذکر نمودن او این حدیث شریف را در موضوعات غیر قابل التفات انگاشتہ **وازانجملہ** است علی بن حسام الدین المتقی که در کنز العمال کلام حقائق اشتمال علامہ سیوطی که مظہر کمال بطلان واضمحلال قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف میباشد بلا رد ونکیر نقل نموده **وازانجملہ** است محمد طاہر فتنی که در تذکرۃ الموضوعات بافادات متینہ رد حکم ابن الجوزی بوضع این حدیث شریف نموده وبصراحت تمام تخطیۂ ان کثیر الاوہام در تکذیب این حدیث عظیم الاکرام واضح ولائح فرموده **وازانجملہ** است علی قاری که در مرقاۃ شرح مشکوۃ بعد ذکر عبارت ابن الجوزی در مقام اثبات این حدیث منیف افاده علامہ علائی در تحسین این حدیث شریف ونفی ضعف ووضع ازان نقل نموده ونیز افاده علامہ ابن حجر که صراحۃً مشتمل بر رد قول ابن الجوزیست ذکر فرموده ونیز قول سیوطی که مظہر متعقب بودن حکم ابن الجوزیست بمعرض بیان آورده **وازانجملہ** است علامہ مناوی که در فیض القدیر بعد نقل قول ابن الجوزی وذکر تجاسر دیگر متجاسرین خاسرین افاده نموده که تعقب کرده اند آنرا جمعی از ائمہ که از ایشان حافظ علائی ست وبعد ازین افاده علائی ودیگر افادات اعلام کبار ومنقدین احبار سنیہ متعلق بتحسین وتصحیح این حدیث شریف ونفی ضعف ووضع ازان بمعرض اثبات رسانیده سیلاب فنا باساس تقولات ابن الجوزی ودیگر زائغین دوانیده ونیز مناوی در تیسیر بعد افاده حسن بودن این حدیث شریف نفی وضع ازان نموده وبوضوح تمام وہم ابن الجوزی عظیم الاجرام مصرح فرموده **وازانجملہ** است شیخ عبدالحق دہلوی که در اسماء رجال مشکوۃ افادۂ ابن حجر مشتمل بر رد قول ابن الجوزی نقل نموده طریق اثبات وتحقیق این حدیث وثیق بدلالت ان حبر انیق پیموده ونیز عبدالحق دہلوی در لمعات شرح مشکوۃ عبارت نقد الصحیح علامہ فیروزآبادی که مشتمل بر نہایت رد وتوہین وتنقیص وتہجین کلام ابن الجوزی ست استناداً نقل کرده ونیز عبدالحق در لمعات عبارت مقاصد حسنہ سخاوی که مبطل عبارت سراسر خسارت ابن الجوزی ست احتجاجاً آورده **وازانجملہ** است علامہ محمد بن عبدالباقی الزرقانی که در شرح مواہب لدنیہ تحسین این حدیث جلیل الخطر حسب افادۂ علائی وابن حجر بر منصہ ثبوت نشانیده من بعد بتصریح صریح

بحسن بودن اینحدیث شریف نمودہ کما دریت فیما مضی و جلال الدین عبد الرحمن سیوطی نیز در در منتثرہ باوصف ذکر کلام ابن دقیق العید اعتنای بآن نکردہ تایید تحسین این حدیث شریف فرمودہ کما سمعت فیما سبق و ملا علی بن سلطان محمد قاری نیز باوصف آنکہ کلام ابن دقیق العید را در مرقاۃ ذکر نمودہ لیکن مستدرک بودن آن حسب افادات اعلام خود واضح و لائح نمودہ کما دریت فیما مضی **قولہ** و قال الشیخ محی الدین النواوی والحافظ شمس الدین الذھبی والشیخ شمس الدین الجزری انہ موضوع **اقول** مخاطب فہام درین کلام حالب السلام این شیوخ ثلثہ عظام خود را قائل بوضع حدیث خیر الانام صلی اللہ علیہ و آلہ الی یوم القیام وا نمودہ نزد ارباب تحقیق و انصاف و اصحاب تدقیق و ترک اعتساف کما ینبغی ایشان را عرضہ تعییر و تفضیح و خویشتن را ہدف تحقیر و تقبیح فرمودہ و حیث کثیر التقصیہ بعون اللہ القدیر آنچہ متعلق بشرح حال قدح ہمین ہر یکی ازین ثلثہ بخاطر فاتر خویش جا گزین دارم جدا جدا بر صفحہ قرطاس بر می نگارم اما محی الدین النواوی پس حقیقت حال قدحش در اینحدیث شریف اینست کہ او در کتاب تہذیب الاسماء واللغات بترجمہ جناب امیر المومنین علیہ السلام بعد ذکر بعض فضائل آنجناب گفتہ و اما الحدیث المروی عن الصنابحی عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ و علی بابہا و فی روایۃ انا مدینۃ العلم فحدیث باطل رواہ الترمذی و قال ھو حدیث منکر و فی بعض النسخ غریب قال و لم یروہ عن احد من الثقات غیر شریک و روی مرسلا و ازین عبارت واضحست کہ نووی فی الاصل در حدیث انا دار الحکمۃ کہ مروی از صنابحی ست کلام می کند و آنرا بمزید جسارت و جرأت باطل میگوید و حدیث انا مدینۃ العلم را روایتے از روایات حدیث انا دار الحکمۃ میداند و بر ناظر افادات اکابر محدثین و اعلام مسندین سنیہ بر ظاہر ست کہ حدیث انا دار الحکمۃ حدیثے دیگر ست و حدیث انا مدینۃ العلم حدیثے دیگر و اکثر سلاسل اسانید ہر واحد جدا جدا میباشد پس اگر بفرض غیر واقع حدیث انا دار الحکمۃ ثابت نباشد از عدم ثبوت آن عدم ثبوت حدیث انا مدینۃ العلم لازم نمی آید فکیف کہ بر متتبع خبیر و ناظر بصیر ظاہر ست و لا کظہور الشمس لناظر العلیۃ النور فی الظلم کہ حدیث انا دار الحکمۃ نیز مثل حدیث انا مدینۃ العلم حدیثی ثابت و محقق و مشہور ست و حکم نووی ببطلان آن نزد ارباب تحقیق و تنقید و اصحاب تثقیف و تسدید باطل و مضمحل و مہجور بوجوہ عدیدہ و براہین سدیدہ کہ بسیارے ازان بر ناظر تخریجات محدثین اعلام و افادات منقدین فخام سنیہ کہ سابقا بحمد اللہ المنعام ببسط تمام مذکور شدہ واضح و لائحست لیکن نبذی ازان درینمقام نیز تنبیہا لاولی الاحلام و اظہارا لما فی حکم النووی من السقام مرقوم میشود اول آنکہ حدیث انا دار الحکمۃ را احمد بن حنبل روایت نمودہ چنانچہ حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفتہ عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ و علی بابہا رواہ الترمذی و قال

ابطال قدح نووی در حدیث انا دار الحکمۃ و علی بابہا

باشتداحتجاج و استدلال مخاطب باکمال لصنیع فظیع بین الاضمحلال آن خیال محال عین ضلال واضلال و بحث تعزیر و زلال و صرف بسط حبال خبال و محض نصب شباک احتیال و افتیال خواہد بود واللّٰہ العاصم عن زیغ کل معاند جحود و محائد لدود و مکابر عنود و مباہت کنود **قولہ** وقال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید ہذا الحدیث لم یثبتوہ **اقول** این قول ابن دقیق العید نزد اصحاب تدقیق و تنقید از مرکز صدق و صواب نہایت بعید و در میزان تحقیق بغایت باطل و ناسدید بلکہ نزد ہر ذی بصر حدید از قبیل وساوس شیطان مرید ست زیراکہ سابقا بحمد اللہ المنعام بتفصیل تمام و بسط تام و تبیین بالا کلام دانستی کہ افاخم محدثین اعلام و اعاظم مسندین فخام و اماجد حفاظ کرام و اماثل ایقاظ عظام از طبقات متقدمین و متاخرین و زرافات سابقین و لاحقین و طوائف ماضین و غابرین و زمر سالفین و عاقبین سنیہ بتحدیث و روایت اینحدیث شریف بہرہ ور گردیدہ باحراز شرف نقل اینخبر منیف بمرتبہ سامقہ رسیدہ اند و کملہ نقاد ثقات و مہرۂ صدور اثبات و ائمہ اساطین عالی درجات و اجلہ بارعین فن جرح و تعدیل رواۃ بتصحیح و تحسین و تثبیت و ترصین اینحدیث متین پرداختہ توازغ شبہات جاحدین و نواجم نزغات معاندین راکشیم تذروہ الریاح فرسودہ و مضمحل ساختہ و بسیاری از علمائی عالی شان و نبہائے رفیع المکان و احبار جلالت اقتران و کبار عظمت نشان ایشان اینحدیث شریف را العبارات مفیدہ حتم و عنوانات مبنیہ جزم آوردہ و نہایت ثبوت تحقق آن برارباب احلام و اصحاب افہام ظاہر و باہر کردہ اند و جمعی وافر و عدد متکاثر از نبلاء اکابر و کملاء رفیع المآثر شان جناب امیر المومنین علیہ السلام را بوصف باب مدینۃ العلم و باب مدینۃ الحکم و العلوم و امثال ذلک ستودہ نہایت ثبوت و تحقق این حدیث منیف بغایت وضوح و ظہور ساطع و لامع نمودہ اند و جماعتی از معاریف مقبولین و مشاہیر ممدوحین ایشان این در اشعار بلاغت شعار خود اینحدیث شریف را نظم نمودہ مسلک عرفان و ایقان ان تقدم انقیاد و اذعان پیمودہ اند بعد ادراک اینہمہ شواہد ساطعہ و براہین قاطعہ بحیرتم کہ چگونہ جملہ ہذا الحدیث لم یثبتوہ نزد ارباب الباب و ابصار و اصحاب نقد و اختیار حظی از واقعیت خواہد داشت یا کسے از صاحبان اذہان سلیمہ و افہام مستقیمہ بر استدلال و احتجاج بان خویشتن را خواہد برگماشت و از ہمین جاست کہ اینکلام ابن دقیق العید مقبول اہل التحقیق و تنقید نیفتادہ علامہ بدرالدین محمد بن بہادر زرکشی باوصفیکہ ان را در لآلی منثورہ وارد نمودہ لیکن بمزید تبحر و تمہر خود وزنے برائے آن نگذاشتہ تحسین اینحدیث سدید اعلام لتعبیر و تندید ان شیخ فرید افراشتہ و علامہ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی نیز در مقاصد حسنہ التفاتے بکلام ابن دقیق العید نفرمودہ بلا توقف لتصریح

وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه و زرقانی در شرح مواهب لدنیه در ذکر اسماء جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته دار الحکمة لقوله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه الخ وظاهرست که بعد روایت وتصحیح حاکم که امام المحدثین سنیه میباشد وجلالت شان ونقد واتقان او نزد اعیان ماهرین این شان واضح وعیانست نزد منصف لبیب دعوی باطل نووی درباب حدیث انا دار الحکمة هیچ وقعی ندارد وآنرا بر روی کارش آرد پنجم آنکه محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب حدیث انا دار الحکمة را بسند خود روایت نموده وبعد از آن حکم بحسن وعالی بودن اینحدیث فرموده ودر صدر کفایة الطالب ظاهر کرده ست که این کتاب مشتمل بر احادیث صحیحه است که از کتب ائمه وحفاظ ماخوذ میباشد پس بعد ظهور وتحقق صحت وحسن اینحدیث حسب افاده علامه گنجی بطلان وسخافت دعوی نووی در نهایت لموع وسطوع است ششم آنکه محب الدین طبری در ذخائر العقبی تحسین حدیث انا دار الحکمة از ترمذی نقل نموده ونیز در ریاض نضره حسن بودن اینحدیث شریف از ترمذی منیف حکایت فرموده کما سبق وازینجا نیز واضح ولائح میشود که دعوی نووی در حق اینحدیث شریف از صدق وسداد بغایت دورست وبطلان آن بر ارباب الباب در کمال وضوح وظهور هفتم آنکه حافظ صلاح الدین العلائی حسن بودن حدیث انا دار الحکمة ببیان شافی وتبیان کافی اثبات فرموده نهایت سخف وهوان ووهن و بطلان دعوی وضع آن بر ارباب احلام واضح ولائح فرموده چنانچه از عبارت اجوبه علائی که سیوطی در قوت المغتذی وغیر آن نقل کرده در ما سبق دریافتی وگمان ندارم که احدی از ارباب انصاف بعد ملاحظه آن دعوی برای باطله نووی نهدیا بتایید کلام خلاعت نظام او داد ابداء عوار واکتساب عار دهد هشتم آنکه علامه فیروزآبادی [illegible] اینحدیث شریف را بنهایت تحقیق وتنقید باثبات رسانیده وباظهار حسن بودن آن نشتر خونین در رگ جان جا[illegible] دوانیده وبر ظاهرست که بعد اعتراف سر آمد انصاف علامه فیروزآبادی وقعی برای دعوی باطل نووی باقی نمیماند و[illegible] ادعائے لاطائل او نفعی بحال اولیائی ومتبعینش نمیرساند نهم آنکه شمس الدین الجزری در کتاب اسنی المطالب حدیث انا دار الحکمة را اولاً بسند متصل خود روایت نموده وثانیاً آنرا از صحیح ترمذی نقل فرموده من بعد بذکر دیگر روایات در تشیید وتایید آن افزوده روان جاحد عنید بتحقیق وتنقید خود کما ینبغی فرسوده وبعد ملاحظه آن نیز بطلان کلام نووی درباب اینحدیث عزیز المنار کالشمس فی رابعة النهار میباشد دهم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی حدیث انا دار الحکمة را تحسین فرموده چنانچه از عبارات کوکب منیر وسبل الهدی والرشاد وفیض القدیر وشرح مواهب زرقانی در ما سبق دریافتی وازینجا نیز بطلان دعوی نووی درین حدیث شریف بنهایت ظهور متحقق ومتضح میشود وهفوه باطله او نزد اهل تحقیق

ھذا حدیث غریب وقال روی بعضھم ھذا الحدیث عن شریک ولم یذکر فیہ عن الصنابحی ولا نعرف ھذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک ورواہ احمد عن الصنابحی وظاہرست کہ مجرد روایت احمد حدیثے را موجب ثبوت واعتماد واعتبار آنست ودلیل نفی وضع و بطلان ازان پیدا باشد کما سبق مفصلا پس بحمد اللہ تعالی واضح ولائح گردید کہ اینحدیث شریف معتمد ومعتبرست وہرگز باطل وموضوع نیست **دوم** آنکہ ترمذی اینحدیث شریف را در جامع صحیح خود اخراج نمودہ وبمزید نقد وتحقیق تحسین آن فرمودہ چنانچہ محب طبری در ذخائر العقبی در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ ذکر انہ رضی اللہ عنہ باب دار الحکمۃ عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابھا اخرجہ الترمذی وقال حدیث حسن وتحسین ترمذی حدیثی را دلیل کمال اعتبار واعتماد اوست زیرا کہ حدیث حسن نزد ترمذی حدیثے ست کہ در اسناد او کسے متہم بالکذب ست نباشد وان حدیث شاذ ہم نبود وبوجوہ متعددہ مروی گردد چنانچہ خود ترمذی در جامع خود گفتہ وما ذکرنا فی ھذا الکتاب حدیث حسن فانما اردنا حسن اسنادہ عندنا کل حدیث یروی لا یکون فی اسنادہ من یتھم بالکذب ولا یکون الحدیث شاذا ویروی من غیر وجہ نحو ذاک فھو عندنا حدیث حسن وسابقا در مجلد حدیث طیر دانستی کہ مجرد روایت کردن ترمذی حدیثے را در جامع خود دلیل نہایت تحقق وثبوت ووثوق واعتماد آنست چہ جای آنکہ ترمذی بالخصوص تحسین انہم کردہ باشد پس بحمد اللہ تعالی بکمال وضوح ثابت شد کہ قدح نووی در حدیث انا دار الحکمۃ ناشی از قلت تتبع افادات ائمہ اعلام وحفاظ کرام مذہب خویش میباشد **سوم** آنکہ محمد بن جریر طبری در تہذیب الآثار این حدیث شریف را روایت نمودہ وباہتمام تمام تصحیح آن فرمودہ کما سبق مفصلا وبعد تصحیح این چنین جہبذ جلیل و ناقد نبیل چگونہ حکم نووی ببطلان اینحدیث شریف قابل التفات واصغاء احدی از ارباب خبرت فدکا خواہد بود و چگونہ کلام حقائق انضمام طبری علام برمثل نووی کہ قلادہ نہایت عقیدتش در گردن انداختہ اعلام کمال مدح وثنا ووصف واطراء او در ہمین کتاب تہذیب الاسماء واللغات افراختہ ست حجت قاہرہ وبینہ زاہرہ نخواہد بود۔ **چہارم** آنکہ حاکم نیسابوری اینحدیث شریف را در مستدرک علی الصحیحین اخراج نمودہ وتصحیح ان فرمودہ چنانچہ محمد بن یوسف شامی در سبل الھدی والرشاد در ذکر اسمائے جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ دار الحکمۃ اخذہ الشیخ رحمہ اللہ تعالی من حدیث علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ وعلی بابھا رواہ الحاکم فی المستدرک وصححہ الخ ونور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیہ در ذکر اسمائی جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ قولہ دار الحکمۃ اخذہ الشیخ من حدیث علی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ

نموده وتصحیح کرده وزعم ابن الجوزی وذهبی درباب آن بکلام طویل مردود ست وحافظ علائی وحافظ ابن حجر قائل
بحسن آن شده اند واین افاده علامه زرقانی نیز برای وضوح بطلان مزعوم نووی درباب این حدیث شریف کافی وبسند
ست **بست وسیوم** آنکه میرزا محمد معتمد خان بدخشی در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار حدیث انا دار الحکمة
راذکر کرده واز اینجا نیز سخافت وبطلان ورکاکت وهوان کلام نووی درباب این حدیث عزیز المنار واضح وآشکار است
بست وچهارم آنکه نیز میرزا محمد بدخشی در تحفة المحبین حدیث انا دار الحکمة را در فصلی که مختص باحادیث حسان ست وارد
نموده وآنرا السبب شواهد آن حسن ظاهر فرموده واز همین نیز بطلان قدح سخیف نووی عنیف در این حدیث شریف
متضح ومتحقق میگردد **بست وپنجم** آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی حدیث انا دار الحکمة را از ابن جریر طبری بتوسط
سیوطی نقل کرده طریق اذعان وتسلیم بان سپرده پس حسب صنیع معتمد این حبر مستند نیز سخف ظاهر وهن باهر عزوه نوویه
واضح وروشن ست **بست وششم** آنکه نظام الدین سهالوی در صبح صادق بحدیث انا دار الحکمة احتجاج نموده
برحق بودن مذهب جناب امیر المومنین علیه السلام در مسئله اشتراط انقراض عصر در تقرر اجماع کما ستقف علیه فیما
بعد ان شاء الله تعالی واز همین نیز بثبوت کمال ثبوت وتحقق این حدیث شریف وسوضح نهایت بطلان کلام جاحد
عنیف ست **بست وهفتم** آنکه شاه ولی الله والد مخاطب در قرة العینین حسن بودن حدیث انا دار الحکمة را اختیار
نموده واز اینجا بکمال وضوح ظاهر میگردد که کلام نووی درباب این حدیث مشرق المنار مهجور ارباب نقد واعتبار ومتروک
اصحاب خبرت واختیارست **بست وهشتم** آنکه محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الصنعانی در روضهٔ ندیه تصحیح حدیث انا دار
الحکمة از محمد بن جریر طبری نقل کرده وبران اعتماد نموده واز اینجا نیز واضح میشود که کلام نووی در حق این حدیث شریف
بغایت رکیک وسخیف ست وعلاوه برین دیگر وجوه متینه وحجج مبینه لبطلان کلام فاسد النظام نووی از
تخریجات سابقه وتحقیقات سالفه بر ناظر بصیر ومتتبع خبیر واضح ومستنیر ست **اما ادعای نووی** که ترمذی حدیث
انا دار الحکمة را منکر گفته پس از جملهٔ منکرات فاضحه وبطلات لائحه است وهرگز بر اهل تیقظ واعتبار ونقد
واستبصار ثابت نشده که ترمذی این حدیث شریف را بنکارت وصف کرده باشد بلکه برخلاف آن نزد ارباب تثبت و
ضبط ثابت ومتحقق ست که ترمذی این حدیث شریف را بحسن موصوف فرموده ریب جا جد مرتاب را کما ینبغی نبوده
چنانچه آنفا از تصریح محب طبری در ذخائر العقبی دانستی واز عبارت ریاض نضره محب طبری نیز تحسین ترمذی این حدیث
شریف را ظاهر وباهر میشود کما ستراه عنقریب ان شاء الله تعالی وسبب صدور این ادعای باطل از نووی
تحریف بعض محرفین اغمار ومیلان خاطر خود نووی بمحو فضیلت باهره لابو الائمة الاطهار علیهم آلاف السلام من الملک

ادراج الریاح میرود **یازدہم** آنکہ علامہ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حکم محمد بن جریر طبری بصحت حدیث انا دار الحکمۃ نقل نمودہ و استناد بآن فرمودہ پس نزد علامہ سیوطی نیز حکم نووی ببطلان این حدیث شریف بنہایت مدفوع و مردود و بغایت منفی و مطرود خواہد بود **دوازدہم** آنکہ علامہ شمس الدین علقمی در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات حدیث انا دار الحکمۃ فرمودہ و بطلان زعم قزوینی و ابن الجوزی درباب آن بنا بر افادات اعلام خود مثل حافظ علائی و حافظ ابن حجر و علامہ سیوطی ثابت و محقق نمودہ پس بحمد اللہ تعالی ظاہر و باہر گردید کہ حسب افادہ علامہ علقمی نیز کلام نووی از جملہ مزعومات فاسدہ و مظنونات کاسدہ است **سیزدہم** آنکہ محمد بن یوسف شامی در سبل الہدی والرشاد حدیث انا دار الحکمۃ را ثابت و محقق نمودہ و در اثبات آن بتصحیح حاکم و تحسین علائی و ابن حجر تمسک نمودہ کما سبق پس بحمد اللہ تعالی واضح و لائح گردید کہ حسب تحقیق این حبر نقاد نیز دعوی نووی در نہایت بطلان و فساد ست **چہاردہم** آنکہ علامہ عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر باثبات حدیث دار الحکمۃ بکمال اہتمام گردیدہ و در تحقیق و تثبیت آن بافادات علامہ علائی و حافظ ابن حجر عسقلانی متمسک گردیدہ و ظاہرست کہ حسب تحقیق این علامۂ افیق نیز ادعای نووی درباب این حدیث شریف سراسر باطل و از حلیۂ صدق و سداد عاطل میباشد **پانزدہم** آنکہ محمد حجازی شعرانی در فتح المولی النصیر شرح الجامع الصغیر حدیث انا دار الحکمۃ را حدیث حسن گفتہ چنانچہ در ماسبق بعون اللہ تعالی دریافتی و ازینمعنی نیز بحمد اللہ بہر البطال دعوی نووی کافی و وافیست و آثار کلام فاسد النظام او را نجوبی ماحی و عافی **شانزدہم** آنکہ شیخ عبد الحق دہلوی عبارت نقد الصحیح علامہ فیروزآبادی کہ مثبت حسن بودن حدیث انا دار الحکمۃ می باشد در لمعات شرح مشکوۃ آوردہ طریق اعتماد و استناد بآن سپردہ پس واضح و آشکار گردید کہ حسب اختیار شیخ دہلوی نیز کلام نووی درباب حدیث انا دار الحکمۃ از دائرہ حق و صواب خارج و در حیطۂ ہوس موجبۃ التباب والج میباشد **ہفدہم** آنکہ نور الدین العزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر در شرح حدیث انا دار الحکمۃ عبارت علامہ علقمی کہ متضمن اثبات این حدیث و رد مزعوم قزوینی و ابن الجوزی است نقل نمودہ بعد از ان حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشعرانی ذکر کردہ تشیید مبانی آن فرمودہ پس بعون اللہ تعالی واضح و لائح گردید کہ بنا بر تحقیق علامہ عزیزی نیز کلام نووی درباب حدیث انا دار الحکمۃ قابل التفات و احتفال اصحاب براعت و کمال نیست **ہجدہم** آنکہ علامہ نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیہ اثبات حدیث انا دار الحکمۃ نمودہ و روایت کردن حاکم آنرا در مستدرک مع التصحیح نقل فرمودہ پس حسب افادہ علامہ شبراملسی نیز کلام نووی درباب این حدیث شریف باطل و مضمحل و فاسد و منخزل خواہد بود **نوزدہم** آنکہ علامہ زرقانی در شرح مواہب لدنیہ افادہ نمودہ کہ حدیث انا دار الحکمۃ را حاکم در مستدرک روایت

النیسابوری رحمہما اللہ فی جامعیہما او احدہما واعنی بالحسان ما اوردہ ابوداؤد سلیمان بن الاشعث
السجستانی وابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی وغیرہما من الائمۃ فی تصانیفہم واکثرہا صحاح بنقل العدل
عن العدل غیر انہا لم تبلغ غایۃ شرط الشیخین فی علو الدرجۃ من صحۃ الاسناد اذ اکثر الاحکام ثبوتہا بطریق
حسن وما کان فیہا من ضعیف او غریب اشرت الیہ واعرضت عن ذکر ما کان منکرا او موضوعا
واللہ المستعان وعلیہ التکلان و باوصف اینمعنی بہمین کتاب اعنی مصابیح بعد حدیث مدح قبیلہ حمیر در حق آن
حدیث لفظ منکر یافتہ میشود چنانچہ در بابی کہ عنوانش اینست باب مناقب قریش وذکر القبائل مسطورست عن ابی
ھریرۃ قال کنا عند النبی علیہ السلام فجاءہ رجل احسبہ من قریش فقال یا رسول اللہ العن
حمیرا فقال النبی علیہ السلام رحم اللہ حمیرا افواہہم سلام وایدیہم طعام وہم اہل امن وایمان
منکر و شمس الدین محمد بن مظفر خلخالی در مفاتیح شرح مصابیح بشرح اینحدیث گفتہ قولہ منکر ای
ھذا الحدیث منکر یحتمل ان الحاق لفظ المنکر ھہنا من غیر المؤلف من بعض اہل المعرفۃ بالحدیث
لانہ لو کان یعلم انہ منکر لم یتعرض لہ لانہ قد التزم الاعراض عن ذکر المنکر فی عنوان الکتاب
ازین عبارت ظاہرست کہ خلخالی افادہ می نماید کہ محتملست کہ درینجا لفظ منکر را غیر مؤلف الحاق کردہ باشد و آن غیر از
بعض اہل معرفت بعلم حدیث بودہ باشد چراکہ اگر خود مصنف میدانست کہ اینحدیث منکرست متعرض ان نمی شد
یعنی ذکر ان درین کتاب نمی کرد چہ او یعنی مصنف التزام کردہ ست اعراض را از ذکر منکر در عنوان کتاب و ملا علی قاری
در مرقاۃ در شرح ہمین حدیث گفتہ و قال شارح المصابیح قولہ منکر ھذا الحاق من بعض اہل المعرفۃ بالحدیث
لان المؤلف رحمہ اللہ یعنی محیی السنۃ لو کان یعلم انہ منکر لم یتعرض لہ لانہ قد التزم الاعراض عن
ذکر المنکر فی عنوان الکتاب واللہ اعلم بالصواب بالجملہ ثبوت لفظ منکر در حق حدیث انا دار الحکمۃ از ترمذی
نہایت ممنوع ست و نسبت آن بسوے او باطل واضح مطرود و مدفوع اما انچہ نووی در حق اینحدیث از ترمذی باین
عبارت نقل کردہ ولم یروہ من الثقات غیر شریك پس مطابق با اصل عبارت ترمذی نیست زیراکہ اصل عبارت
ترمذی در صحیح چنین ست ولا نعرف ھذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریك و فرقی کہ درین دو عبارت ست
بر ناظر بصیر واضح و مستنیر ست چہ مفاد اصل عبارت ترمذی اینست کہ او نفی عرفان خود یا نفی عرفان خود و امثال خود
می نماید ازینکہ سوای شریک کسی از ثقات روایت اینحدیث شریف کردہ باشد و مودای عبارتیکہ نووی از و نقل
کردہ انست کہ ترمذی حتما نفی روایت اینحدیث از ثقات سوای شریک نمودہ و شتان ما بینہما و علی کل حال

الغفار بباشد حقیقت حال و شرح این اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود در حق حدیث انا دار الحکمة حسن غریب گفته چنانچه محب طبری که اقدم و اوثق ناقلین این حدیث از صحیح ترمذی ست در کتاب ریاض نضره میگوید عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی وقال حسن غریب و چون حکم ترمذی بتحسین این حدیث شریف مرغم انف هر جاحد عنیف بود جمله از اصحاب عناد که همیشه در پی اطفای فضائل آل امجاد علیهم الآف السلام الی یوم المعادی باشند کار بند تحریف و تبدیل و تغییر و تحویل گردیدند چنانچه بعضی از ایشان از بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ حسن را بر انداختند لیکن لفظ غریب را باقی گذاشتند و از همین جاست که بسیاری از علماء سنیه که متاخر از محب طبری بودند در نقل و صف این حدیث از ترمذی اکتفا بر محض لفظ غریب کرده اند مثل علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین و ولی الدین الخطیب در مشکوة و صلاح الدین العلائی در اجوبه خود و عماد الدین الدمشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود و مجد الدین فیروز آبادی در نقد الصحیح و شمس الدین الجزری در اسنی المطالب و جلال الدین سیوطی در قول جلی و ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا و عبد الرؤف مناوی در تیسیر و نیز در فیض القدیر و نور الدین عزیزی در سراج منیر و جمال الدین المعروف بمیرزا محمد حسن علی محدث در تفریح الاحباب و نور الدین سلیمانی در رد تسمیم و بعضی از معاندین حذف لفظ حسن را در مقصود نامحمود خود کافی نه انگاشتند و بمزید غرور و حرص خود لفظ غریب را نیز بر حال خود باقی نگذاشتند بلکه آنرا بلفظ منکر مبدل ساختند و لوای سبقت بر مصادیق یحرفون الکلم عن مواضعه افراختند و باین صنیع شنیع شان حضرات سنیه چنان دلداده شدند که با وصف علم و اعتراف باختلاف نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را بترمذی نسبت نموده و نزد ارباب تحقیق و تنقید راه کمال اهمال و اخلال پیموده و بهمین تحریف سخیف سخاوی گول خورده و در مقاصد حسنه در حق این حدیث شریف از ترمذی لفظ منکر نقل نموده و بعضی از اصحاب تحریف و تلفیق و ارباب خلط و تصحیف از ینهم بالاتر رفته در بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را با لفظ غریب جمع کرده اند و بعض علماء سنیه از راه غفلت یا تغافل اعتماد بران نموده بترمذی نسبت مینمایند که او این حدیث شریف را غریب منکر گفته کما فعله ولی الله الدهلوی فی قرة العینین فتنبه ولا تکن من المغترین الغافلین والمخذ عین الذاهلین واستعذ بالله من تبدیل المدغلین و تحریف المبطلین و مخفی نماند که صدور امثال این تحریفات از اهلسنت نزد ناظر بصیر و متتبع خبیر مستبعد و متعجب نیست اینمیدانی که محیی السنه ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی در کتاب مصابیح التزام کرده است که حدیث منکر را دران ذکر نکند چنانچه خود در صدر مصابیح میفرماید و تجد احادیث کل باب منها تنقسم الی صحاح وحسان واعنی بالصحاح ما اخرجه الشیخان ابو عبد الله محمد بن اسمعیل الجعفی البخاری وابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

کہ می شناسیم این حدیث را از احدی از ثقات از شریک و باین اعتراف او بکمال وضوح ظاہر خواہد شد کہ اینحدیث از شریک
بروایت ثقات معروف نیست و کسیکہ روایت اینحدیث از شریک نمودہ غیر ثقہ است لیکن بحمد اللہ تعالی این تحریف سخیف
معاندین رواجی نیافت و نزد ارباب تحقیق و تنقید در عبارت ترمذی در محل مشار الیہ لفظ غیر ثابت ست نہ لفظ عن
چنانچہ بر ناظر مشکوۃ المصابیح ولی الدین الخطیب و حافظ صلاح الدین العلائی و نقد الصحیح علامہ فیروزابادی و اسنی المطالب
شمس الدین الجزری و جمع الجوامع جلال الدین سیوطی و کنز العمال ملا علی متقی و معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم و غیر
آن واضح و لائح ست اما انچہ نووی در آخر کلام از ترمذی نقل کردہ کہ اینحدیث مرسلا نیز مروی شدہ پس ناشی از سوء فہم
کلام ترمذی میباشد و بر متتبع خبیر واضح و مستنیر ست کہ نووی را در ینجا وہم صریح و غلط فضیح رو دادہ بیانش آنکہ ترمذی
در جامع صحیح خود حدیث انا دار الحکمۃ را بسند خود از شریک از سلمۃ بن کہیل از سوید بن غفلۃ از صنابحی از جناب امیر المومنین
علیہ السلام روایت کردہ من بعد در بیان حال اینحدیث شریف گفتہ روی بعضہم ہذا الحدیث عن شریک
ولم یذکروا فیہ عن الصنابحی و نووی چون ازین کلام دریافت نمود کہ بعضے از رواۃ اینحدیث شریف را
از شریک روایت نمودہ اند در سند آن صنابحی را ذکر نکردہ اند بمزید علو فہم چنان گمان کرد کہ سقوط صنابحی در سند
اینحدیث موجب ارسال آنست و بنا برین نسلے امعان نظر و اعمال بصر ترمذی را نسبت کردہ کہ او گفتہ است کہ اینحدیث
مرسلا نیز مروی شدہ است حالانکہ بر ماہرین احوال و ناقدین فن رجال واضح و لائح ست کہ مذکور نمودن صنابحی در سند
اینحدیث و ترک کردن بعضی از رواۃ اینحدیث را بدون ذکر صنابحی چنانچہ ترمذی حکایت آن کردہ امریست کہ اصلا ضررے ندارد و ہرگز سبب ارسال نمیتواند
شد زیرا کہ سوید بن غفلۃ تابعی مخضرم ست کہ ادراک خلفاء اربعہ کردہ و از ایشان سماع احادیث نمودہ پس درینصورت حدیث او از جناب
امیر المومنین علیہ السلام متصل خواہد بود نہ منقطع و کسیکہ مثل ترمذی در سند اینحدیث صنابحی را ذکر میکند یعنی بیان میکند
کہ سوید بن غفلہ اینحدیث را از صنابحی روایت کردہ و صنابحی بروایت آن از جناب امیر المومنین علیہ السلام متفرد شدہ
پس از باب مزید فی متصل الاسانید می باشد چنانچہ حافظ صلاح الدین العلائی در اجوبہ خود کما دریت سابقا در ذکر
حدیث انا دار الحکمۃ گفتہ و لا یرد علیہ روایۃ من اسقط منہ الصنابحی لان سوید بن غفلۃ تابعی مخضرم ادرک
الخلفاء الاربعۃ و سمع منہم فذکر الصنابحی فیہ من المزید فی متصل الاسانید و علامہ فیروزابادی
در نقد الصحیح در ذکر حدیث انا دار الحکمۃ گفتہ و لا یرد علیہ روایۃ من اسقط الصنابحی منہ لان سوید
بن غفلۃ تابعی مخضرم روی عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم و سمع منہم فیکون ذکر
الصنابحی من باب المزید فی متصل الاسانید و باید دانست کہ روایت حدیث انا دار الحکمۃ از جناب امیر المومنین

این کلام بہیچ وجہ قادح در حدیث انا دار الحکمۃ نیست زیرا کہ اگر تسلیم ہم کردہ شود کہ سوای شریک دیگری از ثقات روایت اینحدیث شریف نکردہ پس غایتش انست کہ اینحدیث از افراد شریک باشد و اینمعنی مانع صحت یا حسن ان نیست واز ینجاست کہ خود ترمذی کما صرح بہ المحب الطبری فی الریاض واللہ خاتم تحسین اینحدیث شریف فرمودہ و علامہ علائی در اجوبہ خود کما سبق بعد نقل کلام ترمذی در حق اینحدیث شریف میفرماید وشریک هو ابن عبد اللہ النخعی القاضی احتج بہ مسلم وعلق لہ البخاری و وثقہ یحیی بن معین وقال العجلی ثقۃ حسن الحدیث وقال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمہ من شریک فعلی هذا یکون تفردہ حسنا و فیروزابادی در نقد الصحیح بعد نقل کلام ترمذی متعلق باینحدیث گفتہ وشریک هذا احتج بہ مسلم وعلق لہ البخاری و وثقہ ابن معین والعجلی وزاد حسن الحدیث وقال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اورع فی علمہ من شریک فعلی هذا یکون مفردہ حسنا وازین دو عبارت در کمال وضوح است کہ حدیث انا دار الحکمۃ نزد علائی و فیروزابادی باوصف تفرد شریک بان حسن میباشد حالانکہ در ما سبق بحمد اللہ تعالی از اسانید جمیلہ متکاثرہ وطرق وثیرہ متوافرہ حدیث انا دار الحکمۃ دانستی کہ علاوہ بر شریک دیگر ثقات نیز در روایت اینحدیث با شریک میباشند واز عجائب مستطرفات اینست کہ بعضی از محرفین زائغین ومصحفین رائغین در ینکلام ترمذی نیز تحریف سخیف بکار بردہ راہ احتمال والطاط ثبوت اینحدیث شریف سپردہ اند بیانش انکہ ترمذی چنانچہ شنیدی گفتہ است کہ لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک یعنی نمیشناسیم اینحدیث را از ہیچ یکی از ثقات جز شریک واین عبارت اگرچہ نفی عرفان ترمذی اینحدیث را بروایت غیر شریک از ثقات مینماید لیکن از ان معروفیت اینحدیث نزد ترمذی بروایت شریک و بودن او از ثقات نہایت واضح و لائح است وچون اینمعنی ہم بحمد اللہ تعالی برای ثبوت اینحدیث شریف کافی و وافی است لہذا رگ ناصبیت بعض اہل انحراف جوش زدہ در بعض نسخ صحیح ترمذی در عبارت مذکورہ لفظ غیر را بلفظ عن مبدل نمودند وصورت عبارت باین نحو مسخ کردند لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات عن شریک چنانچہ ملا علی قاری در مرقاۃ در شرح حدیث دار الحکمۃ جای کہ کلام ترمذی متعلق باینحدیث شرح نمودہ است گفتہ ولا نعرف ای نحن هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک بالنصب علی الاستثناء وفی نسخۃ بالجر علی انہ بدل من احد قیل وفی بعض نسخ الترمذی عن شریک بدل غیر شریک واللہ اعلم وغرض از ین تبدیل ضلیل آن بودہ کہ ناظرین صحیح ترمذی مخدوع ومغرور شوند و بداند کہ حدیث انا دار الحکمۃ چنان موہون است کہ ترمذی باوصفیکہ از اسند خود از شریک روایت کردہ لیکن بعد از ان خود معترف

حاشیہ: بمفردہ — بمفردہ

و درین باب استناد بکلام نووی کردن سہام غایت تجہیل و تفضیح و تسفیہ و تقبیح خویش سپردن ست و ریب در صحت و ثبوت آن بخاطر راہ دادن کمال مشاقت حفاظ ثقات و نہایت معاندت نقاد اثبات اغاز نہادن ست کما ھو غیر خاف علی من اوتی شطرا من الانصاف و نظر الی ما سقناہ سابقا من الوجوہ المجموعۃ الاطراف المحصفۃ کل الاحصاف و تامل ما ذکرناہ بالاسلاف من کلمات کبراء السنیۃ اسلافہم و الاخلاف و اگر اولیای حضرت نووی بر کلام ابن عبد ستہام گوش نخہند و بقدح موہون نکیہ از لحن کلام او کسبو حدیث انا مدینۃ العلم متوجہ میشود خوشوقت شدہ داد مصادمت حق صریح دہند ناچار رکاکت این قدح موہون و سخافت این جرح مطعون از کلام علمای اعلام و محققین فخام سنیہ کہ متعرض بقدح نووی شدہ اند بمعرض اثبات میرسانم و سرور و فرح اتباع نووی را مبدل بملال و ترح میگردانم علامہ سیوطی در تاریخ الخلفاء گفتہ واخرج الترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ھذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قالہ جماعۃ منہم ابن الجوزی والنووی وقد بینت حالہ فی التعقیبات علی الموضوعات ازین عبارت ظاہرست کہ نزد علامہ سیوطی قدح نووی درین حدیث و ثیق النصاب مخالف حق و صواب ست و علامہ سیوطی التفاتی بان نفرمودہ بتحسین این حدیث بالحتم والجزم ارغاف آناف جاحدین ذوی الاعتساف نمودہ و ابن حجر مکی در منح مکیہ شرح قصیدہ ہمزیہ در شرح شعر ؎ و وزیر ابن عمہ فی المعالی ؛ ومن الاھل تسعد الوزراء ؛ بعد ایراد مصارع آخر گفتہ تذییل مناسب لما قبلہ وفیہ رد العجز علی الصدر ومن تلک السعادۃ ما اکدہ صلی اللہ علیہ وسلم بہ من المواخاۃ فقد اخرج الترمذی آخی صلی اللہ علیہ وسلم بین اصحابہ فجاء علیؓ تدمع عیناہ فقال یا رسول اللہ آخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین احد فقال صلی اللہ علیہ وسلم انت اخی فی الدنیا والاخرۃ ومنہا العلوم التی اشار الیہا بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وفی روایۃ فمن اراد العلم فلیات الباب وفی اخری عند الترمذی انا دار الحکمۃ وعلی بابہا وفی اخری عند ابن عدی علی باب علمی واختلفوا فی حکم ھذا الحدیث فجماعۃ منہم النووی رحمہ اللہ تعالی علی انہ موضوع والحاکم صححہ وصح بعض الحفاظ المطلعین انہ حدیث حسن ازین عبارت واضح ست کہ ابن حجر حدیث مدینۃ العلم را حتما قول جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میداند و بان استدلال و احتجاج میکند و برای قدح نووی و اخراب او وقعی نمیگذارد بلکہ بعد ذکر ان تصحیح حاکم و تصویب بعض

التعقبات

علیہ السلام منحصر در صنابحی و سوید بن غفلہ نیست بلکہ دیگر تابعین نیز این حدیث شریف را از جناب امیر المومنین علیہ السلام روایت کردہ اند
از انجملہ است ابو عمرو عامر بن شراحیل الشعبی و حدیث او را طراز المحدثین ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ الاصفہانی روایت کردہ کما دریت
فیما مضی و از انجملہ است ابو القاسم اصبغ بن نباتہ التمیمی الحنظلی الکوفی و روایت او را کردن لو را تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی
در کتاب حلیۃ الاولیا و شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجزری در اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ذکر کردہ اند و از انجملہ است ابو زہیر حارث
بن عبد اللہ الاعور الہمدانی الکوفی و روایت او را کردن نیز از تصریح ابو نعیم اصفہانی در حلیۃ الاولیا و تبیین شمس الدین جزری در اسنی المطالب ظاہر و وضحست و نیز
باید دانست کہ سوای جناب امیر المومنین علیہ السلام دیگر صحابہ نیز حدیث انا دار الحکمۃ را از جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روایت
کردہ اند از انجملہ عبد اللہ بن عباس است چنانچہ ابو نعیم اصفہانی در حلیۃ الاولیا گفتہ حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی نا الحسن بن سفیان
نا عبد الحمید بن بحر نا شریک عن سلمۃ بن کہیل عن الصنابحی عن علی بن ابی طالب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انا دار الحکمۃ و علی بابہا رواہ الاصبغ بن نباتۃ والحرث عن علی نحوہ و مجاہد عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم مثلہ و از انجملہ جابر بن عبد اللہ انصاری میباشد چنانچہ عاصمی در زین الفتی گفتہ اخبرنا الشیخ ابو محمد عبد اللہ
بن احمد بن نصر رحمہ اللہ قال اخبرنا الشیخ ابراہیم بن احمد الحلوائی رحمہ اللہ عن محمود بن محمد بن
رجا عن المامون بن احمد و عمار بن عبد المجید و سلیمان بن خمیرویہ عن الامام محمد بن کرام رحمہ اللہ عن
احمد عن محمد بن فضیل عن بیاد بن زیاد عن عبید بن ابی جعد عن جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ یقول انا دار الحکمۃ و علی بابہا فمن اراد الحکمۃ فلیات الباب مذکور فی کتاب المکتفی و
مقصود از ذکر این تحقیق درین مقام آنست کہ مبادا ناظر غیر ماہر بکلام نووی غرہ شدہ گمان نماید کہ حدیث انا
دار الحکمۃ در روایت صنابحی از جناب امیر المومنین علیہ السلام محصور میباشد و بس فلیتنبہ لہذا المرام
واللہ العاصم عن عثار الافہام و ہرگاہ بحمد اللہ تعالی بطلان کلام نووی در حدیث انا دار الحکمۃ بر
ارباب ابصار واضح و آشکار گردید قدحیکہ از لحن قول او متوجہ بحدیث انا مدینۃ العلم میشود نیز از ہم پاشید چہ از عبارت او
کہ سابقا بالفاظہا منقول شدہ واضح و لائحست کہ او حدیث انا دار الحکمۃ را اصل قرار دادہ و حدیث انا مدینۃ
العلم را روایتی از آن فہمیدہ و چون ازین بیان مبرم و تحقیق محکم کمال ثبوت و استناد و تحقق و اعتماد
حدیث انا دار الحکمۃ بمنصہ ظہور رسید اتباع نووی خصوصا مخاطب دہلوی را لازمست کہ
علاوہ بر قبول حدیث انا دار الحکمۃ تن بہ تسلیم صحت حدیث انا مدینۃ العلم ہم در دہند و از ضیق
و کشمکش تضعیف و تعییر نقاد نحاریر وارہند زیرا کہ حرف قدح و جرح حدیث انا مدینۃ العلم بر زبان آوردن

منہم ابن الجوزی والنووی و بالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحدیث صحیح وصوب بعض محققی
المتاخرین المطلعین من المحدثین انه حسن و این عبارت نیز مثل عبارت صواعق در تبیین حسن بودن این
حدیث شریف متین و ایضاح خطاء نووی و دیگر متعنتین کافی و وافی میباشد و از جملهٔ طرائف آنکه قاضی ثناء الله
پانی پتی که حسب افادهٔ مخاطب بیہقی وقت بوده نیز قدح نووی و دیگر متعنتین را در این حدیث شریف زائف و کاسد
و باطل و فاسد وانموده بمزید انصاف افاده فرموده که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود چنانچه در
سیف مسلول گفته پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها رواه
البزار والطبرانی عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس و علی ولخیه وصححه الحاکم و
ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه
منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والجزری انه موضوع وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول
الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید
نظر بر سند قول ابن حجر صوابست اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد
انتهی پس کاش مخاطب قمقام اگر بر افادات دیگر محققین اعلام برنخورده بود برین افادهٔ بیہقی وقت خود مطلع میشد
و زبان بلاغت ترجمان خود را بذکر قدح نووی واخراب او نمی آلود و باعتماد بران و استناد بان گوی سبقت در
میدان عدوان از اصحاب بغی و شنئان نمیربود و از جملهٔ لطائف آنست که حسن علی محدث که تلمیذ رشید مخاطب
وحید ست نیز قدح نووی را در این حدیث شریف خلاف صواب مینماید و بتصریح صریح تحسین این حدیث شریف
می فرماید و در اظهار حق باکی بمخالفت استاد خود نمیدارد و روی التفات بصنیع شنیع او نمیآرد چنانچه در تفریح الاحباب
گفته واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر و ابو نعیم فی المعرفة عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها هذا الحدیث علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا
موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی والنووی و از جملهٔ آیات علو حق و سمو صدق آنست که خود نووی مضمون
بلاغت مشحون حدیث مدینة العلم را در اشعار آبدار خود نظم فرموده اذعان بکمال ثبوت و تحقق این حدیث
شریف در قلوب ارباب انصاف افزوده زنگ ارتیاب از سیاجل افئدهٔ اصحاب الباب کما ینبغی زدوده قدح موهون خود
از کلام او پیراموں این حدیث شریف میرسید بابلغ وجوه آنرا هباء منثورا نموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل در ذکر مادحین جناب امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید و کالامام فی الاسلام والمشار الیه

حفاظ مطلعین حسن بودن اثر بمعرض بیان می آرد و نیز ابن حجر مکی در صواعق که اشتمال آن بر تشدد و تعصب حسب تصریح
عبدالحق دهلوی در تکمیل الایمان واضح و عیانست در فصل ثانی باب تاسع که دران چهل حدیث در فضائل جناب
امیرالمومنین علیه السلام ذکر نموده و آنرا از عزر فضائل آنجناب شمرده گفته الحدیث التاسع اخرج البزار والطبرانی
فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر
والترمذی والحاکم عن علیّ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی
بابها وفی روایة فمن اراد العلم فلیأت الباب وفی اخری عند الترمذی عن علیّ انا دار الحکمة
و علی بابها وفی اخری عند ابن عدی علیّ باب علمی وقد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعة
علی انه موضوع منهم ابن الجوزی والنووی وناهیک بهما معرفة بالحدیث وطرقه حتی قال بعض
محققی المحدثین لم یأت بعد النووی من یدانیه فی علم الحدیث فضلا عن ان یساویه وبالغ
الحاکم علی عادته وقال ان الحدیث صحیح وصوب بعض محققی المتاخرین المطلعین علی الحدیث
انه حدیث حسن ومر الکلام علیه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر باوصفیکه از راه غمارت و انحراف
خود را از ذکر قدح ابن الجوزی و نووی درینحدیث شریف باز نداشته بلکه ترانه نی محل در مدح سرای ایشان
بر داشته و بالخصوص در حق نووی علم کمال اطراء او برافراشته و تصحیح حاکم اینحدیث شریف را از قبیل مبالغ
انگاشته لیکن باز هم چاره جز اظهار حسن بودن اینحدیث شریف ندیده بنقل افاده بعض محققین متاخرین
مطلعین بر علم حدیث تنظیر خطای ابن الجوزی و نووی و اخراب و گردیده و شیخ عبدالحق دهلوی در رجال
مشکوة بترجمه جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته و اخرج الترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها وقد تکلم فی هذا
الحدیث قال ابن حجر هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح کما قال الحاکم ولا موضوع کما قاله
جماعة منهم ابن الجوزی والنووی ازین عبارت نیز واضحست که حدیث انا مدینة العلم حدیث حسن میباشد
و نووی و دیگر کسانیکه درینحدیث شریف راه قدح پیموده اند ارتکاب خلاف صواب نموده وناهیک بهذا
دلیلا علی خطاء النووی واخرابه فی قدح هذا الحدیث المتین المحصف فی نصابه و محمد بن علی
الصبان المصری در اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین بعد نقل اینحدیث شریف
از اکابر علماء خود بطرق متعدده گفته وقد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعة علی انه موضوع

بن الضریس وھو ثقۃ حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن ابی معویۃ وقال ابو الصلت لحمد بن محمد بن محرز سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال لیس ممن یکذب فقیل لہ فی حدیث ابی معویۃ انا مدینۃ العلم فقال ھو من حدیث ابی معویۃ اخبرنی ابن نمیر قال حدث بہ ابو معویۃ قدیما ثم کف عنہ وقال کان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب ھذہ الاحادیث ویلزم المشائخ قلت فقد بری ابو الصلت عبد السلام من عھدتہ وابو معویۃ ثقۃ مامون من کبار الشیوخ وحفاظھم المتفق علیھم وقد تفرد بہ عن الاعمش فکان ما ذا وای استحالۃ فی ان یقول النبی صلی اللہ علیہ وسلم مثل ھذا فی حق علی ولم یات کل من تکلم فی ھذا الحدیث وجزم بوضعہ بجواب عن ھذہ الروایات الصحیحۃ عن یحیی بن معین ومع ذلک فلہ شاھد الخ سوم آنکہ علامۂ زرکشی با وصفیکہ در لآلی منثورہ عبارت ذہبی بر قدح حدیث انا مدینۃ العلم نقل کردہ لیکن بنقل کلام علائی عمدۃ الاعلام کمال وہن و انثلام و وہی انخرام آن بر ارباب احلام واصحاب افہام واضح وظاہر فرمودہ وچون خود علامۂ زرکشی قائل بحسن بودن حدیث انا مدینۃ العلم میباشد کما نقلہ عنہ المناوی فی فیض القدیر والمولوی حسن الزمان المعاصر فی القول المستحسن لہذا کمال فساد وبطلان زعم ذہبی کبیر الشان بحسب مذہب ومختار خود علامۂ زرکشی والا شان نیز واضح وعیان می باشد چہارم آنکہ ادعای باطل موضوعیت این حدیث شریف کہ از ذہبی در میزان سر زدہ بحدے موہون ومضمحل ست کہ علامۂ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان آنرا بنہایت متانت ورزانت مردود ومطرود وانمودہ کمال سخافت ورکاکت آن بر الباب فطنت وکیاست واضح وعیان فرمودہ حالا مجازفت ظاہر العدوان ذہبی در میزان وکلام نصفت اقتران علامۂ ابن حجر در لسان باید شنید وبہر دو را در میزان نقد واعتبار باید سنجید ذہبی در میزان گفتہ جعفر بن محمد الفقیہ فیہ جہالۃ قال مطین حدثنا جعفر حدثنا ابو معویۃ عن الاعمش عن مجاھد عن ابن عباس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وھذا موضوع وعلامۂ ابن حجر در لسان المیزان بعد نقل عبارت مذکورہ گفتہ ھذا الحدیث لہ طرق کثیرۃ فی مستدرک الحاکم اقل احوالہا ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیہ بالوضع پنجم آنکہ علامۂ سخاوی در مقاصد حسنہ زعم باطل ذہبی را مدفوع وموہون ومقلوع ومطعون وانمودہ در اثبات وتحقیق حدیث مدینۃ العلم بکلام علائی عمدۃ الاعلام تمسک فرمودہ وبذکر دیگر اخبار مؤیدہ وا نمود شیدہ این خبر منیف در تقویت وتایید وابرام وتوکید آن افزودہ قصب السبق در تعییر وتشویر جاحدین این حدیث شریف از امثال خود ربودہ وقد سبقت عبارتہ فیما مضی

فی الاعلام مرجع العلوم والفتاوی ابی زکریا محیی الدین یحیی النواوی فانہ قد قال واجاد المقال
ے امام المسلمین بلا ارتیاب ٭ امیر المومنین ابو تراب ٭ نبی اللہ خازن کل علم ٭ وعلی للخزانۃ
مثل باب ٭ انتہی ولقد حق بعد ھذا ان یقال علی سبیل ضرب الامثال ٭ اطف المصباح فقد طلع
الصباح اما شمس الدین ذہبی پس اگرچہ بمزید عتو وطغیان وبغی وشنان بقدح حدیث مدینۃ العلم مرتکب خسارت
عظیمۃ الشان ومحتقب جسارت کثیرۃ الخسران گردیدہ لیکن نزد ارباب تحقیق وامعان واصحاب تنقید واتقان
قدح او درین حدیث مشید الارکان حصیف البنیان درکمال سخافت وبطلان ورکاکت وہوان رسیدہ
است وبوجوہ موفورہ ودلائل غیر محصورہ کہ بعضے ازان رد ما للاختصار درینمقام ایماء واشعار کردہ می آید قابل اعتنا
والتفات منقدین اثبات نیست اول آنکہ زعم واختراع ذہبی عسا از شنائع الفضاوایغال وایجاف اودر ہوائے کذب واعتساف والفضاوانجس
الاوصاف اعنی اقتراف واصطراف نصب وخلاف با اہلبیت عصمت ٭ طہارت وعفاف علیہم من اللہ
الاف السلام المضاعفۃ الاضعاف والتسام او بدیگر قوادح فظیعۃ الاصناف سابقا در مجلد حدیث طیر حسب اقتدار
واقتراف اعاظم اسلاف سنیہ شنیدی وبکنہ مثالب مطہرۃ الاسراف ومطاعن مبنیۃ الاسفاف او کما ینبغی وا رسیدے
ولعدان ہرگز کسی از ارباب انصاف در انقصام وانقصاف وانخرام وانتساف قول ظاہر السخاف و
قدح سراسر خراف او درباب این حدیث محصوف الاطراف ریبے نخواہد ورزید وغایت اعتدا واجحاف او را در حق
این خبر متین الاحصاف بنظر حق بین نہایت واضح ومستبین خواہد دید دوم آنکہ علامہ صلاح الدین العلائی
برین تجاسر فضیع ذہبی رد صریح نمودہ ببیان فصیح صدق نصیح را واضح ولائح فرمودہ چنانچہ علامہ سیوطی در قوت المغتذی
گفتہ وقال الحافظ صلاح الدین العلائی فی اجوبتہ ھذا الحدیث ذکرہ ابو الفرج بن الجوزی
فی الموضوعات من طرق عدۃ وحکم ببطلان الکل وکذلک قال بعدہ جماعۃ منہم الذہبی فی المیزان
وغیرہ والمشہور بہ روایۃ ابی الصلت عبد السلام بن صالح الہروی عن ابی معویۃ عن الاعمش عن مجاہد
عن ابن عباس مرفوعا وعبد السلام ھذا تکلموا فیہ کثیرا قال النسائی لیس بثقۃ وقال الدارقطنی وابن عدی
منہم زاد الدارقطنی رافضی وقال ابو حاتم لم یکن عندی بصدوق وضرب ابو زرعۃ علی حدیثہ ومع ذلک
فقد قال الحاکم حدثنا الاصم حدثنا عباس یعنی الدوری قال سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال
ثقۃ فقلت الیس قد حدث عن ابی معویۃ حدیث انا مدینۃ العلم فقال قد حدث بہ محمد بن جعفر الفیدی
وھو ثقۃ عن ابی معویۃ وکذلک روی صالح جزرۃ ایضا عن ابن معین ثم ساقہ الحاکم من طریق محمد بن یحیی

ضرب ط

مثل هذا فی حق علی الخ ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر مکی اگرچه اولا بوجه زیغ کامن قلبش مدعی کثرت و عظمت
قائلین بوضع احادیث گردیده بر سر تعدید اسمای بعضی از ایشان مثل قزوینی و ابن الجوزی و ذهبی رسیده لیکن
من بعد چار و ناچار اعتراف صریح به تساهل کثیر ایشان نموده باثبات غیر سائغ بودن حکم بوضع احادیث شریف نقل
باطل ایشان را بغایت منقوض و مرضوض فرموده و چون اقدام ایشان بر دعوی وضع احادیث شریف نزد
ابن حجر نهایت شنیع و فظیع بود لهذا از راه کمال اضطرار و انتشار تاویل کلام فاسد النظام ایشان را واجب دیده در ذیل
کلام آن متفوهین بالا باطیل تلمیع و تسویل و تخدیع و تضلیل گردیده بالجمله ازینجا بنهایت وضوح متضح ست که طعن ذهبی و
امثال او در حدیث شریف بحد فضیح و قبیح ست که ابن حجر با وصف تعصب و تصلب حجری خود آنرا غیر جائز دانسته براءت
صریحه ازان آغاز نهاده داد کمال توهین و تهجین صریح تشنیع ایشان داده **یازدهم** آنکه نیز ابن حجر مکی در فتاوی
حدیثیه قدح ذهبی وغیره را در حدیث مدینة العلم ناقابل التفات انگاشته باثبات و تحقیق احادیث اعلام تفضیح
هر طاعن سخیف افراشته چنانچه در فتاوی مذکوره کما سمعت سابقا گفته واما حدیث انا مدینة العلم
وعلی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح وقول البخاری لیس له وجه صحیح والترمذی منکر
وابن معین کذب معترض وان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وتبعه الذهبی وغیره علی ذلک
دوازدهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال عبارت جمع الجوامع علامه سیوطی که مشتمل بر جسارت فاضحه و خسارت
لائحه ذهبی ست بلا رد و نکیر آورده طریق تسلیم هوان و بطلان قدح آن عدیم الایقان باقدام انقیاد و اذعان
سپرده **سیزدهم** آنکه علی قاری در مرقاة با وصفیکه جسارت ذهبی عظیم المراد و کلمات بعضی دیگر از ارباب
و امترا در باب احادیث شریف نقل نموده لیکن من بعد بذکر افاده علامه علائی و تحقیق حافظ ابن حجر زنگ این هفوات
باطله و صداء این اقوال عاطله از قلوب اصحاب نقد و اعتبار و بسبر و اختبار زدوده **چهاردهم** آنکه علامه مناوی
در فیض القدیر شرح جامع صغیر قدح ذهبی و دیگر متعنتین را در باب احادیث شریف بافادات اکابر اعلام و
اساطین فخام مذهب خویش متعقب و مردود نموده و بالخصوص بنقل افاده علامه علائی و ابن حجر عسقلانی کمال
بطلان و هوان قدح ذهبی عظیم العدوان واضح و عیان فرموده قد سبقت عبارته فیما مضی **پانزدهم**
آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در لمعات شرح مشکوة عبارت مقاصد حسنه سخاوی را که مبطل مزعوم شوم ذهبی ست اولا
ذکر کرده و آخر کلام جامع از مهره فن شمرده مظهر تصویب آن گردیده وهذا ایضا کاف ووافٍ بارغام انف
المنکر المعتر للخلاف المتهالك علی قول الذهبی الراکب متن الاعتساف الذاهب عریضا فی مهامه

ششم آنکه علامہ سیوطی در لآلی مصنوعہ کلام علامہ علائی کہ مشتمل بر رد مزعوم مشئوم ذہبی ملوم ست استنادا نقل فرموده
و بذکر آن نهایت سقوطش از محل اعتماد ارباب رشد و سداد واضح و لائح نموده وهذا مما يدلك على سخافة كلام
الذهبي وغاية بطلانه ويرشدك الى وضوح وهنه وجلاء هوانه هفتم آنکه علامہ سیوطی در قوت المغتذي
شرح صحیح ترمذی نیز کلام علائی والا مقام کہ قالع اساس زعم نافرجام ذہبی عظیم الاجرام ست برای تشیید
و تایید این حدیث سدید نقل فرموده روان جاحد عنید و معاند مرید را کما ینبغی فرسوده كما دريت آنفا ولا
نخالك ترتاب بعده في مهانة كلام الذهبي وبواره او تؤثر الميل والركون اليه تباً له وعثاره هشتم
آنکه علامہ سیوطی در جمع الجوامع نیز بطلان زعم ذہبی در باب این حدیث شریف بمعرض اثبات رسانیده بنقل افاده
علائی و کلام ابن حجر ادعای آن ناکب عظیم الغرر را هباءً منثورا گردانیده و هرچند تمام عبارت جمع الجوامع کہ تشیید
ارکان این حدیث منیف و مرغم انف هر طاعن عنیف ست سابقا منقول شده لیکن درینمقام جزوی ازان کہ اوفق
بمقصود و مرام و ادخل فی الافحام و الالزام ست باز باید شنید سیوطی در جمع الجوامع در ذکر این حدیث شریف میفرماید وقال
الحافظ صلاح الدين العلائي قد قال ببطلانه ايضا الذهبي في الميزان وغيره ولم يأتوا في ذلك بعلة قادحة
سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر في لسانه هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرك
الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع نهم آنکه علامہ سیوطی
در در منتثره نیز فساد قدح ذہبی واضح الفساد و دیگر ارباب مراء و لداد درین حدیث واضح السداد ظاهر و باهر نموده بذکر افاده
علائی عمدة النقاد و اظهار تایید آن بتحقیق ابن حجر عظیم الانتقاد در تشیید مبانی این خبر منیر علم الرشاد افزوده دهم آنکه
ابن حجر مکی با آنهمه عصبیت و عناد و غمز و لداد قول ذہبی و امثال او را درین حدیث شریف مردود و مطرود ساخته باظهار
تساهل کثیر شان کما ینبغی پرداخته چنانچه در منح مکیه شرح قصیده همزیه کما سمعت سابقا بعد آنکه حدیث انا دار الحكمة
وانا مدينة العلم را متحد دانسته در باب آن آرای اربعه نقل کرده بعد نقل سه رائی ازان میگوید موضوع وعليه
ای الرای الرابع انه موضوع
كثيرون ائمة حفاظ كالقزويني وابن الجوزي وجزم ببطلان جميع طرقه الذهبي في ميزانه وغيره وهؤلاء وان كانوا
ائمة اجلاء لكنهم تساهلوا تساهلا كثيرا كما علم مما قررته وكيف ساغ الحكم بالوضع مع ما تقرر ان
رجاله كلهم رجال الصحيح الا واحدا فمختلف فيه ويجب تاويل كلام القائلين بالوضع بان ذلك لبعض
طرقه لا كلها وما احسن قول بعض الحفاظ في ابي معوية الحديث وانه المتكلم فيهم بما لا يسمع هو ثقة مامون من
كبار المشايخ وحفاظهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا واي استحالة في انه صلى الله عليه وسلم يقول

النبی صلی اللہ علیہ وسلم ابایعہ فقلت انی علی دین وانی ان ترکت دینی ودخلت فی دینک لا یعذبنی اللہ فی الآخرۃ قال نعم وبہ ثنا عبد الرحیم بن سلیمان عن عبید بن ابی الجعد قال سئل جابر عن قتال علی فقال مایشک فی قتالہ الا کافر وبہ ثنا شریک عن سلمۃ بن کہیل عن الصنابحی عن علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد المدینۃ فلیأت باب المدینۃ انتہی کلام الذہبی فی المیزان وبعد ہذا البیان وغب ذلک التبیان الماحی آثار الزیغ والعدوان القالع من ریب الاصل والبنیان لا یخلد الی قدح ہذا الحدیث العلی المکان المقبول عند علماء ہذا الشان الا من غلب علی قلبہ الطبع والران واستہام بہ الغرور واستہواہ الشیطان واللہ العاصم عما یورث سخط الرحمن ویقود الی لظی النیران اما شمس الدین الجزری پس نسبت قدح حدیث مدینۃ العلم باو کمال ظلم واعتدا وجور وجفا بلکہ بحت باطل وخطا وعین کذب و افترا ستچہ بر ہر کسے کہ کتاب اسنی المطالب فی مناقب امیر المومنین علی بن ابیطالب بنظر بصیرت دیدہ وبمدلولات الفاظ وجملات آن رسیدہ کالشمس فی رابعۃ النہار واضح وآشکار ست کہ علامہ شمس الدین جزری در ان کتاب باثبات حدیث انا مدینۃ العلم شرف گردیدہ و باذعان التصدیق وابرام وتحقیق آن کما ینبغی گردیدہ حالا افادات علامہ جزری متعلق باینحدیث شریف باید شنید و دست تحیر بدندان التعجب از جسارت موحشہ وجرأت مدہشہ مخاطب عظیم التعصب باید گزید علامہ جزری در اسنی المطالب فی مناقب امیر المومنین علی بن ابیطالب گفتہ اخبرنا الحسن بن احمد بن ہلال قراءۃ علیہ عن علی بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد فی کتابہ من اصبہان اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسن المقری اخبرنا احمد بن عبد اللہ بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی اخبرنا الحسن بن سفیان اخبرنا عبد الحمید بن بحر اخبرنا شریک عن سلمۃ بن کہیل عن الصنابحی عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا رواہ الترمذی فی جامعہ عن اسمعیل بن موسی حدثنا محمد بن عمر الرومی حدثنا شریک عن سلمۃ بن کہیل عن سوید بن غفلۃ عن الصنابحی عن علی وقال حدیث غریب ورواہ بعضہم عن شریک ولم یذکروا فیہ عن الصنابحی قال ولا یعرف ہذا الحدیث عن واحد من الثقات غیر شریک وفی الباب عن ابن عباس انتہی قلت ورواہ بعضہم عن شریک عن سلمۃ ولم یذکر فیہ عن سوید ورواہ الاصبغ بن نباتۃ والحارث عن علی نحوہ ورواہ الحاکم من طریق مجاہد عن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولفظہ انا مدینۃ

(حاشیہ: عمر صح — نعرف)

الجزاف والسفساف شانزدہم آنکہ محمد صدر عالم در معارج العلی کلام جمع الجوامع سیوطی را کہ متضمن توہین
و تہجین مزعوم ذہبی افین در حق این حدیث متین ست استناداً واعتماداً ناقل گردیدہ باظہار کمال رزانت و رصانت
حدیث مدینہ مبین سخافت و مہانت قدح ارباب ضغینہ گردیدہ ہفدہم آنکہ علامہ محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی
الصنعانی در ضمن اثبات و تایید و ابرام و تشیید حدیث مدینة العلم افادۂ علامہ علائی و کلام حافظ ابن حجر عسقلانی
کہ مظہر بطلان و فساد قوانح ذہبی راس فرق الاحقاد می باشد احتجاجاً نقل فرمودہ زنگ ضلال ذہبی عظیم الاحتیال
از خواطر و ضمائر قاصرین زدودہ چنانچہ در روضہ ندیہ شرح تحفہ علویہ کما دریت سابقاً گفتہ وقال الحافظ صلاح الدین
العلائی قد قال ببطلانہ ایضاً الذہبی فی المیزان وغیرہ ولم یاتوا فی ذلک بعلة قادحة سوی دعوی الوضع
دفعاً بالصدر وقال الحافظ ابن حجر ہذا الحدیث لہ طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالہا ان
یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیہ بالوضع ہیجدہم آنکہ علامہ شوکانی کما سمعت سابقاً
در فوائد مجموعہ بطلان قول فاسد و ہوان زعم کاسد ذہبی بر ملا نمودہ باثبات حسن این حدیث شریف بوجہ احسن ارغام
انف آن جاحد عنیف فرمودہ نوزدہم آنکہ دمنتی معاصر در نفع قوت المغتذی کلام علائی عالیمقام کہ کاشف
طمر ذہبی ذاہب الکلام و موہن اسر منکر مرسل الزمام ست ذکر نمودہ مسلک تشیید و ابرام و توطید و احکام این خبر متین
النظام پیمودہ بستم آنکہ از اثبات علو حق و اضح اسناد و ہمو صدق لائح الجلا آنیست کہ خود ذہبی در میزان بسند
متصل روایت حدیث مدینة العلم کردہ وانرا از عوالی احادیث سوید بن سعید کہ از جملۂ مشایخ مسلم صاحب صحیح ست
شمردہ باین صنیع بدیع تمامی ہفوات خود را ہباء منثورا نمودہ کمال ثبوت و تحقق این حدیث بر ارباب نقد و امعان واضح
و ظاہر فرمودہ چنانچہ در میزان در ترجمۂ سوید بن سعید گفتہ قلت عاش سوید مائة سنة ومات فی سنة اربعین
ومائتین ووقع لنا من عالی حدیثہ اخبرنا ابو المعالی الابرقوہی انا المبارک بن ابی الجواد انا احمد بن ابی غالب
انا عبد العزیز بن علی انا ابو طاہر الذہبی ثنا عبد اللہ بن محمد ثنا سوید بن سعید ثنا زیاد بن الربیع
عن صالح الدہان عن جابر بن زید قال نظرت فی اعمال المرء فاذا الصلاة تجہد بالبدن ولا
تجہد بالمال وکذلک الصیام والحج یجہد المال والبدن فرایت ان الحج افضل من ذلک کلہ اخبرنا محمد
بن عبد السلام عن زینب بنت ابی القسم انا عبد المنعم بن القشیری انا ابو سعید الادیب ثنا محمد بن بشیر
ثنا ابو الولید السرخسی ثنا سوید ثنا علی بن مسہر عن داؤد عن عکرمة عن ابن عباس قال صاحب الذبیح اسحق
وقولہ وبشرناہ باسحق ای بنبوتہ وبہ نا علی عن اشعث عن ابن سیرین عن الجارود العبدی قال اتیت

افزوده **دوازدهم** آنکه خود علامه جزری حدیث مدینة العلم را از جمله احادیثی دانسته که یا متواتر یا صحیح یا حسن می‌باشد و چون علامه جزری از حاکم تصحیح آن بلا تعقب نقل کرده ظاهر آنست که قول او در باب این حدیث با قول حاکم اتفاق داشته باشد **سیزدهم** آنکه علامه جزری حدیث مدینة العلم را از اسنای مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام دانسته **چهاردهم** آنکه واضح شد که جزری بجمع حدیث مدینة العلم و امثال آن درین کتاب طالب ثواب و قرب از خداوند عالم گردیده و ظاهرست که العیاذ بالله اگر حدیث مدینة العلم نزد او از جمله موضوعات می‌بود کما هو زعم المخاطب الشائن الکابلی المائن هرگز درج آن درین کتاب نمی‌فرمود و بجمع کتابی که شامل بر آنست طلب ثواب و قرب نمی‌کرد زیرا که ادراج موضوعات و اکاذیب سبب تبعید و تعذیب ست نه موجب اثابت و تقریب **پانزدهم** آنکه واضح شد که علامه جزری حدیث مدینة العلم و امثال آنرا نسبت بدیگر مناقب جلیله و محاسن جمیله جناب امیر المومنین علیه السلام مثل نزر من بحر و قل من کثر می‌داند و واضح ست کل الوضوح که اگر حدیث مدینة العلم عیاذا بالله نزد جزری موضوع می‌بود هرگز آنرا از مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام نمی‌شمرد و فضلا از ینکه آنرا قابل درج در تصنیف بداند و آنرا از جمله دیگر فضائل و مناقب که ذکر نکرده برای درج در کتاب خود منتخب نماید **فوا عجباه** چسان مخاطب و الاتبار با آنهمه کمالات بارعه و ملکات ناصعه که اتباع و اشیاع حضرتش برای او ادعای آن دارند و خود شاه صاحب نیز بکلمات تحذلق آمیز و جملات تفیهق انگیز خود همت بر تصویر مزعوم شان برمی‌گمارند از ینهمه مقاصد و مآرب عبارات اسنی المطالب غض بصر و قطع نظر نموده مثل علامه جزری را که بچندین وجوه معتبره و مؤیدات محکمه تایید و تشیید و توطید و تسدید حدیث مدینة العلم فرموده است بی محابا قائل بوضع این حدیث شریف وانمی نمایند و در ارتکاب بهت صراح و کذب بواح قصب السبق از امثال مسیلمه و سجاح می‌ربایند و لیس هذا منه ببدیع و طریف فقد عرف قدما بالتهالک علی الافتراء و التحریف والله العاصم عن التخدیع و التلفیف و هو المجازی کل من یعتدی لزیغه علی الحق و یحیف **و از عجائب آنست** که قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب بیهقی وقت خود بوده علامه جزری را قائل بوضع این حدیث دانسته و با وصف بیهقی وقت بودن نظرے بر افادات غالیه و اجادات عالیه کتاب اسنی المطالب علامه جزری نه انداخته لیکن بس غنیمت ست که قاضی مذکور قدح و جرح این حدیث شریف را مقبول و مسلم نداشته بمطرود و مردود نمودن آن رایت تحقیق و تنقید افراشته چنانچه اولا بنقل تحقیق علامه ابن حجر در تشیید مبانی آن افزوده و ثانیا بافاده اینمعنی که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث میتوان کرد نهایت وهن و هوان کلمات متعنتین واضح و لائح فرموده

العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیاتہا من بابہا وقال الحاکم صحیح الاسناد ولم یخرجاہ ورواہ ایضاً من حدیث جابر بن عبد اللہ ولفظہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب

ونیز جزری در رسالہ اسنی المطالب بعد حمد و صلوٰۃ گفتہ وبعد فہذہ احادیث مسندۃ مما تواتر وصح وحسن من اسنی مناقب الاسد الغالب مفرق الکتائب ومظہر العجائب لیث بنی غالب امیر المومنین ابی الحسن علی بن ابی طالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ ورضی عنہ وارضاہ اردفتہا بمسلسلات من حدیثہ وبمتصلات من روایتہ وتحدیثہ وباعلی اسناد صحیح الیہ من القرآن والصحبۃ والخرقۃ التی اعتمد فیہا اہل الولایۃ علیہ نسأل اللہ تعالیٰ ان یثبتنا علی ذلک ویقربنا لدیہ و نیز در آن بعد ایراد احادیث ثنا قبہ گفتہ قلت فہذہ انزر من بحر وقل من کثر بالنسبۃ الی مناقبہ الجلیلۃ ومحاسنہ الجمیلۃ ولو ذہبنا لاستقصاء ذلک بحقہ لطال الکلام بالنسبۃ الی ہذا المقام ولکن نرجو من اللہ تعالیٰ ان یتیسر افراد ذلک بکتاب نستوعب فیہ ما بلغنا من ذلک واللہ الموفق للصواب از ملاحظہ این عبارات بر ناظر بصیر بمعن خبیر مستبین ومتبین ومستنیر است

اسد اللہ

کہ علامہ جزری بحریر حدیث مدینۃ العلم را با فادات خود تشیید و تازیر نمودہ بچند وجہ اول آنکہ حدیث انا دار الحکمۃ را کہ موئید و مشید حدیث انا مدینۃ العلم میباشد بسند متصل خود روایت نمودہ دوم آنکہ روایت کردن ترمذی حدیث انا دار الحکمۃ را نیز با ثبات رسانیدہ سوم آنکہ بنقل کلام ترمذی متعلق باین حدیث شریف ظاہر فرمودہ کہ این حدیث از شریک بطریق دیگر ما ورای طریق ابن الرومی نیز منقول شدہ چہارم آنکہ بنقل کلام ترمذی اینہم واضح نمودہ کہ حدیث انا دار الحکمۃ از ابن عباس نیز ما ثور ست پنجم آنکہ جزری بکلام خود قلت وقد رواہ بعضہم عن شریک عن سلمۃ ولم یذکر فیہ عن سوید بر ارباب اعیان ظاہر نمودہ کہ حدیث انا دار الحکمۃ بسند دیگر علاوہ بر اسانید مذکورہ نیز منقول گردیدہ ششم آنکہ افادہ نمودہ کہ حدیث انا دار الحکمۃ را اصبغ نیز از امیر المومنین علیہ السلام روایت کردہ ہفتم آنکہ تصریح نمودہ باینکہ حدیث انا دار الحکمۃ را حارث نیز از جناب امیر المومنین علیہ السلام روایت کردہ ہشتم آنکہ علامہ جزری بعد اینہمہ افادات خود حدیث مدینۃ العلم را بروایت ابن عباس از حاکم نقل فرمودہ نہم آنکہ صحت اسناد آن نیز بنص حاکم ظاہر نمودہ دہم آنکہ عدم اخراج شیخین یعنی بخاری و مسلم نیز از حاکم نقل کردہ و بنقل این افادہ ظاہر فرمودہ کہ حدیث مدینۃ العلم اگرچہ بر شرط بخاری و مسلم بود ولیکن ایشان بروایت آن احراز شرف نفرمودند و خویشتن را عرضۃ تندید و تعییر ناقدین بخارید نمودند یازدہم آنکہ حدیث مدینۃ العلم را بروایت جابر نیز از حاکم نقل فرمودہ در کمال تشیید و توطید آن

بتنقید اثبات کرام اهلسنت از جمله احادیث صحیحه مستنده و اخبار ثابته موطده ست و یقینا قابل تمسک و احتجاج می باشد و خاک مذلت و عار بر روس ارباب جحود و انکار کما ینبغی می پاشد و اورد ن علمای شیعه این احادیث را در مقام الزام خصام و محل افحام منکرین خلافت بلافصل جناب امیر المومنین علیه السلام در نهایت حصافت و ابرام و کمال حصانت و استحکام و نزد ارباب احلام و اصحاب افهام دلیل صریح علو مکان علمای اهل حق کرام در علم مناظره و کلام و برهان صحیح شان شان در تبکیت و تسکیت منکرین لئام ست نه آنکه جای سخریه و فسوس و تشنیع معکوس و تقریع منکوس متقطع مرکوس شاهصاحب عظیم المقام و دیگر اتباع اغتشام ان قدوۂ و امام عوام کالانعام بوده باشد مگر نمی بینی که قطع نظر از دیگر احادیث بالخصوص این حدیث شریف اعنی حدیث انا مدینة العلم مرتبه رسیده که جمع غفیر از اعاظم حفاظ مسندین و افاخم نقاد محدثین سنیه تبرع او اخراج و ذکر و دراج ان گسویده عدد کثیر از اکابر اعالی مقام دخبرای ذوالاحترام شان این حدیث شریف را بصیغ حتم و جزم ذکر کرده منظر کمال نزاهت و متانت ان گردیده اند جماعات سدیده از نقاد متقدین و سباق محققین بافادات خود صحت این از واضح و روشن فرموده اقوام عدیده از ارباب نقد و تحقیق و اصحاب تبر و تدقیق حسن بعض از طرق آن مبین نموده اند ۷ و علاوه برین ذکر این خبر منیف بحد ثبات و تحقق و قابل تمسک و احتجاج بودن بسیاری از علمای اعلام محققین فخام سنیه در مسالک دینیه و مقاصد یقینیه باستدلال فرموده کمال ثبوت و تحقق آن بر ارباب تفقه متبین و متضح نموده اند سابقا شنیدی که علامه عاصمی در زین الفتی در بیان مشابهات جناب امیر المومنین علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام در مقام اثبات علم و حکمت جناب امیر المومنین علیه السلام احتجاج باین حدیث شریف نموده چنانچه گفته وکذلك المرتضی رضوان الله علیه فضل بالعلم والحکمة ففاق بهما جمیع الامة ملخلفاء الخلفاء الماضین رضی الله عنهم اجمعین ولذلك وصفه الرسول علیه السلام بهما حیث قال یا علی ملئت علما وحکمة وذکر فی الحدیث عن المرتضی رضوان الله علیه ان النبی صلی الله علیه کان ذات لیلة فی بیت ام سلمة فبکرت علیه بالغداة فاذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبی صلی الله علیه الی المسجد وعلی عن یمینه وابن عباس عن یساره فقال النبی علیه السلام یا علی ما اول نعم الله علیك قال خلقنی فاحسن خلقی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسه قال ثم ماذا قال قلت وان تعد وانعمة الله لا تحصوها قال فضرب النبی صلی الله علیه یده علی کتفی وقال یا علی ملئت علما وحکمة ولذلك قال النبی صلی الله علیه انا مدینة العلم وعلی بابها و نیز علامه عاصمی در زین الفتی در ذکر مشابهات جناب امیر المومنین علیه السلام با حضرت داود علیه السلام استدلال بحدیث مدینة العلم فرموده چنانچه گفته فکذلك المرتضی رضوان الله علیه اوتی من فصل الخطاب کما ذکرناه فی

۷ و از جمله ایشان افاده حافظ علائی و علامه فیروزآبادی بالخصوص قابل مراجعه و ملاحظه است که این هر دو محقق عالی مرتبه قایل شده اند باینکه حدیث انا مدینة العلم بدرجه حسن محتج به است ۱۲ منه

کما حدیث فیما سبق بعون الله الجلیل فلیکن منک علی ذکر بالتفصیل بالجملہ ازین بیان تمامتر
تو تران کالصبح اذا اسفر واستبان واضح وعیان گردید که آنچه شاهصاحب در اثبات مطعونیت حدیث
مدینة العلم اقوال رکیکه شنیعه و کلمات زائفه فظیعه از اسلاف خویش نقل نموده اند بعضی ازان باطل محض
و افترای بحت ست و شطرے ازان اگر بمعرض ثبوت هم میرسد بحسب افادات مبرمه و تحقیقات محکمه دیگر منقدین
اجله و محققین کبار از حلیه صدق و سداد عاطل و باقصائی مراتب سقوط و هبوط نازل میباشد و بنقل اینچنین اقوال واهیه
موهونه و طامات سخیفه مطعونه جز افتضاح خود و اسلاف خود حاصلی نیست و در ذکر آن سوای اظهار انهماک در جحد ثابتات
و انکار واضحات طائلی نه و معذلک از بیان سابق و لاحق اینهم مرتبه تحقق تام و ثبوت لاکلام رسید که اینحدیث شریف و
خبر منیف بجدے مرصوص و مشید و مبرم و ممهد ست که قدح آن از هر کسیکه باشد نزد نقاد اثبات هرگز قابل اصغا و
التفات نیست پس علاوه برین فواتح که شاهصاحب بذکر ان پرداخته مایه تندید و تعییر و تخجیل و تشویر برائے اسلاف
و کبرائے نحاریر خود مهیا ساخته اند کلماتے که از بعض متعنتین ارباب عناد و متشدقین اصحاب لداد در خلال بعض عبارات
سالفة النقل مثل عبارات مذکوره تیسیر سیوطی و مرقاة ملا علی و ما در فیض القدیر مناوی منقول شده بر فرض ثبوت وصدور آن از ایشان
نیز لمع سراب و مثل نقش بر آب ست که هیچ عاقل بصیر و ناقد خبیر بامثال آن ترهات و اشباه ان طامات مخدوع
و مغرور نخواهد گردید و از همین جاست که خود ناقلین آن مثل علامه سیوطی و ملا علی قاری و علامه مناوی پے ببطلان
و فساد و انخرام و انهدام آن برده طریق تعقب و رد آن بذکر تحقیقات انیقه و تبیینات رشیقه و تسدیدات کافیه
و تشییدات وافیه مثبتین و مبرهنین و مصححین و محکمین اینحدیث شریف سپرده اند و مردودیت و مطرودیت
آن بنصوص کلمات متینه و خصوص افادات رزینه دیگر اعلام محققین و احبار منقدین سنیه نیز واضح و لائح ست
کما سبق فلا تکن من الذاهلین المبعدین الحائدین و لا تعدل عن هذا الحدیث الحصیف المتین
الذی عز مناره علی رغم انف الجاحدین قوله پس تمسک باین احادیث موضوعه که اهلسنت انرا از
دائره تمسک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان دلیل صریحست بر دانشمندی علماء شیعه اقول مخاطب
کثیر الاعوجاج عظیم اللجاج درین قول واضح الخداج و کلام فاسد الانتاج خویش مرتکب افک عظیم و کذب جسیم
و زور شنیع و بهت فظیع گردیده شیوه مباهتین عظیم العناد و طریقه مکابرین کثیر اللداد برگزیده و بر متتبع بیانات
رشیقه و متفحص تبیینات انیقه که حسب افادات علماے احبار و نقاد کبار سنیه در مجلدات سابقه و درین مجلد
مذکور شده در کمال وضوح و ظهور ست که حدیث مدینة العلم و امثال آن احادیثی ست که حسب تحقیق حفاظ اعلام

ولا ینطربه الا لاهوتی وهذا هو العلم الذی خص به آل محمد صلی الله علیه وسلم والعلم الذی خص به محمد صلی الله علیه وسلم مدینته
علی بابها و نیز علامه ابن طلحه در مطالب السئول در مقام تبیین انزع بطین بودن جناب امیرالمؤمنین علیه السلام احتجاج
بحدیث مدینة العلم نموده کما سبق و نیز علامه ابن طلحه در مطالب السئول در ضمن ادله توفر علم و فضل جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام باین حدیث شریف تمسک فرموده و آنرا از جمله احادیث واضحه جدا و راجحه صحة و معتقد دانسته کما در سابقا
و علامه محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب علاوه برینکه بابی خاص برای آن معقود نموده و در اثبات
و ابرام آن بذل مجهود فرموده باین حدیث شریف استدلال بر اولیت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در قتال اهل بغی کرده
و محب الدین طبری در کتاب الریاض النضره حدیث مدینه را دلیل اختصاص جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بباب
مدینة العلم بودن گردانیده و در ذخائر العقبی نیز آنرا شاهد بودن آنجناب باب مدینة العلم دانسته و علامه سعید الدین
فرغانی در شرح قصیدهٔ تائیه فارضیه بحدیث مدینة العلم احتجاج نموده برین معنی که علم و کشف معضلات
کلام عظیم و کتاب کریم باوضح بیان حصهٔ جناب امیرالمؤمنین میباشد چنانچه در شرح مذکور بشرح شعر ۵ کراماتهم
من بعض ما خصهم به : بما خصهم من ارث کل فضیلة : گفته واما حصة علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه العلم و کشف والکشف معضلات الکلام العظیم والکتاب الکریم الذی
هو من اخص معجزاته صلی الله علیه وسلم باوضح بیان بما ناله بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم و علی بابها و بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه مع فضائل اخر لا تعد ولا تحصی و نیز فرغانی
در شرح فارسی قصیدهٔ تائیه حدیث مدینه را دلیل رسیدن علم بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام بطور میراث از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دانسته چنانچه در شرح شعر ۵ واوضح بالتاویل ما کان مشکلا : علی
بعلم ناله بالوصیة : علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی مراد قرآن و حدیث
بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در آن معرض گفته است لولا علی لهلک عمر بآنکه بیان تفسیر آن مشکلات استعراض گشته بود
بعلمی که بوی بمیراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که از جهت وی فرموده بود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اذکرکم الله فی اهل بیتی سه بار و باز فرموده انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و بانچه گفت
انا مدینة العلم و علی بابها انتهی و سید علی همدانی در مشارب الاذواق شرح قصیده خمریه فارضیه بحدیث
مدینة العلم احتجاج نموده برینکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ساقی کوثر شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان
فیافی آمال بورود زلال وصال است و امام الدین محمد الهجروی الایجی در کتاب اسماء النبی و خلفائه الاربعه

فالعلم

معنی قولہ علیہ السلام انا مدینۃ العلم وعلی بابہا او فی فصل قضائہ ونیز علامہ عاصمی در زین الفتی در بیان اسماء جناب امیر المومنین علیہ السلام بحدیث شریف استدلال کردہ برینکہ باب مدینۃ العلم از جملہ اسمائیست کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام را بان مسمی فرمودہ وعلامہ اخطب خوارزم در کتاب المناقب بحدیث مدینۃ العلم بر غزارت علم جناب امیر المومنین علیہ السلام احتجاج کردہ وابو الحجاج بلوی در کتاب الف با بحدیث مدینۃ العلم احتجاج بر علو مکان جناب امیر المومنین علیہ السلام در علم نمودہ ومحیی الدین ابن العربی در کتاب الدر المکنون والجوہر المصون بانحدیث شریف استدلال نمودہ برانیکہ جناب امیر المومنین علیہ السلام علم حروف را از جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمیراث یافتہ چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البلخی فی الینابیع گفتہ والامام علی رضی اللہ عنہ ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم والیہ الاشارۃ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فعلیہ بالباب وعلامہ کمال الدین محمد بن طلحہ شافعی در کتاب الدر المنظم بحدیث مدینۃ العلم احتجاج نمودہ برین افادہ کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام عالم علم مکنون بودہ چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البلخی فی الینابیع گفتہ وقد ذکرت فی ہذا الکتاب الناطق بالصواب جفر الامام علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ وہو الف وسبعمائۃ مصدر من مفاتیح العلوم ومصابیح النجوم المعروف عند علماء الحروف بالجفر الجامع والنور اللامع وہو عبارۃ عن لوح القضاء والقدر عند الصوفیہ وقیل مفتاح اللوح والقلم وقیل سر القضاء والقدر وقیل مفتاح العلم اللدنی وہما کتابان جلیلان احدہما ذکرہ الامام علی کرم اللہ وجہہ علی المنبر وہو قائم یخطب بالکوفۃ علی ما سیاتی بیانہ وہو المسمی بخطبۃ البیان والاخر اسرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہذا العلم المکنون ہو المشار الیہ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وامرہ بتدوینہ فکتبہ الامام علی رضی اللہ عنہ حروفا مفرقۃ علی طریقۃ سفر آدم علیہ السلام فی جفر یعنی فی رق قد صنع من جلد البعیر واشتہر بین الناس بالجفر الجامع والنور اللامع وقیل الجفر والجامعۃ وفیہ ما جری للاولین وما یجری للآخرین ونیز علامہ ابن طلحہ در کتاب الدر المنظم باین حدیث شریف بر اختصاص آل محمد علیہم السلام بعلم جفر ومدینہ بودن جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وباب المدینہ بودن جناب امیر المومنین علیہ السلام استدلال نمودہ چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البلخی فی الینابیع گفتہ والغرض من ہذا السر الباہر والرمز الفاخر اظہار اللوائح لارباب الذوق لانہ من العلوم الجسیمۃ الفاتحۃ لابواب المدینۃ لا یمسہ ناسوتی

مکی در منح مکیه در شرح شعر (لم یزده کشف الغطاء یقینا * بل هو الشمس ما علیه غطاء) ایحدیث شریف را
دلیل گردانیده بر اینکه الله سبحانه مخصوص فرموده امیر المومنین علیه السلام را از علوم بچیزی که قاصر میشود از آن عبارات
ونیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان ایحدیث شریف را دلیل اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام وا نموده و **جمال الدین**
محدث در روضة الاحباب در مدح علم جناب امیر المومنین علیه السلام بایحدیث شریف استدلال کرده و **سید**
محمد بخاری در تذکرة الابرار بر وفور علم جناب امیر المومنین علیه السلام بایحدیث منیف احتجاج نموده و **علی**
عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر بایحدیث شریف احتجاج نموده بر اینکه سزاوارست برای عالم اینکه خبر دهد مردم را
بفضل کسیکه شناخته هست فضل او را تا که مردم ازو اخذ علم نمایند و **نور الدین شبراملسی** در تیسیر المطالب السنیه
ایحدیث شریف را دلیل گردانیده بر اینکه مدینة العلم از اسمای جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم میباشد و
ابراهیم بن الحسن الکردی در نبراس ایحدیث شریف را دلیل باب مدینة العلم بودن جناب امیر المومنین علیه السلام
دانسته و **اسمعیل بن سلیمان الکردی** در کتاب جلاء النظر بایحدیث شریف بر براءت ساحت علیای
جناب امیر المومنین علیه السلام از خطا احتجاج نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته وقد زاد ابن تیمیة باشیاء ومن
جملتها ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیة عن بعض اجلاء عصره انه سمعه
یقول وهو علی منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله عنه له غلطات وای غلطات
وان سیدنا علی رضی الله عنه اخطأ فی اکثر من ثلثمائة مکان فیالیت شعری من این یحصل لک الصواب
اذا اخطأ عمر وعلی رضی الله عنهما بزعمک اما سمعت قول النبی صلی الله علیه وسلم فی حق سیدنا
علی انا مدینة العلم وعلی بابها الخ و **محمد بن عبد الباقی الزرقانی** در شرح مواهب لدنیه در اثبات بودن
مدینة العلم از اسمای جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم بایحدیث شریف استدلال نموده و **شیخ سلیمان جمل**
در فتوحات احمدیه بایحدیث شریف استدلال کرده بر اینکه جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم جناب امیر المومنین
علیه السلام را بعلوم امداد فرموده و **قمر الدین الحسینی الاورنقابادی** در نور الکریمتین بحدیث مدینة العلم
استدلال نموده بر اینکه جناب رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم اشاره بکلیه بیت نبوت فرموده و **شهاب الدین**
عجیلی در ذخیرة المآل بحدیث مدینة العلم احتجاج نموده بر اینکه جناب امیر المومنین علیه السلام باب العلم ست
وعلاوه برین دیگر علمای کبار و نبهای احبار سنیه بایحدیث شریف احتجاج و استدلال نموده روان جاحد
عنید و منکر مرید کما ینبغی فرسوده اند پس بمقام حیرت و استعجاب ست که چسان مخاطب والاتبار پی سپر وادی پر خار

باین حدیث شریف استدلال کردہ برآنکہ باب مدینۃ العلم از اسمائے جناب امیرالمومنین علیہ السلام ست و زین الدین
ابوبکر خوافی این حدیث شریف را در محل تایید اختصاص جناب امیرالمومنین علیہ السلام بمزید علم و حکمت آوردہ
و ملک العلما شہاب الدین دولتابادی در ہدایۃ السعدا بمودای حدیث مدینۃ العلم برای اظہار
بطلان افترای بعض مفترین استدلال و احتجاج نمودہ و نیز در ہدایۃ السعدا باین حدیث شریف در معرض اثبات
وراثت جناب امیرالمومنین علیہ السلام و عدم وراثت عباس تمسک کردہ و شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل
در باب خامس عشر آن باین حدیث شریف استدلال نمودہ بانکہ جناب امیرالمومنین علیہ السلام باب مدینہ علم ست
و نیز شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل بر بودن باب مدینۃ العلم از اسمای جناب امیرالمومنین علیہ السلام بان احتجاج کردہ
و نورالدین بن الصباغ المالکی در فصول مہمہ در بیان تفجر بحار علوم از صدر جناب امیرالمومنین علیہ السلام باین
حدیث شریف تمسک نمودہ و عبدالرحمن بن محمد بسطامی در درۃ المعارف باین حدیث شریف
استدلال نمودہ برانکہ امیرالمومنین علیہ السلام وارث علم اسرار حروف از جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گردیدہ و شمس الدین محمد بن یحیی اللاہجی در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز این حدیث منیف را بمعرض احتجاج
و استدلال بر اقربیت جناب امیرالمومنین علیہ السلام بسوے جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ
و حسین بن علی الکاشفی در روضۃ الشہدا در مدح علم جناب امیرالمومنین علیہ السلام باین حدیث متین تمسک
کردہ و فضل بن روزبہان در کتاب الباطل خود این حدیث شریف را دلیل وفور علم حضرت امیرالمومنین
علیہ السلام و استحضار اجوبہ وقائع و اطلاع بر علوم و معارف گردانیدہ و کمال الدین میبذی در فواتح
شرح دیوان منسوب بجناب امیرالمومنین علیہ السلام باین حدیث شریف استدلال نمودہ برینکہ طالبان طریق ایقان
و شاربان رحیق عرفان را واجبست کہ متوجہ باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیرالمومنین علیہ السلام و محمد
بن یوسف شامی در سبل الہدی والرشاد این حدیث شریف را دلیل بودن مدینۃ العلم از اسمائے جناب
رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردانیدہ و ابن حجر مکی در منح مکیہ شرح قصیدہ ہمزیہ در شرح شعر
کم ابانت ایاتہ من علوم ۞ عن حروف ابان عنہا الہجاء ۞ باین حدیث استدلال نمودہ برینکہ جناب
امیرالمومنین علیہ السلام وارث معظم علم قرآن از جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شدہ و نیز ابن حجر مکی در
منح مکیہ بشرح شعر و وزیر ابن عمہ فی المعالی ۞ ومن الاہل تسعد الوزراء ۞ در بیان امداد فرمودن
جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیرالمومنین علیہ السلام را بالعلوم بحدیث مدینۃ العلم متمسک گردیدہ و نیز ابن حجر

مستفظعه کلسه تلقی نمایند و باین نحو تمثیلات مخزیه خاسره و تشبیهات مرذوله بارده را که در این تهجین و تقبیح آن بما لایلیق واللّٰه کسانیکه بهره ضعیف و
نقیفی از انصاف دارند و همت خود بر مکابرت و لداد و صباحت و عناد بر نمیگمارند ایشان نیز ننگ می دانند
که اینگونه حصائد لسان قطع نظر از آنکه بعید از شان اهل نقد و عرفان ست یقینا مخرج از دائرۂ اسلام و ایمان و مولج
در زمره اهل کفر و طغیان میباشد و حیرتم بسوئے خود میکشد که چگونه مخاطب والانژاد در حالت مزید اضطرام و احتداد
نیران ضغائن و احقاد و غلیان و اشتداد مواد ابطال و افساد زبان شناعت ترجمان باین هفوه باطله و قول عاطله
آلوده ساخته نقاب حیا و شرم و تحشم و آزرم از رخ خویش انداخته و ندانسته که باین کلام جالب ملام که سراسر فاسد النظام
و بیّن الانخرام و الانثلام ست حد تشنیع بکجا میرسد و گوشه این سخریه و فسوس بکجا میخورد آیا از جماعه محققین اعلام
و منقدین فخام اهل سنت و جماعت جماعتی نیستند که بافادات صحیحه و تصریحات صریحه خود تصحیح و تحسین این احادیث
نموده اند آیا از حفاظ کرام و نقاد عظام سنیه طائفه نیستند که بروایت و اخراج این احادیث رغم آناف جاحدین
فرموده اند آیا از علمای احبار و نبهای کبار متسننین زمره نیستند که بجتم و جزم این احادیث را ذکر کرده زنگ ارتیاب
از خواطر زدوده اند آیا از کملاے عالیمقام و نبلای عظیمی الاحتشام سنیین زراقه نمیباشند که بعنوانات عدیده
مفیده حتم تثبیت این احادیث شریفه افزوده اند آیا از نقاد نحاریر و حذاق مشاهیر مخالفین جماعتی نیستند که شبهات
جاحدین و منکرین این احادیث منیفه را بانامل تحقیق فرسوده اند آیا از عظمای مشهورین و فخمای معروفین سنیه
جمعی نیستند که احتجاج باین احادیث متینه کرده ابواب ترصین آن کشوده اند پس کاش مخاطب حظی از تامل و تدبر
برمیداشت و مسعاد این تمثیل بارد داغ ساده لوحی و سفاهت و نیل سفاہت بے عقلی و بلاهت بر نواصی اینهمه ارکان
عالیشان و اعضاد رفیع المکان مذهب خود میگذاشت و بالجملة فلا یخفی علی المنصف النبیل - الذی هجر
الزیغ الهجر الجمیل - ان المخاطب الضلیل لقد ضل سواء السبیل ؛ فی هذا التمثیل العلیل
والتشبیه الضئیل ؛ المقحم صاحبه فی العذاب الوبیل - والمورث له شدید التنکیل - کبر
مقتا عند الله ان یرمی الحدیث الصحیح بالسخریة والاستهزاء - ویعزو الحق الواضح الی الکذب
والافتراء - ویبالغ فی تشیید اساس الباطل الخاسر - ویوغل فی احصاف مبانی الضلال البائر -
ولا یخاف بطش الله وسطوته - ولا یخشی اخذه بالقدرة ونقمته ویهجن باحادیث نبیه المعظم
ویطعن فی فضائل آله الکرام علیه وعلیهم اشرف الصلوة والسلام الی یوم البعث والقیام فلو د
المخاطب ساق هذا التشدق والتفیهق - والتنطع والتهور والتحذلق - وضرب الامثال

جحود و انکار این حدیث مشرق المنار گردیده بادعای باطل اخراج اہلسنت اینحدیث شریف را از دائرہ تمسک و احتجاج از افادات اکابر اہل مذہب خود تغافل و تعامی صریح ورزیده بار الہا مگر انکه اینہمہ مخول اعلام و صدور فخام خویش را از زمرۂ اہلسنت خارج و در زرافۂ اہل بدعت مارج تصور کرده باشد و عجب بر عجب آنست که شاہ ولی اللہ والد مخاطب نیز در قرۃ العینین جا بجا بحدیث مدینۃ العلم استدلال و احتجاج فرموده و در ازالۃ الخفا نیز بان تمسک نموده کما سبق مفصلاً پس نمیدانم که شاہصاحب بعد ادراک اینمعنی ایا تکذیب دعوی باطلہ خود خواہند فرمود یا انکه والد ماجد خود را نیز از زمرۂ اہلسنت اخراج نموده قصب السبق در نصرت باطل خواہند ربود و اعجب از ہمہ آنست که خود مخاطب بجواب سوال بعض سائلین سالک طریق استدلال و احتجاج باینحدیث متین گردیده طریق اذعان و انقیاد باینحدیث واضح الرشاد گزیده کما دریت فیما سبق و اینمقام محل کمال تحیر ارباب احلام ست که شاہصاحب درینجا بمقابلہ اہلحق براد عای اخراج اہلسنت اینحدیث را از دائرہ تمسک و احتجاج میگمارند بانسکه از دیگر مستبعین افادات نقاد تحاریر بحق دارند و خود در جواب بعض مستفیدین تمسک و استدلال بان میفرمایند این تہافت عجیب و تناقض غریب ارباب افہام را حیرت بر حیرت می افزاید و حق اینست که بمفاد الحق یعلو ولا یعلی شاہصاحب را در استدلال و احتجاج باینحدیث شریف حق بر زبان جاری گردید و انچه در تحفہ بسرقہ تفوه بیان کرده بودند با فادہ مبرمہ خود شان سراسر باطل و مضمحل شد و باب سد و الحمد للہ علی ذلک حمداً جزیلاً **قوله** و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با نوکر شخصیکه او را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت او را معلوم نموده از خانہ خود برآورده منادی در شہر گردانده که فلان نوکر را با من سروکاری نیست من ذمہ دار او نیستم و عہده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح اینہمہ مراتب را دانسته با ان نوکر معاملہ دین نمود و زر معاملہ از ان شخص در خواستن آغاز نہاد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبہ سفاہت خواہد بود **اقول** اینکلمات حروریت سمات ناصبیت آیات از افحش ترہات و اسمج خرافات و افظع طامات و اقبح محالات و اشنع ہفوات و افضح عثرات و انکر خزعبلات و اوہن تمحلات و اشوه تعصبات و افسد تفوہات ست و منشای آن جز نصب و عدوان و بغی و شنان و فقدان ایمان و انعدام ایقان و استخفاف ارشادات حبیب ایزد منّان و استکبار از قبول فضائل امناء الرحمن علیہ و علیہم الاف السلام ما توالی الاعصار و الازمان و تعاقب الملوان دیگر چیزی نیست یا للعجب مگر ندانسته که جناب سالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ الاطیاب ما نفح مسک و طاب ملاب ہمین ست که امثال این اخبار مستفیضہ بل متواتره و اضراب این احادیث مرویہ بطرق متشانره متکاثره را باینچنین مزخرفات مستہجنہ فاسده و بطلات

من أنارة المجتهدين في انارة مقباسه ورفع مناره يدؤن في صدره ويدفعون في نحره
وينصرون الحق بتازيره ويشيدون مباني الصدق بتقريره ويحسمون مواد الريب عن اساسها
وينورون طرق الهداية باضاءة نبراسها - ويظهرون الصواب الصلح - كالقمر الليّاح - ويجعلون
ما لفقه من الاباطيل كهشيم تذروه الرياح **قوله** و معهذا مفید مدعا هم نیست زیرا که اگر شخصی باب
مدینة العلم شد چه لازم ست که صاحب ریاست عام هم باشد بلا فصل بعد از پیغمبر **اقول** بر ارباب اذهان ذاکیه
واصحاب عقول صافیه که بصر بصیرت شان نغشاوه عصبیت و عناد محجوب نگردیده و طبع جحود و لداد بر صفحهٔ دل
شان نرسیده مختفی و محتجب نیست که نفی دلالت حدیث مدینة العلم بر مدعا محض عدوان و جفا و بحت طغیان
واعتداست و کسانیکه معانی احادیث و اخبار نبویه را بچشم بینا دیده اند و کلام حقائق نظام جناب سرور انام علیه
وآله آلاف التحیة والسلام را بگوش حق نیوش شنیده نزد ایشان بکمال وضوح و ظهور واضح و لائح ست که
استدلال باینحدیث شریف بوجوه عدیده و عنوانات سدیده افاده مقصود و مرام اهل حق کرام که خلافت بلا فصل
جناب امیر المومنین علیه السلام ست مینماید و احتجاج باین خبر منیف بتقریبات انیقه و تقریرات رشیقه در
تشیید مبانی مطلوب می افزاید **اول** انکه اینحدیث شریف دلالت دارد بر اعلمیت جناب امیر المومنین
علیه السلام و اعلمیت مستلزم افضلیت ست و بعد ثبوت افضلیت کار اهل عقل نیست که در خلافت بلا فصل
آنجناب ارتیاب ورزند لانه قد ثبت غیر مرة ان الافضل متعین للخلافة والامامة و لا یتعدی
عنه امر الریاسة والزعامة **اما امر اول** اعنی دلالت اینحدیث شریف بر اعلمیت جناب امیر المومنین
علیه السلام پس بکمال مرتبه واضح و آشکار و در سطوع و لموع کالشمس فی رابعة النهار می باشد زیرا که هرگاه
بنص اینحدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم مدینه علم باشد و جناب امیر المومنین علیه السلام
باب آن بوده باشد بلا شبهه لازم ست که آنجناب از دیگران افضل و اعلم باشد چه اگر از باب این مدینه دیگران عالمتر باشند
لازم آید نقصان باب و نقصان باب مفضی ست بنقصان مدینه و ذلک ما لا یجترئ مسلم علی تقوله و لا
مومن علی تخیله **و تقریب** دلالت حدیث بر اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام بطریق دیگر اینست
که مفاد صریح اینحدیث شریف آنست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مدینه علم ست و جناب امیر المومنین
علیه السلام باب ان مدینه می باشد و هر که عقل سلیم و فهم مستقیم داشته باشد بعین الیقین می داند که باب مدینه همان
کس میتواند شد که عارف بجمله علوم مدینه علم باشد. و اینمعنی بحمد الله مستلزم اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام ست از

وتلفیق سخائف الاقوال - واتشبث بالکلمات المردیة - والهفوات الموبقة - والخزعبلات المهلکة - والخرافات المنهکة - من الشنار والعوار والبوار والخزی والخیبة والخسار - والدمار والتباب والتبار - والعمه والسفه وخلع ربقة الدین - وابداع عجز القلب وبجره بالیقین لمکا وجلا - واندهش ذهلا - وکبح عنانه ندما - وزم لسانه سدما - ولما تفوه بکلمة - ولما نبس بنفثة - لکن ذهب به قائد العمی الی سباسب العدوان والطغیان - واوصله سائق الجهل الی موامی الشحناء والشنان - وبلغ به حب الباطل الی عقبات کؤده - فنسی مواقف یوم یسال فیه عن المودة یاسبحان الله کیف تطیب نفس مومن موقر للدین معظم لشعائره - مجل لحرماته ومقتبس من منائره ان ینبس بمثل هذا المثل الفظیع المشتمل علی التعییر الشنیع - و الازراء القبیح - والثلب الفضیح - ولکن حب الباطل یعمی البصائر - ویغشی السرائر - ویغلل الضمائر ویصم الاذان - ویفسد الایمان - ویدغل الایقان - ویبعث علی الاقتحام فی المهالک والتوغل فی الحوالك - والتردی فی المعاطب - والانخداع بالکواذب - وقد حاق والحمد لله بنفسه وبال هذا التمثیل الاعوج ونزل به وبوالده نکال هذا الهذر الاسمج - فانهما بنفسهما قد اعتمدا علی هذا الحدیث الشریف - واستندا بهذا الخبر المنیف - فکیف ینسب نفسه ووالده الی الاعتماد علی الخادم الخائن والرکون الی السارق المائن - هل هذا الا هذر قبیح - وهراء فضیح والعجب کل العجب ان المخاطب الکثیر الشغب مع هذه المجازفات الفاحشة - والتعنتات الداهشة التی تذهل کل ذی رای سدید یدعی حصول الملکة المعتد بها فی فهم معانی الاحادیث وادراك دقائق الاسانید فتعسا لهذه الملکة وبهرا ونتبا لها ودفرا - حیث قادته الی ابطال الاحادیث الصحیحة الثابتة والروایات الاثیلة التی هی عن اصول التحقق نابتة - التی اثبتها والده وشیخه وفخره وعماده وشرفه وسناده الذی ادعی بالاستفادة منه تلك الملکة الغریبة - وتجاسر الاعتزاء الیه علی انتحال هذه القوة العجیبة ولعمری ان المخاطب مایروم بالتفوه بهذا الکلام المعتل - والتقول بهذا الهذر المختل - والجسارة علی هذه الکلمات السخیفة الواهیة الجالبة علی متفوهها کل بائقة وداهیة الا تعفیة رسوم الحدیث بزعمه الکاسد المبهرج - وتوعیر وجوه نجسها الفاسد المجلج - ولا یدری ان اهل النقد والامعان والحفظ والاتقان المحدثین لما اندرس

وقاضی عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب الشفا بتعریف حقوق مصطفی گفته **فصل** ومن معجزاته الباهرة
ما جمعه الله تعالی له من المعارف والعلوم وخصه به من الاطلاع علی جمیع مصالح الدنیا والدین ومعرفته
بامور شرائعه وقوانین دینه وسیاسة عباده ومصالح امته وما کان فی الامم قبله وقصص الانبیاء
والرسل والجبابرة والقرون الماضیة من لدن آدم الی زمنه وحفظ شرائعهم وکتبهم ووعی سیرهم
وسرد انبائهم وایام الله فیهم وصفات اعیانهم واختلاف آرائهم والمعرفة بمددهم واعمارهم
وحکم حکمائهم ومحاجة کل امة من الکفرة ومعارضة کل فرقة من الکتابیین بما فی کتبهم واعلامهم
باسرارها ومخبآت علومها واخبارهم بما کتموه من ذلک وغیره الی الاحتواء علی لغات العرب وغریب
الفاظ فرقها والاحاطة بضروب فصاحتها والحفظ لایامها وامثالها وحکمها ومعانی اشعارها
والتخصیص بجوامع کلمها الی المعرفة بضرب الامثال الصحیحة والحکم البینة لتقریب التفهیم
للغامض والتبیین للمشکل الی تمهید قواعد الشرع الذی لا تناقض فیه ولا تخاذل مع اشتمال شریعته
علی محاسن الاخلاق ومحامد الاداب وکل شیء مستحسن مفضل لم ینکر منه ملحد ذو عقل
سلیم شیئا الا من جهة الخذلان بل کل جاحد له وکافر به من الجاهلیة به اذا سمع ما یدعو
الیه صوبه واستحسنه دون طلب اقامة برهان علیه ثم ما احل لهم من الطیبات وحرم علیهم
من الخبائث وصان به انفسهم واعراضهم واموالهم من المعاقبات والحدود عاجلا والتخویف
بالنار آجلا الی الاحتواء علی ضروب العلوم وفنون المعارف کالطب والعبارة والفرائض والحساب
والنسب وغیر ذلک من العلم مما اتخذ اهل هذه المعارف کلامه علیه السلام فیها قدوة واصولا
فی علمهم کقوله علیه السلام الرؤیا لاول عابر وهی علی رجل طائر وقوله الرؤیا ثلث رؤیا حق ورؤیا
یحدث بها الرجل نفسه ورؤیا تحزین من الشیطان وقوله اذا تقارب الزمان لم تکد رؤیا المؤمن
تکذب وقوله اصل کل داء البردة وما روی عنه فی حدیث ابی هریرة من قوله المعدة حوض البدن
والعروق الیها واردة وان کان حدیثا لا نصححه لضعفه وکونه موضوعا تکلم علیه الدارقطنی
وقوله خیر ما تداویتم به السعوط واللدود والحجامة والمشی وخیر الحجامة یوم سبع عشرة وتسع عشرة
واحدی وعشرین وفی عود الهندی سبعة اشفیة وقوله ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطن الی قوله
فان کان لا بد فثلث للطعام وثلث للشراب وثلث للنفس وقوله وقد سئل عن سبأ ارجل هو ام

از فاطمہ خلائق فضلا عن سائر الاصحاب چہ ظاہر ست وکالظہور النور علی شاہق الطور کہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ الاطیاب در علوم ربانیہ و معارف صمدانیہ از جملہ انبیاء مرسلین و ملائکہ مقربین سلام اللہ علیہم اجمعین اعلم و اکمل بود و ہر چند این مطلب معدود از جلیات واضحہ و منسلک در سلک مبینات لائحہ ست لیکن درینمقام بعضی از تقریرات علماء سنیہ متعلق باین باب مذکور می نمایم تا بعد ادراک آن در حصول جملہ کمالات علمیہ مدینۃ العلم برای باب مدینۃ العلم ہیچکس را محل ارتیاب نبودہ باشد ابو حامد غزالی در رسالہ لدنیہ گفتہ والطریق الثانی التعلیم الربانی وذلک علی وجہین الاول القاء الوحی وھو ان النفس اذا کملت بذاتھا یزول عنھا دنس الطبیعۃ ودرن الحرص والامل وینفصل نظرھا عن شھوات الدنیا وینقطع نسبھا عن الامانی الفانیۃ وتقبل بوجھھا علی بارئھا ومنشئھا وتتمسک بجود مبدعھا وتعتمد علی افادتہ وفیض نورہ واللہ تعالی بحسن عنایتہ یقبل علی تلک النفس اقبالا کلیا وینظر الیھا نظرا الھیا ویتخذ منھا لوحا ومن النفس الکلی قلما وینقش فیھا جمیع علومہ ویصیر العقل الکلی کالمعلم والنفس القدسی کالمتعلم فیحصل جمیع العلوم لتلک النفس وینتقش فیھا جمیع الصور من غیر تعلم وتفکر ومصداق ھذا قول اللہ تعالی لنبیہ صلی اللہ علیہ وسلم وعلمک ما لم تکن تعلم الایۃ فعلم الانبیاء اشرف مرتبۃ من جمیع علوم الخلائق لان حصولہ من اللہ تعالی بلا واسطۃ ووسیلۃ وبیان ھذہ الکلمۃ یوجد فی قصۃ آدم والملائکۃ فانھم تعلموا طول عمرھم وحصلوا بفنون الطرق الکثیرۃ العلوم حتی صاروا اعلم المخلوقات واعرف الموجودات وادم لما جاء ما کان عالما لانہ ما تعلم وما رای معلما فتفاخرت الملائکۃ علیہ وتجبروا وتکبروا وقالوا نحن نسبح بحمدک ونقدس لک ونعلم حقائق الاشیاء فرجع ادم الی باب خالقہ واخرج قلبہ واقبل بالاستعانۃ علی الرب تعالی فعلمہ الاسماء کلھا ثم عرضھم علی الملئکۃ فقال انبئونی باسماء ھؤلاء ان کنتم صادقین فصغر حالھم عند آدم وقل علمھم وانکسرت سفینۃ جبروتھم فغرقوا فی العجز فقالوا لا علم لنا فقال تعالی یا آدم انبئھم باسمائھم فانبئھم آدم عن مکنونات الغیب و مستترات الامر فتقرر الامر عند العقلاء ان العلم الغیبی المتولد عن الوحی اقوی واکمل من العلوم المکتسبۃ وصار علم الوحی ارث الانبیاء وحق الرسل حتی غلق اللہ باب الوحی فی عھد سیدنا محمد علیہ الصلوۃ والسلام وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خاتم النبیین وکان اعلم وافصح العرب والعجم وکان یقول ادبنی ربی فاحسن تادیبی وقال لقومہ انا اعلمکم باللہ واخشکم من اللہ وانما کان علمہ اشرف واکمل واقوی لانہ حصل عن التعلیم الربانی وما اشتغل قط بالتعلم والتعلیم الانسانی فقال تعالی علمہ شدید القوی

نسبوا تعليمه اليه اما سلمان او العبد الرومي وسلمان انما عرفه بعد الهجرة ونزول الكثير من القرآن و
ظهور ما لا يتعدد من الآيات واما الرومي فكان اسلم وكان يقرأ على النبي صلى الله عليه وسلم واختلف في
اسمه وقيل بل كان النبي صلى الله عليه وسلم يجلس عنده عند المروة وكلاهما اعجمي اللسان وهم الفصحاء
اللد والخطباء اللسن قد عجزوا عن معارضة ما اتى به والاتيان بمثله بل عن فهم وصفه وصورة تأليفه ونظمه و
فكيف باعجمي الكن نعم وقد كان سلمان او بلعام الرومي او يعيش او جبرا او يسار على اختلافهم في اسمه
بين اظهرهم يكلمونهم مدى اعمارهم فهل حكي عن واحد منهم شيء من مثل ما كان يجيء به محمد صلى
الله عليه وسلم وهل عرف واحد منهم بمعرفة شيء من ذلك وما منع العدو حينئذ على كثرة عدده
ودؤوب طلبه وقوة حسده ان يجلس الى هذا فيأخذ عنه ايضا ما يعارضه به ويتعلم منه ما يحتج به
على شيعته كفعل النضر بن الحارث بما كان يمخرق به من اخبار كتبه ولا غاب النبي صلى الله عليه وسلم
عن قومه ولا كثرت اختلافاته الى بلاد اهل الكتاب فيقال انه استمد منهم بل لم يزل بين اظهرهم
يرعى في صغره وشبابه على عادة ابنائهم ثم لم يخرج عن بلادهم الا في سفرة او سفرتين لم يطل فيهما مكثه
مدة يحتمل فيها تعليم القليل فكيف الكثير بل كان في سفره في صحبة قومه ورفاقة عشيرته لم يغب عنهم
ولا خالف حاله مدة مقامه بمكة من تعليم واختلاف الى حبر او قس او منجم او كاهن بل لو كان هذا
بعد كله لكان مجيء ما اتى به في معجز القرآن قاطعا لكل عذر ومدحضا لكل حجة ومجليا لكل امر

وفخر الدين رازی در تفسير مفاتيح الغيب در بيان حجج افضليت جناب رسالتمآب صلی الله عليه وآله وسلم بر سائر انبيا عليهم السلام گفته

الحجة السادسة عشرة قال محمد بن عيسى الحكيم الترمذي في تقرير هذا المعنى ان
كل امير فانه تكون مؤنته على قدر رعيته فالامير الذي تكون امارته على قرية تكون امارته ومؤنته بقدر تلك
القرية ومن ملك المشرق والمغرب احتاج الى اموال وذخائر اكثر من اموال تلك القرية فكذلك كل رسول بعث الى قومه
فاعطي من كنوز التوحيد وجواهر المعرفة على قدر ما حمل من الرسالة فالمرسل الى قومه في طرف مخصوص من الارض انما يعطى من هذه
الكنوز الروحانية بقدر ذلك الموضع والمرسل الى كل اهل الشرق والغرب انسهم وجنهم لا بد ان يعطى من المعرفة بقدر
ما يمكنه ان يقوم بسعيه باموراهل الشرق والغرب واذا كان كذلك كان نسبة نبوة محمد صلى الله عليه
وسلم الى نبوة سائر الانبياء كنسبة كل المشارق والمغارب الى ملك بعض البلاد المخصوصة ولما كان كذلك
لا جرم اعطي من كنوز الحكمة والعلم ما لم يعط احد قبله فلا جرم بلغ في العلم الى الحد الذي لم يبلغه احد

امراة او ارض فقال رجل ولد عشرة تيامن منهم ستة وتشاءم اربعة الحديث بطوله وكذلك جوابه
في نسب قضاعة وغير ذلك مما اضطرت العرب على شغلها بالنسب الى سواله عما اختلفوا فيه من ذلك
وقوله حمير راس العرب ونابها ومذحج هامتها وغلصمتها والازد كاهلها وجمجمتها وهمدان غاربها
وذروتها وقوله ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض وقوله في الحوض زواياه
سواء وقوله في حديث الذكر وان الحسنة بعشرة فتلك مائة وخمسون على اللسان والف وخمسمائة
في الميزان وقوله وهو بموضع نعم موضع الحمام هذا وقوله ما بين المشرق والمغرب قبلة وقوله
لعيينة او الاقرع انا افرس بالخيل منك وقوله لكاتبه ضع القلم على اذنك فانه اذكر للممل هذا مع انه
صلى الله عليه وسلم كان لا يكتب ولكنه اوتي علم كل شيء حتى قد وردت اثار بمعرفته حروف الخط
وحسن تصويرها كقوله لا تمدوا بسم الله الرحمن الرحيم رواه ابن شعبان من طريق ابن عباس وقوله
في الحديث الاخر الذي يروى عن معاوية انه كان يكتب بين يديه عليه السلام فقال له الق الدواة
وحرف القلم واقم الباء وفرق السين ولا تعور الميم وحسن الله ومد الرحمن وجود الرحيم وهذا وان لم
تصح الرواية انه صلى الله عليه وسلم كتب فلا يبعد ان يرزق علم هذا ويمنع الكتابة والقراءة واما علمه
صلى الله عليه وسلم بلغات العرب وحفظه معاني اشعارها فامر مشهور قد نبهنا على بعضه في
اول الكتاب وكذلك حفظه لكثير من لغات الامم كقوله في الحديث سنه سنه وهي حسنة
بالحبشية وقوله ويكثر الهرج وهو القتل بها وقوله في حديث ابي هريرة اشكنب درد اي
وجع البطن بالفارسية الى غير ذلك مما لا يعلم بعض هذا ولا يقوم به ولا ببعضه الا من مارس الدرس
والعكوف على الكتب ومثافنة اهلها عمره وهو رجل كما قال الله امي لم يكتب ولم يقرء ولا عرف
بصحبة من هذه صفته ولا نشا بين قوم لهم علم ولا قراءة لشيء من هذه الامور ولا عرف هو قبل بشيء منها
قال الله وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك الاية انما كانت غاية معارف العرب النسب
واخبار اوائلها والشعر والبيان وانما حصل ذلك لهم بعد التفرغ لعلم ذلك والاشتغال بطلبه ومباحثة
اهله عنه وهذا الفن نقطة من بحر علمه صلى الله عليه وسلم ولا سبيل الى جحد الملحد بشيء مما ذكرناه
ولا وجد الكفرة حيلة في دفع ما نصصناه الا قولهم اساطير الاولين وانما يعلمه بشر فرد الله قولهم بقوله
لسان الذي يلحدون اليه [illegible]

كما صح عن ابن عباس رضى الله عنهما وورد عن على وابن مسعود رضى الله عنهما وادیم الارض ظاهر وجهها والادمة السمرة وهو من مراد من قال لونه يقارب السواد ومن قال يشبه التراب واستشكل بما ورد من براعة جماله وان يوسف عليه السلام كان على الثلث من جماله وقد يجاب بان الجمال لا ينافى السمرة لانها بين البياض والحمرة وقيل اشتقاقه مما ذكر يؤيد القول بانه عربى وبه صرح الجواليقى وغيره ورد بان توافق اللغتين غير منكر وبانه لا دليل على ان الاشتقاق من خواص لكلام العرب واجيب بان الاصل عدم التوافق وبان الوجه ان الاشتقاق خاص بكلام العرب فقد اطبقوا على التفرقة بين اللفظ العربى والعجمى بصحة الاشتقاق وصح خبر ان آدم كان يتكلم بكل لسان ولكن الغالب انه كان يتكلم بالسريانى الاسماء مبتدأ مؤخر جمع اسم وهو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل والحرف ايضا واحتاج الناظم الى هذا التفصيل مع العلم به مما قبله لان آدم ميزه الله تعالى على الملائكة بالعلوم التى علمها له وكانت سببا لامرهم بالسجود والخضوع له بعد استعلائهم عليه بذمه ومدحهم انفسهم بقولهم اتجعل فيها من يفسد الخ فربما يتوهم ان هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبينا صلى الله عليه وسلم اذ قد يوجد فى المفضول ما ليس فى الفاضل فرد ذلك التوهم ببيان ان آدم عليه الصلوة والسلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسماءها وان الحاصل لنبينا صلى الله عليه وسلم هو العلم بحقائقها ومسمياتها ولا ريب ان العلم بهذا اعلى واجل من العلم بمجرد اسمائها لانها انما يؤتى بها لتبيين المسميات فهى المقصودة بالذات وتلك بالوسيلة وشتان ما بينهما ونظير ذلك ان المقصود من خلق آدم صلى الله عليه وسلم انما هو خلق نبينا صلى الله عليه وسلم من صلبه فهو المقصود بطريق الذات وادم بطريق الوسيلة ومن ثم قال بعض المحققين انما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله عليه وسلم الذى فى جبينه ثم ما سلكه الناظم من ان آدم انما علم اى باحد الطرق السابقة انفا الاسماء فقط اى الالفاظ الموضوعة بازاء الاعيان والمعانى هو الوارد عن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما وعليه فقيل علمه الاسماء الموضوعة بكل لغة وعلمها اولاده فلما افترقوا فى البلاد وكثروا اقتصر كل قوم على لغة وهذا يقوى ما هو الاصح فى الاصول ان اللغات كلها توقيفية وقيل انما علم لغة واحدة لان الحاجة لم تدع الا اليها واما بقية اللغات فبالوضع ويقابل ما سلكه الناظم قولان احدهما انه انما علم مدلولها لان المزية فى العلم انما تحصل بمعرفة مقاصد المخلوقات ومنافعها لا بمعرفة ان اسماءها كذا وكذا

من البشر قال تعالى في حقه فاوحى الى عبده ما اوحى وفي الفصاحة الى ان قال اوتيت جوامع الكلم و
صار كتابه مهيمنا على الكتب وصارت امته خير الامم وابن حجر مكی در منح مکیہ شرح قصیدہ ہمزیہ گفتہ لك
لا لغيرك ذات اصلها مونث ذو المقتضية لموصوف والملازمة للاضافة غالبا كرجل ذي مال ثم
استعملوها استعمال الاسماء المستقلة فقالوا ذات قديمة ونسبوا اللفظها فقالوا ذاتي وقد تستعمل
بمعنى نفس الشيء وحقيقته كما هنا وكما في قول خبيب رضي الله عنه وذلك في ذات الاله العلوم جمع علم
وهو هنا صفة ينجلي به المذكور لمن قامت به انجلاء تاما او الادراك الجازم الذي لا يحتمل النقيض
وحد بحدود اخرى كلها مدخولة ايضا وترادفه المعرفة لكن لا يقال الله تعالى عارف لانها تستدعي
سبق جهل بخلاف العلم واليقين لكن فرق بينهما بعض المحققين بان اليقين خاص بما من شانه ان يتطرق اليه
شك فلا يقال تيقنت ان الواحد نصف الاثنين وقال الراغب اليقين من صفة العلم فوق المعرفة
والدراية واخواتها يقال علم اليقين ولا يقال معرفة اليقين وهو سكون النفس مع ثبات الحكم حال
كونها واصلة اليك على لسان الملك او بالالقاء في الروع وبخلق العلم الضروري او بسماع الكلام النفسي
من فيض عالم الغيب مصدر وصف به للمبالغة وبمعنى اسم الفاعل اي الغائب وهو ما لم يشاهد
لكن بالنسبة الينا واما بالنسبة اليه تعالى فالكل من عالم الشهادة لا المفعول اي المغيب خلافا لمن زعمه لان
غاب لازم وخص بالذكر على حد قوله تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الاية لان العلم به
افخم واظهر ولان اكثر علوم نبينا صلى الله عليه وسلم تتعلق بالمغيبات بدليل فعلمت علم الاولين
والاخرين في الحديث المشهور ولانه تعالى اختص به لكن من حيث الاحاطة والشمول لعلمه بالكليات
والجزئيات فلا ينافي ذلك اطلاع الله تعالى لبعض خواصه على كثير من المغيبات حتى من الخمس التي قال
فيهن صلى الله عليه وسلم خمس لا يعلمهن الا الله تعالى لانها جزئيات معدودة نزرات لا غير
وانكار المعتزلة لذلك مكابرة فقد وقع للانبياء عليهم السلام والاولياء من ذلك ما لا يمكن عده لا سيما
ما وقع لنبينا صلى الله عليه وسلم وسياتي بسط جملة مما اخبر به صلى الله عليه وسلم من المغيبات في شرح
قوله وكم اخرج خباء له الغيوب خباء وجملة ما يتعلق بانكار المعتزلة اواخر الكتاب ومنها اي العلوم بمعنى
المعلومات وهو متعلق بالاسماء علا آدم ابي البشر صلوات الله عليه واصله اءدم لكنهم ابدلوا الهمزة الثانية
تخفيفا وجعلوها في التصغير واوا نظرا لتلبيتها من الادمة بالسكون او الفتح او من اديم الارض

بعض الشارحین اقتباس من کلام امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ حین سالہ رجل من بنی تمیم
عن عروج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی السماء لیلۃ المعراج وکیفیۃ ملاقاتہ الرسل
علیہم السلام فی تلک اللیلۃ فقال علی رضی اللہ عنہ بعد کلام طویل بلی لاقاہم وہم واقفون لدیہ
عند حدہم من نقطۃ العلم ومن شکلۃ الحکم المعنی یقول نبینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امام الانبیاء
والرسل ومقدمہم وہم واقفون لدیہ عند حدہم الحاصل لہم من العلم والحکمۃ لا یتجاوز احد
منہم عن حدہ ولا یدعی مالیس فیہ بل یعترف کلہم بفضلہ وبقصور انفسہم من مقامہ ثم نسبۃ
النقطۃ الی العلم والشکلۃ الی الحکمۃ لکون النقطۃ کالممیز الذاتی لامتیاز الحروف بعضہا من بعض
بہا اولا وکون الاعراب کالممیز العرضی للترکیب ثانیا وہو ظاہر والعلم ہو الممیز الاول والعمل ہو الممیز
الثانی والحکمۃ تتعلق بالعمل فالتعین الحاصل بالنقطۃ ہو التعین الحاصل بالعلم والتعین
الحاصل بالاعراب ہو التعین الحاصل بالحکمۃ العملیۃ وقیل المعنی ان النبیون کلہم واقفون
لدی نبینا صلی اللہ علیہ وسلم مبتدیا وقوفہم من نقطۃ العلم ای من معرفۃ الذات او من شکلۃ
الحکم ای من معرفۃ الصفات والمراد ان مراتبہم فی معرفۃ الذات والصفات والعمل بمقتضاہا کانت
اخفض من مرتبۃ العلیۃ فیہما لکونہ کالدائرۃ المحیطۃ لہم وکل منہم کنقطۃ منہا اولکونہ
کالکتاب الجامع لخلاصۃ حقائق العلوم وحکمہا کما قیل حلقۃ القران وکون علوم غیرہ من الانبیاء کالنقطۃ
وحکمہم کالاعراب من ذلک الکتاب ونیز در تاج الدرہ در شرح شعر ؎ کفاک بالعلم فی الامی
معجزۃ فی الجاہلیۃ والتادیب فی الیتم ؛ گفتہ المعنی یقول ناہیک ایہا المعتبر المستدل بالاثار
بحلی الامی ناشیا بین اہل الجہالۃ بالعلوم والحکم المحتاج الیہا المنوط بہا مصالح کافۃ الناس من
لدن زمانہ الی یوم القرار معجزا مصدقا لہ فی کل ما قالہ وادعاہ وکذا اتصافہ بمکارم الاخلاق ومحاسن
الاداب یتیما او لطیما لم یتفق لہ معلم یعلمہ ومؤدب یؤدبہ من اہل زمانہ سنین بعید وہم سلموا لہ
الصدق والانصاف والامانۃ سموہ بالامین یدل علی ان لہ من اللہ تعالی شانا عظیما ونیز در تاج الدرہ
در شرح شعر ؎ فان من جودک الدنیا وضرتہا ؛ ومن علومک علم اللوح والقلم ؛ گفتہ المعنی یقول انما
لا یضیق فی ظنی جاہک بمثلی ایہا البحر الزاخر علما وجودا لانی علمت یقینا ان وجود الدنیا و
الاخرۃ واہالیہما من جودک فانک کنت الباعث للصانع تعالی علی افاضۃ الوجود علی الکائنات کما ان وجدت

قال بعض المحققین وھذا وان قرب من المعنی فھو بعید من اللفظ ای لان قولہ اسماء ھولاء
ومابعدہ ظاھر او صریح فی الاسماء فقط ومعنی ثم عرضھم ای الاعیان لانھا التی تعرض دون
الاسماء انھا ابرزت الیھم لیخبروا باسمائھا ولا تایید فیہ لکون العلم بالمسمیات خلافا لمن زعمہ
وثانیھما وھو الذی سلکہ صاحب الکشاف انہ علمہ الامرین معا جمعا بین مقتضی اللفظ والمعنی
وشیخ زین الدین خالد بن عبد اللہ الازھری در شرح قصیدۂ بردہ بشرح اشعار ثلثہ فاق النبیین فی
خلق وفی خلق ؛ ولم یدانوہ فی علم ولا کرم ؛ وکلھم من رسول اللہ ملتمس ؛ غرفا من البحر اور شفا
من الدیم ؛ وواقفون لدیہ عند حدھم ؛ من نقطۃ العلم او من شکلۃ الحکم ؛ گفتہ ومعنی الابیات
الثلاثۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم علا جمیع النبیین فی الخلقۃ والسجیۃ ولم یقاربوہ فی العلم ولا فی
الکرم کما سیاتی بیانہ فی قولہ یا اکرم الرسل وفی قولہ ومن علومک علم اللوح والقلم وکل النبیین
اخذ من علم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مقدار غرفۃ من البحر او مصۃ من المطر الغزیر وکلھم
واقفون عند غایتھم من نقطۃ العلم او من شکلۃ الحکم وخص الشکلۃ بالحکم لزیادۃ التفھیم بھا
علی النقطۃ وبدر الدین محمود بن احمد بن مصطفی بن ابراھیم الرومی در تاج الدرہ شرح قصیدۂ بردہ در شرح شعر
فاق النبیین فی خلق وفی خلق ؛ ولم یدانوہ فی علم ولا کرم ؛ گفتہ المعنی یقول من اوصاف ذلک الحبیب
صلوات اللہ علیہ انہ فاق جمیع الانبیاء علیھم السلام بشرف طینتہ ونزاھۃ عنصرہ وکمال صفاتہ
وفضائل ملکاتہ حیث بعث من اشرف بقاع الارض لیتمم مکارم الاخلاق فلہ السبق والافضلیۃ
من جھۃ القابلیۃ والاستفاضۃ من اللہ الحق ومن جھۃ الفاعلیۃ والافاضۃ علی الخلق بالعلم والکرم
الذین بھما حق الباطن والظاھر تکمل وتتم ولم یقربوا منہ فیھما فضلا عن ان یساووہ ونیز در تاج الدرہ
در شرح شعر وکلھم من رسول اللہ ملتمس ؛ غرفا من البحر او رشفا من الدیم ؛ گفتہ المعنی
یقول فاق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمیع الانبیاء فی الخلق الاحسن الاقوم والخلق الاتم الاعظم وبعلم
بحر زاخر وبکرم کدیمۃ دائمۃ وکیف لا وھم مع کثرۃ فضائلھم سائلون من ذلک البحر المحیط العذب
المشرب غرفا ومن ذلک الغیث المحیی لاراضی القلوب رشفا ویتمنون ان یکونوا فی زمانہ وفی رکابہ
ویتشرفون بصحبتہ وقدومہ صلی اللہ علیہ وسلم ونیز در تاج الدرہ در شرح شعر وواقفون
لدیہ عند حدھم ؛ من نقطۃ العلم او من شکلۃ الحکم ؛ گفتہ واعلم ان ھذا البیت علی ما ذکرہ

اذ حق الكلام منه وهذه الاضافة لتعظيم المضاف فان قلت الالتماس انما يستعمل في طلب الشيء من
المساوي والانبياء كانوا دونه في المرتبه بدلالة قوله فاق النبيين قلت الملتمس هنا بمعنى السائل
لكن الناظم احترز عن اطلاق لفظ السائلين على الانبياء تأدبا ولمساواتهم في اصل النبوة استعمل
الالتماس من رسول الله عليه الصلوة والسلام فان قلت لا بد من المطابقة بين المبتداء والخبر والمبتداء
هنا جمع والخبر مفرد قلت افرده نظرا الى لفظ كل اولان المراد كل واحد منهم ونكتة الافراد هو انهم في
الافتقار اليه كشخص واحد اوللتنبيه على ان الفقراء كنفس واحدة فان قلت هم عليهم الصلوة
والسلام سابقون على النبي صلى الله عليه وسلم فكيف يلتمسون غرفا من بحره قلت هم سألوا
منه مسائل مشكلة في علم التوحيد والصفات فاجاب النبي صلى الله عليه وسلم وحل مشكلاتهم
وبين يديه فجرت المحاجة بين آدم صفي الله وبين موسى كليم الله ليلة المعراج واليه اشار بقوله
حاج موسى آدم فحج ادم موسى اوتقول الاعتبار بتقدم الروح العلوي لا القالب السفلي
وروح نبينا مقدم على ارواح سائر الانبياء واليه اشار بقوله كنت نبيا وادم بين الماء و
الطين الحاصل كل الانبياء من نبينا لا من غيره استفادوا العلم وطلبوا الشفاعة اذ هو البحر
من العلم والسحاب من الجود وهم كالانهار والاشجار ونيز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر
وواقفون لديه عند حدهم ÷ من نقطة العلم او من شكلة الحكم ÷ گفته النكات التي بصيغة جمع القلة
والانبياء كثيرون تنبيها على انهم مع كثرة عددهم وعلو درجاتهم قليلون بالنسبة الى عظمته عليه
الصلوة والسلام وكثيره دلبرايش وجود تست همه خوبان عدمند ÷ سروران بر سر سوداى تو خاك قدمند
اي هم بالنسبة اليه كنقطة موهومة هي جزء لا يتجزى اوكشكلة الحيام واقفون بحضرته كالاصحاب
الذي الامر ملازمون حده لا يتجاوزون ثم بقدر نكتته ادبا وهو نظير قول جبرئيل عليه الصلوة والسلام
لو دنوت انملة لاحترقت وكانهم اخذوا الوقوف من نقطة اهل العلم فان النقطة لا يتجاوز عن مقامها
قط الحاصل اي سائر الانبياء واقفون بحضرته عند حدودهم بلا زموا لها كما يلازم النقطة وعنها
اوالشكلة مقامها ونيز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر كفاك بالعلم في الامي معجزة ÷ في
الجاهلية والتاديب في اليتم ÷ گفته الحاصل حسبك شيئان منه عليه الصلوة والسلام من حيث المعجزة العلم
الكائن في النبي الامي في ايام الجاهلية حيث ماراى نبيا ورسولا ليتعلم منه العلم ولا استاذا فقيها اولا

جرت

لاحترقت

بالوجود علی الکل کما ورد لولاک لما خلقت الافلاک وکذا علم اللوح والقلم انما ابتداء من علمک والمحیط بما فیہما بل العلم المکتوب فی الواح الکائنات بعض علومک لان لک من اللہ تعالیٰ علماً لا یطلع علیہ اللوح القلم ولا الثقلان والملک کما ورد لی مع اللہ وقت لا یسع فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل ومن ھذا شانہ یکون ازمۃ الامور کلہا بیدہ صلی اللہ علیہ وسلم فیجود باذن ربہ اخر کما جاد اولا وملا عصام در شرح قصیدۂ بردہ بشرح شعرے فاق النبیین فی خلق وفی خلق :: ولم یدانوہ فی علم وفی کرم گفتہ فان قلت لا یلزم من کونہ فائقا علی الانبیاء کونہ فائقا علی الرسل فالرسل فائق علی النبیین و الانبیاء مع انہ علیہ الصلوۃ والسلام فائق علی جمیع الانبیاء والرسل ومن کان فائقا علی الاعلی یلزم ان یکون فائقا علی الادنی لا محالۃ قلت لا فرق بین الانبیاء عند البعض ونقول المراد بالنبیین المرسلون بل لا یصح الکلام ویمکن ان یجاب عنہ بان بین النبیین والمرسلین عموما وخصوصا مطلقا عند من قال بالفرق وبینہما اذ کل رسول نبی بدون العکس واللام فیہ للاستغراق فعلی ھذا المرسلون مندرجون تحت النبیین قال لم یدانوہ ولم یقل لم یدانہ کل واحد منہم لان ذلک ابلغ اذ معناہ انہم لو جمعوا وقوبلوا بمحمد علیہ الصلوۃ والسلام وحدہ لم یدانوہ فکیف لو قوبل واحد بواحد وھذا مثل قولہ تعالیٰ قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل ھذا القران لا یاتون بمثلہ ولو کان بعضہم لبعض ظہیرا التنکیر فی علم وکرم للتعظیم ای فی علم جسیم وکرم فخیم وفی اعادۃ الخافض فی قولہ فی کرم دلالۃ علی انہم لا یدانوہ فی علم وحدہ ولا فی کرم وحدہ لا انہم لا یدانوہ فی العلم والکرم من حیث المجموع ونیز ملا عصام در شرح قصیدۂ بردہ بشرح شعر وکلہم من رسول اللہ ملتمس :: غرفا من البحر او رشفا من الدیم گفتہ الکل کل للاستغراق الحقیقی الضمیر للانبیاء وتقدیم من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی عاملہ للحصر ای من رسول اللہ لا من غیرہ ملتمس ای متوقع الغرف شرب الماء بالید وقیل رفع الماء بالید البحر الیم الرشف شرب الماء القلیل الدیمۃ السحابۃ التی تمطر وتدوم یوما ولیلۃ شبہہ علیہ الصلوۃ والسلام بالبحر فی غزارۃ العلم تارۃ وبالسحاب فی الافاضۃ والجود اخری وشبہ سائر الانبیاء بالمقتنین والاستعارۃ مصرح بہا الفاء فی قولہ فکلہم للتعلیل ای فاق النبیین لان کلہم من رسول اللہ ملتمس کذا وکذا من رسول اللہ من قبیل وضع المظہر موضع المضمر

اى حال كون بعض الملتمسين مغترفا من البحر وبعضهم مرتشفا من الديم فهو اشارة الى اختلاف
احوال الملتمسين فاولوا العزم مثلا اكثر التماسا من غيرهم فاو فى ذلك للتنويع والتقسيم والغرف مصدر
غرف بمعنى اخذ والبحر ضد البر سمى بذلك لعمقه واتساعه والرشف المص والديم جمع ديمة وهى المطر
الدائم يوما وليلة من غير رعد والمراد من البحر والديم هنا علمه وحلمه صلى الله عليه وسلم فكل منهما استعارة
تصريحية وكل من الغرف والرشف ترشيح وانما عبر فى جانب البحر بالغرف وفى جانب الديم بالرشف لان
الغرف مناسب للبحر لكثرته دون الديم لانها تجرى على وجه الارض فلا يجتمع منها ماء غالبا حتى
يغترف قوله وواقفون الخ عطف على قوله ملتمس لكن نظر فى احدهما للفظ كل وفى الاخر لمعناه و
كونهم واقفين لديه عند حدهم انهم ثابتون عنده صلى الله عليه وسلم فى العلم والحكم عند الحد الذى
حد لهم من ذلك فلا يتجاوزونه واما هو صلى الله عليه وسلم فلم يزل يترقى بعد ذلك فنهاية مراتبهم
العلم والحكم مبدا ما اوتيه صلى الله عليه وسلم منهما فوقوفهم لديه صلى الله عليه وسلم وقوف ذى الغاية عند مبدا
غيره وقوله من نقطة العلم او من شكلة الحكم بيان لحدهم والمعنى على التشبيه الاضافة فى الموضعين
على معنى من اى الذى هو كنقطة من العلم او كشكلة من الحكم والمراد من العلم والحكم علم الرسول
وحكمه كما قاله بعض الشارحين وقيل المراد بهما علم الله وحكمه وحاصل المعنى على الاول انهم
ثابتون لديه صلى الله عليه وسلم فى العلم والحكم عند حدهم الذى هو كالنقطة من علم الرسول
او كالشكلة من حكمه صلى الله عليه وسلم وحاصل المعنى على الثانى انهم ثابتون لديه فى العلم والحكم عند
حدهم الذى هو كالنقطة من علم الله او كالشكلة من حكمه تعالى فعلمهم بالنسبة لعلمه صلى الله عليه وسلم كنقطة
من علم الله وحكمهم بالنسبة لحكمه صلى الله عليه وسلم كشكلة من حكمه تعالى وهذا ابلغ فى مدحه
صلى الله عليه وسلم من الاول لكن الاقرب الاول ونيز فاضل معاصر در حاشيه برده متعلق شعر فان من
جودك الدنيا الخ گفته قوله فان من جودك الدنيا اه هذا البيت تعليل للبيت قبله فكانه قال وانما كان جاهك
يا رسول الله لا يضيق بى بل يسعنى وغيرى من العصاة لان من جودك الدنيا الخ ومن للتبعيض
والمراد من الدنيا ما قابل الاخرى ولذلك جعله الناظم ضرتها وفى كلامه تقدير مضاف اى خيرى الدنيا
ضرتها التى هى الاخرة فمن خير الدنيا هدايته صلى الله عليه وسلم للناس ومن خير الاخرة شفاعته صلى الله عليه وسلم
لهم وقوله ومن علومك علم اللوح والقلم من جهة التعليل لكون جاهه صلى الله عليه وسلم

الا دیب الکامل ولم یکن له اب یؤدبه فعلمنا ان علمه علم لدنی وادبه بتادیب ربه فقال ادبنی ربی
فاحسن تادیبی وعلمنی ربی فاحسن تعلیمی فمن کان استاذه رب الخلائق طرا کیف لا یکون اعلم الناس
قاطبة و نیز ملا عصام در شرح قصیده برده بشرح شعر فان من جودك الدنیا وضرتها ٭ ومن علومك علم اللوح
والقلم ٭ گفته ای الدنیا والاخرة قطرة من بحر جودك وعلم اللوح والقلم شیء قلیل من علومك الدنیة
التی اعطاك الله تعالیٰ اذ ما فی اللوح له نهایة ولیس لعلوم باطنك نهایة اذ هو ینبوع من بحر علومك و فاضل
معاصر ابراہیم باجوری در حاشیه برده گفته قوله فاق النبیین الخ ای زاد صلی الله علیه وسلم علی النبیین
وکذا علی غیرهم بالطریق الاولی فی خلق بفتح الخاء وسکون اللام وهو الصورة والشکل وفی خلق
بضمهما وهو ما طبع علیه الانسان من الخصال الحمیدة کالعلم والحیاء والجود والشفقة والحلم والعدل
والعفة وامثال ذلك فقد اجتمع فیه صلی الله علیه وسلم ما تفرق فی غیره من تلك الخصال وقد ذکر
بعضهم ان من تمام الایمان ان یعتقد الانسان انه لم یجتمع فی احد من المحاسن الظاهرة والباطنة مثل ما اجتمع
فیه صلی الله علیه وسلم واعترض علی الناظم بان مقتضی کلامه انه صلی الله علیه وسلم فاق النبیین فی بعض
الخلق بفتح الخاء وسکون اللام وبعض الخلق بضمهما لان کلا منهما نکرة وهی فی سیاق الاثبات
لا تعم وهذا لیس بمدح تام لانه یحتمل بعد ذلك ان یساویهم فی البعض الاخر ویحتمل ان یفوقوه فیه
وعلی هذا فان کان ما فاقوه فیه مثل ما فاقهم فیه حصلت المعادلة وان کان اکثر انعکس ما قصده
المصنف من المدح واجیب بان المراد فی خلقهم وفی خلقهم فهما مضافان فی المعنی فیعمان علی ان النکرة
فی سیاق الاثبات قد تعم ولما لم یلزم من کونه فاقهم فی ذلك نفی مقاربتهم له نفاها بقوله ولم یدانوه ای لم
یقاربوه وقوله فی علم ولا کرم ای لا غیرهما وانما اقتصر المصنف علیهما لان العلم راس الفضائل والکرم راس
الفواضل والاجر علی ذلك اما ورد من النهی عن التفضیل بین الانبیاء کقوله صلی الله علیه وسلم لا تفضلوا بین الانبیاء
لانه محمول علی تفضیل یودی الی تنقیص ولیس فی ذلك تنقیص لاحد من النبیین لانا نعتقد انهم متصفون
بالکمال والنبی اکمل قال تعالیٰ تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض قال ابن عباس المراد بالبعض الاول محمد صلی الله
علیه وسلم قوله وکلهم من رسول الله الخ هذا البیت کالدلیل للبیت قبله والجار والمجرور متعلق
بقوله ملتمس والاضافة فی رسول الله للعهد والمعهود هو سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم والمراد
من قوله ملتمس اخذ وان کان الالتماس معناه فی الاصل الطلب وقوله غرفا من البحر او رشفا من الدیم

خود بر تبیین و توضیح و تفصیل و تشریح و تفسیر و تصریح و تثبیت و ترجیح آن میگمارند سید شہاب الدین احمد در
توضیح الدلائل گفتہ الباب الخامس عشر فی ان النبی صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم دار حکمۃ ومدینۃ
علم وعلی لہما باب وانہ اعلم الناس باللہ تعالی واحکامہ وآیاتہ وکلامہ بلا ارتیاب عن مولانا امیر المؤمنین
علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم یا علی ان اللہ امرنی
ان ادنیک فاعلمک لتعی وانزلت ہذہ الآیۃ وتعیہا اذن واعیۃ وانت اذن واعیۃ لعلمی رواہ الحافظ
الامام ابو نعیم فی الحلیۃ ورواہ سلطان الطریقۃ وبرہان الحقیقۃ الشیخ شہاب الدین ابو جعفر عمر
السہروردی فی العوارف باسنادہ الی عبد اللہ بن الحسن رضی اللہ تعالی عنہما ولفظہ قال حین نزلت
ہذہ الآیۃ تعیہا اذن واعیۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم لعلی رضی اللہ
تعالی عنہ سالت اللہ ان یجعلہا اذنک یا علی قال علی کرم اللہ تعالی وجہہ فما نسیت شیئا بعدہ وما کان
لی ان انسی قال شیخ المشایخ فی زمانہ وواحد الاقران فی علومہ وعرفانہ الشیخ زین الدین
ابو بکر محمد بن علی الخوافی قدس اللہ تعالی سرہ فلذا اختص علی کرم اللہ وجہہ بمزید العلم والحکمۃ
حتی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی الہ وبارک وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا وقال عمر
لولا علی لہلک عمر ونیز شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمائی جناب امیر المؤمنین علیہ السلام
گفتہ ومنہا باب مدینۃ العلم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی
آلہ وبارک وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات من بابہ رواہ الطبری من تخریج
ابی عمرو اوردہ الامام الفقیہ المذکور وقال کما فی الحدیث واعلم ان الباب سبب لزوال الحائل
والمانع من الدخول الی البیت فمن اراد الدخول (یعنی امام الدین محمد الہجروی الایجی) واتی البیوت من غیر ابوابہا شق وعسر علیہ دخول
البیت فہکذا من طلب العلم ولم یطلب ذلک من علی رضی اللہ عنہ وبیانہ فانہ لا یدرک المقصود فانہ رضی اللہ
عنہ کان صاحب علم وعقل وبیان ورب من کان عالما ولا یقدر علی البیان والافصاح وکان علی
رضی اللہ مشہورا من بین الصحابۃ بذلک فباب العلم وروایتہ واستنباطہ من علی رضی اللہ عنہ وہو کان باجماع
الصحابۃ مرجوعا الیہ فی علمہ موثوقا بفتواہ وحکمہ والصحابۃ کلہم یراجعونہ مہما اشکل علیہم ولا
یسبقونہ ومن ہذا المعنی قال عمر لولا علی لہلک عمر رضی اللہ عنہ تعالی عنہم وابن روزبہان باآن تشدد
وتعصب وتعنت وتصلب کہ دارد اعتراف کردہ کہ بحدیث شریف بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

حفص

لا یضیق عنه لانه لاشك ان العلم من اکبر اسباب عظم الجاہ وعلوہ ویجوز ان یکون مستانفا ومن
فی قوله ومن علومك للتبعیض ایضا فهی للتبعیض فی الموضعین والمراد بعلومه صلی الله
علیه وسلم المعلومات التی اطلعه الله علیها فانه تعالی اطلعه علی علوم الاولین والاخرین والمراد
بعلم اللوح والقلم المعلومات التی کتبها القلم فی اللوح بامر الله تعالی فانه ورد ان اول ما خلق الله القلم
فقال له اکتب قال وما اکتب قال اکتب مقادیر کل شیء حتی تقوم الساعة من مات علی غیر ذلك فلیس منی
ای لیس علی طریقتی واستشکل جعل علم اللوح والقلم بعض علومه صلی الله علیه وسلم بان من
جملة علم اللوح والقلم الامور الخمسة المذکورة فی اخر سورة لقمان مع ان النبی علیه الصلوة والسلام
لا یعلمها لان الله قد استاثر بعلمها فلا یتم التبعیض المذکور واجیب بعدم تسلیم ان هذه
الامور الخمسة مما کتب القلم فی اللوح والا لاطلع علیها من شانه ان یطلع علی اللوح کبعض الملائکة
المقربین وعلی تسلیم انها مما کتب القلم فی اللوح فالمراد ان بعض علومه صلی الله علیه وسلم علم اللوح
والقلم الذی یطلع علیه المخلوق فخرجت هذه الامور الخمسة علی انه صلی الله علیه وسلم لم یخرج من الدنیا الا
بعد ان علمه الله تعالی بهذه الامور فان قیل اذا کان علم اللوح والقلم بعض علومه صلی الله علیه وسلم فما البعض
الاخر اجیب بان البعض الاخر هو ما اخبره الله عنه من احوال الاخرة لان القلم انما کتب فی اللوح ما هو
کائن الی یوم القیامة فقط کما تقدم فی الحدیث ازین عبارات مشرفه وافادات مولفه ظاهر و باهر است
که علوم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم حد و نهایت ندارد و تمامی انبیاء مرسلین علیهم السلام مستفید و ملتمس
علم از آنجناب می باشند و علم لوح و قلم که منتهای معلومات ملائکه است بعضی از علوم آنجناب است و ظاهر
است که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام بنص حدیث مدینة العلم باب علم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
است پس علم آنجناب نیز حد و نهایت نخواهد داشت و علم آنجناب نیز همان علم خواهد بود که تمامی انبیاء مرسلین سلام الله
علیهم اجمعین از آن مستفید و آخذ می باشند و علم لوح و قلم بعضی از آن علم است پس بحمد الله تعالی از اینجا اعلمیت
جناب امیر المومنین علیه السلام از قاطبه انبیاء مرسلین و جمله ملائکه مقربین علیهم سلام الله رب العالمین کالصبح
عند الاسفار واضح و آشکار گردید بلکه آفتاب حق و صواب بکوری چشم نواصب آفتاب بدائره نصف النهار
و محتجب نماند که دلالت حدیث مدینة العلم بر اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام از وضوح و ظهور بحدی رسیده است که علمای اعلام و محققین عظام سنیه در مقام تحقیق اعتراف بآن دارند و بهم عالیه

فسئل عن علی کرم الله وجهه فقال قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزء واحدا وعنه ان
انزل القرآن علی سبعة احرف ما منها حرف الا وله ظهر وبطن وان علیا عنده منه علم الظاهر والباطن واخرج ایضا علی سید
المرسلین (ظ المسلمین) وامام المتقین واخرج ایضا انا سید ولد آدم وعلی سید العرب واخرج ایضا علی رایة الهدی واخرج ایضا یا علی ان
الله امرنی ان ادنیك واعلمك لتعی وانزلت علی هذه الآیة وتعیها اذن واعیة واخرج ایضا عن ابن عباس کنا نتحدث ان رسول الله صلعم
عهد الی علی کرم الله وجهه سبعین عهدا لم یعهد الی غیره والاخبار فی هذا الباب لاتکاد تحصی وابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده
همزیه در شرح شعر لم یزده کشف الغطاء یقینا بل هو الشمس ما علیه غطاء گفته تنبیه مما یدل علی ان الله سبحانه اختص
علیا من العلم بما تقصر عنه العبارات قوله صلی الله علیه وسلم اقضاکم علی وهو حدیث صحیح لانزاع فیه وقوله انا
دار الحکمة وفی روایة انا مدینة العلم وعلی بابها وابن حجر مکی در تطهیر الجنان جائیکه مطاعن معویه وجواب آن وارد نموده گفته السادس خروجه علی (فی صح)
علی کرم الله وجهه ومحاربته له مع انه الامام الحق باجماع اهل الحل والعقد والافضل الاعدل الاعلم بنص الحدیث الحسن
لکثرة طرقه خلافا لمن زعم وضعه ولمن زعم صحته ولمن اطلق حسنه انا مدینة العلم وعلی بابها الخ وعلاوه برین از
افادات دیگر اساطین اعلام وارکان عالیمقام اهل سنت نیز دلالت این حدیث بر اعلمیت جناب امیر المومنین علیه السلام اوضح
ولائح ست فلینظر الناظر البصیر فیما قدمنا من عبارات هؤلاء النحاریر اما امر دوم یعنی استلزام اعلمیت افضلیت را پس نهایت
واضح ولائح ست چه باجماع ارباب دانش وعقل واتفاق اصحاب علم وفضل اشرف فضائل واعلای مناقب علمست وهرکه در علم بالاتر است بلاشبهه افضلست
وبمقتضای کل الصید فی جوف الفرا تمامی فضائل نفسانیه تحت علم می باشد ومنشاء آن فضائل همین صفت فاضله است وهرکه در علم افضلست
افضلیت مطلقه برای او ثابت ست هر چند این مطلب در نهایت وضوح وظهور وتبین وسفور می باشد لیکن بشطری از افادات اعلام محققین وکملای
مدققین سنیه که قاطع السن اصحاب مرا وخصام مثبتین مقصود ومرام بوده باید شنید حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفته الاصل الخامس والثلثون
والمائة حدثنا اسمعیل بن نصر بن راشد قال حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا عمر مولی عفرة قال سمعت
ایوب بن صفوان یذکر عن (ظ عن صح) جابر بن عبد الله قال خرج علینا رسول الله صلی علیه وسلم فقال یا ایها الناس من کان یحب ان یعلم منزلته
عند الله فلینظر کیف منزلة الله عنده فان الله ینزل العبد منه حیث انزله من نفسه وان لله سرایا من الملئکة تحل وتقف علی
مجالس الذکر فاغدوا وروحوا فی ذکر الله الا فارتعوا فی ریاض الجنة قالوا واین ریاض الجنة یا رسول الله قال مجالس الذکر فاغدوا وروحوا
فی ذکر الله وذکروه بانفسکم فمنزلة الله عند العبد انما هو علی قدر معرفته ایاه وعلمه وهیبته منه واجلاله له وتعظیمه والحیاء
(من هذا المقام کلام الترمذی فلیتنبه ۱۲ م)
منه والخشیة منه والخوف من عقابه والوجل عند ذکره واقامة الحرمة لامره ونهیه وقبول منه ورؤیة تدبیره والوقوف عند احکامه
وطیب النفس بها والتسلیم له بدنا وروحا وقلبا ومراقبة تدبیره فی اموره ولزوم ذکره والنهوض باثقال نعمه واحسانه

دلالت دارد چنانچہ بجواب استدلال علامہ حلی علیہ الرحمہ کہ در نہج الحق بایں الفاظ افادہ فرمودہ التاسع عشر فی مسند احمد بن حنبل وصحیح مسلم قال لم یکن احد من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول سلونی الا علی بن ابیطالب وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا مدینۃ العلم وعلی بابہا انتہی ابن روزبہان در کتاب الباطل خود گفتہ ہذا یدل علی وفور علمہ واستحضاره اجوبۃ الوقائع واطلاعہ علی شتات العلوم والمعارف وکل ہذہ الامور مسلمۃ ولا دلیل علی النص حیث انہ لا یجب ان یکون الاعلم خلیفۃ بل الاحفظ للحوزۃ والاصلح للامۃ ولو لم یکن ابوبکر اصلح للامامۃ لما اختاروه انتہی وعبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در شرح این حدیث کما دریت سابقا افادہ فرمودہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب فان المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ الجامعۃ لمعانی الدیانات کلہا ولا بد للمدینۃ من باب فاخبران بابہا ہو علی کرم اللہ وجہہ فمن اخذ طریقہ دخل المدینۃ ومن اخطاء اخطاء طریق الہدی وقد شہد لہ بالاعلمیۃ الموافق والمؤالف والمعادی والمخالف اخرج الکلاباذی ان رجلا سأل معویۃ عن مسئلۃ فقال سل علیا ہو اعلم منی فقال ارید جوابک قال ویحک کرہت رجلا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یغرہ بالعلم غرا وکان اکابر الصحب یعترفون لہ بذلک وکان عمر یسالہ عما اشکل علیہ جاءه رجل فسأله فقال ہہنا علی فاسئلہ فقال ارید ان اسمع منک یا امیر المومنین قال قم لا اقام اللہ رجلیک ومحا اسمہ من الدیوان وصح عنہ من طرق انہ کان یتعوذ من قوم لیس ہو فیہم حتی امسکہ عنده ولم یولہ شیئا من البعوث لمشاورتہ فی المشکل واخرج الحافظ عبد الملک بن سلیمان قال ذکر لعطاء اکان احد من الصحب افقہ من علی قال لا واللہ وقال الحرالی قد علم الاولون والاخرون ان فہم کتاب اللہ منحصر الی علم علی ومن جہل ذلک فقد ضل عن الباب الذی من ورائہ یرفع اللہ عن القلوب الحجاب حتی یتحقق الیقین الذی لا یتغیر بکشف الغطاء الی ہنا کلامہ ونیز در ہمین شرح اعنی فیض القدیر مسطور ست انا دار الحکمۃ وفی روایۃ انا مدینۃ الحکمۃ وعلی بابہا ای علی بن ابیطالب ہو الباب الذی یدخل منہ الی الحکمۃ فناہیک بہذه المرتبۃ ما اسناہا وہذه المنقبۃ ما اعلاہا ومن زعم ان المراد بقولہ وعلی بابہا انہ مرتفع من العلو وہو الارتفاع فقد تمحل لغرضہ الفاسد بما لا یجزیہ ولا یسمنہ ولا یغنیہ اخرج ابونعیم عن ترجمان القران مرفوعا ما انزل اللہ عز وجل یا ایہا الذین امنوا الا وعلی راسہا وامیرہا واخرج عن ابن مسعود قال کنت عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم

ونیز غزالی در احیاء العلوم در کتاب العلم گفتہ **الباب الاول** فی فضل العلم و التعلیم و التعلم و شواهده
من النقل والعقل **فضیلة العلم** اما شواهدہ ذلک من القرآن فقوله عز وجل شهد الله انه
لا اله الا هو والملائکة واولو العلم قائما بالقسط فانظر کیف بدأ سبحانہ وتعالیٰ بنفسه وثنی بالملائکة وثلث
باهل العلم وناهیک بهذا شرفا وفضلا وجلاء ونبلا وقال الله تعالیٰ یرفع الله الذین آمنوا منکم و
الذین اوتوا العلم درجت قال ابن عباس رضی الله عنه للعلماء درجت فوق المومنین بسبع مائة درجة
ما بین الدرجتین مسیرة خمس مائة عام وقال عز وجل قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وقال تعالیٰ
انما یخشی الله من عباده العلماء وقال تعالیٰ قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب وقال تعالیٰ
قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به تنبیها علی انه اقتدر علیه بقوة العلم وقال عز وجل وقال
الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن وعمل صالحا بین ان عظم قدر الآخرة یعلم بالعلم و
قال تعالیٰ وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون وقال تعالیٰ ولو ردوه الی الرسول و
الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم رد حکمه فی الوقائع الی استنباطهم والحق رتبتهم برتبة
الانبیاء فی کشف حکم الله وقیل فی قوله تعالیٰ یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم یعنی العلم
وریشا یعنی الیقین ولباس التقوی یعنی الحیاء وقال عز وجل ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم
وقال تعالیٰ فلنقصن علیهم بعلم وقال عز وجل بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
وقال تعالیٰ خلق الانسان علمه البیان وانما ذکر ذلک فی معرض الامتنان **واما الاخبار**
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین ویلهمه رشده وقال صلی
الله علیه وسلم العلماء ورثة الانبیاء ومعلوم انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف
الوراثة لتلک الرتبة وقال صلی الله علیه وسلم یستغفر للعالم ما فی السموات والارض واي منصب یزید علی منصب
من تشتغل ملائکة السموات والارض بالاستغفار له فهو مشغول بنفسه وهم مشغولون بالاستغفار له وقال صلی الله علیه وسلم
ان الحکمة تزید الشریف شرفا وترفع المملوک حتی یجلسه مجالس الملوک وقد نبه بهذا علی ثمرته فی الدنیا ومعلوم ان
الآخرة خیر وابقی وقال صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یکونان فی منافق حسن سمت وفقه فی الدین
ولا تشکن فی الحدیث لنفاق بعض فقهاء الزمان فانه ما اراد به الفقه الذی ظننته وسیاتی
معنی الفقه وادنی درجات الفقیه ان یعلم ان الآخرة خیر من الدنیا وهذه المعرفة اذا صدقت و

وترک مشیاته لمشیاته وحسن الظن به فی کل ما نابه والناس فی هذه الاشیاء علی درجات
یتفاضلون فمنازلهم عند ربهم علی قدر حظوظهم من هذه الاشیاء وان الله تبارک اسمه
اکرم المؤمنین بمعرفته فاوفرهم حظا من المعرفة اعلمهم به واعلمهم به اوفرهم حظا من هذه
الاشیاء واوفرهم حظا منها اعظمهم منزلة عنده وارفعهم درجة واقربهم وسیلة وعلی قدر
نقصانه من هذه الاشیاء ینتقص حظه وینحط درجته وتبعد وسیلته ویقل علمه به
وتضعف معرفته ایاه ویسقم ایمانه ویملکه نفسه قال الله تبارک اسمه ولقد فضلنا بعض
النبیین علی بعض واتینا داؤد زبورا فانما فضل الخلق بالمعرفة له والعلم به لا بالاعمال والیهود
والنصاری وسائر اهل الملل قد عملوا اعمال الشریعة فصارت هباء منثورا فبالمعرفة
تزکو الاعمال وبها تقبل منهم وبها تطهر الابدان فمن فضل بالمعرفة فقد اوتی حظا من
العلم به ومن فضل بالعلم به یکون هذه الاشیاء التی وصفنا موجودة عنده ابوحامد غزالی
در رساله لدنیه گفته اعلم ان العلم هو تصور النفس الناطقة المطمئنة حقائق الاشیاء وصورها
المجردة عن المواد باعیانها وکیفیاتها وکمیاتها وجواهرها وذواتها ان کانت مفردة وان
کانت مرکبة والعالم هو المحیط المدرک المتصور والمعلوم هو ذات الشئ الذی ینتقش علمه
فی النفس وشرف العلم بقدر شرف معلومه ورتبة العالم بحسب رتبة العلم ولا شک ان افضل
المعلومات واعلاها واشرفها واجلها هو الله تعالی الصانع المبدع الحق الواحد فعلمه و
هو علم التوحید افضل العلوم واجلها واکملها وهذا العلم ضروری واجب تحصیله
علی جمیع العقلاء کما قال صاحب الشرع علیه الصلوة والسلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم
وامر بالسفر فی طلب العلم فقال اطلبوا العلم ولو بالصین وعالم هذا العلم افضل العلماء
وبهذا السبب خصهم الله تعالی بالذکر فی اجل المراتب فقال شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
واولوا العلم فعلماء علم التوحید بالاطلاق هم الانبیاء وبعدهم العلماء الذین هم ورثة
الانبیاء وهذا العلم وان کان شریفا فی ذاته کاملا بنفسه لا ینفی سائر العلوم بل لا یحصل
الا بمقدمات کثیرة وتلک المقدمات لا تنتظم الا عن علوم شتی مثل علم السموات والافلاک
وجمیع علم المصنوعات ویتولد عن علم التوحید علم اخر کما سنذکرها باقسامها فی مواضعها

علوم ظ

ای الاعمال افضل قال العلم باللہ عزوجل فقال ای الاعمال ترید قال صلی اللہ علیہ وسلم العلم باللہ
سبحانہ فقیل نسأل عن العمل وتجیب عن العلم فقال صلی اللہ علیہ وسلم ان قلیل العمل ینفع مع العلم وان
کثیر العمل لا ینفع مع الجهل وقال صلی اللہ علیہ وسلم یبعث اللہ سبحانہ العباد یوم القیامۃ ثم یبعث العلماء ثم
یقول یا معشر العلماء انی لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم ولم اضع علمی فیکم لاعذبکم اذهبوا فقد غفرت
لکم واما الآثار فقد قال علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ لکمیل یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک
وانت تحرس المال والعلم حاکم والمال محکوم علیہ والمال تنقصہ النفقۃ والعلم یزکو بالانفاق وقال علی ایضا
رضی اللہ عنہ العالم افضل من الصائم القائم المجاهد واذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمۃ لا یسدها الا
خلف منه وقال رضی اللہ تعالی عنه نظما ع ما الفخر الا لاهل العلم انهم :: علی الهدی لمن استهدی ادلاء ::
وقدر کل امرئ ما کان یحسنه :: والجاهلون لاهل العلم اعداء :: ففز بعلم تعش حیا به ابدا :: الناس موتی
واهل العلم احیاء :: وقال ابو الاسود لیس شیء اعز من العلم الملوک حکام علی الناس والعلماء حکام
علی الملوک وقال ابن عباس رضی اللہ عنهما خیر سلیمان بن داؤد علیهما السلام بین العلم والمال والملک
فاختار العلم فاعطی المال والملک معه وسئل ابن المبارک من الناس فقال العلماء قیل فمن الملوک قال الزهاد
قیل فمن السفلۃ قال الذی یاکل بدینه ولم یجعل غیر العالم من الناس لان الخاصیۃ التی تمیز بها الناس
عن سائر البهائم هی العلم والانسان انسان بما هو شریف لاجله ولیس ذلک بقوۃ شخصه فان
الجمل اقوی منه ولا بعظمه فان الفیل اعظم منه ولا بشجاعته فان السبع اشجع منه ولا باکله فان الثور
اوسع بطنا منه ولا بالمجامعۃ فان اخس العصافیر اقوی علی السفاد منه بل لم یخلق الا للعلم ولم یشرف الا
بذلک وقال بعض الحکماء لیت شعری ای شیء ادرک من فاته العلم وای شیء فات من ادرک العلم وقال فتح
الموصلی رحمه اللہ الیس المریض اذا منع الطعام والشراب والدواء یموت قالوا بلی قال کذلک القلب اذا
منع عنه الحکمۃ والعلم ثلاثۃ ایام یموت ولقد صدق فان غذاء القلب العلم والحکمۃ وبهما حیاته کما ان
غذاء الجسد الطعام ومن فقد العلم فقلبه مریض وموته لازم ولکنه لا یشعر به اذ حب الدنیا وشغله
بها ابطل احساسه کما ان غلبۃ الخوف قد تبطل احساس الم الجرح فی الحال وان کان واقعا فاذا حط
الموت عنه اعباء الدنیا احس بهلاکه وتحسر تحسرا لا ینفعه وذلک کاحساس الامن من خوفه و
المفیق من سکره بما اصابه من الجراحات فی حالۃ السکر والخوف فنعوذ باللہ من یوم کشف الغطاء

وغلبت بريته من النفاق والرياء وقال صلى الله عليه وسلم افضل الناس المؤمن العالم الذي ان احتيج اليه نفع
وان استغنى عنه اغنى نفسه وقال صلى الله عليه وسلم الايمان عريان ولباسه التقوى وزينته الحياء و
ثمرته العلم وقال صلى الله عليه وسلم اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم والجهاد اما اهل العلم فدلوا
الناس على ما جاءت به الرسل واما اهل الجهاد فجاهدوا باسيافهم على ما جاءت به الرسل وقال صلى
الله عليه وسلم لموت قبيلة ايسر من موت عالم وقال عليه الصلوة والسلام الناس معادن كمعادن الذهب
والفضة فخيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا وقال صلى الله عليه وسلم يوزن يوم القيمة مداد العلماء
بدم الشهداء وقال صلى الله عليه وسلم من حفظ على امتي اربعين حديثا من السنة حتى يوديها اليهم كنت له
شفيعا وشهيدا يوم القيامة وقال صلى الله عليه وسلم من حمل من امتي اربعين حديثا لقي الله عز وجل يوم القيامة
فقيها عالما وقال صلى الله عليه وسلم من تفقه في دين الله عز وجل كفاه الله همه ورزقه من حيث لا
يحتسب وقال صلى الله عليه وسلم اوحى الله عز وجل الى ابراهيم عليه السلام يا ابراهيم اني عليم احب كل
عليم وقال صلى الله عليه وسلم العالم امين الله سبحانه في الارض وقال صلى الله عليه وسلم صنفان من امتي
اذا صلحوا صلح الناس واذا فسدوا فسد الناس الامراء والفقهاء وقال عليه السلام اذا اتى على يوم لا ازداد
فيه علما يقربني الى الله عز وجل فلا بورك لي في طلوع شمس ذلك اليوم وقال صلى الله عليه وسلم في تفضيل العلم
على العبادة والشهادة فضل العالم على العابد كفضلي على ادنى رجل من اصحابي فانظر كيف نزل العلم مقارنا
لدرجة النبوة وكيف حط رتبة العمل المجرد عن العلم وان كان العابد لا يخلو عن علم بالعبادة التي
يواظب عليها ولولاه لم تكن عبادة وقال صلى الله عليه وسلم فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة
البدر على سائر الكواكب وقال صلى الله عليه وسلم يشفع يوم القيامة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم
الشهداء فاعظم برتبة هي تلو النبوة وفوق الشهادة مع ما ورد في فضل الشهادة وقال صلى الله
عليه وسلم ما عبد الله تعالى بشيء افضل من فقه في الدين ولفقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد
ولكل شيء عماد وعماد هذا الدين الفقه وقال صلى الله عليه وسلم خير دينكم ايسره وخير العبادة الفقه وقال صلى الله عليه وسلم
فضل المؤمن العالم على المؤمن العابد بسبعين درجة وقال صلى الله عليه وسلم انكم اصبحتم في زمن كثير فقهاؤه قليل خطباؤه قليل سائلوه
كثير معطوه العمل فيه خير من العلم وسياتي على الناس زمان قليل فقهاؤه كثير خطباؤه قليل معطوه كثير سائلوه العلم فيه خير من العمل
وقال صلى الله عليه وسلم بين العالم والعابد مائة درجة بين كل درجتين حضر الجواد المضمر سبعين سنة وقيل يا رسول الله

كما يقال الفرس افضل من الحمار بمعنى انه يشاركه في قوة الحمل ويزيد عليه بقوة الكر والفر وشدة العدو و
حسن الصورة فلو فرض حمار اختص بسلعة زائدة لم يقل انه افضل لان تلك زيادة في الجسم ونقصان
في المعنى وليست من الكمال في شيء والحيوان مطلوب لمعناه وصفاته لا لجسمه فاذا فهمت هذا لم
يخف عليك ان للعلم فضيلة ان اخذته بالاضافة الى سائر الاوصاف كما ان للفرس فضيلة
ان اخذته بالاضافة الى سائر الحيوانات بل شدة العدو فضيلة في الفرس وليست فضيلة على الاطلاق
والعلم فضيلة في ذاته وعلى الاطلاق من غير اضافة فانه كمال الله سبحانه وبه شرف الملائكة والانبياء
بل الكيس من الخيل خير من البليد فهي فضيلة في ذاته على الاطلاق من غير اضافة واعلم ان الشيء النفيس
المرغوب فيه ينقسم الى ما يطلب لغيره والى ما يطلب لذاته والى ما يطلب لغيره ولذاته جميعا فما يطلب
لذاته اشرف و افضل مما يطلب لغيره والمطلوب لغيره الدراهم والدنانير فانهما حجران لا
منفعة لهما ولولا ان الله سبحانه وتعالى يسر قضاء الحاجات بهما لكانا والحصباء بمثابة واحدة والذي
يطلب لذاته فالسعادة في الاخرة ولذة النظر لوجه الله تعالى والذي يطلب لذاته ولغيره فكسلامة البدن
فان سلامة الرجل مثلا مطلوبة من حيث انها سلامة للبدن عن الالم ومطلوبة للمشي بها
والتوصل الى المآرب والحاجات وبهذا الاعتبار اذا نظرت الى العلم رأيته لذيذا في نفسه فيكون مطلوبا
لذاته ووجدته وسيلة الى دار الاخرة وسعادتها وذريعة الى القرب من الله تعالى ولا يتوصل اليه
الا به واعظم الاشياء رتبة في حق الآدمي السعادة الابدية وافضل الاشياء ما هو وسيلة اليها ولن
يتوصل اليها الا بالعلم والعمل ولا يتوصل الى العمل ايضا الا بالعلم بكيفية العمل فاصل
السعادة في الدنيا والاخرة هو العلم فهو اذا افضل الاعمال وكيف لا وقد تعرف فضيلة الشيء
ايضا بشرف ثمرته وقد عرفت ان ثمرة العلم القرب من رب العالمين والالتحاق بافق الملائكة ومقارنة
الملأ الاعلى هذا في الاخرة واما في الدنيا فالعز والوقار ونفوذ الحكم على الملوك ولزوم الاحترام
في الطباع حتى ان اغبياء الترك واجلاف العرب يصادفون طباعهم مجبولة على التوقير لشيوخهم
لاختصاصهم بمزيد علم مستفاد من التجربة بل البهيمة بطبعها توقر الانسان لشعورها بتمييز
الانسان لكمال مجاوز لدرجتها هذه فضيلة العلم مطلقا ثم تختلف العلوم
كما سياتي بيانه وتتفاوت لا محالة فضائلها بتفاوتها

فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا وقال الحسن رحمه الله یوزن مداد العلماء بدم الشهداء فیرجح
مداد العلماء وقال ابن مسعود رضی الله عنه علیکم بالعلم قبل ان یرفع ورفعه موت رواته فوالذی
نفسی بیده لیودن رجال قتلوا فی سبیل الله شهداء ان یبعثهم الله علماء لما یرون من کرامتهم فان احدا
لم یولد عالما وانما العلم بالتعلم وقال ابن عباس رضی الله عنهما تذاکر العلم بعض لیلة احب الی من احیائها وکذلک
عن ابی هریرة رضی الله عنه واحمد بن حنبل رحمه الله وقال الحسن فی قوله تعالی ربنا اتنا فی الدنیا حسنة هی العلم والعبادة
وفی الاخرة حسنة هی الجنة وقیل لبعض الحکماء ای الاشیاء تقتنی قال الاشیاء التی اذا غرقت سفینتک
سبحت معک یعنی العلم وقیل اراد بغرق السفینة هلاک بدنه بالموت وقال بعضهم من اتخذ الحکمة
لجاما اتخذه الناس اماما ومن عرف بالحکمة لاحظته العیون بالوقار وقال الشافعی رحمة الله علیه من شرف العلم
کل من نسب الیه ولو فی شیء حقیر فرح ومن دفع عنه حزن وقال عمر رضی الله عنه یا ایها الناس علیکم بالعلم فان
لله سبحانه رداء یحبه فمن طلب بابا من العلم رداه الله عز وجل بردائه فان اذنب ذنبا استعتبه فان
اذنب ذنبا استعتبه فان اذنب ذنبا استعتبه لئلا یسلبه رداءه ذلک وان تطاول به ذلک
الذنب حتی یموت وقال الاحنف رحمه الله کاد العلماء ان یکونوا اربابا وکل عز لم یوطد بعلم فالی
ذل مصیره وقال سالم بن ابی الجعد اشترانی مولای بثلثمائة درهم واعتقنی قلت بای حرفة احترف
فاحترفت بالعلم فما تمت لی سنة حتی اتانی امیر المدینة زائرا فلم اذن له وقال الزبیر بن ابی بکر کتب الی ابی بالعراق
علیک بالعلم فانک ان افتقرت کان لک مالا وان استغنیت کان لک جمالا وحکی ذلک فی
وصایا لقمان لابنه قال یا بنی جالس العلماء وزاحمهم برکبتیک فان الله سبحانه یحیی القلب بنور الحکمة
کما یحیی الارض بوابل السماء وقال بعض الحکماء اذا مات العالم بکاه الحوت فی الماء والطیر فی الهواء
ویفقد وجهه ولا ینسی ذکره وقال الزهری رحمه الله العلم ذکر ولا یحبه الا ذکران الرجال ونیز غزالی در احیاء العلوم
دربیان فضل علم گفته **الشواهد العقلیة** اعلم ان المطلوب من هذا الباب معرفة فضیلة
العلم ونفاسته وما لم تفهم الفضیلة فی نفسها ولم یتحقق المراد منها لم یمکن ان یعلم وجودها
صفة للعلم او لغیره من الخصال فلقد ضل عن الطریق من طمع ان یعرف ان زیدا حکیم ام لا وهو بعد
لم یفهم معنی الحکمة وحقیقتها فالفضیلة ماخوذة من الفضل وهی الزیادة فاذا تشارک شیئان
فی امر واختص احدهما بمزید یقال فضله وله الفضل علیه مهما کانت زیادته فیما هو کمال ذلک الشیء

الا اللہ والراسخون فی العلم وقال تعالیٰ قل کفیٰ باللہ شھیدا بینی وبینکم ومن عندہ علم الکتاب

الرابع یرفع اللہ الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات واعلم انہ تعالیٰ ذکر الدرجات
لاربعۃ اصناف اولھا للمومنین من اھل بدر قولہ انما المومنون الذین اذا ذکر اللہ وجلت
قلوبھم الی قولہ لھم درجات عند ربھم والثانیۃ للمجاھدین بقولہ وفضل اللہ المجاھدین علی القاعدین[٥] والثالثۃ
للصالحین ومن یاتہ مومنا قد عمل الصالحات فاولئک لھم الدرجات العلیٰ والرابعۃ للعلماء والذین
اوتوا العلم درجات فاللہ تعالیٰ فضل اھل بدر علی غیرھم من المومنین بدرجات وفضل المجاھدین علی
القاعدین اجرا عظیما درجات منہ وفضل الصالحین علی ھؤلاء بدرجات ثم فضل العلماء علی
جمیع الاصناف بدرجات فوجب کون العلماء افضل الناس الخامس قولہ انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء
وان اللہ تعالیٰ وصف العلماء فی کتابہ بخمس مناقب احدھا الایمان والراسخون فی العلم یقولون امنا و
ثانیھا التوحید والشھادۃ شھد اللہ الی قولہ واولوا العلم وثالثھا البکاء ویخرون للاذقان یبکون
ورابعھا الخشوع ان الذین اوتوا العلم من قبلہ وخامسھا الخشیۃ انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء واما
الاخبار فوجوہ احدھا ما روی عن ثابت بن انس رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب ان
ینظر الی عتقاء اللہ من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیدہ ما من متعلم یختلف الی
باب العالم الا کتب اللہ بکل قدم عبادۃ سنۃ ویبنی لہ بکل قدم مدینۃ فی الجنۃ ویمشی علی
الارض والارض تستغفر لہ ویمسی ویصبح مغفورا لہ وشھدت الملائکۃ لھم بانھم عتقاء اللہ
من النار وثانیھا[٧] قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم لغیر اللہ لم یخرج من الدنیا حتی یاتی
علیہ العلم فیکون للہ ومن طلب العلم للہ فھو کالصائم نھارہ وکالقائم لیلہ وان بابا من العلم یتعلمہ
الرجل خیر لہ من ان یکون ابو قبیس ذھبا لہ فانفقہ فی سبیل اللہ وثالثھا عن الحسن مرفوعا من جاءہ
الموت وھو یطلب العلم یحیی بہ الاسلام کان بینہ وبین الانبیاء درجۃ واحدۃ فی الجنۃ ورابعھا
ابو موسی الاشعری مرفوعا یبعث اللہ العباد یوم القیمۃ ثم یمیز اللہ العلماء فیقول یا معشر العلماء
انی لم اضع نوری فیکم الا لعلمی بکم ولم اضع علمی فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم و
خامسھا قال علیہ الصلوۃ والسلام معلم الخیر اذا مات بکی علیہ طیر السماء ودواب الارض وحیتان
البحار وسادسھا ابو ھریرۃ رضی اللہ عنہ مرفوعا من صلی خلف عالم من العلماء فکانما صلی خلف نبی من الانبیاء

[٥] تمام الآیۃ اجرا عظیما درجات منہ ومغفرۃ ورحمۃ وکان اللہ غفورا رحیما ۱۲

عالم

[٧] عن انس صح

وفخر الدین رازی در مفاتیح الغیب گفتہ واعلم انہ یدل علی فضیلۃ العلم الکتاب والسنۃ والمعقول
اما الکتاب فوجوہ الاول ان اللہ تعالی سمی العلم بالحکمۃ ثم انہ تعالی عظم امر الحکمۃ وذلک
یدل علی عظم شان العلم بیان انہ تعالی سمی العلم بالحکمۃ ما روی عن مقاتل انہ قال تفسیر
الحکمۃ فی القران علی اربعۃ اوجہ احدہا مواعظ القران قال فی سورۃ البقرۃ وما انزل علیکم
من الکتاب والحکمۃ یعنی مواعظ القران وفی سورۃ النساء وانزل علیک الکتاب والحکمۃ یعنی المواعظ ومثلہا فی آل
عمران وثانیہا الحکمۃ بمعنی الفہم والعلم قولہ تعالی واتیناہ الحکم صبیا وفی سورۃ لقمان ولقد اتینا لقمان الحکمۃ یعنی
الفہم والعلم وفی الانعام اولئک الذین اتیناہم الکتاب والحکم والنبوۃ وثالثہا الحکمۃ بمعنی النبوۃ فی النساء فقد اتینا
آل ابراہیم الکتاب والحکمۃ یعنی النبوۃ وفی ص واتیناہ الحکمۃ وفصل الخطاب وفی سورۃ البقرۃ
واتاہ اللہ الملک والحکمۃ ورابعہا القران فی النحل ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ وفی البقرۃ
ومن یؤت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا وجمیع ہذہ الوجوہ عند التحقیق ترجع الی العلم ثم تفکر ان
اللہ تعالی ما اعطی من العلم الا القلیل قال وما اوتیتم من العلم الا قلیلا وسمی الدنیا باسرہا قلیلا قل
متاع الدنیا قلیل فما سماہ قلیلا لا یمکننا ان ندرک کمیتہ فما ظنک بما سماہ کثیرا ثم البرہان
العقلی علی قلۃ الدنیا وکثرۃ الحکمۃ ان الدنیا متناہی القدر متناہی العدد متناہی المدۃ
والعلم لا نہایۃ لقدرہ وعددہ ومدتہ ولا للسعادات الحاصلۃ منہ وذلک ینبہک
علی فضیلۃ العلم الثانی قولہ تعالی قل ہل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وقد فرق بین
سبعۃ نفر فی کتابہ فرق بین الخبیث والطیب فقال قل لا یستوی الخبیث والطیب یعنی
الحلال والحرام وفرق بین الاعمی والبصیر فقال قل ہل یستوی الاعمی والبصیر وفرق بین الظلمۃ
والنور فقال ام ہل تستوی الظلمات والنور وفرق بین الجنۃ والنار وبین الظل والحرور واذا
تاملت وجدت کل ذلک ماخوذا من الفرق بین العالم والجاہل الثالث قولہ تعالی اطیعوا اللہ
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم المراد باولی الامر العلماء فی اصح الاقوال لان الملوک یجب علیہم طاعۃ
العلماء ولا ینعکس ثم انظر الی ہذہ المرتبۃ فانہ تعالی ذکر العالم فی موضعین من کتابہ فی المرتبۃ الثانیۃ
قال شہد اللہ انہ لا الہ الا ہو والملائکۃ واولوا العلم قائما بالقسط وقال اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم ثم انہ سبحانہ وتعالی زاد فی الاکرام فجعلہم فی المرتبۃ الاولی فی آیتین فقال تعالی وما یعلم تاویلہ

فاذا تاملت وجدت کل ذلک ماخوذا من الفرق بین العالم والجاهل ومن ذلک قوله واطیعوا الله واطیعوا
الرسول واولوا الامر منکم ای العلماء فی اصح الاقوال لان الملوک یجب علیهم طاعة العلماء ولا ینعکس
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم جعلهم فی الآیتین فی المرتبة الثالثة ثم زاد فی الاکرام
فجعلهم فی المرتبة الثانیة وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن
عنده علم الکتاب ومن ذلک قوله تعالی یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات ومن ذلک
وصفهم بالایمان والراسخون فی العلم یقولون امنا به وبشهادة التوحید شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة
واولوا العلم وبالبکاء والسجود والخشوع ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا
ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا وبالخشیة
انما یخشی الله من عباده العلماء واما الاخبار فمنها ما رواه انس عن النبی صلی الله علیه وسلم من احب
ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب
العالم الا کتب الله بکل قدم عبادة سنة له وبنی بکل قدم مدینة فی الجنة له ویمشی علی الارض والارض
تستغفر له ویمسی ویصبح مغفورا له وشهدت الملائکة لهم بانهم عتقاء الله من النار وعن انس ایضا ان
النبی صلعم قال من طلب العلم لغیر الله لم یخرج من الدنیا حتی یاتی علیه العلم فیکون لله ومن طلب العلم
لله فهو کالصائم نهاره والقائم لیله وان بابا من العلم یتعلمه الرجل خیر من ان یکون ابو قبیس
ذهبا له فانفقه فی سبیل الله وعن الحسن مرفوعا من جاءه الموت وهو یطلب العلم لیحیی به الاسلام
کان بینه وبین الانبیاء درجة فی الجنة وعنه صلی الله علیه وسلم رحمة الله علی خلفائی فقیل یا رسول
الله ومن خلفائک قال الذین یحیون سنتی ویعلمونها عباد الله وعن ابی موسی الاشعری مرفوعا
یبعث الله العباد یوم القیمة ثم یمیز العلماء فیقول یا معشر العلماء انی لم اضع نوری فیکم الا لعلمی بکم
ولا اضع علمی فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم وقال صلی الله علیه وسلم معلم الخیر اذا مات
بکی علیه طیر السماء ودواب الارض وحیتان البحر وعن ابی هریرة مرفوعا من صلی خلف عالم من
العلماء فکانما صلی خلف نبی من الانبیاء وعن ابن عمر مرفوعا فضل العالم علی العابد بسبعین درجة
بین کل درجة حضر الفرس سبعین عاما وذلک ان الشیطان یضع البدعة للناس فیبصرها العالم
ویزیلها والعابد یقبل علی عبادته لا یتوجه الیها ولا یتعرفها وقال صلی الله علیه وسلم لعلی

نخ: اولی

وسابعها ابن عمر رضی الله عنه مرفوعاً فضل العالم علی العابد تسعین درجة بین کل درجتین حضر الفرس سبعین عاماً وذلك ان الشیطان یضع البدعة للناس فیبصرها العالم فینهی عنها والعابد یقبل علی عبادته لا یتوجه لها ولا یتعرف لها وثامنها الحسن مرفوعاً رحمة الله علی خلفائی فقیل من خلفائك یا رسول الله قال الذین یحیون سنتی ویعلمونها عباد الله وتاسعها قال علیه الصلوة والسلام من خرج یطلب باباً من العلم لیرد به باطلاً الی حق او ضالاً الی هدی کان عمله کعبادة اربعین عاماً وعاشرها قال علیه الصلوة والسلام لعلی رضی الله عنه حین بعثه الی الیمن لئن یهدی الله بك رجلاً واحداً خیر لك مما تطلع علیه الشمس وتغرب الحادی عشر ابن مسعود رضی الله عنه مرفوعاً من طلب العلم لیحدث الناس ابتغاء وجه الله اعطاه الله اجر سبعین نبیاً الثانی عشر عامر الجهنی رضی الله عنه مرفوعاً یؤتی بمداد طالب العلم ودم الشهید یوم القیمة لا یفضل احدهما علی الاخر وفی روایة یرجح مداد العلماء الثالث عشر ابو واقد اللیثی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بینما هو جالس والناس معه اذ اقبل ثلاثة نفر اما احدهم فرای فرجة فی الحلقة فجلس الیها واما الاخر فجلس خلفهم واما الثالث فانه رجع وفرغ فلما فرغ صلی الله علیه وسلم من کلامه قال الا اخبرکم عن النفر الثلاثة اما الاول اوی الی الله فاواه الله واما الثانی فاستحیا من الله فاستحیا الله منه واما الثالث فاعرض عن الله فاعرض الله عنه نظام الدین نیشاپوری در غرائب القرآن گفته البحث الثالث فی فضل العلم لو کان فی الامکان شیء اشرف من العلم لاظهر الله تعالی فضل آدم بذلك الشیء ومما یدل علی فضله الکتاب والسنة والمعقول اما الکتاب فمن ذلك ما روی عن مقاتل ان الحکمة فی القرآن علی اربعة اوجه احدها مواعظ القرآن وما انزل علیکم من الکتب والحکمة یعظکم به وثانیها الحکمة بمعنی الفهم والعلم واتیناه الحکم صبیا ولقد اتینا لقمن الحکمة وثالثها الحکمة بمعنی النبوة ولقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمة ورابعها القرآن یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً وجمیع هذه الوجوه عند التحقیق ترجع الی العلم ومن ذلك ان الله تعالی فرق بین سبعة نفر فی کتابه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون قل لا یستوی الخبیث والطیب لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات

[حاشیه: بسبعین — ضلالاً — عمله — فاوی — فقد]

ما هنالك لتشرق قلب المؤمن باليقين ويشرق صدر العدو والمعين ويقدر العقلاء علماء الشريعة حق قدرهم وتمتلى بانوار ذلك جوانح صدورهم فنقول قال الله تعالى قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى يرفع الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات وهو من عطف الخاص على العام لان العلماء اخص من المؤمنين فيكون المعنى انه يرفع المؤمنين على غير المؤمنين ويرفع العلماء من المؤمنين على بقية المؤمنين ولذا جاء عن ابن عباس رضي الله عنهما قال يرفع الله الذين اوتوا العلم على الذين امنوا درجات رواه الديلمي وفي رواية لغيره عن ابن عباس قال للعلماء درجات فوق المؤمنين بسبعمائة درجة ما بين الدرجتين خمسمائة سنة وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة عام وفي مسند الدارمي عن الزهري قال فضل العالم على المجتهد يعني في العبادة مائة درجة ما بين الدرجتين خمسمائة سنة حضر الفرس المضمر السريع وقوله حضر الفرس بضم الحاء المهملة يعني عدوه وبهذا يتبين ما اشير اليه في قوله تعالى قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء اى لان خشية الله ا[illegible] عن العلم به وبصفات ذاته وبصفات فعله ومن خامر قلبه علم ذلك اورثه الخشية لله لانه لا تتم الخشية الا به ومن هذ[illegible] فاذا ضممت الى هذه الاية قوله تعالى اولئك هم خير البرية الى قوله ذلك لمن خشي ربه حصل من مجموع ذلك ان العلماء هم الذين يخشون ربهم الله تعالى وان الذين يخشون الله تعالى هم خير البرية فينتج العلماء خير البرية وكيف لا وهم ورثة الانبياء عليهم الصلوة والسلام كما يعلم مما سياتي فعلما انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف وارث تلك الرتبة وقال تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فاوجب على من لا يعلم سؤالهم والرجوع اليهم وقال تعالى شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة واولوا العلم قائما بالقسط فبدأ سبحانه بنفسه وثنى بملائكته وثلث باهل العلم فناهيك بهذا شرفا وجلالة ونبلا اذ لو كان ثم من هو اشرف من العلماء لقرنه الله تعالى باسمه واسم ملائكته كما قرن اسم العلماء قلت وسر فيه ان الشهادة مشتقة من الشهود المقتضى لتحقق المشهود به عند من شهد واولوا العلم اكمل الناس علما بوحدانية الله عز وجل وسائر صفاته قد خامر هذا العلم قلوبهم بحيث لا يغيب عنها وذلك منشأ جميع النعم فكان لهم هذه المنزلة وقال تعالى وقل رب زدني علما

حین بعثہ الی الیمن لان یھدی اللہ بک رجلا واحدا خیر لک مما طلعت علیہ الشمس و تغرب وعن ابن مسعود مرفوعاً من طلب العلم لیحدث الناس ابتغاء وجہ اللہ اعطاہ اللہ اجر سبعین نبیا وعن عامر الجھنی مرفوعاً یوتی بمداد العلماء ودم الشھداء یوم القیمۃ لا یفضل احدھما علی الآخر وفی روایۃ فیترجح مداد العلماء وعن ابی واقد اللیثی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بینما ھو جالس والناس معہ اذ اقبل ثلثۃ نفر فاما احدھم فرای فرجۃ فی الحلقۃ فجلس الیھا واما الآخر فجلس خلفھم واما الثالث فانہ رجع وفر فلما فرغ صلی اللہ علیہ وسلم من کلامہ قال الا اخبرکم عن النفر الثلثۃ اما الاول فاوی الی اللہ فاواہ اللہ واما الثانی فاستحیی من الناس فاستحیی اللہ منہ واما الثالث فاعرض فاعرض اللہ عنہ وعنہ صلعم یشفع یوم القیمۃ ثلثۃ الانبیاء ثم العلماء ثم الشھداء قال الراوی فاعظم بمرتبۃ ھی الواسطۃ بین النبوۃ والشھادۃ وعن ابی ھریرۃ مرفوعاً اذا مات الانسان انقطع عملہ الا من ثلثۃ صدقۃ جاریۃ وعلم ینتفع بہ وولد صالح یدعو لہ بالخیر وعن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا سالتم الحوائج فاسئلوھا الناس قیل یا رسول اللہ ومن الناس قال صلی اللہ علیہ وسلم اھل القران قیل ثم من قال اھل العلم قیل ثم من قال صباح الوجوہ قال الراوی والمراد باھل القران من یحفظ معانیہ وقال صلعم کن عالما مجتھدا او متعلما او مستمعا او محبا ولا تکن الخامس فتھلک قال الراوی وجہ التوفیق بین ھذہ الروایۃ وبین الروایۃ الاخری الناس رجلان عالم ومتعلم وسائر الناس ھمج لا خیر فیہ ان المستمع والمحب بمنزلۃ المتعلم وما احسن قول بعض الاعراب لولدہ کن مستمعا جالسا او ذئبا خالسا او کلبا حارسا وایاک ان تکون انسانا ناقصا وعن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یحدث انسانا فاوحی اللہ الیہ انہ لم یبق من عمر ھذا الرجل الذی یحدثہ الا ساعۃ وکان ھذا وقت العصر فاخبرہ الرسول بذلک فاضطرب الرجل وقال یا رسول اللہ دلنی علی اوفق عمل فی ھذہ الساعۃ قال صلی اللہ علیہ وسلم اشتغل بالتعلم فاشتغل بالتعلم فقبض قبل المغرب قال الراوی ولو کان شیٔ افضل من العلم لامرہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بہ فی ذلک الوقت ونور الدین سمھودی در جواہر العقدین گفتہ الباب الاول فی ایراد الدلائل الدالۃ علی فضل العلم والعلماء ووجوب توقیرھم واحترامھم والتحذیر من بغضھم والاذی لبعضھم وقد تظاھرت الآیات وصحیح الاخبار والآثار وتواترت وتطابقت الدلائل العقلیۃ والنقلیۃ وتوافقت علی ھذا الغرض الذی اشرنا الیہ وعولنا فی ھذا الباب علیہ وانما نورد اشیاء من ذلک تنبیہا علی

فاوی

رسلم ان اللہ وملائکتہ واہل السموات والارض حتی النملۃ فی جحرہا وحتی الحوت لیصلون علی
معلمی الناس الخیر رواہ الترمذی وقال حدیث حسن صحیح ورواہ البزار مختصرا من حدیث عائشۃ
رضی اللہ عنہا بلفظ معلم الناس الخیر یستغفر لہ کل شیء حتی الحیتان فی البحر وجاء مطولا عن ابی الدرداء
قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من سلک طریقا یلتمس فیہ علما سہل اللہ لہ
طریقا الی الجنۃ وان الملائکۃ لتضع اجنحتہا لطالب العلم رضی بما یصنع وان العالم یستغفر لہ من
فی السموات ومن فی الارض حتی الحیتان فی الماء وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی الکواکب و
ان العلماء ورثۃ الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درہما وانما ورثوا العلم فمن اخذہ اخذ
بحظ وافر رواہ ابو داؤد والترمذی وابن ماجۃ وابن حبان وصححہ واحمد بنحوہ باختصار وکذا الحاکم و
صححہ والبیہقی ولفظہ من غدا یرید العلم یتعلمہ فتح اللہ لہ بابا الی الجنۃ وفرشت لہ الملائکۃ
اکنافہا وصلت علیہ ملائکۃ السماء وحیتان البحر وللعالم من الفضل علی العابد کالقمر لیلۃ البدر
علی اصغر کوکب فی السماء الحدیث وزاد فی آخرہ وموت العالم مصیبۃ لا تجبر وثلمۃ لا تسد
وہو نجم طمس موت قبیلۃ ایسر من موت عالم واخرج الدیلمی والحافظ عبد الغنی عنہ عن البراء بن
عازب رضی اللہ عنہ مرفوعا العلماء ورثۃ الانبیاء یحبہم اہل السماء ویستغفر لہم الحیتان فی
البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ وللدارمی فی مسندہ عن مکحول رفعہ ان اللہ وملائکتہ واہل
سمواتہ وارضہ والنون فی البحر یصلون علی معلمی الناس الخیر قلت والصلوۃ من اللہ تعالی بمعنی
الرحمۃ ومن الملائکۃ بمعنی الاستغفار المعبر بہ فی الروایۃ الاخری ولا رتبۃ فوق رتبۃ من تشتغل
الملائکۃ وغیرہم من المخلوقات بالاستغفار والدعاء لہ الی یوم القیمۃ علی ما اشارت الیہ روایۃ
الدیلمی لان العلم ینتفع بہ بعد موت العالم الی یوم القیمۃ ولہذا کان ثوابہ غیر منقطع بموتہ
کما سیاتی وانہ لیتنافس فی دعوۃ من رجل صالح فکیف بدعاء الملائکۃ خصوصا ملائکۃ السماء
مولوی عبد العلی کہ نزد معاصرین اہل سنت ملقب بحر العلوم میباشد نیز تصریح کردہ باینکہ مدار تفاضل
بر علم ست وفضل بغیر علم در حساب وشمار نیست چنانچہ در شرح مسلم گفتہ وان تاملت فی معاملات الاولیاء
ومواجیدہم واذواقہم کمقامات الشیخ محیی الدین وقطب الوقت السید محی الملۃ والدین السید
عبد القادر الجیلانی الذی قدمہ علی رقاب کل ولی والشیخ سہل بن عبد اللہ التستری والشیخ

نسبت مقامات

فانظر الی تخصیصہ تعالی للعلم بالامر لحبیبہ واشرف خلقہ بطلب المزید منہ مع عظیم ما

انعم بہ علیہ مما لا یحیط بہ الا اللہ تعالی لانہ اصل النعم کلہا فلو کان شیٔ اشرف من العلم

لامر اللہ حبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسأل المزید عنہ کما امرہ ان یستزیدہ من العلم فاعظم بہذا

الرتبہ وقال تعالی ولقد اتینا داؤد وسلیمان علما وقالا الحمد للہ الذی فضلنا علی کثیر من عبادہ

المومنین فتامل ہذہ الآیۃ وما اشتملت علیہ من انواع الدلالات علی تفضیل العلم واہلہ سیما

الاخیرۃ فان اللہ تعالی اتی داؤد وسلیمان علیہما الصلوۃ والسلام من نعم الدارین ما لا ینحصر ولم یذکر

من ذلک فی صدر ہذہ الآیۃ فی مساق الامتنان علیہما وشکرہما الجزیل ما انعم بہ الا العلم

لیبین انہ الاصل فی النعم کلہا فلقد کان داؤد من اعبد البشر کما فی صحیح مسلم وذلک من آثار

علمہ وجمع اللہ لہ ولابنہ سلیمان مالم یجمعہ لاحد وجعل العلم اصلا لذلک کلہ واشار داؤد

وسلیمان الی ہذا المعنی بقولہما الحمد للہ الذی فضلنا علی کثیر من عبادہ المومنین لان اللہ تعالی

حکاہ عنہما عقب قولہ ولقد اتینا داؤد وسلیمان علما فافہم انہما شکرا بہذا الحمد ما اتاہما ایاہ

من اصل کل النعم الذی ہو ما اتاہ من العلم وانہ السبب فی التفضیل قال التقی السبکی عقب ذکر

ہذا المعنی انما قال وقالا بالواو دون الفاء لانہ لو اتی بالفاء کان بمنزلۃ قولک فشکرا ویکون الشکر

ہو قولہما ذلک لا غیر فعدل الی الواو ولما یتوہم من الفاء من الاقتصار فی الشکر فی ذلک ولیشیر الی

الجمع فی الآیتا بطہما بین العلم وشرہما ذلک الحق المقصود العلم من القیام بوظائف العبادۃ وکل خصلۃ

حمیدۃ قال فلذلک یوخذ منہ مسائل ذکر العلماء منہا ان فضل العلم افضل من فضل العبادۃ و

منہا ان العلماء افضل من المجاہدین ولہذا کان مداد العلماء افضل من دم الشہداء واعظم ما

عند المجاہد دمہ واہون ما عند العالم مدادہ فما ظنک باشرف ما عند العالم من المعارف والتفکر فی آلاء اللہ تعالی فی تحقیق

الحق وبیان الاحکام وہدایۃ الخلق ولذلک جعلوا ورثۃ الانبیاء وہذا معنی قولہ تعالی وورث سلیمان

داؤد انتہی قلت وفی قولہ تعالی لحبیبہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم وقل رب زدنی علما ما یوخذ منہ

التفضیل المذکور فی المسئلتین وکذا مما قبلہ بضمیمۃ ما تقدمت الاشارۃ الیہ وسنورد من الاخبار و

الآثار ما یصرح بذلک فعن ابی امامۃ الباہلی رضی اللہ عنہ قال ذکر لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رجلان احدہما عابد والآخر عالم فقال فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم قال صلی اللہ علیہ

الآیات

[illegible]

الی غیر ذلک من النکات الطریفة والفوائد اللطیفة التی هی کالاثبات لما نحن بصدده من اولی الادلة
الباهرة وامتن الحجج القاهرة ونیز فخر الدین رازی در مفاتیح الغیب بتفسیر آیه وعلم آدم الاسماء کلها گفته اعلم
ان الملائکة لما سئلوا عن وجه الحکمة فی خلق آدم وذریته واسکانه تعالی ایاهم الارض واخبر الله
تعالی عن وجه الحکمة فی ذلک علی سبیل الاجمال بقوله انی اعلم ما لا تعلمون اراد تعالی ان یزیدهم
بیانا واو ان یفصل لهم ذلک المجمل فبین تعالی لهم من فضل آدم علیه السلام ما لم یکن ذلک معلوما
لهم وذلک بان علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علیهم لیظهر بذلک کمال فضله وقصورهم عنه
فی العلم فیتأکد ذلک الجواب الاجمالی بهذا الجواب التفصیلی ونیز فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیه
مذکوره گفته المسئلة السادسة هذه الآیة دالة علی فضل العلم فانه سبحانه ما اظهر کمال حکمته
فی خلقه آدم علیه السلام الا بان اظهر علمه فلو کان فی الامکان وجود شیء اشرف من العلم لکان
من الواجب اظهار فضله بذلک الشیء لا بالعلم ونیز فخر رازی در مفاتیح الغیب بتفسیر آیه مذکوره گفته
ثم خذ من اول الامر فانه سبحانه لما قال انی جاعل فی الارض خلیفة فلما قالت الملائکة اتجعل
فیها من یفسد فیها قال سبحانه انی اعلم ما لا تعلمون فاجابهم سبحانه بکونه عالما فلم یجعل سائر
صفات الجلال من القدرة والارادة والسمع والبصر والوجود والقدم والاستغناء عن المکان والجهة (الوجوب)
جوابا لهم وموجبا لسکوتهم وانما جعل صفة العلم جوابا لهم وذلک یدل علی ان صفات الجلال والکمال
وان کانت باسرها فی نهایة الشرف الا ان صفة العلم اشرف من غیرها ثم انه سبحانه انما اظهر فضل آدم
علیه السلام بالعلم وذلک یدل ایضا علی ان العلم اشرف من غیره ثم انه سبحانه لما اظهر علمه جعله
مسجود الملائکة وخلیفة العالم السفلی وذلک یدل علی ان تلک المنقبة انما استحقها آدم
علیه السلام بالعلم ثم ان الملئکة افتخرت بالتسبیح والتقدیس والافتخار بهما انما یحصل لو کانا
مقرونین بالعلم فانهما ان حصلا بدون العلم کان ذلک نفاقا والنفاق اخس المراتب قال تعالی
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار او تقلیدا والتقلید مذموم فثبت ان تسبیحهم وتقدیسهم
انما صار موجبا للافتخار ببرکة العلم ونیز فخر رازی در مفاتیح الغیب بتفسیر آیه واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم
گفته اعلم ان هذا هو النعمة الرابعة من النعم العامة علی جمیع البشر وهو انه سبحانه وتعالی جعل
ابانا مسجود الملائکة وذلک لانه تعالی ذکر تخصیص آدم بالخلافة اولا ثم تخصیصه بالعلم الکثیر

ابی مدین المغربی والشیخ ابی یزید البسطامی وسید الطائفۃ جنید البغدادی والشیخ ابی بکر
الشبلی والشیخ عبد اللہ الانصاری والشیخ احمد النامقی الجامی وغیرہم قدس اسرارہم علم
یقین ان ما یلہمون بہ لا یتطرق الیہ احتمال شبہۃ بل ہو حق حق مطابق لما فی نفس الامر و
یکون مع خلق علم ضروری انہ من اللہ تعالیٰ لکن لا ینالون ہذا الوعاء فی العلم الا بالمدد المحمدی
وتاییدہ لا بالذات من غیر وسیلۃ اصلا وان تاملت فی کلام الشیخ الاکبر خلیفۃ اللہ فی الارضین
خاتم فص الولایۃ الشیخ محی الملۃ والدین الشیخ محمد بن العربی قدس سرہ ووفقنا لفہم کلماتہ
الشریفۃ لما بقی لک شائبۃ وہم وشک فی ان ما یلہمون بہ من اللہ تعالیٰ ومما یصلح مبنیا انہ علم ضرورۃ
من الذین ان اولیاء ہذہ الامۃ افضل من اولیاء الامم السابقین کما ان نبیہم افضل من نبی
السابقین ولا شک ان الاولیاء الذین کانوا فی بنی اسرائیل مثل مریم وام موسیٰ وزوجۃ فرعون
کان یوحی الیہم ولا اقل من ان یکون الہاما ولا یکون الا مع خلق علم ضروری انہ من اللہ تعالیٰ فہو حجۃ قطعیۃ فا
ولو لم یکن احد من ہذہ الامۃ المرحومۃ الفاضلۃ مثلہم فی تحصیل العلم القطعی فتکون مفضولۃ عنہم
غایۃ المفضولیۃ لان التفاضل لیس الا بالعلم والفضل بما عداہ غیر معتد بہ ولا خلف اشنع من ہذا
اللازم فافہم واز جملۂ دلائل قاطعہ وبراہین ساطعہ افضلیت اعلم قصہ استخلاف حضرت آدم علیہ السلام
واظہار فضل آنجناب ست بر ملائکہ قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز وإذ قال ربک للملائکۃ انی جاعل
فی الارض خلیفۃ قالوا اتجعل فیہا من یفسد فیہا ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک
قال انی اعلم ما لا تعلمون ۝ وعلم آدم الاسماء کلہا ثم عرضہم علی الملئکۃ فقال انبؤنی باسماء ہؤلاء
ان کنتم صادقین ۝ قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم ۝ قال یا آدم
انبئہم باسمائہم فلما انبأہم باسمائہم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض
واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون ۝ ازین قصۂ ادب آموز و واقعۂ خرد افروز کہ در کلام ملک علام
مذکور شدہ اکابر مفسرین اعلام وافاخم محققین عظام سنیہ بعنوانات شتی وطرق متفاوتہ کمال افضلیت
حضرت آدم علیہ السلام از ملائکہ استنباط کردہ اند وبمعرض بیان آوردہ اند کہ در عالم
امکان چیزے اشرف از علم نیست والا حق سبحانہ تعالیٰ فضل حضرت آدم را بر ملائکہ بہمان چیز ظاہر میفرمود ونیز
افادہ کردہ اند کہ آیات این قصہ دلالت دارد بر آنکہ علم در خلافت شرط است بلکہ عمدۂ شروط آن می باشد

حتی یظهر علی علی الشجرة کذلك آدم عبر علی اجزاء شجرة الوجود وکان فی کل جزء من اجزاءها له
منفعة ومضرة ومصلحة ومفسدة فحصل له من کل من ذلك اسم یلائمه حتی ان اسماء الله تعالی
جاءت علی وفقه فضلا عن اسماء غیره وذلك انه لما کان مخلوقا کان الله خالقا ولما کان مرزوقا کان
رازقا ولما کان عبدا کان معبودا ولما کان معیوبا کان ستارا ولما کان مذنبا کان غفارا ولما کان
تائبا کان توابا ولما کان منتفعا ومتضررا کان نافعا وضارا ولما کان ظالما کان عادلا ولما کان ظلوما
کان منتقما وعلی هذا القیاس ونیز در غرائب القرآن در تفسیر آیه واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم گفته لما
خصص الله تعالی ابانا آدم بالخلافة ثم علمه من العلوم ما ظهر بذلك مزیته علی جمیع الملائکة اقتضت
حکمته البالغة ان جعله مسجودا لهم وبیضاوی در تفسیر انوار التنزیل گفته واعلم ان هذه الآیات تدل
علی شرف الانسان ومزیة العلم وفضله علی العبادة وانه شرط فی الخلافة بل العمدة فیها وان التعلیم یصح
اسناده الی الله تعالی وان لم یصح اطلاق المعلم لاختصاصه بمن یحترف به وان اللغات توقیفیة فان الاسماء
تدل علی الالفاظ بخصوص او عموم وتعلیمها ظاهر فی القائها علی المتعلم مبینا له معانیها وذلك یستدعی
سابقة وضع والاصل ینبغی ان یکون ذلك الوضع ممن کان قبل آدم فیکون من الله وان مفهوم الحکمة
زائد علی مفهوم العلم والا لتکرر قوله انك انت العلیم الحکیم وان علوم الملائکة وکمالاتهم تقبل الزیادة
والحکماء منعوا ذلك فی الطبقة الاعلی منهم وحملوا علیه قوله تعالی وما منا الا له مقام معلوم وان آدم
افضل من هؤلاء الملائکة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون وسید شریف جرجانی در شرح مواقف در بیان ادله تفضیل انبیا علیهم السلام بر ملائکه گفته
الثانی قوله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها الی قوله تعالی سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا فانه یدل
علی ان آدم علم الاسماء کلها ولم یعلموها والعالم افضل من غیره لان الآیة سبقت لذلك ولقوله تعالی
قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وخطیب شربینی در تفسیر سراج منیر گفته هذه
الآیات وهی آیة وعلم آدم وآیة سبحانك وآیة قال یا آدم تدل علی شرف الانسان ومزیة العلم
وفضله علی العبادة والا لاظهر فضل آدم بها وان العلم بما یستخلف فیه شرط فی الخلافة بل
العمدة فیها وان التعلیم یصح اسناده الی الله تعالی وان لم یصح اطلاق المعلم علیه لاختصاصه
بمن یحترف به وان اللغات توقیفیة فان الاسماء تدل علی الالفاظ بخصوص او عموم وتعلیمها ظاهر فی

قالوا

ثانیا ثم بلوغہ فی العلوم الی ان صارت الملائکۃ عاجزین عن بلوغ درجتہ فی العلم وذکر الان کونہ مسجودا للملائکۃ ونیز فخر الدین رازی در اربعین در بیان حجج تفضیل انبیا علیہم السلام بر ملائکہ گفتہ الحجۃ الثانیۃ ان آدم علیہ السلام کان اعلم من الملائکۃ والاعلم افضل بیان الاول قولہ تعالی وعلم آدم الاسماء کلہا الی قولہ قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئہم باسمائہم بیان الثانی قولہ تعالی ہل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ونیشاپوری در غرائب القران بتفسیر آیہ واذ قال ربک للملائکۃ انی جاعل فی الارض خلیفۃ گفتہ وروی عن الحسن وقتادۃ ان اللہ لما اخذ فی خلق آدم ہمست الملائکۃ فیما بینہم وقالوا لیخلق ربنا ما شاء ان یخلق فلن یخلق خلقا الا کنا اعظم منہ واکرم علیہ فلما خلق آدم علیہ السلام وفضلہ علیہم وعلمہ الاسماء کلہا قال انبئونی باسماء ہؤلاء ان کنتم صادقین فی انہ لا یخلق خلقا الا وانتم افضل منہ ففزعوا الی التوبۃ وقالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ونیز نیشاپوری در غرائب القران بتفسیر آیہ وعلم ادم الاسماء کلہا گفتہ البحث الثالث فی فضل العلم لو کان فی الامکان شیء اشرف من العلم لاظہر اللہ تعالی فضل آدم بذلک الشیء ونیز نیشاپوری در غرائب القران بتفسیر آیہ مذکورہ گفتہ ولامر ما لم یجعل اللہ سبحانہ سائر صفات الجلال من القدرۃ والارادۃ والسمع والبصر والوجوب والقدم والاستغناء عن المکان والحیز جوابا للملائکۃ وموجبا لسکوتہم وانما جعل صفۃ العلم جوابا لہم حیث قال انی اعلم ما لا تعلمون وہکذا اظہر فضیلۃ ادم بالعلم بعد افتخارہم بالتسبیح والتقدیس ونیز در غرائب القران در تفسیر آیہ مذکورہ گفتہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ خلق آدم فتجلی فیہ فبالتجلی علمہ التخلق باخلاقہ والاتصاف بصفاتہ وہذا ہو سر الخلافۃ بالحقیقۃ لان المرآۃ تکون خلیفۃ المتجلی فیہ انبئونی باسماء ہؤلاء ای باسماء ہؤلاء المخلوقات دون اسماء اللہ وصفاتہ ان کنتم صادقین فی دعوی الفضیلۃ فان الفضیلۃ لیست بمجرد الطاعۃ فان ذرات الموجودات مسبحات بحمدی وانما الافضلیۃ بالعلم لان الطاعۃ من صفات الخلق والعلم من صفات الخالق والفضل لمن لہ صفۃ الحق والخلق جمیعا فینبئ عن الحق بصفاتہ وعن الخلق بصفاتہم ونیز در غرائب القران در تفسیر آیہ مذکورہ گفتہ وانما کان آدم مخصوصا بعلم الاسماء واحتاجت الملائکۃ الیہ فی انباء اسماءہم واسماء غیرہم لانہ کان خلاصۃ العالم ولہذا خلق شخصہ بعد تمام العالم بما فیہ کخلق الثمرۃ بعد تمام الشجرۃ فکما ان الثمرۃ تعبر علی اجزاء الشجرۃ کلہا

انی اعلم ما لا تعلمون قاصدا به انی اعلم غیب السموات ای العالم العلوی مع کونکم منه و غیب الارض ای العالم السفلی مع ظهوره للحس ففی کل منهما من الخفایا ما لا یبلغه علمکم بادنی وجوه التمییز مع کمال تجردکم واعلم ما تبدون من قولکم اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء والحکمة تقتضی ایجاده لیظهر اثر اسم القهار والغفار ونحوهما وما کنتم تکتمون من کونکم احق بالخلافة منه و از لطائف مقام آنست که علامه ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی برای اثبات مشابهت جناب امیر المومنین علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام در علم و حکمت افضلیت حضرت آدم علیه السلام از ملائکه بسبب علم و بودن علم بهتر از تمامی خصال و اخلاق بعنوان لطیف و بیان شریف ثابت نموده بعد از ان حق اینست که افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب علم و حکمت از جمیع امت باستثنای شیوخ ثلثه خود ثابت نماید لیکن مفاد و انطقنا الله الذی انطق کل شئ خداوند عالم او را وادار بآن نمود که در مقام دلیل بحدیث یا علی ملئت علما و حکمة و نیز بحدیث انا مدینة العلم و علی بابها احتجاج کرده طریق اذعان و ایقان باین دو حدیث شریف سپرده و باین استدلال من حیث لا یشعر مطلوب و مرام اهل حق کرام که اعلمیت تام و افضلیت عام جناب امیر المومنین علیه السلام از قاطبه خلائق و انام سوای اخیه و صنوه علیه و آله الف الف التحیة والصلوة من الملک العلام میباشد بنهایت احقاق و ابرام علی نهج الکمال والتمام ثابت فرموده چنانچه در زین الفتی جائیکه مشابهات جناب امیر المومنین علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام بیان نموده گفته و اما العلم والحکمة فان الله تعالی قال لآدم علیه السلام وعلم آدم الاسماء کلها ففضل بالعلم العباد الذین کانوا لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون واستحق بذلک ومنهم السجود له فکما لا یصیر العلم جهلا ولا العالم جاهلا فکذلک لم یصر آدم المفضل بالعلم مفضولا وکذلک حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعبادة فربما یصیر مفضولا لان العابد ربما یسقط عن درجة العبادة ان ترکها معرضا عنها او یتوانی فیها تغافلا فلا محالة فیسقط فضله ولذلک قیل بالعلم یعلو ولا یعلی والعالم یزار ولا یزور ومن ذلک وجوب الوصف لله سبحانه بالعلم والعالم وفساد الوصف له بالعبادة والعابد ولذلک من علی نبیه علیه السلام بقوله وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما فعظم الفضل علیه بالعلم دون سائر ما اکرمه به من الخصال والاخلاق وما فتح علیه من البلاد والافاق وکذلک المرتضی رضوان الله علیه فضل بالعلم والحکمة ففاق بهما جمیع الامة ما خلا الخلفاء الماضین رضی الله عنهم اجمعین ولذلک وصفه الرسول علیه السلام بهما حیث قال یا علی ملئت علما وحکمة وذکر فی الحدیث عن المرتضی رضوان الله علیه ان النبی صلی الله علیه کان ذات لیلة فی بیت ام سلمة فبکرت الیه بالغداة فاذا عبد الله بن عباس

القائها على المتعلم مبينا لمعانيها وذلك يستدعي سابقة وضع والاصل ينفي ان يكون ذلك
الوضع ممن كان قبل آدم من الملائكة والجن فيكون من الله وان مفهوم الحكمة زائد على مفهوم العلم لتغا
المتعاطفين ولا لتكرر قوله انك انت العليم الحكيم وان علوم الملائكة وكمالاتهم تقبل الزيادة وان آدم
افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقوله تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون و
الذين لا يعلمون وان الانبياء افضل من الملائكة وان كانوا رسلا كما ذهب اليه اهل السنة وعلي بن احمد
بن ابراهيم مهائمی در تفسیر تبصیر الرحمن گفته واذكر لمنكر ذلك اذ قال ربك اي وقت قول ربك اظهارا
لفضل آدم قبل خلقه لئلا يرى بعين الحقارة اصلا للملائكة وهم اجسام لطيفة خيرة قادرة على التشكل باشكال
مختلفة عند جمهور المتكلمين وجواهر مجردة خيرة مخالفة للنفوس الناطقة تتصور بصور خيالية عند
الفلاسفة اني جاعل في الارض التي هي محل الكون والفساد فهو محل التصرف من عناصرها ومن
الروح السماوي خليفة نائبا عني عليهم والهاء للمبالغة قالوا اتجعل فيها لعمارتها واصلاحها من يفسد
فيها لكونها من العناصر المختلفة الداعية الى اللذات السفلية ويسفك الدماء اذ فيه قوة غضبية من
النار ونحن وان لم يكن لنا جمعية نسبح ذاتك ملبتسا بحمدك على كمالاتها ونقدس لك ننزه
صفاتك فنقول انها مستحقة لك دون غيرك قال اني اعلم من قصور تسبيحكم وتقديسكم وعدم
صلاحيتكم للخلافة على الكل واقتضاء ظهور اسمائي اللطيفة والقهرية ما لا تعلمون لما لم يكن
للخليفة بد من العلم بحقائق المستخلف والمستخلف عليه ليوثر بهما فيهما على اكمل الوجوه علم ادم
بخلق علم ضروري فيه الاسماء كلها اي الالفاظ الدالة على الحقائق اذ هي اقل ما يفيد التمييز
بينها ثم عرضهم اي المسميات على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء اي باقل مميز لها حق يصح
دعواكم استحقاقكم الخلافة عليها اللازمة لكمالكم ودعواكم ان كنتم صادقين في دعواكم انكم تسبحون الله على الاطلاق بجميع اسمائه وتقدسونه
بها قالوا سبحانك اي ننزهك تنزيها عن ان يقصر علمك وتشارك فيه او تعبث في فعلك وانما
سألناك استفسارا واسترشادا لانه لا علم لنا الا ما علمتنا وانما لم تعلمناها ابتداء اذ انك انت العليم
بان حقائقنا لا تقتضي العلم بها بلا واسطة وقد جعلت الوسائط مع قدرتك على الافعال ابتداء لانك
انت الحكيم قال يا آدم انبئهم وان كنت دونهم في التجرد الذي به الاطلاع باسمائهم اي باسماء المسميات
المعروضة عليهم فانبأهم بجميعها فلما انبأهم باسمائهم مع فوائدها للحصر من غير غلط فيها قال الم اقل لكم

لكونه
متلبسا
به

و ہمین ست معنی عصمت پس بحمد اللہ تعالی حسب افادۂ این علامہ عالی تبار دلالت این حدیث شریف بر عصمت
ابو الائمۃ الاطہار علیہم آلاف السلام من الملک الغفار بنہایت واضح و آشکار گردید و اساس زعم سراسر خطای مخاطب
واسع الخطا کہ از راہ استکبار وادعا نفی دلالت این حدیث شریف بر مدعا کردہ کالجرف المنہار بباب رسید و
ملا نظام الدین سہالوی انصاری در کتاب صبح صادق گفتہ افاضۃ قال الشیخ ابن ہمام فی فتح القدیر بعد ما
اثبت عتق ام الولد وانعدام جواز بیعہا عن عدۃ من الصحابۃ رضوان اللہ تعالی علیہم وبالاحادیث
المرفوعۃ استنتج ثبوت الاجماع علی بطلان البیع مما یدل علی ثبوت ذلک الاجماع ما اسندہ عبد الرزاق
انبانا معمر عن ایوب عن ابن سیرین عن عبیدۃ السلمانی قال سمعت علیاً یقول اجتمع رأیی ورأی
عمر فی امہات الاولاد ان لا یبعن ثم رأیت بعد ان یبعن فقلت لہ فرأیک ورأی عمر فی الجماعۃ
احب الی من رأیک وحدک فی الفرقۃ فضحک علی رضی اللہ تعالی عنہ واعلم ان رجوع علی رضی اللہ
تعالی عنہ یقتضی انہ یری اشتراط انقراض العصر فی تقرر الاجماع والمسح خلافہ ولیس یعجبنی
ان لامیر المومنین شأنا یبعد اتباعہ ان یمیلوا الی دلیل مرجوح ورأی مغسول ومذہب مرذول
فلو کان عدم الاشتراط اوضح لا کوضوح شمس النہار کیف یمیل ہو الیہ وقد قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم انت منی بمنزلۃ ہارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی رواہ
الصحیحان وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم انا دار الحکمۃ وعلی بابہا رواہ الترمذی
فالانقراض ہو الحق لا یقال ان الخلفاء الثلثۃ ایضا ابواب العلم وقد حکم عمر بامتناع البیع لان غایۃ ما فی
الباب انہما تعارضا ثم المذہب ان امیر المومنین عمر افضل وہو لا یقتضی ان یکون الافضلیۃ
فی العلم ایضا وقد ثبت انہ دار الحکمۃ فالحکمۃ حکمہ ازین عبارت ظاہرست کہ شان جناب امیر المومنین
علیہ السلام ارفع واعلی و برترست از انکہ آنجناب مائل بدلیل مرجوح و رأی مغسول و مذہب مرذول گردد و چیزی کہ خلاف حق باشد آنجناب
میل بان نمی فرماید و حدیث منزلت و حدیث انا دار الحکمۃ دلالت برین معنی دارد و امری کہ آنجناب اختیار کنند ہمان حق ست و حکم آنجناب
عین حکمت ست و ظاہر ست کہ ہرگاہ بحدیث انا دار الحکمۃ دلیل عصمت جناب امیر المومنین علیہ السلام باشد دلالت حدیث انا مدینۃ العلم بر مطلوب بالاولی متحقق خواہد شد
زیرا کہ حسب افادۂ علامۂ ابن حجر عسقلانی کہ علم نسبت بحکمت اوسع انواعا وابسط فنونا واکثر شعبا واغزر فائدۃ واعم نفعا میباشد و ہمین سبب جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علم را باکبر و اخص را باصغر تخصیص نمودہ علم را بمدینہ و حکمت را بدار تعبیر فرمودہ سوم
آنکہ این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکہ علوم جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بامت آنجناب

نقیضہ

بالباب فخرج النبی صلی اللہ علیہ الی المسجد وعلی عن یمینہ وابن عباس عن یسارہ فقال النبی علیہ السلام
یا علی ما اول نعم اللہ علیک قال ان خلقنی فاحسن خلقی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسہ قال
ثم ماذا قال قلت وان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوھا قال فضرب النبی صلی اللہ علیہ علی کتفی وقال
یا علی ملئت علما وحکمۃ ولذلک قال النبی صلی اللہ علیہ انا مدینۃ العلم وعلی بابھا وفی بعض الروایات
انا دار الحکمۃ وعلی بابھا دوم آنکہ این حدیث شریف دلالت بر عصمت جناب امیر المومنین علیہ السلام
می نماید وظاہر ست کہ بعد ثبوت عصمت تعین آنجناب برای خلافت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ مانند
سحاب در حیز خفا واحتجاب نیست اما دلالت این حدیث شریف بر عصمت پس درینمقام حسب افادہ بعض محققین
عالیمقام اہلسنت باید شنید وظہور امر حق را ابین من الصبح عند الاسفار باید دید اسمعیل بن سلیمان الکردی
البصری در جلاء النظر فی دفع شبہات ابن حجر جائیکہ شطرے از عبارات رسالہ زوراء جلال الدین دوانی
را شرح کردہ ست گفتہ وایاک والاغترار بظواھر الآثار والاحوال من التزئی بزی اثار الفقر کلبس
المرقعات وحمل العکاز وغیر ذلک لانھا لیست نافعۃ لمن تصف بھا وھو لیس علی شیء من المعرفۃ
باللہ بل قد یکون المتصف بھا صاحب انتقاد علی المشایخ بنظرہ الی نفسہ حیث انہ یری حقیقۃ
الامر عندہ دون غیرہ وکثیر من اھل ھذا الشان ھلکوا فی اودیۃ الحیرۃ لانھم اغراھم الجھل المرکب
فلا یدرون ولا یدرون انھم لا یدرون کابن تیمیۃ وابن المقری والسعد التفتازانی وابن حجر
العسقلانی وغیرھم فان اعتراضھم علی معاصریھم وعلی من سبق من الموتی دال علی حصرھم
طریق الحق عندھم لاغیر وقد زاد ابن تیمیۃ باشیاء ومن جملتھا ما ذکرہ الفقیہ ابن حجر الھیتمی رحمہ اللہ
فی فتاواہ الحدیثیۃ عن بعض اخلاء عصرہ انہ سمعہ یقول وھو علی منبر جامع الجبل بالصالحیۃ
ان سیدنا عمر رضی اللہ تعالی عنہ لہ غلطات وای غلطات وان سیدنا علی رضی اللہ عنہ اخطأ فی اکثر
من ثلثمائۃ مکان فیالیت شعری من این یحصل لک الصواب اذا اخطأ عمر وعلی رضی اللہ عنھما بعد ما
سمعت قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حق سیدنا علی انا مدینۃ العلم وعلی بابھا الخ ازین عبارت
ظاہر ست کہ علامہ اسمعیل کردی در اظہار فساد وبطلان ووہن وہوان مزعوم بر عدوان ابن تیمیہ حلیف النصب
والشنآن کہ مرتکب جسارت عظیمۃ الخسران وجرأت موصلۃ الی النیران گردیدہ بحدیث مدینۃ العلم تمسک
میفرماید وانرا دلیل قاطع وبرہان ساطع فنرہ وبرأ بودن ساحت علیای جناب امیر المومنین علیہ السلام از خطاو امی نماید

یستمد ذلک من ارادہ ثم انہ باب لاشرف العلوم وھی العلوم النبویۃ ثم لاجمع خلق اللہ علما وھو سید رسلہ صلی اللہ علیہ وسلم وان ھذا الشرف یتضاءل عنہ کل شرف ویطاطی راسہ تعظیما لہ کل من سلف وخلف وکما خصہ اللہ بانہ باب مدینۃ العلم فاض عنہ منہا ما یاتیک من دلائل ذلک وعن ما

چہارم آنکہ این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکہ جناب امیر المومنین علیہ آلاف السلام رب العالمین حافظ علم جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ الاطیاب بانفح المسک والملاب بودہ و بر ارباب الباب بلا شبہۃ وارتیاب کالشمس التی لا استتر ما حجاب واضح ولائح ست کہ مجرد اینمعنی مع قطع النظر عن غیرہ مثبت افضلیت آنجناب بر سائر اصحاب ست وھو المطلوب فی ھذا الباب علامہ کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحۃ القرشی النصیبی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول در ذکر شواہد علم و فضل جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ ومن ذلک ما رواہ الامام الترمذی فی صحیحہ بسندہ وقد تقدم ذکرہ فی الاستشہاد فی صفۃ امیر المومنین بالانزع البطین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم وعلی بابہا ونقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوی فی کتابہ الموسوم بالمصابیح ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمۃ وعلی بابہا لکنہ صلی اللہ علیہ وسلم خص العلم بالمدینۃ والدار بالحکمۃ لما کان العلم اوسع انواعا وابسط فنونا واکثر شعبا واغزر فائدۃ واعم نفعا من الحکمۃ خصص الاعم بالاکبر والاخص بالاصغر وفی قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذلک اشارۃ الی کون علی علیہ السلام نازلا من العلم والحکمۃ منزلۃ الباب من المدینۃ والباب من الدار لکون الباب حافظا لما ھو داخل المدینۃ وداخل الدار من تطرق الضیاع واعتداء ید الذھاب علیہ وکان معنی الحدیث ان علیا علیہ السلام حافظ العلم والحکمۃ فلا یتطرق الیہما ضیاع ولا یخشی علیہما ذھاب فوصف علیا بانہ حافظ العلم والحکمۃ ویکفی علیا علیہ السلام علوا فی مقام العلم والفضیلۃ ان جعلہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حافظا للعلم والحکمۃ

پنجم آنکہ این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکہ امت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را رجوع بسوی جناب امیر المومنین علیہ السلام لازم ست زیرا کہ اخذ علوم جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موقوف ست بر رجوع بجناب امیر المومنین علیہ السلام چنانکہ دخول مدینہ موقوف بر اتیان من الباب ست و ہمین سبب آنجناب ارشاد فرمودہ فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز ارشاد فرمودہ کذب من زعم انہ یصل الی المدینۃ الا من الباب و اینمعنی بحمد اللہ تعالی برای اثبات مطلوب اظہر من الشمس و ابین من الامس می باشد و بعد تحقق آن ریبی در امامت بلا فصل جناب امیر المومنین علیہ السلام

بذریعه جناب امیرالمومنین علیه السلام میرسد وآنجناب واسطه وصول ان علوم بدیگران میباشد چنانچه امتعه
غالیه ونفائس عالیه شهرے بخارج آن بذریعه باب آن شهر میرسد وظاهرست که این مرتبه سامیه مع قطع النظر عن
غیرها مثبت کمال افضلیت آنحضرت بر دیگران ست وبعد ثبوت افضلیت تحقق خلافت بلافصل برای
آنجناب محل ارتیاب نیست علامه نحریر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر در روضه ندیه بعد اثبات وتصحیح حدیث مدینة العلم گفته
نعم ولعلك تقول كيف حقيقة هذا التركيب النبوي اعني قوله انا مدينة العلم وعلي بابها
فاقول الكلام فيه استعارة تخييلية ومكنية وترشيح وذلك انه شبه العلم بمحسوس من
الاموال مجازا ونحوه لان بين العلم والمال تقارنا في الاذهان ولذلك يقرن بينهما كثيرا مثل ما في
كلام الوصي عليه السلام العلم خير من المال في كلامه المشهور الثابت لكميل بن زياد وفي الحديث
النبوي منهومان لا يشبعان طالب علم وطالب دنيا فشبه العلم بالمال بجامع لنفاسة في كل منهما
والحرص على طلبهما والفخر بحيازتهما ولذلك قال الشافعي رحمه الله ؎ قيمة المرء علمه عند ذي العلم
وما في يديه عند الرعاع ؛ واذا ما جمعت علما ومالا ؛ كنت عين الوجود بالاجماع * ولما شبه العلم
بالمال اثبت له ما هو من لوازم المال وهو ما يجمعه ويحفظ فيه من المكان وجعل المكان المدينة
لانه لم يرد نوعا من العلم مشبها بنوع من المال بل علوما جمة واسعة من فنون مختلفة كالاموال علوما
المتعددة الانواع التي لا يحفظها الا مدينة ثم طوى ذكر المشبه به اعني المال كما هو شان المكنية
ورمز اليه بلازمه وهو المدينة استعارة تخييلية ثم اثبت لها الباب ترشيحا مثل قولهم
اظفار المنية نشبت بفلان ثم حمل ضمير قوله مدينة العلم على ضمير نفسه صلى الله عليه وسلم فاخبر عنه
بها واخبر عن علي عليه السلام بانه بابها فلما كان الباب للمدينة من شانه ان يجلب منه اليها منافعها و
يستخرج منه الى غيرها مصالحها كان فيه ايهام انه صلى الله عليه وسلم يستمد من غيره بواسطة الباب
الذي هو علي عليه السلام دفع صلعم هذا الايهام بقوله فمن اراد العلم فليأت من الباب اخبارا بان
هذا الباب تستخرج منه العلوم وتستمد بواسطته ليس له من شان الباب الا هذا لا كسائر الابواب في
المدن فانها للجلب اليها والاخراج عنها فلله قدر شان الكلام النبوي ما ارفع شانه واشرفه واعظم
بنيانه ويحتمل وجوها من التخريج اخر الا ان هذا انفسها واذا عرفت هذا عرفت انه قد خص الله
الوصي عليه السلام بهذه الفضيلة العجيبة ونوه شانه اذ جعله باب اشرف ما في الكون وهو العلم وان منه

فمن غیر ذلک الباب لم یوت سورھا* ویدل ایضا علی ان من اخذ شیئا من ھذہ العلوم والحکم
التی احتوی علیہا رسول اللہ صلے اللہ علیہ والہ وسلم من غیر جھۃ علی علیہ السلام کان عاصیا
کالسارق والمتسور لان السارق والمتسور اذا دخلا من غیر الباب المامور بہا ووصلا الی بغیتہما
کانا عاصیین وقولہ علیہ السلام فمن اراد العلم فلیات الباب لیس المراد بہ التخییر بل المراد بہ الایجاب
والتہدید کقولہ عز وجل فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر والدلیل علی ذلک انہ لیس ھھنا نبی
غیر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ھو مدینۃ العلم ودار الحکمۃ فیکون العالم مخیرا بین الاخذ
من احدھما دون الاخر وفقد ذلک دلیل علی ایجابہ وانہ فرض لازم والحمد للہ ونیز علامہ شوشتری
در احقاق الحق فرمودہ ثم لا یخفی علی اولی الالباب ان المراد بالباب فی ھذہ الاخبار الکنایۃ عن الحافظ
للشیئ الذی لا یشذ عنہ منہ شیئ ولا یخرج الا منہ ولا یدخل الیہ الا بہ واذا ثبت انہ علیہ السلام الحافظ
لعلوم النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وحکمتہ وثبت امر اللہ تع ورسولہ بالتوصل بہ الی العلم و
الحکمۃ وجب اتباعہ والاخذ عنہ وھذا حقیقۃ معنی الامام کما لا یخفی علی ذوی الافہام ششم
آنکہ ابو عبد اللہ محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کتاب کفایۃ الطالب بعد ذکر حدیث انا مدینۃ العلم گفتہ قلت واللہ
اعلم ان وجہ ھذا عندنا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم [illegible] اراد صلی اللہ
علیہ وسلم ان اللہ تعالی علمنی العلم وامرنی بدعاء الخلق الی الاقرار بوحدانیتہ فی اول النبوۃ حتی
مضی شطر زمان الرسالۃ علی ذلک ثم امرنی اللہ بمحاربۃ من [illegible] ربہ عز وجل بالوحدانیۃ
بعد منعہ من ذلک فانا مدینۃ العلم فی الاوامر والنواھی وفی السلم والحرب حتی جاھدت المشرکین
وعلی بن ابی طالب بابہا ای [illegible] واول من یقاتل اھل البغی [illegible] ولو لا
علی بین للناس قتال اھل البغی وشرح الحکم فی [illegible] واطلاق الاسارا [illegible]
سلب اموالہم وسبی ذراریہم لما عرف ذلک فالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سن فی قتال المشرکین
نہب اموالہم وسبی ذراریہم وسن علی فی قتال اھل البغی ان لا یجہز علی جریح ولا یقتل الاسیر
ولا تسبی النساء والذریۃ ولا تؤخذ اموالہم وھذا وجہ حسن صحیح ومع ھذا فقد قال العلماء
من الصحابۃ والتابعین واھل بیتہ بتفضیل علی وزیادۃ علمہ وغزارتہ وحدۃ فہمہ و
وفور حکمتہ وحسن قضایاہ وصحۃ [illegible] وقد کان ابو بکر وعمر وعثمان وغیرھم من علماء

علیہ

ان علیا

باقی نماند علامہ ابن شہر آشوب علیہ الرحمہ طاب ثراہ در کتاب مناقب آل ابی طالب بعد نقل این حدیث شریف از طرق مخالفین میفرماید وهذا یقتضی وجوب الرجوع الی امیر المومنین علیه السلام لانه کنی عنه بالمدینة واخبر ان الوصول الی علمه من جهته علی خاصة لانه جعله کباب المدینة الذی لا یدخل الیها الا منه ثم اوجب ذلک الامر به بقوله فلیأت الباب وفیه دلیل علی عصمته لانه من لیس بمعصوم یصح منه وقوع القبیح فاذا وقع کان الاقتداء به قبیحا فیؤدی الی ان یکون علیه السلام قد امر بالقبیح و ذلک لا یجوز ویدل ایضا انه اعلم الامة ویؤید ذلک ما قد علمناه من اختلافها ورجوع بعضها الی بعض وغناه علیه السلام عنها وابان علیه السلام ولا ادعی علی نبیه السلام واما ستة وانه لا یصح اخذ العلم والحکمة فی حیوته وبعد وفاته الا من قبله وروایته عنه کما قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها و جناب قاضی نور الله شوشتری نور الله مرقده ثالثہ در احقاق الحق افادہ فرمودہ اقول فی الحدیث اشارة الی قوله تعالی واتوا البیوت من ابوابها وفی کثیر من روایات ابن المغازلی تصریح بذلک ففی بعضها مسند الی جابر رض انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب فی بعضها مسندا الی علی علیه السلام یا علی انا مدینة وانت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب وروی عن ابن عباس انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها وعن ابن عباس ایضا بطریق آخر انا دار الحکمة وعلی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب فهذا یقتضی وجوب الرجوع الی امیر المومنین علیه السلام لان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کنی عن نفسه الشریفة بمدینة العلم وبدار الحکمة ثم اخبر ان الوصول الی علمه وحکمته والی جنة الله سبحانه من جهة علی خاصة لانه جعله کباب مدینة العلم والحکمة والجنة التی لا یدخل الیها الا منه وکذب علیه السلام من زعم انه یصل الی المدینة لا من الباب وتشیر الیه الآیة ایضا کما ذکرناه وفیه دلیل علی عصمته وهو ظاهر لانه علیه السلام امر بالاقتداء به فی العلوم علی الاطلاق فیجب ان یکون مامونا عن الخطاء ویدل علی انه امام الامة لانه الباب لتلک العلوم ویؤید ذلک ما علم من اختلاف الامة ورجوع بعض الی بعض وغناه علیه السلام عنهم بل الفضلاء والائمة واما متة علیه السلام وانه لا یصح اخذ العلم والحکمة ودخول الجنة فی حیوته صلی الله علیه وآله وسلم الا من قبله وروایة العلم والحکمة الا عنه لقوله تعالی واتوا البیوت من ابوابها حیث کان علیه السلام هو الباب ولله در القائل ع مدینة علم وابن عمک بابها ؛

الجنة

بن محمد بن المقری نا محمد بن عیسی بن شعبة البزاز نا احمد بن عبد الله بن یزید المؤدب نا عبد الرزاق
انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم الحدیبیة وهو آخذ بضبع علی بن ابی طالب
هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مدّ بها صوته
فقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب وابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی
الشافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب گفته اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر
محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة محمد بن هبة الله بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السمرقندی
اخبرنا ابو القاسم بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا النعمان بن
هارون البلدی ومحمد بن احمد بن المؤمل الصیرفی وعبد الملک بن محمد قالوا حدثنا احمد بن
عبد الله بن یزید المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن
عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابرا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم
الحدیبیة وهو آخذ بضبع علی بن ابی طالب وهو یقول هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من
نصره مخذول من خذله ثم مدّ بها صوته وقال انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة
فلیات الباب قلت هکذا رواه ابن عساکر فی تاریخه وذکر طرقه عن مشایخه ازین سیاق تام الاتفاق
حدیث جابر بن عبد الله انصاری که اکابر حفاظ حذاق واعاظم نقاد سباق سنیه مثل عبد الرزاق صنعانی وابن
السقا الواسطی وابو الحسن العطار الشافعی وخطیب بغدادی وابو محمد غندجانی وابن المغازلی وابن عساکر دمشقی
ومحمد بن یوسف کنجی بروایت آن شرف شده اند واضح ولائح میشود که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
درین واقعه برای ارشاد فرمودن حدیث مدینة العلم وابانت واثبات امامت وافضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام اهتمامی چند بذریعه افعال واقوال خود بعمل آورده که دلالت بر کمال اهمیت واعظمیت این حدیث شریف
دارد اول آنکه یوم حدیبیه را که ازجمله مشاهد معروفه اهل اسلام ومحتفل ومحتشد کبیر خواص وعوام بود برای بیان
این حدیث شریف اختیار فرموده دوم آنکه برای تعریف وتوجیه حاضرین واتمام حجت بر شاهدین وغائبین
بازوی جناب امیر المومنین علیه السلام بدست مبارک خود گرفته سوم آنکه در حق آنجناب هذا امیر البررة وقاتل الکفرة
که نص صریح در امامت وافضلیت آنجناب میباشد ارشاد فرموده چهارم آنکه برای اثبات وجوب اطاعت آنجناب

الصحابۃ یشاورونہ فی الاحکام ویاخذون بقولہ فی النقض والابرام اعترافاً منہم بعلمہ ووفور فضلہ ورجاحۃ عقلہ وصحۃ حکمہ ولیس ہذا الحدیث فی حقہ بکثیر لان رتبتہ عند اللہ عز وجل وعند رسولہ وعند المومنین من عبادہ اجل واعلی من ذلک ازین عبارت ظاہرست کہ نزد حافظ کنجی جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ والہ وسلم ازین حدیث ارادہ فرمودہ است کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام اول مقاتل با اہل بغی خواہد بود بعد جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ والہ وسلم ہرچند وقت ارادہ آنجناب ازین حدیث برین مطلب درست نیست چنانچہ ہمین سبب حافظ کنجی در آخر کلام خود در صدد اثبات دلالت این حدیث شریف بر اعلمیت مطلقہ جناب امیر المومنین علیہ السلام بر آمدہ لیکن بلاریب آنچہ حافظ کنجی ذکر فرمودہ دلیل واضح امامت و افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام می باشد پس استدلال اہل حق کرام باین حدیث وثیق النظام محض الزام خصام باشد بلاریب نیز تمام ست ہفتم آنکہ ابوبکر احمد بن ثابت الخطیب البغدادی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا ابوطالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابوبکر بن المقرئ قال ثنا ابوالطیب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبید اللہ ابوجعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد اللہ بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بہمان قال سمعت جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الحدیبیۃ وہو آخذ بید علی ہذا امیر البررۃ وقاتل الفجرۃ منصور من نصرہ مخذول من خذلہ یمد بہا صوتہ انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب و ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا ابوالحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیہ الشافعی رحمہ اللہ تعالی بقرأتی علیہ فاقر بہ سنۃ اربع وثلثین واربعمائۃ قلت لہ اخبرکم ابومحمد عبد اللہ بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطی رحمہ اللہ نا عمر بن الحسن الصیرفی رحمہ اللہ نا احمد بن عبد اللہ بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفین الثوری عن عبد اللہ بن عثمان عن عبد الرحمن بن بہمان عن جابر بن عبد اللہ قال اخذ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعضد علی فقال ہذا امیر البررۃ وقاتل الکفرۃ منصور من نصرہ مخذول من خذلہ ثم مد بہا صوتہ فقال انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز علامہ ابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا الحسن بن احمد بن موسی انا ابوالحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشی نا علی

بہمان

این هر دو یعنی حسنین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشند و امامت آنحضرت است که امت خود سپرده و از ایشان امت خود را سوال خواهد فرمود انتهی ملخص الخبر و از ینواقعه بر ارباب اسلام و ابصار واضح و آشکار گردید که دلالت حدیث مدینة العلم بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام و وجوب طاعت آنجناب بحدی متحقق و متبین است و از مراتب عالیه بلاغت بدرجه رسیده که جناب امام حسن علیه السلام در خطبه خود که آنرا در حین حصول خلافت ظاهره بجناب امیر المومنین علیه السلام حسب ارشاد آنجناب انشا نموده اقتصار بران فرموده انرا برائے حث و ترغیب مردم بر لزوم اتباع و تمسک بجناب امیر المومنین علیه السلام کافی و وافی دانسته و بعد ازین احدے از ارباب ایمان و اصحاب عرفان در دلالت واضحه اینحدیث شریف بر خلافت و امامت و وجوب طاعت جناب امیر المومنین علیه السلام کلام نمیتوان کرد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم نهم آنکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل گفته ودعوة الحق وباب العلم واعلی الصحب بکل حکم قالت ام سلمة رضی الله عنها سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول اما ترضین یا فاطمة ان زوجتك اقدم امتی سلما واکثرهم علما واعظمهم حلما وقالت ام سلمة رضی الله عنها سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فهو الداعی الی الحق وهو دعوة الحق وفی الجامع الکبیر قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی سبعة اجزاء والناس جزء واحد وعلی اعلم بالواحد منهم واخرج الترمذی انه قال صلی الله علیه و آله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب ولهذا کانت الطرق والمسلسلات راجعة الیه ازین عبارت ظاهرست که چون امیر المومنین علیه السلام باب مدینة العلم بود بهمین سبب طرق و سلسلات راجع بانجناب میشود و ظاهرست که اینمعنی مثبت افضلیت آنجناب ست و ثبوتها کاف فی هذا الباب کما لا یخفی علی اولی الالباب دهم آنکه مولوی حسن الزمان در قول مستحسن گفته تنبیه ومن احسن بینة علی معنی ختم الاولیاء الحدیث المشهور الصحیح الذی صححه جماعات من الائمة منهم اشد الناس تشددا فی الرجال سند المحدثین ابن معین کما اسنده ووافقه الخطیب فی تاریخه وقد کان قال اولا لا اصل له ومنهم الامام الحافظ المنتقد المجتهد المستقل المجدد الجامع من العلوم کما ذکره السیوطی وابن حجر والتاج السبکی والذهبی والنووی عن الامام الحافظ الخطیب البغدادی ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره ویؤیده قول امام الائمة ابن خزیمة ما اعلم

السلسلات

در کلام ہدایت نظام خود منصور من نصرہ مخذول من خذلہ بیان فرمودہ پنجم آنکہ صوت
مبارک خود برائے ابلاغ آن باسماع حضار ممدود فرمودہ وبعد این ہمہ اہتمامات بالغہ واحتفالات سابغہ
حدیث مدینۃ العلم را ارشاد کردہ پس چگونہ میتوان گفت کہ مقصود آنجناب از حدیث مدینۃ العلم اثبات
امامت جناب امیر المومنین علیہ السلام نبود واین حدیث بر مدعائے اہل حق دلالت نمیکند ھل ھذا الا کمن
یروم ستر الشمس بالراح ؛ ولا یبالی بھتاک سترہ والافتضاح ؛ ہشتم آنکہ شیخ سلیمان بن ابراہیم
البلخی القندوزی در ینابیع المودۃ گفتہ عن الاصبغ بن نباتۃ قال لما جلس علی علیہ السلام فی الخلافۃ
خطب خطبۃ ذکرھا ابو سعید البختری الی اخرھا ثم قال للحسن علیہما السلام یا بنی فاصعد المنبر
وتکلم فصعد وبعد الحمد والتصلیۃ قال ایہا الناس سمعت جدی صلی اللہ علیہ وآلہ
یقول انا مدینۃ العلم وعلی بابھا وھل تدخل المدینۃ الا من بابھا فنزل ثم قال للحسین
علیہ السلام فاصعد المنبر وتکلم فصعد فقال بعد الحمد والتصلیۃ ایہا الناس سمعت
جدی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول ان علیا مدینۃ ھدی فمن دخلھا
نجی ومن تخلف عنہا ھلک فنزل ثم قال علی علیہ السلام ایہا الناس انہما ولد
رسول اللہ و ودیعتہ التی استودعھما علی امتہ وسائل عنہما ازین خبر ظاہر است کہ ہرگاہ
جناب امیر المومنین علیہ السلام بر وسادۂ خلافت متمکن گردید خطبہ ارشاد فرمود وبعد ازان بجناب امام حسن علیہ السلام
ارشاد فرمود کہ آنجناب ہم خطبہ بخواند پس آنجناب بحکم پدر بزرگوار خود بالای منبر تشریف برد وبعد حمد و
صلوۃ ارشاد فرمود کہ ایہا الناس من شنیدہ ام از جد بزرگوار خود صلی اللہ علیہ وآلہ کہ میفرمود انا مدینۃ
العلم وعلی بابھا وھل تدخل المدینۃ الا من بابھا یعنی من شہر علم ہستم وعلی دروازہ آن شہر
می باشد وکسی داخل شہر نمیتوان شد الا از دروازۂ آن وبعد بیان اینحدیث آنجناب از منبر فرود آمد بعد
ازین جناب امیر المومنین علیہ السلام بجناب امام حسین علیہ السلام ارشاد فرمود کہ آنجناب ہم خطبہ بخواند
پس آنجناب بالائے منبر تشریف برد وبعد حمد وصلوۃ ارشاد فرمود کہ ایہا الناس من شنیدہ ام از جد
بزرگوار خود کہ میفرمود ان علیا مدینۃ ھدی من دخلھا نجی ومن تخلف عنہا ھلک یعنی علی شہر ہدایت
پس ہر کسیکہ داخل آن شہر شد نجات یافت وہر کہ ازان تخلف ورزید ہلاک شد وبعد بیان اینحدیث آنجناب
از منبر فرود آمد بعد ازین جناب امیر المومنین علیہ السلام بمردم خطاب فرمود وارشاد کرد کہ ایہا الناس بتحقیق کہ

علیہ اصعد
اصعد
۷ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

ازین کلام مخاطب فهام نیز ثابت ست زیراکه هرگاه یک شرط از شرائط امامت که علم ست در ذات قدسی سمات جناب امیر المومنین علیه السلام بوجه اتم متحقق گشت اعلمیت آنحضرت بلا کلام ثابت شد و اعلمیت آنجناب مثبت افضلیت ست وبعد ثبوت افضلیت در وجدان دیگر شرائط وتحقق امامت آنجناب ارباب افهام راجای کلام نیست و هرچند در ما سبق بکمال وضوح وظهور دانستی که اعلمیت مستلزم افضلیت ست و نیز دریافتی که مستحق خلافت وامارت همانست که اعلم بوده باشد لیکن درینمقام نیز بعضی از ادله محکمه وبراهین مبرهه وشواهد واضحه وحجج لائحه این مطلب باید شنید پس مخفی نماند که **از انجمله** ست قصه طالوت که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده حیث قال الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا ومالنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابناءنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه ولم یوت سعة من المال قال ان الله اصطفه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم ثعلبی در تفسیر خود که نسخه عتیقه آن پیش نظر قاصر حاضرست در تفسیر این آیه گفته قال ان الله اصطفه اختاره علیکم وزاده بسطة فضیلة وسعة فی العلم وذلک انه کان اعلم بنی اسرائیل فی وقته ومحیی السنه بغوی در معالم التنزیل در تفسیر این آیه گفته قال ان الله اصطفه اختاره علیکم وزاده بسطة فضیلة وسعة فی العلم والجسم وذلک انه کان اعلم بنی اسرائیل فی وقته و ابو البرکات عبد الله بن احمد نسفی در تفسیر مدارک التنزیل گفته قال ان الله اصطفاه علیکم الطاء فی اصطفاه بدل من التاء لمکان الصاد الساکنة ای اختاره علیکم وهو اعلم بالمصالح منکم ولا اعتراض علی حکمه ثم ذکر مصلحتین انفع مما ذکروا من النسب والمال وهما العلم المبسوط والجسامة فقال وزاده بسطة مفعول ثان فی العلم والجسم قالوا کان اعلم بنی اسرائیل بالحرب والدیانات فی وقته واطول من کل انسان براسه ومنکبه والبسطة السعة والامتداد والملک لابد ان یکون من اهل العلم فان الجاهل ذلیل مزدری غیر منتفع به وان یکون جسیما لانه اعظم فی النفوس واهیب فی القلوب وخطیب شربینی در سراج منیر گفته قال ای نبیهم ان الله اصطفه ای اختاره للملک علیکم والعمدة فی التملک اصطفاء الله تعالی وقد اختاره علیکم وهو اعلم بالمصالح منکم هذا الامر الاول والثانی وزاده علیکم

علی ادیم الارض اعلم من ابن جریر فی تھذیب الاثار وقد قال الخطیب لم ار مثله فی معناه کما نقل
کلامه السیوطی فی مسند علی من جمع الجوامع ومنهم الحاکم ومن اخرهم الحافظ المجد الشیرازی
شیخ ابن حجر فی نقد الصحیح واطنب فی تحقیقه کما نقله الدهلوی فی لمعات التنقیح واقتصر علی تحسینه
العلائی والزرکشی وابن حجر فی اجوبته ردا علی ابن الجوزی من قوله صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة
العلم وعلی بابها ولا تؤتی المدینة الا من بابها قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها وهو اقوی
شاهد لصحة روایة صححها الحاکم فمن اراد العلم فلیات الباب وهذا مقام الحکمة من انه لا ولی بعده
الا وهو راجع الیه اخذ من لدنه والیه الاشارة بما فی الحدیث الصحیح المستفیض المشهور بل
المتواتر من الامر بسد کل باب فی المسجد الا بابه مستندا الی امر الله تعالی بذلک فهو سد کل باب من صاحب الشریعة
الا ما شاء فی الطریقة الی الحقیقة الا بابه فلاجرم قد انحصرت سلاسل الطریقة فی باب المرتضی الا ما ندر
کخرقة الصدیق الی بکر ویؤیده الاحادیث الصحیحة المذکورة وغیرها المشهورة ومن هنا کان المرتضی مثل
عیسی علی نبینا وکل الانبیاء الصلوة والسلام فی افراط الناس وتفریطهم فیه کما ورد وقد استشهد
لیلة رفع فیها عیسی کما ورد من طرق عن الامام الحسن بن علی فی الخطبة فانه خاتم الولایة العامة من
آدم الی اخر ولی والمرتضی کرم الله تعالی وجهه خاتم الولایة الخاصة المحمدیة الاکبر فالمهدی الوارد فیه عند
الطبرانی وجماعة المهدی منا اهل البیت یختم الدین به کما فتح بنا فولی اخر من العرب من کریما
اصلا ویدا کان الشیخ الاکبر خاتم الولایة المحمدیة الاصغر عاصره ولقیه ونفیه خاتما خاصا
فی العالم غیره قبل تحققه برتبته وان کان بشر به فنسی ثم لما تحقق حقق از ین عبارت ظاهر ست که تتمه
مدینة العلم از احسن بینه ست بر معنی خاتم اولیا بودن جناب امیر المومنین علیه السلام و هر ولی راجع بسوی
آنجناب و آخذ از نزد آنجناب میباشد و ظاهر ست که هرگاه حدیث مدینه دلیل خاتم الاولیا بودن جناب
امیر المومنین علیه السلام بوده باشد دلیل کمال افضلیت آنجناب خواهد بود و بعد ثبوت افضلیت در تحقق امامت
آنجناب محل ارتیاب نیست کما مر غیر مرة **قوله** غایة ما فی الباب آنکه یک شرط از شرائط امامت در وی
بوجه اتم متحقق گشت و از وجدان یک شرط وجود مشروط لازم نمی آید **اقول** آنفا بحمد الله المنعام بتفصیل تمام دانستی
که حدیث انا مدینة العلم بوجوه عدیده و عناوین سدیده دلالت بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام دارد پس
تعلل مخاطب قمقام باین کلام مختل النظام اعجوبه ارباب احلام ست و مع ذلک مطلوب و مرام اهل حق کرام

سلیمان قال ما اخطاء فی شیء من ذلک فامتعک اللہ بہ وبارک لک فیہ ولنا معک ومعہ
قال داؤد افرضیتم ان یکون خلیفتی علیکم فقالوا واللہ رضینا و ابواسحق احمد بن محمد بن ابراہیم الثعالبی
در کتاب العرائس گفتہ باب فی قصۃ استخلاف داؤد ابنہ سلیمان علیہما السلام وذکر ہذا الخاتم قال
ابوہریرۃ رضی اللہ عنہ انزل اللہ تعالی کتابا من السماء علی داؤد علیہ السلام مختوما بخاتم من ذہب فیہ
ثلثۃ عشر مسئلۃ فاوحی اللہ تعالی الیہ ان سل عنہا ابنک فان ہو اخرجہن فہو الخلیفۃ من بعدک
قال فدعا داؤد علیہ السلام سبعین قسا وسبعین حبرا واجلس سلیمان بین ایدیہم وقال یا بنی ان اللہ
تعالی انزل علی کتابا من السماء فیہ مسائل وامرنی ان اسئلک منہا فان اخرجتہن فانت الخلیفۃ من بعدی فقال
سلیمان لیسأل نبی اللہ عما بدا لہ وما توفیقی الا باللہ قال داؤد یا بنی ما اقرب الاشیاء وما ابعد الاشیاء وما
انس الاشیاء وما اوحشہا وما احسن الاشیاء وما اقبحہا وما اقل الاشیاء وما اکثرہا وما القائمان وما
الساعیان وما المشترکان وما المتباغضان وما الامر الذی اذا رکبہ الرجل حمد آخرہ وما الامر الذی
اذا رکبہ الرجل ذم آخرہ فقال سلیمان علیہ السلام اما اقرب الاشیاء فالآخرۃ واما ابعد الاشیاء
فما فاتک من الدنیا واما انس الاشیاء فجسد فیہ روح واما اوحش الاشیاء فجسد لا روح فیہ واما
احسن الاشیاء فالایمان بعد الکفر واما اقبح الاشیاء فالکفر بعد الایمان واما اقل الاشیاء فالیقین
واما اکثر الاشیاء فالشک واما القائمان فالسماء والارض واما الساعیان فالشمس والقمر واما المشترکان
فاللیل والنہار واما المتباغضان فالموت والحیاۃ واما الامر الذی اذا رکبہ الرجل حمد آخرہ فالحلم عند
الغضب واما الامر الذی اذا رکبہ الرجل ذم آخرہ فالحدۃ عند الغضب قال ففکوا الخاتم فاذا جواب
المسائل سواء علی ما نزل من السماء فقال القسیسون لا نرضی حتی نسالہ عن مسالۃ فان اخرجہا فہو الخلیفۃ
من بعدک فقال سلیمان علیہ السلام سلونی وما توفیقی الا باللہ فقالوا لہ ما الشیء الذی اذا صلح صلح
کل شیء من الانسان واذا فسد فسد کل شیء من الانسان فقال ہو القلب فقام داؤد فصعد
المنبر فحمد اللہ تعالی واثنی علیہ ثم قال ان اللہ تعالی یامرنی ان استخلف علیکم سلیمان قال
فضجت بنو اسرائیل وقالوا غلام حدث یستخلف علینا وفینا من ہو افضل منہ واعلم فبلغ
ذلک داؤد علیہ السلام فدعا اسباط رؤساء بنی اسرائیل وقال لہم انہ قد بلغنی مقالتکم فارونی
عصیکم فای عصاہ اثمرت فان صاحبہا ولی ہذا الامر بعدی قالوا قد رضینا فجاؤا بعصیہم فقال

السیاسیہ

بسطة ای سعة فی العلم الذی یحصل به نظام المملکة ویتمکن به من معرفة الامور السیاسیة وفی الجسم الذی یتمکن من الظفر بمن بارزه من الشجعان ویقصده من سائر الاقران ویکون اعظم خطرا فی القلوب واقوی علی مقاومة العدو ومکابدة الحروب لا ما ذکرتم وقد زاده الله فی العلم فکان اعلم بنی اسرائیل یومئذ والجسم فکان اجملهم واتمهم خلقا کان الرجل القائم یمد یده فینال راس طالوت واز جملہ ست قصہ استخلاف حضرت داؤد علیہ السلام حضرت سلیمان علیہ السلام را واین قصہ را بسیاری از علمای کبار و نبلاے احبار سنیہ در کتب خود روایت کردہ اند ابو الحسن محمد بن عبد اللہ الکسائی در قصص الانبیا گفتہ حدیث الصحیفة التی فیها آیة الخلافة قال وهب فلما اتت علی سلیمان بضع وعشرون سنة نزل جبرئیل علیه السلام ومعه صحیفة من ذهب فقال یا داود ان الله تعالی یقرئك السلام من ذی السلام ویقول لك اجمع اولادك واقرأ علیهم ما فی هذه الصحیفة من المسائل فمن اجابك عنها فهو الخلیفة من بعدك قال فدعا داود علیه السلام باولاده وکان سلیمان اصغرهم سنا واغزرهم علما واخبر داود علیه السلام اولاده ان جبرئیل علیه السلام اخبره عن الله تعالی ان من عرف تفسیر هذه المسائل فهو الخلیفة من بعدی ثم قرأ علیهم المسائل فلم یکن فیهم من یعرف تفسیرها فقالوا اعنی عجزهم عنها ان ابنك سلیمان اکثرنا فهما فسله عنها فقال داود یا سلیمان انی سائلك عن هذه المسائل فما تری فقال یا نبی الله سل فانی ارجو من الله تعالی ان یهدینی الی اجوبتها فقال داود یا بنی ما الشیء فقال سلیمان هو المؤمن قال صدقت قال فما کل شیء قال الماء لان منه کل شیء

فما اقل

قال صدقت قال فاخبرنی عن اکثر شیء قال هو الشك فی بنی آدم قال فاقل شیء قال الیقین فی بنی آدم قال فاخبرنی عن احلی شیء قال المال والولد قال صدقت قال فما امر الاشیاء قال الفقر بعد الغنا قال صدقت قال اخبرنی عن اقبح شیء قال الکفر بعد الایمان قال صدقت قال فاخبرنی عن اکبر شیء قال هو الشکر فی بنی آدم قال صدقت قال فاخبرنی عن احسن شیء قال الروح فی الجسد قال فاوحش شیء قال الجسد بلا روح قال فاخبرنی عن اقرب شیء قال الآخرة من الدنیا قال فما ابعد شیء قال الدنیا من الآخرة قال فاخبرنی عن شر شیء قال المرأة السیئة قال فاخبرنی عن اخیر کل شیء قال المرأة الصالحة قال وکان فی عقب کل مسئلة یصدقه علی ذلك ثم التفت الی بنی اسرائیل وقال ما الذی انکرتم فی قول ابنی

رؤس بنی اسرائیل من ذلک وقالوا غلام یحدث یستخلف علینا وفینا من هو اعلم وافضل منه فبلغ ذلک داؤد علیه السلام فدعا رؤس بنی اسرائیل فقال انه بلغنی مقالتکم فارونی عصیکم فای عصا اثمرت فان صاحبها ولی هذا الامر بعدی فقالوا رضینا فجاؤا بعصیهم فقال لهم داؤد لیکتب کل اسمه ثم ادخلت بیتا اغلق الباب وسد بالاقفال وحرسه رؤس اسباط بنی اسرائیل فلما اصبح صلی بهم الغداة ثم اقبل ففتح الباب فاخرج عصیهم کما هی وعصی سلیمان علیه السلام قد اورقت واثمرت قالوا فسلموا ذلک ولداؤد علیه السلام فلما رای ذلک داؤد جعل سلیمان خلیفته ثم سار بینی بنی اسرائیل فقال ان هذا خلیفتی فیکم من بعدی

عصاه — جعل فیکم

و از جمله ادلهٔ صریحه تعین اعلم برای خلافت و امامت و امارت وزعامت حدیثی ست که ملا علی متقی در کنز العمال آورده و الفاظ آن اینست من استعمل عاملا من المسلمین وهو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه واعلم بکتاب الله وسنة نبیه فقد خان الله ورسوله وجمیع المسلمین (مر د) عن ابن عباس

ونیز ملا علی متقی در منتخب کنز العمال گفته من استعمل عاملا من المسلمین وهو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه واعلم بکتاب الله وسنة نبیه فقد خان الله ورسوله وجمیع المسلمین (مر د) عن ابن عباس

ای اخرجه مسلم وابو داود

ازین حدیث واضح ولائح ست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرمود که هر که مقرر کند عاملی را از مسلمین در حالیکه بداند که در مسلمین کسی هست که ازان عامل اولی ست باین عمل واعلم ست بکتاب خدا وسنت نبی خدا پس بتحقیق که خیانت کرده ست آن شخص خدا و رسول خدا وجملهٔ مسلمین را و هرگاه بنص ارشاد هدایت بنیاد سرور عباد علیه وآله الامجاد الی یوم المعاد در تولیت امارت جزئیه نصب عامل غیر اعلم با وجود عامل اعلم جائز نباشد و موجب خیانت خدا و رسول و جملهٔ اهل اسلام گردد چگونه تجویز توان کرد که زعامت کبری و ریاست عظمی که خلافت و امامت عبارت ازانست با وجود اعلم بغیر اعلم خواهد رسید و نصب غیر اعلم برای اینچنین منصب جلیل خطیر و مرتب رفیع اثیر بلا اشکال جائز و سائغ خواهد گردید و ازینجا بحمد الله تعالی بکمال انفضاح ساطع و لامع شد که کسانی که با وجود باب مدینهٔ علم مثل ابوبکر را که جاهل اب و کلاله بل العلم المنصوب علی الجهالة بود برای نصب بر منصب خلافت تجویز کرده اند راه کمال نصب و انحراف و غی و اعتساف پیموده و بالخصوص وجوه ارتکاب خیانت خدا و رسول و جملهٔ اهل اسلام نموده اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از جملهٔ دلائل اینمعنی که اعلمیت موجب خلافت

لھم داؤد لیکتب کل رجل منکم اسمہ علی عصاہ فکتبوا ثم جاء سلیمان بعصاہ فکتب علیہا اسمہ
ثم ادخلت بین العصیٰ واغلق علیہا الباب وحرست رؤس اسباط بنی اسرائیل فلما اصبح صلّی بہم
الغداۃ ثم اقبل ففتح فاخرج عصیہم فاذا ھی کما ھی وعصا سلیمان قد اورقت واثمرت قال فسلموا
ذلک لداؤد علیہ السلام فلما رای ذلک داؤد حمد اللہ وجعل سلیمان خلیفۃ ثم سار بہ فی بنی اسرائیل
فقال ان ھذا خلیفتی علیکم من بعدی وعبید اللہ کاشغری درکتاب نفائس العرائس کہ نسخہ عتیقہ آن
پیش نظر فقیر حاضرست گفتہ قال ابوھریرۃ رضی اللہ عنہ نزل کتاب من السماء علی داؤد علیہ السلام مختوم
بخاتم من ذھب فیہ ثلاث عشرۃ مسئلۃ واوحی اللہ تعالی الیہ ان سل عنہا ابنک سلیمان فان ھو
اخرجھن فھو الخلیفۃ بعدک فدعا داؤد علیہ السلام بسبعین قسا وسبعین حبرا واجلس سلیمان
بین ایدیھم قال لہ یا بنی نزل کتاب من السماء فیہ مسائل وامرت ان اسئلک عنھن فان اخرجتھن فانت
الخلیفۃ من بعدی قال سلیمان یسئل نبی اللہ عما بدا لہ وما توفیقی الا باللہ فقال داؤد علیہ السلام
اخبرنی یا بنی ما اقرب الاشیاء وما ابعد الاشیاء وما آنس الاشیاء وما اوحش الاشیاء وما احسن
الاشیاء وما اقبح الاشیاء وما اقل الاشیاء وما اکثر الاشیاء وما القائمان وما المختلفان وما
المتباغضان وما الامر الذی اذا رکبہ الرجل حمد آخرہ وما الامر الذی اذا رکبہ الرجل ذم آخرہ قال
سلیمان اما اقرب الاشیاء فالآخرۃ واما ابعد الاشیاء فما فاتک من الدنیا واما آنس الاشیاء فجسد
فیہ روح ناطق واما اوحش الاشیاء فجسد بلا روح فاما احسن الاشیاء فالایمان بعد الکفر و
اما اقبح الاشیاء فالکفر بعد الایمان واما اقل الاشیاء فالیقین واما اکثر الاشیاء فالشک
واما القائمان فالسماء والارض واما المختلفان فاللیل والنھار واما المتباغضان فالموت
والحیوۃ واما الامر الذی اذا رکبہ الرجل حمد آخرہ فالحلم علی الغضب واما الامر الذی اذا رکب
الرجل ذم آخرہ فالحدۃ علی الغضب قال ففکوا الخاتم فاذا ھی المسائل سواء علی ما نزل من
السماء فقال القسیسون والاحبار لا نرضی حتی نسألہ عن مسئلۃ فان ھو اخرجھا فھو الخلیفۃ
من بعدک قال سلوہ فقال سلیمان سلونی وما توفیقی الا باللہ فقالوا وما الامر الذی اذا صلح
صلح کل شیء من الانسان واذا فسد فسد منہ کل شیء فقال ھو القلب فقام داؤد علیہ السلام
وصعد المنبر وحمد اللہ تعالی واثنی علیہ ثم قال ان اللہ عز وجل امرنی ان استخلف علیکم سلیمان قال فضجت

عهد ابالنبی ومن ؛ جبرئیل عون له فی الغسل والکفن ؛ من فیه ما فیهم لا یمترون به ؛ ولیس فی القوم ما
فیه من الحسن ؛ ماذا الذی ردّهم عنه فنعلمه ؛ ها ان ذا غبنا من اعظم الغبن ؛ وبعضی از اعلام مخالفین این
اشعار را بخزیمه بن ثابت ذو الشهادتین منسوب کرده اند عبد الرحیم بن حسین العراقی در کتاب التقیید والایضاح
لما اطلق واغلق من کتاب ابن الصلاح گفته والصحیح ان علیا اول ذکر اسلم وحکی ابن عبد البر الاتفاق علیه
کما سیاتی و قال ابن اسحاق فی السیرة اول من امن خدیجه ثم علی بن ابیطالب وکان اول ذکر امن برسول
الله صلی الله علیه وسلم وهو ابن عشر سنین ثم زید بن حارثة فکان اول ذکر اسلم بعد علی ثم ابو بکر فاظهر اسلامه ا
اخر کلامه وذکرنا انه الصحیح من ان علیا اول ذکر اسلم هو قول اکثر الصحابة ابی ذر وسلمان الفارسی وخباب بن الارت و
خزیمة بن ثابت وزید بن ارقم وابی ایوب الانصاری والمقداد بن الاسود ویعلی بن مرة وجابر بن عبد الله وابی سعید
الخدری وانس بن مالک وعفیف الکندی وانشد ابو عبد الله المرزبانی لخزیمة بن ثابت ؎ ما کنت
احسب هذا الامر منصرفا ؛ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ؛ الیس اول من صلی لقبلتهم ؛ واعلم
الناس بالفرقان والسنن ؛ ونیز عبد الرحیم عراقی در شرح الفیه الحدیث گفته والقول الثانی اولهم اسلاما
علی روی ذلک عن زید بن ارقم وابی ذر والمقداد بن الاسود وابی ایوب وانس بن مالک ویعلی بن
مرة وعفیف الکندی وخزیمة بن ثابت وسلمان الفارسی وخباب بن الارت وجابر بن عبد الله
وابی سعید الخدری وانشد ابو عبد الله المرزبانی لخزیمة بن ثابت فی علی رضی الله عنهما ؎ الیس اول من
صلی لقبلتهم ؛ واعلم الناس بالقرآن والسنن ؛ ومحمد بن عبد الرحمن سخاوی در فتح المغیث شرح الفیه الحدیث
گفته وقال بل اولهم اسلاما علی بن ابیطالب رضی الله عنه لقوله علی المنبر اللهم لا اعرف عبدا لک قبلی غیر نبیک ثلث
مرات لقد صلیت قبل ان یصلی الناس سبعا وسنه حسن ولقوله مما انشده القضاعی ؎ سبقتکم
الی الاسلام طرا ؛ صغیرا ما بلغت اوان حلمی ؛ ولما روی فی ذلک عن انس وجابر وخباب وخزیمه وزید بن ارقم
وسلمان وابن عباس ایضا وعفیف الکندی ومعقل بن یسار والمقداد بن الاسود ویعلی بن مرة وابی ایوب
وابی رافع وابی سعید الخدری فی اخرین منهم مسلم الملائی وانشد ابو عبد الله المرزبانی لخزیمة ؎
ما کنت احسب هذا الامر منصرفا ؛ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ؛ الیس اول من صلی لقبلتهم ؛ واعلم
الناس بالقرآن والسنن وجمال الدین محدث شیرازی در روضة الاحباب در بحث سبق اسلام جناب امیر المومنین
علیه السلام گفته واز خزیمه بن ثابت رضی الله عنه ابیات در مدح علی مرتضی کرم الله وجهه منقولست که مشیر باین معنی است حیث قال

ان عبد الله من هذه الامة

می باشد اشعار بلاغت شعار حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه وآله ما هب القبول میباشد نزاد رو قتیکه اهل سقیفه
بیعت ابوبکر کرده بودند انشا نموده و دران اشعار با علمیت جناب امیر المومنین علیه السلام باحق بودن انجناب بخلافت استدلال
فرموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته قال العباس بن عبد المطلب یمدح علیا علیه السلام حین بویع
لابی بکر شعر ما کنت احسب ان الامر منصرف ❊ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ❊ الیس اول من صلی لقبلتکم
واعلم الناس بالآثار والسنن ❊ واقرب الناس عهدا بالنبی ومن ❊ جبریل عون له فی الغسل والکفن ❊
من فیه ما فی جمیع الناس کلهم ❊ ولیس فی الناس ما فیه من الحسن ❊ ماذا الذی ردکم عنه فنعرفه ❊ ها ان بیعتکم
من اول الفتن ❊ وبعضی از علما این اشعار را بعتبة بن ابی لهب نسبت داده اند چنانچه ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در
کتاب المختصر فی اخبار البشر گفته لما قبض الله نبیه قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من قال ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مات علوته بسیفی هذا وانما ارتفع الی السماء فقرأ ابوبکر وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فرجع القوم الی قوله وبادروا سقیفة بنی ساعدة
فبایع عمر ابا بکر رضی الله عنهما وانثال الناس علیه یبایعونه فی العشر الاوسط من ربیع الاول سنة احدی
عشرة خلا جماعة من بنی هاشم والزبیر وعتبة بن ابی لهب وخالد بن سعید بن العاص والمقداد بن عمرو
وسلمان الفارسی وابی ذر وعمار بن یاسر والبراء بن عازب وابی بن کعب ومالوا مع علی بن ابیطالب وقال
فی ذلک عتبة بن ابی لهب شعر ما کنت احسب ان الامر منصرف ❊ عن هاشم ثم منهم عن ابی حسن
عن اول الناس ایمانا وسابقة ❊ واعلم الناس بالقرآن والسنن ❊ واخر الناس عهدا بالنبی ومن ❊
جبریل عون له فی الغسل والکفن ❊ من فیه ما فیهم لا یمترون به ❊ ولیس فی القوم ما فیه من الحسن ❊
ومؤید همین است که زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات علی ما نقل عنه گفته روی محمد بن اسحق ان ابابکر لما بویع
افتخرت تیم بن مرة قال وکان عامة المهاجرین وجل الانصار لا یشکون ان علیا هو صاحبها یعنی الخلافة
بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الفضل بن عباس یا معشر قریش وخصوصا
یا بنی تیم انکم انما اخذتم الخلافة بالنبوة ونحن اهلها دونکم ولو طلبنا هذا الامر الذی نحن اهله لکانت کراهة
الناس لنا اعظم من کراهتهم لغیرنا حسدا منهم لنا وحقدا علینا وانا لنعلم ان عند صاحبنا عهدا هو ینتهی
الیه وقال بعض ولد ابی لهب بن عبد المطلب شعر ما کنت احسب ان الامر منصرف ❊ عن هاشم
ثم منها عن ابی حسن ❊ الیس اول من صلی لقبلتکم ❊ واعلم الناس بالقرآن والسنن ❊ واقرب الناس

منصرف یعنی الخلافۃ عن ھاشم ثم منھا عن ابی حسن یعنی ثم ابعد من ذلک
ان ینصرف من ھذہ القبیلۃ عن ابی الحسن کنیتہ علی رض ما فیہ ما فیھم من کل صالحۃ و
لیس فی کلھم ما فیہ من حسن یعنی ارید بابی الحسن من فیہ ما فی الاصحاب او فی ھاشم من کل
خصلۃ صالحۃ ولیس فی کلھم ما فیہ من خلق حسن الیس اول من صلی لقبلتکم ای اول المسلمین
واعرف الناس بالقران والسنن فاللام فی لقبلتکم بمعنی الجانب وبعضی از کبار مخالفین اشعار را
بابوسفیان بن حرب نسبت مینمایند چنانچہ ابوجعفر محمد بن عبداللہ اسکافی در نقض کتاب العثمانیہ جاحظ در بیان
سبق اسلام جناب امیرالمومنین علیہ السلام علی ما نقل عنہ گفتہ واما الاشعار المرویۃ فمعروفۃ کثیرۃ منتشرۃ
فمنھا قول عبداللہ بن ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب مجیبا للولید بن عقبۃ بن ابی معیط
ع وان ولی الامر بعد محمد علی ؛ وفی کل المواطن صاحبہ ؛ وصی الرسول حقا وصنوہ ؛ واول
من صلی ومن لان جانبہ ؛ وقال خزیمۃ بن ثابت ع وصی رسول اللہ من دون اھلہ ؛ وفارسہ
مذ کان فی سالف الزمن ؛ واول من صلی من الناس کلھم ؛ سوی خیرۃ النسوان واللہ ذو منن
وقال ابوسفیان بن حرب بن امیۃ بن عبد شمس حین بویع ابوبکر ع ما کنت احسب ان الامر منصرف
عن ھاشم ثم منھا عن ابی حسن ؛ الیس اول من صلی لقبلتھم ؛ واعلم الناس بالاحکام والسنن ؛
وقال ابوالاسود الدؤلی یھدد طلحۃ والزبیر وان علیا لکم مصحر یماثلہ الاسد الاسود ؛
اما انہ اول العابدین بمکۃ واللہ لا یعبد ؛ وقال سعید بن قیس الھمدانی یرتجز بصفین ع ھذا
علی وابن عم المصطفی ؛ اول من اجابہ فیما روی ؛ ھو الامام لا یبالی من غوی ؛ وقال زفر بن یزید بن
حذیفۃ الاسدی ع فحوطوا علیا وانصروہ فانہ ؛ وصی وفی الاسلام اول اول ؛ وان تخذلوہ و
الحوادث جمۃ ؛ فلیس لکم عن ارضکم متحول ؛ والاشعار کالاخبار اذا امتنع فی مجیء القبیلتین
التواطی والاتفاق کان ورودھا حجۃ وازجملہ غرائب سطر یا اولی الاحلام وعجائب مغربہ مناسبہ این
مقام خیر تمنا سے حضرت خلیفہ ثانی ست استخلاف معاذ بن جبل را بزعم این معنی کہ معاذ اللہ جناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است کہ معاذ روز قیامت پیش علما خواہد بود باندازہ انداختن سنگی و این خبر
طریف را اکابر محدثین اعلام و اماثل حفاظ فخام سنیہ بالفاظ مختلفہ روایت کردہ اند ابوعبداللہ محمد بن سعد
بن منیع الزہری البصری کاتب الواقدی در طبقات گفتہ اخبرنا یزید بن ھارون انا سعید بن ابی عروبۃ

؎ ماکنت احسب هذا الامر منصرفا؛ عن هاشم ثم منها عن ابی حسن؛ الیس اول من صلی لقبلتهم
واعلم بالناس بالفرقان والسنن؛ ومحمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواہب لدنیہ گفتہ انشد المرزبانی لخزیمۃ
فی علیؑ ؎ الیس اول من صلی لقبلتکم؛ واعلم الناس بالقرآن والسنن؛ وبعضی از علمای اہل خلاف
حسان بن ثابت را قائل این اشعار میدانند چنانچہ فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیہ واذ قلنا للملائکۃ اسجدوا
لآدم گفتہ اجمع المسلمون علی ان ذلک السجود لیس سجود عبادۃ لان سجود العبادۃ لغیر اللہ کفر والامر لا یرد
بالکفر ثم اختلفوا بعد ذلک علی ثلثۃ اقوال الاول ان ذلک السجود کان للہ تعالی وآدم علیہ السلام کان کالقبلۃ
ومن الناس من طعن فی هذا القول من وجهین الاول انہ لا یقال صلیت للقبلۃ بل یقال صلیت الی
القبلۃ فلو کان آدم علیہ السلام قبلۃ لذلک السجود لوجب ان یقال اسجدوا الی آدم فلما لم یرد الامر هکذا
بل قیل اسجدوا لآدم علمنا ان آدم علیہ السلام لم یکن قبلۃ الثانی ان ابلیس قال ارایتک هذا الذی کرمت علی ای انکو
سجودا یدل علی انہ اعظم حالا من الساجد ولو کان قبلۃ لما حصلت هذہ الدرجۃ بدلیل ان محمدا علیہ الصلوۃ
والسلام کان یصلی الی الکعبۃ ولم یلزم ان تکون الکعبۃ افضل من محمد صلی اللہ علیہ وسلم والجواب عن الاول انہ
کما یجوز ان یقال صلیت الی القبلۃ جاز ان یقال صلیت للقبلۃ والدلیل علیہ القرآن والشعر اما القرآن فقولہ
تعالی اقم الصلوۃ لدلوک الشمس والصلوۃ للہ لا للدلوک فاذا جاز ذلک فلم لا یجوز ان یقال صلیت للقبلۃ مع ان
الصلوۃ تکون للہ تعالی لا للقبلۃ واما الشعر فقول حسان ؎ ماکنت اعرف ان الامر منصرف؛ عن هاشم ثم منها
عن ابی الحسن؛ الیس اول من صلی لقبلتکم؛ واعرف الناس بالقرآن والسنن؛ فقولہ صلی لقبلتکم نص علی المقصود
والجواب عن الثانی ان ابلیس شکی تکریمہ وذلک التکریم لا نسلم انہ حصل بمجرد تلک المسجودیۃ بل لعلہ حصل بذلک
مع امور اخر فهذا ما فی القول الاول ونظام الدین نیشاپوری در غرائب القرآن بتفسیر آیہ مذکورہ گفتہ ثم ان المسلمین اجمعوا علی
ان ذلک السجود لم یکن للعبادۃ لانہ تعالی لا یامر بالکفر والعبادۃ لغیرہ کفر فزعم بعض ان السجود کان للہ تعالی و
آدم کالقبلۃ فقولہ اسجدوا لآدم مثل قولک صل للقبلۃ قال حسان بن ثابت ؎ ماکنت اعرف ان الامر
منصرف؛ عن هاشم ثم منها ابی حسن؛ الیس اول من صلی لقبلتکم؛ واعرف الناس بالقرآن والسنن؛ وبیضاوی در تفسیر آیہ مذکورہ
گفتہ امرهم بالسجود تذللا لہ واعترافا بفضلہ قد ربہ وباهر آیاتہ وشکرا لما انعم علیهم بواسطتہ فاللام فیہ کاللام فی قول
حسان ؎ الیس اول من صلی لقبلتکم؛ واعرف الناس بالقرآن والسنن؛ وملا عصام در حاشیہ تفسیر بیضاوی گفتہ قولہ الیس اول من صلی
لقبلتکم؛ قالہ فی شان امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ مدعیا ان الخلافۃ حقہ واولہ ؎ ماکنت اعلم ای اعرف ان الامر

قال عمر بن الخطاب لو استخلفت معاذ بن جبل فسألنی عنہ ربی عزوجل ما حملک علی ذلک لقلت سمعت نبیک صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان العلماء اذا حضروا ربہم کان بین ایدیہم رتوۃ بحجر الرتوۃ المنزلۃ وابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفتہ اخرج احمد عن عمر بسند رجالہ ثقات انہ قال ان ادرکنی اجلی وابو عبیدۃ حی استخلفتہ فذکر الحدیث وفیہ قال فان ادرکنی اجلی وقد مات ابو عبیدۃ استخلفت معاذ بن جبل وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ عن شہر بن حوشب قال قال عمر بن الخطاب لو استخلفت سالماً مولی ابی حذیفۃ فسألنی ربی ما حملک علی ذلک لقلت یا رب سمعت نبیک صلی اللہ علیہ وسلم یقول انہ یحب اللہ حقا من قلبہ ولو استخلفت معاذ بن جبل فسألنی ربی ما حملک علی ذلک لقلت سمعت نبیک صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان العلماء اذا حضروا ربہم کان معاذ بن جبل بین ایدیہم رتوۃ بحجر حل ای رواہ ابو نعیم فی کتاب الاولیاء ازین عبارت ظاہرست کہ حضرت خلیفہ ثانی باآنہمہ بالاخوانی ارشاد میکردند کہ اگر من دریافت میکردم معاذ بن جبل را واستخلاف او میکردم پس سوال میکرد از من پروردگار من کہ چہ چیز ترا برین امر باعث شد ہر آئینہ میگفتم کہ شنیدم نبی ترا کہ میگفت بدرستیکہ علما ہرگاہ حاضر میشوند پیش پروردگار خود خواہد بود معاذ پیش ایشان بقدر پرتاب یک سنگ واین بافادۂ حضرت خلافت مآب دلیل واضح وبرہان لائح برانست کہ رجحان وتقدم یکی از اہل علم بر دیگران دلیل استحقاق خلافت ست وبجدی کافی ووافی درین مقصود ست کہ موجب برائت ذمہ مستخلف میگردد پس بعد ازین در افضلیت اعلم در حقیت او بخلافت وامامت ریبے ورزیدن در حقیقت داد تسفیہ وتجہیل حضرت خلافت مآب دادن وکمال تحمیق وتضلیل ان والا انصاب آغاز نہادن ست مقام کمال عجب ست کہ حضرت خلافت مآب مجرد تقدم معاذ بر علما بقدر پرتاب سنگی بحسب زعم خود دلیل صحت استخلاف او برامت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ الاطیاب میگردانند وآنرا برائے جواب سوال رب الارباب وفراغ از مواخذۂ جوار دیگر روز حساب کافی ووافی میدانند واین فضیلت مزعومی معاذ چنان در کاخ دماغ شان جاگزین گردیدہ کہ نگاہی بموانع عدیدۂ استحقاق خلافت کہ در معاذ متحقق واز جملۂ آن غیر قرشی بودن او نیز می باشد نمیکنند وبناء مرصوص خبر الائمۃ من قریش را کہ روز سقیفہ مستمسک ومعول حضرت اول بود معول معقول خود میکنند ومخاطب باوجود چنان در گرداب جحود وانکار وورطۂ الطاط واضمار سر فرو برد ست کہ حدیث مدینۃ العلم را نیز دلیل خلافت جناب امیر المومنین علیہ السلام نمی انگارد وباوصف تنبیہات مکرر وتلویحات مجرورۂ المعی در جناب روبسوے اذعان صدق وصواب نمی آرد وغالب اینست کہ اگر مخاطب شرف حضوری جابجد

سمعت شہر بن حوشب یقول قال عمر بن الخطاب لو ادرکت معاذ بن جبل فاستخلفتہ فسألنی
عنہ ربی لقلت ربی سمعت نبیک یقول ان العلماء اذا اجتمعوا یوم القیمۃ کان معاذ بن جبل بین
ایدیہم بقذفۃ حجر احمد بن حنبل در مسند خود گفتہ ثنا ابو المغیرۃ وعصام بن خالد قالا ثنا صفوان عن
شریح بن عبید ۃ وراشد بن سعد وغیرہما قالوا لما بلغ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ سرغ حدث ان
بالشام وباء شدید اقال بلغنی ان شدۃ الوباء فی الشام فقلت ان ادرکنی اجلی وابو عبیدۃ بن
الجراح حی استخلفتہ فان سألنی اللہ لم استخلفتہ علی امۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم قلت انی سمعت
رسولک صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان لکل نبی امینا وامینی ابو عبیدۃ بن الجراح فانکر القوم ذلک و
قالوا ما بال علیا قریش یعنون بنی فہر ثم قال فان ادرکنی اجلی وقد توفی ابو عبیدۃ استخلفت معاذ
بن جبل فان سألنی ربی عزوجل لم استخلفتہ قلت سمعت رسولک صلی اللہ علیہ وسلم یقول انہ یحشر
یوم القیمۃ بین یدی العلماء نبذۃ وابو محمد عبد اللہ بن مسلم بن قتیبۃ الدینوری در کتاب الامامۃ والسیاسۃ گفتہ ثم
ان المہاجرین دخلوا علی عمر وہو فی الموت من جراحتہ تلک وقالوا یا امیر المومنین استخلف علینا قال
واللہ لا احملکم حیا ومیتا ثم قال ان استخلف فقد استخلف من ہو خیر منی یعنی ابا بکر وان ادع
فقد ودع من ہو خیر منی یعنی النبی علیہ السلام فقالوا جزاک اللہ خیرا یا امیر المومنین فقال ما شاء اللہ
راغبا راہبا وددت انی انجو منہا لا لی ولا علی فلما احس بالموت قال لابنہ اذہب الی عائشۃ واقرأہا
منی السلام واستاذنہا ان اقبر فی بیتہا مع رسول اللہ ومع ابی بکر فاتاہا عبد اللہ بن عمر فاعلمہا فقالت
نعم وکرامۃ ثم قالت یا بنی ابلغ عمر سلامی وقل لہ لا تدع امۃ محمد بلا راع استخلف علیہم ولا تدعہم
بعدک ہملا فانی اخشی علیہم الفتنۃ فاتاہ عبد اللہ فاعلمہ فقال ومن تامرنی ان استخلف
لو ادرکت ابا عبیدۃ بن الجراح حیا باقیا استخلفتہ وولیتہ فاذا قدمت علی ربی فسألنی فقال
لی من ولیت علی امۃ محمد قلت ای ربی سمعت عبدک ونبیک یقول لکل امۃ امین وان امین
ہذہ الامۃ ابو عبیدۃ بن الجراح ولو ادرکت معاذ بن جبل ولیتہ فاذا قدمت علی ربی فسألنی
من ولیت علی امۃ محمد قلت ای رب سمعت عبدک ونبیک یقول ان معاذ بن جبل یاتی بین یدی
العلماء یوم القیمۃ برتوۃ وابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفہانی در حلیۃ الاولیا گفتہ حدثنا ابو حامد بن جبلۃ
نا محمد بن اسحاق نا محمود بن خداش نا مروان بن معویۃ نا سعید بن ابی عروبۃ عن شہر بن حوشب قال

الاسلام وحفظ البيضة الاسلامية ودفع من ارادها بمكر والاخذ على يد الظالم وانصاف
المظلوم وتامين السبل واخذ الحقوق الواجبة على ما اقتضاه الشرع ووضعها في مواضعها الشرعية
فاذا لم يكن له من العلم ما يهتدي به الى الحق خبط خبط عشواء ولا سيما اذا كان يباشر الاحكام الشرعية
بنفسه ويورد ويصدر فمن بايعه المسلمون وقام بهذه الامور فقد تحمل اعباء الامامة فان انضم الى
هذه الامامة كونه اماما في العلم مجتهدا مطلقا في مسائله فلا شك ولا ريب انه افضل من الامام الذي
لم يبلغ رتبة الاجتهاد لانه يورد الامور ويصدرها عن علم ولكن لا دليل يدل على انه لا يولي
الامر الا من كان بهذه المنزلة من الكمال وفي هذه الغاية القصوى من محاسن الخصال وليس النزاع
في الاكمل ولا في الافضل بل النزاع فيمن يصلح لتولي هذا المنصب ومن قام بتلك الامور ونهض
بها فهو المراد من الامامة والمراد بالامام نعم عليه ان ينتخب من العلماء المبرزين والمجتهدين
المحققين من يشاوره في الامور ويجريها على ما ورد به الشرع ويدبر رحى الشريعة المطهرة عليه
بعد ان يصح له سعة علمه وقوة عدالته وتصلبه في امر الدين فيجعل الخصومات الى اهل هذه
الطبقة فما حكموا به كان عليه انفاذه وما امروا به فعله واذا لم يعرف ذلك بنفسه فعليه احفاء
السوال من اهل العلم على اختلاف انواعهم فلا بد يحصل له من ذلك ما يطمئن اليه وكيف معرفة
اهل هذه الطبقة لا يخفى على العقلاء الذين لا نصيب لهم من العلم فانه لا بد ان يرفع الله لهم
من الصيت والشهرة ما يعرف الناس انهم الطبقة العالية من جنس اهل العلم وليس للامام اذا
لم يكن مجتهدا ان يستبد بما يتعلق بامور الدين ويدخل نفسه في فصل الخصومات والحكم
بين الناس فيما بينهم لان ذلك لا يكون الا من مجتهد كما في القضاء والحاصل انه لا دليل في المقام
يوجب علينا اشتراط اجتهاد الائمة حتى يجب اليه المصير ولا اجماع حتى يكون التعويل عليه
وليس في المقام الا مجرد المجادلة بمباحث راجعة الى الراي البحت كما يعرف ذلك من يعرفه
وما اهون مثلها على المحققين من العلماء المتقيدين بالدليل المحكمين للشرع **قوله**
مثل ما صب الله شيئا في صدري الا وصببته في صدر ابي بكر **قول** بر ارباب نقد وعبور و
خبرت وعثور در کمال وضوح وظہور وسطوع وسفور است کہ مخاطب ذی شعور در احتجاج باین کذب و
زور مرتکب کمال تجاسر محظور ومرتکب نہایت تجری محذور گردیدہ بذکر چنین ہزل فضول وہذر نا معقول

العلماء

خود در وقت تمنای استخلاف معاذ واظهار این احتجاج ساقط النفاذ در مقت بالابد درنوادی تعییر وتهدید آن فرد وحید
بی شتافت **قوله** با وصف آنکه این شرط یا زیاده از آن شرط در دیگران هم بروایت اهلسنت ثابت شده
باشد **اقول** مخاطب کثیر العثار درین گفتار سراسر خسار داد خلاعت وجلاعت داده ادعای باطل ثبوت
شرط علم در شیوخ فاقدین حلم خود آغاز نهاده وبمزید تنطع وتشدق وتعنت وتفیهق در پی اثبات زیادت از آن
شرط فتاده ابواب صنوف تندید وتعییر وتعنیف وتشویر بروی خویش کشاده وکسانیکه حظی از تتبع آثار و
تفحص اخبار برداشته اند واتباع حق واقتفای صدق را داب ودیدن خود انگاشته بخوبی میدانند که شیوخ مخاطب
در جهل ونادانی معروف آفاقی وادانی ودر ضلالت وحیرانی هر واحد ازیشان معدوم النظیر ولا ثانی ست وهرگز هرگز
در ذوات بدیعة السمات شان شرط علم بهیچ وجه ثابت نشده فضلا عن الزیادة علیه وادعای ثبوت ایمعنی در
در ذوات شان خصوصا بمقابله ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام چنانست که کسی ظلمت را با نور
قیاس نماید بلکه بمفاد شر العمی عمی القلب بادعای مزیت آن بر نور در اظهار سفاهت وبلاهت خود افزاید وبحمد الله دلائل
ساطعه باهره وبراهین قاطعه قاهره این مطلوب ومرام علمای اهل حق کرام در کتب مبسوطه مناظره وکلام خصوصا والد ماجد علام
اعلی الله درجته فی دار السلام در تشیید المطاعن بشرح وبسط تمام تحریر فرموده اند من شاء فلیرجع وچون نهایت بعد
حضرات خلفای ثلثه از ساحت علم وکمال وغایت سقوط شان در وهده جهل تا اندالی الضلال والاضلال بسبب اقصای بخلاء و
ونهایة الی اتضاح وظهور قابل ستر وکتمان نبود لهذا اهلسنت در امام علم بجمیع احکام دین بالفعل شرط نمیدانند بلکه
جمهور ایشان بر اشتراط اجتهاد در امام اکتفا کرده اند وبعضی از اهلسنت حقیقت حال شیوخ ثلثه خود را زیاده تر پیش نظر داشته
بمزید فهم وفراست اجتهاد را نیز شرط ندانسته اند وبرای امام تجویز کرده اند که مثل عامه مقلدین در امور دین کار بند استفتا
از مجتهدین شده باشد چنانچه تفتازانی در شرح مقاصد در ذکر شروط امام گفته وزاد الجمهور اشتراط ان یکون شجاعا
لئلا یجبن عن اقامة الحدود ومقاومة الخصوم مجتهدا فی الاصول والفروع لیتمکن من القیام
بامر الدین ذا رای فی تدبیر الامور لئلا یخبط فی سیاسة الجمهور ولم یشترطها بعضهم لندرة اجتماعها
فی الشخص وجواز الاکتفاء فیها بالاستعانة من الغیر بان یفوض امر الحروب ومباشرة الخطوب الی
الشجعان ویستفتی المجتهدین فی امور الدین ویستشیر اصحاب الآراء الصائبة فی امور الملک وفاضل
معاصر مولوی صدیق حسن خان در اکلیل الکرامه فی تبیان الامامه در ذکر شروط امام گفته ومنها کونه مجتهدا وهذا
من اهم الامور واقدمها لان المقصود من نصب الائمة هو تنفیذ احکام الله عز وجل وجهاد اعد

اقوال جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را نعوذ بالله من ذلک باطل دانسته و در ابطال آن بزعم خود کمال
دراز نفسی را کار فرما شده اند سوم آنکه ابو الفرج ابن الجوزی کمال وهن و هوان و فساد و بطلان این افترای
صریح بکلام وثیق صحیح خود واضح ولائح فرموده چنانچه در کتاب الموضوعات که نسخه عتیقه آن پیش احقر البریات
حاضر و موجود ست بعد ذکر بعضے از احادیث موضوعه در شان ابوبکر و قدح و جرح آن مذکور و مسطور
ست قال المصنف وقد ترکت احادیث کثیرة یروونها فی فضل ابی بکر فیها صحیح المعنی
لکنه لا یثبت منقولا ومنها ما لیس بشیء وما ازال اسمع العوام یقولون عن رسول الله
صلی الله علیه وعلی آله وسلم انه قال ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر
واذا اشتقت الی الجنة قبلت شیبة ابی بکر وکنت انا وابوبکر کفرسی رهان سبقته فاتبعنی ولو سبقنی لاتبعته
فی اشیاء ما رأینا لها اثرا لا فی الصحیح ولا فی الموضوع ولا فائدة فی الاطالة بمثل هذه الاشیاء ازین عبارت
سراسر بشارت بر ارباب خبرت وبصارت واضح ولائح ست که ابن الجوزی افترای سنے اصل ما صب الله را چنان
باطل و مضمحل دانسته که اولا آنرا قابل افراد بالقدح ندیده بر سر کمال تهجین و توهین آن رسیده وثانیا آنرا
در زمره تقولات عوام کالانعام و مفتریات زرافه طغام اغتام که اتباع هر ناعق و اشیاع هر ناهق میباشند
گنجانیده تا وضوح بطلان و هوان آن باقصی المراتب رسانیده وثالثا آنرا داخل اکاذیبی وانموده که هیچ اثری از آن
یافته نمیشود نه در صحیح ونه در موضوع واز ینجا بنهایت مهانت وفساد و انخرام و انهدام این زور شنیع و کذب
فظیع باید رسید و اقصای افتضاح خواری این بهت صراح باید دید ورابعا بافاده اینمعنی که اطالت کلام بامثال
این اشیا فائده ندارد این افترا سے پر ضلال را عرضه نهایت تطمیس و اخمال ساخته باظهار اقصای اختلال و اهمال
آن پرداخته و بعد این افادات متینه و احادات رزینه ابن الجوزی اولیای شاهصاحب را چاره کار باقی نمیماند جز آنکه
باعتراف موضوعیت این باطل مهین تن در دهند و برائے انقیاد و اذعان ببطلان این تقول مستبین گردن نهند
واعجباه شاه صاحب از راه کمال حروریت و عناد و شحناء وامثال حدیث مدینة العلم را که بنای محکم واساس مبرم
آن بحدے متین افتاده که جمله شیاطین جن وانس ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا ثلمی نتوانند کرد
وحصن حصین و سد رصین آنرا یاجوج وماجوج تمامی معاندین دین وکل معادین آل حضرت خاتم المرسلین صلی الله
علیه وآله اجمعین هم رخنه نتوانند زد بزعم باطل خود میخواهند که باطل و موضوع و مجعول و مصنوع وانمایند و برائے
اثبات این زعم فاسد و رجم کاسد بذکر نمودن ابن الجوزی آنرا در موضوعات تمسک میفرمایند واصلا اعتنائے

وقول مرذول و کلام مدخول مخطل معلول و تهجم ضلالت مشمول و تقول خرافت مشمول کمال لوم اصحاب علوم
وعقول واقصای عذل ناقدین ماثور ومنقول برای خود خریده بالجمله احتجاج باین افترای مفتعل واستدلال
باین بهتان مبتذل باطل ست بوجوه عدیده اول آنکه اختلاق وافتعال وتقمص وانتحال این مقال ضلالت
اشتمال ببداهت عقل واضح ولائح ست زیراکه محصول ومفاد آن مساوات ابوبکرست با جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله الاطیاب در جمیع علوم الجناب وهذا مما یقطع ببطلانه کل شیخ وشاب من غیر شک
ولا ارتیاب پس نباید که هیچ یکی از فریقین در بطلان آن ریبی داشته باشد و بذکر این چنین کلام خرافت
التیام گونه دین و ایمان خود خراشد دوم آنکه این تقول فاسد النظام دلالت صریحه دارد بر آنکه ابوبکر حامل
جمله علوم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده واین معنی نزد هیچ عاقلی راست نمی آید زیراکه غوایت و
ضلالت و خرق و جهالت ابوبکر اظهر من الشمس وابین من الامس ست وشطری از تفاصیل آن
در کتاب مستطاب تشیید المطاعن تصنیف والد ماجد علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه سمت تبیین یافته
و بر ناظر و متامل آن در کمال وضوح و ظهور میباشد که ابوبکر را بسیاری از علوم دین و معارف یقین و آیات
قرآن مبین والفاظ کلام رب العالمین و مسائل شریعت غرا جناب سید المرسلین و احکام ملت بیضاء حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه وآله الاکملین معلوم نبود و در مقامات بسیار و واقعات لاتحصی شمار از فرط جهالت خود
عاجز آمده از دیگران سوال میکرد و با این همه تکدی و تکفف نیز بیش از بیش خطا و خطل و عثار و زلل او بر
همگنان منجلی گردیده و نهایت عجز و نادانی و تحیر و سرگردانی او در فهم کلام ربانی و درک احکام یزدانی بحسب اعتراف
خودش بسر حد کمال ظهور و اتضاح موجب خزی وافتضاح رسیده پس بعد ازین اتباع شاهصاحب نمی توانند
که در صدد تصدیق تقول باطل ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر
برآیند و ابوبکر را حامل جمله علوم جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وانمایند بار آلها مگر آنکه از سر کمال عجز
دست پاچه شده ادعا فرمانید که جهالت ابوبکر از معارف دینیه و مسائل شرعیه و احکام ربانیه و آیات قرآنیه منافی
این کذب و زور نیست چه ما التزام می نمائیم که آنچه ابوبکر نمیدانست جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
نیز از آن جاهل بود پس حدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر
بجای خود درست بوده باشد و صدور این کلام جالب ملام که هادم اساس اسلام ست از اولیای شاهصاحب
مستبعد نیست زیراکه خود شاهصاحب در جواب طعن قرطاس بسبب حمایت خلیفه ثانی وحی بودن جمیع

ومن ثم الی العصر لاسماع البخاری الی ان کان یوم مات فرغ من وظیفة التفسیر وتوجہ الی مجلس الحدیث فدخل مسجدا عند بیتہ فصلی النافلة قاعدا وجلس ینتظر الاقامة للفریضة فقضی نحبہ متوجها الی القبلة وذلک یوم الثلثاء ثالث عشر شعبان ۷۴۳ھ وجلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة گفتہ الحسن بن محمد بن عبد اللہ الطیبی بکسر الطاء الامام المشہور العلامة فی المعقول والعربیة والمعانی والبیان قال ابن حجر کان آیة فی استخراج الدقائق من القرآن والسنن مقبلا علی نشر العلم متواضعا حسن المعتقد شدید الرد علی الفلاسفة والمبتدعة مظہرا فضائحہم مع استیلائہم حینئذ شدید الحب للہ ورسولہ کثیر الحیاء ملازما لاشتغال الطلبة فی العلوم الاسلامیة من غیر طمع بل یخدمہم ویعینہم و یعیر الکتب النفیسة لاہل بلدہ وغیرہم من یعرف ومن لا یعرف محبا لمن عرف منہ تعظیم الشریعة وکان ذا ثروة من الارث والتجارة فلم یزل ینفقہ فی وجوہ الخیرات حتی صار فی آخر عمرہ فقیرا صنف شرح الکشاف التفسیر التبیان فی المعانی والبیان شرحہ شرح المشکاة وکان یشتغل فی التفسیر من بکرة الی الظہر ومن ثم الی العصر فی الحدیث الی یوم مات فانہ لما فرغ من وظیفة التفسیر توجہ الی مجلس الحدیث فصلی النافلة وجلس ینتظر الاقامة للفریضة فقضی نحبہ متوجها الی القبلة وذلک یوم الثلثاء ثالث عشر شعبان سنة ثلاث واربعین وسبعمائة قلت ذکر فی شرحہ علی الکشاف انہ اخذ عن ابی حفص السہروردی وانہ قبیل الشروع فی ہذا الشرح رأی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی النوم وقد ناولہ قدحا من اللبن فشرب منہ بیجیم آنکہ محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن حریز المعروف بابن قیم الجوزیة الحنبلی تصریح صریح بموضوع بودن این زور مفتعل نمودہ باظہار ایمعنی کہ از احادیث الی السنہ وضع نمودہ اندکمال سقوط آن از درجہ اعتبار برای علماء و ابصار واضح و آشکار فرمودہ کما ستقف علیہ عنقریب ان شاء اللہ تعالی وابن القیم از احبار کبار و اعلام عظیم الاقدار نزد سنیہ میباشد جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة گفتہ محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن حریز الشمس ابن قیم الجوزیة الحنبلی العلامة ولد فی سابع صفر سنة احدی وتسعین وستمائة وقرأ العربیة علی المجد التونسی وابن ابی الفتح البعلی والفقہ والفرائض علی ابن تیمیة والاصلین علیہ وعلی الصفی الہندی وسمع الحدیث من التقی سلیمان وابی بکر بن عبد الدائم وابی نصر بن الشیرازی وعیسی المطعم وغیرہم وصنف وناظر واجتہد وصار من الائمة الکبار فی التفسیر والحدیث والفروع والاصلین والعربیة ولہ من التصانیف زاد المعاد مفتاح دار السعادة

بتوہین وتہجین کلام او کہ اکابر اعلام سنیہ متکفل آن شدہ اند می کنند وبنای انصاف بمعاول اعتساف بے محابا

می کنند وباز از راہ کمال غفلت یا تغافل وجہل یا تجاہل بمقابلہ ہمین حدیث مدینۃ العلم فریہ باطلہ ماصب اللہ را

مذکور می سازند ودر باب این افتراے صریح وکذب فضیح بکلمات نصیحہ واقوال صریحہ ہمین ابن الجوزی نظرے نمی

اندازند وھذا مما لا یکاد ینقضی منہ العجب الی آخر الابد وکم مثلہا للمخاطب المتعود للاود واللدد

چہارم آنکہ حسین بن عبداللہ بن محمد الطیبی در خلاصہ تصریح بوضع این افتراے باطل نمودہ بتحقیق شنیع خود لنزا سوہون و

مضمحل فرمودہ چنانچہ ان شاء اللہ تعالی در مابعد عبارت تذکرۃ الموضوعات محمد طاہر فتنی وفوائد مجموعہ شوکانی

واضح ولائح خواہد شد وعلامہ طیبی از اکابر محققین نقاد واقاخم منقدین امجاد نزد سنیہ ست ولی الدین محمد بن عبداللہ

الخطیب التبریزی در آخر رجال مشکوۃ گفتہ وفرغت من ھذہ تصنیفا یوم الجمعۃ عشر من رجب المرجب الفرد سنۃ

اربعین وسبعمائۃ من جمعہ وتہذیبہ وتشذیبہ وانا اضعف العباد الراجی عفو اللہ تعالی

وغفرانہ محمد بن عبداللہ الخطیب بن محمد بمعاونۃ شیخی ومولائی سلطان المفسرین وامام المحققین

شرف الملۃ والدین حجۃ اللہ علی المسلمین الحسین بن عبداللہ بن محمد الطیبی متعہم اللہ بطول

بقائہ ثم عرضتہ علیہ کما عرضت المشکوۃ فاستحسنہ کما استحسنہا واستجادہ کما استجادہا و

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی محمد والہ واصحابہ اجمعین وابن حجر عسقلانی در درر کامنہ

گفتہ الحسین بن محمد بن عبداللہ الطیبی الامام المشہور صاحب شرح المشکاۃ وغیرہ قرأت بخط بعض

الفضلاء کان ذا ثروۃ من الارث والتجارۃ فلم یزل ینفق ذلک فی وجوہ الخیرات الی ان کان فی آخر

عمرہ فقیرا قال وکان کریما متواضعا حسن المعتقد شدید الرد علی الفلاسفۃ والمبتدعۃ مظہرا

فضائحہم مع استیلائہم فی بلاد المسلمین حینئذ شدید الحب للہ ورسولہ کثیر الحیاء ملازما لاشغال

الطلبۃ فی العلوم الاسلامیۃ بغیر طمع بل یجدیہم ویعینہم ویعیر الکتب النفیسۃ لاہل بلدہ وغیرہم

من اہل البلدان من یعرف ومن لا یعرف محبا لمن عرف منہ تعظیم الشریعۃ مقبلا علی نشر العلم

آیۃ فی استخراج الدقائق من القرآن والسنن شرح الکشاف شرحا کبیرا واجاب عما خالف مذہب السنۃ

احسن جواب یعرف فضلہ من طالعہ وصنف فی المعانی والبیان والتبیان وشرحہ وامر بعض تلامذتہ

باختصار المصابیح علی طریقۃ نہجہا لہ وسماہ المشکاۃ وشرحہا ہو شرحا حافلا ثم شرع فی جمع

کتاب فی التفسیر وعقد مجلسا عظیما لقراءۃ کتاب البخاری فکان یشتغل فی التفسیر من بکرۃ الی الظہر

[حاشیہ:] ھذا مصنفہ ابن عبداللہ فی تصنیف الخلاصۃ ... در خلاصہ طیبی ... خلاصۃ فی معرفۃ اصول الحدیث لشرف الدین حسین بن محمد الطیبی المتوفی سنۃ ثلث واربعین وسبعمائۃ وہو مختصر علی مقدمۃ ... لابن الصلاح ... مختصر النووی والقاضی ابن جماعۃ واضاف الیہ زیادات ... من جامع الاصول وغیرہ

ابوبکر

وحدیث عمر کان رسول اللہ علیہ السلام وابی بکر یتحدثان وکنت کالزنجی بینہما وحدیث لو حدثت بفضائل عمر عمر نوح فی قومہ ما فنیت وان عمر حسنۃ من حسنات ابی بکر وحدیث ما سبقکم ابی بکر بکثرۃ صوم ولا صلوٰۃ وانما سبقکم بشیء وقر فی صدرہ وھذا من کلام ابی بکر بن عیاش ازین عبارت ظاہرست کہ حدیث ما صب اللہ از جملہ موضوعاتی ست کہ جہلہ منتسبین الی السنہ در فضل ابوبکر از او ضع نمودہ اند پس محل کمال استعجاب ست کہ شاہصاحب چگونہ باینہمہ تفوق و زعامت و تشدق و شہامت کہ اتباع شان تعالہ ادعای ان وارند چنین زور واضح و کذب لائح را در محل استدلال احتجاج آوردند و طریق و مناج عناد و لجاج بذکر این باطل خداج بیباکانہ سپردند و ندانستند کہ این افک شنیع و بہت فظیع موضوع و مصنوع بعض جہال و مجعول منحول زرافہ انذال ست کہ برای اظہار فضل خلیفہ خویش حسبۃ للہ آنرا تراشیدہ اند وگونہ دین و ایمان خود را بناخن مروق و عدوان خراشیدہ نہم انکہ شیخ عبدالحق دہلوی حکم فیروزابادی را بموضوعیت این افترای فظیع و زور شنیع مسلم داشتہ بتقریر تایید آن اعلام تقبیح این تقول واضح الہوان افراشتہ چنانچہ در شرح سفر السعادۃ در شرح عبارت فیروزابادی کہ سابقا منقول شد گفتہ مصنف میگوید کہ امثال این احادیث کہ از انجا فضل بر تمامہ خلق از انبیا و غیرہم لازم آید یا مساوات در رتبہ با سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم مفہوم گردد یا از دائرہ حکم عقل و عادت بیرون بود ہمہ موضوعات اند انتہی ازین عبارت رشیقہ تائید و تازید تثبیت و تقریر حکم فیروزابادی بخریر بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست ولا ینبئک مثل خبیر دھم انکہ محمد فاخر آلہ آبادی اعتراف صحیح و اقرار صریح بموضوعیت این کذب ظاہر و بہت باہر نمودہ بمبالغہ تمام و تصریح مالا کلام بمقابلہ اہل حق کرام اظہار وضع و افتعال ان فرمودہ بیانش اینکہ نظام الدین نیسابوری در غرائب القرآن در تفسیر آیہ غار این خبر موضوع را بمعرض استدلال ذکر کردہ چنانچہ گفتہ استدل اہل السنۃ بالآیۃ علی فضلیۃ ابی بکر و غایۃ اتحادہ ونہایۃ صحبتہ و موافقۃ باطنہ ظاہرہ والا لم یعتمد الرسول علیہ فی مثل تلک الحالۃ وانہ کان ثانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الغار وفی العلم لقولہ ما صب بشیء فی صدری الا وصببتہ فی صدر ابی بکر الخ و علامہ نور اللہ شوشتری در رسالہ کشف العوار فی تفسیر آیۃ الغار در جواب کلام نظام نیسابوری فرمودہ واما ماذکرہ من انضمام کون ثانی اثنین فی العلم ثم الاستدلال علیہ بقول ما صب فی صدری الا صببتہ فی صدر ابی بکر فمن فضول الکلام ولا تعلق لہ بالاستدلال من الآیۃ علی فضلیۃ ابی بکر علی ان الشیخ الفاضل خاتم المحدثین الشافعیۃ مجد الدین الفیروزابادی

مہذب سنن ابی داؤد سفر النجدین بین رفع الیدین فی الصلاۃ معالم الموقعین عن رب العالمین الکافیۃ والشافیۃ نظم الرسالۃ الجلیۃ فی الطریقۃ المحمدیۃ تفسیر الفاتحۃ اسماء القرآن الروح بیان الاستدلال علی بطلان محلل السباق والنضال جلاء الافہام فی حکمۃ الصلوۃ والسلام علی خیر الانام معانی الادوات والحروف بدائع الفوائد مجلدان وھو کثیر الفوائد اکثرہ مسائل نحویۃ مات فی رجب سنۃ احدی وخمسین وسبع مائۃ۔ ہشتم آنکہ مجد الدین محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراہیم الشیرازی الفیروزآبادی در کتاب سفر السعادۃ داد ابطال سخافت وہوان این زور واضح وعیان دادہ نہایت حجت وبطلان ان فرا روے ارباب اعیان نہادہ چنانچہ در خاتمہ کتاب مذکور گفتہ ودر باب فضائل ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ آنچہ مشہور ترست از موضوعات حدیث ان اللہ یتجلی یوم القیامۃ للناس عامۃ ولابی بکر خاصۃ وحدیث ماصب اللہ فی صدری شیئا الا وصببتہ فی صدر ابی بکر وحدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا اشتاق الی الجنۃ قبل شیبۃ ابی بکر وحدیث انا وابوبکر کفرسی رھان وحدیث ان اللہ تعالی لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر وامثال این از مفتریاتے ست کہ بطلان ان ببداہت عقل معلوم ست انتہی بس بحیرتم کہ چسان جناب شاہ صاحب چنین خرافات ظاہرہ وفریہ باہرہ را کہ علما و محققین شان قطعا وحتما آنرا موضوع گفتہ وبطلان آنرا ببداہت عقل معلوم کردہ انداز احادیث معتمدہ دانستند واز روایات ثابتہ اہلسنت شمردند بمزید حسن فہم وایجاد ازوہم بمقابلہ اہل حق ذکر کردند واثبات کمال علم برائے اسلے بکر بان خواستند ان ھذا العمری من افظع الفظائع واشنع الشنائع وانکر البدائع وافجر الصنائع نہم آنکہ محمد طاہر گجراتی نیز مفتعل ومنحول بودن این افترای قبیح بتصریح صریح واضح فرمودہ مصنوعیت وموضوعیت ان از خلاصہ نقل نمودہ چنانچہ در تذکرۃ الموضوعات گفتہ فی الخلاصۃ ماصب اللہ فی صدری شیئا الا وصببتہ فی صدر ابی بکر موضوع دہم آنکہ ملا علی قاری نیز این تقول مہین را باطل مستبین ظاہر ساختہ علم کمال تہجین وتوہین ان برائے ناظرین متبینین افراختہ چنانچہ در رسالہ موضوعات کبری نقلا عن ابن القیم گفتہ ومما وضعہ جہلۃ المنتسبین الی السنۃ فی فضل الصدیق حدیث ان اللہ یتجلی للناس عامۃ یوم القیمۃ ولابی بکر خاصۃ وحدیث ماصب اللہ فی صدری شیئا الا صببتہ فی صدر ابی بکر وحدیث کان اذا اشتاق الی الجنۃ قبل شیبۃ ابی بکر وحدیث انا وابوبکر کفرسی رھان وحدیث ان اللہ لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر

شیبۃ ابی بکر

مبنیه مقابح وفضائحی که بحال پر اختلال مخاطب باکمال بوجه احتجاج واستدلال او باین کذب وافتعال عائد ومتوجه میشود خود بر ناظر بصیر واضحست وحاجت باعاده ندارد اما آنچه فاخر اله آبادی بزعم باطل خود برا ملحق تشنیع کرده واثبات مساوات ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را با جناب ختم المرسلین علیه وآله آلاف الصلوة من الملک الحق المبین در علم تشنیع وتفظیع دانسته پس ناشی از عدم عرفان وفقدان ایقان اوست در باب مراتب اهلبیت علیهم السلام وموذن ست از فات عثور واطلاع بر اخبار صحیحه واحادیث صریحه خود جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم والا بر خدمه احادیث واخبار ونقده اقوال وآثار آنجناب این امر از اوضح واضحات وابین لائحات ست ودلائل موفوره وبراهین غیر محصوره آن در کتب اهل الحق موجود ومسرود می باشد وسطرے ازان در ضمن مویدات حدیث مدینة العلم دیدی وبسیاری ازان ان شاء الله تعالی در ما بعد خواهی شنید واز جمله غرائب طرائف اینست که فاخر اله آبادی بعد این همه زور وشور در توهین وتهجین این کذب وزور ادعائے صحت آن بطریق کشف که بر فرض تحقق آن یقینا از قبیل کشف شیطانی خواهد بود ببعض کبرای عارفین خود نسبت نموده وبعض تاویلات بارده وتسویلات شارده برای دعوائے فاسده وتفوه کاسده او تیار کرده وبحمد الله تعالی تمام کلام فاسد النظام اورا در کتاب العضب البتار که بجواب درة التحقیق تالیف نموده ام بتفصیل تمام منقوض ومرضوض ساخته ام ونیز در کتاب شوارق النصوص بابطال وتوهین وافساد وتهجین آن پرداخته من اراد الاطلاع فلیراجع ومحمد فاخر از محدثین وافاخر ومسندین اکابر علمائے مشاهیر وکملائے نحاریر سنیه بوده مولوی صدیق حسنخان معاصر در اتحاف النبلا گفته شیخ محمد فاخر متخلص بزائر بن شیخ محمد یحیی المعروف بشاه خوب الله اله آبادی العباسی ترجمه ایشان میر آزاد در سرو آزاد باینعبارت نوشته اند صاحب صفات ضیه ومناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات تشرع بدرجه کمال داشت وهمیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست وشگفته پیشانی بود وفتوح ذخیره نمیساخت یگانه وبیگانه را باحسان بدریغ مینواخت اکثر اوقات در سفر گذرانید ودر جمیع اسفار جمعی کثیر از ابنائے سبیل باوی میپیوستند شیخ از ماکولات وملبوسات خبر همه میگرفت وما دامیکه عامه رفقا طعام بهم نمیرسید خود باکل تنهائی نمی پرداخت از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد وبرادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نمود وکتب تحصیلی مرتب گذرانید وبر صدر استاذی نشست ودر سفر حجاز میمنت طراز علم حدیث از مولانا واستاذنا شیخ محمد حیات مدنی سند نمود جوهر فهم وذکاء اولیس عالی افتاده بود در مقدمات غامضه علمی تعمق تمامتر میرسید جد امجد شیخ محمد افضل اورا در صغر سن مرید ساخت وتربیت حواله شیخ محمد یحیی کرد وظل

صاحب القاموس فی اللغة قد ذکر فی خاتمة کتابه المشهور الموسوم بسفر السعادة ان هذا
الحدیث وغیره مما روی فی شان ابی بکر من اشهر الموضوعات والمفتریات المعلوم بطلانها ببداهة
العقل الخ ومحمد فاخر آلہ آبادی در درة التحقیق فی نصرة الصدیق بجواب کلام علامہ شوشتری گفتہ واما خامساً فلان
الحدیث الذی اتی به دلیلا علی الثانویة فی العلم فنحن ایضا بحمد الله تعالی نعرفه من الموضوعات صرح به
غیر واحد من الجهابذة (ای النظام النیسابوری ۱۲) الثقات وددت ان العلامة المستدل لم یحتج به واسقط هذه الثانویة من
نضد الکلام لضعف الاحتجاج (یعنی النظام النیسابوری ۱۲) وایهامه سوء الادب هل یکون احد ثانیا لرسول الله صلی الله علیه
وسلم فی العلم نبیا کان او ولیا هذا داب من لا خلاق له من الدین ومن لا یعرف مقام سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم کما یذکره الشیعة فی فضائل ائمة اهل البیت سلام الله علیهم عفا الله تعالی عنا و
عن العلامة وعن سائر ما اجترء مثل جرءته فالله تعالی ورسوله صلی الله علیه وسلم والصدیق والائمة رضی الله تعالی
عنهم براء عن امثال هذه الاطراءات ولله در الامام الهمام رحمه الله تعالی حیث لم یذکر هذه
الثانویة کما یظهر من عبارة التفسیر الکبیر (یعنی الفخر الرازی ۱۲) ومر سابقا ازین عبارت واضح و آشکار است کہ فاخر آلہ آبادی
بجواب علامہ شوشتری طاب ثراه چنان دست و پا چہ شده کہ چاره جز اعتراف بموضوعیت این زور شنیع ندیده
دست از تایید و تشدید آن کشیده بر سر کمال توهین و تهجین آن رسیده پی سپر وادی ابطال و اخمال آن گردیده
چنانچہ اولا اعتراف صریح فرموده باینکہ ما این حدیث را از موضوعات میدانیم و برین مطلب شکر الهی نیز بجا آورده
و ثانیا افاده نموده کہ غیر واحد از جهابذه ثقات بوضع این حدیث تصریح کرده اند و ثالثا از کمال وهن آن آرزو کرده کہ
کاش نیسابوری باین احتجاج نمیکرد و رابعا افاده کرده کہ احتجاج نیسابوری باین حدیث در ثانویت ابوبکر
با جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم در علم ضعیف است و خامسا افاده نموده کہ اثبات ثانویت
ابی بکر با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باین حدیث موهم سوء ادب است وادعای آن داب کسی ست
کہ از دین بهره ندارد و مقام جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را نمیشناسد و سادسا دعا کرده کہ
حق تعالی از نیسابوری و سائر کسانیکہ مثل او جرات کرده باشند عفو فرماید و ازینجا نیز کمال قبح استناد باین
افترای صریح الالحاد واضح و لائح میشود و سابعا افاده نموده کہ خدا و رسول و ابوبکر از امثال این اطراءات
بری هستند و ازینجا نیز سراپا بکمال فساد این زور مهجور میتوان برد و ثامنا بر عدم ذکر رازی ثانویت مستفاده
از خبر ما صب الله اظهار کمال سرور آغاز نهاده داد نهایت تقبیح و تفضیح آن داده و ازین افادات متینه و اعترافات

کہنہ تمنا بر آید بعد عبور دریای نربدا بیماری سرسام او را عارض شد و پس از وصول برہانپور بیماری قوت گرفت
یازدہم ذیحجہ روز یکشنبہ وقت اشراق سنہ اربع وستین ومائۃ والف جان عزیز را در راہ بیت اللہ فدا ساخت
تاریخ ولادت او کہ در سنہ عشرین ومائۃ والف واقع شد خورشید ست و تاریخ انتقال زوال خورشید عمرش
چہل و چہار سال در حالت مرض وصیت کرد کہ از مشایخ برہانپور شیخ عبد اللطیف قدس سرہ در کمال تشرع
بودند و بر مرقد مبارک ایشان بدعتہای اہل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت بعمل
آوردند و حسرتا کہ این چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپہر دوار اگر عمر ما حرج زند مشکل کہ چنین ذات قدسی صفات بہم رساند قول مرزا جانجانان ست کہ بسیاری
از کبرای دین را مشاہدہ نمودم لیکن بازدہ صد سال یک شخص کہ عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت یافتم
و نیز قول میرزا ست کہ بسا ارباب کمال را برخوردم انقدر کہ نزد شیخ محمد فاخر ازان شدم ہیچ جا اتفاق نیفتاد یعنی مرزا
خلاف وضع خود بملاقات شیخ محمد فاخر اکثر میرسید شیخ محمد فاخر صاحب دیوان ست این چند بیت از انجا فرا گرفتہ شد
؎ بباغ عاشقی از میوہ و گل نیست سامانے ❊ کنم بادام و نرگس را فدائی چشم گریانے ❊ و لہ ؎ آئینہ باصفائی
رخت رو گرفتہ است ❊ گل پیش آن دہن دہن لو گرفتہ است ❊ و لہ ؎ دارم دلی کہ بر دم تیغ ست راہ او ❊
مژگان چشم یار بود سیرگاہ او و لہ ؎ بر سیان برزدہ دامان زکجا می آئی ❊ مرحبا گر بشکار دل ما می آئی ❊
و لہ ؎ حب دنیا میفزاید خاطر افسردہ را ❊ گوشمالی میدہد روباہ شیر مردہ را ❊ و لہ ؎ مرا از آمد و رفت نفس
روشن شد این معنی ❊ کہ اقبال جہان را دم زدن ادبار میگردد ❊ و لہ ؎ کند گور پرستان زیارت زاہد ❊
کہ زیر گنبد دستار زندہ در گورست ❊ و لہ ؎ تا پیر و چار یار اختیار نشد ❊ از جملہ اصول دین خبردار نشد ❊ در طبع تو این
چہار عنصر باہم ❊ تا ہست باعتدال بیمار نشد ❊ انتہی کلام آزاد قدس سرہ فی سرو آزاد محرر سطور گوید شیخ محمد فاخر اگرچہ
در جمیع فنون و تمام علوم ید بیضا داشت و علم سبقت بر سابقین می افراشت لیکن علم حدیث بروے بحدی غالب
آمدہ کہ گویا غیر آنرا آشنا نبودہ ہست غالب تصانیف او در انتصار سنت و مختار اہل حدیث و رد مبدعت و اہل
اوست منہا قرۃ العین فی اثبات رفع الیدین و منہا انظم عبادات سفر السعادۃ و منہا رسالہ نجاتیہ
در عقائد حدیثیہ و منہا مثنوی در تعریف علم حدیث دیوان شعر او را دیدیم مملو بمضامین تقدیم حدیث بر رائے و
تفضیل سنت بر بدعت و نہی از علم کلام و معقولات و جز آنست و مع ذلک قانون شاعری را از دست ندادہ
در ہمین مطالب انچنان بلند پروازی میکند و صید معانی بیگانہ میفرماید کہ عقل حیرانست و قیاس پریشان بیتی چند

پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد جانشین شد و در سنه تسع و اربعین بعد مائة والف
عازم حرمین شریفین شد و در سنه خمسین باین سعادت فائز گشت درهمین سال راقم الحروف احرام بیت الله بست
وسفر دریا بانجام رسانیده بجده نازل شد از جده باتفاق بمکه رسیدیم و دیده نیاز بر آستان رب العزة مالیدیم مشار الیه در
اوائل احدی و خمسین بر جهازے که راقم الحروف رفته بود بوطن برگشت و در سنه اربع و خمسین کرت ثانی عزم
حرمین شریفین مصمم ساخت و رخت کوچ از اله اباد بربست در سنه خمس و خمسین در کشتی نشست ناگاه در آن
بحر پر شور جهازات قوم مرهٹه دکن که از چندے بندر بمبئی را که از دست فرنگیان انتزاع نموده مردریا قطع طریق شعار
ساخته اند نمودار شد بضرب توپها آتش حرب اشتعال گرفت و جهاز را قابض گردیدند و جهاز را با متاع و مسلمین گرفته
به بندر بمبئی بردند و بحال شیخ محمد فاخر اینقدر رحم کردند که سواری از جانب خود داده بسورت رسانیدند و اشیاء و اسباب
ایشان را بجز صندوق کتب همه را بتصرف آوردند شیخ بانتظار موسم جهاز در سورت توقف کرد و در ماه صفر سنه ست
و خمسین و مائة والف بر جهاز عازم گردید قضا را جهاز تباه شد و بکنار بندر مخا رسید شیخ چند ماه در بندر مخا
اقامت کرد و در موسم کشتی متوجه مکه معظمه گردید بست و دوم رمضان سنه ست و خمسین بحرم امن واصل شد و هم
درین سال حج روز جمعه که انرا در عرف حج اکبر گویند دریافت و در سنه تسع و خمسین باز بهندوستان عطف عنان
نمود و در جمادی الاولی سال مذکور از بندر سورت روانه پیشتر گردید برادر میر محمد یوسف قلمی نمود که شیخ محمد فاخر
در رجب سنه تسع و خمسین بشاهجهان آباد تشریف آوردند میرزا جانجانان مظهر از ملاقات ایشان بسیار محظوظ
شدند و باهم صحبتها گذشت انتهی شیخ یکسال در آله اباد ماند در ماه شوال سنه ستین و مائة والف از راه بنگاله
عازم دریای محیط شد که از انجا در جهاز نشسته سرے بحرمین کشد در عظیم اباد و پٹنه و مرشد اباد و دیگر امصار
سر راه حکام خدمتها بتقدیم رسانیدند از بندر هوگلی بر جهاز نشست قضارا مسافت چند روزه قطع کرده چونے از جهاز
شکست سه ماه جهاز در دریا تباه ماند اخر الامر بموضع چاٹ گام که منتهاے دریاے شرقی عمل بادشاه
هندست از جهاز فرود آمد و بعلت موسم برشگال سه چهار ماه در چاٹگام گذرانیده از راهی که رفته بود باله اباد برگشت
درین مرتبه هم نیز حکام سر راه نذر فراوان گذرانیدند تقریب دو ماه در آله اباد مانده قصد شاهجهان اباد کرد و
بست و پنجم رمضان سنه اثنین و ستین واصل ان شهر شد و چندے باقامت انجا پرداخت و باز نطاق همت
بزیارت حرمین شریفین بربست و محض باراده ملاقات راقم الحروف اول قصد دکن کرد و غره شعبان سنه اربع و ستین
از شاهجهان اباد روانه شده پنجم ذیحجه سال مذکور به برهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد که برویت یکدیگر

باآب سر سراب تا کی؟ این قسم اشعار آبدار بلکه جواهر شاهوار ازوی بسیار ست در کتاب جنه در خاتمه اش
قدرے معتد به ازان نوشته ایم من شاء فلیرجع الیه فقیر حضرت ایشان را یکبار در خواب دید که در مکانی مصفا
در لباسی زیبا بکمال رعنائی و لطافت بخواب شیرین هنجه ازان و این خفته اند چنانکه عروسی خواب میکند از انجا که الفتی
خاص با ایشان حاصل ست دیدن این خواب موجب مسرت بسیار شد از حقتعالی امیدوارم که چنانکه در خواب یکجا
کرده در بیداری هم بعالم آخرت در جنة الفردوس اجتماع و همسایگی بخشد انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر ازیشان
دو فرزند گرامی بود یکی شاه قطب الدین که در مکه معظمه سنه سبع و ثمانین و مائة والف برحمت حق پیوست
دیگر شاه محمد اجمل که وساده آرای بلده اله آباد بود دائره ایشان مشهور ست توفی سنة ست و ثلثین و
مائتین والف انتهی کلام الفاضل المعاصر فی الاتحاف و عظمت مرتبت و جلالت منزلت محمد فاخر نزد سنیه تحدی که مولوی
حیدر علی در منتهی الکلام او را بتعظیم تمام یاد کرده و بروایت مذکوره در رساله او احتجاج نموده چنانچه در مسلک اول
منتهی الکلام گفته القصه سعد مروا من یصلی بالناس بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق که در
روایت ابوداود از عبدالله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین در رساله قرة الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره
و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد کرده ام امر واضح ست انتهی **یازدهم** آنکه قاضی القضاة محمد
بن علی الشوکانی که از اعاظم منقدین کبار و افاخم محققین اخبار نزد سنیه ست این زور مخول و کذب مجعول را از موضوعات
شمرده و از صاحب خلاصه حکم بوضع آن صراحة نقل کرده چنانچه در فوائد مجموعه فی الاحادیث الموضوعه گفته حدیث
ما صب الله فی صدرے الا وصببته فی صدر ابی بکر ذکره صاحب الخلاصة وقال موضوع
شیئا صح
دوازدهم آنکه حسب افاده خود مخاطب والا شان کمال وهن و هوان این افترا و بهتان بر اصحاب اذهان و اعیان
واضح و عیان ست بیانش آنکه شاه صاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه افاده فرموده اند که حدیث بی سند
نزد اهل سنت شترے بے مهارست که اصلا گوش بان نمیکنند انتهی و اینجا اثرے صریح بجدی مهمل ست که هیچ سندے
برای آن ولو کان موضوعا پیدا نمی شود چنانچه این معنی بر ناظر عبارت سابقه ابن الجوزی و متامل دیگر عبارات واضح و
لائح ست و بحمد الله تعالی عدم وجدان سندے برای این زور مفتعل امریست که در ان حاجت استناد بکلام
احدے نیست هر کسی که دعوی آن داشته باشد بسم الله سندے برای ان از کتب اسلاف خود برآرد و هرگاه مبرهن
شد که سندے برای این حدیث ولو موضوع هم باشد پیدا نیست ظاهر گردید که حسب افاده مخاطب این خبر باطل نزد سنیه شترے بے مهارست که اصلا
بان گوش نمیکنند پس محل کمال عجب ست که چگونه خود مخاطب این شترے بے مهار را برای مرکوب خود اختیار ساخته و بامتطاء غارب آن

از دیوان شیخ چیده در اینجا نوشته می آید ؎ بقول مصطفیٰ زائر ز رای دیگران ماندم ؛ شهود یار مانع گرد از
اغیار عاشق را ؛ وله ؎ سرور خاطر احباب زائر از رای سب ؛ من تفریح باغ محدثان تنها ؛ وله ؎
زائر ز رای قوم مرا نیست بهره ؛ علم حدیث کرد ز خود بیخبر مرا ؛ وله ؎ زائر از کشکول اهل رای نتوان لقمه
خورد ؛ بر سر خوان رسول الله مهمانیم ما ؛ وله ؎ جز شرعه سنت نرود جانب جنت ؛ زائر بکجا رای برد اهل
جهان را وله ؎ از احادیث رسول آورده ام اسرار دین ؛ نیست غیر از گوهر شهوار در دکان ما ؛ وله روی زائر
بحدیث و رخ یاران سوی رای ؛ قسمت هر که بود از قلم تقدیر ست ؛ وله ؎ جز سنتش نمانده ره در رسم قال و قیل ؛
زائر تمام دفتر بدعت دریده ست ؛ وله ؎ وه که سنت شد و بدعت بجهان زائر ماند ؛ دانه رفت و خس و خاشاک
بجز من باقیست ؛ وله ؎ زائر که مایه اش همه از سنت نبی ست ؛ محتاج اعتقاد در علم کلام نیست ؛ وله زائر از ان الگوش کشکای حدیث دین ؛
ای سید رسل گهر کان لعل تست ؛ وله ؎ حظ وافر مگر از سنت سرور داری ؛ زائر این قوت ایمان تو بے چیزی نیست وله ؎ ز حسن حد مت
زائر بود بعلم حدیث ؛ گرم ز خون شهادت بود گریبان سرخ ؛ وله ؎ زائر چه غم از کشمکش زمره تقلید ؛ سلطان رسل
اگر سر ما داشته باشد ؛ وله ؎ زائر چو اهل رای نه پیچید سر از حدیث ؛ کار این دیوانها فرزانه نتوانست کرد ؛
وله نمی دهند اطبا دوای درد گناه ؛ بخاک سنت اگر میروی شفا باشد ؛ وله زائر همه علم عمل او ز حدیث
ست ؛ بیچاره جز این خانه دگر هیچ ندارد ؛ وله همین بود بدل زائر از ثبات امید ؛ که دستگیر مرا وقت انتقال شود
وله زائر بیا بباغ جمال پری رخان ... با شاهد حدیث برابر نکنند ؎ بقول و فعل یکسان کے نظر کنند زائر ؛
کسیکه دفتر سنت تواند املا کرد ؛ وله ؎ ز خط لاله نمان شد فراغتم زائر ؛ دلم بخط حدیث اقتدا پیدا کرد ؛
وله ذکر سنت بس کنم زائر ؛ بلب این نام الفتی دارد وله خدا گواه که زائر حسد برای نکرد ؛ ولیک تا رای کر
مسنون نمیتواند شد ؛ وله بروز حشر بسند زائر از ان ؛ همین حدیث در انجا ترا بکار آید وله ؎ عقائد را ز قرآن
و حدیث ورده ام زائر ؛ مراد خاطرم از رای یاران نمی آید ؛ وله زائر ز بحر سنت سرور گرفته آب ؛ این گوهر نجات بهر جا
نمیشود وله کی شود دست پذیر اهل رای ؛ زائر از خیر البشر ممنون بود ؛ وله اهل بدعت رای سالها پشت و پناهی
دیده اند ؛ زائر از سنت نماید حاصل ایمانی گر ؛ وله ؎ حدیث ست جنس گران مایه زائر ؛ توان شد خریدار بالنقد
جانش ؛ وله ز رای قوم نشد نور ظلمت زائر ؛ بیا بیا که بعلم حدیث چاره کنیم ؛ وله زائر ز رای شدم ناکاره
از احادیث بکار رسے برسم ؛ وله زائر نجات خواهی این عشق سر کن ؛ از دیگران بریدن و از مصطفیٰ شنیدن ؛
وله غم مهجوری سنت کشم تا چند ای زائر ؛ ز آهم آتشے در دفتر اغیار بایستی ؛ وله زائر بحدیث بگذر از رای ؛

ودلداده آن شدند که در قدح و جرح این چنین خبر شنید و حدیث موطد دست بیان انداخته خود را عرضه تعییر و تعییب و تثریب و تانیب ساخته‌اند پس متبین گردید که حضرت شان در مناظره اهل حق کرام هرگز رو بسوی تحقیق و انصاف نمی‌آرند و همت والانهمت خود را مدام بر مراء و اعتساف بر می‌گمارند و باکی از تهافت و تنافر و تناقض و تناکر هم ندارند و جمله این امور را در اخمال حق نصیح و نصرت باطل فضیح سهل و آسان می‌شمارند **سوم** آنکه از عبارت علامه فیروزآبادی بکمال وضوح ظاهر شده که این حدیث ببداهت عقل موضوع است پس معلوم گردید که شاه صاحب که بتصدیق آن سفر مایند و بوسیله آن اثبات افضلیت امام خود میخواهند قطع نظر از صفات عالیه اخری بفضل الهی بمزید عقل و فراست هم متصف میباشند و از راه نهایت کیاست خاک ذلت و صغار بر سر سوفسطائیان کبار میباشند **چهارم** آنکه از افاده علامه ابن القیم واضح شده که این بهتان شنیع موضوع جهال منتسبین الی السنه می‌باشد پس ثابت شد که شاه صاحب در احتجاج و استدلال باین افترای بین الاضمحلال اقتفاء جهال انذال و اتباع اغمار ضلال پیش گرفته‌اند و العذر لعدیشان در زمره علمای محققین و نظم شان در سلک محدثین منقدین کما هو دأب اکثر المتسنین عین جور صریح و ظلم قبیح است **پنجم** آنکه از نص ابن الجوزی واضح شد که این حدیث از ان قبیل است که عوام آنرا بر زبان دارند و اثری از ان در صحیح و موضوع مشاهد و مرئی نمیشود پس ثابت شد که گو معتقدین شاه صاحب حضرت شان را بعرش برین رسانند و مستحق انواع تبجیل و تعظیم گردانند لیکن هنوز ذات بابرکات شان بوجه صدور اینگونه اباطیل و خزعبلات و تفوه بامثال این اضالیل و ترهات در زمره عوام کالانعام داخل و این نزاکت سراسر خرافت را بوجود نامسعود شان زیب و زینت تمام حاصل است

قوله و مثل لو کان بعدی نبی لکان عمر **اقول** نزد ارباب صحت نظر و اصحاب سلامت بصر و نقاد حدیث و اثر و جهابذه روایت و خبر این کذب سراسر هذر و این زور سراپا غرر محض افتعال بی ثمر و بحت افترای بی اثر بر جناب سید البشر صلی الله علیه و آله ما طلع القمر میباشد و لوجوه عدیده و براهین سدیده ضیر و ضرر و فساد و عدم احتجاج و استدلال باین سم قائد الی سقر متبین و مختبر میشود **اول** آنکه مجمع علیه اهل اسلام و ایمان است که حضرت عمر تا زمان دراز علی الاعلان در عبادت اوثان و شرک بخدای رحمان و کفر بایزد سبحان و جحود خالق منان بمستطی مراکب زیغ و عدوان و راکب غوارب بغی و شنآن مانده و این امر از غایت شهرت و تواتر حاجت باستناد و استشهاد ندارد و حضرات اهلسنت دلو بالغ اقصای مراتب عناد و لداد باشند انکار اینمطلب نمیتوانند کرد و هرگاه کفر حضرتش و لو فی شطر الزمان و برهة من الاوان باتفاق فریقین ثابت شد مستحیل

تقلید الراکبۃ الجمل الادبب واقتفاء الاثر من نبحتہا کلاب الحوأب خویشتن را در بوادی زلل وعثار وہلک وبوار وتباب وتبار انداختند وبجای آنکہ صلا بان گوش نکنند آنرا بسمع دل شنیدند بلکہ بمزید جرأت وجسارت آنرا قابل احتجاج واستدلال بمقابلہ اہل حق اقبال دیدند ؎ ماھکذا تورد یا سعد الابل بالجملہ ازین بیان مناعت آفرین کمال وہن وبطلان این افترائے عظیم العدوان واضح وظاہر گردید علاوہ بران بر عاقل بصیر ومتامل خبیر بالخصوص فوائد عدیدہ بجد تبین وظہور رسید اول آنکہ واضح گردید کہ اہل سنت اصلا دلیلی متین از احادیث خیر المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ الطاہرین بر اتصاف خالفہ اول بعلم ندارند واز احادیث موضوعہ خویش ہم اثبات آن نمیتوانند نمود واِلّا بذکر این خرافات عوام وہفوات جہال لئام کہ در احادیث موضوعہ ہم یافتہ نمیشود نوبت نمیرسید ومصداق الغریق یتشبث بکل حشیش ظاہر نمیگردید وجناب شاہصاحب با وصف کمال اطلاع وطول باع وجامعیت منقول ومعقول وامامت ومحذومیت قروم فحول کہ حسب ادعای معتقدین شان حاصل ثابت است از احتجاج بان باز نمی ایستادند وبذکر این خرافت سراسر سخافت داد فضیحت خود نمی دادند آخر کدام مقام بہتر از مقابلہ خصام است کہ برای آن این احادیث را ذخیرہ داشتہ اند وبرای کدام روز سیاہ ازینہا گذاشتہ اند ذکر ان تیفہات وبالوث این ہفوات دست می آلایند فانہ لا عطر بعد عروس ولا مخبأ بعد بوس دوم آنکہ از کلام ابن الجوزی واضحست کہ او این خبر باطل وتقول عاطل را از اخس موضوعات وارذل مفتریات وانمودہ واعتناء احتفال بتوہین وابطال واطالت مقال بذکر اشباہ وامثال آن پسند نفرمودہ واین افادہ ابن الجوزی بالتحقیق ہیچ یکی از متقدمین ومعاصرین ومتاخرین از ابن الجوزی مخالفت ندارد بلکہ بسیاری از نقاد احادیث وآثار وجہابذہ رجالیات واخبار در توہین وتہجین این افترای اشکار مساعدت وموافقت ومساعدت ومطابقت ومعاضدت او اختیار نمودہ اند وتعقب واعتراض ہیچ کسی ولو بمراتب وطبقات کثیرہ از ابن الجوزی فروتر بودہ باشد برین کلام او منقول نشدہ وشاہصاحب با وصف اینمعنی نظر بکلامش نینداختند وفریہ منحوتہ ما صب اللہ را مستحق بہ سلختند وجرأت وجسارت ابن الجوزی درباب حدیث مدینۃ العلم با وصفیکہ مخالف بسیاری از اکابر متقدمین واسلاف واساطین مبرزین با اتصاف سنیہ کہ ابن الجوزی بخاکپای شان ہم نمیرسد می باشد وافادات جماعات متعددہ وزرافات متبددہ کملای عالی مقدار ونبلای کبار سنیہ کہ بعد از ابن الجوزی گذشتہ اند نیز قطعا موہن آنست وغیر واحد از نقاد عظام وحفاظ فخام شان بصراحت در پی تعقب ونقض وتہجین ورض کلام نے نظام او افتادہ داد تحقیق وتدقیق دادہ اند لیکن بمخاطب عظیم العز رخنہ ای فرنفیتہ

الصلوات والتسلیمات نسبت ہمسرائے دارند یا ہم شہری با ولیاسے ہست خود چہ رسد تا این بلکہ رسد [illegible]
بانگ جرسم پس اینہا از کمالات شیخین چہ در یابند این ہر دو بزرگوار از بزرگی کمالی در انبیا معدود و اند و تفضیل
انبیا محفوف قال النبی صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر و رابعًا
عبد الحق دہلوی توجیہ این خبر مزور نمودہ باینکہ عمر ملہم و محدث [illegible] در دل او حق را القا میکرد [illegible]
بود لعالم وحی و نبوت چنانچہ در لمعات شرح مشکوۃ گفتہ قولہ لکان عمر بن الخطاب لعلہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال ذلک لاجل کون عمر ملہما محدثا یلقی الملک فی روعہ الحق ولہ مناسبۃ بعالم الوحی والنبوۃ
واللہ اعلم و خامسًا شاہ ولی اللہ از این خبر مفتعل تجویز پیغمبری عمر مستفاد دانستہ چنانچہ در قرۃ العینین گفتہ
نوع [illegible] اگر بعد آنحضرت پیغمبری ممکن بودے فاروق پیغامبر [illegible] از حدیث عقبہ بن عامر قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب اخرجہ الترمذی یا [illegible]
ازین عبارات بغایت وضوح و ظہور ثابت گردید کہ این خبر موضوع دلالت بر امکان نبوت برای عمر دارد و
اولیای معتقدین [illegible] در اثبات [illegible] بکلمات عبارات سمات تفوہ نمودہ اند لیکن محل کمال حیرت و تعجب
ست کہ چگونہ مقتضی نشط وا [illegible] عمر حضرات [illegible] در کفر و ضلال کہ سراسر مکذب و مبطل این کذب محال ست التفاتے
[illegible] استدلال واحتجاج [illegible] و تصدیق و تایید این زور شدید نمودہ اند بلی احب الشیء یعمی
ویصم [illegible] آنکہ متفق علیہ قاطبہ اہل اسلام و ایمان ست کہ عمر معصوم نبودہ و اعتراف
[illegible] نمودہ [illegible] معصوم نبود [illegible] غیر محصور [illegible] در کتب قوم مسرود و منضود ست
و [illegible] چنانچہ دانستی دلالت واضحہ بر تجویز نبوت برای او نماید حالانکہ تجویز نبوت برائے غیر معصوم بغایت
قبیح و مذموم و مثبت آن نزد اہل عقول و حلوم بانواع ذم و ملام مدحور و ملوم ست پس بحمد اللہ تعالی واضح و لائح
شد کہ این خبر موضوع و حدیث مصنوع ساختہ و پرداختہ بعضی ازان مغفلین اغمار و ذاہلین ناہنجار ست کہ در نشۂ حب
شیوخ کبار چنان مدہوش و سرشار شدہ اند کہ از عقائد قطعیہ و معتقدات یقینیہ اہل اسلام نیز خبرے ندارند و ہمہ
تن از غی و ضلالت و خرق جہالت غرق دریای ناپید اکنار ند سوم آنکہ این خبر موضوع مستلزم افضلیت عمر
بر ابوبکر ست زیرا کہ بر ہر متامل از ان واضح ست کہ اگر بعد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبی میبود معاذ اللہ
عمر می شد نہ ابوبکر بلکہ ابوبکر در [illegible] مثل دیگران [illegible] عمر میشد و افضلیت عمر بر ابوبکر مخالف اجماع
قاطبہ اہل [illegible] [illegible] [illegible] از صحت [illegible] واقعیت [illegible]

گردیدنه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم چنین کلام درحق او ارشاد فرموده تجویز نبوت برای او فرموده باشند چه اجماعی اہل اسلام ست که کفر مانع قابلیت نبوت ست و مسبوق بالکفر نبی نمیتواند شد و دلالت این خبر مفتعل بر تجویز نبوت برای حضرت عمر ہر چند نهایت ظاہر و واضح ست لیکن بخیال اینکه مبادا بعض حضرات راه جحود و انکار ان پیش گیرند [illegible] بتفصیل [illegible] میمنایم پس باید دانست که **اولاً** حضرات اہل سنت اینحدیث موضوع را در فضائل خلیفه ثانی نقل کرده اند و اینمعنی دلیل واضحست برانکه ازینحدیث مصنوع فضل تجویز [illegible] شان [illegible] از فضائل و مناقب حضرت شان رسیده **وثانیاً** طیبی یکی از جهابذه [illegible] گردیده مصرح شده باینکه عمر در الہام بدرجه انبیا رسیده بود و گویا جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم العیاذ بالله در نبوت عمر تردد داشتند و خبر مفتعل لوکان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب را بهمین معنی وا نموده چنانچه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة در شرح حدیث ابوہریره لقد کان فیما [illegible] من الامم محدثون فان یک من امتی احد فانه عمر گفته قال الطیبی هذا الشرط من باب قول الاجیر ان کنت عملت لک فوفنی حقی وهو عالم بذلک ولکنه یخیل فی کلامه ان [illegible] علیک فی الخروج من الحق فعل من له شک فی الاستحقاق مع وضوحه والمراد بالمحدث الملهم المبالغ فیه الذی انتهی الی درجة الانبیاء فی الالهام فالمعنی لقد کان فیما قبلکم من الامم انبیاء یلهمون من قبل الملاء الاعلی فان یک فی امتی احد هذا شانه فهو عمر جعله لانقطاع قرینه وتفوقه علی اقرانه فی هذا کانه تردد فی انه هل هو نبی ام لا فاستعمل ان [illegible] ما ورد فی الفصل الثانی لوکان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب فلو فی هذا الحدیث بمنزلة ان علی سبیل الفرض والتقدیر کما فی قول عمر رضی الله عنه نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه **وثالثاً** شیخ احمد سرہندی که معروف به مجدد الف ثانی ست در مکاتیب خود نقاب حیا از رخ برافگنده تفوه نموده باینکه شیخین از بزرگی و کلانی معاذ الله در انبیا معدود اند و بفضائل انبیا محفوف و بهمین خبر باطل لوکان بعدی نبی لکان عمر احتجاج کرده چنانچه در مکتوب دویست و پنجاه و یکم که بنام محمد اشرف نوشته می گوید در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده ست و درجه منفرده گوئیا هیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه وعلیه الصلوات والتسلیمات گوئیا هم خانه ست اگر تفاوت ست بعلو وسفل ست و حضرت فاروق [illegible] حضرت صدیق نیز [illegible] دولت مشرف شد و سائر صحابه کرام [illegible] علیهم

ففی اثباته له نوع تردد ولو قررنا هذا الدلیل بانه لو کان بعده علیه السلام نبی لکان هو خیرا من غیره
وان عمر وحده صالح لنیل النبوة علی تقدیر عدم ختمها لیلزم ان یکون عمر افضل من ابی بکر و
التخصیص یخل بالتنصیص **چہارم** آنکہ سابقا دانستی کہ علامۂ فیروزابادی حدیث ان الله یتجلی
یوم القیمة للناس عامة ولابی بکر خاصة وحدیث ماصب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر
ابی بکر وحدیث کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة ابی بکر وحدیث انا وابو بکر کفرسی رهان و
حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر وامثال آنرا از مفتریات وانمودہ کہ بطلان آن ببداہت
عقل معلوم ست وبر ارباب بصیرت وخبرت در نہایت ظہور میباشد کہ خبر مفتعل لو کان بعدی نبی لکان
عمر اعظم واطم ست ازین اخبار مجعولہ کہ فیروزابادی بتوہین وتہجین ان پرداختہ وہرگاہ حال برچنین منوال باشد
بطلان این خبر شنیع بالاولی ببداہت عقل ثابت خواہد بود وبہر وجہی کہ اولیای فیروزابادی برای تنویر دعوی
آن تحریر در باب بداہت بطلان این اکاذیب پر تزویر بیان خواہند کرد بہتر ازان وکم از کم مثل آن در تقریر بطلان
این زور مستہجن حقیر نیز جاری خواہد شد **پنجم** آنکہ این خبر مصنوع وحدیث موضوع بحیثیت سند نیز مجروح ومقدوح
ومردود ومطروح ست وہرچند این مطلب بر ماہرین علم احادیث واخبار وناقدین فنون روایات واثار در
حجاب خفا واستتار نیست لیکن اتماما للحجة بتبیین وتصریح ان می پردازم وپردہ ازروی کار حسب افادات
اساطین احبار بر می اندازم پس باید دانست کہ این حدیث مفتعل را اہلسنت بتزویر عقبة بن عامر می آرند حالانکہ مدار آن بر مشرح بن هاعان ست
چنانچہ ترمذی در جامع خود گفتہ حدثنا سلمة بن شبیب نا المقری عن حیوة بن شریح عن بکر بن عمرو عن مشرح
بن هاعان عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان نبی بعدی لکان عمر
بن الخطاب هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث مشرح بن هاعان ازین عبارت ظاہر ست کہ مدار
این روایت سراپا بہتان بر مشرح بن هاعان ست وترمذی اعتراف صریح بغرابت ان نمودہ وعدم عرفان خود آنرا الا از
حدیث مشرح مصرح فرمودہ ومشرح بن هاعان مطعون ومغموز اکابر ناقدین اعیان ست ابن الجوزی در کتاب الضعفا
والمتروکین علی ما نقل عنه گفتہ مشرح بن هاعان المعافری المصری لا یحتج به ونیز ابن الجوزی در کتاب الموضوعات
در بیان جرح حدیث ثانی از فضائل عمر گفتہ قال ابن حبان انقلبت علی مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به
وذہبی در میزان الاعتدال گفتہ مشرح بن هاعان المصری عن عقبة بن عامر صدوق لینه ابن حبان وقال
عثمان بن سعید عن ابن معین ثقة وقال ابن حبان یکنی ابا مصعب یروی عن عقبة مناکیر لا یتابع علیها

المقری

مخالف مسلمات اجماعیه و مصدقات قطعیه اهلسنت نیز میباشد و لین مقام برای اهل احلام مایه حیرت و استعجاب
بیش از بیش بدست می آید و تامل در ان تهافت عبارت و غفلت غمارت و فقدان امعان و بصارت واضع این عبارت سراسر خسارت
ثابت و محقق مینماید و لنعم ما افاد العلامة العظیم المکان سبحان علیخان افاض الله علیه سجال الرحمة
والرضوان فی بعض رسائله المصنفة فی هذا الشان و همچنین ست حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر که بعبارات
مختلفه مرویست چه جسته لله انصاف باید کرد که جناب مخبر صادق بحق شخصی که عمر ها بت پرستی کرده باشد چگونه ارشاد
میفرمودند که اگر بعد از من نبی میبود عمر میبود و با وجود سخافت و رکاکت مضمون انجمله که حدیثش نتوان گفت مبطل ترتیب
مقرر این طائفه و مثبت فضل ثانی بر اول ست چه بعد استحقاق عمر نبوت را افضلیت ابوبکر بر عمر از مستحیلات
میشود مگر اینکه در شان ابوبکر روایت سازند که لو کان فیهما اله الا الله لکان فلان و اینجا نقلی بس لطیف
بیاد آمد که لطف سخن از رویه محصلین دور افگنده بر ذکرش آورد شیخ محمد علی المتخلص بحزین از زبان خود بجد داعی
میفرمودند که در موسم بهار که بولایت ایران اکثر جهت توران دم عارضه جنون مردم را عارض میشود به بیمارستانی
رفتم حرفهای کج امج سودا زدگان خالی از لطف نمیباشد پیش مجنونی نشستم او من تبلیغ رسالت خود
داشت بتحذیر و تخویف قوم و نزول عذاب در صورت عدم اتباعش کرد از انجا برخاسته بر حجره مجنونی دیگر رفتم
او سکوت بحت داشت انگشت بر لبش زدم که همسایه شما دعوی نبوت دارد این مجنون تاملی کرده سر جنبانیده
گفت منش نفرستاده ام انتهی لیکن غلط گفتم اینجا بجای سلب ایجاب صادق می افتد انتهی کلامه رفع فی الخلد
مقامه و از جمله طرائف اینست که با وصف وضوح دلالت اینحدیث بر افضلیت عمر بر ابوبکر بعضی از علمای
اهلسنت اینحدیث را در ادله بودن افضلیت بترتیب خلافت ذکر نموده بکمال حسن فهم خود ظاهر فرموده اند چنانچه
تفتازانی در تهذیب الکلام گفته والافضلیة بترتیب الخلافة اما اجمالا فلان اتفاق اکثر العلماء علی ذلک
یشعر بوجود دلیل لهم علیه واما تفصیلا فلقوله تعالی وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و
هو ابوبکر ولقوله علیه السلام والله ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی
احد افضل من ابی بکر وقوله خیر امتی ابوبکر ثم عمر وقال لو کان بعدی نبی لکان عمر وقال عثمان اخی
ورفیقی فی الجنة لیکن ملا یعقوب لاهوری باین نقص و خلل و عثار و زلل پی برده قدم در وادی تبیین و تصریح این
خطای فضیح فشرده چنانچه در شرح تهذیب الکلام گفته ولقوله صلی الله علیه وسلم خیر امتی ابوبکر ثم عمر وقال علیه السلام لو کان
بعدی نبی لکان عمر لا شک ان هذا وما بعده یدل علی فضل من ورد فی فضله واما علی الوجه الذی یدعیه اهل الحق

وبخبر چنین فاسق زندیق که بنصب منجنیق بر بیت العتیق پرداخته تمسک میفرمایند وهرگز از خدا ورسول شرمی و
از اہل علوم وعقول آزرمی ندارند وسراسر ہمت قاصره خود را بر اثبات باطل لجلج واختیار زلف اعوج بری گمارند
وچون باینهمه قدح وجرح مشرح حسب افادات اکابر منقدین دانستی بر تو واضح گردید که آنچه ذهبی از عثمان بن
سعید نقل کرده که ابن معین توثیق مشرح نموده قابل التفات واصغا نیست زیرا که اولا ثبوت آن از ابن معین بحد
ثبوت قدح مشرح از عقیلی وابن حبان وابن الجوزی نرسیده ثانیا از ابن معین که یک نفر ست توثیق مشرح
ثابت هم شود موازنه آن بقدح او که ازین حضرات ثلثه محقق شده نمی توان کرد ثالثا قدح مشرح که از افادات عقیلی و
ابن حبان وابن الجوزی دریافتی جرح مفسر السبب ست وجرح مفسر السبب بر تعدیل حسب افادات اکابر سنیه مقدم ست پس باین لحاظ
نیز تعدیل ابن معین چیزے نیست واز انجا که بعضی از اسباب جرح مشرح چنانست که ارتکاب آن کار احدے
از اہل اسلام وایمان نیست پس رجحان چنین جرح متین بر تعدیل مہین ابن معین بالبداہت تمام واضح ومستبین ست
وہرگاه حال بر چنین منوال باشد پس محل کمال تعجب ست که چگونه ذهبی باینهمه تعمق وتشدق ازین قوادح
واضحه وفضائح لائحه مشرح تعامی صریح ورزیده باطلاق وصف صدوق در حق آن معدن فسوق ومروق
متفوه گردیده وکاش اگر جمله فضائح او را یکسو گذاشته کان لم یکن انگاشته بود نظری بالحاد وزندقه او در بلد الحرام
می انداخت وخویشتن را بصدوق گفتن اینچنین معاند مارق رسوا نمی ساخت وچون این واهیه وهیاد وطامه
فقما که از مشرح افین در بلد امین ظاهر شده برائے اظهار کمال مطعونیت ومجروحیت او کافی ووافی بود
لهذا عقیلی در کتاب الضعفاء در ترجمه مشرح بر ذکر ہمین واقعه اکتفا نموده بمفاد کل الصید فی جوف الفرا از اعظم واطم
از جمله معائب ومثالب او دانسته اثبات آن را مغنی از ذکر دیگر شنائع ومطاعن او دیده ولنعم ما افاد بعض
ناظری المیزان للذهبی حیث کتب علی هامش الکتاب حذاء قول الذهبی ذکره العقیلی فما زاد فی
ترجمته من ان قیل انه جاء مع الحجاج الی مکة ونصب المنجنیق علی الکعبة انتهی ما صورته لقد صاب
العقیلی رحمه الله وکانّ المصنف استصغر هذه الطامة والله المستعان وباید دانست که
که بکر بن عمرو المعافری که از مشرح روایت این خبر موضوع نموده ودر سند ترمذی واقع شده امر او نیز محل نظر
وارتیاب ست دارقطنی در حق او کلمه بلیغه ینظر فی امره استعمال نموده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب
بترجمه او گفته قال الحاکم سألت الدارقطنی عنه فقال ینظر فی امره وحاکم نیز در حق او ہمچنین افاده فرموده
چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال بترجمه او گفته قال ابو عبد الله الحاکم ینظر فی امره وابن القطان بصراحت گفته

روی عنه اللیث وابن لهیعة فالصواب ترک ما انفرد به وذکره العقیلی فما زاد فی ترجمته من ان
قیل انه جاء مع الحجاج الی مکة ونصب المنجنیق علی الکعبة وسیوطی در حسن المحاضره در ترجمه مشرح گفته قال
ابن حبان یروی عن عقبة مناکیر لا یتابع علیها ازین عبارات برناظر ومتامل ان کمال قدح وجرح مشرح واضح ولائح
گردید چه اولاً ثابت شد که ابن الجوزی که از مشاهیر منقدین اهلسنت ست وشاهصاحب بهوس باطل ابطال فضیلت
باهره جناب امیر المومنین علیه السلام بصنیع شنیع او احتجاج کرده اند مشرح را در کتاب الضعفاء والمتروکین ذکر کرده و
اینمعنی بحمد الله در الزام خصام کافی ووافی ست وثانیاً واضح شد که ابن الجوزی در کتاب مذکور بترجمه مشرح بتصریح
صریح افاده فرموده که باو احتجاج کرده نمیشود وازین مقام بحمد الله المنعام سقوط حدیث مروی او از درجه استدلال
واحتجاج کالصبح عند الاسفار واضح وآشکار ست وثالثاً متحقق شد که ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در ابطال
حدیثی که از مشرح در فضل عمر مرویست بقدح وجرح مشرح احتجاج نموده پس بحمد الله تعالی مطعونیت مشرح
وصحت استدلال بخیف در ابطال این خبر موضوع بقدح وجرح مشرح بکمال وضوح ظاهر گردید ورابعاً مستبین شد
که ابن حبان که از اکابر ناقدین سنیه ست درباب مشرح افاده فرموده که صحائف مشرح بر او منقلب شد پس احتجاج
باو باطل گردید پس ازینجا بحمد الله ثابت شد که احتجاج اهلسنت بحدیث او باطل ست وخامساً ظاهر شد که ابن حبان
در حق مشرح گفته که او از عقبه مناکیرے روایت میکند که بران متابعت کرده نمیشود واین حدیث مشرح نیز
بحسب افاده ترمذی حدیثی ست که روایت آن از عقبه کسی دیگر غیر مشرح ننموده پس بحمد الله متضح گردید که این
حدیث نیز از جمله مناکیر مشرح ست که هیچ کسی بران متابعت او نکرده وسادساً مستبین شد که ابن حبان ترک
حدیثے را که مشرح بآن منفرد باشد صواب دانسته واین حدیث کما علمت من افادة الترمذی بنفسه از متفردات مشرح
ست پس ترک آن عین حق وصواب واحتجاج بآن محض خطاے مورث تباب خواهد بود وسابعاً ساطع گردید
که عقیلی که از افاخم نقاد اهل سنت ست مشرح را در کتاب الضعفا ذکر نموده وازینجا نیز مقدوحیت ومجروحیت
مشرح بر ارباب نظر واضح وعیانست وثامناً مستبین شد که عقیلی در ترجمه مشرح نقل نموده که او با حجاج در مکه آمد
ومنجنیق بالای کعبه نصب کرد واین فعل شنیع دلالت واضحه بر مروق وخروج او از دائره ایمان واسلام و
دخول او در زمره مفسدین وملحدین لئام دارد سبحان الله حضرات اهلسنت در محبت خلیفه ثانی چنان مدهوش و
از خود فراموش شده اند که حدیث مثل این کافر عنید وملحد مرید که همراه حجاج مبیر ومبید در مکه معظمه که ام القری
والبلاد ومصداق سواء العاکف فیه والباد ست دست الحاد وفساد دراز ساخته احتجاج مینمایند

احادیثه منکرة عامتها لایتابع علیها خالد بن عبد السلام ثنا الفضل بن المختار عن عبید الله بن موهب عن
عصمة بن مالك قال جاء مملوك الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان مولای زوجنی
وهو یرید ان یفرق بینی وبین امراتی فصعد رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر فقال ایها الناس
انما الطلاق بید من اخذ بالساق محمد بن عبید الغزی ثنا الفضل بن المختار اللیثی عن عبید الله بن موهب عن
عصمة بن مالك الخطمی فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر مدین من قمح او صاعا
من شعیر او صاعا من زبیب او من تمر او صاعا من اقط فان لم یکن عنده اقط فصاعین من
لبن ابراهیم بن مخلد ثنا الفضل بن مختار عن محمد بن مسلم الطائفی عن ابراهیم بن ابی نجیح
عن مجاهد عن جابر قال النبی صلی الله علیه وسلم یا معاذ انی مرسلك الی قوم هم اهل کتاب فاذا
سئلوك عن المجرة فقل هی لعاب حیة تحت العرش فضل بن المختار عن ابان عن انس مرفوعا قال
لابی بکر ما اطیب مالك منه بلال موذنی وناقتی کانی انظر الیك علی باب الجنة تشفع لامتی فهذه
اباطیل وعجائب وقال الدارقطنی ثنا محمد بن مخلد بن حفص ثنا اسحق بن داؤد بن عیسی المروزی ثنا خالد بن
عبد السلام الصوفی ثنا الفضل بن المختار عن عبید الله بن موهب عن عصمة بن مالك قال سرق مملوك فی
عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرفع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فعفی عنه ثم رفع الیه ثانیة وقد سرق فعفی عنه ثم
رفع الیه الثالثة فعفی عنه ثم رفع الیه الرابعة فعفی عنه ثم رفع الیه الخامسة وقد سرق فقطع یده ثم رفع الیه السادسة
فقطع رجله ثم رفع الیه السابعة فقطع یده ثم رفع الیه الثامنة فقطع رجله وقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اربع باربع وهذا یشبه ان یکون موضوعا ونیز ذہبی در مغنی گفته الفضل بن المختار ابو سهل عن
ابن ابی ذئب مجهول قال ابو حاتم یحدث باباطیل وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بعد نقل عبارت
میزان گفته وقال العقیلی یحدث عن محمد بن مسلم الطائفی وهو منکر الحدیث ثم ساق لحدیث المجرة
فقال ثنا روح بن الفرج ثنا ابراهیم بن مخلد به وعلامه سیوطی در ذیل اللآلی گفته ابن عدی حدثنا
الحسین بن عبد الغفار الازدی حدثنا سعید بن کثیر بن عفیر حدثنا الفضل بن المختار عن ابان
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بکر یا ابا بکر ما اطیب مالك منه بلال موذنی
وناقتی التی هاجرت علیها وزوجتنی ابنتك وواسیتنی بنفسك ومالك کانی انظر الیك علی باب الجنة
تشفع لامتی اورده ابن الجوزی فی الواهیات وقال ابان متروك والفضل بن المختار قال ابو حاتم

نہ ما عدالت او رائمی دانیم چنانچہ ابن حجر در تہذیب بترجمہ او گفتہ قال ابن القطان لا نعلم عدالتہ و از ہمین جا ست
کہ ابن حجر عسقلانی او را در زمرۂ رجال بخاری کہ مطعون شدہ اند ذکر نمودہ و اثبات توثیق او تعدیل او بشہادت احدے از ائمہ
این فن نتوانستہ ناچار عذر آوردہ کہ در صحیح بخاری از و صرف یکحدیث مرویست و آنہم متابعۃ واقع شدہ چنانچہ در
مقدمہ فتح الباری گفتہ الفصل التاسع فی سیاق اسماء من طعن فیہ من رجال ہذا الکتاب مرتبا
لہم علی حروف المعجم والجواب عن الاعتراضات موضعا موضعا وتبیین من لہ حدیث فی الاصول
او فی المتابعات والاستشہادات مفصلا لذلک جمیعہ الی ان قال بعد کلام واذا تقرر ذلک
فنعود الی سرد اسماء من طعن فیہ من رجال البخاری مع حکایۃ ذلک الطعن والتنقیب عن سببہ والقیام
بجوابہ والتنبیہ علی وجہہ علی النمط الذی اسلفناہ فی الاحادیث المعلقۃ بعون اللہ وتوفیقہ وبعد
ازین در ہمین فصل در حرف البا گفتہ بکر بن عمرو المعافری المصری قال ابو حاتم شیخ وقال الدارقطنی
یعتبر بہ قلت لہ فی البخاری حدیث واحد فی التفسیر وہو حدیثہ عن بکیر بن الاشج عن نافع
عن ابن عمر فی ذکر علی وعثمان وہو متابعۃ قد اخرجہ البخاری من طریق اخری وروی لہ
الباقون سوی ابن ماجۃ ومخفی نماند کہ طبرانی در معجم کبیر این خبر موضوع را بروایت عصمۃ بن مالک
روایت نمودہ لیکن سند آن نیز بحسب افادات اکابر اعلام سنیہ مقدوح و مجروحست علامہ عبد الرؤف مناوی در
تیسیر شرح جامع صغیر گفتہ لوکان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب اخبر عما لم یکن لوکان کیف یکون وفیہ
ابانۃ عن فضل ما جعلہ اللہ لعمر من اوصاف الانبیاء وخلال المرسلین حم ت ک عن عقبۃ بن عامر
الجہنی طب عن عصمۃ بن مالک واسنادہ ضعیف و نیز علامہ مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر
بعد قول سیوطی طب عن عصمۃ بن مالک گفتہ قال البیہقی وفیہ الفضل بن مختار وہو ضعیف و سر جنید
بیہقی در باب فضل بن مختار کہ راوی این کذب واضح است اشارتست محض بر قول خود وہو ضعیف اکتفا
کردہ لیکن دیگر ائمہ فن رجال زیادہ ازین کشف حال او نمودہ اند ابن الجوزی در کتاب الضعفاء والمتروکین
علی ما نقل عنہ گفتہ الفضل بن المختار ابو سہل البصری منکر الحدیث وقال ابو حاتم الرازی یحدث
بالاباطیل سمع محمد بن مسلم الطائفی وابان بن ابی عیاش روی عنہ ابراہیم بن مخلد وسعید بن
عفیر وذہبی در میزان الاعتدال گفتہ الفضل بن المختار ابو سہل البصری عن ابن ابی ذئب وغیرہ
قال ابو حاتم احادیثہ منکرۃ یحدث بالاباطیل وقال الازدی منکر الحدیث جدا وقال ابن عدی

وجلال الدین سیوطی در بغیۃ الوعاۃ درباب کہ آنرا باین عنوان معنون نموده باب فی احادیث منتقاۃ من الطبقات الکبری عنّ لنا ان نختم بہا ھذا المختصر لیکون المسک ختامہ والکلم الطیب تمامہ بعد روایت احادیث عدیده از خطیب بغدادی گفتہ و بہ الیہ انبانا ابوالقسم الازہری حدثنا المعافی بن زکریا حدثنا ابن ابی الازھر حدثنا ابوکریب محمد بن العلا حدثنا محمد بن اسمعیل بن صبیح حدثنا ابواویس حدثنا محمد بن المنکدر حدثنا جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلیّ اما ترضی ان تکون منّی بمنزلۃ ھارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی ولو کان لکنتہ وعلاوه بر حدیث منزلت دیگر احادیث نیز دلالت صریحہ برین مقصود دارد چنانچہ سید علی ہمدانی در کتاب المودۃ فی القربی گفتہ عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ اصطفانی علی الانبیاء واختار لی وصیاً وخیّرت ابن عمی وصیی وشدّ بہ عضدی کما شد عضد موسی باخیہ ھارون وھو خلیفتی ووزیری ولو کان بعدی النبوۃ لکان نبیا و دیگر اخبار نیز مؤید و مشید آنست چنانچہ محمد بن علی بن ابراہیم النطنزی در کتاب الخصائص علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنی ابو علی الحداد قال حدثنی ابونعیم الاصفہانی باسناده عن الاشج قال سمعت علی بن ابیطالب یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا علی ان اسمک فی دیوان الانبیاء الذین لم یوح الیہم لہذا اگر عصبیت عناد و حروریت و لداد شان بجوش زد و نخواستند کہ مشائخ ثلثہ خود را کہ بنا بر زعم فاسد و خیال کاسد شان العیاذ باللہ از جناب امیرالمومنین علیہ السلام افضل میباشند یکسر ازین فضیلت مرتبت جلیلہ محروم بدارند پس حسبتہ للہ این افترای سراسر ہذر در حق عمر بر جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر بستند و روح و روان انصاف باین اعتدا و اعتساف علی اقبح الوجوه خستند و محتجب نماند کہ بعضی از اصحاب جسارت و اجترا و ارباب تہجم و افترا فریہ شنیعہ لو کان بعدی نبی لکان عمر را در قالب دیگر انداختہ بجملہ فظیعہ لو لم ابعث فیکم لبعث عمر مبدل ساختہ اند و باین تقلب و تقلیب کہ جالب نہایت تخسیر و تتبیب ست قدم در وادی اقصای خلاعت و جلاعت نہاده داد کمال سفاہت و رقاعت داده اند ذہبی در میزان الاعتدال گفتہ رشدین بن سعد المہری المصری عن زھرۃ بن معبد و یونس بن یزید وعنہ قتیبۃ وابوکریب و عیسی بن مثرود و خلق قال احمد لا یبالی عمن روی ولیس بہ باس فی الرقاق وقال ارجو انہ صالح الحدیث وقال ابن معین لیس بشیء وقال ابو زرعۃ ضعیف وقال الجوزجانی عنده مناکیر کثیرۃ قلت کان صالحاً عابداً سیء الحفظ غیر معتمد مات سنۃ ثمان وثمانین ومائۃ وقال ابویوسف الرقی اذا سمعت بقیۃ یقول ثنا ابوالحجاج المہری فاعلم انہ رشدین

ای بالاسناد الماضی الی الخطیب البغدادی ۱۲ ام

الرازی یحدث بالاباطیل واورده صاحب المیزان فی ترجمة الفضل وقال هذا باطل ورحمة الله بن عبد الله
السندی در مختصر تنزیه الشریعه گفته فصل فی سرد اسماء الوضاعین والکذابین ومن کان یسرق الاحادیث
ویقلبها ومن اتهم بالکذب او الوضع من رواة الاخبار ملخصا من الاصل مرتبا علی حروف المعجم وبعد ازین
درین فصل در حرف الفا گفته الفضل بن المختار ابو سهل یحدث بالاباطیل وبعضی از وضاعین صناعین
وکذابین خداعین این کذب شنیع وزور فظیع را از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه واله الاطیاب بخطاب
خود عمر بن الخطاب نقل نموده مهلکه موبقه افترا و استعمال را باقدام غی وضلال پیموده اند لیکن خطیب لبیب که نزد
سنیه از اکابر ناقدین اکاذیب ست بصراحت تمام آنرا منکر فرموده این اکذوبه فاحشه را با نامل تزییل وتفنید
فرسوده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر بن الخطاب
لو کان بعدی نبی لکنته خط وقال منکر وعلامه ابن عساکر که از منتقدین اکابر ست نیز این فریه مجعوله وعضیه
منحوله را منکر گفته چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته لو کان بعدی نبی لکنته قاله لعمر الخطیب فی رواة
مالک وابن عساکر عن ابن عمر وقال منکر ومرزا محمد بدخشی در تحفة المحبین گفته لو کان بعدی نبی لکنته قاله
لعمر خط فی رواة مالک عس وقال منکر کلاهما عن ابن عمر واورده ابن الجوزی فی الموضوعات و
ازین عبارت علاوه بر منکر گفتن ابن عساکر اینهم بصراحت ظاهر شد که ابن الجوزی این خبر مفتعل را در موضوعات وارد
نموده ولله الحمد علی ذلک حمدا جزیلا وهیچ میدانی که سبب وضع وافتعال وتخرص وانتحال این زور ومحال
بین الاضمحلال چیست همانا چون بعضی از زرافه مدغلین نواصبین که با جناب امیر المومنین علیه آلاف السلام من
رب العالمین عداوت متوارثه عن الاسلاف دارند دیدند که در حق آنجناب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله
الاطیاب حدیث متواتر انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ارشاد فرموده ست و ازین حدیث
شریف ایمای لطیف وارد ست که اگر بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نبی میبود آن نبی جناب امیر المومنین
علیه السلام می شد چنانچه بحمد الله خود اهل سنت باین معنی اعتراف دارند کما لا یخفی علی من لاحظ المرقاة
لعلی القاری ودر بعض طرق این حدیث شریف صراحة نیز این معنی وارد شده چنانچه علامه ابن شهر آشوب طاب ثراه
در کتاب مناقب آل ابی طالب در ذکر حدیث منزلت فرموده وفی روایات کثیرة الا انه لا نبی بعدی ولو کان
لکنته رواه الخطیب فی التاریخ وعبد الملک العکبری فی الفضائل وابو بکر بن مالک وابن الثلاج وعلی
بن الجعد فی احادیثهم وابن فیاض فی شرح الاخبار عن عمار بن مالک عن سعید بن خالد عن ابیه

عن ضمرة عن غضیف بن الحارث عن بلال بن رباح مرفوعا لو لم ابعث فیکم لبعث عمر و قال ثنا عمر بن
الحسن بن نصر الحلبی ثنا مصعب بن سعد ابو خیثمة ثنا عبد الله بن واقد ثنا حیوة بن شریح عن بکر
بن عمرو عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر مرفوعا لو لم ابعث فیکم لبعث فیکم عمر لا یصح زکریا کذاب یضع
وابن واقد متروك ومشرح لا یحتج به قلت زکریا ذکره ابن حبان فی الثقات وابن واقد هو ابو قتادة الحرانی
وثقه ابن معین واحمد وغیرهما ومشرح ثقة صدوق روی له ابو داؤد والترمذی وابن ماجة وقال ابو العباس
المروزی فی کتاب شجرة العقل ثنا علی بن الحسین بالرقة ثنا ابو عبد الله محمد بن عتبة المعروف بالرملی ثنا
الحسین بن الفضل الواسطی ثنا عبد الله بن واقد عن صفوان بن عمرو عن راشد بن سعد عن عبد الله
بن جبیر الحضرمی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر لو لم ابعث لبعثت وقد ورد من حدیث
ابی بکر وابی هریرة قال الدیلمی انا ابی انا عبد الملك بن عبد الغفار انا عبد الله بن عیسی بن هرون ثنا الحسین
بن عبد الرحمن عن حمران ثنا اسحق بن نجیح عن عطا بن میسرة الخراسانی عن ابی هریرة رفعه لو لم ابعث فیکم
لبعث عمر ایّد الله عمر بملکین یوفقانه ویسددانه فاذا اخطأ صرفاه حتی یکون صوابا قال الدیلمی تابعه راشد
بن سعد عن المقدام بن معدیکرب عن ابی بکر الصدیق والله اعلم وصدور این کلام جالب الملام از مثل سیوطی
والا مقام که حضرات سنیه قلادهٔ کمال عقیدتش در گردن انداخته ما فوق الوصف در مدح و ثنا و تبجیل و اطراء او پرداخته
اند کمال مستبعد و مستغرب ست زیرا که اولا سیوطی در نقل کلام ابن الجوزی متعلق بقدح این خبر مفتعل مرتکب تحریف
وحذف واسقاط بیجا گردیده چه آنفا از عبارت کتاب الموضوعات ابن الجوزی دانستی که او در حق زکریا بن یحیی کان من
الکذابین الکبار گفته و سیوطی درین عبارت این قول ابن الجوزی رابعینه نقل نکرده بلکه بجای ان صرف کذاب آورده
ونیز دانستی که ابن الجوزی در حق عبد الله بن واقد از احمد و یحیی نقل کرده که لیس بشیء و سیوطی اصلا این کلام احمد و
یحیی را نقل نموده و این تحریف عظیم ست و منشاء آن اینست که سیوطی آینده در کلام خود توثیق ابن واقد باحمد و یحیی
منسوب نموده پس اگر درین مقام تضعیف ابن واقد از احمد و یحیی و آنهم بعبارت لیس بشیء نقل میکرد آنچه در ما بعد از
ایشان نقل کرده در اول نظر سقوط و بطلانش واضح میشد و نیز دریافتی که ابن الجوزی در حق مشرح از ابن حبان نقل کرده
است که انقلبت علی مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به و این جرح مفسر خیلی مستحکم و متین ست و سیوطی
بلحاظ تخفیف و تقلیل امر آن بجائے ان مشرح لا یحتج به آورده الی غیر ذلك من الدقائق التی لا تخفی علی اهل
النظر و ثانیا آنچه در مقام تعقب قدح ابن الجوزی در حق زکریا بن یحیی الوقار ادعا کرده که ابن حبان او را در ثقات

ابن سعد وعن قتیبہ قال ما وضع فی ید رشدین شئ الا وقرأه وقال ابن متروک وعمرو الناقد ثنا عبد الله

یعنی النسائی ۱۲

بن سلیمان الرقی ثنا رشدین عن عقیل عن الزہری عن ابی سلمۃ عن ابی ہریرۃ مرفوعا لکل شئ قمامۃ

رشدین

وقمامۃ المسجد لا واللہ بلی واللہ رشدین عن زبان بن فائد عن سہل بن معاذ عن ابیہ مرفوعا الذی

یتخطی رقاب الناس یوم الجمعۃ یتخذ جسرا الی جہنم احمد بن الحجاج القہستانی ثنا ابن المبارک ثنا رشدین بن سعد

عن عمرو بن الحرث عن ابی السمح عن ابی الہیثم عن ابی سعید الخدری عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الفاعل والمفعول

به وقال انا منتهم برابن السمے العسقلانی ثنا رشدین ثنا ابن لهیعۃ عن مشرح بن هاعان عن عقبۃ بن عامر

مرفوعا لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نبیا قال ابن عدی قلب رشدین متنہ انما متنہ لو کان بعدی نبی لکان

عمر وہر چند برای اثبات وہن وسقوط این افترا رکیک وسخیف الفضاح وہی وہبوط این کذب سراسر تحریف وتلفیف

ہمین عبارت میزان کافی ووافی ست لیکن بحمد اللہ تعالےٰ نہایت فساد وبطلان این باطل مہین مہان

بکمال ظہور واضح ولائح می نمایم وباثبات موضوع ومصنوع بودن آن حسب تصریح ابن الجوزی افیق سرور حبوا ربات

تحقیق میے افزایم پس باید دانست کہ ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در باب احادیث موضوعہ در فضل عمر گفتہ الحدیث الثانی انبانا

اسمٰعیل بن احمد قال انبا ابن مسعدۃ قال انبا حمزۃ قال انبا ابن عدی قال ثنا علی بن الحسن بن

قدید قال ثنا زکریا بن یحیی الوقار قال ثنا بشر بن بکر عن ابی بکر بن عبد اللہ بن ابی مریم عن ضمرۃ بن حبیب

عن غضیف بن الحارث عن بلال بن رباح قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم لو لم

ابعث فیکم لبعث عمر قال ابن عدی وثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبی قال ثنا مصعب بن سعد ابو خیثمۃ

قال ثنا عبد اللہ بن واقد قال حدثنا حیوۃ بن شریح عن بکر بن عمرو عن مشرح بن هاعان عن عقبۃ بن عامر

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم لو لم ابعث فیکم لبعث عمر قال المصنف ہذان

حدیثان لا یصحان عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم اما الاول فان زکریا بن یحیی کان من الکذابین

الکبار قال ابن عدی کان یضع الحدیث واما الثانی فقال احمد ویحیی عبد اللہ بن واقد لیس بشئ وقال النسائی

متروک الحدیث وقال ابن حبان انقلبت علی مشرح صحائفہ فبطل الاحتجاج بہ واز جملہ بدائع مستشنعہ و

صنائع مستفظعہ انیست کہ سیوطی با وصف وضوح بطلان این کذب مہجور وزور مثبور در صدد تاییدش برآمدہ این

تحقیق انیق ابن الجوزی را بشبہات فاسدہ وکلمات باردہ تعقب نمودہ چنانچہ در لآلی مصنوعہ گفتہ ابن عدی ثنا

علی بن الحسن بن قدید ثنا زکریا بن یحیی الوقار ثنا بشر بن بکر عن ابی بکر بن عبد اللہ بن ابی مریم الغسانی

وابوعروبہ وابن عدی وابوداؤد وابواحمد حاکم وابونعیم اصفہانی ودارقطنی نیز ابن واقد را زیر مشق قدح وجرح کردہ اند وظاہر ست کہ بمقابلہ این ہمہ جارحین اگر توثیق محض ابن واقد از احمد ویحیی ہم ثابت شود نیز ہرگز ہرگز قابل اعتنا واحتفال نیست ذہبی در میزان الاعتدال گفتہ عبد اللہ بن واقد ابو قتادۃ الحرانی مات سنۃ عشر ومأتین قال البخاری سکتوا عنہ وقال ایضا ترکوہ وقال ابو زرعۃ والدارقطنی ضعیف وقال ابو حاتم ذہب حدیثہ وروی عبد اللہ بن احمد عن ابن معین لیس بشیء وروی الدولابی عن عباس عن یحیی لیس بشیء وقال ایضا لیس بہ باس کثیر الغلط ابن عدی ثنا ابن حوصا ثنا عباس بن محمد عن ابن معین ابو قتادۃ الحرانی ثقۃ وقال عبد اللہ بن احمد قلت لابی ان یعقوب بن اسمعیل بن صبیح ذکر ان ابا قتادۃ الحرانی کان یکذب فعظم ذلک عندہ جدا وقال ہولاء اہل حران یحملون علیہ کان ابو قتادۃ یتحری الصدق ولقد رأیتہ یشبہ اصحاب الحدیث وقال احمد فی موضع اخر مابہ باس رجل صالح یشبہ اہل النسک وربما اخطأ وقال الجوزجانی متروک وقال یحیی بن بکیر قدم ابو قتادۃ علی اللیث وعلیہ جبۃ صوف وہو یکتب فی کتف قد وضع صوفۃ فی قشر جوزۃ فکتب منہا فلما ذہب الی منزلہ بعث الیہ سبعین دینارا فردہا وقال ابن حبان کان ابو قتادۃ من عباد الجزیرۃ فغفل عن الاتقان فوقعت المناکیر فی اخبارہ فلا یجوز ان یحتج بخبرہ وابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب ترجمہ ابن واقد گفتہ قال المیمونی عن احمد ثقۃ الا انہ کان ربما اخطأ وکان من اہل الخیر یشبہ النساک وکان لہ ذکاء وقال عبد اللہ عن ابیہ نحو ذلک وزاد فقیل لہ ان قوما یتکلمون فیہ قال لم یکن بہ باس فقلت انہم یقولون لم یکن یفصل بین سفیان ویحیی بن ابی انیسۃ قال لعلہ اختلط اما ہو فکان زکیا فقلت ان یعقوب بن اسمعیل بن صبیح ذکر انہ کان یکذب فعظم ذلک عندہ جدا وقال کان ابو قتادۃ یتحری الصدق واثنی علیہ قال قد رأیتہ یشبہ اصحاب الحدیث واظنہ کان یدلس ولعلہ کبر فاختلط قال عبد اللہ بن احمد وقال یحیی بن معین لیس بشیء وقال الدوری عن یحیی ثقۃ وقال ابن ابی حاتم سألت ابا زرعۃ عنہ فقلت ضعیف الحدیث قال نعم لا یحدث عنہ قال وسألت ابی عنہ فقال تکلموا فیہ منکر الحدیث وذہب حدیثہ وقال البخاری ترکوہ منکر الحدیث وقال فی موضع اخر سکتوا عنہ وقال النسائی لیس بثقۃ وقال الجوزجانی متروک الحدیث قال البخاری مات سنۃ ۲۱۰ سبع ومأتین وقال ابو عروبۃ الحرانی

ذکر نموده پس اگر تسلیم هم کرده شود قابل اعتنا والتفات نیست زیرا که بمقابله او جارحین وقادحین زکریا متعدد
می باشند وبعبارات بسیار ردی دراو طاعن شده اند صالح جزره او را از کذابین شمرده وابن عدی گفته که او وضع حدیث
میکرد وابن یونس وغیر او نیز تضعیفش کرده اند وذهبی نیز او را متهم بالکذب نموده چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال گفته
زکریا بن یحیی المصری ابو یحیی الوقار عن ابن وهب فمن بعده قال ابن عدی یضع الحدیث کذبه صالح
جزرة قال صالح ثنا زکریا الوقار وکان من الکذابین الکبار وقال ابن یونس کان فقیها صاحب حلقة عاش
ثمانین سنة وقیل کان من الصلحاء العباد الفقهاء نزح عن مصر ایام محنة القران الی طرابلس المغرب ضعفه
ابن یونس وغیره ونیز ذهبی در مغنی گفته زکریا بن یحیی الوقار عن ابن وهب وکان احد الفقهاء اتهم بالکذب
واز جمله عجائب اینست که سیوطی درینمقام بهوس تایید واثبات فضیلت عمر قدح وجرح را از زکریا دور می نماید ودر اظهار
وثوق او اهتمام میفرماید لیکن من بعد سیوطی در ذیل اللآلی زکریا را مقدوح ومجروح وانموده وقدح او از اکابر اعیان نقد
نقل فرموده چنانچه در کتاب الانبیاء والقدماء از کتاب مذکور بعد نقل حدیثی از ابن عساکر گفته قلت زکریا الوقار
قال ابن عدی یضع الحدیث وقال صالح جزرة کان من الکذابین الکبار وقال ابن حبان اخطأ فی هذا
الحدیث وقال العقیلی حدث عن ابن وهب حدیثا باطلا پس بحمد الله بطلان زعم سیوطی در باب زکریا حسب
افاده سراسر اجاده خود باطل ومضمحل بر آمد والله یحق الحق بکلماته وثالثا آنچه سیوطی در توثیق ابن واقد گفته مردودست
باینکه ابن الجوزی در عبارت خود قدح ابن واقد از احمد ویحیی وآنهم بصیغه لیس بشیء نقل کرده واز نسائی متروک الحدیث
بودن او ذکر نموده وسیوطی از راه تحریف در نقل کلام ابن الجوزی ذکر قدح احمد ویحیی را یکسر ساقط کرده قدح نسائی را نیز باو
منسوب ننموده بلکه محض در حق ابن واقد متروک بودن او بلا نسبت باحدی منقول ساخته واین صنیع شنیع را جز تعزیر
تخدیع چه توان گفت اگر سیوطی حظی از انصاف وتحقیق میداشت لازمش بود که قدح احمد ویحیی در ابن واقد که ابن الجوزی
نقل کرده بود ساقط میکرد ودر جواب آن یا ثبوت آنرا از احمد ویحیی ببرهان باطل میکرد وانچه خود از احمد ویحیی ثابت دانسته
در توثیق ابن واقد نقل کرده بدلیل ثابت میکرد ویا هر دو را ثابت دانسته رجحان توثیق بر قدح بدرجه تحقیق میرسانید
ولی چون اینمطلب برای او میسر نبود راه تحریف پیش گرفت وخود را عرضه تانیب وتعییر ناقدین نحاریر نمود بالجمله توثیق
ابن واقد از احمد ویحیی بن معین اگر ثابت هم شود بسبب تعارض آن با جرح خودشان ساقط از اعتبار خواهد بود وجرحیکه
نسائی در حق ابن واقد نموده بحال خود سالم عن المعارض خواهد بود فکیف که علاوه بر نسائی دیگر اعلام کبار سنیه مثل
یعقوب بن اسمعیل بن صبیح وابوزرعه وابوحاتم وبخاری وجوزجانی وابن سعد وبزار وابن حبان وصالح جزرة وحربی

سبیل الله کان له کعتاقة الف رجل کل رجل عبد الله الف عام عثمان بن مطر مترو ک ولکن ا
عبد الله بن واقد بالجملہ چون مقدوحیت ابن واقد نزد محققین سنیہ ثابت و متحقق ست و وقوع او در سند خبر
مفتعل لو لم ابعث فیکم لبعث عمر موجب نہایت مطعونیت و موہونیت آن شدہ بہمین سبب این حبر را
ذہبی نیز در ترجمہ ابن واقد در ضمن احادیثے کہ بوجہ ابن واقد مطعون شدہ ذکر نمودہ چنانچہ در میزان در ذیل ترجمہ
ابن واقد گفتہ ابو خیثمة مصعب بن سعید ثنا عبد الله بن واقد ثنا حیوة بن شریح عن بکر بن
عمرو عن مشرح عن عقبة بن عامر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو لم ابعث فیکم لبعث فیکم
عمر و ابعا آنچہ سیوطی در توثیق مشرح سرائیدہ باطل و مضمحل ست زیرا کہ سابقا قدح و جرح مشرح حسب افادات
اکابر اعلام و منقدین عظام سنیہ مثل عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی بتفصیل و تکمیل دانستی و لعدان کار احدی از اہل
الیقان نیست کہ در خروج و مروق او از اصل اسلام شک و ریبے آرد فضلا از ینکہ او را عادل و ثقہ انگارد
وخامسا آنچہ سیوطی در معرض تایید این کذب منہا رکہ مصداق مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت
من فوق الارض ما لها من قرار ست بر آوردہ از کتاب شجرة العقل ابو العباس زوزنی این افترائے شنیع را از
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بصیغہ خطاب یا عمر بن الخطاب نقل کردہ پس فی الحقیقة بشجرہ عقل خود را
بہ تیشہ ضلالت بریدہ ارتکاب مصادمت عقل را با مخالفت نقل برگزیدہ چہ در سند این تخرص باطل نیز ابن واقد
واقع شدہ و عنقریب بحمد الله تعالی نہایت قدح و جرح او حسب تصریحات و افادات اعاظم نقاد و افاخم جہابذہ
متن و اسناد دانستی فلا یحتج بحدیثہ فی محل لتایید الا من ہو عن الامعان بعید و علاوہ بر ان
درین سند زوزنی راشد بن سعد حمصی واقع شدہ و او را دارقطنی و ابن حزم کہ ہر دو از اجلہ علمای ماہرین
سنیہ می باشند تضعیف نمودہ اند چنانچہ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب بترجمہ راشد گفتہ و ذکر الحاکم
ان الدارقطنی ضعفه و کذا ضعفه ابن حزم و قد ذکر البخاری انه شہد صفین مع معویة
و ازین عبارت گل دیگر شگفت و ظاہر شد کہ راشد غیر راشد در حرب صفین با معویہ طاغیہ در زمرہ فئہ
باغیہ کہ داعیہ الی النار و بسبب نصب جنگ و پیکار با نفس رسول مختار علیه آلاف السلام من العزیز الغفار جامع
بین العار و النار بود انسلاک داشت و این دلیل واضح و برہان لائح بر ضلال و ہلاک اوست و بر متتبع کتب
و اسفار واضح و آشکارست کہ اہل حمص در قدیم الایام بشدت عداوت جناب امیر المومنین علیه السلام معروف
بنہایت حماقت و رقاعت موصوف بودند ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی در کتاب

ذکر اصحابنا انه مات سنة عشرة ومائتين قلت وقال ابن سعد کان لابی قتادة فضل وعبادة ولم یکن فی الحدیث
بذاك وقال البزار لم یکن بالحافظ وکان عفیفا متفقها بقول ابی حنیفة وکان یغلط ولا یرجع الی
الصواب وقال ابن حبان کان من عباد الجزیرة فغفل عن الاتقان وحدث علی التوهم فوقع المناکیر فی
حدیثه فلا یجوز الاحتجاج بخبره وقال صالح جزرة ضعیف مهین وقال الحربی غیره اوثق منه و
هذه العبارة یقولها الحربی فی الذی یکون شدید الضعف وقال ابو عروبة کان یتکل علی حفظه فیغلط
وقال ابن عدی لیس هو عندی ممن یتعمد الکذب انما یخطی وقال ابو داؤد اهل حران یضعفونه
واحمد ثنا عنه وقال انما کان یؤتی من لسانه وقال الحاکم ابو احمد حدیثه لیس بالقائم وقال ابو نعیم
الاصبهانی روی عن هشام وابن جریج منکرات اما ادعای سیوطی که علاوه بر احمد ویحیی دیگران نیز توثیق ابن واقد
کرده اند پس مجرد دعوے بلا دلیل ست واثری ازان در کتب حاضرۂ رجال یافته نمیشود اگر اولیای سیوطی دلیلی بر ان
داشته باشند اظهار نمایند بلی قدح ابن واقد علاوه بر احمد ویحیی از دیگر اساطین احبار سنیه ثابت ومحقق ست
چنانچه از عبارت میزان وتهذیب دانستی واز دیگر عبارات نیز قدح ابن واقد واضح ولائح میشود ابن الجوزی
در کتاب الضعفاء والمتروکین علی ما نقل عنه گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی کان یغلط فلا یرجع
وذهبی در کتاب المغنی فی الضعفاء گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی مشهور بالحدیث والتعبد
قال ابو حاتم ذهب حدیثه وقال الدارقطنی وغیره ضعیف واما احمد فقال ما به باس وربما
اخطأ وقال البخاری ترکوه وابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عبد الله بن واقد الحرانی ابو قتادة اصله
من خراسان متروك وکان احمد یثنی علیه وقال لعله کبر واختلط وکان یدلس من التاسعة مات سنة
عشر ومائتین ورحمة الله بن عبد الله سندی در مختصر تنزیه الشریعة گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی
روی خبرا موضوعا متهم کما قال الذهبی هو آفته وقال ابن الجوزی دس فی حدیثه وکان مغفلا واز
جمله غرائب مستطرفه اینست که سیوطی درین مقام در صدد توثیق عبد الله بن واقد بر آمده مرتکب کمال تخدیع وتلمیع گردیده
مگر در ذیل اللآلی خود بر سر قدح وجرح او رسیده حدیثی که ابن واقد در سندش واقع شده موضوع انگاشته بتصریح
متروک بودن او اعلام تقبیح وتفضیح او افراشته چنانچه در کتاب الجهاد از کتاب مذکور گفته الدیلمی انبانا ابی انبانا عبد الملک
بن محمد انبانا احمد بن محمد بن عمران انبانا الحسن بن احمد بن سعید الرهاوی حدثنی سعید عن عثمان
بن مطر عن قیس بن الربیع عن ابی اسحاق عن عبد الله بن واقد عن ابی سعید رفعه من رابط یوما فی

على راسه عمامة هو متحنك بها على قلنسوة وقد لبس فروة مقلوبة بلا سراويل وقد تقلد بسيف وفي حجره مصحف يقرأ فيه وعنده كلب رابض يمسكه بمقوده فسلمت عليه وقلت له ارى القوم صلوا فقال لي او انت اعمى ما تراني قاعدا قلت ومن انت قال انا امام الجامع ابو خالد قلت ما هذه الحُلية قال دخل رجل زنديق يقرأ السبع الطوال ويشتم ابا بكر الصديق وعمر الفاروق وعثمان بن ابي سفيان ومعوية بن ابي غسان الذي هو من حملة العرش وزوج النبي ابنته عائشة في زمن الحجاج بن يوسف فاستولدها الحسن والحسين فقلت ما اعرفك بالمقالة والانساب فقال وما خفي عليك اكثر قلت تحفظ القرآن قال نعم قلت فاقرأ شيئا منه قال بسم الله الرحمن الرحيم واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيدا واكيد كيدا فمهل الكافرين امهلهم رويدا فرفعت يدي وصفعته بها صفعة وقعت عمامته وبقي التحنك في عنقه فصاح بالناس فكبسوني وقال احملوه الى المحتسب فاوصلوني الى رجل حاسر حاف قد لبس دراعة بلا سراويل فقال ما فعل هذا قالوا صفع امام الجامع قال يا مسكين اهلكت نفسك قلت هذا حكم الله فصيرا عليه قال ايما احب اليك سمل عينيك او قطع يديك او تدفع نصف درهم فرفعت يدي و صفعت المحتسب صفعة ثم اخرجت الدرهم من فمي فقلت يا سيدي خذ نصف درهم لك والنصف درهم للامامات وقال فيهم بعض الشعراء ؎ لانهم اهل حمص لا عقول لهم ؛ بهائم غير معدودين في الناس وزلها في القديم اهل اليمن ولم يكن فيهم من مضر الا ثلاثة ابيات وكان فيهم امام من مضر فغضبوا وعزلوه فقال فيهم ديك الجن يهجوهم ؎ سمعوا الصلوة على النبي تلاوة ؛ فتفرقوا شيعا وقالوا لا لا ثم استمر على الصلوة امامهم ؛ فخرّوا وادمي الرجال رجالا ؛ يا اهل حمص توقعوا من عارها بخزيا يحل بكلكم وو بالا ؛ شاهت وجوهكم وجوها طالما ؛ رغمت معاطسها وساءت حالا ؛ وراشد بن سعد نيز حمصی ست کما لا یخفی علی من لاحظ ترجمته فی تهذیب الکمال للمزی و تهذیب التهذیب لابن حجر العسقلانی والتقریب له وغیر ذلک من کتب الرجال پس روایت کردن اواین زوفضیح رکد صحیح رالصیغه خطاب با ابن الخطاب نظر بناصبیت و رقاعت او مستبعد نیست لیکن انچه مستبعد و مستغرب است آنست که اینها موضوعه واسمار مصنوعه چنین نواصب انذال ومغفلین بی اخطال در کتاب شجرة العقل وارد کرده اید و مثل سیوطی از ذمعرض تایید و تشیید ذکر نماید هل هذا الا الانهماک فی الصفاقة والرقاعة والا لتباک فی الحماقة والخلاعة

الجلبة · وزن

بالمقالة · نظ ليظ

سقطت · ت

صفعه · ت

معجم البلدان گفتہ ومن عجیب ما تاملتہ من امر حمص فساد هوائہا وتربتہا اللذان یفسدان العقل حتی یضرب بحماقتہم المثل ان اشد الناس علی علی رضہ بصفین مع معویۃ کان اهل حمص و اکثرهم تحریضا علیه وجدا فی حربه فلما انقضت تلک الحروب ومضی ذلک الزمان صاروا من غلاۃ الشیعۃ حتی ان فی اهلہا کثیرا من رای مذهب النصیریۃ واصلہم الامامیۃ الذین یسبون السلف فقد التزموا الضلال اولا واخیرا فلیس لهم زمان کانوا فیہ علی الصواب وابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی درشرح مقامات حریری گفتہ حمص احد اجناد الشام واهلہا موصوفون بالرقاعۃ باتفاق الجماعۃ حتی ان البغدادیین اذا ارادوا ان یعبروا عن الاحمق قالوا حمصی ونوادرهم کثیرۃ منہا ما اوردہ ابو العباس السجزی المعروف بحراب الدولۃ فی کتابه قال قال واحد من اهل حمص لآخر علیک بالسنۃ حتی تدخل الجنۃ فقال وما السنۃ قال حب ابی بکر بن عفان وعمر بن الصدیق وعثمان بن الفاروق وعلی بن ابی سفیان ومعویۃ بن ابی طالب قال حسنا ومن معویۃ بن ابی طالب قال کان رحمه الله علیه حملۃ العرش وکان امیر المؤمنین وخال الوحی وختن النبی علی ابنته عائشۃ جدۃ فاطمۃ وقریب من هذا ما مر بی فی هذا الکتاب انه جاء بعضہم الی بعض القضاۃ اخذا بتلبیب رجل فقال اعز الله القاضی ان هذا رافضی ناصبی مجبری مشبهی جهمی مبتدعی حروری یشتم علی بن ابی طالب ویحب عمر بن ابی قحافۃ وابا بکر بن عفان فقال القاضی ما ادری ای شیء احمد معرفتک بالمذاهب ام علمک بانساب العرب ومنہا انہ مات لقاضیہم ابن وکان القاضی یتفلسف فلما ارادوا دفن المیت قال للحفار اضجعہ علی شقه الایسر فانہ اهضم للطعام ومنہا انہ نظر رجل منہم الی منارۃ المسجد فقال لرجل کان معه من اهل حمص ما کان اطول اولئک الذین بنوا هذہ المنارۃ فقال الآخر اسکت ما اجهلک تری یکون فی الارض احد علی طول هذہ المنارۃ انما بنوها علی الارض ثم سووها وجاء حمصی الی الطبیب فقال ان امرأتی تشکت جوفها او وسط بطنها او فوق بطنها فقال الطبیب احمل ماءها الی لانظر فیه فقال العلک یعنی بولها فقال نعم فذهب وجاء بالماء فی الطست فقال الطبیب الا جئت به فی قارورۃ فقال جعلت فداک احلیلها اوسع من ذلک وهی اکثر من ان تعد واشهر من ان تردوا ابو العباس احمد بن عبد المومن الشریشی درشرح مقامات حریری گفتہ وقال الفنجدیہی باهل حمص یضرب المثل فی الحماقۃ وتنسب الیہم حکایات مضحکۃ حکی عن بعضہم انہ قال دخلتہا وفی فمی درهم لاشتری به بعض ما اشتهیه فاذا رجل بباب الجامع جالس علی کرسی و

احمد

بتحقیق وکثرۃ الرقاعۃ صح

[illegible]

عباد عن الحسن عن ابی هریرة مرفوعًا لا تقولوا مسیجد ولا مصیحف ونهی عن تصغیر الاسماء وان یسمّی
حمدون او علوان او یعموش وله عن الاوزاعی عن عطاء عن ابن عمر یرفعه من قال فی دیننا برایه
فاقتلوه قال ابن یحیی هذه کلها هو وضعها وروی عن ابن جریج عن عطا عن ابی سعید وصیة اوصی بها
النبی صلی الله علیه وسلم لعلی کلها فی الجماع فانظر الی هذا الدجال ما اجراه ونیز ذهبی در مغنی گفته اسحق
بن نجیح الملطی عن عطاء الخراسانی وابن جریج معروف بالوضع وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته
اسحق بن نجیح الملطی الازدی ابو صالح ویقال ابو یزید سکن بغداد روی عن ابان بن ابی عیاش وعطاء
الخراسانی والاوزاعی وابن جریج وغیرهم وعنه علی بن حجر وسوید بن سعید ومحمد بن منصور الطوسی وجماعة
قال احمد اسحق من اکذب الناس یحدث عن البتی یعنی عثمان عن ابن سیرین برای ابی حنیفة وقال ابن محرز
سمعت ابن معین یقول کذاب عدو الله رجل سوء خبیث وقال ابن ابی شیبة عنه کان ببغداد
قوم یضعون الحدیث منهم اسحق بن نجیح الملطی وقال ابن ابی مریم عنه من المعروفین بالکذب ووضع
الحدیث وقال عبد الله بن علی بن المدینی سألت ابی عنه فقال بیده هکذا ای لیس بشیء وضعفه و
قال فی موضع آخر روی عجائب وقال عمرو بن علی کذاب کان یضع الحدیث وقال الجوزجانی غیر ثقة
ولا مراوعیة الامانة وقال علی بن نصر الجهضمی والبخاری منکر الحدیث وقال النسائی متروک الحدیث
وقال یعقوب الفسوی لا یکتب حدیثه وقال صالح بن محمد ترک حدیثه وقال ابو احمد بن عدی احادیثه
موضوعات وضعها هو وعامة ما اتی عن ابن جریج بکل منکر وضعه علیه وهو بیّن الامر فی الضعفاء
وهو ممن یضع الحدیث قلت وقال النسائی فی التمییز کذاب وقال ابو احمد الحاکم منکر الحدیث وقال
ابن حبان دجال من الدجاجلة یضع الحدیث صراحًا وقال البرقی نسب الی الکذب وقال الجوزقانی کذاب
وضاع لا یجوز قبول خبره ولا الاحتجاج بحدیثه ویجب بیان امره وقال ابو سعید النقاش مشهور بوضع
الحدیث وقال ابن طاهر دجال کذاب وقال ابن الجوزی اجمعوا علی انه کان یضع الحدیث وذکره الدولابی
والساجی والعقیلی وغیرهم فی الضعفاء ونیز ابن حجر در تقریب گفته اسحق بن نجیح الملطی ابو صالح او ابو یزید
نزیل بغداد کذبوه من التاسعة ورحمة الله بن عبد الله سندی در مختصر تنزیه الشریعة گفته اسحق بن
نجیح الملطی ابو صالح او ابو یزید کذاب یضع الحدیث ومحمد طاهر فتنی در قانون الموضوعات گفته ابو صالح
اسحق بن نجیح الملطی شیخ الجویباری اکذب الناس قال احمد وکان یضع صراحًا وهو الذی وضع الوصیة

دستاد سا آنچه سیوطی در تایید این خبر منتقل گفته که این خبر از حدیث ابی بکر وابی هریره وارد شده و از دیلمی از نقل کرده
پس نزد محققین سراسر منقوض و مرضوض ست زیراکه سند اول دیلمی که با بو هریره منتهی میشود بنهایت مطعون و
موہون میباشد چه در ان اسحق بن نجیح واقع شده و او باقصی الغایه مجروح و مقدوح ست و اعاظم مهره اعلام و افاخم
نقده عظام اہلسنت بعبارات ردیه و کلمات سنکیه تقبیح و تفضیح او نموده اند ابن الجوزی در کتاب الضعفاء والمتروکین
علی ما نقل عنه گفته اسحق بن نجیح ابو صالح الملطی اکذب الناس و ذہبی در میزان گفته اسحق بن نجیح الملطی
عن عطاء الخراسانی و ابن جریج وغیرهما کنیته ابو صالح وقیل ابو یزید یروی عنه علی بن حجر و
سوید بن سعید واحمد بن بشار الصیرفی ومحمد بن منصور الطوسی والحسین بن ابی زید الدباغ وابراهیم
بن راشد الادمی قال احمد هو من اکذب الناس وقال یحیی معروف بالکذب ووضع الحدیث و
قال یعقوب الفسوی لا یکتب حدیثه وقال س والدارقطنی متروک وقال الفلاس کان یضع الحدیث
صراحا وقال العقیلی ومن حدیثه ما حدثناه احمد بن محمد بن عاصم ثنا نضر بن عاصم ثنا عثمن بن
عبد الرحمن ثنا اسحق بن نجیح عن عطاء عن عائشة مرفوعا ردوا مذمة السائل ولو بمثل راس الذباب
قلت ما هذا بالملطی ذا خرافة من عثمان الوقاصی وقال یزید بن مروان الخلال ثنا اسحق بن نجیح
عن عطا عن ابی هریرة مرفوعا ان لکل نبی خلیلا من امته وان خلیلی عثمن و هذا باطل و یدل علی
ذلک قوله علیه السلام لو کنت متخذا من هذه الامة خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا وقال احمد بن حنبل فیما
رواه عنه ابنه عبد الله اسحق بن نجیح من اکذب الناس یحدث عن البتی وعن ابن سیرین
برای ابی حنیفة وقال احمد بن محمد القسم بن المحرز سمعت یحیی بن معین یقول اسحق بن نجیح الملطی
کذاب عدو الله رجل سوء خبیث قال عبد الله بن علی المدینی سألت ابی عن اسحق الملطی فقال بیده
هکذا ای لیس بشیء ومن اباطیل الملطی عن ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس مرفوعا ما زنی عبد قط من الا ابتلی فی
اهله وبه مرفوعا انهی عن اللعب کله حتی لعب الصبیان بالکعاب وبه لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان یفرح
علی السرج ومن منع الماعون لزمه طرف من البخل ومن حفظ علی امتی اربعین حدیثا عفوا تعف
نساؤکم ومن بلایاه عن هشام بن حسان عن الحسن عن عمران بن حصین مرفوعا لا یزال العبد یمشی مطلقا
ما خمص بطنه وعن هشام عن الحسن عن ابن عمر رفعه لو یعلم الناس ما فی الصف الاول والاذان وخدمة
القوم فی السفر لاقترعوا وله عن عباد بن راشد عن الحسن عن عمران رفعه لعن الناظر والمنظور

متروک الحدیث

اباطیله

حصین

لاستهموا

انه بلغنی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له تصدق تصدق وقد ذکر البخاری عطاء الخراسانی
فی الضعفاء فروی له هذا عن سلیمان بن حرب عن حماد و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه عطا
خراسانی بعد ذکر نفی روایت کردن بخاری از عطا خراسانی بعد کلامی گفته ولا سیما ان البخاری قد ذکر عطاء
الخراسانی فی الضعفاء وذکر حدیثه عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم
امر الذی واقع فی شهر رمضان بکفارة الظهار وقال لا یتابع علیه ثم ساق باسناد له عن سعید بن
المسیب انه قال کذب علی عطاء ما حدثته هکذا ومما یؤید ان البخاری لم یخرج له شیئا ان الدارقطنی و
الحبال والحاکم واللالکائی والکلاباذی وغیرهم لم یذکروه فی رجاله وقال ابن حبان کان ردی الحفظ
یخطی ولا یعلم فبطل الاحتجاج به و علاوه برین این سند دیلمی مشتمل ست بر روایت عطاء خراسانی از ابوهریره
و روایت عطاء خراسانی از ابوهریره مرسل ست پس تا وقتیکه واسطه که عطا ازو شنیده ظاهر نشود روایت او قابل
اعتبار نخواهد شد ابن حجر عسقلانی در تهذیب بترجمه عطاء خراسانی گفته روی عن الصحابة مرسلا کابن عباس
و عدی بن عدی الکندی والمغیرة بن شعبة وابی هریرة وابی الدرداء وانس وکعب بن عجرة ومعاذ
بن جبل وغیرهم و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمه عطا گفته وقال الطبرانی لم یسمع من احد من الصحابة
الا من انس بالجمله این سند دیلمی هم بلا ریب مطعون و موهون میباشد و ازینجاست که علامه مناوی صراحة حکم بمنکر
بودن این خبر دیلمی نموده چنانچه در فیض القدیر شرح جامع صغیر در ذیل حدیث موضوع لو کان بعدی نبی لکان عمر
بن الخطاب گفته واما خبر الدیلمی عن ابی هریرة لو لم ابعث لبعث عمر فمنکر اما سند دیگر دیلمی که با بوبکر
منتهی میشود پس مدار آن بر راشد بن سعد و قدح و جرح او عنقریب بعون الله المنعام بتفصیل تمام خواهی دانست پس بحمد الله تعالی
واضح و لائح شد که هر دو طریق دیلمی در روایت این خبر موضوع مقدوح و مجروح است و قابل اعتبار و اعتماد و احتجاج
و استناد نیست و بهمین سبب مرزا محمد بدخشی در تحفة المحبین این خبر را از فردوس دیلمی بروایت ابوبکر و ابوهریره
هر دو در فصل ثالث باب فضائل عمر که مختص برای ذکر احادیث اضعاف ست نقل کرده کما لا یخفی علی
من راجع الکتاب المذکور و بعد این بیان مناعت اقتران بر ارباب نقد و اتقان واضح و عیان گردید که هر چند
خراصین انکاس و وضاعین ارجاس این زور منقطع الاساس و این کذب بادی الانتکاس را بانحاء مختلفه و اضراب
متفاوته بر بافته و در صدد ترویج این بهتان بهرج کاسد و تنفیق این باطل لجلج فاسد در بوادی تلمیع و تسویل و
فیافی تخدیع و تضلیل بقرع ظنابیب شتافته اند لیکن بحمد الله المتعال سعی شان همه تن در ضلال و اقدام شان

لعلی فی الجماع کیف یجامع فانظر الی هذا الدجال ما اجراه و خود سیوطی نیز اسحاق بن نجیح را مقدوح
و مجروح می داند و احادیثی که در سند آن اسحق واقع شده موضوع وامی نماید چنانچه در ذیل اللآلی در کتاب
المناقب گفته الخطیب انبانا عثمن بن محمد بن یوسف العلاف انبانا محمد بن عبد الله الشافعی حدثنا
عبد الله بن الحسن بن احمد حدثنا یزید بن مروان حدثنا اسحق بن نجیح عن عطا عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل نبی خلیلا من امته وان خلیلی عثمان بن عفان اورده
ابن الجوزی فی الواهیات وقال اسحق بن نجیح معروف بالکذب ووضع الحدیث وقال ابن حبان
کان یضع الحدیث علی رسول الله صراحا و یزید بن مروان قال یحیی کذاب وقال ابن حبان یروی
الموضوعات عن الاثبات لا یجوز الاحتجاج به وقال فی المیزان هذا من اباطیل اسحق و نیز در ذیل اللآلی
در کتاب الاطعمه گفته ابن عساکر انبانا ابو محمد عبد الصمد بن محمد بن عبد الله البغوی الواعظ اخبرنی
ابی حدثنا القاضی الامام ابو علی الحسین بن محمد الفقیه حدثنا ابو القاسم ابراهیم بن محمد بن
علی بن البشاه حدثنا محمد بن ابراهیم ابو جعفر المروزی حدثنا الحسن بن سهل الواسطی حدثنا
محمد بن ابراهیم بن المسیب الدمشقی حدثنا اسحق بن نجیح عن عطاء بن میسرة عن مکحول عن
ابی هریرة مرفوعا من اکل ما یسقط من المائدة عاش فی سعة وعوفی من الحمق فی ولده و ولد ولده
و فی جاره و جار جاره و دویرات جاره اسحق بن نجیح کذاب یضع الحدیث پس محل کمال عجب ست
که چگونه درین مقام سیوطی بروایتے که چنین کذاب دجال دران واقع شده تایید و تشیید خبر موضوع لو لم
ابعث فیکم لبعث عمر خواسته و بارتکاب چنین مناقضه صریحه شان خویش را که نزد معتقدینش بس رفیع ست
یک کاسته و درین سند دیلمی عطاء خراسانی نیز واقع شده و او را بخاری در کتاب الضعفا ذکر نموده و کذب او بر سعید
بن المسیب حسب تصریح خود سعید بن المسیب نقل کرده و عقیلی نیز او را بهمین سبب در ضعفا ذکر نموده و ابن حبان
افاده کرده که او ردی الحفظ ست و خطا میکند و نمیداند پس احتجاج باو باطل شد چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال
گفته و ذکره العقیلی فی الضعفاء متشبثا بهذه الحکایة التی رواها
حماد بن زید عن ایوب حدثنی القاسم بن عاصم قلت لسعید بن المسیب
ان عطاء الخراسانی حدثنی عنک ان النبی صلی الله علیه وسلم امر الذی واقع اهله
فی رمضان بکفارة الظهار فقال کذب ما حدثته

اعتبار باید کرد فرمایشی ست سزاے محل و ہرگز قابلیت قبول ندارد **پنجم** آنکه چون قضیهٔ اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود مسلمه ارباب احلام ست لهذا حدیث مدینة العلم که اکابر اساطین اہلسنت روایت و اثبات آن کرده‌اند و دلالت آن بر خلافت بلافصل جناب امیرالمومنین علیه السلام واضح و لائح میباشد لابد نزد منصفین اہل حلوم و عقول رزین متلقی بالقبول ست و استدلال اہل حق بآن در نهایت متانت ست و احادیثی که شاہصاحب در باب شیوخ خود ذکر نموده‌اند از متفردات بعض اہل نحله شانست بر وجوه ذاکرین و ناقلین آن مردی و مردود و ذکر آن بمقابله اہل حق باطل مدفوع و مطرود میباشد پس بحمد الله تعالی ظاهر و باهر شد که ارشاد شاہصاحب که قصد الزام اہلسنت نباید کرد که بیک روایت الزام نمیخورند در نهایت انجذام و انخرام میباشد **ششم** آنکه اہلسنت در روایت و اثبات حدیث مدینة العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام بمنزله خصم مقر میباشند و در روایت و اثبات فضائل شیوخ خود مثل خصم مدعی و ظاهر ست که اقرار خصم در هر حال مقبول ست و ادعای او بمفاد ـه باطل ست آنچه مدعی گوید عرضه فساد و بطلان میباشد الا ان یثبته بالدلیل والبرهان پس ظاهر شد که استدلال اہل حق بحدیث مدینة العلم که افاخم محققین و اعاظم منقدین بروایت و اثبات آن اقرار مینمایند بحمد الله المنعام باقصی الغایه کامل و تام ست و احتجاج شاہصاحب بحدیث ماصب الله الخ و حدیث لو کان بعدی الخ بسبب آنکه محض ادعاست و هرگز مؤید بدلیلی نیست که قابل ادنی التفات اہل حق شود باطل محض و ناتمام ست اگر شاہصاحب مرد میدان هستند اندک زحمتے بردارند این احادیث را بدلیل و برهان بر اہل حق والقان ثابت نمایند والا از تفوه بآن دم در کشند و هرچند آنچه تخیف در صدر این وجه وجیه ذکر کرده‌ام محتاج بشاهد و دلیل نیست و از مزید تحقق و وضوح تنظیر و تمثیل هم نمی‌خواهد مگر براے تنبیه قاصرین و تفریح ناظرین تایید این وجه مرصوص مرصون از کلام مامون که جلالت شان او نزد اہل سنت بحیثیت خلافت و دیگر وجوه عظمت بحمد الله تعالی در مجلد حدیث غدیر بکمال تفصیل و اشباع سمت تحریر و تسطیر یافته ثابت مینماییم و حظ وافی از تخجیل مخاطب نبیل می‌ربائیم پس باید دانست که علامه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا گفته و اخرج[ـه] عن ابراهیم بن الحسن قال قال المدائنی للمامون ان معویة قال بنو هاشم اسود واحد و نحن اکثر سیدا فقال المامون انه قد اقر و ادعی فهو فی ادعائه خصم و فی اقراره مخصوم از این عبارت ظاهر ست که مدائنی برای مامون نقل کرد کلام معویه را که او گفت بنی هاشم زیاده تر صاحب سؤدد هستند از روی شخص واحد یعنی اگر شخص واحد را از بنی هاشم با شخص واحد از بنی امیه که مقابل کنند هاشمی از اموی

ـه یعنی الصولی فی کتاب الاوراق ۱۲

بر تحریف و افتعال و تلبیس و ادغال و ایثار زور و محال سراسر راجع بانخرام اختلال و آئل بانفصام و انخلال و مورث نہایت عذر و وبال و موجب نہایت عقوبت و نکال و باعث خسران مآب و مآل ست واللہ شدید المحال ؎

قولہ اگر روایات اہلسنت را اعتبارے ہست در ہر جا اعتبار باید کرد والا فقط الزام شان نباید نمود کہ بیک روایت الزام منیخوزند **اقول** این کلام مخاطب مقام کہ خاتمہ افادات و آخر اجادات ست از جملہ طرائف عجیبہ و بدائع غریبہ است و بالاتر از تمامی کلمات متینہ و جملات رزینہ مخاطب کامن الصفینہ در جواب حدیث مدینہ میباشد کمال وہن و سخافت و وہی و رکاکت ان ظاہر و باہر ست بوجوہ عدیدہ **اول** آنکہ ہمین تقریر مخاطب بحریر بعینہ شیعہ ہم بجواب استدلالات مخاطب بروایات شان می توانند کرد و میتوانند گفت کہ اگر روایات شیعہ را اعتبارے ہست در ہر جا اعتبار باید کرد والا فقط الزام شان نباید نمود کہ بیک روایت الزام منیخوزند پس چرا مخاطب این تقریر را خود در مقام الزام شیعہ فراموش میفرماید و اینجا آنرا بکمال خوشوقتی ادا مینماید مگر نمیداند کہ این تقریر پر تزویر او اکثر مساعی نامشکورہ او را کہ درین کتاب تحفہ بعمل آوردہ ست یکسر برباد فنا می دہد و نہایت مہانت و ہجنت کلام او را افزاروی ارباب احلام و اصحاب افہام می نہد **دوم** آنکہ اگر این افادہ مخاطب درست باشد استدلال اہل اسلام از کتب مخالفین خود مثل یہود و نصاری وغیرہم و الزام دادن شان بان نیز باطل خواہد شد زیرا کہ ایشان میتوانند کہ بجواب دلائل نبوت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مطالب مخالفہ از کتب خود نقل نمایند و بگویند کہ اگر مضامین کتب ما را اعتباری است در ہر جا اعتبار باید کرد والا فقط الزام ما نباید نمود کہ بیک نصوص الزام منیخوریم پس گویا مخاطب درینمقام در پردہ بنصرت شیوخ عالیمقام خود ہدم استدلالات اہل اسلام و نقض الزامات خصام کہ از ایشان علی مر الدہور و کر العصور بظہور رسیدہ پیش نظر دارد و تخم تشکیک رکیک خود را برای باز داشتن کفر و نفاق در مزارع قلوب مریضہ اتباع و اشیاع خویش میکارد **سوم** آنکہ اگر کلام مخاطب معمول بہ متکلمین گردد اعظم ابواب کلام کہ باب الزام بمنقولات ست مسدود و مطبق خواہد شد زیرا کہ ہر فریق را از فریقین متخاصمین میرسد کہ بجواب فریق دیگر بگویند کہ اگر روایات ما با اعتباری ہست در ہر جا اعتبار باید کرد والا فقط الزام ما نباید نمود کہ بیک روایت الزام منیخوریم **چہارم** آنکہ استدلال اہل حق بحدیث مدینۃ العلم و ذکر ان از کتب اہل سنت نہ ازین رو ست کہ ایشان روایات اہل سنت را معتمد و معتبر می دانند بلکہ مقصود از ذکر این حدیث شریف از کتب سنیہ آنست کہ تا ایشان را مجال عدول از تسلیم آن و عمل بمقتضای ان باقی نماند و حجت حق بر ایشان تمام شود پس فرمایش شاہصاحب کہ اگر روایات اہلسنت را اعتبارے ہست در ہر جا

هشتم آنکه خود مخاطب در صدر همین کتاب تحفه نفته درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتے که عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشند و الزاماتی که عائد باهلسنت میشود میباید که موافق روایات اهل سنت باشد والا هر یک را از طرفین بنسبت تعصب عناد و لاحوت و بایکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی از این عبارت بصراحت واضح ست که روایات اهلسنت بر شیعه و روایات شیعه بر اهلسنت حجت نمی توانند شد زیرا که هر یک از طرفین دیگرے را بتعصب و عناد متهم می نمایند و بر یکدیگر اعتماد و وثوق ندارند پس بمقام تحیر افهام ست که چرا شاهصاحب این افاده خود را فراموش فرموده اند و بلا خوف و خطر از مناقضه اهل حق خواستگار هستند که ایشان حدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا و صببته فی صدر ابی بکر و خبر لو کان بعدی نبی لکان عمر را مثل حدیث مدینة العلم معتبر و معتمد دانند و هرگز اهلسنت را درین باب متهم بتعصب و عناد ننمایند و اعجب از آن اینست که احتجاج بحدیث مدینة العلم را که حسب اقتراح خاص خود الزام اهلسنت موافق روایت شان است مقبول نمینمایند و از راه کمال شرم و حیا افاده میفرمایند که قصد الزام اهلسنت نباید کرد که ایشان بیک روایت الزام نمیخورند هل هذا الا تهافت غریب و تناقض عجیب یتحیر فی مثله اللبیب و یورث لصاحبه عند النظر القلق و الوجیب **نهم** آنکه والد ماجد شاهصاحب در آخر قرة العینین گفته اینست تقریر آنچه درین رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الکلام در دفع شبهات مخالفین ست و مارا درین رساله با جوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه با حادیث صحیحین و امثال آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیه باستقراء معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه گروه اند انتهی بقدر الحاجة ازین عبارت ظاهر ست که مناظره با امامیه امریست که در آن احادیث صحیحین هم فضلا عن غیرها بکار نمیخورد بلکه مناظره با زیدیه نیز چنین ست و احادیث این دو کتاب فضلا عن غیرها برائے آن هم کافی نیست پس هرگاه حال بر چنین منوال باشد بمقابله اهل حق بحدیث صب امثال آن دست انداختن و از ابراے قواضب ادله قاطعه و بواتر براهین ساطعه اهل حق سپر ساختن کار عاقلانه نیست بلکه اگر نیک بنگری از اعاجیب طرفات زمانه ست و ازین جا بر متامل خبیر و ناظر بصیر بنهایت ظهور واضح و مستنیر گردید که شاهصاحب درین کلام جالب ملام علاوه بر مخالفت قواعد مسلمه و قوانین مبرمه ارتکاب عقوق والد ماجد خود نیز نموده در استحقاق تانیب و تعییر و تثریب و تشویر نظار نحاریر و نقاد با حشمت عن الفتیل و النقیر باقصی الغایة افزوده اند **دهم** آنکه سابقا بحمد الله المنعام بتفصیل تمام و تنقیح ما لا کلام دانستی که حدیث

زیاده تر صاحب سعود خواهد بود ما یعنی بنی امیه اکثر هستیم از روی سید یعنی در قبیله ما افراد سادات نسبت بقبیله بنی هاشم عدداً زیاده تر هستند تا آنکه مامون این کلام را شنید گفت که معویه اقراری کرد و ادعای نمود پس او در ادعای خود خصم ست و در اقرار خود مخصوم ست یعنی چون معاویه در اول کلام خود اقرار و اعتراف نموده ست بمزیت بنی هاشم بر بنی امیه در سیادت ولو بحیثیت مقابله شخص واحد از بنی هاشم با شخص واحد از بنی امیه پس مزیت بنی هاشم بر بنی امیه بحسب اقرار او ثابت ست و معویه بسبب این اقرار خود مخصوم یعنی مغلوب ست فی الخصام و آنچه معویه در آخر کلام خود گفته که ما یعنی بنی امیه اکثر هستیم از روی سید یعنی افراد سادات در میان قبیله ما اکثر هستند از بنی هاشم و بای این کلام اظهار مزیت بنی امیه بر بنی هاشم خواسته پس این کلام ادعا ست و او در ادعای خود خصم ست و ادعای خصم بدون بینه و دلیل مقبول نیست بلکه باطل ست پس فضل بنی هاشم بر بنی امیه بحسب اقرار معویه ثابت خواهد بود و فضل بنی امیه بر بنی هاشم بمحض ادعای او ثابت نخواهد شد پس بحمد الله تعالی واضح گردید که بهمین نهج اهلسنت در اقرار خود بثبوت حدیث مدینة العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام مخصوم و مغلوب هستند و در ادعای ثبوت فضائل برای شیوخ خود مخذول و منکوب میباشند و آنچه شاه صاحب درینمقام خواسته اند که شیعه اگر بحدیث مدینة العلم احتجاج مینمایند حدیث ما صب الله و دیگر خرافات را نیز قبول کنند و الا قصد الزام اهلسنت نمایند از قبیل خیالات خام و هواجس اوهام ست که هرگز قابل ادنی التفات و احتفال در باب کلام و کمال نیست هفتم آنکه فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در شوکت عمریه گفته اگرچه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثے که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت ست لیکن کلام در طریق وصول ان اخبار ست و لیسا اوقات رواة یکفرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون میباشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد انتهی ازین عبارت فاضل رشید بنهایت صراحت واضح و لائحست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد پس محل کمال تعجب ست که چگونه شاه صاحب ازین امر واضح که تلمیذ وحید شان نیز از ان واقفیت دارد تعامی صریح نموده بکمال خوشوقتی از اهل حق خواستگار میشوند که ایشان احادیث اهلسنت را در هرجا اعتبار کنند و حدیث صب سوا امثاله من الخرافات را در حق شیوخ سنیه قبول نمایند و نمیدانند که مقدوح انگاشتن هر فرقه اخبار مرویه را در طریق مخالف خود بحدی ظاهر و باهر ست که متعلمین و مستفیدین خفر تش نیز آنرا دستاویز خود ساخته اند پس این ارزوی محال از کجا بر می آید که شاهد مقصود باین تقریر نے سود چهره زیر پرده خفا و احتجاب مینماید

را که بسیار شائع و مستفیض بلکه متواتر و قطعی الصدور باشد سند گیرد و بهر اسکات و افحام و قطع لسان خصم خود
نقول عدیده آن فرمان بخط خود ان خصم گرفته پیش کند و بشهادات حقه متکاثره ثابت نماید که خصم خود معترف
و مذعن بصحت صدور و نفاذ این فرمان عالیشان می باشد و این شخص دیگر بجواب دعوی شخص سابق
از راه بیحیائی اولا انکار آن فرمان پیش گیرد و هرگاه ببیند که این امر پیش رفتنی نیست در دلالت آن بر مدعای
خصم خود کلام کند و هرگاه درین باب نیز بخیبت و خسار همکنار گردد ناچار بلید و سندهای جعلی بخط خود برآورد
که عبارات رکیکه و مضامین مهمله آن خود شاهد عادل بر افتعال و تزویر آن بوده باشد و علاوه بر آن
شهود عدول که مسلم و مقبول خود شخص باشند شهادت کذب و زور بودنش هم بدهند و با اینهمه این شخص
دیگر از شخص اول بخواهد که این سندهای جعلی و بی اصل را قبول کند و درین باب بسر آید که اگر خط من معتبر است در هر حال
اعتبار باید کرد و الا قصد محجوجیت من نباید نمود که بیک سند نوشته دست خود محجوج نمیشوم حقا که اینچنین
شخص نزد جمله عقلا و قاطبه علما در کمال مرتبه سفاهت و بلاهت و حماقت و صفاقت و رقاعت و
جلاعت خواهد بود و در هیچ وقت و هیچ عصر مطلوب مقلوب و مقصود منکوس او که در منتهای سخافت و
رکاکت و سماجت و رشاقت و شناعت و فظاعت رسیده است روی ظهور نخواهد نمود و علیک
بالتامل فی هذا البیان الشافی کان یسیرا فقد وضح صدق قوله
تعالی ولا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیرا

قد تم الجزء الاول من مجلد حدیث مدینة العلم من مجلدات کتاب
عبقات الانوار فی امامة ائمة الاطهار و بتمام هذا الجزء تم الکلام علی
ما تفوه به صاحب التحفة فی الجواب عن هذا الحدیث فی باب
الامامة و سیاتی فی الجزء الآخر من هذا المجلد ان شاء الله
تعالی الکلام علی ما اتی به غیر صاحب التحفة من
علماء اهل السنة فی هذا الباب و آخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا
محمد و آله الامین

تم هذا الکتاب المستطاب بید العاصی کلب حسین حشره الله مع محمد و آله
المصطفین فی مطبع مطلع الانوار باعتناء السید الاجل و السند الاکمل
مولانا السید مظفر حسین حرسه الله رب المشرقین عن طوارق الملوین

مدینۃ العلم حسب افادات اجلہ ارکان و اماثل اعیان اہل سنت باعلای مدارج ثبوت و تحقق رسیدہ ست و حدیث
موضوع صب از جملہ افترآت عوام کالانعام و حدیث لوکان بعدی نبی نیز بوجہ مقدوح و مجروح بودن
آن سنداً و متناً اشل اضغاث احلام ست پس ہرگاہ حال این دو خبر مصنوع و این دو حدیث موضوع
حسب افادات اہل سنت باینجا رسیدہ باشد و سقوط آن از درجہ اعتماد و اعتبار بر طبق تصریحات خودشان
اینگونہ متضح و مستبین گردد باز اعتبار و اعتماد بران از اہلحق خواستن و در ہوس تخلیص و رہائی خود از الزام
اہل حق کرام بحدیث شریف مدینۃ العلم متاع تزویق و تلمیع آراستن فی الحقیقت کار مخاطب ست
و بس ـــہ این کار از تو آید و مردان چنین کنند ؛ بالجملہ ازین بیان باہر البرہان بکمال اتضاح و ظہور واضح
و لائح گردید کہ استدلال اہل حق اقبال بحدیث مدینۃ العلم بر اثبات امامت جناب امیر المومنین علیہ السلام
ہم از راہ تحقیق مقصود و مرام و ہم از راہ تبکیت و الزام خصام در نہایت استقامت و سداد ست و عدول
و انحراف و نکول و انصراف مخاطب حلیف الاعتساف از قبول حدیث مدینۃ العلم و تمسک و تشبث
بحدیث موضوع ما صب اللہ شیئاً فی صدری الا و صببتہ فی صدر ابی بکر و خبر باطل لوکان
بعدی نبی لکان عمر بہر نہج کہ باشد در کمال بطلان و فساد ست و احتجاج حذاج مخاطب بین الاعوجاج
بامثال این اکاذیب بادیۃ العوار و اضحوکۃ لستار نبا بر تمثیل خود مخاطب نبیل بدان سے ماند کہ شخصی نوکر
خود را از نوکری برطرف کردہ و تقصیرات او را دیدہ و خیانت و بی ایمانی و دروغ او را معلوم نمودہ از
خانہ خود برآوردہ منادی در شہر گرداند کہ فلان نوکر را با من سروکارے نیست من ذمہ دار او نیستم
و عہدہ معاملات او ندارم و او خیلے خائن و بی ایمان و دروغ گوی باشد ازحالتش خبردار باید ماند و شخصی
سادہ لوح از اعقاب ہمین شخص این ہمہ مراتب را دانستہ ان نوکر خائن نمکحرام در وغگو را معتمد علیہ
خود سازد و موافق گفتہ این مکار بعض مطالبات لے اصل بسوے شخص غیر کہ اصلا باین کاذب آثم غادر
خائن سروکاری ندارد عائد نما یہ و زر معاملہ نے حقیقت از ان شخص غیر درخواستن آغاز نہد این سادہ لوح
نزد عقلا در کمال مرتبہ سفاہت خواہد بود و تمثیل حقیقی و تشبیہ تحقیقی احتجاج اہل حق بحدیث مدینۃ العلم
و انکار و جحود و اعراض و صدود مخاطب عنود و لدود از قبول این حدیث شریف و تمسک و تشبث
بخرافت باردہ ما صب اللہ الخ و سخافت بشعہ لوکان بعدی نبی الخ اینست کہ شخصے در
امرے نزاع داشتہ باشد و برا ے اثبات دعوی خویش فرمان واجب الاذعان سلطانی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مضامین علمی و فوائد کتاب مستطاب عبقات الانوار مجلد حدیث مدینة العلم جزو اول

تمت الفہرست

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

